ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

بفضل رب العالمین بعون معین کتاب

غنیۃ الطالبین

عبدالقادر جیلانی

مطبع اسلامی واقع حیدرآباد مطبوع

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی نیازی راست که محتاج الیه آن نیازمندانست که چون ایشان را از همه بی نیاز کند ذوطالبان
صادق المطلب اصلی واصل عاید و درود محمود دسته رهبروران است که وصال جویان را آن
زیر بال هراج کمال الانسانی رسانند و بعد مبهم [illegible] اینجانب تهیه کرده اند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین است که
بلفظ عالی شیخ [illegible] کامل [illegible] افضل شیخ ابو محمد عبدالقادر گیلانی رحمة الله
علیه حضرت [illegible] الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف محرر محقق جامع علوم ابرار
واخرین ابی و استاذی و شیخی عبدالحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
وصورتش واقعه چنین بود که آنحضرت پیش از ابتدای شیخ استخاره کردند و دو استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که شیخ بود وطلب کرد عدم اجازت درجواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که قصد
آن استخاره [illegible] شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطالب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
در قصد استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این شیخ
ترجمه [illegible] الفاظ [illegible] می شود ازین سبب اجازت نشده همین چون
[illegible] ترجمه الفاظ این کتاب را می خواهیم که از مثل [illegible] باشیم و [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] چون این قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه تحریر آمد
[illegible] بیان حضرت قدس سره العزیز [illegible]
[illegible] معلوم بوده نسخه از ۱۱۱ [illegible]

شیخ المشایخ مولوی عبد الحکیم مترجم ابن النخل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة على سيد انبيائه وعلى آله واوليائه

قال غوث الاعظم سيد العرب والعجم نور الله ابن قطب

الخافقين محيي السنة ابو محمد عبد القادر الحسني الحسيني

الجيلاني قدس الله سره العالي وافاض بركاته على من اقتدى

آغاز کتاب

بطريقته التامي بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر وتمم بالخير

اللهم عونك ولطفك صلى الله على سيدنا محمد وآله و

اصحابه وسلم الحمد لله الذي بحمده يستفتح كل كتاب و

بذكره يصدر كل خطاب وبحمده يتنعم اهل النعيم في دار

الجزاء والثواب وباسمه يتشفى كل داء وبه يكشف كل غمة

وبلاء واليه ترفع الايدي بالتضرع والدعاء في الشدة والرخاء

والضراء وهو سامع لجميع الاصوات بفنون الخطاب

على اختلاف اللغات والمجيب للمضطر الدعاء

بر رنگها زبانها اجابت کننده است درمانده را دعا

ما أولى وأسدى وله الشكر على ما أنعم وأعطى وأوضح محجته و

مقابل خیر که داد و نکوئی کرد و مقصود ساخت و منعم کرد و مر او راست شکر بر آنچه انعام و عطا کرد و روشن گردانید راه

هدى وصلوته على صفيه ورسوله الذي به من الضلالة

راه راست نمود و درود خدا بر برگزیده او و پیغمبر او که بسبب او از گمراهی

هدى محمد وآله وأصحابه وإخوانه المرسلين والملئكة

راه نمود یعنی پیغمبر ما محمد صلعم و بر اولاد او و اصحاب او و برادران او که پیغمبرانند و بر فرشتگان

المقربين وسلم تسليما أما بعد فقد ألح علي بعض إخواني

مقربان و سلام و سلامتی بر ایشان اما بعد از حمد و صلوة پس تحقیق الحاح و زاری تمام کردند بر من بعض

وشدد في الخطاب في تصنيف هذا الكتاب بحسن ظنه في

و سخت کردند در سخن در تصنیف این کتاب بسبب نیکو گمان که ایشان را بود

الإصابة للصواب والله هو العاصم في الأقوال والأفعال

رسیدن بجیزها که راست است و خدای تعالی نگاه دارنده است در سخنها و کارها از لغزش

والمطلع على الضمائر والنيات والمنعم المتفضل بتسهيل ما

و واقف است بر چیزهای پوشیده و نیتها و انعام کننده و فضل کننده است به آسان کردن چیزی که

أراد وإليه عز وجل الالتجاء لتطهير القلوب من الرياء و

خواسته است و بسوی خدا تعالی است پناه بردن از برای پاک کردن دلها از ریا و

النفاق وتبديل السيئات بالحسنات إنه غافر الذنوب

نفاق و بدل کردن بدیها به نیکیها بدرستی او آمرزنده گناهان و

الخطيئات وقابل التوبة من العباد فلما رأيت صدق رغبته

خطاها است و قبول کننده توبه است از بندگان پس هرگاه دیدم راستی رغبت او

في معرفة الآداب الشرعية من الفرائض والسنن والمستحبات

در دانستن چیزهای نیک شریعت از فرائض و سنن رسول و مستحبات

ومعرفة الصانع عز وجل بالآيات والعلامات ثم أتبعتها بالألفاظ

و دانستن آفریدگار عز وجل بدلائل و علامتها

بالقرآن والألفاظ النبوية في مجالس كرهها لمعرفة أهل

و الفاظ پیغمبر علیه السلام

الصالحين سميتها في أثناء الكتب ليكون عونا له

صالحان کتاب

طريق الله عز وجل بامتثال أوامره واجتناب نواهيه وحدوده

راه حق تعالى و بجا آوردن فرمانهای او و باز ایستادن از نامشروعهای او دیدم

له نية صادقة قد صدرت من فتوح الغيب في فاتحة إلى

اورا نیت درست که ظاهر شد از فتحهای غیب در من قبول کردم [illegible]

ذلك فسارعت مشمراً مسرعاً مجتنباً للتواني راجياً للنجاة

تصنیف این کتاب [illegible] کردم در آنجا [illegible] و طلب کننده ام [illegible] و امیدوار [illegible]

في يوم الحساب إلى جمع هذا الكتاب بتوفيق رب الأرباب الملهم

در روز حساب بسوی جمع کردن این کتاب به توفیق پروردگار [illegible] الهام کننده

للصواب وقد سميته غنية لطالبي طريق الحق عز وجل باب

صواب است و تحقیق نامیدم این کتاب را غنیة الطالبین [illegible] طالب طریق حق تعالی را [illegible]

فنبدأ فنقول الذي يجب على من يريد الدخول في ديننا

ابتدا میکنیم [illegible] آنچه واجب است بر کسی که میخواهد درآمدن در دین ما

أولاً أن يتلفظ بالشهادتين لا إله إلا الله محمد رسول الله و

[illegible] گفتن دو کلمه شهادت [illegible] محمد رسول الله [illegible]

يتبرأ من كل دين غير دين الإسلام ويعتقد بقلبه وحدانية

بیزار شدن از هر دینی که غیر دین اسلام است و اعتقاد کردن بدل به یگانگی

الله تعالى على ما سنبينه إن شاء الله تعالى إذ كان الإسلام هو

خدا تعالی [illegible] خواهیم کرد اگر خواسته خدا تعالی [illegible] اسلام که

الدين عند الله تعالى قال الله تعالى عز وجل إن الدين عند الله

دین است نزد خدا تعالی چنانچه خدا فرموده است [illegible]

الإسلام وقال تعالى ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه

اسلام است و فرموده است هر که طلب کند غیر از اسلام [illegible]

فإذا أتى بذلك دخل في الإسلام وحرم قتله وسبي ذراريه

[illegible] کلمه شهادت [illegible] در اسلام [illegible] و بند کردن اولاد او

واستغنام أمواله ويغفر له ما تقدم من التفريط في حق الله

[illegible] اورا [illegible] از تقصیرات در حقوق خدا

لقوله تعالى قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد

[illegible] حق تعالی [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم أمرت أن أقاتل الناس

[illegible] از تقصیرات [illegible] صلعم امر کرده شده ام [illegible]

حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و
تا آنكه بگويند ايشان كلمه توحيد را پس هرگاه كه گفتند كلمه توحيد نگهداشتند از من خونهاى خود را و

اموالهم الا بحقها وحسابهم على الله عز وجل ولقوله صلى الله
مالهاى خود را مگر بحق وى و حساب ايشان در قيامت بر حق تعالى است و از جهة قول پيغمبر

عليه وسلم الاسلام يجب ما قبله ثم يجب عليها الغسل للاسلام
عليه السلام كه اسلام دور ميكند چيزى را كه پيش از وى بوده پس واجب ميشود بر زن غسل از جهة اسلام

لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم امر ثمامة ابن اثال وقيس
از جهة چيزى كه روايت كرده شده كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود ثمامه ابن اثال و قيس

ابن عاصم لما اسلما بالغسل وفي رواية الق عنك شعر الكفر واغتسل ثم
بن عاصم را هرگاه اسلام آوردند بغسل و در روايتى وارد شده انداز از خود موى كفر را و غسل بكن بعد از آن

يجب عليه الصلوة لان الايمان قول وعمل لان القول دعوى و
واجب مى شود بر وى نماز بشرط دخول وقت از جهة آنكه ايمان قول است و عمل است چرا كه قول دعوى است و

العمل هو البينة والقول صورة والعمل روحها وللصلوة شرائط
عمل گواه است و قول صورت است و عمل روح او است و در نماز را شرطها است

يتقدمها وهي الطهارة بالماء الطهور او التيمم عند عدمه والستارة
كه پيش از نماز مى باشد و آن طهارت است با آب پاك يا تيمم كردن وقت نابودن آب است و پوشيدن

بثوب طاهر والوقوف على بقعة طاهرة واستقبال القبلة والنية
عورت بجامه پاك و ايستادن بر جايى پاك و رو آوردن به قبله و نيت نماز كردن

ودخول الوقت اما الطهارة فلها فرائض وسنن والفرائض في ظاهر
و در آمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضها است و سنتها و فرائض در ظاهر

المذهب عشرة النية اولا وهو ان ينوي بطهارته رفع الحدث
مذهب مصنف ده چيز است اول نيت فرض است و آن اينست كه قصد كند بطهارت خود دور كردن حدث

وان كان تيمما فاستباحة الصلوة لان التيمم لا يرفع الحدث و
و اگر تيمم باشد پس قصد مباح كردن نماز چرا كه تيمم دور نمى كند حدث را

محلها القلب فان ذكر ذلك بلسانه مع اعتقاده بقلبه كان قد
و محل نيت دل است پس اگر ذكر كرد نيت بزبان با اعتقاد كردن بدل پس تحقيق

اتى بالافضل وان اقتصر على الاعتقاد اجزاءه التسمية وهو ان
بجا آورد نيكوتر را و اگر بس كرد بر اعتقاد اول پس بعد از آن فرض تسميه است و آن اينست

يذكر الله تعالى عند ارادته اخذ الماء ثم المضمضة وهو ادارة
كه ياد كند حق تعالى را وقت قصد كردن او گرفتن آب بعد از آن فرض مضمضه است و آن مضمضه گردانيدن

الماء

الماءَ في الفمِ ومجّه وإخراجه منه ثم الاستنشاق وهو إدخال

آب را در دهان و انداختن و برآوردن از او و آن سوم است چهارم از آن فرض استنشاق است و آن در آوردن

الماءِ في منخري الأنف ثم غسل الوجهِ وحدّه من منابت شعر

آب در دو سوراخ بینی است بعد از این فرض شستن روی و حد او از محل رستن موی

الرأس إلى ما انحدر من اللحيين والذقن طولاً ومن وتد الأذن

سر تا جایی که فرود آمده است از استخوان زنخ و تا فرود زنخ در طول و در جانب عرض از بناگوش

إلى وتد الأذن عرضاً ثم غسل اليدين إلى المرفقين ثم مسح الرأس

تا بناگوش دیگر پس فرض است شستن دو دست تا آرنج و آرنج داخل فرض است پس مسح کردن سر

وصفته أن يغمس يديه في الماء ثم يرفعهما فارغتين فيضعهما

و طریق مسح آن است که فرو برد دو دست خود را باب پس بردارد هر دو دست خود را خالی از آب پس نهد هر دو دست

على مقدم رأسه ويجرهما إلى القفا ويعيدهما إلى الموضع الذي

بر پیش سر و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جایی که

بدأ منه ويكون الإبهامان في صماخي الأذنين فيمسح بهما

ابتدای مسح کرده بود و باشند هر دو انگشت … در دو سوراخ گوش پس مسح کند بان هر دو انگشت

الجلد بين القامتين مع الصماخين ثم غسل الرجلين إلى

دو چرم گوش که … است … و پس بشوید هر دو پا را تا

الكعبين وهما الناتئان في مفصل القدم كل ذلك مرة مرة

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی که در … قدم است و همه اینها که مذکور شد فرض است یکبار کردن

وأما التاسع فهو ترتيب الأعضاء كلها كما نطق به القرآن في

و نهم فرض ترتیب است در شستن اعضا مذکوره چنانچه ناطق است آن ترتیب را قرآن در

قوله عز وجل يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا

قول حق عز و جل ای هر کدام کسانی که ایمان آورده اید وقتی که برخیزید به سوی نماز پس بشویید

وجوهكم وأيديكم إلى المرافق وامسحوا برؤوسكم وأرجلكم إلى

رویهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشویید پایهای خود را تا

الكعبين والعاشر الموالاة وهو اتباع العضو الثاني الأول قبل

کعبین و دهم از فرض موالات است و آن … دوم عضو اول را پیش

أن ينشف ماء الأول وأما سننها فعشر أولها غسل الكفين

از خشک شدن عضو اول … و اما سنتهای وضو ده چیز است … شستن دو دست

…هما الإناء والثاني المبالغة في المضمضة والاستنشاق

در ظرف آب … و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق

إلّا أن يكون صائماً وتخليل اللحية على خلاف الروايتين و

مگر آنکه باشد روزه دار و خلال کردن با انگشتان ریش را [illegible] وضو با اختلاف [illegible]

غسل داخل العينين والبدائة بالميامن وأخذ ماء جديد

شستن اندرون دو چشم و آغاز کردن از راست و گرفتن آب تازه

للأذنين ومسح العنق وتخليل ما بين الأصابع والغسلة الثانية

از برای مسح نمودن گوش و مسح گردن و خلال کردن انگشتان دست و پای و شستن اعضاء وضو بار دوم

والثالث وأمّا التيمّم فأن تضرب يديه على تراب طاهر له غبار

و سیوم و اما تیمم پس آنست که بزند دو دست را بر خاک پاک که مر او را گرد باشد

يعلق باليدين ناوياً الاستباحة صلاة مفروضة مسمّياً ضاربة وحدة

که بچسبد بدست در آن حال که نیت کند تا آنکه تیمم از جهت مباح شدن نماز فرض و تسمیه خوانده است زدن یکبار

تفرّج بين أصابعه فيمسح وجهه بباطن أصابع يديه وظهر كفيه

گشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را بباطن انگشتان [illegible] و پشت دو دست را

بباطن راحتيه وأمّا الطهارة الكبرى فقد ذكرناها في باب أحكام

بباطن دو کف دست و اما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر کردیم اورا در باب احکام

الخلاء إن شاء الله تعالى وأمّا الستارة فأن يكون ثوباً طاهراً

[illegible] و اما ستر عورت پس آنکه باشد جامه پاکی

يستر عورته ومنكبيه من سائر أنواع الثياب إلّا الحرير فإنّ

که بپوشد عورت اورا و دو دوش اورا از همه انواع جامه غیر از ابریشم پس بدرستیکه

الصلوة فيه باطلة وإن كان طاهراً وكذلك المغصوب وأمّا

نماز در جامه ابریشم باطل است و اگرچه باشد پاک و همچنین [illegible]

البقعة فأن يكون طاهرة من جميع النجاسات فإن كانت النجاسة

جای پس آنکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدی

التي عليها قد نشّفتها الرياح أو الشمس فبسط عليها بساطاً طاهراً

که بر جای است [illegible] باد یا آفتاب پس گسترد بر این جای [illegible] پاک را

نصلّي عليه صحّت صلوته على إحدى الروايتين وكذلك إن كانت

پس گذارد نماز بر او [illegible] نماز او بر یکی از دو روایت و همچنین [illegible]

مغصوبة على رواية ضعيفة وأمّا استقبال القبلة فأن

[illegible] مغصوب بر روایت ضعیف و اما روی آوردن بقبله پس آنکه

يتوجّه إلى عين الكعبة إن كان بمكّة وما قاربها من السوا

رو آرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه و [illegible] آن مکان است از

تحقیق تیمم ۱۲۵ ارشدی

التفریج گشاده کردن ۱۲ رشیدی

راحت کف دست ارشیدی

إِلَى جِهَتِهَا إِنْ كَانَ عَلَى بُعْدٍ بِتَنْهَا بِالْاِجْتِهَادِ بَعْدَ الْتَّحَرِّي بِالْاِسْتِدْلَالِ

دلسوى بجانب آن كعبه اگر باشد دور از مكه بكوشش كردن و ترجيح كردن طاقت خود باشد باستدلال كردن

بِالشَّوَاهِدِ وَالدَّلَالَاتِ بِالنُّجُومِ وَالشَّمْسِ وَالرِّيَاحِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَأَمَّا

بشواهد و دلائل از ستارگان و آفتاب و بادها و غير آن و اما

النِّيَّةُ فَمَحَلُّهَا الْقَلْبُ فَهُوَ أَنْ يَعْتَقِدَ أَدَاءَ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ تَعَالَى

نيت پس جاى آن دل است و آن نيت كه اعتقاد كند اداى چيزى كه فرض كرده است حق تعالى

عَلَيْهِ مِنْ فِعْلِ الصَّلٰوةِ بِعَيْنِهَا وَامْتِثَالِ الْأَمْرِ الْوَاجِبِ مِنْ غَيْرِ رِيَاءٍ

بر وى از كردن نماز معين و بجا آوردن امر حق را كه واجب است بغير نمودن

وَسُمْعَةٍ ثُمَّ يُحْضِرُ قَلْبَهُ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْهَا فَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

و شنوانيدن خلق پس حاضر كند دل خود را تا آنكه فارغ شود از نماز و تحقيق آمده است در حديث

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا

از پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدرستى فرمود پيغمبر مر عائشه را

لَيْسَ لَكِ مِنْ صَلٰوتِكِ إِلَّا مَا حَضَرَ فِيهِ قَلْبُكِ وَأَمَّا دُخُولُ الْوَقْتِ فَيَعْلَمُهُ

نيست ترا از نماز مگر چيزيكه حاضر باشد در آن دل تو و اما در آمدن وقت پس دانستن او

يَقِينًا أَوْ غَلَبَةَ الظَّنِّ فِي يَوْمِ الْغَيْمِ وَهَيَجَانِ الرِّيَاحِ وَالْمَوَانِعِ ثُمَّ

بيقين يا به غلبه گمان در روز ابر و در وقت شورش بادها و موانع تحقيق وقت و پس

يُؤَذِّنُ فَيَقُولُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا

اذان گويد پس بگويد تكبير چهار بار خدا تعالى بزرگ است گواهى ميدهم كه نيست

إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ

هيچ معبودى بحق بجز ذات پاك الله تعالى گواهى ميدهم كه محمد صلى الله عليه وسلم پيغمبر خدا است

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى

گواهى ميدهم كه محمد پيغمبر خدا است دو بار بگويد بيائيد بر نماز بيائيد بر نماز بيائيد بر

الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ يُقِيمُ

رستگارى بيائيد بر رستگارى الله تعالى بزرگ است الله بزرگ است هيچ معبودى بحق نيست پس اقامت كند

فَيَقُولُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

پس بگويد الله بزرگ است الله بزرگ است گواهى ميدهم كه نيست هيچ معبودى بجز الله گواهى ميدهم بدرستى محمد

رَسُولُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ قَدْ

رسول خدا تعالى است بيائيد بر نماز بيائيد بر رستگارى تحقيق قائم شد نماز تحقيق

قَامَتِ الصَّلٰوةُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَصْلٌ فَإِذَا

قائم شد نماز الله بزرگ است الله بزرگ است نيست هيچ معبودى بحق جز الله فصل پس وقتى

كملت هذه الشرائط تدخل في الصلوة بقولك الله اكبر لا يجزئه
تمام شد پس این شرطها در آمدن در نماز بگفتن الله اکبر کفایت نمی کند
غيره من الفاظ التعظيم ولها اركان وواجبات ومسنونات و
غیر این کلمه تکبیر از الفاظ تعظیم و مر این نماز را رکنهاست و واجبات است و مستحبات است و
هيئات اما الاركان فخمسة عشر القيام وتكبيرة الاحرام و
هیئتها است اما ارکان پانزده است استادن و تکبیر تحریمه گفتن
قراءة الفاتحة والركوع والطمانينة فيه والاعتدال عنه والطمانينة
خواندن فاتحه و رکوع کردن و آرمیدن در رکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن
فيه والسجود والطمانينة فيه والجلوس بين السجدتين والطمانينة
در اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن در میان دو سجده و آرمیدن
فيه والتشهد الاخير والجلوس فيه والصلوة على النبي صلى الله
در ان جلوس و تشهد پسین و نشستن در ان تشهد و درود کردن بر پیغمبر
عليه وسلم والتسليم واما الواجبات فثمانية التكبير غير تكبيرة
علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس هشت اند تکبیر گفتن غیر تکبیر
الاحرام والتسميع والتحميد عند الرفع من الركوع والتسبيح في
تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لك الحمد گفتن نزد برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در
الركوع والسجود مرة وقوله رب اغفر لي في الجلسة بين
رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یکبار و گفتن رب اغفر لی در نشستن در میان
السجدتين مرة واحدة والتشهد الاول والجلوس له ونية
دو سجده یکبار و التحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت
الخروج من الصلوة في التسليم واما المسنونات فاربعة عشر
بر آمدن از نماز در سلام اما مسنونها پس چهارده
الاستفتاح والتعوذ وقراءة بسم الله الرحمن الرحيم وقوله امين
خواندن انی وجهت و خواندن اعوذ بالله و خواندن بسم الله و گفتن آمین
وقراءة سورة وقول ملء السموات والارض بعد التحميد وما زاد
و خواندن سوره و گفتن لفظ ملء السماء والارض بعد ربنا لك الحمد
على التسبيحة الواحدة في الركوع والسجود وقوله رب اغفر لي
زیاده بر یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفر لی
والسجود على الانف في احدى الروايتين وجلسة الاستراحة
و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن راحت

بعد قضاء التشهد ثبت والتعوذ من اربعة اشياء بان يقول

پیش از ادای او سجده دیباه خواستن از چهار چیز به اینکه گوید

اعوذ بالله من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة

پناه می جویم بخدا از عذاب دوزخ واز عذاب گور واز فتنه

المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات والدعاء بما ذكر في

گور دجال واز بلای زندگانی ومرگ وخواندن دعا که ذکر کرده شده در

الاخبار بعد ان يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد

احادیث پس از درود بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در تشهد

الاخير والقنوت في الوتر والتسليمة الثانية على رواية ضعيفة

پسین وخواندن دعاء قنوت در وتر وسلام درجانب دوم گفتن بر روایت ضعیف

واما الهيئات فخمس وعشرون هيئة رفع اليدين عند

اما هیئتها که نماز است بیست وپنج هیئت است برداشتن دو دست در وقت

الافتتاح والركوع والرفع منه وهو ان يكون كفاه مع

شروع نماز ودر برداشتن دو دست در وقت رکوع ودر وقت برداشتن سر از رکوع وآن برداشتن آنست که باشد دو کف دست او برابر

منكبيه وابهاماه عند شحمتي اذنيه واطراف اصابعه مع

دو دوش او ودو نرانگشت او نزد دو نرمه گوش او وسر انگشتان او با

فروع اذنيه ثم ارسالهما بعد الرفع ووضع اليمين على الشمال

بر ابتدای گوش او پس گذاشتن آن دو دست را پس از برداشتن ونهادن دست راست بر دست چپ

فوق السرة والنظر الى موضع السجود والجهر بالقراءة والتامين

بالای ناف ونظر کردن بسوی جای سجده وبلند کردن قراءت وبلند گفتن آمین

والاسرار بهما ووضع اليدين على الركبتين في الركوع ومد

وآهسته خواندن قراءت وآمین ونهادن دو دست بر دو زانو در رکوع ودراز کردن

الظهر ومجافاة عضديه عن جنبيه والبداية بوضع الركبة

پشت ودور داشتن دو بازوی خود از دو پهلوی خود در سجده وابتدا کردن بنهادن زانو

ثم اليد في السجود ومجافاة البطن عن الفخذين والفخذين عن الساقين

پس دست در سجود ودور داشتن شکم از دو ران ودو ران را از دو ساق

فيه والتفريق بين الركبتين في السجود ووضع اليدين حذاء

در سجده وجدای کردن در دو زانو در سجود ونهادن دو دست برابر

المنكبين فيه والافتراش في الجلوس بين السجدتين وفي التشهد

دو دوش در سجده وگسترانیدن پای چپ در نشستن در میان دو سجده وگستردن پا در تشهد

الأول والتورك في الثاني ووضع اليد اليمنى على الفخذ اليمنى

مقبوضة مشيرا بالسبابة محلقا بالإبهام مع الوسطى ووضع

اليسرى على الفخذ اليسرى مبسوطة فإن أخل بشرط من الشرائط التي

ذكرناها أولا بغير عذر لم تنعقد الصلوة وإن ترك ركنا منها عامدا أو

ساهيا بطلت وإن ترك واجبا ساهيا جبره بسجود السهو وإن تركه

عامدا بطلت الصلوة وإن ترك سنة أو هيئة لم تبطل ولم يسجد

كتاب الزكوة ويجب على من كان له مال زكوي وهو أن

يملك عشرين مثقالا من الذهب أو مائتي درهم من الورق أو

قيمة أحدهما من عروض التجارة أو خمسا من الإبل أو ثلثين من البقر

أو أربعين من الغنم سائمة حولا كاملا إلا أن يكون عبدا أو مكاتبا

فإنه لا يجب عليهما الزكوة فيخرج عن الذهب والفضة ربع

العشر فيكون عن عشرين دينارا نصف دينار لأن عشرها

ديناران وربعهما نصف دينار وعن مائتي درهم خمسة دراهم

لأن عشرها عشرون وربعها خمسة وعن خمس من الإبل شاة

وهي الجذع من الضأن قد تمت لها ستة أشهر والثني من المعز

وهو ما له سنة وعن عشر شاتان وعن خمسة عشر ثلث

وهي آنست كه مر او را يكسال باشد   ودر آرد از ده شتر دو شاة   واز پانزده شتر   سه

شياه وعن عشرين اربع شياه وعن ست وعشرين ابنة مخاض

شاة   واز بيست شتر چهار شاة   واز بيست وشش شتر بر آرد بنت مخاض

وهي ما لها سنة وقد دخلت في الثانية فان لم يقدر عليها فابن

بنت مخاض آنست كه مر او را تمام شده باشد يكسال ودر آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس ابن

لبون ذكر وهو ما له سنتان ودخل في الثالثة وعن ست و

ابن لبون نر   وابن لبون نر آنست كه مر او را دو سال كامل گذشته باشد ودر آمده باشد در سوم   واز سي وشش

ثلثين ابنة لبون وهي في سن ابن لبون وعن ست واربعين

بنت لبون باشد   وآن بنت لبون در سال ابن لبون است   واز چهل وشش شتر بر آرد

حقة وهي ما كمل لها ثلث سنين وعن احدى وستين جذعة

حقه را وآن حقه اروانه ايست كه تمام شده مر او را سه سال   وبر آرد از شصت ويك شتر جذعه را

وهي ما كمل لها اربع سنين وعن ست وسبعين بنتي لبون و

وآن جذعه آنست كه تمام شده باشد مر او را چهار سال   واز هفتاد وشش شتر دو بنت لبون   و

عن احدى وتسعين حقتين الى ان يبلغ عشرين ومائة فاذا زادت

از نود ويك شتر بر آرد دو حقه را   تا آنكه برسد به صد وبيست   پس چون زياده شد

واحدة كان في كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة

يكي   باشد در هر چهل شتر بنت لبون   وباشد در هر پنجاه شتر يك حقه

واما البقر فيخرج عن ثلثين تبيعا او تبيعة وهي ما كمل لها سنة

اما گاو پس بر آرد از سي گاو يك تبيع نر يا ماده   وآن آنست كه كامل شده باشد مر او را يكسال

وعن اربعين مسنة وهي ما كمل لها سنتان وعن ستين

واز چهل گاو بر آرد يك مسنه را وآن چيزيست كه تمام شده باشد مر او را دو سال   واز شصت گاو بر آرد

تبيعتان فاذا بلغت سبعين كان فيها تبيع ومسنة ثم على

دو تبيعه را   پس وقتيكه برسد به هفتاد   باشد در آنها يك تبيع ويك مسنه   پس بر

هذا الاعتبار يخرج عن كل ثلثين تبيعا وعن كل اربعين مسنة

همين قياس   بر آرد از هر سي گاو يك تبيع   واز هر چهل گاو يك مسنه

واما الغنم ففي كل اربعين شاة شاة الى ان يبلغ مائة وعشرين فاذا

واما گوسفند پس در هر چهل گوسفند يك شاة تا آنكه برسد آن غنم به يكصد وبيست   پس وقتيكه

زادت واحدة ففيها شاتان الى مائتين فاذا زادت واحدة ففيها

زياده شود يكي   پس در آن غنم دو شاة است تا آنكه برسد عدد غنم به دويست   پس وقتيكه زياده شود يكي پس در آن

ثلث شياه الى ثلثمائة فاذا زادت ففي كل مائة شاة فيعطي المخرج

سه شاة تا سیصد پس اگر زیاده شود در هر صد یک شاة پس میدهد برآورنده

عن جميع ذلك للثمانية الاصناف المذكورة في القرآن للفقراء

از همه این مذکور هشت گروه که مذکور اند در قرآن از برای فقیران

الذين لا يملكون كفايتهم والمساكين وهم الذين لهم معظم

که مالک نیستند کفایت خود را و درویشان و آنها کسانی اند که مر ایشان راست اکثر

الكفاية ولا يملكون تمامها والعاملين عليها وهم الجباة لها

کفایت و مالک نیستند تمام کفایت را و کار کنندگان بر زکوة و آنها جمع کنندگان زکوة

والحفظون لها الى ان يؤدوها الى الامام والمؤلفة قلوبهم وهم

و نگاهبانان زکوة تا برسانند اورا بسوی پادشاه و جمع که الفت داده شده دلهایشان و ایشان

قوم من الكفار يرجى اسلامهم اذا اعطوا المال او يكفوا شرهم عن

قومی از کافران امید داشته میشود اسلام ایشان وقتی که داده میشوند مال را یا باز دارند بدی خود را از

المسلمين وفي الرقاب وهم المكاتبون وان اشترى بزكاته رقبة

مسلمانان و در خلاص کردن گردنها و آن مکاتبان اند و اگر بخرد بزکوة خود بنده را

كاملة فاعتقها جاز ايضا على رواية والغارمين وهم الذين لزمتهم

کامل پس آزاد کند اورا روا است بیک روایت و بدهد قرض داران را و آن کسانی اند که لازم است

الدين لا طاقة لهم على قضاء ديونهم وفي سبيل الله وهم الغزاة

قرض قدرت ندارند بر ادا کردن قرضهای خود و بدهد در راه خدا و آن غازیان

الذين لا اجراء لهم في ديوان الامام ولا غيره من السلاطين وان

که نیست وظیفه ایشان را در دفتر پادشاه و نه در دفتر غیر پادشاه از حکام و اگرچه

كانوا اغنياء وابن السبيل وهو المسافر المنقطع به دون الذي

باشند آن غازیان توانگر و بدهد برای ابن السبیل و آن مسافر است که منقطع شده باشد از مال خود

ينشئ السفر من بلده فاذا ادى ما عليه من زكوة الفرض يستحب

شروع میکند سفر را از شهر خود پس وقتی که ادا کرد آنچه که بروست از زکوة فرض مستحب است

له صدقة التطوع في سائر اوقاته ليلا ونهارا وقليلا وكثيرا

اورا صدقه نفل در همه وقتهای او در شب و روز کم و بیش

لا سيما في الاشهر المباركة كشهر رجب وشعبان وشهر رمضان

خصوصا در ماههای متبرکه مثل ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان

وايام العيد وعاشوراء وايام الجدب والضيق ليحوي بذلك العافية

و در روزهای عید و در روز عاشورا و در روزهای قحط و تنگی تا آنکه جمع کند با این صدقه

في الجحيم والمال والاهل والخلف السريع في الدنيا والثواب
در دوزخ و مال و اهل و خلف آن مال دیگر شود در دنیا و ثواب

الجزيل في الآخرة فصل ويخرج زكوة الفطر اذا فضل عن قوته
بزرگ در عاقبت فصل و بیرون آرد صدقه فطر را وقتیکه زیاده باشد از قوت او

وقوت عياله يوم العيد وليلته عن نفسه وعن زوجته و
و قوت عیال او برآرد صدقه فطر در روز عید و در شب او از نفس خود و از زن خود و

رقيقه وولده وامه وابيه واخوانه واخواته واعمامه و
از بنده خود و از پسر خود و از مادر خود و از پدر خود و از برادران خود و از خواهران خود و از عموهای خود و

بني اعمامه على ترتيب الاقرب فالاقرب بشرط ان يكون في
از پسران عموهای خود برآرد صدقه از ترتیب نزدیک تر پس آن نزدیک تر بشرط آنکه باشند مذکوره در

مؤنته ونفقته وقدرها صاع وزنه خمسة ارطال وثلث
مؤنت او و نفقه او و مقدار آن صدقه یک پیمانه است وزن آن پنج رطل و سیوم حصه رطل است

بالعراقي من التمر او الزبيب او البر او الشعير او دقيقهما او سويقهما
بوزن عراقی از خرما یا از مویز یا از گندم یا از جو یا آرد گندم و جو یا تلخان گندم و جو

وكذلك الاقط على الصحيح من المذهب فان عدم هذه الاصناف
و همچنین پنیر بر قول صحیح از مذهب امام احمد پس اگر نیافته باشد این چیزها

جميعها فليخرج من قوت البلد من سائر انواع الحبوب كالارز
همه پس بیرون آرد از قوت شهر از باقی انواع دانه ها چون برنج

والذرة والدخن ونحوها كتاب الصيام واذا دخل شهر
و ذرت و ارزن و مانند آن کتاب روزه ها هرگاه که آید ماه

رمضان وجب عليه ان يصوم لقوله تعالى فمن شهد منكم
رمضان واجب است بر مسلمان روزه گرفتن از جهت فرموده حق تعالی پس هرکه حاضر باشد از شما

الشهر فليصمه فاذا ثبت عنده دخول الشهر اما برؤية نفسه
در ماه رمضان پس باید که روزه بگیرد پس هرگاه ثابت شد نزد او درآمدن ماه رمضان یا بدیدن او خود

الهلال او شهادة رجل واحد عدل ثبت بذلك او اكمال شعبان
ماه را یا بگواهی دادن یک مرد که عادل باشد که ثابت شده دخول رمضان یا بکمال کردن شعبان

ثلثين يوما او حدوث غيم او قترة في ليلة الثلثين منه نوى
سی روز یا پیدا شدن ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان نیت کند

اي وقت من الليل من وقت غروب الشمس الى قبل ان تطلع الفجر
در هر وقت از شب از وقت فرو رفتن آفتاب پس از طلوع صبح

الثاني بأنه صائم غداً من شهر رمضان هكذا كل ليلة إلى أن
صادق بیشتگند باینکه روزه گیرنده ام فردا از ماه رمضان همین طور نیت کند در هر شب تا آنکه
ينتهي الشهر ولو نوى في أول ليلة من الشهر أنه صائم الشهر
تمام شود ماه رمضان و اگر نیت کند در اول شب از ماه رمضان اینکه بدرستی روزه گیرنده است ماه را
جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الأول فإذا أصبح
تمام بسنده است این نیت او را در روایت ضعیف از امامان و صحیح اول است پس هنگامی که صبح کرد
وجب عليه أن يمسك في جميع نهاره عن الأكل والشرب و
واجب است بر او اینکه نگاهدارد خود را در تمام روز از خوردن و نوشیدن و
الجماع وجميع ما يصل إلى جوفه من أي موضع كان وعن الحجامة
جماع کردن و از هر چیزی که رسد به شکم او از هر جایی که رسد و از خون گرفتن
لنفسه أو غيره واستدعاء القيء والمني فإن خالف في جميع
خود را یا غیر خود را و طلب کردن قی و طلب کردن منی پس اگر مخالفت کرد در همه چیزی که
ذلك بطل صومه ووجب عليه الإمساك إلى غروب الشمس و
مذکور شد باطل شد روزه او و واجب شد بر آن مخالفت کننده نگاهداشتن خود را تا فرو رفتن آفتاب و
القضاء إلا الجماع فإنه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق
واجب است بر او قضا نیز مگر در جماع پس بدرستی که واجب است بر جماع کننده با امساک و قضا کفارت و آن کفارت آزاد کردن
رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فإن لم يجد
بنده مؤمن است که سلامت باشد از عیبها که ضرر کننده در کار و خدمت است پس اگر نیابد بنده را
فصيام شهرين متتابعين فإن لم يستطع فإطعام ستين
پس روزه گیرد دو ماه پی در پی پس اگر طاقت روزه ندارد پس طعام دهد شصت
مسكيناً لكل واحد منهم مداً من طعام وهو رطل وثلث
فقیر را هر یکی را از ایشان یک مد از گندم و آن مد رطل و ثلث رطل است
بالعراقي فيكون مائة وثلاثة وسبعون درهماً وثلث درهم
بوزن عراقی پس باشد آن مد بوزن یکصد و هفتاد و سه درم و سیوم حصه درهم
أو نصف صاع من تمر أو شعير فإن لم يجد ذلك ثمن قوت كله
یا نیم صاع از خرما یا از جو پس اگر نیابد این چیز را پس بدهد از قوت که میتواند
كما قلنا في الفطرة فإن لم يجد شيئاً سقطت عنه واستغفر
چنانچه گفته ایم در صدقه فطر پس اگر نیابد چیزی را ساقط شد کفاره از او و آمرزش خواهد
الله عز وجل وتاب إليه وأحسن العمل في الثاني ويجتنب في
از خدا و بازگردد بسوی او و نیکو کند عمل را روزه را در بار دوم و بپرهیزد در

نهار

نَهَارِ رَمَضَانَ الْخَلْوَةُ بِامْرَأَةٍ شَابَّةٍ وَالْقُبْلَةُ وَالتَّكَابُشُ أَيْضًا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان و بوسه کردن و ... اگرچه باشد آن زن

بِمَنْ تَحِلُّ لَهُ أَوْ ذَاتِ مَحْرَمٍ يَعْنِي رَحِمٍ وَيَجْتَنِبُ السِّوَاكَ بَعْدَ الزَّوَالِ

حلال مر او را یا خداوند حرمت یعنی ... یا حرام باشد و پرهیز از مسواک کردن از پس از نیم روز

وَمَضْغَ الْعِلْكِ وَجَمْعَ رِيقِهِ ثُمَّ بَلْعَهُ وَذَوْقَ الطَّعَامِ عِنْدَ الطَّبْخِ

و از خاییدن مصطکی و جمع کردن آب دهن را پس فرو بردن آن و چشیدن طعام را وقت پختن

وَغَيْرِهِ وَالْغِيبَةَ وَالنَّمِيمَةَ وَالْكَذِبَ وَالسَّبَّ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَيُسْتَحَبُّ

و غیر آن و از گله و سخن چینی و از دروغ و از دشنام و دیگر از آن ... و مستحب است

لَهُ تَعْجِيلُ الْإِفْطَارِ إِلَّا فِي يَوْمِ الْغَيْمِ فَتَأْخِيرُهُ أَفْضَلُ وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ

مر او را جست افطار کردن ... در روز ابر پس تأخیر او افضل است و تأخیر خوردن سحر

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَلِكَ أَيْ طُلُوعُ الْفَجْرِ وَالْأَوْلَى لَهُ أَنْ

مگر آنکه باشد از کسانی که پنهان است بر او طلوع صبح و بهتر است مر او را

يُفْطِرَ عَلَى التَّمْرِ أَوْ عَلَى الْمَاءِ وَيَدْعُو وَقْتَ الْإِفْطَارِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

افطار کردن بخرما یا به آب و دعا خواند وقت افطار از جهت چیزی که روایت است

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا صَامَ أَحَدُكُمْ فَقُدِّمَ عَشَاؤُهُ

از پیغامبر صلی الله علیه وسلم آنکه پیغامبر فرمود وقتی که روزه گیرد یکی از شما پس پیش آورده شود طعام شبانه او

فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَ

پس بگوید که افطار میکنم بنام خدا بار خدایا برای تو روزه گرفته بودم و به رزق تو ... پاکی است ترا و سپاس

بِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا فَإِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ كِتَابُ الْاِعْتِكَافِ

است مر ترا بار خدایا قبول کن روزه را از ما پس بدرستی تو شنونده دانا ... کتاب اعتکاف

وَيُسْتَحَبُّ لَهُ الْاِعْتِكَافُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا فِي مَسْجِدٍ يُصَلَّى فِيهِ بِالْجَمَاعَةِ وَأَوْلَى الْمَسَاجِدِ

و مستحب است مر او را اعتکاف و نمی باشد آن اعتکاف مگر در مسجد که گذارده میشود در او نماز بجماعت و بهترین مساجد مسجد

الْجَامِعُ إِذَا كَانَ أَيَّامًا تَتَخَلَّلُهَا جُمُعَةٌ وَيَصِحُّ بِغَيْرِ صَوْمٍ وَالْأَوْلَى أَنْ

جامع است وقتی که باشد اعتکاف در روزها که در میان آنها جمعه باشد و صحیح است اعتکاف بی روزه و بهتر است اینکه

يَكُونَ بِالصَّوْمِ لِأَنَّهُ أَجْمَعُ لِلْهِمَّةِ وَأَعْوَنُ عَلَى كَسْرِ النَّفْسِ وَالتَّشَوُّقِ

باشد اعتکاف با روزه از جهت آنکه جمع کننده تر است از برای قصد و یاری دهنده تر است بر شکستن نفس ...

بِاشْتِغَالِ مَا هُوَ بِصَدَدِهِ لِأَنَّ الْاِعْتِكَافَ هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ فِي مَكَانٍ

... که صائم در پی اوست از جهت آنکه اعتکاف بستن نفس است در جایی

مَخْصُوصٍ وَلُزُومُ الشَّيْءِ وَالْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى مَا هٰذِهِ

خاص و چسپیدن چیزی را و همیشه بودن بر آن چیز فرمود حق تعالی حکایت ... چیست این

التماثيل التي انتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي

صورتها یعنی بتان که شما همیشه بر عبادت آن اقامت کرده اید و مجاور شده اید. واعتکاف از سنتها است که مروی است از رسول

صلى الله عليه وسلم واصحابه لان النبي صلى الله عليه وسلم

صلی الله علیه وسلم و از اصحاب او از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم

اعتكف العشر الاخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه

معتکف شده ده آخر را از رمضان پس همیشه بوده است بر این اعتکاف تا آنکه میرانید

الله تعالى وندب الصحابة اليه فقال من اراد ان يعتكف فليعتكف

حق تعالی و رغبت داد صحابه را بسوی اعتکاف پس گفت کسی که خواهد اعتکاف را پس باید که اعتکاف کند

العشر الاواخر فاذا اعتكف ينبغي له ان يشتغل بفعل يقربه الى

در عشره آخره پس چون که اعتکاف کند می باید که مشغول شود بکاری که نزدیک سازد

الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب

بخدا تعالی از خواندن قرآن و سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و فکر کردن در افعال [illegible]

مما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر

از آنکه مقصود نیست از سخن و کار و کردار و لازم گیرد خاموشی از غیر ذکر

الله تعالى يجوز له التدبر بقراءة القرآن لان ذلك يتعدى

خدا تعالی و درست است [illegible] خواندن قرآن از جهت آنکه این عبادت [illegible] میرسد

نفعه الى غيره فهو اولى من اشتغاله بخاصة نفسه ويجوز

نفع او بغیر او پس این بهتر است [illegible] از مشغول شدن بعبادت که خاص بخود باشد و جایز است

له الخروج من معتكفه الا لابد له من الاغتسال من الجنابة والاكل

مراورا بیرون آمدن از جای اعتکاف از برای چیزی که چاره نباشد از آن چیز از غسل کردن جنابت و خوردن

والشرب وقضاء حاجة الانسان من البول والغائط وعند الخوف

و آشامیدن و قضا کردن حاجت آدمی از بول و براز و هنگام ترسیدن

على نفسه من الفتنة والمرض الشديد وغير ذلك كتاب الحج فاذا كملت

بر نفس خود از بلا و بیماری سخت و بجز آن [illegible] پس چون که تمام حاصل شود

في حقه شرائط الحج وجب عليه اداء الحج والعمرة على الفور وهو

در حق او شرطهای حج واجب می شود بر او بجا آوردن حج و عمره در حال [illegible]

ان يكون بعد الاسلام حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة

اینست که باشد پس از اسلام آزاد و عاقل و بالغ توانا باشد [illegible] و مرکب

وتخلية الطريق من عدو يمنعه وامكان السير اليه وهو

و خالی بودن راه از دشمن که منع کند و توانائی سیر کردن بسوی آن و آن

اتساع الوقت لاداء الحج وصحة البدن للاشتمال على الراحلة
کنجایش وقت است از برای ادای حج و تندرستی تن از برای نگهداشتن خود را بر مرکب
والاستطاعة بالزاد والراحلة انما يكون بعد تحصيل النفقة
و توانایی به توشه و مرکب جز اینکه باشد پس از حاصل کردن خرج
لعياله الى ان يعود اليهم والمسكن لهم وقضاء الديون ان كانت
از برای عیال خود تا آنکه باز گشته آید بسوی ایشان و بعد حاصل کردن جای بودن برای ایشان و پس از ادای قرضها اگر باشد قرضی
عليه وان يكون له كفاية بعد رجوعه من فضل مال او اجرة
بر وی و اینکه باشد او را چیزی که بس کند باشد او را پس از باز آمدن از حج از زیادت مال یا مزد مال
عقار او بضاعة فان خالف فقصر لعياله واثم من قضاء
منقول یا سرمایه و امانت … باشد برای خود پس اگر مخالفت کرد شرائط را و تقصیر کرد در حق عیال خود و باز ماند از ادای
دينه وخرج الى الحج فان مات مات عاصيا لما قال النبي صلى الله
قرض خود و برآمد بسوی حج … باشد گناهکار عقوبت کرده شده … حق تعالی برای آنچه فرموده …
عليه وسلم كفى بالمرء اثما ان يضيع من يقوته فان سلم من
علیه و سلم بس است مرد را گناه اینکه ضایع کند کسی را که قوت میداد او را پس اگر سالم ماند
المخالفة حتى فرغ من الحج والعمرة سقط عنه الفرض فصل
مخالفت شرع تا آنکه فارغ شود از حج و عمره ساقط شد ازو فرض
فاذا بلغ الميقات الشرعي وهو ذات عرق ان كان من اهل المشرق
پس وقتی که رسد جای احرام را که در شرع مقرر است و آن میقات ذات عرق است اگر باشد از مردم مشرق
والجحفة ان كان من اهل المغرب وذو الحليفة ان كان من اهل
و جحفه است اگر باشد از اهل مغرب و ذو الحلیفه است اگر باشد از اهل
المدينة ويلملم ان كان من اهل اليمن وقرن ان كان من اهل نجد
مدینه و یلملم است اگر باشد از اهل یمن و قرن است اگر باشد از اهل نجد
يغتسل او يتنظف او يتيمم ان لم يجد الماء ويتزر بازار ويرتدي
غسل کند یا پاک کند خود را … یا تیمم کند اگر نیابد آب را … ازار ببندد و ردا پوشد
برداء ويكونان ابيضين نظيفين ويتطيب ويصلي ركعتين
بچادری را و باشند هر دو چادر سپید و پاکیزه و خوشبو مالد و گذارد دو رکعت را
ثم يحرم وينوي الاحرام بقلبه ويلبي بالعمرة ان كان متمتعا وهو
پس از آن احرام بندد و نیت کند احرام را بقلب و تلبیه گوید بعمره اگر باشد متمتع و این
الافضل او بالحج المفرد او بالحج والعمرة جمعا ويشترط فيقول
افضل است یا به حج تنها یا به حج و عمره هر دو و مشروط کند …

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُرِيْدُ الْعُمْرَةَ اَوِ الْحَجَّ اَوْ اِيَّاهُمَا جَمِيْعًا فَيَسِّرْ ذٰلِكَ لِيْ وَ
بارخدایا بدرستی میخواهم من عمره را یا حج را یا آن هر دو را پس آسان بکن آن را مرا و

تَقَبَّلْ مِنِّيْ وَمَحِلِّيْ حَيْثُ حَبَسْتَنِيْ وَيُلَبِّيْ وَصِفَةُ التَّلْبِيَةِ
قبول کن از من و خواهم برآمد از احرام جائی که بند کردی تو مرا و تلبیه کند و کیفیت تلبیه این است

لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ
ایستاده ام بخدمت و اطاعت فرمان تو بار خدایا ایستاده ام ایستاده ام نیست شریک مر ترا بدرستی سپاس و نعمت

لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ يَرْفَعُ بِذٰلِكَ صَوْتَهُ يَقُوْلُ ذٰلِكَ بَعْدَ
مر تراست و ملک مر تراست نیست شریک مر ترا بلند کند باین کلمات آواز خود را بگوید این کلمات بعد از

الْاِحْرَامِ وَعَقِيْبَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَفِيْ اِقْبَالِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْتِقَاءِ
از احرام و پس از نمازهای پنجگانه و در آمدن شب و روز و وقت ملاقات

الرِّفَاقِ وَاِذَا عَلَا شَرَفًا اَوْ هَبَطَ وَادِيًا اَوْ سَمِعَ مُلَبِّيًا وَفِيْ مَسَاجِدِ
کردن همراهان و وقتی که برآید بلندی را یا فرود آید وادی را یا بشنود تلبیه کننده را و در مسجدهای

الْحَرَامِ وَبِقَاعِهِ وَيُصَلِّيْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَدْعُوْ
حرم و جاهای حرم و درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دعا کند

لِنَفْسِهِ بِمَا اَحَبَّ فَاِذَا فَرَغَ مِنَ التَّلْبِيَةِ فَصْلٌ فَاِذَا اَحْرَمَ لَا يُغَطِّيْ
مر خود را بهر چیزی که دوست دارد و چون فارغ شود از تلبیه پس چون احرام بست نپوشد

رَاْسَهُ وَلَا يَلْبَسُ الْمَخِيْطَ وَلَا الْخُفَّيْنِ فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ لَزِمَهُ ذَبْحُ شَاةٍ
سر را و نپوشد جامه دوخته را و نه هر دو موزه را پس اگر کرد از اینها چیزی لازم شود او را کشتن یک گوسپند

اِلَّا اَنْ لَّا يَجِدَ الْاِزَارَ وَالنَّعْلَيْنِ وَلَا يَتَطَيَّبُ فِيْ بَدَنِهِ وَثِيَابِهِ مِنْ
مگر آنکه نیابد تهبند را پس بپوشد جامه دوخته را و نیابد نعلین را پس بپوشد موزه را و خوشبوئی نمالد بر تن خود را و جامهای خود را از

اَنْوَاعِ الطِّيْبِ فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ مُتَعَمِّدًا غَسَلَهُ وَذَبَحَ شَاةً وَلَا يُقَلِّمُ
انواع خوشبوئی پس اگر استعمال کرد دانسته بشوید اورا و ذبح کند یک گوسپند و نه ببرد

اَظْفَارَهُ وَلَا يَحْلِقُ رَاْسَهُ فَاِنْ قَلَّمَ ثَلٰثَةَ اَظْفَارٍ اَوْ حَلَقَ ثُلُثَ شَعَرٍ
ناخنها را و نه تراشد سر را پس اگر ببرید سه ناخن را یا تراشید ثلث موی را

مِنْ رَاْسِهِ وَبَدَنِهِ فَعَلَيْهِ ذَبْحُ شَاةٍ فَاِنْ كَانَ دُوْنَ ذٰلِكَ فَفِيْ كُلِّ ظُفْرٍ
از سر خود یا از تن خود پس بر وی واجب است ذبح شاة پس اگر باشد کم از سه پس در هر ناخن

اَوْ شَعَرَةٍ مُدٌّ مِنْ طَعَامٍ وَلَا يَعْقِدُ النِّكَاحَ لِنَفْسِهِ وَلِغَيْرِهِ وَيَجُوْزُ
یا موی یک مد است از گندم و نکاح نه بندد مر خود را و نه غیر را و روا است

لَهُ الْاِرْتِجَاعُ وَلَا يُبَاشِرُ الزَّوْجَةَ وَالْاَمَةَ فِي الْفَرْجِ وَدُوْنَ الْفَرْجِ
او را آمد و رفت کردن و مباشرت نکند با زن و با کنیز در فرج و غیر فرج

فان

فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بَطَلَ حَجُّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ رَمْيِ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ

پس اگر مباشرت کند باطل شد حج او وقتی که باشد آن مباشرت پیش از انداختن سنگ ریزه عقبه

وَلَا يَسْتَمْنِي وَلَا يُكَرِّرُ النَّظَرَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَمْنَى فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ

ونه برآرد منی را به قصد خود ونه باربار نظر کند بسوی زن پس اگر نظر کرد مکرر و منی فرو آمد پس بر او واجب است کفارت

وَهِيَ ذَبْحُ شَاةٍ وَلَا يَقْتُلُ الصَّيْدَ الْمَأْكُولَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُولٍ وَ

و آن کفارت ذبح شاة است ونه کشد صیدی را که خورده میشود و صیدی را که زاییده شده از ماکول و

غَيْرِ مَأْكُولٍ وَلَا يَأْكُلُ مَا صِيدَ لِأَجْلِهِ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ

غیر ماکول ونخورد چیزی که شکار کرده شده از جهت او یا شکاری که اشاره کرده باشد بسوی او یا رهنمائی کرده باشد

أَوْ أَعَانَ عَلَى ذَبْحِهِ مِثْلَ أَنْ يُمْسِكَهُ أَوْ يُعِيرَهُ سِكِّينًا وَنَحْوَ ذٰلِكَ فَإِنْ

فَعَلَ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مِثْلُهُ مِنَ النَّعَمِ فَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ

بَدَنَةٌ وَإِنْ كَانَ حِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ بَقَرَةَ الْوَحْشِ

وَأَنْوَاعَهَا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ غَزَالًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ عَنْزٌ وَإِنْ كَانَ

ضَبُعًا فَكَبْشٌ وَإِنْ كَانَ أَرْنَبًا فَعَنَاقٌ وَإِنْ كَانَ يَرْبُوعًا فَجَفْرَةٌ وَفِي

الضَّبِّ جَدْيٌ وَفِي الْكَبِيرِ كَبِيرَةٌ وَفِي الصَّغِيرِ صَغِيرٌ عَلَى مِثْلِ

مَا قِيلَ فِي جَمِيعِ الصِّفَاتِ وَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ مِمَّا فِيهِ كُلٌّ وَاحِدٌ شَاةٌ

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ فَقِيمَتُهُ يُرْجَعُ فِي مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ إِلَى قَوْلِ عَدْلَيْنِ

مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَيَجُوزُ لَهُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْإِنْسِيِّ وَأَكْلُهُ وَيَجُوزُ لَهُ قَتْلُ

كُلِّ مَا فِيهِ مَضَرَّةٌ كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَكَلْبِ الْعَقُورِ وَالنَّسْرِ وَالنَّمِرِ

وَالذِّئْبِ وَالْفَهْدِ وَالْفَأْرَةِ وَالْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَالْحِدَأَةِ وَالْبَرَاغِيثِ وَ

البق بالفتح وتشديد القاف پشه — القراد بالضم کنه — براغيث جمع برغوث بالضم کيک

أن يقتلها وهو الزنبور والبق والبراغيث والقراد والأوزاغ والذباب

و بسیار است مانند او زنبور و پشه و کیک و کنه و کربشنی و مگس

وجميع حشرات الأرض ويجوز قتل النملة عند الأذية وكذلك

و همه خزندهای زمین و روا است کشتن مورچه وقت آزار و همچنین کشتن

القمل والصئبان في إحدى الروايتين والأخرى عليه أن يتصدق

شپش و بیضه شپش در یکی از دو روایت و در دیگری جائز نیست و سزاوار است که تصدق کند

بما أمكن ولا يقتل صيد الحرم فإن قتله كان حكمه حكم ما ذكرنا في

به هرچه قدرت داشته باشد و نکشد شکار حرم مکه را اگر کشت حکمش حکم آنچه ذکر کردیم در

صيد الإحرام ولا يقطع أشجار الحرم ولا يقلعها فإن فعل ذلك ففي

شکار احرام و نبرد درخت حرم را و نکند اگر کند این کار را تاوان دهد

الشجرة الكبيرة بقرة والصغيرة شاة وكذلك صيد المدينة و

درخت کلان را گاو و درخت خورد را گوسفند و همچنین شکار مدینه و

شجرها يحرم عليه إلا أن جزاءه سلب ما عليه من الثياب و

درخت مدینه حرام است بر محرم مگر آنکه تاوان این هر دو کشیدن جامها است از جامها و

يكون ذلك حلالا لمن أخذه فصل فإذا كان في الوقت سعة

می باشد آن جامه حلال کسی را که گرفته است فصل پس اگر باشد در وقت فراخی

فأمكنه دخول مكة قبل يوم عرفة بأيام فالمستحب له أن يغتسل

پس میتواند در آمدن در مکه پیش از روز عرفه به چند روز پس مستحب است او را اینکه غسل کند

غسلا كاملا ويدخلها من أعلاها فإذا بلغ المسجد الحرام دخل

غسل تمام و در آید در مکه از بالای آن پس چون رسد مسجد حرام را در آید

من باب بني شيبة ويرفع يديه عند رؤية البيت ويقول

از در بنی شیبه و بردارد دو دست را وقت دیدن خانه کعبه و بگوید

اللهم أنت السلام ومنك السلام حينا ربنا بالسلام

بار خدایا تویی سلامت و از تست سلامتی زنده دار ما را پروردگار ما بسلامتی

اللهم زد هذا البيت تعظيما وتشريفا وتكريما ومهابة

بار خدایا زیاده کن این خانه را بزرگی و شرافت و عزت و هیبت

وزد من شرفه وعظمه ممن حجه أو اعتمره تعظيما و

و زیاده کن کسی را که مشرف شده و بزرگ داشته او را از کسانی که حج کرده اند یا عمره کرده اند از روی تعظیم و

تشريفا وتكريما ومهابة الحمد لله كثيرا كما هو أهله وكما ينبغي

تشریف و بزرگی و هیبت ستایش خدای را بسیار چنانکه او سزاوار است و چنانکه سزاوار است

في الأصول الصواب كقراءة بيضة القمل والبرغوث وجمعه صواب صيبان ١٢

بلاغ بالفتح رسانیدن و رسانده شدن مراد رشیدی

لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّكَ وَجَلَالِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ وَ

مر بزرگی ذات او را و عزت او را و جلال او را حمد و سپاس مر خدای را که رسانید مرا بخانهٔ خود و

رَآنِي لِذٰلِكَ أَهْلًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى

دانست مرا برای اینخانه لائق و حمد و سپاس مر خدای را بر همه حال بار خدایا بدرستی که طلب کردی بسوی

حَجِّ بَيْتِكَ وَقَدْ جِئْنَاكَ لِذٰلِكَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي

حج خانهٔ خویشتن و بتحقیق آمده ایم ترا از برای آن حج بار خدایا قبول کن از من و عفو کن از من

وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَرْفَعُ بِذٰلِكَ صَوْتَهُ ثُمَّ يَطُوفُ

و در صلاح آر همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق بجز تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند

لِلْقُدُومِ وَيَضْطَبِعُ بِرِدَائِهِ فَيَكْشِفُ كَتِفَهُ الْأَيْمَنَ وَيَسْتُرُ الْأَيْسَرَ

از برای آمدن کعبه و اضطباع کند بردای خود و اضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را و پوشیده دارد دوش چپ را

ثُمَّ يَقْصِدُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ بِيَدِهِ وَيُقَبِّلُهُ إِنْ أَمْكَنَهُ

پس قصد کند بسوی حجر اسود پس لمس کند او را بدست خود و بوسه کند بدهن خود اگر بتواند

وَإِلَّا اسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَ يَدَهُ فَإِنْ زُحِمَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ

و الا لمس کند و بوسه کند دست خود را پس اگر انبوه باشد اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود و بگوید بنام خدا

وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُمَّ إِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ

و خدا بزرگتر است بار خدایا ایمان آوردم بتو و تصدیق کردم بکتاب تو و وفا کردم بعهد تو

وَاتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَطُوفُ عَلَى يَمِينِهِ

و پیروی کردم مر طریقهٔ پیغمبر ترا که محمد است صلی الله علیه وسلم و طواف شروع کند از جانب راست خود

وَهُوَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَابِ الْبَيْتِ فَيَمْضِي إِلَى الْحَجَرِ الَّذِي عَلَيْهِ مِيزَابُ

و آن باین طور است که بیاید بسوی در خانه پس برود بسوی سنگی که بر وی است ناودان

الْبَيْتِ مُسْرِعًا وَهُوَ الْمَشْيُ الشَّدِيدُ مَعَ تَقَارُبِ الْخُطَا حَتَّى إِذَا بَلَغَ

خانهٔ کعبه در حالیکه سرعت کننده باشد و آن سرعت رفتن سخت است با نزدیک کردن گامها تا آنوقتی که برسد

الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ اسْتَلَمَهُ وَلَمْ يُقَبِّلْهُ فَإِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ عِنْدَ ذٰلِكَ

رکن یمانی لمس کند او را و بوسه نکند او را پس هرگاه رسید بحجر اسود نزد آن

فَقَدْ طَافَ شَوْطًا ثُمَّ يَطُوفُ كَذٰلِكَ ثَانِيًا وَثَالِثًا قَائِلًا فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ

پس تمام شد یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبهٔ دوم و سیوم در حالیکه گوینده باشد در همهٔ اینها

اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا ثُمَّ

بار خدایا بگردان این حج را مقبول و بگردان این سعی را جزا داده شده و بگردان گناه را آمرزیده شده پس

يُخَفِّفُ مَشْيَهُ وَيُقَارِبُ خُطَاهُ فَيَمْشِي عَلَى هِينَتِهِ فِي الْأَرْبَعَةِ

آهسته کند رفتار خود را و نزدیک کند گامها را پس برود بر همین طور در چهار طواف

خطی بالفتح گام نهادن کذا فی الرشیدی

هنیئة ای على السكينة والتوءدة فعلة

الى بابه ثم يقول فيها رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وانت

الاعز الاكرم اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة

حسنة وقنا عذاب النار ويدعو بما اراد من خير الدنيا والاخرة

وينبغي ان يكون ناويا للطائف الطاهر من الاحداث والانجاس ساتر

العورة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف بالبيت صلوة

الا ان الله تعالى اباح فيه النطق فاذا فرغ من ذلك صلى ركعتين

خفيفتين خلف مقام ابرهيم خليل الرحمن عليه السلام فيقرأ

في الاولى بعد الفاتحة قل يايها الكفرون وفي الثانية قل هو الله

احد ثم يرجع الى الحجر الاسود فيستلمه ثم يخرج الى الصفا من بابه

ويرقى عليه الى حيث يمكنه رؤية الكعبة ثم يكبر ثلثا ويقول

الحمد لله على ما هدىنا لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق

وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا

نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون ثم ينزل

يلبي ويدعو ثانيا وثالثا ثم يمشي حتى يكون بينه وبين

الميل الاخضر المنصوب عند المسجد ما قدره ستة اذرع ثم يسعى

في المشي حتى يبلغ إلى الميلين الأخضرين ثم يخفف مشيه إلى

در رفتن تا آنكه رسد بدو ميل سبز را پس سبك كند رفتن را تا

أن يبلغ المروة فيرقى عليها فيفعل كما فعل على الصفا ثم ينزل

آنكه رسد كوه مروه را پس برآيد بالاى مروه پس كند چنانچه كرده بود بر صفا پس فرود آيد

ويمشي في موضع مشيه ويسعى في موضع سعيه إلى أن يصير

و برود بهموار جاى رفتن بهموار ليس در اول بار و بدويد در محل سعى كردن خود تا آنكه باز گردد

إلى الصفا ثم كذلك فيعد سبعا يبتدئ بالصفا ويختم بالمروة

بسوى صفا پس همچنين طواف كند پس شمارد هفت بار آغاز كند بصفا و تمام كند بمروه

وينبغي أن يكون متطهرا كما ذكرنا في الطواف بالبيت فإذا فرغ

و سزاوار است كه پاك باشد از احداث و انجاس چنانچه ذكر يافت در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

من ذلك حلق أو قصر إن كان متمتعا ولم يكن قد ساق هديا وفعل

ازين كارها بتراشد سر خود را يا قصر كند اگر اراده است متمتع و نبوده باشد كه همراه بردن بهشته هدي را و بكند

ما يفعل الحلال فإذا كان يوم التروية وهو الثامن من ذي الحجة

هر كارى كه مى‌كند كسى كه حلال است يعنى احرام ندارد پس وقتى كه باشد روز ترويه و او هشتم روز ماه ذي حجه است

أحرم من مكة بالحج ثم يأتي منى فيصلي بها الظهر والعصر والمغرب

احرام ببندد آن متمتع از مكه براى حج پس بيايد در منا پس بگذارد در منى ظهر و عصر و مغرب

والعشاء ويبيت بها ثم يصلي الصبح فإذا طلعت الشمس دفع مع

و عشا را و شب كند در منى پس بگذارد نماز فجر را پس هرگاه برآيد آفتاب روان شود با

الناس إلى الموقف بعرفة فإذا زالت الشمس خطب الإمام خطبة

مردم بسوى جاى ايستادن بعرفه پس وقتى كه بگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يعلم الناس فيها ما ينبغي أن يفعلوه من الوقوف بموضعه ووقته

بياموزد مردم را در آن خطبه چيزى كه لازم باشد كه كنند مردم را از ايستادن و جاى آن و وقت آن

ودفعه من عرفات والصلوة بمزدلفة والمبيت بها وغير ذلك

و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب كردن بمزدلفه و جز آن

من رمي الجمار والنحر والحلق والطواف بالبيت ودنا من الإمام فيعي ما يقول

از انداختن سنگريزه و كشتن قربانى و سر تراشيدن و طواف خانه كعبه نزديك شود نزد امام تا حفظ كند آنچه گويد

ثم يصلي مع الإمام الظهر والعصر يجمع بينهما بإقامة لكل صلوة

پس بگذارد با امام ظهر و عصر را جمع كند هردو را در يك وقت بگفتن اقامت هر نماز را

ثم يتقدم إلى جبل الرحمة والصخرات بقرب الإمام ليستقبل القبلة

پس پيش رود بسوى كوه رحمت و كوه صخرات نزديك امام تا آنكه روبروى شود قبله را

فيقف هناك ويجتهد في الدعاء والثناء على الله عز وجل و

ينبغي ان يكون اكثر ذكره لا اله الا الله وحده لا شريك له له

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير

وهو على كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا

وفي سمعي نورا ويسر لي امري فان فاته الوقوف مع الامام نهارا

ادركه بعد خروج الامام من الموقف قبل ان يطلع الفجر الثاني

من ليلة النحر فقد ادرك الوقفة والا فقد فاته الحج فان دفع

مع الامام الى طريق مزدلفة يكون على التؤدة والسكون والوقار

فاذا وصل مزدلفة صلى مع الامام بها المغرب والعشاء جماعة

او منفردا ان فاتته مع الامام ثم يحط رحله فيبيت هناك و

يأخذ منها حصى الجمار من حيث تيسر له ذلك وعدده سبعون

حصاة وقدره ان يكون اكبر من الحمص واصغر من البندق و

يستحب ان يغتسل ثم يصلي الفجر اذا اصبح ويجتهد ان يغلس بها

ثم ياتي المشعر الحرام فيقف عنده فيكثر الحمد لله والثناء عليه

والتهليل والتكبير والدعاء والاولى ان يقول في دعائه اللهم

ما وفقتنا فيه وأريتنا إياه فوفقنا لذكرك كما هديتنا و
آنچه . توفیق دادی ما را در آن ... چنانچه راه راست نمودی ما را
اغفر لنا وارحمنا كما وعدتنا بقولك وقولك الحق فإذا
بیامرز ما را ... چنانچه وعده کردی ما را ... و قول تو راست است
أفضتم من عرفات إلى قوله تعالى غفور رحيم فإذا أضاء النهار
پس چون روشن شود
فيدفع إلى منى ويسرع في وادي محسر فإذا وصل إلى وادي
... در وادی محسر پس وقتی که برسد وادی
منى رمى جمرة العقبة بسبع حصيات مكبرا في إثر كل حصاة
... سنگریزه ... پس هر سنگریزه
رافعا يديه حتى يرى بياض إبطيه كما روي عن النبي صلى الله عليه
... چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم أنه رمى كذلك ويقطع التلبية عند أول حصاة
... نزد اول سنگریزه
يرميها ويكون رميه هذا بعد طلوع الشمس وقبل الزوال
... آفتاب و پیش از زوال و
فيما بعد من أيام التشريق بعد الزوال فإذا رمى نحر هديا إن كان
... از ایام تشریق بعد از زوال ...
له ويحلق أو يقصر جميع رأسه وإن كانت امرأة تقصر من شعرها
... و اگر باشد زن ...
قدر الأنملة ثم يمضي إلى مكة ويغتسل ويتوضأ فيطوف
... سر انگشتان پس برود بسوی مکه و غسل کند و وضو سازد پس طواف کند
طواف الزيارة ويعينه بالنية ويصلي ركعتين خلف المقام
... زیارت ... بنیت و بگذارد دو رکعت پس مقام
فإذا فرغ سعى بين الصفا والمروة إن أراد لأن السعي قد سقط
... سعی کند در میان صفا و مروه اگر خواهد ...
عنه في طواف القدوم ثم قد حل له كل شيء من محظورات
... در طواف قدوم پس حلال شده ...
الإحرام فيصير حلالا كما كان قبل الإحرام ثم يتقدم إلى زمزم
احرام پس شد حلال چنانکه بود اول از احرام پس پیش آید بچاه زمزم

فيشرب من مائها ويقول عند شربه بسم الله اللهم اجعله
لنا علما نافعا ورزقا واسعا وريا وشبعا وشفاء من كل
داء واغسل به قلبي واملأه من خشيتك ثم يرجع الى منى فيبيت
بها ثلث ليال فيرمي الجمرات الثلث في ايام التشريق على ما
ذكرنا كل يوم باحدى وعشرين حصاة لكل جمرة سبع حصيات
فيبدأ بالجمرة الاولى وهي ابعد الجمرات من مكة مما يلي مسجد
الخيف فيجعلها عن يساره ويستقبل القبلة فاذا رماها يقدم
عنها يسيرا لئلا يصيبه حصى غيره فيقف هناك داعيا لله
عز وجل بقدر قراءة سورة البقرة ان امكنه ثم يرمي الجمرة
الوسطى فيجعلها عن يمينه ويستقبل القبلة فيدعو كالاولى
ثم يرمي الجمرة الاخيرة وهي جمرة العقبة فيجعلها عن يمينه
وينزل الى الوادي ويكون مستقبلا الى القبلة ولا يقف هناك
ثم يفعل في اليوم الثاني والثالث كذلك وان احب ان يتعجل
ولا يرمي في اليوم الثالث دفن ما بقي معه من الحصى هناك ثم
يقصد الى مكة فيأتي الابطح فيصلي هناك الظهر والعصر و

المغرب والعشاء ثم يبيت بها ثم يدخل مكة فيقيم بها أو
مغرب و عشا را پس خواب کند اندکی و پس درآید در مکه پس اقامت کند در مکه یا
غيرها كالزاهر والأبطح وإذا أراد أن يدخل البيت يكون حافيا
در غیر مکه از جاهای دیگر مثل زاهر و ابطح و هرگاه خواهد در آمدن در خانه کعبه باشد پای برهنه
ويصلي فيه نفلا ويشرب من ماء زمزم ويتروى منه وينوي
و بگذارد در اندرون کعبه نماز نفل و بنوشد از آب زمزم و سیر شود از او و نیت کند در وقت
ما أحب من العلم والمغفرة والرضوان لقوله عليه السلام ماء
هرچه دوست دارد از علم و آمرزش و رضامندی خدا از جهت آنکه فرمود پیغامبر علیه السلام آب
زمزم لما شرب له ويكثر الاعتماد والنظر إلى الكعبة لما روي
زمزم از برای چیزیست که نوشیده شود پس بنیت آن چیز و بسیار کند توجه و نظر کردن را بسوی کعبه از جهت آنکه مرویست
في بعض الأخبار أن النظر إليها عبادة ثم لا يخرج حتى يودع البيت
در بعضی خبرها بدرستی نظر کردن بسوی خانه کعبه عبادتست پس بیرون نرود تا آنکه وداع کند خانه را
فيطوف به سبعا ثم يقف بين الركن والباب ويدعو فيقول اللهم
پس طواف کند باو هفت بار پس بایستد در میان رکن و باب و دعا خواند پس بگوید بار خدایا
هذا بيتك وأنا عبدك وابن عبدك وابن أمتك حملتني على ما
این خانه تست و من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داده توام بر داشتی مرا بر چیزی که
سخرت لي من خلقك وسيرتني في بلادك حتى بلغتني بنعمتك
که رام کردی مرا او را از مخلوقات خویش و سیر کنانیدی در شهرهای خود تا آنکه رسانیدی مرا بنعمت خود
وأعنتني على قضاء نسكي فإن كنت رضيت عني فازدد عني
و یاری دادی مرا بر ادای عبادت حج پس اگر بوده تو راضی از من پس زیاده بکن از من
رضاء وإلا فمن علي الآن قبل تباعد عن بيتك داري هذا أوان انصرافي
رضا را و اگر نبوده راضی پس منت بنه بر من برضای خود اکنون پیش از دور شدن من از خانه تو این وقت برگشتن منست
إن أذنت لي غير مستبدل بك ولا ببيتك ولا راغب عنك و
اگر دستوری دهی تو در حالی که بدل کننده نباشم بتو و نه بخانه تو و بیزار گردانیده ام از تو و
لا عن بيتك اللهم فأصحبني العافية في بدني والصحة في جسمي
نه از خانه تو بار خدایا هم صحبت بکن مرا تندرستی در تن من و صحت در جسم من
والعصمة في ديني وأحسن منقلبي وارزقني طاعتك ما أبقيتني
و پارسائی در دین من و نیکو گردان بازگشت مرا و روزی بکن مرا فرمان برداری خود تا وقتی که باقی داری مرا
واجمع لي خير الدنيا والآخرة إنك على كل شيء قدير وما زاد على
و جمع بکن مرا نیکوئی دو جهان بدرستی تو بر همه چیز توانائی و هرچه زیاده کند بر

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنًا ثم يصلي على

از این دعا از نیکی دنیا و آخرت باشد نیکو پس درود فرستد

النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فإن أقام أعاد

بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نایستد بعد از این بمکه پس اگر ایستاد در مکه باز

الطواف وإلا ذبح شاة. **فصل** فإن كان في الوقت ضيق وخاف

کند طواف را و اگر باز نکند طواف ذبح کند شاة را پس اگر باشد در وقت تنگی و ترسد

فوت الوقوف بعرفات فإن أحرم من الميقات بدء بعرفات توقف

از فوت شدن وقوف بعرفات پس اگر احرام بندد از میقات آغاز کند از عرفات پس ایستد

هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس يفعل ما قلنا من البيتوتة

در آنجا پس روان شود از عرفات پس از فرو شدن آفتاب پس بکند چیزی که گفته ایم از شب گذرانیدن

بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم إذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالأول

در مزدلفه پس رمی کند در منی پس چون درآید در مکه طواف کند دو طواف را و نیت کند به اول

القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له

قدوم را و دویم زیارت را پس سعی کند در میان صفا و مروه پس حلال شود او را

كل شيء ثم يعود إلى منى للرمي في الأيام الثلاث ثم يتم الأفعال

هر چیزی پس بازگردد به منی برای سنگ زدن در سه روز پس تمام کند افعال را

على ما تقدم ذكره. **فصل** صفة العمرة أن يحرم لها من الميقات

بر طریقی که گذشت ذکر او و صفت عمره این است که احرام بندد از برای عمره از میقات

الشرعي الذي تقدم ذكره بعد أن يغتسل أو يتطيب ويصلي

شرعی که گذشت ذکر او بعد از آنکه غسل کند و خوشبو مالد و گذارد

ركعتين فيطوف بالبيت سبعا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر

دو رکعت را پس طواف کند کعبه هفت بار و سعی کند در میان کوه صفا و مروه و قصر کند

أو يحلق ثم يحل منها إن لم يكن ساق هديا وإن كان بمكة خرج إلى

یا تراشد سر پس حلال شود از عمره اگر همراه نبرده باشد هدی را و اگر باشد در مکه برآید بسوی

التنعيم فيحرم منه فيفعل كذلك. **فصل** ولا يبطل الحج إلا بالوطي

تنعیم که نام جائیست پس احرام بندد از آن پس بکند همچنین و باطل نمیشود حج مگر بوطی کردن

في الفرج أو دون الفرج مع الإنزال وأركان الحج أربعة الإحرام

در فرج یا در غیر فرج با انزال شدن و ارکان حج چهار اند احرام

والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله لها

و ایستادن در عرفات و طواف زیارت و سعی کردن در میان صفا و مروه و از شیخ مرویست که ارکان حج

ركنان احدهما الوقوف بعرفة والثاني الطواف بالبيت والصحيح

الاول فاذا ترك واحدا من هذه الاركان كان حجه ناقصا وعليه

الاتيان به اما في سنته واما في العام المستقبل ياتي به محرما

ولا يجبره دم بحال واما واجباته فخمسة وهي المبيت بمزدلفة

الى ما بعد نصف الليل والمبيت بمنى والرمي والحلاقة وطواف

الوداع فان ترك واحدا منها جبره بدم وهو شاة كما قلنا في ترك

الواجبات في الصلوة يجبره بسجود السهو واما مسنوناته

خمسة عشر وهي الاغتسال للاحرام ولدخول مكة وللوقوف

بعرفة وللمبيت بمزدلفة ولرمي الجمار ايام منى ولطواف الزيارة

ولطواف الوداع والثاني طواف القدوم والثالث الرمل والرابع

الاضطباع في الطواف والسعي واستلام الركنين والتقبيل و

الارتقاء على الصفا والمروة والمبيت بمنى ثلثا والوقوف على

المشعر الحرام والوقوف عند الجمرات الثلاث والخطب الاذكار

وشدة السعي في موضعه والمشي في موضعه وركعتا الطواف

فان ترك هذه الاشياء او واحدا منها كان تاركا للافضل ولا شيء

عليه فصل واما العمرة فاركانها ثلاثة الاحرام والطواف

بر وى حج فصل و اما عمره پس اركان او سه اند احرام و طواف

بالبيت والسعي بين الصفا والمروة وواجباتها الحلاق بحسب

گرد خانه كعبه و سعي در ميان صفا و مروه و واجبات آن عمره سر تراشيدن است

وسننها الغسل عند الاحرام والادعية والاذكار المشروعة

و سنت عمره غسل است در وقت احرام و خواندن دعاها و ذكرها كه مشروع اند

في الطواف والسعي وقد بينا الحكم في تركها في الحج فصل

در طواف و سعي و بتحقيق بيان كرده ايم حكم را در ترك آن سنتها در باب حج فصل

فاذا من الله تعالى بالعافية وقدم المدينة فالمستحب له ان

پس هرگاه عطا كرد حق تعالى تندرستي را و آمد در مدينه پس مستحب است او را كه

يأتي مسجد النبي صلى الله عليه وسلم فليقل عند دخوله المسجد

بيايد در مسجد رسول صلى الله عليه وسلم بايد كه بگويد وقت در آمدن در مسجد

اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وافتح لي ابواب

بار خدايا درود فرست بر بزرگ ما كه نام پاكش محمد است و بر اولاد بزرگ ما محمد و بگشا براى من درهاى

رحمتك وكف عني ابواب نقمتك الحمد لله رب العلمين

رحمت خويش و بند كن از من درهاى عذاب خويش همه ستايش مر خداى راست كه پرورنده جهانيان است

ثم يأتي القبر وليكن بحذائه بينه وبين القبلة ويجعل جدار

القبلة خلف ظهره والقبر امامه تلقاء وجهه والمنبر عن

يساره وليقم بما يلي المنبر وليقل السلام عليك ايها النبي و

رحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت

على ابرهيم انك حميد مجيد اللهم آت سيدنا محمدا

الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود الذي

وعدته اللهم صل على روح محمد في الارواح وصل على جسده في

الاجتهاد كما بلّغ رسالاتك وتلى آياتك وصدع بأمرك وجاهد

تنها ... چنانچه رسانید رسالت پیغامهای ترا و خواند آیات ترا و جدا کرد حق را از باطل با امر تو و جهاد کرد

في سبيلك وأمر بطاعتك ونهى عن معصيتك وعادى عدوّك

در راه تو و فرمود خلق را به طاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

ووالى وليّك وعبدك حتى أتاه اليقين اللهمّ إنك قلت في

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را موت بار خدایا بدرستیکه تو فرموده در

كتابك لنبيّك ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوك فاستغفروا

کتاب خود مر پیغامبر خود را و اگر بدرستی ایشان هنگامیکه ظلم کردند بر نفسهای خود بیایند ترا پس طلب آمرزش کنند

الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحيماً وإنّي أتيت

از خدا ... و طلب آمرزش کند از برای ایشان رسول هر آینه بیابند خدا را توبه پذیرنده مهربان و بدرستیکه من آمدم

نبيّك تائباً من ذنوبي مستغفراً فأسألك أن توجب لي المغفرة

پیغمبر ترا باز گردنده از گناهان خود و طلب آمرزش کننده پس سئوال میکنم از تو اینکه ثابت کنی برای من آمرزش را

كما أوجبتها لمن أتاه في حال حيوته فأقرّ عنده بذنوبه فدعى له

چنانچه ثابت کردی آنرا از برای کسیکه آمد نزد پیغامبر در حال حیات او پس اقرار کرد نزد او به گناهان خود پس دعا کرد از برای او

نبيّه فغفرت له اللهمّ إنّي أتوجّه إليك بنبيّك عليه سلامك

پیغامبر پس آمرزیدی او را بار خدایا بدرستیکه من رو میآورم بسوی تو بوسیله پیغمبر تو بر او باد سلام تو

نبيّ الرحمة يا رسول الله إنّي أتوجّه بك إلى الله ربّي ليغفر لي ذنوبي

که پیغامبر رحمت است ای پیغامبر خدا بدرستیکه من رو میآورم بوسیله تو بسوی خدا که پروردگار منست تا بیامرزد از برای من گناهان مرا

اللهمّ إنّي أسألك بحقّه أن تغفر لي وترحمني اللهمّ اجعل محمّداً

بار خدایا بدرستیکه من سئوال میکنم از تو بحق پیغمبر تو اینکه بیامرزی مرا و رحمت کنی بمن بار خدایا بگردان محمد را

أوّل الشافعين وأنجح السائلين وأكرم الأوّلين والآخرين اللهمّ

اول شفاعت کنندگان ... و گرامی ترین اولین و آخرین بار خدایا

كما آمنّا به ولم نره وصدّقناه ولم نلقه فأدخلنا مدخله واحشرنا

چنانچه ایمان آوردیم باو و ندیدیم او را و تصدیق کردیم او را و ملاقات نکردیم او را پس داخل کن ما را در جای داخل شدن او و محشور کن ما را

في زمرته وأوردنا حوضه واسقنا بكأسه مشرباً رويّاً سائغاً

در گروه او و وارد گردان ما را بر حوض او و بنوشان ما را بکاسه او ...

هنيئاً لا نظمأ بعده أبداً غير خزايا ولا ناكثين ولا مارقين ولا

[illegible]

جاحدين ولا مرتابين ولا مغضوب عليهم ولا ضالّين واجعلنا من

و نه انکار کننده ها و نه شک دارنده ها و نه غضب کرده شده ها ... و نه گمراهان و بگردان ما را از

أهل شفاعته ثم يتقدم عن يمينه ثم ليقل السلام عليكما

اهل شفاعت او پس پیش شود قدر جانب راست آن پس بگوید سلام بر شما باد

يا ضجيعي رسول الله ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا أبا بكر

ای هم خوابان رسول خدا و رحمت خدا باد و برکتهای او سلام بر تو ای ابا بکر

الصديق السلام عليك يا عمر الفاروق اللهم اجزهما عن نبيهما

صدیق سلام بر تو باد ای عمر که فاروق لقب است بار خدایا جزا ده تو ایشان را از پیغمبر

وعن الإسلام خيرا واغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان

و از اسلام نیکی را و بخش ما را و برادران ما را که پیش از ما شده اند با ایمان

ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم ثم

و مگردان در دلهای ما کینه مر آنان که ایمان آورده اند پروردگار ما بدرستیکه تو بخشنده و مهربانی

يصلي ركعتين ويجلس ويستحب أن يصلي بين القبر والمنبر في

بگذارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگزارد نماز در میان قبر و منبر رسول در

الروضة وإن أحب أن يمسح بالمنبر تبركا به والصلوة بمسجد

روضه متبرکه و اگر دوست دارد اینکه مسح کند منبر را از جهت تبرک باو و نماز کردن در مسجد

قبا وأن يأتي قبور الشهداء والزيارة لهم فعل ذلك وأكثر الدعاء

قبا و اینکه بیاید قبرهای شهیدان را و زیارت کند ایشان را بکند این را و بسیار کند دعا را

هنالك ثم إذا أراد الخروج من المدينة أتى مسجد النبي صلى الله

در آنجا پس وقتیکه خواهد بیرون آمدن از مدینه بیاید در مسجد رسول صلی الله

عليه وسلم ويتقدم إلى القبر ويسلم على رسول الله صلى الله عليه و

علیه و سلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی الله علیه و

سلم مثل كما فعل أولا وودعه ويسلم على صاحبيه كذلك ثم قال

سلم بکند چنانچه کرده بود اول بار و وداع کند رسول را و سلام گوید بر دو یار او چنانچه اول گفته بود پس بگوید

اللهم لا تجعل آخر العهد بزيارة قبر نبيك وإذا توفيتني فتوفني

بار خدایا مگردان آخر عهد از من به زیارت قبر پیغمبر تو و وقتیکه بمیرانی تو مرا پس بمیران

على محبته وسنته آمين يا أرحم الراحمين كتاب الآداب

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحم کننده

فصل في الابتداء بالسلام سنة ورده آكد من ابتدائه وهو

آغاز کردن بسلام سنت است و جواب آن مؤکد تر است از آغاز سلام

كمال سنته إتيانه أن يدخل الألف واللام فيقول السلام عليكم

کمال سنت سلام گفتن با آنکه درآرد الف و لام را پس بگوید سلامتی بر شما است

ورحمة الله وبركاته او يجيبهما فيقول سلام عليكم ورحمة
الله وبركاته ولا يزيد على ذلك وقد روي في ذلك حديث
وهو ما روي عن عمران بن الحصين رضي الله تعالى عنهما انه
قال جاء رجل اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال السلام
عليكم فرد عليه ثم جلس فقال النبي صلى الله عليه وسلم عشر ثم
جاء آخر فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته فرد عليه فجلس
فقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلثون اي ثلثون حسنة والسنة
ان يسلم الماشي على الجالس والراكب على الماشي والجالس وسلام
الواحد من الجماعة على غيرهم يجزئ وكذا الرد الواحد من جماعة
يجزئ عنهم ولا يجوز البداءة بالسلام على المشرك فان بدأه مشرك
رد عليه بان يقول وعليك واما رده على المسلم بان يقول و
عليكم السلام كما قال وان زاد على قوله والبركات كان اولى لان
قال لمسلم سلام لم يجبه ويعرفه انه ليس تحية الاسلام
لانه ليس بكلام تام ويستحب للنساء السلام بعضهن على بعض
واما سلام الرجل على المرأة الشابة فمكروه وان كانت عجوزا فلا حرج

واما السلام على الصبيان فمستحب لان فيه تعليم الادب لهم
وكذلك يستحب لمن قام من المجلس ان يسلم على اهله وكذلك
يسلم عليهم اذا عاد اليهم وكذلك ان حال بينه وبينهم حائل
مثل الباب والحائط وكذلك اذا سلم على رجل ثم التقيا ثانيا سلم
عليه ولا يسلم على المتلبسين بالمعاصي كمن اخذ على قوم يلعبون
بالشطرنج والنرد ويشربون الخمر ويلعبون بالجوز والقمار وان
سلموا عليه رد الا ان يغلب على ظنه انزجارهم عن معاصيهم
بتركه الرد عليهم فاذا لا يرد ولا يهجر المسلم اخاه فوق الثلاث
الا ان يكون من اهل البدع والضلال والمعاصي فمستحب ادامة
الهجرة لهم وبالسلام يتخلص من اثم الهجرة للمسلم ويستحب للمسلم
المصافحة لاخيه المسلم ولا ينزع يده حتى ينزع الاخر يده اذا
كان هو المبتدئ وان تعانقا وقبل احدهما راس الاخر ويده
على وجه التبرك والتدين جاز واما تقبيل الفم فمكروه فصل
ويستحب القيام للامام العادل والوالدين واهل الدين والورع
وكرام الناس واصل ذلك ما روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

أرسل إلى سعد رضي الله عنه في شأن أهل قريظة فجاء على حمار أقمر فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم قوموا إلى سيدكم وقد روت عائشة رضي الله عنها أنها قالت
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل على فاطمة رضي الله تعالى
عنها قامت إليه فأخذت بيده وقبلته وأجلسته في مجلسها وإذا دخلت على
النبي صلى الله عليه وسلم قام إليها وأخذ بيدها وقبلها وأجلسها في
مجلسه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا جاءكم كريم
قوم فأكرموه ولأن ذلك يغرس المحبة والود في القلوب فيستحب لأهل الخير
والصلاح كالهدايات لهم ويكره لأهل المعاصي والفجور ومن الأدب
أن يخمر العاطس وجهه ويخفض صوته ويحمد الله عز وجل إلى قوله
رب العالمين رافعا بها صوته لأنه روي في بعض الأخبار عن النبي صلى
الله عليه وسلم أنه قال إن العبد إذا قال الحمد لله قال الملك رب
العالمين فإذا قال رب العالمين بعد الحمد قال الملك رحمك
ربك ولا يلتفت يمينا ويسارا فإذا قال ذلك يجب
لمن سمعه أن يشمته بأن يقول له يرحمك الله و
يرد عليه فيقول يهديكم الله ويصلح بالكم وإن قال

يغفر الله لكم ويجاوز عن الاول فان زاد العاطس على ثلاث مرات

بيامرزد خدا شمارا و درگذرد از اول پس اگر زياده كند عطسه كننده بر سه بار

سقط التشميت لان ذلك ريح وزكام لكن جاء في الاثر وهي مذموم

برافتد دعا كردن اورا زيرا كه عطسه باد و زكام است چنين آمده است در حديث و آن نكوهيده كرده شده

عن سلمة بن الاكوع رضي الله تعالى عنه انه قال قال النبي صلى الله

از سلمه پسر اكوع خشنود شد خدا ازو بدرستى گفت سلمه فرمود پيغمبر خدا

عليه وسلم تشمت العاطس ثلاثا فان زاد على ذلك فهو مزكوم

دعا كرده شود عطسه زننده را سه بار پس اگر زياده كند عطسه بران سه پس او زكام دارنده است

واذا تثاءب احدكم فغطى فمه بيده او بكمه قال صلى الله عليه وسلم

و چون فاژه كند يكى از شما بپوشد دهن خود را بدست خود يا آستين خود فرمود پيغمبر خدا

اذا تثاءب احدكم فليمسك على فمه فان الشيطان يدخل وعن ابي هريرة

چون فاژه كند يكى از شما پس بايد نگاهدارد بر دهن خود پس تحقيق شيطان در مى آيد و از ابى هريره

رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله

گفت كه گفت پيغامبر خدا تحقيق خدا

تعالى يحب العطاس ويكره التثاؤب فاذا تثاءب احدكم فليرده

دوست ميدارد عطسه را و ناخوش ميدارد فاژه را پس چون فاژه كند يكى از شما پس بايد كه رد كند

ما استطاع ولا يقول هاه هاه فان ذلك من الشيطان يضحك

تا كه توانائى دارد و نگويد ها ها پس تحقيق آن آواز از شيطانست خنده ميكند شيطان

منه ويجوز للرجل تشميت المراة البرزة العجوزة ويكره للشابة

ازان و روا است مرد را دعا كردن عطسه زن كشاده روى پير را و مكروه است مر زن جوان

الخفرة فاما الصبي فتشميته ان يقال له بورك فيك او جزاك

روپوش را اما كودك پس دعاء عطسه او اين است كه گفته شود او را بركت كرده شود در تو يا جزا دهد ترا

الله تعالى او غفر لك الله تعالى فصل في العشر الخصال التي في

خداى تعالى يا بيامرزد ترا خداى تعالى در بيان ده خصلتها كه در

الفطرة خمس منها في الراس وخمسة في الجسد فالتي في الراس المضمضة

خلقت است پنج ازانها در سر است و پنج ازانها در تن پس آنچه در سر است آب در دهن كردن

والاستنشاق والسواك وقص الشارب واعفاء اللحية والتي في الجسد

و آب در بينى كردن و مسواك كردن و بريدن سبلت و دراز گذاشتن ريش و آنكه در تن است

حلق العانة ونتف الابط وتقليم الاظفار والاستنجاء بالماء و

تراشيدن موى اندام نهانى و كندن موى بغل و بريدن ناخن و استنجا كردن با آب و

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه
وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا
اللحية وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب
واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحد معناهما قصه من اصول الشعر
بالمقراض واستئصاله به واما حلقه بالموسى مكروه لما روي عن
ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهاب
لماء الوجه وجماله وفي بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن
الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما
اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها سنة قوله تعالى حتى عفوا اي
كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على
لحيته فما فضل عن لحيته جز وكان عمر رضي الله تعالى عنه
يفعل هكذا واما قص القبضة فصل والاصل في حلق العانة و
نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس بن مالك رضي الله
تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

أربعين ليلة لا يجاوزها قص الشارب وقص الأظفار ونتف
الإبط وحلق العانة قال بعض أصحابنا هذا في حق المسافر فأما
المقيم فلا يستحب له أن يزيد ذلك على عشرين يوما واختلفت
الرواية عن الإمام أحمد في تصحيح هذا الحديث فروي عنه إنكاره
وروي عنه الاحتجاج به في التوقيت بهذا القدر فإذا ثبت استحباب
ذلك فهو مخير بين التنوير بالنورة وبين حلقه بالموسى فقد روي
عن الإمام أحمد رضي الله تعالى عنه أنه يتنور وكذلك روى منصور
بن حبيب بن أبي ثابت رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
وسلم أنه طلى له أبو بكر رضي الله تعالى عنه وتولى عانته بيده
وروي عن أنس رضي الله تعالى عنه بخلافه فقال لم يتنور رسول
الله صلى الله عليه وسلم قط وكان إذا كثر عليه الشعر حلقه فإذا
ثبت هذا فيجوز أن يتولى ذلك غيره إذا لم يحسن هو في ما سوى
العانة من الفخذ والساق فإذا بلغ العانة تولاها هو بنفسه و
الأصل في ذلك ما روي عن أم سلمة رضي الله تعالى عنها أن النبي
صلى الله عليه وسلم كان إذا بلغ عانته نورها بنفسه وفي بعض

الالفاظ اذا بلغ مراقه واخذ احمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال ابو
العباس النسائي نورنا ابا عبد الله فلما بلغ عانته نورها بنفسه
فاذا ثبت هذا وانه يجوز ازالة هذه الشعور من العانة والفخذين و
الساقين بالنورة فيجوز ايضا بالموسى لانه احد ما يزال به كالنورة و
يؤيد هذا القياس حديث انس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم ينور رسول
الله صلى الله عليه وسلم قط وكان اذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال ان
الحلق والتنوير انما ورد في العانة خاصة لما نقلنا من حديث ام سلمة
رضي الله تعالى عنها قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا بلغ
عانته نورها بنفسه فدل على انه كان يتولى غير العانة في ازالة الشعر
لغيره وليس ذلك الا الفخذين والساق وان ذكر في ذلك الحديث في الشعر
فهو محمول على ان من اراد بذلك التزين لرغبة الرجال فيه من العلوق
والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى اعلم
بالصواب فصل ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن
شعيب عن ابيه عن جده رضي الله تعالى عنهم قال ان
النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال

وقال انه نور الاسلام وفي لفظ آخر قال قال رسول الله صلى

و فرموده پیغامبر … موی سپید نور مسلمانی است و در حدیث دیگر آمده … فرمود پیغامبر خدا

الله عليه وسلم لا تنتفوا الشيب ما من مسلم يشيب شيبة في

… مکنید موی سپید نیست هیچ مسلمانی که پیر شده شود یک موی سپید در

الاسلام الا كانت له نورا يوم القيمة وفي حديث يحيى الا كتب

مسلمانی مگر که بوده است آن پیری او را روشنائی در روز قیامت و در حدیث آمده است مگر که نوشته است

الله تعالى له بها حسنة وحط عنه خطيئة وقد روي في بعض

خدا … او را بدان پیری نیکی و دور کرده است از وی گناه او را و به تحقیق روایت کرده شده است در بعض

التفاسير في قوله عز وجل وجاءكم النذير انه هو الشيب فكيف يكون

تفسیرها در قول خدا و آمد شما را ترساننده بدرستی که آن ترساننده موی سپید است پس چگونه باشد

ازالة النذير بالموت والمذكر به المنهي عن الشهوات واللذات الكاف

دور کردن چیزی که ترساننده است بمرگ و یاد دهنده مرگ است بازدارنده از آرزوها و لذتها و …

عنها الباعث على التأهب والتجهيز للآخرة وعمارة دار البقاء

از لذات برانگیزنده … ساختن … و آماده کردن برای آخرت و آبادان کردن سرای جاودانی

ومع ذلك يكون مناقضا للقدر كارها لفعل الله تعالى به وغير

و با این چیزها … باشد کننده موی سپید … ناخوش کننده کار خدا را … و ناراضی

راض بقضائه عز وجل مؤثرا للشباب والطراوة والبقاء على

[illegible] … و گزیننده مر جوانی را … و تازگی را و جاودانی را بر

حداثة السن زاهدا في الوقار والحرمة والتقدم في الاسلام

نوجوانی … و بی رغبت کننده در بردباری و بزرگی و پیش شدن در مسلمانی

وخلة ابراهيم خليل الرحمن لانه روي في بعض الكتب انه اول

و خلت ابراهیم دوست خدا را زیرا که روایت کرده شده است در بعضی کتابها که … اول

من شاب في الاسلام ابراهيم النبي عليه الصلوة والسلام و

کسی که پیر شد در مسلمانی ابراهیم علیه السلام است

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله يستحيي

و روایت کرده شده است از پیغامبر خدا … که فرمود … شرم میکند

من ذي الشيبة يعني من عذابه فصل ويستحب

… خداوند … از عذاب کردن پیری … و مستحب است

تقليم الاظفار يوم الجمعة فيكون مخالفا لما يكون الترتيب

… ناخن … روز جمعه … مخالفت …

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من قص أظفاره مخالفا

از جهت آنکه روایت کرده شده است از پیغامبر خدا که هر که ببرید ناخنهای خود را بی ترتیب

لم ير في عينيه رمدا وفي حديث حميد بن عبد الرحمن عن أبيه من

نه بیند در چشم خود دردی و در حدیث حمید بن عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود هر که

قص أظفاره يوم الجمعة دخل فيه شفاء وخرج منه داء وقد روي

ببرید ناخن خود را روز جمعه درآید در وی تندرستی و برآید از وی رنجی و تحقیق روایت کرده

هذه الفضيلة والاستحباب في ذلك يوم الخميس بعد العصر

همین فضیلت و ادب ناخن بریدن روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر

ومعنى المخالفة أن يبدأ بالخنصر من اليمنى ثم بالوسطى ثم

و معنی مخالفت این است که آغاز کند به انگشت کوچک از دست راست پس به انگشت میانه پس

بالإبهام ثم البنصر ثم السبابة ومن اليسرى أن يبدأ بالإبهام

به انگشت بزرگ پس به انگشت که پهلوی انگشت کوچک است پس به انگشت که پهلوی انگشت بزرگ است و از دست چپ آغاز کند

ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم البنصر هكذا فسره

پس میانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر این چنین بیان کرده

عبد الله ابن بطة عن أصحابنا رحمه الله وروى وكيع عن

عبد الله پسر بطه از یاران ما و روایت کرد وکیع از

عائشة رضي الله تعالى عنها أنها قالت قال رسول الله صلى الله

عائشه گفت عائشه که گفت پیغمبر خدا

عليه وسلم يا عائشة إذا أنت قلمت أظفارك فابدئي بالوسطى

ای عائشه چون تو ببری ناخن خود پس آغاز کن به انگشت میانه

ثم بالخنصر ثم بالإبهام ثم بالبنصر ثم السبابة فإن ذلك

پس به خنصر پس به انگشت بزرگ پس بنصر پس سبابه زیرا که این

يورث الغناء وينبغي أن يكون التقليم بالمقص أو السكين

میراث آرد توانگری را و میباید که باشد بریدن ناخن به ناخن گیر یا به کارد

ويكره ذلك بالأسنان وإذا قلم أظفاره يستحب له

و مکروه است بریدن ناخن به دندان و چون ببرید ناخنهای خود را مستحب است او را

غسل البراجم ودفن الأظفار في التراب وكذلك

شستن بند بنان انگشتان و در گور کردن ناخن بریده را در خاک و همچنین

الشعور من الرأس والبدن والدم من الحجامة والفصد بادي

موهای از سر و از بدن و خون که از حجامت و رگ زدن

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه أمر بدفن القلامة والشعر والظفر

از پیغامبر ... اینکه فرمود ... [illegible] ناخن

فصل وأما حلق الرأس في غير الحج والعمرة والضرورة فمكروه في إحدى

[illegible] تراشیدن سر در غیر حج و عمره [illegible] در یکی از

الروايتين عن الإمام أحمد رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه

دو روایت از امام احمد رحمه از پیغامبر خدا صلی

وسلم لما روي في حديث أبي موسى وعبيد بن عمير رضي الله عنهما

از جهت چیزیکه روایت کرده شده است در حدیث ابی موسی و عبید پسر عمیر [illegible]

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ليس منا من حلق وروى

از پیغامبر خدا ... گفت نیست از ما کسیکه سر تراشید و روایت کرد

الدارقطني في الأفراد عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى

دارقطنی ... در احادیث [illegible] از پیغامبر روایت کرد

الله عليه وسلم أنه قال لا توضع النواصي إلا في حج أو عمرة ولأن النبي

[illegible] در حج یا عمره از جهت آنکه

صلى الله عليه وسلم ذم الخوارج وجعل سيماهم حلق الرؤوس ولأن

پیغامبر خدا [illegible] بیرون شوندگان را [illegible] نشانه ایشان تراشیدن سر [illegible]

عمر رضي الله عنه قال لصبيغ لو وجدتك محلوقا لضربت الذي

عمر ... گفت مر صبیغ را اگر یابم ترا سر تراشیده هر آینه بزنم [illegible]

فيه عيناك وعن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال الذي يحلق في

[illegible] و روایت است از ابن عباس [illegible]

المصر حليق بالشيطان ولأن في ذلك تشبها بالأعاجم وقد قال

[illegible] شیطانست زیراکه در سر تراشیدن [illegible] و تحقیق فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم وإذا

پیغامبر خدا [illegible] پس او از ایشانست و چون

ثبت كراهية ما ذكرنا حصل مكانه أخذ الشعر بالجلم وهو المقص

[illegible]

كما كان يفعل أحمد بن حنبل رضي الله تعالى عنه وإن شاء استقصى

چنانکه [illegible] احمد بن حنبل [illegible] بنهایت رساند

في ذلك فقصه من أصله وإن شاء أخذ أطراف الشعر والرواية

[illegible] و در روایت [illegible]

الأخرى لا يكره ذلك لما روى أبو داود بإسناده عن عبد

و یکی از امام احمد [illegible] نیست سر تراشیدن از جهت چیزی که روایت کرد ابو داود باسناد خود از عبد الله

الله بن جعفر رضي الله تعالى عنهما قال إن النبي صلى الله عليه

پسر جعفر گفت ابو داود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم

وسلم أرسل إلى آل جعفر بلالا أن يأتيهم ثم أتاهم فقال لا

و سلم فرستاد بسوی آل جعفر بلال را اینکه بیاید پیغمبر [illegible]

تبكوا على أخي بعد اليوم ثم قال صلى الله عليه وسلم ادعوا إلي

[illegible] بعد [illegible] پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من

بني أخي فجيء بنا كأنا أفرخ فقال صلى الله عليه وسلم ادعوا

پسران برادر من پس آورده شدند ما [illegible] پس گفت پیغمبر بخوانید

إلى الحلاق فأمره فحلق رؤوسنا وقد روي أن النبي صلى

برای ما سرتراش را پس فرمود آن سرتراش را پس تراشید سرهای ما را و بتحقیق روایت کرده شده است بدرستی

الله عليه وسلم حلق رأسه في آخر عمره بعد أن كان شعره

تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود [illegible] موی پیغمبر

يضرب منكبيه وفي حديث علي رضي الله عنه كان شعر رسول

[illegible] دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم إلى شحمتي أذنيه ولأن الناس عصرا

خدا [illegible] گوش آن و از جهت آنکه بدرستی مردم [illegible]

بعد عصر يحلقونه ولم يظهر عليهم نكير ولأن في ذلك مشقة

[illegible] سر تراشیدند و ظاهر نشده است بر ایشان انکار [illegible] و از جهت آنکه در [illegible]

وحرجا عفي عنه كما عفي عن سؤر الهرة وحشرات

و رنجست که بخشیده شده است از و چنانچه بخشیده شده است از پس خورده گربه و جنبندهای زمین

الأرض فصل ويكره القزع وهو أن يحلق بعض الشعر

و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی

ويترك بعضه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى

[illegible] پاره از جهت چیزی که روایت کرده شده از پیغمبر خدا [illegible]

عن القزع وأما حلق القفا فيكره إلا في الحجامة نصا لأن النبي

از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در حجامت [illegible] از جهت آنکه پیغمبر

صلى الله عليه وسلم نهى عن حلق القفا إلا في الحجامة لأنه من فعل

خدا [illegible] منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در حجامت [illegible] از جهت آنکه این کار

الجواز وكان ابو عبيد الله احمد يحلقه في الحجامة ولان ذلك

حال الضرورة واما اتخاذ الجمة وفرق الشعر فسنة مأثورة

روي ان النبي صلى الله عليه وسلم فرق وامر اصحابه رضي

الله تعالى عنهم بالفرق وقد روي ذلك عن بضعة وعشرين

من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم ابو عبيدة و

عمار بن مسعود رضي الله تعالى عنهم **فصل** ويكره

التذنيب للرجال وهو ارسال الشعر الذي بين العذار والنزعتين

الذي هو عادة العلويين ولا يكره ذلك للنساء لما روى ابو بكر

الخلال من اصحابنا باسناده عن علي كرم الله تعالى وجهه انه

كرهه وعن الوليد بن مسلم انه قال ادركت الناس وما هو من

زيهم واما اخذ الشعر من الوجه بالمنقاش مكروه للرجال و

النساء لان النبي صلى الله عليه وسلم لعن المتنمصات وهو اخذ

الشعر من الوجه بالمنقاش ذكره ابو عبيدة واما المرأة فيكره لها حف

جبينها بالزجاج والموسى والشعر الخارج على وجهها لما تقدم من النهي

عن ذلك وقيل يجوز لها ذلك لزوجها خاصة اذا طلب منها ذلك و

فإنها متى لم تفعله أعرض عنها وتزوج بغيرها فأدى إلى الفساد

دیگر سبب آنکه اگر او را نکند اعراض کند شوهر از آن و جفت گیرد بغیر آن پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما يجوز لها التزين

و ضرر به آن زن پس جایز است مر او را اینکار از جهت چیزیکه در آنست از آشتی چنانکه روا است زن را آراسته شدن

بألوان الثياب والتطيب بأنواع الطيب والتشوق له والملاعبة

به رنگهای جامهها و خوشبو ساختن بگونا گون خوشبو و خواهان بودن مر شوهر را و بازی کردن

والممازحة إياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتنمصات

و مزاح کردن پس برین روایت حمل کرده شود نفرین کردن پیغامبر خدا زنان موی کننده را

على اللواتي يتزين بذلك لغير أزواجهن للفجور بهن والميل اليهن

بر آن زنانی که خود آراسته باشند بآن کنند غیر شوهران خود را از برای گنه کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف

وترويج أنفسهن للزنا والله أعلم فصل ويكره الخضاب بالسواد

و رواج دادن خودها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزیکه روایت کرده است حسن رض بدرستی پیغامبر فرمود در

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومیکه دگرگون میسازند سفیدی را بسیاهی سیاه میگرداند خدا تعالی رویهای ایشانرا در روز قیامت

وفي حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رض بدرستی پیغامبر ع فرمود

فيهم لا يريحون رائحة الجنة وأما الأخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هرچه باشد خبرا که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فإنه أنس للزوجة ومكيدة للعدو

رنگ کردن بسیاهی بدرستیکه آن رنگ سیاهی موجب الفت است زن خود را و سبب غالب بودن در وقت جنگ

فمحمول لأجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن در آن بطریق متابعت

لا قصدا فصل فإذا ثبت كراهية السواد

نه بقصد پس وقتیکه ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب أن يخضب الرأس بالحناء والكتم وقد

پس مستحب است اینکه رنگ کند سر را بحنا و کتم و بتحقیق

خضب الإمام أحمد بن حنبل رحمة الله عليه رأسه وله ثلث وثلثون

رنگ کرده امام احمد سر خود را و مر او را سی و سه

سَنَةً فَقَالَ لَهُ عَمُّهُ عَجِلْتَ فَقَالَ لَهُ هٰذِهِ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى

سال بوده پس گفت مر او را عم او شتابی کردی پس گفت احمد عم را که این رنگ سنت پیغامبر خدا است

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ

و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی که

قَالَ خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَأَمَّا خِضَابُ رَسُولِ

گفت بهترین چیزها که گردانیده شود با وی پیری حنا و کتم است و اما خضاب پیغمبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذٰلِكَ فَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ

خدا پس مختلف شدند مردمان در روایت خضاب پس روایت کرده شد از انس

رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا

بدرستی که گفت انس تحقیق پیغامبر نبود

شَابَ إِلَّا يَسِيرًا وَلٰكِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا خَضَبَا

پیری مگر اندک ولیکن ابابکر و عمر رضی رنگ کردند ایشان

بَعْدَهُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ وَرُوِيَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا

بعد پیغمبر خدا بحنا و کتم و روایت است تحقیق مادر سلمه

أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ شَعْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوبًا بِالْحِنَّاءِ

بیرون آورده بود مر مردمان موهای پیغامبر خدا را رنگ کرده شده بحنا

وَالْكَتَمِ فَدَلَّ حَدِيثُهَا عَلَى ثُبُوتِ خِضَابِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و کتم پس دلالت میکند حدیث ام سلمه بر ثبوت رنگ کردن پیغمبر

بِذٰلِكَ وَأَمَّا الْخِضَابُ بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَظَاهِرُ كَلَامِ الْإِمَامِ

خضاب پیغمبر چونکه باشد رنگ کردن با ورس که گیاهی است سرخ و زعفران پس ظاهر سخن امام

أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ فِيهِ الْجَوَازُ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ

احمد در آن روا بودن است بسبب چیزی که روایت کرده شده از ابی مالک اشعری

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ خِضَابُنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که بود خضاب کردن ما رسول صلی الله علیه و سلم را

بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فِي شَعْرِ الرَّأْسِ فَمِثْلُهُ فِي اللِّحْيَةِ

با ورس و زعفران پس چون که ثابت شد خضاب در موهای سر پس مانند آن در ریش

لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا

از جهت عام بودن قول پیغمبر خدا که بدل کنید پیری را و مانند نشوید

بِالْيَهُودِ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

بیهودان و قول پیغمبر در حدیث ابی ذر رضی الله عنه

خيرُ ما غُيِّرَ به الشيبُ الحِنّاءُ والكَتَمُ وهو عامٌ في شعر الرأس و

بهتر آن چیز که بدل کرده شد بآن چیز سپیدی را حنا و کتم است و این حدیث عام است در موی سر و

اللحية وايضاً ان ابا بكر رضي الله عنه جاء بابيه ابي قحافة يوم

ریش و نیز تحقیق ابا بکر صدیق رض آورد پدر خود ابی قحافه را روز

فتح مكة الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اقررت الشيخ في بيته لاتيناه

فتح شد مکه بسوی پیغامبر خدا صلعم پس گفت پیغامبر صلعم اگر میداشتی پیر را در خانه خود هر آینه می آمدیم او را

تكرمةً لابي بكر فاسلم ورأسه ولحيته كالثغامة البيضاء فقال

از جهت بزرگی دادن مر ابی بکر را پس مسلمان شد ابی قحافه و سر او و ریش او مانند گیاهی است که گلش سفید است پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم غيّروهما وجنّبوه عن السواد وقال ابو عبيدة

پیغامبر خدا دگرگون کنید موی سر و ریش را و دور کنید ابی قحافه را از سیاهی گفت ابو عبیده

الثغامة نبت ابيض الزهر والثمر يشبه بياض الشيب وقال

که ثغامه گیاهیست سفید گل و بار مانند کرده میشود سفیدی موی پیر را بآن گیاه و گفت

ابن الاعرابي هي شجرة تبيض كانها الثلج فصل ويستحب ان

ابن اعرابی آن ثغامه درخت است سفید میشود چنانکه برف است و دوست است اینکه

يكتحل وترًا لما روى انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يكتحل وترًا

سرمه کشند طاق از جهت حدیثی که روایت کرده است انس از پیغامبر صلعم بدرستی بود پیغامبر سرمه میکشید طاق

واختلف الناس في صفة الوتر في ذلك فروى في حديث انس بن مالك رض

و اختلاف کرده اند مردم در چگونگی طاق در سرمه کردن پس روایت کرده شده است در حدیث انس رض

قال انس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يكتحل ثلاثا في اليمنى وميلين في اليسرى و

گفت انس بدرستی پیغامبر خدا بوده است سرمه میکشید سه میل در چشم راست و دو میل در چشم چپ

روي في حديث ابن عباس رض في كل عين ثلاثا فصل ويدهن غبا وهو

و روایت کرده شده است در حدیث ابن عباس در هر چشم سه میل و روغن بمالد یک روز و یک روز نه

ان يفعل ذلك يوما ويترك يوما لما روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى

که بکند آن را روزی و بگذارد روزی از جهت که روایت کرده است ابو هریره بدرستی پیغامبر خدا

ان يترجل الرجل الا غبا والفضيلة في ذلك ان يكون بدهن البنفسج

باز داشت از اینکه موی راست کند و چرب کند مرد مگر پس از یک روز و بزرگی در چرب کردن اینست که باشد بروغن بنفشه

لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم ان فضل دهن البنفسج على سائر الادهان

از جهت حدیثی که روایت کرده ابو هریره رض از پیغامبر خدا بدرستی بزرگی روغن بنفشه بر باقی روغن ها

كفضلي على سائر الناس فصل ويستحب ان لا يخلي الانسان نفسه

همچو بزرگی من بر همه مردم است و دوست است اینکه خالی نکند آدمی خود را

سفر أو حضر ٢ عن سبعة أشياء بعد تقوى الله تعالى والثقة به وهي

التنظيف والتزيين والمكحلة والمشط والسواك والمقص والمدرى وهي

خشبة مدققة الرأس أدق من شبر يتخذها العرب والصوفية يدرؤن

بها عن أنفسهم الأذى كالقمل ونحوها ويحكون بها الجسد ويقتلون الدبيب

حتى لا يباشرون كل شيء بأيديهم والتابع قارورة الدهن لأنه روي في حديث

عائشة رضـ أن النبي صلى الله عليه ما كان يفوته ذلك حضرا ولا سفرا ٤ فصل فيما

يكره من الخصال يكره الصفير والتصفيق وفرقعة الأصابع في الصلوة ويكره

تخريق الثياب في حق المتواجد عند السماع ولا يعارض في ذلك الواجد ويكره

الأكل في الطريق ومد الرجلين بين الجلساء بغير الاتكاء والذي يخرج به عن هيئة

الجلوس لأنه تجبر وتهاون بالجلساء إلا من العذر ويكره إطالة الثياب ويكره مضغ

العلك لأنه دناءة ويكره التشدق بالضحك والقهقهة ورفع الصوت في

غير حاجة وينبغي أن يكون مشيه هونا لا يسارع إلى حد يتعب الماشي ويتعب

نفسه ولا يتخطو بحيث يورثه التعب ويكره في البكاء النعيب والتعداد

إلا أن يكون من خوف الله تعالى والندم على ما فات من أوقاته بسط لأيته

أو انكسار قلبه عند عدم بلوغه إلى درجة لحظها فيبكي حسرة عليها

ويكره إزالة درنه بحضرة الناس ويكره الكلام في المواضع المستقذرة

و مکروه است دور کردن چرک تن پیش مردم و مکروه است سخن گفتن در جاهای چرکین

كالحمام والخلاء وما أشبه ذلك وكذلك لا يسلم ولا يرد على مسلم ويكره

چنانکه حمام و آبدستگاه و چیزیکه مانند آن باشد و همچنین سلام نگوید و رد سلام نکند بر هیچ مسلمانی و مکروه است

كشف رأسه بين الناس وما ليس بعورة مما جرت العادة بستره ويحرم كشف

برهنه کردن سر خود میان مردم و برهنه کردن چیزیکه نیست عورت از آنچه عادت رفته است بپوشیدن آن و حرام است برهنه کردن

العورة ويكره أن يقسم بأبيه أو بغير الله تعالى في الجملة فإن حلف حلف بالله

عورت و مکروه است سوگند خوردن به پدر یا بغیر خدای تعالی فی الجمله پس اگر سوگند میخورد سوگند بخورد بخدا

وإلا فليصمت كذلك جاء في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم فصل في الاستئذان

و اگر نه خاموش باشد همچنین آمده است در حدیث پیغامبر ع و در فرمان خواستن

ينبغي له إذا قصد باب إنسان أن يسلم فيقول السلام عليكم أأدخل لما روي أن

میسزاید مومن را وقتیکه بخواهد دروازه آدمی را اینکه سلام گوید پس بگوید سلامتی باد بر شما درآیم از جهت آنچه روایت کرده شد

رجلا من بني عامر استأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيت فقال أألج

مردی از قبیله بنی عامر فرمان خواست از پیغامبر خدا و آن پیغامبر در خانه بود پس گفت آیا درآیم

فقال النبي صلى الله عليه وسلم لخادمه اخرج إلى هذا وعلمه الاستئذان فقال له قل

پس فرمود پیغامبر خدا خادم خود را برآ بسوی این مرد و بیاموز او را روش فرمان خواستن پس گفت مرد را بگو

السلام عليكم أأدخل فسمعه الرجل فقال السلام عليكم أأدخل فأذن له فدخل

سلامتی باد بر شما درآیم پس شنید آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما درآیم پس فرمان داد او را پس درآمد

ولا يديم نظره إلى الباب ولا يبعد لأنه يمنعه من سماع الجواب كما قلنا ثلثا

و همیشه نه بیند بسوی در وقت فرمان خواستن و دور نشود [illegible] از شنیدن جواب چنانکه گفته شد سه بار

فإن أجيب وإلا انصرف إلا أن يغلب على ظنه أنه لم يسمع لبعد ما بينهما

پس اگر جواب داده شد بهتر و اگر نه برگردد مگر آنکه بسیار باشد بر گمان او اینکه نشنیده است [illegible]

من بعد أو شغل كان له أن يزيد على الثلث والأصل في ذلك ما روى أبو سعيد

از دوری یا مشغولی بکاری باشد مر او را اینکه بیفزاید بر سه بار و دلیل در این چیزیست که روایت کرده است ابو سعید

الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال الاستئذان ثلث فإن أذن

خدری [illegible] از پیغامبر ع که گفت پیغامبر فرمان خواستن سه بار است پس اگر فرمان داده شود

لك فادخل وإلا فارجع وسواء في ذلك الأجانب والأقارب والمحرمات كالأم

مر ترا درآ و اگر نه باز گرد و برابر است در این بیگانگان و خویشان و محرمان چنانکه مادر

وما أشبهها لأن النبي صلى الله عليه وسلم لما سأله رجل هل علي أن أستأذن على

و چیزیکه مانند آنست زیرا که پیغامبر خدا هرگاه پرسید او را مردی آیا بر من است اینکه دستوری خواهم بر

أمّي قال نعم قال إنّي معها في البيت قال صلّى الله عليه وسلم استأذن عليها قال
بر مادر من گفت پیغمبر آری گفت آن مرد که من با مادر هم در خانه گفت پیغامبر صلعم دستوری خواه بر مادر باز گفت آن مرد

إنّي خادمها قال استأذن عليها أتحبّ أن تراها عريانة فأمّا زوجته و
من خادم اویم گفت پیغامبر دستوری خواه از مادر آیا دوست میداری آنکه ببینی او را برهنه هرچه که باشد زن او و

أمته الجائز له وطيها فليس عليه الاستئذان في حقّهما لأنّ أكثر ما في ذلك
خواه او که روا است مراو را نزدیک کردن آن پس نیست بر آن کس طلب دستوری خواستن در حق آنها زیرا که بیشتر که در آن نیست

أن يصادفن منكشفة منبسطة وقد أبيح له النظر إلى ذلك منهنّ ولكن
اینست که بیابد او را حال که برهنه است و گشاده است و بتحقیق مباح کرده شده است مراو را دیدن بسوی آن اعضای ایشان لیکن

يستحبّ له أن يحرّك نعله أوّلًا إذا دخل المنزل ليعلم دخوله نصّ على ذلك
اولیست مراو را اینکه بجنباند کفش خود را اول وقتیکه در آید بخانه تا دانسته شود در آمدن او و صریحا ساخته است بر آن

الإمام أحمد في رواية مهنّا وإذا دخل يسلّم على أهله لكثرة خير بيته كما
امام در روایت کتاب و چون در آید سلام کند بر مردم خود تا اکثر آید نیکی خانه او چنانچه

جاء الأثر وكتبوا في ذلك في باب دخول المنزل إن شاء الله تعالى ولا
آمده است حدیث و بتمام خواهیم گفت این را در باب در آمدن بخانه و نه

يطرق أهله ليلا لنهي النبي صلى الله عليه وسلم أن يطرق الرجل أهله ليلا لئلا تفعل ذلك
در آید بر مردم خود در شب از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از در آمدن مرد بر اهل خود در شب تحقیق کرده بودند آن

رجلان فوجدا عند أهلهما ما يكرهان فإذا أذن له في دار غيره فدخل جلس
دو مردم پس یافتند پیش اهل خویش چیزی که مکروه میداشتند پس وقتیکه دستوری داده شده مراو را در سرای دیگری پس در آمد بنشیند

حيث يأذن له صاحب الدار وإن كان من أهل الذمّة وإن لحق قومًا وهم
جائی که دستوری داده او را خداوند سرا و اگر باشد صاحب خانه از اهل ذمی و اگر ناگهان رسید بر جماعتی که ایشان

على طعامهم فلا يأكل إلا أن يكون صاحب الطعام ممّن جرت عادته بالسماح
بر خوردنی خود اند پس نخورد مگر آنکه میباشد خداوند طعام از آنها که رفته است شیوه او بجود و فراخی

وطيب القلب بذلك فصل فيما يستحبّ فعله بيمينه وما يستحبّ
و خوشدلی بآن خوردن در چیز که مستحب است گردانیدن آن بدست راست و چیز که اولیست

فعله بشماله يستحبّ له تناول الأشياء بيمينه والأكل والشرب والمصافحة و
گردانیدن آن بدست چپ و اولیست مراورا گرفتن چیزها بدست راست و خوردن و نوشیدن و مصافحه کردن

البداءة بها في الوضوء والانتعال ولبس الثياب كذلك يبدأ في الدخول
و آغاز کردن بدست راست در وضو است و کفش پوشیدن و جامه پوشیدن و همچنین آغاز کنند در آمدن در

إلى المواضع المباركة كالمساجد والمشاهد والمنازل والدور برجله اليمنى
جاها بزرگ چنانچه مسجد ها و مجلسها و منزلها و سراها بپای راست

وأما الشمال فللفعل الأشياء المستقذرة وإزالة الدرن كالاستنثار

وهرچه که باشد پلید پس حجت دور کردن چیزهای چرکین و دور کردن چرک است چنانچه بینی افشردن

والاستنجاء وتنقية الأنف وغسل النجاسات كلها إلا أن يشق عليه

واستنجا کردن و پاک کردن بینی و شستن چرکها را همه مگر آنکه دشوار باشد بر آن

ذلك أو يتعذر كالشلول والمقطوع يساره فيفعله بيمينه ولا يمشي

کردن چنانچه شخصی که بیکار باشد دست چپ او و بریده باشد دست چپ او پس بکند از دست راست و نرود در

في نعل واحد إلا أن يكون ذلك يسيرا بمقدار ما يصلح الأخرى إذا

یک کفش مگر آنکه باشد رفتنی اندک باندازه راست کردن کفش دیگر وقتیکه

انقطع شسعها وإذا أراد أن يناوله إنسانا توقيعا أو كتابا فليقصد

کنده شد دوال او و هرگاه که بخواهد اینکه بدهد مردی را توقیع یا مکتوب پس باید قصد کند

يمينه وإذا مشى مع من هو أعلى منه في المنزلة والفضل فليمش عن يمينه

بدست راست و چون برود با کسیکه او بلندتر است از وی در مرتبه و بزرگی پس برود از دست راست

يجعله كالإمام في الصلوة وإن كان دونه في المنزلة يجعله عن يمينه و

بگرداند او را مانند امام خود در نماز و اگر باشد کس پایان از وی در مرتبه بگرداند او را بسمت راست خود

يمشي عن يساره وقد قيل المستحب للمشي على اليمين في الجملة ليخلي اليسار للبزاق

و برود از جانب چپ او و تحقیق گفته اند ادب رفتن بر دست راست است در همه حال از جهت خالی کردن دست چپ برای

وغيره فصل في آداب الأكل والشرب ويستحب للآكل أن يسمي الله تعالى

و غیر آن در آداب خوردن و نوشیدن و مستحب است خورنده را اینکه نام خدا بگیرد

عند أكله ويحمده عند فراغه وكذلك عند الشرب لأن ذلك بركة الطعام

وقت خوردن و ستایش کند خدا را وقت فارغ شدن و همچنین در وقت نوشیدن آب زیرا که این برکت کنند در طعام او را

والبعد للشيطان لما روي أن أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله إنا نأكل

و دور داشتن است مر شیطان را از آنجهت چیزیکه روایت کرده شده است بدرستی یاران پیغامبر گفتند ای پیغامبر خدا ما می خوریم

ولا نشبع قال صلى الله عليه وسلم فلعلكم تتفرقون قالوا نعم قال صلى الله عليه وسلم فاجتمعوا على

و سیر نمیشویم گفت پیغامبر خدا صلعم پس مگر شما جدا میشوید در وقت خوردن گفتند آری گفت پیغامبر خدا پس یکجا شوید بر

طعامكم واذكروا اسم الله تعالى يبارك لكم فيه وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما

طعام خود و یاد کنید نام خدا تعالی برکت کرده میشود شما را در طعام روایت است از جابر رض

أنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول إذا دخل الرجل بيته فذكر اسم الله عز وجل عند

بدرستی شنید پیغامبر خدا را که می گفت آنچه می درآید مرد خانه خود را پس یاد کند نام خدا را وقت

دخوله وعند طعامه قال الشيطان لأولاده لا مبيت لكم ولا عشاء وإذا

درآمدن و طعام خوردن میگوید شیطان از برای اولاد خود نیست جای شب ماندن شما و نه طعام شام است و چون

دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال الشيطان أدركتم المبيت فإذا لم يذكر اسم الله عند طعامه قال أدركتم المبيت والعشاء

می درآید مرد بخانه یعنی یاد نمیکند خدا را وقت درآمدن میگوید شیطان دریافتید شما خوابگاه را پس چون یاد نمیکند خدا را وقت طعام خود میگوید شیطان

وعن حذيفة رض أنه قال كنا إذا حضرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم يضع

و در روایت است از حذیفه رض که گفت بودیم وقتی که حاضر میشدیم با پیغامبر صلعم طعام را نمی نهاد

أحدنا يده حتى يبدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم وإنا حضرنا معه طعاما فجاء أعرابي

یکی از ما دست خود را بر طعام تا آغاز نمیکرد پیغمبر خدا صلعم و بدرستی ما حاضر شدیم با پیغمبر خدا طعامی را پس آمد یک اعرابی

كأنما يدفع فذهب ليضع يده في الطعام فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده وجاءت

چنانستی که دور میکرد مردم را پس رفت آن اعرابی تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم دست اعرابی را و پس آمد

جارية كأنما تدفع فذهبت لتضع يدها في الطعام فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

یک دختر چنانستی که دور کننده مردم را پس رفت آن تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم

بيدها فقال إن الشيطان يستحل الطعام الذي لم يذكر اسم الله عليه وأنه

دست آن جاریه را و گفت پیغامبر بدرستی شیطان حلال می پندارد طعامی را که یاد کرده نشود بر وی نام خدا و بدرستی شیطان

جاء بهذا الأعرابي ليستحل به فأخذت بيده وجاء بهذه الجارية ليستحل بها فأخذت

آمده است باین اعرابی در حالیکه حلال می پندارد طعام بآن اعرابی پس گرفتم دست او و آورده است شیطان باین دختر در حالیکه حلال کند

بيدها فوالذي نفسي بيده إن يده في يدي مع أيديهما وإن نسي أن يذكر

دست جاریه را پس بحق کسیکه جان من بدست قدرت اوست بدرستی دست شیطان در دست منست با دستهای ایشان و اگر فراموش کند

اسم الله تعالى عند أوله فليقل بسم الله أوله وآخره هكذا روي في حديث

نام خدا اول طعام پس هر آینه بگوید بسم الله تمام خدا را در اول و آخر همچنین روایت شده است در حدیث

عائشة رض عن النبي عليه الصلاة والسلام ويستحب أن يبدأ بالملح ويختم به ويتناول

عائشه رض از پیغامبر صلعم و ادب است آغاز کردن طعام بنمک و ختم کردن بآن و بگیرد

اللقمة بيمينه ويصغرها ويجيد مضغها ويطيل بلعها ويأكل مما يليه

لقمه را بدست راست و کوچک سازد لقمه را و نیک کند خاییدن لقمه و دراز کند فرو بردن لقمه را و خوردن از پیش خود

إذا كان نوعا واحدا وإن كان أنواعا فلا بأس أن يجيل يده في القصعة وكذلك

وقتی که باشد طعام یک رنگ و اگر باشد طعام رنگارنگ پس نیست باک اینکه بگرداند دست خود را در کاسه و همچنین است

إذا كان ثمارا أو فاكهة فلا يأكل من ذروة الطعام ووسطه بل يأكل من

اگر باشد میوه ای یا چیزی که بآن دل خوش کند یعنی دست بگرداند پس نخورد از بلندی طعام و از میانه آن بلکه بخورد از

جوانبه وإذا كان ثريدا أكل بثلاث أصابع ولعقها ولا ينفخ في الطعام والشراب

کناره طعام و چون باشد ثرید بخورد بسه انگشت و بلیسد انگشت را و ندمد در طعام و نه در شراب

ولا يتنفس في إنائه وإذا أخذ فنقله نحى القدح عن فيه فإذا تنفس أعاده

و دم نگیرد در آوند شراب و چون خواهد دم زند دور کند کاسه را از دهن خود و چون دم گرفت باز آرد کاسه

إليه ويكره الاتكاء في الأكل والشرب ويجوز الأكل والشرب قائما وقيل

يكره والجلوس أحب وإذا دفع الإناء إلى أحد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

ولا يجوز الأكل والشرب في أواني الذهب والفضة ولا المضبب إن كان ذلك

كثيرا وإذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الإناء إلى

الخبز أو إناء غير ذلك فليس ثم أكله ولا إنكار على من أحضره ويجب كذلك الحكم في البخور في مبخر الذهب والفضة

كذلك الحكم في ماء الورد من المراش المتخذة من ذلك يحرم عليه الحضور

في تلك البقعة ويتعين عليه الإنكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

إنكاره برفق بأن يقول تمام سروركم أن تجملوا بما أباحته الشريعة و

كملته جمالا إلا بما حرمته وحظرته ولا خير في لذة تؤدي إلى معصية

اذكروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في إناء ذهب أو فضة أو إناء

فيه شيء من ذلك فإنما يجرجر في بطنه نار جهنم وإذا حصلت اللقمة في

فيه فلا يخرجها منه إلا أن يضطر إلى ذلك لشرقة أو حرارة يستضر بها

وإذا عطس على طعامه خمر وجهه واحتاط في ستره لأجل الطعام وإذا كان على

رأسه إنسان قائم أذن له في الجلوس فإن أبى عليه أو قام مملوكه أو غلامه

لقضاء حاجته وسقيه الماء أقعد من أطايب الطعام فلقمه ويتحفه

الْاِنَاءِ مِنْ فَضْلَةِ الطَّعَامِ وَلَقْطُ الْفُتَاتِ مِنْ جَوَانِبِ الْاِنَاءِ وَالطَّبَقِ وَيَسْتَحِبُّ

آوند . از زیادتی طعام و چیدن ریزه های طعام از گرد آوند . و او لیست

اَنْ يُبَاسِطَ الْاِخْوَانَ بِالْحَدِيثِ الطَّيِّبِ وَالْحِكَايَاتِ الَّتِي تَلِيقُ بِالْحَالِ اِذَا كَانُوا

گشاده روی کردن به برادران به سخن نیک وقت خوردن و به حکایتها که سزاوار وقت است . چون باشند

مُقْتَبِضِينَ وَيَنْبَغِي اَنْ يَاكُلَ مَعَ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا بِالْاَدَبِ وَمَعَ الْفُقَرَاءِ بِالْاِيثَارِ

فراگیرنده ها . و میباید که بخورد با دنیاداران با ادب . و با درویشان با ایثار

وَمَعَ الْاِخْوَانِ بِالْاِنْبِسَاطِ وَمَعَ الْعُلَمَاءِ بِالتَّعَلُّمِ وَالْاِتِّبَاعِ وَاِذَا اَكَلَ مَعَ ضَرِيرٍ

و با برادران بگشادگی . و با عالمان بآموختن و پیروی کردن و چون بخورد با نابینایان

اَعْلَمَهُ بِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَرُبَّمَا فَاتَهُ اَطَايِبُ الطَّعَامِ لِعَمَاهُ وَيُسْتَحَبُّ الْاِجَابَةُ

بداناند او را آنچه میان دو دست اوست پس بسیار است که برود از او خوشترین طعام از جهت کوری او و مستحب است قبول کردن

اِلَى الْوَلِيمَةِ وَالْعُرْسِ فَاِنْ اَحَبَّ اَنْ يَاكُلَ اَكَلَ وَاِلَّا دَعَا وَانْصَرَفَ لِمَا رَوَى جَابِرٌ

دعوت طعام ختنه و عروسی پس اگر دوست دارد که بخورد بخورد اگرنه دعا کند و برگردد از جهت روایت جابر

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ رض اَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ دُعِيَ فَلْيُجِبْ فَاِنْ شَاءَ طَعِمَ وَاِنْ شَاءَ

پسر عبد الله گفت پیغامبر خدا صلعم هر که خوانده شود بطعام پس قبول کند پس اگر خواهد بخورد و اگر خواهد

تَرَكَ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ دُعِيَ فَلَمْ يُجِبْ فَقَدْ عَصَى

بگذارد و روایت است از عبد الله که گفت پیغامبر خدا صلعم کسی که خوانده شود بطعام پس قبول نکرد پس

اللّٰهَ تَعَالَى وَرَسُولَهُ وَمَنْ دَخَلَ عَلَى غَيْرِ دَعْوَةٍ فَقَدْ دَخَلَ سَارِقًا وَخَرَجَ مُغِيرًا هٰذَا

خدا را و رسول خدا را و هر که درآید بی خواندن پس تحقیق درآمد دزد و برآمد تاراج کننده این

الَّذِي ذَكَرْنَا اِذَا كَانَ ذٰلِكَ خَالِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ فَاِنْ حَضَرَهُ مُنْكَرٌ كَالطَّبْلِ وَالْمَزَامِيرِ

یاد کردیم از قبول کردن ولیمه . چون باشد طعام خالی از ناکرده شرع پس اگر حاضر شود ناکرده شرع چون دهل و سرنا

وَالْعُودِ وَالنَّايِ وَالشَّبَّابَةِ وَالرَّبَابِ وَالْمَغَانِي وَالطَّنَابِيرِ وَالْجُعْرَانِ

و بربط و نای و شبابه و رباب و اهل سرود و طنبورها و جعران

الَّذِي يَلْعَبُ بِهِ التُّرْكُ لَا يَجْلِسُ هُنَاكَ لِاَنَّ جَمِيعَ ذٰلِكَ مُحَرَّمٌ وَاَمَّا الدُّفُّ فَيَجُوزُ

که بازی کنند باو ترکان نه نشیند آنجا زیرا که همه آنها حرام است و اما دف پس روا است

اسْتِعْمَالُهُ فِي النِّكَاحِ وَسَمَاعُ الْقَوْلِ بِالْقَصَبِ وَالرَّقْصِ مَكْرُوهٌ كَمَا فَسَّرَ بَعْضُ

بکار بردن آن را در نکاح . و شنیدن گفتن با نی بازی و رقص کردن مکروه است چنانچه تفسیر کرده اند بعضی

الْمُفَسِّرِينَ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ فَقَالَ هُوَ الْغِنَاءُ

مفسران . سخن بیهوده را گفت آن سرود است

وَالشِّعْرُ وَجَاءَ فِي بَعْضِ الْاَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ الْغِنَاءُ يُنْبِتُ

و بیهوده است و آمده است در بعض حدیث ها . از پیغامبر اینکه گفت پیغامبر سرود سبز میکند

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل الشبلي رضه
عن الغناء فقيل أحق هو قال لا قال فما ذا بعد الحق إلا الضلال ثم
يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى
الشهوات وإبطال النفوس ودعوتها والطرب فيسعى في الدناءة والاشتغال
بذكر الله تعالى أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان سنة
مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه
شبه النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم
ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم
يمنع منه المحتاج ويخص المستغنين ويكره لأهل الفضل والعلم التسرع إلى
إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره ولا سيما
إذا كان حاكما وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل له ويحرم التطفل على
طعام الناس وهو دخوله مع المدعو من غير أن يدعى وهو ضرب من الوقاحة
والتطفل فيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى
منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره
ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لئلا يحتشمهم ولا يتكلم

عَلَى الطَّعَامِ بِمَا يَسْتَقْذِرُهُ النَّاسُ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا بِمَا يُضْحِكُهُمْ خَوْفًا
بر طعام بچیزی که چرکین میدارند مردم آنرا از گفتار و نه بچیزی که بخنداند ایشانرا از جهت ترسیدن
عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّرَقِ وَلَا بِمَا يُحْزِنُهُمْ لِئَلَّا يُنَغِّصَ عَلَى الْآكِلِينَ أَكْلَهُمْ وَيُسْتَحَبُّ
بر ایشان از گلو گیر شدن و نه بچیزی که اندوهگین کند ایشانرا تا آنکه تیره نکند بر خورندگان خوردن ایشان و دوست
غَسْلُ الْيَدِ قَبْلَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ وَقِيلَ يُكْرَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَيُسْتَحَبُّ بَعْدَهُ
شستن دست پیش از خوردن طعام و پس از آن و گفته شده که مکروه است پیش از طعام و دوست است پس از آن
وَيُكْرَهُ أَكْلُ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ وَهِيَ الثُّومَةُ وَالْبَصَلَةُ وَالْكُرَّاثُ لِكَرَاهَةِ
و مکروه است خوردن سبزه چرکین چون سیر و پیاز و گندنا است از جهت ناخوش بودن
رِيحِهِ وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَكَلَ مِنْ هٰذِهِ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ
بوی او و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت هر که بخورد ازین سبزهٔ چرکین
فَلَا يَقْرَبَنَّ مُصَلَّانَا وَكَثْرَةُ الْأَكْلِ بِحَيْثُ يُخَافُ مِنْهُ التُّخَمَةُ مَكْرُوهَةٌ
پس نزدیک نشود نمازگاه ما را و بسیاری خوردن باین روش که ترسیده میشود از تخمه را مکروه است
وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ
و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت پر نکرد فرزند آدم هیچ آوندی را که بدتر است از شکم او
وَيُكْرَهُ لِغَيْرِ صَاحِبِ الطَّعَامِ مِنَ الضَّيْفِ أَنْ يُلْقِمَ مَنْ حَضَرَ مَعَهُ عَلَى الطَّبَقِ
و مکروه است غیر خداوند طعام را از مهمان لقمه دادن کسی را که حاضر است با او بر طبق
إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِ الطَّعَامِ لِأَنَّهُ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِ صَاحِبِهِ عَلَى وَجْهِ الْإِبَاحَةِ وَ
مگر بفرمان خداوند طعام زیرا که مهمان میخورد و همچنان که طعام بر ملک خداوند است بر طریق مباح ساختن برای او
لَيْسَ ذٰلِكَ تَمْلِيكًا وَلِهٰذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يَحْصُلُ الطَّعَامُ
نیست آن خوردن بطریق مالک ساختن و از برای همین اختلاف کرده اند مردم در هنگام که میگردد طعام
مِلْكًا لِلْآكِلِ فَقِيلَ قَوْمٌ إِذَا حَصَلَ فِي فِيهِ وَاسْتُهْلِكَ وَقَالَ آخَرُونَ لَا
ملک خورنده پس گفته است گروهی ملک میگردد وقتی که میدر آید در دهن او و نابود ساز د او را و گفته اند دیگران مالک
يَمْلِكُهُ بَلْ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِهِ وَإِذَا قُدِّمَ الطَّعَامُ فَلَا يَحْتَاجُ بَعْدَ التَّقْدِيمِ إِلَى إِذْنٍ
نمیگردد آنرا بلکه میخورد او بر ملک خداوند طعام و وقتی که پیش آورده شود طعام پس نیاز مند نمیشود و احتیاج ندارد بعد پیش آوردن
إِذَا كَانَ قَدْ جَرَتِ الْعَادَةُ فِي تِلْكَ الْبَلْدَةِ الْأَكْلَ كَذٰلِكَ فَيَكُونُ الْعُرْفُ
چون میباشد بتحقیق روان شده است روش در آن شهر خوردن اینچنین پس میباشد کرده ار عرف مردم
إِذْنًا وَيُكْرَهُ إِخْرَاجُ شَيْءٍ مِنْ فِيهِ وَرَدُّهُ إِلَى الْقَصْعَةِ وَيُكْرَهُ التَّنَخُّلُ عَلَى
دستوری و مکروه است بر آوردن چیزی از دهن خود و باز آوردن بسوی کاسه و مکروه است خلال کردن بر
الطَّعَامِ وَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ بِالْخُبْزِ وَلَا يَسْتَذِلُّهُ وَلَا يَخْلِطُ طَعَامًا بِطَعَامٍ يَعْنِي
طعام و پاک نکند دست خود را بنان و خوار نسازد نان را و نیامیزد طعام را بطعام مراد میدارد

ه ۱ شرق بفتحتین گلو گیر شدن و تنغیص تاکید شدن نقال ای تنغیص یعنی تیره ساختن عیش بالماء یعنی بچیزی بگلو ش نمی‌رود ه ۲ تنغیص تیره گردانیدن عیش ۱۲ منه تخمه بضم تا و فتح خا ناگوار شدن طعام ... ناقص شدن عیش و ناگوار شدن طعام ۱۲ منتخب ه ۳ ...

قوله یستذله

أَلْوَانَ الطَّبَائِخِ لِأَنَّهُ قَدْ يَكْرَهُ ذٰلِكَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُهُ

گونا گون پخته شده زیرا آنکه گاهی ناخوش میدارد این را طبیعت های بسیاری از مردم و اگر چه باشد نفس او

تَمِيلُ إِلَيْهِ فَيَتْرُكُ ذٰلِكَ لِأَجْلِهِمْ وَلَا يَجُوزُ لَهُ ذَمُّ الطَّعَامِ وَلَا لِصَاحِبِهِ

خواهان بسوی او پس بگذارد از جهت مردم و روا نیست مر او را نکوهیدن طعام و نه خداوند طعام را

اِسْتِحْسَانُهُ وَمَدْحُهُ وَلَا تَقْوِيمُهُ لِأَنَّهُ دَنَاءَةٌ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نیکو شمردن طعام و خوشحال شدن و بها کردن آن زیرا که فرومایگی است و در روایت کرده شده است که پیغامبر

مَا مَدَحَ طَعَامًا وَلَا ذَمَّهُ وَلَا يَرْفَعُ يَدَهُ حَتَّى يَرْفَعُوا أَيْدِيَهُمْ إِلَّا أَنْ يَعْلَمَ مِنْهُمُ

ستوده است طعام را و نه نکوهیده و نه برداشت دست خود را تا آنکه برمیداشتند مردم دستهای خود را مگر آنکه میدانست از مردم

الْاِنْبِسَاطَ إِلَيْهِ فَلَا يَتَكَلَّفُ ذٰلِكَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَ مَاءَ الْأَيْدِي فِي طَسْتٍ

گشادگی بسوی خود پس رنج نکشد آن را و دوست است اینکه بگرداند آب دستها را در یک طشت

وَاحِدٍ لِمَا رُوِيَ فِي الْخَبَرِ لَا تُبَدِّدُوا يُبَدِّدْ شَمْلَكُمْ وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از جهت چیزی که روایت است در حدیث پراکنده مکنید پراکنده کرده میشود جمعیت شما را و روایت است که پیغامبر

نَهَى أَنْ يُرْفَعَ الطَّسْتُ حَتَّى يَطْفَحَ يَعْنِي يَمْتَلِئَ وَلَا يَغْسِلُ يَدَهُ بِمَا يُطْعَمُ مِنْ

منع کرد از آنکه برداشته شود طشت را تا آنکه پر میشود مراد میدارد پر میشود و نشوید دست خود را بچیزی که خورده میشود

دَقِيقِ الْبَاقِلَاءِ وَالْعَدَسِ وَالسَّرَطَانِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ بِالنُّخَالَةِ وَلَا يَقْرِنُ

از آرد باقلا و نسک و سرطان و غیره آن و روا است دست شستن بسبوس و باهم نکند

بَيْنَ التَّمْرَتَيْنِ لِنَهْيِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذٰلِكَ وَقِيلَ لَا يُكْرَهُ ذٰلِكَ إِنْ كَانَ وَحْدَهُ

دو خرما را در دهن از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از آن و گفته شده است مکروه نیست آن باهم کردن اگر باشد تنها

أَوْ كَانَ هُوَ صَاحِبَ الطَّعَامِ وَلَا يَتَخَيَّرُ الْأَطْعِمَةَ عَلَى صَاحِبِ الدَّارِ بَلْ يَقْنَعُ

یا باشد آن کس خداوند طعام و نه گزیند طعامها را بر خداوند خانه بلکه قناعت کند

بِمَا قَدَّمَهُ لِأَنَّ فِي ذٰلِكَ حَمْلَهُ عَلَى التَّكَلُّفِ وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَأَتْقِيَاءُ

بر آنچه پیش آورده است صاحب خانه او را زیرا که در این برداشتن است او را بر رنج کشیدن و تحقیق گفته است پیغامبر من و پرهیزگاران

أُمَّتِي بُرَآءُ مِنَ التَّكَلُّفِ وَإِنِ اسْتَدْعَى مِنْهُ صَاحِبُ الدَّارِ التَّشَهِّيَ عَلَيْهِ كَانَ

امت من بیزارند از رنج کشیدن و اگر بطلبد از او خداوند خانه خواهش او بر طعام باشد

لَهُ أَنْ يَذْكُرَ شَهْوَتَهُ وَيُكْرَهُ لَهُ رَدُّ الْهَدِيَّةِ وَإِنْ قَلَّتْ إِذَا كَانَتْ مِنْ

مر او را یاد کردن آرزوی خود و مکروه است او را باز دادن هدیه و اگر چه کم باشد چون باشد هدیه از

جِهَةٍ حَلَالٍ طَيِّبَةٍ وَاجْتَهَدَ فِي الْمُكَافَاتِ أَوِ الدُّعَاءِ لَهُ وَمَنْ سَقَطَ فِي

وجه حلال پاک و بکوشد در برابری کفایت کردن یا او را دعا کردن مر او را و کسی که افتاده است در

طَعَامِهِ أَوْ شَرَابِهِ شَيْءٌ فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ مَا عَدَا

خوردنی او یا در شراب او چیزی پس خالی نیست آن چیز یا آنکه می باشد مر او را خون روان و آن چیز غیر

السمك يكون الطعام نجسا ويحرم اكله اذا كان مائعا وان كان
ماهی است پس نجس باشد طعام و حرام میشود خوردن آن اگر باشد آن طعام آبگین و اگر باشد آن طعام
جامدا رفعه وما حوله وان كان مما لا نفس له سائلة فان كان
خشک و بی آب بردارد دور آن چیز را با طعامی که در گرد اوست و اگر باشد آن چیز از آنچه که نیست خون روان مر او را پس اگر باشد
من ذوات السموم لم يأكله ويحرم الطعام لاجل الضرر لا بعينه
از خداوندان زهر نخورد طعام را و حرام میشود طعام بدو از جهت زیان بسبب او نه از جهت ذات
كالحية والعقرب وان كان ذبابا غمسه في الطعام حتى يغوص
چنانچه مار و کژدم و اگر باشد آن چیز مگس غوطه دهد او را در طعام تا آنکه فرو رود
جناحاه ثم اخرجه وان مات فان الطعام طاهر يأكله لما روي
هر دو بال او پس بر آرد آنرا و اگر بمیرد مگس پس بدرستی طعام پاک است بخورد او را از برای چیزی که روایت
ان النبي صلى الله عليه انه قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم فليغمسه
از پیغامبر بدرستی فرموده چون افتاد مگس در آوند یکی از شما غوطه دهد آنرا
فيه فان في احد جناحيه داء وفي الاخرى شفاء وانه يلقي بالذي
در طعام پس بدرستی در یک از هر دو بال او زهر است و در دیگر است شفا از زهر و بدرستی مگس می اندازد از آن که
فيه الداء ويستحب له مص الشراب ولا يكرعه كرعا ويقطعه ثلث
در آن زهر است و دوست است مر او را مکیدن آب و نخورد آب را بیکبار خوردن دواب و بگذارد آب را سه بار
دفعات للتنفس ولا يتنفس في الاناء ويسمي على اوله ويحمد الله تعالى
از جهت دم گرفتن و ندمد در آوند و بسم الله بگوید بر اول خوردن و ثنا گوید
في آخره والاختصار في هذه الجملة ان نقول شيء اثنا عشر خصلة
در آخر آن و کوتاهی همه در آب و طعام این است که اینکه بگوییم آن دوازده روش است
اربع منها فريضة واربع سنة واربع آداب اما الفريضة فالمعرفة
چهار از آنها فرض است و چهار سنت است و چهار ادب است هر چونکه باشد فرض پس شناختن
بما اكله من اين هو والتسمية والرضاء والشكر واما السنة
آنچه خورده از کجاست آن و بسم الله گفتن و خوشنود بودن و شکر گفتن و هر چونکه باشد سنت
فالجلوس على الرجل اليسرى والاكل بثلثة اصابع ولعق الاصابع والاكل
پس نشستن بر پای چپ و خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشتان و خوردن
مما يليه واما الآداب فالمضغ الشديد وتصغير اللقمة وقلة النظر الى وجوه القوم
از آنچه پیش خود است و هر چونکه باشد ادب طعام پس خائیدن سخت و خورد کردن لقمه ها و کم کردن نگاه بطرف رویهای مردم
وان لا يفرش المائدة بالخبز ويضع فوقه الادام وان لا يأكل متكئا ولا
و اینکه فرش نکند خوان بنان و بنهد بالای نان خورشها و اینکه نخورد تکیه کننده و نه

منبطحا على بطنه **فصل** فإذا أفطر عند غيره قال أفطر عندكم

دران حال که بر روی افتاده است بر شکم خود پس چون روزه بگشاید نزد دیگری بگوید روزه بگشایند نزد شما یان

الصائمون وأكل طعامكم الأبرار وتنزلت عليكم الرحمة وصلت

روزه داران و بخورند طعام شما را نیکوکاران و فرود آید بر شما رحمت و صلوات گویند

عليكم الملائكة الحمد لله الذي أطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين

بر شما فرشتگان و ستایش مر خدای را آنکه طعام داد ما را و آب داد ما را و گردانید ما را از مسلمانان

وهدانا من الضلالة وفضلنا على كثير من خلقه تفضيلا اللهم أشبعت

و راه نمود ما را از گمراهی و بزرگی داد ما را بر بسیاری از آفرینش خود به بزرگی دادن بار خدایا سیر گردانیدی

أمة محمد صلى الله عليه وسلم وكسوت عاريها وعافيت مريضها ورددت غائبها وأتمم على

امت محمد را و پوشانیدی برهنهٔ امت را و تندرست گردانیدی بیماران امت را و باز آوردی غایبان امت را و تمام گردان

أهل الدار وأدرر أرزاقهم واجعل دخولنا بركة وخروجنا مغفرة و

صاحب خانه و فراخ گردان روزیهای ایشان و بگردان درآمدن ما برکت و برآمدن ما آمرزش و

آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك يا أرحم

بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ ببخشایش خود ای بخشاینده‌ترین

الراحمين **فصل في آداب الحمام** بناء الحمام وبيعه وشراؤه وكراه مكروه

همه بخشایندگان در آداب حمام و ساختن حمام و فروختن و خریدن او و کرایه دادن او مکروه است

في الجملة لما فيه من مشاهدة عورات الناس فقد روي عن علي ابن أبي طالب

همه از جهت چیزی که در اوست از دیدن اندامهای مردم و بتحقیق روایت است از علی

رضي الله عنه قال بئس البيت الحمام ينزع من أهله الحياء ولا يقرأ فيه القرآن وأما

اینکه گفت بد خانه است حمام میکشد از اهل خود شرم را و خوانده نمیشود در وی قرآن و هرچه

دخوله فالأولى أن لا يدخله إذا وجد من ذلك بدا لما روي عن عبد الله بن

در آمدن حمام پس بهتر آنست اینکه نه درآید او را وقتیکه بیابد از آن گریز از جهت چیزیکه وارد است از عبدالله

عمر رضي الله عنه أنه كان يكره الحمام ويقول بأنه من رقيق العيش وعن الحسن وابن سيرين

اینکه بود او مکروه میداشت حمام را و میگفت بانکه از تنعم عیش است و از حسن و ابن سیرین

أنهما كانا لا يدخلان الحمام وقال عبد الله بن الإمام أحمد رحمه الله ما رأيت أبي قط

اینکه ایشان هردو در نمی آمدند حمام را و گفت پسر امام احمد که ندیدم پدر خود را هرگز

دخل الحمام وإن كان به حاجة إلى ذلك ودعت الضرورة

که درآمده در حمام و اگر باشد باکسی حاجت بطرف حمام و دعوت کند ضرورت بطرف او

جاز له دخوله مستترا بمئزر غاضا بصره

روا است مر او را درآمدن حمام دران حالیکه پوشیده است خود را بلنگی پوشیده است چشم خود را

عَنْ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَاِنْ اَمْكَنَهُ اَنْ يُخْلِيَ الْحَمَّامَ لَهُ فَيَدْخُلُهُ بِاللَّيْلِ

از اندامهای زنان و اگر توانسته باشد او را که خالی کرده شود حمام مر او را پس در آید در او بشب

اَوْ وَقْتًا يَقِلُّ ذُنُوبُهُ بِالنَّهَارِ وَقَدْ سُئِلَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ رَحِمَهُ اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ

یا در وقتیکه کم میشود مردم بالا اه بروز و تحقیق پرسیده شد امام احمد رح از دخول حمام

فَقَالَ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ كُلَّ مَنْ فِي الْحَمَّامِ عَلَيْهِ اِزَارٌ فَادْخُلْهُ وَاِلَّا فَلَا

پس گفت ان اگر بوده تو میدانی اینکه هر کسیکه در حمام است بر او لنگی است پس در آور و اگر نه پس نه

تَدْخُلْهُ وَقَدْ رَوَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صلعم اَنَّهُ قَالَ بِئْسَ الْبَيْتُ الْحَمَّامُ

در درو و تحقیق روایت کرده است عائشه رض از پیغامبر صلعم اینکه گفت پیغامبر بد خانه است حمام خانه

بَيْتٌ لَا يَسْتُرُ وَمَاؤُهُ لَا يُطَهِّرُ قَالَتْ عَائِشَةُ رض مَا يَسُرُّ عَائِشَةَ اَنَّهَا دَخَلَتْهُ

که پوشیده نمیشود و آب پاک نمیشود و گفت عائشه رض که آسان نشد عائشه را اینکه در آمده است حمام را

وَلَهَا مِثْلُ حُدُدٍ ذَهَبًا وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض مَنْ

و بحال آنکه او را مانند کوه احد است زر و گفت پیغامبر صلعم در حدیث جابر رض کسی که

كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا يَدْخُلِ الْحَمَّامَ اِلَّا بِمِئْزَرٍ وَاَمَّا النِّسَاءُ فَاِنَّمَا

بوده است که ایمان می آرد بخدا و بروز قیامت پس در نیاید حمام را مگر بلنگی و هر چونکه باشند زنان پس

يَجُوزُ لَهُنَّ دُخُولُهُ بِالشَّرَائِطِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي حَقِّ الرِّجَالِ وَوُجُودِ الْعُذْرِ وَ

روا نیست ایشان را در آمدن حمام مگر بشرطهای که یاد کردیم آنها را در حق مردان و با بودن عذر و

الْحَاجَةِ كَالْمَرَضِ وَكَالْحَيْضِ وَالنِّفَاسِ لِمَا رَوَى ابْنُ عُمَرَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حاجت بایشان چنانچه بیماری و حیض و نفاس از جهت چیزیکه روایت کرده است ابن عمر رض از پیغامبر صلعم

اَنَّهُ قَالَ سَيُفْتَحُ عَلَيْكُمْ اَرْضُ الْعَجَمِ وَسَتَجِدُونَ بُيُوتًا يُقَالُ لَهَا الْحَمَّامُ فَلَا يَدْخُلْهَا

اینکه گفت نزدیک است که فتح کرده میشود بر شما زمین عجم و نزدیک است که می یابید از زمین خانهارا که گفته میشود مر آنها را حمام پس در نیاید

الرِّجَالُ اِلَّا بِاُزُرٍ وَامْنَعُوا مِنْهَا النِّسَاءَ اِلَّا مَرِيضَةً اَوْ نُفَسَاءَ وَاِذَا دَخَلَ

مردان مگر بلنگی و باز دارید از آن حمام زنان را مگر بیمار را و خداوند نفاس را و وقتیکه در آید

الْحَمَّامَ فَلَا يُسَلِّمْ وَلَا يَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ حَدِيثِ عَلِيٍّ رض فَصْلٌ

در حمام پس سلام نگوید و نه خواند قران از جهت چیزیکه گذشت از حدیث علی رض

فِي النَّهْيِ عَنِ التَّعَرِّي فِي الْخَلْوَةِ وَفِي حَالِ الْغُسْلِ لِمَا رَوٰى اَبُو دَاوُدَ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ

در باز داشتن از برهنه شدن در تنهاجا و در وقت غسل کردن از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوداود با سناد او از

بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهٖ رض قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَوْرَاتُنَا

بهز بن حکیم از پدر او از جد او گفت او گفتم ای پیغامبر خدا صلعم برهنگیهای ما

مَا نَاْتِي مِنْهَا وَمَا نَذَرُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِحْفَظْ عَوْرَتَكَ اِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ اَوْ مَا مَلَكَتْ

کدام را بیاریم از آنها و کدام را ترک کنیم گفت پیغامبر صلعم نگهدار برهنگی اندام خود را از همه مگر از زن خود یا کسیکه مالک شده است او را

يمينك قال قلت يا رسول الله إذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه وسلم

دست راست تو گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشند گروه پاره از ایشان با هم پاره دیگر گفت پیغامبر

إن استطعت أن لا يرينها أحد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله إذا كان أحدنا خاليا

اگر بتوانی اینکه نه بیند آن اندام را هیچکس پس نه بیند آن را گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد یکی از ما تنها

قال صلى الله عليه وسلم الله أحق أن يستحيي منه من الناس رواه أبو داود بإسناده

گفت پیغامبر خدا سزاوارتر است اینکه شرم داشته شود از او از مردم و روایت کرده است ابو داود

عن أبي سعيد الخدري رض عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل إلى

گفت پیغامبر نه بیند مرد بسوی

عورة الرجل ولا تنظر المرأة إلى عورة المرأة ولا يفضي الرجل إلى الرجل في

اندام مرد و نه بیند زن بسوی اندام زن و نه رسد مرد بسوی مرد در

ثوب ولا تفضي المرأة إلى المرأة في ثوب وأما حالة الغسل في موضع خال

یک جامه و نه رسد زن بسوی زن در یک جامه و هرچونکه در وقت غسل در جای تنها

لا يراه أحد فيكره أن يغتسل بلا مئزر لما روى أبو داود بإسناده عن عطاء عن يعلى

که نبیند او را هیچکس پس مکروه است اینکه غسل کند بی لنگ از جهت چیزی که روایت کرده ابوداود باسناد خود

بن أمية رض قال يعلى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يغتسل بلا إزار

گفت بدرستی پیغامبر خدا دید مردی را که غسل میکرد بی لنگ

فصعد المنبر فحمد الله تعالى وأثنى عليه ثم قال إن الله حيي ستير يحب

پس برآمد پیغامبر بر منبر پس سپاس گفت خدا را و ثنا کرد بعد و گفت پیغامبر بدرستی خدا شرمناک است بسیار پوشنده دوست

الستر والحياء فإذا اغتسل أحدكم فليستتر وأما إن دخل الماء للغسل

پوشیدن را و شرم را پس وقتیکه غسل کند یکی از شما پس بپوشد و هرچونکه اگر کسی در آید در آب برای غسل

أو لغيره فيكره أيضا بلا مئزر لأن للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض

یا برای غیر او پس مکروه است نیز در آمدن بی لنگ زیرا که بدرستی مر آب را باشند ساکنان از جهت چیزی که روایت کرده است جابر

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى أن يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض أنه قال إن للماء

از پیغمبر صلعم آنکه باز داشته است پیغامبر اینکه در آید در آب بی لنگ و نقل است از حسن رض آنکه گفت بدرستی مر آب را

سكانا وإنه أحق من استتر من سكانه لكن فصل وقد نص الإمام

باشند ساکنان و بدرستی سزاوارترین کسیکه پوشیده شد از باشندگان آب آن است و تحقیق نص کرده است

أحمد رحمه الله في ذلك في رواية أخرى أنه لا يكره ذلك لأنه سئل عن

امام احمد رح در برهنه در آمدن در آب در روایت دیگر و آنکه مکروه نیست آن در آمدن زیرا که بدرستی پرسیده شد

رجل كان عنده نهر ليس يراه أحد قال أرجو ومعنى ذلك أنه لا يكون به

امام احمد از مردی که بود نزد او جوئی که نمی دید آن را هیچکس گفت امید دارم و معنی آن این است که نمی باشد باک

بأس والأولى والأصح ما تقدم من النهي فصل في لبس الخاتم و

اتخاذه عن أبي داود بإسناده عن أنس بن مالك رض قال أراد رسول الله

صلى الله عليه وسلم أن يكتب إلى بعض الأعاجم فقيل له لا يقرؤن كتابا إلا بخاتم فاتخذ

خاتما من فضة ونقش فيه محمد رسول الله وعن أنس رض قال كان

خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة كله فصه منه وفي لفظ عن أنس رض

أنه قال كان خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من ورق فصه حبشي روى داود

بإسناده عن نافع عن ابن عمر رض قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ذهب

وجعل فصه مما يلي بطن كفه ونقش فيه محمد رسول الله فاتخذ الناس خواتيم

الذهب فلما رآهم اتخذوها رمى به وقال لا ألبسه أبدا ثم اتخذ خاتما من فضة

ونقش فيه محمد رسول الله ثم لبس الخاتم بعده أبو بكر رض ثم لبس بعد أبي بكر

عمر رض ثم لبسه عثمان رض حتى وقع في بئر أريس فصل ويكره اتخاذ

الخاتم من الحديد والشبه لما روى أبو داود بإسناده عن عبد الله بن بريدة

عن أبيه رضي الله عنه قال أن رجلا جاء إلى رسول الله صلى الله عليه

وسلم وعليه خاتم من شبه فقال له ما لي أجد منك ريح الأصنام

فطرحه ثم جاء وعليه خاتم من حديد فقال ما لي أرى

عليك حلية اهل النار فطرحه فقال يا رسول الله من اي شيء اتخذه

بر تو پیرایه اهل نار است پس انداخت او را پس گفت ای پیغامبر خدا از چه سازیم انگشتری را

قال صلى الله عليه وسلم اتخذه من ورق ولا تتمه مثقالا فصل

گفت پیغامبر صلعم بگیر انگشتری را از سیم و درست مکن او را یک مثقال

ويكره التختم في الوسطى والسبابة لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنهما عن

و مکروه است انگشتری پوشیدن در انگشت میانه و در انگشت که با وی اشارت کنند از جهت آنچه روایت است اینکه پیغامبر صلعم نهی کرد

ذلك فصل والاختيار التختم في اليسرى وفي الخنصر لما روى ابو

از آن و گزیده انگشتری پوشیدن در دست چپ است و در انگشت خورد از جهت آنچه روایت کرده

داود باسناده عن ابن عمر رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتختم في يساره و

ابی داود اینکه پیغامبر صلعم بود که انگشتری می پوشید در دست چپ خود و

كان فصه في باطن كفه وروي ذلك عن اكثر السلف الصالح ولان خلاف

بود نگینه انگشتری او در اندرون کف او و روایت کرده شده است آن را از بسیار پیشینگان صالح و از جهت آنکه خلاف

ذلك عادة وشعار المبتدعة ولان المستحب ان يكون تناول الاشياء

آن عادت و نشان بدعتیان است و از جهت آنکه پسندیده است آنکه باشد گرفتن چیزها

باليمين ليوضعه في الشمال وفي ذلك صيانة للخاتم وصيانة للمكتوب

بدست راست تا بنهد آن را در دست چپ و در آن نگاه داشتن است انگشتری را و نگاه داشتن است چیزی را که نوشته

عليه من الاسماء والحروف وقد روي عن علي رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان

بروی از نامها و حرفها و به تحقیق روایت کرده شده است از علی رض اینکه پیغامبر صلعم بود

يتختم في يمينه فعلى هذا اليمين واليسار سواء والاختيار الاول افضل

که انگشتری می پوشید در دست راست خود پس بر این روایت دست راست و دست چپ برابر است و گزیده اول فاضل تر است

في آداب الخلاء والاستنجاء اذا اراد دخول الخلاء نحى عنه ما كان فيه

در بیان ادبهای آب دستگاه و پاک کردن اندام چون خواهد در آمدن در آبدستگاه دور کند از خود چیزی که بوده است در او

ذكر الله عز وجل كالخاتم والتعويذ وغيرهما ويقدم رجله اليسرى و

نام خدا چنانچه انگشتری و تعویذ و جز آن و پیش کند پای چپ را و

يؤخر اليمنى ويقول بسم الله اعوذ بالله من الخبث والخبائث من الرجس النجس

پس دارد پای راست را و بگوید در آن دم به نام خدا پناه میجویم از پلیدی و پلیدها و از پلید پلید

الشيطان الرجيم لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان هذه الحشوش محتضرة

شیطان رانده شده از جهت چیزی که روایت کرده شده از پیغامبر که گفت این جاها حاضر کرده شده است در آنها شیطان

فاستعيذوا بالله من الشيطان وليقل احدكم اعوذ بالله من الرجس

پس پناه جویید به خدا از شیطان و باید که بگوید هر یکی از شما پناه میجویم به خدا از پلید

النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطي الرأس مستترا او لابسا

چرکین پلید و باشد پوشیده سر و پنهان و یا سر دارد

ثوبه حتى يدنو من الارض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لانه اسهل

جامه خود را تا آنکه نزدیک شود از زمین و میباشد تکیه او بر پای چپ زیرا که آن آسانتر است

لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلما ولا

مر بیرون آمدن آینده را و سخن نگوید و جواب نگوید بر کسی که سلام میگوید بر وی و جواب نگوید سخن کننده را

يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه الى السماء ولا يضحك مما

ثنا گوید خدا را در دل خود وقت عطسه زدن و نه بردارد سر خود را بسوی آسمان و نه خندد از چیزی که

يخرج منه لامن غيره ويبعد من الناس ويهيء موضعا مستقلا لخروج

می برآید از او مگر از دیگری و دور شود از مردم و آماده کند جائی جدا برای خود

لبوله لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته احدا فان كان الموضع صلبا

برای بول کردن تا آنکه پاشیده نشود بر او و ننماید اندام خود هیچ یکی را پس اگر باشد جای سخت

او مهب الريح الصق ذكره بالارض وان كان في الصحراء لم يستقبل

یا جای وزیدن باد را بچسپاند مردی خود را بر زمین و اگر باشد در بیابان رو نکند

القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل

قبله را و پشت ندهد بسوی او بلکه رو بمشرق کند یا بمغرب چنانچه آمده است در خبر و رو نکند

الشمس والقمر ولا يبول في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لانه

آفتاب و مهتاب را و نشاشد در سوراخی و نه در زیر درخت میوه دهنده و غیر میوه دهنده زیرا که بدرستی

قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يتناول من ثمرتها فيتنجس

گاهی نشسته میشود بسایه او پس آلوده میشود جامهای ایشان و گاهی می گیرند از میوه او پس ناپاک میگردد

ولا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لان بذلك يستحق اللعنة

و نه در راه و نه در جای فرود آمدن بجوی و نه در سایه دیوار زیرا که بدرستی که بآن سزاوار میشود لعن را

كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها

چنانچه آمده است در حدیث و یاد نکند خدا را در جای بول بقرآن خواندن و نه بغیر او از جهت پاک داشتن

لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا

مر نام خدا را و زیاده نکند بر بسم الله گفتن و اعوذ بالله گفتن بر آنکه یاد کردیم

فاذا فرغ قال الحمد لله الذي اذهب عنا الاذى وعافاني غفرانك ثم يقوم

پس چونکه فارغ شود بگوید ستایش مر خدا را آنکه برد از ما رنج را و تندرستی کرد مرا بیامرز ما را پس برخیزد

عن موضعه الى موضع طاهر ولا يستنجي هناك لئلا يتلوث يده

از جای خود بطرف جای پاک و پاک نکند خود را آنجا تا آنکه آلوده نشود دست او

بالنجاسة او برش الماء على بدنه وثيابه ثم يستطر فان كان الخارج لم

ينتشر عن المخرج الا بمقدار ما جرت العادة به كان مخيرا بين الاستجمار

بما قلنا وبين الاستنجاء بالماء فان اختار الجامد فالاختيار الحجر و

وعدده ثلثة احجار ان كان لم يستجمر بها احد من قبل لطاهرة فياخذ

حجرا منها بيمينه فيبدأ بالقبل بعد ان يمسح اصل ذكره الى رأسه و

نترة ثلثا بيده اليسار متمكنا التحقق استفراغ البول بذلك فهو الاستبراء

ويأخذ ذكره بشماله ويمده على الحجر الذي في يمينه ويمسحه حتى يرى

موضع المسح جافا يفعل كذلك ثلثا بثلثة احجار وان لم يقدر على

الاحجار فبثلث خرق او خزف او مدر او ثلث خشبات من تراب او يمسح

على الارض او الحائط عند عدم هذه الاشياء حتى يرى الجفافة و

النشافة عن اثر كل مسحة فاذا فعل ذلك فقد سقط عنه حكم

القبل وينبغي ان يحترز عن مد الذكر في الاستبراء من موضع الحشفة

لانه تدبقي البول في قصبة الاحليل ثم يخرج بعد فراغه من الوضوء

فيبطل وضوءه ولهذا شرع في حقه ان يخطو خطوات قبل الاستبراء

والتنحنح فامن بقاء شيء من البول في الاحليل واما الدبر فياخذ

النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطى الرأس مستتراً الا برفع

پلید ... ناپاک ... سر پوشیده ... و سر پوشیده باشد ... و پوشیده دارد

ثوبه حتى يدنو من الأرض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لانه اسهل

جامه خود را تا آنکه نزدیک شود بزمین ... و میباشد تکیه او بر پای چپ ... آسانتر است

لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلماً و

مر برآمدن آینده را ... و سخن نگوید ... و جواب نگوید کسی را که سلام میگوید بر وی ... و جواب نگوید سخن کننده را و

يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه الى السماء ولا يضحك مما

ستایش کند خدا را در دل خود وقت عطسه زدن ... و نه بردارد سر خود را بسوی آسمان ... و نه خندد از چیزی که

يخرج منه ولا من غيره ويبعد من الناس ويهيئ موضعاً مستفلاً رخواً

می برآید از او ... و نه از دیگری ... و دور شود از مردم ... و آماده کند جائی پست نرم

لبوله لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته احداً فان كان الموضع صلباً

برای بول کردن تا آنکه پاشیده نشود بر او ... و ننماید اندام خود ... هیچ یکی را ... پس اگر باشد جای سخت

او مهب الريح الصق ذكره بالارض وان كان في الصحراء لم يستقبل

یا جای وزیدن باد ... بچسپاند ... سر ذکر خود را بزمین ... و اگر باشد در بیابان ... روی نکند

القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل

قبله را ... و پشت نکند بسوی قبله ... بلکه رو بمشرق کند یا بمغرب ... چنانچه آمده است در خبر ... و رو نکند

الشمس والقمر ولا يبول في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لانه

آفتاب و مهتاب را ... و بول نکند در سوراخی ... و نه در زیر درخت میوه دهنده ... و غیر میوه دهنده زیرا که گاهی

قد يستظل بظلها فتتلوث ثيابهم وقد يستقط من ثمرتها فيتنجس و

گاهی نشسته میشود بسایه او ... پس آلوده میشود جامهای ایشان ... و گاهی می افتد از میوه او ... پس ناپاک میگردد

لا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لان بذلك يستحق اللعنة

و نه در راه ... و نه در جای فرود آمدن بجوی ... و نه در سایه دیوار ... زیرا که بدین سبب سزاوار میشود نفرین را

كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها

چنانچه آمده است در حدیث ... و یاد نکند خدا را ... در جای بول بقرآن خواندن ... و از جهت پاکداشتن

لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا

مر نام خدا را ... و زیاده نکند بر بسم الله ... و بر اعوذ بالله گفتن ... بر آنکه یاد کردیم

فاذا فرغ قال الحمد لله الذي اذهب عنا الاذى وعافاني غفرانك ثم يقوم

پس چونکه فارغ شود بگوید ستایش مر خدای را که ... ببرد از ما ... رنج را و تندرستی کرد ما را ... بیامرز ما را ... پس برخیزد

عن موضعه الى موضع طاهر ولا يستنجي هنالك لئلا يتلوث بدنه

از جای خود بطرف جای پاک ... و پاک نکند خود را آنجا ... تا آنکه آلوده نشود ... بدن او

بالنجاسة او برش الماء على بدنه وثيابه ثم ينتظر فان كان الخارج لم

ينقطع عن المخرج الا بمقدار ما جرت العادة به كان مخيرا بين الاستجمار

بما قلنا وبين الاستنجاء بالماء فان اختار الجامد فالاختيار الحجر

وعدده ثلثة احجار فان كان لم يتيسر بهن احد من قبل الطاهرة فياخذ

حجرا منها بيمينه فيبتدئ بالقبل بعد ان يمسح اصل ذكره الى راسه و

يتره ثلثا بيده اليسار ويتنحنح ليتحقق استفراغ البول بذلك فهو الاستبراء

وياخذ ذكره بشماله ويمده على الحجر الذي في يمينه ويمسحه حتى

موضع المسح فافا يفعل كذلك ثلثا بثلثة احجار فان لم يقدر على

الاحجار فبثلث خرق او خزف او مدر او ثلث حثيات من تراب يجمع

على الارض او الحائط عند عدم هذه الاشياء حتى ترى الجفافة و

النشافة عن اثر كل مسحة فاذا فعل ذلك فقد سقط عنه حكم

القبل وينبغي ان يحترز عن مد الذكر في الاستبراء من موضع الحشفة

لانه قد يبقى البول في قصبة الاحليل ثم يخرج بعد فراغه من الوضوء

فيبطل وضوءه ولهذا شرع في حقه ان يخطو خطوات قبل الاستبراء

والتنحنح وما من بقاء شيء من البول في الاحليل واما الدبر فياخذ

فقد حصل بذلك الاجزاء
پس تحقیق پیدا شد بآن بسنده بودن

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها الى ان يبلغ الى
سنگ را بدست چپ خود و بمالد او را بر سوراخ از پیش آن تا آنکه برسد به پسین
مؤخرها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثاني ويبتدئ به من مؤخرها
پس آن پس بیندازد آن سنگ را پس بگیرد سنگ دومی را و آغاز کند بآن از پس سوراخ
فيمسحها الى ان يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثالث فيديره
پس بمالد او را تا آنکه برسد پیش او را پس بیندازد آنرا پس بگیرد سنگ سیوم را پس بگرداند
حول المسربة فيرمي به وقد حصل بذلك الاجزاء فان لم ينق بان
آنرا گرد سوراخ پس بیندازد آنرا و تحقیق پیدا شد بآن بسنده بودن پس اگر پاک نشد بآن بایکه
رأى على الحجر الاخير نداوة زاد الى خمسة وان لم ينق بذلك زاد الى
دید بر سنگ پسینه تری بیفزاید تا پنج سنگ و اگر پاک نشد بآن بیفزاید تا
سبعة او تسعة ولا يقطعه الا على وتر وان نقي بحجر واحد او باثنين
بهفت یا نه و نبرد سنگ را مگر بر طاق و اگر پاک شد بیک سنگ یا بدو
زاد الى ثلثة لان الشرع بذلك ورد وقد ذكر للاستنجاء صفة اخرى
بیفزاید تا بسه از جهت آنکه شرع بآن آمده است و تحقیق یاد کرده شده است برای استعمال سنگ روش دیگر
وهو ان يأخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره
و آن است که بگیرد سنگ را بدست چپ خود پس بنهد بر پیش جانب راست سرین پس بگذراند آنرا
الى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمر عليها الى مؤخرها حتى يبلغ
تا پس او پس بگرداند سنگ را بر جانب چپ پس بگذراند آن را تا پس تا آنکه برسد
الموضع الذي بدأ منه ويأخذ حجرا آخر فيمره من مقدم صفحته
جای را که آغاز کرده است از انجا و بگیرد سنگ دیگر را پس بگذراند از پیش جانب
اليسرى كذلك ثم يأخذ حجرا آخر فيمسح به الوسطى وكل جائز فقد
چپ همچنین پس بگیرد سنگ دیگر را پس بمالد بآن سنگ میان و هر دو روش روا است
جاء في الاثر ان رجلا قال لبعض الصحابة من الاعراب وقد خاصمه
در آمده است در حدیث بدرستی مردی گفت مر بعضی اصحاب را که از صحرا نشینان بود و تحقیق جنگ کرده بود
لا احسبك انك تحسن الخراءة فقال بلى وابيك اني بها لحاذق
نمی پندارم ترا انکه میکنی بهتر ریدن را پس گفت صحابی آری سوگند بپدر تست بدرستی من بآن هر آینه دانا ام
قال فصفها لي قال ابعد الاثر واعد المدر واستقبل ببست الشيح
گفت آن مرد بیان کن آنرا برای من گفت صحابی دور میدارم آثار را و آماده میکنم کلوخ را
واستدبر الريح واقعي اقعاء الظبي واجفل اجفال النعام الشيح
و پشت میکنم باد را و می نشینم نشستن آهو و بلند میکنم سرین را

فهو نبت طيب الريح يكون بالبادية والاقعاء ههنا الاستيفاز على

پس آن گیاهی است خوش بوی باشد در دشت واقعاء اینجا بارکردن نشستن است بر

صدور قدميه والاحتفال الارتفاع بعجزه عن الارض فصل و

پیش دو پای خود و احتفال بلند داشتن سرین خود است از زمین فصل و

الاستنجاء بالماء ان يمسك قضيبه بيده اليسرى ويطرح الماء باليمنى

استنجا کردن با آب این است اینکه نگاه دارد آلت خود را بدست چپ و میریزد آب را بدست راست

فيغسله ثلثا بعد الاستبراء والتنحنح وفصل الازعاج على ما ذكرناه

[illegible]

وقد شبهه فقهاء المدينة رض الذكر بالضرع وكان لا يخرج منه الشيء

[illegible]

بعد الشيء ما دام الرجل يمده فاذا وقع الماء الذكر انقطع البول واما

[illegible]

الدبر فيباشر المحل بيده اليسرى ويصب الماء باليمنى فيتابع صبه

[illegible]

ويسترخي قليلا ويجيد ذلك الموضع بيده حتى يتيقن نظافته وينقي

[illegible]

ولا يلزمه غسل باطن المخرجين لان ذلك مما يعفى عنه في الشرع ولا عليه

[illegible]

الاستنجاء من الريح والفضيلة في الجمع بين الاستجمار بالجامد والماء

[illegible]

فان اقتصر على احدهما اجزأه لكن استعمال الماء اولى في الجملة لانه قيل اذا لم

[illegible]

يستنج بالماء اعتراه الوسواس ولهذا قيل ان قوما من الشعراء لا يستنجون

[illegible]

بالماء لان كلام الهجاء والفحش يجيء بذلك فهو سببه نعوذ بالله من كلام

[illegible]

ثمرة القذر والنتن فصل واما اذا انتشرت النجاسة لك

[illegible]

مقطع حشفته في القبل والصفحتين في الدبر لم يجزه غير الماء لانها

[illegible]

خرجت من محل الترخص فصارت كالنجاسة التي على بقية البدن

بجهت آنکه بیرون آمده است از جای رخصت پس گشت آن مانند نجاستی که بر باقی تن است

من الفخذ والصدر وغيرهما ولا يزول الا بالماء. فصل وصفة

از ران و سینه و غیر ایشان و دور نمیشود آن نجاست مگر بآب. فصل و چگونگی

ما يجوز به الاستنجاء أن يكون جامدا طاهرا منقيا غير مطعوم ولا

چیزیکه روا است بآن استنجا کردن این است که باشد سنگ پاک پاک کننده ناخورده شده و نه

حرمة له وغير متصل بحيوان ولا يجوز بالروث والرمة لانهما

بزرگی مر او را و غیر پیوسته است بجاندار و روا نیست بسرگین و استخوان زیرا که این هر دو

من طعام الجن ولا بشيء من ذي روح يلطخ فلا ينقي كالحممة والزجاجة

از خوراک پریان اند و نه بچیزی از ... که آلوده میکند پس پاک نمیکند چنانکه انگشت و آبگینه

والحصاة الملساء. فصل ويجب ما ذكرنا من الاستنجاء بجميع ما

و سنگ هموار. فصل و روا است چیزیکه یاد کردیم از استنجا کردن بچیزهای که

يخرج من السبيلين سوى الريح وذلك كالغائط والدودة والحصاة

می برآید از دو راه بجز از باد و آن مانند گهه و کرم و سنگ

والدم والمدة والشعر واما الذكر فالخارج منه خمسة أشياء أحدها

و خون و ریم و موی است پس اما ذکر پس برآینده از او پنج چیز است یکی از آنها

البول والثاني المذي وهو ماء أبيض رقيق يخرج عند اللذة عند

بول است و دوم مذی است و آن مذی آب سپید تنک است بیرون می برآید هنگام لذتها وقت

الملاعبة والتذكار وحكمه حكم البول وزيادة غسل الذكر

بازی و یاد کردن و حکم مذی حکم بول است با افزودن شستن ذکر

والانثيين كما قال النبي عليه السلام في حديث علي رض ذلك ماء الفحل ولكل

و خایه ها چنانچه گفت پیغامبر ... آن مذی آب نر است و هر نر

فحل ماء فليغسل ذكره وانثييه وليتوضأ وضوءه للصلوة و

آب است پس بشوید ذکر خود را و خایه های خود را و وضو کند همچون وضو برای نماز و

الثالث الودي وهو ماء أبيض خاثر يخرج بأثر البول وحكمه حكم

و سیوم ودی است و آن ودی آب سپید است بسته می برآید در پس بول پس حکم آن حکم

البول فقط والرابع المني وهو الماء الأبيض الدافق عند اللذة

بول است بس و چهارم منی است و آن آب سپید است که جهنده هست هنگام لذت

الكبرى بالجماع او الاحتلام وقد يكون أصفر عند قوة

بزرگ بجماع کردن و بخواب دیدن و گاه میباشد منی زرد وقت توانایی

الرجل وقد يكون احمر عند كثرة الجماع وقد يكون رقيقا عند ضعف
البنية والقوة ويعلم بالرائحة كرائحة الطلع والعجين وهو طاهر
في اشهر الروايتين ويوجب غسل جميع البدن وماء المرأة رقيق
اصفر والناسور الرحم يخرج من القبل نادرا كما يخرج من الدبر

فصل في كيفية الطهارة الكبرى وهو على ضربين كامل ومجزئ
اما الكامل فهو ان ياتي بالنية وهو اعتقاده رفع الحدث الاكبر
او الجنابة فان تلفظ به مع اعتقاده بقلبه كان افضل ويسمي
عند اخذ الماء ويغسل يديه ثلثا ويغسل ما به من الاذى ثم يتوضأ
وضوءه كاملا ويؤخر غسل قدميه ويحثي على راسه ثلث حثيات
من الماء يروي بها اصول شعره ويفيض الماء على سائر جسده ثلثا
ويدلك بدنه بيديه ويتبع المغابن وغضون البدن ويتحقق
حصول الماء عليها لقوله صلى الله عليه وسلم بلوا الشعر وانقوا البشرة فان
تحت كل شعرة جنابة ويبدأ بشقه الايمن وينتقل من موضع
غسله فيغسل قدميه فان سلم في خلال ذلك من نواقض الطهارة
الصغرى جاز له ان يصلي بهذه الطهارة لانا نحكم له برفع الحدثين

جَمِيعًا وَلَا أَحْدَثَ لِلصَّلٰوةِ وُضُوءًا وَالْأَصْلُ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ مَا

یکجا و ناگرسیلامتی نماز تازه نکرد برای نماز وضو را و اصل در همه آن چیز نیست که

رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ

در روایت کرده عائشه رض اینکه گفت عائشه بود پیغمبر خدا و چون که میخواست

الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَةِ يَغْسِلُ يَدَيْهِ ثَلٰثًا ثُمَّ يَأْخُذُ بِيَمِينِهِ فَيَصُبُّ عَلٰى شِمَالِهِ

غسل کردن از جنابت میشست دست خود را سه بار پس میگرفت بدست راست آب پس میریخت بر دست چپ خود

ثُمَّ يَتَمَضْمَضُ وَيَسْتَنْشِقُ ثَلٰثًا وَيَغْسِلُ وَجْهَهُ ثَلٰثًا وَذِرَاعَيْهِ ثَلٰثًا

پس آب در دهن میکرد و آب در بینی میکرد سه بار و میشست روی خود را سه بار و میشست هر دو بازوی خود را سه بار

ثُمَّ يَصُبُّ عَلٰى رَأْسِهِ الْمَاءَ ثَلٰثًا ثُمَّ يَغْتَسِلُ فَإِذَا خَرَجَ غَسَلَ قَدَمَيْهِ وَ

پس میریخت بر سر خود آب سه بار پس غسل میکرد پس چون می برآمد میشست هر دو پای خود را و

أَمَّا الْمُجْزِي فَهُوَ أَنْ يَغْسِلَ فَرْجَهُ وَيَنْوِيَ وَيُسَمِّيَ وَيَعُمَّ بَدَنَهُ بِالْغَسْلِ

هر چه کفایت کند در غسل پس آن است که بشوید اندام خود و نیت کند و بسم الله بگوید و در گیرد تن خود را در غسل

مَعَ الْمَضْمَضَةِ وَالْاِسْتِنْشَاقِ لِأَنَّهُمَا وَاجِبَانِ فِي الْكُبْرٰى وَفِي الصُّغْرٰى

با آب در دهن کردن و آب در بینی کردن زیرا که هر دو آب در دهن و بینی کردن واجب اند در غسل و در وضو

رِوَايَتَانِ أَصَحُّهُمَا وُجُوبُهُمَا فِيهَا أَيْضًا وَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ بِهٰذَا الْغُسْلِ

و دو روایت است درست تر از آن واجب بودن آن دو در وضو نیز و روا نیست مر او را نماز گذاردن بدین غسل کفایه

إِلَّا أَنْ يَنْوِيَ بِهِ الْغُسْلَ وَالْوُضُوءَ وَيَتَنَاوَلُ بَقِيَّةَ أَفْعَالِ الْوُضُوءِ فِي

مگر آنکه نیت کند بآن غسل و وضو هر دو و می در آید باقی کارها وضو در

الْغُسْلِ الْمُعْتَدِّ بِالنِّيَّةِ وَإِذَا عُدِمَتِ النِّيَّةُ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ الْوُضُوءُ فَلَا تَصِحُّ

غسل از جهت عادت بکردن نیت و هرگاه که نباشد نیت پیدا نشد مر او را وضو پس درست نشود

الصَّلٰوةُ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا صَلٰوةَ لِمَنْ لَا وُضُوءَ لَهُ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ

نماز و تحقیق گفت پیغامبر نیست نماز مر کسی را که نیست وضو مر او را بخلاف غسل کامل

فَإِنَّهُ قَدْ أَتٰى فِيهِ بِالْوُضُوءِ الْكَامِلِ وَالسَّرَفُ فِي اسْتِعْمَالِ الْمَاءِ غَيْرُ مُسْتَحَبٍّ

پس برستی تحقیق آورده است در وضو کامل را و افزونی در استعمال کردن آب ادب نیست

وَالْاِقْتِصَادُ هُوَ الْمَحْمُودُ الْمَنْدُوبُ إِلَيْهِ وَقِلَّةُ الْمَاءِ مَعَ إِحْكَامِ الْغُسْلِ وَ

و میانه روی ستوده شده است و پسندیده است بسوی او و کم آب با استواری غسل و

الْوُضُوءِ أَوْلٰى مِنَ الْإِسْرَافِ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ بِمُدٍّ وَهُوَ

وضو بهتر است از افزونی و تحقیق روایت کرده شده است آنکه پیغامبر وضو کرده است بیک مد و آن مد

رِطْلٌ وَثُلُثٌ وَاغْتَسَلَ بِصَاعٍ وَهُوَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ فَصْلٌ فِي الْأَذْكَارِ

یک رطل و سیوم حصه رطل است و غسل کرد بیک صاع و آن صاع چهار مد است در ذکرها

المستحب ذكرها عند غسل الأعضاء يقول إذا فرغ من الاستطابة

که او بیست گفتن آن در وقت شستن اندام ها بگوید هرگاه فارغ شود از استنجا کردن

اللهم نق قلبي من الشك والنفاق وحصن فرجي من الفواحش و

ای بار خدایا پاک کن دل من از شک و نفاق و نگاه دار اندام مرا از بدیها و

يقول عند التسمية أعوذ بك من همزات الشياطين وأعوذ بك رب

بگوید وقت بسم الله گفتن پناه میخواهم بتو ای پروردگار من از وسوسه های شیطانها ای پروردگار پناه میخواهم بتو

أن يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم إني أسألك اليمن و

از آنکه حاضر شوند نزد من و بگوید وقت شستن دو دست خود ای بار خدایا درخواست میکنم از تو برکت و

البركة وأعوذ بك من الشؤم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم

برکت را و پناه میخواهم بتو از شامت و هلاکی و بگوید هنگام آب در دهن کردن ای بار خدایا

أعني على تلاوة القرآن كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق

یاری ده مرا بر خواندن قرآن که کتاب تست و بسیاری یاد تو و بگوید هنگام آب در بینی کردن

اللهم أوجد لي رائحة الجنة وأنت عني راض ويقول عند الاستنثار

ای بار خدایا بیابان مرا بوی بهشت و حال آنکه تو از من خوشنود باشی و بگوید هنگام افشاندن بینی

اللهم إني أعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل

ای بار خدایا بدرستی که من پناه میخواهم بتو از بوهای دوزخ و از بد سرای و بگوید وقت شستن

وجهه اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه أوليائك ولا تسود وجهي

روی خود ای بار خدایا سفید کن روی مرا روزی که سفید شود روهای دوستان تو و سیاه مکن روی مرا

يوم تسود وجوه أعدائك ويقول عند غسل ذراعه اليمنى اللهم آتني كتابي

روزی که سیاه شود روهای دشمنان تو و بگوید وقت شستن دست راست ای بار خدایا بده نامه مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا ويقول عند غسل ذراعه اليسرى اللهم إني

بدست راستم و حساب کن مرا حساب آسان و بگوید وقت شستن دست چپ ای بار خدایا بدرستی که

أعوذ بك أن تؤتيني كتابي بشمالي أو من وراء ظهري ويقول عند

پناه میخواهم بتو که بدهی نامه مرا بدست چپم یا از پس پشتم و بگوید وقت

مسح الرأس اللهم غشني برحمتك وأنزل علي من بركاتك وأظلني تحت

مسح کردن سر ای بار خدایا بپوشان مرا برحمت خود و فرو فرست بر من از برکتهای خود و سایه کن مرا زیر

ظل عرشك يوم لا ظل إلا ظلك ويقول عند مسح الأذنين اللهم اجعلني

سایه عرش خود روزی که نیست سایه مگر سایه تو و بگوید وقت مسح کردن دو گوش ای بار خدایا بگردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه اللهم أسمعني منادي

مرا از آنها که بشنوند قرآن را پس پیروی میکنند نیکوترش را ای بار خدایا بشنوان مرا ندای

الجنة مع الابرار ثم يمسح عنقه فيقول اللهم فك رقبتي من النار

بهشت با نیکوکاران پس مسح کند گردن خود را ای خداوند آزاد کن گردن مرا از دوزخ

واعوذ بك من السلاسل والاغلال ثم يقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم

و پناه میجویم بتو از زنجیرها و طوقها و بگوید وقت شستن پای راست ای خداوند

ثبت قدمي على الصراط مع اقدام المؤمنين ويقول عند غسل قدمه اليسرى

ثابت کن قدم مرا بر پل صراط با پاهای مؤمنین و بگوید وقت شستن پای چپ

اللهم اني اعوذ بك ان تزل قدمي عن الصراط يوم تزل اقدام المنافقين

ای خداوند پناه میجویم بتو از آنکه بلغزانی پای مرا از پل صراط روزی که بلغزد پاهای منافقان

فاذا فرغ من وضوءه رفع رأسه الى السماء ثم قال اشهد ان لا اله الا

پس چون فارغ شود از وضوی خود بلند کند سر خود بسوی آسمان پس بگوید گواهی میدهم بآنکه نیست معبودی بحق مگر

الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحانك و

خدای یگانه نیست انبازی مر او را و گواهی میدهم بآنکه محمد بنده است و فرستاده او پاکی است ترا و

بحمدك لا اله الا انت عملت سوءا وظلمت نفسي استغفرك واسألك

ثنا میگویم ترا نیست معبودی مگر تو کار بد کردم و ظلم کردم بر نفس خود آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو

التوبة فاغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني

بازگشت پس بیامرز مرا و رحمت کن بر من بدرستیکه تو بسیار توبه پذیرنده و مهربانی ای خداوند بگردان مرا

من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا و

از بازگشت کنندگان و بگردان مرا از پاکیزگان و بگردان مرا صبر کننده و سپاس کننده

اجعلني اذكرك واسبحك بكرة واصيلا فصل في لبس اللباس

بگردان مرا یاد کننده ترا بسیار و تسبیح گوینده ترا بگاه و بیگاه در لباسهای پوشاک

وهو على خمسة اضرب محرم على كل مكلف ومحرم على شخص دون شخص

و آن پوشش بر پنج گونه است حرام است بر هر عاقل بالغ و حرام است بر یکی نه دیگری

ومكروه ومباح ومتنزه عنه فاما المحرم على كل مكلف فالمغصوب

و مکروه است و مباح است و آنکه پرهیز کرده شده است از او پس آنکه حرام است بر هر مکلف پس آن غصب کرده شده است

واما المحرم على شخص دون شخص فالحرير مباح للنساء حرام على البالغ

و اما حرام بر یکی نه دیگری پس ابریشم است مباح است مر زنان را و حرام است بر

الذكور وهل يباح ان يلبسوه البنين الصغار على روايتين و

مردان آیا مباحست اینکه بپوشانند آنرا پسران خرد که نابالغ اند بر دو روایت است

كذلك في اباحة لبسه للبالغين في قتال المشركين ... روايتان

و همچنین در روا بودن پوشیدن آن مر مردان را در جنگ کافران دو روایت است

فهذا هو الضرب المباح وأما المكروه فهو إطالة الثوب الى حد

يخرج الى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما

نصفان أو أحدهما أكثر وأما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة أهل بلده وعشيرته فينبغي

أن يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار اليه بالأصابع و

تنتاب فيكون ذلك سببا الى حملهم على غيبته فيشاركهم في الاثم

الغيبة له فصل ولنا قسمان آخران أحدهما واجب والآخر مندوب

فأما الواجب فعلى ضربين أحدهما يرجع الى حق الله تعالى والثاني الى حق

الانسان خاصة وأما الذي لحق الله تعالى هو ستر العورة عن أعين

الناس على ما بيناه في فصل التحري وأما الذي لحق الانسان فهو ما

يتوقى به عن الحر والبرد وأنواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه

لأن فيه عونا على إتلاف نفسه وذلك حرام وأما المندوب فكذلك

ينقسم على قسمين أحدهما في حق الله تعالى وهو الرداء إذا كان في جماعة

فيجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالأعياد

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به

بينهم من انواع الثياب المباح ولا يزدري لصاحبه ولا ينقص

مروته بينهم ويكره الاعتجار وهو التعميم بغير الحنك ويستحب التلحي

وهو اذا كان بالحنك ويكره كلما خالف سنة العرب وشابه زي

الاعاجم وتطويل الذيل مكروه لانه ورد في الاثر عن النبي صلى الله عليه وسلم

ازرة المسلم الى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما

كان اسفل من الكعبين فهو في النار من جر ازاره بطرا لم ينظر الله

اليه وذكر ابو داود باسناده عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو ان يلتف بثوب ويجعل طرفيه

على جانب ولا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي صماء وكذلك

يكره السدل وهو ان يترك وسط ردائه على راسه وباقيه مسدل على

ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو ان يجلس ويضم

ركبتيه الى صدره ويدير ثوبه من وراء ظهره الى ان يبلغ ركبتيه

ويشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند اليه الا المتمكن على اثوابه

لانه يؤدي الى انكشاف عورته ولا باس بذلك اذا كان تحته ثوب

كذلك يكره التلثم وتغطية الانف في الصلوة ويكره التشبه

بزي النساء للرجال وكذلك للنساء التشبه بزي الرجال لان النبي
صلى الله عليه وسلم لعن فاعله ويتوعد عليه ويكره الاقعاء في الصلوة وهو ان
يمد ظهر قدميه ويجلس على عقبيه او يجلس على اليتيه وينصب
قدميه قال النبي صلى الله عليه وسلم هو اقعاء كاقعاء الكلب منهي عنه ويكره
لبس ما شق منه الابدان من الثياب وان شفت منه العورة كان
فاسقا كما لو كشفها اذا تم لبسه ولا تجوز صلوته فيها وقد مدح الشرع
السراويل بقوله صلى الله عليه وسلم السراويل نصف الكسوة وهي في حق الرجال
الكل ويكره توسعة بوائكه وتضييقها اولى واحب لانه استر للعورة
وقد روي انه صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر للمتسرولات قال ذلك في حق
امرأة مر بها علت بالية فسقطت فاذا رد وجهه عنها فقيل انها متسرولة
وفي بعض الاحاديث عنه صلى الله عليه وسلم انه كره السراويل المخرفجة وهي
الواسعة الطويلة التي تقع على ظهر القدمين واصله السعة يقال
عيش مخرفج اذا كان واسعا وافضل اللباس ما كان ساترا وافضل الوان
الثياب ما كان ابيض لقوله صلى الله عليه وسلم خير ثيابكم البياض وفي لفظ
امر عليكم بالبياض يلبسها احياؤكم وكفنوا بها موتاكم وقد

ABDUL HAI FRANGI MAHALLI COLLECTION

١٢٩٣٠

ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم

از ابن عباس بدرستی او گفت فرمود پیغامبر خدا بپوشید از جامهای شما

البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير

سفید را از آنکه او بهترین جامهای شماست و کفن کنید در آن مردگان خود را و بدرستی بهترین

اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في آداب النوم

سرمهای شما اثمد است روشن میکند بصر را و میرویاند موی مژگان را در آداب خواب

يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق

مستحب است مر کسی را که خواست خواب کند آنکه ببندد دهن مشک خود را و بکشد چراغ خود را و ببندد

بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ما له دسومة لئلا يقصده الدبيب

در خود را و بشوید دهن خود را اگر بتحقیق خورده است چیزی که او را چربی است تا آنکه او را قصد نکند جنبنده

ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول ما روى ابو داود باسناده عن سعيد

و نام گیرد نام خدا را پس بگوید چیزی که روایت کرده است ابو داود بروایت خود از سعید

بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال

گفت عبیده روایت کرد مرا براء پسر عازب گفت براء

قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك

فرمود مرا پیغامبر خدا چون آئی خوابگاه خود را پس وضو کن مثل وضوی تو

للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقل اللهم اني اسلمت وجهي

برای نماز پس دراز بکش بر پهلوی راست خود و بگو ای بار خدایا سپردم ذات خود را

اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة

بسوی تو و تفویض کردم کار خود را بسوی تو و پناه گرفتم پشت خود را بسوی تو میل کردم و ترسیدم

اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك آمنت بكتابك الذي انزلت

بسوی تو نیست پناه و نه جای رستگاری مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که فرود آوردی

ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن آخر ما

و بپیغامبر تو که فرستادی پس اگر بمیرم میمیرم بر فطرت اسلام و گردان این کلمات را آخر

تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت برسولك الذي ارسلت

میگوئی گفت براء پس گفتم یاد میکردم این کلمات را پس گفتم برسولک الذی ارسلت

قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكر في الخبر على جنبه

فرمود نه بگو و نبیک الذی ارسلت و باشد خواب او بر آنچه یاد کرده شد در حدیث بر پهلوی

الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره متفكرا في

راست روبروی قبله چنانکه میباشد در گور و اگر بخوابد بر پشت خود اندیشه کننده در

مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ فَلَا بَأْسَ وَيُكْرَهُ نَوْمُهُ عَلٰى وَجْهِهِ وَاِذَا رَأٰى فِي

عالم آسمانها وزمین را پس نیست باک و مکروه است خواب کردن بر روی خود و چون ببیند

مَنَامِهِ مَا يُزْعِجُهُ اِسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ شَرِّهِ وَتَفَلَ عَنْ يَسَارِهِ ثَلٰثًا

در خواب خود چیزی که بی‌آرامی کند او را پناه جوید بخدا از بدی آن و تف کند از جانب چپ خود سه بار

وَقَالَ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي خَيْرَ رُؤْيَايَ وَاكْفِنِي شَرَّهَا وَيَقْرَأُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ

و بگوید ای بار خدایا روزی کن مرا بهترین خواب ای من و بس کند شر مرا از بدی او و بخواند آیت الکرسی

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَالْمُعَوَّذَتَيْنِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ جُنُبًا وَلَا يُفَسِّرُ مَنَامَهُ اِلَّا عَلٰى

و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس مگر آنکه باشد جنب و بیان نکند خواب خود را مگر بر کسی

مَنْ يُحْسِنُ مِنْ عَالِمٍ اَوْ حَكِيْمٍ وَيَكُوْنُ مُحِبًّا وَلَا يُفَسِّرُ مَا رَاٰهُ مِنَ الْاَحْلَامِ

نیک میداند از دانا یا حاکم و باید باشد اگر دوست و بیان نکند چیزیکه دیده است در خواب خیالی

لِاَنَّ الشَّيْطَانَ يَتَمَثَّلُ لَهُ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِي قَتَادَةَ رض اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ

زیرا که بدرستی شیطان صورتها می‌نماید مر او را و بتحقیق روایت شده از ابی قتاده آنکه گفت قتاده شنیدم

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ الرُّؤْيَا مِنَ اللّٰهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَاِذَا رَاٰى

پیغامبر خدا را که میگفت خواب از خداست و خیال که آن خوابست از شیطان است پس وقتیکه ببیند

اَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لِيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّ

یکی از شما چیزی را که ناخوش میدارد و باید که بیندازد از جانب چپ خود سه بار پس پناه جوید از بدی آن

فَاِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا انْصَرَفَ

پس بدرستی آن خواب زیان نرساند او را و در روایت است از ابو هریره گفت بدرستی پیغامبر خدا صلعم بود وقتی که برمیگشت

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَقُوْلُ هَلْ رَاٰى اَحَدٌ مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا وَيَقُوْلُ اِنَّهُ

از نماز بگاه میگفت آیا دید یکی از شما امشب خوابی را و می‌گفت پیغامبر بدرستی

لَيْسَ يَبْقٰى بَعْدِيْ مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ وَفِيْ حَدِيْثِ عُبَادَةَ

نمی‌ماند پس از من پیغامبری دیگر مگر خواب نیک و در حدیث عبادة است

ابْنِ الصَّامِتِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ

از پیغامبر بدرستی گفت پیغامبر خواب مومن یک حصه است از چهل و شش

وَاَرْبَعِيْنَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ وَاِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَكَرَ الْكَلِمَاتِ

حصه از پیغامبران و وقتیکه بخواهد بیرون آمدن از جای خود یاد کند کلمه‌ها را

الَّتِيْ وَرَدَتْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّعْبِيِّ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ مَا خَرَجَ

که آمده و شده است در حدیث شعبی از ام سلمه رضی الله عنها بدرستی گفت ام سلمه نه برآمد

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِيْ قَطُّ اِلَّا رَفَعَ طَرْفَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللّٰهُمَّ

پیغامبر خدا صلعم از خانه من هرگز مگر برداشته گوشه چشم خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَّ أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ

بدرستی که من پناه میبرم بتو ازینکه گمراه شوم یا گمراه کرده شوم یا بلغزم یا لغزانیده شوم یا ستم کنم یا ستم کرده شوم

أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ وَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَعَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ

یا نادان شوم یا نادانی کرده شود بر من و بخواند قل هو الله احد با قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی که صبح کند

وَإِذَا أَمْسَى يَدْعُو مَعَ ذَلِكَ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ بِكَ أَصْبَحْنَا

و وقتی که شب کند دعا کند با آن دعای پیغمبر خدا ای بار خدایا بتو صبح میکنیم

وَبِكَ نُمْسِي وَبِكَ نَحْيَا وَبِكَ نَمُوتُ وَيَزِيدُ فِي الصَّبَاحِ وَإِلَيْكَ النُّشُورُ

و بتو شب میکنیم و بتو زنده میشویم و بتو میمیریم و بیافزاید در روز بسوی تست زنده شدن

وَفِي الْمَسَاءِ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَيَقُولُ مَعَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْظَمِ

و بیافزاید در شب بسوی تست بازگشت و بگوید با آن ای خدایا بگردان مرا از بزرگترین

عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيباً فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِيمَا بَعْدَهُ

بندهای تو نزد تو از حیث بهره در هر نیکی که قسمت میکنی در این روز و در پس آن روز

مِنْ نُورٍ تَهْدِي بِهِ أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا أَوْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ أَوْ ضُرٍّ تَكْشِفُهُ

از نوری است که راه مینمائی بآن یا رحمتی که پراکنده میسازی آنرا یا روزیست که گشاده میسازی آنرا یا سختی که برطرف میسازی آنرا

أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ شِدَّةٍ تَدْفَعُهَا أَوْ فِتْنَةٍ تَصْرِفُهَا أَوْ مُعَافَاةٍ تَمُنُّ

یا گناهی است که میآمرزی آنرا یا سختی است که دور میسازی آنرا یا بلای است که برمیگردانی آنرا یا عافیتی که منت میگذاری

بِهَا بِرَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمَسْجِدِ فَلْيُقَدِّمْ

آنرا برحمت خود بدرستی که تو بر همه چیزی توانائی و هرگاه که خواهد در آمدن مسجد را پس پیش کند

رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَيُؤَخِّرْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ

پای راست را و واپس کند پای چپ را و بگوید در آمدم بنام خدا و سلام بر پیغمبر خدا

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ

ای خداوندا رحمت فرست بر محمد و بر آل محمد و بیامرز مرا گناهان من و بگشا

لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلْيُسَلِّمْ عَلَى مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ

مرا درهای رحمت تو و سلام گوید بر کسی که بوده باشد در مسجد پس اگر نباشد در مسجد هیچ کسی

قَالَ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا دَخَلَهُ لَا يَجْلِسُ حَتَّى يَأْتِيَ

باید بگوید سلام بر ماست از پروردگار ما هرگاه که در آید در مسجد ننشیند تا آنکه بگزارد

بِرَكْعَتَيْنِ ثُمَّ إِنْ شَاءَ يَتَنَفَّلُ وَلَا يَجْلِسُ مُشْتَغِلاً بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

دو رکعت نماز را ثم اگر خواهد نماز نفل کند و اگر بنشیند مشغول گردیده بیاد خدا

أَوْ صَامِتاً لَا يَذْكُرُ شَيْئاً مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَلَا يُكْثِرُ كَلَامَهُ إِلَّا مَا لَا بُدَّ

یا خاموش که یاد ننماید چیزی را از کارهای دنیا و بسیار نکند سخن چیزی را مگر آنچه بایست

مِنْهُ فَإِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ صَلَّى السُّنَّةَ وَالْفَرْضَ مَعَ
ازان پس اگر باشد که بتحقیق بر آمده است وقت نماز بگذارد نماز سنت و فرض با

الْجَمَاعَةِ فَإِذَا فَرَغَ وَأَرَادَ الْخُرُوجَ فَلْيُقَدِّمْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيُؤَخِّرِ الْيُمْنَى
جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و خواهد بیرون آمدن پس پیش کند پای چپ را و باز دارد پای راست

وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ
و بگوید برابر نام خدای و سلام بر پیغامبر خداست ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل

مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَيُسْتَحَبُّ لَهُ فِيْ دُبُرِ
محمد و بپوشش مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مر او را در پس

كُلِّ صَلٰوةٍ أَنْ يُسَبِّحَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِيْنَ وَيَحْمَدَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِيْنَ وَيُكَبِّرَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِيْنَ
هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار

وَيَخْتِمَ الْمِائَةَ بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى
و با انجام رساند صد را بکلمه یعنی نیست هیچ معبود بحق مگر خدا تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و مر او راست ستایش و آن خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَيُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطُّهُوْرِ فَإِنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
همه چیز توانا است و دوست مر او را همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر

فِيْ حَدِيْثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أَنَّهُ قَالَ أَدِمْ عَلَى الطُّهُوْرِ فِيْ عُمْرِكَ وَصَلِّ بِاللَّيْلِ
در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرموده پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب

وَالنَّهَارِ مَا اسْتَطَعْتَ تُحِبُّكَ الْحَفَظَةُ وَصَلِّ صَلٰوةَ الضُّحٰى فَإِنَّهَا صَلٰوةُ
و روز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبان که فرشتگان اند و بگذار نماز چاشت پس بدرستی آن نماز

الْأَوَّابِيْنَ وَسَلِّمْ عَلٰى أَهْلِ بَيْتِكَ إِذَا دَخَلْتَ بَيْتَكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ وَوَقِّرْ
بازگشتگانست و سلام گو بر اهل خانه خود وقتی که می درآیی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگ دار

كَبِيْرَ الْمُسْلِمِيْنَ وَارْحَمْ صَغِيْرَهُمْ تُرَافِقْنِيْ فِي الْجَنَّةِ فَقَدْ خَرَّجَ هٰذَا الْحَدِيْثَ
کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خردان آنها را یار من شوی در بهشت پس بتحقیق بیرون آورده این حدیث را

ابْنُ مَاجَةَ فَصْلٌ فِيْ دُخُوْلِ الْمَنْزِلِ وَالْكَسْبِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْوَحْدَةِ
ابن ماجه در بیان درآمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهائی

وَإِذَا أَرَادَ دُخُوْلَ مَنْزِلِهِ فَلَا يَدْخُلْ حَتّٰى يَتَنَحْنَحَ وَيَقُوْلَ السَّلَامُ عَلَيْنَا
و وقتی که بخواهد درآمدن در منزل خود پس نه درآید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ما است

مِنْ رَبِّنَا فَقَدْ جَاءَ فِيْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ وَكَّلَ
از پروردگار ما پس بتحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی مومن چون بیرون آید از منزل خود وکیل میکند

اللّٰهُ تَعَالٰى بِبَابِهِ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِ مَالَهُ وَأَهْلَهُ وَيُوَكِّلُ إِبْلِيْسُ شَيْطَانَيْنِ
خدای تعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان دو شیطان

شيطانا مردة فاذا دنى المؤمن من بابه قال الملكان اللهم وفقه

شیطان سرکش را چون نزدیک میشود مومن از در خود میگویند فرشتگان ای بار خدایا توفیق بده او را

إن كان انقلب بكسب طيب فاذا تنحى دنى الملكان وتنحيا عدد

اگر باز گشته است بکسب پاک پس چون سرفه کند نزدیک میشوند فرشتگان و دور میشوند

الشياطين واذا قال السلام علينا من ربنا تواريت الشياطين و

دیوان و چون گفت سلام باد بر ما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیاطین

قام الملكان احدهما باليمين والاخر عن الشمال واذا فتح الباب

و استاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون میکشاید در

فقال بسم الله ذهبت الشياطين ودخل معه الملكان شيئا

پس میگوید بسم الله میروند دیوان و می درایند با او فرشتگان و نگاه میدارند

كل شيء في منزله واطابا له معيشة يومه وليلته فاذا جلس

هر چیزی که در منزل اوست و خوش میکنند برای او زندگانی روز او و شب او پس چون می نشیند

المؤمن قام الملكان على راسه فان اكل اكل طيبا وان شرب شرب

مومن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر بخورد بخورد پاک و اگر بنوشد بنوشد

طيبا ما دام في منزله يومه وليلته وكان طيب النفس فان لم يفعل من

پاک تا آنگاه که در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نکند آنچه مومن

ذلك شيئا ذهب عنه الملكان ودخل معه الشياطين واستفتحوا

چیزی از اینها میروند از او فرشتگان و می درایند با او دیوان و بد میکنند

كل ما في منزله في عينه واسمعته من اهله ما يسوؤه حتى يكون

هر چیزیکه در منزل وست در چشم او و می شنوانند از اهل او چیزیکه بد میدارد آنرا تا آنکه باشد

بينه وبين اهله ما يفسد عليه دينه وان كان اعزب القوا عليه

میان او و میان اهل او چیزی که برهم میکند دین او را و اگر باشد بی زن و بی فرزند می اندازند بر او

النعاس والكسل وان نام نام خيفة وان جلس جلس في تمني ما لا

سستی و کاهلی و اگر بخوابد بخوابد ترسان و اگر بنشیند بنشیند در آرزوی چیزی که

ينفعه خبيث النفس يفسدون عليه طعامه وشرابه ونومه و

سود نمیکند او را در آنحال که پلید است نفس او و برهم میزنند بر او خوردن او و شراب او و خواب او و

اما الكسب فقد روى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه عن رسول الله

هر چه که باشد کسب پس بتحقیق روایت کرده است ابو هریره رضی از پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم انه قال من طلب الدنيا حلالا استعفافا عن المسألة و

بدرستی فرمود پیغامبر هرکه میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سَعْيًا عَلَى اَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ بَعَثَهُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ
سعی برای اهل خود و مهربانی کردن بر همسایه خود و می انگیزد او را خدای تعالی در روز قیامت

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا مُكَاثِرًا مُفَاخِرًا
حالانکه روی او همچون ماه شب چهاردهم است و هر که میخواهد از دنیا حلال را در حالیکه بسیار کننده است و

مُرَائِيًا لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَعَنْ ثَابِتٍ
و نماینده است ملاقات می بیند خدای را روز قیامت و حالانکه خدا بر وی خشمناک است و روایت است از ثابت

الْبُنَانِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ بَلَغَنِيْ اَنَّ الْعَافِيَةَ فِيْ عَشَرَةِ اَشْيَاءَ
بدرستی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در ده چیز است

تِسْعَةٌ مِنْهَا فِيْ طَلَبِ الْمَعِيْشَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعِبَادَةِ وَرَوَى جَابِرُ بْنُ
نه از آن در جستن سبب زندگانی و یکی در بندگی است و روایت کرده است جابر

عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ لَا يَفْتَحُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْمَسَائِلِ
از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمی گشاید بر خود دری از سوال

اِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللّٰهُ وَمَنْ يَسْتَغْنِ
مگر گشاده است خدا بر او دری از درویشی و هر که پارسائی میکند پارسا میسازد خدا او را و هر که بی نیازی جوید

يُغْنِهِ اللّٰهُ لَاَنْ يَاْخُذَ اَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَعْمِدَ اِلَى هٰذَا الْوَادِيْ فَيَحْتَطِبَ مِنْهُ
بی نیاز کند او را خدا هر آینه اینکه بگیرد یکی از شما ریسمانی را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند هیزم را از او

ثُمَّ يَاْتِيْ سُوْقَكُمْ فَيَبِيْعَهُ بِمُدٍّ مِنْ تَمْرٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ اَنْ يَسْاَلَ النَّاسَ اَعْطَوْهُ
پس بیاید بازار شما را پس بفروشد آنرا بیک پیمانه خرما بهتر است مر او را از اینکه سوال کند مردم را بدهند او را

اَوْ مَنَعُوْهُ وَرُوِيَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَفْتَحُ عَلَى نَفْسِهِ بَابًا مِنَ الْمَسْاَلَةِ اِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ
یا باز دارند او را و روایت کرده شده است نیست هیچ مردی که بگشاید بر خود دری از سوال مگر آنکه گشاده است خدای بر

عَلَيْهِ سَبْعِيْنَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَرُوِيَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ
هفتاد در از درویشی و روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی او فرمود بدرستی

اللّٰهَ يُحِبُّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُحْتَرِفٍ اَبَا الْعِيَالِ وَلَا يُحِبُّ الْفَارِغَ الصَّحِيْحَ لَا فِيْ
خدا دوست میدارد هر مومن کارگزار را که خداوند عیال است و دوست نمیدارد فارغ تندرست را که نه در

عَمَلِ الدُّنْيَا وَلَا فِيْ عَمَلِ الْاٰخِرَةِ وَرُوِيَ اَنَّ دَاوٗدَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلِيْفَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
کار دنیاست و نه در کار آخرت و روایت کرده شده است بدرستی داؤد خلیفه خدا

سَاَلَ اللّٰهَ تَعَالَى اَنْ يَجْعَلَ كَسْبَهُ بِيَدِهِ فَاَلَانَ فِيْ يَدِهِ الْحَدِيْدَ فَصَارَ فِيْ
پرسید خدا را اینکه بگرداند کسب وی را بدست او پس نرم کرد در دست او آهن را پس گشت آهن در

يَدِهِ كَالشَّمْعِ وَالْعَجِيْنِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الدُّرُوْعَ فَيَبِيْعُهَا فَيَعِيْشُ هُوَ وَعِيَالُهُ
دست او همچو موم یا خمیر میساخت از و زره ها را پس میفروخت پس زندگانی میکرد او و عیال او

ثمنها وقال ابنه سليمان عليهما السلام رب فاعطيني من الملك
به بهای او و گفت پسر داود سلیمان پروردگارا تحقیق دادی مرا از ملک

ما لم تعط احدا قبلي وسألتك ان لا تعطيه احدا بعدي فاعطيته
آنچه نداده ای هیچ یکی را پیش از من و خواستم از تو این که ندهی آن ملک کسی را پس از من پس دادی تو مرا مسئول من

فان تصدقت في شكرك فدلني على عبد هو اشكر مني فاوحى الله تعالى
پس اگر تقصیر کردم در شکر تو پس رهنمونی کن مرا بر بنده که او شکر کننده تر است از من پس وحی کرد خدای تعالی

اليه يا سليمان ان عبدا يكتسب بيده ليشبع جوعه ويستر عورته و
بطرف او ای سلیمان بدرستی بنده که کسب میکند بدست خود می بندد گرسنگی خود را و میپوشد اندام خود را و

يعبدني هو اشكر لي منك فقال الهي اجعل كسبي بيدي فاتاه جبرئيل
عبادت میکند مرا آن بنده شکرگزار تر است مرا از تو پس گفت سلیمان الهی بگردان کسب من بدست من پس آمد او را جبرائیل

عليه السلام فعلمه عمل الخوص يتخذ منه القفات فاول من عمل الخوص
پس دانا کرد او را برگ خرما که [illegible] زنبیلها پس اول کسیکه زنبیل بافی کرد

سليمان عليه السلام وقيل عن بعض الحكماء انه قال لا يقوم الدين والدنيا
سلیمان است و گفته شده است نقل از بعضی حکما بدرستی گفت برپا نمیشود دین و دنیا

الا باربعة العلماء والامراء والغزاة واهل الكسب فالامراء هم الرعاة
مگر بچهار کس عالمان و امیران و غازیان و کاسبان پس امیران ایشان شبانانند

يرعون الخلق والعلماء هم ورثة الانبياء يدلون الخلق على الآخرة والناس
نگهبانند خلق را و عالمان ایشان وارثان پیغامبرانند و ایشان رهنمونی میکنند خلق را بر آخرت و مردم

يقتدون بهم والغزاة هم جند الله تعالى في الارض يقلع بهم الكفار واما
پیروی میکنند بایشان و غازیان ایشان لشکر خدا اند در زمین پراگنده میشوند بایشان کافران و اما

اهل الكسب فهم امناء الله تعالى بهم مصالح الخلق وعمارة الارض
کاسبان پس ایشان امینان خدا اند بایشان مصلحتهای خلقت و آبادانی زمین و

الرعاة اذا صاروا ذيابا فمن يحفظ الغنم والعلماء اذا تركوا العلم و
راعیان وقتیکه میگردند گرگان پس کیست که نگاهدارد گوسفندان را و عالمان وقتی که بگذارند علم را و

اشتغلوا بالدنيا فبمن يقتدي الخلق والغزاة اذا ركبوا للفخر والخيلاء
مشغول شوند به دنیا پس بکه پیروی کنند خلق و غازیان وقتی که سوار شوند برای فخر و تکبر

وخرجوا للطمع فمتى يظفرون على العدو واهل الكسب اذا خانوا الناس
و برآیند برای طمع پس کی ظفر یابند بر دشمن و کاسبان وقتی که خیانت کنند مردم را

فكيف يامنهم الناس فاذا لم يكن في التاجر ثلث خصال افتقر في الدنيا
پس چگونه ایمن باشند ایشان را مردم و وقتی که نباشد در سوداگر سه خصلت آن محتاج میشود در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ وَطَهَارَةُ اللِّسَانِ تَنْقِيٌ عَنْ ثَلٰثٍ الْكِذْبِ وَاللَّغْوِ وَالْغِيْبَةِ وَالثَّانِيَةُ

و آخرت و اول آنها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ و بیهوده و سخن گفتن در دوری

قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ لِجَارِهٖ وَقَرِيْنِهٖ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ

دل صاف است از غش و حسد با همسایه خود و با قرین خود و سیوم آنکه نفس نگاه دارنده است

لِثَلٰثِ خِصَالٍ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ

بر سه خصلت جمعه و جماعتها و طلب کردن علم در بعضی ساعتهای شب و

النَّهَارِ وَلَا يَشْتَرِيْ مَرْضَاةَ اللهِ عَلٰى غَيْرِهٖ وَاِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ اِذَا

روز و برنگزیند رضای حق بر غیر خود و دور دار خود را از کسب حرام که تحقیق گفته شده است چون

كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَاَرَادَ اَنْ يَّاْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ

کسب کند بنده پلید و میخواهد که خورد از آن و میگوید بسم الله میگوید شیطان بخور

اِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهُ فَلَا اُفَارِقُكَ اِنَّمَا اَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ

بدرستی که من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو جز این نیست که من شریک توام پس آن شیطان شریک

كُلِّ كَاسِبِ حَرَامٍ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ فَالْاَمْوَالُ

هر کسب کننده حرام است گفت خدا و شریک شو ایشانرا در مالها و فرزندان پس در مالها

الْحَرَامُ وَالْاَوْلَادُ اَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض

مال حرام است و اولاد فرزندان زنا اند چنین گفته شده است در تفسیر و روایت است از ابن مسعود رض

عَنْ رَّسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

از رسول خدا پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام و صدقه میکند

بِهٖ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهٗ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُ خَلْفَ ظَهْرِهٖ اِلَّا

با آن پس مزد داده میشود بر آن و خرج میکند از آن مال پس برکت کرده میشود مر او را در آن و بگذارد آنرا پس پشت خود مگر

كَانَ زَادَهٗ اِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ اَنَّهٗ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ اِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ

بوده است توشه او بطرف دوزخ و بجمله این است که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است

عَلٰى لَحْمِهٖ وَدَمِهٖ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهٗ وَدَمُهٗ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَاَهْلَهٗ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَاْكُلْ طَعَامَ

بر گوشت خود و خون خود پس دین آدمی گوشت اوست و خون اوست پس باید که بپرهیزد از حرام و از اهل حرام و با ایشان ننشیند و نخورد طعام

مَنْ كَسْبُهٗ حَرَامٌ وَلَا يَدُلُّ اَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنَ شَرِيْكَهٗ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ

کسی که کسب او حرام است و رهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک او در حرام پس پرهیزگاری از شبهات مدار

الدِّيْنِ وَقِوَامُ الْعِبَادَةِ وَاسْتِكْمَالُ لِاَمْرِ الْاٰخِرَةِ وَاَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ

دین است و برپا دارنده عبادت است و تمام کردن کار آخرت و هر چه باشد تنهائی و گوشه گرفتن

فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَاِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ

پس تحقیق آمده است از پیغامبر بدرستی که فرمود بر شما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است و گفت

النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الناس رجل

پیغامبر مؤمن کسیست که بنشیند در خانه خود و فرمود پیغامبر بهترین مردم مردیست

معتزل يكف عن الناس شره وفي بعض الألفاظ عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال الغريب

که گوشه گرفته است باز میدارد از مردمان بدی خود و در بعض الفاظ حدیث از پیغامبر بدرستی فرمود غریب

هو الذي يفر بدينه وعن بعض السلف أنه قال هذا زمان السكوت ولزوم

آنست که میگریزد بدین خود و نقل است از بعضی علمای سلف بدرستی که گفت این مقام خاموشیست و لازم گرفتن

البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن أبي وقاص رضي الله عنه لما تفرد في قصره

خانه ها را و آن سلف بشر حافی است و گفته شد مر سعد وقاص را و هرگاه که تنها شد در کوشک خود

بالعقيق تركت أسواق الناس ومجالس الإخوان وتخليت فقال رأيت أسواقهم

که در عقیق بود ترک کردی بازارهای مردم و مجلسهای برادران را و گوشه گرفتی پس گفت دیدم بازارهای ایشان را

لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هنالك عافية قال

بیهوده گوینده و مجلسهای ایشان را غافل پس یافتم گوشه گرفتن را در آنچه آنجاست تندرستی گفت

وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت

وهیب بن ورد رحمه الله آمیختم مردم را پنجاه سال پس نیافتم

رجلا غفر لي زلة ولا ستر لي عورة ولا آمنته إذا غضب ولا وجدت

مردی که ببخشید مرا گناه و نپوشید مرا عیب و نه ایمن یافتم از وی چون غضب کرد و نیافتم

منهم إلا من يركب هواه وعن الشعبي رحمه الله أنه قال تعاشر الناس بالدين

از ایشان مگر کسی که سوار میشود هوای خود را و نقل است از شعبی بدرستی گفت زندگانی کردند مردم بدین

زمنا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروة حتى ذهبت المروة

مدت دراز تا آنکه رفت دین پس زندگانی کردند بمروت تا آنکه رفت مروت

ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة

پس زندگانی کردند بشرم تا آنکه رفت شرم پس زندگانی کردند بمیل و ترس

وأظن أنه سيجيء بعد هذا ما هو أشد منه وقال الحكيم العبادة عشرة

و گمان میبرم بدرستی که می آید پس از این آنچه سخت تر است از آن و گفت حکیم که عبادت ده چیز است

أجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فراودت نفسي على الصمت

نه جزو در خاموشی و یکی در تنهایی پس رغبت دادم نفس خود را بر خاموشی

فلم أقدر عليه فصرت إلى العزلة فجمعت لي التسعة وكان يقول لا شيء

پس نتوانستم بر وی پس گشتم بسوی تنهایی پس جمع شد مرا نه و بود حکیم که میگفت هیچ چیز

أوعظ من القبر ولا آنس من الكتاب ولا أسلم من الوحدة وقال بشر

پند کننده تر از گور و هیچ مونس خوشتر از کتاب و سلامت تر از تنهایی و گفت بشر

بن الحارث رحمه الله انما يطلب العلم ليهرب به من الدنيا لا لتطلب به الدنيا

وروي عن عائشة رض انها قالت قيل يا رسول الله اي جلسائنا خير

قال صلى الله عليه وسلم من ذكركم الله تعالى رؤيته وذكركم الآخرة علمه

وزاد في علمكم منطقه وكان عيسى ابن مريم عم يقول يا معشر

الحواريين تحببوا الى الله عز وجل ببغض اهل المعاصي وتقربوا الى الله

تعالى بالتباعد عنهم والتمسوا رضاه بسخطهم وان كان لا بد من

الخلطة فلتكن للعلماء فان النبي صلى الله عليه وسلم قال مجالسة العلماء

عبادة وقال صلى الله عليه وسلم الزم قلبك التفكر وجسدك التصبر وعينك

البكاء ولا تهتم لرزق غد فان ذلك خطيئة تكتب عليك والزم

المساجد فان عمار بيت الله تعالى هم اهل الله عز وجل وقال صلى الله عليه وسلم

من كثر الاختلاف الى المساجد اصاب اخا مستفادا او رحمة منتظرة

او كلمة تدل على هدى واخرى تصرف عن الردى وعلما مستطرفا

او ترك الذنوب حياء وخشية ولو اعتزل الانسان مهما اعتزل لم يكن

مستغنيا في الشرع ابدا عن الجمعة والجماعات فلا يجوز له تركهما

الى الجبلة فانه يكفر بهذا ومنه على ترك الجمعة

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

از چیزی که روایت است از پیغامبر علیه السلام آنکه گفت

من ترك الجمعة ثلاثا من غير عذر طبع الله تعالى

کسی که ترک کند جمعه را سه بار بغیر عذر مهر میکند خدای بر

على قلبه وفي حديث جابر رض واعلموا ان الله عز وجل قد افترض

بر دل او و در حدیث جابر است و بدانید بدرستی خدای بتحقیق فرض کرده است

عليكم الجمعة في مقامي هذا في شهري هذا وفي عامي هذا الى يوم

بر شما جمعه در جای من که اینست در ماه من که اینست و در سال من که اینست تا روز

القيمة من تركها وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا لها

قیامت هر که ترک کند او را و مر او راست امام عادل یا ظالم از جهت سبک داشتن جمعه را یا انکار کردن بان

فلا جمع الله تعالى له شمله ولا اتم له امره الا لا صلوة له الا لا زكوة

پس یکجا نکند خدای عز و جل پریشانی او را و تمام نکند امر او را آگاه باش نیست مر او را نماز و نه زکوة

له الا لا حج له الا لا صوم له الا ان يتوب فمن تاب تاب الله عليه

مر او را و نه حج مر او را و نه روزه مر او را مگر آنکه بازگشت کند پس هر که بازگشت کند رحمت کند خدای بر وی

لان في تركها استهانة بمنادي الله عز وجل وهو قوله عز وجل يا ايها

زیرا که بدرستی در ترک کردن آن خوار کردنست ندای خدای را بطرف جمعه و القول خدا است ای آنکسان

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر

که ایمان آوردند چون ندا کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید بطرف یاد کردن

الله ومن استهان بالله عز وجل وبمناديه يكفر فعليه التوبة و

حق و کسی که اهانت کرد بخدای تعالی و بندای او کافر میشود پس بر او است بازگشت کردن و

تجديد الاسلام ويتوب الله على من تاب فلا يجوز تركها الا لعذر

نو مسلمان شدن و رحمت میکند خدای بر کسی که بازگشت نمود پس روا نیست مر او را گذاشتن جمعه مگر از جهت

يبيحه الشرع كما قيل خذ عن الناس جانبا غير طاعن عليهم ولا تاركا

روا داشته است او را شرع چنانچه گفته شده است بگیر از مردم گوشه در حالی که طعنه نکننده بر ایشان و نگذارنده

جماعتهم فليجتهد المرء في الاعتزال عن الناس ما استطاع الا من يكون

جماعت ایشان را پس بکوشد مرد در گوشه گرفتن از مردم تا تواند مگر از کسیکه باشد

عونا له في امر دينه لان الكذب انما يجري بين اثنين والفجور

یاری ده مر او را در کار دین او زیرا که بدرستی دروغ جز این نیست روان میشود در میان دو کس و گناه

بين اثنين وقتل النفس بين اثنين وقطع المال بين اثنين والسلامة

میان دو کس است و کشتن تن میان دو کس است و گرفتن مال میان دو کس است و سلامت

مِنْ ذٰلِكَ فِي الاعْتِزَالِ وَالانْفِرَادِ **فَصْلٌ** فِي آدَابِ السَّفَرِ وَالصُّحْبَةِ

از آن در گوشه گرفتن و تنها شدن است

فِيهِ وَإِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَوْ حَجًّا أَوْ غَزْوًا أَوْ تَحَوُّلًا مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ أَوْ طَلَبَ

و چون بخواهد سفر کردن یا حج یا غزا یا گشتن از سرای بسوی سرای دیگر یا جستن

حَاجَةٍ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَطْلُبُ حَاجَتَهُ أَوْ يَتَحَوَّلُ وَأَمَّا فِي السَّفَرِ

حاجت پس بگزارد نماز دو رکعت پس بجوید حاجت خود یا برگردد و هرچند که باشد در سفر

فَلْيَقُلْ عَلَى رَأْسِ الرَّكْعَتَيْنِ اللّٰهُمَّ بَلِّغْ بَلَاغًا مِنْكَ خَيْرًا وَمَغْفِرَةً

پس بگوید بر سر دو رکعت نماز ای بارخدایا برسان رسانیدن بجای نیک و آمرزش

مِنْكَ وَرِضْوَانًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ أَنْتَ

از تو و خوشنودی بدست تست نیکوی و تو بر همه چیز توانائی ای بارخدا توی

الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ اللّٰهُمَّ هَوِّنْ

یار در سفر و خلیفه در اولاد و در مال و در فرزندان ای بارخدا آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ

بر ما سفر و به پیچ بر ما دوری را ای بارخدا بدرستی پناه میخواهم بتو از سختی های سفر

وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْمَالِ وَيَتَحَرَّى أَنْ يَكُونَ

و رنج بازگشتن و بدی نظر در اهل و فرزند و در مال و بخواهد اینکه میباشد

ذٰلِكَ بُكْرَةَ خَمِيسٍ أَوْ سَبْتٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَإِذَا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ قَالَ سُبْحَانَ

سفر پگاه پنجشنبه یا شنبه یا دوشنبه و چون بنشیند بر مرکب بگوید پاکیست

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَإِذَا

مر آن کسی را که زبون کرد برای ما این را و نبودیم ما مر او را توانا و بدرستی ما بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگانیم و هرگاه که

رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا

بازگردد از سفر نماز کند دو رکعت و بگوید آمدیم در حالی که بازگردنده ایم و توبه کننده و عبادت کننده ایم

حَامِدُونَ لِأَنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَفْعَلُهُ وَإِذَا خَرَجَ فَلَا

حمد گوینده ایم زیرا که بدرستی روایت است از پیغامبر اینکه بود پیغامبر که میکرد این را و هرگاه که بیرون آید بسفر پس نباشد

يَكُنْ قَائِدًا لِلنَّاسِ إِذَا وَجَدَ مَنْ يَقُودُهُمْ وَلَا يُشِيرُ عَلَيْهِمْ بِمَنَازِلَ

پیش رو مردم را چون بیابد کسیکه پیش روی کند ایشانرا و اشارت نکند بایشان بجاهای فرود آمدن

يَنْزِلُونَهَا إِذَا وَجَدَ مَنْ يَكْفِيهِ ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ بِالصَّمْتِ وَحُسْنِ

که فرود آیند آنرا چون بیابد کسیکه بس باشد آن کس را بشارت را و لازمست بر او بخاموشی و نیکوی

الصُّحْبَةِ وَكَثْرَةِ الْمَنْفَعَةِ لِإِخْوَانِهِ وَإِيَّاهُ وَالْقِيلَ وَالْقَالَ وَلَا يَزَالُ

على الطريق ولا على الماء فإنه مأوى الحيات والسباع ولا يتغوّط عنه ولا يعرّس على الطريق فإنه مكروه و

ينبغي أن يكون سفره على لسان المعرفة من صفاته المذمومة إلى صفاته الحميدة ومن هواه

إلى طلب رضاء مولاه بتقواه فأوّل ما يجب عليه إذا أراد أن

يسافر من البلد أن يرضي خصومه وأن يرضي والديه ومن يكون

في حكمهما من الأجداد والخالات ويخلف لعياله من يمونهم في

مدة سفره أو ليستصحبهم ويحملهم معه وينبغي أن يكون سفره

لطاعة من الطاعات كالحج أو زيارة النبي صلى الله عليه وسلم أو زيارة شيخ أو

موضع من هذه المواضع الشريفة أو المباح كالتجارة أو العلم بعد

أحكام علوم العبادات الخمس لأن علمها فريضة وما وراءها مباح

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي أن يعاشر أصحابه في

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع

الأشياء ويشتغل بخدمة أصحابه في السفر ولا يستخدم أحدا إلا

عند الضرورة ويجتهد أبدا أن يكون في سفره على الطهارة و

من آداب الصحبة أن يقف مع صاحبه إذا عيي ويسقيه الماء

إذا عطش ويرفق به إذا ضجر ويداريه إذا غضب ويحفظه ورحله

إذا نام ويؤثره إذا قل الزاد ويواسيه بما يفتح له ولا ينفرد به دونه

چون بخوابد و برگزیند او را چون اندک شود زاد او و برابری کند با وی بدانچه گشاده شود بر او و تنها نگیرد آنرا بغیر از یار

ولا يكتمه سرا ولا يفشي له سرا ولا يستظهره إلا بجميل ويرد غيبته

و پنهان نکند ازو سری و آشکار نکند سر او را و یاری نخواهد ازو مگر به نیکوئی و باز گرداند غیبت او را

ويحسن ذكره عند الرفقة ولا يغتابه عندهم ولا يشكو منه إليهم

و نیکو کند ذکر او را نزد دوستان و غیبت نکند او را نزد دوستان و گله نکند ازو بسوی ایشان

ويحتمل منه أذاه وينصحه إذا شاوره ويسأل عن اسمه وبلده و

و برداری کند ازو آزار او را و نصیحت کند او را چون مشورت کند او را و بپرسد از نام او و شهر او و

نسبه وإن كان أرفع منه منزلة ويظهر للرفقة أنه تابع له

نسب او اگرچه باشد بلندتر از وی در مرتبه و آشکارا کند مر یاران را آنکه پیرو است ایشان را

وإن كان هو المتبوع ويوضح لتابعه عيوب نفسه على طريق النصح

اگرچه اوست پیشرو و آشکارا کند مر پیرو خود را عیبهای او به طریق پند

له لا على طريق التوبيخ والتعنيف وينبغي أن يتعوذ من كل شيء يخافه

نه به طریق سرزنش و درشتی و سزد که پناه جوید از هر چیزی که بترسد ازو

وعند ما يحل بموضع أو ينزل بمنزل أو يجلس في مكان أو ينام فيه

و هنگامی که فرود می آید در جای یا نزول کند در منزل یا بنشیند در جایی یا بخوابد در جایی

بأن يقول أعوذ بالله وبكلماته التامات التي لا يجاوزهن بر و

باینکه بگوید که پناه میجویم به خدا و کلمه های خدا که تمام اند آنکه در نمی گذرد ازانها نیکوکار و

لا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها وما لم أعلم من شر ما

بدکار و پناه میجویم بنامهای خدا که نیک اند همه آنچه دانسته ام ازانها و آنچه ندانسته ام از بدی چیزی

خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر

که آفریده است و پراگنده کرده است و پیدا کرده است و از بدی چیزی که فرود می آید از آسمان و چیزی که بالا برود در آسمان و از بدی

ما ذرأ في الأرض ومن شر ما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار و

چیزی که پیدا کرده است در زمین و از بدی چیزی که برآید ازو و از بلای شب و روز و

من طارق الليل والنهار إلا طارقا يطرق منك بخير يا أرحم الراحمين

از رونده شب و روز مگر رونده که بیرون برود به نیکی ای رحمت کننده ترین رحمت کنندگان

ومن كل دابة ربي آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم و

و پناه میجویم از هر جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را بدرستی پروردگار من بر راه راست است و

لا يتخذ في الركاب الأجراس لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنه مع كل جرس

نگیرد در سواران جرسها را زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت بدرستی که با هر جرس

شيطان وقال النبي صلى الله عليه وسلم إن الملٰئكة لا تصحب رفقة فيها جرس ويستحب
شيطانست وگفت پیغامبر علیه السلام فرشتگان صحبت ندارند جماعت را که در آنها جرس است و اولیست

أن يصحبه في سفره عصا ويجتهد أن لا يخلو منها لما روى ميمون
همراه داشتن در سفر خود عصا را و بکوشد که خالی نباشد از عصا از جهت آنچه که روایت کرده میمون

بن مهران عن ابن عباس رض قال إمساك العصا سنة الأنبياء و
بن مهران از ابن عباس که گفت نگاه داشتن عصا سنت پیغمبرانست و

علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال
نشانه مؤمنان و گفت حسن بصری رح در عصا شش خصلت است

سنة الأنبياء وزينة الصالحين وسلاح على الأعداء يعني الحية والكلب
سنت پیغامبرانست و آرایش صالحانست و سلاح است بر دشمنان یعنی مار و سگ

وغير ذلك وعون الضعفاء وغم المنافقين وزيادة في الحسنات
و جز آن و یاری ناتوانان است و اندوه منافقانست و افزونی در نیکیهاست

ويقال إذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه ويخشع منه
و گفته میشود که چون باشد با مؤمن عصا بگریزد شیطان از او و بترسد از او

المنافق والفاجر ويكون قبلته إذا صلى وقوته إذا أعيى وفيها
منافق و فاجر و میباشد قبله او چون نماز میکند و قوت او چون مانده میشود و در آن عصا

منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي
نفعهاست بسیار چنانچه فرمود خدا در قصه موسی پیغامبر آن چیز که در دست است عصای منست

أتوكؤا عليها وأهش بها على غنمي ولي فيها مآرب أخرى فصل
که تکیه میکنم بران و برگ درخت می‌فشانم بران بر گوسپندان خود و مرا در آن عصا نفعهای دیگرست

ولا يجوز إخصاء شيء من الحيوان والعبيد نص عليه الإمام أحمد
و روا نیست خصی کردن چیزی از جانوران و بندگان تصریح کرده است بران امام احمد رح

في رواية حرب وأبي طالب وكذلك التسمة في الوجه على ما نقل
در روایت حرب و ابی طالب و همچنین روا نیست داغ کردن در روی حیوان بنابر آنکه نقل کرده است

أبو طالب عنه لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى أن يخصى كل ذي نسل من
ابو طالب از وی زیرا که پیغامبر علیه السلام باز داشت از خصی هر خداوند اولاد از

البهائم وفي حديث أبي هريرة رض وفي حديث أنس بن مالك رض
چهارپایان و در حدیث ابی هریره و در حدیث انس بن مالک رض

أنه صلى الله عليه وسلم نهى عن التسمية في الوجه ورخص فيه الأذان وإن كان
بدرستی پیغامبر باز داشت از داغ کردن در روی و دستوری داد در داغ کردن گوشها را و اگر باشد

لا بد من الوسم لاجل العلامة ليعرفوا بها ثم حين الاختلاط فجاز
في غير الوجه كالافخاذ والاسنمة فصل ولا يجوز نقل شيء من
المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و
البيع والشراء وما اشبه ذلك ويكره رفع الاصوات الا بذكر الله تعالى
والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد
بالتزاويق والخلوق ولا باس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها
بيتا ومقاما الا للغريب او المعتكف لان النبي صلى الله عليه وسلم انزل وفد
بني عبد قيس وفد ثقيف في المسجد ولا باس بانشاد الشعر والقصائد
فيها الخالية من السخف وهجاء المسلمين والاولى صيانتها الا ان
يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الاكثار
منها والاولى من ذلك القران والتسبيح لان المساجد وضعت لذكر
الله تعالى والصلوة فينبغي ان لا يجعل سوى ذلك ويكره نقل تراب
المسجد واما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب اخراج
ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان ذلك مهور
العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا باس بعبور

الجنب فيه وتمنع الحائض لانه لا يؤمن من تلويث المسجد فاذا

دعت الضرورة للجنب جاز له ان يتوضأ ويلبث في المسجد الى حين

يقدر على الغسل والاولى ان يتيمم للجنابة مع ذلك ايضا وكذلك

اذا لم يجد الماء الا في بئر المسجد تيمم لجوازه الى البئر ثم يغتسل اذا

اذا وصل اليها **فصل** في الاصوات فما كان منها من انشاد

الاشعار المتعرية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح

ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف واما ما ينضم الى

الملاهي فمحظور سواء خلا عن السخف او قارن السخف الا انه

اذا قارنه سخف حصل الحظر لعلتين ويكره قراءة القرآن بالالحان

المشبهة بصوت الاغاني المطربة اعظاما لها وتنزيها ولانه

الغالب من ذلك اخراج الكلام عن سنته واسقاط الاطالة و

المد في موضعه واطالة المقصور وقصر الممدود وادغام

الحروف ولان ثمرة القرآن خشية الله عز وجل وتحذير عند

سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وامثاله و

التشوق الى وعده وذلك يزول بطيب سماعه قال الله عز وجل

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت

عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى

أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما

عرفوا من الحق والأوزان المطربة تحول بين ذلك فكره لأجل ذلك

ولا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا

بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأجنبيات من شواب النساء لأن

النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء

هذا إذا نابت المصلي نائبة في صلاته فكيف بالشعر والغزل والأمور

المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و

دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق

النفس إلى سماعها فتهيج دواعي السماع وتشد طبعه إلى المحارم

فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان

أسلم فيها عند الله تعالى لكذبناه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك

ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا

لا تجوز استماع القرآن لمن يدعي انه لا يطربه وشرب المسكر
لمن ادعى انه ما يسكره فلو قال عابد اني متى شربت الخمر انكشفت
عن الحرام لم يبح له ولو قال اني شاهدت المردان والاجنبيات و
خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يجز له ذلك بل نقول ترك ذلك
واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك فلهما هذه طريقة
من اراد تناول الحرام بطريق الله عز وجل فيركب هواه فلا نسلم
لاصحابها ولا نلتفت اليهم قال الله عز وجل قل للمؤمنين يغضوا
من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى
كان مكذبا بالقرآن ويكره الندب والنياحة فاما البكاء على الميت
فغير مكروه فصل في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وقالا
يباح فمن رأى شيئا من الحيات في منزله فليؤذنه ثلثا فان بدا
له فليقتله واما في الصحاري فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك
الابتر هو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خطا اسود
وقيل له شعرات سود وانا اتى ابن عيينة وانه يقتله بلا ايذان و
صفة الايذان ان يقول اقسم بالله لا تؤذينا فقد جاء في ذلك

أن النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن حيات البيوت فقال إذا
رأيتم منهن شيئا في مساكنكم فقولوا أنشدكم العهد الذي أخذ
عليكم نوح أنشدكم العهد الذي أخذ عليكم سليمان أن لا تؤذونا فإن
عدن فاقتلوهن وما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الحيات كلهن فمن خاف ثارهن فليس مني وفي حديث
سالم بن عبد الله بن عمر رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقتلوا الحيات
وذا الطفيتين والأبتر فإنهما يطمسان البصر ويسقطان الحبل
قال وكان عبد الله رض يقتل كل حية وجدها فأبصره أبو لبابة رض
وهو يطارد حية فقال إنه قد نهي عن ذوات البيوت والأصل في
النهي عن ذوات البيوت ما روي عن أبي السائب قال أتيت أبا سعيد الخدري
رض بينا أنا جالس عنده سمعت تحت سريره تحريك شيء فنظرت فإذا
حية فقمت فقال أبو سعيد ما بالك قلت حية ههنا قال فما تريد
قلت قتلها فأشار إلى بيت في داره تلقاء بيته فقال إن ابن عم لي
كان في هذا البيت فلما كان يوم الأحزاب استأذن إلى أهله وكان
حديث العهد بعرس فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمره أن يذهب بسلاحه

فاتى داره فوجد امرأته قائمة على باب البيت فاشار اليها بالرمح فقالت

پس آمد بسرای خود پس یافت زن خود را ایستاده بر در خانه پس اشارت کرد بطرف زن بنیزه پس گفت زن

لا تعجل حتى تنظر ما اخرجني فدخل البيت فاذا حية منكرة فطعنها

شتابی مکن تا ببینی چه چیز بیرون آورد مرا از خانه پس درآمد در خانه پس ناگاه مار سیاهی بد پس زخم کرد او را

بالرمح ثم خرج بها في الرمح تضطرب قال فلا ادري ايهما كان اسرع موتا

به نیزه پس برآمد بمار در نیزه در حالیکه میجنبید میلرزید گفت ابو سعید نمیدانم کدامی ازین دو زود مرده است

الرجل ام الحية فاتى قومه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ادع الله تعالى ان

مرد یا مار پس آمد قوم عم زاده پیغمبر را پس گفتند دعا کن خدای را تا اینکه

يرد صاحبنا فقال صلى الله عليه وسلم استغفروا لصاحبكم ثم قال صلى الله عليه وسلم ان نفرا

بازگرداند یار ما را پس گفت پیغامبر آمرزش بخواهید برای یار خود را پس گفت پیغامبر بدرستی جماعت

من الجن اسلموا بالمدينة فاذا رأيتم احدا منهم فحذروه ثلث مرات

از جن ایمان آورده اند در مدینه پس هرگاه که می بینید یکی از ایشان را پس بترسانید او را سه بار

ثم ان بدا لكم بعد ان تحذروه فاقتلوه بعد الثلث وروى في بعض

پس اگر ظاهر شود شما را پس از ترسانیدن پس بکشید او را پس از سه بار و روایت کرده شده است در بعضی

الالفاظ فليؤذنه ثلثا فان بدا له فليقتله فانه شيطان ويجوز

احادیث پس اعلام کنند سه بار پس اگر ظاهر شود پس بکشید او را زیرا که آن مار شیطان است و روا است

قتل الاوزاغ لما روى عامر بن سعيد عن ابيه رض قال امر رسول الله

کشتن کرپاسه از جهت چیزیکه روایت کرده است عامر از پدر خود گفت فرمود پیغامبر

صلى الله عليه وسلم بقتل الوزغ وسماه فويسقا وعن ابي هريرة رض عن النبي

خدا بکشتن کرپاسه و نامید او را پیغامبر نافرمان و نقل است از ابی هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم قال ان في اول ضربة سبعين حسنة يعني من قتلها باول

گفت پیغامبر بدرستی در اول زدن هفتاد نیکی است یعنی کسیکه بکشد او را در اول

ضربة كان له ذلك ويكره قتل النملة الا من اذية شديدة لما روى

زدن باشد مر او را هفتاد نیکی و مکروه است کشتن مورچه مگر از آزار سخت از جهت چیزیکه روایت کرده

ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم ان نملة قرصت نبيا من الانبياء فامر

ابو هریره از پیغمبر بدرستی مورچه گزید پیغامبری را از پیغامبران پس امر فرمود

بقرية النمل فاحرقت فاوحى الله تعالى اليه ان قرصتك نملة

بخانه های مورچگان پس سوخته شد خانها پس وحی فرستاد خدا بطرف آن پیغامبر بدرستی اگر گزید ترا یک مورچه

اهلكت امة من الامم تسبح ويكره قتل الضفدع لما روي عن

هلاک کردی جماعتی از جماعتها که تسبیح میکنند و مکروه است کشتن غوک از جهت چیزیکه روایت کرده شده است از

عبد الرحمن بن عثمان قال إنه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها
عبد الرحمان بن عثمان، گفت بدرستی پرسیده شد پیغامبر از غوک که می اندازند آنرا
في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار
در دوا پس منع کرد آنرا پیغامبر از کشتن ضفدع و مکروهست کشتن همه آن چیز را که مباحست کشتن او بآتش
من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه وسلم لا يعذب بالنار إلا رب
از شپش و پشه و کیک و مورچه از جهت آنکه فرمود پیغامبر که عذاب نکند بآتش مگر پروردگار
النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وإن لم تكن توجد
آتش و رواست کشتن هر چیزی که آزار رساند از جانداران و اگر یافته نشده است
منه الأذية بعد ما كان مخلوقا على صفة تؤذي لأن من طبعه الأذية
ازان آزار پس از آنکه بوده است آفریده بر صفت آزار زیرا که بایستی از طبیعتان آزار رسیدن
فذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفأرة
و آن حیوان مانند مارست که یاد کردیم صفت آنرا و چنانچه کژدم و سگ گزنده و موش
وغير ذلك وكذلك الكلب الأسود البهيم لأنه شيطان وكل حيوان
و دیگر آن و همچنین سگ سخت سیاه زیرا که بدرستی آن سگ شیطانست و هر جانداری که
يجده إنسان عطشانا أثيب على إسقائه الماء لقوله صلى الله عليه وسلم في كل
می یابد اورا آدمی تشنه ثواب داده میشود بر نوشانیدن او را آب از جهت فرموده پیغامبر در هر
كبد حراء أجر هذا إذا لم يكن مؤذيا وأما المؤذي فلا يسقيه فإن ذلك
جگر گرم مزدوریست این ثواب وقتی است که نباشد حیوان آزار کننده و هر چه باشد حیوان آزار کننده پس ننوشاند آنرا
تنمية وتكثير الأذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب في تربيته
افزودنست و بسیار گردانیدن آزار او را و آن روا نیست پس روا نیست گرفتن سگ و پروردن او
في داره إلا للحرث أو الصيد أو الماشية وإن كان عقورا حرم تركه
در خانه خود مگر برای پاسبانی زراعت یا شکار یا برای روانات و اگر باشد سگ گزنده حرام است گذاشتن او
قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس فقد ورد في بعض
بیک قول و واجبست کشتن آن تا دور شود بدی او از مردم و بتحقیق آمده است در بعضی
الأحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد أو ماشية نقص من أجره كل يوم
حدیث ها کسیکه نگاهداشت سگی را بی جهت شکار یا پاسبانی روانات کم میشود از مزد او هر روز
قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوانات البهيمة فوق طاقته في الحمل و
دو قیراط و روا نیست رنج دادن جانداران و چهارپایان بالای توانائی او در بردار و
الحرث والتسيير ومنعه ما يكفيه من العلف فإن فعل ذلك أثم ويكره
زراعت کردن و راه رفتن و بازداشتن او چیزی که بس کند از علف پس اگر کرد آنرا گنهکار میشود و مکروهست

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى أَكْلِ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

مر حیوان را خورانیدن بالای توانست او و ستم کردن اورا بر خوردن چیزیکه گرفته اند مردم او را عادت از برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَنَاءَةً وَقَدْ قَالَ

فربه کردن و مکروه است خوردن از کسب حجام زیرا که پستی در آن است و تحقیق گفت

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ

پیغامبر کسب حجام پلید است و تحقیق حرام کرده آنرا بعضی یاران ما زیرا که پلیدی آن روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح **فَصْلٌ** وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللهُ

از امام احمد بن حنبل رح فرمانبرداری کردن مادر و پدر واجب است گفت خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسند نزدیک تو به پیری یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان پس مگو ایشانرا اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و زجر مکن ایشانرا و بگو ایشانرا سخنی بزرگ و گفت خدای و همراهی کن ایشانرا در دنیا بنیکوی

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بطرف منست بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی که گفت ابن عباس کسیکه صبح کرد در حالیکه به غضب آرنده است مادر و پدر خود را صبح میکند و مر او را دو در است از دوزخ و کسی

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب میکند در حالیکه به خشم آرنده است مادر و پدر خود را شب میکند مر او را دو در است از دوزخ و اگر باشد خشمناک کننده یکی را پس

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است او را و اگرچه ستم کرده باشند او را مادر و پدر و نقل است از عبد الله بن عمر رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

که گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرٍو رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبد الله بن عمرو بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ الْأَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

پس گفت بدرستی میخواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ يَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَيَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن بالنفس خود و صفت نیکویی با مادر و پدر آنست که بس کند چیزیکه محتاج شوند بسوی آن و بازدارد

عَنْهُمَا الْأَذَى وَيُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا يَضْجَرُ مِنْهُمَا وَلَا يَمُنُّ

از ایشان آزار را و صلح کند ایشانرا همچون صلح کودک و تنگدل نشود از ایشان و منت ننهد

حوائجهما وتجعل خدمتهما بدلاً من كثير نوافلك من الصلوة و

حاجت ایشان ودیگردانی خدمت ایشان را بدل از بسیار عبادتها زایده از نماز و

الصيام وتستغفر لهما عقيب صلوتك ولا تحوجهما الى التعب

روزه و آمرزش بخواهی برای ایشان از پس نماز خود ومحتاج نکنی ایشانرا بسوی رنج

وتحمل اذاهما ولا تعل صوتك على اصواتهما ولا تخالفهما فيما لا

وبرداری اذای ایشانرا و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشانرا در چیزی که

يكون فيه خرق الشرع ومعناه لا يكون في ذلك ترك الفرائض كحجة

نباشد در آن شکستن شرع را ومعنی آن اینست که نباشد در آن ترک فرایض چنانچه حج

الاسلام والصلوة الخمس والزكوة والكفارة والنذر وان لا يكون

اسلام ونماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی. و همچنین نباشد

في ذلك ارتكاب المحرم من انواع المناهي من الزنا وشرب الخمر والقتل

ودر آن چیز کردن حرام را از اقسام منع کرده شده اند از زنا وخوردن شراب و کشتن

والقذف واخذ المال كالغصب والسرقة لقول النبي صلى الله عليه لا طاعة

و تهمت زنا کردن وگرفتن مال چنانچه کشیده گرفتن و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان برداری

لمخلوق في معصية الله وقد قال تعالى وان جاهداك على ان تشرك

مر آفریده را در نافرمانبرداری حق تعالی و بتحقیق فرموده خدای تعالی واگر رنج دهند ترا مادر پدر برآنکه شرک بیاری

بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا فهذا

بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشانرا و همراهی کن ایشانرا در دنیا به نیکویی پس این

الحديث والاية عام في ترك طاعة كل من امر بمعصية الله او ترك

حدیث پیغمبر و آیت قران عام است در ترک فرمانبرداری هر کسی که فرمود بگناه خدا یا ترک کردن

طاعته ومذكور ذلك عن الامام احمد في رواية ابي طالب في الرجل

طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در شان مردی

الذي ينهاه ابواه من الصلوة في الجماعة فقال ليس لهما طاعة في

که منع میکرد اورا پدر مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشانرا فرمان برداری در

ترك الفرض واما النوافل فيجوز تركها لطاعتهما بل الافضل طاعتهما

ترک فرض و هر چیزیکه باشد نفل پس روا است که گذاشتن آنها بجهت فرمانبرداری ایشان بل افضل است فرمانبرداری ایشان

ومن البر بهما ان تصل من وصلاهما وتهجر من هجرهما وتغضب

و از فرمانبرداری مادر و پدر پیوسته سازی کسی که پیوسته است با ایشان و گذاشتن کسی که گذاشته است ایشانرا و غضب کردن

لهما كما تغضب لنفسك في الموت والحيوة واذا ثار طبعك في الغضب

بجهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در مرده و در زندگی و چون بجنبد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر مادر و پدر پس یاد کن تربیت ایشان را و بیداری ایشان و شفقتهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولا كريما فان لم ترد عملك عن غيظك

خدای را . مر ترا که بگو مر ایشان را سخنی نیکو پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما لاجلهما فاعلم انك محروم مسخوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشان را و بسبب ایشان پس بدانکه بدرستی تو محرومی و غضب کرده شده است بر تو پس بازگشت کن بطرف خدا

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفر الذي

چون بنشیند غضب تو اگر بوده ای تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفری که نیست

بواجب عليك الا بامرهما ولا تغز الا ان يتعين عليك . باذنهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و غزا مکن مگر وقتی که لازم شود بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهى عن ان يفجعهما بك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشان را بنفس خود حالانکه تحقیق منع کرده شده است از اینکه دردمند کند ایشان را بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او شراب

لعنت کند خدا کسی را که جدائی کننده است میان مادر و فرزند او و اگر ظفر یابی تو بطعامی یا بشرابی

فعليك بايثارهما باطيبه فطالما اثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم است بر تو گزیدن مادر و پدر بخوشترین آن پس مدت دراز برگزیده اند ترا و گرسنه بوده اند و سیر کرده اند ترا و

سهرا ونوما لك ترشد بذلك ان شاء الله تعالى فصل فيما يستحب

بیدار بوده اند و خوابانیده اند ترا راه راست یابی بآن اگر خدا خواسته است و در بیان چیزی که مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمي ولده و

از کنیتها و نامها و چیزی که مکروه است از آنها منع کرده شود آدمی از آنکه نام نهد فرزند خود را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز افراد احدهما عن الاخر و

کنیت نهد او را بنام پیغامبر و کنیت پیغامبر و روا است جدا کردن یکی از این نام و کنیت از دیگری و

قد روي عن امام احمد رض رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

تحقیق روایت شده از امام احمد روایتی دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد میدارد جمع کردن نام

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

یا جدا کردن یکی از دیگری و روایت شده از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر از کنیت چیزیست که روایت کرده است انس و ابو هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

بدرستی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت نهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

منها ما روي عن عائشة رض أنها قالت جاءت امرأة إلى النبي صلى الله عليه

از آنها نام پیغامبر و کنیت پیغامبر است که روایت کرده شده عایشه بدرستی که گفت آمد زنی بسوی پیغامبر عم

فقالت يا رسول الله إني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بأبي

پس گفت ای پیغامبر خدا بدرستی که من زاییده‌ام پسری پس نام نهادم او را محمد و کنیت نهادم او را ابو

القاسم فذكر لي أنك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه ما الذي أحل

القاسم پس یاد کرده شد مرا بدرستی که تو مکروه میداری آنرا پس گفت پیغامبر عم کدام چیز است که حلال کرد

اسمي وحرم كنيتي أو ما الذي حرم كنيتي وأحل اسمي ويكره من التسمي

نام مرا و حرام کرد کنیت مرا یا کدام چیز است که حرام کرد کنیت مرا و حلال کرد نام مرا و مکروه است از کنیت نامی

أبو يحيى وأبو عيسى ويكره أن تسمي عبيده بأفلح ونجاح ويسار ونافع

ابو یحیی و ابو عیسی و مکروه است نامیدن بنده‌های خود را برستگاری و به فیروزی و به توانگری و سود

ورباح وأبي يحيى وبركة وبرة وحزن ونحوها لما روي عن عمر بن الخطاب

و سود و ابی یحیی و برکت و نیکی و اندوه و مانند آن از جهت آنچه روایت کرده شده از عمر خطاب

قال إن رسول الله صلى الله عليه قال لئن عشت لأنهين أن تسمى العبيد

گفت بدرستی که پیغامبر خدا گفت هر آینه اگر زنده مانم البته منع خواهم کرد از اینکه نام کنند بنده‌های خود را

يسارا وبركة أو رباحا أو نجاحا أو أفلح ويكره من الألقاب والأسماء

توانگری یا برکت یا سود یا نجات یا رستگاری و مکروه است از لقبهای و نامهای

ما يوازي أسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چیزی که برابر است نامهای خدا را چنانچه ملک الملوک و شاهنشاه و چیزی که مانند

ذلك لأن ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالأسماء التي لا تليق

آنست زیرا که بدرستی که این عادت اهل فارس است و مکروه است نامیدن بنامهای که سزاوار نیست

إلا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس ورزاق وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانچه پاکیزه و خدای روزی دهنده و آفریدگار و نگاهبان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خدای و گردانیدند مر خدا را انبازان بگو یا محمد نام نهید ایشان را گفتند بعض مفسران

قل سموهم بأسمائي فانظروا هل يليق بهم ويحرم على كل

بگو یا محمد نام نهید ایشان را بنامهای من پس ببینید آیا سزاوار است ایشان را نامهای خدا و حرامست بر هر

واحد أن يلقب أخاه أو عبده بلقب يكره لأن الله تعالى نهى عن

یک اینکه لقب نهد برادر خود را یا بنده خود را بلقبی که بد میدارد او را زیرا که بدرستی خدا منع کرده است از

ذلك فقال عز وجل ولا تنابزوا بالألقاب وسماه فسوقا

آن پس گفت خدای و یاد مکنید بلقبهای بد و نامید خدا آن فریاد کردن بلقب گناه

فصل ويستحب ان تدعو اخاك باحب اسمائه اليه ويستحب
و مستحب است خواندن برادر را بدوست‌ترین نامهای او بسوی او و مستحب

لمن غضب ان كان قائما جلس وان كان جالسا اضطجع وان مسّ
مر کسی را که غضب آلود شود اگر باشد ایستاده بنشیند و اگر باشد نشسته پهلو بر زمین نهد و اگر دست رساند

الماء البارد سكن غضبه لما روى الحسن رض ان النبي صلى الله عليه قال
آب سرد را فرو نشیند غضب او از جهت چیزی که روایت کرده امام حسن بدرستی که پیغامبر گفت

ان الغضب جمرة تتوقد في قلب ابن آدم فاذا وجد احدكم ذلك فان
بدرستی که خشم آتشپاره ایست که می افروزد در دل فرزند آدم پس هرگاه که بیابد یکی از شما آن غضب را پس اگر

كان قائما فليجلس وان كان قاعدا فليستلق ويكره ان يجلس الرجل
باشد ایستاده پس بنشیند و اگر باشد نشسته پس تکیه کند و مکروه است نشستن مرد

بين قوم وهم في سر بغير اذنهم لان النبي صلى الله عليه نهى عن ذلك ويكره
میان گروهی و حال آنکه ایشان در راز باشند بی دستوری ایشان زیرا که بدرستی پیغامبر باز داشت از آن و مکروه است

الجلوس بين الظل والشمس ويكره الاتكاء على يده اليسرى والاضطجاع
نشستن میان سایه و آفتاب و مکروه است تکیه کردن بر دست چپ خود و دراز کشیدن

بين الجلوس واذا قام من مجلسه يستحب له ان يقول كفارة المجلس
میان نشستگان و چون برخیزد از مجلس خود مستحب است مر او را گفتن از برای پوشیدن گناه مجلس

سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك
پاکیست ترا ای خداوند و بحمد تو ... نیست خدایی مگر تو آمرزش می‌خواهم از تو و بازگشت می‌کنم بسوی تو

ويكره المشي بالنعل في المقابر ويستحب لمن دخلها ان يقول اللهم
و مکروه است رفتن به نعلین در گورستان و مستحب است مر کسی را که درآید بگورستان اینکه بگوید ای بار خدایا

رب هذه الاجساد البالية والعظام النخرة التي خرجت من دار
پروردگار این تنهای کهنه و استخوانهای پوسیده که برآمده اند از سرای

الدنيا وهي بك مؤمنة صل على محمد وعلى آل محمد وانزل عليهم
دنیا و حال آنکه بتو ایمان داراند رحمت کن بر محمد و بر آل محمد و فرو فرست بر ایشان

روحا منك وسلاما مني ويقول السلام عليكم دار قوم
رحمتی از نزد خود و سلامی از من و بگوید سلام بر شما است ای اهل سرای گروه

مؤمنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون لانه مروي ايضا واذا زار
مسلمانان و ما بدرستی اگر خدا خواسته است بشما پیوستگانیم زیرا که روایت کرده شده است نیز و چون زیارت کند

قبرا لم يضع يده عليه ولا يقبله فانه عادة اليهود ولا يقعد عليه
گوری را ننهد دست خود بر او و بوسه نکند او را پس بدرستی آن عادت یهود است و ننشیند بر گور

وَلَا يَتَّكِئُ وَلَا يَدُوسُهُ اِلَّا اَنْ يَضْطَرَّ اِلَى ذٰلِكَ كُلِّهِ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ

وتکیه نکند و نکوبد انرا به پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزد

مَوْضِعِ وُقُوفِهِ اَنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهُ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَأُ اِحْدٰى

جای ایستادن خود اگر هیستی زنده و بزرگ دارد اورا چنانچه اگر می بود زنده و بخواند یازده

عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْاٰنِ وَيَهْدِي ثَوَابَ

مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و بخشد و هدیه ثواب

ذٰلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ اَنْ يَقُولَ اللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ قَدْ اَثَبْتَنِي عَلٰى

انرا مرخداوند گوررا و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بارخدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هٰذِهِ السُّورَةِ فَاِنِّي قَدْ اَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هٰذَا الْقَبْرِ

خواندن این سوره پس بدرستی من تحقیق هدیه فرستادم ثواب اینرا مرخداوند این گوررا

ثُمَّ يَسْاَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهُ وَلَا يُكْثِرُ عِنْدَهَا وَلَا يَدُوسُهُ فَاِنْ كَانَ اُلْجِئَ

پس بخواهد خدایرا حاجت خود و بسیار نکند [illegible] نزد انرا و نکوبد انرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

اِلٰى ذٰلِكَ وَاضْطُرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش بخواهد مرخداوند گوررا و مکروه است شگون بد گرفتن و

لَا بَاْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيرُ الشُّيُوخِ

نیست باک بفال خوش گرفتن و دوست است فروتنی کردن مرهمه را و دوست است بزرگی دادن پیرانرا

وَرَحْمَةُ الْاَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَاْدِيبَهُمْ **فصل** ثُمَّ يَجُوزُ

و نرمی کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

اَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى فُلَانِ بْنِ

گفتن مرد دیگریرا صلوة فرستد خدای بر تو و صلوت فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ

فلان زیرا که روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اٰلِ اَبِي اَوْفٰى **فصل** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ

گفت ای بار خدایا صلوات فرست بر ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

اَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوٰى اَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفته پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُصَافِحُوا اَهْلَ الذِّمَّةِ **فصل** وَالْاَدَبُ فِي الدُّعَاءِ

دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

اَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالٰى وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دراز کردن هر دو دست و حمد و ثنا گفتن خدارا و درود گفتن بر پیغامبر عم

أو يسأل حاجته ولا ينظر إلى السماء في حال دعائه وإذا فرغ مسح

پس از آن بخواهد حاجت خود را ونه بیند بطرف آسمان در وقت دعا کردن وچون فارغ شود بمالد

يديه على وجهه لما روي أن النبي صلى الله عليه أنه قال سلوا الله ببطون

دو دست خود بر روی خود از برای چیزی که روایت است از پیغامبر [illegible] بخواهید خدا را به درون

الكف **فصل** والتعوذ بالقرآن جائز لقوله عز وجل فاستعذ

کف های خود و پناه جستن بقرآن روا است از جهت قول خدا پناه بخواه بخدا

بالله من الشيطان الرجيم وقوله عز وجل قل أعوذ برب الفلق قل أعوذ

بخدا از شیطان رانده شده و از جهت قول خدا بگو یا محمد پناه میخواهم به پروردگار صبح بگو یا محمد پناه میخواهم

برب الناس لما روي أن النبي صلى الله عليه كان إذا اشتكى شيئا رقى على

به پروردگار مردم از برای چیزی که روایت است [illegible] چون درد میکرد [illegible] میخواند بر

نفسه بالمعوذتين ونفث وكان صلى الله عليه يقول أعوذ بوجه الله

خود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس [illegible] پناه میبرم بذات خدای

الكريم وكلماته التامات من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل

بزرگ و کلمات او که درست اند از بدی هر چیزی که آفریده [illegible]

دابة ربي آخذ بناصيتها وكذلك الرقية بالقرآن وبأسماء الله

جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را و همچنین افسون کردن بقرآن و بنامهای خدا

الحسنى جائزة لقوله عز وجل وننزل من القرآن ما هو شفاء و

که نیکو اند روا است از جهت فرموده خدا و نازل میکنیم از قرآن چیزیکه شفا است و

رحمة للمؤمنين وقال تعالى وهذا كتاب أنزلناه مبارك وقال

رحمت مسلمانرا و فرمود خدای تعالی و این قرآن [illegible] و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فإنه لو سبق القدر شيء لسبقته

پیغامبر افسون بخوانید [illegible]

العين ويريد به صلى الله عليه في حق الحسن والحسين رضي الله عنهما

چشم آدمی [illegible] در حق امام حسن و حسین

فصل ويكتب للمحموم ويعلق عليه ما روي عن الإمام

و نوشته شود برای تب کرده شده و بیاویزند بر او چیزیکه روایت است از امام

أحمد بن حنبل رض أنه قال حممت فكتب لي من الحمى بسم الله الرحمن الرحيم

احمد حنبل [illegible] بنام خدای بخشنده مهربان

وبالله محمد رسول الله يا نار كوني بردا وسلاما على إبراهيم وأرادوا

و بنام خدا و [illegible] ای آتش بشو سرد و سلامتی بر ابراهیم [illegible]

بِهِ كَيدًا فَجَعَلْنٰهُمُ الْأَخْسَرِينَ اَللّٰهُمَّ رَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَ

با ایشان مکر کردند پس گردانیدیم ایشان را زیانکاران ای بار خدایا پروردگار جبرائیل و میکائیل و

إِسْرَافِيلَ اِشْفِ صَاحِبَ هٰذَا الْكِتَابِ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَجَبَرُوتِكَ

اسرافیل شفا کن خداوند مکتوب را بقدرت خود و ...

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَصْلٌ وَقَدْ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُكْتَبُ لِلْمُعْسِرَةِ

ای مهربان‌ترین مهربانان فصل و تحقیق گفته‌اند بعضی یاران نوشته شود مر زنی را

إِذَا عَسُرَ عَلَيْهَا الْوِلَادَةُ فِي جَامٍ أَوْ إِنَاءٍ نَظِيفَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

چون دشوار شود بر او زادن در کاسه یا آوندی پاکیزه

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ الْحَمْدُ

نیست هیچ خدایی مگر خدایی که بردبار است و بزرگ است پاکی است خدا را که پروردگار عرش بزرگ است و ثنا مر

لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ

خدای راست که پروردگار جهانیان است گویا ایشان روزی که ببینند قیامت را درنگ نکرده‌اند مگر شبانگاهی یا

ضُحٰهَا كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ

بامداد آن گویا ایشان روزی که ببینند آنچه وعده کرده شده‌اند درنگ نکرده‌اند مگر یک ساعت از

نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ثُمَّ يُغْسَلُ وَيُسْقٰى

روز ... پس هلاک کرده نشوند مگر قوم فاسقان پس شسته شود و نوشانیده شود

مِنْهُ وَيُنْضَحُ مَا بَقِيَ عَلٰى صَدْرِهَا وَكَذٰلِكَ يَجُوزُ الرُّقْيَةُ مِنَ

از آن و پاشیده شود باقی آن بر سینه آن و همچنین روا است افسون کردن از

النَّمْلَةِ وَغَيْرِهَا كَالْعَقَارِبِ وَالْحَيَّاتِ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْبَقِّ لِأَنَّ

مورچه و دیگران چنانچه کژدم‌ها و مارها و کیک‌ها و پشه‌ها زیرا که پیغمبر

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ رَخَّصَ فِي الرُّقْيَةِ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پیغامبر ... رخصت کرده است در افسون کردن از هر خداوند زهر و فرمود پیغامبر

مَنْ قَالَ إِذَا أَمْسٰى ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى نُوحٍ وَعَلٰى نُوحٍ السَّلَامُ

هر که بگوید وقتی که شبانگاه کند سه بار صلوات فرستد خدا بر نوح و بر نوح سلام است

لَمْ تَلْدَغْهُ عَقْرَبٌ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ قَالَ حِينَ يُمْسِي

نگزد او را کژدم در آن شب و فرمود پیغامبر هر که بگوید وقتی که شب کند

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

سه بار پناه میگیرم بکلمه‌های خدای تمام از بدی هر چیزی که آفریده است

لَمْ تَضُرَّهُ حُمَةٌ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَيَجُوزُ النَّفْخُ فِي الرُّقْيَا وَيُكْرَهُ التَّفْلُ

زیان نکند او را زهر در آن شب و روا است دمیدن در افسون و مکروه است آب دهن

فصل يغسل العائن وجهه ويديه ومرفقيه وركبتيه

وبشوید بدچشم رساننده روی خود را ودو دست خود را ودو آرنج خود را ودو زانوی خود را

وأطراف رجليه وداخل إزاره في إناء ثم يصب الماء على المريض

واطراف دو پای خود را واندرون ازار خود را پس ریخته شود آب بر بیمار

لما روى أبو أمامة بن سهل بن حنيف رض أنه كان يغتسل فرآه

از جهت چیزی که روایت کرد ابو امامه آنکه پدرستی بود که غسل میکرد وابو امامه پس دید او را

عامر بن ربيعة رض فعجب منه فقال بالله ما رأيت كاليوم ولا جلد

عامر بن ربیعه پس شگفت آمد ازو پس گفت عامر سوگند بخدا ندیده‌ام مانند امروز

مخبأة في خدرها أو قال جلد فتاة فلبط به حتى ما كان يرفع رأسه

پنهان کرده شده در پرده خود یا گفت پوست زن جوان پس رسانیده شد ابو امامه تا آنکه بود که نمی برداشت سر خود را

قال فذكروا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هل تتهمون أحدا

گفت ابو امامه پس ذکر کردند این حال مر پیغامبر را پس گفت پیغامبر آیا تهمت میکنید شما کسی را

قالوا لا يا رسول الله إلا أن عامر بن ربيعة قال له كذا وكذا

گفتند نه ای پیغامبر خدا مگر آنکه پدرستی عامر بن ربیعه گفت مر ابو امامه را چنین و چنین

فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ودعى عامرا وقال سبحان الله تعالى

پس خواند ابو امامه را پیغامبر خدا وخواند عامر را وگفت پاکی است خدا را

علام يقتل أحدكم أخاه إذا رأى شيئا يعجبه فليدع له بالبركة

بچه سبب میکشد یکی از شما برادر خود را هرگاه که دید کسی چیزی را که شگفت می آرد او را پس دعا کند مر او را به برکت

قال ثم أمره صلى الله عليه وسلم أن يغتسل له فغسل وجهه وظهر كفيه

گفت ابو امامه پس فرمود عامر را پیغامبر اینکه غسل کند برای ابو امامه پس شست عامر روی خود را وپشت دو کف خود را

ومرفقيه وغسل صدره وداخل إزاره وركبتيه وقدميه في

ودو آرنج خود را وشست سینه خود را واندرون ازار خود را ودو زانوی خود را ودو پای خود را در

الإناء ظاهرهما وباطنهما ثم أمر به فصب على رأسه وكفى الإناء

آوند ظاهر آن هر دو وباطن آن دو را پس فرمود پیغامبر بآب پس ریخته شد بر سر ابو امامه پس سرنگون کرده شد

من خلفه حسبته قال فأمره فحسا منه حسوات فراح مع الركب

از پس ابو امامه گفت راوی می پندارم که گفت ابو امامه پس فرمود پیغامبر ابو امامه را پس آشامید ابو امامه از آن آب چند پس روان شد ابو امامه

وإن اغتسل غسلا كاملا ثم صب الماء على المعين كان أكمل

واگر غسل کند بدچشم رساننده غسل کامل پس ریخته شود آب بر چشم رسیده شده باشد کامل تر

فصل والتعالج في الأمراض جائز بالحجامة والفصد والكي

وعلاج کردن در بیماریها روا است بخون گرفتن ورگ زدن وداغ کردن

وشرب الادوية والاشربة وقطع العروق والبط وقطع العضو

و دارو خوردن و شربت ها خوردن و بریدن رگ ها و چاک کردن زخم ها و بریدن اندام

عند وقوع الاكلة فيه وخوف التعدي الى بقية البدن و

هنگام افتادن رنجش گوشت خوردن در آن و ترسیدن در گذشتن بطرف باقی اندام و

قطع البواسير وكل ما فيه صلاح للجسد لما روي ان النبي صلى الله

بریدن بواسیر و هر چیزیکه در آن صلاح تن است از برای چیزیکه روایت کرده شد که پیغامبر

عليه وسلم احتجم وشاور الطبيب فقال للطبيبين ايكما اطب

پیغامبر حجامت کرد و مشورت کرد طبیب را پس فرمود مر دو طبیب را کدام یک شما طبیب تر است

فقالوا يا رسول الله هل في الطب خير فقال صلى الله عليه وسلم ان الذي

پس گفتند طبیبان ای پیغامبر خدا آیا در طب نیکوئی است پس فرمود پیغامبر بدرستی آنکه

انزل الداء انزل الدواء وسئل الامام احمد عن الكي فقال الاعراب

فرستاد رنج را فرستاده است دوا را و پرسیده شد امام احمد از داغ کردن پس گفت

قد تفعله قد كوى النبي صلى الله عليه وسلم وقد فعله الصحابة رض وقال في

تحقیق اعراب گاهی میکنند داغ کرده شده است پیغامبر و تحقیق کرده اند یاران و گفت امام احمد در

موضع اخر قطع عمران بن حصين رض عرق النساء وعن الامام

جای دیگر بریده عمران رگ ران را و از امام

احمد ره رواية اخرى كراهية ذلك واما التداوي بمحرم كالخمر

احمد ره روایت دیگر است مکروه بودن آن و هر چیزیکه دارو کردن بحرام مانند شراب

والسم والميتة وشيء نجس فغير جائز وكذلك بلبن الاتان الاهلية

و زهر و مردار و چیزیکه پلید است پس ناروا است و همچنین روایت است دارو کردن بشیر ماده خر خانگی

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما جعل شفاء امتي فيما حرم

از جهت چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر که گردانیده نشد شفای امت من در چیزیکه حرام کرده

عليها والحقنة مكروهة الا عند الضرورة ولا يجوز الفرار

بر آن است و دارو در دبر انداختن مکروه است مگر هنگام ضرورت و روا نیست گریختن

من الطاعون وان كان خارجا من البلد لا يقدم عليه لئلا يكون

از وبا و اگر باشد بیرون از شهر پیش نیاید بسوی آن تا آنکه نباشد

عونا على هلاك نفسه فصل ولا يخلو بامراة ليست منه

یاری دهنده بر هلاک نفس خود و خلوت نکند با زن که نیست از وی

بمحرم لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك وقال ان الشيطان ثالثهما

محرم زیرا که بدرستی پیغامبر منع کرده است از آن خلوت و فرمود بدرستی شیطان سیم ایشان است

الّا المعصية ولا ينظر الى المرأة شابّة الا بعذر من شهادة
او علاج في المرض ويجوز النظر الى المرأة البرزة والعجوز لعدم
الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امرأتان عريانين في لحاف
واحد ولا ازار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولان ذلك يؤدي
الى ان ينظر احدهما عورة الآخر وذلك منهي عنه ولانه لا يؤمن
من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فان كان
له مملوك من ذكر او انثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من
العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه ان شاء ولا يكرهه
على ذلك فان تصرف في ذلك عصى وامر ببيعه او عتقه ان شاء
او كتابته ان طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث ان آخر
وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت ايمانكم فصل
ويكره السفر بالمصحف الى ارض العدو لئلا تناله ايدي
المشركين الا ان يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و
الغلبة فيجوز استصحابه ليقرء فيه لئلا ينسى القرآن فصل
ويستحب اذا نظر في المرآة ان يقول الحمد لله الذي سوى

خلقي وأحسن صورتي وزان مني ما شان من غيري لأن

آفرینش من و نیکو نمود صورت من و زیبا کرد از من چیزی که عیبناک کرد از غیر من زیرا که بدرستی

ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم فصل وإذا طنت أذنه يصلي

آن روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام و چون آواز کند گوش او درود گوید

على النبي صلى الله عليه وسلم ويقول ذكر الله من ذكرني بخير لأنه مروي عن

بر پیغامبر و بگوید یاد کند خدا کسی را که یاد کرد مرا به نیکی زیرا که بدرستی این روایت کرده شده

النبي صلى الله عليه وسلم فصل ويقول إذا اشتكى بدنه أو أعضاءه

از پیغامبر و بگوید چون درد کند بدن او یا اندام او

ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من اشتكى منكم شيئا أو اشتكى

چیزی که روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام بدرستی فرمود پیغامبر هر کرا از شما درد کند چیزی یا درد کند

أخا له فليقل ربنا الله الذي في السماء تقدس اسمك أمرك

برادر او را پس بگوید پروردگار ما خداست که در آسمان است پاکست نام تو فرمان تو

في السماء والأرض كما رحمتك في السماء والأرض اغفر لنا

در آسمان و در زمین است چنانکه رحمت تو در آسمان و در زمین است بیامرز مارا گناهان

حوبنا وخطايانا يا رب الطيبين أنزل رحمة من رحمتك وشفاء

ای پروردگار پاکان فرود آر از رحمت خود و شفائی

من شفائك على الوجع الذي به فإنه يبرأ بإذن الله تعالى فصل وإذا رأى شيئا يتطير

از شفای خود بر دردی که بدوست

منه قال اللهم لا يأتي بالحسنات إلا أنت ولا يذهب بالسيئات

از و بگوید ای بار خدایا نمی آرد نیکیها را مگر تو و نمی برد بدیها را

إلا أنت ولا حول ولا قوة إلا بالله لأنه مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

مگر تو و بازگشت نیست از گناه و توانائی نیست بر عبادت مگر بیاری خدا زیرا که بدرستی این روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام

فصل ويستحب إذا رأى بيعة أو كنيسة أو سمع صوت شبور

و دوست است چون ببیند عبادتگاه ترسایان را یا عبادتگاه یهود را یا بشنود آواز بوق را

أو صوت ناقوس أو رأى جمعا من المشركين واليهود والنصارى

یا آواز ناقوس را یا ببیند گروهی از کافران و جهودان و ترسایان

أن يقول أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلها

اینکه بگوید گواهی میدهم

واحدا لا نعبد إلا إياه فإن ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

یگانه است بندگی نمیکنیم مگر او را پس بدرستی این روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام

وقال غفر الله له بعدد اهل الشرك ويقول اذا سمع صوت الرعد

و فرمود پیغامبر که بخشد خدا مر او را بشماره گناه بسیار کافران و بگوید چون بشنود آواز رعد

والصواعق اللهمّ لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك

و صواعق را ای بار خدایا مکش ما را بغضب خود و هلاک مکن بعذاب خود

وعافنا قبل ذلك ويقول اذا رأى الريح اللهمّ انّي اسألك

و عافیت ده ما را پیش از آن و بگوید چون ببیند باد را ای بار خدایا من میخواهم

خيرها وخير ما ارسلت به واعوذ بك من شرّها وشرّ ما ارسلت

نیکی باد و نیکی چیزیکه فرستاده شده است باد بآن چیز و پناه میخواهم بتو از بدی باد و بدی چیزیکه فرستاده

به فصل واذا دخل السوق قال ما كان النبيّ صلى الله عليه وسلم يقول اللهمّ انّي

بآن چیز و چون درآید در بازار بگوید چیزیکه بود پیغامبر میگفت ای بار خدایا

اسألك خير هذا السوق وخير ما فيه واعوذ بك من شرّه وشرّ

میخواهم از تو نیکی این بازار و بهترین چیزیکه در انست و پناه میخواهم بتو از بدی بازار و بدی

ما فيه اللهمّ انّي اعوذ بك ان اصيب فيها يمينا فاجرة او

چیزیکه در انست ای بار خدایا پناه میخواهم بتو ازین که برسم در بازار بسوگند دروغ را یا

صفقة خاسرة لا اله الّا الله وحده لا شريك له له الملك و

بیع زیانکار نیست هیچ خدا مگر خدا بحق تنهاست نیست همتا مراورا مراوراست ملک و

له الحمد يحيي ويميت وهو حيّ لا يموت بيده الخير وهو على كل

مراوراست ثنا زنده میگرداند و میمیراند و او زنده است که نمیمیرد بدست اوست نیکوئی و او بر همه

شيء قدير واذا رأى الهلال قال اللهمّ اهلّه علينا باليمن و

چیز تواناست و چون دید هلال را گفت ای بار خدایا نازل کن بر ما بیمن و

الايمان والسلامة والاسلام ربّي وربّك الله عزّ وجلّ فصل

ایمان و سلامتی و اسلام رب من و رب تو الله غالب و بزرگ است

واذا رأى مبتلى قال الحمد لله الذي عافاني ممّا ابتلاك به و

و چون ببیند گرفتاری را به بلا گوید ستایش مر خدای را که عافیت داد مرا از چیزیکه گرفتار کرد ترا بآن و

فضّلني عليك وعلى كثير ممّن خلق تفضيلا فانّ الله عزّ و

بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیار از کسانی که آفریده است بزرگی دادن پس بدرستی خدا

جلّ يعافيه من ذلك كائنا ما كان ابدا ما عاش فصل و

عافیت میدهد او را از آن بلا هر بلایی که باشد همیشه تا آنگاه که زنده هست و

يقول للحاج اذا قدم من سفره تقبّل الله نسكك واعظم اجرك

بگوید مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت ترا و بزرگ گرداند مزد ترا

وَاَخْلِفْ نَفَقَتَكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ

وبدل ده ای خدای خرج ترا از جهت آنچه روایت است از عمر ابن خطاب بدرستی بوده میگفت

ذٰلِكَ فَصْلٌ وَاِذَا عَادَ مَرِيضًا مُسْلِمًا وَرَاٰهُ مَنْزُولًا بِهِ الْمَوْتُ فَقَالَ

آنرا چون پرسیدن بیمار مسلمانرا و دیدار ورا فرود آورده شد وی مرگ

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ الْمَوْتُ فَزَعٌ فَاِذَا بَلَغَ اَحَدَكُمْ

چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی گفت مرگ ترسناک است پس چون برسد یکی از شمارا

وَفَاةُ صَاحِبِهِ فَلْيَقُلْ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا

مرگ یار خود پس بگوید ما از آن خدائیم بدرستی ما بازگردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لَمُنْقَلِبُونَ اَللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ

بازگردنده ایم ای بار خدای بنویس ورا نزدیک تو در نیکوکاران و بگردان دفتر او را

فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلٰى عَقِبِهِ فِي الْاٰخِرِينَ وَلَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَلَا

در علیین و خلیفه شو بر پس ماندگان او و نا امید مکن مرا از مزد او و بلا

تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَيُسْتَحَبُّ اَيْضًا اَنْ يُشِيرَ عَلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ

منما ما را بعد او و از پسندیده است نیز اشارت کردن بر او بتوبه از گناهان

وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْوَصِيَّةِ بِثُلُثِ مَالِهِ لِلْاَقَارِبِ وَالْفُقَرَاءِ

و بر آمدن از ستم های او و وصیت بسیوم حصه مال خود برای نزدیکان و فقیران

مِنْهُمُ الَّذِينَ لَا يَرِثُونَهُ وَاِنْ لَمْ يَكُونُوا فَلِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ

از ایشان آنانکه وارث نیستند او را و اگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

الْمَسَاجِدِ وَالْقَنَاطِيرِ وَوُجُوهِ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ فَصْلٌ وَيَقُولُ حِينَ

مسجدها و پل ها و اقسام نیکی و خیر و بگوید هنگام که

يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي قَبْرِهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا وَضَعْتُمْ

بنهاد مرده را در گور خود چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی او فرمود پیغامبر چون می نهید

مَوْتَاكُمْ فِي الْقَبْرِ فَقُولُوا بِسْمِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ وَيَقُولُ اِذَا

مردگان خود را در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حَثَى التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِرَسُولِكَ وَاِيمَانًا

بریزد خاک بر مرده ایمان آوردنی بتو و گرویدن گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان آوردم

بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لِاَنَّ

به برانگیختن تو این آنچیست که وعده کرده خدا و پیغامبر او زیراکه بدرستی

ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رض وَقَالَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ

آن روایت آمده است از علی و گفته علی هرکه کرد آنرا باشد مر او را بهر ذره

من تراب حسنة

فصل في آداب النكاح

من آداب النكاح
أن يكون فيه نية المتزوج امتثال أمر الله عز وجل في قوله تعالى
وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم وقوله تعالى
فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع وقوله صلى الله عليه وسلم
تناكحوا تناسلوا فإني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط ويعتقد
وجوب النكاح بهاتين الآيتين والخبر عند عدم خوف الزنا
وعند وجوده ليخرج من الخلاف في الجملة ولأن النكاح عند
أبي داود في رواية الإمام أحمد واجب على الإطلاق فيكون له
ثواب الممتثل لأمر الله عز وجل ويعتقد مع ذلك إحراز دينه
وتكميله لقول النبي صلى الله عليه وسلم من تزوج فقد أحرز نصف دينه
وقوله صلى الله عليه وسلم إذا تزوج العبد فقد استكمل نصف دينه و
يتخير الحسيبة الأجنبية البكر وأن تكون من نساء يعرفن
بكثرة الولادة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لجابر بن عبد الله رضي الله عنه لما
أخبره أنه تزوج بالثيب فقال له أفلا بكرا تلاعبها وتلاعبك
وإنما شرطنا كثرة الولادة لما تقدم من قوله صلى الله عليه وسلم

تناكحوا تناسلوا فإني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط وفي بعض

تناكحوا الخ — و در بعضی

الأحاديث قوله صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود فإني مكاثر بكم وإنما شرطت

حدیثها آمده است فرموده پیغامبر جفت کنید زن زاینده دوست دارنده فخر کننده ام بشما و جز این نیست که شرط کرده ام

الأجنبية ولا تكون من أقاربه لئلا يقع بينهم منافرة وعداوة

بیگانه را و نباشد زن از نزدیکان او تا آنکه نیفتد میان ایشان گریز و دشمنی

تؤدي إلى قطع الأرحام المأمور بإيصالها ولهذا منع الشرع

برساند آن بطرف بریدن پیوند ارحام که فرموده شده است به پیوستن آنها و ازجهت این منع کرده است شرع

الجمع بين الأختين في عقد النكاح ولا ينبغي أن يتزوج سليطة

جمع کردن دو خواهر را در عقد نکاح و نشاید که جفت کند زن غوغا کننده را

اللسان ولا مختلعة ولا متواشمة فإذا تزوج فليحسن خلقه

و نه زنی که باز خرید نفس از شوهر و نه خال کوبنده پس چون زن گیرد نیکو کند خلق خود را

معها ولا يؤذيها ولا يكرهها على مهرها فيختلع منه ولا يشتم

با زن و آزار نکند آن را و ستم نکند آن را بر مهرش تا خود را باز خرد از او و دشنام نکند

لها أبا ولا أما فإن فعل ذلك كان الله ورسوله بريئين منه

مر زن را از روی پدر و نه مادر پس اگر کرد آنرا باشند خدا و رسول او بیزار از او

قال النبي صلى الله عليه وسلم استوصوا بالنساء خيرا فإنهن عوان عندكم

فرموده پیغامبر وصیت کنید در زنان نیکی را پس بدرستی ایشان بندیانند نزد شما

يعني أسراء وقد جاء في بعض الآثار من تزوج امرأة بصداق

یعنی بندیان و بتحقیق آمده است در بعضی خبرها هرکه جفت کند زنی را بکابین

ولا يريد أن يؤديه إليها جاء يوم القيامة زانيا فإن آذته

و نخواهد که برساند کابین بطرف زن بیاید روز قیامت زناکننده پس اگر آزار کند او را

المرأة بلسانها وكان في ذلك فساد دينه فليستتر هو نفسه

زن بزبان خود و بوده است دران فساد دین مرد پس بگیرد آن مرد خود را

منها أو يلجأ إلى الله عز وجل ويبتهل إليه بالدعاء فإنه يكفي

از زن یا پناه آرد بطرف خدای و زاری بطرف او بدعا پس بدرستی کفایت میکند

وإن صبر على ذلك كان كالمجاهد في سبيل الله عز وجل وإن

و اگر صبر کند بر آن آزار باشد مانند غازی در راه خدا و اگر

طابت هي له بشيء من مالها من غير إكراه فليأكله هنيئا

خوش شود آن زن مر شوهر را بچیزی از مال خود بی ستم کردن پس او را بخورد آنرا

مريئا وينبغي ان يجتهد فينظر الى وجهها ويديها من غير
ان يخلو بها قبل العقد لئلا يقع بقلبه شيء فيكرهها فيؤدي
الى طلاقها او مفارقتها عن قريب وفي ذلك وقوع في المكروه
عند الله عز وجل لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مباح ابغض
الى الله تعالى من الطلاق والاصل في ذلك ما روي عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال اذا قذف الله تعالى في قلب احدكم خطبة امرأة
فلينظر الى وجهها وكفيها فانه احرى ان يؤدم بينهما وما روي
عن جابر بن عبد الله رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احدكم
المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل فخطبت
جارية فكنت اتخبأ لها حتى رأيت منها ما دعاني الى نكاحها وتزوجتها
ذكره ابو داود في سننه وينبغي ايضا ان تكون من ذوات الدين
والعقل لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تنكح المرأة
لاربع لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها فاظفر بذات الدين تربت
يداك وانما نص النبي صلى الله عليه وسلم على ذات الدين لانها تعين الزوج
على معيشته وتقنع باليسير والباقيات تورطه في الوزر والوبال

إلا أن يسلم الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله
تا آنکه سلامت دارد خدای تعالی از آن و بتحقیق تفسیر کرده اند بیشتر مفسران قول خدای تعالی را
عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع
پس اکنون نزدیکی کنید زنان را و بخواهید چیزی را که نوشته است خدای تعالی مر شما را مباشرت را بجماع کردن
والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة
و ابتغاء را بفرزند یعنی بخواهید فرزند را بنزدیکی کردن و همچنین می سزد مر زن را
أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله
اینکه نیت کند بنکاح کردن پاک داشتن اندام خود را و فرزند را و ثواب بزرگ را نزدیک خدای تعالی
بالصبر عند الزوج وعلى الحمل والولادة وتربية الولد لما روى
بصبر کردن نزد شوهر و بر بار و بر زاییدن و بر پروردن فرزند از جهت آنچه روایت کرده
زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض أن امرأة كان يقال لها الحولاء
زیاد از انس پسر مالک بدرستی زنی بود گفته میشد مر او را حولا
عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين
عطرفروش بود از مردم مدینه درآمد حولا بر عایشه پس گفت ای مادر مسلمانان
زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زفت إليه
شوهر من فلان است می آرایم مر او را هر شب و خوشبوی میمالم چنانکه من عروسم که سپرده شده ام بسوی او
فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه وألتمس بذلك رضا
پس هرگاه که جای گیرد بسوی فراش خود درآیم بر او در لحاف او و میخواهم بآن دریافتن خوشنودی
الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل
خدای تعالی را میگرداند شوهر روی خود را از من می بینم او را که دشمن داشت مرا پس گفت عایشه بنشین تا که درآید
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى
پیغامبر خدا گفت حولا در میان آنکه نشسته بودم ناگاه درآمد پیغامبر خدا
الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء ابتعتم منها شيئا
پس گفت چیست این بوی که می یابم او را آمده است شما را حولا آیا خریده اید از آن حولا چیزی
قالت عائشة رض لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال
گفت عایشه نه خریده ام سوگند بخدا است ای پیغامبر خدا پس بیان کرد حولا قصه خود را پس گفت
صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
پیغامبر حولا را برو و بشنو فرموده او را و فرمانبرداری کن گفت حولا میکنم ای پیغامبر خدا
فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا
پس چیست مرا از مزد فرمود پیغامبر نیست هیچ زنی که برداشته است از خانه شوهر خود چیزی

ووضعته لم يرد به الا صلاح الا كتب الله تعالى لها حسنة ومحى

ونهاد وی را در آن حال که نخواهد به آن مگر راست کردن فرزند مگر نوشته است خدا مراورا نیکی و دور کرده است

عنها سيئة ورفع لها درجة وما من امرأة حملت من زوجها حين

از آن گناه و بلند کرده است مراو را پایه و نیست هیچ زنی که حمل گرفته باشد از شوهر خود

تحمل الا كان لها من الاجر مثل القائم ليلة والصائم نهارا والغازي

مگر باشد مراو را از ثواب مانند ایستاده در شب و روزه دار در روز و جنگ کننده

في سبيل الله تعالى وما من امرأة يأتيها طلق الا كان لها بكل طلقة

در راه خدا تعالی و نیست هیچ زنی که می آید او را درد زه مگر باشد مراو را بهر دردی

عتق نسمة وبكل رضعة عتق رقبة واذا فطمت ولدها ناداها

آزاد کردن بنده و بهر مکیدن آزاد کردن بنده پس چون باز گرفت از شیر فرزند خود را آواز می کند او را

مناد من السماء ايتها المرأة قد كفيت العمل فيما مضى فاستأنفي

آواز کننده از آسمان ای هر که ای زن تحقیق تمام کردی کار را در زمان گذشته پس از سر گیر

العمل فيما بقي قالت عائشة رض قد اعطي النساء كثيرا فما بالكم يا

کار در زمان که باقیست گفت عایشه تحقیق داده شده اند زنان ثواب بسیار پس چیست

معشر الرجال فضحك رسول الله ثم قال ما من رجل اخذ بيد امرأته يراودها

گروه مردان پس خنده کرد رسول خدا پس گفت نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را در آن

الا كتب الله له تعالى حسنة فان عانقها فعشر حسنات فاذا اتاها

مگر نوشته شود خدا او را نیکی و اگر دست در گردن کرد او را پس ده نیکی است پس چون آمد زن را

كان خيرا من الدنيا وما فيها فاذا قام ليغتسل لم يمر الماء على شعرة

باشد بهتر از دنیا و هر چیز که در آنست و چون برخیزد تا غسل کند نمی گذرد آب را بر موی

من جسده الا تكتب له حسنة وتمحى عنه سيئة وترفع له درجة

از تن او مگر نوشته میشود او را نیکی و دور کرده شود از او گناه و بلند کرده میشود او را درجه

وما يعطي لغسله خير من الدنيا وما فيها وان الله عز وجل يباهي

و چیزی که داده میشود غسل کردن بهتر است از دنیا و چیزی که در آنست و به درستی خدای تعالی فخر میکند

به الملائكة يقول انظروا الى عبدي قام في ليلة قرة يغتسل من

غسل کردن فرشتگان [illegible] می بینید بطرف بنده من ایستاد در شب سرد که غسل میکند از

الجنابة يتيقن بان ربه اشهدوا باني قد غفرت له وعن ابن البناء

جنابت یقین دارد بآنکه پروردگار من [illegible] گواه باشید بآنکه تحقیق بخشیدم مراو را و نقل است از ابن [illegible]

بن فضالة عن الحسين رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استوصوا بالنساء

و او را از امام حسین گفت امام حسین فرمود پیغمبر خدا قبول کنید پند من در حق زنان

خيرًا فإنهن عوان عندكم يعني أسيرات لا يملكن لأنفسهن شيئًا
نیکی را پرستی ایشان بند یانند پیش شما یعنی مالک نیستند مر نفس های خود را چیزی

وإنما أخذتموهن بأمانة الله تبارك وتعالى واستحللتم فروجهن
و جز این نیست که گرفته اید ایشان را بامانت خدای تعالی و حلال ساخته اید فرج های ایشان را

بكلمة الله عز وجل وعن عبادة ابن كثير عن عبد الله الحريري عن
بکلمه خدای تعالی و منقولست از عباده پسر کثیر و از عبد الله و از

ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيار الرجال
میمونه را زوجه پیغامبر گفت فرمود پیغامبر خدا بهترین مردان

من أمتي خياركم لنسائهم وخير النساء من أمتي خيرهن لأزواجهن
از امت من بهتر ایشانست مر زنان خود را و بهترین زنان از امت من بهترین ایشانست مر شوهران خود را

يرفع لكل امرأة منهن كل يوم وليلة أجر ألف شهيد قتلوا في سبيل
برداشته میشود مر هر زنی را از ایشان هر روز و شب مزد هزار شهید که کشته شده اند در راه خدا

الله صابرين محتسبين وفضل إحداهن على الحور العين كفضل
در حالی که صابرانند و طلب اجر کنندگانند و بزرگی یکی از ایشان بر حور عین مانند بزرگی

محمد صلى الله عليه وسلم على أدنى رجل منكم وخيار النساء من أمتي من تأتي مسرة
محمد بر کمترین مردی از شما و بهترین زنان از امت من کسیست که آرد شادمانی

زوجها في كل شيء يهواه ما خلا معصية الله تعالى عز وجل وخير
شوهر خود را در هر چیزی که دوست میدارد او را بغیر از گناه خدای تعالی و بهترین

الرجال من أمتي من تلطف بأهله تلطف الوالدة بولدها يكتب لكل
مردان از امت من کسیست که مهربانی کند با اهل خود همچون مهربانی مادر بفرزند خود نوشته میشود مر هر

رجل منهم كل يوم وليلة أجر مائة شهيد قتلوا في سبيل الله صابرين
مردی از ایشان هر روز و شب مزد صد شهید که کشته شده اند در راه خدا در حالی که صبر

محتسبين فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه يا رسول الله وكيف يكون
و طلب ثواب کنندگانند پس گفت عمر بن خطاب ای پیغامبر خدا چگونه میباشد

للمرأة أجر ألف شهيد وللرجل أجر مائة شهيد قال صلى الله عليه وسلم أو ما
زن را مزد هزار شهید و مرد را مزد صد شهید گفت رسول خدا آیا تو

علمت أن المرأة أعظم أجرًا من الرجل وأفضل ثوابًا فإن الله عز وجل
ندانستی که زن بزرگترست از روی مزد از مرد و بهترست از روی ثواب پس بدرستی که خدای تعالی

يرفع للرجل في الجنة درجات فوق درجاته برضاء زوجته عنه
بلند میکند برای مرد در بهشت مرتبه ها بالای مرتبه های او بسبب خوشنودی زن او از او

وَدُعَائِهِمَا لَهُ أَوْ عَاصِيًا أَنَّ أَعْظَمَ وِزْرًا بَعْدَ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ الْمَرْأَةُ إِذَا

و دعا کردن ایشان مرا و را یا عاصی [illegible] بدرستی بزرگتر از روی بار گناه بعد از شرک بخدا زن است چون

غَضَبَتْ زَوْجَهَا أَلَا فَاتَّقُوا اللّٰهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ فَإِنَّ اللّٰهَ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا

بغضب آورد شوهر خود را آگاه باشید پس بترسید خدا را در دو ناتوان پس بدرستی خدا پرسنده است شما را از ایشان

الْيَتِيمِ وَالْمَرْأَةِ فَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمَا فَقَدْ بَلَغَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرِضْوَانِهِ

یتیم و زن پس هر که نیکی کرد بطرف آن هر دو پس بتحقیق رسید بطرف خدای تعالی و خوشنودی آن

وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ مِنَ اللّٰهِ سَخَطَهُ وَحَقُّ الزَّوْجِ كَحَقِّي

و هر که بدی کرد ایشان را پس بتحقیق سزاوار شد از خدا غضب او را و حق شوهر همچون حق من است

عَلَيْكُمْ فَمَنْ ضَيَّعَ حَقِّي فَقَدْ ضَيَّعَ حَقَّ اللّٰهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ وَ

بر شما پس کسی که ضایع کرد حق مرا پس بتحقیق ضایع کرد حق خدا را پس بتحقیق سزاوار گشت بغضب خدای و

مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ

بازگشت او دوزخ است و بد بازگشتی است و نقل است از ابی جعفر

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي نَفَرٍ

و او از جابر گفت جابر ناگاه ما نزد پیغامبر خدا بودیم و آن حضرت در جماعتی

مِنْ أَصْحَابِهِ رض إِذْ أَقْبَلَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

از یاران خود بود در آن وقت پیش آمد زنی تا آنکه ایستاد بر سر پیغامبر خدا گفت سلام بر تو باد

يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَنَا وَافِدَةُ النِّسَاءِ إِلَيْكَ لَيْسَتِ امْرَأَةٌ يَبْلُغُهَا مَسِيرِي

ای پیغامبر خدا من پیغام آرنده از زنانم بطرف تو نیست هیچ زنی که بمیرد او را سیر کردن

إِلَيْكَ إِلَّا أَعْجَبَهَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى رَبُّ الرِّجَالِ وَرَبُّ

بطرف تو مگر آنکه عجب آید [illegible] ای پیغامبر خدا بدرستی خدای تعالی پروردگار مردان و پروردگار

النِّسَاءِ وَآدَمُ أَبُو الرِّجَالِ وَأَبُو النِّسَاءِ وَحَوَّاءُ أُمُّ الرِّجَالِ وَأُمُّ النِّسَاءِ

زنان است و آدم ع پدر مردان و پدر زنان است و حوا مادر مردان و مادر زنان است

فَالرِّجَالُ إِذَا خَرَجُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُتِلُوا فَأَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

پس مردان چون بیرون آیند در راه خدای پس کشته شوند پس زنده اند نزد پروردگار خود

يُرْزَقُونَ وَإِذَا خَرَجُوا فَلَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا عَلِمْتَ وَنَحْنُ نَجْلِسُ عَلَيْهِمْ

روزی داده میشوند و چون زخمی شوند پس مر ایشان راست از مزد مانند آنچه دانستی تو و ما می نشینیم برای ایشان

وَنَخْدُمُهُمْ فَهَلْ لَنَا مِنَ الْأَجْرِ شَيْءٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ أَقْرِئِي النِّسَاءَ

و خدمت میکنیم ایشان را آیا ما را از مزد چیزیست فرمود پیغامبر آری بخوان از من زنان را

السَّلَامَ وَقُولِي لَهُنَّ إِنَّ طَاعَةَ الزَّوْجِ وَاعْتِرَافًا بِحَقِّهِ يَعْدِلُ مَا هُنَا

سلام و بگو ایشان را بدرستی فرمانبرداری شوهر و قبول کردن حق او [illegible]

هالك

هنالك وقليل منكن يفعله وعن ثابت عن انس رض قال جئن يعني النساء

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن يا رسول الله ذهب الرجال بالفضل وبالجهاد في

سبيل الله تعالى فما لنا من عمل تدركن به عمل المجاهدين في سبيل الله

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهنة احديكن في بيتها تدرك عمل المجاهدين في

سبيل الله عز وجل وعن عمران بن حصين رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

هل على النساء جهاد فقال صلى الله عليه وسلم نعم جهادهن الغيرة يجاهدن انفسهن

فان صبرن فهن مجاهدات فان رضين فهن مرابطات ولهن اجران

اثنان فينبغي للزوجين ان يعتقدا هذا التوسل لكونه في هذا الحديث

وما قبلها عند العقد والجماع جميعا واداء الحق الواجب على كل واحد

منهما للآخر بقوله عز وجل ولهن مثل الذي عليهن ليكونا مطيعين لله عز

وجل متوسلين امره جل ثناؤه وتعتقد المرأة ان ذلك خير لها من الجهاد

والغزو لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليس شيء خير للامرأة من زوج

او قبر وقال صلى الله عليه وسلم مسكين مسكين مسكين رجل ليست له امرأة قيل يا

رسول الله وان كان غنيا من المال قال وان كان غنيا من المال وقال مسكينة مسكينة امرأة

ليس لها زوج قيل يا رسول الله وان كانت غنية من المال قال صلى الله عليه وسلم

وان كانت غنية من المال ويستحب ان يكون العقد يوم
واگر چه باشد توانگر از مال و مستحب است اینکه باشد نکاح روز
الجمعة او الخميس والسبت اولى من التبكير ويسن ان يكون الخطبة
جمعه یا روز پنجشنبه و شنبه [illegible] بهتر است از [illegible] و سنت است اینکه باشد خطبه نکاح
قبل الايجاب فان اخرت جاز وهو مخير بين ان يعقد النكاح
پیش از ایجاب و قبول پس اگر تاخیر کرده شود روا است و آن مختار است میان آنکه ببندد نکاح
بنفسه او يوكل فيه غيره فاذا انعقد العقد يستحب للحاضرين
خود یا وکیل بسازد در آن دیگری را پس چون بسته شود عقد او مستحب است مر حاضران را
ان يقولوا بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير و
اینکه بگویند برکت کند خدا مر ترا و برکت باد بر تو و جمع کند میان شما در نیکوئی و
عافية ثم ان طلبت المرأة واهلها الامهال استحب له اجابتهم
عافیت پس اگر طلب کرد زن و اهل آن مهلت را [illegible] مر او را پذیرفتن
الى ذلك القدر ما يعلم التهيئ لامورها فيه وقضاء حوائجها
بطرف آن مقداری که پیدا آید ساختگی کردن مر چیزها را در آن مدت و ادا کردن حاجت ها را
من شراء الجهاز التزين لها فاذا زفت اليه اتبع ما روي عن
از خریدن جهاز [illegible] پس چون سپرده شد بسوی او پیروی کند چیزی را که روایت است از
عبد الله ابن مسعود رض في ذلك انه جاءه رجل فقال اني تزوجت
عبد الله ابن مسعود و آن روایت اینست [illegible] بدرستی من زن گرفته ام
جارية بكرا وقد خشيت ان تكرهني او تفركني فقال له ان
زن بکر [illegible] ترسیده ام اینکه [illegible] مرا یا دشمن دارد مرا پس گفت عبد الله مر او را بدرستی
الالف من الله والفرك من الشيطان فاذا دخلت عليك فمرها
الفت از خدا است و دشمنی از شیطان است و چون درآید زن بر تو پس بفرما او را
تصلي خلفك ركعتين وقل اللهم بارك لي في اهلي وبارك
که نماز گزارد در پس تو دو رکعت و بگو ای خدایا برکت ده مرا در اهل من و برکت ده
لاهلي في اللهم ارزقني منهم وارزقهم مني اللهم اجمع
مر اهل مرا در من ای خداوندا روزی کن مرا از ایشان و روزی کن ایشان را از من ای خداوندا جمع کن
بيننا اذا جمعت في خير وفرق بيننا اذا فرقت الى خير فاذا اراد
میان ما [illegible] پس چون اراده کند
الجماع فليقل بسم الله العلي العظيم اللهم اجعلها ذرية طيبة
[illegible]

إِنْ قَدَّرْتَ أَنْ تُخْرِجَ عَنْ صُلْبِي اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ

اگر اندازه کرده تو اینکه برآید آن از صلب من ای بار خدایا دور دار مرا از شیطان و دور دار

الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي وَإِذَا قَضَى حَاجَتَهُ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ الْحَمْدُ لِلهِ

شیطان را از چیزیکه روزی کرده تو مرا و چون ادا کرد مرد حاجت خود را پس بگوید بنام خدا و ستایش مر خدای را

الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید آنرا نژاد و دامادی و بوده است پروردگار تو توانا

يَقُولُ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَا يُحَرِّكُ بِهِ شَفَتَيْهِ وَالْأَصْلُ فِي ذَلِكَ مَا

بگوید آنرا در نفس خود و نه جنبانند بآن گفتن دو لب خود را و اصل در آن گفتن چیزیست

رَوَى كُرَيْبٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ

که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر خدا صلعم اگر براستی

أَحَدَكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ قَالَ بِسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ

یکی از شما چون وقتی بخواهد اینکه بیاید اهل خود را گفت بسم الله ای بار خدایا دور دار مرا از شیطان

وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ثُمَّ إِنْ قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ

و دور دار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

فِي ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا وَإِذَا ظَهَرَتْ أَمَارَةُ حَبَلِ الْمَرْأَةِ

در آن وقت هیچ ضرر نرساند او را شیطان همیشه و چون ظاهر شود نشانه بار زن

فَلْيُصَفِّ غِذَاءَهَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ لِيَتَخَلَّقَ الْوَلَدُ عَلَى أَسَاسٍ لَا

پس پاک کند خوراک زن را از حرام و شبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیادی که نی

يَكُونُ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَالْأَوْلَى أَنْ يَكُونَ مِنْ حِينِ الْوِقَاعِ

باشد شیطان را بروی راه و بهتر است اینکه می باشد ازان وقت جماع

وَيُدَاوِمُ عَلَى ذَلِكَ لِيَتَخَلَّصَ هُوَ وَأَهْلُهُ وَوَلَدُهُ مِنَ الشَّيْطَانِ فِي الدُّنْيَا

و همیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد و اهل او و فرزند او از شیطان در دنیا

وَمِنَ النَّارِ فِي الْعُقْبَى قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ

و از آتش در آخرت گفت خدای ای کسانیکه ایمان آورده اید نگاه دارید خود را

وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَمَعَ ذَلِكَ يَخْرُجُ الْوَلَدُ صَالِحًا بَارًّا بِوَالِدَيْهِ طَائِعًا

و اهل خود را از آتش دوزخ و با آن می برآید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر و پدر را گردنده

لِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ ذَلِكَ بِبَرَكَةِ تَصْفِيَةِ الْغِذَاءِ فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الْجِمَاعِ

مر پروردگار خود را همه آن ببرکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تَنَحَّى عَنْهَا وَغَسَلَ مَا بِهِ مِنَ الْأَذَى وَتَوَضَّأَ إِنْ أَرَادَ الْعَوْدَ إِلَيْهَا

دور شود از زن و بشوید چیزیکه با وست از پلیدی و وضو کند اگر بخواهد بازگشتن بسوی زن

والا اغتسل ولا ينام جنبا فانه مكروه وكذلك روي عن النبي
صلى الله عليه وسلم الا ان يشق ذلك عليه لبرد او بعد حمام وماء او خوف ونحو
ذلك فينام الجنب دون ذلك ولا يستقبل القبلة عند الجماع
ويغطي راسه ويستتر عن العيون وان كان عن صبي طفل لانه روي
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا اتى احدكم اهله فليستتر فانه اذا لم يستتر
استحيت الملائكة وخرجت ويحضره الشيطان واذا
كان بينهما ولد كان الشيطان فيه شريكا وكذلك يروى عن
السلف انه اذا لم يسم عند الجماع التف الشيطان على احليله
يطأ كما يطأ ويستحب له الملاعبة لها قبل الجماع والانتظار
لها بعد قضاء حاجته حتى تقضي حاجتها فان ترك ذلك مضرة
عليها ربما افضى الى البغضاء والمفارقة وان اراد العزل عنها
فلا يفعل الا باذنها ان كانت حرة وباذن سيدها ان كانت
امة وان كانت امته جاز بغير اذنها لان الحق له دونها وقد جاء
رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان لي جارية هي خادمنا
اطوف عليها وانا اكره ان تحمل فقال صلى الله عليه وسلم اعزل عنها ان شئت

فانه سيّئاتها ما قدّر لها ويجتنب وطيها في حال الحيض والنفاس
وكذلك بعد انقطاع الدم حتى تغتسل من الحيض قولا واحدا و
في النفاس قبل الاربعين استحبابا فان لم تجد الماء وجب التيمم
فان خالفت فوطئ فيه تصدق بدينار او بنصف دينار على احد
الروايتين والاخرى يستغفر الله تعالى ويتوب ان لا يرجع الى مثله
ولا يكفر ويجتنب وطيها في الموضع المكروه قال النبي صلى الله عليه وسلم
ملعون من اتى امرأة في دبرها فان لم تتق نفسه الى الجماع لا يجوز
له تركه لان لها حقا في ذلك وعليها مضرة في تركه لان شهوتها
اعظم من شهوته وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
فضلت شهوة النساء على الرجال بتسعة وتسعين الا ان الله
تعالى القى عليهن الحياء وقيل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها
للنساء وواحدة للرجال والقدر الذي لا يجوز ان يؤخر الوطي
عنه اربعة اشهر الا ان يكون له عذر فان جاوز الاربعة
الاشهر كان لها فراقه وان سافر عنها مدة اكثر من ستة
اشهر فطلبت منه القدوم فابى ان يقدم مع القدرة كان

لِلْحَاكِمِ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا إِذَا طَلَبَتْ زَوْجَتُهُ ذَلِكَ وَهَذَا هُوَ

مر حاکم را اینکه جدائی کند میان ایشانها چون طلب کند زن جدائی را واین مدت چهار ماه آن تعیین

التَّاقِيتُ الَّذِي وَقَّتَهُ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ رض لِلنَّاسِ فِي مَغَازِيهِمْ

مدتی است که تعیین کرده است آنرا عمر خطاب رض مر مردم را در غزاهای ایشان

يَسِيرُونَ شَهْرًا وَيُقِيمُونَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَيَسِيرُونَ رَاجِعِينَ إِلَى

دران حال که سیر میکنند یکماه و می ایستند چهار ماه و سیر میکنند در حال که باز میگردند بسوی

أَهْلِهِمْ شَهْرًا وَإِذَا رَأَى امْرَأَةً غَيْرَهُ فَأَعْجَبَتْهُ جَامَعَ امْرَأَتَهُ لِيَسْكُنَ

اہل خود تا یکماه چون ببیند زن دیگری را جماع کند زن خود را تا فرو نشیند

مَا بِهِ مِنَ التَّوَقَانِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ

چیزیکه باوست از آرزو از جهت چیزیکه روایت است از پیغامبر علیه السلام که گفت چون ببیند یکی از شما

امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُقْبِلُ فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ

زنی را که عجب می آرد او را پس بیاید اہل خود را پس بدرستی شیطان پیش می آید در صورت زن

وَيُدْبِرُ فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ فَمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ امْرَأَةٌ يَلْتَجِئُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

و پشت میدهد در صورت زن پس کسیکه نبوده است مر او را زن پناه آرد بسوی خدا

وَيَسْأَلُهُ السَّلَامَةَ مِنَ الْمَعَاصِي وَيَسْتَعِيذُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

و بخواهد از وی سلامتی از گناهان و پناه جوید بخدا از شیطان که رانده شده است

وَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُحَدِّثَ غَيْرَهُ بِمَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ مِنْ أَمْرِ

و روا نیست مرد را اینکه سخن کند دیگری را آن چیزیکه رفته است میان او و میان زن او از حال

الْجِمَاعِ وَلَا لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُحَدِّثَ بِذَلِكَ لِلنِّسَاءِ لِأَنَّ ذَلِكَ سُخْفٌ وَدَنَاءَةٌ

جماع و نیست روا مر زن را اینکه سخن کند آن حال جماع مر زنان را زیرا که بدرستی این کمینگی است و فرومایگیست

وَقَبِيحٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعَقْلِ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض فِي حَدِيثٍ فِيهِ طُولٌ

و بد است در شرع و عقل از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوهریره رض در حدیث که دران درازیست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الرِّجَالِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُمُ الرَّجُلُ

از پیغامبر تا اینکه گفت ابوهریره پس روی آورد پیغمبر بر مردان پس گفت پیغمبر آیا از شما مردیست

إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ وَأَلْقَى عَلَيْهِ سِتْرَهُ وَاسْتَتَرَ بِسِتْرِ اللَّهِ

چون می آید اہل خود را پس می بندد در او و می اندازد پرده را و پوشیده شود به پرده خدا

قَالُوا نَعَمْ قَالَ ثُمَّ يَجْلِسُ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ فَعَلْتُ كَذَا فَعَلْتُ كَذَا

گفتند آری گفت پیغمبر پس نشیند آن مرد بعد ازان پس میگوید کردم چنین کردم چنان

قَالَ فَسَكَتُوا قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُنَّ مَنْ تُحَدِّثُ

گفت ابوهریره پس خاموش شدند گفت ابوهریره پس روی آورد پیغمبر بر زنان پس گفت آیا از شما کسی هست که سخن میکند

فسكتت فجثت الشاة على احدى ركبتيها وتطأطأت لرسول الله

صلى الله عليه ليراها وتسمع كلامها فقالت يا رسول الله انهم ليحدثون

وانهن ليحدثن ثناه فقال اهل تدرون ما مثل ذلك انما مثل ذلك

مثل شيطانة لقيت شيطانا في السكة فقضى منها حاجته والناس

ينظرون اليه الا ان طيب الرجال ما ظهر ريحه ولم يظهر لونه الا

ان طيب النساء ما ظهر لونه ولم يظهر ريحه فصل واذا دعا

امرأة للجماع فابت عليه كانت عاصية لله تعالى وعليها وزر

قال النبي صلى الله عليه في حديث ابي هريرة رض ايما امرأة منعت زوجها

حاجته كان عليها قيراطان من الاصر وايما رجل منع زوجته

حاجتها كان عليه من الاصر قيراط يعني الاثم وفي بعض الاحاديث

قال صلى الله عليه اذا دعى احدكم امرأته الى فراشه فلتأته وان كانت على

التنور يروى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال اذا دعى احدكم امرأته

الى فراشه فلم تأته فبات غضبان عليها لعنتها الملائكة حتى تصبح

وعن قيس ابن سعد رضي الله عنه قال اتيت الحيرة فرأيتهم يسجدون

لمرزبان لهم فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله انت

أحق أن يسجد لك فقال صلى الله عليه وسلم أرأيت لو مررت بقبري أكنت تسجد
له قال قلت لا قال صلى الله عليه وسلم فلا تفعلوا إذ ليس ذاك وقال صلى الله عليه وسلم لو كنت آمر
أحدا أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهن لما جعل الله
عز وجل لهم عليهن من الحقوق وللزوج بأن هو مالك لهم وعن حكيم بن
معوية القشيري رض عن أبيه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما حق زوجة أحدنا عليه قال صلى الله عليه وسلم أن تطعمها إذا طعمت وتكسوها
إذا اكتسيت ولا تضرب الوجه ولا تقبح الوجه ولا تهجر إلا في البيت
فإن أصرت المرأة على النشوز وهو الامتناع عن الإجابة لهذا
الشأن أو بنية متكرهة متبرمة فليبدء الزوج بوعظها و
تخويفها بالله عز وجل فإن أقامت على ذلك هجرها في المضجع و
الكلام فيما دون ثلثة أيام فإن ارتدعت وإلا كان له ضربها
ما لا يكون مبرحا كالدرة أو مخراق لأن المقصود ارتداعها و
طاعتها له لا إهلاكها فإن لم يصلح الحال بينهما بعث الحاكم
حكمين حرين مسلمين عدلين من أهلهما ويوكلانهما الزوجان و
فينظران بينهما ما فيه من المصلحة من إصلاح أو فراق بما له

غيره فيما يفعلان بل يلزمهما حكمه **فصل** ويستحب وليمة

العرس والسنة ان لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء اولم من

الطعام جاز وتجب اجابته اذا كان مسلما في اليوم الاول ويستحب

في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والاصل في

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعبد الرحمن اولم ولو بشاة

وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في اول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك

دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما اذا دعي احدكم

الى وليمة عرس فليجب فان كان مفطرا اكل وان كان صائما ترك

وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه ام لا على روايتين على

احدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والنهبة و

الشراهة فكانت الصيانة عن ذلك اولى وتركه في باب الورع

احرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم

نحر بدنة وخلى بينها وبين السائلين وقال من شاء اقتطع

ولا فرق بين النثار وبين ذلك واولى من ذلك القسمة بين

الحاضرين فانه اطيب واجمل وادخل في باب الورع **فصل**

فإذا كملت شرائط النكاح وهو حصول الولي العدل والشهود

العدول والكفاءة والخلو من المانع من الردة والعدة وغيرهما

استأذنها العاقد للنكاح إذا لم تكن مجبرة وهو إذا كانت ثيبا

أو بكرا لا أب لها وعرفها الزوج ومقدار الصداق وصفته ثم

يخطب ويستغفر الله عز وجل ويأمر بذلك الولي على وجه

الاستحباب والأولى أن يستنطقه فيقول له قد زوجتك

بنتي أو أختي فلانة نسميها على ما اتفقنا عليه من الصداق

ويقول الزوج قد قبلت هذا النكاح ولا ينعقد النكاح إلا ١٣٠

بالعربية لمن يحسنها فإن لم يحسنها فبلسانه ولغته وهل

يلزمه تعلم العربية إذا لم يحسنها لعقد النكاح أم لا على الوجهين

ويستحب أن يخطب بخطبة عبد الله بن مسعود رض لأنه روي

أن الإمام أحمد بن حنبل رض كان إذا شهد إملاكا ولم يسمع خطبة

عبد الله بن مسعود رض ترك الإملاك وانصرف وهو ما أخبرنا به

الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك بن موسى السقطي ببغداد عن

القاضي المظفر هناد بن إبراهيم بن محمد بن نصر النسفي عن الشافعي

أبي عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمي البصري عن محمد

بن أحمد اللؤلؤي عن أبي داود قال حدثنا محمد بن الانباري

المفتي قال حدثنا وكيع عن إسرائيل عن أبي إسحق عن أبي الأحوص

عن أبي عبيدة عن عبد الله بن مسعود رض قال علمنا رسول الله

صلى الله عليه وسلم خطبة الحاجة الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره و

نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهدي الله

فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا

الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله يا أيها الناس اتقوا ربكم

الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما

رجالا كثيرا ونساء واتقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إن

الله كان عليكم رقيبا يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا

سديدا يصلح لكم أعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ومن يطع الله و

رسوله فقد فاز فوزا عظيما ويستحب أن يصنف إليها قوله

عز وجل وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم إن

يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم يرزق من

تاب بغير حساب وان قرء غير هذه الخطبة جاز مثل ان يقول

الحمد لله المتفرد بآلائه الجواد باعطائه الذي تجلى باسمائه

المتوحد بكبريائه لا يصف الواصفون صفته ولا ينعته الناعتون

حق نعته لا اله الا الله الواحد الصمد المعبود ليس كمثله شيء

وهو السميع البصير تبارك الله العزيز الغفار بعث محمدا صلى الله عليه وسلم

بالحق نبيا صفيا بريا من العاهات كلها فبلغ ما ارسل به سراجا

زاهرا ونورا ساطعا وبرهانا لامعا صلى الله عليه وسلم وعلى اله

اجمعين ثم ان هذه الامور كلها بيد الله يصرفها في طرائقها و ۱۳۳

يمضيها في حقائقها لا مقدم لما اخر ولا مؤخر لما قدم ولا يجتمع

اثنان الا بقضائه وقدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل

اجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتب وكان

من قضاء الله وقدره ان فلان ابن فلان ابن فلان يخطب كريمتكم

فلانة بنت فلان وقد اتاكم راغبا فيكم خاطبا كريمتكم وقد بذل

لها من الصداق ما وقع عليه الاتفاق فزوجوا خاطبكم وانكحوا

راغبكم قال الله تعالى وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم

وإيامىٰكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم

فإذا فرغ من الخطبة عقد النكاح على ما قد منا ذكره باب

پس وقتی که فارغ شود از خطبه بسته شود نکاح بر طریقی که پیش کردیم ذکر او را

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد ذكر الله عز وجل

فرموده نیکو مشهور شده است و بازداشتن از چیزی که انکار کرده شده است در شرع تحقیق یاد کرده است خدای تعالی

الآمرين بالمعروف والناهين عن المنكر ومدحهم في كتابه قال عز

امر کنندگان بمعروف را و بازدارندگان از منکر را و مدح فرموده است ایشان را در قرآن خود فرمود خدای

وجل الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود

تعالی امر کنندگان بچیزی که مشهور شده است و بازدارندگان از چیزی که نامشهور است و نگاهدارندگان حدهای

الله وقال الله تعالى كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف

خدای تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امتی که برآورده و پیدا کرده شده است برای نفع مردم می فرمایید مردم

وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقال الله تعالى والمؤمنون

باز می دارید مردم را از نامشهور و ایمان می آرید بخدای تعالی و فرمود خدای تعالی و مردان مومن

والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون

و زنان مومنه بعضی از ایشان دوستان بعضی اند امر میکنند بچیزی که مشهور شده است و باز میدارند

عن المنكر وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لتأمرن بالمعروف

از چیزی که نامشهور است مرویست از پیغمبر صلعم بدرستی و به تحقیق امر خواهید کرد شما ای صحابه بچیزی

ولتنهون عن المنكر أو ليسلطن الله عز وجل شراركم على خياركم

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه بگمارد حق تعالی بدترین شمایان را بر نیکان شما ستم کنند

فيدعو خياركم فلا يستجاب لهم وروى سالم بن عبد الله بن عمر

پس ایشان دعا کنند برای خلاصی قبول کرده نشود دعای شما

عن أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا بالمعروف وانهوا عن

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

المنكر قبل أن تدعوا فلا يستجاب لكم وقبل أن تستغفروا فلا يغفر

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لكم ألا إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يدفع رزقا ولا يقرب

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکند رزق را و نزدیک

أجلا ألا إن الأحبار من اليهود والرهبان من النصارى لما تركوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و عابدان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان انبيائهم
ثم عمّوا بالبلاء والامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على
كل مسلم حر مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدي
الى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله واهله ولا فرق بين ان
يكون اماما او عالما او قاضيا او واحدا من الرعية وانما شرطنا
العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الاثم
لانه لا يأمن المنكر ان يكون الامر بخلاف ما ظن وقد قال الله
عز وجل يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض
الظن اثم ولا يجب عليه كشف ما ستر عنه لان الله تعالى نهى عن ذلك
وقال ولا تجسسوا انما الواجب عليه انكار ما ظهر وفي بحث ما
ستر كشف الستر وذلك ممنوع عنه **فصل** وانما شرطنا
القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما من قوم
يكون فيهم رجل يعمل المعاصي يقدرون ان يغيروا عليه فلا يغيروا
عليه الا ان عمهم الله بعذاب قبل ان يتوبوا فقد شرط رسول الله
صلى الله عليه وسلم القدرة في ذلك وهو اذا كانت الغلبة لاهل الصلاح

١٣٤

وعدل السلطان ومعاونة أهل الخير وأما إذا كان الإنكار
تعريضا بالنفس ولحوق ضرر به وماله فلا يجب عليه ذلك لقوله
عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة وقوله عز وجل ولا تقتلوا
أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه قيل
يا رسول الله كيف يذل نفسه قال صلى الله عليه وسلم لا يتعرض لما لا يمكنه
وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمرا لا تستطيعون تغييره فاصبروا
حتى يكون الله تعالى هو الذي يغيره فإذا ثبت أنه لا يجب عليه
الإنكار فهل يجوز الإنكار إذا غلب على ظنه الخوف على نفسه
فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان من أهل العزيمة
والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله مع الكفار قال الله تعالى
في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر
واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة
مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما
إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان
عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على ذلك وأما

الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين فصل

فاذا ثبت وجوب الانكار فالمنكرون ثلثة اقسام قسم يكون

انكارهم باليد وهم الائمة والسلاطين والقسم الثاني انكارهم

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث انكارهم

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

روى ابو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى

احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان

لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان يعني اضعف

فعل الايمان وقد روي عن بعض الصحابة رض انه قال اذا رأى

احد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

اللهم ان هذا منكر فاذا قال ذلك كان له ثواب من امر

بالمعروف ونهى عن المنكر فصل وان غلب على ظنه

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الانكار

ام لا على روايتين عن الامام احمد رح احدهما يجب لجواز ان

يرتدع وينزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

صدقه فيرجع عما هو عليه والظن لا يمنع من جواز انكاره
والرواية الاخرى لا يجب عليه انكاره حتى يغلب على ظنه
زواله لان القصد بالانكار زوال المنكر فاذا قوي في الظن
بقاؤه كان تركه اولى فصل ويشترط في الآمر
بالمعروف والناهي عن المنكر خمس شرائط اولها ان يكون
عالما بما يأمر وينهى والثاني ان يكون قصده وجه الله و
اعزاز دين الله واعلاء كلمة الله وامره دون الرياء والسمعة
والحمية لنفسه وانما ينصر ويوفق ويزول به المنكر اذا كان
صادقا مخلصا قال الله تعالى ان تنصروا الله ينصركم ويثبت
اقدامكم وقال الله تعالى ان الله مع الذين اتقوا والذين هم
محسنون فاذا اتقى الشرك وترك نظر الخلق في انكاره واحسن
العمل باخلاصه في ذلك كان الظفر له وان كان غير ذلك
كان له الخذلان والصغار والذلة والمهانة وبقاء المنكر
على حاله بل زيادته وتفاقمه وضراوة اهل المعاصي واتفاق
شياطين الانس والجن على مخالفة الله تعالى وترك طاعته

قال في كتاب المحرمات والثالث أن يكون أمره ونهيه باللين

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

على أخيه كيف وأنت عدوه الشيطان اللعين الذي قد

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة أمره

يريد بذلك اهلاكه وإدخاله النار كما قال الله تعالى إنما يدعوا

حزبه ليكونوا من أصحاب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه وسلم

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما إلى فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر أو يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

حديث أسامة لا ينبغي لأحد أن يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر

حتى يكون فيه ثلث خصال عالما بما يأمر عالما بما ينهى رفيقا

فيما يأمر رفيقا فيما ينهى الرابع أن يكون صبورا حليما سهولا

متواضعا بالهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

مريضا حكيما يداوي مجنونا إماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا على أذيتهم الأذى من قومهم

علی نصرة دین الله واعزازه والقیام معه فیجعلهم ائمة هداة

الجباة الذین قادة المؤمنین وقال الله تعالی فی قصة لقمان

وأمر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک

من عزم الامور والخامس ان یکون عاملا بما یأمر متنزها عما

ینهی عنه غیر متلطخ به لئلا یکون الهم تسلق فیکون عند

الله مذموما ملاما قال الله تعالی اتأمرون الناس بالبر و

تنسون انفسکم وانتم تتلون الکتب افلا تعقلون وقال النبی

صلی الله علیه وسلم فی حدیث انس بن مالک رض رأیت لیلة اسری بی رجالا

تقرض شفاههم بالمقاریض فقلت من هؤلاء یا جبرئیل قال

علیه الصلوة والسلام خطباء امتک الذین یأمرون الناس

وینسون انفسهم وهم یتلون الکتب قال الشاعر لا تنه عن

خلق وتاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم * وقال قتادة رض

ذکر لنا ان فی التورية مکتوبا ابن ادم یذکرنی وینسانی

ویدعو الی ویفر منی فباطل ما تذهبون واراد بذلک

وجل من یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ویترک نفسه وهو

جل وعلا أعلم بذلك فضل والأولى له إن استطاع أن

داناتر است بحال او و بهتر آنست اگر طاقت داشته باشد اینکه

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك أبلغ وأمكن في الموعظة

امر کند و نهی کند او را پنهان در گوشه تا باشد نهایت رسنده تر در دل و قرار گیرنده تر در پند

والزجر والنصيحة له وأقرب إلى القبول والإقلاع وقد قال أبو

و زجر و نصیحت کردن مر او را و نزدیک تر بسوی قبول و دور کردن و بتحقیق گفته

الدرداء من وعظ أخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظ سرًا

ابو درداء هر که پند کرد برادر خود را آشکارا پس بتحقیق عیب کرد او را و هر که پند کرد پنهان

فقد زانه فإن فعل ذلك ولم ينفعه أظهر ذلك واستعان

پس بتحقیق آراسته کرد او را پس اگر کرد این را و سود نکرد ظاهر کند این را و مدد خواهد

عليه بأهل الخير فإن لم ينفع فبأصحاب السلطان وينبغي أن

بر وی به اهل نیکی پس اگر نفع نکرد پس یاری خواهد بمردم سلطان یعنی حاکم و سزاوار است

لا يترك إنكار المنكر أبدًا لأن الله تعالى ذم قومًا تركوا ذلك و

که ترک نکند منع کردن از منکر هرگز بدرستیکه حق تعالی نکوهید گروهی را که گذاشته بودند این را و

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر

غافل شده بودند ازو و گفت عز و جل بودند که باز نمی داشتند یکدیگر را از عمل زشت

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

که کرده بودند هر آینه بد است آنچه بودند که میکرده اند و گفت خدای عز و جل چرا منع نمیکنند ایشان را

الربانيون والأحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت لبئس ما

مردم خداپرست و دانشمندان از گفتن ایشان گناه و از خوردن حرام هر آینه بد است

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

ایشان میکرده اند یعنی چرا منع نکردند ایشان را علمای ایشان و فقهای ایشان و قاریان ایشان

عن القول الفاحش وأكل الحرام وفعل المعاصي وقيل إن الله

از قول زشت و خوردن حرام و از کردن گناه و گفته شده بدرستی حق تعالی

أوحى إلى يوشع بن نون إني مهلك من قومك أربعين ألفًا من

وحی فرستاد بسوی یوشع بدرستی هلاک کننده ام از قوم تو چهل هزار کس از

خيارهم وستين ألفًا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الأشرار

نیکان ایشان و شصت هزار کس از بدان ایشان گفت ای پروردگار من اینها بدانند

فما بال الأخيار قال تعالى إنهم لم يغضبوا لغضبي وأكلوهم و

پس چیست حال نیکان گفت خدای تعالی بدرستی ایشان در غضب نیامدند بغضب من و خوردند با ایشان

١٤٠

ثُمَّ ادَبُوهُمْ فصل وَقَدْ ذَكَرْنَا اَنَّ الشَّرْطَ الْخَامِسَ اَنْ يَكُوْنَ عَامِلًا

آنگاه ادب دهید مر ایشان را در تحقیق یاد کردیم ما که شرط پنجم اینست که باشد عمل کننده

بِمَا يَأْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا يَنْهٰى عَنْهُ اِلَّا اَنَّ شُيُوْخَنَا ذَكَرُوْا اَنَّ الْاَمْرَ

بچیزیکه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه منع میکند لیکن پیران ما ذکر کرده اند که بدرستی امر کردن

بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبٌ عَلَى الْفَاسِقِ كَوُجُوْبِهٖ عَلَى الْعَدْلِ

بنیک و منع کردن از زشت واجبست بر فاسق نیز چنانچه واجبست بر مرد عادل

فَاَشَرْنَا اِلٰى ذٰلِكَ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ عُمُوْمِ الْاٰيَاتِ وَالْاَخْبَارِ مِنْ غَيْرِ

پس اشارت کردیم بسوی این مسئله از جهت چیزیکه گذشته بالا از عام بودن آیات قرآن و خبرهای رسول از غیر

فَرْقٍ وَقَدْ حَمَلَ بَعْضُ السَّلَفِ قَوْلَهٗ تَعَالٰى وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْرِيْ

جدا کردن درمیان فاسق و عادل و بتحقیق حمل کرده اند بعضی پیشینیان قول حق تعالی را و از بعضی مردم اند که میفروشد

نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ عَلَى الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک و باز داشتن از زشت

وَرُوِيَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ سَمِعَ اِنْسَانًا يَقْرَءُ

و روایت کرده شده است بدرستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هٰذِهِ الْاٰيَةَ فَقَالَ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ قَامَ رَجُلٌ يَاْمُرُ

این آیت را که پس گفت ما برای خدائیم و بسوی او بازگشت کنندگانیم برخاست مردی امر میکرد

بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ فَقُتِلَ وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ اِنَّ

بنیک و منع میکرد از منکر پس کشته شد و مرویست از ابی امامه رض گفت بدرستی

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ

رسول خدا گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ

و مرویست از جابر گفت فرمود رسول خدا بهترین شهیدان

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَرَجُلٌ قَامَ اِلٰى اِمَامٍ جَائِرٍ

روز قیامت حمزه پسر عبد المطلب و مردیکه برخاست بسوی پادشاه جابر

فَاَمَرَهٗ وَنَهَاهُ فَقَتَلَهٗ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى الَّذِيْ يَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ

پس امر کرد او را بمعروف و نهی کرد از منکر پس کشت آن پادشاه او را و بتحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسیرا که منع کرده باشد از

وَتَاْخُذُهُ الْعِزَّةُ فَلَا يَسْمَعُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ

و میگیرد او را بزرگی دنیا پس باز نمی آید از آن منکر پس گفت حق تعالی و هرگاه گفته شود او را بترس از خدا

اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ الْاٰيَةَ وَقَالَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ رض اِنَّ مِنْ اَكْبَرِ الذُّنُوْبِ

میگیرد او را بزرگی بگناه و تا آخر می آید او را از باز گشتن بجوانب تا آخر این آیه و گفت عبد الله بن مسعود بدرستی از بزرگترین

عند الله عز وجل ان يقال للعبد اتق الله فيقول عليك نفسك
وجميع ذلك عام في حق صالح وطالح وروى ابو هريرة رض ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا بالمعروف وان لم تعملوا وانهوا عن المنكر
وان لم تنتهوا عنه وانه لا يخلو احد من معصية اما ظاهرا و
اما باطنا فان قلنا لا ينكر الا المنزه عنه لتعذر الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر فيندرس المنكر ويضمحل فصل والذي
يؤمر به وينكر على ضربين فكل ما وافق الكتاب والسنة والعقل
فهو معروف وكلما خالف فهو منكر ثم ذلك ينقسم قسمين ١٤٤
احدهما ظاهر يعرفه العوام والخواص فهو كوجوب الصلوة
الخمس وصوم رمضان والزكوة والحج وغير ذلك ومن المنكر
كتحريم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطريق والربو والغصب
وغير ذلك فهذا القسم يجب انكاره على العوام كما يجب على الخواص
من العلماء والقسم الثاني ما لا يعرفه الا الخواص مثل اعتقاد
ما يجوز على الباري وما لا يجوز عليه فهذا يختص انكاره بالعلماء
فان اخبر احد من العلماء بذلك لواحد من العوام جاز له ذلك

ووجب على العامي الإنكار عند القدرة على ما بينا ولا يجوز

قبل ذلك وأما إذا كان الشيء مما اختلف الفقهاء فيه و

ساغ فيه الاجتهاد كشرب عامي للنبيذ مقلدا لأبي حنيفة رض

وتزوج امرأة بلا ولي على ما عرف من مذهبه لم يكن لأحد

ممن هو على مذهب الإمام أحمد والشافعي الإنكار عليه لأن

الإمام أحمد قال في رواية المروذي لا ينبغي للفقيه أن يحمل

الناس على مذهبه ولا يشدد عليهم وإذا ثبت هذا فالإنكار

إنما يتعين في خرق الإجماع دون المختلف فيه وقد نقل عن

الإمام أحمد ما يدل على جواز الإنكار في المختلف فيه وهو ما قال

وفي رواية الميموني في رجل يمر بالقوم وهم يلعبون بالشطرنج

ينهاهم ويعظهم ومعلوم أن ذلك جائز عند أصحاب الشافعي

فصل وينبغي لكل مؤمن أن يعمل بهذه الآداب في سائر

أحواله ولا يترك العمل بها وقد روي عن أمير المؤمنين

عمر بن الخطاب رض أنه قال تأدبوا ثم تفقهوا وقال أبو عبد الله

البلخي أدب العلم أكثر من العلم وقال عبد الله بن المبارك إذا

وصف لي رجل له علم الاولين والآخرين لا اتأسف على

بیان کرده شده مرا مردی که مر او را علم پیشینیان و پسینیان باشد افسوس نخورم من بر

فوت لقائه واذا سمعت رجلا له ادب النفس اتمنى لقائه

فوت شدن دیدار او و وقتی که بشنوم مردی را که او را ادب نفس باشد آرزو میکنم دیدار او را

واتأسف على فوته ويقال مثله كمثل بلدة لها خمسة من

و افسوس میخورم بر فوت او و گفته میشود مانند او مانند شهری است که مر او را پنج

الحصون الاول من ذهب والثاني من فضة والثالث من

قلعه باشد اول از طلا باشد و دوم از نقره و سوم از

حديد والرابع من آجر والخامس من لبن فما دام اهل الحصن

آهن و چهارم از خشت پخته و پنجم از خشت خام پس تا وقتی که اهل قلعه

متعاهدين الذي هو من لبن لا يطمع العدو في الثاني فاذا

نگاه دارند آن قلعه را که از خشت خام است پس طمع نکند دشمن در قلعه دوم پس چون

اهملوا ذلك طمعوا في الحصن الثاني ثم في الثالث حتى تخرب

ترک کنند حفاظت آن قلعه را طمع کنند در قلعه دوم پس در سوم تا آنکه خراب گردد

الحصون كلها فكذلك الايمان في خمسة من الحصون اولها 144

قلعها همه پس همچنان ایمان در پنج قلعه است اول آنها

اليقين ثم الاخلاص ثم اداء الفرائض ثم اتمام السنن ثم حفظ

یقین است پس اخلاص پس ادای فرایض پس تمام کردن سنتها پس نگاه داشتن

الآداب فما دام العبد يحفظ الآداب ويتعاهدها فالشيطان

لا يطمع فيه فاذا ترك الآداب طمع الشيطان في السنن ثم في الفرائض

ثم في الاخلاص ثم في اليقين فينبغي للانسان ان يحفظ الآداب

في جميع اموره من الوضوء والصلوة والبيع والشراء وغير ذلك هذا

الامر ما اخترنا واوردنا وجمعنا من آداب الشريعة فبامتثال

الامر في العبادات الخمس المقدم ذكرها يصير مسلما وبالتأدب

١٧٥

بهذه الآداب يكون تابعاً للسنّة ومقتضياً للأثر ويحتمل

معرفة ما ويبقى عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال

القلب فأمرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمّص

بنور الإسلام ظاهراً قلنا له تقمّص بنور الإيمان باطناً باب

في معرفة الصانع عزّ وجلّ فنقول فأما معرفة الصانع عزّ

وجلّ بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن يعرف و

يتيقن أنه واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا

عون ولا شريك ولا ظهير ولا وزير ولا ندّ ولا مثل له ليس بجسم

ولا جوهر فيحسّ ولا عرض فيقضى ولا ذي تركيب وآلة وتأليف

ولا ماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا

طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور

تزهر حاضر الأشياء علماً شاهد لها من غير مماسة عزيز

قاهر عالم قادر حاكم قاهر ساتر رحيم ناصر رؤوف خالق فاطر

أول آخر ظاهر باطن فرد صمد حي لا يموت أزلي لا يفوت

أبدي الملكوت سرمدي الجبروت قيوم لا ينام عزيز لا يضام

منيع لا يرام فله الأسماء العظام والمواهب الكرام تقضي بالفناء

على جميع الأنام قال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال

والإكرام وهو بجهة العلو مستو على العرش محتو على الملك محيط

علمه بالأشياء إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه

يدبر الأمر من السماء إلى الأرض ثم يعرج إليه في يوم كان

مقداره ألف سنة مما تعدون ونعتقد أن لله عز وجل

تسعة وتسعين اسما من أحصاها دخل الجنة وذلك مروي

عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لله تسعة وتسعون

اسما أو مائة إلا واحدا من أحصاها دخل الجنة وجميعها في

القرآن في سور متفرقة منها خمسة أسماء في الفاتحة وهي يا الله

يا رب يا رحمن يا رحيم يا ملك وفي سورة البقرة ستة وعشرون

اسما يا محيط يا قدير يا عليم يا حكيم يا تواب يا بصير يا واسع

يا بديع يا رؤوف يا شاكر يا إله يا واحد يا غفور يا حليم يا قابض

يا باسط يا لا إله إلا هو يا حي يا قيوم يا علي يا عظيم يا ولي يا غني

١٤٧

يا حميد وفي آل عمران اربعة اسماء يا قائم يا وهاب يا سريع

اى ستوده شده در سوره آل عمران چهار نام ست اى قايم بذات خود اى بى عوض بسيار بخشنده

يا جامع وفي سورة النساء ستة اسماء يا رقيب يا حسيب

اى جامع در سوره النساء شش نام ست اى نگاه بان اى كفايت كننده

يا شهيد يا غفور يا مقيت يا وكيل وفي الانعام خمسة اسماء

اى حاضر اى آمرزنده اى روزى دهنده اى كار ساز و در سوره انعام پنج نام ست

يا فاطر يا قاهر يا قادر يا لطيف يا خبير وفي الاعراف اسمان

اى پيدا كننده اى غالب اى توانا اى لطيف اى با خبر و در سوره اعراف دو نام ست

يا محيي يا مميت وفي الانفال اسمان يا نعم المولى يا نعم النصير

اى زنده كننده اى ميراننده در سوره انفال دو نام ست اى بهترين دوستان اى بهترين مددگاران

وفي هود سبعة اسماء يا حفيظ يا رقيب يا مجيد يا قوي يا مجيب

در سوره هود هفت نام ست اى نگاه دارنده خلق اى نگاهبان اى صاحب بزرگى اى توانا اى قبول كننده

يا ودود يا فعال لما يريد وفي الرعد اسمان يا كبير يا متعال وفي ابراهيم

اى دوست دارنده اى كننده آنچه خواهد در سوره رعد دو نام ست اى بزرگ اى برتر

اسم واحد وهو يا منان وفي الحجر اسم واحد وهو يا خلاق وفي

يك نام ست و آن اسم منان ست اى عطا كننده در سوره حجر يك نام ست و آن خلاق ست اى پيدا كننده

النحل اسم يا باعث وفي مريم اسمان يا صادق يا وارث وفي

سوره نحل يك نام ست اى برانگيزنده خلق پس از موت در سوره مريم دو نام ست اى راست گو اى باقى

المؤمنون اسم يا كريم وفي النور ثلثة اسماء يا حق يا مبين يا نور

سوره مؤمنون يك نام ست اى كريم سه نام ست اى حق اى ظاهر اى روشنى

وفي الفرقان يا هادي وفي سبا يا فتاح وفي المؤمن اربعة

در سوره فرقان اى راه نماينده در سوره سبا اى گشاينده كارهاى بسته در سوره مؤمن چهار

اسماء يا غافر يا قابل يا شديد يا ذا الطول وفي الذاريات ثلثة

نام ست اى بخشنده عاصيان اى قبول كننده توبه اى سخت توانا اى خداوند نعمت در سوره ذاريات سه

اسماء يا رزاق يا ذا القوة يا متين وفي الطور يا بر وفي

نام اند اى روزى دهنده اى خداوند قوت اى استوار در سوره طور

اقتربت الساعة يا مقتدر وفي الرحمن يا باقي يا ذا الجلال و

اقتربت الساعة اى بسيار توانا

الاكرام وفي الحديد اربعة يا اول يا آخر يا ظاهر يا باطن

در سوره حديد چهار نام ست

الخبير عشرة اسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا بارئ يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله احد يا احد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن نعيم اسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا احكم الحاكمين وذكر ابو بكر النقاش في كتاب تفسير
الاسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رض انه قد
قال ان لله ثلثمائة وستين اسماء وروي ايضا عن غيره مائة
واربعة عشر اسماء وكل ذلك محمول على انهم وجدوا في القرآن
اسماء مكررة فعدوها اسماء والصحيح فيما ذكر عن ابي هريرة
رضي الله تعالى عنه **فصل** ونعتقد ان الايمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالاركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فاما الذين آمنوا فزادتهم ايمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وقال الله تعالى وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا وقوله
عز وجل ليستيقن الذين أوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا
إيمانا وما روي عن ابن عباس وأبي هريرة وأبي الدرداء أنهم
قالوا الإيمان يزيد وينقص وغير ذلك مما يطول شرحه وقد
أنكرت الأشعرية زيادة الإيمان ونقصانه وهو في اللغة
تصديق القلب المتضمن للعلم بالمصدق به وهو في الشريعة
التصديق وهو العلم بالله وصفاته مع جميع الطاعات الواجبة
منها والنوافل واجتناب الزلات والمعاصي ويجوز أن يقال
هو الدين والشريعة والملة لأن الدين هو ما يدان به من
الطاعات مع اجتناب المحظورات والمحرمات فذلك هو
صفة الإيمان وأما الإسلام فهو من جملة الإيمان وكل
إيمان إسلام وليس كل إسلام إيمانا لأن الإسلام هو بمعنى
الاستسلام والانقياد فكل مؤمن مستسلم منقاد لله تعالى
وليس كل مسلم مؤمنا بالله لأنه قد يسلم مخافة السيف
فالإيمان اسم يتناول مسميات كثيرة أفعالا وأقوالا ونية

جميع الطاعات والاسلام عبارة عن الشهادتين مع طمانية

القلب بالعبادات الخمس وقد اطلق الامام احمد بن حنبل رحمة

الله عليه ان الايمان غير الاسلام فذهب الى الحديث المروية

عن عبد الله بن عمر رض انه قال حدثني عمر بن الخطاب انه قال

بينما انا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم اذ طلع علينا رجل

شديد بياض الثوب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر السفر

ولا يعرفه منا احد حتى جلس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسند ركبتيه

الى ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه ثم قال يا محمد اخبرني عن

الاسلام فقال صلى الله عليه وسلم ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا

رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان و

تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال

فتعجبنا منه يسأله ويصدقه ثم قال اخبرني عن الايمان

قال صلى الله عليه ان تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم

الآخر والقدر خيره وشره قال صدقت قال اخبرني عن الاحسان

قال ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك قال

فأخبرني عن الساعة قال ما المسؤل عنها بأعلم من السائل

پس خبر ده مرا از روز قیامت گفت پیغمبر خدا نیست سوال کرده شده از آن داناتر از سوال کننده

قال فأخبرني عن أماراتها قال أن تلد الأمة ربتها وأن ترى

گفت پس خبر ده مرا از نشانهای قیامت گفت پیغمبر آنکه بزاید کنیزک پروردگار خود را و ببینی

الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان ثم انطلق فلبثت

هنيئة ثم قال لي رسول الله هل تدري من السائل قلت

الله ورسوله أعلم قال صلى الله عليه وسلم فإنه جبريل أتاكم يعلمكم أمر

خدا و رسول او داناترست گفت پیغمبر پس بدرستیکه آن جبرئیل است آمد شما را که آموزد شما را

دينكم وفي لفظ آخر قال ذلك جبريل أتاكم ليعلمكم أمر دينكم

وما أتاني قط في صورة إلا عرفته إلا في صورته هذه فقد فرق

جبريل عليه السلام بين الإسلام والإيمان بسؤالين فأجاب النبي

صلى الله عليه وسلم بجوابين مختلفين فذهب الإمام أحمد رض أيضا إلى حديث

الأعرابي حيث قال يا رسول الله أعطيت فلانا ومنعتني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم ذلك مؤمن فقال الأعرابي وأنا مؤمن فقال له النبي صلى الله عليه

وسلم أو مسلم أنت وذهب أيضا إلى قول الله تعالى قالت الأعراب آمنا

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم

واعلم أن زيادة الإيمان إنما يكون بعد التحقيق بعد أداء الأوامر

والانتهاء عن النواهي والتسليم في القدر وترك الاعتراض على الله

عزّ وجلّ في فعله في جميع خلقه وترك الشكّ في وعده في الاقسام

والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة

والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة

له في سائر الاحوال فاما بمجرد الصلوة والصيام فلا وسئل

الامام احمد عن الايمان أمخلوق هو ام غير مخلوق فقال من قال

ان الايمان مخلوق فقد كفر لان في ذلك ايهاما وتعريضا

بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لان في ذلك ايهام

ان اماطة الاذى عن الطريق وافعال الاركان غير مخلوقة 152

فقد انكر على الطائفتين وذكر الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

الايمان بضع وسبعون خصلة افضلها قول لا اله الا الله

وادناها اماطة الاذى عن الطريق وانما كفر القائل بخلق القرآن

وبدّع الآخر لان مذهبه رحمه الله مبني على ان القرآن اذا

لم ينطق بشيء ولا روي في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء

وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل احد منهم قولا فالكلام فيه

بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن ان يقول انا مؤمن حقا بل يجب

أن يقول أنا مؤمن إن شاء الله خلاف ما قالت المعتزلة أنه

يجوز أن يقول أنا مؤمن حقا وإنما قلنا ذلك لما روي عن

عمر بن الخطاب رض أنه قال من زعم أنه مؤمن فهو كافر وعن

الحسن رض قال إن رجلا قال عند عبد الله بن مسعود إني مؤمن

فقيل لابن مسعود إن هذا يزعم أنه مؤمن قال فاسئلوه أفي

الجنة هو أم هو في النار فسألوه فقال الله أعلم فقال عبد الله

فهلا وكلت الأخرى كما وكلت الأولى ولأن المؤمن حقا من هو

عند الله تعالى مؤمن وهو الذي يكون من أهل الجنة ولا يكون

١٥٣ كذلك إلا بعد موافاته بالإيمان وتختم له بذلك ولا يعلم أحد

بما يختم له فينبغي أن يكون خائفا راجيا مصليا مذنبا مؤمنا

حتى يأتيه الموت وهو على خير عمل وأن الناس يموتون على ما

عاشوا عليه ويحشرون على ما ماتوا عليه كما جاء في حديث

قال عليه السلام كما تعيشون تموتون وكما تموتون تحشرون

ونعتقد أن أفعال العباد خلق الله وكسب لهم خيرها وشرها

حسنها وقبحها ما كان منهما طاعة ومعصية لا على معنى

إنه أمر بالمعصية لكن قضى بها وقدّرها وجعلها على حسب قصده
وأنه قسم الأرزاق وقدّرها فلا يصدّها صادّ ولا يمنعها
مانع لا زائدها ينقص ولا ناقصها يزيد ولا ناعمها يخشن و
لا خشنها ينعم ورزق غدًا لا يؤكل اليوم وقسم زيد لا ينقل إلى
عمرو وأنه تعالى يرزق الحرام كما يرزق الحلال على معنى أنه يجعله
غذاء للأبدان وقوامًا للأجساد لا على معنى أنه أباحه الحرام و
كذلك القاتل لم يقطع أجل المقتول المقدّر له بل يموت بأجله
وكذلك الغريق ومن هدم عليه الحائط والقي من شاهق ومن ١٥٧
أكله سبع وكذلك هداية المسلمين والمؤمنين وضلالة
الكافرين إليه عز وجل جميع ذلك فعل له وصنعة لا شريك له
في ملكه وإنما أثبتنا للعباد كسبًا لموضع توجه الأمر والنهي
والخطاب إليهم ثم استحقاق الثواب والعقاب لديهم كما وعد
قال الله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقال عز وجل بما صبروا وقال
جل وعلا وما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك
نطعم المسكين وقال تبارك وتعالى هذه النار التي كنتم بها

تكذبون وقال جلت عظمته ذلك بما قدمت يداك ونحو

ذلك من الآيات ثم لو سبحانه الجزاء على أفعالهم فأثبت لهم

كسبا خلاف ما قالت الجهمية من أنه لا كسب للعباد وأنهم

كالباب يرد ويفتح والشجرة تحرك وتهتز وهم الجاحدون للحق

الرادون للكتاب والسنة والدليل على أن كون ذلك خلقا لله

عز وجل وكسبا للعباد خلافا للقدرية في قولهم إن جميع

ذلك خلق للعباد دون الله عز وجل تبا لهم وهم مجوس هذه

الأمة جعلوا لله شركاء ونسبوه إلى العجز وأن يجري في ملكه ما

لا يدخل في قدرته وإرادته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قوله

عز وجل والله خلقكم وما تعملون وكما قال نعم جزاء بما كنتم

تعملون فلما كان الجزاء واقعا على أعمالهم كان الخلق واقعا على

أعمالهم ولا يجوز أن يقال المراد بذلك ما يعملونه من الحجارة

من الأصنام لأن الحجارة أجسام والعباد لا يعملونها وإنما الأعمال

التي يقع فيها ما يعملون العباد فوجب أن يرجع الخلق إلى أعمالهم

من الحركات والسكنات تعالى ولا يزالون مختلفين إلا

من رحم ربك ولذلك خلقهم والمعنى للخلاف خلقهم وقال

الله تعالى ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وقال جل وعلا هل من خالق غير الله

يرزقكم من السماء والارض وقال تعالى اخبارا عن المشركين وان

تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة

يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم

لا يكادون يفقهون حديثا وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث حذيفة

رض ان الله تعالى خلق كل صانع وصنعته حتى خلق الجزار وجزوره

وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله قال انا خلقت

الخير والشر وطوبى لمن قدرت على يديه الخير وويل لمن قدرت

على يديه الشر وسئل الامام احمد رح عن اعمال العباد التي يستوجبون

بها من الله السخط والرضى اشيء من الله ام شيء من العباد فقال هي

لله خلقا ومن العباد عملا ونعتقد ان المؤمن وان اذنب ذنوبا

كثيرة من الكبائر والصغائر لا يكفر بها وان خرج من الدنيا

بغير توبة اذا مات على التوحيد والاخلاص بل يرد امره الى الله

عز وجل ان شاء عفى عنه وادخله الجنة وان شاء عذبه و

ادخله النار فلا ندخل بين الله تعالى وبين خلقه ما لم يخبر الله بمصيرهم

فصل ونعتقد ان من ادخله الله النار بكبيرته مع الايمان

فانه لا يخلد فيها بل يخرجه منها لان النار في حقه كالسجن

في الدنيا فيستوفي منه بقدر كبيرته وجريمته ثم يخرج برحمة

الله تعالى ولا يخلد فيها ولا تلفح وجهه النار ولا تحرق اعضاء

السجود منه لان ذلك محرم على النار ولا ينقطع طمعه من الله

١٥٦ عز وجل في كل حالها دام في النار حتى يخرج منها فيدخل الجنة و

يعطى الدرجات على قدر طاعته التي كانت له في الدنيا خلاف

ما قالته القدرية ان الكبيرة تحبط الطاعات فلا يثاب عليها

وكذلك قول الخوارج تبالهم وينبغي ان يؤمن بخير القدر و

شره وحلو القضاء ومره وان ما اصابه لم يكن ليخطئه بالحذر

وما اخطأه من الاسباب لم يكن ليصيبه بالطلب وان جميع

ما كان في سالف الدهور والازمان وما يكون الى يوم البعث

والنشور بقضاء الله وقدره المقدور وانه لا يحيص لمخلوق

من القدر المقدر الذي خط في اللوح المسطور وان الخلائق

لو جهدوا ان ينفعوا المرء بما لم يقضه الله تعالى لم يقدروا عليه

ولو جهدوا ان يضروه بما لم يقضه الله لم يستطيعوا كما ورد

في خبر ابن عباس رض وقال قال الله تعالى وان يمسسك الله بضر

فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب

به من يشاء من عباده وروي عن زيد بن عبد الله بن مسعود رض

قال حدثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق ان خلق

احدكم يجمع في بطن امه اربعين يوما نطفة وفي لفظ اربعين

ليلة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم

يبعث الله ملكا باربع كلمات خلقه ورزقه وعمله وشقي ام سعيد

وان الرجل ليعمل بعمل اهل النار حتى لا يكون بينها وبينه الا ذراع

فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها وان الرجل

ليعمل بعمل اهل الجنة حتى لا يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق

عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وعن هشام ابن

عروة عن ابيه عن عائشة رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال

١٥٩

إنّ الرجل ليعمل عمل أهل الجنة وإنه لمكتوب في الكتاب أنه من

أهل النار فإذا كان عند موته تحوّل فعمل عمل أهل النار فمات فدخل

النار وإنّ الرجل ليعمل عمل أهل النار وإنه لمكتوب في الكتاب أنه

من أهل الجنة فإذا كان قبل موته عمل بعمل أهل الجنة فمات فدخل

الجنة وعن عبد الرحمن السلمي عن علي ابن أبي طالب رض قال بينما

نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ينكت في الأرض إذ رفع رأسه فقال

ما من أحد إلا وقد علم مقعده في النار ومقعده في الجنة فقالوا

أفلا نتكل قال صلى الله عليه وسلم اعملوا فكل ميسر لما خلق له وعن سالم بن

عبد الله عن أبيه رض قال إن عمر بن الخطاب قال يا رسول الله أرأيت

ما نعمل فيه أشيء قد فرغ منه أو شيء مبتدع أو مبتدأ فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فرغ منه قال أفلا نتكل قال عليه السلام اعمل

يا ابن الخطاب فكل ميسر لما خلق له فمن كان من أهل السعادة

فيعمل للسعادة ومن كان من أهل الشقاوة فيعمل للشقاوة ونؤمن

بأن النبي صلى الله عليه وسلم رأى ربه عز وجل ليلة الإسراء بعينيه

برأسه لا بفؤاده ولا في المنام لما روى جابر بن عبد الله رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى لقد رآه نزلة أخرى رأيت ربي

جل اسمه مشافهة لا شك فيه وفي قوله تعالى عند سدرة

المنتهى قال رأيته عند سدرة المنتهى حتى تبين لي نور وجهه

قال ابن عباس رض في قوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي أريناك

إلا فتنة للناس هي رؤيا عين أريها النبي ليلة الإسراء به وقال

ابن عباس رض كانت الخلة لإبراهيم عليه السلام والكلام لموسى عليه السلام

والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه

بعينه مرتين ولا يعارض هذا ما روي عن عائشة رض من إنكار ذلك

لأنه نفي وهذا البيان إثبات فيقدم عند الاجتماع لأن النبي

صلى الله عليه وسلم أثبت لنفسه الرؤية وقال أبو بكر بن سليمان رأى محمد

صلى الله عليه وسلم ربه أحد عشر مرة منها بالسنة تسع مرات في ليلة

المعراج حين كان يتردد بين موسى عليه السلام وربه عز وجل

يسأله أن يخفف عن أمته الصلوة فنقص خمسا وأربعين صلوة

في تسع مقامات ومرتين بالكتاب ونؤمن بأن منكرا ونكيرا

الى كل أحد يأتيان لا نرى سوى النبيين فيسألانه ويمتحنانه مما يعتقده

من الأديان وهما يأتيان القبر فيرسل في ذلك الميت الروح ثم

يقعد فإذا سئل سكت بوهمه بلا ألم ونوم من بان الميت يعرف من

يزوره إذا أتاه وأكده يوم الجمعة بعد طلوع الفجر قبل طلوع

الشمس والإيمان بعذاب القبر وضغطته واجب لأهل المعاصي

والكفر وكذلك النعيم فيه لأهل الطاعة والإيمان خلافاً لل

المعتزلة من إنكارهم ذلك وإنكارهم مسألة منكر ونكير ودليل

أهل السنة على إثبات ذلك قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا

بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة قيل في التفسير في الحيوة الدنيا عند

خروج الروح وفي الآخرة عند مسألة نكير ومنكر وما روي عن

أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قبر أحدكم

أو الإنسان أتاه ملكان أسودان أزرقان يقال لأحدهما النكير

وللآخر المنكر فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل يعني محمد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو قائل ما كان يقول فإن كان مؤمناً

قال هو عبد الله ورسوله أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد

أن محمداً رسول الله فيقولان إنا كنا لنعلم أنك تقول مثل ذلك

ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ذراعا وينور له في
قبره ثم يقال له نم فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فيقولان
نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله حتى يبعثه
الله من مضجعه ذلك وان كان منافقا قال لا ادري كنت اسمع
الناس يقولون شيئا وكنت اقوله فيقولان انا كنا نعلم انك تقول
ذلك ثم يقال للارض التئمي عليه فتلتئم حتى تختلف فيها اضلاعه
فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك وتعلقوا
ايضا بما روى عطاء بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن
الخطاب يا عمر كيف انت اذا اعد لك من الارض ثلثة اذرع
وشبر في عرض ذراع وشبر ثم قام اليك اهلك فغسلوك وكفنوك
وحنطوك ثم احتملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب
ثم انصرفوا عنك واتاك فتانا القبر منكر ونكير اصواتهما مثل
الرعد القاصف وابصارهما مثل البرق الخاطف قد سدلا
شعورهما فتلتلاك وتوهلاك وقالا من ربك وما دينك قال
يا نبي الله يكون معي قلبي الذي هو معي اليوم قال صلى الله عليه وسلم

١٦٣

نعم إذا ألقي فيهما وهذا دليل ونص على أن ذلك بعد إعادة الروح

لأن عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو عن البراء بن عازب رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الأنصار فانتهينا إلى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله فكأن على رؤوسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الأرض فرفع رأسه فقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين أو ثلاثا ثم قال صلى الله عليه وسلم إن العبد إذا كان في إقبال من

١٦٣ الآخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملائكة بيض الوجوه كأن

وجوههم الشمس ومعهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

رأسه فيقول أيتها النفس المطمئنة الطيبة اخرجي إلى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الإناء

فيأخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى يأخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة أطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون

بها على ملأ من الملئكة إلا قالوا ما هذه الريح الطيبة فيقولون

هذا فلان بن فلان بأحسن أسمائه ثم ينتهون بها إلى سماء

الدنيا يستفتحون لها فيفتح لهم يستقبلوها ويشيعوها من كل

سماء إلى السماء التي تليها حتى ينتهوا إلى السماء السابعة فيقول

الله عز وجل اكتبوا كتابه في عليين وأعيدوه إلى الأرض منها

خلقتهم وفيها نعيدهم ومنها نخرجهم تارة أخرى فيعاد الروح

إلى جسده ويأتيه ملكان فيقولان له من ربك وما دينك فيقول

ربي الله وديني الإسلام فيقولان له ما تقول في هذا الرجل الذي

بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاءنا بالحق فيقولان

له ما علمك بذلك فيقول قرأت القرآن كتاب الله تعالى وآمنت به

وصدقته فينادي منادٍ من السماء صدق عبدي فافرشوا له من

الجنة وألبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه ريحها و

طيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه طيب

الريح فيقول له أبشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت توعد

فيقول من أنت قال أنا عملك الصالح فيقول رب أقم الساعة حتى أرجع إلى أهلي

وان العبد الكافر اذا كان في اقبال من الآخرة وانقطاع من الدنيا

انزل الله عليه ملائكة سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه

مد البصر ثم يجيء ملك الموت يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس

الخبيثة اخرجي الى سخط الله وغضبه فتفرق في اعضائه كما

فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبلول فيقطع منه

العروق والعصب فيأخذونها فيجعلونها في تلك المسوح

ويخرج منها كانتن جيفة فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملاء

من الملائكة الا قالوا ما هذه الريح الخبيثة فيقولون هذا فلان

١٦٥ بن فلان باقبح اسمائه حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا فيستفتحون

فلا يفتح لهم ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية لا تفتح لهم

ابواب السماء فيقول الله سبحانه اكتبوا كتابه في سجين

ثم تطرح روحه طرحا ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن يشرك

بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح

في مكان سحيق يعني ترد فتعاد اليه روحه في جسده فيأتيه

ملكان فيجلسانه فيقولان من ربك فيقول هاه هاه لا ادري

فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له

ما تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا

ادري فينادي المنادي ان كذب عبدي فافرشوا له فراشا من النار

والبسوه من النار وافتحوا له بابا من النار فيدخل عليه من حرها و

سمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه

رجل قبيح الثياب قبيح الوجه منتن الريح فيقول ابشر بالذي

يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فيقول

انا عملك السوء فيقول رب لا تقم الساعة وعن عبد الله بن عمر

رض قال ان المؤمن اذا وضع في قبره يوسع عليه في قبره سبعون

ذراعا عرضه وسبعون ذراعا طوله وينشر عليه الرياحين و

يستر بالحرير من الجنة فان كان معه شيء من القرآن كفاه

نوره فان لم يكن معه شيء من القرآن جعل له نور مثل نور

الشمس في قبره ويكون مثله كمثل العروس ينام ولا يوقظها الا

احب اهلها فيقوم من النوم كانها لم تستتم منها وان الكافر

اذا وضع في قبره يضيق عليه حتى يدخل اضلاعه في جوفه ويرسل

عليه حيات كأمثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه

بر وی مارها مانند شتران بختی پس بخورند گوشت او را تا آنکه نگذارند بر استخوان او

لحما ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان

گوشت را و فرستاده شود بر وی شیاطین ناشنوا گنگ و کور و گفته میشود که او ست شیطان

الرجيم ومعهم فطاطيس من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعون

رانده شده و با ایشان چکشهای بزرگ باشد از آهن پس میزنند او را بآن [illegible] تا آنکه نشنوند

صوته ولا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا

آواز او را و نه بینند او را پس رحم کنند او را و پیش آورده میشود بر او آتش پگاه و شبانگاه

فهذه الاخبار دالة على اثبات عذاب القبر ونعيمه فان اعترضوا

پس این خبرها دلالت میکنند بر اثبات عذاب گور و نعمت او پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن

بر این دلایل پس بگویند چگونه است سخن شما که بردار کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده

اكلته السباع فتفرقت لحمه والطير معها فحصل اجزاء متعددة

خورده است او را درندگان پس پراگنده شد گوشت او [illegible] پس پیدا شد اجزای بسیار

فيقال لهم ان النبي صلى الله عليه ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو

پس گفته شود ایشان را در جواب که پیغمبر صلعم یاد کرد عذاب گور و پرسیدن او را بر طریقی که

معهود وعادة في الخلق انهم يدفنون في القبور وان الحالة ميت

معلوم است و عادت در خلق است که ایشان دفن کرده میشوند در قبرها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع ان يقال ان الله يصير

بر این صفت که دور است و کم یافته است ممتنع نیست که گفته شود بدرستی که الله تعالی میگرداند

روحه الى الارض ثم يضغط ويسأل ويعذب او ينعم كما ان ارواح

روح او را بسوی زمین پس او را تنگ کرده شود و پرسیده میشود و عذاب کرده میشود یا نعمت داده شود

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة

کافران را عذاب کرده میشود در هر روزی دو بار پگاه و شبانگاه تا آنکه برپا شود قیامت

ثم تدخل النار مع الاجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون

پس داخل میشوند آتش را با جسمهای این وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شوند

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد

بر آن پگاه و شبانگاه و روزی که برپا میشود قیامت در آرید آل فرعون را در سخت ترین

العذاب وان ارواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور

عذابها و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندگان است

خضر تسرح في الجنة وتأوي إلى قناديل من نور تحت العرش

ثم تأتي الأجساد عند النفخة الثانية إلى الأرض للعرض والحساب

يوم القيمة كما روي عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لما أصيبت إخوانكم بأحد جعل الله أرواحهم في أجواف طير

خضر تسرح في الجنة وتأوي إلى قناديل من ذهب في ظل العرش

فلما وجدوا طيب مأكلهم ومشربهم ومقيلهم قالوا من يبلغ

إخواننا أنا أحياء في الجنة نرزق فلا يزهدوا في الجهاد ولا ينكلوا

عن الحرب فقال الله عز وجل وهو أصدق القائلين أنا أبلغهم

فأنزل الله ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء

عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فيجوز أن

يقع المسألة والعذاب والنعيم ببعض جسد المؤمن والكافر

دون بقية أجزائه ويكون ما فعل بالبعض بفعل بالكل وقد قيل

إن الله يجمع تلك الأجزاء المتفرقة للضغطة والمسألة كما يفعل

ذلك للحشر والمحاسبة ثم الإيمان بالبعث من القبور والنشر

عنها واجب كما قال الله عز وجل وإن الساعة آتية لا ريب فيها

وأن الله يبعث من في القبور وكما قال الله عز وجل كما بدأكم تعودون

وقال جل وعلا منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة

أخرى نحشرهم ونجمعهم جل وعلا ليجزي كل نفس بما تسعى وليجزي

الذين أساؤا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى وقال جل وعلا

الذي خلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم والذي قدر على إنشاء الخلق

قادر على إعادتهم وقد أنكرت المعطلة نشأتهم والإيمان بأن الله

يقبل شفاعة نبينا صلى الله عليه وسلم في أهل الكبائر والأوزار واجب قبل

دخولهم النار عاماً للحساب لجميع أمم المؤمنين وبعد دخولها لأمته

خاصة فيخرجون منها بشفاعته عليه السلام وغيره من المؤمنين

حتى لا يبقى في النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الإيمان ومن

قال لا إله إلا الله مرة واحدة في عمره مخلصاً لله عز وجل خلاف

ما زعمت القدرية منا كذلك وفي كتاب الله تكذيبهم قال الله

عز وجل فما لنا من شافعين ولا صديق حميم وقوله عز وجل فهل

لنا من شفعاء فيشفعوا لنا وقال الله جل جلاله فما تنفعهم شفاعة

الشافعين فقد أثبت الله تعالى في الآخرة شفاعة وكذلك في السنة

وهو ما روي عن ابي هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان اول من

وآنچیز روایت کرده شده است از ابو هریره بدرستی پیغمبر فرمود بدرستی نخستین کسیکه

ينشق الارض عنه يوم القيمة انا ولا فخر انا سيد ولد ادم ولا فخر

شکافته میشود زمین از و در روز قیامت منم و نیست این فخر و منم بهترین فرزندان آدم و نیست این

وانا صاحب لواء الحمد ولا فخر وانا اول من يدخل الجنة ولا فخر وانا

ومنم خداوند نیزه ستایش حق و نیست این فخر و منم کسیکه نخستین در آید در بهشت و نیست این فخر ومنم

اخذ بحلقة باب الجنة فيؤذن لي فيستقبلني وجه الجبار فاخر

گیرنده بحلقه در بهشت پس دستوری داده شود مرا پس رو برو شود مرا دیدار حق تعالی پس بیفتم

له ساجدا فيقول تعالى يا محمد ارفع راسك واشفع تشفع وسل

مراورا در سجده کنان پس بگوید حق تعالی ای محمد بردار سر خود را وشفاعت بکن قبول کرده شود شفاعت تو و طلب کن

تعط فارفع راسي فاقول يا رب امتي امتي فلا ازال ارجع الى ربي

داده شود پس بر دارم سر خود را پس خواهم گفت ای پروردگار امت من امت من پس همیشه باشم که باز گشته آیم بسوی پروردگار

فيقول اذهب فانظر من وجدت في قلبه مثقال حبة من الايمان

پس بگوید برو پس نظر بکن هر کسیکه بیابی در دل او مقدار دانه از ایمان

فاخرجه من النار قال صلى الله عليه وسلم فاخرج من امتي امثال الجبال ثم يقول ١٧٠

پس بیرار اورا از دوزخ گفت پیغمبر پس بیرون آورم از امت خود مانند کوه ها پس بگوید

لي النبيون ارجع الى ربك فاسأله فاقول قد رجعت الى ربي حتى

مرا پیغمبران باز گرد بسوی پروردگار خود پس طلب کن پس بگویم تحقیق باز گشتم بسوی پروردگار خود تا آنکه

استحييت منه وقال صلى الله عليه وسلم في حديث جابر بن عبد الله رضي الله عنه

شرمنده شدم از او و فرمود پیغمبر در حدیث جابر رض

شفاعتي لاهل الكبائر من امتي وعن ابي هريرة رض انه قال قال

شفاعت من برای اهل کبائر است از امت من و مرویست از ابی هریره رض بدرستی او گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي دعوة مستجابة فتعجل كل نبي دعوته

پیغمبر برای هر پیغمبر دعا است قبول کرده شده پس شتاب کرد هر پیغمبر دعای خود را

وانا اختبأت دعوتي شفاعة لامتي يوم القيمة فهي نائلة ان

و من ذخیره کرده ام دعای خود را شفاعت برای امت خود در روز قیامت پس آن دعا شفاعت رسنده است

شاء الله تعالى من امتي لمن مات لا يشرك بالله شيئا وقال صلى الله عليه وسلم

اگر خواهد خدا تعالی از امت من از برای کسیکه مرده است در حالیکه شریک نیاورد بخدا چیزی را و فرمود پیغمبر

في حديث انس الانصاري رض اني لاشفع يوم القيمة لاكثر مما على

در حدیث انس و بدرستی من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت از برای بیشتر از آنچه بر

وجه الأرض من حجر ومدر وله صلى الله عليه وسلم شفاعة في القيامة عند

الميزان وعند الصراط وكذلك ما من نبي إلا وله شفاعة وعن

حذيفة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال يقول ابراهيم عليه السلام

يوم القيامة يا رباه فيقول الله عز وجل يا لبيكاه فيقول يا رب

أحرقت بني ذريتي فيقول جل وعلا أخرجوا من النار من كان في قلبه

مثقال ذرة أو شعيرة من الإيمان وكذلك للصديقين والصالحين

من كل أمة شفاعة قال صلى الله عليه وسلم في حديث أبي سعيد الخدري رضي الله عنه

لكل نبي عطية وإني اختبأت عطيتي شفاعة لأمتي وأن الرجل

من أمتي ليشفع للقبيلة فيدخلهم الله تعالى الجنة بشفاعته

وأن الرجل ليشفع لفئام من الناس فيدخلهم الله الجنة بشفاعته

وأن الرجل ليشفع لثلاثة نفر وأن الرجل ليشفع للاثنين وأن الرجل

ليشفع للرجل قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابن مسعود رض ليدخلن

الجنة قوم من المسلمين قد عذبوا بالنار برحمة الله تعالى وشفاعة

الشافعين وأيضا في حديث أويس القرني رض كالمعروف ولله تفضل

وتكرم ورحمة ومنة على من يشاء من أهل النار في خروجهم منها

بعد ما احترقوا وصاروا فحمًا وعن الحسن عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال ما زلت اشفع الى ربي ويشفعني حتى اقول يا رب شفعني فيمن

قال لا اله الا الله فيقول جل وعلا هذه ليست لك يا محمد ولا لاحد

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا ادع في النار احدًا قال لا اله الا

الله والايمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

جهنم ياخذ من يشاء الله الى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

جهنم من يشاء الى النار ولهم في تلك الاحوال نور بحسب اعمالهم

فهم بين ماش وساع وراكب وزاحف ومسحب وقد وصفه النبي

صلى الله عليه وسلم بانه ذو كلاليب في حافتيه طولها الى ان قال صلى الله عليه وسلم ذو كلاليب

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال فانها مثل شوك السعدان غير انه لا يعلم عظمها

الا الله تعالى بكل سمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

المخردل المرمى المسرع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع ليفرق

قال صلى الله عليه وسلم استبقوا واضيئوا فانها مطاياكم على الصراط وجاء

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه وسلم انه ادق من الشعرة واحد من الجمرة

172

واحد من السيف طوله ثلث مائة سنة من سني الآخرة يجوزه
و تیزتر از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آنجهان میگذرد از او
الابرار ويزل عنه الفجار وقيل ثلاثة آلاف سنة من سني الآخرة
نیکوکاران و میلغزد از او بدکاران و بعضی گفته اند درازی او سه هزار سال است از سالهای آخرت
واهل السنة يعتقدون ان لنبينا صلى الله عليه وسلم حوضا في القيمة يسقي
و اهل سنت اعتقاد میکنند که پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حوضیست در قیامت که آب میخورند
منه المؤمنون دون الكافرين ويكون ذلك بعد جواز الصراط قبل
از او مسلمانان نه کافران و باشد این بعد از گذشتن صراط پیش از
دخول الجنة من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا عرضه
درآمدن بهشت کسیکه بخورد از او یکبار تشنه نشود بعد از آن هرگز پهنای او
مسيرة شهر ماؤه اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل حوله
مقدار سیر یک ماه است آب او سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد گرد او
اباريق على نجوم السماء فيه ميزابان يصبان من الكوثر اصله في
ابریقهاست بر شمار ستارهای آسمان در وی دو ناودان است میریزد از آن حوض آب از کوثر اصل او در
الجنة وفرعه في الموقف وقد ذكره النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ثوبان
بهشت است و فرع او در جایگاه ایستادن و بتحقیق ذکر کرده است پیغمبر صلعم در حدیث ثوبان
رض انا عند حوضي يوم القيمة فسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن سعة الحوض
من نزد حوض خود باشم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر صلعم از فراخی حوض
فقال صلى الله عليه وسلم ما بين مقامي هذا الى عمان شرابه اشد بياضا من
پس گفت پیغمبر صلعم میان جای ایستادن من که اینجاست تا عمان آب او سخت تر است از روی سفیدی از
اللبن واحلى من العسل فيه ميزابان من الجنة احدهما من ورق
از شیر و شیرین تر است از شهد در او دو ناودان است از بهشت یکی از آن دو ناودان از نقره است و
والآخر من ذهب من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا وقال
دیگری از طلا است کسیکه بخورد از او یکبار تشنه نشود پس از آن هرگز و گفت
صلى الله عليه وسلم في حديث عبد الله بن عمر رض موعدكم حوضي عرضه مثل
پیغمبر صلعم در حدیث عبد الله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند
طوله وهو ابعد ما بين ايلة الى مكة وذلك مسيرة شهر فيه اباريق
درازی او و آن دورتر است از مقدار آنچه در میان ایله تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در او ابریقهاست
امثال الكواكب ماؤه اشد بياضا من الفضة من ورده فشرب منه
مقدار ستارهای آسمان آب او سخت تر است از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بآن حوض پس بخورد از او

لم يظمأ بعدها أبداً وكذلك لكل نبي من الأنبياء حوض إلا صالح

تشنه نشود پس از آن هرگز و همچنین مر هر پیغمبر را حوض است مگر حضرت صالح

النبي فإن حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك مؤمنو كل أمة

پیغمبر را پس بدرستی که حوض او پستان ناقه او است می‌نوشند از آن حوض مسلمانان هر امت

منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال حوضي

از آن انبیا نه کافران و در حدیث دیگر است از پیغمبر که فرمود حوض من

ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم

مقدار در میان عدن و عمان است دو جانب او خیمه‌ها مروارید کاواک است و آوندهای او بشمار ستارها

السماء طينه المسك الأذفر ماؤه أبيض من اللبن وأبرد من الثلج

آسمان است گل او خوشبوی از مشک اذفر آب او سفیدتر از شیر است و سردتر از یخ است

وأحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً فيذاد

و شیرین‌تر از عسل است کسیکه بخورد از او یک جرعه تشنه نشود پس از آن هرگز پس دور

حتى يوم القيامة بي كما تذاد الغريبة من الإبل فأقول الأهلي

کرده شوند در روز قیامت مردان را چنانچه رانده شود شتر بیگانه از میان شتران پس بگویم این اهل منست

الأهلي فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول ما أحدثوا

پس گفته شود مرا تو نمیدانی چه پیدا کردند پس از تو پس بگویم چه چیز نو پیدا کردند

فيقال إنهم غيروا وبدلوا فأقول ألا سحقاً وبعداً وقد أنكرت

پس گفته شود بدرستی ایشان دگرگون کردند و تبدیل کردند پس بگویم آگاه باشید دوری است شما را از رحمت و تحقیق انکار کرده

ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار وردا عطاشا

این حوض را معتزله پس آب داده نشود ایشان از آن حوض و در آورده شوند در آتش در حال که ایشان تشنه‌اند

إن لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الآيات والأخبار

اگر توبه نکنند از سخن خویش و از انکار کردن ایشان حق را و از رد کردن آیات و احادیث

والآثار وروي عن أنس بن مالك رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم

و اقوال اکابر را و مرویست از انس بن مالک رض که میرسانید این حدیث را به پیغمبر

أنه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب

بدرستی پیغمبر فرمود کسیکه دروغ دانست شفاعت را نباشد مر او را از وی بهره از آن و کسیکه دروغ داشت

بالحوض لم يكن له فيه نصيب وأهل السنة يعتقدون أن الله

حوض را نباشد مر او را در آن حوض بهره و اهل سنت اعتقاد دارند اینکه بدرستی خدا

فضل رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وأنبيائه معه على

بزرگ داد پیغمبر خود را که برگزیده شده است بر همه پیغمبران با وجود همه

العرش يوم القيمة لما روي عن عبد الله ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

عرش در روز قیامت از جهت حدیثی که مرویست از عبد الله بن عمر رض از پیغمبر ع

في قوله عز وجل عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلسه

در بیان قول حق تعالی نزدیکست اینکه بفرستد ترا پروردگار تو در مقام محمود گفت می نشاند

معه على السرير وعن هشام بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى

با خویش بر تخت و مرویست از هشام از عائشه رض

عنها انها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المقام المحمود فقال

پرسیدم از مقام محمود پس گفت

صلى الله عليه وسلم وعدني ربي القعود على العرش وكذلك عن عمر بن

پیغمبر ع وعده کرده مرا پروردگار من نشستن بر تخت و همچنین مرویست از عمر رض

الخطاب رض وعن عبد الله بن سلام رض قال اذا كان يوم القيمة

و مرویست از عبد الله ... و قتی که باشد روز قیامت

جيء نبيكم فاقعد بين يدي الله على كرسيه فقيل له يا ابا مسعود

آورده شود پیغمبر شما ... بر کرسی او ...

اذا كان على كرسيه الحق اليس هو معه قال ويلكم هذا اقر حديث ١٤٥

وقتی که باشد بر کرسی او ... آیا نیست ...

في الدنيا لعيني وقال الحجاج في حديثه اذا كان يوم القيمة نزل

در دنیا ... و گفت ... حجاج در حدیث خود وقتی که باشد روز قیامت

الجبار على عرشه وقدماه على الكرسي ويؤتى بنبيكم صلى الله عليه فيقعد

خدا تعالی بر عرش خود و پاهای او بر کرسی باشد آورده شود پیغمبر شما را ...

بين يديه على الكرسي فقالوا للمهدي اذا كان على الكرسي فهو

در پیش دو دست او بر کرسی پس گفتند مر ... اکنون باشد بر کرسی آن پیغمبر

معه قال نعم ويلكم هو معه ويعتقد اهل السنة ان الله تعالى

با خدا ... گفت ... و اعتقاد دارند اهل سنت ... حق تعالی

يحاسب عبده المؤمن يوم القيمة ويدنيه فيضع كنفه عليه حتى

حساب ... مؤمن خود را در روز قیامت و نزدیک ... تا آنکه

يستره من الناس لما روي عن عبد الله بن عمر رض انه سمع رسول

... از جهت حدیثی که مرویست از عبد الله ... شنید پیغمبر را

الله يقول يؤتى بالمؤمن يوم القيمة فيدنيه الله تعالى منه فيضع

میگفت آورده میشود مسلمانان را در روز قیامت ... نزدیک ... حق تعالی ...

كنفه عليه حتى يستره من الناس فيقول عبدي أتعرف ذنب كذا

أتعرف ذنب كذا وكذا مرتين فيقول نعم رب حتى إذا أقرّه بذنوبه

كلها فرأى نفسه أنه قد هلك فيقول له الحق عز وجل عبدي

ذنوبك هذه فإني قد سترتها عليك في الدنيا وأنا أغفرها لك

اليوم ومعنى المحاسبة تعريف الله عبده بمقادير ثواب الأعمال

وعذابه بقراءة سيئاته وحسناته وما له وما عليه وقد أنكرت

المعطلة المحاسبة وقد كذبهم الله تعالى بقوله إن إلينا إيابهم

ثم إن علينا حسابهم ويعتقد أهل السنة أن لله تعالى ميزانا

يزن فيه الحسنات والسيئات يوم القيامة له كفتان ولسان

وقد أنكرت المعتزلة مع المرجئة والخوارج ذلك فقالت إن معنى

الميزان العدل دون موازنة الأعمال وفي كتاب الله وسنة رسوله

تكذيبهم قال الله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا

تظلم نفس شيئا وإن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها وكفى

بنا حاسبين وقال تعالى فأما من ثقلت موازينه فهو في

عيشة راضية وأما من خفت موازينه فأمه هاوية الآية و

العدل لا يوصف بالخفة والثقل وانما هو بيد الرحمن جل جلاله

لانه هو الذي يتولى حسابهم لما روى النواس بن سمعان الكلابي

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الميزان بيد الرحمن عز وجل

يرفع اقواما ويضع آخرين يوم القيمة وقيل انه بيد جبرائيل

عليه السلام لما روي عن حذيفة بن اليمان رض قال ان جبرائيل

صاحب الميزان فيقول له ربه زن يا جبرائيل بينهم فرد بعضهم

على بعض وروى عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوضع

١٧٧ الميزان يوم القيمة فيؤتى بالرجل فيوضع في كفة الميزان و

يوضع ما احصي من عمله في كفته فيميل به الميزان فيبعث الله

به الى النار فاذا ادبر به اذا صائح يصيح من عند الرحمن لا تعجلوا

لا تعجلوا فانه قد بقي له فيؤتى بشيء فيه لا اله الا الله فيوضع

موضع الرجل في كفة حسناته حتى يميل به الميزان فيؤمر به الى

الجنة وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يؤتى بالرجل

يوم القيمة الى الميزان ثم يؤتى بتسعة وتسعين سجلا كل سجل

مد البصر فيها كلها سيئاته وخطاياه فترجح سيئاته على

حسناته فيؤمر به الى النار فاذا ادبر به اذا صاح يصيح من
عند الرحمن لا تعجلوا لا تعجلوا فقد بقي له فيؤتى بمثل رأس الابهام
وامسك على الصحف منها فيه شهادة ان لا اله الا الله واني
رسول الله فيوضع في كفة حسناته فتثقل حسناته على
سيئاته فيؤمر به الى الجنة وفي لفظ الخبر فيخرج له بقرطاس مثل
هذا وامسك على ابهامه فيه شهادة ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله الى اخر الحديث وقيل ان الصحف تمثل مثاقيل
الذر والخردل فيكون الحسنات في صورة حسنة تطرح في كفة النور
فتثقل بها الميزان برحمة الله وتكون السيئات في صورة سيئة
تطرح في كفة الظلمة فتخف بها الميزان بعدل الله تعالى و
علامة تثقيل الميزان ارتفاعها وعلامة انحطاطها خفتها
بخلاف موازين الدنيا وقيل هو مثل موازين الدنيا وسبب
ثقلها الايمان وقول الشهادتين وسبب خفتها الشرك بالله
عز وجل فاذا ارتفعت ادخل صاحبها الجنة واذا خفت ادخل
صاحبها النار الهاوية لانها في النوم اسفل السافلين كما قال

الله عز وجل فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية
اي في جنة عالية واما من خفت موازينه فامه هاوية اي
اصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في
موازنة الاعمال على ثلاثة اضرب منهم من ترجح حسناته على
سيئاته فيؤمر به الى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته
فيؤمر به الى النار ومنهم من لا ترجح احديهما على الاخرى فهم اصحاب
الاعراف ثم ينالهم الله برحمة اذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله
عز وجل وعلى الاعراف رجال الاية والذين يؤذن سيئات اعمالهم
على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سيئة وطريق ذلك النقل والسمع
واما المتقون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث
انه يدخل الجنة سبعون الفا بغير حساب ومع كل واحد منهم
سبعون الفا على نص الحديث المشهور واما الكافرون فيدخلون
النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم
يؤمر به الى الجنة على ما تقدم ومنهم من يناقش امره الى الله
ان شاء امر به الى الجنة او الى النار قال عز وجل فاما من اوتي

كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا الآية وقال جل وعلا
او را نامه اعمال او بدست راستش پس زود است که حساب کرده شود حساب آسان تا آخر آیة
وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة كتابا
و هر آدمی لازم ساختیم عمل او را در گردن او و برآوریم برای او روز قیامت نامه
يلقاه منشورا اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا
که می بیند پیدا کرده شده بخوان نامه اعمال خود را بس است نفس تو امروز بر تو حساب گیرنده
وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث علي رض ان الله يحاسب كل الخلق
و فرمود پیغمبر ص در حدیث که مروی است از علی رض بدرستی که حق تعالی حساب کند خلق را
الا من اشرك بالله فانه لا يحاسب ويؤمر به الى النار فصل
مگر کسی که شریک اعتقاد کرده باشد بخدا پس بدرستی که او حساب کرده نخواهد شد و فرموده شود او را بسوی آتش
ويعتقد اهل السنة ان الجنة والنار مخلوقتان وهما الداران
و اعتقاد دارند اهل سنت که بدرستی بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرا است
اعدهما الله تعالى لاحدهما للنعيم والثواب لاهل الطاعة و
طیار کرده است آنها را خدا تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب و آن مر اهل طاعت و
الايمان والاخرى للعقاب والنكال لاهل المعاصي والطغيان ١٨٠
ایمان را و دیگری از برای عذاب و نکال مر اهل گناه و سرکشی
هما منذ خلقهما الله تعالى باقيتان لا يفنيان ابدا وهي الجنة التي
و آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را حق تعالی باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که
كان فيها آدم وحوا عليهما السلام وابليس اللعين ثم اخرجا منها
بوده است در وی آدم و حوا ع و شیطان پس بیرون کرده شدند از آن هر دو
القصة المشهورة وقد انكرت المعتزلة ذلك فاما الجنة فلا
بموجب قصه مشهوره را بتحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی
يدخلونها واما النار فلعمري هم فيها خالدون مخلدون
درآیند ان معتزله ابدا و اما آتش پس سوگند بجان خود ایشان در وی همیشه خواهند بود
لانكارهم وحكمهم بذلك للمؤمن الموحد المطيع لله عز وجل سبعين
از جهت انکار کردن ایشان آن بهشت و نار را و از جهت حکم کردن ایشان بآن اثر از برای مسلمانان که اعتقاد توحید دارند
سنة بكبيرة واحدة وفي كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
هفتاد سال بواسطه یک کبیره و در کتاب خداوند تعالی و سنت رسول ص
تكذيبهم قال الله عز وجل جنة عرضها السموات والارض اعدت
تکذیب ایشان را هست فرموده حق تعالی بهشتی که پهنای او مقدار پهنای هفت آسمان و زمین است که طیار کرده

للمتقين وقال عز وجل اتقوا النار التي اعدت للكافرين وما
كان معدا كان موجودا يعلمه كل عاقل فعلم انهما مخلوقتان
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديث انس بن مالك رض دخلت الجنة
فاذا انا بنهر يجري حافتاه خيام اللؤلؤ فضربت بيدي الى ما
يجري فاذا مسك اذفر قلت يا جبرئيل ما هذا قال هذا الكوثر الذي
اعطاك الله تعالى وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض حين قيل
له يا رسول الله اخبرنا عن الجنة ما بناؤها قال عليه السلام لبنة
من ذهب ولبنة من فضة وملاطها مسك اذفر وحصباها
الياقوت واللؤلؤ وترابها الورس والزعفران من دخلها يخلد
ولا يموت وينعم ولا يبأس ولا يخرق ثيابهم ولا يبلى شبابهم فهذا
دليل على كونهما مخلوقتين وان نعيم الجنة دائم لا يفنى كما قال
الله تعالى اكلها دائم وظلها وقال عز وجل لا مقطوعة ولا
ممنوعة ومن نعيمها الحور العين خلقهن الله تعالى في الجنة
للبقاء لا يفنين ولا يمتن كما قال عز وجل فيهن قاصرات الطرف
لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان وقوله تبارك وتعالى حور مقصورات

في الخيام وروت أم سلمة زوجة النبي صلى الله عليه قالت قلت يا رسول
الله أخبرني عن قول الله عز وجل كأمثال اللؤلؤ المكنون قال صفاؤهن
كصفاء الدر في الأصداف إلى أن قال يقلن نحن الخالدات فلا نموت
أبدا ونحن الناعمات فلا نبأس ونحن المقيمات فلا نظعن أبدا
ونحن الراضيات فلا نسخط أبدا وهن في دار حق فلا يقلن إلا حقا
والنبي صلى الله عليه صادق لا يقول إلا حقا فأخبر أنهن خالدات لا
يمتن وروى معاذ بن جبل رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال لا تؤذي
امرأة زوجها في الدنيا إلا قالت زوجته من الحور العين لا تؤذيه ١٨٢
قاتلك الله فإنما هو عندك دخيل أوشك أن يفارقك إلينا
فإذا ثبت أنهما لا تفنيان وما فيهما أبدا فلا يخرج الله تعالى
من الجنة أحدا ولا يسلط على أهلها الموت فيها فلا يزول عنهم
نعيمها فهم في كل يوم في مزيد نعيم أبد الآباد وتمام نعيمهم
إن الله يأمر بالموت فيذبح على سور بين الجنة والنار وينادي
المنادي يا أهل الجنة خلود ولا موت ويا أهل النار خلود ولا
موت على ما ورد به الخبر الصحيح عن النبي صلى الله عليه فصل

١٨٣

وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ الْإِسْلَامِ قَاطِبَةً أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

بْنِ هَاشِمٍ رَسُولُ اللهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّهُ مَبْعُوثٌ

إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَإِلَى الْجِنِّ عَامَّةً كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِنَّ اللهَ فَضَّلَنِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ

بِأَرْبَعٍ أَرْسَلَنِي إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَأَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

أُعْطِيَ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ مَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ وَقَدْ عَدَّهَا بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ

أَلْفَ مُعْجِزَةٍ مِنْهَا الْقُرْآنُ الْمَنْظُومُ عَلَى وَجْهٍ مَخْصُوصٍ مُفَارِقٍ

لِجَمِيعِ أَوْزَانِ كَلَامِ الْعَرَبِ وَنَظْمِهِ وَتَرْتِيبِهِ وَبَلَاغَتِهِ وَفَصَاحَتِهِ

عَلَى وَجْهٍ جَاوَزَ فَصَاحَةَ كُلِّ فَصِيحٍ وَبَلَاغَةَ كُلِّ بَلِيغٍ وَعَجَزَتِ الْعَرَبُ

أَنْ تَأْتِيَ بِمِثْلِهِ وَلَا بِسُورَةٍ مِنْهُ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى فَأْتُوا بِسُورَةٍ

مِنْ مِثْلِهِ وَلَا بِسُورَةٍ مِنْهُ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ

مُفْتَرَيَاتٍ فَلَمْ يَأْتُوا بِهِمْ قَالَ تَعَالَى فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فَعَجَزُوا

عَنْ ذَلِكَ مَعَ زِيَادَةِ بَلَاغَتِهِمْ وَفَصَاحَتِهِمْ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِمْ وَانْقَطَعُوا

فَظَهَرَ فَضْلُهُ عَلَيْهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ الْقُرْآنُ مُعْجِزًا لَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

كالعصى في حق موسى عليه السلام لأن موسى بعث في زمان

السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام

ما سحروا به أعين الناس فخيلوه إليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا

صاغرين وألقي السحرة ساجدين وكإحياء عيسى عليه السلام الموتى

وإبرائه الأكمه والأبرص لأنه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه

أطباء حذاق به يوثقون الأعلال والأسقام التي لا تبرأ ببراعتهم

في صدق الصنعة فانقادوا إليه وآمنوا به لمجاوزته في الصنعة

عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه ففصاحة القرآن

وإعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه وسلم كالعصا وإحياء الموتى في حق

موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء

من بين أصابعه وإطعام الزاد القليل الخلق الكثير وكلام الذراع

المسموم وقوله لا تأكل مني فإني مسموم وانشقاق القمر

وحنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجر إليه وغير ذلك مما

يبلغ ألف معجزة على ما ذكر وإتمام آيات النبي صلى الله عليه وسلم بمثل عصى

موسى واليد البيضاء وإحياء الموتى وإبراء الأكمه والأبرص ومثل

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للانبياء للكفر من احدهما لئلا
يكذب بها امة فيهلكوا كما هلكت الامم قبلهم كما قال الله تعالى وما
منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب بها الاولون والثاني لو جاء
بمثل ما جاء به الاولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من قوم
وعلمنا بانك من اتباعهم لا نؤمن لك حتى تاتينا بما لم يات به الاولون
ولهذا لم يؤت [illegible] سائر نبينا من انبيائه معجزة غيره بل اختص كل نبي
بمعجزة غير معجزة من كان قبله فصل ويعتقد اهل السنة ان امة
محمد عليه السلام خير الامم اجمعين وافضلهم اهل القرن الذين
شاهدوه وامنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه
وفدوه بانفسهم واموالهم وعزروه ونصروه وافضل اهل القرن
اهل الحديبية الذين بايعوا بيعة الرضوان وهم الف واربعمائة رجل
وافضلهم اهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد اصحاب
طالوت وافضلهم الاربعون اهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن
الخطاب وافضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم ابو بكر
وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَفْضَلُ هٰؤُلَاءِ الْعَشَرَةِ الْأَبْرَارِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ

وبهترین این ده کس نیکوکار خلفا راه یابنده

الْأَرْبَعَةُ الْأَخْيَارُ وَأَفْضَلُ الْأَرْبَعَةِ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ

پسندیده خصالت وبهترین چهار ابوبکر است باز عمر است پس عثمان است پس علی است

اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَلِهٰؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْخِلَافَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُونَ سَنَةً

وهر این چهار را خلافتست پس از پیغمبر سی سال

وَلِيَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ رض سَنَتَيْنِ وَشَيْئًا وَعُمَرُ رض عَشْرًا وَعُثْمَانُ رض اِثْنَيْ عَشَرَ وَعَلِيٌّ

والی گردید از آن سی سال ابوبکر رض دو سال و چیزی و والی شد عمر ده سال و عثمان دوازده سال و علی

رض سِتًّا ثُمَّ وَلِيَهَا مُعَاوِيَةُ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَكَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَلَّاهُ عُمَرُ الْإِمَارَةَ

شش سال پس از آن والی شد آن خلافت را معاویه نوزده سال و بوده معاویه پیش از این سیزده بود با دگر رض حکومت را

عَلَى أَهْلِ الشَّامِ عِشْرِيْنَ سَنَةً وَخِلَافَةُ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ كَانَتْ بِاخْتِيَارِ الصَّحَابَةِ

بر شام بیست سال و خلافت را چهار امام بوده است باختیار یاران

وَاتِّفَاقِهِمْ وَرِضَاهُمْ وَلِفَضْلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي عَصْرِهِ وَزَمَانِهِ عَلَى مَنْ سِوَاهُ

و باتفاق ایشان و برضای ایشان از جهت بزرگی هر یکی از ایشان در زمانه خویش بر دیگران

مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَمْ تَكُنْ بِالسَّيْفِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ وَالْأَخْذِ مِمَّنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ

از اصحاب ونبوده است آن خلافت به تیغ و قهر و غلبه و گرفتن از کسیکه بهتر از و باشد

وَأَمَّا خِلَافَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ فَبِاتِّفَاقِ

و اما خلافت صدیق اکبر رض پس بوده است باتفاق

الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْأَنْصَارِ كَانَتْ وَذٰلِكَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَتْ

تمام صحابه از مهاجران و انصار و این چنانست هرگاه که بمیرانده شد رسول خدا برخاستند

خُطَبَاءُ الْأَنْصَارِ فَقَالُوْا مِنَّا أَمِيْرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيْرٌ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض فَقَالَ

خطیبان انصار پس گفتند از ما باشد امیری و از شما امیر پس برخاست عمر رض و گفت

يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُوْنَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّ بِالنَّاسِ قَالُوْا

ای گروه انصار آیا نمیدانید شما بدرستیکه پیغمبر فرمود ابوبکر را باینکه امامت کند گفتند

بَلٰى قَالَ فَأَيُّكُمْ تَطِيْبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ قَالُوْا مَعَاذَ اللّٰهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ

آری گفت پس کدام شما خوش می آید نفس او را اینکه پیش شود از ابوبکر گفتند پناه میجوئیم بخدا از اینکه پیش شویم از ابابکر

وَفِي لَفْظٍ قَالَ عُمَرُ رض فَأَيُّكُمْ تَطِيْبُ نَفْسُهُ أَنْ يُزِيْلَهُ عَنْ مَقَامٍ أَقَامَهُ فِيْهِ رَسُوْلُ

و در لفظ دیگر و گفت پس کدامی شما خوش می آید نفس او را اینکه دور کند ابوبکر را از جائیکه اقامت کرده است او را در آنجا

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوْا كُلُّهُمْ كُلُّنَا لَا تَطِيْبُ أَنْفُسُنَا نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فَاتَّفَقُوْا مَعَ

پیغامبر پس گفتند همه ایشان همه ما را خوش نمی آید نفس ما را آمرزش میخواهیم از خدا پس اتفاق کردند مهاجران با

المهاجرين فبايعوه باجمعهم وفيهم علي والزبير وهذا قيل في النقل الصحيح

لما بويع ابو بكر الصديق رض قام ثلثا يقبل على الناس يقول يا ايها الناس

اقلتكم بيعتي هل من كاره فيقوم علي رض في اوائل الناس فيقول لا نقيلك ولا

نستقيلك ابدا قدمك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن ذا يؤخرك وبلغنا عن الثقات

ان عليا رض كان اشد الصحابة قولا في امامة ابي بكر رض وروي ان عبد الله

بن الكواء دخل على علي بعد قتال الجمل وساله هل عهد اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم في

هذا الامر شيئا فقال نظرنا في امرنا فاذا الصلوة عضد الاسلام فرضينا

لدنيانا ما رضي الله ورسوله لديننا فولينا الامر ابا بكر وذلك ان

١٨٧ النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابا بكر الصديق رض في اقامة الصلوة المفروضة

ايام مرضه فكان ياتيه بلال وقت كل صلوة فيؤذنه بالصلوة فيقول

عليه السلام مروا ابا بكر رض فليصل بالناس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يتكلم في

شان ابي بكر رض في حال حيوته بما يتبين للصحابة انه احق الناس بالخلافة

بعده وكذلك في حق عمر وعثمان وعلي ان كل واحد منهم احق بالامر في

عصره ومما فيه من ذلك ما روى ابن بطة باسناده عن علي رض انه قال

قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من نؤمر بعدك قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمروا ابا بكر تجدوه

أميناً زاهداً في الدنيا راغباً في الآخرة وإن تؤمروا عمر تجدوه قوياً أميناً
لا يخاف في الله لومة لائم وإن تؤمروا علياً تجدوه هادياً مهدياً فلذلك
أجمعوا على خلافة أبي بكر وقد روي عن إمامنا أبي عبد الله أحمد بن حنبل
رواية أخرى أن خلافة أبي بكر رض ثبتت بالنص الجلي والإشارة وهو
مذهب الحسن البصري وجماعة من أصحاب الحديث رض ووجه هذه
الرواية ما روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لما عرج بي إلى السماء
سألت ربي عز وجل أن يجعل الخليفة من بعدي علي بن أبي طالب فقالت
الملائكة يا محمد إن الله يفعل ما يشاء الخليفة من بعدك أبو بكر وقال
عليه السلام في حديث ابن عمر رض الذي بعدي أبو بكر لا يلبث بعدي
إلا قليلاً وعن مجاهد رض قال قال لي علي بن أبي طالب رض ما خرج النبي
صلى الله عليه وسلم من دار الدنيا حتى عهد إلي أن أبا بكر يلي من بعدي ثم عمر ثم
عثمان من بعده ثم علي من بعده وأما خلافة عمر بن الخطاب رض فإنها
كانت باستخلاف أبي بكر رض فانقادت الصحابة إلى بيعته وسموه
أمير المؤمنين فقال عبد الله بن عباس رض قالوا لأبي بكر رض ما تقول
لربك غداً إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر رض وقد عرفت فظاظته

۱۸۹

قَالَ أَقُولُ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ

گفت ابوبکر میگویم که خلیفه ساخته ام بر ایشان بهترین اهل تو را و اما خلافت عثمان رض

رض فَكَانَتْ أَيْضًا عَنِ اتِّفَاقِ الصَّحَابَةِ رض وَذَلِكَ أَنَّ عُمَرَ رض أَخْرَجَ أَوْلَادَهُ

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رض و آن اینست که بدرستی عمر رض برآورد اولاد خود را

عَنِ الْخِلَافَةِ وَجَعَلَهَا شُورَى بَيْنَ سِتَّةِ نَفَرٍ وَهُمْ طَلْحَةُ وَزُبَيْرٌ وَسَعْدُ

از خلافت و گردانید خلافت را بمشورت درمیان شش کس

ابْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَأَخْرَجَ طَلْحَةُ

پس آورد طلحه

وَالزُّبَيْرُ وَالسَّعْدُ أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا فَبَقِيَتْ بَيْنَ عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ

و زبیر و سعد خود را ازان خلافت پس باقی ماند درمیان علی و عثمان و عبدالرحمن

ابْنِ عَوْفٍ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لِعَلِيٍّ وَعُثْمَانَ أَنَا أَخْتَارُ أَحَدَكُمَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

پس گفت عبدالرحمن من اختیار میکنم یکی از شما را از برای خدا و رسول خدا

وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رض فَقَالَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی برتو هست پیمان خدا و پیمان رسول او

وَذِمَّتُهُ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ إِذَا أَنَا بَايَعْتُكَ لَتَنْصَحَنَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَ

و [illegible] بیعت کنم ترا هر آینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَتَسِيرَنَّ بِسِيرَةِ رَسُولِهِ وَأَبِي بَكْرٍ رض وَعُمَرَ رض فَخَافَ عَلِيٌّ

از جهت ادای حق مسلمانان هر آینه بسیرت و روش رسول خدا خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رض

أَنْ لَا يَقْوَى مَا قَوُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ

که نتوانا شود هر چیز که توانا بودند ایشان پس قبول نکرد پس بگرفت دست عثمان را پس گفت عبدالرحمن با او مانند

مَا قَالَ لِعَلِيٍّ رض فَأَجَابَهُ عُثْمَانُ رض عَلَى ذَلِكَ فَمَسَحَ يَدَ عُثْمَانَ فَبَايَعَهُ

گفته بود علی را و قبول کرد عثمان [illegible] پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وَبَايَعَ عَلِيٌّ رض ثُمَّ بَايَعَ النَّاسُ أَجْمَعُ فَصَارَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ خَلِيفَةً

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رض خلیفه

بَيْنَ النَّاسِ بِاتِّفَاقِ الْكُلِّ وَكَانَ إِمَامًا حَقًّا إِلَى أَنْ مَاتَ وَلَمْ يُوجَدْ فِيهِ

درمیان مردم باتفاق همه پس بوده است امام راست تا مردن و نیافته شد در وی چیزی که

أَمْرٌ يُوجِبُ الطَّعْنَ فِيهِ وَلَا فِسْقَهُ وَلَا قَتْلَهُ خِلَافُ مَا قَالَتِ الرَّوَافِضُ

موجب طعنه باشد و نه چیزی که موجب فسق و قتل او باشد برخلاف چیزی که گفته اند روافض

قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ وَأَمَّا خِلَافَةُ عَلِيٍّ رض كَانَتْ عَنِ اتِّفَاقِ الْجَمَاعَةِ وَإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ

هلاک باد ایشان را خدا و اما خلافت امیر المؤمنین علی را بوده است از اتفاق جماعت علما و اجماع صحابه کرام

أنبأنا أبو عبد الله ابن بطة عن محمد ابن الحنفية رض قال كنت مع علي

از جهت چیزی که روایت کرد ابو عبد الله ... گفت بودم با علی

ابن أبي طالب رض وعثمان ابن عفان رض محصور فأتاه رجل فقال إن

ابن ... طالب و حال آنکه عثمان محصور کرده شده بود پس آمد پیش علی مردی گفت

أمير المؤمنين مقتول الساعة قال فقام علي رض فأخذت بوسطه

امیر المؤمنین کشته میشود همین ساعت گفت محمد بن حنفیه پس برخاست حضرت علی رض پس گرفتم میان او را

تخوفا عليه فقال خل لا أم لك قال فأتى علي الدار وقد قتل عثمان

فأتى داره ودخلها فأغلق بابه فأتاه الناس فضربوا عليه الباب فدخلوا

عليه فقالوا إن عثمان قد قتل ولا بد للناس من خليفة ولا نعلم أحدا

أحق بها منك فقال لهم علي لا تريدوني فإني لكم وزير خير من أمير

قالوا والله لا نعلم أحدا أحق بها منك قال علي رض فإن أبيتم علي فإن ۱۹۰

بيعتي لا تكون سرا ولكن أخرج إلى المسجد فمن شاء أن يبايعني بايعني

قال فخرج رض إلى المسجد فبايعه الناس وكان إماما حقا إلى أن قتل خلافا

ما قالت الخوارج إنه لم يكن إماما فقط نكثا لهم وأما قتاله رض بطلحة و

الزبير وعائشة ومعاوية فقد نص الإمام أحمد رحمه الله على الإمساك

عن ذلك وجميع ما شجر بينهم من منازعة ومنافرة وخصومة لأن الله

تعالى يزيل ذلك من بينهم يوم القيمة كما قال عز وجل ونزعنا ما في

صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين ولأن عليا كان على

الحق في قتالهم لانه كان يعتقد صحة امامته على ما بيّنا من اتفاق
مر حق است در جنگ کردن با ایشان زیرا که بوده است علی اعتقاد میکرد صحت خلافت خود را چنانچه بیان کردیم از اتفاق
اهل الحل والعقد من الصحابة على امامته وخلافته فمن خرج من
اهل حل و عقد از صحابه بر امامت او پس هر کسیکه برآید از
ذلك بعد وناصبه حربا كان باغيا خارجا عن الامام يجاز قتاله و
اطاعت او و برخاست از برای جنگ باغی بر امام پس روا است کشتن او و
من قاتله من معوية وطلحة والزبير طلبوا ثار عثمان خليفة حق
کسیکه جنگ کرد او را از معاویه و غیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق
المقتول ظلما والذين قتلوه كانوا في عسكر علي رض فكل ذهب الى
کشته شده بستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفته هر یک بسوی
تاويل صحيح فاحسن احوالنا الامساك في ذلك وردهم الى الله عز و
تاویل درست پس نیکوترین حالهای ما باز ماندن است در این کار و باز گردانیدن حکم ایشان بسوی حق تعالی
جل وهو احكم الحاكمين وخير الفاصلين والاشتغال بعيوب انفسنا
و آن خدا حکم کننده تر از حاکمان است و نیکوتر از فاصلان حق و باطل است و بهترین احوال مشغول بودن است بعیبهای نفس خود
وتطهير قلوبنا من امهات الذنوب وظواهرنا من موبقات الامور
و پاک کردن دلهای خود را از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه که گناهان خوارج از آن پیدا شوند و ظاهرهای خود از مهلکات
191
اما خلافة معاوية بن سفيان فثابتة صحيحة بعد موت علي رض
و اما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض
وبعد خلع الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما نفسه عن الخلافة
و پس از بر آوردن حسن رض خود را از خلافت
وتسليمها الى معاوية لراي رآه الحسن ومصلحة عامة تحققت
و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که پیدا شده بود
له وهي حقن دماء المسلمين وتحقيق قول النبي صلى الله عليه وسلم في الحسن رض
مر حسن را و آن مصلحت نگاه داشتن خونهای مسلمانان از ضائع شدن و راست کردن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض
ابني هذا سيد يصلح الله تعالى به بين فئتين عظيمتين فوجبت
فرزند من این یعنی حسن بزرگ است صلح خواهد کرد حق تعالی با او در میان دو گروه بزرگ پس ثابت شد
امامته بعقد الحسن له فسمي عامه عام الجماعة لارتفاع الخلاف
امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال عقد را سال جماعه از جهت برطرف شدن خلاف
بين الجميع واتباع الكل لمعاوية رض لانه لم يكن هناك منازع له في
از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبوده هم آنجا نزاع کننده

في الخلافة وخلافة مذكورة في قول النبي صلى الله عليه وهو ما روي عن

النبي صلى الله عليه انه قال تدور رحى الاسلام خمسا وثلثين سنة او ستا

وثلثين او سبعا وثلثين والمراد بالرحى في هذا الحديث القوة في الدين

والخمس السنين الفاضلة عن الثلثين فهي من جملة خلافة معاوية

الى تمام تسعة عشر سنة وشهور لان الثلثين كملت بعلي رض كما بينا

ونحسن الظن بنساء النبي صلى الله عليه اجمعين ونعتقد انهن امهات

المؤمنين وان عائشة رض افضل نساء العالمين وبرءها الله تعالى من

قول الملحدين فيها بما يقرءون ويتلى الى يوم الدين وكذلك فاطمة بنت

نبينا محمد صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها وعن بعلها واولادها 192

افضل نساء العالمين ويجب موالاتها ومحبتها كما يجب ذلك في حق

ابيها صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه فاطمة بضعة مني يريبني ما يريبها

فهؤلاء اهل القرآن هم الذين ذكرهم الله في كتابه واثنى عليهم فهم

المهاجرون الاولون والانصار الذين صلوا الى القبلتين قال الله تعالى

فيهم لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة

من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال جل

وقال الله وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصلحت ليستخلفنهم في الارض

حق تعالی وعده کرد کسانی را که ایمان آورده اند از شما و عمل نیک کرده اند هر آینه خلیفه سازد ایشان را در زمین

كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى

چنانچه خلیفه کرد کسانی را که پیش از ایشان بوده اند و هر آینه مستقر گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است

لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وقال تعالى والذين معه

برای ایشان و هر آینه بدل کند ایشان را از بعد بیم ایشان امن را و فرمود حق تعالی و کسانیکه با آن رسول اند

اشداء على الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا الى قوله يعجب

سخت اند بر کافران مشفق اند در میان خود می بینی ایشان را رکوع کننده و سجده کننده تا آخر آیة

الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن ابيه في قوله تعالى

روایت کرد امام جعفر صادق از پدر خود در تفسیر قول حق تعالی

محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش

محمد رسول خدا است و کسانیکه با او هستند در دشواری و آسانی و در غار و در عریش اشارت

ابو بكر اشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان

با ابو بکر ست رضی سخت اند بر کفار اشاره بعمر ست رضی نرم دل اند در میان خود اشاره بعثمان

بن عفان تريهم ركعا سجدا علي بن ابي طالب يبتغون فضلا من

ست رضی می بینی ایشان را رکوع کننده و سجده کننده اشارت بعلی ابن ابی طالب ست رضی می طلبند فضل از خدا

الله ورضوانا طلحة والزبير حواريا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في

و خوشنودی اشاره بطلحه و زبیر ست که ناصران رسول اند علامت ایشان در

وجوههم من اثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و

رویهای ایشان از اثر سجود اشاره بسعد و سعید و عبد الرحمن و

ابو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التورية و

ابو عبیده ست این ده کس مذکور اشارت است و در کلام مجید صفت ایشان در تورات

مثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فازره

صفت ایشان در انجیل [illegible]

بابي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع

[illegible]

بعلي بن ابي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم واصحابه الكفار

[illegible] و اصحاب او کافران را

واتفق اهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والامساك

و اتفاق کرده اند اهل سنت بر وجوب باز ایستادن از اختلاف که واقع شده است در میان ایشان

عن مساويهم واظهار فضائلهم ومحاسنهم وتسليم امرهم الى

از بدیهاے ایشان و ظاهر کردن صفات حمیده و افعال نیکو ایشان و سپردن کار ایشانرا بسوے

الله عز وجل على ما كان وجرى من اختلاف على وطلحة والزبير

خدا تعالی بر طریقی که بوده است و رفته است از مخالفت در میان صحابه

وعائشة ومعاوية رضي الله تعالى عنهم على ما قدمنا بيانه و

چنانچه بالا بیان آن کردیم و

اعطاء كل ذي فضل فضله كما قال الله عز وجل والذين جاؤا

دادن هر خداوند بزرگی را بزرگی که لائق اوست چنانچه فرموده حق تعالی و آنان کسانیکه آمدند

من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا

بعد از ایشان میگویند پروردگار ما بیامرز مارا و برادران مارا که گذشته اند پیش از ما

بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف

بایمان و مگردان در دلهاے ما کینه مر کسانیرا که ایمان آورده اند پروردگارا بدرستی تو مهربان

رحيم وقال تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما

بخشنده ... این گروهی که گذشته است مر اوراست آنچه کسب کرده است و بر شماست آنچه

كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال صلى الله عليه اذا ذكر

کرده اید شما و پرسیده نخواهید شد شما از آنچه کرده اند ایشان که ... و فرموده پیغمبر ع چون یاد کرده میشود

اصحابي فامسكوا وفي لفظ واياكم وما شجر بين اصحابي فلو انفق

اصحاب من پس باز مانید و در لفظ دیگر و ... شما ... از آنچه اختلاف شده در میان اصحاب من

احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وقال صلى الله عليه

یکی از شما ... از کوه احد طلا را ... نمیرساند ... و نه نصف ... و فرموده

في حديث بن مالك رض طوبى لمن رآني ومن رأى من رآني وقال

در حدیث انس ... خوشی مر کسی را که دید مرا و کسی که دید کسی را که دیده است مرا و فرمود

صلى الله عليه لا تسبوا اصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله وقال

پیغمبر ع دشنام مکنید یاران مرا پس کسیکه دشنام کرد ایشانرا بر وے است لعنت خدا و فرمود پیغمبر

صلى الله عليه في رواية انس رض ان الله عز وجل اختارني واختار لي

در روایت انس بدرستیکه حق تعالی برگزید مرا و برگزید برای من

اصحابي فجعلهم انصاري وجعلهم اصهاري وانه سيجيء في آخر

یاران مرا پس گردانید ایشانرا انصار من یعنی یاری دهنده و گردانید ایشانرا خسران من و بدرستیکه بیاید در آخر

الزمان قوم ينتقصونهم الا فلا تناكحوهم الا فلا تشاربوهم الا

زمان گروهی که کم کنند رتبه ایشانرا آگاه باشید نکاح مکنید با ایشان آگاه باشید مخورید و میاشامید با ایشان آگاه

فلا تناكحوهم الا فلا تصلوا معهم الا فلا تصلوا عليهم

حلت اللعنة وروى جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروى ابو هريرة رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه اطلع الله على اهل بدر فقال يا اهل

بدر اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروى ابن عمر رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه انما اصحابي مثل النجوم فايهم اخذتم بقوله

اهتديتم وعن ابن بريدة عن ابيه رض قال ان النبي صلى الله عليه قال

من مات من اصحابي بارض جعل شفيعا لاهل تلك الارض وقال

سفيان ابن عيينة رض من نطق في اصحاب رسول الله صلى الله عليه

عليه بكلمة فهو صاحب هوى واهل السنة اجمعوا على السمع

والطاعة لائمة المسلمين واتباعهم والصلوة خلف كل بر منهم

وفاجر والعادل منهم والجائر ممن ولوه ونصبوه واستنابوه

وان لا يقطعوا لاحد من اهل القبلة بجنة ولا نار مطيعا كان او

عاصيا راشدا كان او غاويا او عاصيا الا ان يظهر منه على

بدعة وضلالة واجمعوا على تسليم المعجزات للانبياء والكرامات

١٩٥

للأولياء وان الغلاء والرخص من قبل الله لا من احد من خلقه من
السلاطين والملوك ولا من الكواكب كما زعمت القدرية والمنجمون
لما روى انس بن مالك رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الغلاء والرخص
جندان من جنود الله اسم احدهما الرغبة والاخر الرهبة فاذا اراد الله
ان يغليه قذف الرغبة في قلوب التجار فحبسوه واذا اراد ان يرخصه
قذف الرهبة في صدور التجار فاخرجوه من ايديهم والاولى للعاقل
المؤمن الكيس ان يتبع ولا يبتدع ولا يغالي و يعمق و يتكلف
لئلا يضل و يزل فيهلك قال عبد الله بن مسعود اتبعوا ولا تبتدعوا
فقد كفيتم وقال معاذ بن جبل رض اياكم ومغمضات الامور وان
تقولوا للشيء ما هذا فقال مجاهد حين بلغه هذا من معاذ قد كنا
نقول للشيء ما هذا فاما الان فلا فعلى المؤمن اتباع السنة والجماعة
فالسنة ما سنه رسول الله والجماعة ما اتفق عليه اصحاب رسول
الله صلى الله عليه في خلافة الائمة الاربعة الخلفاء الراشدين المهديين
رحمة الله عليهم اجمعين وان لا يكاثر اهل البدع ولا يدانيهم
ولا يسلم عليهم لان امامنا احمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم

197

على صاحب بدعة فقد أحبّه لقول النبي صلى الله عليه وسلم افشوا السلام

بر صاحب بدعت پس تحقیق دوست داشت اورا از جهت قول پیغمبر صلعم پراگنده کنید سلام را

بينكم تحابّوا ولا يجالسهم ولا يقترب منهم ولا يهنيهم في الأعياد

در میان خویش تا اینکه محبت پیدا کنید نه نشیند با ایشان و نزدیک نشود با ایشان و مبارکباد نگوید ایشان را در عیدها

وأوقات السرور ولا يصلي عليهم إذا ماتوا ولا يترحم عليهم إذا

و در وقتهای خوشی و نگذارد نماز جنازه برایشان وقتیکه بمیرند و شفقت نکند برایشان وقتیکه

ذكروا بل يباينهم ويعاديهم في الله عز وجل معتقدا ببطلان

گروه شوند بلکه دور باشد از ایشان و دشمنی کند ایشان را از برای خدا تعالی در آن حال که اعتقاد کننده است بطلان

مذهب أهل بدعة محتسبا بذلك الثواب الجزيل والأجر الكثير وروي

مذهب اهل بدعت در آن حال که طلب کننده باشد بآن ثواب عظیم و مزد بزرگی و مروی است

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من نظر إلى صاحب بدعة بغضا له في الله

از پیغمبر صلعم پس گفت کسی که ببیند بسوی صاحب بدعت از جهت دشمنی و دشمنی او را از برای خدا

ملأ الله قلبه أمنا وإيمانا ومن انتهر صاحب بدعة بغضا له في الله

پر میکند خدا دل او را از امن و ایمان و کسیکه سرزنش کرد صاحب بدعت را از دستهٔ دشمنی و دشمنی او برای خدا

آمنه الله يوم القيمة ومن استحقر بصاحب بدعة رفعه الله تعالى

امن دهد او را خدا تعالی روز قیامت و کسیکه خوار داشت صاحب بدعت را بلند بکند خدا تعالی او را

في الجنة مائة درجة ومن لقيه بالبشر أو بما يسرّه فقد استخف بما

در بهشت صد درجه و کسیکه پیش آمد او را بکشاده رویی یا بچیزیکه خوشحال کند او را پس تحقیق سبک کرد بآنچه

أنزل الله تعالى على محمد صلى الله عليه وسلم وعن أبي المغيرة عن ابن عباس رضي الله

فرود آورده خدا تعالی به پیغمبر صلعم و مروی است از مغیره از ابن عباس رض

تعالى عنه أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أبى الله عز وجل أن يقبل

پس گفت که فرمود پیغمبر صلعم سر کشید او که حق تعالی قبول کردن

عمل صاحب بدعة حتى يدع بدعته وقال فضيل بن عياض من أحبّ

عمل صاحب بدعت تا اینکه بگذارد بدعت خود را و گفت فضیل رحمة الله علیه کسیکه دوست میدارد

صاحب بدعة أحبط الله عمله وأخرج نور الإيمان من قلبه وإذا علم

صاحب بدعت را ضایع کند حق تعالی عمل او را و بر آرد نور ایمان از دل او و وقتیکه دانست

الله عز وجل من رجل أنه مبغض لصاحب بدعة رجوت الله تعالى

حق تعالی از مردی که بدرستیکه او دشمن است مر صاحب بدعت را امیدوارم از خدا تعالی

أن يغفر ذنوبه وإن قلّ عمله وإذا رأيت مبتدعا في طريق فخذ

اینکه بیامرزد گناهان او را و اگر چه کم باشد عمل او و وقتیکه ببینی بدعتی را در راه پس بگیر

طريقًا آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة
يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع
وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثًا
أو آوى محدثًا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل
الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل
النافلة وعن أبي أيوب السختياني أنه قال إذا حدثت الرجل
بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه
ضال

فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها
فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة
تسميتهم أهل الأثر بحشوية ويريدون إبطال الآثار
وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية
تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضة تسميتهم
أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة
ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم
ما لقبهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسمية كفار

مَلَّةَ ساحراً وشاعراً ومجنوناً ومفتوناً وكاهناً ولم يكن اسمه
عند الله وعند ملائكته وعند انسه وجنه وسائر خلقه الا
رسولاً نبياً بريئاً من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف
ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً هذا آخر
ما ألفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب اهل
السنة والجماعة على الاختصار والقدرة ثم نردف هذه الجملة
بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما اذا اراد سلوك
المحجة احد الفصلين فيما لا يجوز اطلاقه على البارئ من الصفات
والاخلاق والعبادات والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني
في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الى المحجة
في يوم الدين والمحاسبة واما الفصل الاول فيما لا يجوز
اطلاقه على البارئ عز وجل من الصفات ويستحيل اضافته
اليه من الاخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز ان يوصف البارئ
تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان
والسنة والنوم والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم

والعمى والشهوة والنفور والميل والحرد والغيظ والحزن و

التأسف والكمد والحسرة والتلهف والألم واللذة والنفع

والضرر والتمني والعزم والكذب ولا يجوز أن يسمى إيمانا

خلاف ما قالت السالمية وتعلقهم بقوله عز وجل ومن يكفر

بالإيمان فقد حبط عمله محمول على أنه من يكفر بوجوب الإيمان

كان كمن كفر بالرسول وما جاء به صلى الله عليه وسلم من الله عز وجل من الأوامر

والنواهي ولا يجوز أن يوصف عز وجل بأنه مطيع ولا مخيل لنباء

العالم ولا يجوز عليه الحدود ولا النهاية ولا القبل ولا البعد

ولا تحت ولا قدام ولا خلف ولا كيف لأن جميع ذلك ما ورد به

الشرع إلا ما ذكرنا من أنه على العرش استوى على ما ورد به القرآن

والأخبار بل هو عز وجل خالق لجميع الجهات ولا يجوز عليه الكمية

واختلف في جواز تسميته بالشخص فمن جوز ذلك فلقول النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث المغيرة بن شعبة رض لا شخص أغير من الله ولا

شخص أحب إليه المعاذير من الله ومن منع ذلك فلأن لفظ الخبر

ليس بصريح في الشخص لاحتمال أن يكون معناه لا أحد أغير من

الله وقد ورد في بعض الألفاظ لا أحد أغير من الله ولا يجوز أن

يسمى فاضلا وعتيقا وفقيها ولا فهيما ولا فطنا ولا محققا و

عاقلا وموقنا ولا طبيبا وقيل يجوز ولا عاديا لأن ذلك منسوب

إلى من عاد وهو محدث ولا مطيقا لأنه خالق كل طاقة وهي

متناهية ولا محفوظا لأنه هو الحافظ ولا يجوز وصفه بالمباشرة

ولا يجوز وصفه بأنه مكتسب لأن ذلك محدث بقدرة محدثة

والله تعالى سبحانه عن ذلك ولا يجوز عليه العدم وهو قديم

لا بقدم ولا أول لوجوده خلاف ما قال ابن كلاب من أنه قديم

بقدم وهو باق لا يفنى وهو عز وجل عالم بمعلومات غير

متناهية وقادر بمقدورات غير متناهية خلاف ما قالت

الأشعرية من قولها بأنه باق ببقاء خلاف ما ادعت المعتزلة من

أن كل ذلك متناهية وأما الصفات التي يجوز وصفه

عز وجل بها فالفرح والضحك والغضب والسخط والرضا و

قد قدمنا ذلك في أول الباب ويجوز وصفه بأنه موجود

لقوله ووجد الله عنده ويجوز وصفه بأنه شيء لقوله تعالى

قل أي شيء أكبر شهادة قل الله ويجوز أن يوصف بأنه نفس

بگو کدام چیز بزرگتر است از روی شهادت بگو خدای تعالی و روا است صفت کردن حق تعالی را به نفس

وذات وعين من غير تشبيه بجارحة الإنسان على ما تقدم

و ذات و عین از غیر اعتقاد کردن تشبیه او بعضو آدمی است چنانچه بالا گذشت

بيانه ويجوز وصفه بأنه كائن من غير حد لقوله عز وجل

بیان این و روا است صفت کردن او تعالی بآنکه بوده است بی تعیین کردن حد [illegible]

وكان الله بكل شيء عليما وكان الله على كل شيء رقيبا ويجوز

و بوده است حق تعالی در ازل بهر چیز دانا و بوده است حق تعالی بر هر چیز نگهبان و جایز است

وصفه بأنه قدير وذات وبأنه مستطيع لأن معنى الاستطاعة

وصف کردن حق تعالی بآنکه قدیر است [illegible]

القدرة وهو موصوف بالقدرة ويجوز وصفه بأنه عارف

[illegible]

ومتين وواثق وداري لأن جميع ذلك راجع إلى معنى

[illegible]

العالم ولم يرد الشرع بمنع ذلك ولا اللغة بل قال الشاعر اللهم ٢٠٥

[illegible]

لا أدري وأنت الداري ويجوز وصفه بأنه راء ويرجع إلى

[illegible]

معنى العالم ويجوز وصفه بأنه مطلع على خلقه وعباده بمعنى

[illegible]

عالم بهم وكذلك واحد بمعنى عالم ويجوز وصفه بأنه رحيم

[illegible]

رحمة بمعنى أنه منعم على خلقه ويجوز وصفه بأنه ديان على

[illegible]

معنى أنه يجازي العباد على أفعالهم الدين الحساب كما تدين

[illegible]

تدان مالك يوم الدين أي يوم الحساب أو على معنى الشارع لعباده

[illegible]

عبادة وشريعة دعاهم إليها ويوصف ذلك يطيعه يجازيهم

[illegible]

على ما فعلوا فيها ويجوز وصفه بانه مقدر على معنى التقدير

انا كل شيء خلقناه بقدر ويقدر فهدى وعلى معنى الخبر قال

الا امراته قدرنا انها لمن الغابرين اي اخبرنا لوطا عليه السلام

بان امراته من الباقين في العذاب من دون اهله ولا يجوز ان

يكون معناه الظن والشك تعالى الله عن ذلك ويجوز وصفه

بانه ناظر على معنى انه راء مدرك للاشياء لا على معنى انه

مروي مفكر تعالى عن ذلك ويجوز وصفه بانه شفيق على معنى

الرحمة لخلقه والرافة لا على معنى الخوف والحزن وكذلك يجوز

وصفه بانه رفيق على معنى الرحمة والتعطف لخلقه لا على معنى

التثبيت في الامور والاجمال في اصلاحها والسلامة من عواقبها

ويجوز وصفه بانه سخي كما يجوز وصفه بانه كريم وجواد

لان معنى ذلك التفضل والاحسان الى خلقه ولا يقصد

بذلك الرخاوة واللين على ما هو في اللغة مستعمل ارض سخية

وقرطاس سخي اذا كانا لينين ويجوز وصفه بانه امر وناه

ومبيح وحاظر ومحلل ومحرم وفارض وملزم وموجب و

بأديب ومرشد وقاض وحاكم على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه
بأنه واعد ومتواعد ومخوف ومحذر وذام ومادح ومخاطب
ومتكلم وقائل كل ذلك راجع إلى معنى أنه موصوف بالكلام و
يجوز وصفه بأنه معدم على معنى أنه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى
أنه معدم لما أوجده بعد إيجاده بقطع البقاء عنه فيعدم بذلك
ويجوز وصفه بأنه فاعل بمعنى أنه مخترع لذات ما فعله وخالق
له وبأنه فاعل بقدرته فاستحق لذلك هذا الوصف لا على معنى
المباشرة للأشياء لأن حقيقة ذلك تلاقي الأجسام وتماسها
والله سبحانه تعالى متعال عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بأنه
جاعل على معنى أنه فاعل وفعله مفعول كقوله تعالى وجعلنا
الليل والنهار آيتين ويجوز أن يكون الجعل بمعنى الحكم تبارك
عز وجل وجعلناه قرآنا عربيا ويجوز وصفه بأنه تارك في
الحقيقة تجوزا وصف بأنه فاعل على معنى أنه فاعل ضد فعله
الآخر بدلا من الأول بقدرته العامة الشاملة لا على معنى كف
النفس ومنعها عما يدعو إلى فعله ويجوز وصفه بأنه يوجد على

معنى أنه يخلق وكذلك يجوز وصفه بأنه مكون على معنى أنه

معنى آنكه پيدا ميكند ... و همچنين روا است وصف كردن بمكون باين معنى كه

موجد ويجوز وصفه بأنه مثبت على معنى أنه يوجد في الشيء

موجد است و روا است وصف كردن حق تعالى را بآنكه ثابت كننده است باين معنى كه پيدا ميكند در چيز

البقاء والثبات كما قال الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا

بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالى ثابت ميدارد حق تعالى آن كسان را كه ايمان آورده اند

بالقول الثابت وقوله عز وجل يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده

بقول ثابت و قول خداى تعالى محو ميكند حق تعالى چيزى را كه ميخواهد و ثابت ميدارد چيزى را كه ميخواهد و نزد او

أم الكتاب ويجوز وصفه بأنه عامل وصانع بمعنى خالق ويجوز

اصل كتابها يعنى لوح محفوظ و روا است وصف كردن حق تعالى را بآنكه دانا و صانع است يعنى پيدا كننده و روا است صفت كردن

وصفه بأنه مصيب على معنى أن أفعاله واقعة على ما قصده و

حق تعالى را بآنكه مصيب است باين معنى كه افعال حق تعالى واقع است بر طريقى كه خواسته است

أراده من غير تفاوت وتزائد وتناقص لأنه تعالى عالم بها و

بى تفاوت و زياده و نقصان ... لاين بجال ... حق تعالى دانا است

بحقائقها وكيفياتها لا على معنى أن ذلك موافق لأمر آمره

بحقيقت اشيا و چگونگى ايشان نه باين معنى كه فعل او موافق است ببراى امر آن امر كننده

بفعلها تعالى عن ذلك ويجوز إطلاق هذه الصفة على عبد

كردن آن بزرگ است ... ازين صفت و روا است گفتن اين صفت يعنى مصيب بر بنده

من عبيده فيقال أنه مصيب بمعنى أنه مطيع لربه متبع

از بندهاى او پس گفته ميشود ... مصيب است باين معنى كه فرمان بردارى كننده است مر پروردگار خود را

لأمره منته لنهيه وكذلك إذا كان مطيعا لمن هو فوقه و

مر امر او را ... و همچنين ... فرمان بردار باشد مر كسى را كه فوق او

رئيسه ويجوز وصف أفعاله عز وجل بأنه صواب على معنى أنها

سردار او باشد و روا است وصف افعال حق تعالى را بآنكه صواب است باين معنى كه آن افعال

حق وثابت ويجوز وصفه بأنه مثيب ومنعم على معنى أنه

حق اند و ثابت ... و روا است وصف كردن حق تعالى را بآنكه ثواب دهنده و نعمت دهنده است

يجعل المثاب منعما معظما وكذلك يجوز وصفه بأنه معاقب

ميگرداند ... را كه ثواب داده شده است ... و همچنين روا است وصف كردن حق تعالى را بآنكه عقاب

ومجاز على معنى أنه يهين العاصي ويؤلمه على معصيته ويجوز

و جزا دهنده است باين معنى كه خوار ميسازد گنهگار را و الم ميرساند او را بر گناه و روا است

٢٠٥

وصفه بانه قديم الاحسان على معنى انه موصوف بالخلق و

الرزق في القدم قال عز وجل ان الذين سبقت لهم منا

الحسنى ويجوز وصفه بانه دليل وقد نص الامام احمد عليه

في حق رجل قال له زودني دعوة فاني اريد الخروج الى طرسوس

فقال له قل يا دليل الحائرين دلني على طريق الصادقين واجعلني

من عبادك الصالحين ويجوز وصفه بانه طبيب لما روي

عن ابي رمثة التيمي انه قال كنت مع ابي عند النبي صلى الله عليه وسلم

فرأيت كتفيه النبي صلى الله عليه وسلم مثل التفاحة فقال له ابي يا رسول

الله صلى الله عليه وسلم اني طبيب افاطبها لك فقال صلى الله عليه وسلم طبيبها الذي

خلقها وقد روي عن ابي السفر انه قال مرض ابو بكر رضي فعاده جماعة

فقالوا له الا ندعو لك الطبيب فقال قد رآني قالوا فاش قال

لك فقال قال لي اني فعال لما اريد وكذلك يروى ان ابا الدرداء

مرض فعادوه فقالوا له ايش تشتكي قال ذنوبي فقالوا ايش

تشتهي فقال الجنة في اول الفصل وانما يجوز ان يدعى بما

يسمى به من الاسماء التي يجوز وصفه بها وقد ذكرنا تسعة و

٢٠٤

تسعين اسما في ما تقدم من نهي الكل في الدعاء وان اراد ان يصفه

اسم را در بالا پس آن اسماء تو سے نہ ست در دعا و اگر خواهد وصف کردن خدا تعالی را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنامها که یاد کردیم درین فصل روا است این لیکن باید که پرهیز کند در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از آنکه دعا کند خدا را بگفتن ای تمسخر کننده ای استهزا کننده ای مکر کننده ای فریب دهنده

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعلم ومهلك فلا

و دشمن دارنده و خشمناک و انتقام گیرنده و دشمنی کننده و [illegible] و هلاک کننده پس دعا

يدعوه بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند با این نامها اگر چه بوده باشد این اسماء از آنچه روا است وصف کردن حق تعالی با اینها بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

بفعل اهل گناه از روی استحقاق ایشان برای جزا چنانچه معنی ساخر جزا دهنده تمسخر است و غیر ذلک و اما فصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروهای که گمراه اند از راه راست و اصل در بیان گروه ها چیزی است که مروی است از

كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده انه قال قال

کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا صلعم هر آینه خواهید رفت طریق کسانی که پیش از شما بوده اند همچو برابری نعل به نعل

ولتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و هر آینه خواهید گرفت در اعمال و افعال و مذهب مانند گرفتن ایشان اگر بوده است اخذ آن امم مقدار یک بدست پس اخذ

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

اخذ ایشان مقدار یک باز پس اخذ شما مقدار درازی ... باشد تا آنکه اگر در آمده اند آن امم سابقه در سوراخ سوسمار ...

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شده اند بر موسی عم هفتاد و یک گروه همه آنها گمراه بوده اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

مگر یک گروه که گروه اسلام باشد و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شده اند بر عیسی عم

بن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

هفتاد و دو گروه همه آنها گمراه شدند مگر یک فرقه که راه راست یافته است و آن اهل اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلاثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواهید بود بر هفتاد و سه فرقه همه آنها

فما له الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم وعن عبد الرحمن

بن جبير بن نفير عن ابيه عن عوف بن مالك الاشجعي قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم تفترق امتي على ثلاث وسبعين فرقة اعظمها

فتنة على امتي الذين يقيسون الامور برأيهم يحرمون الحلال

ويحللون الحرام وعن عبد الله بن زيد عن عبد الله بن عمرو

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بني اسرائيل افترقوا على احدى

وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة وستفترق امتي على

ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة قالوا وما

تلك الواحدة قال صلى الله عليه وسلم من كان على مثل ما انا عليه واصحابي

وهذا الافتراق الذي ذكره النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن في زمانه ولا في

زمان ابي بكر وعمر وعثمان وعلي رض وانما كان ذلك بعد

تقادم السنين والاعوام وفوت الصحابة والتابعين والفقهاء

السبعة فقهاء المدينة وعلماء الامصار وفقهاءها قرنا

بعد قرن وقبض العلم بموتهم الا شرذمة قليلة وهم الفرقة

الناجية يحفظ الله الدين بهم كما روي عن عروة عن عبد

۲۰۸

٢٠٥

الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله تعالى لا

ينتزع العلم من صدور الرجال بعد أن يعطيهم ولكن يذهب

بالعلماء فكلما ذهب عالم ذهب بما معه من العلم حتى يبقى

من لا يعلم فيضلون ويضلون وفي لفظ آخر عن عروة عن

أبيه عن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

إن الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض

العلم بقبض العلماء حتى إذا لم يبق عالما اتخذ الناس رؤسهم

جهالا فسئلوا فأفتوا بغير علم فضلوا وأضلوا وعن كثير

بن عبد الله بن عوف عن أبيه عن جده رض عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الدين ليأرز إلى الحجاز كما تأرز الحية إلى

جحرها وليعقلن الدين من الحجاز معقل الأروية من رأس الجبل

إن الدين بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل

من الغرباء قال صلى الله عليه وسلم الذين يصلحون ما أفسد الناس من

سنتي من بعدي وعن عكرمة عن ابن عباس رض قال لا يأتي على

الناس زمان إلا أماتوا فيه سنة وأحيوا فيه بدعة وعن الحارث

عن علي بن أبي طالب رض قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم الفتن

فقلنا ما المخرج منها يا رسول الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب

الله هو الذكر الحكيم وهو الصراط المستقيم هو الذي لا تلتبس

به الألسن هو الذي لم تنته الجن إذ سمعته أن قالوا إنا سمعنا

قرآنا عجبا من قال به صدق ومن حكم به عدل وعن عبد الرحمن

بن عمرو عن العرباض بن سارية رض قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلوة الصبح فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون

ووجلت منها القلوب واقشعرت منها الجلود فقلنا يا

رسول الله كأنها موعظة مودع فقال صلى الله عليه وسلم أوصيكم بتقوى

الله والسمع والطاعة وإن كان عبدا حبشيا فإنه من يعش من

بعدي يرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء

الراشدين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ

إياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة

وعن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أيما داع دعا

إلى الهدى فاتبع فله مثل أجر من اتبعه لا ينقص من أجورهم

شيءٍ وأيّما داعٍ دعى إلى الضلالة فاتُّبع فعليه مثلُ أوزار من

چیزے و هرکدام خواننده که خواند بسوے گمراهی پس پیروی کرده شد او را پس براوست مانند گناهان کسانیکه

اتّبعه لا ينقص من أوزارهم شيءٌ فصلٌ وأصل ثلث وَ

پیروی کرده اند او را کم کرده نمیشود از گناهان ایشان چیزے پس اصل هفتاد و سه

سبعين فرقة عشرة أهل السنة والخوارج والشيعة و

فرقه ده گروه است

المعتزلة والمرجية والمشبهة والجهمية والضرارية والنجارية

والكلابية فأهل السنة طائفة واحدة والخوارج خمس عشر فرقة

پس اهل سنت یک طائفه است و خوارج پانزده فرقه است

والمعتزلة ستّ فرقة والمرجية اثنتى عشر فرقة والشيعة اثنتا

و معتزله شش فرقه است و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو

وثلثون فرقة والجهمية والنجارية والضرارية والكلابية

فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه

كل واحدة فرقة واحدة والمشبهة ثلث فرق فجميع ذلك ثلث

هر یکے ازینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس همه اینها هفتاد و سه

وسبعون فرقة على ما أخبر به النبي صلى الله عليه وسلم وأما الفرقة الناجية

فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر ﷺ و اما فرقه نجات یابنده

فهي أهل السنة والجماعة وقد بيّنا مذهبهم واعتقادهم على

پس آن اهل سنت و جماعت است و بتحقیق بیان کردیم مذهب ایشان و عقیدت ایشان را بر

ما قدّمنا ذكره وتسمّى هذه الفرقة الناجية القدرية والمعتزلة

که بالا بیان کردیم ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله

مجبرة لقولها إن جميع المخلوقات بمشية الله تعالى وقدرته

مجبره یعنی قایل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قایل شدن این فرقه ناجیه بر اینکه همه مخلوقات بمشیت و قدرت

وإرادته وخلقه وتسمّيها المرجية شكّاكية لاستثنائها

و ارادت و خلق خدا است و می نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان

في الإيمان يقول أحدهم أنا مؤمن إن شاء الله تعالى على ما قد بيّنا

در ایمان میگوید یکے از ایشان من مومنم انشاء الله تعالی چنانچه بالا بیان کردم

بيانه وتسمّيها الرافضة ناصبية لقولها باختيار الإمام

و می نامند این فرقه را رافضه ناصبیه از جهت قایل شدن این فرقه باختیار کردن

وَنَصْبِه بِالعَقْدِ وَتُسَمِّيهَا الجَهْمِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ مُشَبِّهَةً
و بر پا کردن امام را بعقد حق اهل اسلام و می نامند این فرقه را جهمیه و نجاریه مشبهه

لِإِثْبَاتِهَا صِفَاتِ البَارِي عَزَّ وَجَلَّ مِنَ العِلْمِ وَالقُدْرَةِ وَالحَيٰوةِ
از جهت اثبات کردن این فرقه تا جمیع حق تعالی را از علم و قدرت و حیوة

وَغَيْرِهَا مِنَ الصِّفَاتِ وَتُسَمِّيهَا البَاطِنِيَّةُ حَشْوِيَّةً لِقَوْلِهَا
و غیر آن از صفات و می نامند او را باطنیه حشویه از جهت قائل آن فرقه

بِالأَخْبَارِ وَتَعَلُّقِهَا بِالآثَارِ وَمَا اسْمُهُمْ إِلَّا أَصْحَابُ الحَدِيثِ وَ
باخبار رسول و دست زدن ایشان باثار صحابه و نیست اسم ایشان مگر اصحاب حدیث و

أَهْلُ السُّنَّةِ عَلَى مَا بَيَّنَّا وَأَمَّا الخَوَارِجُ فَلَهُمْ أَسَامِي وَأَلْقَابٌ
اهل سنت چنانچه بیان کردیم و اما خوارج پس مر ایشان را نامها و لقبها است

سُمُّوا الخَوَارِجَ لِخُرُوجِهِمْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض وَسُمُّوا حَكَمِيَّةً
نامیده شده اند خوارج از جهت بر آمدن ایشان بر امیر المومنین علی رض و نامیده شده اند محکمیه

لِإِنْكَارِهِمُ الحَكَمَيْنِ أَبَا مُوسَى الأَشْعَرِيَّ وَعَمْرَو بْنَ العَاصِ وَلِقَوْلِهِمْ لَا
از جهت انکار کردن ایشان حکم ابا موسی اشعری و عمر بن عاص را که در معامله مخالفت با معاویه بر دو کس را

حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ لَمَّا حَكَمَ الحَكَمَانِ وَسُمُّوا أَيْضًا حَرُورِيَّةً لِأَنَّهُمْ نَزَلُوا بِحَرُورَاءَ
حکم نیست الا خدا را هرگاه که حکم کردند این هردو حکم را و نامیده شده اند نیز حروریه از جهت آنکه ایشان فرود آمدند

وَهُوَ مَوْضِعٌ وَسُمُّوا شُرَاةً لِقَوْلِهِمْ شَرَيْنَا أَنْفُسَنَا فِي اللّٰهِ أَيْ بِعْنَاهَا
و آن نام جای است و نامیده شده اند شراة از جهت گفتن ایشان فروختیم جانهای خود را در خدا بثواب خدا

بِثَوَابِ اللّٰهِ وَرِضَاهُ وَسُمُّوا مَارِقَةً لِمُرُوقِهِمْ مِنَ الدِّينِ وَقَدْ وَصَفَهُمُ
و رضای او و نامیده شده ایشان مارقه از جهت برآمدن ایشان از دین و تحقیق صفت کرده

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ
پیغمبر صلعم که ایشان بر آیند از دین چنانچه تیر از نشانه

ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ فَهُمُ الَّذِينَ مَرَقُوا مِنَ الدِّينِ وَالإِسْلَامِ وَفَارَقُوا
پس باز نگردند در دین پس ایشانند که بر آمده اند از دین و اسلام و جدا شده اند

المِلَّةَ وَشَرَدُوا عَنْهَا وَعَنِ الجَمَاعَةِ وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ الهُدَى وَ
از ملت و گریخته اند از آن ملت و از جماعت و گم شده اند از راه راستی

السَّبِيلِ وَخَرَجُوا عَنِ السُّلْطَانِ وَسَلُّوا السَّيْفَ عَلَى الأَئِمَّةِ وَاسْتَحَلُّوا
و برآمده اند از سلطان و کشیده اند شمشیر بر ائمه و حلال داشته اند

دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَكَفَّرُوا مَنْ خَالَفَهُمْ وَيَشْتِمُونَ أَصْحَابَ رَسُولِ
خونها و مالهای ایشان و نسبت کفر کردند کسی را که مخالف کرد ایشان را و دشنام میدهند اصحاب رسول خدا را

الله صلى الله عليه وسلم وأصهاره ويتبرؤون منهم ويرمونهم بالكفر
و خسران آنحضرت را و بیزار میشوند از اصحاب و نسبت میکنند ایشان را بکفر

والعظائم ويرون خلافهم ولا يؤمنون بعذاب القبر ولا
و گناهان عظیم و روا میدارند اختلاف کردن با ایشان و ایمان نمی آرند بعذاب گور و نه بحوض

الحوض ولا الشفاعة ولا يخرجون أحدا من النار ويقولون
و نه بشفاعت و بیرون نمی آرند هیچ یکی را از آتش و میگویند

من كذب كذبة أو أتى صغيرة أو كبيرة من الذنوب فمات
کسیکه دروغ گفت یکبار یا کرد گناه صغیره یا کبیره را پس مرد

من غير توبة فهو كافر وفي النار مخلد ولا يرون الجماعة إلا
بی توبه پس آن شخص کافر است و در آتش همیشه است و روا نمیدارند جماعت نماز را مگر

خلف إمامهم ويرون تأخير الصلوة عن وقتها والصوم قبل
در پس امام خود ایشان و روا میدارند تاخیر کردن نماز را از وقتش و روزه پیش از

رؤية الهلال والفطر مثل ذلك والنكاح بغير ولي
دیدن ماه و فطر مثل این و نکاح کردن بغیر حضور ولی

ويرون المتعة والدرهم بالدرهمين يدا بيد حلالا ولا يرون
و روا میدارند نکاح متعه را و روا دارند بیع کردن یک درهم بدو درهم دست بدست حلال و روا نمیدارند

الصلوة في الخفاف ولا المسح عليها ولا طاعة السلطان ولا
نماز را در موزه و نه مسح کردن بر موزه و نه فرمانبرداری پادشاه و نه

خلافة قريش وأكثر ما يكون الخوارج بالجزيرة وعمان والموصل
خلافت قریش را و اکثر بودن خوارج در این جایها است

وحضرموت ونواحي العرب والذي وضع لهم الكتب عبد الله
و آن کسیکه پیدا کرد برای ایشان کتابها را این اشخاص اند

بن يزيد ومحمد بن حرب ويحيى بن كامل وسعيد بن هارون

فهم خمس عشرة فرقة النجدات نسبوا إلى نجدة بن عامر الحنفي
پس ایشان پانزده فرقه اند یکی از آنها نجدات است نسبت کرده شده اند ایشان بسوی نجدة بن عامر که از

من اليمامة وهم أصحاب عبد الله بن ناصر ذهبوا إلى أن من
و از بلاد یمامه بود و ایشان اصحاب عبد الله بن ناصر اند رفته اند بسوی اینکه کسیکه

كذب كذبة أو أتى صغيرة وأصر عليها فهو مشرك وإن زنى
دروغ گفت یکبار و یا کرد صغیره و محکم شد بران گناه پس او مشرک است و اگر زنا کرد

۲۱۳

وسرق وشرب الخمر من غير أن يصر عليها فهو مسلم وأنه

لا يحتاج إلى إمام إنما الواجب العلم بكتاب الله تعالى ومنهم

الأزارقة وهم أصحاب نافع بن الأزرق ذهبوا إلى أن كل كبيرة

كفر وأن الدار دار كفر وأن أبا موسى وعمرو بن العاص كفرا بالله

حين حكمهما علي رضي الله عنه بينه وبين معاوية رضي الله عنه في النظر في الأصلح

للرعية ويرون أيضا قتل الأطفال يعني أولاد المشركين ولا يرون

الرجم ولا يحدون قاذف المحصن ويحدون قاذف المحصنات

ومنهم الفديكية منسوبة إلى ابن فديك ومنهم العطوية منسوبة

إلى عطية بن الأسود ومنهم العجاردة منسوبة بعبد الرحمن

بن عجرد وهم فرق كثيرة وهم الميمونية جميعا يجيزون بنات

البنين وبنات البنات وبنات الإخوة وبنات الأخوات و

يقولون إن سورة يوسف ليست من القرآن ومنهم الخازمية

تفردت بأن الولاية والعداوة صفتان في ذاته تعالى وتشعبت

من الخازمية المعلومية فذهبت إلى أن من لم يعلم الله بأسمائه

فهو جاهل ونفوا أن تكون الأفعال خلقا لله تعالى وأن يكون

۲۱۴

۱۲۱۳

الاستطاعة

۲۱۵

الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي

تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم

الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعت ان

من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه

فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس

فذهبوا الى ان السيد يأخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته

اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها

متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسول

وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا

فهو بريء من الشرك وانما يشرك من جهل الله وانكره ويحسب

ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القرآن هو علي

وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان

ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه

ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية

فهو منسوبة الى ابي بيهس تفردوا وزعموا ان الرجل لا يكون

مسلما حتى يعلم جميع ما احل الله عليه وحرم عليه بعينه ونفسه

ومن البيهسية من يقول كل من واقع ذنبا حراما عليه ليس بكفر

حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه فيحكم بالكفر ومنهم الشمراخية

منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ فزعم ان قتل الابوين حلال و

كان حين ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك

ومنهم البدعية قولهما كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة

ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة

طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات

واتفقت مع الازارقة على جواز سبي النساء وقتل

الاطفال من الكفار لقوله تعالى لا تذر على الارض من

الكافرين ديارا واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه

لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانهم لم يوافقهم

على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة

والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما سميت الشيعة

لانها شيعت عليا رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة

وقيل لها الرافضة لرفضهم أكثر الصحابة ولإمامة أبي بكر و
وگفته شده است ایشان را رافضه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یاران را و ترک کردن امامت ابو بکر و
عمر رضي الله عنهما وقيل سموا الروافض لرفضهم زيد بن علي
و عمر را وگفته شده است نامیده شدند ایشان روافض از برای ترک کرده اند ایشان زید بن علی
لما تولى أبا بكر وعمر رضي الله عنهما وقال بإمامتهما وقال زيد
هرگاه که دوست داشت آن زید شیخین را وگفت بامامت ایشان وگفت زید
رفضتموني فسموا رافضة وقيل إن الشيعي من لا يفضل عثمان
ترک کردید مرا پس نامیده شدند رافضه وگفته شده است که شیعی کسی است که فضیلت ندهد عثمان را
على علي رضي الله عنهما والرافضي من فضل عليا على عثمان رضـ
بر علی و رافضی کسی است که تفضیل کند علی را بر عثمان
ومنهم القطعية لقطعهم على موت موسى بن جعفر ومنهم الغالية
واز ایشان اند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر مردن موسی بن جعفر واز ایشان اند غالیه
لغلوهم في علي رضي الله عنه وقولهم فيه بما لا يليق من صفات
از جهت غلو کردن و قول کردن ایشان در شان علی بچیزے که سزاوار نیست از صفات
۲۱۶ الربوبية والنبوة والذين صنفوا كتبهم هشام بن الحكم وعلي
و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه اند
بن المنصور وأبو الأحوص والحسين بن سعيد والفضل بن
شاذان وأبو عيسى الوراق وابن الراوندي وأكثر ما يكونون
واکثر جا باشندگی ایشان
فيه من بلاد قم وقاشان وبلاد إدريس والكوفة قصا ولما
از شهرها این بلاد است
الرافضة فهم ثلث أصناف الغالية والزيدية والرافضة
رافضیه پس ایشان سه گروه اند
أما الغالية فيتفرق منها اثنى عشرة فرقة منها البيانية
اما غالیه پس متفرق شده از ایشان دوازده گروه
والطيارية والمنصورية والغيرية والخطابية والمعمرية
والبزيعية والمفضلية والمتناسخة والشريعية والسبائية

والمفوضة وأما الزيدية تشعبت ست شعب منها

الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية

والسادسة لا تنكر الرجعة ويتبرؤن من أبي بكر وعمر رضي الله عنهما

وأما الرافضة تفرقت أربع عشرة فرقة القطعية و

الكيسانية والكربية والمغيرية والمحمدية والحسينية

والناوسية والاسماعيلية والقرامطية والمباركية

والشميطية والعمارية والمحطورية والموسوية والامامية

والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة وفرقها اثبات ٢١٨

الامامة عقلا وأن الامامة نص وأن الأئمة معصومون

من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك انكارهم

امامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الأئمة

ومن ذلك تفضيلهم عليا على جميع الصحابة وتنصيصهم

على امامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبريهم من أبي بكر وعمر وغيرهما

من الصحابة الا نفرا منهم سوى ما حكي عن الزيدية فإنهم

خالفوهم في ذلك ومن ذلك ايضا ادعاءهم ان الامة ارتدت

بتركهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد

بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را و آن شش کس این چهار صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان آخران ومن ذلك قولهم

و دو مرد دیگر و از احکام معتقد ایشان است

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا

بدرستی مر امام راست اینکه بگوید نیستم من امام در حال تقیه و بدرستی که

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا

خدا نمیداند چیزی را که پیش از آنکه بشود و بدرستی مردها باز می آیند بسوی دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لا حساب

پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی ایشان گمان کرده اند که نیست حساب

ولا حشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون

و نیست حشر و از احکام معتقد ایشان است اینکه بدرستی امام میداند هر چیزی که شده است و چیزیکه خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق

از امر دنیا و دین تا آنکه شمار سنگریزها و قطرهای باران و برگ درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء

و بدرستی امامان ظاهر میشوند بردست ایشان معجزات چنانچه بر دست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض

و گفته اند اکثر از ایشان بدرستی کسیکه جنگ کرده علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما

پس او کافر است بخدای بزرگ و چیزها که ذکر کرده اند غیر این مذکور و اما

الذي انفردت عن كل فرقة فمنهم الغالية وقد ادعت ان

چیزیکه جدا است از هر گروه پس از ایشان غالیه اند و تحقیق دعوی کرده اند که

عليا افضل من الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين وادعت

علی بهتر است از پیغمبران همه و دعوی کرده اند

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم

بدرستی او نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه دیگر یاران رض

بل هو في السحاب يقاتل اعدائه تعالى من فوق السحاب وانه

بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالای ابر و بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في آخر الزمان فيقتل مبغضيه واعدائه

کرم الله وجهه باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت بغض کنندگان خود را و دشمنان خود را

وأن عليا وسائر الأئمة لم يموتوا بل هم باقون إلى أن تقوم
الساعة ولا يتطرق عليهم الموت وادعت أيضا أن عليا ع
نبي وأن جبرئيل عليه السلام غلط في نزول الوحي إليه و
ادعت أيضا أن عليا كان إلها عليهم لعنهم الله وملائكته
وسائر خلقه إلى يوم الدين وقلع آثارهم وأباد خضراءهم و
لا جعل منهم في الأرض ديارا لأنهم بالغوا في غلوهم ومردوا
على الكفر وتركوا الإسلام وفارقوا الإيمان وجحدوا الإله و
الرسل والتنزيل نعوذ بالله ممن ذهب إلى هذه المقالة و
يتفرع من الغالية البنانية وهم ينسبون إلى بنان بن
سمعان ومن جملة قولهم وأباطيلهم أن الله على صورة الإنسان
كذبوا على الله تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال عز وجل ليس
كمثله شيء وهو السميع البصير وأما الجناحية من الغالية
فهي منسوبة إلى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر
الطيار يقولون بالتناسخ وأن روح آدم ع روح الله فنسخت
فيه والمتعودون من الغالية القائلون بالتناسخ يزعمون

أنّ الروح المنقولة إلى هذه الدار بعد أن خرجت من الدنيا

بدرستی روح نقل کرده میشود بسوی این دار پس از برآمدن از دنیا

بالموت أوّل ما تنسخ في جمل ثمّ تنتقل إلى ما دون هيكله أبدا

بموت نخستین انتقال میکنند در جمل پس نقل کرده میشود بسوی چیزی که فروتر است از هیکل و همیشه

حالا بعد حال إلى أن تنقل إلى دود العذرة وما شاكل ذلك و

حالی پس از حالی تا آنکه نقل کرده میشود بسوی کرم عذره و چیزهای که مانند کرم عذره است و

هو آخر ما تنسخ فيه حتى قال بعضهم أنّ أرواح العصاة تنسخ

همین چیزها است که انتقال میکنند در و تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان بدرستی روحهای گناهگاران انتقال …

في الحديد والطين والفخار وتكون معذّبة بالنار والطبخ والضرب

در آهن و گل و ظرفهای … و میباشند عذاب داده شده با آتش و پختن و زدن

والسبك والابتذال والامتهان عقابا على أجرامهم وأما المغيرية

و گداختن و استعمال کردن و خوار داشتن بجهة عذاب کردن … گناهان ایشان و اما مغیریه

فمنسوبة إلى مغيرة بن سعيد ادّعى النبوّة وزعم أنّ الله نور على

پس نسبت کرده شده اند بسوی مغیره دعوی کرد پیغمبری را و زعم کرد بدرستی خدا نور …

صورة رجل وادّعى إحياء الموتى وغير ذلك وأما المنصورية

صورت آدمی و دعوی کرد زنده کردن مرده را و غیر اینها را و اما منصوریه

فمنسوبة إلى أبي منصور كان يزعم أنه صعد إلى السماء ومسح

پس نسبت کرده شده اند بسوی ابی منصور بوده است زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوی آسمان و مسح کرد

الربّ رأسه وزعم أنّ عيسى أوّل خلق الله ثم علي رضي الله عنه و

پروردگار سر او را و زعم کرده است اینکه عیسی اول مخلوقات خدا است پس علی مخلوق است …

رسل الله لا ينقطع وأن لا جنّة ولا نار وتزعم هذه الطائفة أنّ

پیغمبران خدا منقطع نمیشوند و نه بهشت است و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستی

من قتل أربعين نفسا ممن خالفهم دخل الجنّة ويستحلّون أموال

کسیکه کشت چهل کس را از مخالفان ایشان … در آید در بهشت و حلال میدانند مال

الناس وأنّ جبرئيل عليه السلام أخطأ بالرسالة وهو الكفر

مردم را و بدرستی جبرئیل خطا کرد در رسالت و این قول ایشان کفر است

الذي لا يشوبه شيء وأما الخطابية فمنسوبة إلى الخطاب

که خلط نیست او را چیزی و اما خطابیه پس نسبت کرده شده اند بسوی … خطاب

يزعمون أنّ الأئمة أنبياء أمناء وفي كل وقت رسول ناطق

زعم میکنند بدرستی امام پیغمبران اند امین … در هر وقتی پیغمبر … گویا است

وصامت محمد وعلي صامت واما المعمرية فكذلك تقول

وپیغمبر ساکت ست محمد پیغمبر گویا ست باحکام شرایع وعلی پیغمبر ساکت ست واما معمریه پس همچنین گویند

فانفردت عن الخطابية بالزيادة في ترك الصلوة واما البزيعية

پس جدا شده اند از خطابیه بزیادت در ترک نماز اما بزیعیه

المنسوبة الى بزيع زعموا ان جعفر هو الله فلا يرى ولكن شبه

منسوب اند به بزیع زعم کرده اند بدرستی که جعفر خدا است پس دیده نمیشود ولکن مانند

هذه الصورة تمثالهم وانهم ياتيهم الوحي ويرفعون الى الملكوت

این صورت ست مثال ایشان را بدرستی که ایشان را آید وحی و برداشته میشوند بسوی ملکوت

تمثالهم ما اعظم فريتهم وكذبهم واباطيلهم بل يحطون الى

مثال ایشان را عجب بزرگ ست افترا و کذب ایشان و سخن باطل ایشان بلکه فرود آورده میشوند

اسفل السافلين الى الهاوية والدرك الاسفل من النار بمقالتهم

اسفل السافلین تا هاویه و درک پایین اندر درکات پایین بسبب سخن ایشان

السوء ودعواهم الزور واما المفضلية فمنسوبة الى المفضل

و دروغ ایشان باطل اما مفضلیه پس منسوب اند به مفضل

الصيرفي ينتحلون الرسالة والنبوة وقولهم في الائمة كقول ٣٢٢

صیرفی بر خود می بندند دروغ پیغمبری را و قول ایشان در ائمه همچون قول

النصارى في المسيح واما الشريعية فمنسوبة الى شريع زعموا

نصاری ست در مسیح اما شریعیه پس منسوب است به شریع زعم کرده اند

ان الله تعالى في خمسة اشخاص النبي واله يعني في النبي واله و

که خدا ست در پنج کس ست پیغمبر و آل او و

ثم العباس وعلي وجعفر وعقيل واما السبائية فمنسوبة

آل این چهار تن اند و اما سبائیه پس

الى عبد الله بن سبا من دعواهم ان عليا لم يمت وانه يرجع قبل

به عبد الله بن سبا از دعوی ایشان است آنکه بدرستی که علی نمرده است و بدرستی بازخواهد آمد

يوم القيمة والسيد الحميري منهم واما المفوضية فهم

از روز قیامت و سید که از قبیله حمیر ست از این سبائیه ست واما مفوضیه پس ایشان

القائلون ان الله فوض تدبير الخلق الى الائمة وان الله تعالى

قائل اند بدرستی سپرده است حق تعالی تدبیر خلق را بسوی ائمه و بدرستی خدا تعالی

قد اقدر النبي صلى الله عليه على خلق العالم وتدبيره وان كان ما

تحقیق قادر ساخت پیغمبر را بر خلق عالم و تدبیر او و بدرستی بوده است که

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

پیدا نکرده است خدا این عالم چیزی را و هم چنین گفته اند در حق علی رض و از ایشان کسی است

إذا رأى السحاب سلم عليه يزعم أن عليا رض فيه على ما بيناه من

هرگاه که می‌بینند ابر را سلام می‌کنند بر علی و زعم کرده اند بدرستی که علی رض در سحاب است بر طریقی که بیان کردیم

قبل وأما الزيدية فإنها سموا بذلك لميلهم إلى قول زيد بن

بالا اما زیدیه نامیده شده اند باین نام از جهت میل کردن ایشان بسوی قول زید پسر

علي في توليته أبي بكر وعمر رض وأما الجارودية فمنسوبة

علی در والی ساختن ابو بکر و عمر رض و اما جارودیه پس منسوب اند

إلى أبي جارود زعموا أن عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الإمام

بابی جارود زعم کرده اند بدرستی که علی رض وصی رسول خدا است و او امام برحق است

وقالوا أن النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويسوقون

و گفته اند ایشان بدرستی که پیغمبر ص نص کرده بر علی به صفت نه بنام او و امامت را می‌رسانند

الإمامة إلى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم وأما السليمانية

امامت را به حسین رض پس امامت مشورت است در ایشان در میان کسانی که بر آید بشمشیر از ایشان

فمنسوبة إلى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا أن عليا كرم

پس منسوب اند بسلیمان گفت زرقان زعم کرده اند ایشان بدرستی علی رض

الله وجهه كان الإمام وأن بيعة أبي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

بود امام چرا که افضل عصر خود است و بدرستی بیعت امت شیخین را خطا است مستحق نبوده اند

اسم الفسق وأن الأمة تركت الأصلح وأما البترية فمنسوبة

نام فسق را بر علی لیکن این خطا ایشان بحد فسق نیست و بدرستی امت گذاشت اصلح را پس منسوب اند

إلى الأبتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا أن بيعة أبي بكر

به ابتر و آن نوا است که لقب کرده شده است به ابتر و زعم کرده اند بدرستی بیعت امت با ابوبکر

وعمر ليست بخطأ لأن عليا ترك الإمارة لهم وهم واقفون في

و عمر نیست خطا زیرا که علی رض بطیب خود گذاشت امیری را برای ایشان و ایشان توقف دارند

عثمان ويقولون علي إمام حين بويع وأما النعيمية فمنسوبة

در حق عثمان که امام برحق است یا نه و می‌گویند که علی رض امام است وقتی که بیعت کرده شد او را و اما نعیمیه پس منسوب اند

إلى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول البترية إلا أنها تبرأت

به نعیم و آن نعیمیه می‌گویند ابتریه را لیکن ایشان بیزار شده اند

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به وأما اليعقوبية

از عثمان و منکر شده اند و نسبت ... و اما یعقوبیه

۲۲۳

يقولون بإمامة أبا بكر وعمر رض وينكرون الرجعة فهي تنسب

پس میگویند بابی بکر و عمر رضی که امام برحق اند و منکر اند بازگشتن را پس این فرقه منسوب

الى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرّأ من أبي بكر وعمر

بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رضی

رض ويقول بالرجعة **فصل** وأما الرافضة فالأربعة عشر

و میگویند بازگشت را بدنیا و اما رافضه پس چهارده

فرقة التي تفرعت عنها فأولها القطعية سموا بذلك لقطعهم

فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان پس نخستین ایشان قطعیه است نامیده شده اند باین نام از جهت

على موت موسى بن جعفر وساقوا الإمامة الى محمد بن الحنفية و

بموت موسى بن جعفر و دراز آورده اند ایشان امامت را تا محمد بن حنفیه و

هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة الى كيسان

او ست امام قایم که انتظار کرده شده است او را و دوم فرقه کیسانیه اند

يقولون بإمامة محمد بن الحنفية لأنه دفع اليه الراية بالبصرة

میگویند بامامت محمد بن حنفیه زیرا که داده شد علم را باو در بصره

والثالثة الكربية وهم أصحاب ابن كريب الضرير والرابعة

و فرقه سیوم کربیه است و ایشان اصحاب ابن کریب نابینا اند و فرقه چهارم

المغيرية وهم أصحاب المغيرة وهو إمامهم الى خروج المهدي

مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشان است تا بر آمدن مهدی

والخامسة المحمدية وقد زعمت أن القائم محمد بن عبد الله بن

و فرقه پنجم محمدیه است و تحقیق زعم کرده اند که امام قایم محمد بن عبد الله بن

الحسن بن الحسين وأنه أوصى الى أبي منصور دون بني

حسن بن حسین است و بدرستی او وصیت کرد عهد امامت را بابی منصور نه بنی

هاشم كما أوصى موسى عليه السلام الى يوشع بن نون دون

هاشم چنانچه وصیت کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد

ولده وولد هارون وأما السادسة فالحسينية زعمت أن

خود و نه باولاد هارون ع و اما فرقه ششم از رافضه پس حسینیه است زعم کرده اند ایشان

أبا منصور أوصى الى ولده الحسين بن أبي منصور وهو

ابو منصور وصیت کرد خلافت خود بحسین پسر ابی منصور و او ست

الإمام بعده وأما النافسية لقبوا به لأنهم نسبوا الى النادس

امام پس از وی است و اما فرقه هفتم ناوسیه لقب کرده شده اند باین نام زیرا که نسبت کرده شده اند

البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بإمامة جعفر وانه
بصرى كه سردار ايشان بود و ميگويند بامامت جعفر صادق و بدرستى كه او
حي لم يمت بعد وانه قائم وهو المهدي واما الاسماعيلية
زنده است نمرده بعد و بدرستى كه او قائم است و اوست مهدى موعود و اما فرقهٔ اسمٰعيليه
فقد قالوا ان جعفر ميت والامام بعده اسماعيل وقالوا
پس گفته اند بدرستى كه جعفر صادق مرده است و امام پس او اسماعيل است و گفته اند
انه لم يهلك وهو المنتظر واما القرامطية فهم ينسبون
كه او هلاك نشده و اوست مهدى كه انتظار برده ميشود و اما فرقهٔ قرامطه پس منسوب ميشوند
الامامة الى جعفر وان جعفرا نص على دراية محمد بن اسمعيل
امامت را تا جعفر و بدرستى كه جعفر نص كرد بر درايت و علم محمد بن اسماعيل كه او امام خواهد شد
ومحمد لم يمت وهو حي وهو المهدي واما المباركية
و محمد نمرده است و او زنده است اكنون و اوست مهدى منتظر و اما فرقهٔ مباركيه
فمنسوبة الى رئيسهم المبارك زعموا ان محمد بن اسمعيل مات
پس منسوب است بسوى سردار خويش كه مبارك است زعم كرده اند بدرستى كه محمد بن اسماعيل مرد
وان الامامة في ولده واما السميطية فمنسوبة الى رئيسهم
و بدرستى كه امامت در اولاد اوست و اما فرقهٔ سميطيه پس منسوب است بسوى سردار ايشان
يقال له يحيى بن سميط زعموا ان الامام جعفر ثم ابنه جعفر
كه گفته اند او را يحيى بن سميط زعم كرده اند بدرستى كه امام جعفر است پس امامت در پسر جعفر است
ثم في ولده واما العمارية يقال لهم الافطحية لان عبد
پس در اولاد او و اما فرقهٔ عماريه كه گفته ميشود ايشان را افطحيه زيرا كه عبد الله
الله بن جعفر كان افطح الرجلين يقولون ان الامام بعد جعفر
بن جعفر بوده است عريض و سطبر دو پاى او ميگويند امام پس جعفر
ابنه عبد الله ثم عدد كثيرا واما الممطورة سموا بذلك
پسر اوست عبد الله و اين عماريه جماعه كثير است و اما فرقه ديگر هم ممطوره ناميده شده اند باين نام
لانهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين
زيرا كه اصحاب مناظره كردند با يونس و آن يونس از فرقهٔ قطعيه است كه
يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس انتم اهون
قطع ميكنند بموت موسى بن جعفر پس گفت مر ايشان را يونس شما خوارتر
من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمون الواقفة
از سگان باران زده شده پس چسپيد با ايشان اين نام و ناميده شده اند واقفه

٢٢٥

لوقوفهم على موسى بن جعفر وقولهم هو حي لم يمت ولا يموت

از جهت ایستادن ایشان بر موسی بن جعفر یعنی قایل امامت بعد او نشدند و گفتن ایشان که موسی زنده است و نخواهد مرد

وهو المهدي عندهم واما الموسوية فسموا بذلك لوقوفهم

و او است مهدی موعود نزد ایشان و اما فرقه چهارم موسویه نامیده شده اند بدین نام از جهت توقف و تردد

في موسى وقولهم لا ندري امات هو ام حي وقالوا ان صحت

در شان موسی بن جعفر و گفتن ایشان که نمیدانیم که زنده است یا مرده و گفته اند که اگر صحیح باشد

امامة غيره انقدوها واما الامامية فيسوقون الامامة الى

امامت غیر موسی ... و اما امامیه پس میرانند امامت را بسوی

محمد بن الحسن وانه القائم المنتظر الذي يظهر فيملأ الارض

محمد بن حسن عسکری و او است امام قایم منتظر که ظاهر خواهد شد پر خواهد کرد زمین را

عدلا كما ملئت جورا واما الزرارية فهم اصحاب زرارة ادعى

از عدل چنانچه پر شده است از ستم و اما فرقه زراریه پس ایشان اصحاب زراره است دعوی کرد آن

ما ادعت العمارية وقيل انه ترك مقالتها وانه سأل عبد

چیزی را که دعوی کرده بود عماریه و گفته شده است که او برگشت از سخن عماریه را و بدرستی او پرسید عبد

الله بن جعفر عن مسائل فلم يعلمه فصار الى موسى بن

الله پسر جعفر را از چند مسئله و تعلیم نکرد عبد الله او را آن مسائل پس گشت بسوی موسی بن

جعفر فقد شبهت مذاهب الروافض باليهودية قال الشعبي

جعفر پس تحقیق تشبیه داده شده است مذهبهای روافض را به یهودیه گفت شعبی

محبة الروافض محبة اليهود وقالت اليهود لا تصلح الامامة

مثال محبت روافض یعنی محبت ایشان همچو محبت یهود است و گفته اند یهود لایق نیست امامت

الا لرجل من آل داود وقالت الرافضة لا تصلح الامامة

مگر مردی را از اولاد داود علیه السلام و گفته اند روافض لایق نیست امامت

الا لرجل من ولد علي بن ابي طالب وقالت اليهود لا جهاد

مگر مردی را از اولاد علی ابن ابی طالب باشد و گفته اند یهود نیست جهاد

في سبيل الله حتى يخرج المسيح الدجال وينزل سبب من السماء

در راه خدا تا آنکه برآید کوره دجال ... و فرود آید ... سبب از آسمان

وقالت الرافضة لا جهاد في سبيل الله حتى يخرج المهدي

و گفته اند روافض نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید امام مهدی

وينادي مناد من السماء وتؤخر اليهود صلوة المغرب حتى

و ندا کند ندا کننده از آسمان که این مهدی آخر الزمان است و تاخیر میکنند یهود نماز مغرب را

تَشْتَبِكَ النُّجُومُ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ يُؤَخِّرُونَهَا وَالْيَهُودُ تَزُولُ

در هم شتابند ستارها همچنین روافض تاخیر میکنند مغرب را ویهود مایل میشوند

عَنِ الْقِبْلَةِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ تَسُودُ فِي الصَّلٰوةِ

از قبله چیزے همچنین روافض ویهود ... میکنند در نماز

وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ تَسْدُلُ أَثْوَابَهَا فِي الصَّلٰوةِ وَكَذٰلِكَ

و همچنین اند روافض ویهود آویزان میکنند جامهاے خود را در نماز و همچنین اند

الرَّوَافِضُ وَالْيَهُودُ تَسْتَحِلُّ دَمَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ وَ

روافض ویهود حلال میدانند خون هر مسلم را و همچنین اند روافض و

الْيَهُودُ لَا تَرَى عَلَى النِّسَاءِ عِدَّةً وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ

یهود نمی بینند بر زنان عدت همچنین روافض عدت را ... نگاه میدارند ویهود

لَا تَرَى فِي الطَّلَاقِ الثَّلٰثِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ وَالْيَهُودُ

نمی بینند در سه طلاق چیزے را و هم چنین روافض و یهود

حَرَّفَتِ التَّوْرٰىةَ وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ حَرَّفُوا الْقُرْاٰنَ لِأَنَّهُمْ قَالُوا

تحریف و تغییر کرده اند توریت را و هم چنین روافض تغییر کرده اند قرآن را زیرا که ایشان گفته اند

الْقُرْاٰنُ غُيِّرَ وَبُدِّلَ وَخُولِفَ بَيْنَ نَظْمِهِ وَتَرْتِيبِهِ وَأُحِيلَ عَمَّا

قرآن تغییر و تبدیل کرده شده است و مخالفت کرده شده است در نظم و ترتیب او و گردانیده شده است از آنچه

أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَقُرِئَ عَلَى وُجُوهٍ غَيْرِ ثَابِتَةٍ عَنِ الرَّسُولِ وَأَنَّهُ قَدْ

فرود آورده شده است بر آن ترتیب و خوانده شده است بر طریق که ثابت نیست از رسول ع و بدرستی که تحقیق

نُقِصَ مِنْهُ وَزِيدَ فِيهِ وَالْيَهُودُ يُبْغِضُونَ جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

کم کرده شده است از او و زیاده کرده شده است در او ویهود دشمنی میکنند جبرائیل را علیه السلام

وَيَقُولُونَ هُوَ عَدُوُّنَا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ وَكَذٰلِكَ صِنْفٌ مِنَ الرَّوَافِضِ

و میگویند او دشمن ماست از فرشتها و هم چنین گروہے از روافض

يَقُولُونَ غَلِطَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَحْيِ إِلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

میگویند غلط کرد جبرائیل ع بوحی آوردن به محمد ص

وَإِنَّمَا بُعِثَ إِلٰى عَلِيٍّ رض كَذَبُوا تَبًّا لَهُمْ إِلٰى آخِرِ الدَّهْرِ

و جز این نیست فرستاده شده بود سوی علی رض دروغ گفته اند هلاکی باد برایشان تا آخر زمانه

فصل

وَأَمَّا الْمُرْجِئَةُ فَفِرَقُهَا اثْنَى عَشَرَ فِرْقَةً الْجَهْمِيَّةُ وَالصَّالِحِيَّةُ

و اما مرجیه پس گروهاے ایشان دوازده اند گروهاے ایشان اینست

وَالشِّمْرِيَّةُ وَالْيُونُسِيَّةُ وَالْيُونَانِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ وَالْغَيْلَانِيَّةُ

والشبيبية والحنفية والمعاذية والمريسية والكرامية و
إنما سموا المرجئة لأنها زعمت أن الواحد من المكلفين إذا
قال لا إله إلا الله محمد رسول الله وفعل بعد ذلك سائر المعاصي
لم يدخل النار أصلا وأن الإيمان قول بلا عمل والأعمال الشرائع
والإيمان قول مجرد والناس لا يتفاضلون في الإيمان وأن
إيمانهم وإيمان الملائكة والأنبياء واحد لا يزيد ولا ينقص
ولا يستثنى فيه فمن أقر بلسانه ولم يعمل فهو مؤمن فصل
وأما الجهمية فمنسوبة إلى جهم بن صفوان وكان يقول
الإيمان هو المعرفة بالله وبرسوله وبجميع ما جاء من عنده فقط
ويزعمون أن القرآن مخلوق وأن الله تعالى لم يكلم موسى وأنه
تعالى لم يتكلم ولا يرى ولا يعرف له مكان وليس له عرش ولا
كرسي ولا هو على العرش وأنكروا الموازين وعذاب القبر وكون
الجنة والنار مخلوقتين وادعوا أنهما إذا خلقتا تفنيان
والله عز وجل لا يكلم خلقه ولا ينظر إليهم يوم القيمة ولا
ينظر أهل الجنة إلى الله تعالى ولا يرونه فيها وأن الإيمان معرفة

القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و
جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت
بذلك لقولها بمذهب الى الحسين الصالحي وكان يقول الايمان
هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس
بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا
الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس النمري وزعم
ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان
۲۲۹ من ترك خصلة منها فهو كافر واما الثمرية فمنسوبة الى
ابي ثمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار
بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو
ثمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان
اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان
زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وقالا يجوز
في الفعل لا بفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين بن
محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله وبرسله و

فرائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمتى جهل
منه شيئا وقامت عليه الحجة ولم يقر به كان كافرا واما
الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الشمرية وزعموا ان
العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم
باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان
هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب
محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته
ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و ٢٣٠
انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة
النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله
ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب
الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ المومني كان يقول من
ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق
ليس بعدو الله ولا ولي الله واما المريسية فمنسوبة الى بشر
المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق

يكون بالقلب واللسان والى هذا كان يذهب ابن الراوندي

وزعم ايضا ان السجود للشمس ليس بكفر ولكنه امارة الكفر

فصل واما الكرامية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كرام

زعموا ان الايمان هو الاقرار باللسان دون القلب وان المنافقين

كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم ان الاستطاعة تتقدم

الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال اهل السنة

من انها مع الفعل ولا يجوز ان يتقدمه من غير شرط ومؤلفو

كتبهم ابو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب

الحسين بن محمد النجار واكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و

نواحي خراسان **فصل** في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية

وانما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم اقاويل

المسلمين لان الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال

بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الايمان وقال بعضهم هم

كافرون فاحدث واصل بن عطاء قولا ثالثا وفارق المسلمين

واعتزل المؤمنين فقال انهم لا مؤمنون ولا كافرون فسموا

بذلك المعتزلة وقيل انما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس
باين سبب معتزله وگفته شده است که نامیده شدند ایشانرا باین نام از جهت گرفتن ایشان از مجلس

الحسن البصري رحمة الله عليه ثم الحسن بهم وقال هؤلاء
حسن بصری پس گذر کرد حسن بر ایشان وگفت ایشان

معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما
معتزله اند پس لقب کرده شد باین نام وایشان پیروی میکنند عمرو را وهرگاه

غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد عوتب في ذلك
که خشم آورد حسن بصری را بر عمرو عتاب کرده شد حسن بصری را در

فقال اتعاتبوني في رجل رأيته يسجد للشمس من دون الله
پس گفت امام حسن بصری آیا عتاب میکنید مرا در حق مرد که دیده ام او را که سجده میکند آفتاب را از غیر خدا

في المنام وسموا قدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره
در خواب ونامیده شد ایشانرا نیز قدریه از جهت رد کردن ایشان قضای حق تعالی وقدر او را

في معاصي العباد واثباتهم لها بانفسهم ومذهب المعتزلة
در گناهان بندگان واوردن ایشان این معاصی را بذات خود ونقل قدرت حق در مذهب

والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا ۲۳۳
این سه گروه یکیست در نفی صفات زاید بر ذات وتحقیق ذکر کردیم

بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفو كتبهم ابو الهذيل وجعفر
بعضی مذهبهای ایشانرا در اعتقاد وتصنیف کنندگان کتابهای ایشان ابو الهذیل اند

بن حرب الخياط والكعبي وابو هاشم وابو عبد الله البصري

وعبد الجبار بن احمد الهمداني والاكثر ما يكون مذهبهم
واکثر جایها بودن مذهبهای ایشان

بالعسكر والاهواز وجرجان وهم ست فرق الهذلية والنظامية
این جایها است وایشان معتزله شش فرقه اند مسمی باین نامها

والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي
وانکه

اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات باجمعها فنفت
که جمع شده اند بروی گروهها معتزله نفی صفات زاید بر ذات است همه پس نفی کرده اند

ان يكون له عز وجل علم وقدرة وحيوة وسمع وبصر و
اینکه باشد مر او را علم وقدرت وحیات وسمع وبصر

لذلك نفي الصفات المثبتة بالسمع من الاستواء والنزول

همچنین نفی کرده اند صفات که ثابت کرده شده اند بشرع از استوا که مذکور در آیة الرحمن على العرش استوى و نزول

وغير ذلك واجمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته

و اتفاق کرده اند نیز بر اینکه کلام خدا حادث است مرکب از صوت و حرف و اراده

محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة

نیز محدث است و بدرستی حق تعالی متکلم است بکلام که پیدا کرده است او را در غیر خود و اراده میکند ممکنات را باراده

لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده

که هست در هیچ محل و بدرستی حق تعالی میخواهد از بندها خلاف چیزی که دانسته است او و چنانچه ایمان کافر و طاعت فاسق

ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات

چیزی که نخواهد شد چنانچه ایمان از کافر و طاعت از فاسق و بدرستی حق تعالی قدرت ندارد بر مقدورات

غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون

غیر خود بلکه محال است این کار و بدرستی حق تعالی پیدا نکرده است افعال بندهای خود بلکه پیدا کننده افعال

لها دون ربهم وان كثيرا مما يتغذاه الانسان لم يرزقه الله اذا

خود ایشان اند نه پروردگار ایشان و بدرستی اکثر چیزی که میخورد آدمی روزی نکرده است او را حق تعالی وقتیکه

كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان

می باشد حرام و جز اینکه روزی میدهد او را حق تعالی حلال است نه حرام و بدرستی

الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه

آدمی کشته میشود بی اجل خود و کشنده میبرد اجل مقتول را پیش از وقت موت او

وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه

و بدرستی کسیکه کرد گناه کبیره از مسلمانان اگرچه او کافر نمیشود

يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابد الآبدين ويبطل جميع

بیرون می آید باین گناه کبیره از ایمان خود و همیشه میشود در آتش همیشه و باطل میشود جمیع

حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم لاهل الكبائر

نیکیهای او و باطل کرده اند شفاعت پیغمبر از برای اهل کبایر

واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان وراوا الخروج على السلطان

و بیشتر ایشان نفی میکنند عذاب گور و ترازو را و روا داشته اند بر آمدن بر بادشاه

وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة

و ترک کردن فرمانبرداری او را و انکار کرده اند نفع گرفتن مرده بدعای زنده مر او را و صدقه دادن

عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

از او و رسیدن ثواب آن دعا و صدقه بسوی آن مرده و زعم کرده اند نیز که الله سبحانه تعالی

يكلّم آدم ونوحاً وابرهيم وموسى وعيسى ومحمداً صلوات الله

سخن نگفته با آدم و نوح و با ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرافيل ولا

و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه

حملة العرش ولا ينظر اليهم مثل ما يكلّم ابليس واليهود والنصارى

بردارندگان عرش و نظر نکند بسوی ایشان چنانچه سخن نکند با شیطان و جهودان و ترسایان

واما الذي انفردت به كل فرقة منها اما الهذلية فقد انفرد

واما احکام که جدا شده اند هر گروه ازین احکام اما هذلیه پس تحقیق جدا شده است

شيخهم ابو الهذيل بان لله علماً وقدرة وسمعاً وبصراً وان

پیر ایشان ابو الهذیل بانکه بدرستی خدا را علم و قدرت و سمع و بصر است و بدرستی

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

کلام خدا پاره او پیدا کرده شده است و پاره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدا تعالی است

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدور الله

که لفظ کن است ...

متناهي فيبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

نهایت دارد پس باقی خواهند ماند اهل جنت که حرکت ندارند ایشان و خدا تعالی قادر نیست

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوّز ان يكون الميت

بر حرکت دادن اهل جنت و ایشان نیز قادر نیستند بران حرکت و روا داشته است اینکه باشد مرده

والمعدوم والعاجز بفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

و معدوم و عاجز بکنند کارها و انکار کرد اینکه باشد حق تعالی

يزل سميعاً واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

همیشه شنونده و اما نظامیه بوده است پیر ایشان نظام میگوید بدرستی جمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفي الاعراض الا الحركة الاعتمادية

میکنند ...

ويقول ان الانسان هو الروح وان احداً لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

و میگفت بدرستی انسان همین روح است و بدرستی هیچ یکی ندید پیغمبر را صلعم

واما راى طرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

...

الصلوة عامداً ذاكراً فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

نماز را دانسته ...

٢٣٧

ويجوز اجتماعهما على باطل ويقول ان الايمان مثل الكفر والطاعة

كالمعصية وفعل النبي صلى الله عليه وسلم كفعل ابليس اللعين وان سيرة عمر

وعلي كسيرة الحجاج وانما التزم ذلك وذكره لانه كان يقول

الحيوان كله جنس واحد وزعم ان القرآن ليس بمعجز في نظمه و

ان الله تعالى ليس بقادر على تحريق الطفل ولو كان على شفير

جهنم ولا على طرحه فيها وهو اول من قال بالكفر من اهل القبلة

وكان يقول ان الجسم يتجزى الى ما لا غاية له وكان يقول ان

الحيات والعقارب والخنافس في الجنة وكذلك الكلاب والخنازير

في الجنة واما المعمرية فكان شيخهم المعمر يقول بقول اهل

الطبائع ويجاوز وزعم ان الله تعالى لم يخلق لونا ولا طعما

ولا رائحة ولا موتا ولا حيوة وان ذلك كله فعل الجسم بطبعه

وكان يقول ان القرآن فعل الاجسام وليس هو بفعل الله وانكر

ان يكون الله تعالى قديما تعالى الله وابعده الله تعالى من هذه

الامة واما الجبائية فكان شيخهم الجبائي خرق الاجماع و

شذ عنه في اشياء منها انه كان يقول ان العبادة القوة

لا افعالهم لم يسبقه الى هذه احد وكان يقول ان الله تعالى

اخبر انبياءه العالمين بخلقه السبل فيهن وكان يقول ان الله

تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطى

غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه

الاستثناء فاذا لم يعطه حنث وكان يقول ان من سرق خمسة

دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما

البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز

ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه

الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا

ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوبة

الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون

الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله

تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه

وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملأ وان المتحرك انما هو

الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن

وَمشيٌ لم يكن هو المتحرك لكن الذهن متحرك وكان يقول ان

القرآن محدث ولا يقول مخلوق فصل واما ذكر مقالة

المشبهة وهم ثلاثة فرقة الهشامية والمقاتلية و

الواسمية والذي اتفقت عليه الفرق الثلاثة ان الله

جسم وانه لا يجوز ان يعقل الموجود الا جسما والذي

غلب عليهم التشبه فرق الروافضة والكرامية الذي

الف كتبهم هشام بن الحكم وله كتاب في اثبات الجسم

واما الهشامية فمنسوبة الى هشام بن الحكم فزعم ان

الله تعالى جسم طويل عريض عميق نور ساطع له قدر من

الاقدار كالسبيكة الصافية يتحرك ويسكن ويقوم ويقعد

وحكي عنه انه قال احسن الاقدار ان يكون سبعة اشبار

وقيل له ربك اعظم ام احد فقال ربي اعظم واما المقاتلية

فمنسوبة الى مقاتل بن سليمان حكي عنه انه قال ان الله

تعالى جسم وانه جثة على صورة الانسان لحم ودم وله جوارح

واعضاء من راس ولسان وعنق وانه في جميع ذلك لا يشبه

الأشياء ولا تشبهه **فصل** في ذكر مقالة الجهمية تفرد

چیزهای دیگر را و چیزها هم دیگر نشابهه با او نیستند در اطلاق جسم و اعضا اگرچه شرکت دارند با او در حقیقت متخالف اند و بیان سخن گروه

جهم بن صفوان بأن الإنسان إنما ينسب إليه ما يظهر منه

تنها جهم بدرستی که انسان جز این نیست که نسبت کرده میشود بسوی او چیزی که ظاهر میشود از او

على المجاز لا على الحقيقة كما يقال طالت النخلة وأدركت

بطریق مجاز نه بطریق حقیقت چنانکه گفته میشود دراز شد درخت خرما و رسید

الثمرة وكان يأبى أن يقول إن الله شيء ويقول بحدوث

میوه و بوده است که ابا می آورد از آنکه بگوید بدرستی حق تعالی چیزی است

علم الله ويمتنع أن يقول إن الله كان عالما بالأشياء قبل كونها

علم خدا را و منع میکرد از گفتن اینکه بدرستی حق تعالی بوده است دانا بچیزها پیش از وجود آنها

ويقول إن الجنة والنار تفنيان وينفي الصفات كان مذهب

و میگفت بدرستی بهشت و دوزخ هر دو فنا خواهند شد و نفی میکرد صفات زاید بر ذات را و بوده است مذهب

جهم بترمذ وهو بلد وقيل بمرو وله تأليف في نفي الصفات

جهم در ترمذ و آن شهری است و گفته شده است که در مرو و مر او را تألیفی است در نفی صفات

قتله مسلم بن أحوز المازني وأما الضرارية فمنسوبة إلى ٢٣٨

کشت او را مسلم و اما ضراریه پس منسوب است

ضرار بن عمرو وكان يقول ضرار إن الأجسام أعراض مجتمعة و

ضرار و بوده است ضرار میگفت بدرستی اجسام عرضها اند جمع شده و

يجوز أن تنقلب الأعراض أجساما وأن الاستطاعة بعض

روا میداشت اینکه انتقال کند اعراض باجسام و بدرستی استطاعت و قدرت بعض از آن

المستطيع وهي قبل الفعل وأنكر قراءة ابن مسعود وأبي بن

مستطیع و قادر است و آن استطاعت قبل از فعل است و منکر شده است قرائت ابن ... و اصحاب را

كعب وأما النجارية فهي منسوبة إلى الحسين بن محمد النجار

و اما نجاریه پس منسوب است بحسین

كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى وللعبد و

بوده است اثبات میکرد فعل فاعلان بطریق حقیقت مر خدا و بنده را

كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات

و بوده است میگفت بنفی صفات و گفت بقول معتزله در نفی صفات

إلا في الإرادة فإنه أثبت أن القديم مريد لنفسه وكان

مگر در اراده او پس بدرستی ثابت کرده است قدیم اراده کننده است مر نفس خود را و بوده است

٢٣٩

يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد على معنى انه ليس
بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز
عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه
موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي واكثر ما يكون
مذهبه بقاشان واما الكلابية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب
وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان
يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء
نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل
على ما كان عليه من قبل وانه لا مكان ونفي ان يكون للقرآن
حروفا فصل في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى
ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيامة في صورة
آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيامة من
الجن والانس والملائكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه
وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله
شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو

أظهره لبطل التدبير وللأنبياء سر لو أظهره لبطلت

ظاهر کند او را باطل کند تدبیر عالم . و مر پیغمبر را رازی هست که اگر وی ظاهر کند او را باطل شود

النبوة وللعلماء سر لو أظهره لبطل العلم وهذا فاسد لأن

پیغمبری و مر علما را رازی هست که اگر ظاهر کند او را باطل شود علم و این سخن ایشان فاسد است زیرا که

الله تعالى حكيم وتدبيره محكم لا يتطرق نحوه البطلان و

حق تعالی داناست و تدبیر او بر استواری و حکمت است و راه نیابد به سوی تدبیر او بطلان و

الفساد وما ذكروه يؤدي إلى إبطال حكمته تعالى وهذا كفر

فساد و چیزی که ذکر کرده‌اند این گروه می‌رساند به سوی باطل کردن حکمت خدا تعالی و این کفر است

ومن قولهم أن الكفار يرون الله تعالى في الآخرة ويحاسبهم

و از قول ایشان است بدرستی که کفار خواهند دید حق تعالی را در آخرت و حساب کند ایشان را

ومن قولهم أن إبليس سجد لآدم في الثانية وفي القرآن تكذيبهم

و از قول ایشان است بدرستی که شیطان سجده کرد آدم را دو بار و در قرآن است دروغ کردن ایشان

وهو قول الله عز وجل إلا إبليس أبى واستكبر وكان من الكافرين

و آن قول خدا است مگر ابلیس

وقوله تعالى إلا إبليس لم يكن من الساجدين ومن قولهم أن

و قول خدا است مگر ابلیس که نبود از سجده کنندگان و از قول ایشان است بدرستی

إبليس ما دخل الجنة وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

شیطان در آمده است در بهشت و در قرآن است خبری که دروغ گوید ایشان را و آن قول خدا است

اخرج منها فإنك رجيم ومن قولهم أن جبرئيل كان يجيء إلى

برای از بهشت ای شیطان پس بدرستی که تو رانده شده‌ای و از قول ایشان است بدرستی که جبرئیل علیه السلام بوده

النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبرح من مكانه ومن قولهم أن الله تعالى

پیغمبر ... و دور نمی‌شد از جای خود و از قول ایشان است که حق تعالی

لما كلم موسى عليه السلام أعجب موسى بنفسه فأوحى الله إليه

هرگاه سخن کرد با موسی ... خوش آمد موسی را نفس او پس وحی فرستاد حق تعالی

يا موسى أعجبتك نفسك مد عينيك فمد موسى عينيه فنظر

ای موسی خوش آمد ترا نفس تو دراز کن دو چشم خود را پس دراز کرد موسی دو چشم خود را پس نظر کرد

وإذا قدامه مائة طور وعلى كل طور موسى وهذا منكر عند أهل

پس ناگاه پیش او صد طور است و بر هر طور موسی است و این قول باطل است نزد اهل

النقل وأصحاب الحديث فهو حديث باطل وقد أوعد النبي

نقل و اصحاب حدیث پس این حدیث باطل است و به تحقیق ترسانید پیغمبر علیه السلام

صلى الله عليه وسلم من كذب عليه فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ
مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد
الطاعات ولا يريد منهم المعاصي فانه عز وجل ارادها بهم
لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن
تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك
ما فعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان
النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القرآن قبل النبوة وقبل ان يأتيه
٢٤١ جبريل عليه السلام وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى
ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت
تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان
الله تعالى يقرء على لسان كل قارئ وانهم اذا سمعوا القرآن من
قارئ فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول
نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و
هذا الكفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين
العرش وغيره من الامكنة وفي القرآن تكذيبهم قال الله عز

وقيل الرحمن على العرش استوى ولا يقال على الارض استوى

ولا على بطون الحبال والجبال وغير ذلك من الامكنة وهذا الجزء

ما يتعلق بالاعتقاد والاصول على نهج الاشارة والاختصار

وانما لم نشر الى ابطال كل مذهب من مذاهب هذه الفرق

الضالة لئلا يشغفوا من مطالعة الكتاب وانما اوردنا ذكر مقالاتهم

مجردة للتحذير منها اعاذنا الله واياكم من شر هذه المذاهب

واهلها واماتنا على الاسلام والسنة في الفرقة الناجية برحمته

باب واما الالفاظ مواعظ القرآن والالفاظ النبوية

فمجالس ذكرها فلا اقل من ذلك مجلس في قوله عز وجل

فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم اعلم ان

هذه الآية في سورة النحل وهي مكية الا ثلاث آيات من آخرها

انزلت بالمدينة وعدد آياتها مائة وعشرون آية وثمان آيات

وعدد كلماتها الف وثمانمائة واحدى واربعون كلمة و

حروفها سبعة آلاف وسبعمائة وسبعة احرف قال اهل

التفسير كان سبب نزول هذه الآية ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ

٢٤٢

سورة النجم وقرأ والليل إذا يغشى في صلاة الفجر مكة فاعلن

قراءتهما فلما بلغ إلى قوله أفرأيتم اللات والعزى ومناة

الثالثة الأخرى نعس النبي صلى الله عليه وسلم فألقى الشيطان في قراءته

تلك الغرانيق العلى عندها الشفاعة ترتجى يعني الأصنام قال

ففرح المشركون بذلك لأنهم أثبتوا لها الشفاعة ويقولون

هؤلاء شفعاؤنا عند الله كما قال الله عز وجل ما نعبدهم إلا

ليقربونا إلى الله زلفى وكانوا يقولون أنها أجسام طاهرة

ليس لها ذنوب فهي أولى بالعبادة لها من غيرها من الملوك

والملائكة لأن لهم ذنوبا وهم ذو أرواح فشبهوا الأصنام

بالغرانيق وهي الذكور من الطيور واحدها غرنوق وغرنيق

لكونها تعلو وترتفع في السماء وقيل هو طائر أبيض من طير

الماء وقيل هو الكركي ويسمى أيضا الشاب الناعم غرنوق

ومنه حديث علي رضي الله عنه كأني أنظر إلى غرنوق من قريش يتشحط

في دمه أي شاب وقال مقاتل يعني الملائكة ترتجى أن يكون

للملائكة شفاعة لأن طائفة من الأنصار كانت تعبد الملائكة

فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم
ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع
ملء كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال يعني كما يحيى
ام ايمن وصنو احبابها وكان ايمن سماه النبي صلى الله عليه وسلم يوم
حنين فوقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك عن ما من ...
الشيطان وفتنته الشاهم في قراءة النبي صلى الله عليه عند اخر ذكر
الطواغيت والاصنام فتعجب الفريقان كلاهما من سجود الجميعين
واتباعهم للنبي صلى الله عليه في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود
المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم
الى النبي صلى الله عليه واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطان في امنيته
واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه
فسجدوا لتعظيم الهتهم ففشت الكلمتان في الناس واظهرها
الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي
صلى الله عليه فلما امسى اتاه جبريل عليه السلام وقال معاذ الله
من هاتين الكلمتين ما انزلهما ربي عز وجل ولا امرني بهما

ربك فلما رأى ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شق عليه وقال

أطعت الشيطان وتكلمت بكلامه وأشركته في أمر الله عز

وجل فنسخ الله ما ألقى الشيطان وأنزل عليه وما أرسلنا من

قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته

يعني في تلاوته وقراءته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم

الله آياته والله عليم حكيم فلما برأ الله عز وجل نبيه صلى الله

عليه وسلم من سجع الشيطان وفتنته انقلب المشركون بضلالتهم

وعداوتهم ثم أمر النبي صلى الله عليه وسلم بالاستعاذة فأنزل الله عز و

جل فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم وقال عبد الله

بن عباس معناه إذا أردت أن تقرأ القرآن فقل أعوذ بالله من

الشيطان الرجيم يعني أحترز بالله من الشيطان الرجيم أي إبليس

اللعين يعني المرجوم باللعنة فقال ليس شيء قط أغلظ على إبليس

اللعين من المتعوذ بالله منه إنه ليس له سلطان يعني ملكا على

الذين آمنوا في علم الله في الشرك فيضلهم عن الهدى وعلى ربهم

يتوكلون يعني بالله يثقون إنما سلطانه يعني ملكه على الذين

يتولونه يعني ابليس اللعين يعني يتبعونه على امره فيضلهم

عن دينهم الاسلام والذين هم به يعني بالله مشركون اي من اجله

مشركون باب ومعنى اعوذ الاستعاذة والاستجارة و

و معنی اعوذ پناه جستن است و طلب خلاص جستن است

الالتجاء والمعاذ الملجأ يقال عاذ به يعوذ به عياذا واعوذ

عوذا ومعنى معاذ الله اي الملجأ اليه واعوذ بالله يقال هذا

عوذ لي مما اخاف اي مجيري والدافع عني فكان العبد يعوذ

بالله ليقيه من شر الشيطان والتعوذ بالقرآن هو التشفي

به وقيل معنى الاستعاذة الاحتراز بالله عز وجل قال الله تعالى

حاكيا عن ام مريم رب اني اعيذها بك وذريتها يعني مريم

وعيسى من الشيطان الرجيم يعني احترز بالله في حقهما من

و عیسی از شیطان رانده شده

الشيطان الرجيم واشتقاق الشيطان مأخوذ من الشطن وهو

الحبل الطويل المضطرب والشطن البعد فكانه تباعد من

الخير وطال في الشر واضطرب فيه ثم قيل للانسان شيطان

اي كالشيطان في فعله وكل شيء مستقبح فهو مشبهة

بالشيطان فيقال كأن وجهه وجه الشيطان وكان رأسه

۲۴۶

رأس الشيطان ومنه قوله عز وجل طلعها كأنه رؤوس

الشياطين فهو رأس الشيطان المعروف وقد قيل هو حيات

لها رؤوس منكرة واعراف وقيل رؤوس الشياطين نبت معروف

واما الرجيم فهو المرجوم باللعن اي رماه باللعن وابعده من

الخير وبعصيانه في ترك السجود لآدم عليه السلام ورجمه

الملائكة بالرماح وطردته به من السماء الى الارض ثم

جعلت له الكواكب رجوما فيرجم هو وذريته الى ان تقوم

الساعة بالكواكب وباللعن كما قال الله عز وجل وجعلناها رجوما

للشياطين فصل ان الشيطان بعيد من الله وبعيد

من كل خير وبعيد من الجنة وقريب الى النار فأمر النبي صلى الله

عليه وسلم امته الكرام بالتعوذ من الشيطان الرجيم البعيد

من الرحمن ليسعدوا في الدارين ويقربوا الى الجنان وينظروا

الى وجه الملك الديان كأن الله عز وجل يقول يا عبدي

الشيطان مني بعيد وانت مني قريب فاحسن الادب في

حفظ الحالين حتى لا يكون للشيطان عليك سبيل

مِنَ الْأَسْبَابِ وَحُسْنِ الْأَدَبِ فِي أَدَاءِ الْأَوَامِرِ وَانْتِهَاءِ النَّهْيِ
وَالرِّضَاءِ بِجَرَيَانِ الْمَقْدُورِ فِي النَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَ
الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ فَإِذَا دَامَ الْعَبْدُ عَلَى ذٰلِكَ وَلَازَمَهُ وَوَاظَبَ عَلَيْهِ
وَعَانَقَهُ كَانَتْ لَهُ النَّجَاةُ مِنْ فِتَنِ الشَّيْطَانِ وَوَسَاوِسِهِ وَهَوَاجِسِ
النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَهَوْلِ الْقِيٰمَةِ وَ
شِدَّتِهَا وَأَلَمِ النَّارِ وَزَفْرَتِهَا وَكَانَ فِي جِوَارِ اللّٰهِ فِي جَنَّةِ الْمَأْوٰى
مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ
رَفِيقًا مُنْقَلِبًا فِي نِعَمِ اللّٰهِ فِي كُلِّ حَالٍ دَائِمًا أَبَدًا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَى الْعَبْدِ سِمَةُ
الْعُبُودِيَّةِ لِلْمَلِكِ الْأَعْلَى لَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ الضَّعِيفِ الْخَسِيسِ
الْأَدْنٰى عَلَيْهِ تَسَلُّطٌ وَابْتِلَاءٌ فِي الْخَلْوَةِ وَلَا إِذَا خَلَا لَا عَلَى الْقَلْبِ
بِالْمَعْصِيَةِ إِذَا نَوٰى وَلَا عَلَى الْجَوَارِحِ إِذَا كَادَتْ بِهَا أَنْ تَهْوِيَ وَ
تُرْدِيَ فَيُنْشِدُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ هٰكَذَا فَعَلْنَا بِمَنْ تَرَكَ الْهَوٰى وَاتَّبَعَ
الْحَقَّ وَبِهِ اهْتَدٰى وَفِيهِ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلٰى وَبِالْعَظِيمِ يُدْعٰى
فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْلٰى وَبِهِ يُبَاهِي الْمَلِكُ الْأَعْلٰى عَلَى الْعَرْشِ إِذْ هُوَ

عَلَيْهِ اسْتَوَى بِكَلَامِ الْقَدِيمِ الْمَصُونِ مِنْ سَجْعِ الشَّيْطَانِ وَالْبَاطِلِ
کہ بر وی استوی دارد بکلام خویش کہ نگاہداشتہ شدہ است از سجع شیطان و از باطل

عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقَارِئِ إِذَا قَرَأَ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ
وقت خواندن قاری ہرگاہ کہ بخواند قول خدا ہمچنین تا انکہ باز گردانیم از بندہ بدی را و ازشتی را

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ إِذْ هُوَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ اتَّقَى فَالْفِرَارُ
بدرستی کہ او از بندہ ای منست کہ اخلاص دارند از جہت آنکہ آن بندہ در نہان و آشکارا پاک باشد پس گریختن

مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ وَدُعَائِهِ أُخْرَى فَلِذَا الْحَدُّ دَوَاءٌ مِنَ الْعَلِيِّ
از شیطان را از طلب او سزاوارتر و لایق تر است زیرا کہ ترسیدن دارو ست از خدای کریم

الْأَعْلَى حَيْثُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو
و اعلی ست کہ فرمودہ حق تعالی بدرستی شیطان مر شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز اینکہ طلب میکند

حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحٰبِ السَّعِيرِ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا
گروہ خود را تا آنکہ باشند از اصحاب دوزخ و فرمود حق تعالی ہر آینہ بتحقیق گمراہ کرد ابلیس خلق بسیار را

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ فَاتِّبَاعُ الشَّيْطَانِ أَصْلُ كُلِّ شَقَاوَةٍ وَ
آیا نبودہ اید شما کہ دریابید آنرا پس پیروی کردن شیطان بیخ ہر بد بختی و

عَنَاءٍ وَفِي الْمُخَالَفَةِ سَعَادَةٌ وَنَعْمَاءُ وَرَاحَةٌ وَهُدًى وَالْخُلُودُ فِي
رنج ست و در مخالفت او نیکبختی و نعمت ست و راحت ست و راست و ہمیشہ بودن در

دَارِ الْبَقَا فَصْلٌ وَيَسْتَفِيدُ الْعَبْدُ بِالْاِسْتِعَاذَةِ خَمْسَةَ
دار نعمت و بقا و حاصل میکند بندہ باستعاذہ پنج

أَشْيَاءَ أَحَدُهَا الثَّبَاتُ عَلَى الدِّينِ وَالْهُدَى وَالثَّانِي السَّلَامَةُ
چیز را یکے از آن استوار بودن بر دین و راستی بودن بر و دویم سلامت بودن

مِنْ شَرِّ اللَّعِينِ وَالْعَنَا وَالثَّالِثُ الدُّخُولُ فِي الْحِصْنِ الْحَصِينِ
از بد یکے ابلیس و رنج و سوییم در آمدن در قلعہ محکم

وَالزُّلْفَى وَالرَّابِعُ الْوُصُولُ إِلَى الْمَقَامِ الْأَمِينِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
و قرب حاصل کردن بحق و چہارمے رسیدن بمقام کہ در وا من ست با مصاحبت پیغامبران و صدیقان

وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَالْخَامِسُ نَيْلُ مَعُونَةِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
و شہیدان و نیکوکاران پنجمین رسیدن یاری پروردگار زمین و آسمان

كَمَا ذُكِرَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ لَمَّا قَالَ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فِي
چنانکہ مذکور شدہ در بعضی کتب پیشینہ ہرگاہ گفت ابلیس

مُخَاطَبَتِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
مخاطب کردن او بحق تعالی ہر آینہ فراہم آید با فرزندان آدم را از پیش ایشان و از پس ایشان

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَمُرَنَّهُمْ

و از راستهاے ایشان و از چپهاے ایشان فرمود حق تعالی بعزت و جلال خود که البته امر خواهم فرمود ایشان را

بِالْاِسْتِعَاذَةِ فَإِذَا اسْتَعَاذُوا بِي حَفِظْتُهُمْ عَنِ الْيَمِينِ بِالْهِدَايَةِ وَعَنِ

باستعاذه پس وقتی که استعاذه بجویند بمن نگاه دارم ایشان را از جانب راست به هدایت و از

الشِّمَالِ بِالْعِنَايَةِ وَعَنِ الْخَلْفِ بِالْعِصْمَةِ وَعَنِ الْقُدَّامِ بِالنُّصْرَةِ حَتَّى

شمال بعنایت و لطف و از پس بنگاهداشتن و از پیش بیاری تا آنکه

لَا تَضُرَّهُمْ وَسْوَسَتُكَ يَا مَلْعُونُ وَوَرَدَ فِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ

ضرر نکند وسوسه تو اے ملعون و وارد شد در بعضی احادیث از پیغمبر علیه السلام

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ مَرَّةً حَفِظَهُ اللّٰهُ تَعَالَى فِي يَوْمِ

بدرستی که فرمود هر کس که پناه جوید بخدا یکبار نگاه دارد او را حق تعالی در تمام روز

ذٰلِكَ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَغْلِقُوا أَبْوَابَ الْمَعَاصِي بِالْاِسْتِعَاذَةِ وَ

از شر شیطان و فرمود پیغمبر علیه السلام ببندید درهاے گناهان را باستعاذه و

افْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ قِيلَ إِنَّ إِبْلِيسَ يَبْعَثُ كُلَّ يَوْمٍ

بگشائید درهاے طاعتها را به بسم الله و گفته شده بدرستی که ابلیس میفرستد هر روز

ثَلٰثَمِائَةٍ وَسِتِّينَ عَسْكَرًا لِإِضْلَالِ الْمُؤْمِنِ فَإِذَا اسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ ٥٠

سیصد و شصت لشکر را از براے گمراه کردن بنده مؤمن پس هرگاه که پناه جوید بخدا

نَظَرَ اللّٰهُ إِلَى قَلْبِهِ ثَلٰثَمِائَةٍ وَسِتِّينَ نَظْرَةً فَفِي كُلِّ نَظْرَةٍ مِنْ

نظر کند حق تعالی بدل او سیصد و شصت نظر پس در هر نظرے از نظرهاے

نَظَرَاتِهِ تَهْلِكُ عَسْكَرٌ مِنْ عَسَاكِرِ الشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَصْلٌ

خویش هلاک میکند حق تعالی لشکرے را از لشکرهاے شیطان

وَالَّذِي يَخَافُ الشَّيْطَانُ مِنْهُ وَيَحْذَرُهُ الْاِسْتِعَاذَةُ وَ

آن چیزے که میترسد از او شیطان و حذر میکند از او استعاذه است و

شُعَاعُ نُورِ مَعْرِفَةِ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْعَارِفِينَ فَعَلَيْكَ

پرتو نور شناخت دلهاے عارفین پس اگر نباشے تو از عارفان پس بر تو لازم است

بِاسْتِعَاذَةِ الْمُتَّقِينَ إِلَى أَنْ تَرْقَى إِلَى دَرَجَةِ الْعَارِفِينَ فَحِينَئِذٍ شُعَاعُ نُورِ

استعاذه پرهیزگاران تا آنکه برسے تو بمرتبه عارفان پس این هنگام پرتو نور

قَلْبِكَ يَكْسِرُ شَوْكَتَهُ وَيَهْزِمُ جُنْدَهُ وَيُبَدِّدُ خَضْرَاءَهُ وَيَقْلَعُ شَافَتَهُ

دل تو میشکند قوت او را و هزیمت میدهد لشکر او را و پراگنده میکند جماعت او را و از بیخ میکند اصل او را

فِي خَاصَّتِكَ وَرُبَّمَا جُعِلْتَ شِحْنَةً لِإِخْوَانِكَ وَأَتْبَاعِكَ كَمَا

در حق خاص ذات تو و بسا که گردانیده میشوی شحنه و نگاهبان از براے برادران و پیروان خود چنانکه

وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِ إِنَّ الشَّيْطَانَ

وارد شده است از پیغمبر صلعم در حق حضرت عمر رض به درستی شیطان میگریزد

يَفِرُّ مِنْ ظِلِّكَ يَا عُمَرُ وَقَوْلُهُ مَا سَلَكَ عُمَرُ وَادِيًا إِلَّا وَالشَّيْطَانُ

از سایه تو ای عمر و قول رسول الله صلعم نرفت عمر رض در هیچ راهی مگر آنکه شیطان

سَلَكَ غَيْرَ ذَلِكَ الْوَادِي وَقِيلَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ يُصْرَعُ إِذَا رَأَى

رفت در غیر آن دشت و گفته شده است که شیطان به درستی بود ... دیوانه میشد ...

عُمَرَ رَضِ قَالَ فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْطَانُ مِنَ الْعَبْدِ الصِّدْقَ فِي عَدَاوَتِهِ وَمُخَالَفَتِهِ

عمر را رض و فرمود پیغمبر صلعم که دانست شیطان از بنده راستی او در دشمنی خویش و مخالفت کردن

لِدَعْوَتِهِ أَيِسَ مِنْهُ وَتَرَكَهُ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ وَإِنَّمَا يَأْتِيهِ كَمَا أَحْيَانًا

در خواست ... امید ... و ترک ... مشغول ... بغیر او و جز این نمی آید آن بنده را

عَلَى وَجْهِ الْاخْتِفَاءِ وَالتَّلَصُّصِ فَلْيَكُنِ الْعَبْدُ مُلَازِمًا لِلصِّدْقِ

بر طریق پنهانی و دزدی پس ... لازم گیرنده راستی را

مُسْتَيْقِظًا مُتَرَقِّبًا لِمَجِيءِ الشَّيْطَانِ وَكَيْدِهِ فَإِنَّ مَنْفَذَهُ دَقِيقٌ

بیدار ... از آمدن شیطان را و مکر او را پس به درستی سوراخ در آمدن او باریک است

وَعَدَاوَتَهُ قَدِيمَةٌ أَصْلِيَّةٌ وَأَنَّهُ يَجْرِي فِي الْجُلُودِ وَاللُّحُومِ مَجْرَى

و دشمنی او قدیم است و اصلی پس به درستی او میرود در چرمها و گوشتها ...

الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِ أَنَّهُ يَقُولُ بَعْدَ

چون رفتن خون در رگها ... و تحقیق مروی است به درستی ابو هریره ... بود ... بعد

كِبَرِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَزْنِيَ أَوْ أَقْتُلَ فَقِيلَ لَهُ أَتَخَافُ

از کلان سالی خود بار خدایا به درستی من پناه میجویم ... و خون کردن پس گفته شد او را آیا میترسی

مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَخَافُ وَإِبْلِيسُ حَيٌّ فَصْلٌ وَأَوْلَى

از این کارها ... پس گفت چون نترسم و حال آنکه ابلیس زنده است و بهترین چیزها

مَا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مُحَارَبَةِ الشَّيْطَانِ وَدَفْعِهِ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ

که یاری ... کرده میشود ... بر جنگ شیطان و در دفع او کلمه توحید است

وَذِكْرُ الْمَرْءِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ

و یاد کردن بنده ... پروردگار خود را چنانچه فرمود پیغمبر صلعم در آن حال که حکایت کننده است از پروردگار خود

عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ

کلمه توحید قلعه منست پس کسی که گفت کلمه توحید را در آمد در قلعه من و کسی که

دَخَلَ حِصْنِي فَقَدْ أَمِنَ عَذَابِي وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ

در آمد در قلعه من ایمن شد از عذاب من و قول پیغمبر علیه السلام

٢٥١

مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَالشَّيْطَانُ سَبَبُ

کسی که گفت کلمهٔ توحید را در آن حال که پاک است از نفاق و اخلاص دارد با وی در آید در بهشت پس شیطان وسیله

الْعَذَابِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْكَلِمَةَ وَتَقَمَّصَ بِمُوجِبَاتِهَا مِنْ أَدَاءِ

عذاب است پس وقتیکه گفت بنده کلمهٔ توحید را و پوشید موجبات آن کلمه را از ادای

الْأَوَامِرِ وَتَرْكِ النَّوَاهِي فَرَآهُ الشَّيْطَانُ مُتَلَبِّسًا بِذٰلِكَ تَبَاعَدَ مِنْهُ

فرموده‌ها و ترک کردن نواهی پس دید شیطان او را پوشیده با این لباس دور میشود ازو

وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَنَجَا الْعَبْدُ مِنْ فِتْنَتِهِ كَمَا يَنْجُو الْجُنَّةُ الْقِتَالَ

و نمیتواند ظفر یابد بر او پس خلاص میشد بنده از بلای او و چنانچه نجات می‌یابد سپر جنگ

مِنْ سِلَاحِ عَدُوِّهِ وَكَذٰلِكَ التَّسْمِيَةُ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا فَإِنَّهُ رُوِيَ

از سلاح دشمن خود و همچنین تسمیه بسیار گوید او را پس بدرستیکه روایت کرده شده

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ تَعِسَ الشَّيْطَانُ فَقَالَ

از پیغمبر علیه السلام بدرستیکه شنید مردی را که میگفت هلاک باد شیطان را پس گفت

لَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَقُلْ هٰكَذَا فَإِنَّهُ يَتَعَاظَمُ الشَّيْطَانُ

او را پیغمبر مگو این چنین پس بدرستیکه ابلیس بزرگ میشود

اللَّعِينُ وَيَقُولُ بِعِزَّتِي غَلَبْتُكَ وَلٰكِنْ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ يَتَصَاغَرُ ٢٥٢

و میگوید سوگند بعزت خود غالب آمدم بر تو و لیکن بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بدرستیکه

الشَّيْطَانُ حَتّٰى يَصِيرَ مِثْلَ الذَّرَّةِ وَكَذٰلِكَ يُسْتَعَانُ عَلَيْهِ

تا خرد گردد مانند مورچه خورد و همچنین طلب یاری کرده میشود برابلیس

بِتَرْكِ الطَّمَعِ فِيمَا سِوٰى فَضْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا وَ

بترک طمع در هر چه غیر فضل و عنایت حق تعالیٰ است از فرزندان دنیا

أَمْوَالِهِمْ وَحَمْدِهِمْ وَثَنَائِهِمْ وَجَمْعِهِمْ وَالتَّكَثُّرِ بِهِمْ وَهَدَايَاهُمْ

مالهای ایشان و حمد و ثنای ایشان و جمع کردن ایشان و بسیار حاصل کردن ایشان و هدایای

فَإِنَّ الدُّنْيَا وَأَبْنَاءَهَا مَالُ الشَّيْطَانِ وَجُنُودُهُ وَحِزْبُهُ وَالْمَرْءُ

پس بدرستیکه دنیا و فرزندان او مال شیطان است و لشکر او و گروه او و مرد

مَعَ مَالِهِ وَالْمَلِكُ مَعَ جُنْدِهِ فَعَلَى الْعَبْدِ الْيَأْسُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَ

با مال خویش است و پادشاه با لشکر خود پس بر بنده است نومید شدن از اینها همه

الْاِسْتِغْنَاءُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثِّقَةُ بِهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ وَالرُّجُوعُ

بی‌نیاز شدن حاصل کردن بخدا و استوار شدن و تکیه کردن بخدا و توکل کردن بر او و رجوع کردن

إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَأَحْوَالِهِ وَاسْتِعْمَالُ الْوَرَعِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ

بسوی او در همه کارها و حالهای خود و استعمال کردن پرهیزگاری از حرام و شبهه

وترك منة الخلق والتقليل من مباح الدنيا وحلالها والأكل

و ترک داشتن منت خلق را و اندک گرفتن از مباحات دنیا و حلال آن و ترک خوردن

لشهوة وشره كحاطب الليل من غير تفتيش وتنقير ومن لم يبال

برای رغبت نفس و حرص مانند هیزم جمع کننده در شب بغیر جستجو و جستجو کردن و کسی که باک ندارد

من أين مطعمه ومشربه لم يبال الله تعالى من أي أبواب النار

که از کجاست خوردنی او و شراب او باک ندارد حق تعالی از هر دروازه ای دوزخ

يدخله فيلزم العبد ذلك حتى ييأس الشيطان منه فيسلم

در آرد او را پس لازم گیرد بنده این همه چیزها را تا ناامید شود شیطان از او پس سلامت ماند

برحمة الله وعونه فإن لم يفعل ذلك فالشيطان قرينه في قلبه

به رحمت خدا و یاری او پس اگر نکند این کارها را پس شیطان همنشین اوست در دل او

وصدره قال الله عز وجل ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له

و در سینه او فرمود حق تعالی و هر که روگردان شود از ذکر خدا مقرر کنیم برای او

شيطانا فهو له قرين فتارة يوسوسه في الصلاة وأخرى

شیطان را پس آن شیطان او را همنشین است پس گاهی وسوسه میکند او را در نماز و گاهی

يمنيه الأماني الباطلة من شهوات النفس المحرمة منها والمباحة

آرزو میدهد او را آرزوهای باطله از شهوات نفس که حرام اند و مباح اند

وتارة يثبطه عن المسارعة في الخيرات والإتيان بالسنن و

و بار دیگر باز میدارد او را از جلدی کردن در نیکی ها و از ادا کردن سنتها و

۲۵۳

الواجبات والعبادات والقربات فيخسر الدنيا والآخرة فيحشر

واجبات و عبادات و طاعات پس زیانکار میشود در هر دو جهان پس برانگیخته شود

معه وربما سلب الإيمان في آخر عمره فيخلد معه في النار يوم

با آن شیطان و بسا است که کشیده شود ایمان او در آخر عمر او پس همیشه باشد با آن شیطان در آتش دوزخ روز

القيامة مع فرعون وهامان وقارون نعوذ بالله من سلب الإيمان

قیامت با این کافران پناه میجوییم بخدا از زوال ایمان

ومتابعة الشيطان في السر والإعلان فصل وروى مقاتل

و پیروی شیطان در پنهان و آشکارا روایت کرد مقاتل

عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها أنها قالت أصبح

از زهری از عروه از عائشه گفت صبح کرد

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات عشية يريدون رسول الله

اصحاب رسول الله در یک شبانگاه طلب میکردند رسول الله را

صلى الله عليه وسلم فيهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

در آن اصحاب بودند آن یاران

ياسر رضي الله تعالى عنهم اجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم و

پس برآمد رسول ع

قد اخذته الرحضاء يعني عرق الحمى يتحدر منه مثل الجمان

تحقیق گرفته بود اورا رحضا مراد از رحضا خوی تپ است که فرو دوید ازو مانند جمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

مراد از جمان لولوست پس مسح کرد پیشانی خود را و گفت لعنت کند خدا ملعون را سه بار پس

اطرق فقال له علي رض بابي وامي من لعنت انفا فقال صلى الله عليه وسلم

فرو داشت سر را پس گفت پیغمبر را علی فدا باد پدر و مادرم کرا لعنت کردی الحال پس گفت

ابليس الخبيث عدو الله ادخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

ابلیس خبیث را که دشمن خداست درآورد دم خود را در دبر خود پس بیضه نهاد هفت بیضه

فهم اولاده الموكلون ببني آدم احدهم اسمه المدحش وكل

پس آنها شد اولاد ابلیس که گماشته شده اند بفرزندان آدم ع یکی ازیشان نام او مدحش است گماشته

بالعلماء يردهم الى الاهواء المختلفة والثاني اسمه حديث و

بعلما که باز میگرداند ایشانرا بسوی هواهای مختلف و دوم نام او حدیث است و

هو صاحب الصلوة فينسيهم الذكر ويعبثهم بالخط ويطرح

او صاحب نماز است فراموش میکند ایشانرا ذکر و بازی میدهد ایشانرا بخط و می اندازد

عليهم التثاوب والنعاس حتى ينام احدهم فيقال له يعني

بر ایشان خمیازه و پینکی را تا آنکه خواب کند یکی ازیشان گفته میشود او را یعنی خواب

فيقول له انم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

پس میگوید او را بخسب پس در آید در نماز بی وضو پس سوگند است بآن ذات

محمد بيده ليخرج احدهم من صلوته ماله شطرها ولا ربعها

که جان محمد در دست اوست البته بر آید یکی ازیشان از نماز خود در حالیکه نیست او را نیمه او و چهارم حصه او

ولا عشرها ووزرها اكثر من اجرها والثالث اسمه الزلنبور

و نه دهم حصه او و گناه آن نماز بیش از ثواب اوست و سیوم نام او زلنبور است

وهو صاحب الاسواق يامرهم بالتطفيف والكذب في الشرى

و او صاحب بازار است میفرماید ایشانرا بکم سودن و دروغ گفتن در خریدن

والبيع والتحلي لسلعة والمدح لها اذا باعها حتى ينفقها

و فروختن و آراسته کردن کالای خود را و ستودن او را وقتیکه فروخته شد او را تا آنکه رواج دهد او را

۲۵۷

عَنْ نَفْسِهٖ وَالرَّابِعُ اسْمُهٗ بَتْرٌ وَهُوَ صَاحِبُ قَدِّ الْجُيُوْبِ وَ

خَمْشِ الْوُجُوْهِ وَالدُّعَاءِ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُوْرِ عِنْدَ نُزُوْلِ الْمُصِيْبَةِ

حَتّٰى يُحْبِطَ اَجْرَ صَاحِبِهَا وَالْخَامِسُ اسْمُهٗ مَنْشُوْطٌ وَهُوَ صَاحِبُ

اَخْبَارِ الْكَذِبِ وَالنَّمِيْمَةِ وَالْهَمْزِ وَالْغَمْزِ حَتّٰى يُوْقِعَ الْعَدَاوَةَ

السَّادِسُ اسْمُهٗ وَاسِمٌ وَهُوَ صَاحِبُ الدُّبُرِ الَّذِيْ يَنْفُخُ فِي الْاِحْلِيْلِ

وَعَجُزِ الْمَرْاَةِ حَتّٰى يَزْنِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا بِصَاحِبِهٖ وَالسَّابِعُ

اسْمُهُ الْاَعْوَرُ وَهُوَ صَاحِبُ السَّرِقَةِ يَقُوْلُ لِلسَّارِقِ تَسُدُّ بِهَا

فَاقَتَكَ وَتَقْضِيْ بِهَا دَيْنَكَ وَتَسْتُرُ بِهَا عَوْرَتَكَ ثُمَّ تَتُوْبُ

فَيَنْبَغِيْ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ اَنْ لَّا يَغْفُلَ عَنِ الشَّيْطَانِ فِيْ سَائِرِ اَحْوَالِهٖ

وَلَا يَاْمَنَهٗ فِيْ جَمِيْعِ اُمُوْرِهٖ وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ لِلْوُضُوْءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْوَلْهَانُ فَاسْتَعِيْذُوْا

بِاللّٰهِ مِنْهُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ تَرَاصُّوْا

فِي الصُّفُوْفِ لِئَلَّا يَتَخَلَّلَكُمُ الشَّيْطَانُ كَاَنَّهَا بَنَاتُ حَذَفٍ

قَالَ اَبُوْ حُذَيْفَةَ قَالَ اَبُوْ عُبَيْدَةَ هِيَ هٰذِهِ الْغَنَمُ الصِّغَارُ

الْحِجَازِيَّةُ وَاحِدَتُهَا حَذَفَةٌ وَيُقَالُ لَقَدٌ اَيْضًا وَيُقَالُ لَيْسَ

لها أذناب ولا آذان يجاء بها من جرش بلدة باليمن وقد

روى عن عثمان بن العاص أنه قال قلت يا رسول الله كيف

حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقراءتي فقال صلى الله عليه وسلم

ذاك شيطان يقال له خنزب إذا أحسسته فتعوذ بالله منه

واتفل عن يسارك ثلاثا قال ففعلت ذلك فأذهبه الله

عني وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من أحد

إلا وله شيطان قالوا ولا أنت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

أنا إلا أن الله تبارك وتعالى قد أعانني عليه فأسلم منه و

في حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من أحد إلا وقد وكل

به قرينه من الجن قيل ولا أنت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

أنا إلا أن الله قد أعانني عليه فأسلم فلا يأمرني إلا بخير و

قيل إن الله لما لعن إبليس خلق منه زوجته الشيطانة من

ضلعه الأيسر كما خلقت حواء من آدم عليه السلام فغشيها

فحملت منه إحدى وثلاثين بيضة فصارت أصلا

لذريته فتفرعت الذرية عنها فطبقت البر والبحر حتى

قيل نفضت كل بيضة عشرة الآف ذكراً وأنثى يعني

تفرعت منها فكسفوا الجبال والجزائر والخرابات والفلوات

والبحار والرمال والادغال والآجام والعيون ومجامع الطرق

والحمامات والكنيف والمزابل والهواء ومعادن الحروب والنواويس

والقبور والدور والقصور وخيام الاعراب وجميع البقاع

وقال الله أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني وهم لكم

عدو بئس للظالمين بدلا فوكل لمن استبدل بعبادة الله عز

وجل طاعة الشيطان وذريته لاجرم أنه معهم في النار خالداً

فيها إن لم يتب ولم يتدارك فتنته لنفسه والسعي في فكاكها

وخلاصها ليفارق قرناء السوء والاعمال الخبيثة ودعاة

الضلال وجنود الشيطان فيرجع إلى الله ويلزم طاعته و

يجالس العلماء من عباده والعارفين به العاملين الداعين اليه

الراغبين فيه والراجين بفضله الخائفين لسطوته الراهبين

من أخذه الزاهدين في الدنيا الراغبين في العقبى القائمين

في الليل الصائمين في النهار الباكين على ما فات من أيام البطالات

العازمين على الخيرات فيما يأتي من الساعات التائبين من
جميع الذنوب والخطيات المتوكلين على خالق الارض والسموات
الواثقين برب الخليقة والبريات في اللحظات والساعات
القائمين في آناء الليل واطراف النهار اولئك آمنون من
السلاسل والاغلال وآفات الدنيا واهوال النيران لانهم خالفوا
طاعة الشيطان واطاعوا الرحمن في السر والاعلان فقابلهم الديان
وجازاهم المنان بما اخبر في قوله البيان فوقيهم الله شر ذلك
اليوم ولقيهم نضرة وسرورا وجزيهم بما صبروا جنة وحريرا
وبقوله تعالى ان المتقين في جنت ونهر في مقعد صدق عند
مليك مقتدر وقال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان و
قد ذكر الله عز وجل في كتابه هذا العبد المفتون بعد تقواه
بقوله تعالى ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فاذا هم مبصرون فاخبر عز وجل ان جلاء القلوب
بذكر الله وبه يزول عنها الغطاء والظلمة والرين والغفلة
وبه ينكشف الكروب فالذكر مفتاح التقوى والورع و

التَّقْوٰى بَابُ الْاٰخِرَةِ كَمَا اَنَّ الْهَوٰى بَابُ الدُّنْيَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى

واتقوی دروازهٔ آخرت ست چنانکه هوای نفس دروازهٔ دنیاست پس فرمود حق تعالی

وَاذْكُرُوْا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ فَاَخْبَرَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَنَّ

یاد کنید چیزی که در وی است تا شاید شما پرهیزگار شوید پس خبر کرد حق تعالی بدرستی

الْاِنْسَانَ بِالذِّكْرِ يَتَّقِيْ فَصْلٌ وَفِي الْقَلْبِ لَمَّتَانِ لَمَّةٌ

انسان به یاد حق پرهیزگار شود ودر دل بنده دو خطره است

الْمَلَكِ وَهِيَ اِيْعَادٌ بِالْخَيْرِ وَالتَّصْدِيْقُ بِالْحَقِّ وَلَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ

از فرشته و آن وعده کردن ست به نیکی و گرویدن به راستی و دوم خطره ست از دشمن

وَهِيَ اِيْعَادٌ بِالشَّرِّ وَتَكْذِيْبٌ بِالْحَقِّ وَنَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ وَهُوَ مَرْوِيٌّ

و آن ترسانیدن ست از بدی و دروغ داشتن حق را و باز داشتن از نیکی و این مرویست

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

از عبد الله رض گفت حسن بصری رح

اِنَّمَا هُمَا هَمَّانِ يَجُوْلَانِ فِي الْقَلْبِ هَمٌّ مِنَ اللّٰهِ وَهَمٌّ مِنَ الْعَدُوِّ

جز اینکه دو اندیشه الد میگردند در دل خطره ایست از حق تعالی و خطره ایست از شیطان

فَرَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا وَقَفَ عِنْدَ هَمِّهِ فَمَا كَانَ مِنَ اللّٰهِ اَمْضَاهُ وَمَا كَانَ

پس رحم کند خدا بنده را که ایستاد نزد هم و خطره خود پس هر خطره که بوده است از خدا روان کرد و

مِنْ عَدُوِّهِ جَاهَدَهُ وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِيْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

از دشمن او جهاد کرد با وی و منع کرد گفت مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی پناه میجویم از بدی وسواس کننده که

الْخَنَّاسِ قَالَ هُوَ يَنْبَسِطُ عَلٰى قَلْبِ الْاِنْسَانِ فَاِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ انْقَبَضَ

خناس است پس رونده گفته مجاهد آن خناس پهن میشود بر دل بنده پس وقتی که یاد میکند خدا را باز پس میشود

انْقَبَضَ وَاِذَا غَفَلَ انْبَسَطَ عَلٰى قَلْبِهِ وَقَالَ مُقَاتِلٌ هُوَ الشَّيْطَانُ

در هم میشود و وقتی که غافل میشود از یاد حق پهن میشود بر دل او و گفته مقاتل آن خناس شیطان ست

فِيْ صُوْرَةِ الْخِنْزِيْرِ مُعَلَّقٌ فِي الْقَلْبِ فِيْ جَسَدِ ابْنِ اٰدَمَ يَجْرِيْ مِنْهُ

در صورت خوک آویخته ست بدل در تن پسر آدم میرود از وی

مَجْرَى الدَّمِ سَلَّطَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الْاِنْسَانِ فَذٰلِكَ

محل راه رفتن خون گماشته ست او را خدا تعالی بر آن دل از آدم پس آنست مراد از

قَوْلُهُ الَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ فَاِذَا سَهَا ابْنُ اٰدَمَ وَسْوَسَ

قول خدا تعالی آن خناس که وسواس میکند در سینه های مردم پس وقتی که سهو میکند آدمی وسوسه میکند

فِيْ قَلْبِهِ حَتّٰى يَبْتَلِعَ قَلْبَهُ الْخَنَّاسُ الَّذِيْ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ

وسوسه در دل او تا آنکه فرو میبرد دل او خناس آنکه وقتی که یاد میکند حق تعالی را

ابن آدم خنس عن قلبه فذهب عنه وخرج من جسده وقال

آدمی باز پس شود از دل او پس دور میشود از و و میبر آید از تن او و گفت

عكرمة الوسواس محله من الرجل في فؤاده وعينيه ومحله

عکرمه وسواس جای او از مرد دل و دو چشم اوست و محل آن وسواس

في المرأة في عينيها إذا أقبلت وفي عجزتها إذا أدبرت

از زن در دو چشم اوست وقتیکه روی آرد و در عجزش اوست وقتیکه پشت دهد

فصل وفي القلب خواطر ستة أحدها خاطر النفس و

و در دل شش خطره ست یکی از آنها خاطر نفس است و

الثاني خاطر الشيطان والثالث خاطر الروح والرابع خاطر الملك

دوم خاطر شیطان ست و سیوم خاطر روح ست و چهارم خاطر فرشته ست

والخامس خاطر العقل والسادس خاطر اليقين فخاطر النفس يأمر

و پنجم خاطر عقل ست و ششم خاطر یقین ست پس خاطر نفس امر میکند

بتناول الشهوات ومتابعة الهوى المباح منه والحرج وخاطر

بتناول شهوات و پیروی کردن هوای نفس را که مباح است و گناه است و خاطر

الشيطان يأمر في الأصل بالكفر والشرك والشكوى والتهمة لله

شیطان میفرماید در اصل اعتقاد بکفر و انباز کردن خدا را و گله کردن از او و تهمت کردن

عز وجل في وعده وفي الفرع بالمعاصي والتسويف بالتوبة وما

در وعده او و در اعمال جوارح بگناهان و بتاخیر انداختن توبه را و بچیزی که

فيه هلاك النفس في الدنيا والآخرة فالخاطران مذمومان محكوم

درو هلاک نفس است در دنیا و آخرت پس هر دو خاطر ذم کرده شده اند

لهما بالسوء وهما لعموم المؤمنين وخاطر الروح وخاطر الملك

مر ایشان را ببدی و این هر دو خاطر از برای عام مسلمانان است و خاطر روح و خاطر فرشته

يردان بالحق والطاعة لله عز وجل وما يكون عاقبته سلامة الدنيا

فرود می آیند بامر حق و فرمانبرداری مر خدای را و چیزی که باشد پس او سلامتی دنیا

والآخرة وما يوافق العلم فهما محمودان لا يعدمهما خصوص الناس

و آخرت و چیزی که موافق علم باشد پس این دو خاطر ستوده شده اند نایاب نمیکنند این هر دو

وأما خاطر العقل فتارة يأمر بما يأمر به النفس والشيطان وتارة

و اما خاطر عقل پس گاهی میفرماید بچیزی که میفرماید باو نفس و شیطان و گاهی امر میکند

بما يأمر به الروح والملك وذلك حكمة من الله وإتقان لصنعته

بچیزی که امر میکند باو روح و فرشته و این خاطر عقل حکمتست از حق تعالی و محکم کردن مر صنع خود را

ليدخل العبد في الخير والشر بوجود معقول وصحة شهود

تا اگر درآید بنده در نیکی و بدی بیافتن معقول و درستی شهود

وتمييز فيكون عاقبة ذلك من الجزاء والعقاب عائداً له وعليه

و تمیز پس باشد آن ابتلا از ثواب و عقاب باز گردنده برای نفع و برای ضرر او

لأن الله تعالى جعل الجسم مكاناً لجريان أحكامه ومحلاً لنفاذ

زیرا که حق تعالی گردانید تن را جای روان کردن احکام خویش و محل از برای روان کردن

مشيئته في مباني حكمته كذلك جعل العقل مطية الخير والشر

ارادت خویش در اصل حکمت خود همچنین گردانید عقل را مرکب نیکی و بدی

يجري معهما في خزانة الجسم إذ كانا مكاناً للتكليف وموضعاً

روان میشود آن عقل با این هر دو در گنجینه تن چونکه باشد آن عقل و جسم جای تکلیف و محل

للتصريف وسبباً للتعريف العائد إلى لذة النعيم أو عذاب الأليم

از جهت گردانیدن او از حالی بحالی و باشد سبب از برای دانانیدن چیز بگشته است آن در لذت

وأما خاطر اليقين فهو روح الإيمان ومورد العلم يرد من الله

و اما خاطر یقین و آن روح ایمان است و محل ورود علم است وارد میشود و آن خاطر

۲۶۱ تعالى ويصدر عنه وهو مخصوص بخواص من الأولياء الموقنين

و پیدا میشود از و و این خاطر مخصوص است بخواص از اولیا که یقین کننده اند

الصديقين والشهداء والأبدال لا يرد إلا بحق وإن خفي وروده

و راستان اند و شهیدان که ابدال اند وارد نمیشود مگر بحق و اگرچه پنهان باشد وارد شدن

ودق تحته ولا ينقدح إلا بعلم لدني وأخبار الغيوب وأسرار

و باریک باشد آمدن او و ظاهر نمیشود آن خاطر مگر بعلم لدنی و خبرهای غایب و رازهای

الأمور فهو للمحبوبين والمرادين والمختارين القائمين لله

اشیا پس این خاطر از برای کسانی ثابت که محبوب خدا اند و مراد او و برگزیده شده و ایستاده اند مر خدای را

الغائبين عن ظواهرهم الذين انقلبت عاداتهم الظاهرة إلى

پنهان اند از ظواهر خویش آنکسانیکه برگشته عادتهای ظاهر بر ایشان بسوی عبادتهای

الباطنة ما خلا الفرائض والسنن المؤكدات فهو لا أبداً في

باطنی یعنی استبدال کردند نوافل ظاهر را بتوجه باطنی بجناب قدس حضرت الهی سوای فرائض و سنن موکده

مراقبة بواطنهم والله تعالى يتولى تربية ظواهرهم كما قال عز

بپاسبانی درونهای خود اند و حق تعالی بخود گرفته است تربیت ظاهر ایشان را چنانچه فرموده است

وجل وعلا في كتابه العزيز إن وليي الله الذي نزل الكتاب و

پروردگار بزرگ و تعالی در کتاب مجید خود که دوست من خداست که فرو آورد کتاب را

هو يتولى الصالحين تولاهم وكفاهم واشغل قلوبهم بمطالعة
اسرار الغيوب ونورها بالتجلي في كل قريب فاصطفاهم لمحادثته
واختصهم بالانس به والسكون اليه والطمانية لديه فهم
في كل يوم في مزيد علم ونمو معرفة وتوفير نور وقرب من
محبوبهم ومعبودهم وهم في نعيم لا نفاد له ولا انقطاع
لها وسرور لا غاية له ولا منتهى فاذا بلغ الكتاب اجله وانتهى
ما قدر لهم من البقاء في دار الفناء نقلهم منها باحسن
الانتقال كما ينقل العروس من حجرة الى دار من الادنى الى
الاعلى فالدنيا في حقهم جنة وفي الاخرة لاعينهم قرة وهو
النظر الى وجهه الكريم من غير حجاب ولا باب ولا حاجب ولا
بواب ولا مانع ولا حداد ولا منّ ولا امتنان ولا ضيم ولا ضرار
ولا انقطاع ولا نفاد كما قال عز من قائل ان المتقين في جنات
ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر وكما قال للذين
احسنوا الحسنى وزيادة احسنوا في الدنيا له بالطاعة
فجازاهم في العقبى بالجنة والكرامة واعطاهم النعمة والسلامة

وَزَادُوا لَهُ بِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ وَتَرْكِ الْعَمَلِ لِمَا سِوَاهُ فَجَازَاهُمْ

و زیاده کرده اند ایشان از برای حق تعالی پاک کردن دلها را و ترک کردن عمل از غیر حق پس جزا داد ایشان را

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِالزِّيَادَةِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالْمِنَّةِ وَهُوَ دَوَامُ

بزیادت در سرای بقا و عطا و آن زیادت همیشه

النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ كَمَا أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ لِعِبَادِهِ أُولِي

نگاه کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر داد در کتاب روشن خود مر بندگان خداوند

الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ فَصْلٌ لِلنَّفْسِ وَالرُّوحِ مَكَانَانِ

عقول خالص اند مر نفس و روح را دو جاست

لِلِقَاءِ الْمَلَكِ وَالشَّيْطَانِ فَالْمَلَكُ يُلْقِي التَّقْوَى إِلَى الْقَلْبِ وَ

از برای انداختن خطره ملک و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری بسوی دل و

الشَّيْطَانُ يُلْقِي الْفُجُورَ إِلَى النَّفْسِ فَطَالَبَ النَّفْسُ الْقَلْبَ بِاسْتِعْمَالِ

شیطان می اندازد گناه را بسوی نفس پس طلب میکند نفس قلب را باستعمال

الْجَوَارِحِ بِالْفُجُورِ وَفِي مَكَانَيْنِ فِي الْبِنْيَةِ الْعَقْلُ وَالْهَوَى تَتَصَرَّفَانِ

اعضا برای گناه و در دو جای اند در تن عقل و هوا تصرف میکنند

بِمَشِيَّةِ حَاكِمٍ وَهُوَ التَّوْفِيقُ وَالْإِغْوَاءُ وَفِي الْقَلْبِ نُورَانِ سَاطِعَانِ

بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمع اسباب خیر است و اغوای بیان عبارت است از جمع اسباب شر و در

وَهُمَا الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ بِجَمِيعِ ذَلِكَ أَدَوَاتُ الْقَلْبِ حَوَاسُّهُ وَآلَاتُهُ

که آن علم و ایمان باشد پس اینهمه آلات دل اند

وَالْقَلْبُ فِي وَسَطِ هَذِهِ الْآلَاتِ كَالْمَلِكِ وَهَذِهِ جُنُودُهُ يَرِدُونَ

و دل در میان این آلت ها همچو پادشاه است و اینها لشکر اویند می آیند

إِلَيْهِ أَوْ كَالْمِرْآةِ الْمَجْلُوَّةِ وَهَذِهِ الْآلَاتُ حَوْلَهَا تَظْهَرُ فَيَرَاهَا

بسوی او یا دل همچون آئینه است روشن کرده شده و این آلتها در گرد او اند ظاهر میشوند پس می بیند

وَيَقْدَحُ فِيهَا فَيَجِدُهَا فَصْلٌ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ

دل آنها را و روشن میشوند در آئینه پس می یابد آنها را پناه میگیرم به پروردگار عرش و کرسی

مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَخَوَاطِرِ السُّوءِ وَهَوَاجِسِ النَّفْسِ وَمِنْ فِتْنَةِ

از شیطان گمراه و از خطرهای بد و از وسواس نفس و از بلای

كُلِّ جِنِّيٍّ وَإِنْسِيٍّ وَمِنْ رِيَاءٍ وَنِفَاقٍ وَعُجْبٍ وَكِبْرٍ وَشِرْكٍ وَغَفْلَةٍ

هر جن و آدمی و از ریا که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خود بینی و بزرگی و شرک و غفلت

السُّوءِ النَّاشِئَةِ فِي الْقَلْبِ وَمِنْ كُلِّ شَهْوَةٍ وَلَذَّةٍ مُؤَدِّيَةٍ إِلَى

بد که پیدا میشود در دل و از هر شهوت و لذت که اندازنده است بسوی

٢٦٣

۲۶۷

المهالك للنفس ومن البدع والضلال والأهوية المسلطة

هلاک کننده نفس را و از بدعتهای گمراهی و هواهای نفس که گمارنده اند

للنيران على الجسم ومن كل قول وفعل وهم يحجب من القلوب

آتشها را بر تن و از هر سخن و کاری و فکری که پوشیده دارد از دلهای

العرشية قلبي ومن اتباع الأهوية المضلة والطبائع النفسية

عرشی دل مرا و از پیروی کردن هواهای نفس گمراه کننده و از طبیعتهای نفس

والأخلاق الردية وأعوذ بالملك الحميد المجيد من الشيطان

و از خلقهای بد و پناه میجویم بپادشاه ستوده شده بزرگ از شیطان

الخبيث المريد أعوذ بالرب الودود ونقمته إذا غفلت عن

پلید رانده شده پناه میجویم بخدا از عذاب او وقتیکه غافل شوم از

طاعته إذ هو أقرب إلي من حبل الوريد أعوذ بالله من سطوته

طاعت او زیرا که او نزدیکتر است بمن از شه رگ پناه میجویم از قهر او

إذا غضب على أهل المعصية أعوذ به من هيبته عند شدة

وقتیکه در خشم آید بر گناهکاران پناه میجویم از هیبت او در وقت سخت گرفتن

بطشته في يوم القيمة للطاغين من بريته وأعوذ به من كشف

در روز قیامت بر سرکشان [illegible] از خلق او و پناه میجویم از دور کردن

الغطاء والستر والتيهان في معصيته في البر والبحر ونسيان

پرده و از حیران شدن در معصیتهای او در دشت و دریا و از فراموش

الأصل والفرع والميل إلى الرفع والرعونة والخيلاء والكبر و

اصل و فرع و از میل کردن بسوی حمق [illegible]

ترك الطاعة والفرية والبر والتأني عليه والأيمان الكاذبة

[illegible] و از سوگندهای دروغ

والحنث دون البر ومخاتمة السوء والإفلاس من كل خير و

و از گناهکار شدن در سوگند و از خاتمه بد و از خالی بودن از هر نیکی و

الموافاة عند حضور المنية بالشر فصل ومجاهدة

مردن وقت حاضر شدن مرگ به بدی و جهاد کردن

الشيطان باطنة وهي بالقلب والجنان والإيمان فإذا

شیطان پنهانیست و آن جهاد بدل است و ایمان است پس وقتیکه

جاهدته كان مددك الرحمن ومعتمدك الملك الديان و

جهاد کردی تو آن شیطان را باشد مدد دهنده تو خدای بخشاینده و تکیه‌گاه تو پادشاه جزا دهنده و

رجاؤك رؤيةَ وجهِ الجليلِ المنّانِ وجهادُ الكفّارِ جهادُ

وامید تو دیدن دیدار بزرگ که عطا دهنده هست در جهاد با کافران هست جهاد

الظاهرِ بالسيفِ والرماحِ ومددُك فيه الملكُ والأعوانُ

آشکارا به شمشیر و نیزها و قوت دهنده تو درین جنگ بادشاه هست و یاران

ورجاؤك فيه دخولُ الجنانِ فإن قُتلتَ في مجاهدةِ الكفّارِ

و امید تو درین جهاد در آمدن در بهشت هست پس اگر کشته شدی تو در جهاد کافران

كانَ جزاؤك الخلودُ في دارِ البقاءِ وإن قُتلتَ في مجاهدةِ

باشد جزاء تو همیشه بودن در آخرت و اگر کشته شدی تو در جهاد

الشيطانِ ومخالفتِك إيّاه بفناءِ أجلِك واخترامِ منيّتِك

شیطان و در مخالفت تو او را بتمام شدن عمر تو و رسیدن مرگ تو

كانَ جزاؤك وجهَ ربِّ العالمينَ عند اللقاءِ فإن قتلك الكافرُ

باشد جزاء تو روی پروردگار جهانیان وقت لقای پروردگار پس اگر کشت ترا کافر

كنتَ شهيدًا وإن قتلك الشيطانُ بمتابعتك إيّاه والانقيادِ

شدی تو شهید و اگر کشت ترا شیطان به پیروی کردن تو او را و قبول کردن

لأمرِه كنتَ من قربِ الملكِ الجبّارِ طريدًا فجهادُ الكفّارِ له نهايةٌ ۲۶۵

امر او باشی از قرب بادشاه که پاک هست از نقصان دور انداخته شده پس جهاد کفار او را نهایت

وفناءٌ وجهادُ الشيطانِ والنفسِ لا غايةَ له ولا منتهى قال

و تمام هست و جهاد شیطان و نفس را نهایت نیست و نیست تمامی او را فرمود

الله جلّ وعلا واعبُدْ ربَّك حتّى يأتيَك اليقينُ يعني الموتَ

بار خدای عبادت کن پروردگار خود را همیشه تا آنکه بیاید ترا یقین مراد از یقین موت

واللقاءُ فالعبادةُ بمخالفةِ الشيطانِ والهوى قال الله عزّ

و ملاقات حق سبحانه زیرا که یقینی هست و عبادت حاصل میشود بمخالفت شیطان و هوای نفس فرمود خدا

وجلّ فكُبكبوا فيها هم والغاوون وجنودُ إبليسَ أجمعون وقال ۱۲

فرمود

النبيُّ صلّى الله عليه وسلّم حين رجع من غزوة تبوك رجعنا

پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتیکه بر گشت از جنگ تبوک باز گشتیم

من الجهادِ الأصغرِ إلى الجهادِ الأكبرِ عنى به صلى الله عليه وسلم المجاهدةَ

از جهاد خورد که جهاد کفار باشد بسوی جهاد بزرگ مراد داشته است پیغمبر از جهاد کردن

الشيطانِ والنفسِ والهوى لمداومتِها وطولِ ممارستِها وخطرِها

با نفس و شیطان و هوا از جهت همیشه بودن این مجاهده و دراز بودن اشتغال او و خطر او

والخوف من سوء خاتمتها مجلس أخرى في قوله عز

وجل إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم أن

هذه الآية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد آياتها

ثلث وتسعون آية وكلماتها ألف ومائة وتسع وأربعون

كلمة وحروفها أربعة آلاف وسبعمائة وتسعة وتسعون

حرفا وذلك أن سليمان بن داود النبي عليهما السلام وعلى نبينا

المصطفى وعلى سائر الأنبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين

وملائكة المقربين لما خرج من وادي النمل في مسيره من بيت

المقدس إلى اليمن أخذ بالناس في مفازة فعطش الناس فسألوا

الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسأل عنه ودعا أمير الطيور

وهو الكركي فسأله عنه ولم يكن معه إلا هدهد واحد

فقال الكركي لا أدري أين ذهب ولا استأمرني وكان ع م

يريد الهدهد ليصنع منقاره في الأرض فيخبره كم بعد الماء

وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة أو فرسخ وكان الهدهد

مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان إذا أريد عنه

ذلك ارتفع في طيرانه الى الجو فينتظر ذلك ثم ينقض الى

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فيخرج الماء و

يتخذ والاحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

الظروف وتشرب الدواب والناس والجان ثم يرتحلون

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

غضبا شديدا وجعل يقول لاعذبنه عذابا شديدا يعني

لانتفن ريشه فلا يطير مع الطيور حولا كاملا او لاذبحنه

ثم استثنى فقال او لياتيني بسلطان مبين يقول او لياتيني

بعذر بحجة بينة وكان اشد عذابه الذي يعذب به الطير

لما يريد عذابه ان ينتف ريشه حتى يتركه افرع ليس عليه ريش

قال فمكث غير بعيد اي لبث غير طويل ثم اقبل الهدهد فقيل

له ان سليمان قد اوعدك فقال هل استثنى قيل نعم قال فاقبل

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال دام ملكك طول الدهر وعشت

الى الابد فجعل ينكت بمنقاره ويومي براسه الى سليمان فقال

أحطت بما لم تحط به يقول بلغت وعلمت بما لم تبلغه و

احاطه کردم من بچیزی که احاطه نکرده تو بآن مراد میدارد بآن که رسیده ام و دانسته ام چیزی را که نرسیده تو و

لا تعلمه يعني جئتك بأمر لم يخبرك به الجن ولم ينصحوا لك فيه و

ندانسته تو مراد میدارد آن هدهد آوردم ترا بخبری که خبر نکرده اند ترا بآن جن پریان و قصد نیکی نکرده اند ترا در آن

لم تعلمه به الإنس وجئتك من سبإ يعني من أرض سبإ بنبإ

ندانسته اند او را آدمیان و آمده ام ترا از سبا یعنی از زمین سبا بخبری

يقين يعني بخبر عجيب لا شك فيه فقال له سليمان ما هو فقال

یقین کرده شده یعنی بخبری نادر که در وی شک نیست پس گفت سلیمان او را چه چیز است آن پس گفت

إني وجدت امرأة تملكهم يقال لها بلقيس بنت أبي السرح الحميرية

بدرستی که یافتم زنی را که پادشاهی میکند ایشان را گفته میشود او را بلقیس دختر ابو سرح حمیریه

وأوتيت من كل شيء يعني أعطيت من كل شيء في بلادها اليمن

و داده شده است او را از هر چیزی یعنی داده شده است او را از هر چیزی که در بلاد یمن است

وما والاها من العلم والسلطان والمال والجنود وأنواع الخير و

و هر چیزی که متصل آن ملک است مراد میدارد از هر چیزی علم و پادشاهی و مال و لشکر و گوناگون احسان و

لها عرش عظيم يعني سرير حسن وكان طول عرشها في السماء ثلاثين

مر او راست عرشی عظیم یعنی سریری نیکو و بوده است درازی تخت او در جانب آسمان سی

ذراعا وقيل ثمانون ذراعا وفي العرض ثمانون ذراعا مكللا بأنواع

گز و گفته شده است که در جانب آسمان هشتاد گز و در پهنا هشتاد گز آراسته کرده شده با گونا گون

الجواهر والدر واللؤلؤ وجدتها وقومها يسجدون للشمس

جواهر و مروارید و یافتم من آن بلقیس را و قوم او را که عبادت میکنند آفتاب را

من دون الله يعني يصلون للشمس من دون الله وذلك دين

از غیر خدا مراد میدارد نماز میگزارند برای آفتاب سوای خدا و این دین

المجوس وزين لهم الشيطان أعمالهم يعني حسنها لهم فصدهم

مجوسیان است و آراسته کرده است ایشان را شیطان عملهای ایشان یعنی نیکو نموده است مر ایشان را پس باز داشت ایشان را

عن السبيل يعني أن الشيطان صدها وجنودها عن طريق الإسلام

از راه راست یعنی شیطان باز داشته است آن بلقیس را و لشکر او را از راه اسلام

والهدى فهم لا يهتدون يعني لا يعرفون الإسلام ألا يسجدوا

و راستی پس ایشان راه راست نمی یابند یعنی نمیدانند اسلام را چرا سجده نمیکنند

لله يعني هلا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء يعني الغيب والسر

مر خدای را آن خدایی که بر آرد پنهان را یعنی پنهانی و راز را

٢٦٨

٣٦٩

صحاح ٥

فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ

در زمین و در آسمانها ست و میداند چیزی که پنهان میدارید و چیزی که ظاهر میکنید به زبانهای خویش

اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ يَعْنِي بِالْعَظِيْمِ الْعَرْشَ قَالَ

خدای که نیست معبود سزاوار بحق مگر خدا که پروردگار عرش بزرگ است مراد به عظیم عرش است چه عظیم صفت عرش

سُلَيْمٰنُ لِلْهُدْهُدِ دُلَّنَا عَلَى الْمَآءِ سَنَنْظُرُ فِيْمَا تَقُوْلُ اَصَدَقْتَ

سلیمان مر هدهد را راه نما ئی بنما ما را بر آب تا آنکه فکر کنیم در آنچه میگوئی تو آیا راست گوئی

فِي مَقَالَتِكَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَلَمَّا دَلَّهُمْ عَلَى الْمَآءِ وَشَرِبُوْا وَ

در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که ره نما ئی کرد ایشان را به آب و خوردند

اسْتَكْفَوْا فَدَعَا سُلَيْمٰنُ الْهُدْهُدَ وَكَتَبَ مَعَهٗ كِتَابًا وَخَتَمَهٗ بِخَاتَمِهٖ

و بسنده شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوبی را و مهر کرد بمهر خویش

وَدَفَعَهٗ اِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ بِّكِتٰبِيْ هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ يَعْنِيْ اَهْلَ سَبَا

و انداخت بسوی او هدهد پس گفت ببر مکتوب مرا که این است پس بینداز بسوی ایشان یعنی مردم سبا

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ يَعْنِي ارْجِعْ اِلَيَّ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُوْنَ يَعْنِي مَاذَا يَرُدُّوْنَ

پس رو بگردان از ایشان یعنی باز گرد بسوی من پس نظر کن چه سخن باز میگردانند ایشان یعنی چه باز

عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ وَالَّذِيْ كُتِبَ فِي الْكِتَابِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بر تو از جواب مکتوب را و آنچه نوشته در کتاب بود این است بسم الله الرحمن الرحیم

اِنَّهٗ مِنْ سُلَيْمٰنَ بْنِ دَاوٗدَ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ يَعْنِيْ اَنْ لَّا تَتَعَظَّمُوْا عَنْ

بدرستی این مکتوب از سلیمان بن داود است که بلند و بزرگی مکنید یعنی تکبر مکنید بر من یعنی از بزرگی

طَاعَتِيْ وَاْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ يَعْنِيْ مُصَالِحِيْنَ فَاِنْ كُنْتُمْ مِّنَ الْجِنِّ فَقَدْ

فرمانبرداری من و بیائید مرا منقاد و فرمانبردار یعنی صلح کنندگان پس اگر بوده اید شما جنیان پس

عُبِّدْتُمْ لِيْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِّنَ الْاِنْسِ فَعَلَيْكُمُ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ قَالَ

بنده شده اید مرا و اگر بوده اید از آدمیان پس بر شما ست شنیدن حکم من و فرمانبرداری من گفت راوی

فَانْطَلَقَ الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ حَتّٰى انْتَهٰى اِلَيْهَا ظَهِيْرَةً وَهِيَ قَائِلَةٌ

پس رفت هدهد بنامه تا آنکه رسید بآن بلقیس در نیمروز و آن قیلوله کرده بود

فِيْ قَصْرِهَا قَدْ غُلِّقَتْ عَلَيْهَا الْاَبْوَابُ فَلَا يَصِلُ اِلَيْهَا شَيْءٌ وَ

در کوشک خویش و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمیرسید باو چیزی و

الْحَرَسُ حَوْلَ قَصْرِهَا وَكَانَ لَهَا مِنْ قَوْمِهَا اثْنَا عَشَرَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ

نگاهبانان در گرد کوشک او بودند و بوده است آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

كُلٌّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ اَمِيْرٌ عَلٰى مِائَةِ اَلْفِ مُقَاتِلٍ سِوٰى نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيْهِمْ

و از هر یک از آنها امیر بود بر صد هزار مقاتل غیر از زنان ایشان و اولاد ایشان

وكانت تخرج الى قومها تقضي بينهم في امورهم وحوائجهم في كل

جمعة يوما قد جعلت عرشها على اربعة اعمدة من ذهب ثم

تجلس هي فيه وهي تراهم ولا يرونها فاذا اراد الرجل منهم الحاجة

والامر فسالها فيقام بين يديها فينكس راسه ولا ينظر نحوها

ثم يسجد فلا يرفع راسه حتى تاذن له اعظاما لها فاذا قضت

حوائجهم وامرت بامرها دخلت قصرها ولم يروها الى مثل

ذلك اليوم ملكها ملك عظيم فلما اتى الهدهد بالكتاب وجد

الابواب قد غلقت دونها والحرس حول القصر فاراد دخوله

فطلب السبيل اليها حتى وصل اليها من كوة في القصر فدخل

فيها من بيت الى بيت حتى انتهى الى اقصى سبعة ابيات على

عرشها في السماء ثلثون ذراعا فراها مستلقية على عرشها

نائمة ليس عليها الا خرقة على عورتها وكذلك كانت تصنع

اذا نامت قال فوضع الكتاب الى جنبها على السرير ثم طار فوقف

في كوة ينتظرها حتى تستيقظ عن غفلتها وتقرأ الكتاب

فمكث طويلا وهي لا تستيقظ فلما ابطا عليه ذلك انحط

فنقرها نقرة فاستيقظت فنظرت فاذا هي بالكتاب الى

جنبها على السرير فاخذته وركبت عينها وجعلت تنظر ما فى

الكتاب وكيف وصل الكتاب اليها والابواب مغلقة فخرجت

فاذا الحرس حول القصر فقالت هل رايتم احدا دخل على وفتح

بابا قالوا لا ما زالت الابواب مغلقة كما هي ونحن حول القصر

ففتحت الكتاب وقراته وكانت كاتبة وقارئة فاذا فيه بسم

الله الرحمن الرحيم فلما قراته ارسلت الى قومها فاجتمعوا اليها

وقالت لهم انى القى الى كتاب كريم يعنى مختوما وحسن انه

من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا على واتونى

مسلمين يعنى مصالحين فقالت يايها الملا افتونى فى امرى

يعنى اخبرونى بما اريد ان اصنع فى امرى ما كنت قاطعة امرا

يعنى عاملة يعنى تشهدون يعنى تسمعون وتحضرون المشورة

فقالوا نحن اولوا قوة يعنى منعة واولوا باس شديد لو تقاتلنا

عدو قط بالقتال والمنعة والكثرة ولم تعط احدا المقادة و

انت اعلم بامرك فامرينا بامر نتبعه فابوا الا تعظيما لحقها

فهو قوله عز وجل والامر اليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

پس اینست قول خدای تعالی عز وجل و امر بسوی تست پس نظر کن چه چیز میفرمایی که تو در وی کار پیروی کنیم

امرك فنطقت بعلم وحكم وقالت ان الملوك اذا دخلوا قرية

فرموده ترا پس سخن گفت بحکمت و دانش و گفت بلقیس بدرستی پادشاهان چون درآیند در دیه

افسدوها يعني خربوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة يعني منعة

تباه کنند او را میگوید یعنی خراب کنند آن دیه را و گردانند بزرگان اهل آن دیه خوار یعنی عزیزان

اهلها اذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك المحاربون يأخذون

آن قریه را خوار و همچنین میکنند پادشاهان جنگ کننده میگیرند

اموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت اني

مالهای اهل قریه را و میکشند جنگ کننده ایشان و بنده میکنند اولاد ایشان را پس گفت که

مرسلة اليهم بهدية يعني الى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

فرستنده ام بسوی ایشان یعنی سلیمان هدیه را پس بیننده ام بچه چیز باز میگردند رسولان

يعني فانظر ماذا يردون على رسلي وماذا يخبروني عنه قال

پس نظر میکنم چه چیز باز میگردانند رسولان من و چه چیز میگویند مرا از سلیمان گفت راوی

فاهدت اليه اثنا عشر غلاما فيهم تأنيث مخضبة ايديهم

پس هدیه فرستاد بلقیس بسلیمان دوازده غلام که در ایشان علامات زنان بود و اعضا در نگار

قد مشطتهم والبستهم لباس الجواري وتقدمت اليهم ووصتهم

تحقیق شانه کرده بود موی ایشان را و پوشانیده بود پوشاک دختران و وصیت کرد

اذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فلم يردوا جوابا بكلام فيه تأنيث

وقتی که پرسیده شود نزد سلیمان پس باز دهید جواب را بسخن که در طریقه زنان باشد

واهدت اليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستأصلت رؤسهن

و هدیه فرستاد بسوی سلیمان دوازده دختر را که در ایشان ستبری بود پس بر کند موی

وازرتهن والبستهن النعال وقالت لهن اذا كلمكن سليمان

و ازار پوشانید ایشان را و پوشانید ایشان را کفشها و گفت بلقیس مر ایشان را وقتی که سخن کند

فرددن له جوابا صبيانا وارسلت اليه بعود يلنجوج وبالمسك

پس باز دهید جواب را مانند کودکان و فرستاد بسوی سلیمان بعود و مشک

والعنبر والحرير في الاطباق على ايدي الوصائف وارسلت باثني

و عنبر و ابریشم را در طبقها بر دستهای خدمتکاران و فرستاد بسوی سلیمان دوازده

عشرة بختية تحمل كذا وكذا من اللبن وارسلت اليه بخرزتين

ماده شتر را که دوشیده میشد بقدر شیر و فرستاد بسوی سلیمان دو خرمهره

إحداهما مثقوبة وثقبتها ملتوية والثانية غير مثقوبة و
یکے از آنها سوراخ دار که پیچ دار بود سوراخ او و دوم یکے سوراخ نداشت و
أرسلت إليه بقدح فارغ وأرسلت مع هذه الهدية امرأة
و فرستاد بسوے او یک پیاله خالی را و فرستاد با این هدیه و زنے را
وأوصتها بأن تحفظ جميع ما يكون من أمر سليمن وكلامه حتى
و وصیت کرد بلقیس آن زن را با نگه یاد دارد هرچه باشد از کار سلیمان و سخن او تا آنکه
تخبرها به وقالت لهم قوموا بين يديه قياما ولا تجلسوا حتى
خبر کند بلقیس را با آن چیز و گفت بلقیس غلامان و دختران را بایستید در پیش سلیمان استاده و نه نشینید تا آنکه
يأمركم فإنه إن كان جبارا لم يأمركم بالجلوس فأرضيه بالمال
فرماید شما را با امر خود پس بدرستیکه آن سلیمان اگر باشد پادشاه جبار نخواهد فرمود شما را نشستن پس راضی خواهیم کرد
فيسكت عنا وإن كان حليما عليما عالما أمركم بالجلوس و
او را بمال و ساکت شود از ما و اگر باشد بردبار و دانا فرماید شما را بنشستن پس
أمرت الامرأة أن تقول له بأن يدخل في الخرزة المثقوبة
فرمود بلقیس آن زن را که امر کرده بود با آنکه بگوید به سلیمان آنکه در آورد در مهره سوراخ دار
خيطا بغير علاج إنس ولا جان وأمرتها أن تقول له أن يثقب
رشته را بے علاج آدمی و جن و فرمود بلقیس آن زن را آنکه بگوید به سلیمان آنکه سوراخ کند
الأخرى بغير حديد ولا علاج إنس ولا جان وأن يميز بين
مهره دیگر را بے آهن و علاج کار آدمی و جن و جدائی کند در میان
الغلمان والجواري وأمرتها أن تقول له أن يملأ القدح
غلامان و کنیزان و فرمود بلقیس آن زن را آنکه بگوید به سلیمان آنکه پر کند قدح
ماء من لا ندا ولا يبس من الأرض ولا من السماء وكتبت إليه
آب که نه از تری و نه خشک آن از زمین و نه از آسمان و نوشت بلقیس بجانب سلیمان
مسئلة عن ألف باب من العلم فانطلق رسلها بهديتها حتى
سوال از هزار باب علم پس روان شدند رسولان آن بلقیس با هدیه او تا آنکه
أتوا بها إلى سليمان فوضعوا الهدية بين يديه وقاموا على أقدامهم
رسیدند بسوے سلیمان پس نهادند هدیه را در پیش سلیمان و ایستادند بر پاهای خویش
ولم يجلسوا فنظر إليهم سليمان ولم يحرك لحظة يدا ولا رجلا
و نه نشستند پس دید بسوے ایشان سلیمان و نه جنبید سلیمان یک لحظه دست و پا را
ولا يهش لها ولم يفرح ولم يعرف منها السائل إليه فيه ولا
و نه شکفته شد از جهت آن هدیه و خوشحال نکرد هدیه سلیمان را و ندانستند رسولان خوشنودی را از سلیمان

۳۴۷

من مقابله ثم رفع رأسه ونظر الى رسلها وقال ان الارض

لهو والسماء لله نفعها ووضع الارض من شاء وقف ومن

شاء يجلس باذن لهم بالجلوس فاقدمت الرسول الى

سليمان وقدمت اليه الخرزتين وقالت له ان بلقيس تقول

لك بان تدخل في هذه الخرزة المثقوبة خيطا ينفذ الى الجانب

الاخر من غير علاج انس ولا جان وان تثقب الخرزة الثانية

ثقبا ينفذ الى الجانب الاخر بغير حديد ولا علاج انس ولا

جان ثم قربت اليه القدح وقالت له انها تقول لك بان

تملا هذا القدح ماء لم يكن ندا ولا ليس من الارض ولا من السماء

ثم قدمت الوصفاء والوصائف وقالت ان بلقيس تقول

لك انك تميز بين الغلمان والجواري فعند ذلك جمع سليمان

اهل مملكته فاجتمعوا عليه ثم اخرج الخرزتين وقال من لي

بهذه الخرزة يدخل فيها خيطا يخرج الى الجانب الاخر فتكلمت

دودة تكون في الصفصافة تعيش في الرطبة وهي دودة حمراء

وقالت ايها الملك انا لك بها على ان تجعل رزقي في الرطبة

فقال نعم قال فعلق في رأس الدودة خيطا فدخلت في الخرزة

پس گفت سلیمان سر آن کرم را آنگاه گفت راوی پس آویخت آن کرم از سر خود رشته پس در آمد در خرمهره

تجلها حتى خرجت من الجانب الآخر فجعل رزقها في الرطبة

کشید آن را تا آنکه بر آمد از جانب دیگر پس گردانید سلیمان روزی او را در رطب

ثم قرب الخرزة الثانية وقال من لي يثقب هذه الخرزة

پس نزدیک آورد خرمهره دیگر را و گفت سلیمان کیست برای من که این خرمهره را سوراخ کند

بغير حديد فتكلمت دودة اخرى بين يديه وهي الارضة

بغیر آهن پس کلام کرد کرم دیگر در حضور او و آن کرم ارضه [illegible]

فقالت ايها الملك انا اثقبها على ان يجعل رزقي في الخشب

پس گفت آن کرم ای پادشاه من سوراخ میکنم این را بشرط آنکه بگردانی روزی مرا در چوب

فقال ذلك لك فوقعت على الخرزة فثقبتها الى الجانب الآخر

پس گفت سلیمان آن کرم را این برای تو پس افتاد آن کرم بر خرمهره پس سوراخ کرد او را تا جانب دیگر

فجعل رزقها في الخشب ثم قدم القدح وامر باحضار الخيل

پس گردانید سلیمان روزی او را در چوب [illegible]

العراب فحضروا فأجريت حتى اذا جهدت وانبعث وسال

[illegible]

عرقها فحينئذ ملأ القدح من العرق وهو الماء المزيد الرقيق

[illegible]

ليس هو من الارض ولا من السماء ثم امر بماء فوضع بين يديه

[illegible]

فقال للوصفاء توضئوا ليتبين الغلمان من الجواري قال

[illegible]

فجعلت الجواري يصببن الماء على اكفهن فجعلت احداهن

[illegible]

تأخذ الماء بكفها اليسرى وتفرغه على ذراعها الايسر ثم

[illegible]

تتبعها كفها اليمنى فتغسلها فعرف عند ذلك انها جارية

[illegible]

فيعزلها حتى عزل اثنى عشر جارية ووصيفة واما الغلمان

[illegible]

فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمنى فيغسل به ذراعه

پس شروع کرد کنیزک از آنها بگرفتن آب را بکف راست خویش پس می‌شست بآن آب بازوی

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف انه غلام وحتى عد لها اثنا عشر

راست خود بعد از آن تابع میکرد کف چپ را پس دانسته میشد که پسر است تا آنکه شمرده شد دوازده

غلاما ثم نظر الى السائل فاجابها عليهم بالف جواب مع رسولها

غلام را پس از آن دید سلیمان در مسائل پس جواب داد آنها را بهزار جواب با فرستاده او

ثم رد عليها هديتها وقال لرسولها أتمدونن بمال فما آتاني

پس باز گردانید بر آن بلقیس هدیه او را و گفت سلیمان مر رسولان بلقیس را آیا مدد میکنید شما مرا بمال پس آنچه داده

الله من النبوة والملك خير مما آتاكم من المال بل انتم بهديتكم

خدا مرا از پیغمبری و پادشاهی بهتر است از آنچه داد شما را از مال بلکه شما بهدیه خود

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب اليها كتابا ودفعه الى الهدهد

خوشحال میشوید پس نوشت سلیمان بسوی بلقیس نامه را و داد هدهد

وقال له ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني

و گفت بازگرد بسوی ایشان پس هر آینه خواهیم آورد ایشان را با لشکری که نیست طاقت ایشان را بآن لشکر مراد

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة يعني من قرية

بانبوه جماعت که نیست طاقت ایشان را و هر آینه بیرون آریم ایشان را از آن شهر سبا خوار مراد میدارد از قریه

سبا اذلة صغرة وهم صاغرون اذلاء فلما اتى الهدهد

سبا را خوار و ایشان باشند خوار پس هرگاه آورد هدهد نامه را

بالكتاب مرة اخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة

نامه را بار دیگر پس خواند نامه را و باز گشتند رسولان او و از پیش سلیمان بیان کردند بر او

سليمان وما فعل في جميع ما ارسلت به اليه وما رد اليها من

سلیمان را و هر چه کرد سلیمان در چیزهایی که فرستاده بود بسوی سلیمان و چیزی که باز گردانید

الجواب فقالت لقومها هذا امر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذة

جواب پس گفت بلقیس مر قوم خود را این کاریست از آسمان سزاوار نیست مخالفت او

ولا نطيقه ثم عمدت الى عرشها فجعلته في آخر سبعة ابيات ثم

و ما طاقت نداریم پس قصد کرد بسوی تخت خود پس گردانید تخت را در پسین هفت خانه پس

اقامت عليه الحرس ثم اقبلت الى سليمان قال فرجع الهدهد الى

برپا کرد بر آن تخت پاسبانان را پس روی آورد بسوی سلیمان گفت راوی پس باز گشت هدهد بسوی

سليمان فاخبره انها قد اقبلت اليه فجمع اهل مملكته اليه ثم

سلیمان خبر کرد او را بآنکه بلقیس آینده است بسوی او پس جمع کرد اهل ملک را به پیش خود پس

قَالَ يَاأَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا يَعْنِي سَرِيرِهَا قَبْلَ أَنْ

گفت ایشا مرا ای جماعة بزرگان کیست از شما که بیارد تخت اورا پیش از آنکه

يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ يَعْنِي مُصَالِحِينَ فَلَا يَحِلُّ لَنَا أَخْذُهُ بَعْدَ الصُّلْحِ قَالَ

بیایند پیش من همه بقبول صلح کننده یعنی پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت بعد از صلح پس گفت

عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ يُقَالُ لَهُ عَمْرٌو وَهُوَ الْعِفْرِيتُ الشَّدِيدُ الْغَلِيظُ

خبیثی از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ يَعْنِي مِنْ مَجْلِسِكَ

از جن من می آرم آن تخت را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود مراد میدارد از جای نشستن

لِلْقَضَاءِ وَهُوَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَيْ عَلَى حَمْلِهِ

از برای حکم در فیصل خصومات و آن تا نیم روز بود و بدرستی من بر برداشتن او توانایم

أَمِينٌ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْجَوَاهِرِ وَالزَّبَرْجَدِ وَالذَّهَبِ وَ

و امانت دارم بر چیزی که بر آن تخت است از مروارید و جواهر و زمرد و طلا و

الْفِضَّةِ وَكَانَ قُوَّةُ الْعِفْرِيتِ أَنَّهُ يَضَعُ قَدَمَهُ حَيْثُ يَنَالُ

نقره و بوده است توانایی عفریت آنکه می نهاد قدم خود را در جایی که میرسید

طَرْفُهُ يَعْنِي مُنْتَهَى بَصَرِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أَنَا أَضَعُ قَدَمِي حَيْثُ

نظر چشم او پس گفت سلیمان من نیز می نهم پای خود را جایی که

يَبْلُغُ بَصَرِي فَآتِيكَ بِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أُرِيدُ أَعْجَلَ مِنْكَ فَقَالَ

میرسد چشم من پس می آرم پیش تو آن تخت را پس گفت سلیمان میخواهم جلدتر از تو پس گفت

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ يَعْنِي اسْمَ اللّٰهِ الْأَعْظَمَ وَهُوَ يَاحَيُّ

آن کسی که نزدیک او هست علم از کتاب الهی یعنی اسم اعظم را میداند و آن این دو نام است

يَاقَيُّومُ أَنَا أَدْعُو رَبِّي فَأَرْجِعُ هِمَّتِي وَأَنْظُرُ فِي كِتَابِ رَبِّي آتِيكَ

من دعا میکنم پروردگار خود را و باز میگردانم قصد خود را و نظر میکنم در کتاب پروردگار خود می آرم

بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ وَهُوَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا بْنُ شَمْعِيَا

پیش تو آن تخت را پیش از آنکه بر گردد بسوی تو چشم تو و آن شخص آصف بود

وَاسْمُ أُمِّهِ بَاطُورَا وَهُوَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانَ يَعْلَمُ اسْمَ اللّٰهِ

و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است میدانست اسم

الْأَعْظَمَ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ يَعْنِي قَبْلَ أَنْ

اعظم را من می آرم آن تخت را پیش تو از آنکه بر گردد نظر تو بسوی تو یعنی پیش از آنکه

يَجِيءَ إِلَيْكَ الشَّيْءُ الَّذِي يَبْلُغُهُ طَرْفُكَ أَيْ نَظَرُكَ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ

بیاید بسوی تو آنکه رسیده است او را نظر تو پس گفت او را سلیمان

٢٧٥

١٣

غلبت إن فعلت ولم تفعل ولكن لا تفضحني بالحق وأنا سيد

الإنس والجن فقام آصف فتوضأ ثم سجد لله عز وجل يدعو

الله باسمه الأعظم وهو يقول يا حي يا قيوم وروي عن علي رضي الله عنه

أنه قال هو الاسم الذي إذا دعي به أجاب وإذا سئل به أعطى وهو

يا ذا الجلال والإكرام قال فغاب عرشها تحت الأرض حتى نبع عند

كرسي سليمان وقيل إنه نبع تحت كرسي كان يضع سليمان قدميه

عليه إذا جلس على كرسيه الكبير فلما رأى العرش قد نبع قالت

الجن لسليمان يقدر آصف أن يجيء بالسرير ولا يجيء ببلقيس ۲۷۸

فقال آصف لسليمان أنا آتيك بها قال فأمر سليمان فبني له

صرح أملس من قوارير ثم أجري تحته الماء وألقي فيه السمك ثم

من فوق الصرح من صفائه ثم أمر سليمان بكرسيه فوضع في

وسط الصرح وأمر بكراسي لأصحابه فوضعت فجلس عليها وجلس

أصحابه وكان الذين يلونه عليه السلام من أهل الكراسي الإنس

ثم الجن ثم الشياطين وكان هذا دأبه عليه السلام حتى إذا أراد

أن يسير في البلاد يجلس هو على كرسيه وأولئك على كراسيهم

۳۴۹

ثُمَّ يَأْمُرُ بِالرِّيحِ فَتَحْمِلُهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

پس میفرمود باد را پس می‌برد ایشان را در میان آسمان و زمین و هر وقت که میخواست سیر کردن

عَلَى الْأَرْضِ أَمَرَ الرِّيحَ فَتَسْكُنُ فَيَسِيرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَكَانَ لِسُلَيْمَانَ

بر روی زمین میفرمود باد را پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد بر روی زمین و بود مر سلیمان را

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسٌ كَمَا هُوَ لِلْمُلُوكِ الْيَوْمَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمُ الْمَجْلِسُ

مجلسی چنانچه هست آن مجلس پادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أَمَرَ آصِفَ فَعَادَ وَسَجَدَ وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا

فرمود آصف را پس باز آمد و سجده کرد و خواند خدای را عز و جل با اسم اعظم و آن یا

حَيُّ يَا قَيُّومُ فَإِذَا هُوَ بِبِلْقِيسَ مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ الَّذِي عِنْدَهُ

حی یا قیوم پس ناگاه بلقیس حاضر است نزد سلیمان و گفته شده است آنکس که نزد او

عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ لَمَّا رَآهَا

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید بلقیس را

مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي يَعْنِي لِيَخْتَبِرَنِي

حاضر پیش خود گفت این است از عطای پروردگار من تا آزماید مرا یعنی تا امتحان کند مرا

أَأَشْكُرُ عَلَى مَا أُعْطِيتُ مِنَ الْمُلْكِ أَمْ أَكْفُرُ بِالنِّعْمَةِ إِذَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ

آیا شکر کنم بر آنچه داده شده‌ام از ملک یا کفران کنم نعمت را هرگاه که ببینم کسی را که

دُونِي أَفْضَلَ مِنِّي عِلْمًا فَعَزَمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشُّكْرِ وَمَنْ شَكَرَ

کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خدای را بر شکر گفتن و کسیکه شکر کند

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ لَا يُعَجِّلُ

پس جز این نیست که شکر میکند برای نفس خود و کسیکه کفران کند نعمت را پس بدرستیکه پروردگار من بی نیاز کریم است تعجیل نمیکند

بِالْعُقُوبَةِ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْجِنُّ بِذَلِكَ وَقَعُوا فِي بِلْقِيسَ عِنْدَ سُلَيْمَانَ

به عذاب پس هرگاه که شنیدند دیوان این را بد گفتند در شان بلقیس نزد سلیمان علیه السلام

لِيُكَرِّهُوهَا إِلَيْهِ فَخَافُوا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَتُظْهِرَهُ عَلَى أُمُورِهِمْ وَكَانَتْ

تا آنکه مکروه گردانند بلقیس را پیش سلیمان پس ترسیدند که نکاح کند سلیمان او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تَعْلَمُ بِذَلِكَ لِأَنَّ أُمَّهَا كَانَتْ جِنِّيَّةً وَكَانَ اسْمُهَا عُمَيْرَةَ بِنْتَ

بلقیس میدانست زیرا که مادر بلقیس از جنیان بود و نام او عمیره

عَمْرٍو وَقِيلَ إِنَّ اسْمَهَا رَوَاحَةُ بِنْتُ السَّكَنِ مَلِكِ الْجِنِّ فَقَالُوا أَصْلَحَ

دختر عمرو و گفته اند نام او رواحه است دختر سکن پادشاه جنیان بود پس گفتند نیک

اللَّهُ الْمَلِكَ إِنَّ فِي عَقْلِهَا شَيْئًا وَرِجْلَاهَا كَحَافِرِ الْحِمَارِ وَكَانَتْ

گرداند خدای پادشاه را بدرستیکه در عقل بلقیس چیزی نقصان است و پایهای او مانند سم خر است و بود بلقیس

بلقيس هلباء شعراء فلما قيل له ذلك اراد ان يروز عقلها و

يرى قدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

وامر بعرشها ان يغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

فذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

ننظر اتهتدي يعني اتعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

الذين لا يعرفون فابتليت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما رأته

حسبته لجة يعني ماء غمرا فقالت في نفسها انما اراد ان يغرقني

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقان شعراء

وانما هي من احسن الناس فابعد مما قيل له فيها فقيل لها انه صرح

ممرد يعني قصر املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطه من القوارير قال فمضت

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

مهديا فقال لها اعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

فسألها اهكذا عرشك فنظرت اليه فجعلت ذلك تعرف وتنكر

فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل

پس گفت بلقیس در دل خود از کجا رسیده باشد این تخت و حال آنکه او در درون

سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كانه

هفت خانه است و پاسبانان در گرد او هستند پس نشناخت و نه ناشناخت پس گفت بلقیس گویا که

هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس

آن تخت است و گفت سلیمان داده شده ایم ما علم از پیش بلقیس

وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت اني ظلمت

و بوده است آن بلقیس آتش پرست و بوده ایم ما مسلمانان از پیش او پس گفت بلقیس

يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و

یعنی در گمان که کرده ام به سلیمان که خواسته بود غرق مرا و

٢٨١ قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت

گفته شده معنی ظلمت ... ضرر کردم نفس خود به عبادت کردن آفتاب را و اسلام آوردم

مع سليمن يعني واطعت الله مع سليمان ويقال اخلصت مع

با سلیمان مراد میدارد اطاعت خدا را با اطاعت سلیمان و گفته میشود خالص کردم با

سليمن لله رب العلمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ابت

سلیمان مر خدا را که پروردگار جهانیان است در عبادت پس اسلام شد و باز داشت او را

سليمن صدها ما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم

سلیمان از آنچه بود پرستیده عبادت میکرد غیر خدا را پرستی او بود و بود از قوم

كفرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان

کافران پس نکاح کرد او را سلیمان پس فرمود ... نوره ... پس نوره کرد سلیمان

وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قالت لها سليمان عن

و بلقیس پس آن سلیمان اول کسانی است که درست کرده اند نوره را گفت ... او را سلیمان از

اشياء وهي سالته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه

چیزها و پرسید او سلیمان را و دخول کرد با او سلیمان پس زائید مر سلیمان را پسر پس نامید او را

داود ومات في حياته ثم مات سليمان وماتت بلقيس بعده

داود و مرد پسر در حیات پدر خود پس مرد سلیمان و مرد بلقیس پس از سلیمان

بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام فكانت تاخذ

بیک ماه و گفته شده به درستی سلیمان داده بود او را دیه در شام پس بود که میگرفت

خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمان لما دخل بها سرحها في

خراج از آن دیه تا آنکه مرد و گفته شده به درستی سلیمان هرگاه که دخول کرد با او سر داد او را در

جنوده وردها الى ملكها فكان يأتيها في كل شهر مرة فيركب

لشکر او و باز گردانید او را بسوی ملک او و بود که سلیمان می آمد بلقیس را در ماهی یک بار پس سوار میشد

من بيت المقدس الى اليمن على ما تقدم ذكره فصل وانما

از بیت المقدس بسوی یمن چنانچه گذشت بالا ذکر او و جز این نیست که

استوفيت هذه القصة في هذا المجلس لما فيها من العبرة لكل

تمام و کمال بیان کردم این قصه را در مجلس از جهت آنکه در قصه عبرتها است از برای هر

عاقل مؤمن ناظر في العواقب معتبر في سير السلف الصالح و

عاقل دانا برای سلیمان که نظر کننده است عبرت در خصلت های گذشتگان نیکوکار و

الطالح وقدرة الله عز وجل النافذة في الامم الماضية الخالية

بدکار و دیگر قدرت حق تعالی روان شده است در امت های گذشته

وكرامته لاهل الطاعة وتسخيره اهل معصية لهم واعطاء

و بزرگی دادن او مر اهل طاعت را و مسخر کردن اهل معصیت را برای ایشان و دادن

مقادتهم وإذلالهم وتمليكه الخلق لاهل ولايته ومحبته لما

بر کشیدن ایشان و خوار گردانیدن مر ایشان را و مالک گردانیدن حق خلق را اهل ولایت و دوستی خود را

اطاع سليمان ربه عز وجل كيف ملكه بلقيس وملكها و

او که فرمان برد سلیمان پروردگار خود را ملک گردانید بلقیس را و ملک او را و

قد كان في اهل مملكتها اثنا عشر الف مقاتل كل واحد منهم

بتحقیق بود در اهل ولایت او دوازده هزار جنگ کننده که هر یک از ایشان

امير على مائة الف منهم وجند سليمان يحتوي على اربعمائة الف

امیر بود بر صد هزار از ایشان و لشکر سلیمان چهار صد هزار بود

مائتا الف من الانس ومائتا الف من الجن والتفاوت ما

دویست هزار آدمی بود و دویست هزار از جن و تفاوت در

بين الجندين ظاهر فهذا ملك لطاعته وهذه ملكت لكفرها

دو لشکر روشن است پس این سلیمان مالک گردانیده شد از جهت طاعت و این بلقیس مملوک گردانیده شد

ومعصيتها فاعلم ايها الانسان ان الاسلام يعلو ولا يعلى عليه

و گناه او پس بدان تو ای آدمی بدرستی اسلام غالب میشود و غالب نمیشود بر وی

ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا وكذلك انت يا

و نگردانیده است حق تعالی مر کافران را بر مسلمانان راهی و همچنین تو ای

موفق اذا امنت امنت من اعدائك في الدنيا ومن نار الله

صاحب توفیق چون ایمان آوردی ایمن شدی از دشمنان خود در دنیا و از آتش خدا

الموقدة التي في العقبى تخمد لك النار وتطرق بين يديك

کہ افروختہ شدہ است در آخرت باشد آتش خاموش برای تو و ... پیش تو

وترشد لك الطريق مكرمة لك ومعظمة وطائعة لامر مولاها

و رہنمائی کند ترا راہ را از جہت بزرگ داشتن و تعظیم تو در حالیکہ فرمانبردار است مر فرمان صاحب خود را

وممتثلة له فتقول لك جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبي

و بجا آرندہ است فرمودہ او را پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان پس بتحقیق کشت نور ایمان تو زبانہ مرا

عبارة لطيفة اي انك مكرم متوج خلعة الملك عليك

قول آتش عبارت نازک است یعنی بدرستیکہ تو ای مومن بزرگ صاحب تاجی سرو پا و خلعت ... بر تو است

علامة الوقار عليك فعلى الخواتي والعبيد تعظيمك و

نشان وقار بر تو است پس بر ... و بندگان لازم است بزرگ داشتن تو و

توقيرك وخدمتك واما الكافر والعاصي فتتغيظ النار

وقار کردن تو و خدمت تو و اما کافر و گنہگار پس در غضب میآید آتش

عليه وتنتقم منه انتقام الجبار من عدوه عند ظفره به

بر او و کینہ میگیرد از او مانند انتقام مرد غالب از دشمن خود وقتیکہ دست یابد بر دشمن

كما قال الله عز وجل اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها

چنانچہ فرمود حق تعالی وقتیکہ ببیند آتش آن کافران و عاصیان را از جای دور بشنوند آتش را

تغيظا وزفيرا فان اردت العزة في الدنيا والآخرة فعليك

خشم و جوش و آواز پس اگر خواہی تو عزت را در دنیا و آخرت لازم است بر تو

بطاعة الله والصبر عن معصية الله تجدها برحمة الله تعالى

فرمانبرداری خدا و بازماندن از معصیت و مییابی تو او را برحمت خدا

قال الله عز وجل من كان يريد العزة فلله العزة جميعا وقال

فرمود حق تعالی کسیکہ میخواہد عزت را پس مر خدای راست عزت دادن ہمہ و فرمود

تعالى ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا

حق تعالی مر خدای راست عزت و رسول را و مومنان را و لیکن منافقان

يعلمون فنفاقك يا مدعي الايمان وشركك يا مدعي الاخلاص

نمیدانند پس نفاق تو ای دعوی کنندہ ایمان و شرک تو ای مدعی اخلاص

يحجبك عن رؤية عزة الجبار ونبيه المختار والمؤمنين

پردہ شدہ اند از دیدن بزرگی جبار و پیغمبر مختار و مومنان

الاخيار فلو كنت عاملا بموجب الايمان موقنا بشرائط الاخلاص

نیکوکار پس اگر باشی تو عمل کنندہ باحکام ایمان یقین کنندہ باشی بشرطہای اخلاص

لأمنت في الدنيا من كل موذي وكل شيطن من الانس والجان

وفي الاخرة من عذاب النيران وكانت النصرة لك ولاعدائك

الصوان قال الله عز وجل ان تنصروا الله ينصركم ويثبت

اقدامكم وقال تعالى ولا تهنوا وتدعوا الى السلم وانتم الاعلون

والله معكم ولكن الغفلة قد تكاثفت على قلبك وتراكم الرين

عليه وترادف السواد والظلمة لديه فيالها من حسرة و

ندامة يوم تبلى السرائر في يوم القيمة يوم الحاقة يوم

الطامة الكبرى يوم القارعة يوم الصاخة يومئذ تعرضون

لا تخفى منكم خافية يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا

اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة

شرا يره قيل ان الذرة هي قشر الهباء الذي يظهر في شعاع

الشمس مثل رؤس الابر وقيل اربع ذرات مثقال خردلة و

قيل هي النملة الحمراء الصغيرة التي لا تكاد ترى اذا دبت

وقيل ان الذرة جزء من الف جزء من شعيرة وقال عبد الله

بن عباس اذا وضعت كفك على التراب ثم رفعتها فكل شيء

285

يعلق بها من التراب فهو ذرة فاين انت من يوم توزن فيه

الاعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الخفة ويوم يقول

الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق

المجرمين الى جهنم وردا اى عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء

ويظهر المخبا ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق

والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاحذر

يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اي الحزبين تكون فان

عملت لله العظيم واتقيت في عملك عن الخبير وصنته عما

يسوء الناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن

في يوم النشور فلك الكرامة بالكريم ولك السلامة والبشرى

يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الاخير لاحق

وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و

قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا يغنيك

في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فصل في فضل بسم الله

الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم

الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى المشرق وسكنت الرياح وهاج

البحر واصغت البهائم باذانها ورجمت الشياطين من السماء

وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه

ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرأ بسم الله الرحمن الرحيم

دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان

ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من

واحد منهم وعن طاؤس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رضي

سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم قال فقال هو اسم

من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين

سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن

الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عنده من الصديقين وخفف

عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقيل لم سرت

إبليس اللعين مثل ثلاث رنات رنة حين لعن وأخرج من
ملكوت السماء ورنة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنة حين أنزلت
فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن أبي
الجعد أن عليا رض قال لما أنزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم أول ما أنزلت هذه الآية على آدم فقال أمن ذريتي من
العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبرهيم الخليل
فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما
ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت
الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فأنزلها الله عز وجل
علي ثم يأتي أمتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم
فإذا وضعت أعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم وإذا كتبتموها فتكلموا بها فصل
آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه أنه
قال أول ما خلق الله اللوح والقلم أمر الله القلم يجري على اللوح بما
هو كائن إلى يوم القيمة فأول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن

الرحيم يجعل الله هذه الآية امانا لخلقه ما داموا على قراءتها

پس گردانید خدا این آیت را امان برای خلق خود تا وقتیکه مداومت کنند بر خواندن آن

وهي قراءة اهل سبع سموات واهل الصفيح الاعلى واهل سرادقات

و این قرائت اهل هفت آسمان و اهل مرتبه اعلی است و اهل سرادقات

المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فاول ما انزلت على

بزرگی و ملائکه مقربین و ملائکه که صف زده اند در طاعت و ملائکه که مشغول اند به تسبیح پس اول بار که فرود آمد بر

آدم عليه السلام فقال قد امن ذريتي من العذاب ما داموا على

آدم ع پس گفت ایمن شد اولاد من از عذاب تا وقتیکه مداومت کنند بر

قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابرهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد

خواندن او ثم برداشته شد پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل ع در سوره فاتحه

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما

پس خواند او را ابراهیم ع و او در کفه منجنیق بود پس گردانید خدا تعالی بر او آتش را سرد و سلامتی

ثم رفعت بعده فانزلت على موسى في الصحف فبها قهر فرعون

پس برداشته شد پس فرود آورده شد بر موسی در صحف که به آن قهر کرد بر فرعون

وسحرته وهامان وجنوده وقارون واتباعه ثم رفعت بعده

و ساحران و هامان و لشکر او و بر قارون و بر تابعان او. پس برداشته شد

فانزلت على سليمان بن داود فعندها قالت الملئكة اليوم

پس فرود آورده شد بر سلیمان [illegible] فرشتها امروز

والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء الا

سوگند بخدا تمام شد ملک تو ای پسر داود پس نخواند سلیمان بر چیزی مگر

خضع له وامره الله يوم انزلها عليه ان ينادي في اسباط

[illegible]

بني اسرائيل الا من احب منكم ان يسمع اية امان الله فليحضر

[illegible]

الى سليمان في محراب داود فانه يريد ان يقوم خطيبا فلم يبق

[illegible]

محبوس نفسه في العبادة ولا سائح الا حضر فكلهم حتى اجتمعت

[illegible]

الاحبار والعباد والزهاد والاسباط كلها عنده فقام فرقى

[illegible]

منبر الخليل ابرهيم وتلا عليهم آية الامان بسم الله الرحمن

بر منبر خليل عليه السلام و خواند بر ايشان آيت امان بسم الله الرحمن الرحيم

الرحيم فلم يسمعها احد الا امتلأ فرحا وقالوا نشهد انك

پس نشنيد آن تسميه هيچ يكى مگر آنكه پر شد از خوشى گفتند گواهى ميدهيم بدرستيكه

لرسول الله حقا فبها قهر سليمن ملوك الارض وبها افتتح

تو رسول خدا هستى پس بسبب تسميه غالب آمد سليمان بادشاهان روى زمين را و بآن تسميه فتح كرد

الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم مكة ثم رفعت بعد سليمان

خداست براى پيغمبر خود محمد مكه را پس برداشته شد پس از سليمان

فأنزلت على المسيح عيسى بن مريم ففرح بها واستبشر بها

و فرود آورده شد بر عيسى م پس خوشحال شد بآن تسميه و استبشار ببشارت داد بآن

الحواريون فأوحى الله تعالى اليه يا ابن العذراء أتدري أي

حواريان را پس وحى فرستاد حق تعالى بسوى او اى پسر دختر نارسيده آيا ميدانى كدامى

آية انزلت عليك انها آية الامان قوله بسم الله الرحمن الرحيم

آيت فرود آورده شده بر تو كه آن آيت امان است كه تسميه باشد

فاكثر تلاوتها في قيامك وقعودك ومضجعك ومجيئك و

پس بسيار كن تلاوت آنرا در ايستادن خود و نشستن خود و در خواب درآمدن خود و درآمدن خود و

ذهابك وصعودك وهبوطك فانه من وافى يوم القيمة

رفتن خود و بالا برآمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستى ايشان هست هر كه بيايد روز قيامت

وفي صحيفته بسم الله الرحمن الرحيم ثمانمائة مرة وكان

در نامه اعمال خود تسميه را هشتصد بار و باشد

مؤمنا بي وبنبوتي اعتقته من النار وادخلته الجنة

مومن بمن و بپيغمبرى من آزاد كنم او را از آتش دوزخ و در آرم او را در بهشت

فلتكن افتتاح قراءتك وصلاتك فان من جعلها في افتتاح

پس بايد كه باشد تسميه آغاز خواندن تو و نماز تو پس بدرستيكه هر كه گردانيد تسميه را آغاز

قراءته وصلاته اذا مات على ذلك لم يرعه منكر ونكير وهون

قرائت خود و نماز خود وقتيكه بميرد نترساند او را منكر و نكير و آسان كرده شود

عليه سكرات الموت وضغطة القبر وكانت رحمتي عليه و

بر وى تلخى موت و تنگى گور و باشد رحمت من بر وى و

افسح له في قبره وانور له فيه مد بصره واخرجه من قبره ابيض

فراخ گردانم مر او را قبر او و روشن گردانم گور او را بمقدار درازى چشم و برآرم او را از گور سفيد.

٣٨٩

١٢

الجحيم وأنور الوجه يتلألأ نوره وأحاسبه حسابا يسيرا

وأثقل موازينه وأعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل

الجنة وآمر المنادي أن ينادي به في عرصات القيمة بالسعادة

والمغفرة وقال عيسى ع اللهم يا رب فهذا لي خاصة فقال لك

خاصة ولمن تبعك وأذنا أخذ لك وقال بقولك وهو لأحمد

وأمته من بعدك وأخبر عيسى ع ذلك لأتباعه فقال ومبشرا

برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد من صفته ونعته وفضله

وكتب وأخذ ميثاقهم بالإيمان به وجدد شأنه عندما رفعه

الله تعالى إلى السماء لأصحابه فلما انقرض الحواريون ومن

اتبعه وجاء الآخرون فضلوا وأضلوا وبدلوا واستبدلوا

بالدين دنياهم فوقعت عندها آية الأمان من صدور النصارى

وبقيت في صدور مسلمي أهل الإنجيل مثل بحيراء الراهب

وأمثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه فأنزلت عليه في سورة الحمد

بسملة فأمر رسول الله صلى الله عليه فكتبت تلك على رؤس السور

صدور الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الآية على رسوله

الله صلى الله عليه وسلم فتحا عظيما وحلفت رب العزة بعزته ان لا يسمي

فتح بزرگ را و سوگند کرد خداست که بعزت خویش اینکه نخواند او را

مؤمن موقن على شيء الا باركت فيه ولا يقرؤها مؤمن الا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزی مگر برکت کنم او را در آن چیز و نخواند مومن او را گوید

الجنة له لبيك وسعديك اللهم ادخل عبدك هذا في بسم

او را بهشت لبیک ای خدا یا در آر بنده خود را که این ست در من برکت

الله الرحمن الرحيم فاذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس چون طلب کرد بهشت بنده را که گفت تسمیه را پس تحقیق واجب کرد

دخولها وقد قال صلى الله عليه وسلم لا يرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحيم

در آمدن بهشت و تحقیق فرمود پیغمبر علیه السلام باز نگردد دعا که اول تسمیه باشد

قال وان امتي يأتون القيمة وهم يقولون وهم يقولون بسم الله

گفت پیغمبر بدرستی امت من می آیند روز قیامت و ایشان میگویند تسمیه را

الرحمن الرحيم فتثقل حسناتهم في الميزان فتقول الامم ما ارجح

پس گران میشود نیکیهای ایشان در ترازو پس میگویند امتها چرا راجح گرد

موازين امة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الانبياء انهم كان امة محمد صلى الله عليه

اعمال امت محمد را پس میگویند پیغمبران امت خویش را بدرستی امت محمد

مبتدأ كلامهم ثلثة اسماء من اسماء الله تعالى الكرام لو وضعت

اول کلام ایشان سه نام از نامهای خدا است بزرگ اند اگر نهاده شود آن

في كفة الميزان ووضعت سيئات الخلق جميعا في الكفة الاخرى

در پله ترازو و نهاده شود بدیهای خلق را در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالى هذه الاية شفاء من كل

هر آینه گران میشود نیکیهای ایشان گفت پیغمبر تحقیق کرده خدای تعالی این آیت را شفا

داء وعونا لكل دواء وغنا من كل فقر وسترا من النار وامانا

بیماری و یاری مر دوا را و توانگری از هر فقری و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داموا على قرائتها فصل

از فرو بردن در زمین و تغییر شدن صورت و انداختن و بلا تا وقتیکه میخوانند او را

في تفسير قوله بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل بسم الله

در بیان تفسیر تسمیه قول خدای جل بسم الله

روي عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری که گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم ان عيسى عم ارسلته امه رضي الله عنها الى الكتاب

ليتعلم فقال له المعلم قل بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى وما

بسم الله قال لا ادري فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله و

الميم مملكته وقال ابو بكر الوراق بسم الله روضة من رياض الجنة

لكل حرف منها تفسير علىحدة فالباء على ستة اوجه بارئ

خلقه من العرش الى الثرى بيانه هو الله الخالق البارئ من العرش

الى الثرى بصير بخلقه من العرش الى الثرى بيانه والله بصير بما

تعملون باسط رزق خلقه من العرش الى الثرى بيانه الله يبسط ٢٩٢

الرزق لمن يشاء ويقدر باق بعد فناء خلقه من العرش الى الثرى

بيانه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام باعث

الخلق بعد الموت من العرش الى الثرى للثواب والعقاب بيانه و

ان الله يبعث من في القبور بار بالمؤمنين من العرش الى الثرى

بيانه هو البر الرحيم والسين على خمسة اوجه سميع لاصوات

خلقه من العرش الى الثرى بيانه ام يحسبون انا لا نسمع سرهم

ونجواهم سيد قد انتهى سودده من العرش الى الثرى بيانه الله

۲۹۳

الصَّمَدُ سَرِيعُ الْحِسَابِ مَعَ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ

بی نیاز است که در حاجات رو بوی آرند ... حساب کننده است با خلق خود که از عرش

وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ سَلَامٌ سَلِمَ خَلْقُهُ مِنَ الظُّلْمِ مِنَ الْعَرْشِ

خدای تعالی سریع الحساب است ... که سلامتی داده خلق خود را از ظلم از عرش

إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ سَاتِرُ ذُنُوبِ عِبَادِهِ مِنَ الْعَرْشِ

تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی منزه از نقایص ... امن دهنده ... پوشنده گناه از

إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ وَالْمُنْعِمُ عَلَى اثْنَا عَشَرَ

تا ثری بیانش آنکه ... بخشنده گناهان و قبول کننده توبه است و منعم بر دوازده

وَجْهًا مَلِكُ الْخَلْقِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ

وجه است پادشاه خلق است از عرش تا ثری بیانش آنکه الله تعالی پادشاه و پاک از عیب است

مَالِكُ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

مالک خلق خود است از عرش تا ثری بیانش آنکه بگو ای بار خدایا مالک ملک

مَنَّانٌ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ

منت نهنده و عطا کننده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنکه بلکه خدای تعالی منت می نهد بر شما

مَجِيدٌ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ

بزرگ و کریم است بر خلق خود از عرش تا ثری و بیانش آنست که خداوند عرش و بزرگ

مُؤْمِنٌ آمَنَ خَلْقَهُ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

امن دهنده که امن داده است خلق خود را از عرش تا ثری بیانش آنکه امن داد ایشان را از خوف

مُهَيْمِنٌ اطَّلَعَ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ

نگاهبان است که مطلع شده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنکه امن دهنده نگاهبان است

مُقْتَدِرٌ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ

توانا است بر خلق از عرش تا ثری بیانش آنکه در جای نشستن صدق

عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ مُقِيتٌ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى

نزدیک مالک توانا نگاهبانست بر خلق خود از عرش تا ثری

بَيَانُهُ وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا مُكْرِمٌ أَوْلِيَاءَهُ مِنَ الْعَرْشِ

بیانش آنکه بوده است خدای تعالی بر همه چیز توانا گرامی کننده دوستان خود است از عرش

إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ مُنْعِمٌ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ

تا ثری بیانش آنکه بزرگی داده ایم آدم را و مراد از بنی آدم اولیا است انعام کننده است بر خلق خود از عرش

إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً مُفْضِلٌ

تا ثری بیانش آنکه کامل گردانیده است بر شما نعمت اسم ظاهر و باطن را مفضل

٢٩٧

عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى

در احسان کننده بر خلقت خود از عرش تا بثری بیانش آنکه بپرستی خدای تعالی هر آینه خداوند احسان است بر

النَّاسِ مُصَوِّرُ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ

بر مردمان صورت دهنده خلق خود است از عرش تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی آفریننده

الْمُصَوِّرُ وَقَالَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ وَإِنَّمَا الْمَعْنَى فِي بِسْمِ اللّٰهِ

و صورت دهنده است و گفتند از اهل الحقائق البته مراد در معنی تسمیه

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ التَّيَمُّنُ وَالتَّبَرُّكُ أَيْ حَثَّ النَّاسَ عَلَى الِابْتِدَاءِ

گرامی داشتن و برکت جستن و بر انگیختن مردمان بر آغاز کردن

فِي أَقْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ بِبِسْمِ اللّٰهِ كَمَا افْتَتَحَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى

در اقوال و افعال خود هم تسمیه چنانچه آغاز کرده است خدای تعالی

كِتَابَهُ الْعَزِيزَ فَصْلٌ اعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي هٰذَا الِاسْمِ

کتاب خود را به تسمیه بدانکه بپرستی مردمان اختلاف کرده اند درین اسم

فَقَالَ الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعَرَبِيَّةِ أَنَّهُ اسْمٌ مَوْضُوعٌ

پس گفته است خلیل و جماعه از اهل عربیت که بدرستی که نامی نهاده شده

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُشَارِكُهُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

برای خدای تعالی نیست شریک او در آن اسم هیچ کس گفت خدای تعالی آیا میدانی برای آن خدای

يَعْنِي أَنَّ كُلَّ اسْمٍ لِلّٰهِ تَعَالَى مُشْتَرَكٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ لَهُ عَلَى

یعنی هر اسمی که مر خدای را است مشترک است میان او و میان غیر او مر خدای را

الْحَقِيقَةِ وَلِغَيْرِهِ عَلَى الْمَجَازِ إِلَّا هٰذَا الِاسْمَ فَإِنَّهُ مُخْتَصٌّ بِهِ لِأَنَّ

بر حقیقت و غیر را بر مجاز مگر این اسم که خاص است بخدای تعالی زیرا که

فِيهِ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ وَالْمَعَانِي كُلُّهَا تَحْتَهُ أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا

در وی معنی خداوندیست و همه معانیها زیر این معنی است آیا نمی بینی بدرستی تو که هرگاه

أَسْقَطْتَ مِنْهُ الْأَلِفَ يَبْقَى لِلّٰهِ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لِلّٰهِ اللَّامَ

که جدا کنی از آن اسم الف را باقی ماند لله و هرگاه که انداخته شود از لله لام

الْأُولَى بَقِيَ لَهُ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لَهُ اللَّامَ بَقِيَ هُوَ وَاخْتَلَفُوا

اول باقی ماند هرگاه که انداخته شود از له لام باقی ماند هو و اختلاف کرده اند

فِي اشْتِقَاقِهِ فَقَالَ النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ هُوَ مِنَ التَّأَلُّهِ وَهُوَ

در اشتقاق این اسم پس گفته نضر پسر شمیل آن اسم مشتق است از تأله است و آن تأله

التَّنَسُّكُ وَالتَّعَبُّدُ وَيُقَالُ أَلَهَ إِلَاهَةً أَيْ عَبَدَ عِبَادَةً وَقَالَ

عبادت کردن است و گفته میشود اله یعنی پرستیده شد پرستیدن و گفته اند

الفزون هو من الأله وهو الاعتماد يقال ألهت إلى فلان

بدیگران آن اسم مشتق از الٰه است و آن بمعنی تکیه کردن است گفته میشود

أله لها أي فزعت إليه واعتمدت عليه معناه أن الخلق

یعنی فزع و زاری کردم بسوی او و تکیه کردم بر و و معنی این اسم آنست که هر آینه خلق

يفزعون ويتضرعون إليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم

زاری و تضرع مینمایند بسوی او در حادثها و حاجتها پس آنخدا ایشانرا پناه میدهد

أي يجيرهم فسمي إلهاً كما يقال إمام للذي يؤتم به فالعباد

پس نامیده شد اله چنانچه گفته میشود امام بکسی که اقتدا کرده میشود باو پس بندگان

يولهون إليه أي يتضرعون إليه في المنافع والمضار كالواله

سوگ اند بسوی او یعنی زاری می کنند بسوی او از نفعها و ضررها همچو حیران

المضطر المغلوب وقال أبو عمرو بن العلاء هو من ألهت في

بیچاره مغلوب و گفته است ابو عمرو آن اسم مشتق است از الهت شیء

الشيء إذا تحيرت فيه فلم تهتد إليه ومعناه أن العقول

الشیء بگوی تو این را وقتیکه حیران شوی پس راه نیابی بسوی آن و معنی این اسم آنست که بدرستی عقلها

تتحير في كنه صفته وعظمته والإحاطة بكيفيته فهو إله

حیران گشته در نهایت صفتها او و بزرگی او و فرا گرفتن چگونگی او پس آن خدا ایشانرا حیرت

كما يقال المكتوب كتاباً والمحسوب حساباً وقال المبرد هو

چنانچه گفته میشود مکتوب را کتاب و محسوب کرده شده را حساب و گفته است مبرد آن اسم

من قول العرب ألهت إلى فلان أي سكنت إليه فكأن الخلق

مشتق است از قول عرب الهت الی فلان ای آرام گرفتم بسوی او پس گویا خلق

يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل ألا بذكر الله

سکون و آرام میگیرند بیاد او گفت خدا تعالی آگاه باشید که بیاد خدا

تطمئن القلوب وقيل أصله من الوله وهو ذهاب العقل

آرام میگیرد دلها و گفته شده است اصل آن اسم از وله است و آن رفتن عقل است

لفقدان من يعز عليه فكأنه يسمى بذلك لأن القلوب توله

از محبت ناپافتن کسیکه ارجمند است بر وی پس گویا نامیده شده خدا به آن اسم زیراکه دلها شیفته

لمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب

محبت او و خوشحال و اشتیاق میکند نزد یاد کردن او و گفته اند معنی او در حجاب شونده

لأن العرب إذا عرفت شيئاً ثم حجب عن أبصارها سمته إلهاً

زیراکه عرب وقتیکه میشناسند چیزی را باز در پرده شود از چشمان ایشان می نامند آنچیزرا الٰه

٢٩٥

يقال لاهت العروس تلوه لوها اذا احتجبت فالله تعالى هو
الظاهر بالربوبية بالدلائل والاعلام والمحتجب من جهة الكيفية
عن الاوهام وقيل معناه المتعالي يقال لاه اي ارتفع ومنه
قيل للشمس الاهة وقيل معناه القادر على الاختراع وقيل معناه
السيد الرحمن الرحيم قد قال قوم هما بمعنى واحد وهو ذو
الرحمة وهما من صفات الذات وقيل هما بمعنى ترك عقوبة
من يستحق العقوبة واسداء الخير الى من لا يستحقه وهما من
صفات الفعل وفرق الاخرون بينهما فقالوا الرحمن للمبالغة
ومعناه الذي وسعت رحمته كل شيء والرحيم دون ذلك في
المرتبة وقال بعضهم الرحمن العاطف على جميع خلقه مؤمنهم
وكافرهم برهم وفاجرهم بان خلقهم ورزقهم قال الله ورحمتي
وسعت كل شيء والرحيم بالمؤمنين خاصة بالهداية والتوفيق
في الدنيا والجنة والرؤية في الاخرة قال الله تعالى وكان
بالمؤمنين رحيما فالرحمن خاص اللفظ عام المعنى والرحيم عام
اللفظ خاص المعنى فالرحمن خاص من حيث انه لا يجوز ان يسمى

٢٩٦

٢٩٧

به احد غير الله عام من حيث انه يشمل جميع الموجودات

بازه بهیچکس غیر خدا عام یعنی از این جهت که در میگیرد همه موجودات را

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عام من حيث

از راه آفریدن و روزی دادن و نفع رسانیدن و دور کردن و رحیم عامست از جهت

اشتراك المخلوقين في المسمى به خاص من طريق المعنى لانه يرجع

شریک بودن همه مخلوقات در ... خاص است از راه معنی ...

الى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

بسوی لطف و توفیق و گفت ابن عباس که آن دو

اسمان رقيقان احدهما ادق من الاخر وقال مجاهد الرحمن باهل

اسم اند باریک یکی باریکتر از دیگری است ... مهربانست

الدنيا الرحيم باهل الاخرة وفي الدعاء يا رحمن الدنيا يا رحيم

و با اهل دنیا و معنی رحیم مهربانست باهل آخرت و در دعا آمده ای رحمن دنیا و ای رحیم

الاخرة وقال الضحاك الرحمن باهل السماء حين اسكنهم

آخرت ... که معنی رحمان مهربانست باهل آسمان از آن جهت که جا داد ایشان را

السموات وطوقهم الطاعات وجنبهم الآفات وقطع عنهم

در آسمانها و طوق گردانید ... و دور گردانید ایشان را از آفتها و قطع گردانید

المطاعم واللذات والرحيم باهل الارض حين ارسل اليهم

خوردنیها و لذتها و معنی رحیم مهربانست باهل زمین از آن جهت که فرستاد بسوی ایشان پیغمبران

الرسل وانزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

و فرود آورد بایشان کتابها و گفت عکرمه ... رحمت

والرحيم بمائة رحمة وروى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه

و رحیم مهربانست بصد رحمت و روایت کرده است ابو هریره

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان لله عز وجل مائة رحمة وانه

از پیغمبر ... بدرستی که مر خدای راست صد رحمت ...

انزل منها رحمة واحدة الى الارض فقسمها بين خلقه

فرود آورده است از آن صد رحمت یک رحمت بسوی زمین پس قسمت کرد ... میان خلق خود

فيها يتعاطفون وبها يتراحمون واخر تسعة وتسعين لنفسه

... مهربانی ... و نگاه داشته است نود و نه رحمت برای ذات خود

يرحم بها عباده يوم القيمة وفي لفظ آخر وان الله قابض هذه

که مهربانی خواهد کرد با بندگان روز قیامت و در لفظ دیگر آمده است ...

إلى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيامة الرحمن

یک رحمت دنیا را بسوی آن صد ودونه رحمت پس کامل خواهد ساخت آنها را بصد رحمت پس رحمت خواهد کرد بآن

الذي إذا سئل أعطى والرحيم الذي إذا لم يسأل غضب كما قاله

کسی است که وقتی که سوال کرده شود عطا کند و رحیم کسی است که وقتی که سوال کرده نشود خشم کند و فرمود

النبي صلى الله عليه في حديث أبي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

نبی صلعم در حدیث ابی هریره رض کسیکه سوال نکند از خدای خشم میگیرد

عليه وقال الشاعر الله يغضب إن تركت سؤاله وبني آدم

بروی و گفته است شاعر الله خشم میگیرد اگر ترک کنی سوال از وی و پسر آدمی

حين يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما أعطى وحبى

هنگامیکه سوال کرده میشود خشم میگیرد مهربان است به نعما و آن نعما چیزیست که عطا کرد و داد

الرحيم بالآلاء وهي ما صرفت وزوى الرحمن بالإنقاذ من

مهربان است بالاء و آن چیزیست که بازگردانید و دور داشت از بلاها رحمان است بخلاص کردن

النيران كما قال عز من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

از آتش های دوزخ چنانکه فرمود خدای تعالی که بزرگ است از گوینده و بودید شما بر کنار حفرهای از آتش

فأنقذكم منها والرحيم بإدخال الجنان كما قال ادخلوها بسلام

پس رها خلاص داد شما را از آن آتش و رحیم است بدر آوردن در بهشتها چنانکه فرمود خدای تعالی در آئید در

آمنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

با سلامتی ایمنی خدای تعالی در حالی که ایمن باشید از هر خوف رحمن مهربان است بنفسها

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

بکشادن و دور کردن اندوهها و شدتها و رحیم است به بخشیدن گناهان به بیان کردن راه حق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وإن

و رحیم است بنگاه داشتن از گناه و التوفیق طاعت رحمن است به بخشیدن بدیها اگرچه بزرگ باشند

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وإن كن غير صافيات

و رحیم است بقبول کردن طاعتها اگرچه باشد غیر صاف از ریا

الرحمن بمصالح معاشهم الرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

رحمن است بمصلحتهای معاش ایشان و رحیم است بمصلحتهای بازگشت ایشان رحمن کسیست

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

که مهربانی کند و قادر باشد بر دور کردن ضرر و دفع کردن بدی رحیم کسیست که روزی دهد و خورش دهد

ولا يطعم إن الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن جحده

و داده طعام خورانیده نمیشود که خدا او تعالی روزی دهنده و صاحب قوت محکم است رحمان است بکسی که انکار کرد

۲۹۹

والرحيم من وحده الرحمن من كفره والرحيم من شكره

و رحيم است بر كسيكه يكى يافت او را و رحمن است بر كسيكه كفران كرد نعمت او را و رحيم است بر كسيكه شكر نعمتش كرد

الرحمن من قال له ندا والرحيم من قال فردا فصل قل

رحمن است بر كسيكه قايل شود شريك براى او و رحيم است بر كسيكه قايل شود بر فرد و يگانه بودن او بگو

بسم الله تجد عفو الله هذا سماعك من القاري فكيف سماعك

بسم الله تا بيابى عفو الله را اين شنيدن تست از قارى پس چگونه باشد شنيدن تو

من الباري فهذا سماعك والعمر باق فكيف سماعك والرب ساق

از خالق اين شنيدن تست در حالى كه عمر باقيست پس چگونه باشد شنيدن تو در حالى كه پروردگار ساقى است

فهذا سماعك بواسطة فكيف سماعك بلا واسطة فهذا سماعك

اين شنيدن تست بواسطه پس چگونه باشد شنيدن تو بى واسطه اين شنيدن تست

في دار الغرور فكيف سماعك في دار السرور فهذا سماعك في

در سراى بازى پس چگونه باشد شنيدن تو در سراى خوشى اين شنيدن تست در

دار الشيطان فكيف سماعك في جوار الرحمن فهذا سماعك من

سراى شيطان پس چگونه باشد شنيدن تو در همسايگى رحمان اين شنيدن تست از بنده

عبد ذليل فكيف سماعك من الملك الجليل هذه لذة الخبر

خوار پس چگونه باشد شنيدن تو از پادشاه بزرگ اين لذت خبر است

فكيف لذة النظر هذه لذة المجاهدة فكيف لذة المشاهدة

پس چگونه باشد لذت نظر اين لذت مجاهده است پس چگونه باشد لذت مشاهده

هذه لذة البيان فكيف لذة العيان هذا لذة المغايبة

اين لذت بيان است پس چگونه باشد لذت آشكارا ديدن حق اين لذت غايبانه است

فكيف لذة المعاينة فصل قل بسم الله الذي تعالى عن

پس چگونه باشد لذت بالعيان ديدن بگو بنام خداى كه برتر است از

الاضداد بسم الله الذي تنزه عن الانداد بسم الله الذي تقدس

ضدها بنام خداى كه پاك است از همتايان بنام خداى كه پاك است

عن اتخاذ الاولاد بسم الله الذي نور الانوار بسم الله الذي

از گرفتن فرزندان بنام آنكه روشن گردانيد نورها را بنام آنكه

اكرم الابرار بسم الله الذي قدر الاقدار ونور القلوب والابصار

بزرگى داد نيكوكاران را بنام آنكه مقدر ساخت تقديرها را و روشن كرد دلها و چشمها را

بسم الله الذي تجلى لقلوب الابرار في اوقات الاسحار بسم الله الذي

بنام آنكه تجلى شود در دلهاى نيكوكاران در اوقات سحرها بنام آنكه

علم الاحباب الاسرار فعمرها بالانوار واستودعها الاسرار

آموخت دوستان خود را اسرار خود . پس پوشیدان قلوب را بانوار و ودیعت سپرد آن را اسرار

وازاح عنها الاخطار وحفظها من ريب الاغيار وحط عنها

و دور کرد از آن دلها خطرها را و نگهداشت آن دلها را از بدی اغیار خود و دور کرد از آن دلها

الاثقال والاغلال والاصار والاوزار اذ كان موصوفا في

گرانیها را و غلها و بارها و گناهان زیرا که بود موصوف

الازل بالاحسان والافضال وغفران الذنوب لاهل

در ازل به نیکوئی کردن و فضل نمودن و آمرزیدن گناهان مر اهل استغفار را

الاستغفار قل بسم الله اسم الذي اجرى الانهار وانبت

بگو بسم الله نام کسیکه روان گردانیده است جویها را و رویانیده است

الاشجار اسم من عمر البلاد باهل الطاعة من العباد فجعلهم

درختان را نام کسیکه معمور گردانید شهرها را باهل طاعت از بندگان خود پس گردانید ایشان را

لها اوتادا كالجبال فصارت الارض لهم لمن عليها كالمهاد

برای آن بلاد میخها مانند کوهها پس گشت زمین بسبب ایشان مر کسانی را که بر روی اند بستر

فهم الاربعون الاخيار من الابدال المنزهون الرب عن

پس ایشان اند چهل تن برگزیدگان از ابدال پاک کننده اند حق تعالی را از

الشركاء والانداد وملوك في الدنيا وشفعاء الانام يوم

شریک و انباز و ایشان پادشاه اند در دنیا و شفاعت کنندگان مر خلق را روز

التناد اذ خلقهم ربي مصلحة للعالم ورحمة للعباد

قیامت زیرا که آفریده است ایشان را خدای تعالی از برای صلاح عالم و رحمت برای بندها

فصل بسم الله للذاكرين ذخر وللاقوياء عز وللضعفاء

بسم الله مر ذکر کنندگان را ذخیره است و قویان را عزت است و ضعیفان را

حرز وللمحبين نور وللمشتاقين سرور بسم الله راحة الارواح

پناه است و محبان را نور است و مشتاقان را سرور است تسمیه راحت الارواح است

بسم الله نجاة الاشباح بسم الله نور الصدور بسم الله نظام

تسمیه خلاصی جسمها است تسمیه نور سینه ها است تسمیه نظام کارها

الامور بسم الله تاج الواثقين بسم الله سراج الواصلين بسم

تسمیه تاج عارفان است تسمیه چراغ واصلان است تسمیه

الله مغني العاشقين بسم الله اسم من اعز عبادا واذل عبادا

بی نیاز کننده عاشقان است تسمیه نام کسیست که عزیز گرداند بندگان را و خوار ساخت

بسم الله اسمُ من جعل النار لأعدائه مرصادا وجعل الفردوس
بنام کسیکه گردانید آتش دوزخ را برای دشمنانش جای انتظار و کسیکه گردانید بهشت را
لأحبائه ميعادا بسم الله بسم الواحد بلا عدد بسم الله اسمُ
برای دوستان خود وعده کرده شده بنام خدای که واحد است بی شمار بنام خدای که
الباقي بلا أمد بسم الله اسمُ القائم بلا عمد بسم الله افتتاح كلِّ
باقیست بی نهایت بنام خدای که برپاست بی ستون [illegible] افتتاح هر
سورةٍ اسمُ من طابت به الخلوات اسمُ من به تمّت الصلوات اسمُ
سوره است بنام کسی که بیاد او خوش شده خلوتها نام کسی است که تمام یافته نمازها نام
من به حسنت الظنون اسمُ من سهرت له العيون اسمُ من قال
کسی که باو نیکو است گمانها نام کسی است که بیداری [illegible] برای او چشمان نام کسی که گفت
للشيء كن فيكون اسمُ من تنزّه عن الشبيه اسمُ من استغنى عن
هر چیز را که پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی است که پاکست از مانند نام کسی که بی نیاز است از
الأنام اسمُ من جلّ عن القياس قل بسم الله حرفًا فتأخذ الأجر
مردمان نام کسی که بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک حرف تا بگیری مزد
ألفًا ألفًا ويحطّ عنك الأوزار حرفًا حرفًا من قالها بلسانه
هزار هزار و دور کرده شود از تو گناه حرف حرف هر که بگوید او را بزبان خود
شهد الدنيا ومن قالها بقلبه شهد العقبى ومن قالها بسرّه
گواه میشود برای او دنیا و هر که بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت و هر که بگوید او را بسر خود
شهد المولى بسم الله كلمةٌ طاب بها الفم بسم الله كلمةٌ لا يبقى
گواه میشود برای او مولی تسمیه کلمه ایست که شیرین میشود باو دهن تسمیه کلمه ایست که باقی نمی ماند
معها الغم كلمةٌ تمّت بها النعمة كلمةٌ كشفت بها النقمة
با او غم کلمه ایست که تمام میشود باو نعمت کلمه ایست که دور کرده میشود باو عذاب
كلمةٌ خصّت بها هذه الأمة كلمةٌ جمعت بين جلالٍ وجمال
کلمه ایست که خاص کرده شده است باو این امت کلمه ایست که جامع است میان جلال و جمال
فقوله بسم الله جلالٌ في جلال وقوله الرحمن الرحيم جمالٌ في جمال
پس قول او بسم الله جلالیست در جلال و قول او الرحمن الرحیم جمالیست در جمال
فمن شهد جلاله طاش ومن شهد جماله عاش كلمةٌ جمعت بين
پس هر که شاهد جلال شد [illegible] شد و هر که شاهد جمال شد [illegible] کلمه ایست که جامع است میان
قدرةٍ ورحمةٍ فالقدرة جمعت طاعة المطيعين والرحمة
میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبرداران را و رحمت [illegible]

ذنوب المذنبين فصل قل بسم الله فكأنه يقول لي وصل

گناهان گناهکاران را ... بگو بسم الله پس گویا که میفرماید جدا ای ...

من وصل الى الطاعات تمتع بنور الطاعات ومن وصل الى العيان

هر که رسید بسوی طاعتها پس بنور طاعت رسید بسوی معاینه

ثم استغنى بالعيان عن البيان فصار قلبه وعاء للاسرار

پس بی نیاز گشت بمعاینه از بیان پس گشت دل او ظرف اسرار را

وعلوم الاديان ومن وصل الى الحبيب نجا من التعب ومن وصل

و علمهای ادیان و هر که رسید بسوی دوست خلاص گشت از رنج و هر که

الى النظر استغنى عن الخبر ومن وصل الى الصمد نجا من الكمد

بنظر بی نیاز شد از خبر و هر که رسید بصمد نجات یافت از اندوه

ومن وصل الى الرفاق نجا من الفراق ومن وصل الى ذي المجد

و هر که رسید بموافقت دوست رستگاری یافت از جدائی و هر که رسید بخداوند بزرگی

سلم من الوجد ومن وصل الى اللقاء امن من الشقاء فصل

سلامتی یافت از درد فراق و هر که رسید بلقا ایمن شد از بدبختی

قل بسم الله فالباء بارئ البرايا والسين ستار الخطايا والميم

بگو بسم الله حرف با اشارتست به پیدا کننده مخلوقات ... و میم

المنان بالعطايا وقيل ان الباء بريء من الاولاد والسين

منت نهنده بعطاها و گفته اند معنی با بیزار است از فرزندان و سین

سميع الاصوات والميم مجيب الدعوات وقيل اطعموا فاني

شنونده آوازهاست و میم مستجاب کننده دعاها و گفته اند معنی بسم الله ...

مطعمكم واسقوا فاني ساقيكم وانظروا الي فاني باقيكم وقيل

طعام دهید فقیران را که من طعام دهنده شما ام ... آب دهید ... ساقی شما ام ...

الباء بكاء التائبين والسين سجود العابدين والميم مغفرة

و گفته اند که با اشارت بگریه تائبان است و سین اشارت بسجود عابدان است و میم اشارت بمغفرت ...

المذنبين وقيل الله كاشف البلايا الرحمن معطي العطايا الرحيم

گناهکاران است و گفته اند الله دور کننده بلاهاست و رحمن دهنده عطاها و رحیم

غافر الخطايا الله للعارفين الرحمن للعابدين الرحيم للمذنبين

آمرزنده گناهان است الله نصیب عارفان است رحمن عابدان راست رحیم برای گناهکاران

الله الذي خلقكم وهو احسن الخالقين الرحمن الذي رزقكم

الله خدائیست که آفرید شما را و او نیکوترین پیدا کنندگان است رحمن است که روزی داد شما را

٣٠٤

وهو خير الرازقين الرحيم الذي يغفر لكم وهو خير الغافرين

واو بهترین رزق دهندگان است رحیم آنست که ببخشد شما را واو بهترین بخشندگان است

وقيل الله باسباغ النعم الرحمن الرحيم بالجود والكرم الله

و گفته اند الله است بتمام کردانیدن نعمت ها و رحمن و رحیم است به بخشش و کرم خدا است

باخراجنا من البطون الرحمن باخراجنا من القبور الرحيم باخراجنا

به بیرون آوردن ما از شکم و رحمن است به بیرون آوردن ما از گور ها و رحیم است به بیرون آوردن ما

من الظلمات الى النور فصل رحم الله من خالف الشيطان

از تاریکیهای کفر و عصیان بسوی نور طاعت و ایمان رحمت کند الله تعالی کسی را که خلاف کرد شیطان را

وجانب العصيان واتقى النيران واكثر الاحسان وادام ذكر

و پرهیز کند گناه را و بترسد از آتش دوزخ و بسیار کند احسان بخلق و دائم و همیشه ذکر کند

الرحمن فقال بسم الله رحم الله من اعتصم بالله واناب الى

خدای تعالی را پس بگوید بسم الله رحمت کند خدا کسی را که چنگ زند بخدای تعالی و بازگردد بسوی

الله وتوكل على الله واشتغل بذكر الله فقال بسم الله رحم الله

خدا و تکیه کند بر خدای تعالی و مشغول شود بیاد خدای تعالی پس بگوید بسم الله رحمت کند خدای

من زهد في الدنيا ورغب في الآخرة وصبر على الاذى وشكر

کسی را که ترک کرد دنیا و مایل شود در آخرت و صبر کرد بر بلا و شکر کرد

على النعماء واشتغل بذكر المولى فقال بسم الله طوبى لعبد

بر نعمت و مشغول شد بیاد مولی پس گفت بسم الله خوشی است بنده را

اجتنب الطاغوت وتبلغ من الدنيا بالقوت واشتغل بذكر

که پرهیز کرد بت و شیطان را و بسنده شد از دنیا بقوت ضروری و مشغول شد بذکر

الحي الذي لا يموت فيقول بمجلس في قوله تعالى وتوبوا

زنده که هرگز نمیرد پس بگوید مجلس نشین در بیان قول خدای تعالی توبه کنید

الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وهذا خطاب

بسوی خدای تعالی همه ای مومنان شاید که رستگاری یابید این خطاب است

للعموم بالتوبة وحقيقة التوبة في اللغة الرجوع يقال تاب

عام را بتوبه و حقیقت توبه در زبان عرب بازگشتن گفته میشود توبه کرد

فلان من كذا اي رجع عنه فالتوبة هي الرجوع عما كان

فلان از چیزی یعنی بازگشت از آن پس توبه بازگشتن است از آنچه

مذموما في الشرع الى ما هو محمود في الشرع والعلم بان الذنوب

بد باشد در شرع بسوی آنچه نیکو و ستوده باشد در شرع و دانستن آنکه گناه

والمعاصي مهلكات ومبعدات من الله عز وجل ومن جنته

و معصیت هلاک کننده هستند و دور اندازنده هستند از خدای تعالی و از بهشت او

وتركها مقربات إلى الله عز وجل وجنته فكأنه عز وجل يقول

و ترک آن معاصی نزدیک کننده است بسوی خدا و بهشت او پس گویا خدای تعالی میفرماید

ارجعوا إلي من هوى نفوسكم ووقوفكم مع شهواتكم عسى

باز گردید بسوی من از هوای نفسهای خویش و از استادن بشهوتهای خویش نزدیک است

أن تظفروا ببغيتكم عندي في المعاد وتبقوا في نعيمي في

که ظفر یابید بمطلوب خود نزد من در آخرت و باقی مانید در نعمت من در

دار البقاء والقرار وتفلحوا وتفوزوا وتنجوا وتدخلوا

دار بقا و قرار و رستگار شوید و کامیاب گردید و نجات یابید و در آیید

برحمتي الجنة العليا المعدة للأبرار وخاطبهم أيضا بخطاب

برحمت من در بهشت برین که آماده است برای نیکوکاران و خطاب کرد ایشان را نیز بخطاب

الخصوص والاقتضاء فقال تعالى يا أيها الذين آمنوا توبوا

خاص و خطاب طلب پس گفت ای آنکه ایمان آورده اید باز گردید

إلى الله توبة نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم

بسوی خدای تعالی بازگشتنی خالص نزدیک است که پروردگار شما دور کند از شما گناهان شما

ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار ومعنى النصوح الخالص

و در آرد شما را در بهشتها که روان است از زیر درختان آن جویها و معنی نصوح آنست که خالص باشد

لله تعالى الخالي عن الشوائب مأخوذ من النصاح وهو الخيط

برای خدای تعالی از خلط چیزهای دیگر گرفته شده است از نصاح که بمعنی ریسمان است

وهو توبة مجردة لا تتعلق بشيء ولا يتعلق بها شيء ويكون

و آن توبه خالص است که نچسپد بچیزی و نچسپد با وی چیزی که باشد

العبد معها مستقيما على الطاعة غير مائل إلى المعصية

بنده با آن توبه برخاسته بر طاعت میل نکننده بسوی گناه

لا يروغ كما يروغ الثعلب ولا يحدث نفسه بعوده إلى المعصية

باز نگردد چنانکه باز میگردد روباه و سخن نکند با نفس خود بازگشتن را بسوی نافرمانی

ولا ذنبه يسير الذنوب وأن يترك الذنب لله خالصا كما

و نه گناه ... گناهان و آنکه بگذارد گناه را خالصا برای خدا چنانچه

ارتكبه لهوى خالصا حتى يختم له بحسن الخاتمة فإن التوبة

ارتکاب کرده بود از جهت هوای نفس ... تا ختم کرده شود برای نیکوی خاتمه و توبه نصوح

٣٠٥

مِنْ سَائِرِ الذُّنُوبِ وَاجِبَةٌ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ

پس بدرستی توبه از همه گناهان واجبست با جماع امت و بتحقیق یاد کرده است خدا پاک

وَتَعَالَى التَّائِبِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ

و برتر تایبان را جند جای فرمود ... خدا دوست میدارد

التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ

تایبان را و پاکان را پس ذکر کرد بدرستی که وی دوست میدارد ایشان را از جهت توبه و

تَطَهُّرِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْعِدَةِ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ

پاکی ایشان از گناهان دور کننده از او ... و گفت در جای

آخَرَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ

دیگر توبه کنندگان عبادت کنندگان ستایش گویندگان روزه دارندگان و رکوع کنان

السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

و سجده کنان امر کنندگان بکار نیک و باز دارندگان از کار ناشایسته

الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَ أَسْمَاءً مَعْرُوفَةً

و نگاه دارندگان حدهای خدا و بشارت بده مومنان را پس ذکر کرد ... نام معلوم

يَعْنِي التَّائِبِينَ ثُمَّ وَصَفَهُ بِهَذِهِ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ فَعُلِمَ

مراد میدارد تایبان را پس وصف کرد او را باین صفتهای نیک ستوده پس معلوم شد

أَنَّ التَّائِبَ مَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ فَإِذَا اتَّصَفَ بِهَا اسْتَحَقَّ الْبِشَارَةَ

بشارت

وَالْإِيمَانِ بِقَوْلِهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَصْلٌ وَالَّذِي عَنْهُ التَّوْبَةُ

مِنَ الذُّنُوبِ كَبَائِرُ وَصَغَائِرُ أَمَّا الْكَبَائِرُ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهَا

الْعُلَمَاءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ هِيَ ثَلَاثٌ وَقِيلَ أَرْبَعٌ وَقِيلَ سَبْعٌ وَقِيلَ

تِسْعٌ وَقِيلَ إِحْدَى عَشْرَةَ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض إِذَا بَلَغَهُ قَوْلُ ابْنِ

عُمَرَ الْكَبَائِرُ سَبْعٌ يَقُولُ هِيَ إِلَى سَبْعِينَ أَقْرَبُ مِنْهَا إِلَى سَبْعَةٍ

وَكَانَ يَقُولُ كُلُّ مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَقِيلَ إِنَّهَا مُبْهَمَةٌ

لا يعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم
جد الناس في طلبها فكذلك الكبائر ليشتد حذر الناس في
ترك الذنوب كلها وقيل كل ما اوعد الله عليه بالنار فهو
كبيرة وقيل كل ما اوجب الحد في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها
بعض العلماء بالله عز وجل تعالى هي سبع عشرة اربعة في
القلب وهي الشرك بالله والاصرار على معصية الله والقنوط
من رحمة الله والامن من مكر الله واربع في اللسان وهي
شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي
يحق بها باطل او يبطل بها حق او يقتطع بها مال امرء مسلم
باطلا ولو سواكا من اراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب
الخمر والمسكر من كل شراب واكل مال اليتيم ظلما واكل الربوا
وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان
في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهي
الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين و
المائة من المائتين وواحدة في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين

وهو أن لا تبر قسمهما إذا أقسما عليك وأن تخبرنهما

و آن عقوق آنست که راست نکنی تو سوگند ایشان را وقتی که سوگند دهند بر تو و اگر بپرسند ایشان را

إذا استباك وأن لا تطيعهما إذا سألاك وأن لا تطعمهما

خبر دهی و دشنام دهی ایشان را و اگر فرمان نبری ایشان را وقتی که ایشان از تو خواهند و اگر طعام ندهی ایشان را

إذا جاعا واستطعماك فصل وأما الصغائر فأكثر من

وقتیکه گرسنه شوند و طعام خواهند از تو و اما گناهان صغیره پس بیشتر اند از آنکه

أن تحصى ولا سبيل إلى تفصيل معرفتها وبيان حصرها لكنا

تو شمرده شود و هیچ راه نیست بسوی تفصیل شناختن آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وأنوار البصائر وأن مقصود الشرع

میدانیم آن را بگواهان شرع که آیات و احادیث اند و بنور دلها و آنکه مقصود شرع

سياق الخلق وقربه وجواره إلى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق است بطرف خدای تعالی و نزدیکی و همسایگی او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الإثم وباطنه ومنها النظر إلى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی از آن صغایر نظر کردن بسوی

مستحسن والقبلة له والمضاجعة معه من غير جماع و

خوب و نیکو خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و همخواب شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لأخيه المسلم والشتم له دون القذف والضربة

دشنام دادن برادر مسلمان را و غیره دشنام زنا و زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنکه دراز است بیان آن

فإذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه کند مومن از کبائر درج آیند صغایر در ضمن آن از جهت قول خدای

تعالى إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبائر چیزیکه باز داشته میشوید از آن دور کنیم از شما گناهان

الآية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق أرض

بزرگ و خرد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین

الشوك يحذر ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى

خار که به پشت می‌کند از هر چه می‌بیند حقیر مشمار هیچ گناه صغیره را بدرستی که کوه‌ها از سنگ ریزه اند

لا تحقر وعن انس بن مالك رضه انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و از انس رض مرویست که او گفت که فرود آمد رسول صلعم

بواد هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيء يرونه فامرهم ان

خود و اصحاب او در وادیی که نبود در وی هیزم و نه چیزی که از جنس هیزم که در نظر آید پس فرمود یاران را

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا قال لا تحقروا شيئا

که هیزم جمع کنند پس گفتند ای رسول خدا نمی‌بینیم هیزمی پس فرمود که حقیر مدارید چیزی را

تاخذونه فجعل الرجل يجمع الشيء بعضه الى بعض حتى جمعوا

که می‌گیرید پس شروع کرد هر مردی که جمع می‌کرد چیزی را بعض آن را بسوی بعض دیگر تا آنکه جمع کردند

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

سیاهی بزرگ پس گفت یاران خود را آیا نمی‌بینید همچنین میباشند چیزهای حقیر

من خير وشر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

از نیکی و بدی تا آنکه گناه خرد بسوی خرد و بزرگ بسوی بزرگ

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

و نیکی بسوی نیکی و بدی بسوی بدی و گفته اند که گناه وقتی که خرد باشد نزد

العبد عظم عند الله تعالى واذا استعظمه العبد صغر

بنده بزرگ میگردد نزد خدای تعالی و وقتی که بزرگ پندارد او را بنده خرد میگردد

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب الصغير العبد المؤمن

نزد خدای تعالی پس جز این نیست که بزرگ پندارد گناه خرد را بنده مومن

لعظم ايمانه وتمام معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسبب بزرگی ایمان خود و تمامی معرفت خود چنانکه آمده در حدیث از نبی صلعم

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

هر آئینه فرمود که مومن می‌بیند گناه خود را مانند کوه بالای سر خود که می‌ترسد اینکه بیفتد بر وی

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

و منافق می‌بیند گناه خود را همچون مگسی که پرنده بر بینی او پس پرانید او را و گفته اند

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيء عملته

بعضی علما گناهی که آمرزیده نمی‌شود گفتن مرد است کاش هر چیزی که کرده ام

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

مثل این بودی و این از نقصان ایمان و سستی معرفت

٣٠٩

عِلْمِهِ بِجَلَالِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ بِذٰلِكَ لَرَأَى

[illegible]

الصَّغِيرَ كَبِيرًا وَالْحَقِيرَ عَظِيمًا كَمَا أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ

[illegible]

أَنْبِيَائِهِ لَا تَنْظُرْ إِلَى قِلَّةِ الْهَدِيَّةِ وَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُهْدِيهَا

[illegible]

وَلَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَانْظُرْ إِلَى كِبْرِيَاءِ مَنْ وَاجَهْتَهُ بِهَا

[illegible]

وَلِهٰذَا قَالَ مَنْ جَلَّتْ رُتْبَتُهُ وَعَظُمَتْ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ

[illegible]

وَجَلَّ لَا صَغِيرَةَ بَلْ كُلُّ مُخَالَفَةٍ لِلّٰهِ تَعَالَى فَهِيَ كَبِيرَةٌ وَقَالَ

[illegible]

بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِأَصْحَابِهِ مِنَ التَّابِعِينَ إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالًا

[illegible]

هِيَ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ كُنَّا نَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ

[illegible]

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُوبِقَاتِ فَإِنَّمَا قَالَ ذٰلِكَ لِقُرْبِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى

[illegible]

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَعْظُمُ مِنَ الْعَالِمِ مَا لَا يَعْظُمُ مِنَ الْجَاهِلِ

[illegible]

وَيُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَامِّيِّ مَا لَا يُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَارِفِ عَلَى قَدْرِ مَا بَيْنَهُمَا

[illegible]

مِنَ التَّفَاوُتِ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالْمَنْزِلَةِ فَالتَّوْبَةُ فَرْضُ عَيْنٍ

[illegible]

فِي حَقِّ كُلِّ شَخْصٍ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ

[illegible]

لِأَنَّهُ لَا يَخْلُو عَنْ مَعْصِيَةِ الْجَوَارِحِ فَإِنْ خَلَا عَنْهَا فَلَا يَخْلُو عَنِ

[illegible]

الْهَمِّ بِالذُّنُوبِ بِالْقَلْبِ فَإِنْ خَلَا عَنْ ذٰلِكَ فَلَا يَخْلُو مِنْ وَسْوَاسِ

[illegible]

الشيطان بإيراد الخواطر المتفرقة المذهلة عن ذكر الله تعالى
شیطان بدر آوردن خطرهای پریشان که غافل سازد از یاد خدای تعالی
فإن خلا عنها فلا يخلو عن غفلة وتقصير في العلم بالله عز
پس اگر خالی باشد از آن پس خالی نخواهد بود از غفلت و قصور در دانستن ذات حق تعالی
وجل بصفاته وأفعاله كل ذلك على قدر منازل المؤمنين في
و صفات و افعال او و همه این حالات بر قدر منازل مومنان است در
أحوالهم ومقاماتهم فلكل حال طاعات وذنوب وحدود و
احوال و مقامات ایشان پس هر حال را طاعتها ست و گناهها ست و حدود او
شروط فحفظها طاعة وتركها والغفلة عنها ذنب فيحتاج
شروط هاست پس نگاه داشتن آن طاعت است و ترک آن و غافل بودن از آن گناه است پس محتاج میشود
إلى توبة وهو الرجوع عن التعويج الذي وجد إلى سنن الطريق
بسوی توبه و آن توبه بازگشتن است از کجی یافته شده بسوی طریقه راه راست
المستقيم الذي شرع له ومقام أقيم فيها ومنزلة مهدت له
که مشروع و ساخته شده است برای او و بسوی مقامی که ایستاده کرده شده است در و منزلی که گسترده شده
فالكل مفتقر إلى التوبة وإنما يتفاوتون في المقادير فتوبة
پس همه کس محتاج است بسوی توبه و تفاوت ندارند دگر در مقدار آنچه که از آن توبه کنند پس توبه
العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة وتوبة خاص
عوام از گناهان است و توبه خواص از غفلت است و توبه خاص
الخاص من ركون القلب إلى ما سوى الله عز وجل كما قال ذو
الخاص از میل دل است بسوی غیر خدای تعالی چنانچه گفت
النون المصري رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة
ذو النون مصری رحمه الله توبه عوام از گناه است و توبه
الخواص من الغفلة وكما قال أبو الحسين النوري التوبة أن
خواص از غفلت و چنانچه گفته ابو الحسین نوری که توبه آنست که
تتوب من كل شيء سوى الله عز وجل فشتان بين تائب يتوب
توبه کنی از هر چیزی که غیر خدای تعالی است پس بسیار فرق است میان تائبی که توبه کند
من الزلات وتائب يتوب من الغفلات وتائب يتوب من رؤية
از لغزشها و آنکه توبه کند از غفلتها و تائبی که توبه کند از دیدن
الحسنات وتائب يتوب من طمأنينة القلب إلى غير خالق
نیکوییها و تائبی که توبه کند از آرام گرفتن دل بغیر آفریننده

البريات فالانبياء عليهم السلام لم يستغنوا عن التوبة

مخلوقات پس پیغمبران نیز بی نیاز نبوده اند از توبه

الا ترى الى ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليغان على قلبي

نمی بینی آنچه مروی است از سرور پیغمبران بدرستی پرده زنگ انداخته میشود بر دل

واني لاستغفر الله عز وجل في اليوم والليلة سبعين مرة

و بدرستیکه هر آینه طلب آمرزش میکنم از خدای تعالی در هر شبانه روز هفتاد بار

وآدم عليه السلام لما اكل من الشجرة المنهية تطايرت الحلل

و آدم هرگاه که خورد از درخت منهی پریدند جامهای بهشتی

عن جسده وبدت عورته وبقي التاج والاكليل على رأسه

از تنش و برهنه شد عورت او و باقی ماند تاج و اکلیل بر سر او

فاستحيى ان ينزعا عنه فجاءه جبرئيل عليه السلام فأخذ

پس شرم داشت از آنکه دور شود از او پس آمد جبرائیل پس گرفت

التاج عن رأسه والاكليل عن جبينه ونودي هو وحواء ان

تاج را از سر او و اکلیل را از پیشانی او و ندا کرده شد او را و حوا را باینکه

اهبطا من جواري فانه لا يجاورني من عصاني فالتفت

فرود آیید از همسایگی من بدرستی همسایه نمیشود مرا هر که نافرمانی کند مرا پس نگاه کرد آدم

الى حواء باكيا وقال لها هذا اول شوم المعصية اخرجنا

بسوی حوا گریه کنان و گفت این اول شامت گناه است که بیرون آورده شدیم

من جوار الحبيب فاخرجا الى التوبة والتضرع والافتقار

از همسایگی دوست پس ساخته شدند آدم و حوا بسوی توبه و عاجزی و زاری

والاستكانة وكانت له من بعد يسير فاتاه بعد ذلك الملك العظيم

و اظهار مسکنت و [illegible] پس از آن پادشاهی بزرگ

والفضل الكبير والعز والدلال وارتفاع المنزلة في اشرف

و فضل بزرگ و بعد از آن عزت و ناز و بلندی مرتبه در شریف ترین

الامكنة واطهرها وآمنها واقربها الى الله تعالى فلو استغنى

جایها و پاکترین و امین ترین و نزدیک ترین آن بسوی خدای تعالی پس اگر مستغنی

احد عن التوبة وامن من العدو وشوم النفس ووسواس الشيطان

کسی از توبه و ایمن از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان

ومكائده واعتز بشرف المكان وطهارته والقرب الى الله و

و مکرهای او و [illegible] بشرف جا و پاکیزگی آن و نزدیکی بخدای تعالی و

ذو منزلته لكان ذلك مستحقا يا آدم عليه السلام فلم يستغن

نزدیک مرتبه او بود استحقاق سزاوار یا آدم ع پس او مستغنی نشد

عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من

از توبه تا آنکه رجوع کرد خدای تعالی بر وی بمغفرت بقول او پس فرا گرفت آدم از

ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم وروي عن

پروردگار خویش چند کلمه پس رجوع کرد به وی پروردگار او بمغفرت پس بدرستی او ست قبول کننده توبه و مهربان و روایت کرده شد از

الحسن بن علي رض انه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام

حسن بن علی رض که گفت او چون رجوع کرد خدای بر آدم برحمت و مغفرت و قبول

هنّته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و

مبارکباد گفتند او را فرشتگان پس فرود آمد جبرائیل ع و میکائیل و

اسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرّت عيناك بتوبة الله

اسرافیل ع پس گفتند ای آدم خنک و روشن باد هر دو چشم تو بقبول توبه

عليك فقال آدم يا جبرائيل فان كان بعد هذه التوبة

تو پس گفت آدم ای جبرائیل پس اگر باشد بعد از این توبه

سؤال فاين مقامي فاوحى الله اليه يا آدم ورّثت ذريتك

سوالی پس کجا باشد مقام من پس وحی فرستاد خدای تعالی که ای آدم میراث نهادم برای

التعب والنصب وورّثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبّيته

ذریت تو رنج و مشقت و میراث نهادم توبه پس کسی که بخواند مرا از ایشان اجابت کنم

كما لبّيتك ومن سألني منهم المغفرة لم ابخل عليه فاني قريب

چنانچه ترا اجابت کردم و هر که سوال کند آمرزش را بخل نمیکنم بر وی بدرستی من نزدیکم

مجيب يا آدم واحشر التائبين من القبور الى الجنة و

و اجابت کننده ام ای آدم حشر خواهم کرد تائبان را از گناهان در بهشت و

اخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاؤهم

بر آورم ایشان را از گور در آن حالی که خوشحال و خندان باشند و دعای ایشان

مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه وسلم الذي اغرق الله تعالى

مستجاب است و همچنین نوح پیغمبر علیه السلام آنکه غرق گردانید خدای تعالی

اهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولتكذيبهم

همه اهل مشرق و مغرب را بدعای او و از جهت غیرت بر آبروی او و از جهت دروغگو داشتن

اياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لان الخلق

او را و از جهت شدت خشم او بر ایشان از جهت آن تکذیب و آن نوح آدم دوم است زیرا که همه خلق

مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَىٰ مَا قِيلَ إِنَّهُ لَمْ يَتَوَالَدِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِي

از اولاد او بیند بنا بر آنکه گفته اند که هیچ فرزند نشد ازانانکه بودند با نوح ع در

السَّفِينَةِ مِنَ النَّاسِ غَيْرُ أَوْلَادِهِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ سَامٌ وَحَامٌ وَ

کشتی از مردم مگر اولاد او که سه اند و ایشان سام و حام و

يَافِثُ فَالْخَلْقُ تَشَعَّبَتْ مِنْهُمْ وَمَعَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ رَبِّ إِنِّي

یافث پس همه خلق پیدا شدند از ایشان و با وجود این مرتبه گفت ای پروردگار من بدرستی

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ

پناه میجویم بتو از آنکه سوال کنم از تو چیزی که نباشد مرا آن علمی و اگر تو آمرزش و

تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

رحمت نکنی باشم از جمله زیان کاران و حضرت ابراهیم ع با بزرگی مرتبه او و با برگزیدگی خدای

اللّٰهِ لَهُ لِخُلَّتِهِ وَجَعْلِهِ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ كَمَا رُوِيَ أَنَّهُ أَخْرَجَ

تعالی برای دوستی خود پس او را و گردانید او را پدر پیغمبران و مرسلان چنانکه مرویست که بیرون آورده شد

مِنْ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ نَبِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

از فرزندان او و فرزندان فرزندان او چهار هزار پیغمبر ع

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ حَتَّىٰ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

فرمود خدای تعالی و گردانیده ایم فرزندان ابراهیم را باقی تا آنکه پیغمبر ما محمد ص

مِنْ وَلَدِهِ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَدَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ

از فرزندان اوست و موسی و عیسی و داود و سلیمان ع و

غَيْرُهُمْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ التَّوْبَةِ وَالْاسْتِكَانَةِ وَالْافْتِقَارِ إِلَى

غیر ایشان از اولاد او پس شد با اینهمه بزرگیها بی نیاز نشد از توبه و اظهار مسکنت و احتیاج بسوی

اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ

خدای تعالی پس گفت آنچنان کسی که آفرید مرا پس او راه مینماید مرا و آنکه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي

طعام و آب میدهد و چون بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا و آنکه میراند مرا

ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

پس زنده خواهد کرد و آنکه طمع میدارم که بیامرزد گناهان مرا در روز قیامت

الْآيَةَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

تا آخر آیت و قول خدای حکایت از ابراهیم ع و اسمعیل ع و بنما ما را محلها و عبادات حج یا مطلق عبادات و توبه بپذیر

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَمُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

قبول کننده توبه و مهربانی و موسی علیه السلام با وجود بزرگی قدر او و برگزیدن

الله له للرسالة والكلام واصطناعه لنفسه والقائه

المحبة عليه وتأييده له بالمعجزات الباهرات من اليد و

العصا والآيات التسع والاشياء التي كانت له في التيه من

عمود النور بالليل والمن والسلوى وغير ذلك من الآيات التي

لم تكن لاحد من الانبياء قبله قوله رب اغفر لي ولاخي و

ادخلنا في رحمتك وانت ارحم الراحمين وداود النبي صلى الله عليه وسلم

مع جلالة قدره وعظم عطاء الله له ذلك الملك العظيم كانت

حراسه ثلاثة وثلاثين الف حارس وكان اذا قرأ الزبور

اصطفت الطير على رأسه ووقف الماء عن جريانه وحنت

واصطفت الانس والجن حوله والسباع والهوام كذلك

لا يؤذي بعضها بعضا وتسبح الجبال تسبيحه والين له

الحديد لرزقه اجلالا لقدره وصيانة لامره فبكى اربعين

يوما وهو ساجد حتى نبت العشب من دموعه فرحمه الله تعالى

وتاب عليه حتى قال عز وجل فغفرنا له ذلك وان له عندنا

لزلفى وحسن مآب وسليمان بن داود عليهما السلام مع ملكه

العظيم وريحه المسخرة له غدوها شهر ورواحها شهر و

بزرگ و باد آن باد که مسخر بود ویرا که از صباح تا ظهر یکماهه راه رفتی و بعد از زوال تا شبان همقدار

الملك الذي لا ينبغي لاحد من بعده لما عوقب على خطيئته

با آن ملک که سزاوار نیست مر هیچ کسی را پس از وی هرگاه که عذاب کرده شد ویرا بر خطیه

من اجل التمثال الذي عبد في داره اربعين يوما من غير

از جهت صورتی که پرستیده شده در سرای او چهل روز بی آنکه

علمه فسلبت ملكه منه اربعين يوما فهرب تائها على وجهه

بدان علم باشد پس ربوده شد پادشاهی او چهل روز پس گریخت در آنحال که متحیر بود بر طریق خود

وكان يسأل بكفيه فلا يطعم فاذا قال اطعموني فاني سليمان

و بود که سوال لقمه میکرد بدو کف دستش و هیچ کس او را طعام نمیداد پس هرگاه که میگفت طعام دهید مرا که من سلیمان

بن داود شج رأسه وضرب واهين وكذب ولقد استطعم

بن داودم شکسته میشد سر او و زده میشد و اهانت کرده میشد و تکذیب کرده میشد و تحقیق طلب طعام کرد

يوما من بيت فطرد وبزقت امرأة على وجهه وروي انه

روزی از خانه پس رانده شد و انداخت زنی تف بر روی او و مرویست که

ذات يوم اخرجت عجوز جرة فيها بول وصبته على رأسه

روزی بیرون آورد پیرزنی کوزه را که در وی بول بود پس ریخت آنرا بر سرش

فبقي في الذل على ذلك الى ان يخرج الله له الخاتم من بطن حوت

پس باقی ماند در خواری بر آن حال تا آنکه بیرون آورد خدای تعالی برای او خاتم از شکم ماهی

فلبسه حين انتهت الاربعون يوما من ايام العقوبة فجاءت

پس پوشید آن انگشتری را هنگامیکه تمام شد چهل روز از روزهای عقوبت پس آمدند

الطير حينئذ فعكفت عليه وجاءت الجن والشياطين و

مرغان در آن هنگام پس استاده شدند بالای او و آمدند جنیان و شیاطین و

الوحوش فاجتمعت حوله فلما عرفه الذين اهانوه وضربوه

جانوران دشتی پس جمع شدند گرد او پس هرگاه که شناختند او را آنانیکه اهانتش کرده بودند و زده

اعتذروا له بما جرى منهم اليه من الاساءة فقال لا الومكم

عذر خواستند او را از آنچه گذشته بود از ایشان بسوی او از بدی پس گفت که ملامت نمیکنم شما را

فيما صنعتم من قبل ولا احمدكم الان فيما تصنعون

در آنچه کرده بودید پیش از این و نمی ستایم شما را اکنون در آنچه میکنید

فان هذا امر من عند ربي فلا بد لي منه فتاب الله عليه و

این چیزیست از نزد خدای من و چاره نیست از او پس قبول کرد خدای تعالی توبه او را

رَدَّ إِلَيْهِ مُلْكَهُ وَأَكْثَرَ مَوْئِلَهُ وَمَرْجِعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَ

هٰؤُلَاءِ السَّادَاتُ الْكُبَرَاءُ الْقَادَةُ وُلَاةُ الْخَلْقِ وَالشَّرْعِ وَخُلَفَاءُ

اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ كَانَ حَالُهُمْ كَذٰلِكَ فَمَا حَالُكَ وَأَمْثَالُكَ يَا مِسْكِينُ

وَأَنْتَ فِي دَارِ الْغُرُورِ فِي أَقْطَارِ الشَّيَاطِينِ يُحِيطُ بِكَ جُنُودُ

الْأَعْدَاءِ مِنَ الْخَلْقِ وَالْهَوَاءِ وَالنَّفْسِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَ

الْوَسَاوِسِ وَتَزْيِينِ الشَّيْطَانِ وَتَحْسِينِهِ وَاغْتَرَرْتَ بِالْعِبَادَاتِ

الظَّاهِرَةِ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَكَفِّ الْجَوَارِحِ

عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُكَ عَارٍ عَنِ الْعِبَادَاتِ الْبَاطِنَةِ

مُقْفِرٌ عَنْهَا مِنَ الْوَرَعِ الثَّانِي وَالتَّقْوَى وَالزُّهْدِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا

وَالْقَنَاعَةِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّفْوِيضِ وَالْيَقِينِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ

وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرُؤْيَةِ الْمِنَّةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الظَّنِّ وَ

حُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ وَحُسْنِ الْمَعْرِفَةِ وَحُسْنِ الطَّاعَةِ وَ

الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ بَلْ هُوَ مَشْحُونٌ

مُمْتَلِئٌ بِأَخْلَاقٍ قَبِيحَةٍ وَأُمَّهَاتِ الذُّنُوبِ الَّتِي مِنْهَا يَتَفَرَّعُ كُلُّ

مِحْنَةٍ وَدَاهِيَةٍ وَكُلُّ بَلِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ مُوبِقَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

من خوف الفقر والتسخط لقدر الله عز وجل والاعتراض عليه

از ترس درویشی و ناخشنودی با بودن مر تقدیر خدای را و اعتراض کردن بر خدای تعالی

في قضائه في خلقه والتهمة له في ذلك والشك في وعده

در حکم و تقدیر او در خلق اوست و تهمت نهادن مر خدای را در آن قضا و شک بودن در وعده او

والغل والحقد والحسد والغش وطلب العلو والمنزلة وحب

و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثناء والمحمدة وحب الجاه في الدنيا والرضاء بها والطمأنينة

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بر دنیا و آرام گرفتن

اليها والتكبر على عباد الله والتعظيم عليهم والشموخ بالانف كما

بدنیا و تکبر کردن بر بندگان خدای تعالی و بزرگی نمودن بر ایشان و پیچیدن بینی از تکبر چنانچه

قال تعالى واذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم والعصبية

خدای تعالی فرموده است که

والحمية والانفة وحب الرياسة والعداوة والبغضاء والطمع

و ننگ داشتن و دوستی جاه و دشمنی و بغض و طمع

والبخل والشح والرغبة والرهبة والفرح والاشر والبطر

و بخل و مایل شدن بما سوی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگی

والتعظيم للاغنياء والاستهانة بالفقراء والفخر والخيلاء و

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و تکبر کردن و

التنافس في الدنيا والمباهات بها والرياء والسمعة والاعراض

رغبت نمودن در دنیا و مفاخرت کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن

عن الحق استكبارا والخوض فيما لا يعني وكثرة الكلام من غير

از حق به تکبر و در رفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن کردن بی آنکه در آن

نفع والتيه والصلف واختبار احوال الغير وترك حالك

نفعی باشد و تکبر و لاف زدن و آزمودن حال دیگری و ترک کردن حالت

التي انت عليها وجعلت عبادتك في حفظها والتملك و

که تو بر آن باشی و حال آنکه گردانیده شده است عبادت تو در نگاه داشت آن حالت

الاقتداء في امر الله والتوقير للمخلوقين والمداهنة لهم والعجب

کار خدای تعالی و بزرگ داشتن مخلوقان و

بالاعمال وحب المدح بما لم تفعله والاشتغال بعيوب الخلق و

باعمال خود و دوست داشتن مدح بآنچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیب های خلق و

التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله وإضافتها إلى نفسك
کور شدن از عیب های خود و فراموش کردن نعمت خدا تعالی و نسبت کردن آن بسوی نفس خود
أو إلى الخلق الذين هم مسخرون وآلة لتلك النعمة والوقوف
یا بسوی خلق که ایشان مسخر و آلت اند برای این نعمت و ایستادن
مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الأصول وحفظ الحدود
با ظاهر و فرو نشستن از نظر کردن در اصول و نگاه داشتن حد ها
ووضع الشيء في محله وإيثار الفرح وبغض الحزن الذي بعده
و نهادن هر چیز را در محل آن و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که بعد آن
خراب القلب وخروج الخشية منه وبعده إطفاء نور
خرابی دل است و بیرون رفتن ترس از او و بعد از آن ترس میرانیدن نور
الحكمة وبتر آئده إيجاد قرب الرب والأنس به والاستماع
حکمت است و بعد از آن خوف پیدا کردن قرب رب است و الفت کردن است با او و شنیدن و گوش
إليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة
داشتن با او و فهم کردن سخن از او و بی نیاز گشتن است با او از همه خلق و نیک بختی
الأبدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية وتشحون ۳۱۸
ابدی و رستگاری همیشگی و نعمت کلی است و مشحون
بالانتصار للنفس إذا نالها الذل الذي دواؤها فيه وسعادتها
یاری دادن برای نفس فقط و چون بر سد آن را خواری که دارو وی او در آنست و نیک بختی او
به ودخولها في زمرة أحباب الله تعالى وأصفيائه وخلصائه
بآن است و باز بستاندن آن در گروه دوستان خدای تعالی و برگزیدگان او و خالصان
وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري أقداره وأبدال
و شهیدان او و عالمان بذات او و شناسندگان محل جریان تقدیر او و ابدال
أنبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق قلت عظمته
پیغمبران او علیهم السلام و ضعیف است یاری دادن مر حق را اندک شده است بزرگی
وتضاد دينه وأوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق إلى
و یاری دادن دین او و دوستان که قیام نمایند بحجت او و بخوانند خلق را بسوی
طاعته المحذرين لنقمته وثاره بتذكيرهم لأيامه المرغبين
طاعت او و ترسانندگان از عذاب و انتقام او و یاد دادن ایشان روزهای عذاب خدا تعالی را
في رحمته وجنته واتخاذ الإخوان في العلانية مع عداوتك
در رحمت او و بهشت او و گرفتن برادران در ظاهر با دشمنی تو ایشان را

إيّاهم في السرّ والإعراض عن موافقة الأخيار الأبرار المنكسرين

ایشانرا بنهانی وبه اگر دانیدن از موافقت برگزیدگان خدا نیکوکاران شکسته

القلوب والأفئدة الذين هم جلساء الرحمن جلّت عظمته

دلانند تا آنکه ایشان همنشینان رحمان اند

المطمئنون إليه الملازمون للشدّة المداومون على الخدمة

که آرام گرفته اند بسوی او همیشه ملازم سختی اند دربغل گرفته اند خدمت را

المتنعّمون بالمنّة المتلبّسون بالخلعة الموسومون بخلصاء

متنعم گشته اند بمنتها پوشیده اند خلعت را نامیده شده اند ومشهور اند بخالصها

الرحمن ربّ العزّة الآمنون في الدنيا من دوران الدول و

رحمن خداوند عزتها ایمن اند در دنیا از گشتن دولت و

الفتنة وفي القبور من شرّ هول المطلع والضغطة وفي

فتنه وایمن اند در گورها از بدیه ترس محل طلوع ظهور احوال برزخ واز فشردن گور واز

القيمة من طول الحساب والوحشة الخالدون في دار البقاء

قیامت از درازی حساب وتنهایی همیشه خواهند بود در بهشت

في النعمة والسرور والبهجة والفرحة المخصوصون فيها

در نعمت وخوشی وتازگی وخوشحالی خاص گردانیده شده اند در آن بهشت

بكلّ طريف ولطيف في كلّ ساعة ولحظة وطرفة واغترّت

بهر چیزی که تازه است ولطافت دارد در هر ساعت وهر لحظه وهر چشم زدن وفریفته شد

أيضاً بما خوّلت من الدنيا وما أطلقت فيها من القضاء

نیز بآنچه داده شده از دنیا وآنچه رها کرده شده در دار فنا وفراخی عالم

وأرحت عن العناء فأمنت من سلب العطاء والفضل والنعم

وراحت رسانده شد از رنج پس ایمن گشتی از ربودن عطا وفضل ونعمتها

الذي كان لغيرك ثمّ انتقل منه إليك ممّن تقدّم ومضى

که بود مر غیر ترا پس انتقال کرد از وی بتو از آن کسانیکه پیش رفته وگذشته اند

من فرعون وهامان وقارون وشدّاد وعاد وقيصر وكسرى

[illegible]

من الملوك الخالية والأمم الفانية الذاهبة الذين تلاعبت

که از پادشاهان گذشته اند وگروههای فانیه رونده اند کسانیکه بازی کرد

بهم الدنيا وغرّتهم الأماني حتّى جاء أمر الله وغرّكم بالله الغرور

با ایشان دنیا وبازی داد ایشانرا آرزوها تا آنکه آمد امر خدا ... واد ایشانرا

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجُمِعُوا وَفُرِّقَ وَقُطِعَ بَيْنَهُمْ
و پرده انداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کرده شدند از اسباب دنیا و پراکنده شد
وَبَيْنَ مَا خُوِّلُوا وَأُزِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ
و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شده اند از بسترهایی که برای خود گسترده بودند
وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي
و فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار گردانیده بودند و دور کرده شده اند از عزتی که
كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَخُلُّوا فَطُولِبُوا
بآن ظفر یافته بودند و از ملکی که دعوی کرده اند و رها کرده شده اند و مطالبه کرده شدند
بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا بِالْعَوَارِي الَّتِي اسْتُمْنِحُوهَا فَجَاءَهُمْ
با امانتها که سپرده شده بود بایشان و عاریتها که ایمن کرده شده بودند پس آمد ایشان را
مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا احْتَسَبُوا وَوَقَفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا
از خدای تعالی چیزی که گمان نداشته بودند یعنی عذاب و واقف گردانیده شده اند بر بدیهای آنچه کرده اند
وَتُوقِفُوا عَلَى دَقَائِقِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي
و واقف کرده شدند بر باریکیهای آنچه کسب کرده بودند و بند کرده شده اند در تنگترین بندهایی که
فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حَبَسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا وَ
در دنیا مردم دیگر را بند کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند
عُوقِبُوا بِأَلِيمِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ
و عذاب کرده شدند بعذابی دردناک تر از آنچه مردم را عذاب میکردند در دنیا و بآتش دوزخ سوخته شدند و بدست و پای
فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا
و در آن آتش با غلها غل انداخته شدند و از زقوم و ضریع که نوعیست از خار خورانیده شدند و از آب گرم آشامانیده شدند
وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ نُهِلُوا أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهَؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ
و از طینت خبال که چرک اهل دوزخست دوباره آب داده شدند آیا نبود ترا باین گذشتگان پندی
وَبِالْمَأْسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ عِظَةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَّفُوا وَسُكْنَى
و پند گرفتن از اسیر کردگان از اهل این گذشتگان از دعوی کردن چیزی که پس گذاشته اند و سکنی
مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذَلِكَ جَبَابِرَةً وَظَلَمُوا
آنچه بنا کرده اند و از او جلا داده شده اند از جهت آنکه بودند در آن بنا جباران و ظلم کرده اند
فَكَمْ مِنْ عَامِرِينَ فَظَهَرُوا وَتَدَرَّوْا وَرُؤَسَاءَ جَبَابِرَةٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ
پس بسا آبادکنندگان که ظاهر شدند و سرداران که هنگام رسیدند و زدند و بسا
عَالِينَ مَسَاكِنَ بِالْيَسَرِ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَكَلُوا وَادَّعَوْا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي
بلند مسکنها محتاج زده فقیر خوار گریان شدند و از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حَسْبِي أَذَلُّوا وَأَفْقَرُوا وَكَمْ مِنْ بِدْعَةٍ وَسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ وَرَسْمٍ

بترف راه خوار و حقیر ساختند و بسا بدعت و طریقه بد و رسم بد ظاهر ساختند

شَرَعُوا وَرَسَمُوا وَكَمْ مِنْ قَلْبٍ حَكِيمٍ لَبِيبٍ عَلِيمٍ كَسَرُوا وَأَغْضَبُوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکسته و بخشم آورده اند

وَكَمْ مِنْ دُعَاءٍ وَنَحِيبٍ وَصَوْتٍ حَزِينٍ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ مِنْ أَرْبَابِ

و بسا دعا و گریه و آواز اندوه در تاریکی شب از صاحبان

الْقُلُوبِ بِظُلْمِهِمْ إِلَى الرَّحْمٰنِ رَفَعُوا شِكَايَةً مِنْهُمْ إِلَيْهِ فِي كَشْفِ

دل بسوی خدا بسبب ظلم ایشان برداشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوی خدای تعالی در دور

مَا بِهِمْ إِذْ هُمْ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطُوا فَانْتَدَبَتْ لِذٰلِكَ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ

آنچه با ایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیکی افتاده اند پس اجابت آن دعا و زاری ایشان را فرشتگان بزرگ

وَإِلَيْهِ بَادَرُوا إِلَى الْمَلِيكِ الْعَظِيمِ الْمُنْصِفِ غَيْرِ الْجَائِرِ أَوْصَلُوا وَأَنْهَوْا

و بسوی آن سبقت نمودند و بسوی پادشاه بزرگ با انصاف که هرگز ظلم نکند رسیدند و رسانیدند

فَنَظَرَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ بِمَا فِي صُدُورِهِمْ وَالْخَبِيرُ بِمَا يُخْفُونَ

پس نظر کرد خدای تعالی بزرگ دانا به آنچه در سینهای ایشان است و آگاه به آنچه پنهان میدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ فِيمَا شَكَوْا وَمِنْهُ ضَجُّوا فَأَجَابَهُمُ الْعَزِيزُ الْجَلِيلُ

و آنچه ظاهر میسازند در چیزی که شکایت کردند و ازو نالیده اند پس جواب داد غالب بزرگ

لَأَنْصُرَنَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَجَعَلَهُمْ حَصِيدًا فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

که هر آینه یاری خواهم کرد شما را اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشان را درو کرده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فَقَوْمٌ بِالْغَرَقِ وَقَوْمٌ بِالْخَسْفِ وَقَوْمٌ بِالْحَصْبِ وَقَوْمٌ بِالْقَتْلِ وَقَوْمٌ

پس قومی هلاک گردانیده شد بغرق در آب و قومی بفرو بردن در زمین و قومی بسنگریزه و قومی بکشتن و قومی

بِالْمَسْخِ فِي الصُّوَرِ وَقَوْمٌ بِالْمَسْخِ بِالْمَعَانِي بِأَنْ جُعِلَ قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةً

به تبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی بآنکه گردانیده شده دلهای ایشان سخت

كَالْحِجَارَةِ الصَّمَّاءِ فَطَبَعَ عَلَيْهَا بِطَابَعِ الْكُفْرِ وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِ الرَّيْنِ

همچون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها بمهرهای کفر و مهر کردن دلها را بمهر زنگ

وَالرَّيْنِ وَالْغِطَاءِ وَالظُّلْمَةِ فَلَمْ يَلِجْ فِيهَا الْإِسْلَامُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ

و زنگ و پرده و تاریکی پس نه درآمد در آن دلها اسلام و ایمان پس

أَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً وَبَطَشَ بِهِمْ بَطْشَةَ الْجَبَّارِ فَأَدْخَلَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

گرفت ایشان را گرفتنی سخت و سخت گرفت ایشان را سخت گرفتن غالب پس درآورد ایشان را در سرای هلاک

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا فَهُمْ أَبَدًا

هر وقتیکه پخته و گداخته شود پوستهای ایشان تبدیل کنیم و بدل دهیم ایشان را پوستهای دیگر و عذاب بینند ایشان همیشه

فِي نَكَالٍ وَجَحِيمٍ وَطَعَامٍ ذِي غُصَّةٍ وَعَذَابٍ أَلِيمٍ خَالِدِينَ فِيهَا

مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ لَا يَمُوتُونَ فِيهَا وَمِنْهَا لَا يَخْرُجُونَ

لَا غَايَةَ لِوَيْلِهِمْ وَلَا مُنْتَهَى لِثُبُورِهِمْ وَلَهُمْ فِيهَا مَعِيشَةٌ ضَنْكًا

لَا يَتَخَلَّصُ إِلَيْهِمْ رَوْحٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ نَفَسٌ وَلَا رُوحٌ انْقَطَعَتْ

آمَالُهُمْ وَأَصْوَاتُهُمْ وَتَشَتَّتَتْ قُلُوبُهُمْ فِي حُلُوقِهِمْ وَخَرِسَتْ أَلْسِنَتُهُمْ

وَقِيلَ لَهُمُ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُوا فَاحْذَرْ يَا مِسْكِينُ أَنْ تَقَعَ بِأَفْعَالِهِمْ

أَوْ تَسُنَّ بِسُنَّتِهِمْ فَتَقْتَفُوا آثَارَهُمْ فَتَمُوتَ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَتُؤْخَذَ عَلَى

غَفْلَةٍ وَغِرَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَهِّدَ لِنَفْسِكَ عُذْرًا وَتُعِدَّ لَكَ جَوَابًا وَ

مُخَلِّصًا فَتُقَدِّمَ مِهَادًا وَجَهَازًا فَيَحِلَّ بِكَ مِنَ الْعَذَابِ فِي نَكَالٍ مَا

حَلَّ بِهِمْ

فَصْلٌ فِي شُرُوطِ التَّوْبَةِ وَكَيْفِيَّتِهَا

أَمَّا شُرُوطُهَا فَثَلَاثَةٌ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا عَمِلَ مِنَ الْمُخَالَفَاتِ وَهُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

النَّدَمُ تَوْبَةٌ وَعَلَامَةُ صِحَّةِ النَّدَمِ رِقَّةُ الْقَلْبِ وَغَزَارَةُ الدَّمْعِ

وَلِهَذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ جَالِسُوا التَّوَّابِينَ فَإِنَّهُمْ أَرَقُّ

أَفْئِدَةً وَالثَّانِي تَرْكُ الزَّلَّاتِ فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ وَالسَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ

الْعَزْمُ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ مَا اقْتَرَفَ مِنَ الْمَعَاصِي وَالْخَطِيئَاتِ وَهُوَ

۳۲۳

معنى قول أبي بكر الواسطي حين سئل عن توبة النصوح فقال

معنی قول ابی بکر واسطی ست وقتیکه پرسیده شد از توبه خالص پس گفت

أن لا يبقى على صاحبها أثر من المعصية سرا ولا جهرا ومن كان

آنست که باقی نماند بر صاحبش اثری از گناه نه پنهان و نه آشکارا و هرکه باشد

توبته نصوحا فلا يبالي كيف أمسى وأصبح فالندم يورث عزما

توبه او خالص باک ندارد چگونه شب کرده و صبح کرده پس ندامت پیدا میکند عزم

وقصدا فالعزم أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي لعلمه

و قصد را پس عزم آنست که بازنگردد بسوی مانند آنچه کسب کرده از گناهان بسبب علم او

المستفاد بالندم أن المعاصي حائلة بينه وبين ربه وبين محابّ

حاصل بوده است او را بندامت که گناهان حایل است میان او و میان معبود او و در میان محبوبهای

الدنيا والآخرة السليمة من التبعات كما ورد في الخبر أن العبد

دنیا و آخرت سلامت از بدیها چنانچه در خبر وارد شده که بدرستی بنده

يحرم الرزق الكثير بذنب يصيبه وأيضا الزنا يورث الفقر

محروم ساخته میشود از رزق بسیار بسبب گناهی که میرسد او را و نیز در حدیث دیگر است که زنا پیدا میکند درویشی

وعن بعض العارفين إذا رأيت التغير والتضيق في المعيشة و

و از بعض عارفان منقول است که گفته هرگاه ببینی تو تغییر و تنگی در زندگانی و

التعسر في الرزق وتشعب الحال فاعلم أنك تارك لأمر مولاك

دشواری در رزق و پریشانی حال خود پس بدانکه هر آینه تو ترک کننده امر مولای خودرا

تابع لهواك وإذا رأيت الأيدي تسلطت عليك والألسن وتناولتك

و پیروی کننده هوای نفس خودرا و هرگاه که ببینی دست ها را غالب کرده بر تو و دست انداز [illegible]

الظلمة في النفس والأهل والمال والولد فاعلم أنك مرتكب للمناهي

ظالمان در جان و اهل و مال و فرزند پس بدانکه تو اختیار کننده منهیات خدا

ومانع للحقوق ومتجاوز للحدود ومحرق للرسوم وإذا رأيت

و منع کننده حقها و تجاوز کننده حدها را و سوزنده رسمها را و آداب را و وقتیکه ببینی

الهموم والغموم والكروب في القلب قد تراكمت فاعلم أنك معترض على

غمها و اندوهها در دل انبوه شده پس بدانکه تو اعتراض کننده بر

الرب فيما قدر عليك وقضى ذلك متهم له في وعده ومشرك به

خدای تعالی در آنچه قضا و تقدیر کرده است و تهمت نهنده او را در وعده او و شریک کننده او

خلقه في أمره غيره ولا أنت راض بتدبيره فيك وفي خلقه

خلق او را در کار او و اعتنا کننده و راضی نیستی بتدبیر او در حق تو و در حق خلق

فَإِذَا عَلِمَ التَّائِبُ هٰذَا بِالنَّظَرِ فِي حَالِهِ وَالتَّفَكُّرِ فِيهَا نَدِمَ عَلَى ذٰلِكَ
پس هرگاه بداند تایب این چیزها را بنظر کردن در حال خود و فکر در آنها پشیمان میشود بر آن
وَمَعْنَى النَّدَمِ تَوَجُّعُ الْقَلْبِ عِنْدَ عِلْمِهِ بِفَوْتِ مَحْبُوبِهِ فَتَطُولُ
و معنی ندامت دردناک شدن دل است نزد دانستن او بفوت شدن محبوبش را پس دراز میشود
حَسَرَاتُهُ وَأَحْزَانُهُ وَبُكَاؤُهُ وَنَحِيبُهُ فَانْسِكَابُ عَبَرَاتِهِ فَيَعْزِمُ
حسرت و افسوس او و اندوه و گریه او و آواز گریه او و روان شدن از اشک آب‌های او پس عزم
عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ ذٰلِكَ لِمَا تَحَقَّقَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ بِشُؤْمِ ذٰلِكَ
برآنکه باز نگردد بمانند آن زیرا که ثابت شده نزد او علم بشامت آن
وَأَنَّهُ أَضَرُّ مِنَ السَّمِّ الْقَاتِلِ وَالسَّبُعِ الضَّارِي وَالنَّارِ الْمُحْرِقَةِ وَ
و بآنکه ضرر کننده تر است از زهر کشنده و شیر درنده و از آتش سوزان و
السَّيْفِ الْقَاطِعِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ فَيَهْرُبُ ضَرُورَةً
شمشیر بران و آنکه مومن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس میگریزد بضرورت
مِنَ الْمَعَاصِي كَمَا يَهْرُبُ مِنْ هٰذِهِ الْمَضَارِّ وَالْمَهَالِكِ فَفِي الْمَعَاصِي
از گناهان چنانچه میگریزد از مواضع ضرر پس در معاصی
هَلَاكٌ كُلِّيٌّ وَفِي الطَّاعَاتِ بَقَاءٌ كُلِّيٌّ وَالسَّلَامَةُ الْأَبَدِيَّةُ وَسَعَادَةٌ
هلاک کلیست و در طاعات بقای کلیست و سلامت ابدیه و سعادت
دُنْيَوِيَّةٌ وَأُخْرَوِيَّةٌ فَيَا لَيْتَ الْمَعَاصِي لَمْ تُخْلَقْ وَلَمْ تَكُنْ فَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ
دنیا و آخرت است پس ای کاش که معاصی مخلوق و موجود نمیشد پس بسا شهوت یکساعت
أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَأَعْقَبَتْ دَاءً دَوِيًّا وَأَهْدَتْ غَمًّا طَوِيلًا وَ
که میراث گرداند اندوه دراز را پس از پی آورد جهتی بیمار کننده و از پس انداز غم دراز و
أَبْقَتْ فِي النَّارِ خُلْدًا كَثِيرًا وَأَمَّا الْقَصْدُ الَّذِي يَنْبَعِثُ مِنْهُ وَهُوَ
بند میکند در آتش خلقی بسیار را اما قصدی که پیدا میشود از آن ندامت و آن
إِرَادَةُ التَّدَارُكِ فَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْحَالِ وَهُوَ مُوجِبُ تَرْكِ كُلِّ مَحْظُورٍ هُوَ
اراده تدارک است پس آن اراده تعلقی بحال دارد و آن سبب ترک هر حرامیست که متصف
مُلَابِسٌ لَهُ وَمُدَاوِمٌ عَلَيْهِ وَأَدَاءِ كُلِّ فَرْضٍ هُوَ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِ فِي الْحَالِ
ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده است بر آن و ادای هر فرضی که متوجه است بر او در حال
وَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْمَاضِي وَهُوَ تَدَارُكُ مَا فَرَّطَ وَبِالْمُسْتَقْبَلِ وَهُوَ
و آن قصد را تعلقیست بگذشته و آن دریافتن هر چیزیست که تقصیر کرده است و تعلقیست بآینده
الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطَّاعَةِ وَتَرْكُ الْمَعْصِيَةِ إِلَى الْمَوْتِ فَأَمَّا شَرْطُ
همیشه فرمان برداری کردن است و ترک بیفرمانی است تا مردن و اما شرط

صحته فيما يتعلق بالماضي وهو أن يرد فكره إلى أول يوم بلغ
صحت آن در آنچه تعلق دارد بگذشته و آن است که باز گرداند اندیشهٔ خود را بسوی اول روز که رسیده
فيه بالسن والاحتلام فيفتش عما مضى من عمره سنة سنة
در وی بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشته از عمرش سال سال
وشهرا شهرا ويوما يوما وساعة ساعة ونفسا نفسا فينظر إلى
و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوی
الطاعات ما الذي قصر فيها وإلى المعاصي ما الذي قارف منها
طاعتها که کدام است که در آن تقصیر کرده و بسوی معاصی که کدام است کسب کرده از آن
أما الطاعات فإن كان ترك صلوة فلم يصلها البتة أو صلاها
اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگزارده است نماز را اصلا البته یا گزارده است
في غير شرائطها وغير أركانها مثل أن صلاها من غير وضوء أو
آن نماز را بی شرائطش و بی ارکان مانند اینکه گزارده باشد بی وضو یا
مع وضوء مختل من شرط كالنية أو بعض واجباته كالمضمضة
با وضو که خلل باشد از شرطی همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن کردن
والاستنشاق وغسل الوجه وغير ذلك من الأعضاء أو صلى في
و آب در بینی کردن و شستن روی و غیر آن از اعضای وضو یا گزارده باشد
ثوب نجس أو حرير أو غصب أو على أرض مغصوبة فإنه يقضيها
جامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بر زمین غصبی پس قضا کند همه این نمازها را
جميعا من حين بلوغه إلى حين توبته فيشتغل بقضاء الفرائض
از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشتغل شود بقضا کردن فرائض
أو لا يزال يصليها إلى أن يضيق وقت صلوة الحاضرة ثم يصلي
اول نه همیشه گزارد نمازها را تا وقت شده براه اگر تنگ شود وقت نماز حاضر ادا پس بگزارد
الحاضرة أداء ثم يشتغل بقضاء الفوائت هكذا إلى أن يأتي على
نماز حاضر را از روی ادا پس مشغول شود بقضای فوائت همچنان تا آنکه بیاید به
آخرها فإذا حضرت الجماعة صلاها مع الجماعة وينويها قضاء
آخرش پس وقتی که حاضر شود جماعت ادا در قضای فوائت باشد بگزارد آن نماز را
ثم يصلي مثلها أداءه حتى إذا تضايق وقت التي صلاها مع الإمام
پس بگزارد و فوائت برابر عادت شود تا آنکه هرگاه که تنگ شود وقت آن نماز که گزارده است آنرا با امام
صلاها وحده أداء كل ذلك مما يفعله احتياطا لتحصيل الترتيب
ادا گزارد آن نماز را تنها از روی ادا همه این احتیاط است برای تحصیل ترتیب

في القضاء إذ هو واجب عندنا فإن نوى مع الإمام أداء جماعة
در قضا از جهت آنکه قضا واجب است نزد ما حنفیان پس اگر نیت کند با امام ادای جماعت
سومح ورخص له في ذلك ولا يعيدها مرة أخرى والصحيح هو
اغماض کرده شود و رخصت دهند او را در آن و باز نگرداند آن نماز را بار دیگر و صحیح قول
الأول فإن كان في عمره الماضي مخلطا في دينه من الذين قال
اول است پس اگر باشد در عمر گذشته مخلط در دین خود از آنکه فرموده است
الله تعالى في حقهم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر
خدای تعالی در حق مثل ایشان و دیگرانند که اقرار کرده اند بگناه خود خلط کردند عمل نیک و
سيئا عسى الله أن يتوب عليهم تارة يغلب عليه الإيمان فيحسن
عمل دیگر که بد است نزدیک است که قبول کند خدای تعالی توبه ایشان گاهی غالب می آید بر او ایمان پس
العمل من صلاته وصيامه والتحرز من النجاسات والمحرم في
عمل از نماز و روزه و پرهیز از نجاست و حرام در
الشرع ويحتاط لدينه والأخرى تغلبه الشقاوة فيزله الشيطان
شرع و احتیاط میکند برای دین خود و بار دیگر غالب می آید بر وی بدبختی پس می لغزاند او را شیطان
فيتهاون في صلاته ويتساهل في شرائطها وأركانها وواجباتها
پس نقصان میکند در نماز خود پس مساهله میکند در شرائط و ارکان و واجبات آن
فيأتي ببعضها ويترك بعضها أو يصلي يوما ويترك أياما أو
پس می آورد بعض آنرا و ترک میکند بعض آنرا یا میگزارد نماز یکروز و ترک میکند چند روز یا
يصلي من صلوة يوم وليلة صلوة أو صلوتين ويترك باقيها
بگزارد از نماز روز و شب یک نماز یا دو نماز و ترک میکند باقی نماز را
فليجتهد وليتحر في ذلك فما تيقن أنه أتى به على التمام والكمال
پس باید که اجتهاد و فکر کند در آن پس آنچه یقین داند که آورده آنرا بتمام و کمال
على وجه يسوغ في الشرع لم يقضها ويقضي الباقي فإن نظر لنفسه
بر وجهیکه جایز است در شرع قضا نکند آنرا و قضا کند باقی را و اگر شفقت کند بر نفس خود
وارتكب العزيمة والأشد فقضى الجميع لكان ذلك احتياطا وخيرا
و اختیار کند اولی و سخت تر پس قضا کند همه را باشد این احتیاط و نیکی
قدمه لنفسه وكفارة وترقيعا لكل ما فرط من سائر الأوامر يوم
که پیش فرستاده است آنرا برای نفس خود و کفاره و پیوند و اصلاح هر تقصیریکه واقع کرده است از باقی اوامر روز
القيامة ودرجات في الجنة إذا مات على التوبة والإسلام والسنة
قیامت و درجات در بهشت وقتیکه بمیرد بر توبه و اسلام و سنت

وَاِذَا فَرَغَ مِنْ قَضَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَدَّ اللّٰهُ فِيْ اَجَلِهٖ وَاَمْهَلَ فِيْ مُدَّتِهٖ

و هرگاه که فارغ شود از قضاے فرائض و دراز کند خداے تعالی در عمر او و مهلت دهد در عمر

وَوَفَّقَهٗ لِخِدْمَتِهٖ وَرَضِيَهٗ لِطَاعَتِهٖ وَاَقَامَهٗ لَهَا وَجَعَلَ مِنْ اَهْلِ

و توفیق کند او را برای خدمت خود و پسندد او را برای طاعت خود و ایستاده گی دهد او را برای آن خدمت و طاعت و گردانید او را از

مَحَبَّتِهٖ وَاَنْقَذَهٗ مِنَ الضَّلَالِ وَاَخْرَجَهٗ مِنْ مُرَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَ

دوستان خود و رهانید او را از گمراهی و بیرون کرد او را از موافقت شیطان و

مُتَابَعَتِهٖ وَمِنْ رُكُوْبِ الْهَوٰى وَمَلَاذِ نَفْسِهٖ فَاَدْبَرَهٗ مِنْ دُنْيَاهُ

متابعت او و از سوار شدن هوا و لذات نفس خود پس روی گردانید از دنیا

وَاَقْبَلَهٗ عَلٰى اُخْرَاهُ فَلْيَشْتَغِلْ حِيْنَئِذٍ بِقَضَاءِ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَاتِ

و متوجه شود روی آورد بر آخرت پس مشغول شود در آن هنگام بقضا کردن سنت های موکده

وَمَا يَتَعَلَّقُ بِكُلِّ صَلٰوةٍ عَلٰى مَا ذَكَرْنَا فِي الْفَرَائِضِ ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ يَتَهَجَّدُ

و آنچه تعلق دارد بهر نماز بر آن تفصیل که یاد کرده ایم در فرائض پس مشغول شود بعد از آن

فِي التَّهَجُّدِ وَصَلٰوةِ اللَّيْلِ وَالْاَوْرَادِ الَّتِيْ نُشِيْرُ اِلَيْهَا فِيْ اٰخِرِ الْكِتَابِ

به تهجد و نماز شب و وردها که بیان خواهیم کرد در آخر کتاب

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَمَّا الصَّوْمُ فَاِنْ كَانَ تَرَكَهٗ فِيْ سَفَرٍ اَوْ مَرَضٍ اَوْ

اگر خواهد خدا تعالی و اما روزه پس اگر ترک کرده باشد آن را در سفر یا در مرض یا

اَفْطَرَ عَمْدًا فِي الْحَضَرِ اَوْ تَرَكَ النِّيَّةَ لَيْلًا عَمْدًا اَوْ سَهْوًا فَلْيَقْضِ ذٰلِكَ

خورده باشد دانسته در خانه یا ترک نیت کرده باشد در شب دانسته یا نادانسته پس قضا کند

جَمِيْعَهٗ وَاِنْ شَكَّ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَحَرَّ وَلْيَجْتَهِدْ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَقْضِ مَا

همه آن را و اگر شک کند در آن پس فکر کند و کوشش نماید پس قضا کند

غَلَبَ عَلٰى ظَنِّهٖ تَرْكُهٗ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهٗ فَلَا يَقْضِيْهِ وَاِنْ اَخَذَ بِالْاَحْوَطِ

آنچه غالب آید بر ظنش ترک آن و بگذارد باقی را و قضا نکند و اگر بگیرد احوط را

فَقَضَى الْجَمِيْعَ كَانَ خَيْرًا لَّهٗ فَيَحْسِبُ مِنْ حِيْنِ بُلُوْغِهٖ اِلٰى حِيْنِ تَوْبَتِهٖ

پس قضا کند همه را بهتر باشد پس حساب کند از هنگام بلوغ تا وقت توبه

فَاِنْ كَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ عَشْرُ سِنِيْنَ صَامَ عَشَرَةَ اَشْهُرٍ وَاِنْ كَانَ اِثْنَا

پس اگر باشد میان آن وقت ده سال روزه بدارد ده ماه و اگر باشد دوازده

عَشَرَةَ سَنَةً صَامَ سَنَةً عَنْ كُلِّ سَنَةٍ شَهْرًا وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ

سال روزه دارد یکسال از هر سال ماهی و آن ماه رمضان است

وَاَمَّا الزَّكٰوةُ فَيَحْسِبُ جَمِيْعَ مَالِهٖ وَعَدَدَ السِّنِيْنَ مِنْ اَوَّلِ تَمَامِ مِلْكِهٖ

اما زکوة پس حساب کند تمام مال خود را و شمار سالها از اول سال که مالک شده است

لا من زمان بلوغه وعقله اذ الزكوة واجبة على الصبي والمجنون عندنا

فيخرجها ويدفعها الى مستحقيها من الفقراء والمساكين وغيرهم فان

كان قد ادى في بعض السنين وتوانى في بعض حسب ذلك وادى

المتروك ويترك المؤدى على ما تقدم في الصوم والصلوة واما الحج فان

كان قد تم شروطه في حقه فوجب عليه السعي فيه والقصد اليه

فتوانى وفرط حتى افتقر واختلت الشرائط في حقه برهة من الزمان

ثم قدر فعليه الخروج والقصد اليه وان لم يجد المال وكان قادرا

على الخروج ببدنه مع الافلاس فعليه الخروج فان لم يقدر الا بمال فعليه

ان يكتسب من الحلال قدر الزاد والراحلة فان لم يقدر على الكسب

فليسأل الناس ليدفعوا اليه من زكوتهم وصدقاتهم ليحج لان

الحج من السبيل عندنا وهو واحد من الاصناف الثمانية وهو

قوله عز وجل وفي سبيل الله فان مات قبل ذلك مات عاصيا

انما لانه فرط في اداء الحج وهو عندنا على الفور قال النبي صلى الله عليه وسلم

من وجد زادا وراحلة تبلغه البيت فلم يحج فلا عليه ان يموت

يهوديا او نصرانيا او على اي ملة شاء وفي لفظ من مات ولم يحج فان شاء

أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا كُلُّ ذٰلِكَ تَأْكِيدًا لِجَانِبِ الْأَمْرِ وَ

... و یهودی ... واگر خواهد نصرانی ... همه فرمود از جهت تاکید مر جانب امر را و

احْتِيَاطًا لِحِفْظِهِ وَخَوْفًا مِنْ تَضْيِيعِهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ كَفَّارَاتٌ

احتیاط مر نگاهداشت را و از بیم ... از ضایع ساختن آن و اگر باشد بر آن تایب کفارتها

وَنُذُورٌ فَعَلَيْهِ الْخُرُوجُ مِنْهَا وَالْاِحْتِيَاطُ فِيهَا عَلَى مَا ذَكَرْنَا وَأَمَّا

و نذرها پس لازم است بروی بیرون آمدن از آن و احتیاط و اندیشه تمام کردن در آمدن بروجی که ذکر کردیم و اما

الْمَعَاصِي فَيَنْبَغِي أَنْ يُفَتِّشَ مِنْ أَوَّلِ بُلُوغِهِ عَنْ سَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَ

معاصی پس باید که تفتیش کند ... از هنگام بلوغ ... گوش و چشم و

لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ وَفَرْجِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي جَمِيعِ أَيَّامِهِ

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وَسَاعَاتِهِ وَيُفَصِّلُ عِنْدَ نَفْسِهِ دِيوَانَ مَعَاصِيهِ حَتَّى يَطَّلِعَ عَلَى

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر

جَمِيعِهَا صَغَائِرِهَا وَكَبَائِرِهَا وَيَتَذَكَّرُهَا جَمِيعَهَا بِرُؤْيَةِ قُرَنَائِهِ

جمیع گناهان خرد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را به دیدن همراهان خویش

الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِيهَا وَشَارَكُوهُ فِي اقْتِرَافِهَا وَالْبِقَاعِ الَّتِي قَارَفَ

که بودند با او در آن معاصی و شرکت داشتند با او در کسب معاصی و یاد کند جایها که کسب کرده

عَلَيْهَا الْمَنَازِلَ الَّتِي تَسَتَّرَ فِيهَا عَنِ الْأَعْيُنِ فِي زَعْمِهِ وَغَفَلَ عَنِ

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم بزعم خود و غافل بود از آن

الْأَعْيُنِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَلَا تُغْمِضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَنْهُ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ

چشم ها که خواب نمیکنند و پوشیده نمیشود هیچ چشم زدنی از وی و فرشتگان بزرگ نویسندگان

مَا تَفْعَلُونَ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ فَغَفَلَ عَنْ هٰؤُلَاءِ

آنچه میکنید شما ... تلفظ نمیکند ... هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی ... غافل شد از ایشان

الْكِرَامِ الْحَفَظَةِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

فرشتگان بزرگ نگاهبانان آن بنده را فرشتگانی اند پس یک دیگر از پیش و از پس او نگاه میدارند او را

مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ وَيُحْصُونَ عَلَيْهِ أَفْعَالَهُ وَأَنْفَاسَهُ وَغَفَلَ عَنْ عَالِمِ السِّرِّ

از امر خدای تعالی و میشمارند برو کارها ... و دمهای او را ... و غافل شد از دانای ...

وَأَخْفَى الْعَلِيمِ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَالْخَبِيرِ بِمَا يُخْفُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

و آنچه که پنهان تر است دانا است بآنچه درون سینه است آگاه است بآنچه پنهان میدارند و بآنچه ظاهر میکنند

ثُمَّ يَنْظُرُ فِي ذٰلِكَ فَإِنْ كَانَتِ الْمَعَاصِي تَتَعَلَّقُ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى فِيهِ

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بخدای تعالی و آن معاصی

۳۲۹

بينه وبينه لا تتعلق بمظالم العباد كالزنا وشرب الخمر وسماع
درمیان او و درمیان خدای تعالی ست که تعلق ندارد بمظالم بندگان همچون زنا و شرب خمر و شنیدن
الملاهي وكالنظر الى غير محرم والقعود في المسجد وهو جنب و
سرود و نظر بسوی نامحرم و نشستن در مسجد در حال جنابت و
مس المصحف بغير وضوء واعتقاد بدعة فتوبة عنها بالندم
دست رسانیدن بمصحف بے وضو و عقیدت کردن بدعت را پس توبه او از آن بندامت
والتحسر والاعتذار الى الله عز وجل ويحسب مقدارها من حيث
و افسوس و عذر خواستن بسوی خدای تعالی و حساب کند مقدار آنها را از روی
الكثرة ومن حيث المدة ويطلب لكل معصية عنها حسنة
کثرت و مدت و طلب کند مر هر گناه را از آن کارها نیکی
تناسبها فيأتي من الحسنات بمقدار تلك السيئات اخذا من قوله
که مناسبت شد آن معصیت را پس بیارد از نیکیها باندازه آن بدیها از جهت گرفتن از قول خدای
تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات ومن قول النبي صلى الله عليه وسلم اتق
تعالی هر آئینه نیکیها می برند بدیها را و از قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بترس
الله حيث كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها فتكفير كل سيئة
از خدای تعالی هر جا که باشی و در پی هر بدی نیکی کن تا محو کند پس کفارت هر بدی
بحسنة من جنسها بما تقارب ان تكون كفارة له دون غيره
بنیکی است که از جنس آن باشد با آنچه نزدیک است اینکه باشد مر او را نه دیگری را
في التشبيه فتكفير شرب الخمر بالتصدق بكل شراب حلال هو
در حق مشابهت پس کفارت شرب خمر تصدق کردن است بهر مشروب حلال که
احب اليه واطيب عنده وسماع الملاهي بسماع القرآن
دوستتر و پاکیزهتر باشد نزد او و کفارت شنیدن سرود شنیدن قرآن
واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وحكايات الصالحين وتكفير القعود
و حدیث رسول صلی الله علیه وسلم و حکایات صالحان است و کفارت نشستن
في المسجد جنبا بالاعتكاف فيه مع الاشتغال بالعبادة وتكفير
در مسجد با جنابت نشستن در آن با مشغول شدن بطهارت و کفارت
مس المصحف محدثا باكرام المصحف وكثرة قراءة القرآن منه
مس مصحف بے وضو بزرگ داشتن مصحف است و بسیار خواندن قرآن از وے
وكثرة تقبيله على الطهارة والاعتبار بما فيه والاتعاظ به
و بسیار بوسه دادن بر طهارت و عبرت گرفتن بآنچه در وے است و پند گرفتن باو

۳۳۰

وَاحْتِرَامِهِ وَالْعَمَلِ بِهِ وَبِأَنْ يَكْتُبَ مُصْحَفًا وَيَجْعَلَهُ وَقْفًا عَلَى

وحرمت داشتن وعمل کردن باو وبآنکه بنویسد مصحف را ودیگر وآنرا وقف بر

الْمُسْلِمِينَ لِيَقْرَءُوا فِيهِ وَأَمَّا مَظَالِمُ الْعِبَادِ فَفِيهَا أَيْضًا مَعْصِيَةٌ

مسلمانان که خوانده شود درو اما مظلمهای عباد پس در آن نیز گناه

وَجِنَايَةٌ عَلَى حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى نَهَى عَنِ الظُّلْمِ لِلْعِبَادِ

وجنایت هست بر حق خدای تعالی زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ظلم کردن بر بندگان

كَمَا نَهَى عَنِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالرِّبَا فَمَا يَتَعَلَّقُ مِنْ ذٰلِكَ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى

چنانچه نهی کرده است از زنا و شرب خمر و ربا پس آنچه تعلق دارد از این مظالم به حق خدای تعالی

تَدَارُكُهُ بِالنَّدَمِ وَالتَّحَسُّرِ وَتَرْكِ مَا مِثْلُهُ فِي ثَانِي الْحَالِ وَالْإِتْيَانِ

تدارک کند آنرا بپشیمانی و حسرت و ترک آنچه مانند آن باشد در ثانی احوال و آوردن

بِالْحَسَنَاتِ لِتُكَفِّرَ عَنْهُ فَتَكْفِيرُ إِيذَائِهِ لِلنَّاسِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ

نیکیها تا کفارت کند آنرا پس کفارت ایذاء مردمان باحسان

وَالدُّعَاءِ لَهُمْ فَإِنْ كَانَ الْمُؤْذَى مَيِّتًا فَبِالتَّرَحُّمِ عَلَيْهِ وَالْإِحْسَانِ

و دعا کردن ست بایشان پس اگر باشد ایذا کرده شده میت پس کفارت برحمت فرستادن ست بروی و احسان

لِوَلَدِهِ وَوَرَثَتِهِ إِذَا كَانَتِ الْأَذِيَّةُ بِاللِّسَانِ وَالضَّرْبِ وَتَكْفِيرُ

بفرزندان او و وارثان او وقتیکه بوده باشد ایذا بزبان یا بزدن و کفارت

غَصْبِ أَمْوَالِهِمْ فِي حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى بِالتَّصَدُّقِ بِمَا يَمْلِكُهُ مِنَ الْحَلَالِ

غصب کردن مالهای ایشان در آنچه تعلق بحق خدای تعالی دارد تصدق کردن بچیزی که در ملک او باشد از حلال

وَإِنْ كَانَتِ الْأَذِيَّةُ فِي الْأَعْرَاضِ مِثْلَ أَنِ اغْتَابَهُمْ وَمَشَى بَيْنَهُمْ

و اگر باشد ایذا در آبروها مانند آنکه غیبت ایشان کرده باشد و در میان شده باشد

بِالنَّمِيمَةِ وَقَدَحَ فِيهِمْ فَتَكْفِيرُ ذٰلِكَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانُوا مِنْ

بسخن چینی و عیب کرده باشد ایشان را پس کفارت آن ستایش ایشان ست اگر باشند از

أَهْلِ الدِّينِ وَالسُّنَّةِ وَإِظْهَارِ مَا يَعْرِفُ فِيهِمْ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ

اهل دین و اسلام و اهل سنت و جماعت و ظاهر ساختن آنچه میداند در ایشان از خصلتهای نیک

فِي أَقْرَانِهِ وَأَمْثَالِهِ فِي الْمَحَافِلِ وَالْمَجَامِعِ وَتَكْفِيرُ قَتْلِ النُّفُوسِ فِي

در اقران او و امثال او در مجلسها و مجمعها و کفارت قتل نفس در

حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى بِإِعْتَاقٍ لِأَنَّ ذٰلِكَ إِحْيَاءٌ لِلْعَبْدِ لِأَنَّ الْعَبْدَ

آنچه تعلق بحق خدای تعالی دارد بآزاد کردن بنده است زیرا که آن اعتاق زنده کردن بنده است زیرا که بنده

كَالْمَفْقُودِ الْمَعْدُومِ فِيمَا يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

همچو گمشده معدوم ست در آنچه راجع بذات اوست چنانچه فرموده است خدای تعالی

۳۳۳

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ فَكُلِّيَّتُهُ لِمَوْلَاهُ
بیان کرده است خدای تعالی مثل بنده مملوک که قادر نیست بر هیچ چیزی پس همگی او مر مولا راست
تَصَرُّفَاتُهُ وَحَرَكَاتُهُ وَسَكَنَاتُهُ فَهُوَ مُجَرَّدٌ لِسَيِّدِهِ اِذْ جَمِيعُ
تصرف او و جنبش او و آرام او پس او خالص مر صاحب راست زیرا که همه آن
ذٰلِكَ لَهُ فَفِي اِعْتَاقِهِ اِيجَادُهُ وَاِحْيَاؤُهُ فَكَانَ الْقَاتِلُ اَعْدَمَ
چیزها مر او راست پس در عتاق او ایجاد او و احیای اوست پس گویا قاتل معدوم کرد
عَبْدًا عَابِدًا لِلّٰهِ تَعَالَى وَعَطَّلَ طَاعَتَهُ لَهُ فَيَجِبُ عَلَى دِيَتِهِ فَاَمَرَهُ
بنده را که عبادت میکرد خدای تعالی را و تعطیل ساخت طاعت او را پس واجب گردید بر حق خدای تعالی پس
بِاِقَامَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ عَابِدٍ لِلّٰهِ تَعَالَى وَلَا يَتَحَقَّقُ ذٰلِكَ اِلَّا بِعِتْقِهِ
امر کرد او را به ایستادن بنده مانند او عبادت کننده و ثابت نمیشود آن مگر بآزاد شدن او
عَنْ رِقِّ الْعُبُودِيَّةِ فَيَتَصَرَّفُ فِي نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ مَانِعٍ وَ
از رق عبودیت تا تصرف کند در خود برای خود از غیر مانع و
لَا حَاجِزٍ فَيُقَابِلُ الْاِعْدَامَ بِالْاِيجَادِ وَهٰذَا فِي حَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاَمَّا
حاجز پس مقابله کرده شود معدوم ساختن بموجود کردن و اینست که بحق الله تعالی وارد و اما
فِي حَقِّ الْعِبَادِ فَلَا يَخْلُو اِمَّا اَنْ يَكُونَ فِي النُّفُوسِ اَوْ فِي الْاَمْوَالِ اَوْ
مظالم در حق عباد پس خالی نیست از آنکه باشد در جانها یا در مالها یا در
الْاَعْرَاضِ اَوِ الْقُلُوبِ وَهٰذَا هُوَ الْاِيذَاءُ الْمَحْضُ وَاَمَّا اِذَا كَانَتِ
آبروها یا در دلها و اینست ایذاء خالص و اما وقتیکه باشد
الْمَظْلِمَةُ فِي النُّفُوسِ بِاَنْ جَرَى عَلَى يَدِهِ قَتْلٌ خَطَأً فَتَوْبَتُهُ بِتَسْلِيمِ
مظلمه در نفوس بآنکه جاری شده باشد بدست او قتل از روی خطا پس توبه او بسپردن
الدِّيَةِ اِلَى مَنْ يَسْتَحِقُّهَا مِنْ مُنَاسِبٍ اَوْ مَوْلًى اَوِ الْاِمَامِ فَهِيَ فِي عُهْدَةِ
خونبها است به مستحق او از هم نسب یا معتق یا بادشاه پس آن قاتل در عهده
ذٰلِكَ حَتَّى تَصِلَ الدِّيَةُ اِلَيْهِمْ اِمَّا مِنَ الْعَاقِلَةِ اَوِ الْاِمَامِ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ
آن هست تا آنکه برسد خونبها بسوی ایشان اما از عاقله یا بادشاه پس اگر نباشد
لَهُ عَاقِلَةٌ وَلَا وُجِدَ فِي بَيْتِ الْمَالِ شَيْءٌ سَقَطَتْ فَاِنْ كَانَ هُوَ قَادِرًا
آن قاتل را عاقله و یافته نشود در بیت المال چیزی ساقط میشود دیت پس اگر باشد آن قاتل قادر
عَلَى اَدَائِهَا وَلَا عَاقِلَةَ لَهُ فَلَيْسَ لَهُ غَيْرُ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَاِنْ
برادای این دیت و نباشد عاقله مر او را پس نیست بر وی غیر آزاد کردن بنده مومن پس اگر
تَطَوَّعَ بِالدِّيَةِ كَانَ اَوْلَى اِذِ الدِّيَةُ اِنَّمَا تَجِبُ عِنْدَنَا عَلَى الْعَاقِلَةِ
بطریق نفل بدهد دیت باشد بهتر زیرا که دیت واجب نیست نزد ما مگر بر عاقله

فلا يخاطب بها القاتل وهو الصحيح وقيل انه يجب عليه اداء

پس مخاطب نیست بآن قاتل وهمین قول صحیح است و گفته اند که واجب میشود بر او ادای

الدية في هذه الحالة اذا لم يكن له عاقلة وله يسار وهو مذهب

دیت در این حالت چون نباشد مر او را عاقله و باشد مر او را مال و این مذهب

الشافعي لان الدية تجب ابتداء على القاتل ثم يتحملها عنه العاقلة

امام شافعی است زیرا که دیت واجب میشود اول بر قاتل پس بر میدارند آنرا از او عاقله

على وجه التخفيف عنه والنصرة له والمواساة له في الغرامة لما

بر وجه تخفیف ... و یاری و احسان کردن در تاوان از جهت آنچه

بينهما من التوارث وقد عدمت العاقلة ههنا فوجبت عليه

میان ایشان است از میراث گرفتن از یکدیگر و تحقیق معدوم شد اینجا عاقله پس واجب شد بر قاتل

لا سيما وهو في حالة التوبة والخروج من المظالم والتورع والخلاص

خصوصا که او در حال توبه و بیرون آمدن از گناه و پرهیزگاری و خلاص شدن

عن حقوق الادميين واما ان كان القتل عمدا فلا يتخلص الا

از حقوق آدمیان است و اما اگر باشد قتل عمدا پس خلاص نمیشود مگر

بالقصاص وكذلك ان كان دون النفس في محل يمكن الاقتصاص

بقصاص و هم چنین است اگر باشد کم از نفس در محلی که ممکن باشد قصاص گرفتن

منه فان كان في النفس فالكلام مع الوارث وان كان فيما دون

از او پس اگر باشد جنایت در نفس پس کلام با وارث است و اگر باشد در ما دون نفس

النفس فمع المجني عليه فان طابت النفوس باسقاط ذلك والعفو

پس کلام با کسی است که جنایت بر وی کرده شده پس اگر خوش شوند نفس ها باسقاط حق و از قصاص و عفو

عنه سقط وان طلبوا العفو على مال بذله ويبرأ عن عهدته

از آن ساقط میشود و اگر طلب کنند عفو بمقابله مالی خرج کند مال را و بیزار شود و بیرون آید از عهده تاوان

فان قتل قتيلا ولم يعرف انه هو القاتل كان عليه ان يعترف

پس اگر کشت کسی را و دانسته نگشت که او کشنده است باشد بر وی اینکه اقرار کند

عند ولي الدم ويحكمه في روحه فان شاء عفى عنه وان شاء

نزد والی خون و حاکم سازد او را در جان خود پس اگر خواهد والی خون عفو کند از او و اگر خواهد

قتله او اخذ المال عليه ولا يجوز له اخفاؤه لانه لا يسقط

بکشد یا بگیرد مال بر آن و روا نیست مر آن قاتل را پنهان داشتن آن زیرا که ساقط نمیشود

بمجرد التوبة فان قتل جماعة في اوقات مختلفة ومحال متعددة

گناه قتل بمجرد توبه پس اگر کشت جماعه را در اوقات مختلف و در جا های متعدد

وَقَدْ تَقَادَمَ الزَّمَانُ وَلَا يَعْرِفُ أَوْلِيَاءَهُمْ وَلَا عَدَدَ مَنْ قَتَلَهُمْ

و پیش گذشته باشد زمان و نه شناسد والیان ایشان را و نه شمار کسانی را که کشته است

أَحْسَنَ تَوْبَتَهُ وَعَمَلَهُ وَأَقَامَ عَلَى نَفْسِهِ حَدَّ اللَّهِ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ

نیکو گرداند توبه و عمل خود را و ایستاده کند بر نفس خود حد خدای تعالی را بگوناگون مجاهدات

وَالتَّعْذِيبِ لَهَا وَالْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَآذَاهُ وَعِتْقِ الرِّقَابِ وَيَتَصَدَّقُ

و عذاب کردن مر آن نفس را و عفو کردن از کسیکه ظلم و ایذا کرده است او را و آزاد کردن بندها و صدقه کند

بِمَالِهِ وَأَكْثَرَ النَّوَافِلَ لِيُفَرِّقَ ثَوَابَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ حُقُوقِهِمْ يَوْمَ

مال را و بسیار کند نفلها را تا تفریق کند ثواب این اعمال بر آن جماعه مقتولان برابر حقوق ایشان در روز

الْقِيٰمَةِ فَيَنْجُو هُوَ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى الَّتِي وَسِعَتْ

قیامت پس نجات یابد و داخل شود بهشت را برحمت خدای تعالی که فرا گرفته است

كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَا فَائِدَةَ إِذْ ذَاكَ فِي التَّحَدُّثِ بِمَا

هر چیز را و او مهربان ترین مهربانان است و نیست هیچ فایده و قتیکه نشناسد مقتولان خود و والیان ایشان را در سخن گفتن بآنچه

جَرَىٰ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْقَتْلِ وَالْجِرَاحَاتِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ إِذْ لَا يَعْبَأُ

گذشته است بر او از انواع قتل و جراحتها و قطع طریق کردن و التفات نشده زیراکه ملاحظه نمیشود

بِأَرْبَابِهَا وَمُسْتَحِقِّيهَا لِيُوفِيَهُمْ أَوْ يَسْتَحِلَّ مِنْهُمْ بَلْ يَشْتَغِلُ

بر صاحبان و مستحقان آن تا بدهد حق ایشان یا طلب حلال کند از ایشان بلکه مشغول شود

بِمَا ذَكَرْنَاهُ وَكَذَلِكَ إِنْ زَنَا أَوْ شَرِبَ أَوْ سَرَقَ وَلَا يَعْرِفُ مَالِكَهَا

بآنچه ذکر کردیم و همچنین است اگر زنا کرد یا شراب خورد و یا دزدی کرد و نشناسد مالک را

أَوْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَلَا يَعْرِفُ الْمَقْطُوعَ عَلَيْهِ أَوْ بَاشَرَ امْرَأَةً دُونَ

یا راه زد و نمیشناسد از کسی که بر او زده است یا مس کرد با زنی و بغیر

الْفَرْجِ مَا يَجِبُ فِيهِ حَدُّ اللَّهِ وَالتَّعْزِيرُ فَإِنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ فِي صِحَّةِ

فرج بچیزیکه واجب میشود در وی حد خدای تعالی و تعزیر پس لازم نیست او را در صحت

التَّوْبَةِ أَنْ يَفْضَحَ وَيَهْتِكَ سِتْرَهُ وَيَلْتَمِسَ مِنَ الْإِمَامِ أَوِ الْحَاكِمِ

توبه اینکه رسوا کند خود را و بدرد پرده خویش را و اینکه طلب کند از حاکم یا پادشاه

إِقَامَةَ الْحُدُودِ عَلَيْهِ بَلْ يَسْتَتِرُ بِسِتْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ

بر پا کردن حدها را بر وی بلکه در پرده شود به پرده خدای تعالی و توبه و رجوع نماید بسوی خدا

عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَيَشْتَغِلُ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ مِنْ

در آنچه میان او و میان پروردگار او است و مشغول شود با نواع مجاهده از

صِيَامِ النَّهَارِ وَالتَّقَلُّلِ مِنَ الْمُبَاحِ وَاللَّذَّاتِ وَقِيَامِ اللَّيْلِ وَ

روزه و کم خوردن و کم ستدن از مباح و لذتها و قیام شبها و

قراءة القرآن وكثرة التسبيح والتورع وغير ذلك قال النبي

خواندن قرآن و بسیار تسبیح گفتن و پرهیزگاری و جز آن از عبادات فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم من أتى بشيء من هذه القاذورات فليستتر بستر الله

صلعم کسی که بیارد چیزی را از این چیزهای پلید پس باید که در پرده پوشیده شود به پرده خدای تعالی

تعالى ولا يبدي لنا صفحته فإن من أبدى لنا صفحته أقمنا عليه

و ظاهر نکند برای ما روی خود پس اگر کسی ظاهر کند برای ما روی خود برپا کنیم بر او

حدود الله فإن خالف ما قلناه ودفع أمره إلى الوالي فأقام عليه

حدهای خدای تعالی پس اگر خلاف کرد چیزی را که گفتیم و برد کار خود به سوی حاکم پس استاده کرد بر وی

الحد وقع موقعه وصحت توبته وتكون مقبولة عند الله و

حد را افتاد در جای خود و درست شد توبه او و می‌باشد توبه مقبول نزد خدای تعالی و

برئ من عهدة ذنبه وتطهر من إثمه ولطخه وأما الأموال

بری می‌شود از عهده گناه خویش و پاک می‌شود از گناه و آلایش خود و اما مالها

فإن كان تناول مال إنسان بغصب أو سرقة أو قطع طريق أو

پس اگر گرفته باشد مال آدمی را به زور یا به دزدی یا به راه زدن یا

خيانة في عين من وديعة أو عارية أو معاملة من نوع تلبيس

به خیانت کردن در چیزی معین از امانت یا عاریت یا در معامله به نوعی از تلبیس و فریب

كترويج زائف أو ستر عيب في المبيع أو نقص أجرة أجير أو منع

همچو رواج کردن متاع کم‌بها یا پوشیدن عیبی که در مبیع باشد یا کم کردن مزد مزدور را یا منع کردن

أجرته جملة فكل ذلك عليه أن يفتش عنه لا من مدة بلوغه

مزد او به یکبارگی پس هر کدام از آن واجب است بر وی که تفتیش کند از آن نه از هنگام مدت بلوغش

بل من مدة وجود ذلك بعد بلوغه وعقله وتمييزه أو قبل بلوغه

بلکه از مدت پیدا شدن آن تقصیر پس از بالغ و عاقل و باتمیز شدن او یا پیش از بلوغ او

وهو في حجر وليه ووصيه واختلط ماله بماله وتهاون الولي

و در آن حال که او در کنار تربیت ولی و وصی خود بوده است و درهم شده است مال او با مال او و سستی کرده باشد ولی

في ذلك ولم يبال به بأن كان ظالما مخرقا في دينه فاختلط ذلك

در آن و باک نداشته است به آن سبب که باشد ظالم و گزاف در دین خود پس خلط شده باشد آن

الحرام بمال الصبي تارة من فعل الصبي وأخرى من ظلم الوصي

حرام به مال کودک یکبار از عمل کودک و بار دیگر از ظلم وصی

وجب على الصبي التائب بعد بلوغه تفتيش ذلك ورد كل

واجب است بر کودک توبه کننده پس از بلوغ او تفتیش و جستجوی آن و باز دادن هر

حقوقًا إلى أهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام

و رسانیدن حقها بسوی اهل آن و صاف گردانیدن مال خود از شبهات و حرام

فليحاسب نفسه على الحبات والذرات من أول يوم جنايته

پس حساب کند نفس خود را به حبه‌ها و ذره‌ها از اول جنایت

إلى يوم توبته قبل أن يأتيه الموت على غفلة من غير حساب و

تا روز توبه پیش از آنکه بیاید او را مرگ بر غفلت بی آنکه حساب خود کرده باشد

تقوم عليه القيمة على غرة من غير تحصيل ثواب وتهذيب

قایم شود برو قیامت بر بی‌خبری و مغرور شدن بی حاصل کردن ثواب و پاک ساختن

كتاب فيسأل فلا يسمع جوابًا ويندم فلا ينفعه الندامة

نامه اعمال خود پس سوال خواهد کرد و نخواهد شنید جوابی را پس پشیمان شود پس سود ندهد ندامت

ويستعتب فلا يعتب ويعتذر فلا يعذر ويستمهل فلا يمهل

و طلب کند رضامندی خدای تعالی را پس رضامندی داده نشود و عذر آرد [illegible] پس پذیرفته نشود و مهلت طلبد

ويستشفع فلا يشفع له إذا كان مفرطًا في حال حيوته ومغرقًا

و طلب شفاعت کند پس شفاعت کرده نشود برای او وقتیکه باشد تقصیر کننده در حال حیوة و با گزاف

في حال يقظته وفطنته متبطرًا في أمور معاشه حريصًا في

در هر حال بیداری و زیرکی خویش در حال زندگانی حریص شونده در

تحصيل شهواته ولذاته متابعًا لهواه ولشيطانه معرضًا عن

حاصل کردن آرزوها و لذتهای خویش پیروی کننده مر هوای و شیطان خود را روگردان از

طاعة ربه وجنابه متثبطًا عن إجابته متسارعًا في معصيته

طاعت پروردگار خود [illegible] شونده از قبول [illegible] و شتابان در [illegible]

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم ويله ونحيبه

و خلاف او پس از همین جهت دراز شد در قیامت حساب او و بزرگ شد هلاکت و گریه او

وانقطع ظهره ونكس رأسه واشتد خجلته وحياؤه وانقطعت

و شکسته شد پشت او و نگون گشت سر او و سخت شد خجالت او و شرمندگی او و گسسته شد

حجته وبرهانه وأخذت حسناته وتضاعفت سيئاته

حجت و دلیل او و گرفته شد نیکیهای او و دوچند گشت بدیهای او

وخسرت صفقته وظهر إفلاسه واشتد عليه غضب

و زیان کار شد سودای او و ظاهر شد افلاس او و سخت شد برو غضب

ربه وأخذته الزبانية إياه إلى ما مهد لنفسه من

پروردگار او و گرفتند او را فرشتگان دوزخ بسوی آنچه گسترده است برای خویش از

۳۳۷

عَذَابِ رَبِّهٖ وَاَوْبَقَهَا وَاَوْرَدَ بِهَا فَاَوَى مَنْ فِي النَّارِ مِنْ قَارُوْنَ

از عذاب پروردگار خود و هلاک گردانید نفس خود را پس برابر شد کسی که در آتش دوزخ اند از قارون

وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ اِذْ مَظَالِمُ الْعِبَادِ لَا تُسَامَحُ فِيْهَا وَلَا تُتْرَكُ

زیرا که مظالم بندگان مساحت کرده نمیشوند در آن و گذاشته نمیشود

وَفِي الْاَثَرِ اَنَّ الْعَبْدَ لَيُوْقَفُ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَهٗ مِنَ

و در حدیث است که بدرستیکه بنده هر آینه استاده کرده میشود در پیش خدای تعالی و او را از

الْحَسَنَاتِ اَمْثَالُ الْجِبَالِ لَوْ سَلِمَتْ لَهٗ لَكَانَ مِنْ اَهْلِ الْجِنَانِ فَيَقُوْمُ

نیکیها است مانند کوهها اگر سلامت ماند حسنات او هر آینه باشد از اهل بهشت پس میآیند

اَصْحَابُ الْمَظَالِمِ فَيَكُوْنُ قَدْ سَبَّ عِرْضَ هٰذَا وَاَخَذَ مَالَ هٰذَا وَضَرَبَ

خداوندان مظلمها پس باشد صاحب حسنات که دشنام کرده باشد آبروی این یکی را و گرفته باشد مال یکی را و زده

هٰذَا فَيُقْتَصُّ حَسَنَاتُهٗ فَلَا يَبْقٰى لَهٗ شَيْءٌ فَيَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا رَبِّ

یکی را پس قصاص داده میشود نیکیهای او پس باقی نمی ماند برای او چیزی پس میگویند فرشتگان ای پروردگار

فَنِيَتْ حَسَنَاتُهٗ وَبَقِيَ طَالِبُوْنَ كَثِيْرًا فَيَقُوْلُ اَلْقُوْا مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ

فانی شد نیکیهای او و باقی ماندند طالبان حقوق بسیار پس میفرماید حق عز و جل بنهید از بدیهای ایشان

اِلٰى سَيِّئَاتِهٖ وَصُكُّوْا لَهٗ صَكًّا اِلَى النَّارِ فَيَهْلِكُ هُوَ بِسَيِّئَةِ غَيْرِهٖ

بر بدیهای او و بنویسید برای او خطی بسوی دوزخ پس هلاک میشود بگناه دیگری

بِطَرِيْقِ الْقِصَاصِ فَكَذٰلِكَ يَنْجُو الْمَظْلُوْمُ بِحَسَنَةِ الظَّالِمِ اِذْ يُنْقَلُ

بطریق قصاص پس همچنین رستگار میشود مظلوم بنیکی ظالم زیرا که نقل کرده

اِلَيْهِ عِوَضًا مِمَّا ظَلَمَهٗ وَرُوِيَتْ عَائِشَةُ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

بسوی مظلوم درین حال که عوض باشد از آنچه ظالم ظلم کرده است و روایت است از عایشه رض از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اَنَّهٗ قَالَ الدَّوَاوِيْنُ ثَلَاثَةٌ دِيْوَانٌ يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَدِيْوَانٌ لَا

که فرموده دفترهای اعمال سه است دفتریست که می بخشد آنرا خدای تعالی و دفتریست که

يَغْفِرُهُ اللّٰهُ وَدِيْوَانٌ لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ

نمی بخشد و دفتریست که نمیگذارد از وی هیچ چیز پس آن دفتر که

لَا يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فَالشِّرْكُ بِاللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهٗ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

نمی بخشد آنرا خدای تعالی پس انباز کردن بخدای تعالی بزرگوار فرمود خدای تعالی

اِنَّهٗ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاْوٰىهُ النَّارُ

بدرستیکه هر که شریک سازد بخدای تعالی چیزی را پس بتحقیق حرام گردانیده است خدای تعالی برو بهشت و جای او دوزخ

وَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ يَغْفِرُهٗ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهٗ فِيْمَا بَيْنَهٗ وَبَيْنَ

و اما دفتری که می بخشد خدای تعالی آنرا پس ظلم کردن بنده است نفس خود را در آنچه میان او و میان

ربه وأما الديوان الذي لا يترك منه شيء فظلم العباد بعضهم

بعضا وعن أبي هريرة رضي الله عنه أنه قال أتدرون من

المفلس من أمتي يوم القيمة بصلاته وصيامه قالوا يا رسول

الله المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع قال النبي صلى الله عليه وسلم

المفلس من أمتي من يأتي يوم القيمة بصلوته وصيامه وقد شتم هذا

وقذف هذا وأكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا

فيقاص هذا من حسناته وهذا من حسناته وإن فنيت حسناته

أخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار فينبغي للمذنب

أن يبادر إلى التوبة روي عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله

عليه وسلم أنه قال هلك المسوفون الذين يقولون سوف نتوب

وروي عن ابن عباس رض في قوله عز وجل بل يريد الإنسان

ليفجر أمامه يعني يقدم ذنوبه ويؤخر توبته ويقول

سأتوب حتى يأتيه الموت وهو على شر ما كان عليه فيموت عليه

وقال لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى الغد فإن

الموت يأتيك بغتة فالواجب على كل أحد أن يتوب حين

يصبح وحين يمسي قال مجاهد من لم يتب إذا أصبح وأمسى

صباح میکند و شب میکند گفت مجاهد هر که توبه نکند وقتیکه صباح میکند و شب میکند

فهو من الظالمين فالتوبة على وجهين أحدهما في حق العباد

پس او ظالم است پس توبه بر دو وجه است یکی از آن در حق بندگان است

وقد ذكرناها والثاني بينك وبين الله تعالى فيكون

و بتحقیق یاد کرده ایم آنرا و دوم میان تو و میان خدا تعالی است پس میباشد

بالاستغفار باللسان والندم بالقلب والإضمار أن لا يعود

باستغفار بزبان و پشیمانی بدل و نیت بر آنکه باز نگردد

على ما أشرنا إليه من قبل فليجتهد هذا التائب من الظلم و

بسوی گناه بیان تفصیل که اشارت کرده ایم پیش از این پس کوشش میکند این توبه کننده از ظلم و

يبذل الجهد في تكثير الحسنات حتى يقتص منه يوم القيامة

خرج میکند کوشش را در بسیاری کردن نیکیها تا قصاص گرفته شود از او روز قیامت

فتؤخذ حسناته وتوضع في موازين أرباب المظالم ولكن

پس گرفته شود نیکیهای او و نهاده شود در ترازوهای خداوندان مظالم و باید که

كثرة حسناته بقدر كثرة مظالمه للعباد وإلا هلك بسيئات

باشد بسیاری نیکیهای او بمقدار بسیاری مظالم او بر بندگان والا هلاک شود به بدیهای

غيره وهذا يوجب استغراق جميع العمر في الحسنات لو طال

دیگران و این واجب میکند در گرفتن تمام عمر در نیکیها اگر دراز شود

عمره بحسب مدة الظلم فكيف والموت على الرصد وربما

عمر او بموجب مدت ظلم پس چگونه باشد و حال آنکه موت بر محل انتظار است و بسیار است

يكون الأجل قريبا فتخترمه المنية قبل بلوغ الأمنية وقبل

که می آید اجل او نزدیک پس در رباید او را مرگ پیش از رسیدن بآرزو و پیش از

إخلاص العمل وتصحيح النية وتصفية اللقمة فليبادر إلى

خالص ساختن عمل و درست گردانیدن نیت و صاف ساختن لقمه پس بشتابی کند

ذلك وليبذل الاجتهاد فليكتب جميع ذلك وأسامي أصحاب

توبه و صرف کند کوشش را در این پس بنویسد همه آن مظالم را و نامهای صاحبان

المظالم واحدا واحدا ويطوف نواحي العالم وأطراف البلاد و

مظالم را یک یک و بگردد در گوشه‌های عالم و اطراف شهرها و

أقطارها ويطلبهم ويستحلهم أو يؤدي حقوقهم فإن لم يجدهم

کنارها و طلب کند ایشان را و بحل طلبد از ایشان یا ادا کند حقوق ایشان پس اگر نیابد ایشان را

قالى ورثتهم وهو مع ذلك خائف من عذاب الله راج لرحمته

تائب مقلع جميع ما يكره مولاه متشمر في طاعته ومرضاته

فان ادركته منيته وهو على ذلك فقد وقع اجره على الله قال

الله عز وجل ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت

فقد وقع اجره على الله وقد جاء في الصحيحين المتفق عليه عن ابي سعيد

الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كان فيمن كان قبلكم رجل

قتل تسعة وتسعين نفسا فسأل عن اعلم اهل الارض فدل

على راهب فاتاه فقال له انه قد قتل تسعة وتسعين نفسا فهل

له من توبة فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن اعلم

اهل الارض فدل على رجل عالم فاتاه فقال انه قد قتل مائة نفس

فهل له من توبة قال نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق

الى ارض كذا وكذا فان بها اناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم

ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء فانطلق حتى اذا انتصف

الطريق اتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة

العذاب انه لم يعمل خيرا قط فاتاهم ملك في صورة آدمي

٣٤١

فجعلوه بينهم حكما فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

پس گردانیدند ایشان او را میان خود حکم گفت آن فرشته به پیمائید آنچه میان هر دو زمین است بسوی هر کدام از آنها

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

دو زمین باشد نزدیک او از ایشان است پس قیاس کردند پس یافتندش نزدیک تر بآن زمین که اراده کرده بود پس قبض کردند

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

فرشتگان رحمت و در روایتی است پس بود بده صالحان نزدیک تر

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

بیک بدست پس گردانیده شد از اهل قریه صالحه و در روایتی است که وحی کرد خدای تعالی بسوی این ده

ان تباعدي والى هذه ان تقربي وقال قيسوا ما بينهما

خودش کردور برو و بسوی این و بسیه صالحان که نزدیک شو و فرمود ملائک را قیاس کنید آنچه میان این هر دو

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

پس یافتندش بسوی این ده صالحان نزدیک تر بیک بدست پس آمرزیده شد او را پس آن دلیل روشن است

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

قصد گناه گار بسوی توبه و کوشش و نیت او بسوی آن سود مند است و دلیل است

على انه لا خلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

بر آنکه نیست خلاص مگر بگرانی کردن ترازوی نیکیها و اگر چه بمقدار یک ذره باشد

فلا بد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضي بها الخصوم

پس چاره نیست تائب را از بسیار کردن نیکیها و نفلها تا خشنود گرداند بآن خصمان را

يوم القيمة وترفع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا

در روز قیامت و بالا برده میشود یعنی قبول کرده میشود بسبب آن چنانکه فرموده است پیغمبر ... ببینید

من النوافل يرفع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

نفلها که پس ... آن نوافل بالا برده میشود فرائض یا چنانچه فرمود یعنی حدیث و نیز ببندد با خدا عقد

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

عقد درست تاکید و عهد محکم با نیکه باز نگردد بسوی آن گناه

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

و نه بمانند آن همیشه و یاری خواهد بر آن بگوشه نشینی و خاموشی

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال والتورع عن

و کم خوردن و کم خفتن و احراز قوت حلال و پرهیز

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او بسبب

حرام و شبهه یا بکسبی یا بسرمایه و دستش باشد از میراث یا از سببی

حلال فإن كان فيما ورثه شبهة أو حراماً أخرجه ولم يأكل منه
حلال پس اگر باشد در آنچه میراث یافته شبهه یا حرامی بیرون کند آن را و نخورد از آن
ولم يلبس بشيء منه فإن رأس المعاصي الحرام وملاك الدين
و آلوده نشود بچیزی از آن زیرا که سر گناهان حرام است و سرمایه و اصل دین
الحلال والتورع وتصفية اللقمة فكل ما ينشأ من الإنسان من
حلال خوردن است و پرهیزگاری و صاف گردانیدن لقمه پس هرچه پیدا میشود از آدمی از
خير وشر فمن اللقمة فالحلال يورث الخير والحرام يورث
نیکی و بدی از سبب لقمه است پس حلال پیدا میکند نیکی و حرام پیدا میکند
الشر كالقدر إذا طبخ ما فيها واستكمل نضاجه تبين الرائحة
بدی همچون دیگ که هرگاه که پخته میشود آنچه در وی است و کامل میگردد پختگی آن ظاهر میشود بوی
الفائحة عما فيها كل إناء ينضح بما فيه ويكثر مجالسة الفقهاء
گرمی دهد از آنچه در وی است پس هر آوندی تراوش میکند از آنچه در وی است و بسیار کند همنشینی فقیهان
والعلماء بالله ليستفيد منهم أمر دينه ويعرفونه سلوك
و عالمان بخدای تعالی یعنی علمای ربانی تا فایده گیرد از ایشان کار دین خود و بشناسند او را راه رفتن
الطريق إلى الله تعالى وحسن الأدب في طاعته والقيام بأمره
بسوی خدای تعالی و نیکوی ادب در طاعت او و ایستادن بفرمان او
وينبهونه على ما خفي عليه من أمر السلوك في طريقه فلا بد لكل
و آگاه کنند او را بر آنچه پنهان است بر او از امر سلوک در طریق پس ناچار است مر هر
من سلك طريقاً لم يعرفه من دليل يدل له ومرشد يرشده و
که بپرود راهی که ناشناخته است آن را از دلیل که دلالت کند او را و مرشدی که راه راست نماید او را و
هادي يهديه وقائد يقوده ويستعمل الصدق في جميع
هادی که هدایت کند و کشنده که بکشد او را و بکار فرماید راستی را در همه
ذلك والإخلاص والجد في المجاهدة قال الله تعالى والذين
آن و اخلاص و کوشش را در مجاهده فرموده است خدای تعالی آنانکه
جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فقد ضمن للجد الصادق
مجاهده کنند در طلب خدا هر آینه می نمایم ایشان را راههای خویش پس بتحقیق ضامن شده است خدای تعالی
في طريقه الهداية فإذا صدق في ذلك لا بعد الهداية لأن
در راه هدایت پس چون صادق باشد در مجاهده نایاب نمیکند هدایت را زیرا که
الله لا يخلف الميعاد وليس بظلام للعبيد وهو أرحم الراحمين
خدای تعالی خلاف نمیکند وعده را و نیست ستمکننده مر بندگان را و او مهربانترین مهربانان است

رؤف رحيم لطيف بخلقه بارّ بريّته معين وموفق

سخت مهربان است رحیم است لطف کننده است بخلائق خود احسان کننده است بخلائق خویش و توفیق دهنده است [illegible]

للمقبلين اليه داع للمدبرين المولين عنه باللطف

[illegible]

يفرح بتوبتهم كالوالدة الشفيقة اذا قدم ولدها من سفره

[illegible]

البعيدة قال النبي صلى الله عليه وسلم لله افرح بتوبة احدكم من كان

[illegible]

بارض دوية مهلكة ومعه راحلة عليها طعامه وشرابه

[illegible]

وما يصلحه فاضلها فخرج في طلبها حتى كادت نفسه تخرج

[illegible]

فقال ارجع الى المكان الذي اضللتها فيه فاموت هنالك

[illegible]

فرجع الى مكانه فغلبته عينه فغمضها لحظة فاستيقظ

[illegible]

فاذا راحلته عند رأسه عليها طعامه وشرابه قال علي كرم

[illegible]

الله وجهه سمعت ابا بكر رض وهو الصادق قال قال رسول

[illegible]

الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلى فاستغفر

[illegible] پس بر خیزد و وضو کند و نماز بگزارد [illegible]

الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول

[illegible]

جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

[illegible]

غفورا رحيما واما الاموال الحاضرة المغصوبة فلترد

[illegible]

الى المالك ما يعرف له مالكا معينا او الى ورثته على ما تقدم

[illegible]

وما لا يعرف له مالكا معينا فعليه أن يتصدق به عن صاحبه
وآنچه نشناسد او را مالکی معین پس بر وست اینکه تصدق کند بآن مال از جانب صاحبش

فإن اختلط الحرام بالحلال مثل أن اختلط المغصوب بالإرث
پس اگر آمیخته شود حرام بحلال مانند اینکه آمیخته شود مال مغصوب بمیراث

الحلال احتسب واجتهد في معرفة مقدار الحرام فتصدق بذلك
حلال حساب کند و کوشش نماید در شناختن حرام و صدقه کند بآن

المقدار وترك الباقي له ولعياله وأما الأعراض فهو سب
مقدار و بگذارد باقی را برای خود و عیال خود و اما آبروها و آن دشنام کردن

الناس وشتمهم ومنافهة وهو الجناية على القلوب وكذلك
مردم است و روبرو و آن جنایت و گناه بر دلهاست و همچنین است

غيبتهم وذكرهم بالقبيح بما يسوؤهم من الغيبة وهو كل كلام
غیبت ایشان و یاد کردن ایشان را بزشتی و بانچه بد آید ایشان را از غیبت و آن غیبت هر سخنی است

لا يحسن أن يقال له في وجهه فإذا قاله في غيبته من كان
که نیکو نباشد گفتن آن در روی او پس چون بگوید در غیاب او هر که تحقیق غیبت کرده باشد

قد اغتابه فكفارته أن يذكر له ذلك ويستحله فإن كانوا
او را پس کفاره اش آنست که ذکر کند پیش او آنرا و بحلی طلبد پس اگر باشند

جماعة فواحدا واحدا ومن مات منهم قبل ذلك فتدارك
جماعتی پس ذکر کند پیش هر یک و کسیکه مرده است از ایشان پیش از آن پس تدارک کند

ذلك بتكثير الحسنات على ما ذكرنا كل ذلك إذا بلغتهم
آنرا به بسیار کردن نیکیها بر آن وجه که یاد کرده ایم همه این وقتی است که رسیده باشد

الغيبة وأما إذا لم تبلغهم فلا يجب عليه استحلالهم بل لا يجوز
ایشانرا خبر غیبت اما وقتیکه نرسیده است پس واجب نیست بروی بحلی خواستن بلکه روا نیست

لأن فيه إيصال الألم إلى قلوبهم بل يأتي الذين اغتابهم
زیرا که در آن رسانیدن درد است بدلهای ایشان بلکه باید آنهارا که غیبت ایشان کرده است

عندهم فيكذب نفسه عندهم ويثني على المغتابين
نزد ایشان و دروغگو سازد خود را پیش ایشان و ستایش کند غیبت شنوندگان را

فصل ولا بد أن يعرف قدر جنايته ولا يعرض له في
و چاره نیست او را از اینکه بشناسد آن غیبت کرده شده را مقدار جنایت او و تعرض نکند

سائر المظالم ولا يكفي في ذلك الاستحلال المبهم بجواز أن المظلوم
باقی مظالم را و بسنده نیست در آن استحلال غیر معین از جهت روا بودن اینکه مظلوم

٣٤٧

إذا عرف قد ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالإحلال

بل يؤخر ذلك ليوم القيمة ليأخذ بدله من حسناته أو يحمله

من سيئاته فإن كان من جملة جناياته على الغير ما لو عرفه وذكره

لتأذى بمعرفته كزناه بجاريته وأهله أو نسبته باللسان

إلى عيب يخفى من عيوبه تعظم أذاه به فهنا لا طريق له

إلا أن يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما فيجبرها

بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على

الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه

بالإحلال بسرعة أو لا يأمن من المجني عليه مقابلة بما لحق

الجاني في ذلك وطريقه أن يتلطفه ويسعى في مهماته و

أغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه

فإن الإنسان عبد الإحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع

بحسنة فإن تعذر ذلك عليه فالكفارة تكثير الحسنات

ليجزي بها في يوم القيمة جناياته فإن الله تعالى يحكم به عليه

ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجناياته عليه إذا امتنع من

٣٤٥

القبول كمن أتلف في الدنيا مالاً فجاء بمثله فامتنع من له
بیکبار همچون کسے که تلف کند در دنیا مال کسے را پس بیارد مانند آنرا پس اباکند کسی که او راست
الحق عن قبول ذلك وإبائه عن ذلك فإن الحاكم يحكم عليه
حق از قبول کردن آن وابا [illegible] از آن نزد آن پس هر آئینه حاکم حکم میکند بر او
بالقبض شاء أم لم يشأ وكذلك الله عز وجل يحكم بذلك في
بقبض حق برابر است که او قبول کند یا نکند همچنین خداے تعالے حکم خواهد کرد بآن در
عرصات القيمة وهو أحكم الحاكمين وأعدل العادلين فصل
عرصات قیامت و او حاکم ترین حاکمان و عادل ترین عادلان است
فإذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى في
پس چون فارغ شود از ظلمهاے بندگان و فارغ شود براے عبادت خداے تعالے در آن
[illegible] سلك طريق الورع لأن به يتخلص العبد في الدنيا و
احوال که خالص باوست برود راه پرهیزگاری را زیرا که بآن [illegible] خلاص میشود بنده در دنیا و
الآخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه
آخرت از بندگان واز عذاب خداے تعالے وبآن [illegible] سبک میشود ازو
الحساب يوم القيمة فإن الحساب يوم القيمة لحقوق العباد
حساب در روز قیامت زیرا که حساب روز قیامت از جهت حقوق عباد است
والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الأنام على غير وجه الشرع
واز جهت معاملات است که جاری میشود میان [illegible] در دنیا بر غیر وجه شرعی
وأما من حاسب نفسه في الدنيا وأخذ من الخلق ما يستحقه
اما هر که حساب کند با نفس خویش در دنیا و بگیرد از آنچه حق اوست
وأعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى
و روگردانید از آنچه نیست او را و بترسد از درازی حساب در قیامت پس بر
أي شيء يحاسب وفي الخبر إن الله تعالى يستحيي أن يحاسب
هر کدام چیز حساب کرده شود [illegible] حساب خود در دنیا [illegible] حساب [illegible] در خبر است که [illegible]
الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم حاسبوا أنفسكم
با پرهیزگاران در قیامت واز این جهت فرمود پیغمبر حساب کنید با نفسهاے خویش
قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال صلى الله عليه وسلم من حسن
پیش از آنکه حساب طلبیده شود [illegible] بسنجید اعمال خود پیش از آنکه سنجیده شود اعمال شما و فرمود از خوبی
إسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذا إشارة إلى التوقف في كل
اسلام مرد است گذاشتن آنچه ضروری نباشد او را و این حدیث اشاره است بسوی ایستادن در هر

۳۴۶

مجمع البحار

شيءٍ وترك الاقدام عليه الا باذن الشرع فان وجد في الشرع

چیز و قدم ننهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مساغا للتناول له والشروع فيه فعل والا وقف عنه ومال الى

راهی برای گرفتن و شروع کردن در آن بکند و اگر نه باز ایستد از آن و میل کند بسوی

غيره واليه اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك

چیز دیگر و بسوی این معنی اشاره فرموده است رسول خدا ﷺ بگذار آنچه در شک اندازد ترا بسوی آنچه در شک نیندازد

وقال صلى الله عليه وسلم المؤمن وقاف والمنافق لقاف وقال صلى الله عليه وسلم لو

و فرموده ﷺ که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جای دیگر فرموده است اگر

صليتم حتى تكونوا كالحنايا وصمتم حتى تكونوا كالاوتار

نماز کنید شما تا آنکه بشوید همچو کمانها و روزه گیرید تا آنکه بشوید همچو زهها

فما ينفعكم الا الورع الشافي وفي موضع اخر المؤمن من تناش

پس سود نمیکند شما را مگر پرهیزگاری که شفا بخشنده است و جای دیگر فرموده است که مومن

وقال صلى الله عليه وسلم من لم يبال من اين مطعمه ومشربه لم يبال الله تع

و فرموده است کسیکه باک نداشت که از کجاست خوردن او و نوشیدن او باک ندارد خدای

من اي باب من النار يدخله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

در دوزخ درآرد او را و روایت است از جابر از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال ايها الناس ان احدكم لن يموت حتى يستكمل

خدا ﷺ که فرمود ای آدمیان بدرستی یکی از شما نمی میرد تا آنکه تمام کند

رزقه فلا تستبطئوا الرزق واتقوا الله واجملوا في الطلب وخذوا

روزی خود را پس دیر مپندارید روزی را و بترسید از خدای و نیکویی کنید در جستن و بگیرید

ما حل لكم وذروا ما حرم عليكم وعن ابن مسعود رض عن رسول

چیزی که حلال است شما را و بگذارید چیزی که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال لا يكتسب عبد مالا من الحرام فيتصدق

خدا ﷺ که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه کند

به فيؤجر عليه ولا ينفق منه شيئا فيبارك له فيه ولا يتركه

بآن پس مزد داده میشود بر آن و خرج نمیکند از آن مال چیزی پس برکت کرده شود او را در آن و نگذارد

خلف ظهره الا كان زاده الى النار وقال صلى الله عليه وسلم ان الله لا

پس پشت خود مگر آنکه باشد آن توشه او بسوی دوزخ و فرموده ﷺ بدرستی که خداوند

يمحو الشر بالشر ولكن يمحو الشر بالخير عن عمران بن الحصين رض

نمیکند بدی را به بدی لیکن محو میکند بدی را به نیکی و روایت است از عمران

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقُولُ عَبْدِي أَدِّ مَا

اینکه گفت پیغمبر ص بدرستی خدا میگوید ای بندهٔ من اداکن چیزی که

افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ

فرض کرده ام برتو میشوی از عبادت کننده ترین مردم و بازشو از چیزی که بازداشتم ترا ازو

تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ

میشوی از پرهیزگارترین مردم و خشنود شو بچیزی که روزی کرده ام ترا میشوی از بی نیازترین مردم

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي هُرَيْرَةَ رض كُنْ وَرِعًا تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَقَالَ

گفت پیغمبر ص مر ابی هریره را رض باش پرهیزگار میشوی از عبادت کننده ترین مردم و گفت

الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْوَرَعِ خَيْرٌ مِنْ

حسن بصری رح مقدار یک ذره از پرهیزگاری بهتر است از

أَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى إِلٰى مُوسٰى

هزار مقدار از روزه و نماز و وحی فرستاد خدای تعالی بسوی موسی

عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ وَقِيلَ رَدُّ

علیه السلام نزدیک نمیشوند بسوی من نزدیک شوندگان به مانند پرهیزگاری و گفته شده است

دَانِقٍ مِنْ فِضَّةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ سِتِّمِائَةِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَ

ششم حصه درهم از نقره بهتر است نزد خدا از ششصد حج مقبول و

قِيلَ سَبْعِمِائَةٍ مُتَقَبَّلَةٍ وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رض جُلَسَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰى

گفته شده است هفتصد حج قبول کرده شده و گفت ابو هریره رض همنشینان خدای تعالی

غَدًا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى تَرْكُ

فردا اهل پرهیزگاری و زهد اند و گفت ابن مبارک رح که ترک

فَلْسٍ مِنَ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ فَلْسٍ يُتَصَدَّقُ بِهِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ

یک پل از حرام بهتر است از صد پل که صدقه کنند بان و روایت کرده شده است از

الْمُبَارَكِ أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ يَكْتُبُ الْحَدِيثَ فَانْكَسَرَ قَلَمُهُ فَاسْتَعَارَ

مبارک اینکه بوده است در شام که مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس عاریت گرفت

قَلَمًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ نَسِيَ جَعْلَ الْقَلَمِ فِي مِقْلَمَتِهِ فَلَمَّا

قلم را پس هرگاه که فارغ شد از نوشتن فراموش کرد نهادن قلم را در قلمدان خود پس هرگاه

رَجَعَ إِلٰى مَرْوَ رَأَى الْقَلَمَ وَعَرَفَهُ فَتَجَهَّزَ لِلْعَوْدِ إِلَى الشَّامِ لِرَدِّ الْقَلَمِ

باز گشت بسوی مرو دید قلم را و شناخت آنرا پس آماده شد برای رفتن بسوی شام تا باز گرداند قلم

وَعَنْ نُعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رض أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و از نعمان بن بشیر رض که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را ص

يقول الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما مشتبهات لا يعلمها
میگوید حلال آشکار است و حرام آشکار است و میان ایشان چیزهای پوشیده است که نمیدانند
كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه
بسیار از مردم پس کسیکه پرهیز کند مشتبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را
ومن لم يتق الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول
و کسیکه نه پرهیز کند شبهات را افتاد در حرام چنانچه چرانندهٔ که می‌چراند سوای گرد
الحمى يوشك أن يقع فيه وإن لكل ملك حمى وإن حمى الله عز
قرق نزدیک است که افتد در آن و بدرستی هر پادشاه را قرق است و بدرستی قرق خدا
وجل محارمه ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح
عزوجل حرامها است و آگاه باشید بدرستی در تن گوشت پاره است هرگاه که نیک شد نیک شود
الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهي القلب
تن همه و هرگاه که بد شد بد شود تن همه آگاه باشید آن گوشت دل است
عن أبي موسى الأشعري رض قال لكل حد وحدود الإسلام
و نقل است از ابو موسی اشعری که گفت مر هر چیز را نهایت است و نهایت اسلام
الورع والتواضع والصبر والشكر فالورع ملاك الأمور
پرهیزگاری و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن است پس پرهیزگاری ستون همه
والصبر النجاة من النار والشكر الفوز بالجنة ودخل الحسن
و صبر کردن رستگاری است از آتش و سپاس کردن رسیدن است به بهشت و درآمد حسن
البصري رحمه الله مكة فرأى غلاما من أولاد علي بن أبي
بصری بمکه پس دید پسری را از اولاد علی ابن ابی
طالب رض قد أسند ظهره إلى الكعبة يعظ الناس فوقف
طالب بتحقیق تکیه کرده است پشت خود را بسوی کعبه پند میکرد مردم را پس ایستاد
عليه الحسن وقال له ما ملاك الدين فقال الورع فقال
بر او حسن و گفت مر او را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاری است و گفت
ما آفة الدين قال الطمع فتعجب الحسن منه وقال إبراهيم
چیست آفت دین پس گفت طمع کردن است پس شگفت آمد حسن را از او و گفت ابراهیم
بن أدهم رض الورع ورعان ورع فرض وورع حذر فورع
بن ادهم پرهیزگاری دو گونه است پرهیزگاری فرضست و پرهیزگاری ترسیدن است
الفرض الكف عن معاصي الله وورع الحذر الكف عن الشبهات
فرض باز ماندن است از گناهان و پرهیزگاری ترسیدن باز ماندن است از شبهات

٣٧٩

فِي مَحَارِمِ اللهِ تَعَالَى فَوَرَعُ الْعَامِّ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَهُوَ

در حرامهای خدا پیشتر   پس پرهیزگاری عام از حرام و شبهه است و آن حرام و شبهه

كُلُّ مَا كَانَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ وَلِلشَّرْعِ فِيهِ مُطَالَبَةٌ وَوَرَعُ

هر چیزیست که بوده است مر خلق را بر وی تبعتی   و مر شرع را در وی طلب کردنی   و پرهیزگاری

الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ فِيهِ الْهَوَى وَلِلنَّفْسِ فِيهِ شَهْوَةٌ وَلَذَّةٌ

خاص از هر چیزیست که بوده است در آن میل نفس   و مر نفس را در وی آرزوی و لذتی است

وَوَرَعُ خَاصِّ الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ لَهُمْ فِيهِ إِرَادَةٌ وَرُؤْيَةٌ

و پرهیزگاری خاص الخاص از هر چیزیست که بوده است مر ایشان را در آن خواهش و اندیشه

فَالْعَامُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الدُّنْيَا وَالْخَاصُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الْجَنَّةِ

پس عام پرهیزگاری میکند در گذاشتن دنیا و خاص پرهیزگاری میکند در گذاشتن بهشت

الْعُلْيَا وَخَاصُّ الْخَاصِّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ مَا سِوَى الَّذِي خَلَقَ وَبَرَأَ

بلند   و خاص الخاص پرهیزگاری میکند در گذاشتن هر چیز که جز آنکس است که آفرید و پیدا کرد

قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ عَلَى وَجْهَيْنِ

گفت یحیی معاذ   رحمه   پرهیزگاری بر دو وجه است

وَرَعٌ فِي الظَّاهِرِ وَهُوَ أَنْ لَا تَتَحَرَّكَ إِلَّا لِلّٰهِ وَوَرَعٌ فِي الْبَاطِنِ وَ

پرهیزگاری در ظاهر است و آن نیست که نه جنبی مگر برای خدا   و پرهیزگاریست در باطن و

هُوَ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي قَلْبِكَ سِوَاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالَ يَحْيَى

آن اینست که نه در آید در دل تو غیر خدای   و گفت یحیی

رَحِمَهُ اللهُ أَيْضًا مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي دَقِيقٍ مِنَ الْوَرَعِ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ

نیز   کسیکه نظر نکرد در باریک ترین از پرهیزگاری پیدا نشد مر او را

شَيْءٌ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْجَلِيلِ مِنَ الْعَطَاءِ وَقِيلَ مَنْ دَقَّ فِي

چیزی و نرسید بسوی بزرگ از عطا   و گفته شده است کسیکه باریک شد در

الْوَرَعِ نَظَرُهُ جَلَّ فِي الْقِيَامَةِ خَطَرُهُ وَقِيلَ الْوَرَعُ فِي الْمَنْطِقِ أَشَدُّ

پرهیزگاری نظر او بزرگ شد در قیامت مرتبه او   و گفته شده است پرهیزگاری در گفتار سخت

مِنْهُ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالزُّهْدُ فِي الرِّيَاسَةِ أَشَدُّ مِنْهُ

ترست از نه در زر   و نقره   و زهد کردن در سرداری سخت تر است   از زهد

فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لِأَنَّكَ تَبْذُلُ لَهُمَا فِي طَلَبِ الرِّيَاسَةِ

در زر و نقره   زیرا که بدرستی تو خرج میکنی زر و نقره را در طلب سرداری

وَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ أَوَّلُ

و گفت   سلیمان دارانی   پرهیزگاری اول

۳۵۰

٣٥١

الزهد كما ان القناعة طرف الرضاء وقال ابو عثمان

رحمة الله عليه ثواب الورع خفة الحساب وقال يحيى بن

معاذ الرازي رحمه الله الورع الوقوف على حد العلم من

غير تاويل وقال ابن الجلاء رحمه الله من لم يصحبه الورع

في فقره اكل الحرام النص وقال يونس بن عبيد الله الورع

الخروج من كل شبهة ومحاسبة النفس مع كل طرفة قال

سفيان الثوري رحمه الله ما رايت اسهل من الورع كل ما حاك

في نفسك كرهته وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم الاثم ما حاك في

صدرك وكرهت ان يطلع عليه الناس وهو اذا لم ينشرح

الصدر به وكان في قلبك منه شيء وكذلك قوله صلى الله عليه وسلم

الاثم حواز القلوب يعني ما حز في صدرك وحاك ولم يطمئن

عليه القلب فاجتنبه ومنه الحديث اياكم والحكاكات

فانها المآثم وقوله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك وقال

معروف الكرخي رض احفظ لسانك من المدح كما تحفظ من

الذم وقال بشر بن الحارث رض اشد الاعمال ثلثة الجود في

القلة والورع في الخلوة وكلمة حق عند من يخاف ويرجى

که ... پرهیزگاری در تنهائی و راست گفتن نزد کسیکه از وی حرف داشته شود و امید داشته شود ازو

وقيل جاءت اخت بشر بن الحارث الحافي الى الامام احمد بن

و گفته شده است آمد خواهر بشر حافی رح بسوی امام احمد

حنبل رحمة الله عليهما وقالت يا امام انا نغزل على سطوحنا

حنبل رح و گفت یا امام بدرستی ما میریسیم بر بامهای ما

فتمر بنا مشاعل الطاهرية ويقع الشعاع علينا ايجوز لنا الغزل

پس میگذرد بما مشعلهای طاهریه و می افتد روشنائی بر ما پس روا است ما را ریسیدن

في شعاعها فقال من انت عافاك الله قالت انا اخت بشر بن

در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو بخشد ترا خدا پس گفت من خواهر بشر حافی ام

الحارث فبكى الامام احمد رض وقال من بيتكم يخرج الورع لا

پس گریست امام احمد و گفت امام از خانه شما می برآید پرهیزگاری

تغزلي في شعاعها وقال علي العطار رض مررت بالبصرة في بعض

مریس در روشنائی آن و گفت علی عطار رض گذشتم در بصره در بعضی

الشوارع واذا مشائخ قعود وصبيان يلعبون فقلت الا

کوچها ناگاه پیران نشسته اند و خوردان بازی میکنند پس گفتم من کودکان را

تستحيون من هؤلاء المشائخ فقال صبي من بينهم هؤلاء

شرم نمیکنید از این پیران پس گفت مرا یکی از کودکان که آن

المشائخ قل ورعهم فقلت هيبتهم وقيل ان مالك بن

پیران کم است پرهیزگاری ایشان پس کمست ترس آن و گفته شده است بدرستی مالک

دينار رض مكث بالبصرة اربعين سنة فلم يصح له ان ياكل

دینار رح درنگ کرد در بصره چهل سال پس درست نشد مر او را اینکه بخورد

من تمر البصرة ولا رطبها حتى مات ولم يذقه وكان اذا انقضى

از میوه آن و نه از خرما ... آن تا آنکه مرد و نچشید آنرا و بود مالک چون میگذشت

وقت الرطب قال يا اهل البصرة هذا بطني ما نقص منه شيء

موسم خرما میگفت ای اهل بصره این شکم من نکاهید از وی چیزی

ولا زاد فيكم شيئا وقيل لابراهيم بن ادهم رض الا تشرب من

و نه افزود در شما چیزی و گفته شده است مر ابراهیم را آیا نمینوشی از

ماء زمزم فقال لو كان لي دلو لشربت وقيل كان الحارث

آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو هر آینه مینوشیدم و گفته شده است که بود حارث

٣٥٢

١٢

المحاسبي رضي الله عنه إذا مدّ يده إلى الطعام فيه شبهة ضرب على
محاسبی ... چون دراز کرد دست خود را بسوی طعام و میبود در آن طعام شبهه جنبیده بر
رأس إصبعه عرق فيعلم أنه غير حلال وقيل أن بشر الحافي
سر انگشت او رگ پس میدانست اینکه حلال نیست و گفته شده است بدرستی بشر حافی
رحمه الله كان إذا قدّمت بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتدّ
بود چون پیش آورده میشد پیش دو دست او طعامی که درو شبهه است دراز نمیشد
إليه يده وقيل أن أمّ أبي يزيد البسطامي رض كانت إذا مدّت
بسوی او دستش و گفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد
يدها إلى طعام فيه شبهة تتباعد عنها لكونها حاملة بأبي
دست خود بسوی طعامی که درو شبهه است دور میشد طعام در هنگام بودن او از آن حامله با بایزید
يزيد فلم تمدّ يدها إليه وكان بعضهم إذا قدّم إليه طعام
پس دراز نگشت دست او بسوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد سوی او طعام
فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فيعلم من ذلك فامتنع
که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند
من أكله وقيل عن بعضهم أنه كان إذا وضع في فيه لقمة
از خوردن او و گفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون می نهاد در دهن خود لقمه
من طعام فيه شبهة لم يمضغ فتصير كالرمل في فمه
از طعامی که درو شبهه است نمی خایید پس میگشت همچون ریگ در دهن او
فإنما فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة
و جز این نیست که کرده است خدای تعالی ایشان را آن جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت
وحمية لهم لما صفّوا اللقم واجتهدوا في طلب الحلال وترك
و نگاه داشتن مر ایشان را هر گاه که صاف کردند لقمه ها و کوشیدند در جستن حلال و گذاشتن
الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عمّا يكرهونه من الطعام
حرام و شبهه نگاه داشت ایشان را خدای تعالی از چیزی که مکروه داشتند از طعام
فذبّ عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤنة التفتيش والتنقير
پس دور کرد خدای تعالی از ایشان در شناختن آن و بسنده شد ایشان را مشقت جستن و کاویدن
عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشتري
از فروشنده طعام و کسب او و معیشت او و بهایی که خریده است
به وأصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة
آن و از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدای تعالی آن را نشانه

عندهم في اي وقت رأوها كفوا ايديهم عن تناول الطعام

نزد ایشان در هر وقت که دیدند آن نشانها را باز داشتند دست خود از خوردن طعام

واذا لم يروها تناولوه هذا في حق هؤلاء السادة الكرام الذين

و چون نمی‌بینند آن نشانها را می‌خورند و این نشانها در حق آن پیشوایان بزرگ ست که

سبقت اليهم العناية وعمتهم الرعاية واما الحلال في

پیش شده اند در ایشان را عنایت خدا و در گرفته ست ایشان را رعایت خدا و اما حلال در

حق العوام من المؤمنين فكل ما لا يكون للخلق فيه تبعة ولا

حق عوام از مسلمانان پس هر چیز نیست که نباشد مر خلق را در وی حق و نه

للشرع عليه مطالبة كما قال سهل بن عبد الله التستري رحمه الله

شرع را بر وی گرفتن و گیر چنانچه گفت سهل تستری رح

تعالى حين سئل عن الحلال فقال الحلال هو الذي لا يعصى

وقتیکه پرسیده شد از حلال گفت حلال آنست که نافرمانی کرده نمیشود

الله فيه وقال مرة اخرى الحلال الصافي الذي لا ينسى الله فيه

خدا پیش وی در وی و گفت سهل بار دیگر حلال صافی آنست که فراموش کرده نشود خدا در وی

فالحلال حلال بحكم لا حلال عين اذ لو كان حلال عين لم يكن الا

پس حلال حلال ست بحکم خدا نه حلال بوجود از جهت آنکه اگر میبود حلال بوجود هر اینه نمی بود که حلال

لاحد اكل الميتة ولا اذا اشترى الشرطي بماله الحرام دراهم هذه

هر یکی را خوردن مرده و نه وقتیکه خرید داروغه بمال خود که حرام ست طعام

حلالا ثم ردهم فاستقال البيع فرجع الطعام الى يد مالكه الاول

حلال را پس باز گردانید بیع را و بازگشت طعام بدست مالک اول

ان لا يجوز اكله للمتورع المؤمن لانه قد تخلل بينهما حالة

اینکه روا نباشد آن طعام مر پرهیزگار مومن را زیرا که در میان تحقیق در آمده ست میان ایشان

يحرم اكل فيها وهو حصوله في يد الشرطي فلما اتفق المسلمون

حرام میشود خوردن آن طعام و آن حالت و آن وقت پیدا آمدن طعام ست در دست داروغه خرنده پس چون

على جواز اكل هذا الطعام الذي حصل في ملك الشرطي المشتري

روا بودن خوردن این طعام که پیدا شده در ملک داروغه خرنده

بماله الحرام الذي يحرم اكله عند جميع المسلمين علم ان

بمال حرام خویش که حرام ست خوردن آن نزد همه مسلمانان دانسته شد که بدرستی

الحلال والحرام ما كان الشرع حكم به لا نفس العين لان ذلك

حلال و حرام چیزیست که بوده ست که شرع حکم کرده ست بآن نه حلال و حرام وجود است خود زیرا که حلال

٣٥٥

طعام الأنبياء كما جاء به في الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع
خود طعام پیغمبران است چنانچه آمده است در حدیث شریف بدرستی پیغمبر شنید
رجلا يقول اللهم ارزقني الحلال المطلق فقال له صلى الله عليه وسلم
مردی را که میگفت ای بارخدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر
ذلك رزق الأنبياء اسأل الله رزقا لا يعذبك عليه وكذلك
آن روزی پیغمبران است بلکه بخواه از خدا روزی که عذاب نکند ترا بر آن و همچنین
في الشرع من يجيز من أهل الذمة واليهود والنصارى والمجوس
در شرع است کسی که روا دارد از کافران ذمی که یهود و نصاری و مجوس اند
في المحرمات من الخمر والخنزير وليناهم بيعها وأخذنا منهم
در چیزهای حرام از شراب و خوک والی میکنیم ایشان را بفروختن آنها پس میگیریم از ایشان
العشر من أثمانها وروى ذلك عن عمر بن الخطاب رض فقال
ده یک حصه از بهای آنها و روایت کرده شده است از عمر خطاب پس گفت
ولوهم بيعها وخذوا العشر من أثمانها فإذا أخذ العشر منهم
و والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید ده یک حصه بهای آنها پس وقتیکه گرفته میشود ده یک حصه از ایشان
فما يصنع به أليس ينتفع به المسلمون فلو كان الحلال حلال
پس چه کرده میشود بآن آیا نمی‌گیرند نفع بآن عشر مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال
العين لما جاز أخذ ذلك لأن الخمر والخنزير وثمنها حرام و
بذات خود پس هر آینه روا نمیشد گرفتن آن عشر زیرا که شراب و خوک و بهای ایشان حرام است لیکن
أحل ذلك لدخول اليد والعقد كما قيل بين الحلال والحرام يد
حلال گردانیده شد آن را از جهت در آمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده است فرق میان حلال و حرام دست
فمن أخذ الشرع في يده مصباحا فأخذ به وأعطى به ولم يتأول
پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت به شرع و داد بآن و تغیر نداد
فيه ولم يخرج عنه فأخذ ما أذن له الشرع وأعطى ما أذن
در شرع و نه برآمد از آن پس گرفت چیزی که فرمود مر او را شرع و داد چیزی که فرموده بود
له الشرع فيه وصار جميع تصرفاته بالشرع أكل الحلال
مر او را شرع در آنچه و گشت همه تصرفات او بشرع خورنده حلال را
بالشرع وليس عليه طلب الحلال المطلق والعين إذ ذلك لا
بشرع و نیست واجب بر وی خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیرا که آن
يكاد يدرك إلا أن يشاء الله أن يكرم به بعض أولياءه وأصفياءه
نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای تعالی اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدگان را

وما ذلك على الله بعسير فالناس في الطعام على ثلاثة اضرب

و نیست آن بر خدا دشوار پس مردم در طعام سه گونه اند

متقي وولي وبدل العارف فحلال المتقي ما ليس للخلق عليه

یکے پرہیزگار است و یکے دوست و یکے بدل عارف است پس حلال پرہیزگار چیزیست کہ نیست مر خلق را در وی

تبعة ولا للشرع عليه مطالبة وطعام الولي الحق الذي هو

حق و نہ شرع را بر وی خواہش و طعام دوست محقق کہ وی پرہیزگار است

الزاهد زائل الهوى ما ليس فيه الهوى بل هو مجرد بامره وطعام

و دور شده است از ہوا سے نفس چیزیست کہ نیست در وے ہوا سے نفس بلکہ آن محض فرموده خدا است و

البدل الذي هو العارف المغني فيه زائل الارادة كره

بدل کہ او دانا است و کار کرده شده است در وے و دور شده است خواہش او دلے او

القدر ما لم تكن له فيه همة ولا ارادة بل فضل كله من الله

تقدیر الٰہی ہست کہ نبوده است در وے قصد و خواہش بلکہ فضل ست ہمہ او را از خدا سے

عز وجل يرزقه ويدلله ويربيه بقدرته الشاملة ومنته

روزی مے دہد او را و ہمرے میکند و تربیت میکند او را بقدرت خود کہ در گیرنده است و بنعمت او

العامة ومشيته النافذة كالطفل الرضيع في حجر امه

کہ عام است و بخواہش او کہ رونده است چنانکہ بچہ شیرخواره در کنار مادر

الشفيقة فما لم يتحقق له المقام الاول لا يصل الى المقام

مہربان است پس تا آنکہ درست نشده مر او را مرتبہ اول نمیرسد بسوے مرتبہ

الثاني وما لم يتحقق له المقام الثاني لا يصل الى المقام الثالث

دوم و تا پدید نشده مر او را مرتبہ دوم نمیرسد بسوے مرتبہ سوم

فطعام المتقي شبهة في حق زائل الهوى وطعام زائل الهوى

پس طعام پرہیزگار شبہہ است در حق آنکہ دور شونده است ہوای نفس و طعام دور شده ہوا مشتبہ است

في حق زائل الارادة والهمة كما قيل سيئات المقربين حسنات

در حق دور شده خواہش و قصد چنانکہ گفتہ شده بدیہا سے نزدیکان نیکیہا سے

الابرار فطعام الشيخ مباح للمريد وطعام المريد حرام في حق

نیکوکاران است پس طعام شیخ مباح است برائے مرید و طعام مرید حرام است در حق

الشيخ لصفاء حاله ونزاهة رتبته وعلو منزلته وقربه من

شیخ از جہت صاف بودن حال او و پاک بودن مرتبہ او و بلند بودن جاے او و نزدیک بودن او از

ربه عز وجل ومن دقائق الورع ما نقل عن همش انه قال اذنبت

حق و از باریکیہای پرہیزگاری چیزیست کہ نقل کرده شده است از ہمش انکہ گفت گناه کردم

ذنباً وأنا أبكي عليه منذ أربعين سنة وذلك أنه زارني

گناهی را پس گریه میکنم بر او مدت چهل سال و آن اینکه برادری زیارت کرد مرا

أخٌ لي فاشتريت بدانق سمكة مشوية فلما فرغ من أكلها

برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی شش درهم ماهی بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

أخذت قطعة طين من جدار جاري حتى غسل يده ولم أستحل

گرفتم پارچه خاک را از دیوار همسایه خود تا شست دست خود را و درخواست نکردم آنرا

له وقيل إن رجلاً كان في بيت بكراء فكتب رقعة وأراد

و گفته شده است مردی بود در خانه بکرایه پس نوشت رقعه را و خواست

أن يتربها من جدار البيت فخطر بباله أن البيت بالكراء

که آلوده کند او را از دیوار خانه پس گذشت بدل او اینکه خانه کرایه است

ثم إنه خطر بباله أن لا خطر لهذا فترب الكتاب فسمع هاتفاً

پس گذشت بدل او که نیست خطر مر آنرا پس خاک آلوده ساخت کتاب را پس شنید آوازی

يقول سيعلم المستخف بالتراب ما يلقى غداً من طول الحساب

که میگفت زود بداند خوار دارنده خاک را چیزی که ببیند آنرا فردا از درازی حساب

ورُوي عتبة الغلام يتصبب عرقاً في الشتاء فقيل له في

و روایت شده عتبه غلام را که میریزد عرق او را در زمستان پس گفته شد او را در

ذلك فقال إنه مكان عصيت فيه ربي فسئل عنه فقال

این باره پس گفت عتبه بدرستی آن جای است که نافرمانی کرده ام پروردگار را پس پرسیده شد از آن

كشطت من هذا الجدار قطعة طين غسل ضيف لي يده بها

عتبه پس گفت برکندم از این دیوار پارچه خاک را که شست مهمان من دست خود را بآن

ولم أستحل صاحبه وقيل إن الإمام أحمد بن حنبل رحمه الله

و درخواست نکردم از خداوند آنرا و گفته شده است که امام احمد حنبل رحمه الله

رهن سطلاً له عند بقال بمكة فلما أراد فكاكه أخرج

گرو داشت مطهره خود را نزد بقال بمکه پس هرگاه که خواست خلاص کردن برآورد

البقال إليه سطلين وقال خذ أيهما لك فقال الإمام أحمد

بقال بسوی امام دو مطهره و گفت بگیر هر کدام که از تو است پس گفت امام

أشكل علي سطلي فهو لك والدراهم لك فقال البقال سطلك

پوشیده است بر من مطهره من پس آن از تو است و درم هم از تو است پس گفت بقال مطهره تو

هذا وإنما أردت أن أجربك فقال لا آخذه ومضى وترك

اینست و جز این نیست که خواستم که آزمایم ترا پس گفت امام نگیرم آنرا و رفت و گذاشت مطهره را

۳۵۷

السطل عنده وقيل ان رابعة العدوية رحمة الله عليها خاطت

طشتے را نزد او و گفته شده است که رابعه عدویه دوخت

شقا في قميصها في ضوء مشعلة سلطانية ففقدت قلبها

پاره بود در پیراهن خود در روشنی مشعله سلطانیه پس گم کرد رابعه دل خود را

زمانا حتى تذكرت ذلك فشقت قميصها فوجدت قلبها و

چندے تا آنکه یاد کرد و شکافت پیراهن خود را پس یافت دل خود را و

رأى سفيان الثوري رح في المنام وله جناحان يطير بهما في الجنة

دید سفیان ثوری را در خواب و حالیکه مر او را دو بال است که میپرد بآنها در بهشت

من شجرة الى شجرة فقيل له بم نلت هذا قال بالورع وكان

از درختے بسوے درختے پس گفته شد او را بچه رسیدے باینچه گفت به پرهیزگاری و بود

حسان بن ابي سنان لا ينام مضطجعا ولا ياكل سمينا

حسان نمی خوابید بر پهلو و نمیخورد چرب

ولا يشرب باردا ستين سنة فرئي في المنام بعد ما مات

و نمی نوشید سرد مدت شصت سال پس دیده شد در خواب پس از آنکه مرد

فقيل له ما فعل الله بك قال خيرا الا اني محبوس عن الجنة

پس گفته شد او را چه کرد خدا بتو گفت نیکو مگر آنکه من در بندم از بهشت

بابرة استعرتها فلم اردها وكان لعبد الواحد بن زيد غلام

بواسطه سوزن که عاریت گرفته بودم و باز نداده بودم و بود مر عبد الواحد را غلامے

خدمه سنين وتعبد اربعين سنة وكان في ابتداء امره

که خدمت کرده بود او را چند سال و عبادت کرده بود چهل سال و بود در ابتداے کار

كيالا فلما مات رئي في المنام فقيل له ما فعل الله بك قال

پیمانه کننده پس هرگاه مرد غلام دیده شد در خواب پس گفته شد او را چه کرد خدا بتو گفت

خيرا غير اني محبوس عن الجنة وقد اخرج علي من غبار

نیکو مگر آنکه بند کرده شده ام از بهشت و تحقیق بر آورده شده است بر من از گرد

القفيز اربعين قفيزا ومر عيسى عليه السلام بمقبرة فنادى

پیمانه چهل پیمانه و گذشت عیسی عم بگورستان پس ندا داد

رجلا منهم فاحياه الله تعالى فقال من انت فقال كنت حمالا

مردے را از ایشان پس زنده ساخت خداے تعالی او را پس گفت کیستی گفت بودم بار بردار

انقل للناس فنقلت يوما لانسان حطبا فكسرت منه خلالا

که میبردم بار مردمان را پس بردم روزے برائے مردے هیمه را پس شکستم از وے خلالے

تعلقت به فانا مطالب منذ مت فصل ولا يتم الورع

فلان کردم بآن پس من طلب کرده شده ام بآن از آن هنگام که مرده ام ، و درست نمیشود پرهیزگاری

الا ان يؤدي عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ

مگر آنکه ادا کند ده چیز فرض بر نفس خود نخستین ایشان نگاه داشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان است از غیبت از جهت فرموده خداے تعالی که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را

والثاني الاجتناب عن سوء الظن لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهیزیدن از بدگمانی است پرهیز کنید

كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولقوله صلى الله عليه وسلم اياكم

بسیار از گمان بد بدرستی گمان بد گناه است و از جهت فرموده پیغمبر دور باشید

والظن فانه اكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس بدرستی گمان بد دروغ ترین سخنان است و سوم پرهیزیدن از مسخره کردن است

٣٥٩ لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غض البصر عن

از جهت قول خداے تعالی مسخره نکند گروهی از گروهی و چهارم پوشیدن چشم است از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم

حرامها از جهت قول خداے بگو اے محمد مسلمانان را بپوشند پاره از چشمهاے خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى واذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستی زبان است از جهت قول خداے تعالی و هرگاه بگویید پس راست گویید

يعني فاصدقوا والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه

یعنی راست بگویید و ششم آنکه بداند منت خداے را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمن عليكم ان

تا شگفت نیاید بر خود از جهت قول خداے تعالی بلکه خداے تعالی منت مینهد بر شما این

هداكم للايمان والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه

که راه نمود شما را براے ایمان و هفتم آنکه خرج کند مال خود را در راه حق و نه خرج کند

في الباطل لقوله تعالى والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم

او را در باطل از جهت قول خداے تعالی و آنانکه هرگاه خرج کنند اسراف نکنند و

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

تنگ دستی نکنند یعنی خرج نکنند در گناه و باز نمیدارند از طاعت

والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر لقوله تعالى

و هشتم این که نخواهد براے خود بلندی و بزرگی از جهت قول خدا

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض

آن سراے آخرت یعنی بهشت میگردانیم مر کسانی را که نمیخواهند سر فرازی در زمین

ولا فسادا والتاسع المحافظة على الصلوات الخمس في مواقيتها

و نه تباهی و نهم نگهبانی کردن بر نماز اے پنجگانه در وقتهاے آن

بركوعها وسجودها لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة

با رکوع و سجود از جهت قول خدا اے نگهدار باشید نمازها را خاصه نماز

الوسطى وقوموا لله قانتين والعاشر الاستقامة على السنة

میانه یعنی عصر و استاده شوید براے خدا در حال که عبادت کننده اند و دهم استوار بودن براه پیغمبر

والجماعة لقوله تعالى وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه

و جماعه مسلمانان از جهت قول خدا اے تعالے بدرستی این راه منست در حال که راست است پس پیروی کنید

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فصل ويجوز أن

و پیروی مکنید راه ها را پس پراگنده کند شما را از راه خدا درست باز گشتن

يتوب عن بعض الذنوب دون بعض إذا لم يمكنه التوبة

از پاره گناهان نه از پاره گناه چون نتواند باز گشت کردن

عن جميعها في حالة واحدة مثل أن يتوب عن الكبائر دون

از همه گناهان در یک وقت مانند آنکه باز گشت کند از گناهان بزرگ نه از

الصغائر لعلمه أن الكبائر أعظم عند الله وأجلب

گناهان خورد از جهت دانستن او اینکه گناهان بزرگ است نزد خدا و بار کشنده تر

لسخطه ومقته والصغائر دونها في الرتبة إذ هي أقرب

مر غضب خداے را و دشمنی او را و گناهان صغیره فرود اند از کبیره در مرتبه از جهت آنکه آن صغیره

إلى طرق العفو إليها فلا يبعد أن يتوب عن الأعظم

نزدیکتر راه یافتن بخشش خدا بسوے آنها پس محال نیست اینکه بازگشت کند از گناه بزرگ

ثم إذا قوي الإيمان واليقين في قلبه وظهرت أنوار الهداية

پس ترک چون قوت میگیرد ایمان و یقین در دل او و پدید امیشود انوار ہدایت

وانشرح صدره للإنابة إلى الله تعالى ترك حينئذ جميع

و کشاده میشود سینه او از براے باز گشت بسوے خدا میگزارد آن هنگام همه

الصغائر ودقائق الزلات والشرك الخفي وذنوب القلوب

گناه صغیره را و باریکیهاے گناهان و شرک پنهان را و گناه دل را

أجمع ومعاصي الحالات والمقامات بعد ذلك كلما دفع

همه و گناهاے حالها و مقامها را پس ازان همه وقتی بر اند

الى حالة ومقام كان هناك بما يأتي وما يذر امر ونهي يعرفها
بسوی حالتی ومقامی که بود آنجا بچیزیکه می آرد و بچیزیکه میگذارد امر ونهی شناسد این

كذا ائتوا لهذا الامر وسالك لهذه الطريقة تخالط لاهلها
هر چشنده مر این حالت را و در رونده این راه را در آمیزنده مر اهل آن حال را

الا يا هذا الناس في اول وهلة بما هو منتهى الامر انما بعثتم
آگاه باشید ای مردم را در نخست کار بچیزیکه او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده اید

ميسرين ولم تبعثوا معسرين ولا منفرين ان هذا الدين
آسان گیرندگان و فرستاده نشده اید دشوار گیرندگان و نه رماننده کسی را بدرستیکه این دین

متين فاوغل فيه برفق فان المنبت اي المنقطع لا طريقا
استوار است پس درآید در وی بنرمی پس بدرستیکه بریده شده نه راه را قطع

سلك ولا ظهرا ابقى ومثل ان تتوب عن بعض الكبائر
کرده است و نه پشت باقی گذاشته است از اشتر و مانند آنکه توبه کند از بعضی کبایر

دون بعض لعلمه ان بعضها اشد من البعض عند الله و
نه از بعضی از جهت دانستن او اینکه بعض اینها سخت تر است از بعض نزد خدا و

اغلظ عقوبة وابلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و
سخت تر است از روی عذاب و قوی تر است چنانکه کسیکه توبه میکند از کشتن و تاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه ان ذنوب العباد لا يترك وما بينه وما
ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او اینکه گناهان بندگان گذاشته نمیشود و گناهیکه میان

بين الله تعالى يتسارع العفو اليه ومثل ان يتوب عن شرب
او و میان خدا است زود میرسد بخشش بسوی او و مانند آنکه توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه ان الخمر مفتاح الشر فانه اذا زال
شراب و نه از زنا از جهت دانستن او اینکه شراب کلید بدیهاست پس بدرستیکه چون زایل

عقله ارتكب جميع المعاصي فهو لا يشعر بها من القذف و
شد عقل او میکند همه گناهها را و او آگاه نمیشود از تهمت زنا کردن و

السب والكفر بالله والزنا والقتل والنهب لان الخمر يجمع
دشنام دادن و نسبت کفر کردن بخدا و زنا کردن و کشتن و تاراج کردن زیرا که شراب جمع

المعاصي وامها واصلها ومن يتوب عن صغيرة او صغائر
گناهان است و مادر آنها و بیخ آنهاست و چنانکه کسیکه توبه کند از یک گناه صغیره یا صغایر

وهو مصر على كبيرة ومثل ان يتوب عن الغيبة او عن النظر
و حال آنکه او دلیر است بر گناه کبیره مانند آنکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن

إلى المحرم وهو مصر على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر

وولعه بها وتعوده لها وتسويل نفسه بأنه مداوي مرضه

بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و

تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح

وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهوله عن بوائقها

وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله لأجلها وفساد الدين و

الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين

والدنيا فإنما قلنا إنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب

دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته

في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب

وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق

إن قهرني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي

فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية

فأمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض

المعاصي فأتركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض

الباقي ولعل الله يرى اني اخافه في بعض معاصيه واتركها لاجله

باقی را و امیدوارم خدا ببیند مرا که بترسم او را در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

واجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الامر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نبود کار بر وجهیکه گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هرآینه درست نمیشد نماز هر گناهکار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بان تقول له انت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از جمله بندگیها باینکه گفته شود مر او را تو گناهگار هستی بیرون از فرمان

الله بفسقك مخالف لامره فعباداتك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگیهای تو مر غیر خدا را است

فان زعمت انها لله عز وجل فاترك الفسق فان امر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکی است

ولا يتصور ان تقصد بصلاتك التقرب الى الله ما لم تتقرب

صورت نمی بندد اینکه میخواهی بنماز خود نزدیکی بسوی خدا تا آنکه نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال فما هذا الا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار است که گفته نمیشود پس نیست این مگر مانند کسیکه بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الاداء اليهما فادى احد

دینار است مر دو مرد را و آن تواناست بر رسانیدن بسوی ایشان پس رسانید یکی

الدينارين الى احدهما وجحد الآخر وحلف عليه مع علمه ذلك

دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگر را و سوگند کرد بر انکار با دانستن آن دینار را

وتحققه له فلا شك ان ذمته بريئة مما ادى ومشغولة

و یقین داشتن او مر او را پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک کند از چیزیکه برسانید و در

بما جحد وانت كذلك من اطاع الله تعالى في بعض اوامره

بچیزیکه انکار کرد او را و پس همچنین کسیکه فرمان برد مر خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته واذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را ببندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض نافرموده او پس او گناهگار است مر او را بگناه

فهو ملي ناقص الايمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان است تو آنکه کم است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهگار است بمخالفت کردنش

وهذا هو دأب كل مخلط في أمر دينه إلى أن يبلغ إلى ما أراد

واین ست روش هر کسی که بهم میآمیزد گناه و کار در دین خود تا آنکه میرسد بسوی آنچه [illegible] میشود

هواه فينقطع عنه جميع المعاصي إلا من شاء الله أن يقضي عليه

خواهش او و پس دور میشود ازو همه گناهها مگر کسی که خواسته است خدا اینکه حکم کند بر آن

بها إذ لا عصمة لنا ويتوب الله على من تاب ويتفضل بالرحمة

بگناه زیرا که نگاهدارنده نیست ما را و رحمت میکند خدا بر آنکس که توبه کرده است و فضل میکند خدا [illegible]

على من أناب فصل في ذكر الأخبار والآثار الواردة في التوبة

بر کسیکه بازگشت بسوی او [illegible] در یاد کردن خبرها و حدیثها که آینده اند در توبه

قال جابر بن عبد الله رض خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة

گفت جابر [illegible] خطبه خواند ما را رسول [illegible] روز جمعه

فقال أيها الناس توبوا إلى الله قبل أن تموتوا وبادروا بالأعمال

پس گفت ای مردم بازگردید بسوی خدا پیش از مردن و شتابید بکارها

الصالحة قبل أن تشغلوا وصلوا الذي بينكم وبين ربكم

نیک پیش از آنکه بازداشته شوید و پیوندید آنرا که میان شما و پروردگار شما اند

تسعدوا وأكثروا الصدقة ترزقوا وأمروا بالمعروف تحصنوا

سعادتمند شوید و بسیار کنید از صدقه روزی داده شوید و امر نمایید به نیکوئی در پناه [illegible] شوید

وانهوا عن المنكر تنصروا وكان النبي صلى الله عليه وسلم كثيرا ما يقول

و باز دارید از بدی یاری داده شوید و بود پیغمبر خدا بسیار میگفت

اللهم اغفر لي وتب علي إنك أنت التواب الرحيم وقال

ای بار خدایا بیامرز و رحمت کن بر من بدرستی تو [illegible] توبه پذیرنده رحمت کننده و گفت

صلى الله عليه وسلم إن إبليس حين أهبط إلى الأرض قال وعزتك وجلالك لا أزال

پیغمبر [illegible] بدرستی شیطان [illegible] فرود آورده شد از بهشت بسوی زمین گفت سوگند بعزت

أغوي ابن آدم ما دام الروح في جسده فقال الرب وعزتي

گمراه میسازم آدمیزاد را [illegible] که جان در تن او [illegible] پس گفت پروردگار سوگند بعزت

وجلالي لا أمنعه التوبة ما لم يغرغر بنفسه وعن محمد

و بزرگی خود که باز نمیدارم او را از توبه تا [illegible] سبب [illegible] خود [illegible]

بن عبد الله السلمي رحمه الله أنه قال جلست إلى نفر من أصحاب

[illegible] گفت نشستم بسوی جماعتی از یاران

رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمدينة فقال رجل منهم سمعت رسول

رسول [illegible] در مدینه پس گفت مردی از ایشان شنیدم رسول

الله صلى الله عليه يقول من تاب قبل موته بنصف يوم تاب الله
که میگفت کسیکه توبه کرد پیش از مرگ خود به نیم روز باز میگردد بسوی او بعد رحمت
عليه وقال الآخر سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول من تاب
بر او و گفت مرد دیگر شنیدم پیغمبر خدا را صلعم میگفت کسیکه توبه کرد
قبل الغرغرة تاب الله عليه وعن محمد بن مطرف رحمه الله
پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا بر او و نقل است از محمد بن مطرف رحمه
عليه أنه قال يقول الله تعالى ويح ابن آدم يذنب الذنب
بر او که گفت میگوید خدای تعالی رحمت نیست فرزند آدم را گناه میکند
فيستغفرني فأغفر له ويجيء ثم يعود فيستغفرني فأغفر له
پس آمرزش میخواهد مرا پس می بخشم مر او را پس باز میگردد بسوی گناه پس آمرزش میخواهد پس
ويحه لا هو يترك ذنبه ولا هو ييأس من رحمتي أشهدكم أني
رحمت باد او را نه او میگذارد گناه خود را و نه نا امید میشود از رحمت من گواه میکنم شما را بر اینکه
قد غفرت له وقال أنس رض كان رسول الله صلى الله عليه وصحابته
بخشیدم او را و گفت انس رض بود پیغمبر خدا صلعم و یاران او
بعد ما أنزلت وأن استغفروا ربكم ثم توبوا إليه يستغفرون
پس از آنکه فرود آمد آیه که آمرزش خواهید پروردگار خود را پس توبه کنید بسوی او آمرزش میخواستند
كل يوم مائة مرة ويقولون نستغفر الله ونتوب إليه قال
هر روز صد بار و میگفتند آمرزش میخواهیم ترا ای بار خدا و توبه میکنیم بسوی او گفت
وجاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه فقال يا رسول الله إني أذنبت
آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلعم و گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه گناه کردم
ذنبا قال صلى الله عليه استغفر الله قال إني أتوب ثم أعود قال
گناهی گفت پیغمبر صلعم آمرزش خواه خدا را گفت آمرزش میخواهم و توبه میکنم پس باز میگردم گفت
صلى الله عليه كلما أذنبت فتب حتى يكون الشيطان هو الحسير
پیغمبر صلعم هرگاه که گناه کنی پس توبه کن تا آنکه می باشد شیطان خسته و ماندگی
قال يا نبي الله إذا تكثر ذنوبي فقال صلى الله عليه عفو الله أكثر من
پس گفت ای پیغمبر خدا آنگاه بسیار میشود گناهان من پس گفت صلعم عفو خدا بیشتر است از
ذنوبك وقال الحسن رحمه الله لا تتمنى المغفرة من غير
گناهان تو و گفت حسن آرزو مکن رحمت خدا را
توبة ولا الثواب بغير العمل لأن الغرة بالله إن تمادى في
توبه و نه ثواب را بغیر عمل زیرا که فریفته شدن بخدا

۱۲

سَخَطَه وَتَتْرُكَ الْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيْهِ وَتَتَمَنّٰى عَلَيْهِ الْمَغْفِرَةَ

غضب او و بگذار عمل کردن بچیزی که راضی است او را و آرزو میداری بر او آمرزش

فَتَغُرُّكَ الْاَمَانِيُّ حَتّٰى يَحُلَّ بِكَ اَمْرُهُ اَمَا سَمِعْتَهُ يَقُوْلُ

پس فریب میدهد ترا امید های بیهوده تا اگر فرود آید بتو حکم خدا آیا نشنیده خدای را میگوید

غَرَّتْكُمُ الْاَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ وَقَالَ

فریب داد شما را امید های بیهوده تا آنکه آمد حکم خدا و فریب داد شما را شیطان و گفت

اللّٰهُ تَعَالٰى وَاِنِّيْ لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

خدا [illegible] بدرستی من هر آینه بخشنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد پس

اهْتَدٰى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاَكْتُبُهَا

راه راست یافت و گفت خدا و رحمت من در گرفته است هر چیز را پس زود نویسم رحمت

لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ

مر کسانی را که پرهیزگاری میکنند و میدهند زکوة و آنکسانیکه با آیتهای ما ایمان می آرند

فَالطَّمَعُ فِي الرَّحْمَةِ وَالْجَنَّةِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَغَيْرِ تَقْوٰى حُمْقٌ وَّ

پس امید داشتن رحمت حق و بهشت بی توبه و بی پرهیزگاری بیخردی و

جَهْلٌ وَّغُرُوْرٌ لِاَنَّهُمَا مُقَيَّدَتَانِ بِهَاتَيْنِ الْاٰيَتَيْنِ وَقَالَ النَّبِيُّ

نادانی است و فریب زیرا که آن رحمت و بهشت مقید اند بدان توبه و تقوی بحکم دو آیت سابق [illegible]

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَّرٰى ذُنُوْبَهُ كَاَنَّهُ بِاَصْلِ جَبَلٍ يَخَافُ اَنْ

که مسلمان می بیند گناه خود را چنانچه که به بیخ کوه است میترسد از آنکه

يَقَعَ عَلَيْهِ وَاِنَّ الْفَاجِرَ يَرٰى ذُنُوْبَهُ كَذُبَابٍ وَقَعَ عَلٰى اَنْفِهِ فَقَالَ

بیفتد بر او و بدرستی گناهگار می بیند گناه خود را چون مگس که افتد بر بینی او پس گفت

بِهِ هٰكَذَا فَطَارَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْخِلُهُ

با او چنین پس پرید و گفت [illegible] بدرستی بنده گناه میکند پس می درآرد گناه

الْجَنَّةَ فَقَالُوْا يَا نَبِيَّ اللّٰهِ وَكَيْفَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَكُوْنُ

او را در بهشت گفتند ای پیغمبر خدا چگونه در بهشت گفت میباشد

الذَّنْبُ نُصْبَ عَيْنَيْهِ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَيَنْدَمُ عَلَيْهِ حَتّٰى يَدْخُلَ

گناه در پیش چشم او و آمرزش میخواهد از او و پشیمان میشود برا او تا آنکه درآید

الْجَنَّةَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ اَرَ شَيْئًا اَحْسَنَ طَلَبًا وَّلَا اَسْرَعَ اِدْرَاكًا

او را گناه در بهشت و گفت پیغمبر [illegible] ندیدم چیزی را نیکوتر از روی خواستن و نه شتابنده تر از روی دریافتن

مِنْ حَسَنَةٍ حَدِيْثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيْمٍ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاٰتِ

از نیکی نو مر گناه کهنه را بدرستی نیکیها میبرد [illegible]

السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وقال صلى الله عليه اذا اذنب

بدیها را این پندیست مر یاد کنندهای حق را و گفت پیغمبر ع چون گناه بکند

العبد ذنبا كانت نكتة سوداء في قلبه فاذا تاب ونزع

بنده … خال سیاه در دل او پس چون توبه کند و دست کشد

واستغفر صفا قلبه منها واذا لم يتب ولم يتضرع ولم

و آمرزش خواست صاف شود دل او از گناه و اگر توبه نکرد و دست نکشید

يستغفر كان الذنب على الذنب والسواد على السواد حتى يعمى

آمرزش نخواست باشد گناه بر گناه و سیاهی بر سیاهی تا آنکه کور شود

القلب فيموت فذلك قوله عز وجل كلا بل ران على قلوبهم

گناه دل را پس بمیرد دل پس اینست قول خدا … چنین نیست بلکه زنگ بسته است بر دلهای

ما كانوا يكسبون وقال صلى الله عليه ترك الخطيئة اهون من

چیزی که بوده اند ایشان کار میکردند و گفت پیغمبر ع از داشتن گناه آسان تر است از

طلب التوبة فاغتنم غفلة المنية قال وكان ادم بن زياد

خواستن بازگشتن پس غنیمت شمار غافل شدن از مرگ و گفت ابو آدم بن زیاد

يقول لينزلن احدكم نفسه انه قد حضره الموت فاستقال

میگفت هر آینه فرود آرد یکی از شما نفس خود را اینکه تحقیق حاضر شده است او را مرگ پس طلبید

ربه فاقاله فليعمل بطاعة الله قيل اوحى الله تعالى الى داود

از حق تعالی پس بازگردانید مرگ را پروردگار او پس باید که عمل کند به بندگی خدا و گفته شده است الهام کرد

عليه السلام اني ان اخذك على غرة فتلقاني بلا حجة دخل

… اگر بگیرم ترا بر غفلت … بی حجت و در آمد

بعض الصالحين على عبد الملك بن مروان فقال له عظني

بعضی صالحان بر عبد الملک بن مروان پس گفت عبد الملک مر آن صالح را

فقال هل انت على استعداد لحلول الموت ان اتاك قال

پس گفت آن صالح بعبد الملک آیا هستی تو بر ساختگی برای آمدن مرگ اگر بیاید ترا گفت

لا قال فهل انت مجمع على التحول عن هذه الحالة الى حالة

گفت بعبد الملک پس آیا تو عزم کننده هستی بر برگشتن ازین حال بسوی حالی که

ترضاها قال لا قال فهل بعد الموت دار فيها مستعتب

خشنود باشی او را گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا هست بعد از موت سرای که در آن خشنودی

قال لا قال فهل تأمن الموت ان يأتيك على غرة قال لا قال

گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا ایمن هستی از مرگ اینکه بیاید ترا بر غفلت گفت نه گفت

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هٰذِهِ الْخِصَالِ يَرْضَى بِهَا عَاقِلٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نه دیدم مانند این خصلتها راضی شود بهمچو این خصلتها دانا گفت پیغمبر خدا

اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ نَدِمَ عَلَيْهِ

ندامت و پشیمانی توبه است و نیز گفت پیغمبر هر که گناه کرد پس پشیمان گشت بر وی

فَهُوَ كَفَّارَتُهُ وَقَالَ الْحَسَنُ رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ اِسْتِغْفَارٌ

پس آن پشیمانی کفارت گناه اوست و گفت حسن توبه بر چهار ستون است آمرزش خواستن

بِاللِّسَانِ وَنَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَتَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارُ أَنْ لَا يَعُودَ

به زبان و پشیمانی به دل و باز داشتن گناه با اعضا و در دل نگاه داشتن که باز نگردد

وَقَالَ التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ يَتُوبَ ثُمَّ لَا يَرْجِعَ فِيمَا تَابَ مِنْهُ

و گفت حسن توبه خالص آنست که توبه کند پس بازنگردد در چیزی که توبه است از آن

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ

و گفت پیغمبر بازگشته از گناه مانند کسی است که نیست گناه مر او را و آمرزش خواهنده

مِنَ الذَّنْبِ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ وَإِنَّ الرَّجُلَ

از گناه و حال آنکه او ایستاده است بر آن گناه همچون مسخره کننده است به پروردگار خود

إِذَا قَالَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ ثُمَّ عَادَ ثُمَّ قَالَهَا ثُمَّ عَادَ

چون گفت آمرزش میخواهم ترا خدایا و توبه میکنم بسوی تو پس بازگردید بسوی گناه پس گفت

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُتِبَ فِي الرَّابِعَةِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ

سه بار نوشته میشود در مرتبه چهارم از گناهان کبیره و گفت فضیل بن عیاض

عِيَاضٍ يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَجْعَلِ الرِّجَالَ أَوْصِيَاءَكَ كَيْفَ

باش وصی نفس خود و مگردان مردمان را وصیان خود چگونه

تَلُومُهُمْ أَنْ يُضَيِّعُوا وَصِيَّتَكَ وَقَدْ ضَيَّعْتَهَا فِي حَيَاتِكَ وَ

ملامت میکنی مردمان را که ضایع کردند وصیت ترا و تحقیق ضایع کردی تو در زندگانی خود

أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ تَمَتَّعْ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ × وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ

شعر خوانده اند بعض ایشان بهره گیر بدرستی که دنیا اندک متاعی است

وَقَدِّمْ مَا مَلَكْتَ وَأَنْتَ حَيٌّ × أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبَعٌ مُطَاعٌ × وَلَا يَغْرُرْكَ

مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ × فَقَصْرُ وَصِيَّةِ الْمَرْءِ الضَّيَاعُ × وَقَالَ آخَرُ ×

کسی که وصیت میکنی بسوی او پس آخر وصیت مرد ضایع شدن است و گفت شاعر دیگر

إِذَا مَا كُنْتَ مُتَّخِذًا وَصِيًّا × فَكُنْ فِيمَا مَلَكْتَ وَصِيَّ نَفْسِكَ ×

چون بوده تو گیرنده وصی پس شو در چیزی که خداوند آنی وصی نفس خود

۳۶۹

ستحصد ما زرعت غدا وتجني إذا وضع الحساب ثمار غرسك

وسرانجام ست که درو میکنی تو فردا چیزی را که کاشته تو و میبری میوه وقتیکه نهاده شود حساب میوه نهال خود

فصل آخر عن أبي أمامة الباهلي رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم

فصل دیگر روایت است از ابی امامه باهلی که گفت بدرستی پیغمبر ص

قال صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد حسنة

فرمود فرشته بازوی راست فرمانده است بر فرشته بازوی چپ پس وقتیکه عمل کند بنده نیکی را

كتب له صاحب اليمين عشرا وإذا عمل سيئة فأراد صاحب

مینویسد آنرا فرشته بازوی راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی را اراده میکند صاحب

الشمال أن يكتبها قال صاحب اليمين أمسك عنه فيمسك

بازوی چپ که بنویسد آنرا میگوید یار دست راست نگهدار از آن نوشتن پس نگه دارد

عنه ست ساعات من النهار أو سبعا فإن استغفر الله

از آن شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدا را

منها لم يكتب عليه شيئا وإن لم يستغفر كتبت عليه سيئة

از آن بدی نمی نویسد بر وی چیزی و اگر آمرزش نخواست مینویسد بر وی بدی

واحدة وفي لفظ آخر إن العبد إذا أذنب لم يكتب عليه

یک و در روایت دیگر است که بنده چون گناه میکند نوشته نمیشود بر وی تا آنکه

يذنب ذنبا آخر فإذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بر او پنج گناه

فإذا عمل حسنة واحدة كتب له خمس حسنات وجعل الخمس

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج نیکی

بإزاء خمس سيئات فيصيح عند ذلك إبليس لعنة الله عليه

برابر پنج گناه پس میکند فریاد نزد آن شیطان رانده شده

ويقول كيف لي أن أستطيع على ابن آدم فإني وإن اجتهدت

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم برآدمی پس بدرستی من اگرچه کوشش کنم

عليه يبطل بحسنة واحدة جميع جهدي وروى يونس عن

بر او باطل میکند بیک نیکی همه مشقت من و روایت کرده است یونس از

الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس من عبد إلا عليه ملكان

حسن رض و او از پیغمبر ص گفت نیست هیچ بنده مگر بروی دو فرشته اند

فصاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد

و یار دست راست فرمانده است بر یار دست چپ پس هرگاه که عمل کند بنده

السيئة قال له صاحب الشمال ألقها فيقول له صاحب
بدی میگوید بدو یار دست چپ بیفکنیم آنرا پس میگوید آنرا یار
اليمين دعه حتى يعمل خمس سيئات فإذا عمل خمس سيئات
دست راست بگذار آنرا تا آنکه میکند پنج بدی پس هرگاه که کرد پنج بدی
قال صاحب الشمال ألقها فيقول له صاحب اليمين دعه
میگوید یار دست چپ بیفکنیم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا
حتى يعمل حسنة فإذا عمل حسنة قال له صاحب اليمين قد
تا میکند نیکی پس هرگاه که کرد نیکی میگوید آنرا یار دست راست تحقیق
أخبرنا بأن الحسنة بعشر فتعال حتى نمحو خمسا بخمس و
خبر کرده شده ایم بآنکه یک نیکی بده است پس بیا تا دور کنیم پنج بدی را به پنج نیکی و
نثبت له خمسا من الحسنات قال فيصيح الشيطان عند
نویسیم برای او پنج نیکی گفت پس فریاد کند شیطان نزد
ذلك فيقول متى أدرك ابن آدم وهذه الأحاديث موافقة
آن پس میگوید کی دریابم فرزند آدم را و این حدیثها موافق اند
لقوله عز وجل وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم
مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام مر آنرا که بازگشت کرد و ایمان آورد و عمل نیک کرد پس
اهتدى قال علي ابن أبي طالب كرم الله وجهه مكتوب
راه راست یافت گفت علی ابن ابی طالب گرامی دارد خدا تعالی او را که نوشته شده است
حول العرش قبل آدم بأربعة آلاف عام وإني لغفار لمن
در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستی که بخشنده ام برای
تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى وموافقة لقوله تعالى إن
کسی که بازگشت کرد و ایمان آورد و کرد نیکو پس هدایت یافت و این حدیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که
الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وروي عن
نیکیها می برند بدیها را این پند است مر یادکنندگان را و روایت کرده شد از
ابن عباس رض أنه قال إذا تاب العبد وتاب الله عليه أنسى الله
ابن عباس رض اینکه گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا توبه او را فراموش میگرداند
تعالى الحفظة ما كان قد عمل من مساوي عمله وأنسى جوارحه
فرشتگان نگهبان را چیزی که کرده بود از بدیهای کردار او و فراموش گرداند اعضای
ما عملت من الخطايا وأنسى مقامه من الأرض وأنسى مقامه من
او را چیزی که کرده بود از گناهها و فراموش گرداند خدا جایهای گناه از زمین و فراموش گرداند جای او از

السماء فيجيء يوم القيمة وليس عليه شيء شهيد عليه

آسمان پس می آید روز قیامت و حال آنکه نیست بر وی بنده چیزی گواه بر گناه

وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التائب من الذنب كمن

و روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ اینکه گفت توبه کننده از گناه همچون آن کسی است

لا ذنب له وفي لفظ ولو عاد في اليوم سبعين مرة وقال

که نیست گناه مر او را و در روایت دیگر است اگرچه باز گردد در روز هفتاد بار . و گفت

عبد الله بن مسعود رض من قال استغفر الله العظيم الذي

عبد الله ... هر که گفت آمرزش میخواهم خدای را که بزرگ است آنکه

لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثلاث مرات غفرله

نیست هیچ معبود بحق مگر آن خدا است که زنده است و پاینده است و توبه میکنم بسوی او سه بار بخشیده شود

ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر وعن ابن مسعود رض انه قال

گناهان او و اگرچه بوده باشد مانند کف دریا و نقلست از ابن مسعود آنکه گفت

ينظر الانسان في كتابه يوم القيمة فيرى في اوله المعاصي

می بیند آدمی در دفتر خود روز قیامت پس بیند در اول او گناهها

وفي اخره الحسنات فاذا رجع الى اول الكتاب رأى كل ذلك

و در آخر او نیکیها پس چون باز میگردد بسوی اول کتاب می بیند همه آنرا

حسنات وذلك قوله تعالى فاولئك يبدل الله سيئاتهم

نیکیها و این است قول خدا تعالی پس آن گروه بدل میکند خدا بدیهای ایشان

حسنات وهذا هو في حق التائب الذي ختم الله له بالتوبة

به نیکیها و این بدل کردن بدیها به نیکیها در حق توبه کننده است که ختم کرده است خدا برای او بتوبه

الا انه وقال بعض السلف ان العبد اذا تاب من الذنوب

مگر آنکه ... و گفته اند بعض پیشینیان بدرستی چون بنده توبه میکند از گناهها

صارت الذنوب الماضية كلها حسنات ولهذا قال ابن

میگردد همه گناهها گذشته نیکیها و از این جهت گفت ابن

مسعود رض وليتمنين اناس يوم القيمة ان يكثر سيئاتهم

مسعود رض هر آینه آرزو میکنند مردم روز قیامت اینکه بسیار شود گناهان ایشان

ولما قال ذلك لما ذكر الله تعالى من تبديل السيئات بالحسنات

و چون این است که گفت ابن مسعود این را از جهت چیزیکه یاد کرده است خدا تعالی از بدل کردن بدیها را به نیکیها

لمن يشاء من عباده وروى الحسن رض عن النبي صلى الله عليه

کسی را که میخواهد از بندگان خود و روایت کرده است حسن بصری رض از پیغمبر ﷺ

أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَمْلَأَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ
اینکه فرمود اگر گناه کرد یکے از شما تا آنکه پر کرد میانه زمین و آسمان پس
تَابَ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ وَلِهٰذَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ لَقِيتَنِي
توبه کرد رحمت میکند خدا بروی و ازهمین جهت آمده است در حدیث ای فرزند آدم اگر ببینی مرا
بِقُرَابِ الْأَرْضِ ذُنُوبًا لَقِيتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً فَصْلٌ
بمقدار زمین گناه ببینم ترا بمقدار آن به بخشش فصل
آخَرُ فِي ذٰلِكَ رُوِيَ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُودٍ رض مَرَّ ذَاتَ
دیگر است درین و روایت کرده شده که عبد الله بن مسعود رض گذشت
يَوْمٍ فِي مَوْضِعٍ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ فَإِذَا الْفُسَّاقُ قَدِ اجْتَمَعُوا
روزی در جایی از کناره‌های کوفه ناگاه دید که گناهکاران جمع شده اند
فِي دَارِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَهُمْ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَمَعَهُمْ مُغَنٍّ يُقَالُ لَهُ
در سرای یکی مرد از ایشان و حال آنکه ایشان مینوشیدند شراب و با ایشان سرودگوی است گفته
زَاذَانُ كَانَ يَضْرِبُ بِالْعُودِ وَيُغَنِّي بِصَوْتٍ حَسَنٍ فَلَمَّا سَمِعَ
زاذان بود که میزد چنگ را و میسرود به آواز خوش پس هرگاه که شنید
ذٰلِكَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ
آنرا عبد الله بن مسعود گفت چه نیکوست این آواز
لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى كَانَ أَحْسَنَ وَجَعَلَ رِدَاءَهُ
اگر میبود بخواندن قرآن میبود بهتر و گردانید عبد الله چادر خود
عَلَى رَأْسِهِ وَمَضَى فَسَمِعَ ذٰلِكَ الصَّوْتَ زَاذَانُ فَقَالَ مَنْ هٰذَا
بر سر خود و گذشت پس شنید این سخن را زاذان پس گفت زاذان کیست این
قَالُوا كَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض صَاحِبُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
گفتند بود عبد الله بن مسعود رض یار پیغمبر
قَالَ وَأَيْشٍ قَالَ قَالُوا قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ
گفت زاذان چه چیز گفت عبد الله گفتند گفت چه نیکوست این آواز اگر میبود بخواندن
الْقُرْآنِ كَانَ أَحْسَنَ فَدَخَلَتِ الْهَيْبَةُ فِي قَلْبِهِ فَقَامَ فَضَرَبَ
قرآن میبود بهتر پس درآمد هیبت در دل زاذان پس استاد زاذان و زد
بِالْعُودِ عَلَى الْأَرْضِ فَكَسَرَهُ ثُمَّ أَسْرَعَ حَتَّى أَدْرَكَهُ وَجَعَلَ الْمِنْدِيلَ
عود را بر زمین پس شکست آنرا پس شتافت تا آنکه دریافت عبد الله را و گردانید دستار
فِي عُنُقِ نَفْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي بَيْنَ يَدَيْ عَبْدِ اللهِ فَاعْتَنَقَهُ عَبْدُ اللهِ
در گردن خود و آغاز گریه کرد در پیش عبد الله پس گردن گیری کرد او را عبد الله

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

و آغاز گریه کرد هر یکی از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسی را که

أَحَبَّهُ اللّٰهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللّٰهِ حَتَّى

دوست داشته است او را خدای تعالی و رجعت کرد یعنی توبه کرد از زدن او بعود و آغاز کرد لازم گرفتن عبد الله را تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتَّى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ يَرْوِي زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و تحقیق آمده است در بسیاری از اخبار روایت کرده است زاذان از عبد الله بن مسعود

وَيَرْوِي زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رض وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده است زاذان از سلمان فارسی رض و در کتابهای بنی اسرائیل روایت کرده شده است

أَنَّهُ كَانَتْ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفْتِنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بود زنی بدکاره و بود آن زن سرود گوینده و فریبنده مردم را بجمال خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سرای او همیشه گشاده و آن نشسته است بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتَتَنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هر که گذر میکرد بآن و میدید بسوی آن فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوی حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ حَتَّى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار یا بیشتر از آن تا اذن دهد او را بدر آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلَى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزی عابدی از عابدان بنی اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتَتَنَ بِهَا وَ

چشم عابد بر آن زن در سرای وی و حال آنکه آن زن نشسته است بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتَّى أَنَّهُ يَدْعُو اللّٰهَ تَعَالَى لِيُزِيلَ ذٰلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد با نفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذٰلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى بَاعَ قُمَاشًا

دل او پس فرو نشد این از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت متاع

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلَى بَابِهَا فَأَمَرَتْ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها آنچه که محتاج بود بسوی آن پس آمد عابد بسوی در آن پس امر کرد آن زن

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلَى وَكِيلِهَا وَوَاعَدَتْهُ لِمَجِيئِهِ فَجَاءَ إِلَيْهَا

آنکه بسپارد زر را بوکیل آن زن و وعده کرد آن زن عابد را برای آمدن پس آمد عابد بسوی آن

إلى ذلك الوعد وقد تزينت وجلست في بيتها على سريرها

از براے آن وعده و بتحقیق آراسته ست آن زن و نشسته ست در خانه خود بر تخت خود

فدخل عليها العابد وجلس معها على السرير فلما مد يده إليها

پس در آمد بر آن زن عابد و نشست با آن زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوے او

تداركه الله برحمته ببركة عباداته المتقدمة فوقع في قلبه

دریافت خدا او را برحمت خود ببرکت بندگی های پیشینه او پس افتاد در دل او

أن الله تعالى يراني في هذه الحالة من فوق عرشه وأنا في

که خدا تعالی می بیند مرا درین حال از بالاے عرش خود و من [illegible] در

الحرام وقد حبط عملي كله فوقعت الهيبة في قلبه فارتعد في

حرام و بتحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید در

نفسه وتغير لونه فنظرت إليه المرأة فرأته متغير اللون

خود و دیگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوے او پس دید او را دیگرگون گشته رنگ

فقالت له أي شيء أصابك يا رجل فقال إني أخاف الله ربي

پس گفت آن زن او را چه چیز رسید ترا اے مرد پس گفت بدرستی که من میترسم پروردگار خود را

فأذني لي بالخروج فقالت له ويحك إن كثيرا من الناس

پس اجازت ده مرا به بر آمدن پس گفت مر او را وای بر تو بدرستی بسیار از مردم

يتمنون الذي وجدته فأي شيء هذا الذي أنت فيه فقال إني

آرزو میکنند آنچه یافتی تو پس چه چیز است اینکه تو در اوئی پس گفت بدرستی من

أخاف الله من ذنبي فإن هذا المال الذي دفعته إليك هو

میترسم خدا را از گناه خود پس بدرستی که این مال آنچه دادم بتو [illegible]

لك حلال فأذني لي بالخروج فقالت له كأنك لم تعمل هذا العمل

مر ترا حلال است پس اجازت ده مرا به بر آمدن پس گفت آن زن مر او را گویا تو نکرده این عمل را

قط قال لا فقالت له من أين أنت وما اسمك فأخبرها أنه من

هرگز گفت نه پس گفت از کجائی تو و چیست نام تو پس خبر کرد او را بدرستی که او از

قرية كذا واسمه كذا فأذنت له بالخروج من عندها فخرج و

دیه فلان است و نام او فلان است پس اجازت داد او را به بر آمدن از نزد خود پس بر آمد و

هو يدعو بالويل والثبور ويبكي على نفسه فوقعت الهيبة

حال آنکه او میخواند [illegible] و میگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

في قلب المرأة ببركة ذلك العابد فقالت في نفسها إن هذا

در دل زن ببرکت آن عابد پس گفت آن زن در دل خود بدرستی این

الرَّجُلُ اَوَّلَ ذَنْبٍ اَذْنَبَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْخَوْفِ مَا دَخَلَ فَ

مرد اول گناه کرده پس درآمد بر و از ترس چیزے درآمد و

اِنِّيْ قَدْ اَذْنَبْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا سَنَةً وَاِنَّ رَبَّهُ الَّذِيْ خَافَ

بدرستی من تحقیق گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستیکه پروردگار او که ترسیده بود

مِنْهُ هُوَ رَبِّيْ فَيَنْبَغِيْ اَنْ يَكُوْنَ خَوْفِيْ اَشَدَّ مِنْ خَوْفِهٖ فَتَابَتْ

از وے او پروردگار منست پس میسزد آنکه میباشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد

اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَغْلَقَتِ الْبَابَ عَنِ النَّاسِ وَلَبِسَتْ ثِيَابًا خَلَقَانًا

آن زن بسوے خدا تعالیٰ و بربست بر خود در از مردم و پوشید جامہاے کہنہ

وَاَقْبَلَتْ عَلَى الْعِبَادَةِ فَكَانَتْ فِيْ عِبَادَتِهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى

در آورد روبه بندگی پس بود آن زن در بندگے خود مدتے که خواست سبحانه تعالیٰ

فَقَالَتْ فِيْ نَفْسِهَا اِنِّيْ لَوِ انْتَهَيْتُ اِلٰى ذٰلِكَ الرَّجُلِ لَعَلَّهٗ يَتَزَوَّجُنِيْ

پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر برسیدم آن مرد را شاید برسے نکاح کند مرا

فَاَكُوْنُ عِنْدَهٗ وَاَتَعَلَّمُ مِنْهُ اَمْرَ دِيْنِيْ وَيَكُوْنُ عَوْنًا لِّيْ عَلٰى عِبَادَةِ

پس باشم نزد او و مے آموزم از وے کار دین خود و میباشد آنمرد یاری دهنده مرا بر عبادت

۳۴۵ رَبِّيْ فَتَجَهَّزَتْ وَحَمَلَتْ مَعَهَا مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْخَدَمِ مَا شَاءَ اللّٰهُ

پروردگار من پس ساخته کرد و برداشت با خود از مالها و خادمان چیزے که خدا خواسته بود

وَانْتَهَتْ اِلٰى تِلْكَ الْقَرْيَةِ وَسَاَلَتْ عَنْهُ فَاُخْبِرَ الْعَابِدُ اَنَّهٗ

و رسید بسوے آن دِه و پرسید از آن عابد پس خبر داده شد عابد را که

قَدِمَتِ امْرَاَةٌ تَسْاَلُ عَنْكَ فَخَرَجَ الْعَابِدُ اِلَيْهَا فَلَمَّا رَاَتْهُ

آمده است زنے که مے پرسد از تو پس آمد عابد بسوے او پس هرگاه که دید او را

الْمَرْاَةُ كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهَا لِكَيْ يَعْرِفَهَا فَلَمَّا رَاٰهَا الْعَابِدُ وَ

زن برهنه کرد زن روے خود را تا بشناسد آنرا عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و

عَرَفَ وَجْهَهَا وَتَذَكَّرَ الْاَمْرَ الَّذِيْ كَانَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَهَا صَاحَ

شناخت روے زن را و یاد کرد کارے که بود میان او و میان آن زن فریاد کرد

صَيْحَةً فَخَرَجَتْ رُوْحُهٗ فَبَقِيَتِ الْمَرْاَةُ حَزِيْنَةً وَقَالَتْ فِيْ نَفْسِهَا

و برآمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود

اِنِّيْ خَرَجْتُ لِاَجْلِهٖ وَقَدْ مَاتَ فَهَلْ لَهٗ اَحَدٌ مِنْ اَقْرِبَائِهٖ يَحْتَاجُ

من برآمدم از براے او و تحقیق مرد او پس آیا او را کسے هست از نزدیکان که آرزومند است

اِلَى امْرَاَةٍ فَقَالُوْا لَهَا اَخٌ صَالِحٌ لٰكِنَّهٗ مُعْسِرٌ لَا مَالَ لَهٗ فَقَالَتْ

بسوے زن پس گفتند مر او را برادریست صالح لیکن وے تنگدست است نیست مال او را پس گفت

لا بأس به فإن لي مالاً يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت
بست بهم باک بآن وبدرستی مرا مال است که بسنده میشود ما را پس آمد برادر آن عابد پس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعاً من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل
مر او را هفت پسر که گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هدى الله
پس نگاه کن بسوی برکت راستی و طاعت و نکوئی نیت چگونه راه نمود الله تعالی

زاذان بعبد الله بن مسعود لما كان صادقاً فأحسن التربية
زاذان مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست گو نیکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحاً في ذات نفسك
پس صالح نشود بتو بدکار تا آنکه باشی تو صالح در ذات خود

خائفاً لربك إذا خلوت مخلصاً له إذا خالطت غيرهم
ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه با غیر آمیزی مردم

للخلق في حركاتك وسكناتك موحداً لله عز وجل في ذلك
مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدا را عز وجل در

كله فحينئذ يزاد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن
همه حال پس این هنگام می افزاید در توفیق تو و استواری و نگاه داشته میشوی از

الهوى والإغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها
خواهشهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیها همه

والفساق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من
و گنهگاران و از بدعتها و از گمراهیها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكراً كما هو في زماننا
بے رنج و بے آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما

ينكر أحدهم منكراً واحداً فيتفرع منه منكرات جمة وفساد
بد میداند یکی از ایشان نامشروع را پس در پی آید از ان بدیهای بسیار و فسادهای

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وتخريق الثياب
بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم
و برهم زدن مالها را و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم بعد فرض
و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس شان بر ایشان پس نامشروع در ایشان هنوز

إِنَّ الْتِهِ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِمْ وَبِأَنْفُسِهِمْ شُغْلٌ طَوِيلٌ فَهُمْ يُنْكِرُونَ عَلَى

و بر کردن آن متوجه بر ایشان است و با نفسهای ایشان شغل دراز است و ایشان انکار میکنند بر

الْغَيْرِ فَيَتْرُكُونَ الْفَرْضَ الْعَيْنَ وَيَتَعَلَّقُونَ بِالْفَرْضِ عَلَى الْكِفَايَةِ

دیگرے پس میگذارند فرض عین را که اصلاح خود است و می آویزند بفرض کفایت که امر معروف است

وَيَتْرُكُونَ مَا يَعْنِيهِمْ وَيَشْتَغِلُونَ بِمَا لَا يَعْنِيهِمْ قَالَ النَّبِيُّ

و میگذارند چیزے را که می شاید ایشان را و مشغول میشوند بچیزے که نمی شاید ایشان را گفت نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ

از خوبی اسلام مرد گذاشتن چیزے که نمی شاید او را از کسیکه خواست آنکه

يَزُولَ بِهِ الْمُنْكَرُ بِسُرْعَةٍ فَعَلَيْهِ بِالْإِنْكَارِ عَلَى نَفْسِهِ وَالْوَعْظِ

دور شود باو ناسزا بشتابی پس لازم ست برو انکار کردن بر خود و پند کردن

لَهَا وَمَنْعِهَا وَفَطْمِهَا عَنِ الْمَعَاصِي مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

مر او را و باز داشتن نفس را و باز گرفتن او را از معاصی چیزے که آشکار است از آنها و چیزے که پنهان است

فَإِذَا تَطَهَّرَ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ فَحِينَئِذٍ اشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ فَزَالَ بِهِ

پس چون پاک شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بدیگرے پس دور میشود باو

الْمُنْكَرُ بِأَحْسَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الْوُجُوهِ كَمَا زَالَ فِي حَقِّ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ

ناشرع به نیکو ترین روئیے که ست باشد از روشها چنانچه دور شد در حق عبد الله بن

مَسْعُودٍ رض وَانْظُرْ إِلَى بَرَكَةِ الْعِبَادَةِ وَالصِّدْقِ أَيْضًا فِي حَقِّ

مسعود رضی نامشروع یعنے سرود و نگاه کن بسوئے برکت بندگے و راستی نیز در حق

الْعَابِدِ كَيْفَ نَجَّاهُ اللّٰهُ مِنَ الْبَغِيَّةِ وَارْتِكَابِ الْكَبِيرَةِ

عابد بنی اسرائیل چگونه رستگار ساخت او را خدای تعالی از زان بدکاره و از سوار شدن گناه کبیره

كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

اینچنین است هر آینه همیشه گردانیم از یوسف علیه السلام بدی و ناسزا را بدرستی او از بندگان من است که

فَاللّٰهُ تَعَالَى حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْفَاحِشَةِ لِمَا تَقَدَّمَ لَهُ

پس خدای تعالی در آمد میان زاهد و میان زن بدکاره از جهت چیزے که پیش بود مر عابد را

مِنَ الصِّدْقِ فِي الْخَلَوَاتِ وَحُسْنِ الطَّاعَاتِ فِيمَا مَضَى مِنَ الْأَيَّامِ

از راستی در تنهایی و خوبی بندگی در چیزے که گذشته است از روزها

وَالسَّاعَاتِ ثُمَّ انْظُرْ كَيْفَ نَجَّى اللّٰهُ تَعَالَى تِلْكَ الْبَغِيَّةَ بِبَرَكَةِ

و ساعتها پس به بین چگونه رستگار کرد خدای آن زن بدکاره را ببرکت

الْعَابِدِ ثُمَّ كَيْفَ نَالَتْ بَرَكَتُهُ أَخَاهُ فَإِنَّ اللّٰهَ نَفَّرَهُ وَقَصْدَهُ

آن عابد پس چگونه رسید ببرکت آن عابد برادر او را پس بدرستی خدا دور کرد درویشی او را و

وزوّجه بأحسن النساء وأغناه ورزقه من حيث لا يحتسب

وزن داد او را به نیکوترین زنها و توانگر کرد او را و روزی داد او را از جایی که گمان نبود او را

وجعله أبا الأنبياء السبعة وجعلها أمّهم عليهم السلام

و گردانید او را پدر هفت پیغمبران و گردانید آن زن را مادر ایشان

فالخير كله في الطاعة والشر كله في المعصية فلا كانت

پس نیکویی همه آن در بندگی است و بدی همه آن در نافرمانی است پس مباد

المعصية ولا كنا إذ كنا من أهلها فصل وإنما تعرف

نافرمانی و نباشیم ما چون باشیم از اهل معصیت و جز این نیست که شناخته

توبة التائب في أربعة أشياء أحدها أن يملك لسانه من

توبه توبه کننده از چهار چیز اول آنکه مالک شود زبان خود را از

الفضول والغيبة والنميمة والكذب والثاني أن لا يرى لأحد

زیاده گویی و غیبت کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن دوم آنکه نبیند کسی را

في قلبه حسدا ولا عداوة والثالث أن يفارق إخوان السوء

در دل خود حسد و نه دشمنی و سیوم آنکه جدا شود برادران بدی را

فإنهم الذين يحملونه على ردّ هذا التصديق ويشوّشون عليه

پس به درستی ایشان آنند که می آرند او را به باز گردانیدن این تصدیق و پریشان میکنند بروی

صحة هذا العزم ولا يتمّ له ذلك إلا بالمواظبة على المشاهدة

درستی این نیت درست نمیشود مر او را این امر توبه مگر به همیشگی بر مشاهده

التي تزيد بها رغبته في التوبة وتتوفر دواعيه على إتمام ما

که می افزاید بدان میل او در توبه و بسیار میشود چیزهایی که باعث اند بر تمام کردن چیزی که

عزم عليه مما يقوّي خوفه ورجاءه فعند ذلك تنحلّ من قلبه

نیت کرده است بر وی از آنچه که توانا میکند ترس او را و امید او را پس نزد آن ثابت بودن گشاده میشود از دل او

عقد الإصرار على ما هو عليه من قبيح الأفعال فيقف عن تعاطي

گره اصرار کردن بر چیزیکه او بر آنست از بدی افعال پس ایستد از کردن چیزهای

المحظورات ويكبح لجام نفسه عن متابعة الشهوات فيفارق

که منع کرده شده است و در میکشد لگام نفس خود از پیروی آرزوها پس جدا میشود

الزلّة في الحال ويبرم العزيمة على أن لا يعود إلى مثلها في الاستقبال

گناه را اکنون و استوار کند نیت را بر آنکه نگردد بسوی مانند آن در آینده

والرابع أن يكون مستعدّا للموت نادما مستغفرا لما سلف من

چهارم آنکه آماده باشد برای مرگ و پشیمان و آمرزش خواهان مر چیزی را که گذشته است از

۳۸۱

ذنوبه مجتهدا في طاعة ربه وقيل علامة أنه مقبول التوبة

گناهان کوشنده در طاعت پروردگار خود وگفته شده است نشان آنکه پذیرفته شده است توبه او

أربعة أشياء أولها أن ينقطع عن أصحاب الفسق ويرى

چهار چیز است اول آنکه ببرد از یاران گناه و ببیند

هيبة من نفسه ويخالط الصالحين والثاني أن يكون منقطعا

ترس از خود و بیامیزد نیکوکاران را و دوم آنکه باشد بریده

عن كل ذنب مقبلا على جميع الطاعات والثالث أن يذهب

از همه گناه روی آرنده به همه عبادات را و سوم آنکه برود

فرح الدنيا من قلبه ويرى حزن الآخرة دائما في قلبه والرابع

خوشی دنیا از دلش و ببیند اندوه آخرت را همیشه در دل خود و چهارم

أن يرى نفسه فارغا عما ضمن الله له يعني من الرزق مشتغلا

آنکه ببیند خود را فارغ از چیزی که ضامن شده او را خدای تعالی یعنی برای رزق مشغول

بما أمر الله به من الطاعة فإذا وجدت فيه هذه العلامات كان

بچیزی که فرموده است خدای بآن از فرمانبرداری پس هرگاه که یافته شد این نشانها باشد

من الذين قال الله تعالى في حقهم إن الله يحب التوابين ويحب

از آنکه گفته است خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد بازگشتکنندگان

المتطهرين ووجب له على الناس أربعة أشياء أولها أن يحبوه

پرهیزکاران را و واجب است مر او را بر مردم چهار چیز اول آنکه دوست دارند او را

لأن الله تعالى قد أحبه والثاني أن يحفظوه بالدعاء على أن

زیرا که خدای تعالی دوست میدارد او را و دوم آنکه مدد کنند او را بدعا بر آنکه

يثبته الله تعالى على التوبة والثالث أن لا يعيروه بما سلف

استوار دارد خدا او را بر توبه و سوم آنکه عیب نکنند او را بچیزی که

من ذنوبه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من عير مؤمنا

از گناهان از جهت چیزی که روایت کرده شده است از پیغمبر علیه السلام آنکه فرمود هرکه عیب کرد مومنی را

بفاحشة فهو كفارة لها وكان حقا على الله تعالى أن يوقعه

بناسزایی پس آن عیب کردن دور کردن آن گناه است مر آن را و سزاوار بود بر خدای تعالی آنکه بیفکند او را

فيها ومن عير مؤمنا بمعصية لم يخرج من الدنيا حتى يرتكبها

در آن ناسزا و کسی که عیب کرد مسلمان را بگناه بیرون نیاید از دنیا تا آنکه مرتکب شود آن را

ويفتضح بها ولأن المؤمن لا يقصد الوقوع في الذنب ولا

و رسوا شود بآن و زیرا که بدرستی مومن قصد نکند افتادن در گناه و

يَتَعَمَّدُهُ وَلَا يَعْتَقِدُهُ دِينًا يَتَدَيَّنُ بِهِ وَإِنَّمَا يَكُونُ ذَلِكَ تَزْيِينَ

و نپسندد آنرا و اعتقاد نمیکند از کیش که دین باشد بپرورد و جز این نیست که باشد این آراستن

الشَّيْطَانِ وَفَرْطِ ضَرَاوَةِ الشَّهْوَةِ وَشِدَّةِ الشَّبَقِ وَتَرَاكُمِ الْغَفْلَةِ

شیطان و بسیاری تندی آرزو و سختی شوق و انبوهی غفلت

وَالْغِرَّةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ فَقَدْ

و بازی خوردن از شیطان و گفته است خدا و ناخوش ساخت بسوی شما کفر و گناه و نافرمانی پس بتحقیق

أَخْبَرَ أَنَّهُ بَغَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ الْمَعْصِيَةَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُعَيَّرَ بِهَا إِذَا تَابَ

خبر کرد خدا اینکه دشمن ساخت بسوی مؤمنان نافرمانی را پس روا نیست اینکه عیب کرده شود بآن گناه چون

وَأَنَابَ بَلْ يُدْعَى لَهُ بِالثَّبَاتِ عَلَى التَّوْبَةِ وَالتَّوْفِيقِ وَالْحِفْظِ وَالرَّابِعُ

و رجوع کرد بخدا بلکه دعا کرده شود او را با ستواری بر بازگشت و بتوفیق دادن و نگاه داشتن و چهارم

أَنْ يُجَالِسُوهُ وَيُذَاكِرُوهُ وَيُعِينُوهُ وَيُكْرِمُهُ اللّٰهُ تَعَالَى أَيْضًا بِأَرْبَعِ

اینکه با او بنشینند و سخن گویند با او و یاری دهند او را و گرامی دارند او را و بزرگ میدارد خدا نیز او را بچهار

كَرَامَاتٍ أَحَدُهَا أَنْ يُخْرِجَهُ مِنَ الذُّنُوبِ كَأَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ قَطُّ وَالثَّانِيَةُ

بزرگی یکی آنکه بیرون آرد او را از گناهان چنانکه گناه نکرده است هرگز و دوم آنکه

يُحِبُّهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَالثَّالِثَةُ أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ وَيَحْفَظَهُ

دوست دارد او را خدای تعالی و سوم آنست که مسلط نکند برو شیطان را و نگاه دارد او را

مِنْهُ وَالرَّابِعَةُ أَنْ يُؤْمِنَهُ مِنَ الْخَوْفِ قَبْلَ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنَ الدُّنْيَا لِأَنَّهُ

از آن و چهارم آنست که ایمن دهد او را از ترس آخرت پیش از آنکه بیرون آرد او را از دنیا زیرا که

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

گفت خدای عز و جل فرود آیند بر مؤمنان فرشتگان و میگویند آنها را که مترسید و اندوهگین مشوید و

أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

شاد شوید به بهشت که بوده اید وعده کرده شده بآن

فَصْلٌ فِي ذِكْرِ أَقَاوِيلِ

در یاد کردن گفتارهای

شُيُوخِ الطَّرِيقَةِ فِي التَّوْبَةِ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ

پیران طریقت در توبه گفت ابو علی دقاق رح توبه

عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَوَّلُهَا التَّوْبَةُ وَأَوْسَطُهَا الْإِنَابَةُ وَآخِرُهَا الْأَوْبَةُ

بر سه قسم است اول توبه است سخت بازگشت کردن است از گناه و میانه آن انابت و آخر آن اوبت بازگشتن بسوی حق است

فَالتَّوْبَةُ بِدَايَةٌ وَالْإِنَابَةُ وَاسِطَةٌ وَالْأَوْبَةُ نِهَايَةٌ فَكَانَ مَنْ تَابَ

پس توبه آغاز است و انابت میانه است و اوبت نهایت است پس چنانکه شخصی که بازگشت از

لِخَوْفِ الْعُقُوبَةِ كَانَ صَاحِبَ تَوْبَةٍ وَمَنْ تَابَ طَمَعًا فِي الثَّوَابِ أَوْ

از جهت ترس از عذاب خداوند باشد توبه کننده و هر که بازگشت از جهت آرزوی ثواب یا

رَهْبَةً مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ إِنَابَةٍ وَمَنْ تَابَ مُرَاعَاةً لِلْأَمْرِ

از جهت عذاب بوده است خداوند انابت و هر که بازگشت از گناه از جهت رعایت

لَا لِلرَّغْبَةِ فِي الثَّوَابِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ أَوْبَةٍ

نه از جهت آرزومندی در ثواب و نه ترس از عذاب بوده است خداوند اوبت

وَقِيلَ التَّوْبَةُ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى تُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعًا

و گفته شده است که توبه صفت مومنان است گفته است خدای عز و جل بازگردید بسوی خدا همه

أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَالْإِنَابَةُ صِفَةُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ

ای مومنان شاید که شما رستگاری یابید و انابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وَالْأَوْبَةُ صِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ

و آمده است بدل که انابت کننده است و اوبت صفت پیغمبران است و

الْمُرْسَلِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

مرسلان فرمود خدای تعالی نیکو بنده است ایوب بدرستی آن گردنده بسوی حق است و گفت جنید

رَحِمَهُ اللهُ التَّوْبَةُ عَلَى ثَلٰثِ مَعَانٍ الْأَوَّلُ النَّدَمُ وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى

رحمه الله توبه بر سه معنی است اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت کند بر

تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ لِمَا نَهَى اللهُ عَنْهُ وَالثَّالِثُ السَّعْيُ فِي أَدَاءِ الْمَظَالِمِ

٣٨١ گذاشتن بازگشتن بر گناه از جهت چیزی که منع کرده است خدای تعالی از وی و سوم سعی کند در ادای ستمهای خلق

وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ التَّوْبَةُ تَرْكُ التَّسْوِيفِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

و گفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ است و گفت جنید

سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ مَا قُلْتُ قَطُّ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَ

شنیدم حارث را که می گفت نگفتم هرگز ای بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لٰكِنِّي أَقُولُ أَسْأَلُكَ شَهْوَةَ التَّوْبَةِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ دَخَلْتُ عَلَى السَّرِيِّ

لیکن میگویم میخواهم از تو آرزومندی توبه و گفت جنید در آمدم بر سری سقطی

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَوْمًا فَرَأَيْتُهُ مُتَغَيِّرًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ دَخَلَ عَلَيَّ

روزی پس دیدم او را دگرگون شده پس گفتم مر او را چیست تو را پس گفت در آمد بر من

شَابٌّ فَسَأَلَنِي عَنِ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْ لَا تَنْسَى ذَنْبَكَ فَعَارَضَنِي

جوانی پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر او را اینکه فراموش نکن گناه خود را پس برابری

وَقَالَ بَلِ التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ فَقُلْتُ إِنَّ الْأَمْرَ عِنْدِي عَلَى مَا

و گفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار نزد من است بر طریقیکه

قَالَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنِّي إِذَا كُنْتُ فِي حَالِ الْجَفَاءِ فَنَقَلَنِي

گفته است او را جوان پس گفت سری چرا گفتی زیرا که من هرگاه که بودم آمده ام در حال رنج پس بر آورد مرا

إلى حالِ الوفاءِ فذكرُ الجفاءِ في حالِ الصفاءِ جفاءٌ فسكتَ وقالَ

بسوی حال راستی پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت است پس خاموش شد و گفت

سهلُ بنُ عبدِ اللهِ التوبةُ أنْ لا تنسى ذنبَكَ وقالَ الجنيدُ

سهل بن عبد الله توبه آنست که فراموش نکنی گناه خود را و گفت جنید

حينَ سُئِلَ عنِ التوبةِ فقالَ هيَ أنْ تنسى ذنبَكَ وتكلَّمَ أبو نصرٍ

وقتیکه پرسیده شد از توبه پس گفت توبه آنست که فراموش کنی گناه خود را و سخن کرده است ابو نصر

السرّاجُ في المقالتينِ فقالَ أشارَ سهلٌ إلى أحوالِ المريدينَ و

سراج در هر دو گفتار پس گفت سهل اشاره کرده است بسوی حال اسی مریدان و

المتعرِّضينَ تارةً لهمْ وتارةً عليهمْ فأمّا الجنيدُ فإنّهُ أشارَ إلى

کسانیکه پیچیده اند گاهی برای نفع خود و گاهی برای نقصان خود اما جنید پس بدرستی او اشاره

توبةِ المحقِّقينَ ولا يذكرونَ ذنوبَهمْ ممّا غلبَ على قلوبِهمْ منْ

توبه محققان و یاد نمیکنند ایشان گناهان خود را از جهت چیزیکه غالب آمده است بر دلهای ایشان از

عظمةِ اللهِ تعالى ودوامِ ذكرِهِ وقالَ وهوَ مثلُ ما سُئِلَ رُوَيمٌ

بزرگی خدا تعالی و همیشگی ذکر او و گفت ابو نصر سراج و آن سخن جنید مانند چیزیست که سوال

عنِ التوبةِ فقالَ التوبةُ منَ التوبةِ وقالَ ذو النونِ المصريُّ

از توبه پس گفت توبه کردن از توبه که توبه در وقت سر راه بنا به جدا یاد توبه فرع یاد گناه است و گفت ذو النون

رحمهُ اللهُ توبةُ العوامِّ منَ الذنوبِ وتوبةُ الخواصِّ منَ الغفلةِ

توبه عوام از گناهان است و توبه خاصان از غفلت است

وقالَ أبو الحسينِ النوريُّ رحمهُ اللهُ التوبةُ أنْ تتوبَ منْ كلِّ

و گفت ابو الحسین النوری توبه آنست که باز گشته شی از هر

شيءٍ سوى اللهِ عزَّ وجلَّ قالَ عبدُ اللهِ بنُ محمدِ بنِ عليٍّ رحمهمُ اللهُ

چیزیکه سوای خدا است گفت عبد الله بن محمد

شتّانَ بينَ تائبٍ يتوبُ منَ الزلّاتِ وتائبٍ يتوبُ منْ

فرق است میان کسیکه توبه کننده از گناهان و توبه کننده از

الغفلاتِ وتائبٍ يتوبُ منْ رؤيةِ الحسناتِ قالَ أبو بكرٍ

غفلت ها و کسیکه باز گشت میکند از دیدن نیکیها و گفت ابو بکر

الواسطيُّ رحمهُ اللهُ التوبةُ النصوحُ أنْ لا يبقى على صاحبِها أثرٌ

واسطی توبه نصوح آنست که نماند بر صاحب توبه نشانه

منَ المعصيةِ سرًّا ولا جهرًا ومنْ كانتْ توبتُهُ نصوحًا لا يبالي

از گناه پنهان و نه آشکارا و کسیکه بوده است توبه او خالص باک نمیدارد

كيف أمسي وأصبح قال يحيى بن معاذ الرازي رحمه الله في مناجاته

که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی در مناجات خود

إلهي لا أقول تبت ولا أعود لما أعرف من خلقي ولا أضمن

اے بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نگردم بسوے گناه از جهت چیزے که میشناسم از عادت خود و ضامن

ترك الذنوب لما أعرف من ضعفي ثم إني أقول لا أعود لعلي

ترک گناهان را از جهت چیزے که میشناسم از ناتوانی خود پس من میگویم باز نگردم بسوی گناه شاید

أموت قبل أن أعود وقال ذو النون رحمه الله الاستغفار من غير

بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه و گفت ذو النون مصری آمرزش خواستن بے

إقلاع توبة الكذابين وقال أيضا رحمه الله حقيقة التوبة

کندن دل از گناه توبه دروغگویان است و گفت ذو النون مصری حقیقت توبه آنست

أن تضيق عليك الأرض بما رحبت حتى لا يكون لك قرار ثم

که تنگ شود زمین بر تو با فراخی آن تا آنکه نباشد مر ترا جاے قرار پس

تضيق عليك نفسك كما أخبره الله تعالى في كتابه العزيز

تنگ شود بر تو نفس تو چنانچه خبر کرد خداے تعالی در کتاب بزرگ خود بقوله

وضاقت عليهم الأرض بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم

و تنگ شد زمین بر آن گروه مخالف از غزوه با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفس

وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا إليه ثم تاب عليهم ليتوبوا وقال

و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوے او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند و گفت

ابن عطاء رحمه الله التوبة توبتان توبة الإنابة وتوبة

ابن عطار توبه دو گونه است توبه انابت و توبه

الاستجابة فتوبة الإنابة أن يتوب العبد خوفا من عقوبته

استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وتوبة الاستجابة أن يتوب حياء من كرمه وقال يحيى بن

و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق و گفت یحیی بن

معاذ الرازي رحمه الله زلة واحدة بعد التوبة أقبح من سبعين

معاذ لغزش یک بعد از توبه بدتر است از هفتاد گناه

قبلها وقال أبو عمرو الأنطاكي رحمه الله ركب علي بن عيسى

که پیش از توبه است و گفت ابو عمرو انطاکی که سوار شد علی بن عیسی

الوزير في موكب عظيم فجعل الغرباء يقولون من هذا فقالت

وزیر در لشکر بزرگ پس آغاز کردند مردم غریب که میگفتند کیست این

الاستجابة از بن برکندن ۱۲ تاج اللغات ۱۲

امرأة قائمة على الطريق الى متى تقولون من هذا هذا عبد
زنی که ایستاده بود بر راه تا کی میگویند کیست این این بنده است
سقط من عين الله فابتلاه الله بما ترون فسمع علي بن عيسى
که افتاده است از نظر خدا پس مبتلا کرده است خدا بچیزی که می بینید پس شنید علی بن عیسی
ذلك ورجع الى منزله واستعفى من الوزارة وذهب الى مكة
سخن آن زن را و بازگشت بسوی خانه خود و بخشش خواست از وزارت و رفت بسوی مکه
وجاور بها مجلس في قوله تعالى إن اكرمكم عند الله اتقاكم
و مجاور شد بمکه در بیان قول خدا تعالی گرامی تر از شما نزد خدا پرهیزگارتر شما
اختلف العلماء في معنى التقوى وحقيقة المتقي فالمنقول
در اختلاف کرده اند علما در معنی تقوی و حقیقت متقی پس نقل است از
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال جميع التقوى في قوله عز وجل إن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود تمامی پرهیزگاری در این قول خدا است بدرستی
الله يأمركم بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى
خدا میفرماید شما را بداد دادن و نیکوئی کردن و دادن خویشان و باز دارد
عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وقال
از چیزها بد و ناسزاوار و نافرمانی پند میکند خدا شما را شاید که شما پند گیرید و گفت
ابن عباس رض المتقي الذي يتقي الشرك والكبائر والفواحش
ابن عباس رض پرهیزگار کسی است که میترسد کفر را و گناه کبیره را و بدیها را
وقال ابن عمر رض التقوى ان لا ترى نفسك خيرا من احد
و گفت ابن عمر رض پرهیزگاری آنست که نبینی تو نفس خود را بهتر از هیچ کسی
وقال الحسن رحمه الله المتقي الذي يقول لكل من رآه هذا
و گفت حسن پرهیزگار آنست که گوید هر کرا دید این
خير مني وقال عمر بن الخطاب رض لكعب الاحبار حدثني
بهتر است از من و گفت عمر بن الخطاب رض مر کعب الاحبار را که سخن گو مرا
عن التقوى فقال هل اخذت طريقا ذا شوك قال نعم قال
از پرهیزگاری گفت احبار آیا سپردی هیچ راه خار دار را گفت عمر آری گفت
فما عملت فيه فقال حذرت وتشمرت قال كعب كذلك
پس چه کردی در آن راه پس گفت عمر ترسیدم و دامن برچیدم گفت کعب همچنین است
التقوى فنظمه الشاعر × خل الذنوب صغيرها وكبيرها
پرهیزگاری پس نظم کرده است این را شاعر بگذار گناه های خود را خورد آن و بزرگ آن

فهو التقي واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى

پس آنست پرهیزگار ــ وکار کن همچون رونده بالای زمین خار دار ــ ترسد چیزی را که می بیند

لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى قال ابن عمر بن

وحقارت مکن گناه صغیره را بدرستی که کوه از سنگریزه است گفت عمر بن

عبد العزيز ليس التقي صيام النهار وقيام الليل والتخليط

عبد العزیز نیست پرهیزگار روزه داشتن بروز و نماز گزاردن بشبها و آمیختن

فيما بين ذلك ولكن التقوى ترك ما حرم الله واداء ما افترض

در میان آن یعنی گناه کردن ولکن پرهیزگاری ترک کردن چیزی است که حرام کرده است خدا و بجا آوردن

الله فما رزق الله بعد ذلك فهو خير الى خير وقيل لطلق بن

خدا پس چیزی که روزی کرد خدا پس از آن پس آن چیز نیکو است بسوی نیکو و گفته شده است طلق بن

حبيب اجمل لنا التقوى فقال التقوى عمل بطاعة الله على نور

حبیب را نیکو بیان کن برای ما تقوی را پس گفت تقوی فرمانبرداری کردن خداست در حالی که بر نوری

من الله رجاء لثواب الله حياء من الله وقيل التقوى ترك معصية

از خداست از جهت امید ثواب خدا و شرم از خدا و گفته شده است تقوی گذاشتن نافرمانی

٣٨٥ الله على نور من الله مخافة عقاب الله قال بكر بن عبد الله رحمة

خداست در حالی که بر نور از خداست از جهت ترس عذاب خدا و گفت بکر بن عبد الله

الله عليه لا يكون الرجل تقيا حتى يكون تقي المطعم وتقي الغضب

نمیشود مرد پرهیزگار تا آنکه باشد پاک طعام او از حرام و شبها و پاکیزه باشد غضب او

وقال عمر بن عبد العزيز ايضا المتقي ملجم كالمحرم في الحرم

و گفت عمر بن عبد العزیز نیز پرهیزگار در دنیا لگام داده شده است مانند محرم در زمین حرم

وقال شهر بن حوشب المتقي الذي يترك ما لا باس به حذرا

و گفت شهر بن حوشب متقی آنکس است که بگذارد چیزی را که در وی باکی نیست از ترس

الوقوع فيما فيه باس وقال سفيان الثوري وفضيل رحمة الله

افتادن در چیزی که در وی باک است و گفت سفیان ثوری و فضیل عیاض

عليهما هو الذي يحب للناس ما يحب لنفسه انما التقي

که متقی کسی که دوست دارد برای مردم چیزی را که دوست میدارد برای نفس خود

الذي يحب للناس اكثر مما يحب لنفسه اتدرون ما وقع

آن کسی است که دوست دارد برای مردم چیزی که دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چه واقع شد

لاستاذي سري السقطي رحمة الله عليه وهو انه سلم عليه ذات يوم

مر استاد مرا که سری سقطی است ... سلام کرد

صديق له فرد عليه وهو عابس لم يتبشش له فقلت له في ذلك

پس گفت مر سری را پس رد کرد بر وے و آن سری ترش رو بود خوشی نمینمود بر وے پس گفتم او را در این

فقال بلغني ان المرء المسلم اذا سلم على اخيه ورد عليه اخوه

پس گفت سرے که رسیده مرا اینکه مرد مسلمان چون سلام گوید بر برادر خود و رد جواب کند بر او برادر او

قسمت بينهما مائة رحمة تسعون منها لابشهما وعشرة للآخر

تقسیم کرده میشود میان ایشان صد رحمت نود کسی راست که گشاده روتر است و ده مر دیگری را

فاحببت ان يكون له تسعون وقال محمد بن علي الترمذي

پس دوست داشتم اینکه باشد مر او را نود رحمت و گفت محمد بن علی ترمذی که متقی

هو الذي لاخصم له وقال سري السقطي هو الذي يبغض

پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را و گفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نفسه وقال الشبلي هو الذي يتقي ما دون الله قال الناطق

خود را و گفت شبلی متقی آنست که بپرهیزد چیزے را که سوای خداست گفت گوینده

الصادق الا كل شيء ما خلا الله باطل وقال محمد ابن حنيف

راست گو آگاه باشید هر چیزے که غیر خداست باطل است و گفت محمد ابن حنیف

التقوى مجانبة كل شيء يبعدك عن الله وقال القاسم بن القاسم

پرهیزگاری یکسو گذاشتن هر چیزے را که دور میدارد ترا از خدا و گفت قاسم بن قاسم

هو المحافظة على اداب الشريعة وقال النوري هو الذي يتقي

تقوے نگاه داشتن آداب شریعت است و گفت نوری متقی آنست که بپرهیزد

الدنيا وافاتها وقال ابو يزيد هو الورع عن جميع الشبهات

دنیا را و رنجهاے او را و گفت ابو یزید تقوے پرهیز بودن از همه شبهها در قول و فعل و اعتقاد

وقال ايضا المتقي من اذا قال قال لله واذا سكت سكت لله واذا

و گفت ابو یزید پرهیزگار آنست که چون گوید برائے خدا گوید و چون خاموش شود خاموش شود برائے خدا و

ذكر ذكر لله وقال الفضيل بن عياض لا يكون العبد من المتقين

اگر ذکر کند برائے خدا کند و گفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حتى يامنه عدوه كما يامنه صديقه وقال سهل المتقي من

تا ایمن نشود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او و گفت سهل متقی آنست

تبرأ من حوله وقوته وقيل التقوى ان لا يراك الله حيث نهاك

که بیزار است از بازگشت خود از گناه و توانائے خود بر طاعت به عصمت حق در گناه نه بیند و توفیق او در طاعت

فلا يفقدك حيث امرك وقيل هو الاقتداء بالنبي صلى الله عليه

و نه گم کند ترا جائے که فرموده است ترا و گفته اند تقوی پیروے کردن پیغمبر است صلعم

وَقِيلَ أَنْ تَتَّقِيَ بِقَلْبِكَ مِنَ الْغَفَلَاتِ وَبِنَفْسِكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ

وگفته شده است که پرهیزگاری آنست که پرهیزکاری بدل خود از بیهوشیها و بنفس خود از آرزوها

وَبِحَلْقِكَ مِنَ اللَّذَّاتِ وَبِجَوَارِحِكَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَحِينَئِذٍ يُرْجَى لَكَ

و بحلق خود از لذتها و باعضای خود از بدیها پس این هنگام امید داشته میشود ترا

الْوُصُولُ إِلَى رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ وَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ هُوَ حُسْنُ

رسیدن بسوی پروردگار زمینها و آسمانها و گفت ابو القاسم تقوی خوش

الْخُلُقِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يُسْتَدَلُّ عَلَى تَقْوَى الرَّجُلِ بِثَلَاثٍ حُسْنِ

خلقی است و گفته اند بعضی که گواه برده میشود بر پرهیزگاری مرد بسه چیز نیکوی

التَّوَكُّلِ فِيمَا لَمْ يَنَلْ وَحُسْنِ الرِّضَا فِيمَا قَدْ نَالَ وَحُسْنِ الصَّبْرِ عَلَى

توکل در چیزے که نیافته است و نیکوی صبر بر چیزے که فوت شده است و نیکوی صبر بر

مَا فَاتَ وَقِيلَ الْمُتَّقِي الَّذِي يَتَّقِي مُتَابَعَةَ هَوَاهُ وَقَالَ مَالِكٌ

چیزے که فوت شده است و گفته اند متقی کسی که پرهیز کند از پیروی هوای خود را و گفت مالک

حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ كَيْسَانَ أَنَّ بَعْضَ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَتَبَ

روایت کرد مرا وهب که بعضی فقیهان مدینه نوشتند

إِلَى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَى عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ

بسوی عبد الله بن زبیر که اهل تقوی را نشانهاست که شناخته میشوند

بِهَا الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمَاءِ

بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضاء خدا و شکر کردن نزد نعمت رسیدن

وَالتَّذَلُّلُ لِأَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَقَالَ مَيْمُونُ بْنُ مِهْرَانَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ

و رام شدن مر احکام قرآن را و گفت میمون بن مهران نباشد مرد

تَقِيًّا حَتَّى يَكُونَ أَشَدَّ مُحَاسَبَةً لِنَفْسِهِ مِنَ الشَّرِيكِ الشَّحِيحِ وَ

پرهیزگار تا آنکه شود او سخت تر از روے حساب مر نفس خود را از شریک بخیل و

السُّلْطَانِ الْجَائِرِ وَقَالَ أَبُو تُرَابٍ بَيْنَ يَدَيِ التَّقْوَى خَمْسُ عَقَبَاتٍ

بادشاه ظالم و گفت ابو تراب در پیش تقوی پنج کوه است

مَنْ لَا يُجَاوِزُهَا لَا يَنَالُهَا وَهِيَ اخْتِيَارُ الشِّدَّةِ عَلَى النِّعْمَةِ وَاخْتِيَارُ

کسی که نگذرد آنرا نمی رسد تقوی را و آن برگزیدن سختی است بر نعمت و برگزیدن

الْقُوتِ عَلَى الْفُضُولِ وَاخْتِيَارُ الذُّلِّ عَلَى الْعِزِّ وَاخْتِيَارُ الْجُهْدِ عَلَى

اندک است بر زیادتی و برگزیدن خواری است بر عزت و برگزیدن رنج است بر

الرَّاحَةِ وَاخْتِيَارُ الْمَوْتِ عَلَى الْحَيٰوةِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا يَبْلُغُ الرَّجُلُ

آسودگی و برگزیدن مرگ است بر زندگی و گفته اند بعضی اکابر نمیرسد مرد

لِتَمامِ التَّقْوَى إِلّا إِذا كانَ بِحَيْثُ لَوْ جُعِلَ ما فِي قَلْبِهِ عَلَى طَبَقٍ

کو آن پرهیزگاری را تمام پرهیزگاری نامند که باشد بدین صفت که اگر گردانیده شود چیزی که در دل اوست بر طبقی

فَيُطافُ بِهِ فِي السُّوقِ لَمْ يَسْتَحِي مِنْ شَيْءٍ مِمّا عَلَيْهِ وَقِيلَ التَّقْوَى

پس گردانیده شود آنرا در بازار شرم ندارد از هیچ چیزی که بر طبق است یعنی اندرون و بیرون او یکسان

أَنْ تُزَيِّنَ سِرَّكَ لِلْحَقِّ كَما تُزَيِّنُ عَلانِيَتَكَ لِلْخَلْقِ وَقالَ أَبُو الدَّرْداءِ

آنست که بیارایی درون خود را برای حق چنانکه می آرایی ظاهر خود را برای خلق و گفت ابو درداء

رض يُرِيدُ الْعَبْدُ أَنْ يُعْطَى مُناهُ × وَيَأْبَى اللهُ إِلّا ما أَرادَ × يَقُولُ

رض میخواهد مرد آنکه داده شود امید های او را و باز میدارد خدا امید را مگر چیزی که خواسته است می گوید

الْمَرْءُ فائِدَتِي وَمالِي × وَتَقْوَى اللهِ أَحْسَنُ ما اسْتَفادَ × عَنْ

مرد فایده من و مال من و پرهیزگاری خدا بهترین از چیزیست که پیدا کرده است و نقل است از

مُجاهِدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رض قالَ جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ

مجاهد از ابی سعید خدری که گفت ابی سعید آمد مردی بسوی پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقالَ يا نَبِيَّ اللهِ أَوْصِنِي فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللهِ

پس گفت ای پیغمبر وصیت کن مرا پس گفت پیغمبر بر تو باد به پرهیزگاری

فَإِنَّهُ جِماعُ كُلِّ خَيْرٍ وَعَلَيْكَ بِالْجِهادِ فَإِنَّهُ رَهْبانِيَّةُ الْإِسْلامِ

پس بدرستی آن مجموعه همه نیکوئیهاست و بر تو باد به جهاد پس بدرستی آن رهبانیت مسلمانانست

وَعَلَيْكَ بِذِكْرِ اللهِ فَإِنَّهُ نُورٌ لَكَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ نافِعِ بْنِ هُرْمُزَ

و بر تو باد بیاد حق پس بدرستی آن نور تو است نقلست از ابی هریره که

قالَ سَمِعْتُ أَنَساً رض يَقُولُ قِيلَ يا مُحَمَّدُ مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ قالَ كُلُّ تَقِيٍّ فَالتَّقْوَى

گفت شنیدم انس را که میگفت گفته شد ای محمد کیست اولاد تو گفت هر مومن پرهیزگار پس

جِماعُ الْخَيْراتِ وَحَقِيقَةُ الْاِتِّقاءِ التَّحَرُّزُ بِطاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ

مجموعه نیکوئیهاست و حقیقت پرهیزگاری پناه گرفتن است به فرمانبرداری خدا از

عُقُوبَتِهِ يُقالُ اتَّقَى فُلانٌ بِتُرْسِهِ وَأَصْلُ التَّقْوَى اتِّقاءُ الشِّرْكِ

عذاب او گفته میشود پناه گرفت فلان به سپر خود و اصل تقوی پرهیز کردن از شرک است

ثُمَّ بَعْدَهُ اتِّقاءُ الْمَعاصِي وَالسَّيِّئاتِ ثُمَّ بَعْدَهُ اتِّقاءُ الشُّبُهاتِ

پس از آن پرهیز کردن گناه ها را صغیره و کبیره پس از آن پرهیز کردن از شبهات

ثُمَّ يَدَعُ بَعْدَهُ الْفُضُلاتِ وَجاءَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعالَى اتَّقُوا اللهَ

پس از آن بگذارد زیادتی را و آمده است در بیان قول خدا بترسید خدا را

حَقَّ تُقاتِهِ هُوَ أَنْ يُطاعَ فَلا يُعْصَى وَيُذْكَرَ فَلا يُنْسَى وَيُشْكَرَ فَلا

حق ترسیدن و آن اینست که فرمان برداری کرده شود پس نافرمانی کرده نشود و یاد کرده شود پس فراموش

يكفر وقال سهل بن عبد الله لا معين إلا الله ولا دليل إلا رسول

انکار کرده نمیشود وگفت سهل بن عبد الله نیست یاری دهنده مگر خدا و نیست راه نما مگر پیغمبر

الله ولا زاد إلا التقوى ولا عمل إلا الصبر عليه وقال الكتاني

خدا و نیست توشه مگر پرهیزگاری و نیست کار مگر صبر کردن بر آن وگفت کتانی

قسمت الدنيا على البلوى وقسمت الجنة على التقوى ومن لم

قسمت کرده شد دنیا را بر آزمایش و تکلیف و قسمت کرده شد بهشت را بر پرهیزگاری و کسی که

يحكم بينه وبين الله التقوى والمراقبة لم يصل إلى الكشف

حکم نمیکند میان خود و میان خدا پرهیزگاری را و فکر را نمیرسد بسوی کشف

والمشاهدة وقال النصراباذي التقوى أن يتقي العبد ما سواه

و مشاهده وگفت نصرآبادی تقوی آنست که پرهیزد بنده چیزی را که غیر خدا است

تعالى وقال سهل من أراد أن تصح له التقوى فليترك الذنوب

وگفت سهل کسی که خواست اینکه درست شود مر او را التقوی پس بگذارد گناهان را

كلها وقال النصراباذي أيضا من لزم التقوى اشتاق إلى

همه وگفت نصرآبادی نیز کسی که لازم گرفت تقوی را آرزومند شد بسوی

مفارقة الدنيا لأن الله تعالى يقول وللدار الآخرة خير للذين

جدائی دنیا زیرا که بدرستی خدا میگوید هر آئینه سرای آخرت بهتر است مر کسانی را

يتقون وقال بعضهم من تحقق في التقوى هون الله على قلبه

که پرهیزگارند وگفته اند بعضی اکابر کسیکه درست شد در پرهیزگاری آسان سازد خدا بر دل او

الإعراض عن الدنيا وقال أبو عبد الله الروذباري التقوى

روگردانیدن از دنیا وگفت ابو عبد الله [illegible] تقوی

مجانبة ما يبعدك عن الله تعالى وقال ذو النون المصري

[illegible] وگفت ذو النون مصری که

التقي من لا يدنس ظاهره بالمعارضات ولا باطنه بالعلالات

متقی کسی است که نیالاید ظاهر خود را بچیزهائی که مخالف شرع اند و نه باطن خود را بچیزهای غافل کننده

ويكون واقفا مع الله تعالى موقف الاتفاق وقال ابن عطاء

و باشد ایستاده با خدا در محل اتفاق وگفت ابن عطا

للمتقي ظاهر وباطن فظاهره محافظة الحدود وباطنه

مر متقی را ظاهر است و باطن پس ظاهر او نگاهداشتن حدهای شرع است و باطن آن

النية والإخلاص وقال ذو النون المصري رحمه الله لا عيش إلا

نیت و اخلاص است وگفت ذو النون مصری نیست زندگانی مگر

مع رجال امتحن قلوبهم للتقوى وقد تأتي بالذكر فقال أبو حفص

التقوى في الحلال المحض لا غير قال أبو الحسين الزنجاني من كان

رأس ماله التقوى كلت الألسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

التقوى أن يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي أن

ابن سيرين اشترى أربعين حبا سمنا فأخرج غلامه فأرة من

حب فسأله من أي حب من الجباب أخرجتها فقال لا أدري

فصبها كلها وروي عن بعض الأئمة أنه كان لا يجلس في ظل

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جر نفعا فهو ربا

وقيل إن أبا يزيد غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

صاحبه نعلق الثياب على جدار الكروم فقال لا نغرز الوتد في

جدار الناس فقال نعلقه على الشجر فقال لا إنه يكسر الأغصان

فقال نبسط على الإذخر فقال لا إنه علف الدواب لا نستره عنها

فولى ظهره إلى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جف

جانبه ثم قلبه حتى جف الجانب الآخر وعن إبراهيم بن أدهم رحمه

أنه قال بت ليلة تحت صخرة ببيت المقدس فلما كان بعض الليل

نزل ملكان فقال أحدهما لصاحبه من ههنا فقال الآخر إبراهيم
فرود آمدند دو فرشته پس گفت یکی از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم
بن أدهم فقال ذاك الذي حطّ الله درجته من درجاته فقال
بن ادهم است پس گفت آن کسی است که فرود آورد خدا تعالی مرتبه از مرتبهای او پس گفت
لم قال لأنه الذي اشترى بالبصرة التمر فوقعت تمرة من تمر
چرا گفت آن کم کردن مرتبه که آنست به درستی آن ابراهیم خرید در بصره خرمای پس افتاد یک خرما از خرمای
البقال على تمره قال إبراهيم فمضيت إلى البصرة واشتريت التمر
بقال بر خرمای او گفت ابراهیم پس رفتم بسوی بصره و خریدم خرما
من ذلك الرجل وأوقعت تمرة على تمره ورجعت إلى بيت المقدس
از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرمای او و باز گشتم بسوی بیت المقدس
ونمت بالصخرة فلما كان بعض الليل إذا أنا بملكين نزلا من السماء
و خواب کردم در زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه ملاقی شدم به دو فرشته که فرود آمدند از آسمان
فقال أحدهما لصاحبه من ههنا قال الآخر إبراهيم بن أدهم فقال
پس گفت یکی از ایشان مر دیگری را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم است پس گفت این
ذاك الذي ردّ الشيء إلى مكانه ورفعت درجته وقيل التقوى
آنکسی است که چیزی را بجای خود و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری
على وجوه تقوى العامة ترك الشرك بالخالق وتقوى الخاصة
بر چند وجه است یکی تقوی عوام است و آن ترک شرک است بخدای آفریننده و تقوی خاص
ترك الهوى بترك المعاصي ومخالفة النفس في سائر الأحوال و
ترک هوای نفس بترک کردن گناهان و مخالفت نفس در همه احوال و
تقوى خاص الخاص من الأولياء ترك الإرادة في الأشياء والتجرد
تقوی خاص الخاص از اولیا ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار
في النوافل من العبادات والتعلق بالأسباب والركون إلى ما سوى
کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوی غیر
المولى ولزوم الحال والمقام وامتثال الأمر في جميع ذلك مع أحكام
حق تعالی و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد و چه اینهم آرام بغیر حق است و فرمان بردن
الفرائض وتقوى الأنبياء عليهم السلام لا يتجاوزهم غيب في
فرضها و تقوی پیغمبران علیهم السلام در نمیگذرد ایشان را پنهان در
غيب فهو من الله وإلى الله يأمرهم وينهاهم ويوفقهم ويؤدبهم
پنهان یعنی در غایت پنهانی از جناب حق تعالی امر میکند ایشان را و نهی میکند و توفیق می بخشد ایشان را

ويطيبهم ويطبّهم ويكلّمهم ويحدّثهم ويرشدهم ويهديهم

وخوش میکند ایشان را وعلاج بیمارے میکند وکلام میکند با ایشان وارشاد میکند ایشان را

ويعطيهم ويهنيهم ويطلعهم ويبصّرهم لا مجال للعقل في ذلك

وعطا میکند ایشان را ومبارکبادی میدهد وآگاه میکند ایشان را وبینا میکند ایشان را نیست مجال عقل را در آن

فهم في معزل عن البشر بل عن الملائكة أجمع إلا فيما يتعلق بالحكم

پس ایشان در گوشه اند از آدمی بلکه در گوشه اند از فرشتگان همه الا در چیزے که متعلق است بحکم

الظاهر والأمر المبين الموضوع للأمة وعوام المؤمنين فإنهم

ظاهر وامر روشن که نهاده شده است برای امت وعوام مومنان پس بدرستی ایشان

يشاركون الخلق في ذلك وينفردون عنهم فيما سوى ذلك وقد

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است وجدا میشوند از ایشان در چیزے که ورای اینست وگاهی

يعطي بعض ذلك الكرام من الأبدال والخلّص من الأولياء فتقصر

داده میشود اندکی از آن تقرب برای بزرگان ابدال وپاکان اولیا پس کوتاه میشود

عباراتهم عن ذكر ذلك فلا يظهر إلى الوجود ولا تدرك بالتمام

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوی هستی ودریافته نمیشود بتمامی

والحس إلا ما يغلب على اللسان فيندر من ذلك كلمة أو كلمات

وحس ظاهر مگر چیزے که غلبه کند بر زبان پس بیرون افتد از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثم يتداركه الله بالسكينة والتثبيت وإسبال الستر عليه

پس در میرسد حق تعالی او را باین هنگام بآرام دادن او وثابت گردانیدن وانداختن پرده بر او

فيستيقظ لأمره ويحفظ لسانه ويستغفر الله تعالى لما جرى

پس بیدار میشود مرکار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را وطلب آمرزش میکند از خدای تعالی از

ويغيّر العبارة ويحسّن اللفظ على وجه يعقل ويفهم على ما

وتغیر میکند عبارت را ونیکو میگرداند لفظ را بر وجهی که دریافته وفهمیده شود چنانچه

هو المعهود عند الناس فصل وطريق التقوى أولاً التخلص

معلوم است نزد مردم وراه پرهیزگاری تحصیل پاک شدن است

من مظالم العباد وحقوقهم ثم من المعاصي الكبائر منها والصغائر

از ظلمهای بندہ وحقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان بزرگ وخورد

ثم الاشتغال بترك ذنوب القلب التي هي أمهات الذنوب

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناهها است

وأصولها فمنها يتفرع ذنوب الجوارح من الرياء والنفاق

وبیخ آنها است پس از گناهان دل شاخ میباشند گناهان اعضا از نمایش عمل بخلق واز نفاق و

له

الاسبال

فرو گذاشتن

ازار

ومانند

آن ۲

۳۹۲

العُجب والكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب

واز شگفت آمدن بعمل خود وتکبر وآز وازحرص وترسیدن از خلق وامید داشتن از ایشان وطلب

الجاه والرياسة والتقدم على أبناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه

مرتبه وسرداری وپیش روی بر جنسان خود وغیر آن از آنچه دراز است شرح او

وإنما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك

واستوار میشود بر همه آن مگر بمخالفت هوای نفس بسوی لذاتها پس مشغول شدن بترک

الإرادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير

خواهش پس اختیار نکند با خدا تعالی هیچ چیزی را وتدبیر نکند با خدا تعالی تدبیر خود واختیار نکند

عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل

بر خدا تعالی چیزی را ونهایت نرسد وهیچ جهتی وسببی در رزق خود واعتراض نکند بر آن خدا تعالی

في خلقه بل يسلم الكل إليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه

در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او وانقیاد وفروتنی کند بسوی او وبیندازد نفس خود را نزد او

فيصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره وداية وكالميت

پس بگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیردهنده ودایه خود وهمچو مرده

۳۹۳ في يد غاسله مسلوب اختياره منزوع إرادته فالنجاة كل النجاة

در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده است خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری

في ذلك فإن قال قائل كيف الطريق إلى ذلك قيل له الطريق إلى

در همینست پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مر او را بدرستی راه بسوی

ذلك بصدق اللجاء إلى الله عز وجل والانقطاع إليه ولزوم طاعته

آن بدرستی پناه بردن بسوی خدا تعالی عز وجل از همه خلق پیوستن با بسوی او ولازم گرفتن بندگی او

بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده

بفرمانبرداری امرهای او وباز آمدن از نهی‌های او وسپردن خود را در قضای قدرت او ونگاه داشتن حدهای خدا

وصيانة الحال كائنا أبدا واختلفت أقاويل الشيوخ في النجاة فقال

ونگه داشتن حال همیشه پیوسته واختلاف است در قولهای بزرگان در نجات پس گفت

الجنيد رحمه الله ما نجى من نجا إلا بصدق اللجاء إلى الله عز وجل قال

جنید رح نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عز وجل فرمود

الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض

خدا تعالی عز وجل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین

بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا

بفراخی خویش وتنگ شد بر ایشان نفسهای ایشان ویقین دانستند اینکه نیست گریزگاه از خدا تعالی مگر

الیه وقال رُوَیم ما نجا من نجا الا بالصدق والتقوی قال الله عز
بسوی او وگفت رویم نرست کسیکه رست مگر براستی و پرهیزگاری فرمود خدای تعالی
وجل وینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم وقال الجریری ما نجا من نجی
و رستگاری میدهد خدای تعالی کسانیکه را که پرهیز کردند برستگاری ایشان وگفت جریری نرست کسیکه رست
الا بمراعاة الوفاء قال الله تعالی الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون
مگر برعایت کردن فرمود خدای تعالی کسانیکه وفا میکنند بعهد خدای تعالی و نمی شکنند
المیثاق وقال عطاء ما نجا من نجی الا بتحقیق الحیاء قال الله تعالی
پیمان را وگفت ابن عطاء رحمة الله نرست کسیکه رست مگر بتحقیق کردن حیاء فرمود خدای تعالی
الم یعلم بان الله یری وقال بعضهم ما نجی من نجا الا بالحکم والقضاء
آیا ندانسته است باینکه بدرستی خدای تعالی می بیند وگفت بعضی از ایشان نرست کسیکه رست مگر بحکم خدای تعالی و قضاء
السابق فی علم الله عز وجل قال الله تعالی ان الذین سبقت لهم منا
پیش که در علم خدای تعالی است فرمود خدای تعالی بدرستی آنکسانیکه پیش رفته است ایشانرا از من
الحسنی وقال الحسن البصری رحمه الله ما نجا من نجی الا بالاعراض
نیکوئی ایشانرا وگفت حسن بصری رح نرست کسیکه رست مگر بروگردانیدن
عن الدنیا واهلها قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وقد
از دنیا و اهل آن فرمود خدای تعالی نیست زندگانی دنیا مگر بازی و لهو و تحقیق
ذکر النبی صلی الله علیه وسلم ان حب الدنیا راس کل خطیئة وما تقرب المتقربون الی
یاد کرد پیغمبر ع بدرستی محبت دنیا سر همه گناه است و نزدیک نشده اند نزدیکی جویندگان بسوی
الله بشیء افضل من اداء ما افترض الله وقال منذ خلقها الله تعالی ما
خدای تعالی بهیچ چیزی بهتر از ادای فرض خدای تعالی و فرمود پیغمبر ع از آن زمانیکه آفرید خدای تعالی دنیا را نه
نظر الیها وقال الحسن رض معناه ما نظر الیها بعین رحمة من مقتها
دید بسوی او وگفت حسن رض معنی آن نادیدن اینست که ندید بسوی آن دنیا بچشم رحمت یعنی بنظر از جهة
فهی الحجاب العظیم وبها تبین الخالص من المعیب ولا یصلح لمن بقی علیه
پس آن دنیا پرده بزرگست میان حق و بنده و بآن دنیا روشن میشود برگزیده از عیبناک و نیست صحیح مر کسانیکه باقیست بر ایشان
منها شیء الوصول الی حلاوة مناجاته سبحانه لانها ضد عن الله
از آن دنیا چیزی رسیدن به لذت مناجات حق سبحانه زیرا که بدرستی آن دنیا دشمن خدا است
وضد ما یحبه الله **فصل** وقد دعا الله عز وجل خلقه الی توحیده
و دشمن چیزیکه دوست میدارد خدای او را و تحقیق خواند خدای عز وجل خلق خود را بسوی توحید خود
وطاعته بالوعد والوعید والترغیب والترهیب فحذروا وانذروا
و بندگی خود بوعده کردن بثواب عذاب و بیم آرنده و سند کردانیدن بثواب ترسانیدن از عذاب پس ترسانید ایشان را

٣٩٧

خَوْفٌ وَزَجْرًا عِنْدَارًا إِلَيْهِمْ وَتَأْكِيدًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ

وترسانيدن وبازداشتن از جهت دور کردن عذر ایشان و قوی کردن حجت را بر ایشان پس فرمود خدای تعالی

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

فرستادیم پیغمبران بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از دوزخ تا آنکه نباشد مردم را بر خدای تعالی هیچ حجت پس از فرستادن پیغمبران

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا

و چنانچه فرمود و اگر ما هلاک میکردیم ایشان را بعذابی پیش از فرستادن رسل هر آینه گفتندی ای پروردگار ما

أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى وَقَالَ

چرا نفرستادی بسوی ما پیغمبری پس پیروی میکردیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم و رسوا شدیم و فرمود

تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

خدای تعالی در آیتی دیگر و نبودیم ما عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم پیغمبری را و فرمود خدای تعالی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

ای گروه مردمان تحقیق آمد شما را پند از پروردگار شما و شفا چیزی را که در سینهای شما است

وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا فِي التَّخْوِيفِ وَالتَّحْذِيرِ وَ

و راه راست و رحمت مر مومنان را فرمود خدای تعالی در ترسانیدن و هراسانیدن و

۳۹۵ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ

بترساند شما را خدای تعالی از ذات مقدس خود و خدای تعالی مهربان است به بنده و فرمود خدای تعالی این آیت و

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ

بدانید به درستی خدا میداند چیزی که در نفسهای شما است پس بترسید از او و فرمود خدای تعالی

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَقَالَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي

بدانید تحقیق الله تعالی بهر چیزی دانا است و گفت خدای تعالی که بزرگ است قدرت او و بپرهیزید ای صاحب

الْأَلْبَابِ وَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَقَالَ

عقل و گفت پاک است او و برتر است و بپرهیزید از عذاب خدا تعالی و بدانید که بدرستی شما ملاقی شوید او را و فرمود

تَعَالَى وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ

خدای تعالی بپرهیزید روزی را که باز گردیده شوید در آن روز بسوی خدا پس بکمال داده شود هر نفس را آنچه کرده است

لَا يُظْلَمُونَ وَقَالَ تَعَالَى وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا

ظلم کرده نشوند و فرمود خدای تعالی بپرهیزید عذاب روزی را که کفایت نکند نفسی از نفسی چیزی را و

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

پذیرفته نشود از آن نفس فدیه را و نه نفع دهد او را شفاعت و فرمود خدای تعالی ای گروه مردم

اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ

بپرهیزید از عذاب پروردگار خود و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچ پدری از پسر خود و نه هیچ پسری بس کننده است

عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا

از پدر خود چیزی را بدرستی وعده خدا تعالی راست است پس فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و

يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ وَقَالَ تَعَالٰى يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمْ اِنَّ

فریب ندهد شما را بحلم خدا تعالی شیطان و فرمود خدا تعالی ای مردمان بپرهیزید از عذاب پروردگار خود را

زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمُ

زلزله روز قیامت چیزی بزرگ است و فرمود خدا تعالی ای مردمان بپرهیزید عذاب پروردگار

الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

که آفرید شما را از شخص واحد و آفرید از آن شخص زن او را و پراگنده گردانید از هر دو

رِجَالًا كَثِيْرًا وَّنِسَآءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ تَسَآءَلُوْنَ بِهٖ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ

مردان بسیار و زنان را و بپرهیزید عذاب خدا را که سوال میکنید بنام او و بپرهیزید از قطع ارحام بدرستی

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

خدا تعالی بوده بر ایشان پاسبان و فرمود خدا تعالی ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

بپرهیزید از عذاب خدا تعالی و گوئید سخن استوار و فرمود خدا تعالی ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ ۳۹۶

بپرهیزید عذاب او و باید که ببیند هر شخص چه چیز پیش فرستاده است از برای فردا و بپرهیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است

بِمَا تَعْمَلُوْنَ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَ

بچیزی که میکنید شما و فرمود خدا تعالی بپرهیزید از عذاب خدا تعالی بدرستی خدا تعالی را سخت است عذاب و

قَالَ تَعَالٰى قُوْۤا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ

فرمود خدا تعالی ای مومنان نگاه دارید نفسهای خود را و اهلهای خود را از آتشی که هیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود

عَزَّ وَجَلَّ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ

خدا تعالی آیا پنداشته اید شما جز اینکه آفریدیم شما را بیهوده و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

و فرمود خدا تعالی آیا می پندارد آدمی اینکه گذاشته میشود او را بیهده و فرمود خدا تعالی

اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰۤى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا بَيَاتًا وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ اَوَاَمِنَ اَهْلُ

آیا ایمن شده اند مردمان دهها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما شبانگاه و حال اینکه ایشان خواب کننده اند یا ایمن شده اند

الْقُرٰۤى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًى وَّهُمْ يَلْعَبُوْنَ فَمَا جَوَابُكَ يَا مِسْكِيْنُ عَنْ

ده اینکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه و حال آنکه ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از

هٰذِهِ الْاٰيَةِ وَمَا عَمَلُكَ بِهَا فَهَلِ انْتَهَيْتَ عَنْ اِتِّبَاعِ شَهَوَاتِكَ

این آیتها و چیست عمل تو باین آیتها پس آیا باز ماندی تو از متابعت هوای خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المحلّة لك في دار الشقاء

که پلید اند و هلاک کننده اند مر ترا در دنیا و آخرت فرود آرنده ترا در سرای بدبختی

والمهانة التي يحرقك نارها وتنهشك حيّاتها وتلسعك

و خواری که سرائیکه میسوزد مرا آتش او و نیش میزنند مارهای او و نیش میزنند ترا

وتلسبك عقاربها وهوامّها وتأكلك ديدانها وتضربك

کژدم های او و گزندگان او و میخورند ترا کرمها و میزنند ترا

زبانيتها وخزّانها ويجدّد عليك في كل يوم أنواع عذابها و

فرشتهای که موکل دوزخ اند و نگاهبانان او و نو کرده میشود بر تو در هر روز نوعهای عذاب او و

أنت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و

تو دران سرا با فرعون و هامان و قارون و شیاطین همسنگی و

قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث

گفت خدای تعالی در ترغیب کسیکه بترسد خدایرا میگرداند خدای تعالی مر او را محل برآمدن و روزی میرساند او را از جائیکه

لا يحتسب وقال جلّ وعلا ومن يتق الله يكفّر عنه سيّاته ويعظم

نمیداند و فرمود خدای تعالی کسیکه بترسد خدا را دور میکند از وی بدیهای او بسیار و بسیار

له أجرا وقال تعالى يا أيها الإنسان ما غرّك بربك الكريم الذي

مر او را مزد و فرمود خدای تعالی ای مردم چه چیز فریب داد ترا به پروردگار تو که کریم است آنکه

خلقك فسوّيك فعدلك وقال عزّ وجلّ ألم يأن للذين آمنوا

آفرید ترا از عدم پس برابر ساخت اعضاء تو و فرمود خدای تعالی آیا نرسیده است وقت کسانی را که ایمان آوردند

أن تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغّبك فيما عنده في طلب فضله

اینکه فروتنی کنند دلهای ایشان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدا در چیزیکه نزد اوست در طلب فضل خود و

وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة إليه والطمأنينة لديه

فراخی خویش و خوشی بهتر خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او

بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبيّن لك

برفتن راه و تقوی و لازم گرفتن آن تقوی و همیشه بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا

بذلك الطريق وأوضح لك المحجّة وضمن لك بعد ذلك الغفران

باین سلوک تقوی راه و روشن گردانید برای تو راه فراخ را و ضامن شد ترا پس از آن آمرزیدن

الذنوب وتكفير السيّئات وعظم الأجر والجزاء بقوله عزّ

گناهان و دور کردن گناهان را و بزرگ کرد مزد و جزا را

وجلّ ومن يتق الله يكفّر عنه سيّاته ويعظم له أجرا ثمّ نبهك

و آنکس که بترسد از خدا کفارت کند از وی گناهان او را و بزرگ کند مر او را اجر پس آگاه نمود ترا

عن غرتك به وقدتك عنه وتعاميك عن طريقه وتصامك

از غفلت و خواب تو از حق تعالى و كورى تو از راه او و كرى تو

عن سماع آياته ومن مواعظه وزواجره فقال تعالى ما غرك بربك

از شنيدن آيات او و پندهاى او و سرزنشهاى او پس گفت او تعالى چه چيز مغرور گردانيد ترا به رب

الكريم الذي خلقك فسوّاك فعدلك فوصف نفسه بالكريم

كريم آنكه بيافريد ترا پس برابر كرد ترا پس ستود خداى تعالى خود را به كريمى

لئلا تزهد في معاملته وتنفر عن مقاربته وتشتغل عنه

تا آنكه رو گردانيد از معامله او و بگريزد از نزديكى او و مشغول شد ازو

بخليقته ثم ذكرك بانه خلقك واوجدك من عدمك واحياك

به مخلوقات او پس ياد داد ترا بانكه او بيافريد ترا و موجود كرد ترا از نيستى تو و زنده كرد ترا

بعد ان لم تكن شيئا واغناك بعد فقرك وقواك بعد ضعفك

پس آنكه نبود چيزى و مالدار كرد ترا پس بينوائى تو و توانا كرد ترا پس ناتوانى تو

وبصرك في مصالحك بعد عماك وعلمك بعد جهلك وهداك

و بينا كرد ترا در بهبودهاى تو پس از كورى تو و دانا كرد ترا پس از نادانى تو و راه راست نمود

٣٩٨ بعد ضلالتك فما تعودك يا غافل عن طلب فضله الواسع وما

پس از گمراهى تو پس چيست شيمن تو غافل از طلب بخشش او كه فراخ است و چه چيز

ثبطك عن ملازمة طاعته التي تشرفك في الدنيا وتسعدك في

است بازمانده تو از لازم گرفتن بندگى او كه بزرگى ميدهد ترا در دنيا و نيك بخت ميكند ترا در

العقبى وترفعك في الدرجات العلى ارضيت بالحيوة الدنيا و

آخرت و مى برداردترا در مرتبه هاى بلند آيا راضى شده تو به زندگى دنيا و

استبدلت الذي هو ادنى بالذي هو خير وآثرت الدنيا وابناءها

و بدل كردى تو آنچيزى را كه بهتر است بچيزيكه فروتر است و اختيار كردى تو دنيا را و فرزندان او را

وما ظهر لك من زينتها التي لا بقاء لها على الفردوس الاعلى والمرافقة

و چيزيكه ظاهر شده مر ترا از زينت آن دنيا كه نيست بقائى مر او را بر بهشت برين و همراهى

مع الانبياء والصديقين والشهداء اما سمعت قوله عز وجل

با پيغمبران و صديقان و شهيدان آيا نشنيده تو قول خداى عز وجل كه فرمود

ارضيتم بالحيوة الدنيا من الآخرة فما متاع الحيوة الدنيا في الآخرة

آيا راضى شديد به زندگانى دنيا كه ناقص است از سراى آخرت پس نيست اسباب زندگانى دنيا در آخرت

الا قليل وقوله تعالى بل تؤثرون الحيوة الدنيا والآخرة خير و

مگر اندك و فرمود خداى تعالى بلكه اختيار كرده ايد شما زندگانى دنيا را و حال آنكه آخرت نيكو است و

أبقى وقوله فأما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي المأوى

باقیست وفرمود خدا تعالی اما کسیکه نافرمانی کرد واختیار کرد زندگانی دنیا را پس تحقیق دوزخ جایگاه اوست

فصل

واعلم أن دخول النار بالكفر وتضاعف العذاب و

وبدانکه بدرستی درآمدن دوزخ بکفر است وزیادتی عذاب و

قسمة الدركات بالأعمال السيئة والأخلاق السيئة ودخول

قسمت طبقهای دوزخ بسبب اعمال بد است وصفات بد ودرآمدن

الجنة بالإيمان وتضاعف النعيم وقسمة الدرجات بالأعمال

بهشت بایمان است وزیادتی نعمتهاے وقسمت درجهاے او بسبب عملهاے

الصالحة والأخلاق الحسنة وأن الله عز وجل خلق الجنة فحشاها

نیکو است وخصال نیکو وبدرستی خدای عزوجل آفرید بهشت را پس پرکرد اورا

بالنعيم ثوابا لأهلها وخلق النار فحشاها بالعذاب عقابا لأهلها

بنعمتهای از جهت ثواب دادن اهل اورا وآفرید خدا تعالی دوزخ را پس پرکرد اورا بعذاب

وخلق الدنيا فحشاها بالآفات والنعيم محنة وابتلاء ثم خلق

وآفرید دنیا را پس پرکرد اورا به آفتهای ونعمتهای از جهت امتحان وآزمایش نمودن پس آفرید

۳۹۹ الخلق والجنة والنار في غيب منهم لم يعاينوهما فالنعيم والآفات

خلق را وحالانکه بهشت ودوزخ در پنهانے از ایشان ندیده اورا پس نعمتهای وآفتهاے

التي في الدنيا هي أنموذج الآخرة ومذاقة ما فيها وخلق في الأرض

که در دنیا است آن نمونه آخرتست وچشیدن چیزیکه درانست وآفرید در زمین

من عبيده ملوكا أعطاهم سلطانا أرعب به القلوب وملك به

از بندهای خود بادشاهان که داد ایشان را غلبه وقدرت کم ترسانیدن بان دلهای مردم وما لک گردانیدان

النفوس فهو أنموذج ومثال لتدبيره وملكه ونفاذ أمره ومعاملته

نفسهای مردم را درا حال که نمونه است ومثال مرتبه تدبیر اورا وملک اورا وروان شدن حکم ومعامله اورا

بجعل خبر ذلك كله تنزيلا ووصف الدارين ووصف ملكه و

پس گردانید خدا تعالی خبر آنرا همه قرآن وستود هردو سرا را وستود ملک خود را و

قدرته وتدبيره ومنته وصنائعه وضرب الأمثال على ذلك ثم

قدرت خود را وتدبیر خود را وعطا خود را وصنعتهای خود را وزد حقتعالی مثلهای برآن پس ترک

قال تعالى وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون

فرمود خدا تعالی وآن مثلها است که زده ایم آنرا از برای مردم ونمیدانند آن مثلها مگر دانایان

فالعلماء بالله يفهمون عن الله أمثاله لأن المثل إنما هو صفة

پس دانایان بخدای را فهمیده از خدا تعالی مثلهای اورا زیرانکه بدرستی مثل نیست مگر صفت چیزیکه

شيءٍ قد شاهدته يريك صفة ما غاب عنك ويبصّرك بما
چیزیکه بتحقیق دیده تو او را مینماید ترا صفت چیزیکه غایب است از تو و بینا میکند ترا بچیزیکه
تبصره بعينك لينفذ بصرُ قلبك إلى ما لا تبصره عينك فيعقل
دیده تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزیکه ندیده آنرا چشم تو پس دریابد
قلبك ما خوطبتَ به من خبر الملكوت وخبر الدارين وخبر معاملة
دل تو چیزیرا که مخاطب کرده شده تو با آنچیز از خبر ملکوت و خبر دو سرای و خبر معامله
ملك الملوك فليس في الدنيا نعمة ولا شهوة إلا وهي أنموذج الجنة
پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذتی مگر آن نمونه بهشت است
وذوقها ثم من وراء ذلك فيها ما لا عينٌ رأت ولا أذنٌ سمعت
و چشیدن آن پیشتر از غیر آن در بهشت چیزیست که هیچ چشمی دیده است و هیچ گوش شنیده است
ولا خطر على قلب بشر فلو سُمّي للعباد منها لم ينتفعوا بتلك الأسماء
و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر نامیده شود مر بندها را از آن نعمتها نفع نگیرند آن نامها
لأنهم لم يعقلوه ههنا ولا رأوه وليس لها أنموذج في الدنيا والجنة
زیرا که بدرستی آن مردم تعقل نکنند از اینجا و ندیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا و بهشت
مائة درجة وإنما وُصف منها ثلاث درجات الذهب والفضة
صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها که سه درجه طلا و دویم نقره
والنور ثم من وراء ذلك غير معقول ولا تحمله العقول وكذلك ۴۰۰
و سیوم نور پیشتر از آن پس آن دریافته نشده است و نمی بردارد او را عقلها و همچنین چیزیکه
ما في الدنيا من الشدة والعذاب فهو أنموذج دار العقاب ثم من
در دنیاست از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرت است پیشتر از
وراء ذلك شيء لا تحمله العقول من ألوان العذاب كل ذلك يخرجه
پس آن عذابها چیزی است که نمی بردارد او را عقلها از رنگهای عذاب همه آنچه بالا مذکور شد می برآید
لهم من غضبه ولأهل الجنة من رحمته فكل من تناول من عبيده
مر اهل دوزخ را از غضبش و مر اهل بهشت را از رحمت آنخدا تعالی پس هر کسیکه بخورد از بندهای او
من دنياه ما أُبيح له وشكره عليها أبدل له من الجنة ما يدقّ وهذا
از دنیای او چیزیکه مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آنچیز بدل داده شده مر او را از بهشت چیزیکه حقیر است این
في جنبه ومن تناول لما لم يبح له فقد حرّم نفسه حظّها من اللذّات
در پهلوی او و کسیکه بخورد چیزیکه مباح کرده نشده است مر او را پس بتحقیق منع کرد نفس خود را نصیب او را از مرتبه های بهشت
ومن كذّب بها حرّم الجنة بما فيها أجمع ولأهل الجنة عرائس و
و کسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزیکه در اوست همه پس مر اهل بهشت را عروسها است و

وَلَائِمُ وَضِيَافَاتٌ فَالْعَرَائِسُ لِلدَّعْوَةِ وَذٰلِكَ أَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ

ولطعامها که خدا آورد مهمانیها پس عروسها از جهت خواندن حق تعالی است و آن اینست بدرستی حق تعالی

سُبْحَانَهُ دَعَاهُمْ إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ لِيُجَدِّدَهُمْ أَبَدًا نَاظِرِيَّةً وَأَعْمَارًا

خواند سوی ایشان را بسوی بهشت تا آنکه نو کند مر ایشان را تنهای تازه و عمرها

أَبَدِيَّةً وَالْوَلَائِمُ لِلْأَزْوَاجِ وَالضِّيَافَاتُ لِلزِّيَارَةِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ

همیشه و طعامها که خدا است از برای جفتها و مهمانیها است از برای زیارت ایشان و مر اهل بهشت را

تَلَاقِي وَزِيَارَاتٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمُتَحَدَّثٌ فِي مَوَاطِنِ الْأُلْفَةِ وَمُجْتَمَعٍ

ملاقات و زیارتها است در میان ایشان و سخن کردن است در جاهای آرام و یکجا شدن است

فِي ظِلِّ طُوبَىٰ يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ هُنَاكَ وَيَزُورُونَهُمْ وَمَجَالِسُ الْمَلَائِكَةِ

در سایه درخت طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و زیارت می کنند ایشان را و مجلسهای فرشتگان

فِيمَا بَيْنَهُمْ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَسْوَاقٌ يَأْتُونَهَا يَتَخَيَّرُونَ

در میان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارها است که می آیند اهل بهشت آن بازارها را

الصُّوَرَ وَهَدَايَا مِنَ الرَّحْمٰنِ فِي أَوْقَاتِ الصَّلَوٰتِ يُغْدَىٰ وَيُرَاحُ عَلَيْهِمْ

صورتها نیک و هدیها را از خدا تعالی در وقتها نماز و روز و شب برده میشود برایشان

مِنْ أَلْوَانِ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْفَوَاكِهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا أَرْزَاقُهُمْ

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوه‌ها بگاه و شبانگاه رزقهای ایشان

زَادَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ وَمَزِيدٌ مِنَ اللّٰهِ يَوْمًا بِيَوْمٍ فَإِذَا

بسیار است بریده نشده است و باز داشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس چون که

أَتَاهُمُ الْمَزِيدُ نَسُوا مَا قَبْلَهُ ثُمَّ لَهُمْ مُتَنَزَّهٌ يَخْرُجُونَ إِلَيْهِ فِي رِيَاضٍ

می آید ایشان را زیادتی فراموش میکنند چیزی را که پیش از وی است باز مر ایشان را تماشاگاه است که می برآیند بسوی او در باغهای

عَلَىٰ شَاطِئِ نَهْرِ الْكَوْثَرِ عَلَيْهِ خِيَامُ الدُّرِّ مَضْرُوبَةٌ وَكُلُّ خَيْمَةٍ مُسْتَوِيَةٍ

که به کناره جوی کوثر است بر آن جوی خیمهای مروارید زده شده است و هر خیمه مسقف کرده است

مِيلًا فِي عَرْضٍ مِثْلِهِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ فِيهَا جَوَارٍ

در پهنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست او را دری در آن خیمه کنیزان

عَبِقَاتٌ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِنَّ مَلَكٌ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخُدَّامِ

خوشبوی اند که ندیده‌اند ایشان را هیچ فرشته و نه یکی از اهل بهشت از خدمتگاران

وَالْحُورِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ وَإِذَا قَالَ اللّٰهُ

و حور و آن قول خدا تعالی که فرمود در آن خیمهاست نیکو رویان خوب دانند و چو گفته فرمود خدا تعالی

لَهُنَّ حِسَانٌ فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَصِفَ حُسْنَهُنَّ ثُمَّ قَالَ تَعَالَىٰ حُورٌ

مر ایشان را خوبرو پس کیست قادر بر این که بیان کند ایشان را پس ترک که فرمود حوران

مقصورات في الخيام فتلك خيرة الرحمن اختار صورهن الحسان
نگاه داشته شده در خیمها پس آنها برگزیدهٔ خدااند اختیار کرده است صورتهای نیکو

بين الصور يبعثهن من سحاب الرحمة فإذا أمطرت مطرت جوار
ایشانرا از میان صورتها پیدا است... از ابرهای رحمت پس وقتیکه ببارد آن ابر ببارد کنیزان

حسان على مشية الكريم نور وجوههن من نور العرش ضربت
خوبرو بر ارادهٔ خواسته خدا تعالی نور روی ایشان از نور عرش است زده شده است

عليهن خيام الدر فلم يرهن أحد منذ خلقهن فهن مقصورات
بر ایشان خیمهای مروارید پس ندیده است ایشانرا هیچ یکی از آن هنگام که آفریده است ایشانرا پس ایشان نگاه داشته

في الخيام فقد قصرن أي حبسن على أزواجهن من جميع الخلق فأهل
در خیمها تحقیق که حبس کرده شده اند بر شوهران خود از همه خلق پس اهل

الجنة يتنعمون في القصور مع الأزواج ويلبثون في النعمة ما
بهشت متنعم و ملذذ میشوند در آن قصرها با جفتها خود و درنگ میکنند آن اهل بهشت در آن نعمتها

شاء الله حتى إذا كان اليوم الذي يريد الله عز وجل أن يجدد لهم
خواسته است خدا تعالی تا وقتیکه شود روزیکه میخواهد خدا تعالی اینکه نو کند ایشانرا

نعمة ونزهة نودوا في درجات الجنان يا أهل الجنان هذا يوم
نعمت و تماشا آواز کرده شوند در درجهای بهشتها ای اهل بهشت هر آینه این روز

نزهة وسرور وفسحة وحبور فاخرجوا إلى منتزهكم فيخرجون على خيول
تماشا و خوشی است و روز فراخی و آرایش است پس برآیند بسوی تماشا خود پس می برآیند بر اسپان

الدر والياقوت من أبواب مدائنهم إلى تلك الميادين ثم يسيرون
مروارید و یاقوت از درهای شهرها خود بسوی آن میدانها پس ترک سیر میکنند

على تلك الميادين إلى تلك الرياض على شاطئ نهر الكوثر فيهديهم الله
بر آن میدانها تا آن باغها بر کنار جوی کوثر پس راه نماید ایشانرا خدا تعالی

إلى منازلهم فينزل كل رجل منهم عند خيمته ولا باب لها فتصدع
بسوی منزلهای ایشان پس فرود می آید هر مردی از ایشان نزدیک خیمه خود و نیست در مر او را پس پاره کرده شود

الخيمة عن بابه وذلك بعين ولي الله تعالى ليعلم أن التي فيها
خیمه را از دری و آن پاره شدن در حضور چشم مومن ولی خدا خواهد بود تا آنکه داند هر آینه آن زنیکه در آن خیمه است

لم يطلع عليها أحد وفاء لما قدم الله من الوعد في دار الدنيا حيث
مطلع نشده است بر او هیچکس از جهت وفا کردن چیزیرا که پیش یاد کرده خدا تعالی از وعده در سرای دنیا جائیکه

قال فيهن خيرات حسان ثم قال تعالى حور مقصورات في الخيام
فرمود در آن خیمها برگزیده اند نیکو رویی پس ترک فرمود آیت مذکور حوران نگاهداشته شده در خیمها

ثم قال عز وجل لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان فيستوي معها

پس ترک فرمود یعنی تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می نشیند با آن زن

على سرير النزهة في تلك الحجال فيمال عليهم من قبلها فاذا

بر تخت پاکیزگی در آن خانها آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام که خدای آن را پس

طعموا لا ثم سقاهم الله شرابا طهورا وتفكهوا بطرف

میخورند طعام را پس ترک می نوشاند ایشان را خدا تعالی شراب پاک و تفرج میکنند بمیوه های تازه

الفواكه التي جعلها الله لهم من تلك الهدايا في ذلك اليوم والحلل

آن میوه که خدا تعالی ایشان را از آن هدایا که در آن روز ...

والحلل فخلع عليهم كسوة الرحمن واشتغلوا بالخيرات الحسان

و پوشانیده پس پوشانید خدا تعالی بر ایشان پوشش رحمن و مشغول شوند بخوبان نیکو رو

يقضون منهن الاوطار والنهمات ثم يتحولون الى المجالس

که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتها خود را و شهوتها را پس ترک باز میگردند بسوی مجلسها

العبقريات الموشات بالوان النقوش على شواطئ الانهار في تلك

آن فرشهای که آراسته کرده شده است برنگارنگ نقشها بر کنارها جویها در آن

الرياض يركبون الرفارف الخضر ويتكئون عليها وهو قوله تعالى

باغها سوار میشوند رفرفها سبز را و تکیه میکنند بر آن و آن قول خدا تعالی

متكئين على رفرف خضر وعبقري حسان فاذا قال الله لشيء حسان

تکیه کننده اند بر رفرفها سبز و بسترها و فرشها نیکو و وقتیکه میگوید خدا تعالی چیز پراید نیکو

فماذا بقي فالرفرف هو شيء اذا استوى عليه رفرف به واهوى

پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود بر او

كالمرجوحة يمينا وشمالا ورفعا وخفضا يتلذذ مع انيسه

میجنبد بر او را ... و بلندی و پستی ... لذت می یابند با یار خود

فاذا ركبوا الرفارف اخذ اسرافيل في السماع وروي في الخبر انه

پس وقتیکه سوار میشوند رفرفها را شروع میکند اسرافیل در سرود کردن و روایت کرده شده است در حدیث

ليس احد من خلق الله تعالى احسن صوتا من اسرافيل عليه السلام

نیست هیچ یکی از آفرینش خدا تعالی نیکوتر از روی آواز اسرافیل

فاذا اخذ في السماع قطع على اهل سبع سموات صلاتهم وتسبيحهم

پس وقتیکه میگیرد در سرود و گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهای ایشان و تسبیحهای ایشان

فاذا ركبوا الرفارف واخذ اسرافيل في السماع بالوان الاغاني

پس وقتیکه سوار شدند بر رفرفها را و گرفت اسرافیل در سرود برنگارنگ آوازها

تسبيحا وتقديسا للملك القدوس فلم يبق في الجنة شجرة إلا
از روی تسبیح و تقدیس مر پادشاهی را که پاکست باقی نماند در بهشت درختی مگر
وردت ولم يبق ستر ولا باب إلا ارتج وانفتح ولم يبق حلقة
گل کرد و باقی نماند پرده و نه دری مگر جنبید و کشاده شد و باقی نماند هیچ حلقه
باب إلا طنت بألوان طنينها ولم يبق أجمة من آجام الذهب
دری مگر آواز کرد برنگارنگ آوازهای خود و باقی نماند بیشه از بیشه‌های زر
والفضة إلا وقع هبوب الصوت في مقاصبها فزمرت تلك
و نقره مگر افتاد وزیدن آواز در نیستانهای او پس آواز نی برآوردند آن
المقاصب بفنون الزمر فلم يبق جارية من جواري الحور العين
نیستانها بانواع آوازهای نی و باقی نماند کنیزکی از کنیزکان حور
إلا غنت بأغانيها والطير بألحانها فيوحي الله عز وجل إلى
مگر سرود کرد بسرودهای خود و پرندها بآوازهای خود پس وحی میفرستد خدا تعالی بسوی
الملائكة أن جاوبوهم وأسمعوا عبادي الذين نزهوا أسماعهم
فرشتگان اینکه جواب دهید ایشان را و شنوانید بندهای مرا که پاک داشته‌اند گوشهای
عن مزامير الشيطان فيجاوبون بألحان وأصوات روحانيين
از مزمارهای شیطان پس جواب میدهند آن فرشتگان بالحانها و آوازها روحانی
فتختلط هذه الأصوات فتصير رجة واحدة ثم يقول الله تعالى
پس درهم میشود این آوازها پس میگردد یک آواز بزرگ پس میگوید خدا تعالی
قم يا داود عند ساق عرشي فمجدني فيندفع داود في تمجيد
ای داود بایست نزد پایه عرش من پس بزرگی کن مرا پس مشغول میشود داود به تمجید
بصوت يغمر الأصوات ويجليها وتتضاعف اللذة وأهل
بآوازیکه می‌پوشد آوازها را و می‌آراید آنها را و دوچندان میشود لذت و اهل
الخيام على تلك الرفارف تهوي بهم وقد حفت بهم أفانين
خیمه‌ها بر آن رفرفها اند که فرو میبرد ایشان را و تحقیق گرد گرفته ایشان را انواعهای
اللذات والأغاني فذلك قوله عز وجل فهم في روضة
لذتها و سرودها پس این قول خداست عز و جل پس ایشان در باغی
يحبرون قال يحيى بن كثير الروضة اللذة والسماع فبيناهم
منعم و بزرگی‌اند گفت یحیی بن کثیر روضه لذت و سرود است پس در میان آنکه ایشان
على لذاتهم وسرورهم إذا انفتح لهم باب الملك القدوس من
بر لذتهای خود و خوشیهای خود باشند ناگاه گشاده میشود برایشان در بادشاه پاک از

جنة عدن فارتجت اصوات صفوف الروحانيين من باب

بهشت عدن پس بلند شد آوازهای صفهای روحانیان از سوی در

جنة عدن بتمجيد الماجد الكريم الى درجات الجنان وثارت

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدای بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

ريح عدنية بالوان الطيب والروح والنسيم وهو نسيم القربة

بوی بهشت عدن برنگارنگ خوشبوئی و خوشی و باد خوش و آن باد نزدیکی حق تعالی

وسطع على اثر ذلك نور فاشرقت منه رياضهم وخيامهم و

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد از او باغهای ایشان و خیمه‌های ایشان و

شواطي انهارهم وامتلا كل شيء منهم نورا ثم ناداهم الجليل

کنارهای جویهای ایشان و پر شده هر چیز از آن نور پس ندا کرد ایشان را جلیل

جل جلاله من فوق رؤسهم السلام عليكم احبائي واوليائي

از بالای سر ایشان سلام باد بر شما ای دوستان من و اولیای من

واصفيائي يا اهل الجنة كيف وجدتم متنزهكم هذا

و برگزیده‌های من ای اهل بهشت چگونه یافتید شما تفرجگاه خود را و این

۴۰۵

يومكم بدل نيروز اعدائي طلبوا يوما من الدنيا ليجددوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کرد روزی از دنیا تا تازه کنند

على انفسهم النعمة التي قد كدروها على انفسهم بخبثهم

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آنرا بر نفسهای خود به پلیدی خود

وشقائهم فلم ينالوا ما طلبوا من اللذة وخسروا في جنب ما

پس نرسیدند چیزیرا که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزیکه

طلبوا في العاجل ولم يتصبروا حتى ينالوا هذا الذي اعددت

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسند این چیزیرا که آماده کرده‌ام

في الآجل لاهل طاعتي فاعرضتم عما اليه اقبلوا ومنعتم مما

در آخرت از برای اهل طاعت را پس روگردانید شما از آنچه پیش آمدند بسوی او و بازماندید شما از آنچه

فيه تنافس اهل الدنيا فاليوم يذوقون وبال ما تنافسوا فيه

در آن رغبت اهل دنیا است پس امروز می‌چشیدند آنها عذاب چیزیکه رغبت داشتند در آن

وشكا ما انقطع به ما طلبوا من اللذة والنهمة في دار فناء

و ملالی شدند چیزیرا که منقطع شد باو آنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وصاروا الى الذل والهوان وجزيتكم بما صبرتم جنة وحريرا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده‌ام شما را بمقابله چیزیکه صبر کردید شما بهشت را و حریر را

ومتنزهكم

وَمُتَنَزَّهاً وَسَلاماً وَهٰذا يَوْمُ نَيْرُوزِكُمْ وَهٰذا يَوْمُ زِيارَتِكُمْ

و تفرجگاه را و سلامتی را و این روز نیروز شما است و تفرجگاه و این روز زیارتگاه شما است

في داري في جَنَّةِ عَدْنٍ وَطالَما رَأَيْتُكُمْ في أَيّامِ الدُّنْيا في

در سرای من در بهشت عدن و دراز است که دیدم شما را در روزهای دنیا در

مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُشْتَغِلِينَ بِعِبادَتي وَطاعَتي وَالْمُتْرَفُونَ

مانند آن روز که نیروز دنیا باشد مشغول بودید به پرستیدن من و به فرمانبرداری من و گردنکشان

في لَهْوِهِمْ وَلَعِبِهِمْ سُكارىٰ حَيارىٰ عُصاةٌ مُتَمَرِّدِينَ يَتَنَعَّمُونَ

در بازی و لعب خود در آن حال که مستند حیران گنهکار گردنکشان متنعم میشدند

بِحُطامِ الدُّنْيا وَيَفْرَحُونَ بِتَداوُلِها بَيْنَهُمْ وَأَنْتُمْ تُراقِبُونَ جَلالي

با اسباب دنیا و خوشحال میشوند بدست کردن آنها در میان خود و شما پاسبانی میکردید بزرگی مرا

وَتَحْفَظُونَ حُدُودي وَتَرْعَوْنَ عَهْدي وَتُشْفِقُونَ عَلىٰ حُقُوقي

و نگاه میداشتید حدهای مرا و رعایت میکردید عهد مرا و مهربانی میکردید بر حقوق من

وَيُفْتَحُ لَهُمْ بابٌ مِنْ أَبْوابِ النِّيرانِ فَيَفُورُ لَهَبُها وَدُخانُها

و گشاده میشود برای اهل جنت … از درهای دوزخ پس سخت میشود زبانه او و دود او

وَصُراخُ أَهْلِها وَعَوِيلُهُمْ لِيَنْظُرَ أَهْلُ الْجِنانِ مِنْ هٰذِهِ الْمَجالِسِ

و فریاد اهل آن دوزخ و ناله ایشان تا آنکه ببینند اهل بهشت از این مجلسها

إِلىٰ ما مَنَّ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَيَزْدادُونَ غِبْطَةً وَسُرُوراً وَيَنْظُرُ أَهْلُ

عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان پس زیاده شوند اهل بهشت از روی رشک و خوشحالی و ببینند اهل

النّارِ مِنْ تِلْكَ الثُّقُوبِ وَالْمَحابِسِ في تِلْكَ الْأَغْلالِ وَالْقُيُودِ فَيَتَحَسَّرُونَ

دوزخ از آن … بند … طوقها … زنجیرها پس حسرت میخورند

عَلىٰ ما فاتَهُمْ فَيَسْتَغِيثُونَ بِوُجُوهِ أَهْلِ الْجِنانِ إِلَى اللّٰهِ وَيُنادُونَهُمْ

بر چیزی که فوت شد از ایشان و فریاد رسی میخواهند بروی اهل بهشت بسوی خدا و … ایشان را

بِأَسْمائِهِمْ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبارَكَ اسْمُهُ إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ

بنامهای ایشان پس میفرماید خدای تعالی بدرستی یاران بهشت امروز

في شُغُلٍ فاكِهُونَ هُمْ وَأَزْواجُهُمْ في ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِئُونَ

در کار خوشحال اند آن اهل بهشت و زنان ایشان در سایه های درختان بر تختهای آراسته تکیه کننده اند

لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَلَهُمْ ما يَدَّعُونَ سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

مر ایشان را در بهشت میوه های … و مر ایشان راست هر چیزی که بخواهند سلام است بر ایشان … گفته شده است

وَامْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَني آدَمَ أَلّا

و جدا شوید امروز ای گنهکاران آیا عهد نکرده بودم … ای پسران آدم …

تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا

پرستید شیطان را به پرستی شیطان مر شما را دشمنی است آشکارا و بپرستید مرا اینست

صراط مستقيم فتغشيهم النار فتفرق جمعهم وتنقطع

راه راست پس بپوشد ایشان را آتش پس پراکنده شود جمع ایشان و همه بریده میشود

بدانهم ثم تدعى بهم الى جهنم نزلا للنار فاذا خرجوا اليها دنت

بدنهای ایشان پس خوانده میشود ایشان را بسوی جهنم ... پس چون بیرون آیند بسوی آن نزدیک شود

اليهم عقاربها وحياتها كامثال البغال ثم يقبل عليهم سيل

برایشان کژدمها و مارهای ایشان که بزرگی است مانند ... پس رو آورد برایشان سیلها

من نار حشوه غضب الجبار فيحملهم فيغرقهم في بحار النيران

از آتش که پری او غضب خدا است پس برمیدارد آن سیلها ایشان را پس غرق میکند ایشان را در دریاهای آتش

وينادي مناد من قبل الله تعالى هذا يومكم الذي كنتم

و در دوزخ ندا میکند منادی از جانب خدای تعالی اینست روز شما که

تبارزوني فيه بالعظائم وتتمردون على بمعصيتي وتفرحون

ظاهر می آمدید بمن در آن روز بجنگهای بزرگ و سرکشی میکردید بر من به معصیت من و خوشحالی میکردید

في دار الاحزان والعبودية بما تضاهون به ما اعددت لاهل

در سرای اندوهها و بندگی یعنی دنیا با آنچه مانند میکردید به آن چیزی که آماده کرده ام مر اهل

طاعتي فقد انقطعت عنكم لذات الدنيا فقد ذقتم وبال ما

طاعت خود را پس بتحقیق بریده شد از شما آن لذتها پس بتحقیق چشیدید عذاب چیزی که

آثرتموه فان اهل الجنة قد شغلوا عنكم بالتنعم بالوان

اختیار کرده بودید آن را پس بدرستی اهل بهشت تحقیق مشغول شدند از شما به نعمتها ...

الوان الفواكه وطرف الهدايا وافتضاض العذارى ...

رنگارنگ میوه‌ها و تازه هدیه‌ها ... کردن ... دختران ...

الرفارف والتلذذ بالاغاني والوان النساء وسلامي عليهم

... و لذت بردن ... و سلام من بر ایشان

واقبالي بالبر واللطف اليهم والمزيد بما لم تشته الانفس

و پیش آمدن من به نیکویی و لطف بسوی ایشان و زیادتی ...

ليهنئوا بنعيمهم ويتدانى اللذة على لذاتهم فيا اهل الجنة

تا که خوشحال شوند به نعمتهای خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذتها پس ای اهل بهشت

هذا لكم بدل ليوم اعدائي الذين تناسوا ... والمهلوم

این روز شما را بدل روز دشمنان منست ...

وتقبلوا هداياهم وانتم الفائزون وعن ابي هريرة رض انه قال

وقبول کردند هدیه ایشان و شما ابرار رسیده بکام خود و مرویست از ابی هریره رض بدرستی گفت

قال رجل لرسول الله اني رجل قد حبب الي الصوت الحسن

گفت مردی ای پیغمبر خدا ص من مردیست که تحقیق دوست گردانیده شده است بسوی من آوازهای خوش

فهل في الجنة صوت حسن قال صلى الله عليه وسلم اي والذي نفسي بيده

پس آیا هست در بهشت آواز خوش فرمود پیغمبر ص آری سوگند آنکس که نفس من در دست اوست

ان الله عز وجل ليوحي الى شجرة في الجنة ان اسمعي عبادي الذين

بدرستی خدا ایتعالی هر اینه وحی میفرستد بسوی درختی در بهشت که بشنوان بندگان مرا آنانکه

اشتغلوا بعبادتي وذكري عن عزف البرابط والمزامير فترفع

مشغول بودند به بندگی من و یاد من از آوازها بربطها و نیک ها پس بردارد آن درخت

بصوت لم تسمع الخلائق بمثله من تسبيح الرب وتقديسه و

آوازی که نشنیده است خلایق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عن ابي قلابة رض قال قال رجل يا رسول الله هل في الجنة من ليل

مرویست از ابی قلابه رض بدرستی او گفت گفت مردی ای رسول خدا ص آیا هست در بهشت از شب

قال صلى الله عليه وسلم وما هيجك على هذا قال سمعت الله عز وجل يذكر ۲۰۸

گفت پیغمبر ص و چه چیز برانگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدا ایتعالی را که یاد میکند

في الكتاب ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا فقلت الليل بين

در کتاب خود مر ایشان راست رزق ایشان در آن بهشت پگاه و بیگاه پس گفتم شب میان

البكرة والعشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس هناك ليل انما

پگاه و بیگاه شده پس فرمود پیغمبر خدا ص نیست آنجا شبی و نیست آن

هو ضوء ونور يرد الغدو على الرواح والرواح على الغدو و

مگر روشنی و نوری که باز می آرد پگاه را بر بیگاه و بیگاه را بر پگاه و

يأتيهم طرف الهدايا من الله لمواقيت الصلوات التي كانوا يصلونها

می آید ایشان را تازه هدیه ها از خدا ایتعالی در وقتهای نمازها که بوده اند میگذاردند آنرا

في الدنيا وتسلم عليهم الملائكة فمن اراد ان يكون له

در دنیا و سلام میکنند بر ایشان فرشتگان پس کسیکه خواهست اینکه باشد مر او را

حظ في هذا العيش اللذيذ الدائم فعليه بحفظ حدود وشروط

بهره از این زندگانی لذت دار همیشه پس بروییست نگاهداشتن حدهای شروط

التقوى وهي مذكورة في قوله عز وجل ليس البر ان تولوا

پرهیزگاری و آن شروط یاد کرده الله در قول خدا عزوجل نیست نیکی اینکه بگردانید شما

۴۰۹

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ
رویہاے خود را جانب مشرق و مغرب و لیکن نیکو کسے است که گروید بخدا تعالے و

الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيِّيْنَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ
بروز قیامت و بفرشتگان و بکتابہا و بہ پیغمبران و وادادن مال را با وجود دوست داشتن او را

ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي
خویشان را و یتیمان و مسکینان را و مسافران را و سوال کنندگان و در آزاد کردن

الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا
گردنہا و برپا داشتن نماز را و دادن زکوة را و وفا کنندگان بعہد خویش وقتیکه

عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِكَ
عہد کردند و صبر کنندگان در سختیہا و ضررہا و در وقت ترس ایشان آنکسانے

الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ وَعَلَيْهِ بِالْاِتْيَانِ بِحُدُوْدِ
اند که راست گفتند در دین خود و ایشان پرہیزگاران اند و بر او است بجا آوردن حدہا

الْاِسْلَامِ وَاَجْزَآئِهٖ وَرُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض اَنَّهٗ قَالَ فِي
اسلام و ارکان آن و روایت کرده شده است از حذیفه رض بدرستیکه او گفت در

تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ
تفسیر قول خدائے عز وجل اے آن کسانیکه ایمان آوردید درآئید در اسلام

كَآفَّةً الْاِسْلَامُ ثَمَانِيَةُ اَسْهُمٍ الصَّلٰوةُ سَهْمٌ وَالزَّكٰوةُ سَهْمٌ وَ
همه اسلام هشت حصه است نماز یک حصه است و زکوة مال حصه است و

الصِّيَامُ سَهْمٌ وَالْحَجُّ سَهْمٌ وَالْعُمْرَةُ سَهْمٌ وَالْجِهَادُ سَهْمٌ وَالْاَمْرُ
روزه حصه است و ادای حج حصه است و ادائے عمره حصه است و جهاد حصه است و امر

بِالْمَعْرُوْفِ سَهْمٌ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ سَهْمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهٗ
معروف حصه است و نهی از منکر حصه است و تحقیق ناامید شد کسیکه نیست او را هیچ حصه ازینها

وَعَنْ عَاصِمٍ يَعْنِي الْاَحْوَلَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ
و مرویست از عاصم از انس از پیغمبر صلعم بدرستیکه

قَالَ مَثَلُ الْاِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ النَّابِتَةِ الْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ اَصْلُهَا وَالصَّلٰوةُ
فرمود صفت اسلام ہمچو صفت درخت ثابت است ایمان آوردن بخدا بیخ اوست و نماز

الْخَمْسُ فُرُوْعُهَا وَصِيَامُ رَمَضَانَ لِحَآؤُهَا وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَنَاهَا وَ
پنجگانه شاخہاے بزرگ اوست و روزه ماه رمضان پوست اوست و ادائے حج و عمره میوه چیده شده اوست و

الْوُضُوْءُ وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ شُرْبُهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ
وضو کردن و غسل کردن از جنابت مقصد آب اوست و خیر باشد برداری مادر و پدر و پیوند رحم

غصونها والكف عن محارم الله عز وجل ورقها والاعمال

شاخہا خوردادست و باز آمدن از حرامہائے خدا تعالے برگ دست و کردارہائے

الصالحة ثمرها وذكر الله عز وجل عروقها ثم قال صلى الله عليه وسلم كما لا تحسن

نیکو میوه اوست و یاد کردن خدائے ریشہا اوست پس گفت رسول خدا صلعم چنانچه نیست زیبا

الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر كذلك لا يصلح الاسلام

درخت و صلاحیت ندارد مگر به برگ سبز ہمچنین صلاحیت ندارد اسلام

الا بالكف عن المحارم والاعمال الصالحة فصل في صفة

مگر باز آمدن از حرامہا خدا تعالے و کردارہائے نیک در بیان صفت

النار وما اعد الله لاهلها فيها وصفة الجنة وما اعد الله عز

دوزخ و چیزیکه مہیا کرده است خدا واہل را در آن و در صفت بہشت و چیزیکه مہیا کرده است خدا تعالی

وجل لاهلها فيها عن ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اہل او را در آن مرویست از ابی ہریرہ رض بدرستیکه گفت گفت رسول خدا صلعم

اذا كان يوم القيمة واجتمع الخلائق ليوم لا ريب فيه في

وقتیکه باشد روز قیامت و یکجا شوند خلایق مر روزے را که نیست شک در آن در

صعيد واحد غشيتهم ظلمة سوداء لا ينظر بعضهم بعضا

یک زمین ہموار ه فرو پوشد آن خلایق را تاریکی سخت سیاه پس نه بیند بعض ایشان مر بعضے را

من شدة الظلمة والخلائق قيام على صدور اقدامهم وبينهم

از سختی تاریکی و خلایق ایستاده اند بر پیش قدمہائے خود و میان ایشان

وبين ربهم عز وجل مسيرة سبعين عاما قال فبيناهم كذلك

و میان پروردگار ایشان راه ہفتاد سال است فرمود پس میان اوقات ایشان که

اذ تجلى الخالق تبارك وتعالى للملائكة فاشرقت الارض بنور

ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالے مر فرشتگان را پس روشن شود زمین بنور

ربها وانجلت الظلمة فغشي الخلائق كلهم نور ربهم والملائكة

پروردگار خود و دور شود تاریکی پس پوشد خلایق را ہمه نور پروردگار ایشان و فرشتگان

حافون من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ويقدسون له

طواف میکنند گرد عرش در آن حال که تسبیح میکنند با ستایش پروردگار خود و تقدیس میکنند او را

قال فبينما الخلائق قيام كلهم صفوفا كل امة قائمة في

فرمود پس میان اوقات که خلایق ایستاده اند ہمه ایشان صفہا اند ہر امت ایستاده در

ناحية اذا اتي بالصحف والميزان ووضعت الصحف على

گوشه ناگاه آورده میشود صحفہا و ترازوی را و نہاده شود نامہ ہائے و آویخته میشود

الميزانُ بيدِ مَلَكٍ مِنَ الملائكةِ يرفعُه مرّةً ويخفضُه مرّةً

ترازوی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازو را یکبار وپست میکند اورا یکبار

أخرى قال فبينما هم كذلك كُشِفَ الغطاءُ عن الجنّةِ فأُزلِفَت

دیگر فرمود همچنین درمیان ایشان که همچنین اند ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

ونَفَحَت منها ريحٌ فوجدَ المسلمون عَرفَها كالمسكِ وبينهم

پس بوزد ازان بهشت بادی پس مییابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک ومیان ایشان

وبينها مسيرةُ خمسمائةِ عامٍ ثمّ كُشِفَ الغطاءُ من جهنّمَ فنفحت

ومیان بهشت راه بپانصد سال هست پس ترک دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

منها ريحٌ مع دخانٍ شديدٍ فوجدَ المجرمون عَرفَها وبينهم وبينها

ازان بادی با دود سخت پس مییابند گناهگاران بوی او ومیان ایشان ومیان او

مسيرةُ خمسمائةِ عامٍ ثمّ جِيءَ بها تُقادُ موثقةً بسلسلةٍ عظيمةٍ

راه بپانصد ساله هست پس آورده شود اورا دران حال که کشیده میشود بزنجیر بزرگ

عليها تسعةَ عشرَ خازنًا من الملائكةِ مع كلِّ خازنٍ منهم سبعون

بر آن دوزخ موکل باشند نوزده خزینه دار از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشند هفتاد

۱۱۴

ألفَ مَلَكٍ أعوانٌ له فيقودُها كلُّ خازنٍ منهم مع أعوانِه و

هزار فرشته یاری دهندها اورا پس بکشند آنرا هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندهای خود و

سائرُ الخُزّانِ مع أعوانِهم يمشون عن يمينِها وشمالِها ووراءَها

باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهندهای ایشان میروند از راست وچپ او وپس او

بيدِ كلِّ مَلَكٍ منهم مِقمَعةٌ من حديدٍ يصيحون بها فتمشي

ودر دست آن فرشته از ایشان باشد چکش از آهن فریاد میکنند اورا پس روان میشود

ولها زفيرٌ وشهيقٌ ووَعَثٌ وظلمةٌ ودخانٌ وتقعقعٌ

ومر اورا درآوردن دم هست وبرآوردن آن یا آواز هست همچو آواز اول خر وآواز آخر خر وسختی وتاریکی ودود وغوغا بسیار

وتهيجُ عاليًا من شدّةِ غضبِها على أهلِها فينصبونها بين

ودر باد بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس برپا میکنند اورا میان

الجنّةِ والموقفِ فترفعُ طرفَها فتنظرُ إلى الخلائقِ ثمّ تُحجِمُ

بهشت وجای ایستادن پس میبردارد چشم خودرا آن دوزخ پس مینگرد بسوی خلایق باز ترک حمله میکند

إليهم لتأكلَهم فيحبسونها خُزّانُها بسلاسلِها فلو تُرِكَت

بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشانرا پس بند میکنند اورا نگاهبانان او بزنجیرهای او واگر مانده شود آن دوزخ

على كلِّ مؤمنٍ وكافرٍ فلمّا رأت أنّها قد حُبِسَت عن الخلائقِ

بر هر مومن وکافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاهداشته شد از خلایق

فَارَتْ فَوْرًا شَدِيدًا تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةَ

جوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که شکافته شود از شدت غضب پس برکشید فریاد کرد فریاد دوم

فَيَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَارْتَعَدَتْ عِنْدَ ذَلِكَ

پس بشنوند خلایق آواز بر هم مالیدن دندان آنرا پس بلرزد نزدیک آن

الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ

دلها پس و می برآید دلها و می برد عقلها و خیره شود چشمها

وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ قَالَ قَائِلٌ يَا نَبِيَّ اللَّهِ صِفْهَا لَنَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و برسید دلها به گلوها را گفت گوینده ای پیغمبر وصف کن آن دوزخ را پس گفت علیه

نَعَمْ مِثْلُ هَذِهِ الْأَرْضِ عِظَمًا سَبْعُونَ جُزْءًا مِنْ بُعْدٍ سَوَادٌ مُظْلِمَةٌ

آری آن دوزخ مانند این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک

لَهَا سَبْعَةُ رُؤُوسٍ لِكُلِّ رَأْسٍ مِنْهَا ثَلَاثُونَ بَابًا طُولُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا

مر اورا هفت سر است و مر هر سر او را سی در است درازی هر در ازان درها

مَسِيرَةُ ثَلَاثِ لَيَالٍ وَشَفَتُهَا الْعُلْيَا تَضْرِبُ مَنْخِرَهَا وَالشَّفَةُ السُّفْلَى

راه سه شبانروز است و لب زبرین او میزند سوراخ بینی اورا و لب زیرین او

تَسْحَبُهَا وَفِي كُلِّ مَنْخِرٍ مِنْ مَنَاخِرِهَا وَثَاقٌ وَسِلْسِلَةٌ عَظِيمَةٌ يُمْسِكُهَا

میکشد اورا و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او ستنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارند اورا

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ ۴۱۲

هفتاد هزار فرشته درشت و سخت بیرون برآمده نیشهای ایشان چشمهای ایشان همچو انگشت

وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ

و رنگهای ایشان همچو زبانه آتش است و میجوشد از سوراخهای بینی ایشان زبانه و دود بلند

مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ ثُمَّ تَسْتَأْذِنُ جَهَنَّمُ

آماده اند مر فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر صلعم پس بعد این هنگام دستوری خواهد دوزخ

رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لَهُ فَيَأْذَنُ لَهَا فِي السُّجُودِ فَتَسْجُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ

پروردگار خود را در سجده کردن مر او را پس اذن میکند حق تعالی مر او را پس سجده میکند آن دوزخ چندانکه

قَالَ ثُمَّ يَقُولُ لَهَا الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ ارْفَعِي رَأْسَكِ قَالَ فَتَرْفَعُ رَأْسَهَا

گفت پیغمبر پس میفرماید مر او را جبار عز و جل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر صلعم پس بردارد آن دوزخ

فَيَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي يَنْتَقِمُ بِي مِمَّنْ عَصَاهُ وَلَمْ يَجْعَلْ

و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام میکشد به من از کسانیکه نافرمانی کردند او را و نگردانید

شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ يَنْتَقِمُ بِهِ مِنِّي ثُمَّ قَالَ تَقُولُ بِلِسَانٍ طَلْقٍ ذَلْقٍ

چیزی را از آنچه که آفرید او را که انتقام بکشد از من پس گفت میگوید بزبان روان تیز

سكوتٍ الحمد لله ما شاء الله من ذلك الحمد بصوتٍ لما جهيرٍ ثم
حمد است مر خدا برا چیزیکه خواسته است خدا تعالی از آن حمد باواز بلند مرا او را بلند است پس ترك
تزفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا احد ممن
فریاد کرده فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب ونه هیچ پیغمبر مرسل ونه هیچ یکی از آن کسانیکه
شهد الموقف الا جثى على ركبتيه ثم تزفر الثانية فلا تبقى
حاضر شده موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانوهای خود پس ترك فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند
قطرة في عين احد الا بذرت ثم تزفر الثالثة فلو كان لكل
هیچ قطره در چشم کسی مگر می برآید پس ترك فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد هر
آدمي او جني عمل اثنين وسبعين نبيا لواقعوها ثم تزفر
آدمی یا جن را کردار هفتاد ودو پیغمبر هر آئینه می افتند او را پس ترك فریاد میکند
الرابعة فلا يبقى شيء الا انقطع كلامه غير ان جبريل و
فریاد چهارم پس باقی نماند هیچ چیزی مگر بریده شده است کلام او بغیر اینکه بدرستی جبرائیل و
ميكائيل وخليل الرحمن عز وجل متعلقون بالعرش يقول
میکائیل و ابراهیم خلیل دست زده بعرش میگوید
كل واحد منهم نفسي نفسي لا اسألك غيرها قال ثم ترمي
هر یکی از ایشان نفسی نفسی سوال نمیکنم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پس ترك می اندازد
بشرر كعدد نجوم السماء اعظم كل شررة كالسحابة العظيمة
آن دوزخ شرارها همچو شمار ستارها آسمان بزرگی هر شراره همچو ابر بزرگ
الطالعة من المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤس الخلائق
برآینده است از مغرب پس می افتد آن شرارها بر سرهای خلائق
قال ثم ينصب الصراط عليها فيهيا له سبع قناطر ما
فرمود پیغمبر پس نصب کرده میشود پل صراط بر آن دوزخ پس آماده کرده میشود واسطه او هفت پل میان
بين كل قنطرتين منها سبعون عاما وقيل سبع قناطر و
هر دو پل راه هفتاد سال باشد وگفته شده است هفت پل است و
عرض الصراط من الطبقة الاولى الى الطبقة الثانية مسيرة
پهنای صراط از طبقه اول تا طبقه دوم راه
خمسمائة عام ومن الثانية الى الثالثة مسيرة خمسمائة
پانصد سال است واز طبقه دوم تا طبقه سوم راه پانصد
عام ومن الثالثة الى الرابعة مثلها ومن الرابعة الى الخامسة
سال است واز سوم تا چهارم مانند آن واز چهارم تا پنجم

مِثْلُهَا وَمِنَ الْخَامِسَةِ اِلَى السَّادِسَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ السَّادِسَةِ اِلَى

همچنین و از پنجم تا ششم مانند آن و از ششم تا

السَّابِعَةِ كَذٰلِكَ مَسِيْرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَهِيَ اَعْرَضُهُنَّ وَاَشَدُّهُنَّ

هفتم همچنین راه پانصد سال و آن طبقهٔ هفتم فراخ تر و سخت تر ایشانست

حَرًّا فِيْ اَبْعَدِهِنَّ قَعْرًا وَاَكْثَرُهُنَّ اَلْوَانًا وَاَكْبَرُهُنَّ جَمْرًا سَبْعِيْنَ جُزْءًا

از روی گرمی و دور تر ایشانست از روی تک و بسیار تر ایشانست از روی رنگها رنگ عذاب و بزرگتر ایشانست از روی اخگر هفتاد

وَاَمَّا الطَّبَقَةُ الدُّنْيَا فَقَدْ جَعَلَ لَهَبُهَا الصِّرَاطَ يَمِيْنًا وَشِمَالًا فِي السَّمَاءِ

پس هر چونکه باشد طبقه نزدیک پس تحقیق تجاوز کرده است زبانه او صراط را راستا و چپا در آسمان

مَسِيْرَةَ ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ وَكُلُّ طَبَقَةٍ اَشَدُّ حَرًّا وَاَكْبَرُ جَمْرًا وَاَكْثَرُ اَلْوَانِ

راه سه کروه پس هر طبقه سخت تر است از روی گرمی و بسیار تر از روی اخگر و بسیار تر از روی

الْعَذَابِ مِنَ الَّتِيْ فَوْقَهَا بِسَبْعِيْنَ جُزْءًا فِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ بَحْرٌ وَاَنْهَارٌ وَ

انواع عذاب از آن طبقه که بالای اوست بهفتاد حصه در هر طبقه دریاهی و جویهاست و

جِبَالٌ وَشَجَرٌ طُوْلُ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ مَسِيْرَةُ سَبْعِيْنَ اَلْفَ عَامٍ

کوهها و درختهاست درازی هر کوه از آن کوهها در آسمان راه هفتاد هزار ساله است

وَفِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ جَبَلًا وَفِيْ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ

و در هر طبقه از آن هفتاد کوه است و در هر کوه از آن کوهها هفتاد هزار

شُعْبَةٍ فِيْ كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ شَجَرَةٍ ضَرِيْعٍ لِكُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا

دره هست و در هر دره از آن هفتاد هزار درخت ضریع است مر هر درختی را از آن

سَبْعُوْنَ شُعْبَةً عَلٰى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ حَيَّةً وَسَبْعُوْنَ عَقْرَبًا

هفتاد شاخ است بر هر شاخ از آن هفتاد مار و هفتاد کژدم است

طُوْلُ كُلِّ حَيَّةٍ مِنْهَا مَسِيْرَةُ ثَلٰثِ اَمْيَالٍ فَاَمَّا الْعَقَارِبُ فَكَالْبِغَالِ

درازی هر مار از آن راه سه کروه است لیکن هر چونکه باشد کژدمان پس همچون شتران بختی

الْوِطَامِ عَلٰى كُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ ثَمَرَةٍ فِيْ كُلِّ ثَمَرَةٍ رَاْسُ

بزرگ سوهشته بر هر درختی از آن درختان هفتاد هزار میوه هست در هر میوه سر

شَيْطَانٍ فِيْ جَوْفِ كُلِّ ثَمَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ دُوْدَةً طُوْلُ كُلِّ دُوْدَةٍ مِنْهَا

شیطان هست در میان هر میوه از آن میوه هفتاد کرم هست درازی هر کرم از آن کرمها

غَلْوَةٌ وَمِنْهَا ثَمَرٌ لَيْسَ فِيْهِ دُوْدٌ وَلٰكِنْ فِيْهِ شَوْكٌ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مقدار یک تیر پرتاب است و بعضی از آن میوه ها نیست در وی کرم و لیکن در وی خار هست و بود پیغمبر

يَقُوْلُ اِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ وَادِيًا

که می فرمود بدرستی دوزخ مر او را هفت در هست مر هر دری را از آن در ها هفتاد دشت است

فِي كُلِّ وَادٍ مِنْهَا مَسِيرَةُ سَبْعِينَ عَامًا وَلِكُلِّ وَادٍ مِنْهَا سَبْعُونَ

تنگ هر وشت ازآن وشتها راه هفتاد سال است و مر هر وادی را ازان هفتاد

أَلْفَ شُعْبَةٍ فِي كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَغَارَةٍ وَفِي كُلِّ

هزار شاخ هست در هر شاخها ازان هفتاد هزار شگاف هست و در هر

مَغَارَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ شَقٍّ فِي كُلِّ شَقٍّ مِنْهَا مَسِيرَةُ

مغاکے ازان هفتاد هزار شگاف هست هر شگاف ازانها راه

سَبْعِينَ عَامًا فِي جَوْفِ كُلِّ شَقٍّ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ثُعْبَانٍ فِي

هفتاد سال است در کاواکے هر شگاف ازان هفتاد هزار اژدها است در

شِدْقِ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ عَقْرَبٍ لِكُلِّ عَقْرَبٍ مِنْهَا

هر جانب دهن هر اژدها هفتاد هزار کژدم است مر هر کژدمے را ازان

سَبْعُونَ أَلْفَ فَقَارَةٍ فِي كُلِّ فَقَارَةٍ قُلَّةُ سُمٍّ لَا يَنْتَهِي الْكَافِرُ وَ

هفتاد هزار مهره پشت است در هر مهره پشت کوه زهر است نمی‌رسد بجائے خود کافر و

الْمُنَافِقُ حَتَّى يُوَافِيَ ذَلِكَ كُلَّهُ قَالَ فَبَيْنَمَا الْخَلَائِقُ جَاثُونَ

منافق تا که برسد همه این را فرمود پیغمبر ص پس میان اوقات که خلایق استاده اند

عَلَى رُكَبِهِمْ وَجَهَنَّمُ تَخْطُرُ كَمَا يَخْطُرُ الْجَمَلُ الْمُغْتَلِمُ قَالَ فَيُنَادِي

بر زانوهای خود و حال آنکه دوزخ مضطرب است و حمله میکند چنانچه حمله میکند شتر مست فرمود پیغمبر ص پس آواز میکند

مُنَادٍ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُومُ النَّبِيُّونَ وَالصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ

ندا کننده به آواز بلند پس بخیزند پیغامبران و صدیقان و شهیدان

وَالصَّالِحُونَ ثُمَّ عُرِضُوا عَرْضَةً رُدَّتْ فِيهَا الْمَظَالِمُ ثُمَّ عُرِضُوا

و صالحان پستر که پیش آورده میشوند خلایق پیش او ... که باز گردانیده شود درآن مظالم پستر که عرض کرده شوند

الثَّانِيَةَ فَتَبَادَلَتِ الْأَرْوَاحُ وَالْأَجْسَادُ وَظَهَرَتِ الْأَجْسَادُ عَلَى

عرض دوم پس بدل بایکدیگر میکنند ارواح و تنها و غالب می‌آیند تنها بر

الْأَرْوَاحِ ثُمَّ عُرِضُوا عَلَى اللهِ الثَّالِثَةَ فَطَارَتِ الصُّحُفُ تَوَقَّعَتْ فِي

روحها پستر که عرض کرده میشوند بر خدا تعالی سوم پس بپرند صحیفها می‌افتند در

أَيْدِي الْخَلْقِ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ

دستهای خلق پس بعضے ازایشان آن کسانیکه داده شود او را صحیفه بدست راست و بعضے ازایشان کسانی اند که داده میشود

وَمِنْهُمْ مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَأَمَّا الَّذِينَ أُوتُوا كِتَابَهُمْ بِأَيْمَانِهِمْ

و بعضے ازایشان کسانی اند که داده میشوند صحیفه از پس پشت او اما آن کسانے که داده شده بدست راست صحیفهای خود

فَأُعْطُوا نُورًا مِنْ نُورِ رَبِّهِمْ وَهَنَّأَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِكَرَامَتِهِمْ تَجَاوَزُوا

پس داده شدند نوری از نور پروردگار ایشان و مبارکبادی میدهند ایشان را فرشتگان به بزرگی ایشان پس گذشتند

الصراط برحمة ربهم ودخلوا جنانهم فتلقيتهم خزانهم
صراط را برحمت پروردگار خود در آمدن بهشت ها خود را . پس ملاقی شدند ایشانرا خزینه داران بهشتها
عند ابواب جنانهم بكسوتهم ومراكبهم وبالحلية التي ينبغي
نزدیک درها بهشتهای ایشان به پوشش ایشان واسپان ایشان و بزیورها که بوده است
لهم فافترقوا الى منازلهم وانقلبوا مسرورين الى قصورهم
مر ایشانرا پس جدا شدند بسوی منزلهای خود و برگشتند خوشحال بسوی قصورهای خود
فدخلوا على ازواجهم فنظروا الى ما لا يصف السنتهم ولم تبصر
پس در آمدند بر زنان خویش پس دیدند بسوی چیزیکه نستوده است زبانهای ایشان و ندیده
ابصارهم ولم يخطر على قلوبهم فاكلوا وشربوا ولبسوا حليهم
چشمهای ایشان و نگذشته است بر دلهای ایشان پس خوردند و نوشیدند و پوشیدند زیورهای خود
ثم اعتنقوا ازواجهم ما قدر لهم ثم حمدوا خالقهم الذي اذهب
پس ترک در بغل گرفتند زنان خود را مثل اندازه کرده شده است ایشانرا پس ترک حمد گفتند آفریننده خود را که برد
عنهم حزنهم وامنهم من فزعهم ويسر لهم حسابهم ثم شكروا لما
از ایشان اندوه را و ایمن کرد ایشانرا از ترس ایشان و آسان کرد مر ایشانرا حساب ایشان پس ترک شکر گفتند چیزیرا
اعطاهم ربهم فقالوا الحمد لله الذي هدينا لهذا وما كنا لنهتدي ۴۱۶
که داد ایشانرا پروردگار ایشان پس گفتند حمد است مر خدا را که راه راست نمود ما را باین نعمت و نبوده ایم که راه راست
لولا ان هدينا الله فقرت اعينهم بما ترددوا من دنياهم كانوا
اگر نه راه راست نمودی ما را خدا تعالی پس روشن شد چشمهای ایشان بسبب آنکه برگشته اند از دنیا خود بودند
موقنين مؤمنين مصدقين خائفين راجين راغبين فعند
یقین کننده ایمان آرنده راست پندارنده ترسنده امیدوارنده رغبت کننده پس نزد
ذلك نجا الناجون وهلك الكافرون واما الذين اوتوا كتابهم
آن برستند رستگاران و هلاک شدند کافران و اما آنکه داده شده
بشمالهم ومن وراء ظهورهم فاسودت وجوههم وانقلب
بدست چپ ایشان و از پس پشت ایشان پس سیاه شده روهای ایشان و برگشت
زرقا عيونهم ووسموا على خراطيمهم وعظمت اجسادهم
کبودهای چشمهای ایشان و داغ کرده شد بر بینیهای ایشان و بزرگ شد تنهای ایشان و سیاه شد
جلودهم وهشموا بويلهم حين نظروا الى كتابهم وعاينوا
پوستهای ایشان و ندا کرده شدند به هلاکت خویش و تنیکه نظر کردند بسوی صحیفه خود و دیدند
ذنوبهم لم تغادر صغيرة ولا كبيرة الا وجدوها مثبتة
گناهان خود و نگذاشته هیچ گناه خود را و نه بزرگ را مگر یافتند آنرا نوشته شده

فِي كُتُبِهِمْ فَهُمْ كَاسِفٌ بَالُهُمْ سَيِّئٌ ظَنُّهُمْ شَدِيدٌ رُعْبُهُمْ كَثِيرٌ

در صحیفه‌های خود پس حال ایشان تیره است و دلهای ایشان بیم است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

هَمُّهُمْ مُنَكَّسَةٌ رُؤُسُهُمْ خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ خَاضِعَةٌ رِقَابُهُمْ

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان خیره است چشمهای ایشان فرو افکنده گردنهای ایشان

يُسَارِقُونَ النَّظَرَ إِلَى نَارِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیرا که بدرستی ایشان دیدند

أَمْرًا عَظِيمًا كَبِيرًا مُفْظِعًا جَلِيلًا طَامًّا مُنْكَرًا مُفْزِعًا مُرْهِبًا

کاری بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه بلا سخت غم آرنده که بکبر و نفس ترساننده

مُحْزِنًا خَشَعَا لَهُمَا الْقُلُوبُ وَالْعُيُونُ مُبْكِيًا فَأَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس اقرار کردند به بندگی

لِرَبِّهِمْ وَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَكَانَ اعْتِرَافُهُمْ عَلَيْهِمْ نَارًا وَعَارًا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشی و ننگی

وَذُلًّا وَشَقَاءً وَلِزَامًا وَسَخَطًا قَالَ فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْ

و خواری و بدبختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر پس در میان اوقات قوم پیش

رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ جَاثُونَ عَلَى رُكَبِهِمْ بِذُنُوبِهِمْ مُعْتَرِفُونَ زُرْقًا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده کبود شده

أَعْيُنُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَاوِيَةٌ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَعْقِلُونَ مُرْتَجِفَةٌ

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمیدانند چیزی را لرزنده است

أَفْوَاهُهُمْ فَلَا يَتَكَلَّمُونَ مُنْقَطِعَةٌ أَرْحَامُهُمْ فَلَا يَتَوَاصَلُونَ

دهنهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند یکدیگر رحم را

فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ أُصِيبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس نیست نسبها در میان ایشان این روز و نمی پرسند یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فَلَا يَتَجَابَرُونَ وَيَتَسَاءَلُونَ الرَّجْعَةَ فَلَا يُجَابُونَ قَدْ أَيْقَنُوا بِمَا

پس اصلاح نمی پذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمیابند بتحقیق یقین کردند بچیزی که

كَانُوا يُكَذِّبُونَ فَهُمْ عِطَاشٌ لَا يُرْوَوْنَ وَجِيَاعٌ لَا يُشْبَعُونَ

بوده اند دروغ میدانستند [illegible] پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وَعُرَاةٌ لَا يُكْسَوْنَ مَغْلُولُونَ لَا يُنْصَرُونَ قَدْ [illegible]

و برهنه که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده [illegible]

[illegible] أَنْفُسُهُمْ [illegible] وَأَمْوَالُهُمْ [illegible]

زیان کرده شده اند در نفسهای خود [illegible] و مالهای خود [illegible]

فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ كَذٰلِكَ اِذْ اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى خَزَنَةَ جَهَنَّمَ اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا

پس درما وقات کہ قوم ہمچنان اند ناگاه امر کند خدا تعالی نگاہبانان دوزخ را اینکہ برآیند از آن دوزخ

وَمَعَهُمْ اَعْوَانُهُمْ وَاَنْ يَّحْمِلُوْا اَدَاتَهُمْ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ وَالْمَقَامِعِ

و یاری دہندہ ایشان و اینکہ بردارند آلتہا خود از زنجیرہا و طوقہا و چنگلہا

فَيَخْرُجُوْا مِنْهَا عَلٰى نَاحِيَةٍ يَنْتَظِرُوْنَ بِمَا يُؤْمَرُوْنَ قَالَ فَلَمَّا نَظَرَ

فرمود پیغمبر پس برآیند فرشتگان از آن دوزخ بسوی گوشہ منتظر میباشند بچہ امر کرده شوند. پس ہرگاه که نظر کردند

اِلَيْهِمُ الْاَشْقِيَاءُ وَعَايَنُوْا وَثَاقَهُمْ وَثِيَابَهُمْ عَضُّوْا اَيْدِيَهُمْ فَاَكَلُوْا

بسوی ایشان بدبختان و دیدند بندہای ایشان و جامہای ایشان را گزیدند دستہای خود را پس خوردند

اَنَامِلَهُمْ وَهَتَفُوْا بِوَيْلِهِمْ وَفَاضَتْ دُمُوْعُهُمْ وَزُلْزِلَتْ اَقْدَامُهُمْ

سر انگشتان خود را و فریاد کردند بہلاکت خود و روان شد اشکہای ایشان را و لرزید پاہای ایشان

وَيَئِسُوْا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يَقُوْلُ خُذُوْهُمْ فَغُلُّوْهُمْ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُمْ

و نا امید شدند از ہر نیکی پس پیغمبر فرمود خدا تعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید در گردنہای ایشان پستر در دوزخ

ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ فَاَوْثِقُوْهُمْ قَالَ فَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ اَنْ يُّلْقِيَهُ فِيْ تِلْكَ

پستر در زنجیر سخت بربندید ایشان را گفت پیغمبر پس کسانی را که خواست خدا تعالی اینکه بیندازد آنہا را در آن

الْاَطْبَاقِ دَعَا خُزَّانَهَا فَقَالَ لَهُمْ خُذُوْهُمْ فَابْتَدَرَ اِلٰى كُلِّ اِنْسَانٍ

طبقہا دوزخ خواند نگاہبانان آنہارا پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جلدی کرد بسوی ہر آدمی

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ مَلَكًا فَشَدُّوْا وَثَاقَهُمْ وَجَعَلُوا الْاَغْلَالَ الثِّقَالَ

از آن فرشتگان ہفتاد فرشتہ پس سخت کردند بندہای ایشان و گردانیدند طوقہای گران

فِيْ اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلَ فِيْ مَنَاخِرِهِمْ فَغُلُّوْا وَجَمَعُوْا بَيْنَ نَوَاصِيْهِمْ

در گردنہای ایشان و زنجیرہا در سوراخ بینیہای ایشان پس طوق کرده شدند و جمع کرده شدند میان پیشانیہا

وَاَقْدَامِهِمْ مِنْ وَّرَاءِ ظُهُوْرِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ اَصْلَابُهُمْ قَالَ فَلَمَّا فُعِلَ

و پاہای ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتہای ایشان فرمود پیغمبر پس ہرگاه که کرده شد

ذٰلِكَ بِهِمْ شَخَصَتْ اَبْصَارُهُمْ وَانْتَفَخَتْ اَوْدَاجُهُمْ وَاحْتَرَقَتْ

آن عذاب بایشان خیره شد چشمہای ایشان و آماسید رگہای گردن ایشان و سوخت

لُحُوْمُ رِقَابِهِمْ وَسُلِخَتْ عُرُوْقُهُمْ وَاشْتَعَلَ حَرُّ الْاَغْلَالِ فِيْ رُءُوْسِهِمْ

گوشتہای گردنہای ایشان و جرم دور کرده شد از رگہای ایشان و شعلہ زد گرمی طوقہا در سرہای ایشان

فَغَلَتْ مِنْهَا اَدْمِغَتُهُمْ فَفَاضَتْ عَلٰى جُلُوْدِهِمْ حَتّٰى وَقَعَتْ عَلٰى

پس جوشید از آن گرمی دماغہای ایشان پس ریخت آن مغز بر پوستہای ایشان تا آنکہ افتاد بر

اَقْدَامِهِمْ فَتَسَاقَطَتْ مِنْهَا جُلُوْدُهُمْ وَاخْضَرَّتْ مِنْهَا لُحُوْمُهُمْ

پاہای ایشان پس ریختند آن چرمہای ایشان و سبز کننده شد از آن گوشتہای ایشان

فسال منها صديدهم فلما جعلت الاغلال في اعناقهم ملأت

پس روان شد از آن ريم ايشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهاى ايشان پر شد

ما بين مناكبهم الى آذانهم فاحترقت لحامهم وتقطعت

ميان دوشهاى ايشان تا گوشهاى ايشان پس سوخت گوشتهاى ايشان و بريده

شفاههم وبدت انيابهم والسنتهم بصوت وصراخ ووهج

لبهاى ايشان را و ظاهر شد دندانهاى ايشان و زبانهاى ايشان با آوازى و فريادى و شور

لها لهب عال يجري حرها يجري الدم في عروقهم بجوفة تجري

مر آن طوقها را زبانه بسيار بلند ... ميشود گرمى و حمل وان شدن خون در رگهاى ايشان ...

خلالها لهب النار فيبلغ حر تلك الاغلال قلوبهم فسكنت حتى

در ... زبانه آتش پس ميرسد گرمى آن طوقها دلهاى ايشان را ... ميشود ... آن دلها

بلغت حناجرهم فاشتد خناقهم وانقطعت اصواتهم وفنيت

انكه به گلوها ميرسد ايشان و سخت ميشود گرفتگى گلوهاى ايشان و بريده شد آوازهاى ايشان و فنا شد

جلودهم فبينما هم كذلك امر الله تعالى خزنة جهنم ان يكسوهم

پوستهاى ايشان پس ميان اوقات ايشان چنين اند امر كرد خداى تعالى نگاهبانان دوزخ را ... بپوشانند آن

ثيابا قال فلبسوا ثيابهم وسرابيلهم شديدا سوادها ومنتنا

جامها گفت پس پوشانيده شد جامهاى ايشان و پيراهنهاى ايشان سخت بسيار سياهى آن و گنده است

ريحها وخشنا مسها تلظى من شدة حرها لو وضعت على

بوى او و سخت است سودن ... از سختى گرمى خود اگر نهاده شود بر

جبال الارض لاذابتها قال ثم يقول الله عز وجل لخزنة جهنم

كوههاى زمين هرآينه گدازد آنها را فرمود ... پس مى گويد خداى تعالى مر خازنان دوزخ را

سوقوهم الى منازلهم قال فياتون بسلاسل اخر اطول واغلظ

برآريد ايشان را بسوى منزلهاى ايشان فرمود ... پس مى آرند زنجيرهاى ديگر درازتر از آن و سطبرتر

من اللاتي اوثقوا فيها قال فياخذ كل ملك سلسلة من تلك

از آن زنجيرها كه بسته شده بودند در آن فرمود ... پس ميگيرد هر فرشته زنجيرى از آن

السلاسل فيقرن فيها امة من الامم ثم يضع طرفها على عاتقه

زنجيرها پس ميبندد در آن گروهى از گروهها را ... ميگذارد ... آن زنجير بر گردن

فيولهم ظهره ثم ينطلق بهم مسحوبين على وجوههم في ذلو

خود پس ميگرداند بجانب ايشان پشت خود ... ايشان را ... كشيده شده ... بر رويها ...

كل امة منهم سبعون الف ملك يضربونهم بمقامع حتى

هر گروه از ايشان هفتاد هزار فرشته اند ... ميزنند ايشان را ... بچكشهاى كه از آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملائكة هذه

آورند ايشانرا بران دوزخ پس ايستاده سيكنند ايشانرا بران دوزخ فرمود پيغمبر پستر سيگويند مر ايشانرا فرشتگان اين

النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون

آتش آنچنان آتشي است كه بوديد شما دروغ مي پنداشتيد او را آيا سحر است اين يا شما نمي بينيد

اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم

در آئيند در آن آتش پس صبر كنيد يا صبر نكنيد برابر است بر شما جز اين نيست كه جزا داده ميشويد مگر چيزي كه بوديد كه شما

تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها

عمل ميكرديد فرمود پيغمبر پس هرگاه ايستانيده كرده شوند بران دوزخ گشاده شود مر ايشانرا درهاي وي برداشته شود از وي

غطاؤها فتسعرت والتهبت نارها فخرج منها دخان شديد مع

پرده او پس جوشيده آن دوزخ و زبانه زند آتش او پس مي برآيد از آن دودي سخت با

شرر كعدد نجوم السماء فطارت إلى السماء مقدار سبعين عاما

شرارهاي بچو شمار ستارهاي آسمان پس بپرد آن شرارهاي بسوي آسمان مقدار هفتاد ساله راه

ثم رجع ذلك فوقع على رؤسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت

پستر باز ميگردد آن پس مي افتد بر سرهاي ايشان پس ميسوزد موهاي ايشان و مي كشند كلهاي

جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها إلي يا أهل النار إلي ٣٠

سرهاي ايشان فرمود پيغمبر پستر آواز ميكند دوزخ بآواز بلند خود بسوي من بيائيد اي

يا أهل النار أما وعزة ربي لأنتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي

اهل دوزخ آگاه باشيد سوگند بعزت پروردگار خود هر آئينه انتقام ميگيرم از شما پستر ميگويد حمد است مر خدا را

جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب ذي جرا

كه گردانيد مرا غضبناك ميشوم از جهت غضب او و انتقام ميگيرد به من از دشمنان خود اي پروردگار من بفرست مرا

إلى جري وقوة إلى قوتي قال فتخرج منها ملائكة أخر فيستبقا

بسوي گرمي من و قوت بسوي قوت من فرمود پيغمبر پس مي برآيد از آن دوزخ فرشتگان ديگر پس پيش مي آيد

كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم

فرشته از آن ها گروهي را از گروه ها پس مي بردارد ايشانرا بكف دست پس مي اندازد ايشانرا در دوزخ

على وجوههم فيهوون على رؤسهم مقدار سبعين عاما من قبل

بر رويهاي ايشان پس فرو ميروند بر سرهاي خود مقدار هفتاد ساله راه پيش از

أن يبلغوا رؤس جبالها قال فإذا بلغوا رؤس جبالها لم يستقروا

آنكه برسند سرهاي كوههاي آن دوزخ فرمود پيغمبر پس وقتيكه ميرسند سرهاي كوههاي آن دوزخ قرار نميگيرند

عليها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال فأول أكله

برآنها تا آنكه بدل كرده ميشود مر آدمي را از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پيغمبر نخستين لقمه

يَأْكُلُونَ عَلَى رُؤُسِ تِلْكَ الْجِبَالِ أُكْلَةً مِنَ الزَّقُّومِ ظَاهِرَةٌ حَرَارَتُهَا

که میخورند بر سر آن کوهها لقمه از زقوم که ظاهر است گرمی او

شَدِيدَةٌ مَرَارَتُهَا كَثِيرٌ شَوْكُهَا قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَمْضَغُونَ أُكْلَتَهُمْ

وسخت است تلخی او بسیار است خار او فرمود پیغمبر پس میان آنکه ایشان میخایند لقمه خود را از زقوم

تِلْكَ إِذَا أَتَتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ يَضْرِبُونَهُمْ بِمَقَامِعِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ عِظَامُهُمْ

ناگاه می آید ایشان را فرشتگان میزنند ایشان را بچکشهای که با ایشانست پس شکسته شد استخوانهای ایشان را

ثُمَّ أَخَذُوا بِأَرْجُلِهِمْ فَأَلْقَوْهُمْ فِي جَهَنَّمَ فَهَوَوْا عَلَى رُؤُسِهِمْ مِقْدَارَ

پس میگیرند پایهای ایشان پس می اندازند ایشان را در دوزخ پس فرو میروند بر سر های ایشان مقدار

سَبْعِينَ عَامًا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَقَارُّوا فِي شِعَابِهَا قَالَ فَمَا تَقَارُّوا فِي

هفتاد سال راه از پیش آنکه قرار گیرند در دره های آن کوه فرمود پیغمبر پس قرار نگیرند در

شِعَابِهَا حَتّٰى يُبَدَّلَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ جِلْدًا قَالَ وَأُكْلَتُهُمْ

دره های آن کوه تا آنکه بدل کرده میشود مر هر آدمی را از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و لقمه ایشان

تِلْكَ فِي أَفْوَاهِهِمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُسِيغُوهَا قَالَ فَيَجْتَمِعُ الْأُكْلَةُ

آن زقوم باقیست در دهنهای ایشان نمیتوانند فرو برند آنرا فرمود پیغمبر پس جمع میشود لقمه

وَالْقَلْبُ عِنْدَ الْحَلْقِ فَيَغَصُّ بِهَا فَيَسْتَغِيثُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ

و دل نزدیک گلو پس گلو گرفته میشود بآن پس فریاد میکند هر آدمی از ایشان

بِالشَّرَابِ فَإِذَا فِي تِلْكَ الشِّعَابِ أَوْدِيَةٌ تَنْصَبُّ إِلَى جَهَنَّمَ قَالَ

بآب پس بدرستی در آن دره ها رودها اند که میریزند بسوی دوزخ فرمود پیغمبر

فَيَنْطَلِقُونَ يَمْشُونَ حَتّٰى يَرِدُوهَا فَيَكُبُّوا عَلَيْهَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا

پس روان میشوند و میروند تا آنکه فرود می آیند بآن رودها پس بروی افتند بر آنکه بنوشند از آن

قَالَ فَيَنْقَطِعُ جُلُودُ وُجُوهِهِمْ فَتَقَعُ فِيهَا قَالَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

فرمود پس کنده میشود پوست های روهای ایشان پس می افتد دران چشمه فرمود پیغمبر پس نمیتوانستند

أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا قَالَ فَيَعْرِضُونَ عَنْهَا إِعْرَاضَةً فَتَرُدُّهُمُ الْمَلٰئِكَةُ

اینکه بنوشند از آن چشمه فرمود پیغمبر پس و میگردانند از آن چشمه روگردانیدنی پس میرسند ایشانرا فرشتگان

وَهُمْ مُنْكَبُّونَ عَلَى تِلْكَ الْعُيُونِ فَيَضْرِبُونَهُمْ فَتَكَسَّرُ عِظَامُهُمْ ثُمَّ

و حال آنکه ایشان بر روی افتاده اند بران چشمها پس میزنند فرشتگان ایشانرا پس شکسته شد استخوانهای ایشان

يَأْخُذُونَ بِأَرْجُلِهِمْ فَيُلْقُونَهُمْ فِي جَهَنَّمَ فَيَهْوُونَ عَلَى رُؤُسِهِمْ مِقْدَارَ

میگیرند پاهای ایشانرا پس می اندازند ایشانرا در دوزخ پس فرو می روند نگونسار مقدار

أَرْبَعِينَ وَمِائَةِ عَامٍ فِي لَهَبٍ وَدُخَانٍ شَدِيدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَقَارُّوا فِي

یکصد و چهل سال راه در زبانه و دود سخت از پیش اینکه قرار گیرند در

۴۲۱

اَوْدِيَتِهَا قَالَ فَلَا يَتَقَارُّوْنَ فِيْ اَوْدِيَتِهَا حَتّٰى يُبَدِّلَ لِكُلِّ اِنْسَانٍ

رودهای دوزخ فرمود پیغمبر و قرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ جِلْدًا قَالَ وَمُنْتَهٰى تِلْكَ الْعُيُوْنِ فِيْ تِلْكَ الْاَوْدِيَةِ

از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و نهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است

قَالَ يَشْرَبُوْنَ مِنْهَا فَاِذَا هِيَ مَاءُ حَمِيْمٍ لَا يَتَقَارُّ فِيْ بُطُوْنِهِمْ حَتّٰى يُبَدِّلَ

فرمود پیغمبر پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نگیرد در شکمهای ایشان تا که بدل

اللّٰهُ لِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ سَبْعَةَ جُلُوْدٍ قَالَ فَاِذَا تَقَارَّ فِيْ بُطُوْنِهِمْ

خدا تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر پس وقتیکه قرار گیرد آن آب گرم در اندرونها

قَطَّعَ اَمْعَاءَهُمْ تَخْرُجُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَجَرٰى بَاقِيَةً فِيْ عُرُوْقِهِمْ فَذَابَتْ

ببرد روده‌های ایشانرا پس بیرون آید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لُحُوْمُهُمْ وَتَصَدَّعَتْ عِظَامُهُمْ وَاَدْرَكَتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ فَضَرَبَتْ

گوشتهای ایشان و میشکند استخوانهای ایشان و در میرسند ایشانرا فرشتگان پس میزنند بر

وُجُوْهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَرُءُوْسَهُمْ بِمَقَامِعِهِمْ لِكُلِّ مِقْمَعٍ مِنْهَا ثَلٰثُمِائَةٍ

رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگکهای خود مر هر چنگک از آن سیصد

وَسِتُّوْنَ حَرْفًا فَاِذَا ضَرَبَتْ بِهَا رُءُوْسَهُمْ انْقَلَعَتْ جَمَاجِمُهُمْ وَتَكَسَّرَتْ

و شصت تیزی است پس وقتیکه میزنند بآن سرهای ایشانرا کنده میشود کله‌های سر ایشان و میشکند

اَصْلَابُهُمْ وَسُحِبُوْا فِي النَّارِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ حَتّٰى يَتَوَسَّطُوْا جَحِيْمَهُمْ فَاشْتَعَلَتْ

پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میانه دوزخ پس می‌افروزد

النَّارُ فِيْ جُلُوْدِهِمْ وَتَشَعَّثَتْ فِيْ اٰذَانِهِمْ تَخْرُجُ لَهَبُهَا مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

آتش در پوستهای ایشان و پراگنده میشود و میرسند در گوشهای ایشان پس می‌برآیند زبانه آواز سوراخهای

وَاَصْلَاعِهِمْ وَيَتَفَجَّرُ الصَّدِيْدُ مِنْ اَجْسَادِهِمْ وَتَخْرُجُ اَعْيُنُهُمْ

و استخوان پهلوهای ایشان شگافته میشود ریم از تنهای ایشان — و بیرون برآید چشمهای ایشان

فَتَعَلَّقَتْ عَلٰى خُدُوْدِهِمْ ثُمَّ قُرِنُوْا مَعَ شَيَاطِيْنِهِمُ الَّذِيْنَ كَانُوْا

پس آویزان میشود بر رخسارهای ایشان پس برابر بند کرده میشود با شیطانهایی که بوده اند

يُطِيْعُوْنَهُمْ وَاٰلِهَتِهِمُ الَّتِيْ كَانَتْ تَسْتَغِيْثُهُمْ فَاُلْقُوْا فِيْ اَمَاكِنَ

اطاعت میکردند ایشانرا و با خدایانی که بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای

ضَيِّقَةٍ مُقَرَّنِيْنَ فَهَتَفُوْا بِوَيْلِهِمْ ثُمَّ يُؤْتٰى بِاَمْوَالِهِمْ فَاُحْمِيَتْ

تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند بهلاکت خویش پس آورده شود مالهای ایشان پس

فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ فَكُوِيَتْ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَوُضِعَتْ عَلٰى ظُهُوْرِهِمْ

در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده میشود بر پشتهای ایشان

فخرجت من بطونهم فهم أولياء جهنم وقرناء الشياطين
پس می برآید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین
والحجارة وعلقوا بخطاياهم كالجبال ليشتد عليهم العذاب
و سنگهای و آویخته میشوند بگناهان خود که همچون کوه است تا سخت شود بر ایشان عذاب
تطول أحدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة أيام وغلظه
پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنج روز و سطبری او
مسيرة ثلاثة ليال ورأسه مثل الأقرع وهو جبل بأقصى الشام في
راه سه روز و شب و سر او مانند اقرع و آن کوهی است در سرحد شام در
فيه اثنان وثلاثون نابا قد خرج بعضها من رأسه وبعضها
و هست آن دوزخی سی و دو نیشها باشد تحقیق برآمده است بعضی از آن نیشها از سر او و بعضی
من أسفل لحيته وأنفه مثل الرابية العظيمة طول شعر رأسه فغلظه
از ته ریش او و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او و سطبری او
مثل شجرة الأرز وكثرته كآجام الدنيا وشفته العليا قالصة
مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا و لب بالا او کشیده شده بجانب بالا
والسفلى يسحون ذراعا وطول يده مسيرة عشرة أيام وغلظها
و لب پایین ... گز و درازی دست او راه ده روز و سطبری آن دست
مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده أربعون ذراعا
راه یکروز و ران او مانند ورقان و سطبری پوست او چهل گز
بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل
بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانروز و سطبری او راه یکروز تمام هر
حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة إذا صبت فوق رأسه القطران
سوراخ چشم او مانند کوه حراست و آن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود بر سر او پس گداخته
اشتعلت فيه النار فلم تزدد إلا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه
مشتعل میشوند در آن آتش پس زیاده نمیشود مگر افروختگی زبانه گفت راوی و بوده است که میگفت پیغمبر
والذي نفسي بيده لو أن رجلا أخرج من النار بجر سلسلة مغلولة يده
سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت او است اگر مردی بیرون آید از دوزخ که میباشد زنجیر را ... دست
إلى عنقه في عنقه الأغلال وفي رجليه الكبول لرآه الخلائق
با گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پای او بندها پیشتر ببیند او را خلایق
لانهزموا عنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها
هر آئینه هزیمت خورند از او و بگریزند از او در هر جایی گریزگاه فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

وألوان عذابها وضيق منازلها اخضرّت لحومهم وتصدّعت

و رنگارنگ عذاب و تنگی جاهای او سبز میشود گوشتهای ایشان و می شکند

عظامهم وغلت أدمغتهم فنارت على جلودهم واحترقت فتقطّعت

استخوانهای ایشان و میجوشد دماغهای ایشان پس میریزد بر پوستهای ایشان و میسوزد آن پس جدا میشود

أوصالهم فسال منها صديدهم فتدوّدت أجسادهم وسمنت

بندهای ایشان پس روان میشود از آن بندها ریم ایشان پس کرم میکنند تنهای ایشان و فربه میشود

ديدانهم وصارت مثل حمار الوحش لها أظافير مثل أظافير النسور

کرمهای ایشان و میگردند مانند حمار وحشی مر کرمهای را ناخنها است مانند ناخنهای کرکسان

والعقبان تشتدّ ما بين جلودهم ولحومهم فتنهشهم وتزفزفه

و عقابان سخت میروند میان پوستهای ایشان و گوشتهای ایشان و میگزند ایشان را و فریاد میکنند

وتتردّد كما يتردّد الوحش المذعورة يأكلن لحومهم ويشربن

و میگردند چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان و مینوشند

دماءهم ليس لها مأكل ولا مشرب غيره ثم تأخذهم الملائكة

خونهای ایشان که نیست مر ایشان را خوردن و نوشیدن ورای او پس میگیرد ایشان را فرشتگان

فتسحبهم على وجوههم على الجمر والحجارة كأنها أسنّة مستعدّين

پس میکشند ایشان را بر رویهای ایشان بر اخگرها و سنگها چنانکه گویا آنها نیزهها است در حالیکه

منطلقين بهم إلى بحر جهنّم مسيرة سبعين عاماً فلا يبلغونه

آماده میبرند ایشان را بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسد آن دریا را

حتى يتقطّع أوصالهم وتبدّل جلودهم في كل يوم سبعين ألف

تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان و بدل کرده میشود پوستهای ایشان در هر روز هفتاد هزار

مرّة فإذا انتهوا بهم إلى الخزنة أخذوا بأرجلهم فقذفوهم فيه

بار پس وقتیکه میرسند ملایکه با ایشان به نگاهبانان بحر دوزخ میگیرند آن خازنان بپاهای آن دوزخیان

فلا يعلم أحد قعر ذلك البحر إلا الذي خلقه وقد قيل إنه مكتوب

پس میندازند ... کسی قعر آن دریا را مگر آن کسیکه آفریده است او را و تحقیق گفته شد که نوشته شده

في بعض أسفار التوراة أن بحر الدنيا عند بحر جهنم كعين صغيرة

در بعضی سفرهای توریت ... دریای دنیا نزد دریای دوزخ ...

في ساحل بحر الدنيا فإذا قذفوا فيه وجدوا أمسّ العذاب فالبعض

در کنار دریا دنیا ... پس چون انداخته شوند دوزخیان در آن دریا ... عذاب را ...

ليعض كأنما الذي مضى من عذابهم قبل هذا حلم فلا يتعمّون مرّة

مر بعضی را چنانکه گویا آن عذابها که کرده شده ...

وَيَرْتَفِعُونَ وَيَغْلِي وَيَقْذِفُهُمْ سَبْعِينَ بَاعًا بُعْدُ كُلِّ بَاعٍ كَبُعْدِ

و می برآیند پس جوش شود دریا پس می اندازند ایشان را هفتاد کلاج دوری هر کلاج همچو دوری

الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ تَنُوشُهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ فَيَضْرِبُونَهُمْ

جای برآمدن آفتاب از در رفتن آن پس ترک میرانند ایشان را فرشتگان بچنگالهای خود پس میزنند ایشان را

بِهَا فَيَرُدُّونَهُمْ إِلَى قَعْرِهَا مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا مِنْهَا طَعَامُهُمْ

بآن پس باز میگردانند ایشان را بسوی تک آن دریا هفتاد ساله راه از آن دریا ست خوراک ایشان

وَشَرَابُهُمْ فَيَرْتَفِعُونَ مِنْ قَعْرِهَا مِقْدَارَ أَرْبَعِينَ وَمِائَةِ عَامٍ

و آب ایشان پس برآیند از تک آن دریا مقدار صد و چهل سال راه

يُرِيدُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ

پس میخواهد یکی از ایشان اینکه دم گیرد پس پیش می آیند فرشتگان بچنگالهای خویش

مُتَبَادِرِينَ إِلَيْهِ لِضَرْبِهِ غَيْرَ أَنَّهُ يَذْكُرُ أَنَّهُ إِذَا قَعَرَ رَأْسَهُ

در آنحال که پیشی کننده اند بسوی ایشان از برای زدن ایشان جز این عذابی که ذکر کرده شده است بدرستی آن

وَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مِقْمَعٍ لَا يُخْطِئُهُ شَيْءٌ مِنْهَا فَيَرُدُّهُ

می افتد بر سر او هفتاد هزار چنگال که خطا نمیکند چیزی از آن پس باز میگرداند

سَبْعِينَ بَاعًا فِي قَعْرِهَا كُلُّ بَاعٍ كَبُعْدِ الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالَ

او را هفتاد کلاج در تک آن دریا هر کلاجی از آن کلاجها همچو دوری مشرق از مغرب فرمود پیغمبر

فَهُمْ فِيهَا مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى تَأْكُلَ لُحُومَهُمْ وَعِظَامَهُمْ

پس ایشان در آن دریا باشند مادامیکه خواسته است خدای تعالی از آن تا آنکه بخورد گوشتهای و استخوانهای ایشان

فَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ فَتَضْرِبُ مَوْجُهُ سَبْعِينَ عَامًا ثُمَّ تَنْبِذُهُمْ إِلَى

و باقی ماند ارواح ایشان پس میزند ایشان موج آن دریا هفتاد ساله را پس ترک می اندازد ایشان را بسوی

سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِهِ فِيهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَغَارَةٍ فِي جَوْفِ كُلِّ مَغَارَةٍ

کناره از کنارهای خود در آن کنار هفتاد هزار غار است در کاواک هر غار

سَبْعُونَ أَلْفَ شَقٍّ كُلُّ شَقٍّ مِنْهَا مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا فِي جَوْفِ

هفتاد هزار پاره که ست هر پاره از آنها راه هفتاد ساله است در کاواک

كُلِّ شَقٍّ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ثُعْبَانٍ طُولُ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُونَ

هر پاره از آن هفتاد هزار اژدها ست درازی هر یک اژدها از آن هفتاد گز است

ذِرَاعًا لِكُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُونَ نَابًا فِي كُلِّ نَابٍ مِنْهَا قُلَّةُ سُمٍّ

و هر اژدها را از آنها هفتاد نیش است در هر یکی از آن نیشها بشته زهر است

فِي شِدْقِ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا أَلْفُ عَقْرَبٍ لِكُلِّ عَقْرَبٍ مِنْهَا سَبْعُونَ

در یک جانب دهن هر یکی از آنها هفتاد هزار کژدم است هر کژدمی را از آنها هفتاد

۴۲۵

صحاح ۱۲ سواد السود بالحریکی الشدق تعلیم الاشداق بجانب الفم الشدق

الفقار جمع فقارة الظهر ... یعنی مهره پشت

فقارة في كل فقارة منها سم قال فيخرج ازواجهم من ذلك

مهره پشت است در هر مهره پشت از مهرهای پشت سه است از زهر فرمود پس بیرون می آیند ازواجهای ایشان از آن دریا

البحر الى تلك المغارة فيجد لهم اجساد وجلود ويحملون الحديد

تا سوی آن غار پس تو داده میشود ایشان را تنها و پوستها و زیر پوشانیده میشود و آنرا آهن

فتخرج عليهم تلك الحيات والعقارب فتعلق في كل انسان منهم

پس می برآید بر ایشان مارها و کژدمها پس می چسپد بهر آدمی از ایشان

سبعون الف حية وسبعون الف عقرب فيصبرون ثم ترتفع

هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کژدم پس صبر میکنند پس ترکی بلند میشوند تا

الى ركبهم فيصبرون ثم ترتفع الى صدورهم فيصبرون ثم ترتفع

زانوهای ایشان پس صبر میکنند پس ترکی بلند میشوند تا سینهای ایشان پس صبر میکنند پس ترکی بلند میشوند

الى تراقيهم فيصبرون ثم ترتفع فتعلق بمناخرهم وشفاههم والسنتهم

تا استخوانهای گلوی ایشان پس صبر کنند پس ترکی بلند میشوند پس میچسپند بسوراخهای بینی ایشان و لبهای ایشان و زبانهای ایشان

واذانهم فيجزعون وليس لهم مستغاث الا ان يهربوا الى جهنم

و گوشهای ایشان پس جزع میکنند و نیست مر ایشان را فریادرسی مگر اینکه بگریزند بسوی دوزخ

فيقعوا فيها فاما الحيات فتمضغ لحومهم وتنشف دماءهم و

پس بیفتند در آن و اما ماران پس می خایند گوشتهای ایشان و میمکند خونهای ایشان و

اما العقارب فتلدغهم فتساقط لحومهم وتقطع اوصالهم

اما کژدمان پس میگزند ایشان را پس میریزد گوشتهای ایشان از فایت زهر و جدا میشوند بندهای ایشان

فاذا وقعوا في النار مكثت النار سبعين عاما لا تحرقهم من سم

پس وقتیکه می افتند در دوزخ درنگ میکند آتش هفتاد سال نمیسوزد ایشان را از زهر

الحيات والعقارب قال ثم تحرقهم النار سبعين عاما ثم يجدد

ماران و کژدمان فرمود پس بسوزد ایشان را آتش هفتاد سال پس تازه کرده میشود

لهم جلود غير جلودهم ثم يستغيثون بالطعام فتاتيهم الملائكة

ایشان را پوستها غیر پوستهای ایشان پس فریاد میکنند بطعام پس می آرند ایشان را فرشتگان

بطعام يقال له الوليمة هو اشد يبسا من الحديد فيمضغونه فلا

طعامی که گفته میشود مراد را ولیمه و آن سخت تر است از روی خشکی از آهن پس میخایند آن طعام را پس

يستطيعون يأكلون منه شيئا فيلقونه من افواههم ويسددن

نمیتوانند که بخورند از وی چیزی پس می اندازند آن طعام را از دهنهای خود و آغاز میکنند بخوردن

بايديهم من شدة الجوع فياكلون اناملهم والفهم فاذا اكلوها

دستهای خود از سختی گرسنگی پس میخورند سر انگشتان خود را پس کل میخورند کفهای خود را ... خورند

بَدَؤُا بِسَوَاعِدِهِمْ فَاَكَلُوهَا اَيْضًا اِلٰى مَرَافِقِهِمْ ثُمَّ بَدَؤُا بِمَرَافِقِهِمْ
آغاز میکنند بساعدهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس شروع میکنند بآرنجهای خود

فَاَكَلُوهَا اِلٰى مَنَاكِبِهِمْ فَيَبْقٰى رُؤُسُ الْمَنَاكِبِ لَوْ نَالُوا بَعْدَهَا شَيْئًا مِنْ
پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی میماند سرهای دوشها اگر برسند بعد آن چیزی را از

اَجْسَادِهِمْ بِاَفْوَاهِهِمْ لَاَكَلُوهُ فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ بِاَجْسَادِهِمْ اُخِذُوا
تنهای خود بدهانهای خویش هر آینه بخورند پس وقتیکه کردند این فعل با تنهای خویش گرفته میشوند

فَنُوطُوا بِعَرَاقِيبِهِمْ بِكَلَالِيبَ مِنْ حَدِيدٍ عَلٰى شَجَرَةِ الزَّقُّومِ فَالْمَنُوطُ
و آویخته میشوند از ساقهای خود بخارها از آهن بر درخت زقوم پس آویخته شود

مِنْهُمْ سَبْعُونَ اَلْفًا فِي شُعْبَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَا يُرٰى مُصَوَّبِينَ عَلٰى رُؤُسِهِمْ
از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد دیده میشود در آن حال آویخته شده اند بسرهای خود

فَيُوقَدُ تَحْتَهُمُ الْجَحِيمُ فَيَسْتَقْبِلُ حَرَّ النَّارِ وُجُوهُهُمْ مِقْدَارَ
پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ روهای ایشان را مقدار

سَبْعِينَ عَامًا حَتّٰى تَذُوبَ اَجْسَادُهُمْ وَيَبْقٰى اَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُجَدَّدُ
هفتاد سال تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس نو کرده میشود

لَهُمْ جُلُودٌ وَاَجْسَادٌ ثُمَّ يُنَاطُونَ بِاَنَامِلِهِمْ وَحَطَبُ النَّارِ مِنْ تَحْتِهِمْ
ایشان را پوست و تنها پس آویخته میشوند بسر انگشتان خود و هیمه آتش در زیر ایشان

تَدْخُلُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَاْكُلُ مِنْ اَفْئِدَتِهِمْ حَتّٰى تَخْرُجَ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ
می درآید در کونهای ایشان و میخورد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می برآید آن آتش از سوراخهای

وَاَفْوَاهِهِمْ وَمَسَامِعِهِمْ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا حَتّٰى تَذُوبَ عِظَامُهُمْ
و دهانهای | و گوشهای ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

وَلُحُومُهُمْ وَتَبْقٰى اَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُتْرَكُونَ وَيُجَدَّدُ لَهُمْ جُلُودٌ وَاَجْسَادٌ
و گوشت ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس گذاشته میشوند پس نو کرده میشود مر ایشان را

ثُمَّ يُنَاطُونَ بِاَبْصَارِهِمْ مِثْلَهَا فَلَا يَزَالُونَ يُعَذَّبُونَ كَذٰلِكَ حَتّٰى
پس آویخته میشوند بچشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند هم چنین تا آنکه

لَا يَبْقٰى مَفْصِلٌ فِي اَجْسَادِهِمْ اِلَّا نُوطُوا بِهٖ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا
باقی نماند هیچ بندی در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

وَلَا يَبْقٰى شَعْرَةٌ فِي رُؤُسِهِمْ اِلَّا نُوطُوا بِهَا فَيَاْتِيهِمُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ
و باقی نماند موئی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن مو پس می آید ایشان را مرگ از هر

مَفْصِلٍ مِنْهُمْ وَمَا هُمْ بِمَيِّتِينَ وَمِنْ وَّرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ فَاِذَا
بندی از ایشان و حال آنکه نیستند ایشان از مردگان و پس آن عذاب سخت پس وقتیکه

فُعِلَ ذٰلِكَ بِهِمْ كُلُّهُ اَنْزَلُوهُمْ فَانْطَلَقُوا بِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ اِلٰى مَنْزِلِهِ

کرده شد آن عذاب بایشان همه فرود می آیند فرشتگان بان دوزخیان پس برند ازایشان هریک آدمی را بسوی

مَغْلُولًا بِسِلْسِلَةٍ مَسْحُوبًا عَلٰى وَجْهِهِ قَالَ وَلَهُمْ مَنَازِلُ فِيهَا كَقَدْرِ

بسته شده بزنجیرے کشیده شده بر روے خود فرمود پیغمبر مر آن دوزخیان را در آن دوزخ منزلها است بقدر

اَعْمَالِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ تُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيرَةَ شَهْرٍ طُولُهَا وَعَرْضُهَا مِثْلُ ذٰلِكَ

کرده اے خود پس بعضی از ایشان کسی است که داده میشود او را منزل که راه یکماهه درازی او و پهنای او مانند آن

نَارٌ تَتَوَقَّدُ لَا يَنْزِلُهُ غَيْرُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ تُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيرَةَ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ

آتشی است که می افروزد فرود نمی آید در وی غیر او و بعضی از ایشان کسی است که داده میشود منزلی که راه بست و نه

لَيْلَةً طُولًا وَعَرْضًا ثُمَّ كَذٰلِكَ تَنْقُصُ مَنَازِلُهُمْ وَتَضِيقُ حَتّٰى اَنَّ

شب است درازے و پهنائے او پس همچنین کم میشود منزلهای ایشان و تنگ میشود تا آنکه

اَحَدَهُمْ لَيُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيرَةَ يَوْمٍ طُولًا وَعَرْضًا وَمِنْ نَحْوِ سَعَةِ

یکے ایشان را داده میشود منزل که راه یکروز است درازی و پهنا و از جانب فراخے

مَنَازِلِهِمْ يُعَذَّبُونَ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ عَلٰى الْقَفَا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ

منزلهاے خود عذاب کرده میشود پس بعض از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود و بر پشت افتاده در

جَالِسًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ جَاثِيًا عَلٰى رُكْبَتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ

در انحال که نشسته است و بعضی از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود در انحال که نشسته بزانو و بعضی از ایشان کسی است

قَائِمًا عَلٰى رِجْلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ مُنْبَطِحًا عَلٰى بَطْنِهِ فَهٰذِهِ الْمَنَازِلُ

در حالیکه استاده است و بعضی از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود نگون بر شکم پس این همه منزلها

كُلُّهَا اَضْيَقُ عَلٰى اَهْلِهَا مِنْ زُجِّ الرُّمْحِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ اِلٰى كَعْبَيْهِ

همه این تنگ تر باشند بر اهل آن منازل از تیزے سر نیزه و بعضی از ایشان کسی است که می باشد آتش او تا شتالنگ

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ اِلٰى رُكْبَتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ اِلٰى حَقْوَتِهِ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا زانوے او و بعض ایشان کسے است که میباشد آتش او تا کمربند او

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ اِلٰى سُرَّتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ اِلٰى تَرْقُوَتِهِ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا ناف او و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا استخوان

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُونُ نَارُهُ غَرَقًا فَمَرَّةً تَعْلُو بِهِ وَمَرَّةً تُدْنِيهِ فَتَبْلُغُهُ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او غرق پس یکبار سر جوش شد او را و یکبار پست کرده اند او را پس میرساند

مَسِيرَةَ شَهْرٍ فِي قَعْرِهَا نَارًا وَقَعُوا فِي مَنَازِلِهِمْ قُرِنَ كُلٌّ مِنْهُمْ مَعَ

یکماه راه در تک خود پس وقتیکه می افتند در منزلهاے خود یکی میشوند با نزد یکان

قُرَنَائِهِمْ فَبَكَوْا حَتّٰى تَنْزِفَ دُمُوعُهُمْ ثُمَّ يَبْكُونَ الدَّمَ بَعْدَ الدُّمُوعِ

خود پس میگریند تا که تمام میشود اشکهاے ایشان پس میگریند خون پس از اشکها

نزفت مار البئر فاذا انزحته انزفت البئر اي ذهب ماءها ۱۲ صحاح

حتى لو ان السفن ارسلت لذا بكوا في دموعهم لجرت قال وهم

تا آنکه اگر کشتیها سر داده شود در اشکهاے ایشان هر آینه روان شوند فرمود پیغمبر مر ایشانرا

يوم يجمعون فيه في اصل الجحيم لا يكون جماعة ابدا قال فاذن

روزی هست که یکجا میشوند در آن روز در اصل دوزخ بیشتر که یکجا شدند جماعت همیشه فرمود ص پس اذان کند

الله في ذلك اليوم ناد منادٍ في اصل الجحيم ليسمع صوته اعلاهم

خدای تعالے مر ایشانرا در آن روز فریاد کند کننده فریاد در اصل دوزخ که می شنود آواز او بالاے ایشان

واسفلهم وادناهم واقصاهم يقال له حشر يقول يا اهل النار

و پایین ایشان و نزدیک ایشان و دور ایشان گفته میشود مر آن ندا کننده را حشر میگوید ای اهل دوزخ

اجتمعوا فيجتمعون اجمعون في اصل الجحيم ومعهم الزبانية قال

یکجا شوید پس یکجا میشوند همه در اصل دوزخ و با ایشان نگاهبانان اند فرمود ص

فيأمرون من بينهم فيقول الذين استضعفوا للذين استكبروا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانے را که متکبر بودند

٤٢٩ انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قال

بدرستی ما بوده ایم مر شما را پیرو در دنیا پس آیا هستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا هیچ چیزے بگویند

الذين استكبروا انا كل فيها ان الله قد حكم بين العباد وقال الذين

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان همه در آن دوزخ ایم بدرستی خدا تحقیق حکم کرد میان بندها و بگویند کسانی

استكبروا للذين استضعفوا لا مرحبا بكم انا تستغيثون قال

متکبر بودند مر کسانے را که ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنند از ما یان بگویند

الذين استضعفوا للذين استكبروا بل انتم لا مرحبا بكم انتم

کسانے که ضعیف بوده اند مر کسانے را که متکبر بوده اند بلکه شما را خوشے و فراخی مباد

قدمتموه لنا فبئس القرار قال الذين استضعفوا للذين استكبروا

پیش آوردید آن عذاب ما را پس بد است آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانے را که متکبر بوده اند

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا في النار فقال الذين

پروردگار ما کسی که پیش آورد ما را عذاب پس بیفزای اورا عذاب دو چندان در آتش پس بگویند کسانیکه

استكبروا لو هدنا الله لهديناكم قال الذين استضعفوا للذين

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود ما را خدا هر آینه راه راست مینمودیم شما را بگویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

استكبروا بل مكر الليل والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله ونجعل

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز وقتیکه میفرمودید ما را اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

له اندادا فبرأ منكم وما كنتم تدعوننا اليه في الدنيا قال

او را انبار پس بیزارم از شما و چیزے که بوده اید میخواندید ما را بسوے آن در دنیا فرمود پیغمبر

ثم اقبلوا اجمعين على قرنائهم من الشياطين فقالوا اغويتكم

پس ترک روی آرند همه بر نزدیکان خود از شیاطین پس بگویند شیاطین آنها گمراه کردیم شما را

كما غوينا قال الشيطان عند آخر مقالتهم بصوت له عال يا اهل

چنانکه گمراه شدیم بگوید شیطان نزد آخر گفتار ایشان بآوازیکه مر او راست بلند ای اهل

النار ان الله وعدكم وعد الحق ودعاكم الله فلم تجيبوه ولم

دوزخ بدرستی خدای تعالی وعده کرده بود شما را وعده راست و خواند شما را بسوی آن پس قبول نکردید او را و

تصدقوا وانى وعدتكم وعدا فاخلفتكم وما كان لى عليكم من

راست ندانستید و من وعده کردم شما را پس وعده خلاف کردم با شما آن وعده را و نبود مرا بر شما

سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لى فلا تلوموني ولوموا انفسكم

غلبه مگر اینکه خواندم شما را بر اطاعت پس قبول کردید فرمان مرا پس ملامت نکنید و ملامت کنید نفسها

ما انا بمصرخكم وما انتم بمصرخي فانا الكفر اليوم بما عبدتموني

نیستم فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من پس من منکرم شما را امروز بسبب چیزی که عبادت

من دون الله قال فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظلمين قال

از غیر خدا تعالی فرمود پس بانگ سازد بانگ کننده میان ایشان که لعنت خداست بر ظالمان یعنی کا

فلعن عند ذلك الذين استضعفوا الذين استكبروا ولعن الذين

پس لعنت کنند نزد آن فریاد آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند و لعنت کنند کسانی

استكبروا الذين استضعفوا ولعنوا قرناءهم من الشيطين و

که متکبر بوده اند مر کسانی را که ضعیف بوده اند و لعنت کنند نزدیکان خویش از شیاطین و

لعنهم قرناؤهم ثم قالوا لقرنائهم يا ليت بيننا وبينكم بعد

لعنت کنند ایشان را نزدیکان ایشان بعد ازان گفتند مر نزدیکان خود را کاشکی بودی میان ما و شما دوری

المشرقين فبئس القرناء انتم لنا اليوم وبئس الوزراء كنتم لنا فى

مشرق و مغرب پس بد نزدیکان اند شما مارا امروز و بد وزیران بوده اید شما مارا در

الدنيا فلما نظروا الى جماعتهم قال بعضهم لبعض هلموا فاطلب

دنیا پس هرگاه که دیدند بسوی جماعت خود گفت بعضی از ایشان مر بعض را بیائید پس بطلب

الى الخزنة فلعلهم يشفعون لنا عند ربهم فيخفف عنا يوما

از خازنان دوزخ شاید ایشان شفاعت کنند مارا نزد پروردگار خویش پس سبک کنند از ما روزی

من العذاب قال وهم على ذلك يعذبون قال ويبين هم اجمعهم

از عذاب فرمود و ایشان در همه حال عذاب کرده میشوند فرمود و میان جواب دادن خازنان

الخزنة اياهم مقدار سبعين عاما ثم يراجعونهم فيقولوا لهم

خازنان ایشان را مقدار هفتاد سال است پس ترک جواب دهند ایشان را پس بگویند آیا

تأتيكم رسلكم بالبينت قالوا باجمعهم بلى قال الخزنة فادعوا

نيامده بودند شمارا پيغامبران شما گفتند همه ايشان آرى گفتند خازنان پس دعا بكنيد

وما دعاء الكفرين الا في ضلل قال فلما راوا ان الخزنة لا يردون

و نيست دعاى كافران مگر در گمراهى فرمود پس هرگاه كه ديدند بدرستى خازنان باز نگردانند

عليهم خيرا استغاثوا بمالك فقالوا يا مالك ادع لنا ربك

بر ايشان نيكى طلب فرياد رسى ميكنند بمالك سردار خازنان دوزخ پس ميگويند اى مالك دعا كن براى ما

فليقض علينا بالموت فمكث مالك مقدار الدنيا لا يجيبهم

پس حكم كند بر ما بمرگ پس درنگ ميكند مالك مقدار بقاى دنيا جواب نميدهد ايشان را

ولا يرد عليهم قولا ثم يراجعهم فيقول انكم ماكثون احقابا

و باز نميگرداند بر ايشان گفتار پس بعد از آن باز ميگرداند پس ميگويد بدرستى شما درنگ كننده ايد چندين حقبه

من قبل ان يقضى عليكم الموت فلما راوا مالكا لا يرد عليهم

پيش از آنكه بيايد بر شما مرگ پس هرگاه كه مى بينند باز نگرداند مالك بر ايشان

خيرا استغاثوا بربهم فقالوا ربنا اخرجنا منها فان عدنا

نيكى طلب فرياد رسى ميكنند به پروردگار پس ميگويند ظالمان اى پروردگار ما برآر ما را از آن

فانا ظلمون يعنى نقول ان عدنا في معصيتك قال فمكث

بدرستى ما ظالم ايم يعنى اگر بازگرديم در معصيت تو پس ظالم ايم فرمود پيغمبر پس درنگ ميكند

الجبار سبحانه وتعالى مقدار سبعين عاما لا يراجعهم بقولهم

خداى جبار مقدار هفتاد سال باز نميگرداند با ايشان گفتار ايشان

ولا يرد عليهم خيرا ثم اجابهم بقوله وانزلهم منزلة الكلاب

و رد نميكند بر ايشان نيكى بعد از آن جواب ميدهد ايشان را بقول خود و فرود مى آرد ايشان را جاى سگان

فقال اخسئوا فيها ولا تكلمون قال فلما راوا انه لا يرحمهم

پس ميگويد خوار باشيد در آن دوزخ و كلام مكنيد با ما فرمود پس هرگاه مى بينند كه رحم نميكند

ولا يرد عليهم خيرا قال بعضهم لبعض سواء علينا اجزعنا

و رد نميكند بر ايشان نيكى ميگويند بعضى ايشان مر بعضى را برابر است بر ما جزع كنيم

من العذاب ام صبرنا ما لنا من محيص فما لنا من شافعين

از عذاب يا صبر كنيم نيست ما را جاى گريز پس نيست ما را از شفاعت كنندگان

ولا صديق حميم فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنين قال

و نه يار دلسوز پس اگر بدرستى ما را باشد بازگشت پس باشيم از مسلمانان فرمود

ثم تنصرف بهم الملائكة الى مساكنهم فزلت عند ذلك اقدامهم

بعد از آن باز ميگردانند ايشان را فرشتگان بسوى جاهاى ايشان پس ميلغزد نزديك آن پاهاى ايشان

وَدَحَضَتْ حُجَّتُهُمْ وَنَظَرُوا مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَيَئِسُوا مِنْ
و باطل میشود حجت ایشان و ببینند عذاب که نزدیک پروردگار ایشان است و نا امید شوند از
رَحْمَتِهِ وَتَلَقَّاهُمُ الْكَرْبُ الشَّدِيدُ وَنَزَلَ بِهِمُ الْخِزْيُ وَالْهَوَانُ
رحمت پروردگار خود و پیش می آید ایشان را اندوه سخت و نازل میشود بایشان رسوائی و خواری
الطَّوِيلُ ... فَيَهْتِفُوا بِحَسْرَتِهِمْ عَلَى مَا فَرَّطُوا فِي دُنْيَاهُمْ وَحَمَلُوا
دراز پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزی که تقصیر کرده اند در دنیای خود و می بردارند
أَوْزَارَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ وَأَوْزَارَ أَتْبَاعِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ
بارهای خود را بر گردنهای خود و بارهای متابعان خود بغیر اینکه کم کرده شود چیزی از
أَوْزَارِهِمْ وَعَذَابُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ تُرَابِ أَرْضِهِمْ وَقَطْرِ بُحُورِهِمْ مَعَ
بارهای ایشان و عذاب اهل دوزخ بیشتر است از خاک زمین ایشان و قطره های دریاهای ایشان با
زَبَانِيَةٍ سَرِيعٌ أَمْرُهُمْ غَلِيظٌ كَلَامُهُمْ عَظِيمَةٌ أَجْسَادُهُمْ كَالْبَرْقِ
نگاهبانان که شتابنده است فرمان ایشان و درشت است سخن ایشان بزرگ است تنهای ایشان همچو برق است
وُجُوهُهُمْ كَالْجَمْرِ أَعْيُنُهُمْ كَاللَّهِيبِ أَلْوَانُهُمْ كَاللُّجَّةِ أَنْيَابُهُمْ
روهای ایشان همچو اخگر است چشمهای ایشان همچو زبانه آتش است رنگهای ایشان بیرون آمده است
كَصَيَاصِي الْبَقَرِ أَظْفَارُهُمْ يَعْنِي الْقُرُونَ وَالْمَقَامِعُ الطِّوَالُ الثِّقَالُ
همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشان است و چکشهای دراز گران
الْمُحْرِقَةُ بِأَيْدِيهِمْ لَوْ ضَرَبُوا بِهَا الْجِبَالَ انْصَدَعَتْ وَكَانَتْ رَمِيمًا
سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند بآن کوهها را پاره شوند و گردند پوسیده
يَضْرِبُونَ بِهَا عُصَاةَ رَبِّهِمْ فَيَحِقُّ لَهُمْ أَنْ تَسِيلَ أَعْيُنُهُمُ الدَّمَ بَعْدَ
بزنند بآن گناهکاران پروردگار خود را پس سزاوار است ایشان را اینکه روان شود از چشمان ایشان
الدُّمُوعِ لِأَنَّهُمْ إِنْ دَعَوْهُمْ لَمْ يُجِيبُوهُمْ وَإِنْ بَكَوْا لَمْ يَرْحَمُوهُمْ وَإِنْ
اشک ... اگر خوانند ایشان را جواب ندهند ایشان را و اگر بگریند رحم نکنند ایشان را و اگر
اسْتَغَاثُوا بِمَاءٍ بَارِدٍ لَمْ يُغِيثُوهُمْ إِلَّا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ
طلب فریاد رسی کنند بآب سرد فریاد نرسند ایشان را مگر بآبی که مانند مس گداخته است بریان میکند
وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّهُ لَتَأْتِي أَهْلَ النَّارِ سَحَابَةٌ عَظِيمَةٌ كُلَّ
و بود پیغمبر صلعم که میگفت بدرستی می آید اهل دوزخ را ابر بزرگ
يَوْمٍ فَتَبْسُطُ عَلَيْهِمْ لَهَا صَوَاعِقُ تَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ وَرَعْدٌ يَقْصِفُ
روز پس فراخ میشود بر ایشان مر آن ابر را صاعقه هاست که میبرد چشمهای ایشان و رعد است که میشکند
ظُهُورَهُمْ وَظُلْمَةٌ لَا يُبْصِرُونَ مَعَهَا زَبَانِيَتَهُمْ فَتُنَادِي السَّحَابَةُ
پشتهای ایشان و تاریکیست که نمی بینند بآن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشان را آن ابر

۴۳۲

بِصَوْتٍ لَهَا جَهْرٌ يَا أَهْلَ النَّارِ مَا تُرِيدُونَ أَنْ نُمْطِرَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ أَمْطِرْنَا

باوازے که مر او را هست سختی اهل دوزخ چه میخواهید که بارش کنیم شما را پس میگویند همه بیار بر ما را

الْمَاءَ الْبَارِدَ فَتُمْطِرُ ثُمَّ سَاعَةً حِجَارَةً تَقَعُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ فَتَقْطَعُ جَمَاجِمَهُمْ ثُمَّ تُمْطِرُ سَاعَةً

آب سرد پس میبارد بر ایشان یک ساعت سنگ که می افتد بر سرهای ایشان پس میشکند کاسهای سر

أُخْرَى أَنْهَارًا مِنْ حَمِيمٍ وَجَمْرًا كَثِيرًا وَسِيَاطًا وَخَطَاطِيفَ مِنَ الْحَدِيدِ ثُمَّ تُمْطِرُهُمْ سَاعَةً أُخْرَى

دیگر نهرها از آب گرم و آتش بسیار و تازیانه و خطوفها از آهن پس میبارد ایشان را ساعتی دیگر

حَيَّاتٍ وَعَقَارِبَ وَدُودًا وَغِسْلِينَ قَالَ فَإِذَا أُمْطِرَتْ فِي جَهَنَّمَ سُجِّرَ بَحْرُهَا

مارها و کژدمها و کرمها و آب گرم گفت پس چون ببارد در دوزخ گرم میشود دریاهای او

فَهَاجَتْ لُجَجُهَا وَغَضِبَتْ فَلَمْ تَتْرُكْ فِي جَهَنَّمَ سَهْلًا وَلَا جَبَلًا إِلَّا

پس موج میزند دریاب او و غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ جایی و نه کوهی بلند مگر

ارْتَفَعَتْ عَلَيْهِ فَيَغْرَقُ أَهْلُ النَّارِ أَجْمَعِينَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمُوتُوا قَالَ

بلند شده بر او پس غرق میشود اهل دوزخ همه غیر اینکه بمیرند فرمود

فَتَزْدَادُ جَهَنَّمُ عَلَى مَنْ فِيهَا مِنَ الْعُصَاةِ غَيْظًا وَحَرًّا وَزَفِيرًا وَ

پس زیاده میشود درد دوزخ بر کسیکه در اوست از گنهکاران از روی خشم و از روی گرمی و برآوردن نفس

شَهِيقًا وَلَهَبًا وَدُخَانًا وَظُلْمَةً وَوَغْمًا وَسُمُومًا وَحَمِيمًا وَ

و فرو بردن آن و از روی زبانه و دود و از روی پرده و از روی سیاهی و از روی باد گرم و آب گرم و از روی

سَعِيرًا وَشِدَّةً عَلَى مَنْ فِيهَا لِنَقِمَةِ رَبِّهَا فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا

و شوریدن و سختی بر کسیکه در آن دوزخ است از جهت غضب پروردگار پس پناه میبریم بخدا از دوزخ

وَمِنْ أَعْمَالِهَا وَمُقَارَنَةِ أَهْلِهَا اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّهَا لَا تُورِدْنَا

و از عملهای آن و نزدیکی اهل آن ای بار خدای پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرو میار ما را

حِيَاضَهَا وَلَا تَجْعَلْ فِي أَعْنَاقِنَا أَغْلَالَهَا وَلَا تَكْسُنَا مِنْ ثِيَابِهَا

بحوضهای او و مگردان در گردنهای ما طوقهای آن و مپوشان ما را از جامهای او

وَلَا تُطْعِمْنَا مِنْ زَقُّومِهَا وَلَا تَسْقِنَا مِنْ حَمِيمِهَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا

و مخوران ما را از زقوم او و منوشان ما را از آب گرم آن و مگمار بر ما

خُزَّانَهَا وَلَا تَجْعَلْنَا مَأْكَلَةً لِنَارِهَا وَلَكِنْ جَوِّزْنَا بِرَحْمَتِكَ صِرَاطَهَا

نگهبانان او و مگردان ما را خوراک آتش او و لیکن بگذران ما را برحمت از صراط او

وَاصْرِفْ عَنَّا شَرَرَهَا وَلَهِيبَهَا حَتَّى تُنْجِيَنَا بِرَحْمَتِكَ مِنْهَا وَمِنْ

و بازگردان از ما شررهای او و زبانهای او تا رستگاری دهی ما را برحمت خویش و از

دُخَانِهَا وَمِنْ كَرْبِهَا وَعَذَابِهَا آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَكَانَ يَقُولُ

دود او و از اندوه و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بود که میگفت

۴۳۴

صلی الله علیه وسلم لو أن أدنى باب من أبواب جهنم فتح بالمغرب لنابت

مسلم اگر کمترین دری از درهای دوزخ گشاده شود در مغرب هر آینه گداخته

منه جبال المشرق كما يذوب القطر ولو أن شررة من شرر

از کوه های مشرق چنانچه میگدازد مس گداخته شده و اگر شراره از شرارهای

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلى دماغه

دوزخ بپرد پس بیفتد در مغرب و مرد هست در مشرق بجوشد دماغ او

حتى يفور على جسده وإن أدنى أهل النار عذابا رجل يحذى

تا آنکه بجوشد بر تن او و بدرستی که کمترین اهل دوزخ از روی عذاب مردی است که اندازه کرده

لهم نعال من نار تغلي من مسامعهم ومناخرهم وتغلي منها

ایشان را با پوشش از آتش پس می جوشد آن آتش از گوشهای ایشان و سوراخهای بینی ایشان و بجوش شد

أدمغتهم والذين يلونهم يلقون على جمر من جمر جهنم

از وی دماغهای ایشان و آنان که متصل اند ایشان را انداخته میشوند بر سنگی از سنگهای دوزخ

فينقضون فيها كما ينقض الحب من المقلى الحار وكلما انقطعوا

پس بجهند در آن دوزخ چنانچه میجهد دانه در تابه گرم و هرگاه که می افتند

من جمرة وقعوا على أخرى فأهل النار كلهم يعذبون على قدر

از سنگی دوزخ بیفتند بر دیگری پس اهل دوزخ همه ایشان عذاب کرده میشوند بر قدر

أعمالهم فنعوذ بالله من أعمالهم ومصيرهم قال صلى الله عليه وسلم وأما

عملهای خود پس پناه می بریم بخدای تعالی از اعمال ایشان و بازگشت ایشان فرمود و اما

عذاب الذين لا يحفظون فروجهم فيناطون بفروجهم بقدر

عذاب آن کسان که نگاه نمیدارند فرجهای خود را از حرام پس آویخته میشوند بفرجهای ایشان بقدر

ما كانت الدنيا حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم ثم يردون

مدتی که بوده است دنیا تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی ماند روحهای ایشان پس برگردانده شوند

فيجدد لهم أجساد وجلود ثم يعذبون فيجلد وكل إنسان منهم

پس نو کرده میشود ایشان را تنها و پوستها پس عذاب کرده میشوند پس مقرر کرده شد بر هر آدمی از ایشان

ستون ألف ملك قدر ما كانت الدنيا حتى تذوب أجسادهم

هفتاد هزار فرشته مقدار مدتی که بوده است در دنیا تا آنکه بگدازد تنهای ایشان

وتبقى أرواحهم فذلك عذابهم وأما عذاب السارق فيقطع عضوا

و باقی میماند روحهای ایشان پس اینست عذاب ایشان و اما عذاب دزد پس بریده میشود بند

عضوا ثم يجدد فذلك عذابه غير أنه يتبادر إلى كل إنسان

بند پس نو کرده میشود پس اینست عذاب او و جز اینکه برستی پیشی میکند بسوی هر آدمی

کلی بیان کردن گوشت و پست ... [illegible] ... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَهُمُ السَّفَافِيْدُ وَأَمَّا عَذَابُ الَّذِيْنَ
از ایشان هفتاد هزار فرشته - که با ایشان سیخ های کلان است و اما عذاب کسانیکه
يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ فَيُنَاطُوْنَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ يُجْلَدُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ
گواهی میدهند بدروغ آویخته میشوند بزبانهای خود پس ترک میزده شود هر انسی را از ایشان
سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتّٰى تَذُوْبَ أَجْسَادُهُمْ وَتَبْقٰى أَرْوَاحُهُمْ وَأَمَّا
هفتاد هزار فرشته تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و بماند روحهای ایشان و اما
عَذَابُ الْمُشْرِكِيْنَ فَيُجْعَلُوْنَ فِيْ مَغَارِ جَهَنَّمَ ثُمَّ تُغْلَقُ عَلَيْهِمْ وَفِيْهَا
عذاب مشرکان پس آنست که گردانیده میشود در غارهای دوزخ پس آنست که بسته میشود بر ایشان
حَيَّاتٌ وَعَقَارِبُ وَجَمْرٌ كَثِيْرٌ وَلَهَبٌ وَدُخَانٌ شَدِيْدٌ يُجْلَدُ كُلُّ
با ماران و کژدمان و اخگر بزرگ و زبانه و دود سخت کره میشود هر
إِنْسَانٍ مِنْهُمْ كُلَّ سَاعَةٍ سَبْعُوْنَ أَلْفَ جَلْدَةٍ فَذٰلِكَ عَذَابُهُمْ وَأَمَّا
آدمی را از ایشان هر ساعت هفتاد هزار چوب پس اینست عذاب ایشان و اما
عَذَابُ الْجَبَّارِيْنَ الْمُتَكَبِّرِيْنَ فَيُجْعَلُوْنَ فِيْ تَوَابِيْتَ مِنْ نَارٍ ثُمَّ تُقْفَلُ
عذاب جباران و تکبر کنندگان پس آنست که گردانیده میشوند در صندوقهای از آتش پس قفل کرده میشود
عَلَيْهِمْ فَتُوْضَعُ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ قَالَ فَيُعَذَّبُ كُلُّ إِنْسَانٍ
بر ایشان پس نهاده میشود در طبقه پایینه از آتش گفت پیغمبر پس عذاب کرده میشود هر آدمی
مِنْهُمْ كُلَّ سَاعَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعِيْنَ لَوْنًا مِنَ الْعَذَابِ يُجْلَدُ أَحَدُهُمْ
از ایشان در هر ساعت نود و نه رنگ از عذاب کره میشود هر یک را
فِيْ كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ جَلْدَةٍ فَذٰلِكَ عَذَابُهُمْ قَالَ وَأَمَّا الَّذِيْنَ يَغُلُّوْنَ فَيُؤْتٰى
در هر روز هزار چوب پس اینست عذاب ایشان فرمود و اما آنکسانیکه دزدی میکنند پس آورده
بِغُلُوْلِهِمْ ثُمَّ يُلْقٰى بِهَا فِيْ جَهَنَّمَ ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ غُوْصُوْا وَالْتَمِسُوْا تُخْرِجُوْا
میشود بدزدی خود را پس انداخته میشوند با آن در دوزخ پس گفته میشود مر ایشان را غوطه زنید و بجوئید
غُلُوْلَكُمْ لِيَنْتَهُوْا إِلٰى قَعْرِهِ وَلَا يَعْلَمُ قَعْرَهُ إِلَّا الَّذِيْ خَلَقَهُ قَالَ
دزدی خود را تا آنکه میرسند بته آن و نمیداند ته آن را مگر آنکه آفریده است او را فرمود
فَيَغُوْصُوْنَ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ يُخْرِجُوْنَ رُؤُوْسَهُمْ يَتَنَفَّسُوْنَ فَيَبْتَدِرُ
پس غوطه میزنند مدتی که خواسته است خدا پس برمی آرند سرهای خود را که نفس میگیرند پس پیشی میکنند
إِلَيْهِمْ سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَ كُلِّ مَلَكٍ مِقْمَعٌ مِنَ الْحَدِيْدِ فَيُهْوُوْنَ
بسوی هر آدمی از آن اهل غلول هفتاد هزار فرشته با هر فرشته چماقی از آهن پس فرود میآرند
بِهِ عَلٰى رَأْسِهِ فَذٰلِكَ عَذَابُهُمْ أَبَدًا قَالَ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَقُوْلُ إِنَّ اللّٰهَ
آن بر سر او را پس اینست عذاب ایشان همیشه گفت راوی و بوده است پیغمبر که میگفت هر آئینه خدا

قضى على أهل النار إنهم لابثون فيها أحقابا فلا أدري كم من

حکم کرد بر اهل دوزخ . به درستی ایشان درنگ کننده اند در وی چند حقبه پس نمیدانم که آن چند

حقب غير أن الحقب الواحد ثمانون ألف سنة والسنة ثلثمائة

حقبه است جز اینکه یک حقبه هشتاد هزار سال است و یک سال سیصد

وستون يوما واليوم ألف سنة مما تعدون فالويل لأهل النار

و شصت روز است و روز هزار سال است از آن روزها که میشمارند پس هلاکت است مر اهل

والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها

وهلاکت آن رویها را که بوده است که صبر نمیکرد بر گرمی آفتاب هنگامیکه میسوزد اورا

النار وويل لتلك الرؤس التي كانت لا تصبر على الصداع حين

آتش دوزخ وهلاکت مر آن سرها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد سر هنگامیکه

يصب فوقها الحميم وويل لتلك الأعين التي كانت لا تصبر على الرمد

ریخته شود بالاے او آب گرم وهلاکت آن چشمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد چشم

حين تزرق وتشخص في النار وويل لتلك الآذان التي كانت تسمع

هنگامیکه کبود و خیره میشود در آتش وهلاکت آن گوشها را که بوده است می شنود

الأحاديث تلذذها حين يفور منها لهب وويل لتلك المناخر

سخنها سے که لذت می یافت هنگامیکه بر آید از آن زبانه آتش وهلاکت آن بینیها

التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تحشى بالنار وويل لتلك

که بوده است که زاری میکرد از بوی مردار هنگامیکه پر کرده شود از آتش اورا وهلاکت آن

الأعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الأغلال

گردنها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه گردانیده شود در وی زنجیرها

وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين

وهلاکت مر آن پوست را که بوده است صبر نمیکرد بر پوشاک درشت هنگامیکه

يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تلظى نارا و

گردانیده شود بر آن پوستها جامها از آتش دوزخ که درشت باشد بسودن او گنده است بوی او زبانه

وويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الأذى حين يدخلها

هلاکت آن شکمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه در آید در آن

الزقوم من نار جهنم يقطع أمعاءهم وويل لتلك الأقدام التي كانت

زقوم با آب گرم که قطع میکند روده های ایشان را وهلاکت مر آن اقدام را که بوده است

لا تصبر على الحفاء حين تحذى نعالا من نار فويل لأهل النار من

صبر نمیکرد بر برهنگی هنگامیکه پوشیده میشود بر آن نعلین از آتش پس هلاکت مر اهل دوزخ را

أصناف العذاب اللهم بحق هذا العلم العظيم وفضلك العميم لا

گوناگون عذاب ای بار خدا بحق این علم بزرگ و بفضل خویش که عام ست

تجعلنا من أهلها **فصل** وقال أبو هريرة رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

مگردان ما را از اهل دوزخ وگفت ابوهریره رض بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

كان يقول إن الجسر جهنم سبعة قناطر بين كل قنطرتين

بود وی گفتی بدرستی که پل دوزخ را هفت بند ست میان هر دو بند راه

سبعون عاما وعرض الجسر كحد السيف فيجوز عليه أول زمرة

هفتاد سال و پهنای آن پل همچو دم شمشیر ست پس میگذرد بر آن پل نخستین گروه

من الناس سراعا كطرف العين والزمرة الثانية كالبرق الخاطف

از مردمان زود زود بمقدار بر هم زدن چشم و گروه دوم همچو برق جهنده

والزمرة الثالثة كالريح العاصف والزمرة الرابعة كالطير

و گروه سوم همچو باد تند و گروه چهارم همچو پرنده و

والزمرة الخامسة كالخيل والزمرة السادسة كالرجل المسرع والزمرة

گروه پنجم همچو اسپ و گروه ششم همچو مرد تیز رو و گروه

السابعة يمرون عليه مشاة ثم يبقى رجل واحد فهو آخر من يمر

هفتم میگذرند بر آن پیاده بعد ازین بماند مردی تنها پس او پسین کسانیست که

على ذلك الجسر فيقال له مر فيضع عليه قدميه فتزل إحداهما

بر آن پل پس گفته شود او را برو پس می نهد بر آن هر دو پای خود پس لغزد یکی از آن

ثم يركبه فيحبو على ركبتيه فتصيب النار من شعره وجلده قال

بعد از آن سوار میشود پل را پس میرود بر دو زانوی خود پس میرسد آتش از موی او و پوست او گفت راوی

فلا يزال يتزحزح على بطنه فتزل قدمه الأخرى وتتشبث يده

پس همیشه کشان میرود بر شکم خود پس میلغزد پای دیگر وی و می آویزد دست خود را

وتتعلق الأخرى وهو على ذلك تصيبه النار فهو يظن أنه لا ينجو

و می آویزد دیگر پس او بر این حال میرسد او را آتش پس او گمان میبرد که رستگاری او نیست

منها فلا يزال يتزحزح على بطنه حتى يخرج منها فإذا خرج منها

از آن پس همیشه کشان میرود بر شکم خود تا آنکه بر آید از آن دوزخ هرگاه که بر آید از دوزخ

نظر إليها فقال تبارك الذي نجاني منك ما أظن أن ربي أعطى

می بیند بسوی آن دوزخ پس میگوید با برکت مر کسی را که رستگاری داد مرا از تو گمان نمی برم که پروردگار من داده باشد

أحدا من الأولين والآخرين مثل ما أعطاني أنه نجاني منك فقط

هیچ یکی را از خلق اول و آخر مانند چیزی که داد مرا و آن اینست که رستگاری داد مرا از تو فقط

إِذَا رَأَيْتُ وَلَقِيتُ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ

از آنکه دیدم و ملاقات کرده ام ترا فرمود پس می آید اورا فرشته از فرشتگان پس میگیرد دست اورا

فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى غَدِيرٍ بَيْنَ يَدَيْ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ اغْتَسِلْ

پس میبرد اورا بسوی حوض پیش در بهشت پس میگوید مر اورا فرشته غسل کن

فِي هَذَا الْغَدِيرِ وَاشْرَبْ مِنْهُ قَالَ فَيَغْتَسِلُ وَيَشْرَبُ مِنْهُ فَيَعُودُ لَهُ

درین حوض و بنوش از آن گفت راوی پس غسل میکند و می نوشد از آن پس باز می آید

رِيحُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَلْوَانُهُمْ ثُمَّ يَنْطَلِقُ بِهِ فَيُوقِفُهُ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ فَيَقُولُ

با وی بوی اهل بهشت و رنگهای ایشان پس میبرد اورا پس استاده میکند او را بر دروازه دوزخ پس

لَهُ قِفْ هَاهُنَا حَتَّى يَأْتِيَكَ إِذْنٌ مِنْ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَيَنْظُرُ إِلَى

اورا بایست اینجا تا آنکه بیاید ترا اذن از پروردگار تو گفت پیغمبر پس می بیند بسوی

أَهْلِ النَّارِ وَيَسْمَعُ عُوَاءَهُمْ كَعُوَاءِ الْكِلَابِ قَالَ فَيَبْكِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ

اهل دوزخ و می شنود آواز ایشان چون آواز سگان گفت پس میگرید آن شخص و میگوید ای

اصْرِفْ وَجْهِي عَنْ أَهْلِ النَّارِ لَا أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ غَيْرَهُ قَالَ فَيَأْتِيهِ

بگردان روی مرا از اهل دوزخ نمیخواهم از تو ای پروردگار جز آن گفت پیغمبر پس می آید اورا

ذَلِكَ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَجَلَّ فَيُحَوِّلُ وَجْهَهُ مِنَ النَّارِ

آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگرداند روی او را از آتش

إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ وَبَيْنَ مَقَامِهِ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ خَطْوَةٌ فَيَنْظُرُ إِلَى بَابِ

بسوی بهشت گفت میان جای ایستادن آن تا در بهشت یک گام است پس می بیند بسوی در

الْجَنَّةِ وَعَرْضِهَا وَأَنَّ مَا بَيْنَ عِضَادَتَيْ بَابِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ

بهشت و فراخی آنرا و بدرستی میان دو چوب در که ایستاده باشد از دو جانب راه چهل

عَامًا لِلطَّيْرِ الْمُسْرِعِ قَالَ فَيَسْأَلُ ذَلِكَ الرَّجُلُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ

سال راست مر پرنده را که تیز رو باشد گفت پس میخواهد آن مرد از پروردگار خود عز و جل پس میگوید

يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ الْإِحْسَانَ كُلَّهُ أَنْجَيْتَنِي مِنَ النَّارِ وَ

ای پروردگار من تحقیق نیکوئی کردی بمن نیکوئی تمام رهانیدی مرا از دوزخ و

صَرَفْتَ وَجْهِي عَنْ أَهْلِ النَّارِ إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّمَا بَيْنِي وَبَيْنَ بَابِ الْجَنَّةِ

گردانیدی روی مرا از دوزخ بسوی بهشت و نیست درمیان من و میان در بهشت

خَطْوَةٌ فَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِعِزَّتِكَ أَنْ تُدْخِلَنِي الْبَابَ وَلَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ

مگر یک گام پس میخواهم از تو ای پروردگار من بعزت تو آنکه در آری مرا در بهشت نمیخواهم از تو جز آن

وَلَكِنِ اجْعَلِ الْبَابَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ النَّارِ فَلَا أَسْمَعُ حَسِيسَهَا وَلَا

ولیکن بگردان دروازه را میان من و میان اهل دوزخ پس نشنوم آواز آن دوزخ

أرى أهلها قال فيأتيه ذلك الملك من عند رب العلمين فيقول يا ابن
ببینم اهل آنرا گفت صلعم پس می آید او را آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر
آدم ما الذي بك ألست زعمت أنك لا تسأل غيره قال عليه السلام
آدم عجیب در است که آیا گفته بودی که نخواهم جز آن گفت صلعم
فيقول ويحلف لا وعزة الرب لا أسأل غيره فيأخذه بيده فيدخله
پس میگوید آن مرد و سوگند میخورد سوگند بعزت پروردگار که نمیخواهم جز آن پس میگیرد دست او را
الباب ثم ينطلق الملك إلى عند رب العلمين عز وجل قال فينظر
در بهشت پس روان میشود فرشته بسوی پروردگار عالمیان گفت پس می بیند
ذلك الرجل في الجنة عن يمينه وشماله وبين يديه مسيرة سنة
آن مرد در بهشت از راست خود و چپ خود و پیش خود یک ساله راه
فلا يرى أحدا غير الشجر والثمر وبين مقامه إلى أدنى شجرة خطوة قال
پس نمی بیند هیچکس را جز درخت و میوه و میان جای او تا نزدیکترین درخت یک گام است گفت
فينظر إليها فإذا أصلها ذهب وغصنها فضة بيضاء وورقها
پس می بیند بسوی آن درخت پس ناگاه بیخ آن درخت زرست و شاخ او نقره سفید و برگ او
۴۳۹ كأحسن حلل رآها آدمي وثمارها ألين من الزبد وأحلى من العسل
همچو نیکوترین حله که دیده است آنرا آدمی و میوه آن نرمتر از مسکه و شیرین تر از شهد
وأطيب ريحا من المسك قال فيتحير ذلك الرجل مما رأى قال فيقول
و خوشبوتر از مشک گفت پیغمبر صلعم پس حیران میشود آن مرد از آنچه می بیند پس میگوید ای
يا رب نجيتني من جهنم وأدخلتني باب الجنة فأحسنت إلي
پروردگار رهانیدی مرا از دوزخ و در آوردی مرا در بهشت و نیکوئی کردی بمن
الإحسان كله وإنما بيني وبين هذه الشجرة خطوة لا أسألك غيره
نیکوئی تمام و نیست میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواهم از تو جز آن
قال فيأتيه ذلك الملك فيقول ما الذي بك يا ابن آدم ألست زعمت
گفت پس می آید او را آن فرشته پس میگوید او را عجیب در تو چیست ای پسر آدم آیا نبودی که گفته بودی
أنك لا تسأل زيادة فما لك تسأل وأين ما أقسمت ألا تستحيي قال
بدرستی تو سوال نخواهی کرد زیاده را پس چیست ترا که میطلبی زیادتی را و کجاست سوگند تو آیا شرم نمیداری گفت
فيأخذ بيده فينطلق به إلى أدنى منازله فإذا هو بقصر من لؤلؤ
پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیک منزل او پس ناگاه او ملاقی است بکوشکی از
بين يديه على مسيرة سنة قال فإذا أتاها نظر إلى ما بين يديه
پیش او فراخی راه یکساله گفت پیغمبر صلعم پس وقتیکه می آید می بیند بسوی چیزیکه پیش او است
۱۳
۱۳
۱۳
آن مرد قصر را

وَرَأَى مَنْزِلًا كَأَنَّمَا كَانَ ذَلِكَ الْقَصْرُ وَمَا وَرَاءَهُ مَعَهُ حُلْمًا فَلَا يَمْلِكُ

پس می بیند جاے را چنانکه گویا آن کوشک و آنچه پس اوست با او خیال خواب پس

نَفْسَهُ حِينَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ هَذَا الْمَنْزِلَ وَلَا

نفس خود را هرگاه که می بیند بسوی آن پس میگوید ای پروردگار میخواهم از تو اینجا و نه

أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ

میخواهم از تو جز آن گفت راوی پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگوید او را ای پسر آدم

أَمَا أَنْسَمْتَ بِرَبِّكَ عَلَيْكَ مَا الَّذِي بِكَ يَا ابْنَ آدَمَ هُوَ لَكَ فَإِذَا أَتَاهُ

آیا قسم نکردی به پروردگار خود عجب در رنج که بوده تو ای فرزند آدم آن منزل تراست پس هرگاه

نَظَرَ إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّمَا كَانَ مَنْزِلُهُ مَعَهُ حُلْمًا فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ

می بیند بسوی چیزے که در پیش اوست چنانکه گویا بوده است جاے او به نسبت او خیال خواب گفت راوی پس

أَسْأَلُكَ هَذَا الْمَنْزِلَ قَالَ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الْمَلَكُ فَيَقُولُ لَهُ يَا ابْنَ آدَمَ

میخواهم ترا اینجا گفت پس می آید او را فرشته پس میگوید ای فرزند آدم

مَا لَكَ لَا تُوفِي بِالْعَهْدِ أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تَسْأَلُ غَيْرَهُ وَلَا يَلُومُهُ

چیست مر ترا که وفا نمیکنی به پیمان آیا نیستی که گفته بودی تو هرگز نخواهم جز این و ملامت نمیکند

لِأَنَّهُ يَرَى مَا يَكَادُ نَفْسُهُ تَخْرُجُ مِنَ الْعَجَائِبِ قَالَ فَيَقُولُ هُوَ لَكَ

زیرا که می بیند چیزے را که نزدیک است برآید جان او از دیدن عجایب گفت پیغمبر پس میگوید فرشته آن

قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ مَنْزِلٌ آخَرُ كَأَنَّمَا كَانَتْ مَعَهُ تِلْكَ الْمَنَازِلُ حُلْمًا

گفت پس ناگاه در پیش او جاے دیگر است چنانکه گویا بوده است آنجاے به نسبت او خیال و خواب

فَيَبْقَى مَبْهُوتًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ لَهُ

پس میماند خاموش نمیتواند که سخن کند گفت پیغمبر ص پس میگوید مر او را

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مَا لَكَ لَا تَسْأَلُ رَبَّكَ فَيَقُولُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ

فرستاده رسول خدا چیست مر ترا که نمیخواهی از پروردگار پس میگوید ای سردار من

وَاللَّهِ لَقَدْ حَلَفْتُ لِرَبِّ الْعِزَّةِ حَتَّى خَشِيتُ مِنْهُ وَسَأَلْتُهُ حَتَّى

سوگند بخدا هر آینه بتحقیق سوگند خوردم پروردگار را تا آنکه ترسیدم از و و سوال کردم از و تا آنکه

اسْتَحْيَيْتُ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ أَمَا يُرْضِيكَ أَنْ أَجْمَعَ لَكَ

شرمنده شدم گفت پیغمبر ص پس میگوید پروردگار بزرگ عز و جل آیا راضی نمیسازد ترا

الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمِ خَلَقْتُهَا إِلَى يَوْمِ أَفْنَيْتُهَا ثُمَّ أُضْعِفُهَا لَكَ عَشَرَةَ

دنیا را از آن روز که آفریده ام تا روزیکه نابود کردم آنرا پس ترا کنم مر زیاده چندان

أَضْعَافٍ قَالَ فَيَقُولُ ذَلِكَ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَتَهْزَأُ بِي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ

گفت پیغمبر ص پس میگوید آن مرد ای پروردگار من آیا استهزا میکنی بمن و حال آنکه تو پروردگار

قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

گفت پس میگوید او را پروردگار هر آینه من قادرم اینکه بکنم آنرا پس بطلب از من

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

چیزی که میخواهی گفت پس میگوید آن مرد ای پروردگار برسان مرا بمردم گفت راوی پس می آید او را فرشته

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُوَ لَهُ شَيْءٌ كَأَنْ لَمْ

پس میگیرد دست او را پس میبرد او را در آنحال که میرود در بهشت تا آنکه ظاهر میشود او را چیزی چنانکه گویا

يَكُنْ رَأَى مِثْلَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

ندیده بود مانند آن چیزی پس می افتد سجده کننده و میگوید در سجده خود پروردگار من

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

تجلی کرد مرا پس میگوید او را فرشته بردار سر خود را این منزل تست و این کمترین جاهای تست

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَعَادَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

گفت پس میگوید اگر نه خدای نگاه داشتی بینائی مرا هر آینه خیره شدی از نور این کوشک

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

پس فرود می آید در آن کوشک پس ملاقات میشود او را مردی که چون ببیند روی او را و لباس

يَبْقَى مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

میماند حیران گمان میبرد که فرشته است پس می آید او را آن مرد پس میگوید سلامتی بر تو باد

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

و رحمت خدا و برکت او هر آینه تحقیق آمد وقت مر ترا اینکه بیائی پس باز میدهد بر وی

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

میگوید مر او را کیستی تو ای بنده خدا پس میگوید من نگاهبانم مر ترا بر این

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

جا و مر ترا مانند من هزار نگاهبان است هر یکی از ایشان بر کوشکی است از کوشکهای تو

وَلَكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

و مر ترا هزار کوشک است در هر کوشک هزار خدمتگار و زن است از حور عین گفت

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ وَفِي جَوْفِهَا

پس می آید در کوشک خود که آنست پس ناگاه او ملاقی میشود بخرگاهی از مروارید سفید و در درون او

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

هفتاد خانه در هر خانه هفتاد در را مر هر در را از آن قبه است از مروارید

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ قَبْلَهُ فَإِذَا

پس می آید بسوی آن خرگاه پس میگشاید اینها را و نبوده است که گشاده است ...ها را هیچ کسی از خلق خدا پیش

هو في جوف ذلك القبة بقبة من جوهرة حمراء طولها سبعون

[illegible]

ذراعا لها سبعون بابا كل باب منها يفضي الى جوهرة حمراء على مثل

[illegible]

طولها لها سبعون بابا ليس منها جوهرة على لون صاحبتها في كل جوهرة

[illegible]

ازواج ومناضد واسرة قال فاذا دخلها وجد فيها زوجة من الحور

[illegible]

العين فتسلم عليه فيرد عليها السلام ثم يقوم مبهوتا فتقول له

[illegible]

قد آن لك ان تزورنا فانا زوجتك قال فينظر في وجهها فيرى

[illegible]

وجهه في وجهها كما يرى احدكم وجهه في المرآة من الحسن والجمال

[illegible]

والصفوة فاذا عليها سبعون حلة في كل حلة سبعون لونا ليس

[illegible]

فيها لون على لون صاحبتها يرى مخ ساقها من وراء ثيابها لا يعرض عنها

[illegible]

اعراضة الا ازدادت في عينه سبعين ضعفا فهي له مرآة

[illegible]

وهو لها مرآة قال وان لكل قصر منها ثلثمائة وستون بابا على كل

[illegible]

باب ثلثمائة وستون قبة من لؤلؤ وياقوت وزبرجد ليس منها

[illegible]

قبة على لون صاحبتها فاذا اشرف على ظهر القصر اشرف على ملكه

[illegible]

مسيرة من الارض يقطعه بصره اذا سار فيه سار في ملكه مائة سنة

[illegible]

لا ينتهي الى شيء فيه الا نظر فيه اجمع وان الملائكة تدخل عليه

[illegible]

في قصوره من كل باب بالسلام والهدايا من عند رب العالمين ليس

در کوشکهاے او از هر درے بسلام و تحفهها از نزد پروردگار عالمیان نیست

منهم ملك إلا ومعه من الهدايا ما ليس مع الآخر كل يوم في النهار يسلم

از ایشان هیچ فرشته مگر با وے از تحفهها چیزے که نیست با دیگرے هر روز وقت پگاه سلام میکنند

عليه الملائكة معها الهدايا وتصديق ذلك في كتاب الله عز وجل

برای فرشتگان با آن تحفهها و راستی این مذکور هست در کتاب خدای تعالی

يقول والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم

فرمود و فرشتگان می آیند بر ایشان از هر در میگویند سلام بر شما بر صبر کردید

فنعم عقبى الدار وقال تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وكان يقول

پس نیک است سرای آخرت و فرمود خدای تعالی و مر ایشان راست رزق ایشان پگاه و شبانگاه و بوده است

صلى الله عليه إن هذا الرجل بيمينه أهل الجنة المسكين لفضل منازلهم على

پیغمبر می گفت بدرستی این مرد [illegible] مسکین اهل بهشت [illegible] منزلها ایشان بر

منزله وإن هذا المسكين ثمانين ألف خادم في طعامه إذا اشتهى

منزل او و بدرستی این مسکین را هشتاد هزار خدمتگار است در طعام او وقتی که آرزو میکند

الطعام نصبوا له مائدة من موائدها من ياقوتة حمراء ممنطقة

طعام را برپا میکنند مر او را خوانها از یاقوت سرخ که مرصع کرده شده

من ياقوتة صفراء محفوفة بالدر والياقوت والزبرجد قوائمها

از یاقوت زرد گرداگرد شده است بمروارید و یاقوت و زبرجد و پایههاے او

من لؤلؤ فيها عشرون ميلا قال فيوضع له عليها من الطعام

از مروارید یک جانب او بیست کروه است فرمود پیغمبر پس نهاده میشود او را بر آن [illegible] از طعام

سبعون لونا ويقوم بين يديه ثمانون خادما مع كل خادم منهم

هفتاد رنگ و می ایستند پیش او هشتاد خدمتگار با هر خدمتگار از ایشان

صحفة فيها طعام وكأس فيه شراب في كل صحفة من الطعام ما

کاسه است که در آن طعام است و کاسه است که در آن شراب است در هر کاسه از طعام چیزے است

ليس في الأخرى وفي كل كأس شربة ما ليس في الأخرى يجد طعم أولها

که نیست در دیگرے و در هر کاسه شربتی است که نیست در دیگرے می یابد مزه اول طعام

كطعم آخرها ويجد لذة آخرها كلذة أولها يشبه بعضه بعضا و

همچو آخر آن و می یابد لذت آخر او همچو اول او مانند است بعضی آن بعضی را و

ليس منها لون إلا وهو يصيب مثله وليس له خادم إلا وهو

نیست از آن هیچ رنگی از رنگها میرسد و میخورد از آن و نیست هیچ خادمی مگر داده میشود

حظه من ذلك الطعام والشراب اذا رفع من بين يديه وكان يقو

بهره او از آن خوردنی و نوشیدنی تا آنکه برداشته شود از پیش او و بود پیغمبر

النبي صلى الله عليه وسلم وان اهل الدرجة العليا يزورونه ولا يزورهم وان

که میگفت که بدرستی اهل مرتبه بلند زیارت میکنند او را و زیارت نمیکند آنها را

اهل الدرجة العليا ليسعى على كل رجل ثمانمائة الف خادم وبيد

اهل مرتبه بلند هر آینه خدمت میکنند بر هر مردی از ایشان هشتصد هزار خدمتکار و بدست

كل خادم منهم صحفة فيها طعام ليس في الاخرى وليس منها لون

هر خدمتکار از ایشان کاسه طعامی است که نیست در کاسه دیگر و نیست از آن هیچ رنگی

الا وهو يصيب منه وليس منهم خادم الا ويعطى حظه من ذلك

مگر آن شخص میرسد از آن لون و نیست از ایشان خادمی مگر داده شده است بهره شود از آن

الطعام والشراب اذا رفع من بين يديه وما منهم من احد الا وله

خوردنی و نوشیدنی وقتی که برداشته میشود از پیش او و نیست از ایشان هیچ کسی مگر او راست

اثنتان وسبعون زوجة من الحور العين وآدميتان لكل زوجة

هفتاد و دو زن از حور عین و دو زن از آدمی مر هر زنی را

منهن قصر من ياقوتة خضراء ممنطقة بحمراء فيها سبعون

از آن زنان کوشکی است از یاقوت سبز که مرصع کرده شده است میانه بیاقوت سرخ در آن کوشک

الف مصراع لكل مصراع قبة من لؤلؤة وليس منها زوجة الا

هزار تخته در است مر هر تخته را خرگاهی است از مروارید و نیست از ایشان هیچ زنی مگر

وعليها سبعون الف حلة في كل حلة سبعون الف لون ليس

بر آن هفتاد هزار حله است در هر حله هفتاد هزار رنگ است نیست

منها حلة تشبه الاخرى وليس منهن زوجة الا بين يديها الف

از آن حله ها حله مانند دیگری و نیست از ایشان هیچ زنی مگر پیش او هزار

جارية قيام لحوائجها وسبعون الف جارية لمجلسها وما منهن

داه ایستاده است مر هر حاجت های او را و هفتاد هزار داه از برای مجلس او و نیست از ایشان

جارية الا وقد اشتغلتها في حاجتها اذا قرب اليها الطعام

خدمتکاری مگر تحقیق مشغول است او در حاجت خود پس آنکه نزدیک کرده شود بسوی آن زن طعام

قائم بين يديها سبعون الف جارية كل جارية منهن بيدها

ایستاده است پیش او هفتاد هزار داه هر داه از ایشان در دست او

صحفة فيها من الطعام وكاس من الشراب فيها من الطعام و

کاسه است که در آن از طعام است و کاسه است از شراب و در آن از خوردنی و

وَالشَّرَابِ مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرَى وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْتَاقُ الرَّجُلُ إِلَى

و نوشیدنی که نیست در دیگری و بود پیغمبر ص که میگفت آرزومند میشود مرد بسوی

أَخٍ لَهُ كَانَ يُحِبُّهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ يَا لَيْتَ شِعْرِي مَا

برادر یکه دوست میداشت او را در محبت خدای تعالی عز و جل در دنیا پس میگوید ای کاشکی دانستمی چه کار

فَعَلَ أَخِي فُلَانٌ شَفَقَةً عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ فَيَطَّلِعُ اللهُ عَزَّ

کرد برادر من فلان از جهت ترسیدن برو از آن که هلاک شده باشد پس آگاه میشود خدای عز

وَجَلَّ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ فَيُوحِي إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ سِيرُوا بِعَبْدِي هٰذَا إِلَى

و جل بر آنچه در دل وی است پس وحی میکند خدا بسوی فرشتگان که ببرید بنده مرا این بسوی

أَخِيهِ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِنَجِيبَةٍ عَلَيْهَا رَحْلُهَا مِنْ مَيَاثِرِ النُّورِ قَالَ

برادر او پس می آرد او را فرشته شتر برگزیده که بر پشت پالان از نور است گفت پیغمبر ص

فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَهُ قُمْ فَارْكَبْ وَانْطَلِقْ

پس سلام میگوید بروی فرشته پس باز میدهد آن مرد سلام بر آن فرشته پس میگوید او را برخیز پس سوار شو و روان شو

إِلَى أَخِيهِ قَالَ فَيَرْكَبُ عَلَيْهَا فَيَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ أَلْفِ عَامٍ

بسوی برادر خود فرمود پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بهشت راه هزار سال

أَسْرَعَ مِنْ أَحَدِكُمْ إِذَا رَكِبَ نَجِيبَهُ فَسَارَ عَلَيْهَا فَرْسَخًا قَالَ فَلَا يَكُونُ

شتابنده تر از یکی شما وقتیکه سوار میشود بناقه خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسنگ و گفت ... نباشد

شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَنْزِلَ أَخِيهِ قَالَ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ

چیزی تا آنکه میرسد جای برادر خود پس سلام میدهد بر برادر پس باز میدهد بر وی سلام و

يُرَحِّبُ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ أَيْنَ كُنْتَ يَا أَخِي لَقَدْ كُنْتُ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ

مرحبا گوید با وی گفت پیغمبر پس میگوید کجا بودی ای برادر من هر آینه بودم که ترسیدم بر تو

قَالَ فَيَعْتَنِقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

گفت پیغمبر پس کنار میگیرد هر یکی از ایشان برادر خود را پس هر دو میگویند حمد مر خدای را

جَمَعَ بَيْنَنَا فَيَحْمَدَانِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَحْسَنِ أَصْوَاتٍ سَمِعَهَا أَحَدٌ مِنَ

که جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خدای عز و جل را به نیکوترین آوازها که شنیده است آن را یکی از

النَّاسِ قَالَ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا عِنْدَ ذٰلِكَ يَا عَبْدَيَّ لَيْسَ هٰذَا

مردم ... پس میگوید خدای عز و جل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندگان من نیست این

حِينَ عَمَلٍ وَلٰكِنْ هٰذَا حِينُ تَحِيَّةٍ وَمَسْأَلَةٍ فَاسْأَلَانِي أُعْطِكُمَا مَا

وقت عمل لیکن این وقت دعا و خواهش است پس طلب کنید بدهم شما را چیزی که

شِئْتُمَا فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ اجْمَعْ بَيْنَنَا فِي هٰذِهِ الدَّرَجَةِ قَالَ فَيَجْعَلُ

میخواهید شما پس میگویند ای پروردگار ما جمع کن میان ما در این درجه فرمود ص پس میگرداند

الله عز وجل تلك الدرجة بجلستها في خيمة محفوفة بالدر

خدا تعالی آن درجه را نشستگاه ایشان در یک خیمه گرد کرده شده است بمروارید

والياقوت ولازواجهما منزل سوى ذلك قال تشربون ويأكلون

یاقوت و مر زنان ایشان را جای است جز آن گفت بنوشند و بخورند

ويتمتعون وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الرجل منهم ليأخذ اللقمة

و کامرانی میکنند و بوده است میگفت پیغمبر بدرستی مردی از ایشان هر آینه میگیرد نواله را

فيجعلها في فيه ثم يخطر بباله طعام آخر فيتحول تلك اللقمة

پس میگرداند در دهن خود پس میگذرد در دل او طعامی دیگر پس میگردد آن نواله را

الى الذي تمنى قيل يا رسول الله ما ارض الجنة قال ارضها رخامة

بسوی آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پیغمبر خدا چیست زمین بهشت فرمود پیغمبر زمین آن سنگ سفید

من فضة ملسة وترابها مسك وتلالها زعفران وحيطانها در

از نقره هموار کرده شده است و خاک او مشک است و پشتهای او زعفران است و دیوارهای او

وياقوت وذهب وفضة يرى ظاهرها من باطنها وباطنها

و یاقوت است و زر و نقره دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهرها وليس في الجنة قصر الا يرى ظاهره من باطنه وباطنه

از بیرون او و نیست در بهشت کوشکی مگر دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهره وليس في الجنة رجل الا وهو يلبس ازارا ورداء وحلة

از بیرون او و نیست در بهشت مردی مگر او میپوشد ازار و چادر بالا و حله

غير مقطعة وغير مخيطة وليس منهم رجل الا وهو يلبس تاجا

نابریده و نادوخته و نیست از اهل بهشت هیچ مردی مگر او میپوشد تاجی

من لؤلؤ محفوفا بالدر والياقوت والزبرجد له ضفيرتان من

از مروارید گرد کرده شده است بدر و یاقوت و زبرجد مر او را دو گیسو است از

الذهب وفي عنقه طوق من ذهب محفوف بالدر والياقوت الاخضر

از زر و در گردن او طوقی از زر که گرد کرده شده است بدر و یاقوت سبز

وفي يد كل رجل منهم ثلثة اسورة سوار من ذهب وسوار من فضة

و در دست هر مردی از ایشان سه دست برنجن است دست برنجن از زر و دست برنجن از نقره

وسوار من لؤلؤ تحت تيجانهم اكاليل من در وياقوت وعلى حللهم

و دست برنجن از مروارید زیر تاجهای ایشان افسرها است از در و یاقوت و بر حلهای ایشان

تلك يلبسون السندس وعلى السندس الاستبرق والحرير الاخضر

[illegible] میپوشند سندس [illegible] دیباج سطبر و ابریشم سبز

متكئين على فرش بطائنها من استبرق وظواهرها العبقري

[illegible]

الحسان اسرتها من ياقوت احمر وقوائمها اللؤلؤ على كل سرير

[illegible]

منها الف مثال لكل مثال سبعون لونا ليس منها مثال

[illegible]

يشبه الآخر بين يدي كل سرير منها سبعون الف ذربية

[illegible]

لكل ذربية سبعون لونا ليس منها ذربية يشبه صاحبتها

[illegible]

عن يمين كل سرير منها سبعون الف كرسي وعن شماله امثال

[illegible]

ذلك ليس منها كرسي يشبه الآخر وكان يقول صلى الله عليه وآله ان اهل

[illegible]

الجنة اجمعين اعلاهم واسفلهم على طول آدم وطول آدم ستون

[illegible]

ذراعا شبابا جردا مردا مكحلين متنعمين هم ولباسهم على قدر

[illegible]

واحد قال فلما نفعل ذلك بهم نادى مناد في الجنة فيسمع [?]

[illegible]

اعلاهم وادناهم واقصاهم فيقول يا اهل الجنة ارضيتم

[illegible]

منازلكم فيقولون باجمعهم نعم والله لقد انزلنا ربنا منزل

[illegible]

الكرامة لا نبغي عنها حولا ولا بها بدلا رضينا بربنا جارا

[illegible]

اللهم ربنا فانا سمعنا مناديك فاجبناه [?] الصادق اللهم

[illegible]

ربنا فانا اشتهينا النظر الى وجهك فانه افضل ثوابنا

[illegible]

عِنْدَكَ قَالَ فَأَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بِالْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا مَنْزِلُهُ

نزدیک تو گفت پیغمبر پس فرماید خدای عز و جل نزد آن بهشتی که در آن منزل اوست

وَمَجْلِسُهُ وَاسْمُهَا دَارُ السَّلَامِ خُذِي زِينَتَكِ وَتَزَيَّنِي وَاسْتَعِدِّي

و جای نشستن او و نام او جای سلامتی است بگیر آرایش خود را و زینت کن خود را و آماده شو

لِزِيَارَةِ عِبَادِي فَاسْمَعَتْ لِرَبِّهَا وَأَطَاعَتْهُ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَ الْكَلِمَةَ

برای زیارت بندهای من پس بشنود امر پروردگار خود را و فرمان برداری کرد او را پیش از تمام

وَأَخَذَتْ زِينَتَهَا وَاسْتَعَدَّتْ لِزُوَّارِ اللّٰهِ تَعَالَى فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعَالَى

و گرفت آن دار السلام زینت خود را و طیار شد مر زیارت کنندهٔ خدای تعالی را پس فرماید خدای تعالی

مَلَكًا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ أَنِ ادْعُ عِبَادِي إِلَى زِيَارَتِي قَالَ فَيَخْرُجُ ذٰلِكَ

فرشته را از فرشتگان اینکه بخوان بندهای مرا بسوی زیارت من فرمود پس بیرون می آید آن

الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ فَيُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِصَوْتٍ لَهُ لَذِيذٍ

فرشته از نزد خدای عز و جل پس فریاد میکند باواز بلند خود باوازی که مر او راست لذیذ

مَمْدُودٍ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ يَا أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ زُورُوا رَبَّكُمْ قَالَ فَيَسْمَعُ

دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت بکنید پروردگار خود فرمود پس

صَوْتَهُ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلُهُمْ فَيَرْكَبُونَ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ بِأَجْمَعِهِمْ

آواز او را بلندتران ایشان و پستان ایشان پس سوار میشوند بر شتران و اسپان همه ایشان

فَيَسِيرُونَ فِي ظِلٍّ إِلَى الْجَنْبِ تِلَالٌ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ

پس سیر میکنند در سایه بسوی پهلو پشته ها از مشک سفید و زعفران

أَصْفَرَ فَيُسَلِّمُونَ عِنْدَ الْبَابِ وَتَسْلِيمُهُمْ أَنْ يَقُولُوا السَّلَامُ

زرد پس سلام میدهند نزدیک در و سلام گفتن ایشان اینست که میگویند سلام باد

عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا فَيَسْتَأْذِنُونَ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَعَسَّفُونَهُ فَيَدْخُلُونَ

بر ما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده میشوند مر ایشان را پس قصد

الْبَابَ فَتَهُبُّ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ اسْمُهَا الْمُثِيرَةُ فَتَنْسِفُ

در را پس میوزد بادی از زیر عرش نام او مثیره است یعنی برانگیخته شده پس می پراند

تِلَالَ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ فَتَغْبَرُ فِي جُيُوبِهِمْ وَرُؤُوسِهِمْ وَثِيَابِهِمْ

از پشتهای مشک و زعفران پس میرود گریبانهای ایشان و سرهای ایشان و جامهای

فَيَدْخُلُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَى عَرْشِ رَبِّهِمْ وَكُرْسِيِّهِ نُورًا يَتَلَأْلَأُ عَلَيْهِمْ

پس در می آیند و می بینند بسوی عرش پروردگار خود و کرسی او و نوری را که میدرخشد بر ایشان

مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ فَيَقُولُونَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا قُدُّوسٌ رَبُّ

از غیر اینکه تجلی کند خدای تعالی مر ایشان را پس میگویند پاکیست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار

الْمَلٰئِكَةَ وَالرُّوحَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ اَرِنَا نَنْظُرْ اِلٰى وَجْهِكَ فَاَ

فرشتگان و روح بزرگ است ترا پروردگار ما و بلند است ترا بنما مرا به بینیم بسوی روی تو پس فرمود

فَيَأْمُرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْحُجُبَ الَّتِيْ مِنْ نُوْرٍ اَنِ اعْتَزِلِيْ فَلَا يَزَالُ يَرْتَفِعُ

پس امر میکند خدای تعالی پردها را که از نور است اینکه دور شو پس همیشه دور میشود

حِجَابٌ وَرَاءَ حِجَابٍ حَتّٰى يَرْتَفِعَ سَبْعُوْنَ حِجَابًا كُلُّ حِجَابٍ هُوَ

پرده پس پرده تا آنکه برداشته میشود هفتاد پرده هر پرده سخت تر

اَشَدُّ نُوْرًا مِنَ الَّذِيْ يَلِيْهِ سَبْعِيْنَ ضِعْفًا فَيَتَجَلّٰى لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ

است از روی نور از آنچه متصل است باو هفتاد چندان پس تجلی میکند مر ایشان را پروردگار

عَزَّ وَجَلَّ فَيَخِرُّوْنَ لَهُ سُجَّدًا مَا شَاءَ اللّٰهُ يَقُوْلُوْنَ وَهُمْ سَاجِدُوْنَ

پس می افتند مر او را سجده کنان مدتی که خواسته است خدا میگویند حال آنکه سجده کننده اند

سُبْحَانَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَالتَّسْبِيْحُ اَبَدًا اَنْجَيْتَنَا مِنَ النَّارِ وَاَدْخَلْتَ

پاک است ترا و مر تراست همه ستایش و تسبیح همیشه رهانیدی مارا از آتش دوزخ و در آوردی مارا

الْجَنَّةَ فَنِعْمَ الدَّارُ رَضِيْنَا عَنْكَ الرِّضَاءَ كُلَّهُ فَارْضَ عَنَّا فَيَقُوْلُ

در بهشت پس نیکو سرا است پس راضی شدیم از تو همه رضا پس راضی شو از ما پس میگوید خدا

تَبَارَكَ وَتَعَالٰى قَدْ رَضِيْتُ عَنْكُمُ الرِّضَاءَ كُلَّهُ وَلَيْسَ هٰذَا اَوَانُ

بزرگ و بلند تحقیق راضی شدم از شما راضی شدنها همه و نیست این وقت

عَمَلٍ وَلٰكِنْ هٰذَا اَوَانُ نَضْرَةٍ وَنَعِيْمٍ فَاسْئَلُوْنِيْ اُعْطِكُمْ وَتَمَنَّوْا

عمل و لیکن این هنگام تازگی و نعمت است پس بخواهید از من بدهم شمارا و آرزو کنید برمن

عَلَيَّ اَزِدْكُمْ قَالَ فَيَتَمَنَّوْنَ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتَكَلَّمُوْا فَيَتَمَنَّوْنَ اَنْ

زیاده کنم شمارا فرمود پس آرزو میکنند در دل بغیر اینکه سخن گویند پس تمنا میکنند اینکه

يُدِيْمَ لَهُمْ مَا اَعْطَاهُمْ فَيَقُوْلُ تَعَالٰى اِنِّيْ مُدِيْمٌ لَكُمْ مَا اَعْطَيْتُكُمْ

همیشه دارد مر ایشان را چیزیکه داده است ایشان را پس میگوید خداوند تعالی بدرستیکه من همیشه دارنده ام شمارا

وَمَزِيْدُكُمْ مِثْلَهُ قَالَ فَيَرْفَعُوْنَ رُؤُسَهُمْ بِالتَّكْبِيْرِ وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ

و زیادت کننده ام شمارا مانند آن فرمود پس بر دارند سرهای خود را بگفتن تکبیر و نتوانند

اَنْ يَرْفَعُوْا اَبْصَارَهُمْ اِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ شِدَّةِ نُوْرِ رَبِّ الْعِزَّةِ

اینکه بردارند چشمهای خود بسوی پروردگار خود بسبب زیادتی نور رب العزت

وَذٰلِكَ الْمَجْلِسُ يُسَمّٰى شَرْقِيَّ قُبَّةِ عَرْشِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ فَيَقُوْلُ لَهُمْ رَبُّ

و آن مجلس نامیده میشود جانب مشرقی قبه عرش پروردگار عالمیان پس میگوید ایشان را پروردگار

الْعِزَّةِ مَرْحَبًا يَا عِبَادِيْ وَجِيْرَانِيْ وَاَصْفِيَائِيْ وَاَحِبَّائِيْ وَ

خوشی باد شمارا ای بندگان من و همسایهای من و برگزیدگان من و دوستان من و

۴۴۹

أَوْلِيَائِي وَخِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي وَأَهْلُ طَاعَتِي قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْ

و دوستان من و برگزیدگان من از خلق من و اهل طاعت من گفت پس ناگهان پیش

عَرْشِ رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ وَمِنْ دُونِ تِلْكَ الْمَنَابِرِ كَرَاسِيُّ مِنْ

عرش پروردگار منبرهاست از نور و نزدیک آن منبرها مسندهاست از

نُورٍ وَمِنْ دُونِ تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ الْفُرُشُ وَدُونَ الْفُرُشِ النَّمَارِقُ وَدُونَ

نور و از نزدیک آن مسندها فرشهاست و نزدیک فرشها بالینهاست و نزدیک

النَّمَارِقِ الزَّرَابِيُّ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ هَاهُنَا اجْلِسُوا عَلَى كَرَامَتِي

بالینها بساطهاست گفت پس میگوید ایشان را پروردگار عزت اینجا بنشینید بر بزرگواری من

فَيَتَقَدَّمُ الرُّسُلُ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الْمَنَابِرِ وَيَتَقَدَّمُ الْأَنْبِيَاءُ فَيَجْلِسُونَ

پس پیش میشوند پیغمبران پس بنشینند بر آن منبرها و پیش می‌آیند پیغمبران و می‌نشینند

عَلَى تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ وَيَتَقَدَّمُ الصَّالِحُونَ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الزَّرَابِيِّ

بر آن مسندها و پیش میشوند نیکوکاران و می‌نشینند بر آن بساطها

قَالَ فَتُوضَعُ لَهُمْ مَوَائِدُ مِنْ نُورٍ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا

گفت پس نهاده میشود مر ایشان را خوانچه‌ها از نور بر هر خوانچه هفتاد رنگ

مُكَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ تَقَدَّسَتْ

آراسته کرده شده به مروارید و یاقوت گفت پس میگوید پروردگار عزت پاک است ... خورانید

أَطْعِمُوهُمْ فَيُوضَعُ لَهُمْ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَحْفَةٍ مِنْ

طعام و میوه ایشان را پس نهاده میشود مر ایشان را بر هر خوانچه هفتاد هزار پیاله از

دُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَفِي كُلِّ صَحْفَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ فَيَقُولُ

مروارید و یاقوت و در هر کاسه هفتاد رنگ از طعام گفت پس میگوید

عَزَّ وَجَلَّ كُلُوا يَا عِبَادِي قَالَ فَيَأْكُلُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ

پروردگار بخورید ای بندگان من گفت پس میخورند تا ... پروردگار از این طعام گفت

فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ طَعَامَنَا الْيَوْمَ الَّذِي عِنْدَ أَهْلِنَا

پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی را بدرستی طعام ما

عِنْدَ هَذَا أَحْلَامٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ تَقَدَّسَتْ اسْقُوا عِبَادِي

نزد این طعام خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر حضرت پاک ... بنوشانید بندگان مرا

قَالَ فَيَأْتُونَهُمْ بِشَرَابٍ فَيَشْرَبُونَ مِنْهُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ

گفت پس می‌آرند ایشان را شرابی پس بنوشند از این پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی دیگر را بدرستی

شَرَابَنَا عِنْدَ هَذَا الشَّرَابِ أَحْلَامٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ تَقَدَّسَتْ

شراب ما نزد این شراب خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر حضرت پاک ... خود را

أطعمتموهم وسقيتموهم فكهوهم الآن قال فيأتون بفاكهة

طعام داده بد شما ایشانرا وشراب داده پس میوه دهید ایشانرا اکنون گفت پس می آرند میوها را

فيأكلون منها فيقول بعضهم لبعض ألم نطعم عند هذه

پس میخورند از آن پس میگوید بعضی ایشان مر بعضی را که میواسے ما خورد این میوه

حلوم قال فيقول رب العزة سبحانه أطعمتموهم فكهتموهم

خیال وخوابست گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام داده اید ایشان را و میوه داده اید ایشانرا

وسقيتموهم اكسوهم وحلوهم قال فيأتونهم بكسوة و

وشراب داده اید ایشانرا بپوشانید ایشانرا وزیور دهید ایشانرا گفت پس می آرند لباس و

حلية يكسونها فيقول بعضهم لبعض ألم نكس ونحل

زیور می پوشانند ایشانرا پس میگوید بعضی ایشان مر بعضی را که لباس ما و زیور ما

عند هذه حلوم قال فبينما هم يلوذون على رايتهم بعث الله عز

نزد این خیال وخوابست گفت در میان آنکه ایشان نشسته اند بر مسندهای خود می برانگیزد خدای

وجل عليهم ريحا من تحت العرش تسمى المثيرة فتأتيهم بمسك

بر ایشان بادی از زیر عرش که نامیده میشود او را مثیره پس می آرد آن باد ایشانرا مشک

وكافور من تحت العرش أشد بياضا من الثلج فتعبر ثيابهم و

وکافور از زیر عرش سخت تر از روی سفیدی از برف پس می وزد جامهای ایشان و

رؤوسهم وجيوبهم فيطيبهم ثم منهم الموائد معها ما عليها

سرهای ایشان وگریبانهای ایشان پس خوشبو میکند ایشانرا بعد از آن برداشته شود از ایشان خوانها با چیز که بر آن

من الطعام قال عليه السلام فيقول لهم رب العزة سلوني الآن

از طعام گفت پیغمبر صلعم پس میگوید ایشانرا پروردگار بزرگی بطلبید از من اکنون

أعطيكم وتمنوا علي أزدكم قال فيقولون بأجمعهم اللهم ربنا

بدهم شما را و آرزو کنید بر من زیاده کنم شما را گفت پیغمبر پس میگویند همه ایشان ای بار خدا پروردگار ما

فإنا نسألك رضاك عنا فيقول عز وجل إني قد رضيت

بدرستی ما میخواهیم از تو رضا سے تو پس میگوید خدا سے عز وجل بدرستی من بتحقیق راضی شدم

يا عبادي عنكم قال فيخرون له سجدا بالتسبيح والتكبير فيقول

ای بنده های من از شما گفت پیغمبر صلعم پس می افتند مر او را سجده و تسبیح و تکبیر گویان پس میگوید

رب العزة يا عبادي ارفعوا رؤوسكم ليس هذا حين عمل هذا حين

پروردگار بزرگی ای بندهاسے من بردارید سرها سے خود را نیست این وقت عمل این هنگام

نضرة ونعيم قال فيرفعون رؤوسهم ووجوههم مشرقة من

سرور است و نعمت گفت پیغمبر صلعم پس می بردارند سرها سے خود را و حال آنکه روها سے ایشان درخشنده است

نُورِ رَبِّهِمْ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ انْصَرِفُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ
نور پروردگار ایشان گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار بزرگ عز و جل برگردید بسوی جاهای خود
قَالَ فَيَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَلْقَاهُمْ غِلْمَانُهُمْ بِدَوَابِّهِمْ قَالَ
پس می برآیند از نزدیک پروردگار خود پس ترک ملاقی میشود ایشان را غلامان ایشان با چهارپایان ایشان گفت
فَيَرْكَبُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى نَاقَةٍ أَوْ بِرْذَوْنٍ وَيَرْكَبُ مَعَهُ سَبْعُونَ
پس سوار شوند هر یکے از ایشان بر شتر خود یا اسپ ترکی خود و سوار میشود با او هفتاد
أَلْفَ غُلَامٍ عَلَى مِثْلِ الَّذِي يَرْكَبُ فَيَسِيرُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ بِالسَّوَادِ
هزار غلام بر مانند هر یکے که خود سوار میشود بر و پس سیر میکند هر که میخواهد از آن غلامان بسیاه
إِلَى دَارِهِ ثُمَّ يَسِيرُ مَعَهُ سَائِرُهُمْ حَتَّى يَقْدَمَ الْقَصْرَ الَّذِي يُرِيدُ قَالَ
بسوی سرای او پس ترک سیر میکنند با او باقی آن غلامان تا انکه می آید بسوی کوشکی خود که میخواهد آنرا گفت
فَإِذَا جَاءَ قَصْرَهُ فَدَخَلَ عَلَى زَوْجَتِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَقَالَتْ
پس وقتیکه بیاید بسوی کوشکی خود و در آید بر زن خود پس برخیزد بجهت آن زن بسوی او و مرحبا گوید با او
لَهُ حِبِّي يَا حَبِيبِي جِئْتَنِي بِحُسْنٍ وَنُورٍ وَجَمَالٍ وَكِسْوَةٍ وَرِيحٍ وَ
آن زن آمدن مرا آمدے مرا ای دوستا آمدے تو مرا بخوبی و نور و آرایش و پوشش و بوی خوش و
حِلْيَةٍ لَمْ أُفَارِقْكَ عَلَيْهَا قَالَ فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ
زیور جدا نشده بودم من از تو بدان چیزها گفت پس ندا کند فرشته از نزد خدای ۷۵۲
وَجَلَّ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَذٰلِكَ أَنْتُمْ أَبَدًا يُجَدَّدُ
بآواز بلند پس میگوید ای اهل بهشت همچنین هستید شما همیشه تازه کرده میشود
لَكُمُ النَّعِيمُ قَالَ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ
مر شما را نعمت و فرشتگان می در آیند بر ایشان از هر دری که میگویند سلامتی باد
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ إِنَّ رَبَّكُمْ يُقْرِئُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ
بر شما از هر عیب و نقصان بسبب چیزیکه رنج برده اید شما پس نیکوست سرای آخرت بدرستی پروردگار شما خوانده است
وَمَعَهُمْ مِنَ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْكِسْوَةِ وَالْحِلْيَةِ وَكَانَ يَقُولُ
و حال آنکه با ایشان از خوردنے و نوشیدنے و پوشیدنے و زیور و بوده است که میگفت ص
صلى الله عليه وسلم إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ أَمْيَالٌ يَرَوْنَ
بدرستی در بهشت صد پایه است میان هر دو پایه امیدست که میبینند اهل
لَهُ الْفَضِيلَةَ وَالسُّؤْدَدَ فِيهَا جِبَالٌ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ
مر او را فضیلت و بزرگی و در آن بهشت کوههاست از مشک سفید و زعفران
أَصْفَرَ إِذَا أَكَلُوا طَعَامَهُمْ يَجْشَؤُوا أَطْيَبَ مِنَ الْمِسْكِ فَإِذَا شَرِبُوا
زرد وقتیکه میخورند طعام را آروغ میآرند خوشبوتر از مشک و وقتیکه مینوشند

ثم انهم رشحت جلودهم لا يتغوطون ولا يهريقون الماء ولا

آب خود را میچکد از پوستهای ایشان پس افگنده نمیکنند و نمیریزند آب را یعنی بول را

يبصقون ولا يمتخطون ولا يمرضون ولا يصدعون وكان

تف میکنند و آب بینی نمیکنند و بیمار نمیشوند و درد سر نمیکنند و بود آنحضرت

يقول صلى الله عليه اهل الجنة اعلاهم واسفلهم يتعدون

که میگفت اهل بهشت بلندان ایشان و پستان ایشان طعام بگاه میخورند

متكئين ساعتين ويتعاصلون ساعتين ويمجدون خالقهم

در آنحال که تکیه کننده اند دو ساعت و جدا میشوند دو ساعت و تمجید میگویند آفریننده خود را

اربع ساعات فيتزاورون ساعتين وفيها ليل ونهار و

چهار ساعت و زیارت یکدیگر میکنند دو ساعت و در آن بهشت شب و روز هست و

ظلمة ليلها اشد بياضا من نهار اليوم سبعين جزءا وكان

سیاهی شب بهشت سخت تر است از روی سفیدی از روز دنیا هفتاد حصه و بوده است که

يقول صلى الله عليه ان ادنى اهل الجنة عطية من لو نزل عليه الانس

میگفت که کمترین اهل بهشت از روی بخشش کسی است که اگر فرود آید بروی انس

والجن لكان عنده من الكراسي والفرش والنمارق والزرابي

و جن که مهمان وی شوند هر آینه باشد نزد او از صندلیها و فرشها و بالین و بساطها

ما يجلسون ويتكئون عليه ويفضل عليهم من الموائد والصحاف

مقداریکه بر آن نشینند و تکیه میکنند بروی و زیاده میشود از ایشان از خوانها و کاسهای

والخدم والطعام والشراب الا كقدر ما اصاب رجل واحد

و خادمان و خوردنی و نوشیدنی مگر مقدار چیزی که میرسد او را یکمرد

وكان يقول صلى الله عليه ان جذوع الشجر ذهب ومنها فضة و

و بوده است که میگفت که تنهای درخت از زر است و بعضی از نقره است و

منها ياقوت ومنها زبرجد وسعفها مثل ذلك وورقها

بعضی از یاقوت است و بعضی از زبرجد است و شاخهای درختان همچنین که تنها اند و ورق آن

كاحسن حلل رآها احد وثمرها الين من الزبد واحلى من العسل

همچو بهترین حلها است که دیده است آنرا یکی و میوه آن نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد

طول كل شجرة منها خمسمائة عام وغلظ اصلها مسيرة سبعين عاما اذا رفع اهلها رؤوسهم

درازی هر درخت از آن راه پانصد سال است و ستبری تنه آن درخت راه هفتاد سال است چون که بردارند اهل آن سرهای خود را

نظروا الى اقصى فرع من الشجرة وما فيها من الثمار وان على

می بینند تا نهایت شاخ از آن درخت و چیزیکه در آن درخت است از میوه و بدرستی بر

كل شجرة سبعين ألف نوع من الثمار وليس منها لون على طعم

الآخر إذا اشتهى شيئا من تلك الأنواع انحنت له تلك الشعبة

التي فيها تلك الثمرة التي اشتهى من مسيرة خمسمائة عام

أو مسيرة خمسين عاما أو دون ذلك حتى يأخذها بيده إن

شاء فإن عجز أن يأخذها بيده فتح فاه فدخلت فيه فكلما

قطف عنها شيئا أحدث الله مكانها أحسن منها وأطيب

فإذا أصاب منها حاجته والتقى رجعت الشعبة حيث كانت

ومنها شجرة لا تثمر ولكن فيها أكمام فيها حرير وحلل من سندس

وزخرف وعبقري ومنها شجرة لها أكمام فيها المسك و

الكافور وكان يقول صلى الله عليه أهل الجنة يرون ربهم كل يوم جمعة

وكان يقول صلى الله عليه لو أن أكليلا من الجنة ولي من السماء

لذهب بضوء الشمس وكان يقول صلى الله عليه إن في الجنة قصرا

في كل قصر منها أربعة أنهار ماء معين ولبن معين وخمر

معين وعسل معين إذا شربت منه شيئا صار ختامه مسكا

ولا يشربون منها شيئا حتى يمزج من عيون في الجنة اسم

۴۵۵

أَحَدُهَا الزَّنْجَبِيلُ وَالْأُخْرَى تَسْنِيمٌ وَالْأُخْرَى كَافُورٌ وَكَانَتْ
یکے از آن زنجبیل ست و نام دیگرے تسنیم و نام دیگرے کافور و ایکه
الْمُقَرَّبِينَ يَشْرَبُونَ مِنْهَا صِرْفًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ
نزدیکان خدا می‌نوشند از آن چشمہا خالص و بود وے کہ می‌گفت پیغمبر ع اگر بدرستی
اللهَ قَضَى بَيْنَهُمْ أَنَّهُمْ يَتَنَازَعُونَ الْكَأْسَ بَيْنَهُمْ مَا دَفَعُوهَا
خدا بفرماید حکم بکرد در میان ایشان کہ ایشان بکشند بکدیگر کاسہا را نمی برداشتند
مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَبَدًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ
از دہانہاے خود ہمیشہ و بود کہ می‌گفت ع بدرستی اہل بہشت زیارت میکنند یکدیگر را
عَلَى مَسِيرَةِ مِائَةِ أَلْفِ عَامٍ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ فَإِذَا رَجَعُوا مِنْ عِنْدِ
بر راہ صد ہزار سالہ راہ یا بالاتر ازو پس وقتیکہ باز میگردند از نزد
إِخْوَانِهِمْ فَلَهُمْ أَهْدَى إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنْ أَحَدِكُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ وَكَانَ
برادران خود پس ایشان راہ راست تر بسوے منزلہاے خود یکے از شما بسوے جاے خود و بود
يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا زَارُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرَادُوا
کہ می‌گفت ع بدرستی اہل بہشت وقتیکہ زیارت میکنند پروردگار خود را عز و جل و میخواہند
الْانْصِرَافَ يُعْطَى كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رُمَّانَةً خَضْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ
بازگشتن را دادہ میشود ہر مردے را از ایشان انار سبز در آن ہفتاد
حَبَّةً لِكُلِّ حَبَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا حَبَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى
دانہ باشد ہر دانہ را ہفتاد رنگ باشد نیست از آنہا ہیچ دانہ برنگ دیگرے
فَإِذَا انْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ مَرُّوا فِي أَسْوَاقِ الْجَنَّةِ
پس وقتیکہ باز میگردند از نزد پروردگار خود عز و جل میگذرند در بازارہاے بہشت
لَيْسَ فِيهَا بَيْعٌ وَلَا شِرَاءٌ وَفِيهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ وَالسُّنْدُسِ
نیست در آنہا فروخت و خرید و در آن بازارہا است از حلیہا و ابریشم تنک
وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ وَالْخَزِّ وَالْعَبْقَرِيِّ مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ
و ابریشم کلفت و حریر و خز و منقش از مروارید و یاقوت
وَأَكَالِيلَ مُعَلَّقَةٍ فَيَأْخُذُونَ مِنْ تِلْكَ الْأَسْوَاقِ مِنْ هَذِهِ
و اکلیلہاے آویختہ پس میگیرند از آن بازارہا از این
الْأَصْنَافِ مَا يُطِيقُونَ حَمْلَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَسْوَاقِهَا شَيْءٌ
قسم چیزے کہ میتوانند برداشت او را و کم نمیشود از بازارہاے او چیزے
وَفِيهَا صُوَرٌ كَصُوَرِ النَّاسِ مِنْ أَحْسَنِ مَا يَكُونُ مَكْتُوبٌ عَلَى
و در آن بازارہا صورتہاست ہمچو صورت مردم از نیکوترین چیزے کہ میباشند نوشتہ شدہ

نحر كل صورة منها من تمنى ان يكون حسنة على حسن صورتي
گويا سے بر صورت از آنها هر كسى كه آرزو كند آنكه باشد خوبے او بر خوبے صورت من
جعل الله حسنة على صورتي فمن تمنى ان يكون حسن وجهه
گرداند خدا تعالى خوبے او بر خوبے صورت من پس كسيكه آرزو كند كه باشد خوبے روے او
على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم
بر آن صورت گرداند خدا تعالى خوبے او را بر آن صورت فرمود ص پس
ينصرفون الى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما
باز ميگردند بسوے خانها سے خود پس پيش مى آيند ايشان را غلامان ايشان در حالتى كه صف بسته ايستاده
بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي
مرحبا گفتن و سلام گفتن پس بشارت ميدهد هر يكے از ايشان صاحب خود را كه
يليه حتى تبلغ البشرى زوجته ثم يستخفها الفرح حتى
واسطه است تا آنكه ميرسد بشارت دادن بزن او پس سبك ميسازد آن زن را خوشى تا آنكه
تقوم اليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم
مى ايستد بسوے او پس پيش مى آيد او را نزد در خود بمرحبا گفتن و سلام گفتن
فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان
پس كنار ميگيرد آن زن او را و كنار ميگيرد او آن زن را و ميدرآيند يكجا در حالت كه كنار گيرنده باشند و بود
يقول صلى الله عليه وسلم لو ان امرأة من نساء اهل الجنة برزت لم
كه ميگفت ص اگر بدرستيكه زنے از زنان اهل بهشت ظاهر شود نه
يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل الا افتتن بحسنها وكان
ببيند او را هيچ فرشته مقرب و نه نبي مرسل مگر فريفته شوند بخوبے آن زن و بود
يقول صلى الله عليه وسلم ان اخر شراب يشربون اهل الجنة على اثر
كه ميگفت ص بدرستيكه پسين شراب كه مى آشامند او را اهل بهشت بر پے
طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فاذا شربوا منه شربة
طعام خود و شراب است كه گفته ميشود مر او را داق پس وقتيكه نوشند از و نوشيدنے
هضم طعامهم وشرابهم فجعله كالمسك وجشاء المسك و
هضم ميكند طعام ايشان را و شراب ايشان را پس ميگرداند او را همچو مشك و آروغ او مشك و
لا يكون في بطونهم اذى فاذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا دأبهم
نمى باشد در اندرون او چركينى پس وقتيكه نوشيدند آرزو ميكنند طعام را اين است عادت ايشان
ابدا وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان دواب اهل الجنة خلقهن من ياقوت
هميشه و بوده است كه ميگفت پيغمبر ص بدرستى چهارپايان اهل بهشت آفريده است خدا تعالى ايشان را از

الرجل على حسن الخادم من اهل الجنة كمثل القمر ليلة البدر

مرد بر خوبی خادم از اهل بهشت مانند ماه شب چهاردهم

على النجوم وكان يقول صلى الله عليه ان نساء اهل الجنة يغنين

بر ستاره را و بود که میگفت پیغمبر بدرستی زنان بهشت سرود میکنند

عند اخر طعامهم باصوات لذيذة ممدودة يقلن نحن الخالدات

فلا نموت ابدا ونحن الامنات فلا نخاف ابدا ونحن الراضيات

فلا نسخط ابدا ونحن الناعمات فلا نهرم ابدا ونحن الكاسيات

فلا نعرى ابدا ونحن الخيرات الحسان ازواج قوم كرام وكان

يقول صلى الله عليه ان طير الجنة لها سبعون الف ريشة لكل ريشة

منها لون ليس يشبه الاخر اعظم كل طير منها مثل ميل اذا

اشتهى المؤمن شيئا منها اتي به فوضع في جوف الصحفة فانتفض

فوقع منه سبعون لونا من الطعام من بين مطبوخ ومشوي والوان

شتى طعمها اطيب من المن ولينها الين من الزبد وبياضها

اشد بياضا من المخض فاذا اكل منها انتفضت وطارت ولم تنقص

منها ريشة تطير وهم اليهم ترعى في رياض الجنة وحول

قصورهم وكان يقول صلى الله عليه ان اهل الجنة يعطيهم الله تعالى

خواتيم من ذهب يلبسونها وهي خواتيم الخلد ثم يعطيهم

خواتيم من درٍّ وياقوتٍ ولؤلؤ وذلك اذا زاروه في دار السلام

وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم واكلوا وشربوا

وتمتعوا قال يقول رب العزة عز وجل يا داود مجدني بصوتك

الحسن فيمجده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة

الا انصت لحسن صوته ولذاذته ثم يحبوهم رب العزة عز

وجل بالكسوة والحلية ثم ينصرفون الى اهليهم وكان يقول

صلى الله عليه وسلم ان لكل رجل من اهل الجنة شجرة يقال له طوبى فاذا اراد

احدهم ان يلبس الكسوة المرتفعة انطلق الى طوبى فتفتحت له

اكمامها وهي ستة الوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس

منها ثوب على لون الآخر ولا وشي على وشي الآخر فيأخذ من

اي ذلك شاء ارق من السحاب وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان ازواج

اهل الجنة مكتوب في نحر كل امرأة منهن انت حبيبي وانا

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر وليس لك في قلبي

غل ولا غش فينظر الرجل الى نحر زوجته فيرى سواد كبدها

من وراء عظمها ولحمها وكبدها له مرآة وكبده لها مرآة

وَلَا یَغِیبُہَا ذٰلِکَ اِلَّا کَمَا یَغِیبُ السِّلْکُ فِی الْیَاقُوتِ بَیَاضُہُنَّ

و نہ غایب میشود از ان ذن آن مگر ہمچنانکہ غایب میشود رشتہ در یاقوت سفیدے ایشان

کَبَیَاضِ الْمَرْجَانِ وَصَفَاءُہُنَّ کَصَفَاءِ الْیَاقُوتِ قَالَ اللّٰہُ عَزَّ

ہمچو سفیدے مرجان است و صفاے ایشان ہمچو صفاے یاقوت است فرمود خدا بزرگ

وَجَلَّ کَاَنَّہُنَّ الْیَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ وَکَانَ یَقُولُ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِنَّ

جا ہ است گویا آن حوران یاقوت و مرجان اند و بود ہ بفرمود پیغمبر علیہ السلام بدرستیکہ

اَہْلَ الْجَنَّۃِ عَلَی النُّوقِ وَالْبَرَاذِینِ یَقَعُ خُفُّ اَحَدِہِنَّ عِنْدَ اَقْصٰی

اہل بہشت باشند بر ناقہا و اسپان فرود آید پاے ہر یکے ازان ناقہا در جاے نہایت

طَرْفِہَا وَمَوْضِعُ حَافِرِ ذٰلِکَ الْبِرْذَوْنِ عِنْدَ اَقْصٰی طَرْفِہٖ خُلِقَتْ

رسیدن چشم ایشان است و جاے سم ایشان نزدیک نہایت رسیدن چشم آنہا پیدا کرده

مِنْ دُرٍّ وَیَاقُوتٍ کُلُّ دَابَّۃٍ مِنْہُنَّ سَبْعُونَ مِیلًا اَزِمَّۃُ النُّوقِ

از در و یاقوت بزرگے ہر چارپایہ از آنہا ہفتاد گروه است مہارہاے ناقہا

وَالْبَرَاذِینِ خُلِقَ اللُّؤْلُؤُ وَالزَّبَرْجَدُ فَصْلٌ فِی قَوْلِہٖ عَزَّ وَجَلَّ

و اسپان پیدا کرده شده است از مروارید و زبرجد فصل در بیان قول خدا تعالی

فَوَقٰہُمُ اللّٰہُ شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ وَلَقّٰہُمْ نَضْرَۃً وَّسُرُورًا اِلٰی

پس نگاہداشت خدا ایشان را از بدے آن روز و دہد ایشان را تازگی و خوشی تا آخر

اٰخِرِ صِفَۃِ اَہْلِ الْجَنَّۃِ اَمَّا قَوْلُہٗ فَوَقٰہُمُ اللّٰہُ شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ

آیتی کہ صفت اہل بہشت است اما قول خدا تعالی فوقہم اللہ الایۃ

یَعْنِی یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ یَقِیہِمْ فِیہِ شِدَّۃَ الْحِسَابِ وَہَوْلَ جَہَنَّمَ

مراد میدارد روز قیامت نگاه میدارد ایشان را از سختی حساب و ترس دوزخ

اِذَا جِیءَ بِہَا فِی عَرَصَاتِ الْقِیٰمَۃِ یَقُودُہَا تِسْعَۃَ عَشَرَ خَازِنًا

وقتیکہ آورده میشود او را در عرصات قیامت میکشند او را نوزده نگاہبانان

مِنَ الْمَلٰٓئِکَۃِ مَعَ کُلِّ خَازِنٍ مِنْہُمْ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ اَعْوَانٌ

از فرشتگان با ہر نگاہبان ہفتاد ہزار فرشتہ است یاری دہنده

لَہٗ غِلَاظٌ شِدَادٌ کَالِحَۃٌ اَنْیَابُہُمْ اَعْیُنُہُمْ کَالْجَمْرِ وَاَلْوَانُہُمْ کَلَہَبِ

او را درشت اند سخت اند ترش کننده دندانہاے ایشان چشمہاے ایشان ہمچو اخگر و رنگہاے ایشان ہمچو شعلہ

النَّارِ یَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِہِمْ لَہَبٌ وَّدُخَانٌ عَالٍ مُسْتَعِدِّینَ لِاَمْرِ

آتش می برآید از سوراخہاے بینی ایشان زبانہ و دود بلند در آمادگی کرده اند مر امر

الْجَبَّارِ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یَقُودُہَا کُلُّ خَازِنٍ وَّاَعْوَانُہٗ بِنَاحِیَۃٍ

جبار تبارک و تعالی را پس میکشند آنہا دوزخ را ہر نگہبان و یاری دہنده بناحیہ

وَسِلْسِلَةٍ عَظِيمَةٍ فَتَارَةً يَمْشُونَ عَنْ يَمِينِهَا وَأُخْرَى عَنْ شِمَالِهَا

و زنجیر بزرگ پس گاہے میروند از راستها و گاہے از چپها

وَمَرَّةً مِنْ قُدَّامِهَا بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ يَدْفَعُونَ

و گاہے از پس او در دست ہر فرشته از ایشان چنگلے ہست از آہن دفع میکنند

بِهَا فَتَمْشِي وَلَهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَدُخَانٌ وَظُلْمَةٌ وَقَدْ هَاجَ دُخَانُهَا

بان پس روان میشود و مرا او را برآوردن دم سخت و در آوردن او و دود و تاریکی و دوخان را

وَلَهَبٌ عَالٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلَى أَهْلِهَا فَيَنْصِبُونَهَا بَيْنَ الْجَنَّةِ

و شعله بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان بہشت

وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تَهْجُمُ إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ

و جائے ایستادن خلق پس می بردارد گوشه چشم پس نظر میکند بسوی خلائق پس شتابی میکند بسوی

فَتَحْبِسُهَا الْخَزَنَةُ بِسَلَاسِلِهَا وَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ

پس بند میکنند او را نگاہبانان بزنجیرها و اگر او را گذاشته شود هر آینه بیاید بر هر مومن و کافر

فَإِذَا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ فَارَتْ فَوْرَةً شَدِيدَةً كَادَ

پس چون دید بدرستی ان بند کرده شد از خلائق بجوش شد جوشیدنی سخت نزدیک

تَتَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ تَشْهَقُ ثَانِيَةً فَتَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَانْخَلَعَتْ

که شکافته شود از غصه پس دم کشی درازد نفسی بار دوم شنود خلائق آواز دندان او پس میلرزد و

عِنْدَ ذَلِكَ الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ

نزد آن دلها و سیاه میگردد دلها و می پرد دلها و خیره می شود چشمها و میرسد دلها

الْحَنَاجِرَ ثُمَّ تَزْفِرُ زَفْرَةً فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا أَحَدٌ

بحلقها پس نرگسی میبرآرد نفس را برآوردن سخت پس نمیماند هیچ فرشته نزدیکی و نه هیچ مرسل و نه

مِمَّنْ شَهِدَ الْمَوْقِفَ إِلَّا جَثَى عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ تَزْفِرُ أُخْرَى فَلَا يَبْقَى قَطْرَةٌ

کسی حاضر است در عرصات مگر نشسته است بر زانو از خوف پس نرگس می برآرد نفس را پس نمیماند هیچ قطره

فِي عَيْنِ أَحَدٍ إِلَّا نَدَرَتْ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ وَجِنِّيٍّ

در چشم هیچ کس مگر برآید پس نرگس می برآرد بار سوم پس اگر باشد مر هر آدمی یا جنی را

عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ نَبِيًّا لَوَقَعُوا فِيهَا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يَنْجُونَ مِنْهَا

عمل هفتاد و دو پیغمبر هر آینه می افتد او را و گمان میبرند بدرستی ایشان نجات

ثُمَّ تَزْفِرُ الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ إِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهُ وَيَتَعَلَّقُ جِبْرِيلُ

پس نرگس فزاید بار چهارم پس نمیماند هیچ چیز مگر بریده شود کلام او و می آویزد جبرائیل

وَمِيكَائِيلُ وَخَلِيلُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَرْشِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ

و میکائیل و ابراهیم خلیل بعرش میگوید هر یکی از ایشان

فيقول العبد إن ركبتك فيقول أنشدك بالله مهلاً فإنك
تفضحني على رؤوس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما
ركبتني فأنا اليوم أركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل
وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون ثم ذكر
وجل أولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء
وأداء الأوامر والانتهاء عن النهي والتسليم في القدر جنة وحريرا
وأما الجنة فيتنعمون فيها وأما الحرير فيلبسون قال متكئين
فيها يعني في الجنة على الأرائك يعني السرر عليها الحجال يعني
الستور لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر
الشمس ولا برد الزمهرير لأنه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال
عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال
الشجر وذلك أن أهل الجنة يأكلون من الفواكه إن شاؤوا قياما
وإن شاؤوا قعودا وإن شاؤوا نياما إذا أرادوها دنت منهم
حتى يأخذوا منها ثم يقوم أحدهم قائما وذلك قوله عز وجل
وذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بآنية

من فضة وأكواب فهي الأكواب يعني الكيزان مدورة الرؤس
از نقره و کوزه‌ها گرد سر
التي ليست لها عرى وقال عز وجل قوارير يعني هي قوارير ولكنها
که نیست مرآنها را دسته و گفت عز وجل کوزه‌ای شیشه یعنی آن شیشه است ولیکن
من فضة وذلك أن قوارير الدنيا من ترابها وقوارير الجنة من
از نقره و این است که شیشه‌های دنیا از خاک است و شیشه‌های جنت از
فضة قدروها تقديرا يعني تقدرت الأكواب على الإناء وقدر
نقره اندازه کرده‌اند کوزه‌ها را اندازه کردنی یعنی اندازه کرده شده است کوزه‌ها بر آوندها و اندازه
الإناء على كف الخادم على ري القوم إذا سقوه لم يبق فيها شيء
آوند بر کف دست خادم بر سیری قوم و وقتی که بنوشند باقی نماند در آن چیزی
ولم يزد عليه فكانت قدرا على الإناء وكف الخادم وري القوم
و نه زیاده میشود بر آن پس باشد اندازه کرده شده بر آوند و کف خادم و سیری قوم
فذلك قوله تعالى قدروها تقديرا وقال تعالى ويسقون فيها
پس این است قول خدا تعالی اندازه کرده شده است اندازه کردنی و گفت خدا تعالی و نوشانیده میشوند
كأسا يعني خمرا فكل شراب في الإناء ليس بخمر فليس هو بكأس وقال
کاس را یعنی خمر پس هر شراب که در آوند است نیست خمر پس نیست آن کاس و گفت
تعالى كان مزاجها زنجبيلا يعني كلها قد مزج فيها الزنجبيل ۴۶۶
خدای تعالی بوده است مزاج آن زنجبیل یعنی همه آن آمیخته شده است در آن زنجبیل
ثم قال عز وجل عينا فيها تسمى سلسبيلا يسيل عليهم من جنة
پس گفت عز وجل در آن چشمه‌ای نامیده شده سلسبیل که روان میشود بر ایشان از بهشت
عدن ثم على كل جنة ثم ترجع نعم الجنة كلها قال تبارك وتعالى
عدن پس بر هر بهشتی پس باز میگردد بهشت همه را گفت خدا تعالی
ويطوف عليهم ولدان مخلدون فالولدان هم الغلمان الذين
و میگردند بر ایشان پسران همیشه که همیشه بر یک حال اند پس ولدان پسران اند که
لا يشيبون أبدا فهم مخلدون يعني لا يحتلمون ولا يكبرون أبدا
پیر نمیشوند هرگز یعنی بالغ نمیشوند و بزرگ نمیشوند همیشه
غلمان إذا رأيتهم حسبتهم لؤلؤا في الحسن والبياض منثورا في
غلمان که چون ببینی ایشان را پنداری ایشان را مروارید در خوبی و سپیدی پراکنده کرده شده
الكثرة يعني مثل اللؤلؤ المنثور الذي لا يدري ما عدده قال
بسیاری مراد میدارد که مانند مروارید پراکنده کرده شده که دانسته نمیشود که چند است گفت

عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ يَعْنِي هُنَالِكَ مِنَ الْجَنَّةِ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا
خدا تعالی و چون ببینی آنجا یعنی در بهشت ببینی نعمت و پادشاهی
كَبِيرًا وَذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَهُ قَصْرٌ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ
بزرگ را دان اینست که مردیست از اهل بهشت مر او را کوشکی هست و در آن کوشک
سَبْعُونَ قَصْرًا فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ بَيْتًا كُلُّ بَيْتٍ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ
هفتاد کوشک است در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید
مُجَوَّفَةٍ طُولُهَا فِي السَّمَاءِ فَرْسَخٌ وَعَرْضُهَا فَرْسَخٌ فِي فَرْسَخٍ عَلَيْهَا أَرْبَعَةُ
کاواک که درازی او بجانب آسمان یک فرسنگ است و عرض او یک فرسنگ در فرسنگ است بر آن خانه چهار
آلَافِ مِصْرَاعٍ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ سَرِيرٌ مَنْسُوجٌ بِقُضْبَانِ
هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی است بافته شده بشاخهای
الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ عَنْ يَمِينِ السَّرِيرِ وَعَنْ يَسَارِهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ كُرْسِيٍّ
مروارید و یاقوت از دست راست تخت و از دست چپ او چهار هزار صندلی
مِنْ ذَهَبٍ قَوَائِمُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَى ذَلِكَ السَّرِيرِ سَبْعُونَ فِرَاشًا
از زر است که پایهای آن از یاقوت سرخ است بر آن تخت هفتاد بستر است
كُلُّ فِرَاشٍ عَلَى لَوْنٍ وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَسَارِهِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ حُلَّةً مِنْ
هر بستری بر رنگی و آن مرد تکیه کننده است بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله است از
دِيبَاجٍ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ حَرِيرَةٌ بَيْضَاءُ وَعَلَى جَبْهَتِهِ إِكْلِيلٌ
دیبا آنچه چسبان است بر تن او ابریشم سفید است و بر پیشانی او افسر است
مُكَلَّلٌ بِالزَّبَرْجَدِ وَالْيَاقُوتِ وَأَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ كُلُّ جَوْهَرَةٍ
مرصع بزمرد و یاقوت و انواع رنگهای جواهر هر گوهر
عَلَى لَوْنٍ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ سَبْعُونَ زَاوِيَةً فِي كُلِّ
هر رنگ و بر سر آن مرد تاج است از زر و در آن تاج هفتاد گوشه است و در هر
زَاوِيَةٍ دُرَّةٌ تَسْوَى مَالَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِي يَدِهِ ثَلَاثَةُ أَسْوِرَةٍ
گوشه مرواریدی است که برابر است در بها مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دستبرنجن
سِوَارٌ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَسِوَارٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَفِي أَصَابِعِ يَدَيْهِ وَ
یکی از زر و دوم از نقره و سوم از مروارید و در انگشتان هر دو دستهای او
رِجْلَيْهِ خَوَاتِمُ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ فِيهِ أَلْوَانُ الْفُصُوصِ وَبَيْنَ
و پاهای او انگشترهاست از زر و نقره که در آن رنگهای نگینهاست و در پیش
يَدَيْهِ عَشَرَةُ آلَافِ غُلَامٍ لَا يَكْبَرُونَ وَلَا يَشِيبُونَ أَبَدًا وَتُوضَعُ
او ده هزار غلام است که نه بزرگ شوند و نه پیر میشوند همیشه و نهاده میشود

بين يديه مائدة من ياقوتة حمراء طولها ميل في ميل ويوضع

پیش او خوانها از یاقوت سرخ درازی او گرده در گرده است ونهاده شود

على المائدة سبعون ألف إناء من ذهب وفضة وفي كل

بر خوانچه هفتاد هزار آوند از زر و نقره و در هر

إناء سبعون لونا من الطعام فيأخذ اللقمة بيده فما يخطر

آوند هفتاد رنگ است از طعام پس میگیرد لقمه بدست خود پس نمیگذرد

على باله غيرها حتى تتحول اللقمة عن حالها إلى الحالة التي

در دل او چیزی تا آنکه میگردد لقمه از حال خود بسوی حالتی که

يشتهيها وبين يديه غلمان في أيديهم أكواب من فضة وأواني

آرزو میکند آنحال را و پیش او غلامان اند که در دستهای ایشان است کوزه از نقره

من فضة ومعهم الخمر والماء والمأكل فيأكل على قدر أربعين

از نقره و با ایشان است شراب و آب و طعام پس میخورد بر مقدار چهل

رجلا من الألوان كلها فإذا شبع من لون من الطعام سقوه شربة

مرد از هر رنگ طعام هرگاه که سیر شد از یک رنگ طعام می‌نوشانند او را

مما يشتهي من الأشربة فيتجشى فيفتح الله عز وجل عليه ألف

از آن شربت که آرزو میکند او را پس آروغ میزند پس میکشاید خدا تعالی بر او هزار

باب من الشهوة أو يشرب حتى يعرق فإذا عرق ألقى الله عليه

در از آرزو یا مینوشد آب تا آنکه عرق میکند پس وقتیکه عرق میکند می اندازد

ألف باب من الشهوة إلى الطعام والشراب ويدخل عليه الطير

هزار در از آرزو بسوی طعام و شراب و می آیند بر وی مرغان

من الأبواب كأمثال البخاتي العظام فيقومون بين يديه صفا

از درها مانند شتران بزرگ پس می ایستند پیش او صف زده

فينعت كل طير نفسه بصوت مطرب لذيذ الذ من كل غناء

پس میستاید هر پرنده نفس خود را بآواز خوش لذت ناک تر از هر سرود که

في الدنيا يقول يا ولي الله كلني فإني كنت أرعى في كذا وكذا في

در دنیا است میگوید هر پرنده ای دوست خدا بخور مرا که من چریده ام در جای چنان در

رياض الجنة وأشرب من عين كذا وكذا فيميلون إليه أصواتهم

کشتزار بهشت و از چشمه ام از چشمه چنان پس میبرند بسوی او آوازها

فإذا نظر لتبصره فينظر إلى أعلاها صوتا وأجودها نعتا فيشتهيها

پس بردارد چشم خود را می بیند بسوی بلندتر آنها از روی آواز و نیکوتر آنها از روی ستایش پس

الاكواب جمع كوب وهو كوز لا عروة له صحاح

۴۶۸

فيعلم الله عز وجل ما قد استقر في قلبه من حبه فيجيء ذلك الطير

پس می‌داند خدا تعالی چیزی که قرار گرفته است در دل او از دوستی آن پرنده پس می‌آید این پرنده

فيقع على المائدة بعضه قديد وبعضه شوي أشد بياضاً

و می‌افتد بر خوان پاره از آن قدید و پاره از آن بریان سخت‌تر است از روی سفیدی

من الثلج وأحلى من العسل فيأكل حتى إذا شبع منها واكتفى

از برف و شیرین‌تر از شهد پس می‌خورد تا وقتی که سیر می‌شود از آن و بسنده می‌کند

صار طيراً كما كان فيخرج من الباب الذي كان دخل منه ثم وعلى

می‌گردد پرنده چنانچه بود پس بیرون می‌آید از دری که آمده بود از آن پس آن مرد بر

الأرائك وزوجته مستقبلة يبصر وجهه في وجهها من

تختها است و زن او رو به روی اوست می‌بیند مرد روی خود را در روی آن زن از

الصفاء والبياض كلما أراد أن يجامعها نظر إليها فيستحيي

جهت صفائی و سفیدی هرگاه که بخواهد که صحبت کند او را می‌بیند بسوی او پس شرم می‌دارد

منها أن يدعوها فتعلم ما يريد منها زوجها فتدنو إليه

از آن که بخواند او را پس می‌داند آن زن چیزی که می‌خواهد مرد از او پس نزدیک می‌شود

فتقول بأبي وأمي ارفع رأسك وانظر إلي فإنك اليوم لي

پس می‌گوید قربان تو شوم به پدر و مادر خود بردار سر خود را و ببین بسوی من که تو امروز برای منی

وأنا لك فيجامعها على قوة مائة رجل من الأولين وقوة شهوة

و من برای توام پس صحبت می‌کند آن زن را به قوت صد مرد از پیشینیان و به شهوت

أربعين رجلاً فلما أتيها وجدها عذراء لا يغفل عنها

چهل مرد پس هرگاه که بیاید آن زن را می‌یابد او را بکر غافل نمی‌شود از آن

مقدار أربعين يوماً فإذا فرغ وجد ريح المسك منها فيزداد

مقدار چهل روز پس هرگاه فراغت یافت می‌یابد بوی مشک از آن پس زیاد

حباً لها وفيها له أربعة آلاف وثمانمائة زوجة مثلها

از روی دوستی مر او را و در آن کوشک چهار هزار و هشتصد زن است مانند او

لكل زوجة سبعون خادماً وجارية وروي عن علي بن أبي

هر زن را هفتاد خادم است و داه است و مروی است از علی

طالب عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال لو أن جارية أو خادماً

از پیغمبر بدرستی که اگر داهی یا خدمتگاری

أخرجت إلى الدنيا لاقتتل عليها أهل الدنيا حتى كلهم يتفانوا

بیرون آورده شود بسوی دنیا هر آینه جنگ می‌کنند بر آن اهل دنیا تا آنکه هم همه فانی شوند

وَلَوْ أَنَّ الْحُوْرَ الْعِيْنَ أَخْرَجَتْ ذَوَائِبَهَا فِي الْأَرْضِ لَأَطْفَأَتْ

واگر بدرستی زنے حور عین برآرد گیسو ہائے خود را در زمین ہر آئینہ کشته شود

نُوْرَ الشَّمْسِ مِنْ نُوْرِهَا قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللهِ وَكَمْ بَيْنَ الْخَادِمِ

نور آفتاب از روشنی آن گفته شد یا رسول الله وچه قدر فرق است میان خدمتگار

وَالْمَخْدُوْمِ قَالَ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ إِنَّ بَيْنَ الْخَادِمِ وَالْمَخْدُوْمِ

وصاحب فرمود سوگند بآنخدا که نفس من در دست اوست بدرستی میان خدمتگار

كَالْكَوْكَبِ الْمُظْلِمِ إِلٰى جَنْبِ الْقَمَرِ فِي النِّصْفِ قَالَ فَبَيْنَمَا

فرق است مانند ستاره تاریک به پهلوی ماهتاب در منتصف ماه گفت پس میان آنکه

هُوَ جَالِسٌ عَلٰى سَرِيْرِهٖ إِذْ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا مَعَهٗ

که آن مرد نشسته است بر تخت خود ناگاه میفرستد خدا تعالیٰ فرشته را بسوی او که با اوست

سَبْعُوْنَ حُلَّةً كُلُّ حُلَّةٍ عَلٰى لَوْنٍ قَدْ غَابَتْ بَيْنَ إِصْبَعَيِ الْمَلَكِ

هفتاد حله هر حله بر رنگی تحقیق غایب شده درمیان دو انگشت فرشته

وَمَعَهُ التَّسْلِيْمُ وَالرِّضٰى فَيَجِيْءُ حَتّٰى يَقُوْمَ عَلٰى بَابِهٖ فَيَقُوْلُ

وبا اوست تسلیم ورضا پس می آید تا آنکه می ایستد بر در او پس میگوید

لِحَاجِبِهٖ إِيْذَنْ لِيْ عَلٰى وَلِيِّ اللهِ فَإِنِّيْ رَسُوْلُ اللهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

مر دربان او را اذن ده مرا ای دوست خدا پس من فرستاده پروردگار عالمیانم

إِلَيْهِ فَيَقُوْلُ الْحَاجِبُ وَاللهِ مَا أَمْلِكُ مِنْهُ الْمُنَاجَاةَ وَلٰكِنْ

بسوی او پس میگوید دربان سوگند خدا مالک نیستم از آن سخن گفتن را ولیکن

سَأَذْكُرُكَ إِلٰى مَنْ يَلِيْنِيْ مِنَ الْحَجَبَةِ فَلَا يَزَالُوْنَ يَذْكُرُوْنَ

سرانجام است که یاد کنم ترا بسوی کسی که نزدیک است مرا از دربانان پس همیشه آن دربانان یاد میکنند

أَمْرَهٗ بَعْضُهُمْ إِلٰى بَعْضٍ حَتّٰى يَأْتِيَهُ الْخَبَرُ بَعْدَ سَبْعِيْنَ بَابًا

کار آن فرشته بعضی آن بسوی بعضی تا آنکه می آید آن مرد را خبر بعد هفتاد در

فَيَقُوْلُ يَا وَلِيَّ اللهِ إِنَّ رَسُوْلَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى الْبَابِ فَيَأْذَنُ

پس میگوید دربانان ای دوست خدا بدرستی فرستاده رب العزة بر در است پس اذن می

لَهٗ بِالدُّخُوْلِ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُ الْمَلَكُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

مر او را به درآمدن برو پس می درآید فرشته پس میگوید سلام باد بر تو ای

وَلِيَّ اللهِ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَهُوَ عَنْكَ

دوست خدا بدرستی خدا تعالیٰ میگوید ترا سلام وحال آنکه از تو

رَاضٍ فَلَوْلَا أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لَمَاتَ مِنْ

راضی است پس اگر نبود بدرستی خدا تعالیٰ عز وجل قضا نکرده است بر او مرگ را هر آئینه میمرد

الذوائب جمع ذؤابة [illegible] كذا في مجمع البحار [illegible] الصحاح

الفرح فذلك قوله عزّ وجلّ ورضوان من الله اكبر ذلك
ارشادی پس اینست قول خدای عزوجل و راضی بودن از خدا است بزرگ تر است
هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى اذا رايت يعني يا محمد
رسیدن بزرگ و اینست قول خدا تعالی وقتی که ببینی تو ای محمد
ثمّ رأيت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا
در آنجا نعمت ای که در وست و ملک
كبيرا حين لا يدخل عليه رسول ربّ العالمين الا باذنهم
بزرگ را و وقتیکه نمی در آید بر آن بهشتی فرستاده پروردگار عالمیان مگر باذن ایشان
قال جلّ وعلا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق يعني
فرمود خدا تعالی بالای ایشان جامه سندس سبز و استبرق یعنی مراد میدارد
الديباج وانما قال عاليهم لان الذي يلي جسده حريرة
دیبا را و جز این نیست که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیرا که بدرستی جامه که چسپیده است
بيضاء ثمّ قال وحلّوا اساور من فضة وفي آية اخرى
سفید پس فرمود و پوشانیده شده اند دستبرنجها از نقره و در آیه دیگر فرموده
يحلّون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤ فهي ثلاثة اسورة
و پوشانیده میشوند در آن بهشت دستبرنجها از زر و مروارید پس آن سه دستبرنج است
ثمّ قال عزّ وجلّ وسقاهم ربّهم شرابا طهورا وذلك ان على
پس فرمود عزوجل و نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک و آن است بدرستیکه بر
باب الجنّة شجرة ينبع من ساقها عينان فاذا جاز الرّجل
در بهشت درختیست که بر آید از تنه او دو چشمه پس وقتیکه میگذرد مرد
الصّراط الى العينين يدخل في عين منهما فيغتسل فيها
صراط را بسوی آن دو چشمه میدرآید در یک چشمه از آن پس غسل میکند در آن
وريحه اطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السّماء على طول آدم عليه السلام
و خوشبوی او خوشترست از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بر درازی آدم
فاهل الجنّة كلّهم رجالهم ونساؤهم على قدّ واحد في ميلاد عيسى عليه السلام ابناء
پس اهل بهشت همه مردان و زنان باشند بر یک قدر باشند در تولد عیسی پسران
ثلث وثلثين سنة يكبر الصّغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة وينحطّ الشّيخ
سی و سه سال بزرگ می شود تا انکه می گردد پسر سی و سه سال و فرود می آید پیر
عن حاله الى ثلث وثلثين سنة كلّهم رجالهم ونساؤهم على قدّ واحد في
از حال خود بسوی سی و سه سال همه مردان و زنان آن بر یک قدر باشند در

حُسْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَشْرَبُ مِنَ الْعَيْنِ
خوبی یوسف بن یعقوب ع و مینوشد از چشمه

الْأُخْرَىٰ فَيَنْفِي مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ أَوْ هَمٍّ أَوْ حَسَدٍ أَوْ حُزْنٍ
دیگر پس دور میشود چیزی که در سینه او است از کینه یا اندوه یا حسد یا اندوه

فَيُطَهِّرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ قَلْبَهُ بِذٰلِكَ الْمَاءِ فَيَخْرُجُ وَقَلْبُهُ عَلَىٰ
پس پاک میکند خدای تعالی دل او را بدین آب پس برآید و حال آنکه دل او بر

أَيُّوبَ عَلَىٰ لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَبِيٍّ ثُمَّ يَنْطَلِقُونَ حَتَّىٰ يَأْتُوا
دل ایوب پیغمبر است و زبان او بر زبان محمد عربی است پس روان میشوند تا آنکه می آیند

الْبَابَ فَيَقُولُ لَهُمُ الْخَزَنَةُ طِبْتُمْ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُونَ
بر در بهشت پس میگویند ایشان را نگهبانان خوشحال باشید شما پس میگویند اهل بهشت آری پس میگویند

اُدْخُلُوهَا خَالِدِينَ يُبَشِّرُونَهُمْ بِالْخُلُودِ قَبْلَ الدُّخُولِ بِأَنَّهُمْ
درآیید در بهشت در حالیکه همیشه باشندگان اید بشارت میدهند ایشان را بهمیشگی پیش از درآمدن

لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا أَبَدًا فَأَوَّلُ مَا يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَمَعَهُ
نخواهند برآمد از آن بهشت هرگز پس اول وقتیکه درآید از دروازهٔ بهشت و با او

الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ
دو فرشته اند که آنها باشند با او در سرای دنیا بزرگ نویسندگان

فَإِذَا هُوَ بِمَلَكٍ مَعَهُ نَجِيبَةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ كَانَ
پس ناگاه ملاقی است بفرشته که با او دو ابر است از یاقوت سبز چنانچه که

زِمَامُهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَعَلَيْهَا رَاحِلَةٌ مُقَدَّمُهَا وَ
مهار او از یاقوت سرخ است و برو پالانی است که پیش او و

مُؤَخَّرُهَا دُرٌّ وَيَاقُوتٌ وَصَفْحَتَاهَا الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَ
پس او مروارید و یاقوت است و هر دو پهلوی او زر است و نقره و

مَعَهُ سَبْعُونَ حُلَّةً فَيَلْبَسُهَا وَيَضَعُ عَلَىٰ رَأْسِهِ التَّاجَ وَمَعَهُ
با او هفتاد حله است پس میپوشد آنها و می نهد بر سر او تاج و با او

عَشَرَةُ آلَافِ غُلَامٍ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ
ده هزار غلام است همچو مروارید پوشیده که هرگز دست نرسیده باو پس میگوید

اِرْكَبْ فَإِنَّ هٰذَا لَكَ وَلَكَ مِثْلُهَا فَيَرْكَبُهَا وَلَهَا جَنَاحَانِ
سوار شو پس این ناقه مر تراست و مر تراست مانند این دیگر پس سوار میشود آنرا و مر او راست

خَطْوُهَا مُنْتَهَى الْبَصَرِ فَيَسِيرُ عَلَىٰ نَجِيبَةٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ
گام آن در نهایت نگاه چشم است پس میرود بر شتر و حال آنکه مر او را پیش روی او

۵۴ خطوه با فسیح گام نهادن ۱۲ از شید

عَشَرَةُ الٰافِ غُلَامٍ وَمَعَهُ المَلَكَانِ الَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي

ده هزار غلام است وبا او دو فرشته اند که بوده اند با او در

دَارِ الدُّنْيَا حَتّٰى يَأْتِيَ اِلٰى قُصُوْرِهٖ فَيَنْظُرَ اِلَيْهَا ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ

دنیا تا آنکه بیاید بسوی کوشکهای خود پس نظر کند در آن کوشکها پس گفت خدای عزوجل

اِنَّ هٰذَا الَّذِيْ وَصَفْتُ لَكُمْ فِيْ هٰذِهِ السُّوْرَةِ كَانَ لَكُمْ

همه تحقیق این چیزی که بیان کردم مر شمارا در این سوره بوده است مر شمارا

خَيْرَ الْاَعْمَالِكُمْ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ وَكَانَ سَعْيُكُمْ اَيْ عَمَلُكُمْ مَشْكُوْرًا

بهتر از اعمال شما از نیکوی ثواب و بوده است عمل شما ستوده شده

يَعْنِيْ شَكَرَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَعْمَالَكُمْ فَاَثَابَكُمْ الْجَنَّةَ بَابٌ

ستود خدا تعالی برای شما کردارهای شما و جزا داد شمارا بهشت باب است

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ الشُّهُوْرِ وَالْاَيَّامِ الْمُبَارَكَةِ مَجْلِسٌ فِيْ فَضَائِلِ

در بیان یاد کردن فضیلتهای ماهها و روزهای مبارک مجلس است در بزرگی

شَهْرِ رَجَبٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا

ماه رجب فرمود خدای تعالی که شمار ماهها نزدیک خدای تعالی

عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا

دوازده ماه است در کتاب خدا آن روز که پیدا کرد آسمانها و زمین را از آن

اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰيَةِ اَنَّ الْمُؤْمِنِيْنَ سَارُوْا مِنَ

چهار ماه حرام است یعنی قتال در وی حرام است سبب نزول این آیت آنست که برفتند مومنان

الْمَدِيْنَةِ اِلٰى اَهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ اَنْ يُفْتَحَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقَالُوْا

مدینه بسوی اهل مکه پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم پس گفتند مومنان

اِنَّا نَخَافُ اَنْ يُقَاتِلَنَا كُفَّارُ مَكَّةَ فِيْ شَهْرِ الْحَرَامِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ

بدرستی ما میترسیم از آنکه قتال کنند کفار مکه در ماه حرام پس فرستاد خدا تبارک

وَتَعَالٰى اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ

و تعالی این آیت بدرستی شمار ماهها نزد خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا

يَعْنِيْ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ

یعنی در لوح محفوظ آن روز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را از آن چهار ماه

حُرُمٌ يَعْنِيْ رَجَبَ وَذَا الْقَعْدَةِ وَذَا الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمَ وَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ

حرام است مراد میدارد از آن چهار ماه حرام رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم یکی از آنها تنهاست و آن

رَجَبٌ وَثَلَاثَةٌ سَرْدٌ مُتَتَابِعَةٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ يَعْنِي الْحِسَابَ

رجب است و سه متصل اند بیکدیگر این است راست یعنی حساب راست

القيم المستقيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم يعني في الأشهر

پس ظلم مکنید در آنها بر نفسهای خود یعنی در این ماههای

الحرم خص تعالى بالنهي هذه الأربعة الأشهر ليبين لنا

حرام خاص کرد خدای تعالی به نهی این چهار ماه تا آنکه روشن کند ما را

تميزها لعظم حرمتها وتأكيدا أمرها بالنهي عن الظلم فيها

جدائی آن ماهها برای بزرگی حرمت آنها و تاکید امر آنها به نهی کردن از ظلم در آنها

على غيرها من الشهور وإن كان الظلم منهيا عنه في سائر

بر جز آنها از ماههای دیگر و اگر چه بوده است ظلم نهی کرده شده از وی در همه

الشهور كما قال الله تعالى عز وجل حافظوا على الصلوات والصلوة

ماهها چنانچه فرمود خدای تعالی نگاه دارید نمازها را و خاصه نماز

الوسطى أمرنا بالمحافظة على الصلوة الوسطى وهي العصر وإن كان الأمر شاملا

میانه امر کرد خدای ما را به نگاه داشتن آن بر نماز میانگی که آن نماز عصر است اگرچه بوده است امر شامل

في المحافظة لجميع الصلوة وإنما أفرد الوسطى بالصلوة بالذكر لما ذكرنا من الاختصاص

در نگاه داشتن مر همه نمازها را جز این نیست جدا کرد نماز میانه را به ذکر از آنچه ما ذکر کردیم از خاص کردن

والتميز في الحرمة والتأكيد يعني بالظلم لا تقتلوا فيهن أحدا

و جدا ساختن در حرمت و تاکید کردن یعنی به ظلم آنکه مکشید در آن ماهها هیچ یکی را

من مشركي العرب إلا أن يبدؤكم بالقتال وقال أبو يزيد الظلم

از مشرکان عرب مگر آنکه آغاز کنند شما را به کشتن و گفت ابو یزید ظلم

هو الترك لطاعة الله تعالى والعمل بمعاصي الله عز وجل وقال

ترک بندگی خدای تعالی است و کردن گناهان او و گفت

غيره هو وضع الشيء في غير موضعه وهو راجع إلى ذلك ثم

غیر از ابو یزید ظلم نهادن چیزی است در غیر جای او و بازگردیده بسوی این معنی پس

قال تعالى وقاتلوا المشركين يعني كفار مكة كافة جميعا

گفت خدای تعالی و بکشید مشرکان را یعنی کفار مکه همه را

كما يقاتلونكم كافة يعني إن قاتلوكم في الشهر الحرام فقاتلوهم

چنانچه میکشند مشرکان شما همه را یعنی اگر بکشند شما را در ماه حرام پس بکشید ایشان را

جميعا واعلموا أن الله في النصر مع المتقين واختلف أهل

همه را و بدانید به درستی الله تعالی در یاری دادن با پرهیزگاران است اختلاف کرده اند

التفسير في الدين القيم فقال مقاتل الدين القيم هو الذي

اهل تفسیر در دین القیم پس گفت مقاتل دین قیم آنست که

الحق وقال الاخرون هو الدين الصادق وهو دين الاسلام
وقال اخرون هو الدين الحنيفية وقال اخرون الدين
القيم هو الذي امر الله به المسلمين فضل ورجب وهو
اسم من الاسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب
هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر اي عظمته
ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة
بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه واختلف المهاجرون
والانصار في امير ينصبونه فقالت الانصار منا امير و
منكم امير القصة المشهورة فغضب حباب وسل سيفه
وقال انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب اي انا العظيم
في قومي لطاعتهم لي والعذيق تصغير عذق وهو النخلة
الكريمة على اهلها كانوا يعمدون فيها اذا مالت لئلا تسقط
والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها
المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك
به الابل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الابل

تحنك به الفصال وقال ابو زيد عن يحيى بن زياد الفراء

که بیخارد آن بچہاے شتر وگفت ابو زید که ناقل ست از یحیی بن زیاد فرار

انما سمي رجب لانهم كانوا يرجبون الاعذاق في هذا الشهر

جز این نیست که نامیده شده ست رجب برائے آنکه ایشان بوده اند که بنا میکردند درگرد خرما

على النخل ويشدونها بالخوص الى السعف لئلا تنفضها الرياح

و ببستند از ابر شاخها تا آنکه نشکند آنها را بادها

يقال منه رجبت النخلة ترجيبا اذا فعلت بها ذلك وقال

گفته میشود از انست رجبت النخلة وقتیکه تو کردی بآن خرما آن کار وگفتند

اخرون الترجيب ان يوضع الشوك على الاعذاق حفظا لها من

دیگران ترجیب آنست که نهاده میشود خار را گرد خرما ها از جهت نگاهبانی برائے آن از

تناول ايدي المستطعمين وللتحرز من تناثر التمر على الارض و

رسیدن دست هاے طعم کنندگان و نگاه داشتن از افتادن میوه بر زمین

قال اخرون الترجيب ان تدعم النخلة اذا مالت بدعامة لئلا

گفتند دیگران ترجیب آنست که ستون دهی تو خرما را وقتیکه کج شد تا آنکه

تسقط وتخر وقال اخرون هو ماخوذ من قول العرب رجبت

نیفتد وگفتند دیگران آن که گرفته شده ست از قول عرب رجبت

الشيء اي هبته رهبة وقال اخرون الترجيب التاهب و

الشیء یعنی ترسانیدم اورا وگفتند دیگران ترجیب آماده شدن و

الاستعداد لقول النبي صلى الله عليه وسلم انه لرجب فيه خير كثير لشعبان

ساختگی کردن ست از جهت قول نبی بدرستی هر آینه آماده کرده میشود در ماه رجب نیکوئی بسیار

وقال اخرون الترجيب تكرار ذكر الله تعالى وتعظيمه لان

وگفتند دیگران که ترجیب تکرار ذکر خدا است و بزرگی او زیراکه

الملائكة يرجبون اصواتهم فيه بالتسبيح والتحميد والتقديس

و فرشتگان تکرار میکنند آوازهای خود را در آن رجب به تسبیح و تحمید و تقدیس

لله عز وجل ويقال انه رجم بالميم ايضا فيكون معناه ترجم فيه

مر خدای عزوجل را وگفته میشود که [illegible] بمیم نیز پس باشد معنای او [illegible] رانده میشوند در آن ماه

الشياطين حتى لا يؤذوا فيه المؤمنين فرجب ثلثة احرف

شیاطین تا آنکه ایذا ندهند در آن ماه مومنان را پس رجب سه حرف ست

را و جيم وباء فالراء رحمة الله عز وجل والجيم جود الله تعا

را و جیم و با پس را رحمت خداست و جیم بخشش او

جمع فصيل هو ولد الناقة اذا فصل عن امه كذا في الصحاح وفي الصحاح الاول الفصال ۱۲

الخوص بالضم ورق النخل الواحدة خوصة ۱۲ السعفة بالتحريك غصن النخل ۱۲

وانابوا الى الله عز وجل فمن اول هذا الشهر الى آخره من الله عز

و بازگشتند بسوی الله تعالی پس از اول این ماه تا آخر او هست بخشش از خدا عز وجل سه

وجل ثلث عطايا للعباد رحمة الله بلا عذاب وجود بلا بخل

مر بندهاے را یکی رحمت است بی عذاب و دوم بخشش است بی بخل

وبر بلا جفاء فصل في رجب اسماء اخر منها انه يسمى رجب

و سیوم نیکوئی است بی جفا و مر رجب را نامهاے دیگر است از آنجمله نامیده میشود رجب

مضر ومنصل الاسنة وشهر الله الاصم وشهر الله الاصب

مضر و غیر آن از نامهای مذکور

والشهر المطهر والشهر السابق والشهر الفرد واما قولهم رجب

اما قول ایشان رجب

مضر فقد روي عن النبي صلى الله عليه انه قال في بعض خطبه ان الزمان

مضر پس بتحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ که در بعضی خطبهاے خود که زمان

قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض السنة اثنا

تحقیق گشته است بسوی روش خویش که در روز آفرینش آسمانها و زمین بود سال دوازده

عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متواليات ذو القعدة و

ماه است از آنجمله چهار ماه حرام است که قتال در آن سه از آن پی در پی اند ذو القعده و

ذو الحجة والمحرم وواحد فرد وهو رجب مضر الذي بين

ذو الحجه و محرم و یکی تنها و آن رجب است و آن رجب مضر است که درمیان

جمادى وشعبان وانما عرّف موضعه بقوله بين جمادى و

جمادی و شعبان است و جز این نیست که وا نمود جاے خود را بقول خود میان جمادی و

شعبان ابطالا للنسيء الذي كانت العرب تفعله في الجاهلية

شعبان از جهت باطل کردن نسیء را که بوده اند عرب میکردند آنرا در زمان جاهلیت

وهو قوله عز وجل انما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين

و آن قول خداے عز وجل است جز این نیست که نسیء زیادتی است در کفر گمراه میشوند باو کسانیکه

كفروا وذلك ان العرب في الجاهلية كانت اذا ارادوا الصدر

کفر ورزیده اند و آن اینست که عرب در زمان جاهلیت بوده اند و وقتیکه میخواستند برآمدن

من منى قام رجل من بني كنانة يقال له نعيم بن ثعلبة وكان

از منی برخاست مردی از بنی کنانه که گفته میشد او را نعیم و بوده

رئيس القوم فيقول انا الذي لا اجاب ولا اعاب ولا يرد لي قضاء

سردار قوم پس میگفت منم آنکسی که قبول کرده نشده ام و عیب کرده نشده ام و رد کرده نمیشود

فيقولون له صدقت انسأنا شهرا يريدون أخّر عنا حرمة المحرم

پس میگفتند مر او را راست گفتی تو تاخیر کن مارا ماهی میخواستند اینکه تاخیر کن از ما حرمت ماه محرم دیگر

واجعلها في صفر وأحلّ لنا المحرم وانما دعاهم الى ذلك لئلا

و گردان آنرا در ماه صفر و حلال گردان مارا ماه محرم و جز این نیست که میخواند ایشانرا بسوی این امر تا

تتوالى عليهم ثلاثة أشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم

پی در پی نیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها و تحقیق بوده است زندگانی ایشان

من الاغارة فيفعل ذلك عاما ثم يرجع الى تحريم المحرم واباحة

از غارت کردن پس میکرد آنرا یکسال پس میگشت بسوی حرمت ماه محرم و اباحت

صفر فذلك الانساء ومنه قيل نسأ الله في أجله وأنسأ الله أجله

ماه صفر پس اینست ماه انسا و از آن است که گفته شده یعنی تاخیر کرد الله در اجل و تاخیر کرد خدا اجل او را

فوصف النبي صلى الله عليه رجب بصفتين وقيده بنعتين احدهما

پس وصف کرد پیغمبر رجب را بدو صفت و مقید کرد او را بدو نعت یکی از آن دو

قوله رجب مضر لأن مضر كانت تبالغ في تعظيمه وتكبيره و

قول آن رجب مضر است زیرا که بودند مضر مبالغه میکردند در تعظیم آن رجب و بزرگی او و

تحريمه الثاني انه قيده بقوله بين جمادى وشعبان خوفا

دوم آن که مقید کرد او را بقول میان جمادی و شعبان از جهت ترس

من التقديم والتأخير كما جرى في تحريم المحرم الى صفر فخص الشهر

از پیش و پس کردن چنانچه جاری شد در تاخیر کردن ماه محرم بسوی ماه صفر پس خاص کرد ماه

وقيده وأكد تحريمه وأكده وقيل انما سمي رجب مضر لأن بعض

و مقید کرد او را و استوار کرد تحریم او را و محکم کرد او را و گفته شده جز این نیست که نامیده شده رجب

الكفار دعا على قبيلة من القبائل فيه فأهلكهم الله عز وجل

کفار دعا کرده بود بر قبیله از قبایل پس هلاک کرد ایشان را خدا

وقيل ان الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكل جائر وهكذا كانت

گفته شده است که دعا در آن رجب مستجاب است بر ظالمان و هر ظلم کننده و از جهت بوده

الجاهلية يؤخرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب فلذلك سمي ... واما منصل

در زمان جاهلیت که تاخیر میکردند دعاهای خود را بر کسیکه ظلم کرد ایشانرا پس دعا میکردند بر ایشان در ماه رجب پس رجب نامیده ...

الاسنة لانهم كانوا ينزعون الاسنة فيه عن الرماح بعد ان يسوقوهم سهامهم ...

زیرا که ایشان بوده اند که میکشیدند ... از نیزه ها و در غلاف میکردند تیغهای خود را و نیزهای خود را از جهت ...

بل منصل الاسنة ويقال نصلت السهم اذا جعلت له نصلا والنصلة

باز ... گفته میشود ... تیر را ... و النصلة میگویند

إذا نزعت عنه نصله وأما شهر الله الأصم فلما روي عن

وقتیکه میکشیدی ازان تیر پیکان او اما شهر الله الاصم پس از جهت چیزیست که روایت کرده شد

عثمان بن عفان رض أنه لما استهل رجب رقي المنبر يوم

عثمان رض بدرستی او هرگاه طلوع کرد رجب ماه آمد بر منبر در روز

الجمعة وخطب ثم قال ألا إن هذا شهر الله الأصم وهو شهر زكاتكم

جمعه و خطبه خواند بعد ازان گفت آگاه باشید که این ماه خداست و این ماه زکات دادن شماست

فمن كان عليه دين فليؤد دينه ثم ليزك ما بقي قال ابن

پس هرکه بوده است بر او دینی پس باید که ادا کند وام خود را بعد ازان باید که بدهد زکات چیزی که باقی مانده گفت ابن

الأنباري أما قوله الأصم فإنما سمي بذلك لأن العرب كانت

انباری اما گفتن او را اصم پس جزاین نیست که نامیده شده است باین اسم زیرا که عرب بوده اند

تظل تحارب بعضها بعضا فإذا أهل رجب وضعوا السلاح

همیشه جنگ میکردند بعض ایشان بعض دیگر را پس هرگاه طلوع کرد رجب می نهادند یراق خود را

ونزعوا الأسنة فلا يسمع فيه قعقعة السلاح ولا صلصلة

ومی برآوردند پیکانها را پس شنیده نمیشد در آن ماه آواز سلاح و نه درخشیدن

الرماح وكان الرجل إذا ركب في طلب قاتل أبيه فإذا أدركه في

نیزها و بوده است مرد وقتیکه سوار میشد در جستن کشنده پدر خود پس وقتیکه می یافت او را در

رجب لم يتعرض له كأنه لم يره ولم يسمع له خبرا فسمي أصم

ماه رجب نمی چسپید مراو را چنانستی که او ندیده است او را و نه شنیده است او را خبر را پس نامیده شد اصم

لذلك وقيل سمي أصم لأنه لم يسمع فيه غضب الله تعالى على

از جهت آن وگفته شده است که نامیده شد اصم زیرا که شنیده نمیشود درین ماه غضب خدا تعالی بر

قوم قط لأن الله تعالى عذب الأمم الماضية في سائر الشهور

هیچ قوم هرگز زیرا که خدا تعالی عذاب کرد امتهای گذشته را در همه ماه ها

ولم يعذب أمة من الأمم في هذا الشهر وفي هذا الشهر حمل الله

ونه عذاب کرد هیچ امتی را از امتها درین ماه و درین ماه برداشت خدا تعالی

نوحا في السفينة فجرت به وبمن معه في السفينة ستة أشهر

نوح را در سفینه پس روان شد و کسیکه با او بود در کشتی شش ماه

قال إبراهيم النخعي إن رجب شهر الله تعالى فيه حمل الله نوحا في

گفت ابراهیم النخعی بدرستیکه رجب ماه خدا تعالی است درآن برداشت خدا تعالی نوح را در

السفينة فصامه نوح وأمر بصومه من كان معه فأنجاه الله

کشتی پس روزه داشت نوح و امر کرد کسی را که بود همراه او بروزه پس نجات داد او را خدا

تعالى ومن كان معه من الطوفان وطهّر الله الأرض من الشرك

وكسى را كه بوده است با او از طوفان و پاك كرد خداتعالى زمين را از شرك

والعدوان ورفع ذلك خبره الى النبي صلى الله عليه فهو ما اخبرنا

ودشمنان بسبب طوفان وبرداشت اين قول ابراهيم نخعى را از او بسوى پيغمبر و آن حديث است كه خبر كرد مارا

هبة الله باسناده عن ابي حازم عن سهل بن سعد رض عن

هبة الله باسناد خود از ابي حازم از سهل ابن سعد رض از

النبي صلى الله عليه انه قال الا ان رجب من الاشهر الحرم وفيه حمل

پيغمبر ص كه فرموده آگاه باشيد كه رجب از ماههاى حرام است در آن رجب بردا[illegible]

الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وامر من كان

خداتعالى نوح را در كشتى پس روزه داشت نوح ع در كشتى وامر كرد كسى را كه بود

معه بصيامه فانجاهم الله تعالى وامنهم من الغرق وطهّر

با او بروزه داشتن پس نجات داد ايشان را خداتعالى وامن داد ايشان را از غرق شدن و پاك كرد

الله الارض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل انه سمّي

خداتعالى زمين را از كفر و بيفرمانى بسبب غرق كردن و گفته شده است كه نام نهاده شد

اصمّ لانه اصمّ من جفائك وذلتك وسميع بفضلك يا مؤمن ول

الاصم زيرا كه آگاه كرده است از جفاى تو و لغزش تو و شنوا است بفضل تو اى مؤمن [illegible]

فجعله الله تعالى اصمّا من جفائك وذلتك لئلا يشهد عليك

پس كرد او را خداتعالى كر از جفاى تو و لغزش تو تا آنكه گواهى ندهد بر تو

بها يوم القيمة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك

روز قيامت بلكه باشد گواه ترا بچيزى كه مى شنود از فضل تو

واحسانك بالعمل فيه واما الاصبّ فمعناه انه تصبّ الرحمة

و نيكو كردن عمل در آن ماه واما اصب پس معنى او اينست كه آن ماه ريخته ميشود رحمت

فيه صبّا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و

در آن ماه ريختنى بر بندگان و ميدهد ايشان را خداتعالى از كرامات

المثوبات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

ثواب كه نه هيچ چشم او را ديده است ونه هيچ گوشى شنيده و نه گذشته است بر دل

بشر من ذلك ما اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

هيچ آدمى از آنجمله چيزيست كه خبر كرد مارا شيخ امام هبة الله

السقطي رحمه الله باسناده عن الاعمش عن ابرهيم عن علقمة

باسناد خويش از اعمش از ابراهيم از علقمه

عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن عدة

از ابی سعید خدری رض از نبی صلعم که عدد که شمار

الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات

ماه ها نزد خدا دوازده است در کتاب خدا روزیکه آفرید خدا آسمانها

والأرض منها أربعة حرم ورجب يقال له شهر الله الأصم وثلاث

و زمینها را یعنی از آن ماه چهار ماه است که حرام است این رجب گفته میشود ماه خدا اصم

الأشهر متواليات يعني ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ألا إن رجب

دیگر سه در پی آن مراد میدارد ذو القعده و ذو الحجه و المحرم آگاه رجب

شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي فمن صام من

ماه خدا است و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من پس کسیکه روزه داشت از

رجب يوما إيمانا واحتسابا استوجب رضوان الله الأكبر

رجب یک روز در حال که مومن باشد و طالب اجر میکند از خدا واجب گرداند رضا مندی خدای بزرگ

وأسكن الفردوس الأعلى ومن صام منه يومين فله من الأجر

و ساکن گردانیده شود بهشت برین را و کسیکه روزه داشت از آن رجب دو روز پس مراو راست از مزد

ضعفان ووزن كل ضعف مثل جبال الدنيا ومن صام من

دو حصه و وزن هر حصه باشند کوههای دنیا و کسیکه روزه داشت از

رجب ثلاثة أيام جعل الله بينه وبين النار خندقا طوله

رجب سه روز گرداند خدای تعالی میان او و میان آتش خندقی که درازی او

مسيرة سنة ومن صام من رجب أربعة أيام عوفي من

یک ساله راه است و کسیکه روزه داشت از رجب چهار روز امان داده میشود از

البلايا من الجنون والجذام والبرص ومن فتنة المسيح الدجال

بلاها از دیوانگی و خوره و پیسی و از فتنه دجال

ومن صام منه خمسة أيام وقي من عذاب القبر ومن صام

و کسیکه روزه داشت از آن رجب پنج روز نگاه داشته شود از عذاب گور و کسیکه روزه داشت

منه ستة أيام خرج من قبره ووجهه أضوء من القمر ليلة

از آن رجب شش روز از قبر خود برآید در حال آنکه روی او روشن تر از ماه باشد شب

البدر ومن صام منه سبعة أيام فإن لجهنم سبعة أبواب

چهاردهم و کسیکه روزه داشت از آن ماه هفت روز پس بدرستی دوزخ را هفت در است

يغلق الله عنه بصوم كل يوم من أيامه بابا من أبوابها

همه آن بسته میشود از آن صیام برکت روزه هر روز از روزهای او دری از درهای او

ومن صام منه ثمانية أيام فإن للجنة ثمانية أبواب يفتح
وکسیکه روزه داشت از آن ماه هشت روز پس بدرستی بهشت را هشت در است میگشاید
الله له بصوم كل يوم بابا من أبوابها ومن صام منه تسعة
خدا برای او بعوض هر روزه هر روز دری از دروازهای بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه نه
أيام خرج من قبره وهو ينادي أشهد أن لا إله إلا الله ولا يرد
روز برآید از قبر خود در حالیکه ندا کند باین کلمات که گواهی میدهم اینکه معبود بحق الله است و گردانیده نشود
وجهه دون الجنة ومن صام منه عشر يوما جعل الله تعالى
روی او مگر بسوی بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه ده روز گرداند خدای تعالی
له على كل ميل على الصراط فراشا يستريح عليه ومن
برای او بر هر گروه بر صراط فرشی که آرام گیرد بر آن وکسیکه
صام منه أحد عشر يوما لم ير في يوم القيمة أفضل منه
روزه داشت از آن یازده روز هرگز نخواهد دید هیچ یکی را در روز قیامت بهتر از خود
إلا من صام مثله أو زاد عليه ومن صام من رجب اثنا عشر
مگر کسیکه روزه داشت مانند او یا زیاده کرد بر او وکسیکه روزه داشت از رجب دوازده روز
يوما كساه الله تعالى يوم القيمة حلتين الحلة الواحدة خير
بپوشاند خدای تعالی او را روز قیامت دو حله یک حله از آن بهتر است
من الدنيا وما فيها ومن صام من رجب ثلثة عشر يوما وضع
از دنیا و آنچه در وی است وکسیکه روزه داشت از آن ماه سیزده روز نهاده میشود
له يوم القيمة مائدة في ظل العرش فيأكل منها والناس في
برای او روز قیامت خوانی در سایهٔ عرش پس میخورد از آن و مردم در
شدة شديدة ومن صام من رجب أربعة عشر يوما أعطاه
شدت سخت باشند وکسیکه روزه داشت از آن ماه چهارده روز میدهد او را
الله عز وجل ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على
خدای بزرگ چیزی که ندیده است او را هیچ چشم و نه هیچ گوش شنیده و نگذشته است بر
قلب بشر ومن صام منه خمسة عشر يوما يوقفه الله تعالى
دل هیچ آدمی وکسیکه روزه داشت از آن پانزده روز ایستاده میکند او را خدای تعالی
يوم القيمة موقف الآمنين ولا يمر به ملك مقرب ولا نبي
روز قیامت جای ایستادن امن یافتگان و نمیگذرد باو فرشته مقرب و نه پیغمبر
مرسل إلا قال له طوبى لك أنك من الآمنين وفي لفظ آخر
مرسل مگر میگوید مر او را خوشی باد ترا که تو هرآینه از امن یافتگان هستی و در روایت دیگر است

زِيَادَةٌ عَلَى خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ مَنْ صَامَ مِنْهُ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْمًا كَانَ

زیاده بر پانزده روز و این ست که کسیکه روزه داشت از آن ماه شانزده روز میباشد

فِي أَوَائِلِ مَنْ يَزُورُ الرَّحْمٰنَ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَمَنْ صَامَ

در نخستین کسانیکه زیارت میکنند رحمن را و می‌بینند بسوی او و می‌شنوند کلام او و کسیکه روزه دا[شت]

مِنْهُ سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يَنْصِبُ اللهُ لَهُ عَلَى كُلِّ مِيلٍ مِنَ الصِّرَاطِ

از آن ماه هفده روز برپا کرده میشود مر او را بر هر کروه از صراط

مُسْتَرَاحًا يَسْتَرِيحُ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا

آسودگاه که می آساید بر آن و کسیکه روزه داشت از وی هژده روز

زَاحَمَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قُبَّتِهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ عَشَرَ

مزاحمت کرد ابراهیم م را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از آن ماه نوزده

يَوْمًا بَنَى اللهُ لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ بِحِذَاءِ قَصْرِ إِبْرَاهِيمَ وَآدَمَ عَلَيْهِمَا

روز بنا کند او را خدا قصری در بهشت روبروی قصر ابراهیم و آدم م

السَّلَامُ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا وَيُسَلِّمَانِ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عِشْرِينَ

و سلام میکند آن هردو را و سلام میکنند ایشان بروی و کسیکه روزه داشت از آن بیست

يَوْمًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا عَبْدَ اللهِ أَمَّا مَا قَدْ مَضَى فَقَدْ غَفَرَ

روز ندا میکند ندا کننده از آسمان ای بنده خدا اما چیزیکه گذشت پس بخشید

اللهُ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِيمَا بَقِيَ وَأَمَّا الْمُطَهِّرُ فَلَانٌ يُطَهِّرُ

خدا مر ترا پس از سر گیر عمل را در آنچه باقی مانده است و اما آنکه [illegible]

صَائِمَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ

روزه دارنده خود را از گناهان و خطاها از آنجمله است که خبر داد ما را بآن شیخ

الْإِمَامُ هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ

امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ

بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عنتره از پدر خود

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ شَهْرَ رَجَبٍ

از علی ابن ابی طالب رض گفت فرمود رسول صلعم که ماه رجب

شَهْرٌ عَظِيمٌ مَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفِ سَنَةٍ

ماهیست بزرگ هر که روزه داشت از وی روزی مینویسد خدا مر او را روزه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت از وی دو روز مینویسد خدا مر او را روزه دو هزار سال و کسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ صَوْمَ ثَلَاثَةِ اٰلَافِ سَنَةٍ

روزه داشت از وی سه روز میشود پیدا خواهیم مر او را اجرت کسیکه روزه داشت سه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ اُغْلِقَتْ عَنْهُ اَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت از وی هفت روز بند کرده میشود از او درهاے دوزخ و کسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُ

روزه داشت از وی هشت روز کشاده میشود مر او را درهاے هشت بهشت که در آید

مِنْ اَيِّهَا شَاءَ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا بُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ

از هر در که خواهد و کسیکه روزه داشت از وی پانزده روز بدل کرده میشود بدیهاے او

حَسَنَاتٍ وَنَادٰى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَانِفِ الْعَمَلَ

به نیکیها و ندا کند ندا کننده از آسمان هر آینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

و کسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالی و خبر کرد ما را امام هبة الله

بِاِسْنَادِهٖ عَنْ يُوْنُسَ عَنِ الْحَسَنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول ص هر که

صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ عُدِلَ لَهُ بِصِيَامِ ثَلٰثِيْنَ سَنَةً وَاَخْبَرَنَا

روزه داشت یک روز از رجب را برابر ساخته مر او را روزه داشتن سی سال و خبر کرد ما را

الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِئِ

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

بِاِسْنَادِهٖ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَثِيْرٍ عَنْ مَكْحُوْلٍ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ رَجُلًا سَاَلَ اَبَا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرده بود

الدَّرْدَاءِ رض عَنْ صِيَامِ رَجَبٍ فَقَالَ لَهُ سَاَلْتَ عَنْ شَهْرٍ كَانَتِ

ابو درداء را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مر او را پرسیدی تو از ماهیکه بود دانند

الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ فِيْ جَاهِلِيَّتِهَا وَمَا زَادَهُ الْاِسْلَامُ اِلَّا فَضْلًا

آن مردمان جاهلیت بزرگی داده بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مر او را اسلام مگر فضیلت

وَتَعْظِيْمًا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا تَطَوُّعًا يَحْتَسِبُ بِهٖ ثَوَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى

و بزرگی و هر که روزه داشت از رجب یک روز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدا تعالی

وَيَبْتَغِيْ بِهٖ وَجْهَهٗ مُخْلِصًا اَطْفَاَ صَوْمُهٗ ذٰلِكَ الْيَوْمِ غَضَبَ اللّٰهِ

و میخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد فرو نشاند روزه آن روز غضب خدا

تَعَالٰى وَاَغْلَقَ عَنْهُ بَابًا مِنْ اَبْوَابِ النَّارِ وَلَوْ اُعْطِيَ مِلْءَ الْاَرْضِ

تعالی را و بند کند از وی دری از درهاے آتش و اگر داده شود پری زمین

٤٨٥

ذهبا ما كان جزاءً له ولا يستكمل أجره بشيء من الدنيا دون

زر دنيا شد از نزد مرا او را و تمام نمیشود مزد او بچیزی از دنیا بغیر

يوم الحساب وله إذا أمسى عشر دعوات مستجابات فإن دعى

روز حساب و مر آن روزه دار راست وقتیکه شب میکند ده دعا قبول کرده پس اگر دعا میکند

له بشيء من عاجل الدنيا أعطاه وإلا ادخر له من الخير كأفضل

بآن مر چیزی را در شتاب اینده دنیا بدهد او را و الا ذخیره کرده از نیکی بهترین

ما دعى به داع من أولياء الله تعالى وأصفيائه الصادقين

چیزیکه دعا کرد باو دعا کننده از دوستان خدا تعالی و برگزیدگان او راستگو

ومن صام يومين كان له مثل ذلك وله مع ذلك أجر عشرة

و کسیکه روزه داشت دو روز میباشد مر او را مانند آن مر او را با آن مزد ده

من الصديقين في عمرهم بالغة أعمارهم ما بلغت ويشفع في

از راستان در عمر خود رسا شده باشد عمرهای ایشان چندانکه رسیده و قبول کرده شود شفاعت او

مثل ما يشفعون فيه ويكون في زمرتهم حتى يدخل الجنة

و بمقدار آنکه قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

معهم ويكون من رفقائهم ومن صام ثلثة أيام كان له مثل

با ایشان و باشد از دوستان ایشان و کسیکه روزه داشت سه روز باشد مر او را مانند

ذلك وقال الله تعالى عند إفطاره لقد وجب حق عبدي هذا

آن و میگوید خدا تعالی نزد افطار او هر آینه تحقیق واجب شد حق بنده من که اینست

ووجبت له محبتي وولايتي أشهدكم يا ملائكتي أني قد

و واجب شد مر او را دوستی و دوستی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان هر آینه من

غفرت له من ذنبه ما تقدم وما تأخر ومن صام أربعة أيام

بخشیدم او را از گناهان پیشین و پسین و کسیکه روزه داشت چهار روز

كان له مثل ذلك وثواب أولي الألباب التوابين ويعطى

میباشد مر او را مانند آن و ثواب صاحبان عقل که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كتابه في أوائل الفائزين ومن صام خمسة أيام كان له مثل

کتاب او در نخستین رستگاران و کسیکه روزه داشت پنج روز باشد مر او را مانند

ذلك وبعث يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر و

این و برانگیخته شود روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه شب چهاردهم است و

يكتب له عدد رمل عالج حسنات ويدخل الجنة ويقال له

نوشته میشود مر او را نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست و می در آید در بهشت و گفته میشود مر او را

٥١ ثمن على الله بما شئت ومن صام ستة ايام كان له مثل ذلك

آرزو بکن بر خدا آنچیزی که میخواهی و هرکه روزه داشت شش روز باشد مر او را مانند آن

ويعطى سوى ذلك نورا يستضيء به اهل الجمع في القيمة و

و داده میشود بجز این نوری که می درخشد بآن مردم که جمع اند در روز قیامت و

يبعث في الآمنين حتى يمر على الصراط بغير حساب ويعافى عن

برانگیخته شود در امن یافتگان تا آنکه بگذرد بر پل صراط بغیر حساب و نگهداشته میشود از

عقوق الوالدين وقطيعة الرحم ويقبل الله عليه بوجهه اذا

نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و توجه می آرد خدا بسوی او بذات پاک خود هرگاه

٥٢ لقيه يوم القيمة ومن صام سبعة ايام كان له مثل ذلك و

که ملاقی میشود مر او را روز قیامت و دیگر هرکه روزه داشت هفت روز باشد مر او را مانند این و

يغلق عنه سبعة ابواب النار ويحرمه الله على النار ويوجب

بند کرده میشود از او هفت در دوزخ و حرام میکند او را خدا بر دوزخ و واجب میکند

له الجنة يتبوء منها حيث يشاء ومن صام ثمانية ايام كان له

مر او را بهشت جا گیرد از او هرجا که خواهد و دیگر روزه داشت هشت روز باشد مر او را

مثل ذلك ويفتح له ابواب الجنة الثمانية يدخلها من اي

مانند این و کشاده میشود مر او را درهای هشت بهشت می درآید در او از هر

باب يشاء ومن صام تسعة ايام كان له مثل ذلك ويرفع كتابه

دری که خواهد و هرکه روزه داشت نه روز باشد او را مانند این و برداشته شود اعمال نامه او

في عليين ويبعث يوم القيمة في الآمنين ويخرج من قبره

در علیین و برانگیخته شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود

ووجهه نور يتلألأ يشرق لاهل الجمع حتى يقولوا هذا نبي

در حالیکه روی او نور باشد که می درخشد روشنی میدهد بر اهل جمع تا آنکه میگویند این نبی است

٥٣ مصطفى وان ادنى ما يعطى ان يدخل الجنة بغير حساب و

برگزیده است و کمترین چیزی که داده میشود اینست که درآید در بهشت بغیر حساب و

من صام عشرة ايام فبخ بخ له فيعطى مثل ذلك وعشرة اضعافه

کسیکه روزه داشت ده روز پس خوشا مر او را پس داده میشود مانند این و ده چند زیادت

وهو ممن يبدل الله سيئاته حسنات ويكون من المقربين القوامين

و او از کسانی است که بدل میکند خدا بدیهای او را به نیکیها و میباشد از نزدیکان که قیام کننده

لله بالقسط وكان كمن عبد الله الف عام صائما قائما صابرا

اند برای خدا بانصاف و باشد مانند کسیکه بندگی کرد خدا را هزار سال در حالیکه روزه دارنده ایستاده

ذُنُوبًا وَمَنْ صَامَ عِشْرِينَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَعِشْرُونَ

ضِعْفًا وَهُوَ مَعَ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ فِي قُبَّتِهِ وَيَشْفَعُ فِي

مِثْلِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ كُلُّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْخَطَايَا وَأَهْلِ الذُّنُوبِ وَمَنْ

صَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَلَاثُونَ ضِعْفًا وَنَادٰى

مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ أَبْشِرْ بِالْكَرَامَةِ الْعُظْمٰى قَالَ وَمَا الْكَرَامَةُ

الْعُظْمٰى قَالَ النَّظَرُ إِلٰى وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰى الْجَمِيلِ وَمُرَافَقَةُ النَّبِيِّينَ

وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقًا

طُوبٰى لَكَ طُوبٰى غَدًا إِذَا كُشِفَ الْغِطَاءُ وَأَفْضَيْتَ إِلٰى جَسِيمِ ثَوَابِ

رَبِّكَ الْكَرِيمِ فَإِذَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ سَقَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ خُرُوجِ

نَفْسِهِ شَرْبَةً مِنْ حِيَاضِ الْفِرْدَوْسِ وَيُهَوِّنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ

حَتّٰى مَا يَجِدُ أَلَمَ الْمَوْتِ وَظَلَّ فِي قَبْرِهِ رَيَّانًا وَيَظَلُّ فِي الْمَوْقِفِ رَيَّانًا

حَتّٰى يَرِدَ حَوْضَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ

مَلَكٍ مَعَهُمُ النَّجَائِبُ مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَمَعَهُمْ طَرَائِفُ الْحُلِيِّ وَ

الْحُلَلِ فَيَقُولُونَ لَهُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ النَّجَاءَ النَّجَاءَ إِلٰى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي

أَظْمَأْتَ لَهُ نَهَارَكَ وَأَنْحَلْتَ لَهُ جِسْمَكَ فَهُوَ مِنْ أَوَّلِ النَّاسِ دُخُولًا

جنات عدن يوم القيمة مع الفائزين رضي الله عنهم ورضوا

عنه ذلك هو الفوز العظيم قال ولو كان له في كل يوم يصوم

صدقة على زنة ثوابه تصدق بها فهيهات هيهات هيهات

ثلاثا لو اجتمع جميع الخلائق على ان يقدروا قدر ما اعطى ذلك

العبد من الثواب ما بلغوا معشار العشر مما اعطى الله ذلك العبد

من الثواب وعن عبد الله بن الزبير رض انه قال من فرج عن مؤمن

كربة في شهر رجب وهو شهر الله الاصم اعطاه الله تعالى في الفردوس

قصرا مد بصره الا فاكرموا رجب يكرمكم الله عز وجل بالف كرامة

قال عقبة بن سلامة بن قيس يرفعه الى النبي صلى الله عليه انه قال من تصدق

في رجب باعده الله تعالى من النار كمقدار غراب طار فرخا من وكره

وهو في الهواء حتى مات هرما وقيل الغراب يعيش خمسمائة عام و

اما السابق فلانه اول الاشهر الحرم واما الفرد فلانه مفرد عن

اخوانه كما روى ثوبان بن يزيد قال قال رسول الله صلى الله عليه في حجة

الوداع في خطبته الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله

السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث

صحاح

مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَوَاحِدَةٌ فَرْدٌ رَجَبُ مُضَرَ

پی در پی آینده دیگر فرد است رجب مضر

الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ فَصْلٌ آخَرُ وَعَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

آنکه در میان جمادی و شعبان است فصل دیگر و روایت است از عکرمه از ابن عباس رض

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ رَجَبُ شَهْرُ اللهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِي وَرَمَضَانُ

از پیغمبر صلعم او بدرستی فرمود صلعم رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان

شَهْرُ أُمَّتِي وَعَنْ مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

ماه امت من است و روایت است از موسی بن عمران که گفت شنیدم از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدُّ

که گفت فرمود رسول الله صلعم بدرستی در بهشت نهریست که گفته شود او را رجب سخت تر است

بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ يَوْمًا سَقَاهُ اللهُ

از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد هر که روزه داشت از رجب یک روز بنوشاند خدا از

مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا لَا

ازین نهر و روایت است از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکی است که

يَدْخُلُهُ إِلَّا صُوَّامُ رَجَبٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ لَمْ يَصُمْ رَسُولُ اللهِ

نه درآیند در او مگر روزه داران ماه رجب و روایت است از ابوهریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا بَعْدَ رَمَضَانَ إِلَّا رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَعَنْ أَنَسٍ رض أَيْضًا

صلعم هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و روایت است از انس رض نیز

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الْخَمِيسِ

که گفت فرمود رسول صلعم هر که روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه

وَالْجُمُعَةِ وَالسَّبْتِ كَتَبَ اللهُ لَهُ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ وَقِيلَ رَجَبٌ

و آدینه و شنبه بنویسد خدا تعالی مر او را عبادت نهصد سال و گفته شده است رجب

لِتَرْكِ الْجَفَاءِ وَشَعْبَانُ لِلْعَمَلِ وَالْوَفَاءِ وَرَمَضَانُ لِلصِّدْقِ وَالصَّفَاءِ

از برای ترک بدی است و شعبان از برای عمل نیک و وفای عهد است و رمضان از برای راستی

رَجَبٌ شَهْرُ التَّوْبَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْمَحَبَّةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الْقُرْبَةِ رَجَبُ

رجب ماه توبه است شعبان ماه محبت است رمضان ماه نزدیکی است رجب

شَهْرُ الْحُرْمَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْخِدْمَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ النِّعْمَةِ رَجَبُ شَهْرُ

ماه حرمت است شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه

الْعِبَادَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الزَّهَادَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الزِّيَادَةِ رَجَبُ

عبادت است و شعبان ماه زهد کردن است رمضان ماه زیاده و ... است رجب

شهر يضاعف الله فيه الحسنات شعبان يكفر فيه السيئات

ماهیست که دو چندان میکند در آن نیکوئیها شعبان ماهیست که دور میکند خدا در او بدیها

رمضان ينتظر فيه الكرامات رجب شهر السابقين شعبان

رمضان ماهیست که در او [illegible] میشود کرامتهای حق رجب ماه پیشی گیرندگان است شعبان

شهر المقتصدين رمضان شهر العاصين وقال ذو النون المصري

ماه میانه روندگان است رمضان ماه گنهکاران است وگفت ذو النون مصری

رحمه الله رجب لترك الآفات وشعبان لاستعمال الطاعات و

رحمه الله رجب از برای ترک آفات است وشعبان از برای کردن طاعتها و

رمضان لانتظار الكرامات فمن لم يترك الآفات فلم يستعمل

رمضان از بهر دیدن کرامتها پس هر که ترک نکند آفات را عمل نکند

الطاعات ولم ينتظر الكرامات فهو من أهل الترهات وقال

بندگیها را و انتظار نکشد کرامتها را پس او از اهل [illegible] وگفته

أيضا رجب شهر الزرع وشعبان شهر السقي ورمضان شهر

ذو النون رجب ماه کشت است وشعبان ماه آب دادن است ورمضان ماه

الحصاد وكل يحصد ما زرع ويجزى ما صنع ومن ضيع الزراعة

درودن است وهر کسی میدرود چیزی که کشته است وجزا داده میشود چیزی را که کرده است وکسیکه ضایع [illegible]

ندم يوم حصاده وأخلف ظنه مع سوء معاده وقال بعض

پشیمان شد در روز درودن کشت خود وخلاف یافت گمان خود را با بدی بازگشت خود وگفت بعض

الصالحين السنة شجرة رجب أيام إيراقها وشعبان أيام

صالحان سال درخت است رجب روزهای برگ اوست وشعبان روز

إثمارها ورمضان أيام قطافها وقيل خص رجب بالمغفرة من

بار آوردن او ورمضان روزهای میوه بریدن او وگفته شده است رجب خاص کرده شده است

الله تعالى وشعبان بالشفاعة ورمضان بتضعيف الحسنات

خدای تعالی وشعبان خاص کرده شده است بشفاعت ورمضان خاص کرده شده است به دو چندان

وليلة القدر بإنزال الرحمة ويوم عرفة بإكمال الدين كما قال

ولیلة القدر خاص کرده شده است به نزول رحمت و روز عرفه با تمام کردن دین چنانکه گفت

الله تعالى اليوم أكملت لكم دينكم ويوم الجمعة بإجابة أدعية

خدا [illegible] امروز تمام کردم مر شما را دین شما و روز جمعه خاص است بقبول دعاهای

القائمين ويوم العيد بالعتق من النار فكذلك رغائب المؤمنين

دعاکنندگان و روز عید خاص است به آزادی از آتش دوزخ و خلاصی کردن مؤمنان

قال المازني عن الحسين بن علي رض انه قال صوموا رجب

وگفت مازنی از حسین بن علی رض که بدرستی او گفت روزه دارید رجب را

فان صوم رجب توبة من الله عز وجل وروي عن سلمان

روزه رجب توبه است از خدای عز وجل و روایت کرده شده است از سلمان

الفارسي رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول من صام

فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که میگفت هر که روزه داشت

يوما من رجب فكانما صام الف سنة وكانما اعتق الف رقبة

یک روز از رجب پس چنانستی که روزه داشته هزار سال و چنانستی که آزاد کرده هست هزار برده

ومن تصدق فيه بصدقة فكانما تصدق بالف دينار و

و هر که تصدق کرد اندران صدقه پس چنانستی که صدقه داده هست هزار دینار و

كتب الله له بكل شعرة على بدنه الف حسنة ورفع الف درجة

بنویسد خدا ویرا بمقابله هر مویی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند کرده شد هزار مرتبه

ومحي عنه الف سيئة وكتب له بكل يوم يصومه وبكل صدقة

و محو میکند از وی هزار بدی و بنویسد مر او را بعوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه

يتصدق بها الف حجة والف عمرة وبنى له في الجنة الف

که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار

دار والف قصر والف حجرة وفي كل حجرة الف مقصورة وفي

خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در

كل مقصورة الف حور احسن من الشمس الف مرة فصل

هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت

في فضل صيام اول يوم من رجب وقيام اول ليلة منه اخبرنا

در فضیلت روزه اول روز از رجب و قیام اول شب از آن خبر کرد ما را

الامام الشيخ هبة الله السقطي رحمة الله باسناده عن انس بن

امام شیخ هبة الله رض باسناد خود از انس بن

مالك رض قال كان رسول الله صلى الله عليه اذا دخل رجب قال اللهم

مالک رض گفت بود رسول الله صلعم که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدایا

بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا رمضان واخبرنا الشيخ

برکت کن ما را در رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان و خبر کرد ما را شیخ

الامام هبة الله باسناده عن ميمون بن مهران باسناده عن

امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

أبي ذر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام أول يوم من رجب

ابی ذر رض از نبی صلعم که فرمود هرکه روزه داشت اول روز از رجب

عدل صيام شهر ومن صام سبعة أيام أغلقت عنه أبواب

برابر گردد روزه یک ماه را و هرکه روزه داشت هفت روز بسته شد از و درهای

جهنم السبعة ومن صام ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة

دوزخ هفت و هرکه روزه داشت هشت روز کشاده میشود مر او را هشت بهشت

الثمانية ومن صام منه عشرة أيام بدل الله سيئاته حسناته

و هرکه روزه داشت از و ده روز بدل میکند بدیهای او را نیکیها

ومن صام منه ثمانية عشر يوما نادى مناد من السماء قد

و هرکه روزه داشت از و هژده روز ندا میکند ندا کننده از آسمان هر آینه

غفر لك فاستأنف العمل وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله

بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را و خبر داد ما را شیخ امام هبة الله

بإسناده عن سلامة بن قيس رفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم من صام

باسناد خود از سلامة بن قیس که رسانید سوی پیغمبر صلعم هرکه روزه داشت

أول يوم من رجب كفر الله عنه ذنوب ستين سنة ومن

اول روز از رجب دور میکند خدا تعالی از و گناهان شصت سال و کسیکه

صام خمسة عشر يوما حاسبه الله حسابا يسيرا ومن صام

روزه داشت پانزده روز حساب کند او را خدا تعالی حساب آسان و کسیکه روزه

ثلثين يوما من رجب كتب الله تعالى له رضوانه ولم يعذبه

سی روز از رجب مینویسد خدا تعالی مر او را خدای تعالی خوشنودی خود و عذاب

وروي أن عمر بن عبد العزيز رحمه الله كتب إلى الحجاج بن أرطاة

و روایت کرده شده است که عمر ابن عبد العزیز رح نوشت بسوی حجاج ابن ارطاة

وهو على البصرة وقيل إلى عدي بن أرطاة عليك بأربع

و او حاکم بود بر بصره و گفته شده است بسوی عدی ابن ارطاة بر تو باد نگاهداشت چهار

ليال في السنة فإن الله تعالى يفرغ فيهن الرحمة إفراغا وهي

شب در سال زیرا که خدا تعالی میریزد در آن شبها رحمت و آن

أول ليلة من رجب وليلة النصف من شعبان وليلة

اول شب است از رجب و شب میانگی از شعبان و شب

السابع والعشرين من رمضان وليلة الفطر وعن خالد بن

بیست و هفتم از رمضان و شب فطر و از خالد بن

عدل بالفتح برابر

٧٩٣

متعلق صفحه ۴۹۲

معدان رح أنه قال خمس ليال في السنة من واظب عليهن رجاء

معدان رح که او گفت پنج شب است در سال که هر که مواظبت کند بر آنها از جهت امید

ثوابهن وتصديقا بوعدهن أدخله الله تعالى الجنة أول

ثواب آن شبها و درست دانسته است وعده آنها را درآید او را خدای تعالی در بهشت. اول

ليلة من رجب يقوم ليلها ويصوم نهارها وليلتي

شب از رجب بایستد شب او را و روزه دارد روز او را و هر دو شب

العيدين يقوم ليلهما ويصوم نهارهما وليلة عاشورا

هر دو عید بایستد شبهای آنها و روزه دارد روزهای آنها و شب عاشورا

يقوم ليلها ويصوم نهارها فصل وقد جمع بعض العلماء

بایستد شب او و روزه دارد روز او و هر آینه جمع کرده بعضی علما

رحمة الله عليهم الليالي التي يستحب إحياؤها فقال إنها أربع

رح شبها که مستحب است زنده داشتن آنها پس گفت آنها چهارده

عشرة ليلة في السنة وهي أول من شهر المحرم وليلة عاشورا

شب است در سال و آن اول شب از ماه محرم و شب عاشورا

وأول ليلة من شهر رجب وليلة النصف منه وليلة سبع

و اول شب از ماه رجب و شب میانگی از او و شب بیست و هفتم

وعشرين منه وليلة النصف من شعبان وليلة العرفة و

از او و شب میانگی از شعبان و شب عرفه و

ليلتا العيدين وخمس ليال منها في شهر رمضان وهن وتر

هر دو شب عید و پنج شب از آن شبها در ماه رمضان شب های طاق

ليالي العشر الأواخر وكذلك يستحب مواصلة سبعة عشر يوما

شبهای ده آخر است و هم چنین مستحب است پیوستن هفده روز

بالأوراد والمواظبة على العبادة فيها وهي يوم عرفة ويوم

به وردها و پیوسته بودن بر عبادت در آنها و آن روز عرفه است و روز

عاشورا ويوم النصف من شعبان ويوم الجمعة ويوما

عاشورا و روز میانگی از شعبان و روز جمعه و هر دو روز

العيدين والأيام المعلومات وهي عشر ذي الحجة والأيام

هر دو عید و روزهای معلومه و آن ده روز ذی الحجه است و ایام

المعدودات وهي أيام التشريق وأفضلها يوم الجمعة وشهر

معدودات و آن ایام تشریق است و بزرگترین آنها روز جمعه است و ماه

۴۹۳

رمضان لما روى انس رض عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال اذا سلم

رمضان است از جهت روایتی که روایت کرده است انس از رسول الله ص که فرمود وقتیکه سالم ماند

يوم الجمعة سلمت الايام واذا سلم شهر رمضان سلمت

روز جمعه سلامت ماند همه روزها و وقتیکه سلامت ماند ماه رمضان سلامت ماند

السنة ثم اكد الايام وافضلها بعد ذلك يوم الاثنين والخميس

همه سال پس استوارترین روزها و بهترین آنها بعد از این روز دوشنبه و پنجشنبه

لانهما يومان ترفع فيهما الاعمال الى الله عز وجل فصل في الادعية

زیرا آن دو روزاند که برداشته میشود در آنها عملها بسوی خدا عزیز فضلیت در بیان دعاهای

المأثورة في اول ليلة من رجب يستحب ان يدعو في اول

که روایت کرده شده اند در اول شب از ماه رجب مستحب است اینکه دعا کنند در اول

ليلة من رجب اذا فرغ من صلاته بهذا الدعاء وهو ان يقول

شب از رجب وقتیکه فارغ شود از نماز خود باین دعا و آن اینست که گوید

الهي تعرض لك في هذه الليلة المتعرضون وقصدك

ای بار خدایا پیش آمدند ترا درین شب پیش آیندگان و آهنگ کردند ترا

القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في

آهنگ کنندگان و امید داشتند بخشش ترا و احسان ترا طالبان و مر تراست در

هذه الليلة نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من

این شب وزیدنها و جایزها و بخششها و بخششها منت می نهی بآن کسی را

تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها

که میخواهی از بندگان و باز میداری آن را از کسیکه سبقت نکرده است مر او را عنایت از تو و آن

انا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت

منم بنده تو محتاج بسوی تو امیدوار فضل تو و مرحمت تو پس اگر بوده تو

يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وجدت

ای صاحب من که تفضل کرده بر یکی درین شب از خلقت خود و بخشش کرده

عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله وجد علي بطولك

بر آن بعطا از مهربانی پس رحمت نازل کن بر محمد و آل او و بخشش کن بر من

ومعروفك يا رب العالمين وكان علي بن ابي طالب ع يفرغ

و احسان خود ای پروردگار عالمیان و بوده است علی بن ابی طالب ع که خالی میکرد

نفسه للعبادة في اربع ليال في السنة وهي اول ليلة من رجب

نفس خود را برای عبادت در چهار شب در سال و آن اول شب است از رجب

٤٩٥

وَلَيْلَةَ الْفِطْرِ وَلَيْلَةَ الْأَضْحٰى وَلَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ

و شب عید الفطر و شب عید الضحی و شب نیمه از شعبان و بود

مِنْ دُعَائِهِ فِيهَا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَصَابِيحِ الْحِكْمَةِ وَ

از دعاهای او در آن شب ای بار خدا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او که چراغهای حکمت اند و

مَوَالِي النِّعْمَةِ وَمَعَادِنِ الْعِصْمَةِ وَاعْصِمْنِي بِهِمْ مِنْ كُلِّ سُوْءٍ وَلَا

صاحبان نعمت اند و کانهای پاکی و نگهدار مرا با ایشان از هر بدی و مگیر

تَأْخُذْنِي عَلٰى غِرَّةٍ وَلَا عَلٰى غَفْلَةٍ وَلَا تَجْعَلْ عَوَاقِبَ أَمْرِي حَسْرَةً وَ

مرا بر ناگاه و نه بر غفلت و مگردان انجام کار من را حسرت و

نَدَامَةً وَارْضَ عَنِّي فَإِنَّ مَغْفِرَتَكَ لِلظَّالِمِينَ وَأَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ

پشیمانی و راضی شو از من زیرا که مغفرت تو مر ظالمان راست و من از ظالمانم

اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَضُرُّكَ وَأَعْطِنِي مَا لَا يَنْفَعُكَ فَإِنَّكَ الْوَسِيعَةُ

رَحْمَتُهُ الْبَدِيعَةُ حِكْمَتُهُ فَأَعْطِنِي السَّعَةَ وَالدَّعَةَ وَالْأَمْنَ وَ

رحمت او عجیب است حکمت او پس عطا کن مرا فراخی و راحت و امن و

الصِّحَّةَ وَالشُّكْرَ وَالْمُعَافَاةَ وَالتَّقْوٰى وَالصَّبْرَ وَالصِّدْقَ

تندرستی و شکر بر نعمت و عافیت و پرهیزگاری و صبر و راستی

عَلَيْكَ وَعَلٰى أَوْلِيَائِكَ أَعْطِنِي الْيُسْرَ مَعَ الْعُسْرِ وَاعْمُمْ بِذٰلِكَ

بر تو و بر دوستان تو عطا کن مرا آسانی با سختی و عام کن بدین

أَهْلِي وَوَلَدِي وَإِخْوَانِي فِيكَ وَمَنْ وَلَدَنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا در راه تو و کسی که زاییده مرا از مسلمانان و

الْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فَصْلٌ فِي الصَّلٰوةِ الْوَارِدَةِ

و مسلمانان زنان و مومنان مردان و مومنان زنان فصل در نماز که وارد گشته و

فِي شَهْرِ رَجَبٍ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

در ماه رجب خبر کرد ما را شیخ امام هبة الله بن مبارک

السَّقَطِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَحَامِلِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمٰعِيلَ

بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّفَّارُ أَخْبَرَنَا سَعْدُ بْنُ نَصْرِ بْنِ الْمَنْصُورِ الْبَزَّازُ أَخْبَرَنَا

سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ

سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال وقد استهلّ رجب يا

از سلمان رض ... که فرمود در حالی که ظاهر گردیده بود رجب ای

سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر

سلمان نیست هیچ مؤمن و مؤمنه که نماز گذارد در این ماه

ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله

سی رکعت بخواند در هر رکعتی سوره فاتحه و قل هو الله

أحد ثلاث مرات وقل يا أيها الكافرون ثلاث مرات إلا محى الله

احد سه بار و قل یا ایها سه بار مگر آنکه محو گرداند خدا

عنه ذنوبه وأعطي من الأجر كمن صام الشهر كله كان من

از و گناهان او و داده شود از مزد مانند کسیکه روزه داشت تمام ماه و باشد از

المصلين إلى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من

نمازگزاران تا سال آینده و بالا برداشته شود مر او را هر روز عمل شهید از

شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له

شهیدان بدر و نوشته میشود مر او را بروزه هر روزی عبادت یکساله و برداشته میشود

ألف درجة فإن صام الشهر كله وصلى هذه الصلاة أنجاه

هزار مرتبه پس اگر روزه داشت تمام ماه و نماز گزارد باین طور که مذکور شد نجات داد

الله من النار وأوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه أخبرني

خدا تعالی از آتش و واجب گرداند مر او را بهشت و باشد در قرب خدا تعالی خبر داد مرا

بذلك جبريل عليه الصلاة والسلام وقال يا محمد هذه

باین ثواب جبرئیل ع و گفت ای محمد ص این

علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لأن المنافقين

علامتیست از بهر فرق کردن میان شما و میان مشرکان و منافقان زیرا که منافقان

لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله أخبرني

نمیگذارند این نماز را گفت سلمان گفتم یا رسول الله خبر ده مرا

كيف أصليها ومتى أصليها قال يا سلمان تصلي في

که چگونه گذارم این نماز را و کی گذارم گفت ای سلمان بگذاران در

أوله عشر ركعات تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب

اول او ده رکعت بخوان در هر رکعت فاتحه

مرة واحدة وقل هو الله أحد ثلث مرات وقل يا أيها

یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره کافرون

٥١

٥٣

[illegible]

۴۹۶

الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بها وجهك

وصل في وسط الشهر عشر ركعات اقرء في

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

على وجهك وصل في آخر الشهر عشر ركعات اقرء في كل

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

وقل يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

إلى السماء، وقل لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك
بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله یگانه است نیست او را شریک مر او راست ملک
وله الحمد، يحيي ويميت، بيده الخير، وهو على كل شيء قدير،
و مر او راست ستودن زنده میکند و میمیراند بدست اوست نیکی و او بر همه چیز تواناست
وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين، ولا حول ولا قوة
درود خدا باد بر سید ما که محمد است و آل پاک او و نیست توانائی و طاقت
إلا بالله العلي العظيم، وسل حاجتك يستجاب لك دعاؤك،
مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعای تو
ويجعل الله بينك وبين جهنم سبعين خندقاً، كل
و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر
خندق كما بين السماء والأرض، ويكتب لك بكل ركعة ألف ألف
خندق در کشادگی همچو کشادگی میانه زمین و آسمان باشد و نوشته شود ترا بعوض هر رکعت هزار هزار
ركعة، ويكتب لك براءة من النار، وجوازاً على الصراط. قال
رکعت و نوشته شود مر ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت
سلمان: فلما فرغ النبي صلى الله عليه وسلم من الحديث
سلمان هرگاه فارغ شد پیغمبر از حدیث
خرّ ساجداً يبكي شكراً لله تعالى لما سمعت من هذه الزيادة
افتاد سجده کننده و گریسته در حالت شکر خدا از آنچه شنیدم از این زیادت ثواب
ووجدت في كتاب العمل بالسنة فصل في تأكيد الفضيلة
و یافتم در کتاب عمل سنت پیغمبر فصل در بیان تاکید فضیلت
في صوم أول خميس من رجب والصلاة في أول ليلة الجمعة
در روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه
أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي أخبرنا القاضي
خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله سقطی خبر داد ما را قاضی
أبو الفضل جعفر بن يحيى الحكاك المكي أخبرنا أبو عبد الله
ابو الفضل خبر داد ما را ابو عبد الله
الحسين بن عبد الكريم بن محمد الجزري بمكة في
در مکه در
المسجد الحرام أخبرنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن جهضم
مسجد حرام خبر داد ما را ابو الحسن

الهمداني أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعيدي

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصنعاني

عن حميد الطويل عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه وسلم لأنه مخصوص

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على أنبيائه

وفيه أنقذ أولياءه من يد أعدائه من صامه استوجب على

الله تعالى ثلاثة أشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

وعصمة فيما بقي من عمره وأما الثالث أمان من العطش يوم

العرض الأكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله إني أعجز

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صم أول يوم منه و

أوسط يوم منه وآخر يوم منه فإنك تعطى ثواب من صامه كله

فإن الحسنة بعشر أمثالها ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة

في رجب فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

أنه إذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والأرضين

إلا ويجتمعون في الكعبة وحواليها فيطلع الله تعالى عليهم
اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا
حاجتنا أن تغفر لصوّام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت
ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يصوم يوم الخميس أول
خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة
يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة
الكتاب مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات وقل هو
الله أحد اثنتي عشرة مرة ويفصل بين كل ركعتين بتسليمة
فإذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على
محمد النبي الأمي وعلى آله وسلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده
سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع رأسه
فيقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فإنك أنت العزيز الأعظم
سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة
الأولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فإنها تقضى قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد ولا أمة صلى

هذه الصلوة إلا غفر الله له جميع ذنوبه ولو كانت مثل

این نماز را مگر کہ بیامرزد خدا مر او را ہمہ گناہان او و اگرچہ باشد ہمچون

زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وعدد قطر الأمطار

کف دریا و شمار ریگ و وزن کوہہا و شمار قطرہ ہاے باران

وورق الأشجار ويشفع يوم القيمة في سبعمائة من أهل

و برگ درختان و شفاعت قبول کردہ شود روز قیامت در ہفت صد کس از اہل

بيته فإذا كان أول ليلة في قبره جاءه ثواب هذه الصلوة

بیت او پس ہرگاہ کہ باشد اول شبے در گور او بیاید او را ثواب این نماز

بوجه طلق ولسان ذلق فيقول له يا حبيبي أبشر فقد نجوت

بروے کشادہ و زبان روان پس بگوید مر او را اے دوست من بشارت باد مر ترا

من كل شدة فيقول من أنت فوالله ما رأيت رجلا أحسن

از ہر سختی پس بگوید کیستی تو سوگند بخدا ندیدہ ام مردے نیکو رو تر

وجها من وجهك ولا سمعت كلاما أحلى من كلامك ولا

از روے تو و نشنیدم کلامے شیرین تر از کلام تو و نہ

شممت رائحة أطيب من رائحتك فيقول له يا حبيبي أنا

نبوئیدم بوئے خوشبوتر از بوئے تو پس بگوید مر او را اے دوست من

ثواب تلك الصلوة التي في ليلة كذا في شهر كذا في سنة

ثواب آن نمازم کہ گزاردہ بودی در شب فلان در ماہ فلان در سال

كذا جئت الليلة لأقضي حاجتك وأنس وحدتك وأدفع

فلان آمدم امشب کہ روان کنم حاجت ترا و مونس شوم تنہائی ترا و دور دارم

عنك وحشتك فإذا نفخ في الصور أظللتك في عرصة

از تو وحشت تو پس ہرگاہ کہ دمیدہ شود در صور سایہ کنم ترا در میدان

القيمة على رأسك فأبشر فلن تعدم الخير من مولاك أبدا

قیامت بر سر تو پس بشارت باد مر ترا ... صاحب خود ہمیشہ

فصل في فضل صيام يوم السابع والعشرين من رجب

در فضیلت روزہ داشتن روز بست و ہفتم از ماہ رجب

أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي قال أخبرنا

خبر داد ما را شیخ ابو البرکات ہبۃ اللہ

الشيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب قال

قال

أخبرنا عبد الله بن علي محمد بن بشير أخبرنا علي بن عمر

الحافظ أخبرنا أبو بكر نصر حيشون بن موسى الخلال أخبرنا

علي بن سعيد الديلمي أخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي

عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي

هريرة رض عن النبي صلى الله عليه قال من صام يوم السابع والعشرين

من رجب كتب له ثواب صيام ستين شهرا وهو أول يوم

نزل فيه جبرائيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه بالرسالة و

أخبرنا هبة الله بإسناده عن الحسن البصري قال كان

عبد الله بن عباس رض إذا كان يوم السابع والعشرين من رجب

أصبح معتكفا وظل مصليا إلى وقت الظهر فإذا صلى الظهر

تنفل هنيهة ثم صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة

الحمد لله مرة والمعوذتين مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر

ثلاثا وقل هو الله أحد خمسين مرة ثم يخلد إلى الدعاء إلى

وقت العصر ويقول هكذا كان يصنع رسول الله صلى الله عليه في

هذا اليوم وأخبرنا هبة الله بإسناده عن أبي سلمة عن أبي

هريرة وسلمان الفارسي رضي الله عنهم قالا قال رسول الله
هريره و سلمان فارسي رضا گفتند كه فرمود رسول صلعم
صلى الله عليه وسلم ان في رجب يوما وليلة من صام ذلك اليوم وقام
كه در رجب روزيست و شبي هركه روزه داشت اين روز و بيدار ماند
تلك الليلة كان له من الاجر كمن صام مائة سنة وقام
در آن شب باشد مراورا از اجر همچو كسيكه روزه داشت صد سال و بيدار ماند
لياليها وهي ثلثة بقين من رجب وهو اليوم الذي بعث
شبهاى صد سال و آن شبي است كه باقي مانده است سه شب از رجب و آن روزيست كه مبعوث شده
فيه نبينا صلى الله عليه وسلم فصل في اداب الصيام وما نهى عنه
پيغمبر ما صلعم فصل است در بيان آداب صيام و آنچه بازداشته شده است از
من الاثام ينبغي للصائم ان يجرد صومه من الاثام ويتمه
از گناهان سزاوار است مر صايم را كه تنها كند روزه خود را از گناهان و تمام كند او را
بتقوى الله عز وجل لما اخبرنا به الشيخ هبة الله قال اخبرنا
به پرهيزگاري خداي عز وجل از حديثيكه خبر داد ما را بآن شيخ هبة الله گفت خبر داد ما را
الحسن بن احمد بن عبد الله الفقيه الحنبلي قال اخبرنا محمد
حسن بن احمد بن عبد الله فقيه حنبلي گفت خبر داد ما را محمد
بن احمد الحافظ قال اخبرنا الحسين بن جعفر الواعظ قال
بن احمد حافظ گفت خبر داد ما را حسين بن جعفر واعظ گفت
اخبرنا احمد بن عيسى بن السكين قال اخبرنا ابن اسحق الملقب
خبر داد ما را احمد بن عيسى بن سكين گفت خبر داد ما را ابن اسحق ملقب
بالصيام قال اخبرنا اسحق بن رزين الراسبي قال اخبرنا اسمعيل
بصيام گفت خبر داد ما را اسحق بن رزين راسبي گفت خبر داد ما را اسمعيل
بن يحيى قال اخبرنا مسعود بن كدام عن عطية عن ابي سعيد
بن يحيى گفت خبر داد ما را مسعود بن كدام از عطيه از ابي سعيد
الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رجب من
خدري رض گفت فرمود رسول الله صلعم رجب از
الشهور الحرم وايامه مكتوبة على ابواب السماء السادسة فاذا
ماههاى حرام است و روزهاى او نوشته شده بر در آسمان ششم پس هرگاه
صام الرجل منه يوما وجرد صومه بتقوى الله عز وجل
روزه داشت مردى از وى يك روز و تنها كرد روزه خود را به پرهيزگاري خداي عز وجل

نطق الباب ونطق اليوم وقالا يا رب اغفر له وإذا لم يتم

گویا میشود در او و گویا میشود روز او و گویند ای پروردگار بیامرز او را و هرگاه که تمام نشود

صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفرا له وقالا أو قيل له خدعتك

روزه او به پرهیزگاری خدای تعالی طلب آمرزش نکنند مر او را و گویند یا گفته شود مر او را فریب داد

نفسك وعن الأعرج عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

نفس تو و از اعرج از ابو هریره گفت فرمود رسول صلعم

الصيام جنة فإذا كان أحدكم صائما فلا يجهل فإن امرؤ شاتمه

روزه سپر است پس هرگاه که باشد یکی از شما روزه دار پس جهل نکند اگر مردی دشنام کند او را

أو قاتله فليقل إني صائم وعن النبي صلى الله عليه أنه قال من لم يترك

یا قتال کند پس بگوید که من روزه دارم و مروی است از نبی صلعم که بدرستی فرمود هر که ترک نکند

قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في أن يترك طعامه وشرابه

گفتن دروغ و عمل کردن بآن پس نیست خدای را هیچ حاجت در آنکه ترک کند طعام خود و شراب

وعن الحسن عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام

و از حسن از ابی هریره رض گفت فرمود رسول صلعم روزه

جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب أو بغيبة

سپر است از آتش تا آنکه پاره نکرده است او را گفتند چه چیز پاره میکند او را فرمود بدروغ و بغیبت

وعن أبي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه أنه قال ليس الصيام من

و از ابی هریره رض مر روایت کرد فرمود رسول الله صلعم نیست روزه از

الأكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث أخبرنا الشيخ

خوردن و آشامیدن ولیکن روزه از ترک فحش و لغو است خبر داد مارا شیخ

أبو نصر محمد بن البنا قال أخبرنا والدي الشيخ أبو علي بن أحمد

ابو نصر محمد بن بنا گفت خبر داد مارا پدر من شیخ ابو علی بن احمد

بن عبد الله بن البنا قال أخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله

بن عبد الله بن بنا گفت خبر داد مارا محمد حافظ گفت روایت کرد مارا عبد الله

قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عنبسة

گفت روایت کرد مارا جعفر بن محمد جمال گفت روایت کرد مارا سعید بن عنبسه

قال أخبرنا بقية بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد

گفت خبر داد مارا بقیه بن خلف گفت خبر داد مارا بقیه گفت روایت کرد مارا محمد

الحجاج عن خاقان عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

حجاج از خاقان از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة

والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر

عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

ما صام من ظل يأكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده

باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تأمل خلف امرأة

من فوق ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن

سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت

فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم

ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم

صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه رب صائم

ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من

قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه اهتز لذلك العرش وغضب له

الرب عني به صلى الله عليه اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل اريد

به الخلق وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير شريك

من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني اني لا اقبل

۵۰۵

الا ما اخلص لي يا ابن آدم انا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت

لغيري فانما جزاؤك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول

في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق

وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فانك تعلم خائنة الاعين

وما تخفي الصدور فينبغي للقائل ان يتأدب ويحذر من

الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر

الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ ابو نصر عن والده باسناده

عن ابي فراس انه سمع عبد الله بن عمرو رض يقول سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر الا يومي الفطر والاضحى

وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام ابراهيم عليه السلام

ثلاثة ايام من كل شهر صام الدهر وافطر الدهر واخبرنا الشيخ

ابو نصر عن والده باسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد

الله ان رجلا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم من اهل البادية فقال

يا رسول الله اخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى

احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر ان الغضب بوجه النبي

قُرْبَهُ وَاشْتَهَرَهُ حَتَّى أَسْكَتَهُ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ

پس ترسانید او را و خشم کرد با او تا خاموش کرد او را پس چون برداشته شد غضب از پیغمبر ﷺ گفت عمر

يَا نَبِيَّ اللهِ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الدَّهْرَ كُلَّهُ

ای پیغمبر خدا بگرداند خدا مرا فدای تو خبر کن مرا از مردی که روزه دارد همه سال را

قَالَ لَا صَامَ ذَلِكَ وَلَا أَفْطَرَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

گفت پیغمبر ﷺ نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی ثواب روزه نیافت و نه لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود ﷺ آنکس روزه داشت همه عمر

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ قَالَ

پس گفت ای پیغمبر خدا خبر ده مرا از مردی که روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا الْخَمِيسُ فَيَوْمٌ تُرْفَعُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَأَمَّا يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ فَهُوَ

ﷺ اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود در وی اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

الْيَوْمُ الَّذِي وُلِدْتُ فِيهِ وَأُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهِ الْوَحْيُ فَصْلٌ فَإِذَا

روزیست که پیدا کرده شدم من در وی و فرود آورده شد بر من وحی پس هرگاه

جَاءَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ فَلْيَقُلْ عِنْدَ إِفْطَارِهِ بِسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ

آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدا برای تو روزه داشتم

وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ

و بر رزق تو افطار کردم پاکیست ترا و ثنا میگویم ترا ای بار خدا بپذیر از ما به تحقیق تو

أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَكَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يَقُولُ

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عِنْدَ فِطْرِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

هنگام افطار روزه ای بار خدا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است هر چیزی را

أَنْ تَغْفِرَ لِي وَعَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ مَنْ قَالَ عِنْدَ فِطْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

که بیامرزی مرا و از ابی عالیه روایت است گفت هر که بگوید وقت افطار روزه حمد مر خدای راست

الَّذِي عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَظَرَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ

آنکه بر همه غالب آمد و حمد مر خدای راست که دید و خبردار کرد و حمد مر خدای راست که مالک است

فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ

پس قادر است و حمد مر خدای راست که زنده میکند مردگان را پس بیرون آید از گناه خود مانند روزیکه

وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَعَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ

پیدا شده از مادر خود و از مصعب بن سعید از عبد الله بن زبیر

عن سعد بن مالك رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا افطر عند

از سعد بن مالک رض گفت که پیغمبر صلعم بود که هرگاه افطار میکرد نزد

اهل قال افطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار

یکے از صحابه پس میگفت افطار کردند نزد شما روزه داران و بخورند طعام شما نیکوکاران و

وصلت عليكم الملائكة فصل اعلم ان شهر رجب شهر يستجاب

درود فرستادند بر شما فرشتگان [illegible] بدانکه بدرستیکه ماه رجب ماهیست قبول کرده میشود

فيه الدعوة وتقال فيه العثرة وتضاعف على من اجترم

در وی دعا [illegible] لغزش شما و دو چندان کرده میشود بر کسیکه گناه میکند

فيه العقوبة من ذلك ما اخبرنا هبة الله قال اخبرنا القاضي

در ان ماه عقوبت را از آنجمله چیزیست که خبر کرد ما را هبة الله گفت خبر داد ما را قاضی

هناد بن ابرهيم النسفي قال اخبرنا عبد القاهر بن عمر الجزري

هناد بن ابراهیم نسفی گفت خبر داد ما را عبد القاهر بن عمر جزری

بها قال اخبرنا هبة الله قال انا محمد بن الفرخان قال انا احمد

[illegible] گفت خبر داد ما را هبة الله گفت [illegible] محمد بن فرخان [illegible] احمد

بن الحسين بن سعيد الانباري قال انا ابرهيم بن فراس عن عمرو

بن سمرة عن موسى بن العباس عن الاصبغ عن نباتة عن الحسين

از حسین

بن علي ابن ابي طالب رض قال بينما نحن في الطواف اذ سمعنا

بن علی بن ابی طالب رض گفت در اثنا اینکه ما در طواف بودیم ناگاه شنیدیم

صوتا وهو يقول يا من يجيب دعاء المضطر في الظلم يا كاشف

آوازی را و آن میگفت ای آنکه قبول میکند دعای بیچاره را در تاریکیها ای دور کننده

الكرب والبلوى مع السقم قد بات وفدك حول البيت والحرم ونحن

اندوه و بلا با بیماری به تحقیق شب کرد [illegible] گرد خانه کعبه و حرم و ما

ندعو وعين الله لم تنم هب لي بجودك ما اخطات من جرم يا من

دعا میکنیم و چشم خدا [illegible] ببخش مرا [illegible] آنچه خطا کرده ام از گناه ای آنکه

اشار اليه الخلق بالكرم ان كان عفوك لم يسبق لمجترم فمن يجود

على العاصين بالنعم قال الحسين بن علي رض قال لي ابي علي رضي الله عنه

[illegible] گفت حسین بن علی رض گفت مرا پدر من علی رض

يا حسين أما تسمع النادب ذنبه والمعاتب ربه امض نحوه تعال

ای حسین آیا نمی‌شنوی گریه کننده را بر گناه خود و عتاب کننده پروردگار خود را پس نزدیک

تدركه وناده قال الحسين ع فاسرعت حتى ادركته فاذا انا

گرو نزد او برو و او را طلب کن گفت حسین پس شتاب کردم تا آنکه دریافتم او را پس ناگاه من

برجل جميل الوجه نقي البدن نظيف الثياب طيب الريح الا انه

رسیدم به مردی نیکو روی پاکیزه بدن خوش لباس خوشبو مگر آنکه

قد شل جانبه الايمن فقلت اجب امير المؤمنين علي ابن ابيطالب

شل شده بود جانب راست او پس گفتم او را اجابت کن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را

فقام يجر شقه حتى وقف على امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم

پس ایستاد و میکشید جانب خود را تا ایستاد پیش امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

الله وجهه فقال له من انت وما شانك قال يا امير المؤمنين

پس گفت مر او را کیستی تو و چیست حال تو گفت یا امیر المؤمنین

ما شان من اخذ بالعقوبة ومنع الحقوق قال فما اسمك قال

چه باشد حال کسیکه گرفته شده است بعقوبت و منع کرده شده است از ادای حقوق ... گفت نام تو چیست گفت

منازل بن لاحق قال فما قصتك قال كنت مشهورا في العرب

منازل بن لاحق گفت پس چیست قصه تو گفت بودم من مشهور در عرب

باللهو والطرب اركض في صبوتي ولا افيق من غفلتي ان تبت

به بازی و خوشی اسب میدوانیدم در میدان جوانی خود و بهوش نمی‌آمدم از غفلت خویش و اگر توبه

لم تقبل توبتي وان استقلت لم تقل عثرتي ادمن العصيان

قبول نمیشد توبه من و اگر طلب بازگشت میکردم باز گردانیده نمیشد لغزش من همیشه گناه میکردم

في رجب وشعبان وكان لي والد شفيق رفيق يحذرني

در ماه رجب و شعبان و بود مرا پدری مهربان نرم دل که میترسانید مرا از

مصارع الجهالة وشقوة المعصية يقول لي يا بني لله سطوات

جایهای افتادن ... نادانی و بدبختی گناه میگفت ای پسرک من مر خدا راست قهرها

ونقمات فلا تتعرض لمن يعاقب بالنار فكم قد ضج منك الظلام

و عذابها ... پس متعرض مشو کسی را که عذاب میکند بآتش پس بسا فریاد کرده است از تو تاریکیها

والملائكة الكرام والشهر الحرام والليالي والايام وكان اذا

و فرشتگان بزرگوار و ماه حرام و شبها و روزها و بود پدر من وقتی که

الح علي بالعتب الححت عليه بالضرب فبلغت اليه يوما

... پس رسانیده شدم ... روزی

فَقَالَ وَاللّٰهِ لَا أَصُومَنَّ وَلَا أُفْطِرَنَّ وَلَا أُصَلِّيَنَّ وَلَا أَنَامُ فَصَامَ أُسْبُوعًا

پس گفت پدر سوگند به پروردگار که روزه نگیرم و افطار نکنم و نماز نگزارم و خواب نکنم تا در هم حاصل شود از

ثُمَّ رَكِبَ جَمَلًا أَنْفَقَ وَأَتَى مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَقَالَ لَا بُدَّ أَنْ آتِيَ

پس سوار شد بر شتری ... و آمد به مکه روز حج اکبر و گفت ... بروم

بَيْتَ اللّٰهِ وَلَأَسْتَعِينَنَّ عَلَيْكَ اللّٰهَ قَالَ فَقَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

خانه خدا ... و استعانت بجویم بر تو از خدا گفت پس آمد ... مکه را روز حج اکبر

فَتَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَدَعَا عَلَيَّ وَقَالَ يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ

پس آویخت به پرده‌های کعبه و دعا کرد بر من و گفت ای کسی که بسوی او آمدند حاجیان

مِنْ بُعْدٍ يَرْجُونَ لُطْفَ عَزِيزٍ وَاحِدٍ صَمَدٍ هٰذَا مُنَازِلٌ لَا يَرْتَدُّ

از دور امیدوارند مهربانی عزیز یگانه بی‌نیاز را این منازل بازنگردد

عَنْ عُقُوقِي فَخُذْ بِحَقِّي يَا رَحْمٰنُ مِنْ وَلَدِي وَشُلَّ مِنْهُ بِجُودٍ مِنْكَ

از عقوق من پس بگیر حق مرا ای رحمن از پسرم و شل کن از او بجود از تو

جَانِبَهُ يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ قَالَ فَلَا وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ

پهلوی او را ای کسی که پاک است نزائیده شده و نزائیده گفت پس سوگند به آن کسی که بلند کرد آسمان را

وَأَنْبَعَ الْمَاءَ مَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتَّى شُلَّ جَانِبِيَ الْأَيْمَنُ فَظَلِلْتُ كَالْخَشَبَةِ

و برآورد آب را تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پهلوی راست من ... مانند چوب

الْمُلْقَاةِ بِأَرْجَاءِ الْحَرَمِ وَكَانَ النَّاسُ يَغْدُونَ وَيَرُوحُونَ عَلَيَّ وَ

افکنده در گوشه‌های حرم و مردم می‌آمدند و می‌رفتند صباح و شام بر من و

يَقُولُونَ هٰذَا أَجَابَ اللّٰهُ فِيهِ دَعْوَةَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ فَمَا فَعَلَ

می‌گفتند این کسی است که قبول کرد خدا در حق او دعای پدر را پس گفت مر او را علی پس چه کرد

أَبُوكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي فِي الْمَوَاضِعِ

پدر تو گفت ای امیر المؤمنین سوال کردم او را که دعا کند برای من در جاهائی

الَّتِي دَعَا عَلَيَّ فِيهَا بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنِّي فَأَجَابَنِي فَحَمَلْتُهُ عَلَى نَاقَةٍ

که دعا کرده بود بر من بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس بردم او را بر ناقه

وَجَدَدْتُ فِي السَّيْرِ حَتَّى وَصَلْنَا إِلَى وَادٍ يُقَالُ لَهَا وَادِي الْأَرَاكِ فَنَفَرَ

و کوشش کردم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوی وادی که می‌گفتند او را وادی اراک پس رمید

طَائِرٌ مِنْ شَجَرَةٍ فَنَفَرَتِ النَّاقَةُ فَوَقَعَ مِنْهَا وَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ

پرنده از درخت پس رمید ناقه پس افتاد از ناقه و مرد در راه پس گفت

عَلِيٌّ أَلَا أُعَلِّمُكَ دَعَوَاتٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

علی آیا بیاموزم ترا دعاهائی که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

وقال لما دعا بها مهموم الا فرج الله تعالى عنه همه ولا مكروب

الا فرج الله تعالى عنه كربته فقال نعم فقال الحسين بن علي رضي

عنهما فعلمه الدعاء فدعا به فخلص من مرضه وغدا علينا

صحيحا سالما فقلت للرجل كيف عملت قال لما هدأت العيون

دعوت به مرة وثانية وثالثة فنوديت حسبك الله فقد دعوت

الله باسمه الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى

ثم حملتني عيني فنمت ورأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي فعرضتها

عليه فقال صلى الله عليه وسلم صدق علي بن عمي فيها اسم الله الاعظم الذي اذا

دعي به اجاب واذا سئل به اعطى ثم حملتني عيني مرة ثانية فرأيت

النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اريد ان اسمع الدعاء منك فقال

صلى الله عليه وسلم قل اللهم اني اسألك يا عالم الخفية ويا من السماء بقدرته

مبنية ويا من الارض بعزته مدحية ويا من الشمس والقمر بنور

جلاله مشرقة ومضيئة ويا مقبلا على كل نفس مؤمنة زكية

يا مسكن رعب الخائفين واهل التقية يا من حوائج الخلق عنده

مقضية يا من نجا يوسف من رق العبودية يا من ليس له بواب

يُنادي ولا صاحبٌ يُغشى ولا وزيرٌ يُعطى ولا غيرُه ربٌّ يُدعى

که خوانده شود و نیست او را هیچ صحبت که آمده شود ... و نه وزیری که داده و نه غیر او پروردگار که خوانده شود

ولا يزداد على كثرة الحوائج إلّا كرمًا وجودًا وصلِّ على محمّدٍ وآله و

و زیاده نمیشود بر بسیاری حاجتها مگر از روی کرم و بخشش و درود فرست بر محمد و آل او و

أعطني سُؤلي إنّك على كلّ شيءٍ قديرٌ قال فانتبهتُ وقد برأتُ

بده مرا سوال من بدرستی که تو بر همه چیز قادری گفت پس بیدار شدم و حال آنکه به شدم

قال عليٌّ رض تمسّكوا بهذا الدعاء فإنّه كنزٌ من كنوز العرش وقد

گفت علی ... چنگ زنید بدین دعا که بدرستیکه آن گنجی است از گنجهای عرش و

نُقل مثلُ ذلك في زمن عمر بن الخطّاب رض وغيره ممّا يطول شرحه

نقل کرده شده است در زمان عمر خطاب و غیر آن که دراز است شرح آن

وفي الجملة لا ينبغي لذوي الألباب أن يتهاونوا بالمعاصي والظالم ودعاء

المظلوم فقد قال النبيّ صلّى الله عليه للظالم ظلماتٌ يوم القيمة وقال

صلّى الله عليه إنّ الله تعالى ليستحيي إذا بسط العبد كفّيه إليه بالدعاء

أن يردّهما صفرًا فإمّا أن يعجّل له في الدنيا أو يؤخّر له في يوم

القيمة وقد أُنشد في ذلك أتهزأ بالدعاء وتزدريه وما تدري

ما صنع الدعاء سهام الليل لا تخطي ولكن لها أمدٌ وللأمد انقضاءُ

مجلس في فضل شهر شعبان وما ينزل في ليلة النصف من

المغفرة والرضوان أخبرنا الشيخ أبو نصر محمّد عن والده أبي علي الحسن

مغفرت و خوشنودی خبر داد ما را شیخ ابو نصر محمد از پدرش ابی علی حسن

أخبرنا أبو الحسن علي بن محمّد بن عمر بن حفص جعفر المقري باقتفاء

خبر داد ابو حسن علی بن محمد بن عمر بن حفص جعفر مقری

أبي الفتح الحافظ أخبرنا أبو بكر محمّد بن عبد الله الشافعي أخبرنا

خبر داد ما را ابو بکر محمد بن عبد الله شافعی خبر داد ما را

٥١٣

اسحق بن الحسن انا عبد الله بن سلمة اخبرنا مالك بن انس عن

ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت

رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا شهر رمضان وما

رأيته صام في شهر اكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح

اخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك واخبرنا

ابو نصر عن محمد عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر

حتى نقول لا يصوم وكان احب صيامه في شعبان فقلت يا

رسول الله ما لي ارى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة

انه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية

العام فانا احب ان لا ينسخ اسمي الا وانا صائم واخبرنا ابو نصر

عن محمد عن والده باسناده عن عطاء بن يسار عن ام سلمة رض

قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه يصوم في شهر بعد رمضان

أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في تلك

زیاده تر از روزه داشتن آن سرور در ماه شعبان و این مذکوره تا آنجا است که هر کسی که خواهد مرد در این

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وأن

سال پس نوشته میشود نام او در شعبان از زندگان بسوی مردگان و بدرستیکه

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

شخصی سفر کند و حال آنکه نوشته شده است نام او در کسیکه خواهد مرد و حدیث کرد ما را ابو نصر از

والده بإسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

پدر خود باسناد خود از ثابت از انس رض گفت سوال کرده شد نبی صلعم از

أفضل الصيام قال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

بهترین روزه گفت روزه شعبان از جهت بزرگی ماه رمضان و خبر داد ما را ابو

نصر عن والده بإسناده عن معوية بن الصالح قال أن عبيد الله

نصر از پدر خود باسناد خود از معویه بن صالح گفت که عبید الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

بن قیس حدیث خواند بر وی که او شنید عایشه رض را که میگفت بود دوسترین ماهها بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله صلعم شعبان می پیوست او را بماه رمضان و گفت عبد الله رض فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر روز دوشنبه از ماه شعبان آمرزیده شد او را

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

یعنی آخر دوشنبه که در آن ماه باشد نه آخر روز از آن ماه زیرا که پیش آمدن ماه رمضان

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال قال

بیک روز و دو روز در وی منع کرده شده است و روایت است از انس بن مالک رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

رسول صلعم جز این نیست که نامیده شده است شعبان از جهت آنکه منشعب میگردد برای رمضان در وی

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

خیر بسیار و نامیده شده است رمضان از جهت آنکه میسوزد گناهان را

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

فرمود خدا تعالی و پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد و برمیگزیند هر چه خواهد پس حق تعالی برگزید

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملائكة

از هر چیزی چهار چیز را پس برگزید از هر چهار چیز یکی را برگزید از فرشتگان

أربعة جبرائيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل ثم اختار
چهار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را پس برگزید

منهم جبرائيل واختار من الأنبياء أربعة إبراهيم وموسى و
از انها جبرئیل را و برگزید از انبیا چهار کس را ابراهیم و موسی و

عيسى ومحمد صلى الله عليه وسلم أجمعين ثم اختار منهم محمدا صلى الله عليه وسلم واختار
عیسی و محمد صلعم را اجمعین پس برگزید از ایشان محمد را و برگزید

من الصحابة رض أربعة أبا بكر وعمر وعثمان وعليا رض ثم اختار
از صحابه چهار کس را ابا بکر و عمر و عثمان و علی را پس برگزید

منهم أبا بكر رض ومن المساجد أربعة المسجد الحرام والمسجد الأقصى
از انها ابا بکر را و از مسجدها چهار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصی

ومسجد المدينة المشرفة ومسجد طور سيناء ثم اختار منهم
و مسجد مدینه مشرف و مسجد کوه طور سینا پس برگزید از انها

المسجد الحرام ومن الأيام أربعة يوم الفطر ويوم الأضحى ويوم
مسجد حرام و از روزها چهار روز را روز فطر و روز اضحی و روز

عرفة ويوم عاشوراء ثم اختار منها يوم عرفة ومن الليالي أربعة
عرفه و روز عاشورا پس برگزید از انها روز عرفه و از شبها چهار شب

ليلة البراءة وليلة القدر وليلة الجمعة وليلة العيد ثم
شب برات و شب قدر و شب جمعه و شب عید پس

اختار منها ليلة القدر ومن البقاع أربعة مكة والمدينة و
برگزید از انها لیلة القدر و از جاها چهار جا مکه و مدینه و

بيت المقدس ومساجد العشائر ثم اختار منها مكة ومن الجبال
بیت المقدس و مساجد العشایر را پس برگزید از انها مکه را و از کوهها

أربعة أحد وطور سيناء ولكام ولبنان ثم اختار منها طور
چهار کوه را کوه احد و طور سینا و لکام و لبنان پس برگزید از انها طور

سيناء ومن الأنهار أربعة جيحون وسيحون والفرات والنيل
سینا و از نهرها چهار نهر را جیحون و سیحون و فرات و نیل

ثم اختار منها فرات واختار من الشهور أربعة رجب وشعبان
پس برگزید از انها فرات را و برگزید از ماهها چهار ماه را رجب و شعبان

ورمضان والمحرم واختار منها شعبان وجعله شهر النبي صلى الله عليه
و رمضان و محرم و برگزید از انها شعبان را و گردانید او را ماه نبی صلعم

فكما ان النبي صلى الله عليه وسلم افضل الانبياء كذلك شهره افضل
پس چنانچه نبی افضل پیغمبران است همچنین ماه او افضل
الشهور وقد روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
ماه است و تحقیق روایت کرده ابو هریره رض از نبی که بدرستی فرمود
شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر امتي شعبان
شعبان ماه منست و رجب ماه خداست و رمضان ماه است امت من شعبان
هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم شعبان شهر
کفاره کننده است و رمضان پاک کننده است و فرمود نبی شعبان ماه است
بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه وفيه ترفع اعمال العباد
درمیان رجب و رمضان غافل اند مردم از فضیلت او و درین ماه برداشته میشود عملهای بندگان
الى رب العلمين فاحب ان يرفع عملي وانا صائم وعن انس بن
بسوی رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من روزه دار باشم و از
مالك رض بانه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل رجب على سائر
مالک رض روایت است که گفت فرمود بزرگی رجب بر تمام
الشهور كفضل القران على سائر الكلام وفضل شعبان على
ماهها همچون بزرگی قران است بر تمام کلامها و فضل شعبان
سائر الشهور كفضلي على سائر الانبياء وفضل رمضان على
تمام ماهها همچو فضل منست بر تمام انبیا و فضل رمضان بر
سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن انس بن مالك رض
تمام ماهها همچو فضل خداست بر همه مخلوقات او و روایت است از انس بن مالک رض
انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اذا نظروا الى هلال شعبان
که گفت بودند اصحاب رسول الله هرگاه که نظر میکردند بسوی هلال شعبان
اكبوا على المصاحف يقرؤنها واخرج المسلمون زكوة اموالهم
بررو می افتادند بر مصحفها که میخواندند آنها را و بیرون میکردند مسلمانان زکوة مالهای خود را
ليتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان
تا قوی شوند بآن زکوة ضعیفان و مسکینان بر روزه داشتن ماه رمضان
ودعا الولاة اهل السجن فمن كان عليه حد اقاموه عليه فا
و میطلبیدند حاکمان بندیان را پس کسیکه واجب شده بود بر او حد جاری میکردند بر او
لا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا
اگر نه خلاص میساختند و میرفتند سوداگران پس ادا میکردند قرضها که برایشان بود و میگرفتند

ما لهم حتى إذا نظروا إلى هلال رمضان اغتسلوا واعتكفوا

فصل شعبان خمس أحرف شين وعين وباء وألف ونون

فالشين من الشرف والعين من العلو والباء من البر والألف

من الألفة والنون من النور فهذه العطايا من الله تعالى للعبد

في هذا الشهر وهو شهر تفتح فيه الخيرات وتنزل فيه البركات

وتترك فيه الخطيئات وتكفر فيه السيئات وتكثر فيه الصلوات

على محمد خير البريات وهو شهر الصلوة على النبي المختار قال الله

تعالى عز وجل إن الله وملئكته يصلون على النبي يا أيها

الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فالصلوة من الله

الرحمة ومن الملائكة الشفاعة والاستغفار ومن المؤمنين

الدعاء والثناء وقال مجاهد الصلوة من الله التوفيق و

العصمة ومن الملئكة العون والنصرة ومن المؤمنين الاتباع

والحرمة وقال ابن عطاء الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم من الله تعالى

الوصلة ومن الملئكة الرقة ومن المؤمنين المتابعة والمحبة

وقال غيره صلوة الرب تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم تعظيم

الرحمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

رحمت است و درود فرشتگان بر آنسرور اظهار کرامت است و درود

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب لشفاعته وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

امت بر آنسرور طلب شفاعت است و تحقیق فرموده هر که درود فرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب ان

بر من یکبار درود فرستد خدا بروی ده بار پس سزاوار است هر مومن دانا را که

لا يغفل في هذا الشهر بل يتاهب فيه لاستقبال شهر رمضان

غافل نشود درین ماه بلکه آماده شود درین ماه از برای استقبال ماه رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

به پاکی از گناهان و توبه کردن از هر چه فوت شده و گذشته است در زمان

من الايام فيتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوصل الى الله

گذشته پس تضرع کند بسوی خدا در ماه شعبان و پیوسته شود بسوی خدا [illegible]

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

صاحب ماه که محمد است تا آنکه درست کند فساد دل او و دوا کند

مرض سره ولا يسوف ويؤخر ذلك الى غد لان الايام ثلثة

مرض باطن او را و تسویف نکند و تاخیر نکند این کار را بسوی فردا بجهت آنکه روزها سه است

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

یکی دی روز است و آن گذشته و دوم امروز است و آن عمل است و سیوم فردا است و آن امید است

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغدا مخاطرة وكذلك

[illegible] موعظت است و امروز غنیمت است و فردا در خطر است [illegible]

الشهور ثلاثة رجب فقد مضى يذهب فلا يعود ورمضان

ماهها سه است ماه رجب است پس بتحقیق گذشت و رفت و باز نیاید و رمضان

فهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

پس آن در انتظار است نمیدانی آیا زنده [illegible] تا آن را دریابی یا نه و شعبان و آن

واسطة بين شهرين فليغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

واسطه است درمیان دو ماه پس غنیمت داند طاعت را در این ماه و تحقیق فرموده پیغمبر

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رضي اغتنم

مردی را در حالیکه نصیحت میکرد و گفته شده که آن عبد الله بن عمر بن خطاب است رض غنیمت دان

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی خود را پیش از پیری و تندرستی خود را پیش از بیماری

وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ

وغنت را پیش از فقر خود و فراغت را پیش از شغل خود و حیات خود را پیش از موت خود

فَصْلٌ فِي لَيْلَةِ الْبَرَاءَةِ وَمَا خُصَّتْ بِهِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْكَرَامَةِ

فصل در فضیلت شب برات و در آنچه خاص شده است باو از رحمت و کرامت

وَالْفَضَائِلِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ

و فضایل فرمود خدای تعالی قسم است بکتاب روشن بدرستیکه ما نازل کردیم

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض حٰمٓ يَعْنِي قَضَى اللّٰهُ مَا هُوَ

در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرد خدای تعالی چیزیکه

كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ يَعْنِي الْقُرْاٰنَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ

شونده است تا روز قیامت و سوگند بکتاب روشن است یعنی قرآن بدرستی که ما فرستادیم

يَعْنِي الْقُرْاٰنَ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ هِيَ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ

یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب میانه از ماه شعبان است

وَهِيَ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَقَالَ ذٰلِكَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ سِوَى عِكْرِمَةَ فَإِنَّهُ

و آن شب برات است و گفته اند همچنین اکثر مفسران بیرون عکرمه که او

قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ تَعَالَى شَيْئًا كَثِيرَةً فِي الْقُرْاٰنِ

گفته آن شب قدر است و بدرستی نامیده است خدای تعالی بسیار چیزها را در قرآن

۵۱۹ مُبَارَكًا مِنْهَا سَمَّى الْقُرْاٰنَ مُبَارَكًا قَالَ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ

مبارک از آنجمله نامیده است قرآن را مبارک گفت خدای تعالی و این ذکر مبارک است

أَنْزَلْنَاهُ فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّهُ مَنْ قَرَأَهُ وَاٰمَنَ بِهِ اهْتَدَى وَتَخَلَّصَ

که فرستاده ایم انرا یعنی قرآن را پس از برکت آن است که هر که قرآن را بخواند و ایمان آورد بان راه راست

مِنَ النَّارِ وَلَظٰى حَتّٰى يَتَعَدَّى ذٰلِكَ إِلَى الْاٰبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ قَالَ

از آتش دوزخ تا آنکه میگذرد آن برکت بسوی پدران و پسران فرموده

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْاٰنَ نَظَرًا فِي الْمُصْحَفِ خَفَّفَ اللّٰهُ

پیغمبر علیه السلام کسیکه خواند قرآن را در آنحال که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدای تعالی

عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَبَوَيْهِ الْعَذَابَ وَإِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ

از مادر و پدر او عذاب را و اگرچه باشند کافران و از آنجمله است که خدای تعالی

وَجَلَّ سَمَّى الْمَاءَ مُبَارَكًا قَالَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا

نامید آب را مبارک فرمود و فرود آوردیم از آسمان آب مبارک را

فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّ حَيَاةَ الْأَشْيَاءِ بِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا

پس از برکت آن آب است زندگی چیزها بان است چنانچه فرمود خدای تعالی و گردانیدیم ما

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَقِيلَ فِيهِ عَشْرُ لَطَائِفَ الرِّقَّةُ
از آب همه چیز زنده آیا پس ایمان نمی آرید و گفته شده که در آب ده لطافت است نرمی

وَاللِّينُ وَالْقُوَّةُ وَاللَّطَافَةُ وَالصَّفَاوَةُ وَالْحَرَكَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَ
و نرمی و قوت و لطافت و صفا و جنبش و طراوت و

الْبُرُودَةُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْحَيَاةُ وَجَعَلَ اللّٰهُ تَعَالَى هٰذِهِ اللَّطَائِفَ فِي
سردی و فروتنی و زندگی و گردانید خدای تعالی این لطایف را در

الْمُؤْمِنِ اللَّبِيبِ رِقَّةَ الْقَلْبِ وَلِينَ الْخُلُقِ وَقُوَّةَ الطَّاعَةِ وَلَطَافَةَ
مومن دانا نرمی دل و نرمی خلق و قوت بندگی و لطافت

النَّفْسِ وَصَفَاوَةَ الْعَمَلِ وَالْحَرَكَةَ فِي الْخَيْرِ وَالرُّطُوبَةَ فِي الْعَيْنِ وَ
نفس و صفای کردار و جنبش در نیکی و تری در چشم و

الْبُرُودَةَ فِي الْمَعَاصِي وَالتَّوَاضُعَ عِنْدَ الْخَلْقِ وَالْحَيَاةَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ
سردی در گناه و فروتنی نزد خلق و شرم نزد شنیدن

الْحَقِّ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الزَّيْتُونَ مُبَارَكًا قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ
حق و از آنجاست که خدای نامید زیتون را مبارک قول خدای از

شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ وَهِيَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ حِينَ
درخت مبارک زیتون و آن نخستین درختست که خورد از آن آدم ع وقتیکه

أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَفِيهَا طَعَامٌ وَاسْتِضَاءٌ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى
فرود آورده شد بسوی زمین و در آن خوردنیست یعنی میوه و روشنائی چنانچه فرمود خدای

وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَقِيلَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ هُوَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و نانخورشیست مر خورندگان را و بعضی گفته اند شجره مبارک حضرت ابراهیم است ع

وَقِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ وَقِيلَ هُوَ الْإِيمَانُ وَقِيلَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْمُطْمَئِنَّةُ
و بعضی گفته اند قرآن است و بعضی گفته اند ایمانست و بعضی گفته اند نفس مومن است آرام گیرنده

الْأَمَّارَةُ بِالْخَيْرِ الْمُمْتَثِلَةُ لِلْأَمْرِ الْمُنْتَهِيَةُ لِلنَّهْيِ الْمُسَلِّمَةُ لِلْقَدَرِ
امر کننده به نیکی بجا آرنده امر را باز دارنده نهی را تسلیم کننده قدر را

الْمُوَافِقَةُ لِلرَّبِّ فِيمَا قَضَى وَسَطَرَ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى عِيسَى
موافق امر پروردگار را در هر چه گذشته و نوشته است و از آنجاست که خدا نامید عیسی

عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ
ع را مبارک فرمود عزوجل از طرف حکایت از عیسی ع و گردانید حق تعالی مرا مبارک

فَمِنْ بَرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُهُورُ الثَّمَرَةِ مِنَ النَّخْلَةِ الْيَابِسَةِ لِأُمِّهِ
پس از برکت او ع بود پیدا آمدن میوه از نخل خشک از برای مادر او

الصّدّيقة مريم عليها السّلام ونبع الماء من تحتها قال الله عزّ

وجلّ فناداها من تحتها ألّا تحزني قد جعل ربّك تحتك

سريًّا وهزّي إليك بجذع النّخلة تساقط عليك رطبًا جنيًّا

آب خورد و بجنبان بسوے خود درخت خرما را تا بیفتد بر تو خرمای تازه

فكلي واشربي وقرّي عينًا وإبراء الأكمه والأبرص وإحياء

الموتى بدعوته وغير ذلك من الخيرات والمعجزات ومنها أنّه

عزّ وجلّ سمّى الكعبة مباركًا قال عزّ وجلّ إنّ أوّل بيتٍ وضع

للنّاس للّذي ببكّة مباركًا ومن بركتها أنّ من دخلها و

عليه أثقالٌ من الذّنوب يخرج مغفورًا له قال الله عزّ و

جلّ ومن دخله كان آمنًا فمن دخل البيت وهو مؤمنٌ

محتسبٌ تائبٌ آمنه الله عذابه وقبل توبته وغفر له و

قيل من دخله كان آمنًا من أن يؤذى في الحرم حتّى يخرج منه

فلهذا يحرم قتل صيده وقطع شجره لحرمة الكعبة لحرمة

الكعبة لحرمة الله وحرمة المسجد بحرمة الكعبة وحرمة

مكّة لحرمة المسجد وحرمة الحرم بحرمة مكّة كما قيل إنّ الكعبة

قبلةٌ لأهل المسجد والمسجد قبلةٌ لأهل مكّة ومكّة قبلةٌ لأهل

قبله است مر اهل مسجد را و مسجد قبله است مر مردم مکه را و مکه قبله است مر اهل

الحرم والحرم قبلة لاهل الارض وليلة سماها بركة لان
الاقدار تبك بعضها بعضا اي يدفع و يدع و بكة و مكة
واحد تبدل احدهما بالآخر كلمة لكبد ولازم ولازب
ومنها تسمى ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و
البركة والخير والعفو والغفران لاهل الارض ومن ذلك
ما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا احمد قال اخبرنا
عبد الله بن محمد اخبرنا اسمعيل بن عمر البجلي اخبرنا عمر بن
موسى الوجيهي عن زيد بن علي عن آبائه عن علي بن ابي طالب رض
عن النبي صلى الله عليه انه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من
شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم الا لمشرك او
مشاحن او قاطع رحم او امرأة تبغي في فرجها واخبرنا ابو
نصر عن والده باسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن
عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل
النبي صلى الله عليه من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير
ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله

فمن اي شيء كان قالت كان سداه من شعر و كانت

لحمته من وبر فاحسبت نفسي ان يكون صلى الله عليه اتى بعض

نسائه فقمت فالتمسته في البيت فوقعت يداي على قدميه

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وهو يقول سجد لك

سوادي وجناني وآمن بك فؤادي ابوء لك بالنعم واعترف

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا

انت اعوذ بعفوك من عقوبتك واعوذ برحمتك من نقمتك

واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك لا احصي

ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه

قائما وقاعدا حتى اصبح وقد اصعدت قدماه وانا اغمزهما

واقول بابي انت وامي اليس قد غفر الله لك ما تقدم من

ذنبك وما تأخر اليس قد فعل الله بك اليس اليس قال صلى الله عليه

يا عائشة افلا اكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

ای عائشه آیا پس نباشم بنده شاکر آیا میدانی که چیست در این

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

شب گفت عائشه گفتم چه چیز است در آن شب فرمود آنحضرت که در آن شب نوشته میشود هر زاینده

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت وفيها تنزل ارزاقهم

این سال و در آن شب نوشته میشود هر میرنده و در این شب فرود می آید رزق ایشان

وفيها ترفع اعمالهم وانعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

و در آن شب برداشته شود اعمال بندگان و افعال ایشان گفتم یا رسول الله صلعم نیست

احد يدخل الجنة الا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما احد يدخل

هیچ کس که درآید در بهشت مگر برحمت خدا تعالی پس فرمود صلعم نیست هیچ کسی که درآید در

الجنة الا برحمة الله قلت ولا انت قال صلى الله عليه وسلم ولا انا الا ان

بهشت مگر برحمت خدا تعالی گفتم یا رسول الله تو هم نیستی فرمود صلعم و نه من هستم مگر آنکه

يتغمدني الله برحمة منه ثم مسح يده على هامته وعلى وجهه و

بپوشد مرا خدا تعالی برحمت از خود پس مالید دست خود بر تارک خود و بر روی خود و

اخبرني ابو نصر قال انا والدي حدثنا محمد بن احمد الحافظ

خبر داد ما را ابو نصر گفت خبر کرد مرا پدر من حدیث کرد ما را محمد بن احمد حافظ

انا عبد الله بن محمد انا ابو العباس الهروي قال ابراهيم بن محمد

خبر کرد مرا عبد الله بن محمد خبر کرد مرا ابو العباس هروی و ابراهیم بن محمد

بن الحسن قالا اخبرنا ابو عامر الدمشقي انا الوليد بن مسلم

بن حسن گفتند خبر کرد ما را ابو عامر دمشقی خبر کرد مرا ولید بن مسلم

اخبرني هشام بن الغار وسليمان بن مسلم وغيره عن مكحول

خبر کرد مرا هشام بن غار و سلیمان بن مسلم و غیره از مکحول

عن عائشة رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لها يا عائشة اية ليلة

از عائشه رض بدرستیکه رسول الله صلعم فرمود مر عائشه را ای عائشه کدام شب است

هي قالت الله ورسوله اعلم فقال ليلة النصف من شعبان

این گفت عائشه رض الله و رسول او داناتر است پس فرمود آنشب نیمه شعبان است

فيها ترفع اعمال الدنيا واعمال العباد ولله فيها عتقاء من

در آن شب برداشته شود عمل دنیا و عمل بندگان و مر خدا را در آن شب آزاد کردگان از

النار بعدد شعر غنم كلب فهل انت اذنت لي الليلة قالت قلت

آتش بعدد موی گوسفندان کلب و کلب قومیست در عرب که نزد ایشان بسیار گوسفند بود آیا اجازت میدهی گفتم

نعم فصلى فخفف القيام وقرء الحمد وسورة خفيفة ثم سجد

آری پس نماز خواند پس سبک کرد قیام را و خواند فاتحه و سوره خرد پس سجده کرد

الى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرء فيها نحوا من

تا نیم شب پس استاد در رکعت دوم پس خواند در آن هم مانند

قراءة الاولى فكان سجوده الى الفجر قالت عائشة رض وكنت

خواندن اول رکعت پس بود سجده او تا صبح فرمود عائشه رض و بودم

انظره حتى ظننت ان الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

که میبردم انتظار آنسرور را تا آنکه گمان بردم که حق تعالی قبض کرد روح آنسرور را پس هرگاه دراز شد

على دنوت منه حتى مسست اخمص قدمه فتحرك فسمعته

انتظار بر من نزدیک شدم از وی تا آنکه مالیدم کف پای او پس بجنبید پس شنیدم او را

يقول في سجوده اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك

که میگفت در سجده خود ای بار خدایا پناه میجویم بعفو تو از عذاب تو و پناه میجویم برضای تو

من سخطك واعوذ بك منك جل وجهك لا احصي ثناء

از قهر تو و پناه میجویم بتو از تو بزرگست ذات تو نه میتوانم گفت ثنا

عليك انت كما اثنيت على نفسك قلت يا رسول الله قد سمعتك

بر تو چنانچه تو ثنا کردی بر خود گفتم یا رسول الله شنیدم من ترا

تذكر في سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

که میگفتی در سجده خود در شب چیزی را نه شنیدم چیزی را که یاد میکردی آنچیز را هرگز گفت

صلى الله عليه وسلم وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلميهن وعلميهن

دانستی تو آنرا گفتم آری گفت بیاموز این کلمات را و بیاموز اینها را

۵۲۵ فان جبرائيل عليه الصلوة والسلام امرني ان اذكرهن في

که جبرائیل امر کرد مرا که یاد کنم این کلمات را در

السجود واخبرني ابو نصر عن والده قال انا عبد الله بن محمد

سجده و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا عبد الله بن محمد

انا اسحق بن احمد الفارسي انا احمد بن الصباح بن ابي سريج

خبر کرد مرا اسحق بن احمد فارسی خبر کرد مرا احمد بن صباح بن ابی سریج

انا يزيد بن هرون حدثنا الحجاج بن ارطاة عن يحيى ابن

خبر کرد یزید بن هارون حدیث خواند حجاج بن ارطاه از یحیی بن

ابي كثير عن عروة عن عائشة رض قالت فقدت رسول الله

ابی کثیر از عروه از عائشه رض گفت عائشه رض گم کردم رسول الله را

صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فخرجت فاذا هو بالبقيع رافع راسه الى السماء

شبی پس بر آمدم پس ناگاه آنسرور در مقبره بقیع بود در آنحال که سر او بسوی آسمان

فقال لي اكنت تخافين ان يحيف الله ورسوله عليك فقلت

پس فرمود آنسرور مرا آیا بودی تو که میترسیدی از آنکه ظلم کند خدا تعالی و پیغمبر او بر تو پس گفتم

له يا رسول الله ظننت انك اتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه وسلم

مر آنسرور را ای پیغمبر خدا گمان بردم از آنکه در رفتی تو آمده بسوی بعضی از ازواج مطهره خود پس فرمود

إن الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان إلى السماء الدنيا
فيغفر لأكثر من عدد شعر غنم كلب وعن عكرمة مولى ابن
عباس رض في قوله تعالى فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي
ليلة النصف من شعبان يدبر الله تعالى أمر السنة وينسخ
الأحياء من الأموات ويكتب حاج بيت الله فلا يزيد فيهم
أحد ولا ينقص منهم أحد وقال حكيم بن كيسان يطلع الله
تعالى إلى خلقه في ليلة النصف من شعبان فمن طهره في تلك
الليلة زكاه إلى مثلها وعن عطاء بن يسار يعرض عمل السنة
في ليلة النصف من شعبان فيخرج الرجل مسافرا وقد نسخ
من الأحياء إلى الأموات ويتزوج وقد نسخ من الأحياء إلى
الأموات وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده عن مالك بن
أنس عن هشام بن عروة عن عائشة رض قالت سمعت النبي صلى الله عليه
يقول يفتح الله الخير في أربع ليال سحا ليلة الأضحى وليلة
الفطر وليلة النصف من شعبان ينسخ الله فيها الآجال و
الأرزاق ويكتب فيها الحاج وليلة عرفة إلى الأذان قال

سَعِيدٌ قَالَ لِإِبْرٰهِيمَ بْنِ أَبِي نَجِيحٍ خَمْسٌ فِيهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَقَالَ
سعید که گفت مرا ابی ابراهیم بن ابی نجیح پنج شب است که در آنها شب جمعه هم و گفت
أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ جَاءَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ
ابوهریره رض از نبی صلعم که او فرمود آمد مرا جبرئیل ع
السَّلَامُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ
در شب میانه از شعبان و گفت مرا ای محمد صلعم بلند کن سر خود را
إِلَى السَّمَاءِ قُلْتُ لَهُ مَا هٰذِهِ اللَّيْلَةُ قَالَ هٰذِهِ لَيْلَةٌ يَفْتَحُ اللّٰهُ
بسوی آسمان گفتم مر او را چیست این شب گفت جبرئیل این شبی است که می‌گشاید خدا
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِيهَا ثَلَاثَمِائَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الرَّحْمَةِ يَغْفِرُ
در آن شب سه صد در را از درهای رحمت می‌آمرزد
لِكُلِّ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَاحِرًا أَوْ كَاهِنًا أَوْ مُدْمِنَ
هر کسی را که شرک نمی‌کند با او چیزی مگر آنکه باشد سحر کننده یا کاهن یا مداومت کننده
خَمْرٍ أَوْ مُصِرًّا عَلَى الرِّبَا وَالزِّنَا فَإِنَّ هٰؤُلَاءِ لَا يَغْفِرُ لَهُمْ حَتّٰى يَتُوبُوا
شراب یا مصر باشد بر سود خوارگی و زنا کردن که ایشان را نمی‌آمرزد تا که توبه کنند
فَلَمَّا كَانَ رُبُعُ اللَّيْلِ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عم وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ
پس هر گاه که بود چهارم حصه شب فرود آمد جبرئیل ع و گفت ای محمد بلند کن سر خود را
فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةٌ وَعَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ
پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت گشاده شده‌اند و بر دروازه اول
مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ رَكَعَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ الثَّانِي
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم
مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ سَجَدَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ
فرشته ایست که ندا میکند بشارت مر کسی را که سجده میکند درین شب و بر دروازه
الثَّالِثِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ دَعَا فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى
سوم فرشته ایست که ندا میکند بشارت مر کسی را که دعا میکند درین شب و بر
الْبَابِ الرَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ
دروازه چهارم فرشته که ندا میکند بشارت مر کسی را که ذکر خدا کند درین شب
وَعَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ
و بر دروازه پنجم فرشته ایست که ندا میکند بشارت مر کسی را که زاری کند از ترس خدا تعالی
فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى
درین شب و بر دروازه ششم فرشته ایست که ندا میکند بشارت

المسلمين في هذه الليلة وعلى الباب السابع ملك ينادي
مر مسلمانان را در این شب و بر دروازه هفتم فرشته ایست که ندا میکند

هل من سائل فيعطى سؤاله وعلى الباب الثامن ملك ينادي
آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته ایست که ندا میکند

هل من مستغفر فيغفر له فقلت يا جبرائيل الى متى تكون
آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او را پس گفتم ای جبرائیل تا چند گاه باشند

هذه الابواب مفتوحة قال الى طلوع الفجر من اول الليل
این درها گشاده گفت جبرائیل تا برآمدن فجر از اول شب

ثم قال يا محمد ان لله تعالى فيها عتقاء من النار بعدد شعر
پس گفت یا محمد به درستی خدای تعالی را درین شب آزاد کردگانست از آتش بشمار موی

غنم كلب فصل وقيل انما سميت ليلة البراءة لان
گوسفندان کلب و گفته شده است جز این نیست که نامیده شده است شب براءة زیراکه

فيها براءتين براءة للاشقياء من الرحمن وبراءة للاولياء
دران شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را

من الخذلان وقد روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان
از خواری و بتحقیق روایت کرده شده است از رسول صلعم که فرمود هرگاه باشد

ليلة النصف من شعبان اطلع الله على خلقه اطلاعة فيغفر
شب نیمه از شعبان آگاه میشود خدای تعالی بر احوال خلق خود پس میآمرزد

للمؤمنين ويمهل الكافرين ويدع اهل الحقد بحقدهم حتى
مومنان را و مهلت دهد کافران را و میگذارد مردم کینه ور را بکینه ایشان تا آنکه

يدعوه وقيل ان للملئكة ليلتي عيد في السماء كما ان
بگذارند کینه را و گفته شده که فرشتگان را دو شب عید است در آسمان چنانچه

للمسلمين يومي عيدين في الارض فعيد الملئكة ليلة البراءة
مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب برات

وليلة القدر وعيد المؤمنين يوم الفطر ويوم الاضحى و
و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی و

عيد الملئكة بالليل لانهم لا ينامون وعيد المؤمنين
عید فرشتگان در شب است زیراکه ایشان نمی خسپند و عید مومنان

بالنهار لانهم ينامون وقيل ان الحكمة في ان الله تعالى
در روز است زیراکه ایشان می خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدای تعالی

أظهر ليلة البراءة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة
ظاهر کرد شب برات را و پنهان کرد شب قدر را زیرا که شب قدر شب
الرحمة والغفران والعتق من النيران أخفاها الله عز وجل
رحمت و آمرزش است و آزادی از دوزخ پوشیده کرد آن شب را خدای تعالی
لئلا تتكلوا عليها وأظهر ليلة البراءة لأنها ليلة الحكم و
تا اعتماد نکنند بر آن شب و ظاهر کرد شب برات را زیرا که آن شب شب حکم است و
القضاء وليلة السخط والرضى وليلة القبول والرد والوصول
قضا و شب قهر و رضا است و شب قبول و رد و وصل و شب ترک
والصد ليلة السعادة والشقاء والكرامة والفناء فواحد فيها
و دوری است و شب سعادت و شقاوت و کرامت و ... پس یکی است که در آن شب
أسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و
نیک‌بخت کرده می‌شود و دیگری در آن دور کرده می‌شود و یکی جزا داده می‌شود و یکی خوار کرده می‌شود و
واحد يكرم والآخر يحرم وواحد يؤجر والآخر يهجر فكم من
یکی بزرگ داشته می‌شود و دیگری محروم کرده می‌شود و یکی مزد داده می‌شود و دیگری دور انداخته می‌شود پس
٥٢٩ كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور
کفن شسته شده و صاحب او در بازار مشغول است و بسا است از گور کنده شده
وصاحبه بالسرور مغرور وكم من وجه ضاحك وهو عن قريب
و صاحب او به خوشی مغرور است و بسا است از روی خندان حالانکه او عنقریب
هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد أزف فناؤه
هلاک شونده است و بسا است از منزل تمام شده است بنای او و صاحب او نزدیک است فنای او را
وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد
و بسا است از بنده که امیدوار ثواب است پس می‌رسد او را عذاب و بسا است از بنده که
يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان
امیدوار بشارت است پس می‌رسد او را زیانکاری و بسا است از بنده که امیدوار بهشت است
فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل
پس می‌رسد او را دوزخ و بسا است از بنده که امید دارد وصل را پس می‌رسد او را جدا شدن
وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو
و بسا است از بنده که امید دارد بخشش را پس ظاهر می‌شود او را بلا و بسا است از بنده که امید دارد
الملك فيبدو له الهلاك وقيل إن الحسن البصري رحمه الله
ملک را پس ظاهر می‌شود او را هلاک و گفته شده است که حسن بصری رحمة الله علیه

كَانَ يَخْرُجُ مِنْ دَارِهِ يَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ وَجْهُهُ قَدْ

بوده است که می برآمد از خانهٔ خود روز میانگی از شعبان و چنان بود که روی او همچو روی کسی

قُبِرَ وَدُفِنَ ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذٰلِكَ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا

که در گور کرده شده باشد و دفن کرده شده پس بیرون آورده شده از گور خود پس گفته شد او را در این حال پس گفت

الَّذِي انْكَسَرَتْ سَفِينَتُهُ بِأَعْظَمَ مُصِيبَةً مِنِّي قِيلَ لَهُ وَلِمَ ذٰلِكَ

که کشتی او شکسته باشد در موج دریا بزرگی از روی مصیبت از من گفته شد مر او را و از چیست این

قَالَ لِأَنِّي مِنْ ذُنُوبِي عَلَى يَقِينٍ وَمِنْ حَسَنَاتِي عَلَى وَجَلٍ فَلَا أَدْرِي

گفت از جهت که من از گناهان خود بر یقین ام و از نیکوئی های خود بر … پس نمی دانم

أَيُقْبَلُ مِنِّي أَمْ تُرَدُّ عَلَيَّ **فَصْلٌ** فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْوَارِدَةُ فِي

آیا قبول کرده شود از من یا رد کرده شود بر من … اما صلوة وارد در

فصل

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَهِيَ مِائَةُ رَكْعَةٍ بِأَلْفِ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ

شب میانه از ماه شعبان پس آن نماز صد رکعت است به هزار بار خواندن سوره اخلاص

أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَتُسَمّٰى هٰذِهِ الصَّلٰوةُ صَلٰوةَ الْخَيْرِ

در هر رکعت ده بار و نامیده میشود این نماز را نماز خیر

وَتُفَرَّقُ بَرَكَتُهَا وَكَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ

و پراگنده میشود برکت او و بوده اند گذشتگان صالح که میگزاردند آنرا بجماعت که جمع میشدند

لَهَا وَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَثَوَابٌ جَزِيلٌ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رض

برای آن نماز و در آن نماز فضل بسیار است و ثواب بیشمار و روایت کرده شده است از حسن بصری رض

أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي ثَلَاثُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ مَنْ

که گفت حدیث خواندند مرا سی کس از اصحاب رسول الله صلعم … اینکه کسیکه

صَلّٰى هٰذِهِ الصَّلٰوةَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ

بگزارد این نماز را در این شب نظر میکند خدا تعالی بسوی او هفتاد نظر و

قَضَى لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

روا میکند مر او را به هر نظر هفتاد حاجت کمترین از آنها آمرزش است و مستحب است

تُصَلّٰى هٰذِهِ الصَّلٰوةُ أَيْضًا فِي الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً الَّتِي يُسْتَحَبُّ

که بگزارد این نماز را نیز در چهارده شب که مستحب است

إِحْيَاؤُهَا الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي فَضَائِلِ رَجَبٍ لِيَحُوزَ بِهَا الْمُصَلِّي

زنده داشتن آنها آن شبها که یاد کردیم آنها را در فضیلت ماه رجب تا دریابد بآن نماز مصلی

هٰذِهِ الْكَرَامَةَ وَهٰذِهِ الْفَضِيلَةَ وَالْمَثُوبَةَ مَجْلِسٌ فِي

این بزرگی را و دریابد این فضیلت و ثواب را مجلسی است در بیان

فضائل شهر رمضان قال الله عز وجل يا ايها الذين امنوا

فضیلت های ماه رمضان فرمود خدای تعالی ای کسانی که ایمان آورده اید

كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه بودند از پیش شما بوده اند

قال الحسن البصري رحمه الله اذا سمعت الله تعالى يقول يا ايها الذين

گفت حسن بصری رحمه الله وقتیکه بشنوی تو خدای عزوجل را که میگوید ای گروه کسانی که

امنوا فارغ لها سمعك فانها لامر تؤمر به او لنهي تنهى عنه وقال

ایمان آورده اید خالی کن گوشهای خود را که آن برای کاریست که امر کرده شده است یا برای نهی است

جعفر الصادق رض لذة ما في النداء ازالة تعب العبادة والعناء

جعفر صادق رض لذتیکه در ندا هست دور کردن مشقت عبادت و رنج را گفت

الله تعالى يا ايها الذين امنوا ايا نداء من العالم واي اسم من المعلوم

خدای تعالی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید حرف ای طلب است از دانا و لفظ ای اسمیست که

المنادى وها تنبيه على نداء المنادى الذين هو اشارة الى المعرفة

ندا کرده شده و لفظ ها آگاه نمودن است بر طلب کسیکه طلب کرده شده است و لفظ الذین اشارتست بسوی شناخت

السابقة والصحبة القديمة امنوا اشارة الى السر المعلوم بين

سابق و صحبت قدیم است و لفظ آمنوا اشارتست بسوی رازیکه معلوم است میان

المنادي والمنادى كانه يقول يا من هو لي بسره المخلص لنعمة

طلب کننده و طلب کرده شده چنانستی که میگوید ای کسیکه خاص است برای من

وبلبه كتب اي فرض واوجب عليك الصيام وهو مصدر كقولك

نوشته شده یعنی فرض کرده شده و واجب کرده شده بر شما صیام و لفظ صیام مصدر است

صمت صياما وقمت قياما واصل الصيام في اللغة الامساك

روزه داشتم روزه داشتنی و ایستادم ایستادنی و اصل لفظ صیام در لغت نگاه داشتن است

يقال صامت الريح اذا سكنت وامسكت عن الهبوب وصامت

گفته میشود صامت الریح وقتیکه آرام گیرد و باز ایستد از وزیدن و صامت

الخيل اذا وقفت وامسكت عن السير ويقال صام النهار اذا

الخیل هرگاه که باز ایستد و آرام گیرد از سیر و گفته میشود صام النهار هرگاه

اعتدل وقام قائم الظهيرة لان الشمس اذا بلغت كبد السماء

برابر شود و ایستد ایستادن نیم روز زیرا که آفتاب هرگاه برسد میانه آسمان

وقفت وامسكت عن السير هنية كما قال الشاعر حتى اذا

می ایستد و آرام میگیرد از سیر اندک ساعت چنانچه گفت شاعر وقتیکه

صام النهار واعتدل وسال للشمس لعاب فنزل ويقال

ایستاد روز برابر شد ودروان شد آفتاب را آب دهن فرود آمد ...

للرجل اذا صمت وامسك عن الكلام صام قال الله تعالى

مرد را وقتیکه خاموش شد وباز ایستاد از کلام صام گفت خدا تعالی

اني نذرت للرحمن صوما اي صمتا فالصوم هو الامساك

من نذر کردم خدا را روزه یعنی خاموشی پس روزه آن باز ماندن است

عن المعتاد من الطعام والشراب والجماع في الشرع معترك لشر

از آنچه خوکرده شده است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در شرع ...

الآثام قال الله عز وجل كما كتب على الذين من قبلكم اي من الانبياء

گناهان فرمود خدا چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند یعنی از انبیا

والامم اولهم آدم عليه السلام وهو ما روى عبد الملك بن هارون

و امتها اول ایشان آدم ع و آن چیزیست که روایت کرد عبد الملک بن هارون

بن عنترة عن ابيه عن جده قال سمعت عن علي بن ابي طالب رض

بن عنتره از پدر خود او از جد خود گفت شنیدم از علی بن ابیطالب رض

يقول اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار

که میگفت آمدم رسول الله صلعم را روزی وقت نیم روز

وهو في الحجرة فسلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا علي هذا

و آن رسول ص در حجره بود پس سلام کردم بر او پس جواب داد ... سلام را پس فرمود ای علی

جبرائيل يقرئك السلام فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله

جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بر وی سلام باد ای رسول خدا

فقال صلى الله عليه وسلم ادن مني فدنوت منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل

پس فرمود ص نزدیک شو از من پس نزدیک شدم پس فرمود ای علی میگوید مر ترا جبرائیل

صم من كل شهر ثلاثة ايام يكتب لك باول يوم عشرة الاف سنة

روزه دار از هر ماه سه روز نوشته میشود ترا ... اول روز ثواب ده هزار سال

وباليوم الثاني ثلثون الف سنة وباليوم الثالث مائة الف سنة

و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سوم ثواب صد هزار سال

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة ام للناس عامة قال

پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از برای منست یا از برای همه مردم

صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل بعملك بعدك

ای علی رض میدهد ترا خدا تعالی این ثواب و هر کسیکه این کار کند بعد از تو

قلت يا رسول الله وما هي قال ايام البيض ثالث عشر ورابع

گفتم یا رسول الله کدام است آن روز گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عشر وخامس عشر قال عنترة فقلت لعلي رض لاي شيء سمي

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتم مر علی را رض از چه نامیده شد

هذه الايام ايام البيض فقال علي رض لما اهبط الله تعالى

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدا تعالی

آدم من الجنة الى الارض احرقته الشمس فاسود جسده فاتاه

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد

جبرائيل عليه السلام فقال يا آدم اتحب ان يبيض جسدك

جبرائیل پس گفت ای آدم دوست میداری که سفید شود جسم تو

قال نعم قال له فصم من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

گفت آری گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصام آدم عليه السلام اول يوم فابيض ثلث جسده ثم صام

پس روزه داشت آدم اول روز پس سفید شد سه یک جسم او پس روزه داشت

اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده ثم صام اليوم الثالث فابيض

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جسده كله فسميت ايام البيض فآدم عليه السلام من الذين

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم از آن کسان است

كتب عليه الصيام من قبل محمد صلى الله عليه وسلم قال الحسن وجماعة من

که نوشته شد بر او صیام پیش از رسول الله گفت حسن و جماعتی از

العلماء بالتفسير اراد الله تعالى بالذين من قبلكم النصارى

عالمان به تفسیر مراد داشته است خدا تعالی بالذین من قبلکم نصاری را

شبه صيامنا بصيامهم لاتفاقهما في الوقت والقدر وذلك

تشبیه است روزهٔ ما به روزهٔ نصاری از جهت اتفاق ایشان در وقت و قدر و آن

ان الله تعالى فرض على النصارى صيام شهر رمضان فاشتد ذلك

که خدا تعالی فرض کرد بر نصاری روزهٔ ماه رمضان پس سخت شد این روزه

عليهم لانه ربما كان ياتي في الحر الشديد او في البرد الشديد

بر ایشان زیرا که بسیار بود که می آمد در گرمی سخت یا در سردی سخت

وكان يضرهم في اسفارهم ومعايشهم فاجتمع رأي علمائهم

و بود که ضرر میداد ایشان را در سفرهای ایشان و زندگانیهای ایشان پس جمع شد رای عالمان

وَرُؤَسَائُهُمْ عَلَى اَنْ يَجْعَلُوا صِيَامَهُمْ فِي فَصْلٍ مِنَ السَّنَةِ بَيْنَ
و سرداران ایشان بر اینکه گردانند روزهای خود را در موسمی از سال که در میان

الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَجَعَلُوهُ فِي الرَّبِيعِ وَزَادُوا فِيهِ عَشَرَةَ اَيَّامٍ
سرما و گرما باشد پس گردانیدند آن را در ربیع و زیاده کردند در آن روزه ده روز دیگر

كَفَّارَةً لِمَا صَنَعُوا فَصَارَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ اِنَّ مَلِكًا لَهُمْ اِشْتَكَى
از برای کفاره چیزی که کردند پس گشت چهل روز پس بدرستی پادشاهی مر ایشان را درد کرد

فَمَهُ فَجَعَلَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنْ هُوَ بَرِئَ مِنْ وَجَعِهِ ذٰلِكَ يَزِيدُ فِي
دهن او پس نذر کرد خدا تعالی را که اگر او شفا یافت از درد خود که اینست زیاده کند در

صَوْمِهِمْ اُسْبُوعًا فَزَادُوا فِيهِ ثُمَّ مَاتَ ذٰلِكَ الْمَلِكُ وَوَلِيَهُمْ مَلِكٌ
روزهای خود یک هفته پس زیاده کردند در وی پستر مرد این پادشاه و والی شد ایشان را پادشاهی

اٰخَرُ اَتِمُّوهُ خَمْسِينَ يَوْمًا قَالَ مُجَاهِدٌ اَصَابَهُمْ مُوتَانٌ فَقَالَ
دیگر پس گفت ایشان را تمام سازید روزهای خود را پنجاه گفت مجاهد رسید ایشان را موت مواشی پس گفت

زِيدُوا فِي صِيَامِكُمْ فَزَادُوا عَشْرًا قَبْلُ وَعَشْرًا بَعْدُ قَالَ الشَّعْبِيُّ
زیاده کنید در روزهای خود پس زیاده کردند ده پیش و ده پس گفت شعبی

لَوْ صُمْتُ السَّنَةَ كُلَّهَا لَاَفْطَرْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ فَيُقَالُ
اگر روزه دارم تمام سال هرآینه افطار کنم روزی که شک کرده شود در آن پس گفته شود

مِنْ شَعْبَانَ وَيُقَالُ مِنْ رَمَضَانَ وَذٰلِكَ اَنَّ النَّصَارَى فُرِضَ
از شعبان و گفته شود از رمضان و آن از برای آنست که نصاری فرض کرده شده

عَلَيْهِمْ شَهْرُ رَمَضَانَ كَمَا فُرِضَ عَلَيْنَا فَحَوَّلُوهُ اِلَى الْفَصْلِ وَذٰلِكَ
بر ایشان ماه رمضان چنانچه فرض کرده شد بر ما پس گردانیدند آن روزه را به فصل و آن

اَنَّهُمْ كَانُوا رُبَّمَا صَامُوا فِي الْقَيْظِ فَعَدُّوا ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ
بدرستی ایشان بوده اند که بسا است که روزه گرفته اند در تابستان پس شمردند سی روز پستر

جَاءَ بَعْدَهُمْ قَرْنٌ مِنْهُمْ فَاَخَذُوا بِالثِّقَةِ فِي اَنْفُسِهِمْ فَصَامُوا
آمد بعد ایشان قرنی از ایشان پس گرفتند با استواری در نفسهای خود پس روزه داشتند

قَبْلَ الثَّلَاثِينَ يَوْمًا وَبَعْدَهَا يَوْمًا ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْاٰخِرُ يَسْتَنُّ بِسُنَّةِ
پیش از سی روز روزی و بعد از سی روز روزی پس همیشه دیگران سنت گرفتند به سنت

الْقَرْنِ الَّذِي قَبْلَهُ حَتّٰى صَارُوا اِلٰى خَمْسِينَ يَوْمًا فَذٰلِكَ قَالَ عَزَّ وَ
قرنی که پیش از ایشان بود تا آنکه گردند تا پنجاه روز پس اینست قول خدای تعالی

جَلَّ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ يَعْنِي لِكَيْ تَتَّقُوا
چنانچه نوشته شد بر کسانیکه پیش از شما بودند تا آنکه بپرهیزید شما یعنی تا بپرهیزید

٥٣٤

الأكل والشرب والجماع وقال أهل التفسير أيضا فرض الله

از خوردن و آشامیدن و جماع و گفتند اهل تفسیر نیز فرض کرد خدا است

تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا

بر رسول خدا محمد صلعم و بر مومنان روزه روز عاشورا

وثلاثة أيام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها

و سه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه منوره پس بودند که روزه داشتند آنرا

إلى أن نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وأيام

تا آنکه نازل شد روزهای ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه و روزها

قال الله تعالى أياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين

فرمود خدا تعالی روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی

يوما أو تسعة وعشرين يوما وروي عن سعيد بن عمرو بن

روز است یا بیست و نه روز و روایت کرده شده است از سعید بن عمرو بن

سعيد بن العاص رض أنه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه

سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میکرد از نبی صلعم

أنه قال أنا وأمتي أمية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا

که فرمود من و امت من ناخوانده ایم و نه حساب میکنیم و نه مینویسیم ماه رمضان چنین

وهكذا وهكذا أتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و

و چنین است و چنین است تمام سی روزه و نامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او

هو مأخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف

آن ماخوذ است از شهرت و آن سفیدیست و از آنست که گفته میشود شهرت السیف

إذا سللته وشهر الهلال إذا طلع فصل اختلف الناس في

هرگاه صیقل کردی اورا و شهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در

معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من أسماء الله

معنی قول او رمضان پس گفت بعضی ایشان رمضان اسمیست از اسم های خدا تعالی

تعالى فيقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الأصم لرجب

پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را

وعبد الله وروى جعفر الصادق عن آبائه رض عن النبي صلى الله عليه

و گفته میشود عبد الله و روایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود رض از نبی صلعم

أنه قال شهر رمضان شهر الله وقال أنس بن مالك رض قال رسول

که فرموده است شهر رمضان شهر خدا است و گفته انس بن مالک رض که فرمود رسول الله

۵۳۵

الله صلى الله عليه وسلم لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

گوئید رمضان بلکه نسبت کنید او را چنانچه نسبت کرد او را خدای تعالی

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

در قرآن پس فرمود شهر رمضان و روایت کرد اصمعی گفت ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

جز این نیست که نامیده شده است رمضان زیرا که گرم میشود در آن ماه شتربچگان از گرما و گفت

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

غیر او زیرا که سنگها بود که گرم میشود در آن ماه از گرمی و رمضاء سنگهای

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

گرم کرده شده است و گفته شده است نامیده شد باین نام از جهت که رمض میکند گناهان را یعنی میسوزد

وهو مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل ان القلوب تاخذ من حرارة

و آن روایت کرده شده است از پیغمبر صلعم و گفته شده که دلها بهره میگیرند از گرمی

الموعظة والفكرة في امر الآخرة كما ياخذ الرمل والحجارة من

پند و فکر را در آخرت چنانچه بهره میگیرد ریگ و سنگ از

حر الشمس وقال الخليل ماخذه من الرمض وهو مطر ياتي في

گرمی آفتاب و گفت خلیل ماخذ رمضان از رمض است و آن باران است که می آید در

الخريف فسمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الآثام

موسم خریف پس نامیده شد این ماه رمضان زیرا که آن ماه غسل میکند بدنها را از گناهان

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

غسل کردنی و پاک میکند دلها را پاک کردنی فصل در بیان قول خدای تعالی

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

شهر رمضان آنکه نازل کرده شد در وی قرآن روایت کرده شده است از عطیه پسر اسود

سال ابن عباس رض فقال انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه

پرسید ابن عباس را پس گفت که هر آینه واقع شد شک در قول خدای تعالی انا انزلناه

في ليلة مباركة وقد نزل القرآن في سائر الشهور قال الله تعالى

الآیة و حال آنکه نازل شد قرآن در همه ماهها گفت خدای تعالی

عز وجل وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث وقالوا لولا

و قرآن جدا جدا کردیم آن را تا بخوانی آن را بر مردم به درنگ و گفتند کافران

نزل عليه القرآن جملة واحدة من اللوح المحفوظ في ليلة القدر

فرود آورده نشد بر وی قرآن یکبار از لوح محفوظ در شب قدر

من شهر رمضان فوضع في بيت العزة في سماء الدنيا ثم نزل

از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آمد

به جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وسلم نجوما نجوما في ثلث

تا او جبرئیل علیه السلام بر محمد ﷺ پاره پاره در بیست و

وعشرين سنة وذلك قال عز وجل فلا اقسم بمواقع النجوم

سه سال و این از آنجهت است که فرمود خدا پس سوگند میخورم به جای واقع شدن ستارگان

وقال داود بن ابي هند قلت للشعبي شهر رمضان الذي

و گفت داود ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان آنچنانست

انزل فيه القرآن اما كان ينزل عليه عليه السلام في سائر

که فرود آورده شد در آن ماه قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر آن سرور ﷺ در همه

السنة قال بلى ولكن جبرئيل عليه السلام كان يعارض محمدا صلى الله عليه وسلم في رمضان

سال گفت آری ولیکن جبرئیل ع بود که برابر میکرد محمد ﷺ را در ماه رمضان

بما انزل الله فيحكم الله ما يشاء ويثبت ما يشاء وينسيه ما

چیزی که فرستاده است خدا پس محکم میکرد حق هر چیزی که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد

يشاء عن شهاب بن طارق عن ابي ذر الغفاري رض عن النبي ﷺ

و میخواهد منقول است از شهاب بن طارق از ابی ذر غفاری رض از پیغمبر ﷺ

قال انزلت صحف ابراهيم في ثلث ليال مضين من شهر رمضان وانزلت

گفت فرود آورده شد کتاب ابراهیم در سه شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد

توریة موسى عم في ست ليال مضين من شهر رمضان وانزل زبور داود عم في ثماني

توریت موسی علیه در شش شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد زبور داود در

عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وانزل الانجيل على عيسى عليه السلام

هژده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد انجیل عیسی علیه السلام

في ثلث عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وانزل الفرقان

در سیزده شب که گذشته بود از ماه رمضان و فرود آورده شد فرقان

على محمد صلى الله عليه وسلم في الرابعة والعشرين من شهر رمضان ثم وصف

بر محمد صلی الله علیه وسلم در بیست و چهارم از ماه رمضان پس وصف کرد

عز وجل القرآن فقال هدى للناس من الضلالة وبينت من

خدای عز وجل قرآن را پس فرمود راه راست نماینده است از گمراهی و روشن کننده

الحلال والحرام والحدود والاحكام من الهدى والفرقان

حلال و حرام و حدود و احکام از راه راست و فرقان

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر

که فرق میکند در میان حق و باطل فصل در بیان چیزی که خاصست بماه

رمضان من الفضائل أخبرني أبو نصر عن والده قال أنا

رمضان از فضایل خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا

ابن الفارس قال ثنا أبو حامد احمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري

ابن فارس گفت حدیث خواند ابو حامد احمد بن محمد بن جلودی نیشاپوری

قال أخبرنا محمد بن إسحاق بن خزيمة قال أنا علي بن حجر

گفت خبر داد ما را محمد بن اسحاق بن خزیمه گفت خبر داد ما را علی بن حجر

السعدي قال أنا يوسف بن زياد قال أخبرنا همام بن يحيى

سعدی گفت خبر داد ما را یوسف بن زیاد گفت خبر داد ما را همام بن یحیی

عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان

از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب از سلمان رضی

قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في آخر يوم من شعبان فقال

گفت خطبه خواند ما را رسول الله صلعم در آخر روز از شعبان پس گفت

أيها الناس قد أظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه

ای مردمان تحقیق شد و سایه رسید شما را ماهی بزرگ ماه مبارک ماهی که در او

ليلة خير من ألف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام

شبی هست که بهترست از هزار ماه گردانید خدا تعالی روزه های او فرض و قیام

ليله تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير أو أدى فيه

شب او از روی نوافل کسیکه نزدیک شد در آن ماه بخصلتی از نیکی یا ادا کرد در آن ماه

فريضة كان كمن أدى سبعين فريضة فيما سواه وهو

فرضی باشد مثل کسیکه ادا کرد هفتاد فرض در ماسوای ماه رمضان و آن

شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر

ماه صبر است و صبر ثواب آن بهشت است و ماه نیکویی و غمخواری است و ماهی

يزاد فيه في رزق المؤمن من فطر فيه صائما كان مغفرة

که افزوده میشود در آن در رزق مومن پس کسیکه افطار کناند در آن ماه روزه داری را باشد مغفرت

لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل أجره من غير

از برای گناهان او و باشد آزادی گردن او از آتش و باشد برای او مثل اجر او بی آنکه

أن ينقص من أجره شيء قالوا ليس كلنا يجد ما يفطر الصائم

کم کرده شود چیزی از اجر او گفتند اصحاب نیست همه ما که یابد چیزی را که افطار کناند

قال يعطي الله هذا الثواب لمن فطر صائما على تمرة او شربة

فرمود مى عطا ميكند خدا ايتعالى اين ثواب، مركسى را كه افطار كناند روزه دار را بر يك خرما يا بر يك

ماء او مذقة لبن وهو شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار ومن

آب يا بر يك چشيدن شير و آن ماهى است كه اول او رحمت است و ميانه او مغفرت است و آخر او آزاديست از آتش و هركه

خفف عن مملوكه فيه غفر الله له واعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال

سبك كرد بارى از مملوك خود در آن ماه مى بخشد خدا او را و آزاد كند او را از آتش پس زياده كنيد در آن ماه از چار خصال

خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان لا غناء لكم عنهما فاما الخصلتان اللتان

دو خصلت است كه راضى كنيد با آنها پروردگار خود را و دو خصلت كه نيست بى نيازى شما را از و و در خصلتى

ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه واما

كه راضى ميكنيد شما با آن پروردگار خود را پس گواهى اينكه نيست معبودى مگر خدا تعالى و طلب آمرزش كنيد آن را

اللتان لا غناء لكم عنهما فتسالون الله الجنة وتعوذون به من

آن دو خصلت كه نيست بى نيازى مر شما را از آنها پس بخواهيد از خدا ايتعالى بهشت و پناه بگيريد باو از

النار ومن اشبع فيه صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة

آتش و هركه سير ميكند در آن ماه روزه دار را بنوشاند او را خدا ايتعالى از حوض من جرعه آبى

لا يظما بعدها ابدا وعن الكلبي عن ابي نضرة عن ابي سعيد

كه تشنه نشود پس از آن هرگز و در روايتست از كلبى او روايت كرد از ابى نضر از ابى سعيد

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة وابواب

خدرى رض گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كه دروازهاى بهشت و دروازهاى

السماء لتفتح لاول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى آخر ليلة

آسمان هر آينه گشاده ميشود در اول شب از ماه رمضان و بند نميشود تا آخر شب

منه ليس من عبد وامة يصلي في ليلة منها الا كتب الله تعالى

از آن ماه نيست از بنده مومن و مومنه كه نماز گزارد در شب از آنها مگر مينويسد خدا ايتعالى

له بكل سجدة الفا وسبعمائة حسنة وبنى له بيتا في الجنة من

مر او را مقابله هر سجده هزار و هفتصد نيكى و بنا كرد مر او را خانه در بهشت از

ياقوتة حمراء له سبعون الف باب لكل باب منها مصراعان

ياقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه باشد مر هر دروازه را از آنها دو تخته

من ذهب موشح من ياقوتة حمراء فاذا صام اول يوم من شهر

از زر موشح از ياقوت سرخ پس هرگاه روزه دارد اول روز از ماه رمضان

غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم من رمضان وكان كفارة الى

مى آمرزد خدا ايتعالى مر او را هر گناه تا آخر روز رمضان و باشد كفاره

٥٣٩

...في غيره لاشتغالهم بالصيام بقمع الشهوات وساير العبادات ١٢ مجمع البحار

مِثْلَهَا وَكَانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُومُهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ لَهُ أَلْفُ بَابٍ
مانند آن یعنی رمضان دیگر و باشد مر او را بمقابله هر روزی که روزه میدارد کوشکی در بهشت مر او را هزار در

مِنْ ذَهَبٍ وَاسْتَغْفَرَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ غُدْوَةٍ إِلَى أَنْ
از زر و طلب آمرزش کند مر او را هفتاد هزار فرشته از صباح تا آنکه

تَوَارَى بِالْحِجَابِ وَكَانَ لَهُ بِكُلِّ سَجْدَةٍ يَسْجُدُهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ شَجَرَةٌ
پوشیده شود آفتاب به پرده شب و باشد مر او را بمقابله هر سجده که کرده است از شب یا روز درختی

فِي الْجَنَّةِ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا وَأَخْبَرَنِي
در بهشت که سیر میکند سوار در سایه او صد سال قطع نمیتواند کرد او را و خبر داد مرا

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ
ابونصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابوهریره رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
فرمود رسول الله صلعم هرگاه که باشد شب اول از ماه رمضان

نَظَرَ اللهُ إِلَى خَلْقِهِ وَإِذَا نَظَرَ إِلَى عَبْدٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَلِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
نظر میکند خدا تعالی بسوی خلقت خود و هرگاه که نظر میکند بسوی بنده هرگز عذاب نکند او را همیشه و مر خدا راست

فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفُ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ وَأَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
و هر روز هزار هزار آزاد کردنی از آتش و خبر داد مرا ابونصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ
باسناد خود از سهیل از پدر خود از ابی هریره رض گفت که رسول الله صلعم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ
فرمود هرگاه که می آید رمضان گشاده میشود درهای بهشت و بند کرده میشود درهای دوزخ

وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَعَنْ نَافِعِ بْنِ بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْغِفَارِيِّ
و بند کرده میشوند شیطانها و روایت کرده شده است از نافع از مسعود غفاری

ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا
ثم گفت که او شنید رسول الله صلعم که میفرمود نیست از هیچ بنده که روزه دارد یک روز

مِنْ رَمَضَانَ إِلَّا زُوِّجَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فِي خَيْمَةٍ مِنْ دُرٍّ
از رمضان مگر که نکاح کرده میشود زنی را از حور العین در خیمه از در

مُجَوَّفَةٍ مِمَّا نَعَتَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ عَلَى كُلِّ
کاواک از آن حورها که ستوده است خدا تعالی حورها اند پوشیده در خیمها بر هر یک

امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ حُلَّةً لَيْسَ مِنْهَا حُلَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى وَتُعْطَى
زن از ایشان هفتاد حله که نیست از آنها حله به رنگ دیگری و داده میشود

قوله في النهاية في الحديث اذا دخل شهر رمضان صفدت الشياطين اي شدت واوثقت بالاغلال يقال صفدته وصفدته والصفاد القيد قال الامام التوربشتي ...

سبعون لوناً من الطيب ليس منها لون على لون الآخر ويعطى

هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از آنها هیچ رنگی برنگ دیگر و داده میشود

سبعون سريراً من ياقوتة حمراء موشحة بالدر على كل سرير

هفتاد تخت از یاقوت سرخ ... بمروارید بر هر تختی

سبعون فراشاً على كل فراش اريكة لكل امرأة سبعون ألف وصيف

هفتاد فرش بر هر فرش تختی آراسته است مر هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار

لحاجتها وسبعون ألف وصيفة لزوجها مع كل وصيفة صحفة

برای حاجت خود و هفتاد هزار خدمتگار زن مر زوج او را با هر خدمتگار کاسه

من ذهب فيها لون من طعام تجد لآخر لقمة منها لذة لم

از زر که در آن قسمی است از طعام پس مییابد مر لقمه آخر آن طعام لذتی که

تجد لأوله ويعطى زوجها مثل ذلك على سرير من ياقوت أحمر هذا

نیافته است مر اول لقمه را و داده میشود زوج آن زن را مانند این بر تخت از یاقوت سرخ و این

لكل يوم صامه من رمضان سوى ما يعمل من الحسنات فصل

بعوض روزیکه روزه داشته است از روزهای رمضان سوای آنچه عمل کند از نیکویها فصل

أخبرني أبو نصر عن والده باسناده قال ثنا محمد بن أحمد قال

خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا أبو القاسم بن عبد الله بن محمد

حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قال حدثنا الحسن بن ابراهيم بن يسار وابراهيم بن محمد بن حارث

گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار و ابراهیم بن محمد بن حارث

قال حدثنا سلمة بن شبيب قال ثنا القسم بن محمد قال ثنا

گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قسم بن محمد گفت حدیث خواند

هشام بن الوليد قال حدثنا حماد بن سلمان الدوسي عن الحسن

هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض قال انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم

از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید نبی را

ان الجنة لتنجد وتزين من الحول الى الحول لدخول شهر رمضان

بدرستی بهشت پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت در آمدن ماه رمضان

فاذا كان اول ليلة من شهر رمضان هبت ريح من تحت العرش

پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان وزد بادی از زیر عرش

يُقَالُ لَهَا الْمُثِيرَةُ تُصَفِّقُ أَوْرَاقَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَحِلَقَ الْمَصَارِيعِ
گفته میشود مر اورا مثیره که باهم میزند برگهای درختهای بهشت را و حلقهای درها را
فَيُسْمَعُ لِذَلِكَ طَنِينٌ لَمْ يَسْمَعِ السَّامِعُونَ أَحْسَنَ مِنْهُ فَتَزَيَّنُ الْحُورُ
پس شنیده میشود مر این را طنین که نشنیده اند شنوندگان بهتر ازو پس آراسته کرده میشوند
الْعِينُ حَتَّى يَقِفْنَ بَيْنَ شُرَفِ الْجَنَّةِ فَيُنَادِينَ هَلْ مِنْ خَاطِبٍ
تا آنکه می ایستند در میان بلندیهای بهشت پس ندا کنند آیا هست کسی پیغام زن
إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُزَوِّجَهُ ثُمَّ يَقُلْنَ لِرِضْوَانَ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ
بسوی خدا تعالی پس تزویج کند او را خدا پس میگویند مر رضوان را چیست این شب
فَيُجِيبُهُنَّ بِالتَّلْبِيَةِ يَا خَيْرَاتٍ حِسَانٍ هَذِهِ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
پس جواب میدهد مر رضوان مر ایشان را بلبیک گفتن ای نیک بختهای خوبرویان این اول شب است از رمضان
فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ لِلصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ اللهُ يَا
کشاده شده اند درهای بهشت مر روزه داران را از امت محمد ﷺ پس میگوید خدا تعالی ای
رِضْوَانُ افْتَحْ أَبْوَابَ الْجِنَانِ يَا مَالِكُ أَغْلِقْ أَبْوَابَ الْجَحِيمِ عَنِ الصَّائِمِينَ
رضوان بگشا درهای بهشت را ای مالک ببند درهای دوزخ را از روزه داران
مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا جَبْرَئِيلُ اهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ وَصَفِّدْ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ
از امت محمد ﷺ ای جبرئیل فرود آی بسوی زمین و بزنجیر کن سرکشان شیاطین را
وَغُلَّهُمْ بِالْأَغْلَالِ ثُمَّ اقْذِفْهُمْ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ حَتَّى لَا يُفْسِدُوا عَلَى
و ببند گردن ایشان را بزنجیرها پس بینداز ایشان را در گردابهای دریاها تا که فساد نکنند بر
أُمَّةِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِي صِيَامَهُمْ قَالَ وَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ
امت محمد ﷺ که دوست منست روزه ایشان را گفت و میگوید خدا تعالی در هر شب از
شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ
ماه رمضان سه بار آیا کسی هست از سوال کننده که بدهم او را سوال او آیا هست کسی توبه کننده
فَأَتُوبَ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ مَنْ يُقْرِضُ الْغَنِيَّ غَيْرَ الْمَعْدُومِ
پس توبه قبول کنم بر او آیا کسی هست آمرزش خواهنده که بیامرزم مر او را آیا کیست که قرض دهد غنی را که نابود نشود
وَالْوَفِيَّ غَيْرَ الظَّلُومِ قَالَ وَلِلَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ
و وفا کننده که ظلم کرده نشود گفت و مر خدا راست در هر روز از ماه رمضان وقت
الْإِفْطَارِ أَلْفُ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعِقَابَ
افطار روزه هزار هزار آزاد کرده شده از آتش که هر یک از ایشان مستوجب شدند عذاب را
فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ أَعْتَقَ اللهُ تَعَالَى فِي كُلِّ سَاعَةٍ
پس هرگاه که باشد شب جمعه و روز جمعه آزاد میکند خدا تعالی در هر ساعت

الف الف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فاذا كان

هزار هزار آزاد کرده شده از آتش دوزخ که هر یک ایشان لایق شده اند عذاب را پس هرگاه که باشد

في آخر يوم من شهر رمضان اعتق الله في ذلك اليوم بعدد

در آخر روز از ماه رمضان آزاد کند خدا تعالی درین روز بشمار

ما اعتق من اول الشهر الى آخره فاذا كان ليلة القدر يأمر

آنچه آزاد کرد از اول ماه تا آخر ماه پس هرگاه که باشد شب قدر میفرماید

جبرئيل فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء اخضر

جبرئیل را پس فرود می‌آید در گروهی از فرشتگان و با او لوای سبز

الى الارض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها

بسوی زمین پس میخواند آنرا بر پشت کعبه و مر او را ششصد بازوست پراگنده نمی‌کند

الا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و

مگر در شب قدر پس پراگنده میکند آنرا در شب قدر پس میرود مشرق و

المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين

مغرب را و امر میکند جبرئیل ع فرشتگان را به درآمدن در میان

هذه الامة فيدخلون بينهم فيسلمون على كل قائم ومصلي

این امت پس درآیند در میان ایشان پس سلام میکنند بر هر ایستاده و نماز گزار

وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم

و ذکر کننده و مصافحه میکنند ایشان را و آمین میگویند بر دعاهای ایشان تا آنکه طلوع میکند صبح پس

ينادي جبرئيل يا معشر الاولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل

ندا کند جبرئیل ای گروه دوستان خدا کوچ کنید پس میگویند ای جبرئیل

ما صنع الله في حوائج المؤمنين من امة محمد صلى الله عليه فيقول ان

چه چیز کرد خدا در حاجتهای مومنان از امت محمد مصطفی ع پس میگوید که

الله تعالى نظر اليهم وعفا عنهم وغفر لهم الا اربعة فقال

خدا تعالی نظر کرد بسوی ایشان و معاف کرد از ایشان و آمرزید ایشان را الا چهار کس را

رسول الله صلى الله عليه هؤلاء الاربعة مدمن خمر وعاق والديه

رسول الله ... این چهار ... و عاق ... والدین

وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم

و قاطع رحم و عداوت کننده ... گفت ... قطع کننده

فاذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جائزه

فاذا كانت غداة الفطر بعث الله تعالى الملائكة في كل البلاد

پس هرگاه که باشد فرداے فطر برانگیزد میکند خداے تعالی فرشتگان را در هر شهر

فيهبطون الى الارض فيقومون على افواه السكك فينادون

پس فرود مے آیند بسوی زمین پس می ایستند بر سر راهها سے کوچها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه كل من خلق الله تعالى الا الجن والانس فيقولون

بآوازے که میشنود هر چیز که پیدا کرد خداے تعالی مگر جن و انسان پس میگویند

يا امة محمد صلى الله عليه وسلم اخرجوا الى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب

ای امت محمد صلعم برآیید بسوے رب کریم که میدهد عطاے بزرگ و می آمرزد گناه

العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم يقول الله تعالى للملائكة يا

بزرگ پس وقتیکه بر آیند بسوی مصلے خود میگوید خداے تعالی فرشتگان خود را اے

ملائكتي ما جزاء الاجير اذا عمل عمله قال فيقول الملائكة الهنا و

فرشتگان من چه چیز است جزاے مزد مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود فرمود پس میگویند فرشتگان

سيدنا ان توفيه اجره فيقول فاني اشهدكم يا ملائكتي اني قد

بسردار ما تمام و کمال مزد او را پس میگوید خداے تعالی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که

جعلت ثواب صيامهم من شهر رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي

گردانیدم ثواب روزهاے ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و آمرزش خود

ثم يقول يا عبادي سلوني فبعزتي وجلالي لا تسالوني اليوم في

پس میگوید ای بندگان من سوال کنید از من پس سوگند مرا بعزت و جلال خود که نخواهید از من امروز در

جمعكم هذا لآخرتكم شيئا الا اعطيتكم ولا لدنياكم الا نظرت

این جماعت خود از براے آخرت خود چیزے مگر دهید شما را و نخواهید از براے دنیا خود مگر نظر کنم

لكم وعزتي وجلالي لاسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني وعزتي

بر شما را سوگند مرا بعزت و جلال خود هر آئینه بپوشم بر شما لغزشهاے شما از شما تا که ترسید از من و بعزت

لا اخزيكم ولا افضحكم بين اصحاب الحدود انصرفوا مغفورا

رسوا نکنم و خوار نکنم شما را در میان اصحاب حدود و بر گردید بخانهاے خود آمرزیده شده

لكم لقد ارضيتموني ورضيت عنكم قال فتفرح الملائكة و

شما هر آئینه راضی کردید مرا و راضی شدم من از شما فرمود پس خوش میشوند فرشتگان

يستبشرون بما يعطي الله عز وجل هذه الامة اذا افطروا من

بشارت می یابند بچیزے که داده است خداے تعالی این امت را هرگاه افطار میکنند از

شهر رمضان وعن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه

ماه رمضان و مروی است از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم

نحوه واللفظ متقارب وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده

مانند آن و لفظ هر دو حدیث نزدیک است و خبر کرد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن نافع عن أبي مسعود الغفاري رض أنه قال إنه سمع رسول الله

از نافع از ابی مسعود غفاری رض که گفت که او شنید رسول الله

صلى الله عليه يقول يوما أهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر

صلی الله علیه را که میگفت روزی که دیده شد ماه رمضان اگر بدانند بندگان که چیست در ماه رمضان

رمضان لتمنى العباد أن يكون شهر رمضان سنة فقال رجل

هر آینه آرزو کنند بندگان آنکه باشد ماه رمضان یکسال پس گفت مردی

من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه إن الجنة

از قبیله خزاعه یا رسول الله بیان کن ما را از فضیلت پس فرمود بدرستی که بهشت

لتزين لشهر رمضان من رأس الحول إلى الحول حتى إذا كان أول ليلة

هر آینه آراسته میشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال دیگر تا وقتی که میشود اول شب

منه هبت ريح من تحت العرش فصفقت أوراق أشجار الجنة

از آن ماه میوزد بادی از زیر عرش پس بجنبش می آید برگهای درختهای بهشت را

فنظرت الحور العين إلى ذلك فقلن يا رب اجعل لنا من عبادك

پس می بینند حور عین بسوی این پس میگویند ای پروردگار بگردان از بندگان خود

في هذا الشهر لنا أزواجا تقر أعيننا بهم وتقر أعينهم بنا فما

درین ماه جفت ما که روشن شود چشمهای ما بایشان و چشمهای ایشان بما

من عبد صام شهر رمضان إلا زوجه الله زوجة من الحور

از هیچ بنده که روزه داشت ماه رمضان الا که تزویج کرد او را خدا زنی از حور

العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور

عین در خیمه از مروارید میان خالی از آنچه که وصف کرد خدا تعالی بآن حور

مقصورات في الخيام على كل امرأة منهن سبعون حلة ليس

نگاه داشته شده در خیمه ها بر هر زنی از آن حوریان هفتاد حله است که نیست هیچ یکی از آنها

منها حلة على لون الأخرى وتعطى سبعين لونا من الطيب ليس

از آن حله بر رنگ دیگری و داده میشود هفتاد رنگ از مشک بهشت هیچ رنگی

منه لون يشبه الآخر لكل امرأة منهن على سرير من ياقوتة موشح

از آن نیست که مانند باشد برنگ اول هر زنی از آنها بر تختی باشد از یاقوت مرصع

بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل

بمروارید که بر وی هفتاد فرش باشد که استر آن از استبرق باشد که زیر

فراش سبعون اريكة ولكل امرأة منهن سبعون الف وصيف
بستر ها و تخت آراسته و مر هر زنی را از آنها هفتاد هزار خدمتکار باشند
يخدمها وسبعون الف وصيف لزوجها بيد كل وصيف صحفة
که خدمت کنند آنها را و هفتاد هزار خدمتکار مر شوهر او را بر دست هر خدمتکار کاسه
من ذهب فيه لون من الطعام يجد لآخرها من اللذة ما لا يجد
از زر در آن کاسه رنگی از طعام باشد که بیابد آخر لقمه او را لذتی که نیافته است
لاوله ويعطى لزوجها مثل ذلك على سرير من ياقوتة حمراء عليه
مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او را از عطاها مثل آن بر تختی از یاقوت سرخ بر آن تخت
سواران من ذهب مرصع بالياقوت هذا لكل من صام شهر
دو دست برنجن باشد از زر که مرصعست بیاقوت این عطاها مر کسی را که روزه داشت ماه
رمضان سوى ما عمل من الحسنات وعن قتادة عن انس بن مالك
رمضان و را سوای چیزیکه بیاید از نیکوییها و روایت کرده شده است از قتاده که او روایت کرد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان اول ليلة من شهر رمضان
گفت فرمود رسول الله صلعم وقتیکه باشد اول شب از ماه رمضان
نادى الجليل جل عظمته رضوان خازن الجنان فيقول لبيك
ندا میکند حضرت جلیل جلاله رضوان را که نگهبان بهشت است ای رضوان پس میگوید ایستاده ام
وسعديك فيقول نجد جنتي وزينها للصائمين من امة
و بجا می آرم فرموده ترا پس میگوید آراسته کن بهشت مرا و بیارای آن از برای روزه
احمد ولا تغلقها عنهم حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي مالكا
محمد صلعم و مبند از ایشان هیچکدام را تا آنکه تمام شود ماه ایشان پس ندا میکند مالک
خازن النار يا مالك فيقول لبيك وسعديك فيقول اغلق
نگهبان دوزخ را که ای مالک پس میگوید ایستاده ام و بجا می آرم فرمان ترا پس میگوید
ابواب الجحيم عن الصائمين من امة احمد ثم لا تفتحها عليهم
درهای دوزخ را از روزه داران امت محمد صلعم پس مکشا آنها را بر ایشان
حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي جبرئيل عليه السلام فيقول لبيك
تا آنکه بگذرد ماه ایشان پس ندا میکند جبرئیل را ع پس میگوید جبرئیل ایستاده ام
وسعديك فيقول انزل الى الارض فغل مردة الشياطين
و بجا می آرم فرمان ترا پس میگوید فرود شو بسوی زمین پس بند کن سرکشان شیاطین را
عن امة احمد حتى لا يفسدوا عليهم صيامهم وافطارهم ولله
از امت محمد صلعم تا فاسد نکنند بر ایشان روزه های ایشان و افطار ایشان و مر خدا را

سوار بالکسر دست برنجن ۱۲ صحاح ۱۲|۲

عز وجل في كل يوم من شهر رمضان عند طلوع الشمس

عز وجل در هر روز از ماه رمضان وقت بر آمدن آفتاب و

عند وقت الافطار عتقاء اعتقهم من النار عبيدا وإماء

وقت افطار آزاد شدگان که آزاد میکند ایشان را حق تعالی از آتش از غلامان و کنیزان

ولله في كل سماء مناد فيهم ملك له عرف تحت عرش رب العالمين

و مر او را در هر آسمان ندا کننده هست در میان ایشان فرشته است مر او را یالی است در زیر عرش

وقوائمه في تخوم الارض السابعة السفلى له جناح بالمشرق

و پایهای او در نهایتهای زمین هفتم زیرین هست مر او را بالی

وجناح بالمغرب مكلل بالمرجان والدر والجواهر ينادي هل

و بالی هست بمغرب که مرصع شده است بمرجان و در و جواهر فریاد میکند آن فرشته آیا

من تائب يتاب عليه هل من داع يستجاب له هل من مظلوم

باز آینده از گناه که پذیرفته شود توبه او را آیا هست دعا کننده که قبول کرده شود دعای او را آیا

ينصره الله هل من مستغفر يغفر الله له هل من سائل يعطى

کرده شود اورا الله تعالی آیا هست آمرزش خواهنده که بخشد او را خدا آیا هست سائل

سؤله قال وينادي الرب تعالى في الشهر كله عبادي و

سوال او فرمود و ندا میکند پروردگار تعالی در تمام آن ماه غلامان من و

إمائي ابشروا واصبروا وداوموا يوشك ان ارفع عنكم

کنیزان من بشارت شما را و صبر کنید و مداومت کنید نزدیک است اینکه بردارم از شما

المؤنات وتفضوا الى رحمتي وكرامتي فاذا كان ليلة القدر

رنج را و برسید به رحمت من و کرامت من و وقتیکه شود شب قدر

نزل جبرئيل عليه السلام في كبكبة من الملئكة يصلون على

نازل میشود جبرائیل ع در گروه از فرشتگان دعای رحمت میکنند بر

كل عبد قائم او قاعد يذكر الله عز وجل وعن انس بن مالك رض

هر بنده ایستاده است و یا نشسته یاد کند خدای عز وجل را و روایت است از انس بن مالک

قال قال رسول الله صلى الله عليه لو اذن الله السموات والارض لتكلما

گفت فرمود رسول الله صلعم اگر دستوری دهد خدا آسمان و زمین را که کلام کنند

لبشرتا من صام رمضان بالجنة وعن عبد الله بن ابي اوفى رض

هر آینه بشارت دهند کسی را که روزه داشت رمضان را به بهشت و روایت است از عبد الله بن ابی اوفی

قال قال رسول الله صلى الله عليه نوم الصائم عبادة وصمته تسبيح ودعاؤه

گفت فرمود رسول الله صلعم خواب روزه دار عبادت است و خاموشی او تسبیح است و دعای او

مستجابات وعمله مضاعف وعن الاعمش عن ابي خيثمة رض

مستجابست و عمل او دو چندان است و روایت کرد اعمش از ابی خیثمه رض

انه قال كانوا يقولون رمضان الى رمضان والحج الى الحج و

بدرستی او گفت بودند اصحاب که میگفتند رمضان تا رمضان و حج تا حج و

الجمعة الى الجمعة والصلوة الى الصلوة كفارات لما بينهن

جمعه تا جمعه و نماز تا نماز کفاره است مر چیزی را که در میان ایشان

ما اجتنبت الكبائر وعن امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رض انه كان

وقتیکه پرهیز کرده شود کبایر را و روایت است از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رض که بدرستی او بود

يقول اذا دخل شهر رمضان مرحبا بشهر خير كله صيام نهاره

میگفت وقتیکه در آید ماه رمضان خوش آمدی و فراخی باد بماهیکه نیکیست همه او روزه است روز او

وقيام ليله والنفقة فيه كالنفقة في سبيل الله عز وجل وعن

و قیام است شب او و خرج کردن در آنماه مانند خرج کردن است در راه خداے عز وجل و روایت

ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صام رمضان وقامه

از ابی هریره رض از نبی صلعم که بدرستی او فرمود هر که روزه داشت و قیام کرد ماه رمضان را

ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وعن ابي

در حالیکه ایمان دارد و امید اجر دارد می آمرزد خدا تعالی مر او را آنچه که پیش رفته است از گناهان و آنچه پس تر است

هريرة رض ايضا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كل حسنة يعملها ابن

ابی هریره رض نیز از نبی صلعم که فرمود هر نیکی که میکند فرزند

ادم من امتي تضاعف عشرا الى سبعمائة ضعف الا الصوم فان

آدم از امت من زیاده کرده میشود او را مر ده تا هفتصد مگر روزه زیرا که

الله تعالى يقول الصوم لي وانا اجزي به يدع شهوته واكله و

خدا تعالی میگوید روزه برای من است و من جزا میدهم بآن میگذارد بنده آرزوی خود و خوردن خود

شربه من اجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند

و نوشیدن خود از جهت من و روزه سپر است و مر روزه دار را دو فرحت است یکی فرحت وقت

افطاره وفرحة عند لقاء ربه واخبرنا ابو البركات السقطي

افطار خود و فرحتے وقت دیدار پروردگار خود و خبر داد ما را ابو البرکات سقطی

باسناده عن يزيد بن هارون قال حدثنا المسعودي قال بلغني

باسناد خود از یزید بن هارون گفت حدیث خواند بر ما مسعودی گفت رسید مرا

ان من قرأ في ليلة من شهر رمضان في التطوع انا فتحنا لك فتحا

که کسیکه بخواند در شبی از ماه رمضان در نفلها سوره انا فتحنا

مُبْتَنًا حُفِظَ فِي ذَلِكَ الْعَامِ فَشَهْرُ رَمَضَانَ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعا در آن سال ... رمضان پنج

أَحْرُفٍ الرَّاءُ رِضْوَانُ اللهِ وَالْمِيمُ مُحَابَاةُ اللهِ وَالضَّادُ ضَمَانُ

حرفست حرف را اشارت از خوشنودی خدا است و حرف میم محبت خدا است و حرف ضاد ضمان

اللهِ وَالْأَلِفُ أُلْفَةُ اللهِ وَالنُّونُ نُورُ اللهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَنُورٍ

خدا است و الف الفت خدا است و نون نور خدا است پس آن ماه رضا است و

وَمُحَابَاةٍ وَضَمَانٍ وَأُلْفَةٍ وَنُورٍ وَزُلْفَى وَكَرَامَةٍ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْرَارِ

محبت و ضمان و الفت و نور و نزدیکی و بزرگی است مر دوستان و نیکوکاران را

وَقِيلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُورِ كَمَثَلِ الْقَلْبِ فِي الصَّدْرِ

و گفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینهها و

كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الْأَنَامِ وَكَالْحَرَمِ فِي الْبِلَادِ فَالْحَرَمُ مُنِعَ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو پیغامبران در مردم و همچو حرم در شهرها پس حرم از بزرگی او باز داشته

اللَّعِينُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصَفَّدُ فِيهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَيَكُونُ

لعین را و ماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را و باشند

الْأَنْبِيَاءُ شُفَعَاءَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيعٌ لِلصَّائِمِينَ

پیغامبران شفاعت کننده گناهکاران را و ماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالْقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

و دل آراسته شده است بنور معرفت و ایمان و ماه رمضان آراسته شده

بِنُورِ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِي أَيِّ

بنور خواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد در این ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ فَلْيَتُبِ الْعَبْدُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُغْلَقَ أَبْوَابُ

ماه آمرزیده شود او را پس باید که توبه کند بنده بسوی خدا پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَفُوتَ وَقْتُ الْإِنَابَةِ

توبه و باید که توبه کند بسوی عز وجل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ الْبُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و باید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن و رحمت ... فرمود

إِنَّ أُمَّتِي لَمْ تُخْزَ مَا أَقَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللهِ

که امت من خوار کرده نمیشود تا وقتیکه برپا داشته اند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيهِ مُحَرَّمًا أَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً أَوْ شَرِبَ خَمْرًا

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد درو حرام را یا کار بد یا نوشید شراب را

أو زنى لم يقبل منه رمضان ولعنة الله وملئكته وأهل
يا زنا كرد پذيرفته نشود از وی رمضان ولعنت ميكند او را خدا تعالى و فرشتگان او و اهل
السموات إلى مثله من الحول فإن مات فيما بينه وبين رمضان
آسمان تا مانند آن از سال و اگر بمرد در آنمدت که در ميان آن و در ميان آن رمضان
فليس له عند الله حسنة فصل وقيل إن سيد البشر آدم
پس نيست مر او را نزد خدا نيکو ئى و گفته شده است که سردار مردم آدم
عليه الصلوة وسيد العرب محمد وسيد الفرس سلمان وسيد
عم است و سردار عرب محمد است و سردار فارس سلمان است و سردار
الروم صهيب وسيد الحبش بلال وسيد القرى مكة وسيد
روم صهيب است و سردار حبش بلال است و سردار دیهات مکه است و سردار
الأودية وادي بيت المقدس وسيد الأيام يوم الجمعة وسيد
واديها وادى بيت المقدس است و سردار روزها روز جمعه است و سردار
الليالي ليلة القدر وسيد الكتب قرآن وسيد البقرة
شبها شب قدر است و سردار کتابها قرآن است و سردار سوره بقره
آية الكرسي وسيد الأحجار الحجر الأسود وسيد الآبار زمزم
آيت کرسى است و سردار سنگها حجر اسود است و سردار چاهها زمزم است
وسيد العصا عصا موسى وسيد الحيتان الحوت الذي
و سردار عصاها عصاى موسى است و سردار ماهيها آن ماهى است
كان يونس عليه السلام في بطنه وسيد النوق ناقة صالح
که بود يونس عم در شکم او و سردار ناقه ها ناقه صالح عم است
وسيد الخيل الأفراس البراق وسيد الخواتيم خاتم سيدنا
و سردار خيل اسپها براق است و سردار انگشتريها انگشترى سردار ما
سليمان وسيد الشهور شهر رمضان فصل في فضائل
سليمان پيغمبر است و سردار ماهها ماه رمضان است در فضيلت ای
ليلة القدر قوله تعالى إنا أنزلناه في ليلة القدر إلى آخر السورة
شب قدر فرمود خدا تعالى سوره انا انزلناه در فضيلت شب قدر تا آخره
فأنزلناه كناية عن القرآن أنزل الله تعالى من اللوح المحفوظ
پس فرو فرستاديم او را کنايه است از قرآن فرو فرستاده است آن قرآن را فرو فرستاد خدا تعالى از لوح محفوظ
إلى سماء الدنيا إلى السفرة وهم الكتبة من الملئكة فكان
بسوى آسمان دنيا بجانب فرشته ای سفره و آن نويسندگان اند از فرشتگان پس بود

ينزل في تلك الليلة من اللوح على قدر ما ينزل به جبرئيل

فرود آن در این شب از لوح محفوظ بر مقدار یکه فرود می آید بآن جبرائیل ع

عليه السلام بإذن الله تعالى إلى النبي صلى الله عليه وسلم في السنة كلها

باذن الله تعالی سوی نبی ص در سال

إلى مثلها من قابل حتى نزل القرآن كله في ليلة القدر من

تا مانند آن سال آینده تا فرود آمد همه آن قرآن در شب قدر از

شهر رمضان إلى سماء الدنيا وقال ابن عباس رض وغيره إنا أنزلناه

ماه رمضان سوی آسمان دنیا و گفت ابن عباس رض و غیره مراد از ضمیر انا انزلناه

في ليلة القدر يعني أنزلنا جبرئيل عليه السلام بهذه السورة

در شب قدر جبرائیل ست یعنی فرستادیم جبرائیل ع را باین سوره

وبجملة القرآن في ليلة القدر على الكتبة ثم نزل بعد ذلك

و جمله قرآن در شب قدر بر فرشتگان نویسنده پس بعد از آن نازل شد

نجوما نجوما على رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلاث وعشرين سنة في

پاره پاره بر رسول الله ص در بیست و سه سال در

سائر الشهور والأيام والليالي والأوقات قوله تعالى في ليلة

همه ماهها و روزها و شبها و وقتها فرمود خدا تعالی در شب [illegible]

القدر أي في ليلة عظيمة ويقال في ليلة الحكم وسميت

قدر یعنی در شب بزرگ و گفته شده در شب حکم و نامیده شده است

ليلة القدر لتعظيمها ولقدرها لأن الله تعالى يقدر

شب قدر از برای تعظیم آن شب و برای مرتبه او زیرا که بدرستی خدا تعالی اندازه میکند

فيها ما يكون من أمر السنة إلى مثلها من العام المقبل ثم

در آن شب هر چه باشد از کار سال تا مانند آن از سال آینده پس

قال وما أدراك ما ليلة القدر يا محمد لولا أن الله أعلمك

فرمود و چه چیز دانا کرد ترا که چیست شب قدر ای محمد اگر نه خدا تعالی دانا کرد ترا

بعظمتها فكل ما في القرآن فما أدراك فقد أعلمه الله

بزرگی آن [illegible]

إياه وما فيه وما يدريك فلم يدر ولم يطلعه عليه

این [illegible]

كقوله عز وجل وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا و

چنانکه فرمود خدا تعالی و چه چیز دانا کند ترا شاید قیامت باشد نزدیک و

ما تبين له وقتها قوله تعالى ليلة القدر اي ليلة العظمة

والحكمة وقيل هي الليلة المباركة التي قال الله عز وجل

انا انزلناه في ليلة مباركة فيها يفرق كل امر حكيم ثم قال عز

وجل ليلة القدر خير من الف شهر يعني العمل فيها خير من العمل في الف

شهر ليس فيها ليلة قدر ويقال ان الصحابة لم يفرحوا بشيء

كفرحهم بقوله تعالى خير من الف شهر وذلك ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم ذكر يوما لاصحابه اربعة من بني اسرائيل بانهم

عبدوا الله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين وذكر ايوب

وزكريا وحزقيل ويوشع بن نون عليهم السلام فتعجب اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك فاتاه جبريل عليه السلام وقال

له يا محمد عجبت انت واصحابك من عبادة هؤلاء النفر ثمانين

سنة لم يعصوا الله تعالى فيها طرفة عين فقد انزل الله عليك

خيرا من ذلك ثم قرأ عليه انا انزلناه في ليلة القدر الى اخرها

وقال له هذا افضل مما عجبت انت واصحابك منه فسر بذلك

النبي صلى الله عليه وسلم وقال يحيى بن نجيح انه كان في بني اسرائيل رجل لبس

السلاح ألف شهر في سبيل الله تعالى لم يضعه عنه فذكر ذلك

سلاح را هزار ماه در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه فتعجبوا من قوله ذلك فأنزل الله تعالى

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از سخن وی پس نازل کرد خدا تعالی

وجل ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير لكم من تلك الألف

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شمارا از این هزار

شهر التي لبس فيها ذلك الرجل السلاح في سبيل الله ولم يضعه

ماهی که پوشید در آن این مرد سلاح را در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح

عنه وقيل إنه كان اسمه شمعون العابد في بني إسرائيل وقد

از خود و گفته شد که او بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قال شمسون تنزل الملائكة يعني تنزل من غروب الشمس إلى

گفته شد شمسون نازل میشوند فرشتگان از غروب آفتاب تا

طلوع الفجر والروح يعني جبريل عليه السلام وقال الضحاك

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل عم گفت ضحاک

عن ابن عباس أنه قال الروح على صورة الإنسان عظيم الخلق

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او

هو الذي قال الله تعالى عز وجل ويسئلونك عن الروح وهو ملك

آن چیز است که گفت خدای عز و جل و می پرسند از تو از روح و آن فرشته

يقوم مع الملائكة صفا وحده يوم القيمة فقال مقاتل هو

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أشرف الملائكة عند الله تعالى وقال غيره إنه ملك وجهه على

بهترین ملایکه است نزد خدا تعالی و گفت غیر او که آن فرشته است که روی او بر

صورة الإنسان وجسده جسد الملائكة وقيل هم خلق من خلق

صورت انسان است و جسم او جسم ملایکه است و گفته شد آن خلقی از خلق خدا است

عند العرش يقوم صفا ويقوم الملائكة قال الله تعالى يوم يقوم

نزد عرش که می ایستد صف فرمود خدا تعالی روزی که می ایستند

الروح والملائكة صفا فيها يعني في ليلة القدر بإذن ربهم أي

روح و فرشتگان صف زده در آن یعنی در شب قدر باذن پروردگار خود

بأمر ربهم من كل أمر يعني بكل خير سلام هي أي هي سالمة

یعنی بکل خیر یعنی آن شب سالم است

حتى مطلع الفجر لا يحدث فيها داء ولا كهانة مطلع الفجر

تا دمیدن صبح پیدا نشود در وی ... و نه کهانت ... مطلع

بكسر اللام يريد الطلوع وبالفتح يريد الموضع الذي يطلع فيه

بکسر لام مصدر است بمعنی برآمدن و بالفتح جای است که بر آید آفتاب در آنجا

وقيل سلام يعني سلام الملائكة على المؤمنين من اهل الارض

و گفته شده است مراد از سلام سلام فرشتگان است بر مؤمنان از اهل زمین

يقولون سلام سلام حتى يطلع الفجر فصل وتلتمس ليلة

میگویند فرشتگان ... و طلب کرده شود لیله

القدر في العشر الاواخر من شهر رمضان وآكدها ليلة سبع و

القدر در دهه آخر ماه رمضان و قوی تر آنها شب بیست و

عشرين وعند مالك جميع ليالي العشر الاخير ليس بعض بآكد

هفتم است و نزدیک مالک همه شبها دهه اخیره ... نیست بعضی قوی تر

من بعض وعند الشافعي آكدها احدى وعشرين وقيل انها ليلة

از بعضی و نزد امام شافعی قوی تر آنها بیست و یکم است و گفته شد که ... شب

التاسع عشر وهو مذهب عائشة رض وقال ابو بريدة الاسلمي

بیست و نهم است و این مذهب عائشه است رض و گفت ابو بریده اسلمی

هو ليلة ثلث وعشرين وقال ابو ذر والحسن انها ليلة خمس و

آن شب بیست و سیوم است و گفت ابوذر و حسن که آن شب بیست و پنجم است

عشرين وروى بلال عن النبي صلى الله عليه وسلم انها ليلة اربع وعشرين وقال

و روایت کرد بلال از نبی ... که آن شب بیست و چهارم است و گفت

ابن عباس وابي ابن كعب انها ليلة سبع وعشرين والدليل على ان

ابن عباس و ابی بن کعب ... شب بیست و هفتم است و دلیل بر اینکه

آكدها ليلة سبع وعشرين والله تعالى اعلم ما روى حنبل باسناده

قوی ترین آنها شب بیست و هفتم است و خدای تعالی ... روایت کرد حنبل باسناد خود

عن ابن عمر قال كانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا

از ابن عمر گفت ... بر نبی صلعم خواب را

من العشر الاواخر فقال النبي صلى الله عليه وسلم اري رؤياكم قد تواترت انها

از دهه اخیره پس فرمود صلعم ...

ليلة السابعة من العشر الاواخر من كان متحريا فليتحرها ليلة

آن شب بیست و هفتم است از عشره اخیره ... پس بجوید آن را ...

١

٥٥٥

السابعة من العشر الأواخر ويروى أن ابن عباس قال لعمر بن
هفتم از دهه آخر و روایت کرده میشود که ابن عباس گفت مر عمر بن

الخطاب رضي الله عنه إني نظرت في الأعداد فلم أر فيها أحرى من السبعة
خطاب را بدرستی من نظر کردم در عددها پس ندیدم در آنها که سزاوارتر باشد مرا از هفت

فذكر أشياء تدور في السبعة فقال السموات سبع والأرضون
پس یاد کرد چیزها را که یاد میکنیم آنرا در هفت پس گفت آسمانها هفت است و زمینها هفت

سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين
است و شبها هفت است و آسمانها هفت است و دریاها هفت است و دویدن در میان

الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق
صفا و مروه هفت است و طواف در بیت هفت است و انداختن سنگریزه هفت است و آفرید

الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم
آدمی از هفت اعضا است و روزی آدمی از هفت دانه است و پاره کرده شده است در روی آدمی هفت جای

سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبعة أحرف والسبع
هفت است و الحمد هفت آیت است و قراءة قرآن بر هفت حرف است

المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها
و سجود بر هفت اعضا است و درهای جهنم هفت است و نامهای آن

سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح
و درج هفت است و درکهای آن درج هفت است و اصحاب کهف هفت است و هلاک کرده شد عاد بهوا

في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات
در هفت شب و درنگ کرد یوسف در زندان هفت سال و گاوان که در سوره یوسف

سبع والسنون المجدبة سبع والسنون المخصبة والصلوات
مذکور اند هفت اند و سالهای تنگی که در قصه یوسف است هفت است و سالهای فراخی هفت اند و نمازهای

الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم
پنجگانه هفده رکعت است و فرمود خدای تعالی و هفت روزه است وقتیکه بازآیید

وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول
و حرام کرده شده است از زنان از جهت نسب هفت و از جهت زن گرفتن هفت و گردانید رسول

الله صلى الله عليه وسلم طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن
خدا طهارة آوند وقتیکه لیسد در وی سگ هفت بار یکی از آنها

بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و
بگل و شمار حروف سوره قدر تا سلام هی هفت است و

١٢

عشرون حرفا ومكث ايوب عليه السلام في بلائه سبع

ست و هفت ... و درنگ کرد ایوب ... در بلا ... خود هفت

سنين وايام الاعجاز وقالت عائشة رض تزوجني رسول الله

سال و ... وگفت عائشه رض تزویج کرد مرا رسول الله

صلى الله عليه وسلم وانا بنت سبع سنين وايام العجوز يعني الحسوم سبع

و حالیکه من دختر هفت سال بودم و روزهای آخر زمستان یعنی قطع کننده سرد هفت

ثلاثة من شباط واربعة من اذار وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

سه در آخر ماه شباط و چهار در اول ماه وگفت رسول الله ص

شهداء امتي سبعة القتيل في سبيل الله والمطعون والمسلول

شهید ان است من هفت اند اول مقتول در راه خدا و دوم طاعون کشته شده و سوم ...

والغريق والحريق والمبطون والنفساء من النساء واقسم الله

چهارم در آب غرق شده و پنجم سوخته شده ششم ... و ... مرده باشد و سوگند کرد

عز وجل بسبع والشمس وضحاها الى قوله ونفس وما سواها و

خدای ... بهفت چیز ... آفتاب و چاشت ... و روز و شب و آسمان ... و زمین ...

كان طول موسى عم سبعة اذرع بذراع ذلك القرن وطول

بود درازی موسی عم هفت گز بگز های آن زمان و درازی

عصا موسى سبعة اذرع فاذا ثبتت ان اكثر الاشياء سبع فلما

عصای موسی عم هفت گز پس هرگاه که ثابت شد که اکثر چیزها هفت است پس

نبه الله تعالى عباده على ان ليلة القدر السابع والعشرون

آگاه کرد خدا ... بندگان خود را ... شب قدر ... هفتم بیست

بقوله تعالى سلام هي حتى مطلع الفجر فعلمنا بذلك انها ليلة

بقول ... آیت مذکور ... پس دانستیم ... که ... شب

السابع والعشرين فصل فهل ليلة الجمعة افضل ام ليلة

بیست و هفتم است ... پس آیا شب جمعه بهتر است یا شب

القدر اختلف اصحابنا في ذلك فاختار الشيخ ابو عبد الله بن

قدر اختلاف کرده اند اصحاب ما درین پس اختیار کرد شیخ ابو عبد الله بن

بطة والشيخ ابو الحسن الجزري وابو حفص عمر البرمكي رحمهم الله

بطه و شیخ ابو الحسن جزری و ابو حفص عمر ...

ان ليلة الجمعة افضل واختار ابو الحسن التميمي رحمه الله

که شب جمعه بهتر است و اختیار کرد ابو الحسن تمیمی رحمه الله تعالی علیه

٥٥٦

۱

۵۵۶

أن الليلة التي أنزل فيه القرآن من ليالي القدر أنها أفضل

که شبی که فرود آمد در وی قرآن از شبهای قدر بدرستی که آن شب بهتر است

من ليلة الجمعة فأما أمثال تلك الليلة من ليالي القدر فليلة

از شب جمعه پس هرچه مانند آن شب از شبهای قدر پس شب

الجمعة أفضل وقال أكثر العلماء ليلة القدر أفضل من ليلة

جمعه بهتر است و گفت اکثر علمای لیلة القدر بهتر است از شب

الجمعة وغيرها من الليالي ووجه اختيار أصحابنا ما روى القاضي

جمعه و غیره از شبهای و وجه اختیار اصحاب ما آنست که روایت کرد قاضی

الإمام أبو يعلى رحمة الله عليه بإسناده عن ابن عباس أنه قال قال

امام ابو یعلی باسناد خود از ابن عباس رض که گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه يغفر الله تعالى ليلة الجمعة لأهل الإسلام

رسول الله صلعم که می آمرزد خدا تعالی شب جمعه مر اهل اسلام را

أجمعين وهذه فضيلة لم تنقل عنه عليه السلام لغيرها من

همگی و این فضیلتیست که نقل کرده نشده است از آنحضرت صلعم مر غیر از شب جمعه را از

الليالي وروي عنه صلى الله عليه أنه قال أكثروا علي من الصلوة في الليلة

شبها و روایت کرده شده است از آنسرور صلعم که فرمود بسیار گوئید بر من از درود در شب

الغراء واليوم الأزهر ليلة الجمعة ويومها والغرة من الشيء خياره

روشن برگزیده و روز روشن و آن شب و روز اوست و برگزیده از چیز بهتر آنست

ولأن ليلة الجمعة تابعة ليومها وقد جاء في فضل يومها ما لم

و از جهت آنکه بدرستی شب جمعه تابع است مر روز خود را و تحقیق آمده است در فضیلت روز از شب جمعه آنچه

يجيء في فضل يوم ليس القدر من ذلك ما روى أنس رضي عن النبي صلى الله

نیامده است در فضیلت روز شب قدر از آنجمله خبریست که روایت کرد انس رض از نبی صلعم

أنه قال ما طلعت الشمس على يوم أعظم عند الله من يوم الجمعة و

بدرستی فرمود صلعم طلوع نکرد آفتاب بر هیچ روزی بزرگتر نزدیک خدا تعالی از روز جمعه و

لا أحب إليه منه وروى أبو هريرة عن النبي صلى الله عليه أنه قال لا

نیست دوست تر نزد وی از آن روز و روایت کرد ابو هریره رض از نبی صلعم که فرمود

تطلع الشمس ولا تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة وما من

طلوع نمیکند آفتاب و غروب نمیکند بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه و نیست هیچ

دابة إلا وهي تفزع ليوم الجمعة إلا هذين الثقلين من الجن

جنبنده مگر آن فزع میکند بر این روز جمعه مگر این دو فرقه از جن و آدمی

والانس وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز و
و آدمی و روایت کرد ابو هریره رض که پیغمبر ص فرمود که خدا تعالی
جل يبعث الايام يوم القيمة على هيئتها ويبعث الجمعة وهي
می برانگیزد روزها را روز قیامت بر شکل خود شان و می برانگیزد روز جمعه را و حال آنکه
زهراء منيرة واهلها يحفون بها كالعروس تهدى الى كريمها
روشن و درخشنده است و اهل جمعه گرد میگیرند او را همچو عروسی که پیش آورده میشود به شوهر خود
تضيء لهم ويمشون في ضوئها والوانهم كالثلج وريحهم كالمسك
روشن میشود برای ایشان و میروند ایشان در روشنائی او و رنگهای ایشان همچو برف سفید و بوی ایشان همچو مشک
يخوضون في جبال الكافور ينظر اليهم اهل الموقف الثقلان
فرو میروند در کوههای کافور و می بینند بسوی ایشان اهل عرصات جن و آدمی
ما يطرفون تعجبا حتى يدخلون الجنة فان قيل فما جوابكم
چشم نمی زنند از روی تعجب تا آنکه در آیند در بهشت پس اگر گفته شود چیست جواب شما
من قوله عز وجل ليلة القدر خير من الف شهر قيل المراد بها
از قول خدای تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر گفته شد مراد بآن
خير من الف شهر ليس فيها ليلة الجمعة كما ان تقديرها عندهم
بهتر است از هزار ماه که نیست در آن ماه شب جمعه چنانچه بدرستی تقدیر این آیت نزد ایشان
خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر وايضا ان ليلة الجمعة
آنست که بهتر است از هزار ماه که نیست در وی شب قدر و نیز بدرستی شب جمعه
باقية في الجنة لان في يومها تقع الزيارة الى الله سبحانه وتعالى
باقیست در بهشت زیرا که بدرستی در روز آن واقع میشود زیارت بسوی خدای تعالی
وهي معلومة في الدنيا بعينها على القطع وليلة القدر مظنون
و آن معلوم است در دنیا بعین آن بر طریق قطع و یقین و شب قدر بطریق ظن دانسته شده است
عينها وجه اختيار التميمي وغيره من العلماء ان ليلة القدر
بعین آن وجه اختیار تمیمی و غیره از علمای که بدرستی شب قدر
افضل لقوله تعالى خير من الف شهر والف شهر ثلث وثمانون
بهتر است از شب جمعه از جهت فرموده خدای تعالی آیه مذکور و هزار ماه هشتاد و سه سال است
سنة واربعة اشهر وقيل انه عرض على النبي صلى الله عليه وسلم اعمار امته
و چهار ماه و گفته شد که بدرستی پیش آورده میشود بر نبی ص عمرهای امت او
فاستقلها فاعطى ليلة القدر وعن مالك بن انس رحمة الله عليه
پس کمتر یافت او را پس داده شد او را شب قدر در عوض درازی عمر و روایت کرده مالک بن انس رح

مجمع البحار ۵۵۸

تفسیر حسینی مصنفه مولوی حسین واعظ کاشفی رحمة الله تعالی

انه قال سمعت من اثق به يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رای

بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم با و که بگفت رسول خدا ص دید

اعمار الناس قبله او ما شاء الله تعالى من ذلك فكانه تصاغر

عمرهای مردم را پیشینه را یا آنچه خواسته بود خدا تعالی از آن پس چنانستی که کم شمرده شد

اعمار امته بان لا يبلغوا من العمل مثل الذي بلغ غيرهم في

عمرهای امت خود را با آنکه نرسند از عمل مانند آنچه رسیدند غیر ایشان در

طول العمر فاعطاه الله تعالى ليلة القدر خير من الف شهر

درازی عمر پس داد او را خدا تعالی شب قدر بهتر از هزار ماه

وقال مالك بن انس بلغني ان سعيد بن المسيب قال من حضر صلوة

و گفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

العشاء ليلة القدر اصاب منها حظا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده است از نبی ص که گفت

من صلى العشاء والمغرب في جماعة فقد اخذ بحظه من ليلة

کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس تحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

القدر ومن قرءها يعني سورة القدر فكانما قرأ ربع القرآن

قدر و کسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

ويستحب ان يقرء في العشاء الآخرة من شهر رمضان فصل

و مستحب است که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فان قال قائل لم لم يطلع الله عباده على ليلة القدر يقينا

پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا تعالی بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وقطعا كما اطلعهم على ليلة الجمعة وبينها لهم قيل له لئلا

و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يتكلموا على عملهم فيها فيقولوا قد عملنا في ليلة خير من الف

تکیه نکنند بر عمل خود در آن شب پس تحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر است از

شهر فقد غفر الله لنا وحصل لنا عنده درجات وجنات

ماه پس هر آینه بخشید خدا تعالی ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشت ها

فلا يعملوا عملا واطمئنوا فيغلب عليهم الرجاء فيهلكوا وهذا

پس عمل نکنند هیچ عملی را و آرام گیرند پس غالب شود بر ایشان امید پس فانی شوند و این

كما لم يطلعهم على فناء آجالهم لئلا يقول من كان في عمره

چنانست که خبر دار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا نگوید کسیکه باشد در عمر او

۵۵۹

طول اتبع الشهوات واللذات والتنعم في الدنيا فاذا قارب

درازی بپیروی میکنم شهوات ولذات را ونعمت رانی در دنیا پس هرگاه نزدیک شد

فناء اجلي تبت واشتغلت بعبادة ربي واموت تائبا

نهایت عمر من توبه کنم ومشغول میشوم به بندگی پروردگار خود وخواهم مرد در حالیکه توبه کننده ام

مصلحا فغيب الله تعالى منهم آجالهم ليكونوا ابدا على وجل

نیکوکار هم پس پنهان داشت خدای تعالی از ایشان عمرها ایشان تا باشند همیشه بر ترس

وحذر من الموت فيحسنوا العمل ويداوموا على التوبة واصلاح

وبیم از موت پس نیکو میکنند عمل وهمیشه باشند بر توبه ودرستی

العمل فيأتيهم الموت وهم على خير حال فيحصل لهم الاقسام من

عمل پس درآید ایشان را موت درانحال که ایشان بر نیکو حال باشند پس برسد بایشان اقسام از

اللذات والشهوات في الدنيا وينجون من عذاب الله في الآخرة

لذات ها وآرزوها در دنیا ونجات یابند از عذاب خدای در آخرة

برحمة الله تعالى وقيل ان الله تعالى اخفى خمسة اشياء في خمسة

برحمت خدای تعالی وگفته شد که خدای تعالی پوشیده کرد پنج چیز را در پنج چیز

الاول اخفى رضاء الله في الطاعات والثاني اخفى غضبه في

اول پوشیده کرد رضای خود را در طاعت دوم پوشیده کرد غضب خود را در

المعاصي والثالث اخفى صلوة الوسطى بين الصلوة والرابع اخفى

گناهان سیوم پوشیده کرد نماز میانه را درمیان نماز چهارم پوشیده کرد

وليه في خلقه والخامس اخفى ليلة القدر في شهر رمضان

دوست خود را در خلق خود وپنجم پوشیده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فصل ان الله عز وجل اعطى المصطفى صلى الله عليه وسلم خمس ليال

بدرستیکه خدای عز وجل داد مصطفی را صلعم پنج شب

الاول ليلة المعجزة والقدرة وهي انشقاق القمر قوله تعالى

اول شب معجزه وقدرت وآن شب پاره کردن ماه است قوله تعالی

اقتربت الساعة وانشق القمر وكان انفلاق البحر لموسى عليه السلام

نزدیک رسید ساعت وپاره شد ماه تو وبود پاره شدن دریا موسی را عم

وهو بضرب العصا والانشقاق لمحمد صلى الله عليه وسلم باشارة اصبع

وآن بضرب عصا بود وپاره شدن ماه از برای آنحضرت صلعم باشارهٔ انگشت

المصطفى فهو اعظم في المعجزات والاعجاز والقدرة والثانية

پس آن شق القمر بزرگترین معجزات است در اعجاز وقدرت دوم

لَيْلَةُ الْإِجَابَةِ وَالدَّعْوَةِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا

شب قبول و طلب دعا است فرمود خدا تعالی و هنگامی که باز گردانیدیم بسوی تو جماعتی

مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ وَالثَّالِثَةُ لَيْلَةُ الْحُكْمِ وَالْقَضِيَّةِ

از جنیان که بشنود قرآن را و سوم شب حکم و قضیه است

قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا

فرمود تعالی بدرستی که ما فرود آوردیم قرآن را در شب مبارک بدرستی که ما بوده ایم ترسانندگان در آن

يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَالرَّابِعَةُ لَيْلَةُ الدُّنُوِّ وَالْقُرْبَةِ هِيَ لَيْلَةُ

جدا میشود هر کار استوار و حکمت و چهارم شب نزدیکی و قرب است و آن شب

الْمِعْرَاجِ قَوْلُهُ تَعَالَى سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ

معراج است فرمود خدا تعالی پاک است آنکه سیر کنانید بنده خود را در شبی از

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الْآيَةَ وَأَمَّا الْخَامِسَةُ فَلَيْلَةُ

مسجد حرام تا مسجد اقصی و اما پنجم پس شب

السَّلَامِ وَالتَّحِيَّةِ قَوْلُهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى قَوْلِهِ

سلام و تحیت است قوله تعالی انا انزلناه تا قوله

تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ

تنزل الملائکة الخ یعنی لیلة القدر و روایت کرده شده

عَبَّاسٍ رض عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يَأْمُرُ اللهُ سُبْحَانَهُ

از ابن عباس رض که گفت هرگاه که باشد شب قدر امر کند خدا تعالی

وَتَعَالَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ وَمَعَهُ سُكَّانُ

جبرائیل ع را که فرود آید بسوی دنیا و با وی باشند ساکنان

سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَمَعَهُمْ أَلْوِيَةٌ مِنْ نُورٍ

سدرة المنتهی و ایشان هفتاد هزار فرشته باشند و با ایشان نیزها از نور

فَإِذَا هَبَطُوا إِلَى الْأَرْضِ رَكَزَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَاءَهُ وَالْمَلَائِكَةُ

پس هرگاه که فرود آیند بسوی زمین بزمین فرو برد جبرائیل ع نیزه خود را و فرشتگان

أَلْوِيَتَهُمْ فِي أَرْبَعِ مَوَاطِنَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ وَعِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نیزهاے خود را در چهار جایگه نزدیک کعبه دوم نزدیک قبر نبی صلعم

وَعِنْدَ مَسْجِدِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَعِنْدَ مَسْجِدِ طُورِ سَيْنَاءَ ثُمَّ يَقُولُ

و سوم نزدیک مسجد بیت المقدس و چهارم نزدیک مسجد طور سینا پس میگوید

جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَلَائِكَةِ تَفَرَّقُوا فَيَتَفَرَّقُونَ فَلَا يَبْقَى دَارٌ

جبرائیل ع مر فرشتگان را پراگنده شوید پس پراگنده میشوند پس باقی نماند هیچ سرای

وَلَا حُجْرَةٌ وَلَا بَيْتٌ وَلَا سَفِينَةٌ فِيهَا مُؤْمِنٌ أَوْ مُؤْمِنَةٌ إِلَّا دَخَلَتِ

نہ حجرہ و نہ خانہ و نہ کشتیے کہ در آنہا مرد مومن ست یا زن مومنہ مگر کہ در آمدند

الْمَلَائِكَةُ فِيهَا إِلَّا بَيْتٌ فِيهِ كَلْبٌ أَوْ خِنْزِيرٌ أَوْ خَمْرٌ أَوْ جُنُبٌ مِنْ

فرشتگان در وے مگر خانہ کہ در آن سگ یا خنزیر یا شراب یا جنب از

حَرَامٍ أَوْ صُورَةٌ فَيُسَبِّحُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيُهَلِّلُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ

حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکے یاد میکنند و تہلیل میگویند و استغفار میخواہند

لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى إِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَصْعَدُونَ إِلَى السَّمَاءِ

مر امت محمد را ﷺ تا آنکہ کہ باشد وقت فجر بالا میروند بسوے آسمان

فَيَسْتَقْبِلُهُمْ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتُمْ

پس استقبال میکنند ایشان را ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشان را از کجا می آیید

فَيَقُولُونَ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا مَا فَعَلَ اللهُ بِهِمْ وَبِحَوَائِجِهِمْ فَيَقُولُ

پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چہ کرد خداے تعالیٰ با ایشان و بحاجتہای ایشان

جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللهَ غَفَرَ لِصَالِحِيهِمْ وَشَفَّعَهُمْ فِي

جبرئیل علیہ السلام کہ خداے تعالیٰ بخشید مر نیکوکاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد در

طَالِحِيهِمْ فَتَرْفَعُ مَلَائِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ

بدکاران ایشان پس بردارند فرشتگان آسمان دنیا آوازہاے خود را بتسبیح و تقدیس

وَالثَّنَاءِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْرًا لِمَا أَعْطَاهُ اللهُ هٰذِهِ الْأُمَّةَ مِنَ

و ثنا بر رب العالمین برائے جہت شکر آنچہ کہ داد خداے تعالیٰ این امت را از

الْمَغْفِرَةِ وَالرِّضْوَانِ ثُمَّ تُشَيِّعُهُمْ مَلَائِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى سَمَاءِ

مغفرت و رضوان پس فرشتگان آسمان دنیا بسوے آسمان

الثَّانِيَةِ ثُمَّ كَذٰلِكَ سَمَاءً بَعْدَ سَمَاءٍ إِلَى السَّابِعَةِ ثُمَّ يَقُولُ جِبْرِيلُ

دوم پس ہمچنین آسمان بعد آسمان تا ہفتم پس میگوید جبرئیل

يَا سُكَّانَ السَّمٰوٰتِ ارْجِعُوا فَتَرْجِعُ مَلَائِكَةُ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ

اے ساکنان آسمان بازگردید پس باز میگردند فرشتگان ہر آسمان بسوے جاہاے خود

وَيَرْجِعُ سُكَّانُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى إِلَى السِّدْرَةِ فَيَقُولُ سُكَّانُ السِّدْرَةِ

و باز میگردند ساکنان سدرۃ المنتہی بسوے سدرہ پس میگویند ساکنان سدرہ

أَيْنَ كُنْتُمْ فَيُجِيبُونَ مِثْلَ مَا أَجَابُوا أَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَتَرْفَعُ

کجا بودید پس جواب میدہند چنانکہ جواب دادند اہل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سُكَّانُ السِّدْرَةِ أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ فَتَسْمَعُهُمْ جَنَّةُ

ساکنان سدرہ آوازہاے خود را بتسبیح و تقدیس پس میشنود بہشت

المأوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس ويسمع

ماوی بہشت جنت نعیم بہشت جنت عدن بہشت فردوس و می شنود

عرش الرحمن فيرفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء

عرش [illegible] بلند میکند عرش آواز خود را به تسبیح و تهلیل و ثنا

على رب العلمين شكرا لما أعطى هذه الأمة فيقول الله عز وجل

بر پروردگار عالمیان از جهت شکر آنچه داده ست این امت را پس میگوید خدای عز و جل

وهو أعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول إلهي بلغني أنك

و حال آنکه او داناتر است ای عرش من چرا بلند کردی آواز خود را پس میگوید پروردگار من رسیده مرا

قد غفرت البارحة لصالحي أمة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها

بخشیده ای دوش نیکوکاران امت محمد را ص و شفاعت قبول کردی نیکوکاران را

في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولأمة محمد صلى الله عليه وسلم

در بدکاران ایشان پس میگوید خدای تعالی راست گفتی ای عرش من و مر امت محمد را ص

عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر

نزد من ست از کرامت آن قدر که ندیده هیچ چشم و نشنیده هیچ گوش و نه گذشت

على قلب بشر وقيل إن جبريل عليه السلام إذا نزل من السماء

بر دل آدمی و گفته شد که جبرائیل ع هرگاه که فرود می آید از آسمان

ليلة القدر لا يدع أحدا من الناس إلا سلم عليه وصافحه

شب قدر نمیگذارد هیچ کدام را از مردم مگر سلام کند بر وی و دست دهد

وعلامة ذلك اقشعرار جلده ورقة قلبه وتدمع عيناه

و علامت این [illegible] بر خاستن موی بر تن و نرم شدن دل و اشک فرو ریختن

ولهذا روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لأجل أمته فقال الله

و از این جهت روایت کرده شده است که پیغمبر ص بود غمناک بسبب امت خود پس گفت خدای

تعالى يا محمد لا تغتم فإني لا أخرج أمتك من الدنيا حتى أعطيهم

ای محمد ص غمناک مشو که من هرآینه بیرون نکنم امت ترا از دنیا تا آنکه بدهم ایشان را

درجات الأنبياء وذلك أن الأنبياء عليهم الصلوة والسلام

درجهای پیغمبران و آن است که انبیا ع

تنزل عليهم الملائكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة فلذلك

فرود می آیند بر ایشان فرشتگان با روح و رسالت و وحی و کرامت [illegible]

أنزل الملائكة على أمتك في ليلة القدر بالتسليم والرحمة

فرود می آریم فرشتگان را بر امت تو در شب قدر بسلام و رحمت

مِنِّي فَصْلٌ وَالْأَمَارَةُ فِي أَنَّهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَنْ تَكُونَ لَيْلَةً
از حرفِ نو ـ دنشان آنکه بدرستی آن شب شبِ قدر است ـ آنکه می باشد شب

طَلْقَةً سَمْحَةً لَا حَارَّةً وَلَا بَارِدَةً وَقِيلَ لَا يُسْمَعُ فِيهَا نُبَاحُ
طلب لغو ورد و هیچ موذی نباشد از سرد و گرمی ـ و گفته شده است شنیده نمیشود در آن شب آواز

الْكَلْبِ وَتَطْلُعُ الشَّمْسُ صَبِيحَتَهَا لَيْسَ لَهَا شُعَاعٌ كَالطَّسْتِ وَ
سگ ـ و می برآید آفتاب در صبح آن شب نیست مر او را روشنائی بچون طشت و

تَكَشَّفُ عَجَائِبُهَا لِأَرْبَابِ الْقُلُوبِ وَأُولِي الْوِلَايَةِ وَأَهْلِ الطَّاعَةِ
ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اهل آن دل را ـ و ولایت و اهل طاعت را

لِمَنْ يَشَاءُ اللّٰهُ تَعَالَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِهِ عَلَى قَدْرِ أَحْوَالِهِمْ
هر کسی را که میخواهد خدا تعالی از مومنان ـ از بندگان خود ـ بر قدر احوال ایشان

وَأَقْسَامِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ فِي الْقُرْبِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصْلٌ
و اقسام ایشان و منازل ایشان در قرب خدا تعالی

وَصَلٰوةُ التَّرَاوِيحِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّاهَا لَيْلَةً وَقِيلَ
و نماز تراویح سنت نبی است ـ که گذارد آنرا رسول ص در یک شب و گفته

لَيْلَتَيْنِ وَقِيلَ ثَلَاثًا ثُمَّ انْتَظَرُوهُ وَلَمْ يَخْرُجْ وَقَالَ لَوْ خَرَجْتُ
دو شب و گفته میشود سه شب ـ پس منتظر شدند اصحاب پیغمبر را و نه برآمد و گفت اگر من برآمدمی

لَفُرِضَتْ عَلَيْكُمْ ثُمَّ إِنَّهَا اسْتُدِيمَتْ فِي أَيَّامِ عُمَرَ رض فَلِذٰلِكَ
هر آینه فرض میشد بر شما ـ پس ـ همیشه کرده شد در ایام عمر رض ـ پس از بهرِ این

أُضِيفَتْ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ ابْتَدَأَهَا وَالْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ فِي ذٰلِكَ عَنْ
اضافت کرده میشود بسوی او زیرا که ابتدا کرد آنرا و حدیث مروی در این باب از

عَائِشَةَ رض أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فِي
عائشه رض ام المومنین که نبی ص برآمد در میان شب در

شَهْرِ رَمَضَانَ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ وَصَلَّى النَّاسُ بِصَلَاتِهِ فَلَمَّا كَانَ
ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد و نماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ كَثُرَ النَّاسُ حَتّٰى عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ فَلَمْ يَخْرُجْ
آمد شب دوم ـ زیاده شدند مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اهل خود ـ پس نه برآمد

إِلَيْهِمْ حَتّٰى خَرَجَ لِصَلٰوةِ الْفَجْرِ فَلَمَّا صَلَّى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ وَ
بسوی ایشان تا آنکه برآمد برای نماز فجر ـ پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ شَأْنُكُمُ اللَّيْلَةَ وَلٰكِنْ خَشِيتُ أَنْ
گفت مر ایشان را ـ پوشیده نبود بر من شما حال شما امشب ـ و لیکن میترسیدم از آنکه

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود بر شما نماز شب پس عاجز شوید از این گفت عائشه و بود

يرغبهم في احياء شهر رمضان من غير أن يأمرهم

که رغبت میکرد ایشانرا در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشانرا

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والأمر على ذلك في أيام خلافة

بقصد وجزم پس میرانده شد رسول الله صلعم و کار بر آن بود در روزهای خلافت

أبي بكر الصديق رض وصدرا من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض و در اول خلافت عمر رض و روایت کرده شده

أنه قال إنما أخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیثی

سمعه مني قالوا وما هو يا أمير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید این حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المومنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول إن لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حظيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدای تعالی را در گرد عرش جاییست که نامیده میشود حظیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم إلا الله

القدس و آن از نور است در آن فرشتها اند که در گرفته نمیشود شمار ایشان مگر خدای

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عبادة میکنند خدای تعالی را عبادت کردنی که فرو گذاشته نمیشوند ساعتی

فإذا كان ليالي شهر رمضان استأذنوا ربهم أن ينزلوا إلى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الأرض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من أمة محمد

زمین پس نماز میگذارند با بنی آدم پس هر کسیکه مس میکند ایشانرا از امت محمد

صلى الله عليه وسلم أو مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها أبدا فقال عمر

یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی که بدبخت نمیشود بعد از آن هرگز پس گفت

إذا ذلك فنحن أحق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه اینست پس ما سزاوار تریم باین پس جمع کرده شدند برای تراویح و سنت کرد او را و روایت

ابن أبي طالب رض أنه إذا خرج في أول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستی او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القرآن في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن گرداند خدای گور عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدای را

بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رض وفي لفظ

بقرآن و همچنین روایت کرده شده است از عثمان رض و در لفظ

آخر أن عليا رض اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس

آخر همچنین است که علی رض بگذشت بمسجدها و آن مسجدها روشن بودند بقندیلها و مردم

يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور

میگزاردند نماز تراویح را پس گفت روشن کند خدا تعالی گور عمر را چنانچه روشن کرد

مساجدنا وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من علق في بيت من بيوت

مسجدهای ما را روایت است از پیغمبر صلعم که فرمود کسیکه آویخت در خانه از خانهای

الله قنديلا لم تزل الملائكة تستغفر له وتصلي عليه وهم

خدا تعالی قندیل را همیشه فرشتگان آمرزش میخواهند مر او را و درود میفرستند بر وی و ایشان

سبعون ألف ملك حتى يطفى ذلك القنديل وعن أبي ذر الغفاري

هفتاد هزار فرشتگان اند تا آنکه بمیرد آن قندیل و روایت کرده شده است از ابی ذر

رض أنه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة

رض که گفت نماز گزاردیم ما با رسول الله صلعم پس هرگاه که آمد شب

والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة

بیست و سوم ایستاد پس نماز گزارد با ما تا گذشت سیوم حصه از شب پس هرگاه که آمد شب

الرابعة والعشرون لم يخرج إلينا فلما كانت الليلة الخامسة

بیست و چهارم بیرون نیامد بسوی ما پس هرگاه که آمد شب بیست و پنجم

والعشرين خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا

بیرون آمد و نماز گزارد با ما تا آنکه گذشت حصه از شب پس گفتیم مر او را اگر نفل گزاری با ما

ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم أنه من قام مع الإمام حتى

درین شب هر آینه باشد بهتر پس فرمود صلعم هرکه ایستاد با امام تا وقتیکه

ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة

بگردد نوشته میشود مر او را قیام یک شب و نگزارد بما در شب بیست و ششم

والعشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع

پس هرگاه که آمد شب بیست و هفتم ایستاد با ما و جمع کرد

أهله وصلى بنا حتى خشينا أن يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح

اهل خود را و نماز گزارد با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت شود ما را فلاح گفته شد چیست فلاح

قال السحور فصل ويستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة

گفت طعام سحر و مستحب است مر آن تراویح را جماعت و بلند خواندن قرآن

لأن النبي صلى الله عليه وسلم صلاها كذلك في تلك الليالي ويكون ابتداؤها
زیرا که پیغمبر صلعم گزارد تراویح را همچنین درین شبها و باشد ابتدای آن تراویح

في الليلة التي يسفر صباحها غرة رمضان لأنها ليلة من شهر
در شبی که آن شبی است که اسفار میکند صباح او غره رمضان را زیرا که آن شب شبی است از ماه

رمضان ولأن النبي صلى الله عليه وسلم كذلك صلاها ويكون فعلها بعد
رمضان و از جهت که نبی صلعم همچنین گزارد تراویح را و باشد کردن او بعد

صلوة الفرض وبعد ركعتين سنة لأن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا صلاها
نماز فرض عشا و بعد دو رکعت سنت زیرا که نبی صلعم همچنین گزارده

وهي عشرون ركعة بجلوس عقب كل ركعتين ويسلم فهي خمس
و این بیست رکعت است و می نشیند پس هر دو رکعت و سلام دهد پس آن پنج

ترويحات كل أربعة منها ترويحة وينوي في كل ركعتين صلوة
ترویحه است هر چهار از ایشان ترویحه است و نیت کند در هر دو رکعت نماز

ركعتي التراويح المسنونة إذا كان فردا أو إذا كان إماما أو
دو رکعت تراویح را که سنت کرده شده است هرگاه که باشد تنها یا اگر باشد امام یا

مأموما ويستحب أن يقرأ في الركعة الأولى منها في أول ليلة
مقتدی و مستحب است که بخواند در رکعت اول از آن در شب اول

من شهر رمضان الفاتحة وسورة العلق وهي اقرأ باسم ربك
از ماه رمضان سوره فاتحه و سوره علق و آن اقرأ باسم ربك است

الذي خلق لأنها أول سورة نزلت من القرآن عند إمامنا أحمد
زیرا که آن اول سوره است که فرود آمد از قرآن نزدیک امام ما احمد

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه وكذلك عند جميع الأئمة رضوان
بن محمد بن حنبل رحمة الله علیه و همچنین است نزدیک همه امامان رضوان

الله عليهم ثم يسجد في آخرها ثم ينهض فيبدأ بسورة البقرة
الله علیهم پس سجده کند در آخر آن پس برخیزد و شروع کند سوره بقره را

ويستحب له قراءة الختمة كاملة ليسمع الناس جميع القرآن
و مستحب است مر آن امام را خواندن ختم قرآن تمام تا بشنوند مردم جمیع قرآن را

فيقفوا على ما فيه من الأوامر والنواهي والمواعظ والزواجر و
پس واقف شوند بر آنچه در قرآن است از امرها و نهیها و نصیحتها و زجرها و

يستحب الزيادة على ختمة واحدة إذا لم يشق ذلك على المأمومين
مستحب است زیاده کردن بر یکی ختم اگر دشوار نشود این بر مقتدیان

٥٦٦

ختم القرآن

فيضجروا وتلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويثقلوا بها

پس تنگ شوند پس لاحق شود ایشانرا ملال و مکروه دارند جماعت را و گران شوند بجماعت

فيفوتهم اجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الامام

پس فوت شود ایشانرا اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد این بسبب امام

فيعظم اثمه فيكون من الآثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل

پس بزرگ شود گناه وی پس باشد از گنهگاران و بتحقیق فرمود نبی در مانند

ذلك لمعاذ أفتان أنت يا معاذ وذلك لما صلى بقومه وطول

این کار مر معاذ را آیا فتنه و بلا پیدا کننده ای معاذ و این فرمود وقتیکه نماز گذارد معاذ

في القراءة وقطع احدهم الصلوة وانفرد ثم شكى ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم

در قرائت و برید یکی از ایشان نماز را و تنها گزارد پس شکایت کرد این را بحضور نبی

ويستحب تأخير الوتر الى آخر صلوة التراويح ويقرء في الركعة

و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الاولى سبح اسم ربك الاعلى الذي وفي الثانية سورة الكفرون

اول سوره اعلی ودر دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الاخلاص لان النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي

ودر سوم سوره اخلاص زیراکه پیغمبر همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره ان يصلي التراويح في

و مکروه است نفل گزاردن درمیان هر دو ترویحه و مکروه است که بگذارد تراویح را در

المسجد مرتين وكذلك صلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في احدى

در مسجد دو مرتبه و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکی

الروايتين لانه هو التعقيب وذلك مكروه عند الامام احمد

از دو روایت زیراکه این تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمه الله تعالى روي عن انس بن مالك رض انه كرهه بل ينام

روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که بدرستی آن مکروه بلکه بخوابد

نومة خفيفة ثم يقوم ويأتي بما شاء من النوافل والتهجد

خواب اندکی پس برخیزد و بجا آورد هرچه میخواهد از نفلها و تهجد

ثم يرجع الى منامه وهي ناشئة الليل التي اثنى الله عليها

پس رجوع میکند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خواند الله تعالی بر آن

فذكرها فقال ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا

الثانية أن ذلك جائز غير مكروه ولكنه يؤخره لما روي عمر

دوم آنست که آن نماز نفل بجماعت بعد تراویح جائز است نیست مکروه لیکن تاخیر میکند او را از جهت آنچه روایت کرده از

أنه قال تدعون فضل الليل آخره الساعة التي تنامون

بدرستی او گفت میگذارید فضل شب آخر او را ساعتی که بخواب میشوید شما و دوست تر

إلي من الساعة التي تقومون فضل آخر يخبرهم ما يتعلق

بسوی من از ساعتی که میخیزند فضل دیگر ختم کرده میشود بدان چیزی که را بسته است

بليلة القدر في جميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملائكة

بشب قدر در همه ماه رمضان فرمود خدای فرود می آیند فرشتگان

والروح فيها فإذا نزلت الملائكة والروح الذي هو جبرئيل عليه

و جبرائیل در شب قدر پس وقتیکه فرود آیند فرشتگان و روح که او جبرائیل است بر او

السلام ومعه سبعون ألف ملك وهو أمير عليهم فيسلم على

و با او هفتاد هزار فرشته است و آن امیر است بر ایشان پس سلام میگوید

السلام يسلم على من كان قاعدا والملائكة تسلم على من كان نائما

سلام میگوید بر کسیکه نشسته باشد و فرشتگان سلام میگویند بر کسیکه باشد خواب کننده

والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائما كما حال

و خداوند تعالی سلام میگوید بر بندگان خود کسیکه باشد ایستاده بعبادت

يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من أهل الجنة في الجنة

سلام میگوید خدای عز وجل بر بندگان مومن از اهل بهشت در بهشت

بقوله سلام قولا من رب رحيم فجاز أن يسلم على عباده الأبرار

بقول خود سلام است و به سخن گفتن شده از پروردگار رحیم پس جائز است که سلام گوید بر بنده نیک

في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في

در دنیا آنانکه سبقت کرده است ایشان را نیکویی و عنایت و سعادت در

الأزل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين إلى الحق

روز ازل که فانی شده اند از خلق و باقی اند به پروردگار آرام گیرنده اند بسوی پروردگار

فلا يبقى في ليلة القدر بقعة إلا وعليها ملك ساجد وقائم

پس نمیماند در شب قدر هیچ جای مگر آنکه بر او فرشته است سجده کننده و ایستاده

يدعو للمؤمنين والمؤمنات إلا أن يكون كنيسة أو بيعة أو بيت

دعا میکند مردان مومن و زنان مومنه مگر آنکه باشد آن بقعه پرستشگاه نصاری یا پرستشگاه جهودان یا

النار أو بيت الأوثان أو بعض ما لكم التي يطرحون فيها الخبث

یا بتخانه یا بعضی جاهای که می اندازند در آنها پلیدی

فلا يزالون يدعون ليلتهم تلك للمؤمنين والمؤمنات وأمّا
پس همیشه دعا میکنند در آن شب مومنین و مومنات را و اما

جبرئيل عليه السلام فلا يدع أحداً من المؤمنين والمؤمنات
جبرئیل ع پس دعا نمیکند کسی را از مومنین و مومنات

إلّا يسلّم عليه ويصافحه ويقول له إن كنت في الطاعة فسلام
مگر سلام میگوید بر کسی و مصافحه میکند او را و میگوید مر او را اگر باشی تو در طاعت پس سلام باد

عليك بالقبول والإحسان وإن كنت بالمعصية فسلام عليك
بر تو بقبول و احسان و اگر بوده تو در معصیت پس سلام باد بر تو

بالغفران وإن كنت بالنوم فسلام عليك بالرضوان وإن كنت
با مغفرت و اگر بوده تو بخواب پس سلام باد بر تو برضای حق و اگر بوده تو

في القبر فسلام عليك بالروح والريحان فهو قوله عزّ وجلّ من
در گور پس سلام باد بر تو بخوشی و خوشبوئی پس آنست فرموده خدا عز و جل یعنی از

كلّ أمر سلام وقيل إنّ الملائكة تسلّم على أهل الطاعات ولا تسلّم على
هر چیز سلام است و گفته شده است که فرشتگان سلام میگویند بر اهل طاعت و سلام نمیگویند بر

أهل العصيان منهم الظلمة ليس لهم نصيب في سلام الملائكة
اهل عصیان پس بعضی از ایشان ظالم اند نیست مر ایشان را نصیبی در سلام فرشتگان

وآكل الحرام وقاطع الرحم والنمّام وآكل أموال اليتامى فهؤلاء
و خورندگان حرام و قطع کنندگان رحم و سخن چین و خورنده مال یتیمان پس ایشان

ليس لهم نصيب في سلام الملائكة فأيّ مصيبة أعظم من هذه
نیست مر ایشان را نصیبی در سلام ملایکه پس کدام مصیبت بزرگتر است از این

المعصية يمضي شهر أوّله رحمة وأوسطه مغفرة وآخره
معصیت که بگذرد ماهی که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او

عتق من النار ولا يكون لك حظّ في سلام ملائكة ربّ العصاة
آزاد کردنست از آتش و نباشد ترا بهره در سلام فرشتگان پروردگار عاصیان

والأبرار فهل كان ذلك إلّا لبعدك من الرحمن وكونك من
و نیکوکاران پس نیست این معصیت مگر از جهت دور بودن تو از رحمن و از جهت بودن تو از

أهل الطغيان وموافقي الشيطان وتحلّيك بحلية سالكي سبيل
اهل سرکشی و بودن تو از موافقان شیطان و از جهت آراسته بودن تو بزیورهای روندگان راه

النيران وبعدك وتجافيك عن سالكي سبيل الجنان وهجرانك
آتش و از جهت دور بودن تو و دوری تو از روندگان راه بهشت و جدا شدن تو

الطاعة من بيده الضرر والاحسان فشهر رمضان شهر الصفاء

هر بنده کسی را که بدست اوست ضرر و احسان پس ماه رمضان ماه صفا است

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين

و ماه وفا و ماه ذکر کنندگان و ماه صبر کنندگان و ماه راستان

فاذا لم يؤثر في اصلاح قلبك واقلاعك عن معاصي ربك و

پس وقتیکه تاثیر نکرد در درستی دل تو و بر کندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة اهل الشقاء والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فاي خير

دوری از اهل بدبختی و گناهان پس چیست آنچه تاثیر میکند در دل تو پس کدام نیکی

يرجى منك واي بقية بقيت فيك واي فلاح يترقب منك

امید داشته میشود از تو و کدام سرکشی باقیست در تو و کدام نیکی منتظر است از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك

پس آگاه شو ای مسکین مر چیزی را که فرود آمد بتو و بیدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر الى الذي دهاك وشيع بقية شهرك بالتوبة والانابة

و نظر کن بسوی چیزی که رسیده است ترا و پیروی کن بقیه ماه خود را بتوبه و بازگشتن

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة

و نفع گیر در آن ماه بطلب آمرزش و طاعت شاید که باشی تو از آن کسانیکه میرسد ایشان را رحمت

والرأفة وودعها باسبال العبرات وابك على نفسك المشومة

و مهربانی و وداع کن او را بریختن اشکها و گریه کن بر نفس خود که شامت زده است

بالعويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره ابدا و

بآواز بلند و ناله و نوحها پس بسیار روزه داران اند که روزه نخواهند گرفت غیر آن هرگز

كم من قائم لا يقوم بعده ابدا والعامل يعطى اجره عند فراغه من

بسیار ایستندگان اند که نخواهند ایستاد بعد رمضان همیشه و عمل کننده داده میشود اجر او نزد فارغ شدن از

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري امقبول صيامنا وقيامنا

عمل خود و تحقیق فارغ شدیم از عمل پس کاشکی میدانستم آیا مقبول است روزه ما و قیام ما

ام مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه

یا زده شده است آن قیام و صیام بر رویهای ما کاشکی میدانستم که کیست مقبول از ما پس مبارکباد گوییم

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم ليس له من

و کیست مردود از ما پس تعزیت کنیم او را و فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بسیار روزه داران اند که نیست ایشان را از

صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه الا السهر

روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار ایستندگان اند که نیست مر ایشان را از قیام خود مگر بیداری

السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الصِّيامِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْقِيامِ السَّلامُ

سلام باد بر تو ای ماه رمضان و سلام باد بر تو ای ماه قیام سلام باد

عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْإيمانِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْقُرْآنِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا

بر تو ای ماه ایمان و سلام باد بر تو ای ماه قرآن سلام باد بر تو ای

شَهْرَ الْأَنْوارِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْمَغْفِرَةِ وَالْغُفْرانِ السَّلامُ عَلَيْكَ

ماه نورها سلام باد بر تو ای ماه مغفرت و آمرزش سلام باد بر تو

يا شَهْرَ الدَّرَجاتِ وَالنَّجاةِ مِنَ الدَّرَكاتِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ

ای ماه درجات و رستگاری از درکات سلام باد بر تو ای ماه

التّائِبينَ الْعابِدينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْعارِفينَ السَّلامُ عَلَيْكَ

توبه کنندگان بندگی کنندگان سلام باد بر تو ای ماه عارفان سلام باد بر تو

يا شَهْرَ الْمُجْتَهِدينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهْرَ الْأَمانِ كُنْتَ لِلْعاصينَ

ای ماه مجتهدان سلام باد بر تو ای ماه امان که بوده ای مر گنهکاران را

حَبْساً وَلِلْمُتَّقينَ أُنْساً السَّلامُ عَلَى الْقَناديلِ وَالْمَصابيحِ الزّاهِرِ وَالْقُلُوبِ

بند از گناه و مر پرهیزگاران را انس با عبادت سلام باد بر قندیلها و چراغهای روشن و دلهای

الطّاهِرَةِ وَالدُّمُوعِ الْهاطِلَةِ وَالْمَحاريبِ الْمُنَوَّرَةِ وَالْعَبَراتِ الْمُسْكَبَةِ

بیدار و اشکهای روان و محرابهای روشن و اشکهای ریزنده

الْمُقَطَّرَةِ وَالْأَنْفاسِ الصّاعِدَةِ مِنَ الْقُلُوبِ الْمُحْتَرِقَةِ اللّهُمَّ اجْعَلْنا

قطره قطره و نفسهای بالا رونده از دلهای سوخته ای بار خدا بگردان ما را

مِمَّنْ قَبِلْتَ صِيامَهُ وَصَلَواتِهِ وَبَدَّلْتَ سَيِّئاتِهِ بِحَسَناتِهِ وَاَدْخَلْتَهُ

از آن گروه که قبول کرده ای روزه آنها و نماز آنها و بدل کرده ای بدیهای آنها به نیکوییها و داخل کرده ای آنها را

بِرَحْمَتِكَ في جَنّاتِكَ وَرَفَعْتَ دَرَجاتِهِ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ فَصْلٌ

به رحمت خود در بهشت خود و بلند کرده ای درجات آنها ای رحیمترین رحم کنندگان فصل

في ذِكْرِ الْفِطْرِ قالَ اللّهُ تَعالى قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّى

در ذکر فطر فرموده خدای تعالی تحقیق رستگار شد کسی که پاک شد و یاد کرد نام خدا را پس نماز خواند

قَوْلُهُ قَدْ اَفْلَحَ فَالْفَلاحُ عَلى وَجْهَيْنِ اَحَدُهُما الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجاةُ

قول خدا قد افلح پس فلاح بر دو وجه است یکی از آنها رسیدن به بهشت و نجات

مِنَ النّيرانِ فِي الْعُقْبى وَمِنَ الْآفاتِ وَالْبَلِيّاتِ فِي الدُّنْيا وَالثّاني

از آتش در آخرت و از آفات و بلاها در دنیا و دوم

الْيُمْنُ وَالسَّعادَةُ بِالتَّوْفيقِ لِلطّاعَةِ فِي الدُّنْيا وَالْخُلُودُ فِي الْجِنانِ في

برکت و نیکبختی و توفیق یافتن برای طاعت در دنیا و همیشگی در بهشت در

الأخرى قال الله عز وجل قد أفلح المؤمنون يعني سعدوا ونظيره

آخرت گفت خداے عز وجل تحقیق رستگار رسے یافتند مومنان یعنی سعادتمند شدند و مانند آن

قد أفلح من تزكى أي وفق للزكوة وتطهير إيمانه وتقواه من

آن است یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود از گناهان

الآثام وأما من لم يزك فلا فلاح له قال الله عز وجل لا يفلح

از گناهان و اما کسیکه توفیق داده نشد زکات را پس نیست رستگاری مر او را گفت خدای عز وجل رستگار

المجرمون أي لا يفوزون ولا يسعدون وأما قوله من تزكى فقد

نشوند گنهگاران یعنی ظفر نیابند و نیکبخت نمیشوند اما قول خدا من تزکی پس تحقیق

اختلف في ذلك فقال ابن عباس رض يعني من تطهر من الشرك

اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک شود از شرک

بالإيمان وقال الحسن من تزكى يعني من كان صالحا وعمله زاكيا

با ایمان. و گفت حسن کسیکه پاک کرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک

ناميا وقال أبو الأحوص عني به زكوة الأموال كلها وقال قتادة و

افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام بآن زکوتهاے مال ها همه آنها و گفت قتاده و

عطاء أراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربه فصلى فقد

عطا مراد داشته است بآن زکوة فطر نه غیر و قول او تعالی و ذکر اسم ربه الخ پس تحقیق

اختلف في ذلك أيضا فقال ابن عباس معناه وحد الله تعالى

اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنی آن اینکه یکی اعتقاد کرد خدا را

وصلى الصلوات الخمس وقال أبو سعيد الخدري ذكر اسم ربه

و ادا کرد نمازهاے پنجگانه را و گفت ابو سعید خدری یاد کرد اسم پروردگار

بالتكبير وصلى يعني خرج إلى العيد فصلى وقال وكيع بن الجراح

به تکبیر و نماز خواند یعنی برآمد بسوے عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح

زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله

صدقه فطر ماه رمضان را مانند سجده سهو مر نماز را و فرض کرد رسول خدا

صلى الله عليه زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكأنها جبران للصيام

صدقه فطر را از جهت پاکی مر روزه دار را پس گویا که آن است اصلاح روزه

لما دخله من النقصان بالآثام من اللغو والرفث والكذب والفسوق

چیزیکه را که در آمده است روزه را از نقصان بسبب گناهان از لغو و کلام فحش و دروغ و

الغيبة والنميمة وأكل الشبهات والنظر إلى المستحسنات

غیبت و سخن چینی و خوردن شبهات و دیدن بسوے نیکورویان

فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

پس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده روزه را اصلاح کننده آنرا مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما ان السجود للسهو

مر گناهان را و استغفار مر ایشان را و سجده مر سهو را پس چنانچه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان اذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع گردانیده شده است از جهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لان المعاصي و

از گناهان و صدقه فطر رمضان را مشروع کرده شده اند از جهت خوار کردن شیطان را زیرا که گناه و

الرفث الحاصل في الصيام سببه الشيطان اعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان سبب آن شیطان است پناه دهد خدا تعالی ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلائها واخرجنا منها برحمته ومنه امين فصل ولما سمي

و بلاهای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین و چرا این عید

العيد عيدا لانه يعيد الله الى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

روز عید را عید زیرا که بر میگرداند خدا تعالی بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل انما سمي عيدا لانه فيه عوائد الاحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شده عید از جهت که در آن روز نفعهای احسان است از خدا تعالی و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لانه يعود العبد فيه الى التضرع

منت نهادن از آن مر بنده را و گفته شده است از آنکه باز میگردد در آن روز بسوی تضرع

والبكاء ويعود الرب عز وجل فيه الى الهبة والعطاء وقيل انهم

و گریه و باز میگردد پروردگار عز و جل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است که

عادوا الى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

باز میگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن چیز از پاکی و گفته شده است معنی آن باز گشتند

من طاعة الله الى طاعة الرسول ومن الفريضة الى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان الى صوم ستة ايام من شوال وقيل انما سمي

روزه داشتن رمضان بسوی روزه داشتن شش روز از شوال و گفته شده است از جهت

عيدا لانه يقال للمؤمنين فيه عودوا الى منازلكم مغفورا

عید زیرا که گفته میشود مر مومنان را در آن روز باز گردید بسوی منزلهای خویش در حالیکه

لَكُمْ وَقِيلَ اِنَّمَا سُمِّيَ الْعِيدُ عِيدًا لِاَنَّ فِيهِ ذِكْرُ الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ

شما و گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده است روز عید را عید زیرا که در آن روز ذکر وعده و وعید

وَيَوْمُ الْجَزَاءِ وَالْمَزِيدِ وَيَوْمُ عِتْقِ الْاِمَاءِ وَالْعَبِيدِ وَاِقْبَالُ الْحَقِّ

و روز جزا و روز باز دادن است و روز آزاد کردن کنیزکان و غلامان است و پیش آمدن حق است

اِلَى الْقَرِيبِ مِنْ خَلْقِهِ وَالْبَعِيدِ وَوُجُودُ الْاِنَابَةِ وَالْاَوْبَةِ مِنَ

بسوی نزدیکان از خلق و دوران و پیدا شدن توبه و باز گشتن است از

الْعَبْدِ الضَّعِيفِ اِلَى الْغَفُورِ الْوَدُودِ وَقَالَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ خَلَقَ

بنده ضعیف بسوی آمرزگار و دوست داشته شده و گفت وهب بن منبه پیدا کرد

اللّٰهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْفِطْرِ وَغَرَسَ شَجَرَةَ طُوبَى يَوْمَ الْفِطْرِ وَاصْطَفَى

خدا بهشت را روز فطر و نشاند درخت طوبی را روز عید فطر و برگزید

جِبْرَئِيلَ لِلْوَحْيِ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالسَّحَرَةُ وَجَدُوا الْمَغْفِرَةَ يَوْمَ الْفِطْرِ وَ

جبرائیل را برای وحی روز فطر و ساحران فرعون یافتند آمرزش را روز عید فطر و

رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْفِطْرِ وَخَرَجَ النَّاسُ

روایت کرده شده است از نبی صلعم که بدرستی فرمود هرگاه که باشد روز فطر و بیرون آیند آدمیان

اِلَى الْجَبَّانَةِ اِطَّلَعَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ عِبَادِي لِي صُمْتُمْ وَ

بسوی نمازگاه مطلع میشود خدا تعالی بر ایشان پس میگوید ای بندگان من روزه داشتید برای من و

لِي صَلَّيْتُمْ اِنْصَرِفُوا مَغْفُورًا لَكُمْ وَرُوِيَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

نماز گزاردید برای من باز گردید در حالت که آمرزیده شده اید شما و روایت کرده شده است از انس

اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْلَةَ الْفِطْرِ يُوَفِّي اللّٰهُ تَعَالَى فِيهَا اَجْرَ مَنْ صَامَ

که نبی صلعم فرمود در شب فطر تمام میدهد خدا تعالی در آن شب اجر کسیکه روزه داشت

شَهْرَ رَمَضَانَ فَيَاْمُرُ اللّٰهُ تَعَالَى غَدَاةَ الْفِطْرَةِ لِلْمَلَائِكَةِ فَيَهْبِطُونَ

ماه رمضان را پس امر میکند خدا تعالی بگاه عید فطر فرشتگان را پس فرود می آیند

اِلَى الْاَرْضِ فَيَقُولُونَ عَلَى اَفْوَاهِ السِّكَكِ وَمَجَامِعِ الطُّرُقِ فَيُنَادُونَ

بسوی زمین و میگویند بر سر کوچها و بر جاهای یکجا شدن راهها پس ندا میکنند

بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ اِلَّا الْاِنْسَ وَالْجِنَّ يَا اُمَّةَ مُحَمَّدٍ

با واز که میشنود آنرا همه خلایق مگر جن و انسان ای امت محمد صلعم

اُخْرُجُوا اِلَى رَبِّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ يَقْبَلُ الْقَلِيلَ وَيُعْطِي الْجَزِيلَ وَيَغْفِرُ

بر آیید بسوی پروردگار خود عز و جل که قبول میکند عبادت اندک را و میدهد ثواب بزرگ را و

الذَّنْبَ الْعَظِيمَ فَاِذَا بَرَزُوا اِلَى مُصَلَّاهُمْ وَصَلَّوْا وَدَعَوْا لَمْ يَدَعْ

گناهان بزرگ را پس وقتیکه بر آیند بسوی نمازگاه خود و نماز گزارند و دعا کردند نمیگذارد

۵۷۵

لهم الربّ تبارك وتعالى حاجةً إلّا قضاها ولا سؤالاً إلّا أجابه

خدایتعالی پروردگار تبارک و تعالی هیچ حاجت مگر قضا میکند آنرا و نه هیچ سوال مگر اجابت میکند آنرا

ولا ذنباً إلّا غفر له فينصرفون مغفوراً لهم وفي حديث ابن

و نه گناهی مگر که آمرزد او را پس باز میگردند در حالیکه مغفور اند مرایشانرا و در حدیث ابن

عبّاس رض فإذا كان ليلة الفطر سمّيت تلك الليلة ليلة الجائزة

ابن عباس رض پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جائزه

وإذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كلّ البلاد فيهبطون

و هرگاه که باشد پگاه فطر بر انگیزد خدایتعالی فرشتگان را در هر شهر پس فرود می آیند

إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك وينادون بصوتٍ يسمعه

بسوے زمین و می ایستند بر سر کوچها و ندا میکنند با وازیکه میشنود آنرا

كلّ من خلق الله تعالى إلّا الجنّ والإنس فيقولون يا أمّة محمّد

هرکس که پیدا کرده است خدایتعالی مگر پری و انسان پس میگویند ای امت محمد

اخرجوا إلى ربٍّ كريمٍ يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فإذا برزوا

بر آیید بسوے پروردگار کریم که میدهد ثواب بزرگ و می آمرزد گناهان بزرگ را پس هرگاه

إلى مصلّاهم يقول الله تعالى للملائكة يا ملائكتي فيقولون

بسوے نمازگاه خود میگوید خدایتعالی مر فرشتگان خود را ای فرشتگان من پس میگویند

لبّيك وسعديك فيقول لهم ما جزاء الأجير إذا عمل عمله فيقولون

ایستاده ایم ما ترا و یاری میدهیم پروردگارا بار بار پس میگوید مر ایشانرا چیست جزاء مزدور هرگاه کرد کار خود

إلهنا وسيّدنا ومولانا توفّيه أجره قال فيقول الجليل جلّ جلاله

الٰهی پروردگار ما و سردار ما و مولاے ما تمام کن اجر او و مزد او پس میگوید جلیل جل جلاله

أشهدكم يا ملائكتي أنّي قد جعلت ثوابهم من صيامهم من شهر

گواه میکنم شمارا ای فرشتگان من هر آینه من گردانیدم ثواب روزه داشتن ایشان از ماه

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثمّ يقول يا عبادي

رمضان و قیام ایشان رضاے خود و مغفرت خود پس میگوید اے بندگان من

سلوني فوعزّتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئاً

سوال کنید از من پس سوگند بعزت و جلال خود که سوال نمیکنید شما امروز در جماعت خود چیزیرا

لآخرتكم إلّا أعطيتكم ولا لدنياكم إلّا نظرت لكم وعزّتي وجلالي

از برای آخرت خود مگر میدهم شما را و نه برای دنیاے خود مگر نظر کنم شمارا و سوگند بعزت خود و جلال

لأسترنّ عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا أخزيكم ولا أفضحكم

که البته میپوشم بر شما لغزشهاے شما را تا وقتیکه پاس میداشته باشید مرا و خوار نکنم شمارا و رسوا نکنم شمارا

بين أصحاب محمد وانصرفوا مغفورا لكم قد أرضيتموني ورضيت

میان یاران محمد ... بازگردید آمرزیده شده ... شما راضی کردید

عنكم قال فتفرح الملائكة وتستبشر بما يعطي الله عز وجل

از شما گفت ابن عباس پس خوشحال میشوند و بشارت میدهند فرشتگان بآنچه داده است خدای

هذه الأمة إذا أفطروا من شهر رمضان فصل فأربعة أعياد

این امت را هرگاه که روزه افطار میکنند از ماه رمضان ... و چهار عید است

لأربعة أقوام أحدها عيد قوم إبراهيم قوله عز وجل فنظر

مر چهار قوم را یکی عید قوم ابراهیم است ... فرمود خدای ... پس نگریست

نظرة في النجوم فقال إني سقيم وذلك أن قومه خرجوا إلى

نظر کردنی در ستارگان پس گفت من بیمارم و بیان آن اینست که بدرستی قوم آن ... برآمده بودند

عيد لهم فتخلف إبراهيم عليه السلام عنهم واعتل بعلة و

بسوی عید که ایشان راست ... ابراهیم ... از ایشان و بیماری ساخت خود را به بیماری

لم يخرج معهم لأنه لم يكن على دينهم فلما خرجوا أخذ فأسا ف

و بر نیامد با ایشان زیرا که آن ... نبود بر دین ایشان پس هرگاه که برآمدند گرفت تبر را و

كسر أصنامهم وجاء بالفأس فوضعه في عنق الصنم الكبير

بشکست بتهای ایشان را و آورد تبر را و نهاد او را در گردن بت بزرگ

فلما رجعوا قالوا من فعل هذا بآلهتنا يا إبراهيم القصة إلى آخرها

پس هرگاه باز آمدند قوم گفتند که کرد این کار ... ای ابراهیم ... [illegible]

فعاد خليل الرحمن عليه السلام لربه فاتخذه بكسر الأصنام

پس عبرت کرد خلیل الرحمن ... پروردگار خود پس ... شکستن بتان

وخاطر بنفسه في ولاية رب الأنام فأكرمه ربه بالخلة وأحيى

و در خطر انداخت نفس خود را در دوستی پروردگار ... پس گرامی کرد او را پروردگار ... و زنده کرد

على يده الطيور الميتة وأخرج من ظهره أهل الرسالة والنبوة

بر دست او جانوران مرده را و برآورد از پشت او اهل پیغمبری و نبوت

وجعله أبا المصطفى صلى الله عليه وسلم خير البرية وأما العيد الثاني فهو عيد

و گردانید او را پدر مصطفی ... که بهترین خلق است و اما عید دوم آن عید

قوم موسى كليم الرحمن عليه السلام قوله عز وجل موعدكم يوم

قوم موسی ... فرمود خدای ... وقت وعده شما روز

الزينة وقيل سمي يوم الزينة لأنه عز وجل زين موسى وقومه

زینت است و گفته شد که نامیده شد روز زینت زیرا که خدای عز وجل زینت داد موسی را و قوم او

باهلاك عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان

هلاک کردن دشمن ایشان فرعون و قوم او پس برآمدند با فرعون و قوم او هفتاد

وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا

و دو ساحر و گویند هفتاد و سه و با ایشان هفتصد عصا بود

وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و

و رسن و گردانیدند در میان عصاهای پیچیده شده به رسنها سیماب را و

الخلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق

خلایق ایستاده بودند بر زمین گرم و سخت شد گرمی آفتاب پس روان شد زیبق

فسعت العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس انها حيات

پس دوید عصاهای پیچیده شده به رسنها پس گمان شد مردم را که اینها مارانند

تسعى وهي لا تتحرك فاوجس في نفسه خيفة موسى على قومه

که میدوند و حال آنکه آن حرکت نمیکردند پس پوشیده در نفس خود ترسی را موسی بر قوم خود

قال ربما يتوهمون ان الذي تعلوه حق فينتقص ايمانهم

گفت بسا باشد که وهم کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان ایشان

او يرتدون فقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصاك

یا مرتد شوند و فرمود خدای تعالی موسی را علیه السلام و بیفگن عصای خود را

فاذا هي تلقف ما يافكون فالقى موسى عصاه فاذا هي حية

پس ناگاه این عصا فرو میبرد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن

كاعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا ودمدمة وهيبة

مانند بزرگ شتری که باشد و مر او را دو چشم که فروزند از روی آتش و دمدمه و هیبت

فاقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي فتلقفها اي

پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر از رسنها و عصاها پس تلقف کرد یعنی

تلقمتها باسرها ولم تتغير بانتفاخ بطن ونقصان حركة ولا

لقمه کرد ایشان را تمام و متغیر نشد به انتفاخ شکم و نقصان حرکت و نه

زاد في طولها ولا في عرضها فالقي السحرة ساجدين له عز و

زیاده شد در طول آن و نه در عرض آن پس افتادند ساحران سجده کننده مر او را عز و

جل وكان اكبرهم اسمه شمعون فقالوا امنا يعني صدقنا برب

جل و بود بزرگترین ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایشان آوردیم یعنی گرویدیم باپروردگار

هرون وموسى لما اقبلت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا

هارون و موسی چون پیش آمد مار بر لشکر فرعون و قوم او پس گریختند

الرمض شدة وقع الشمس على الرمل ونحوه والارض رمضاء ورمضت قدمه من الرمضاء اي احترقت كذا في الصحاح

٥٧٨

وقيل مات منهم خمسون الفا القصة بطولها واما الثالث عيد

وگفته شد مرد از ایشان پنجاه هزار قصه درازست از کتب باید طلبید واما سوم عید

عيسى عم وقومه قوله عز وجل اللهم ربنا انزل علينا مائدة

عیسی علیه السلام و قوم او فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست بر ما خوانی

من السماء تكون لنا عيدا لاولنا واخرنا واية منك الاية وذلك

از آسمان که باشد ما را عید مر اول ما را و آخر ما را و نشانی از تو و این آن بود

ان الحواريين قالوا يعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك ان

که حواریان گفتند ای عیسی ع آیا میتواند پروردگار تو که

يعطيك ان سألته ان ينزل علينا مائدة من السماء قال لهم

بدهد ما را اگر بپرسیم آنرا که بفرستد بر ما خوانی از آسمان گفت ایشان را

عيسى اتقوا الله فلا تسألوه البلاء ان كنتم مؤمنين فانها ان

عیسی ع بترسید از خدای تعالی پس مخواهید از وی بلا را اگر باشید ایماندار آن پس آن خوان اگر

انزلت ثم كذبتم بها عوقبتم قالوا نريد ان ناكل منها نقد

فرستاده شود پس شما کاذب شوید آنرا عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم که بخوریم از آن بسبب تنگی

جعنا وتطمئن قلوبنا يعني تسكن قلوبنا الى ما تدعونا اليه من الايمان

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانند بسوی آن

والتصديق ونعلم ان قد صدقتنا بانك نبي ورسول ونكون عليها

و التصدیق و بدانیم ما که براست گفته تو بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما بر آن

يعني على المائدة من الشاهدين عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هر گاه باز گردیم بسوی ایشان

والحواريون هم الذين اجابوا عيسى عم حين عرضهم وهم ببيت المقدس

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را ع وقتیکه گذشت بر ایشان و ایشان

يقصرون الثياب يعني بالنبطية الحواريون المبيضون الثياب فهم اثنى

میشستند جامها را و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عشر رجلا لما قال لهم عيسى من انصاري الى الله يعني من ينصرني

دوازده مرد بود هرگاه گفت ایشان را عیسی ع کیست مددگار من بسوی خدا یعنی کیست که مدد

مع الله على اهل الكفر والطغيان فادعوهم الى الطاعة

با خدا تعالی بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرد ایشان را بسوی طاعت

الله تعالى وتوحيده فقال الحواريون نحن انصار الله

خدای تعالی و توحید او پس گفتند ما هستیم مددگار دهنده در راه خدا

فتركوا معيشتهم واتبعوا عيسى عليه السلام يسيحون معه
پس گذاشتند معیشت خود را و پیروی کردند عیسی ع را که سیر میکردند با او
أينما توجه من الأرض فيرون العجائب والمعجزات التي تجري في
هر جا که روی آورد از زمین پس میدیدند عجایب را و معجزات را که روان میشد در
يده عليه السلام فأي وقت جاعوا واحتاجوا إلى الطعام أخرج
دست عیسی ع پس هر وقت که گرسنه میشدند و حاجتمند میشدند بسوی طعام بیرون آورد
عيسى يده فأخرج من الأرض لكل واحد منهم رغيفين ولنفسه
عیسی ع دست خود را پس بیرون آورد از زمین مر هر یکی را دو نان و مر نفس خود را
كذلك وكان جبرئيل عليه السلام يمشي معه ويريه العجائب
همچنین و بود جبرائیل ع که سیر میکرد با او و مینمود او را عجایبات
ويؤيده وينصره بالأشياء فما زال عيسى عليه الصلوة والسلام
و مدد میداد او را و یاری میداد او را بچیزها پس همیشه بود عیسی علیه السلام
يري بني إسرائيل العجائب ولم يزدهم ذلك إلا بعدا من تصديقه
مینمود بنی اسرائیل را عجایب را و نمی افزود ایشان را اینها مگر دوری از تصدیق او
واتباعه حتى خرج يوما معه خمسة آلاف بطريق من بني إسرائيل
و پیروی او تا آنکه بر آمد روزی با او پنجهزار مرد براه از بنی اسرائیل
وسألوه المائدة مع الحواريين فقال عيسى ابن مريم صلوات الله
و سوال کردند او را سفره با حواریان پس گفت عیسی ع بن مریم
عليه عند ذلك اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون
نزدیک این الٰهی بار خدایا پروردگار ما بفرست بر ما سفره از آسمان که باشد
لنا عيدا لأولنا وآخرنا يقول تكون عيدا لمن كان في زماننا
ما را عیدی مر اول ما را و آخر ما را میگوید باشد عیدی مر کسی را که باشد در زمانه ما
عند نزول المائدة وتكون عيدا لمن بعدنا وتكون المائدة آية
هنگام نزول مائده و باشد عیدی مر کسی را که باشد پس از ما و باشد مائده معجزه
منك وارزقنا يعني المائدة وأنت خير الرازقين من غيرك فإنك
از تو و روزی گردان ما را سفره و تو بهترین روزی دهندگانی از غیر خود پس براینکه تو
خير من يرزق قال الله تعالى إني منزلها يعني المائدة عليكم
بهترین کسی هستی که روزی میدهد فرمود خدا تعالی هر آینه من فرستنده ام مائده را بر شما
فمن يكفر بعد منكم أي بعد نزولها منكم فإني أعذبه عذابا لا
پس هر که کفران کرد بعد از شما یعنی پس نزول مائده از شما پس هر آینه من عذاب کنم او را عذابی

اعذبه احدا من العلمين فانزلها الله عليهم يوم الاحد من

السماء سمكا طريا وخبزا رقاقا وتمرا وقيل كانت سفرة فيها

سمكة مشوية وعند راسها ملح وعند ذنبها خل وفيها خمسة

ارغفة على كل رغيف زيتونة وخمس رمانات وتمرات قد

نضد حولها من البقول ما خلا الكراث وقيل ان عيسى عليه السلام

قال لاصحابه وهم جلوس في روضة هل مع احد منكم شيء فجاء

شمعون بسمكتين صغيرتين وخمسة ارغفة وجاء اخر بشيء

من السويق فعمد عيسى ع م فقطعها صغارا وكسر الخبز فوضعه

فلقا ووضع السويق وتوضا وصلى ركعتين ودعا ربه فالقى

الله سبحانه وتعالى على اصحابه سنة النعاس ففتح القوم اعينهم

وزاد الطعام حتى بلغ الركب فقال عيسى للقوم كلوا وسموا الله و

لا ترفعوا وامرهم ان يجلسوا حلقا حلقا فجلسوا واكلوا وسموا الله

تعالى حتى شبعوا وهم خمسة الاف رجل وقيل انهم الف رجل

وثلاثمائة رجل وامراة من بين فقير وزمن ومبتلى ومن له فاقة

الا رغيف واحد فتصدقوا كلهم شباعا ... فاذا ما

عليها الهيئة ورفعت السفرة الى السماء وهم ينظرون فقال

فاستغنى كل فقير اكل منها وتوفى ولم يزل غنيا حتى مات و

برئ كل زمن ومبتلى كل مريض وقال مقاتل فنادى عيسى ع

للقوم كلوا فقالوا ثم قال فلا ترفعوا قالوا الا نرفع ورفعوا

فلم كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا

عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم

اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم

قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا

بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير وهم

ذكور وليس فيهم صبي ولا امرأة وقيل في ذلك اشارة مائدة

وضع عليها طعام يحمد ومد دعنها الجم الغفير والجمع

الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة

الذي لاحد لها ولا نهاية لها وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة

انزلها الى الخلق فيها يتراحمون وبها يتعاطفون وامسك تسعة

وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر اخر

إن يوم القيامة يبسط الجليل جل جلاله بساط العدل يدخل ذنوب

كه روز قیامت می گسترد جلیل جلاله بساط بزرگی که در آید گناهان

الأولين والآخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول

اولین و آخرین را در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا آنکه دست دراز کند

إليه إبليس رجاء أن تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكل عاقل

بسوی آن ابلیس از جهت امید آنکه آن نصیب او شود و با این سزاوار نیست هر عاقل

لبيب أن يتكل على ذلك ويغتر به ولا يغلبه الرجاء فيهلك

دانا را که تکیه کند برین و فریفته شود بآن و غلبه نکند او را رجا پس هلاک شود

بل يبذل المجهود ويستفرغ وسعه في أداء الأوامر والانتهاء عن

بلکه خرج کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادا کردن اوامر و باز ماندن

النواهي وتسليم الأمور إلى الله عز وجل ويكثر من الاستغفار

از نواهی و سپردن کارها بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار

والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله

و توبه و باشد همیشه بر راه خوف نه چندان خوف که نا امید کند از رحمت خدا

ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم وإهمال الأوامر كل شيء بين

و نه چندان امید که اندازد در گردن حرامها و فرو گذاشتن امرها بلکه طلب کند میانه

ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكل

این هردو راهی چنانچه گفته اند اگر وزن کرده شود خوف مومن و رجای او هر آینه برابر باشد

خوفه ورجائه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد فلنا العيد الآن

خوف او و رجای او همچو بازوی جانور و جانور نپرد بیک بازو و ما را عید ما است

فهو عيد أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في المجلس فصل

پس آن عید امت محمد است و تحقیق یاد کردیم آنچه متعلق او بود در اول مجلس

المؤمن والكافر في العيد لكل له عيد فالمؤمن عيده رضاء الرحمن

مومن و کافر در عید پس هر یکی را عید است پس مومن عید آن رضای خدا

والكافر عيده رضاء الشيطان المؤمن يذهب إلى عيده وعلى

و کافر عید او رضای شیطان است مومن میرود بسوی عیدگاه خود و بر

رأسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى

سر او است تاج هدایت و بر هر دو چشم او علامت فکر عبرت است و بر

أذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد

هر دو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواهی دادن بتوحید است

وَفِي قَلْبِهِ الْمَعْرِفَةُ وَالْيَقِينُ وَعَلَى عُنُقِهِ رِدَاءُ الْإِسْلَامِ وَفِي

و در دل او معرفت و یقین است و بر گردن او چادر اسلام است و در

وَسَطِهِ مِنْطَقَةُ الْعُبُودِيَّةِ وَمَعْدَنُهُ الْمَحَارِيبُ وَالْجَوَامِعُ وَ

کمر او کمربند عبودیت و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و

الْمَسَاجِدُ وَمَعْبُودُهُ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْبَرِيَّةِ وَالتَّضَرُّعُ مِنْهُ وَ

مسجدهاست و معبود او پروردگار بندگان و خلق است و زاری کردن است از آن بنده و

السُّؤَالُ وَيُقَابِلُهُ الرَّبُّ بِالْإِجَابَةِ وَالنَّوَالِ ثُمَّ يَجْعَلُهُ دَارَ الْكَرَامَةِ وَ

سوال و پیش می آید او را پروردگار بقبول دعا و بخشش باز ترک فرود آرد در سرای بزرگی و

الْجِنَانِ وَالْكَافِرُ يَذْهَبُ إِلَى عِيدِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْخُسْرَانِ وَالْإِذْلَالِ

بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران است و خواری

وَعَلَى أُذُنَيْهِ خَتْمُ الْغَفْلَةِ وَالْحِجَابِ وَعَلَى عَيْنَيْهِ عَلَامَةُ الشَّهْوَةِ وَ

و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب است و بر هر دو چشم او نشان هوا و شهوت و

الشَّهَوَاتِ وَعَلَى لِسَانِهِ خَتْمُ الشَّقَاوَةِ وَالْإِبْعَادِ وَعَلَى قَلْبِهِ ظُلْمَةُ

آرزوهاست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری است و بر دل او ظلمت

النُّكْرَةِ وَالْجُحُودِ وَعَلَى وَسَطِهِ زُنَّارُ الْفُرْقَةِ وَالشَّقَاوَةِ وَالنِّفَاقِ

جهل و انکار است و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و دو رنگی است

وَمَوْضِعُهُ الْبِيعَةُ وَالْكَنَائِسُ أَوْ بَيْتُ النَّارِ وَمَعْبُودُهُ الْوَثَنُ وَ

و جای نشست او عبادتخانه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده است و معبود او بت سنگی و

الْأَصْنَامُ وَمَصِيرُهُ آخِرَ الْأَمْرِ إِلَى جَهَنَّمَ وَالنِّيرَانِ فَصْلٌ لَيْسَ الْعِيدُ

بتهاست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتشها باشد نیست عید

بِلُبْسِ النَّاعِمَاتِ وَأَكْلِ الطَّيِّبَاتِ وَمُعَانَقَةِ الْمُسْتَحْسَنَاتِ وَالتَّمَتُّعِ

بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در بر گرفتن خوبرویان و فایده گرفتن

بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ لَكِنَّ الْعِيدَ بِظُهُورِ عَلَامَةِ الْقَبُولِ لِلطَّاعَاتِ

بلذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانهای قبول مر بندگی را

وَتَكْفِيرِ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ وَتَبْدِيلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ

و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدیها به نیکیها

وَالْبِشَارَةِ بِارْتِفَاعِ الدَّرَجَاتِ وَالْخِلَعِ وَالطُّرَفِ وَالْهِبَاتِ وَ

و بشارت دادن به بلندی درجها و خلعتها و تحفها و بخششها و

الْكَرَامَاتِ وَانْشِرَاحِ الصَّدْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَسُكُونِ الْقَلْبِ بِقُوَّةِ

کرامتها و کشادن سینها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

العدن الاقامة

المعدن مرکز کل شی ۱۲ مجمع

البیعة للنصاری ۱۲ صح

البیعة بالکسر کلیسا ۱۲ مهذب

الخلعة بالکسر جامه خلعت و گویند بهترین مال ۱۲

۵۸۴

اليقين وما ظهر عليه من العلامات وانفجار بحور العلوم
يقين وچيزيكه ظاهر شد بر آن دل از نشانهاے وكشاده شدن درياهاے علوم

من القلب على الألسنة وأنواع الحكم والفصاحة والبلاغة
از دل بر زبانها ونگارنگ حكمتها وفصاحت وبلاغت

كما قيل إن رجلا دخل على علي كرم الله وجهه ورضي الله عنه
چنانچه گفته شد كه مردے درآمد بر علي كرم الله وجهه ور ض

في يوم عيد وهو يأكل الخبز الخشكار فقال له اليوم يوم
در روز عيد وحال آنكه او ميخورد نان خشك پس گفت مر او را امروز روز

العيد وأنت تأكل الخبز الخشكار فقال اليوم عيد لمن قبل
عيدست وتو مے خورے نان خشك پس گفت امروز عيدست هر كسے را كه

صومه وشكر سعيه وغفر ذنبه اليوم لنا عيد وغدا لنا عيد
روزه او ومشكور اند سعے او وآمرزيده شد گناه او امروز مرا عيدست وفردا مرا عيدست

وكل يوم لا نعصي الله فيه فهو لنا عيد فينبغي لكل عاقل أن
وهر روزے كه گناه نكنيم خدا تعالى را در آن روز پس آن عيدست پس سزاوارست مر هر دانا را كه

٥٨٥ يترك النظر إلى الظاهر ولا يتقيد به بل يكون نظره في يوم العيد
بگذارد نظر كردن را بسوے ظاهر ومقيد نشود بدان بلكه باشد نظر او در روز عيد

نظر التفكر والاعتبار فيشبه العيد بيوم القيمة فليذكر نفخ
نظر تفكر وعبرت پس مشابه كند روز عيد را بروز قيامت پس ياد كند دميدن

الصور يوم القيمة عند سماع صوت بوق السلطان ليلة
صور روز قيامت را نزد شنيدن آواز ناے بادشاه در شب

العيد وإذا بات الناس ليلة العيد ورقدوا منتظرين لعيدهم
عيد وهرگاه شب كنند مردم در شب عيد وغنودند درآن حالتے كه اميد دارند عيد خود را

متاهبين له فيذكروا الرقود بين النفختين وإذا رأى الناس
استعداد كننده مر او را پس ياد كنند غنودن ميان دو نفخه ودرحاليكه بهبيند مردم را

صبيحة يوم العيد وقد خرجوا من قصورهم وبيوتهم مختلفي
در صبح روز عيد كه برآمدند از كوشكهاے خود وخانهاے خود مختلف

الأحوال متفاوتي اللباس والألوان كل ذي زي وحلية واحد
الاحوال متفاوت اللباس والالوان هر كس جامه وزيور پوشيده ست يكے

منهم مسرور وأهل المعصية مغموم المتقي راكب والمجرم
از ايشان خوشست واهل معصيت غمناك پرهيزگار سوارست ومجرم

المشرك متعثر مكبوب على وجهه مسحوبا وما ثم كما قال
مشرك لغزنده نگون افتاده ست بر روی خود کشیده شده ست بار ونده ست چنانچه
عز من قائل يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا اي ركبانا على
فرمود کسی که از جمیع است از گویندگان روزی که می برانگیزیم پرهیزگاران را بسوی رحمن سوار بر
النجائب ونسوق المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا والزاهد
شترها و میرانیم گنهگاران را بسوی دوزخ تشنه و زاهد
والعارف والبدل كل واحد في راحة وغنى عند مليكهم
و عارف و ابدال هر یک در راحت ست و بی نیاز نزدیک بادشاه خود
ومحبوبهم تحت ظل العرش عليهم الحلي والحلل وانوار الطاعات
و دوست خود زیر سایه عرش باشند بر ایشان باشد زیور و جامها و انوار طاعات
والمعارف على وجوههم ظاهرة وهي نضرة ومشرقة وبين
و معرفتها بر روی ایشان ظاهر باشد و ایشان تازه و درخشنده اند و پیش
ايديهم موائد عليها انواع الاطعمة والاشربة والفواكه
ایشان خوانها اند که بر آنجا گوناگون طعام هست و شرابها و میوها
حتى يقضي حساب الخلائق ثم يسيرون الى الجنة الى منازلهم
تا تمام کرده شود حساب خلایق را پس می روند بسوی بهشت بمنزلهای خود
التي اعد الله تعالى لهم وفيها ما تشتهيه الانفس وتلذ
که وعده داده است خدا تعالی ایشان را که در آن بهشت و منزلها موجود است چیزی که میخواهد نفس و لذت گیرد
الاعين مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
چشمها از آنقسم که هیچ چشم ندید و نه گوش هیچ شنید و نه بر دل هیچ آدمی
بشر قال الله تعالى فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين
گذشت فرمود خدا تعالی پس نمیداند هیچ نفسی چیزی که پنهان داشته شده ست از روشنی چشمها
جزاء بما كانوا يعملون واما الراغب في الدنيا في نياحة وبكاء
از روی مزد دادن چیزی که میکنند و اما میل کننده در دنیا در ناله و گریه است
وعناء مسد قد عمانيه القوم من النعم بالدنيا وتناول الحرام
و رنج و بازداشته شده ست از آنچه که در و قوم اند از نعمتها بدنیا سبب خود و خوردن او حرام
والشبهات وتخليطه في طاعة ربه وهو يرى مكانه في الجنة
و شبهات را و در هم آمیختن او در عبادت پروردگار خود و حال آنکه آدمی می بیند مکان خود را در بهشت
فلا يصل اليه حتى يخرج مما عليه من الحقوق والكفارات والنذور
پس نمیرسد بسوی او تا آنکه برآید از آنچه که بر وی است از حقوق خداوند و بندها و کفارها و زیادتی کند

۵۸۶

يا الويل والثبور لما قد عاين وانكشف له من انواع العذاب و

اى ويل و هلاک مر او را از جهت چیزیکه تحقیق دیده است و ظاهر شده است از انواع عذاب و

النكال والهوان والهلاك والخلود في النيران واذا رأى الاعلام

بندهاے و خواریها و هلاک و همیشه بودن در آتش دوزخ و هرگاه ببیند علمها را

قد نشرت والالوية قد ضربت فليذكر اهل الاسلام اصحاب

که پراگنده شده اند و نیزهاے کرده شده اند پس یاد گیرد اهل اسلام اصحاب

الاعلام حين ينادي منادي الرحمن بالتوجه الى زيارة رب الانام

علمها را وقتیکه ندا میکند ندا کننده خدا بتوجه یعنی برد آوردن بسوی زیارت پروردگار

الى دار السلام بامر السلام واذا رأى الصفوف قد استكملت

بسوی بهشت بحکم خدا و هرگاه که ببیند که صفها هر آینه کامل شده اند

والخلائق قد اجتمعت فليذكر وقوف الخلائق بين يدي الجبار

و خلقت هر آینه جمع شده اند پس یاد گیرد ایستادن خلقها پیش خدا وند جبار

وصفوف الفجار والابرار يوم النشر الذي فيه تظهر الاسرار واذا

و صفهاے بدکاران و نیکوکاران در روز حشر که در وے ظاهر میشود رازها و هرگاه

رأى الناس قد انصرفوا من الجبانة فكل يرجع الى ما قد قسم له من

ببیند مردم را که باز گردیدند از عیدگاه خود پس هر یک رجوع میکند بسوی چیزیکه قسمت کرده

دار او مسجد او دكان فليذكر منصرف الخلائق من بين يدي الملك

خانه یا مسجد یا دکان پس یاد گیرد باز گشتن خلایق از پیش پادشاه

المنان الديان الى الجنة او الى النار كما قال ذو العظمة والامتنان

جزا دهنده بسوی بهشت یا بسوی دوزخ چنانچه فرمود صاحب عظمت و منت

ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فريق في الجنة وفريق في

روزیکه قایم میشود قیامت در آن روز فرقه فرقه میشوند فرقه در بهشت و فرقه در

السعير مجلس في فضائل ايام العشر قوله عز وجل والفجر و

دوزخ مجلس سیوم در فضیلت ایام ده روز است قول خداے تعالی سوگند بفجر و

ليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر هل في ذلك قسم لذي

و سوگند بشبهاء ده و سوگند بجفت و طاق و شب چون برود آیا هست درین مذکور قسم براى صاحب

حجر قوله والفجر اختلف الناس في ذلك فقال ابن عباس رض

عقل قول خدا بفجر و الفجر اختلاف کرده اند مردم در معنی این پس گفت ابن عباس رض

عني بالفجر صلوة الصبح وليال عشر هي عشر ذي الحجة والشفع

مراد داشته شده است بفجر نماز صبح آن دهه ذی حجه است و جفت

هو الخلق والوتر هو الله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب هل في

آن خلق است و فرد آن خداست و سوگند شب است وقتیکه برود آیا هست در

ذلك قسم لذي حجر اي ان ذلك قسم لذي لب وعقل وجواب

این مذکور قسم است برای صاحب عقل این سوگند است مر کسیرا که دانا و عاقل است و جواب

القسم قوله تعالى ان ربك لبالمرصاد وقال مقاتل والفجر عني

قسم این آیت است که پروردگار تو انتظار است و گفت مقاتل فجر مراد گرفته شده

به غداة جمع يوم النحر وليال عشر وهي عشر ليال قبل الاضحى

بهان بگاه مزدلفه در روز نحر و شب است ده و آن ده شب است پیش از اضحی

وانما سماها عز وجل ليال عشر لانها تسعة ايام وعشر ليال

و چرا این است که نامید خدا ایشان ده شب زیرا که نه روز است و ده شب است

والشفع والوتر اما الشفع آدم وحواء والوتر فهو الله عز وجل

و جفت و فرد اما شفع آدم و حوا است و فرد پس او خدا است بزرگ است

والليل اذا يسر اذا اقبل وهي ليلة الاضحى فاقسم عز وجل بيوم

و سوگند شب است هرگاه که پیش آید و آن شب عید است پس سوگند یاد کرد خدا بروز

النحر والعشر وبآدم وحواء واقسم بنفسه تبارك وتعالى

نحر و دهه ذی الحجه و با آدم و حوا و سوگند یاد کرد بنفس خود تبارک و تعالی

وبليلة الاضحى فلما فرغ منها قال هل في ذلك قسم لذي

و شب اضحی پس هرگاه که فارغ شد از آن گفت هل هست در این قسم مر صاحب

حجر يعني هل في ذلك القسم كفاية لذي لب يعني ذي عقل

عقل را یعنی هل هست در این قسم کفایت مر صاحب لب یعنی عقل را

فيعرف عظم هذا القسم ان ربك لبالمرصاد وقيل المراد

پس بشناسد بزرگی این قسم را که پروردگار تو هر آینه با انتظار است و گفته شد مراد

بالفجر فجر النهار وقيل هو نهار فعبر عنه بالفجر لانه اوله و

بفجر فجر روز است و گفته شد که آن روز است پس عبارت کرده میشود از آن بفجر زیرا

قال مجاهد فهو فجر يوم النحر خاصة وقال عكرمة اقسم الله

گفت مجاهد آن فجر روز نحر است خاص و گفت عکرمه سوگند یاد کرد خدا

تعالى بانفجار المياه من العيون والنبات من الارض والثمار

بشگافتن آب از چشمها و روئیدن گیاه از زمین و میوه

من الشجرة وقيل اقسم الله بانفجار الماء من اصابع النبي صلى الله عليه وسلم

از درخت و گفته شد سوگند یاد کرد خدا بشگافتن آب از انگشتان نبی

وقيل اقسم الله بانفجار الناقة من الصخرة لصالح عليه السلام

وگفته شده سوگند یاد کرد خدا بشکافتن برآمده از سنگ مر صالح علیه السلام را

وقيل اقسم الله تعالى بانفجار الماء من الحجر بعصا موسى عليه السلام

وگفته شده سوگند یاد کرد خدا بشکافتن آب از سنگ بعصاے موسے ع

وقيل اقسم الله تعالى بانفجار الماء من عيون العصاة وقيل اقسم

وگفته شده سوگند یاد کرد خدا بشکافتن آب از چشمهاے گناهگاران وگفته شده سوگند

الله تعالى بانفجار المعرفة من القلب كما قال الله تعالى او من كان

یاد کرد خدا بشکافتن معرفت از دل چنانچه فرمود خدا آیا کسیکه بود

ميتا فاحييناه يعني بالايمان والمعرفة وايضا قوله تعالى وليال

مرده پس زنده گردانیدیم او را یعنی بایمان و معرفت و ایضا فرمود خدا سوگند بشب

عشر روى جابر ابن عبد الله رض عن النبي صلى الله عليه انه قال والفجر و

ده روایت کرد جابر بن عبد الله رض از نبی ص که فرمود فجر

ليال عشر هي عشر الاضحى وقال ابن الزبير وابن عباس رض انها

شبها ده این ده ده اضحی است وگفت ابن زبیر و ابن عباس رض که آن ده

عشر ذي الحجة وعن ابن عباس في رواية اخرى انه العشر الاواخر

ده ذی الحجه است و از ابن عباس در روایت دیگر است که آن ده آخر است

من شهر رمضان وقال مجاهد انها عشر موسى عم وقال محمد

از ماه رمضان وگفت مجاهد که آنها عشره موسی است وگفت محمد

بن جرير الطبري انها عشر اول المحرم قوله والشفع والوتر

بن جریر طبری که آن عشره اول محرم است قول او شفع و وتر

قال قتادة والسدي الشفع كل اثنين والوتر هو الله وقيل هما

گفت قتاده والسدی شفع هر جفت است و وتر آن خداست وگفته شده آن

ادم وحوا وهو قول مقاتل وهو ان ادم كان وترا فشفع بزوجه

آدم و حواست و آن قول مقاتل است و آن اینست که آدم ع بود طاق پس جفت کرده بزوجه

حوا وقيل الصلوة منها شفع ومنها وتر قال الربيع بن انس و

که حوا بود وگفته شد نماز است که بعضی از آن جفت است و بعضی از آن فرد گفت ربیع بن انس

ابو العالية هي صلوة المغرب الشفع فيها ركعتان والوتر

ابو العالیه که آن نماز مغرب است جفت در آن دو رکعت است و طاق

الثالثة وقيل هو يوم النحر لانه العاشر والوتر يوم العرفة

رکعت سیوم است وگفته شد که آن روز نحر است که آن ده است و طاق روز عرفه است

لأنه التاسع وقيل الشفع يومان بعد النحر والوتر اليوم الثالث

زيرا كه آن نهم است وگفته شد كه شفع دو روز بعد نحر است و وتر روز سوم است

قوله والليل إذا يسر يعني إذا ذهب وقيل إذا أظلم وقيل أنه

قوله وسوگند بشب وقتيكه سپرده شود گفته شد وقتيكه سياه شود وگفته شد كه آن شب

ليلة المزدلفة خاصة وقيل يعني إذا سرى فيه أهله لأن السرى

شب مزدلفه است خاص وگفته شد يعني وقتيكه سير كرده در آن شب اهل آن زيرا كه سرى

وهو سرى الليل وقوله هل في ذلك قسم لذي حجر يعني لذي

و آن رفتن در شب است آيا هست درين مذكور سوگند مر صاحب دانش را

عقل وهو قول ابن عباس رض وقال الحسن وأبو رجاء لذي علم

و آن قول ابن عباس است رض وگفت حسن و ابو رجاء مر ذي علم را

وقال محمد بن كعب لذي دين معناه إن في ذلك قسم لذي حجر

وگفت محمد بن كعب مر صاحب دين را معنى آن اينست كه درين قسم است مر صاحب دين را

وهل ههنا في موضع إن ومعنى قوله عز وجل والفجر وليال عشر

مراد هل درين مقام در جاي ان است يعني استفهام براي تقرير است و معني اين آيت اينست كه سوگند است بفجر

وحق رب الفجر وحق رب ليال عشر إلى آخر القسم وكذلك فيما

و قسم است بحق پروردگار فجر و حق پروردگار شبها ده تا آخر قسم بلفظ رب مقدر است و همچنين است

شاكل ذلك كقوله والشمس وضحاها والسماء والطارق و

در مانند اينها چنانچه قول او تعالى سوگند آفتاب و چاشت او و سوگند آسمان و ستاره درخشنده او و

السماء ذات البروج وغيرها فصل فيما ورد في عشر ذي

سوگند آسمان كه صاحب بروج است و جز اين فضيلت آنچه وارد شده در ده ذي الحجه

الحجة من كرامات الأنبياء وما نقل في ذلك من الأخبار و

از كرامات انبيا و آنچه نقل كرده شده درين از اخبار

الآثار وفضائل الأعمال أخبرنا الشيخ أبو البركات قال أنبا

آثار و فضائل عملها خبر كرد ما را شيخ ابو البركات گفت خبر كرد ما را

الشيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن علي الثابت الخطيب قال أنبا أحمد

شيخ حافظ ابوبكر احمد بن علي ثابت خطيب گفت خبر داد ما را احمد

بن أحمد بن رزقويه قال أنبا محمد بن عبد الله الشافعي ره قال

بن احمد بن رزقويه گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله شافعي گفت

أنبا محمد ابن عبد الله بن عبد الرحمن بجلب قال أنبا عمرو بن عثمان

خبر داد ما را محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بجلب گفت خبر داد ما را عمرو بن عثمان

۵۹۱

قَالَ أَنْبَأَ الْوَلِيْدُ عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ خَالِدِ الْحَذَّاءِ عَنْ عِكْرِمَةَ

گفت خبر داد مارا ولید از ابن مبارک از خالد حذاء از عکرمه

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَةَ آدَمَ

از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود در عشره ذی الحجه قبول کرد خدا تعالی توبه آدم

وَتَابَ عَلَيْهِ بِعَرَفَةَ لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ وَفِيْهِ وَجَدَ إِبْرَاهِيْمُ الْخَلِيْلُ

و توبه داد براو یعنی آمرزش کرد بروی در روز عرفه زیرا که آدم علیه السلام اقرار کرد گناه خود و دران عشره یافت

صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْخُلَّةَ فَبَذَلَ مَالَهُ لِلضِّيْفَانِ وَنَفْسَهُ لِلنِّيْرَانِ

خلیل الله علیه السلام خلت را پس خرج کرد مال خود را برای مهمانان و نفس خود را مر آتش را

وَوَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ وَقَلْبَهُ لِلرَّحْمٰنِ وَلَمْ يَصِحَّ لِأَحَدٍ التَّوَكُّلُ إِلَّا لِإِبْرَاهِيْمَ

و فرزند خود را برای قربانی و دل خود را برای رحمن و درست نشد مر هیچکس را توکل مگر ابراهیم را

خَلِيْلِ الرَّحْمٰنِ وَفِيْهِ بِنَاءُ إِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَعْبَةَ الشَّرِيْفَةَ قَالَ

و دران عشره بنا کرد ابراهیم علیه السلام کعبه شریفه را گفت

اللّٰهُ تَعَالٰى وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيْلُ الْآيَةَ

خدای تعالی هرگاه که بر داشت ابراهیم بناهای کعبه را و اسمعیل تا آخر آیت

وَفِيْهِ أَكْرَمَ اللّٰهُ مُوْسٰى عم بِالْمُنَاجَاةِ وَفِيْهِ نَزَلَتْ عَلٰى دَاوٗدَ الْمَغْفِرَةُ

و دران عشره بزرگ کرد خدا تعالی موسی را بمناجات و دران عشره فرود آورد بر داود علیه السلام مغفرت را

وَفِيْهِ كَانَتْ لَيْلَةُ الْمُبَاهَاةِ وَقِيْلَ إِنَّ فِيْهِ افْتِتَاحَ نُزُوْلِ الْقُرْاٰنِ

و دران عشره بود شب مباهات و گفته شد که دران عشره بود ابتداء فرود آمدن قرآن

بُكْرَةَ يَوْمِ الْأَضْحٰى وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الْمُصَلّٰى وَفِيْهِ

صبح روز اضحی و حال آنکه نبی صلی الله علیه و سلم روآورنده بود بسوی نمازگاه و دران

كَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى إِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ

عشره بود بیعت رضوان پس فرود آورد خدای تعالی آنگاه بیعت میکنند ترا زیر درخت

وَهِيَ سَمُرَةٌ وَكَانَ ذٰلِكَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ وَأَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و آن درخت کز بود و بود آن بیعت روز جنگ حدیبیه و یاران رسول الله صلی الله علیه

أَلْفٌ وَأَرْبَعُمِائَةِ رَجُلٍ وَقِيْلَ أَلْفٌ وَخَمْسُمِائَةِ رَجُلٍ وَأَوَّلُ مَنْ أَطْلَقَ

یکهزار و چهارصد کس و گفته شد یکهزار و پانصد کس و اول کسیکه دراز کرد

يَدَهُ لِلْمُبَايَعَةِ أَبُوْ سِنَانٍ الْأَسَدِيُّ عَلَيْهِ وَعَلٰى جَمِيْعِ الصَّحَابَةِ رَحْمَةُ

دست خود برای بیعت ابو سنان اسدی بود بر وی و بر جمیع صحابه رحمت

اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وَالتَّابِعِيْنَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَفِيْهِ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ

خدا و برکت او باد و بر متابعت کنندگان ایشان به نیکوئی و دران عشره

وَيَوْمُ عَرَفَةَ وَيَوْمُ النَّحْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو

و روز عرفه و روز نحر و آن روز حج اکبر است و خبر داد ما را شیخ ابو

الْبَرَكَاتِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَافِظِ بِإِسْنَادِهِ

البرکات از فضل بن محمد از احمد بن علی حافظ باسناد خود

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ سَيِّدُ الشُّهُورِ

از ابی سعید خدری رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود سردار ماهها

شَهْرُ رَمَضَانَ وَأَعْظَمُهَا حُرْمَةً ذُو الْحِجَّةِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَرَكَاتِ

ماه رمضان است و بزرگتر ماه ها از روی حرمت ذو الحجه است و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات

عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَصَّارِ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ

از فضل بن محمد قصار اصفهانی گفت خبر داد ما را ابو سعید حسن

بْنُ عَلِيِّ بْنِ سَهْدَانَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَرَّاقٌ قَالَ أَخْبَرَنَا

بن علی بن سهدان گفت خبر داد ما را عبد الله بن محمد وراق گفت خبر داد ما را

أَبُو بَكْرٍ الْبَزَّازُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو كَامِلٍ الْفُضَيْلُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخُدْرِيُّ

ابو بکر بزاز گفت خبر داد ما را ابو کامل فضیل بن حسین خدری

قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو عَاصِمِ بْنُ هِلَالٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ رض

گفت خبر داد ما را ابو عاصم بن هلال از ایوب از ابی زبیر از جابر رض

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَفْضَلُ أَيَّامِ الدُّنْيَا أَيَّامُ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ

از نبی صلعم که فرمود بزرگتر روزهای دنیا روز عشره ذی الحجه است

قِيلَ وَلَا مِثْلُهَا فِي سَبِيلِ اللهِ قَالَ وَلَا مِثْلُهَا فِي سَبِيلِ اللهِ إِلَّا رَجُلٌ

گفته شد و نیست مانند آن در راه خدا پیغمبر گفت و نیست مانند آن در راه خدا مگر مردی

عَفَّرَ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَرَكَاتِ عَنِ الْقَاضِي

که آلوده روی خود را در خاک و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از قاضی

أَبِي الْمُظَفَّرِ هَنَّادِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبُخَارِيِّ النَّسَفِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَطَاءِ

ابو المظفر هناد بن ابراهیم بخاری نسفی باسناد خود از عطاء

بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رض قَالَتْ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ

بن ابی رباح گفت شنیدم عایشه رض را گفت بود بر عهد رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ يُحِبُّ السَّمَاعَ يَعْنِي الْغِنَاءَ وَكَانَ إِذَا أَهَلَّ هِلَالُ ذِي الْحِجَّةِ

صلعم مردی که دوست میداشت سرود را و بود که هرگاه دیده هلال ذی الحجه را

أَصْبَحَ صَائِمًا فَاتَّصَلَ الْحَدِيثُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ فَأَحْضَرُوا الدَّ...

صبح میکرد درحالیکه روزه دار بود پس رسید این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ...

فقال له ما حملك على صيام هذه الايام فقال يا رسول الله انها ايام مشاعر وايام الحج فاحببت

پس گفت او را چه چیز اراده کرد ترا بر روزه داری این روزها پس گفت یا رسول الله این روزها روزهای مشاعر و ایام حج است

ان يشركني الله في دعائهم فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لك بعدد كل يوم تصومه عتق مائة رقبة

که شریک کند مرا خدا تعالی در دعای ایشان پس گفت مر او را پیغمبر مر ترا است بعدد هر روز که روزه داشتی ثواب آزادی صد بنده

ومائة بدنة تهديها ومائة فرس تحمل عليها في سبيل الله عز وجل فاذا كان يوم التروية

و صد شتر که هدیه کرده شود و صد اسب که سواری کرده شود بر آن در راه خدا تعالی پس هرگاه که باشد روز ترویه

فلك عتق الف رقبة والف بدنة والف فرس تحمل عليها في سبيل

پس مر ترا است ثواب آزادی هزار بنده و هزار شتر و هزار اسب که سواری کرده شود بر آن در راه

الله عز وجل فاذا كان يوم عرفة فلك عتق

خدای تعالی پس هرگاه که باشد روز عرفه پس مر ترا است ثواب آزاد کردن

الفي رقبة والفي بدنة تهديها والفي فرس تحمل عليها في سبيل

دو هزار بنده و دو هزار شتر که هدیه بکنی او را و دو هزار اسب که سواری کرده شود بر او در راه

الله عز وجل وصيام سنة قبلها وسنة بعدها واخبرنا الشيخ

خدای تعالی و ثواب روزه یکسال پیش از آن و یکسال پس از آن و خبر داد ما را شیخ

ابو البركات باسناده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رض

ابو البرکات باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رض

انه قال ما من ايام العمل الصالح فيها احب الى الله عز وجل منه

که فرمود نیست هیچ روزی که عمل نیک در آن روزها دوستتر باشد بسوی خدای تعالی از عمل

في هذه الايام يعني ايام التشريق قالوا يا رسول الله ولا الجهاد

درین روزها یعنی روزهای تشریق گفتند یاران یا رسول الله و نه جهاد

في سبيل الله الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء

در راه خدای تعالی مگر مردی که برآمد بنفس خود و مال خود پس باز نگشت از آن بچیزی

واخبرنا الشيخ ابو البركات عن ابي بكر بن احمد بن علي بن ثابت

و خبر کرد ما را شیخ ابو البرکات از ابی بکر بن احمد بن علی بن ثابت

الحافظ باسناده عن هنيدة بن خالد الخزاعي عن حفصة رضي الله عنها

حافظ باسناد خود از هنیده بن خالد خزاعی از حفصه رض

انها قالت اربع لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يدعهن صوم عشر ذي الحجة

که بدرستی فرمود آن حفصه چهار چیز است که نبود پیغمبر که ترک بکند آنرا روزه عشره ذی الحجه

وعاشوراء وثلاثة ايام من كل شهر وركعتين قبل الغداة واخبرنا

و عاشورا و سه روز از هر ماه یعنی ایام بیض و دو رکعت سنت پیش از فرض بامداد و خبر داد ما را

۵۹۳

الشيخ أبو البركات عن حمزة بن عيسى بن الحسين الوراق بإسناده
شیخ ابو البرکات از حمزه بن عیسی بن حسین وراق باسناد خود
عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال
از سعید بن مسیب از ابی هریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود
ما من أيام أحب إلى الله تعالى أن يتعبد له فيهن من أيام عشر ذي
نیست هیچ روزی دوست‌تر نزد خدای تعالی اینکه بندگی کرده شود مر او را در آن روزها از ده روز ذی
الحجة وإن صيام يوم منها يعدل بصيام سنة وقيام ليلة كقيام
الحجه و بدرستی روزه داشتن یک روز در آن برابر میشود بروزه یکسال و قیام یک شب مانند
سنة وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن الحسن بن أحمد المقري بإسناده
یکسال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از حسن بن احمد مقری باسناد خود
عن محمد بن المنكدر عن جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام أيام
از محمد بن منکدر از جابر رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که روزه داشت روزهای
العشر كتب الله له بكل يوم صوم سنة وعن سعيد بن جبير رحمة الله
دهه ذی الحجه مینویسد خدای تعالی مر او را بعوض هر روز یکسال و روایت است از سعید بن جبیر رح
عليه أنه كان يقول لا تطفئوا سرجكم ليالي العشر ويأمر بإيقاظ الخدم
که بدرستی بود که میگفت خاموش مکنید چراغهای خود را در شبهای دهه ذی الحجه و میفرمود به بیدار کردن خادمان
وتعجبه فيه العبادة فصل في آداب الصلاة الواردة في أيام العشر
و خوش می‌آمد او را در آن عبادت فصل در آداب نماز که وارد شده در ایام عشره
أخبرنا بها الشيخ أبو البركات عن الشريف أبي عبد الله محمد بن علي بن
خبر داد ما را بآن شیخ ابو البرکات از شریف ابی عبد الله محمد بن علی بن
محمد بن يحيى المهدي بإسناده عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة
محمد بن یحیی مهدی باسناد خود از هشام بن عروه از پدر خود از عایشه رض
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من أحيا ليلة من ليالي عشر ذي الحجة
از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که زنده دارد شبی از شبهای دهه ذی الحجه
فكأنما عبد الله عبادة من حج واعتمر طول سنته ومن صام فيها
پس گویا که عبادت کرد خدای تعالی را عبادت کسیکه حج کرد و عمره کرد در تمام یکسال و کسیکه روزه دارد
يوماً فكأنما عبد الله تعالى سائر سنة وأخبرنا الشيخ أبو البركات
روزی از آن پس گویا که عبادت کرد خدای تعالی را تمام سال و خبر کرد ما را شیخ ابو البرکات
عن محمد بن محمد بن عبد العزيز الشاهد بإسناده عن جعفر بن محمد بن
از محمد بن محمد بن عبد العزیز شاهد باسناد خود از جعفر بن محمد بن

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

علی بن حسین از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن حسین

زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ

زین العابدین از پدر خود حسین بن علی رض از پدر خود علی رض از نبی صم

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَخَلَ عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ فَاجْتَهِدُوا فِي الطَّاعَةِ فَإِنَّهَا

که فرموده صم هرگاه که درآید ده روز ذی الحجه پس کوشش کنید در طاعت زیرا که آن

أَيَّامٌ فَضَّلَهَا اللّٰهُ تَعَالَى وَجَعَلَ حُرْمَةَ لَيَالِيهَا كَحُرْمَةِ نَهَارِهَا فَمَنْ

روزها است که فضیلت داده است آنرا خدای تعالی و کرده است حرمت شبهای آنرا مانند حرمت روزها او پس کسیکه

صَلَّى فِي لَيْلَةٍ مِنَ اللَّيَالِي الْعَشْرِ فِي الثُّلُثِ الْأَخِيرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

نماز گذارد در شبی از شبهای ده در سیوم حصه اخیر چهار رکعت

يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَيُكَرِّرُ سُورَةَ

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و معوذتین یکبار و تکرار کند سوره

الْإِخْلَاصِ ثَلَاثًا وَيَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيُكَرِّرُ ذٰلِكَ ثَلَاثًا فِي كُلِّ

اخلاص سه بار و بخواند آیت الکرسی و تکرار کند این را سه بار در هر

رَكْعَةٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهِ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ

رکعت پس هرگاه فارغ شد از نماز خود بردارد دستهای خود را و بگوید پاکست خداوند عزت

وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي

و جبروت پاکست خداوند توانائی و ملکوت را پاکست زنده که

لَا يَمُوتُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللّٰهِ

نمی میرد نیست هیچ معبود مگر او زنده میکند و می میراند و او زنده است نمی میرد پاکست الله

رَبِّ الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَى كُلِّ حَالٍ

که پروردگار بندگان و شهرهاست و ستایش بسیار است خدای را ستایش بسیار و پاک و مبارک بر هر حال

اللّٰهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا رَبُّنَا وَجَلَالُهُ وَقُدْرَتُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ قَالَ الشَّيْخُ يَعْنِي

خدای بزرگ بزرگتر و پروردگار ما و بزرگی او و قدرت او بهر مکان است گفت شیخ یعنی

عِلْمُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ ثُمَّ يَدْعُو بِمَا شَاءَ فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ حَجَّ إِلَى

علم او بهر مکان است پس دعا کند بچیزی که خواهد پس بدرستی مر او را از اجر است مانند کسیکه حج کرد

بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَزَارَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالَى

بیت الله و زیارت کرد قبر نبی صم و جهاد کرد در راه خدای تعالی

وَلَمْ يَسْأَلِ اللّٰهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَإِنْ صَلَّاهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

و نخواست از خدای تعالی چیزی مگر داد او را آن چیز و اگر گزارد او را در هر شب

من ليالي العشر حله الله تعالى الفردوس الاعلى ومحا عنه كل سيئة
از شبهای دهه ... فرود آرد خدای تعالی او را در بهشت برین و در گذراند از وی هر بدی
وقيل له استانف العمل فاذا كان يوم عرفة وصام نهارها و
و گفته شود مر او را از سر گیر عمل را پس هرگاه که باشد روز عرفه و روزه داشت روز او را و
صلى ليلها ودعا بهذه الدعاء واكثر التضرع بين يدي الله
نماز گزارد شب او را و دعا کرد باین دعا و زیاده کرد تضرع را پیش خدای تعالی
تعالى يقول الله تعالى يا ملائكتي اشهدوا اني قد غفرت له و
میگوید خدای تعالی ای فرشتگان من گواه شوید که هر آینه من بخشیدم مر او را و
اشركته بالحاج الى بيت الله قال فتستبشر الملائكة بما يعطي
شریک کردم او را با حاجیان بسوی بیت الله فرمود پس بشارت میدهند فرشتگان بآنچه میدهد
الله تعالى ذلك العبد المؤمن بصلوته ودعائه فصل
خدای تعالی این بنده مومن را بنماز او و دعای او فصل
والعشر الخمسة انبياء عليهم السلام الاول عشر آدم عليه السلام وهو انه
و دهه به پنج پیغمبران است اول دهه آدم علیه السلام است و آن است که
لما خلق الله حوا عليها السلام من ضلعه الايسر القصير وهو
هرگاه پیدا کرد خدای تعالی حوا را از استخوان پهلوی چپ خود در حالیکه
نائم فاستيقظ من سنته فرأى حوا جالسة عنده فقال لها
خفته بود پس بیدار گشت از خواب خود پس دید حوا را نشسته نزد خود پس گفت مر او را
لمن انت قالت لك فاراد ان يمسها فقيل له لا تمسها حتى
کیستی تو گفت حوا مر ترا ام پس اراده کرد که مساس کند او را پس گفته شد مر او را مساس مکن
تعطي مهرها قال الهي وما مهرها قال الله تعالى هو ان تصلي
تا بدهی مهر او گفت خدایا چیست مهر او گفت خدای تعالی آن است که درود گویی
على نبي آخر الزمان عشرا فذلك مهرها والثاني عشر ابراهيم
بر پیغمبر آخر زمان ده بار پس این است مهر او و دوم عشره ابراهیم است
خليل الرحمن عليه السلام قال الله تعالى واذ ابتلى ابراهيم
خلیل الرحمن ... و فرمود خدای تعالی و چون آزمود ابراهیم را
ربه بكلمت فاتمهن وهي عشر خصال خمس منها في الراس الفرق
پروردگار او بکلمات پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را و آن کلمات ده خصلت بود پنج از آن در سر
وقص الشارب والسواك والمضمضة والاستنشاق و
... کردن موی بروت و مسواک کردن و آب در دهن کردن و آب در بینی کردن و

خمس في البدن وهي تقليم الاظفار ونتف الابطين والختان

وپنج دیگر در تن است وآن بریدن ناخنست وکندن موی بغلها است واندام نهان

وحلق العانة وتخليل الاصابع فلما اتمّ ابراهيم عليه السلام

وتراشیدن موی زهار وخلال کردن انگشتان است پس هرگاه که تمام کرد ابراهیم عم

هذه الخصال العشرة اكرمه الله تعالى بالخلة قوله تعالى

این ده خصلت را بزرگ کرد او را خدای تعالی به خلت قوله تعالی

واتخذ الله ابراهيم خليلا والثالث عشر شعيب النبي عليه السلام

وبگرفت خدای تعالی ابراهیم خلیل وسیوم عشره شعیب است عم

قوله عز وجل فان اتممت عشرا فمن عندك وهو انه اجّر

قوله خدای تعالی اگر تمام کرده تو ده سال را پس از جانب تست احسان وآنچنانست مزدور ساخت

موسى عليه السلام نفسه عشر سنين فكان اجرته مهر ابنته

موسی علیه السلام نفس خود را ده سال پس بود مزد او کابین دختر

شعيب النبي عليه السلام وقيل ان شعيبا عليه السلام بكى

شعیب نبی عم وگفته شده است که شعیب عم بگریست

عشر سنين حتى ذهب بصره فردّ الله بصره عليه فاوحى الله

ده سال تا آنکه رفت بینایی او پس باز داد خدای تعالی بینایی را بدو پس وحی فرستاد

تعالى اليه يا شعيب ان كنت تخاف النيران فقد امنتك منها

بسوی او که ای شعیب اگر بوده که خوف میکرد از آتش را پس تحقیق ایمن کرده

وان كنت تريد الجنان فقد وهبت لك وان كنت تطلب

واگر بوده تو که میخواهی بهشت را پس بر آینه دادم ترا واگر بوده تو که طلب میکنی

الرضوان فقد اعطيتك فقال يا جبرائيل ليس بكائي حبا

رضوان را پس البته دادم ترا پس گفت ای جبرائیل نیست گریه من از روی دوستی

للجنان ولا خوفا من النيران ولكن شوقا الى لقاء الرحمن فقال

بهشت ونه از روی خوف از آتش ولیکن از روی شوق بسوی دیدار خدای تعالی پس گفت

الله عز وجل الان حق لك فابك ثم ابك لم تعوض لبكائه

خدای تعالی عز وجل اکنون سزاوار است گریه مر ترا پس بگری پس بگری بعوض گریه داد

وهو ان جعل الله نبيه موسى عليه السلام خادما له عشر سنين

وآن بدل آنست که خدای تعالی پیغمبر خود موسی عم را خادم مر او را ده سال

جزاء لما كان من بكائه على محبته سوى ما قد ادخر له عنده

از جهت مزد دادن مرچیزی که بود از گریه او بر محبت خدای تعالی بغیر آنکه ذخیره کرده است برای او نزد او

مِنَ الْكَرَامَاتِ وَالْمَنَازِلِ الْعَالِيَاتِ وَالْقُرْبِ مِنْهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

از کرامات و مرتبه‌های ارجمند و قرب خدای تبارک و تعالی

وَالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَعِنْدَ ذَلِكَ مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ

و دیدن بروی خدای بزرگ و نزد این چیزیکه نه هیچ چشمی دید و نه هیچ گوشی

سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَالرَّابِعُ عَشَرَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

شنید و نگذشت بر دل هیچ آدمی و چهارم دهم موسی علیه السلام بود

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَوٰعَدْنَا مُوسَى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ

فرمود خدای عز و جل و وعده کردیم موسی را سی شب و تمام کردیم آنرا به ده دیگر

وَذَلِكَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُنَاجَاةَ وَ

و بیان این اینست که خدا عز و جل وعده داد موسی علیه السلام را به راز گفتن

أَعْطَاهُ التَّوْرٰةَ فَصَامَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلٰثِينَ يَوْمًا وَكَانَ

و داد او را توریت پس روزه داشت موسی علیه السلام سی روز و بود

ذَلِكَ شَهْرَ ذِي الْحِجَّةِ وَقِيلَ إِنَّهُ شَهْرُ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا قَصَدَ

این ماه ذی الحجه و گفته شد ماه ذی القعده پس هرگاه قصد کرد

الْمُنَاجَاةَ وَضَعَ قِطْعَةَ زَيْتُونٍ فِي فِيهِ لِمَا شَاهَدَ مِنْ تَغَيُّرِ رَائِحَةِ

راز گفتن را نهاد پاره از زیتون در دهن خود از جهت چیزی که دید از تغیر بوی

فَمِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ عِنْدِي

دهن خود پس گفت عز و جل ای موسی آیا ندانستی که بدرستی بوی دهن روزه دار نزد من

أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَصُومَ عَشْرًا مِنَ الْمُحَرَّمِ

خوشتر است از بوی مشک پس امر کرد او را که روزه دارد ده روز از محرم

آخِرُهَا يَوْمُ عَاشُورَاءَ عَلَى قَوْلِ مَنْ قَالَ الشَّهْرُ كَانَ ذِي الْقَعْدَةِ

که آخر آن روز عاشوره باشد و بقول کسیکه گفت ماه بوده است ذی القعده

فَيَكُونُ عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ لِقُرْبَتِهِ وَأَكْرَمَهُ بِالْمُنَاجَاةِ وَالْقُرْبَةِ قَوْلُهُ

پس باشد عشره ذی الحجه پیشتر ترتیب خود کرد او را پروردگار از قرب و بزرگی داد او را به مناجاة و قربت

عَزَّ وَجَلَّ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا الْآيَةَ وَالْخَامِسُ عَشَرَ نَبِيُّنَا

عز و جل و هرگاه که آمد موسی در وقتیکه تعیین بود از برای مناجاة الخ و پنجم دهم پیغمبر ما است

الْمُصْطَفَى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ يَعْنِي عَشْرَ

مصطفی صلی فرمود عز و جل این آیت یعنی عشره

ذِي الْحِجَّةِ وَقَدْ ذَكَرْنَاهُ **فَصْلٌ** وَقِيلَ مَنْ أَكْرَمَ هَذِهِ الْأَيَّامَ

ذی الحجه و تحقیق یاد کردیم آنرا گفته شد کسیکه تعظیم کرد این روزها را

۵۹۸

العشرة أكرمه الله تعالى بعشر كرامات البركة في عمره والزيادة
وهم را گرامی کند او را خدای تعالی به ده بزرگی برکت در عمر او و دوم زیادة
في ماله والحفظ لعياله والتكفير لسيئاته والتضعيف لحسناته
در مال او و سیوم نگهبانی در عیال او و کفاره بدیهای او را و دو چندان کردن نیکوئیهای او را
والتسهيل لسكراته والضياء لظلماته والتثقيل لميزانه و
و آسان کردن سختیهای موت او را و روشن کردن ظلمات او را و گران کردن میزان او را و
النجاة من دركاته والصعود على درجاته ومن تصدق في
خلاص دادن از درکات او را و بالا بردن به درجات او و هر که صدقه کرد در این
هذه الأيام العشر بصدقة على مسكين فكأنما تصدق على
روزهای ده به صدقه بر مسکین پس گویا صدقه کرد بر
أنبيائه ورسله ومن عاد فيها مريضا فكأنما عاد أولياء
پیغمبران خود و رسولان خود و کسیکه عیادت کرد در این روزها مریض را پس گویا که عیادت کرد دوستان
الله وبدلائه ومن شيع جنازة فكأنما شيع جنازة شهدائه
خدا و ابدالان او را و هر که پس روی کرد جنازه را پس گویا پس روی کرد جنازه شهیدان او را
ومن كسا مؤمنا كساه الله تعالى من حلله ومن لطف فيها بيتيم
و کسیکه پوشانید برهنه را پوشاند او را خدای تعالی از حلههای خود و هر که لطف کرد در آن روزها به یتیم
لطف الله تعالى به في القيامة تحت ظل عرشه ومن حضر
لطف کند خدای تعالی او را در قیامت زیر سایه عرش خود و هر که حاضر شد
مجلسا من مجالس العلم فكأنما حضر مجالس أنبياء الله ورسله
در مجلسی از مجلسهای علم پس گویا که حاضر شد مجلس انبیا را و رسولان را
وقال وهب بن منبه رضا إن آدم عليه السلام لما أهبط إلى
و گفت وهب بن منبه رضا که آدم علیه السلام هرگاه فرستاده شد بسوی
الأرض بكى على ذنبه ستة أيام ثم أوحى الله إليه في اليوم السابع
زمین گریست بر گناه خود شش روز پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او روز هفتم
وهو محزون كظيم منكس رأسه يا آدم ما هذا الجهد الذي بك
در حالیکه اندوهگین بود و اندوه ناک و سر افکنده که ای آدم چیست این مشقت که به تست
فقال إلهي عظمت مصيبتي وأحاطت بي خطيئتي وصرت
پس گفت خدایا بزرگ است مصیبت من و گرد گرفته است مرا گناه من و گشتم
في دار الهوان بعد الكرامة وفي دار الشقاوة بعد السعادة
در سرای خواری بعد کرامت و در سرای شقاوت بعد سعادت

وفي دار الموت والفناء بعد الخلد والبقاء فكيف لا ابكي على خطيئتي
و در سرای موت و فنا بعد خلد یعنی بهشت و بقا پس چه گونه نگریم بر گناهان خود
فاوحى الله تعالى اليه يا آدم الم اصطنعتك لنفسي ثم اصطفيتك
پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او ای آدم آیا پیدا نکرده بودم ترا بذات خود و برگزیدم ترا
على خلقي وخصصتك بكرامتي والقيت عليك محبتي اما
بر خلق خود و خاص کردم ترا بکرامت خود و افگندم بر تو محبت خود آیا
خلقتك بيدي واسجدت لك ملائكتي الم تكن في محل
پیدا نکردم ترا بدست خود و سجده کنانیدم ترا فرشتگان خود را آیا نبودی تو در میانه
كرامتي ومنتهى رحمتي فعصيت امري ونسيت عهدي فكيف
بزرگی من و نهایت رحمت من پس بی فرمانی کردی امر مرا و فراموش کردی عهد مرا پس
نسيت رحمتي ونعمتي فوعزتي وجلالي لو ملأت الارض
فراموش کردی رحمت مرا و نعمت مرا پس سوگند است مرا بعزت و جلال خود اگر پر کرده شود زمین
رجالا كلهم مثلك يعبدوني ويسبحوني الليل والنهار لا يفترون
بمردم که همه ایشان مانند تو عبادت کنند مرا و تسبیح کنند مرا شب و روز و غافل نشوند
عن عبادتي طرفة عين ثم انهم عصوني لانزلتهم منازل
از عبادت من یک چشم زدن بعد ازان ایشان بی فرمانی کنند مرا هر آینه فرود آرم ایشان را در منزل
العاصين قال فبكى عند ذلك ثلاثمائة عام على جبل الهند
گناهگاران گفت راوی پس گریست آدم نزدیک این کلام سه صد سال بر کوه هند
تجري دموعه في اودية جبالها فنبتت من تلك الدموع اشجار
میرفت اشکهای او در نهرهای کوهها پس رویید ازین اشک درختهای
طيبة فقال له جبريل عليه السلام اذهب الى بيت الله الحرام
خوشبو پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام برو بسوی خانه خدا که کعبه است
واصبر حتى تدخل ايام العشر ثم تب الى الله لعله يرحم ضعفك
و صبر کن تا آنکه آید روزهای دهه پس توبه کن بسوی خدا شاید که رحم کند بر ضعف تو
فمضى فكان يخطو خطوة فكان موضع قدميه عمران وما
پس رفت و بود که میرود گام را پس گشت جای هر دو پای او عمارت و
بينهما مفاوز وقيل كان بين قدميه ثلاثة فراسخ حتى اتى
میان هر دو پای ویرانه و گفته شده بود میان هر دو پای او سه فرسنگ تا آنکه آمد
البيت فطاف بالبيت اسبوعا كاملا وبكى حتى خاض في دموعه
۱۲ خانه کعبه را پس طواف کرد کعبه را یک هفته کامل و گریست تا آنکه فرو رفت در اشکهای خود

الى ركبتيه وجرت على الارض فقال لا اله الا انت سبحانك
تا زانوهای خود و روان شد بر زمین پس گفت نیست هیچ الٰهی مگر تو پاکی یاد میکنم ترا
وبحمدك عملت سوءً وظلمت نفسي فاغفر لي وانت خير
و حمد میگویم ترا کردم بدی را و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا و تو ای بهترین
الغافرين وارحمني وانت ارحم الراحمين فاوحى الله اليه يا ادم
آمرزگاران و رحم کن بر من و تو ای بهترین رحم کنندگان پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم
قد رحمت ضعفك وغفرت ذنبك وقبلت توبتك فذلك
هر آینه رحم کردم ضعف ترا و بخشیدم گناه ترا و قبول کردم توبه ترا پس این است
قوله عز وجل فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه فوجد
قول خدا تعالی پس گرفت آدم از پروردگار خود کلمات را پس قبول کرد حق تعالی توبه او را پس یافت
ادم من بركات ايام العشر التوبة وكذلك المؤمن الذي عصى
آدم از برکتهای روزهای این توبه را و همچنین مومن که بفرمانی کرد
ربه واتبع هواه في معصية مولاه اذا تاب واناب وانقاد
پروردگار خود را و پیروی کرد هوای خود را در بفرمانی صاحب خود اگر توبه کرد و بازگشت نمود و فرمانبردار شد
۶۰۱ لطاعة الله في هذه الايام يتفضل الله عليه بالرحمة والغفران
مر طاعت خدا را در این روزهای این فضیلت میکند خدا تعالی بر وی برحمت و آمرزش
وابدال السيئات بالحسنات برحمة منه وفضل وقد اقسم
و بدل کردن بدیها را به نیکیها برحمت خود و تحقیق سوگند یاد کرد
الله تعالى بالفجر وليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر الى
خدا تعالی به فجر و شبهای ده و جفت و طاق و شب وقتیکه می درآید تا
قوله ان ربك لبالمرصاد وهي ثمان قناطر على جسر جهنم فيسأل
قول او ان ربک لبالمرصاد و آن هشت پل است بر پل دوزخ پس پرسیده شود
۱۲ العبد في اول موقف منها من الايمان بالله فان كان مؤمنا
بنده در اول ایستادن جا از ایمان بخدا پس اگر باشد مومن
فنجى ولا تردى في النار ثم جاز الى الثاني فيسأل عن الوضوء والصلوة
پس رستگار شد و اگر نه افتد در دوزخ پس گذشت بسوی دوم پس پرسیده شود از وضو و نماز
فان قصر فيهما تردى في النار وان اكمل ركوعها وسجودها فنجا ثم
پس اگر کوتاهی کرد در آنها می افتد در دوزخ و اگر تمام کرد رکوع او و سجود او پس نجات یافت پس
۱۲ جاز الى الثالث فيسأل عن الزكوة فان كان ادّاها فنجا ثم جاز
گذشت بسوی سوم پس پرسیده شود از زکوة پس اگر ادا کرده باشد پس رستگار شد پس

الى الرابع فيسأل عن الصيام فان كمل صيامه نجا ثم جاز الى الخامس

بسوی چهارم پس پرسیده شود از روزه پس اگر باشد که تمام کرده باشد روزه را نجات یافت بسته

فيسأل عن الحج والعمرة فاذا كان اداهما نجا ثم جاز الى السادس فيسأل

پس پرسیده شود از حج وعمره پس اگر باشد که ادا کرده باشد رستگار شد بعد گذشت بسوی ششم پس

عن الامانة فان لم يخن فيها نجا ثم جاز الى السابع فيسأل عن

از امانت پس اگر خیانت نکرده باشد در آن پس نجات یافت پس گذشت بسوی هفتم پس پرسیده

الغيبة والنميمة والبهتان فان لم يكن اغتاب نجا ثم جاز الى

غیبت وسخن چینی ودروغ بستن پس اگر غیبت نکرده باشد پس رستگار شد پس گذشت

الثامن فيسأل عن اكل الحرام فان لم يكن اكل فيها ولا تردى في النار

هشتم پس پرسیده شود از خوردن حرام پس اگر نخورده باشد پس رستگار شد واگر افتاد در آتش

فصل في ذكر يوم التروية قال الله سبحانه وتعالى واذن في الناس

در ذکر روز ترویه گفت خدای تعالی واعلام بکن مردم را

بالحج يأتوك رجالا الاية وهذه الاية في سورة الحج وهي من عجائب

بحج تا بیایند ترا پیاده واین آیت در سوره حج است واین سوره عجایب

سور القرآن العظيم فان فيها مكيا ومدنيا وحضريا وسفريا و

سورتهاست از قرآن مجید که در آن سوره آیتهای مکی ومدنی اند وآیتها که در حضر وسفر نازل

ليليا ونهاريا وفيها ناسخ ومنسوخ فاما المكي فمن راس ثلاثين اية

در شب وروز نازل شده ودر آن سوره آیت ناسخ ومنسوخ است اما آنکه در مکه نازل شده از سی

منها الى اخرها واما الايات المدنية فمن راس خمسة عشر الى راس

از آن سوره تا آخر آن واما آیات مدنیه پس از سر پانزده آیت تا سر

ثلاثين واما الليلي منها فمن اولها الى راس خمس ايات واما النهاري

سی آیت واما آنکه در شب نازل شده پس از اول آن تا سر پنج آیت وآنچه در روز

منها فمن راس خمس الى راس تسع واما الحضري فالى راس العشرين و

نازل شده پس از سر پنج تا سر نه آیت واما آنچه در حضر نازل شده پس تا سر بیست آیت است

نسب ذلك الى المدينة لقربها منها واما الناسخ فقوله تعالى اذن

منسوب است این سوره بسوی مدینه بسبب قرب این از مدینه واما آیات ناسخ پس قول خدا

للذين يقاتلون الاية واما المنسوخ فثلاث ايات وما ارسلنا من

است که فرمود اذن الایه واما منسوخ پس سه آیت است وما ارسلنا

قبلك من رسول ولا نبي نسخت بقوله تعالى سنقرئك فلا تنسى و

از پیش تو رسول ونبی منسوخ کرده شد باین آیت که نسخ کننده آنست سنقرئک

الثانية قوله تعالى فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا
دومی قوله تعالی پس خدای تعالی حکم میکند درمیان ایشان روز قیامت در آنچه بودند
فيه يختلفون فنسخت باية السيف والثالثة وجاهدوا في
که اختلاف میکردند در آن پس منسوخ کرده شد بآیه سیف و سیوم اینست و کوشش کنید در
الله حق جهاده فنسخت بقوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم
راه خدای تعالی چنانچه حق کوشش است پس منسوخ است بقوله تعالی پس بپرهیزید از خدای تعالی مقدار یکه توانا اید
قوله واذن في الناس بالحج اي ناد يا ابرهيم ذريتك وغيرهم
قوله تعالی و ندا کن در مردمان بحج یعنی ندا کن ای ابراهیم اولاد خود را و غیر ایشان را
من بني ادم من المؤمنين بالحج ياتوك رجالا اي يمشون اليك
از بنی آدم که ایمان دار اند بادای حج می آیند بسوی تو پیاده یعنی میایند بسوی تو
رجالا على ارجلهم وعلى كل ضامر يعني ركبانا على الابل ياتون
مردم بر پایهای خود و بر هر لاغر شتر یعنی سوار بر شتر می آیند
من كل فج عميق يعني من كل ارض بعيدة وطريق بعيد قال الله
از هر راه دور یعنی از هر زمین دور و راه دور فرمود خدای تعالی
تعالى ذلك لابرهيم عليه السلام حين فرغ من عمارة البيت
این کلام ابراهیم را ع هرگاه که فارغ شد از عمارت خانه کعبه
الحرام وقال الهي من يقصد هذا البيت فامره ان يؤذن في
و گفت ای الهی کیست که قصد میکند این خانه را پس فرمان کرد اینکه فرمان کند
الناس بالحج فصعد ابا قبيس وهو الجبل الذي الصفا في اصله
مردم باداء حج پس بالا بر آمد بر کوه ابا قبیس و آن کوهیست که صفا در بیخ اوست
فنادى باعلى صوته يايها الناس اجيبوا ربكم ان الله يامركم
پس ندا کرد باواز بلند خود ای مردم قبول کنید پروردگار خود را که خدای تعالی امر میکند
ان تحجوا بيته فسمع نداء ابرهيم كل مؤمن ومؤمنة على وجه
که حج کنید خانه او را پس شنید آواز ابراهیم را هر مومن و مومنه که بر روی زمین
الارض ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء فالتلبية
بود و کسیکه در پشتهای مردان و رحمهای زنان بود پس لبیک
اليوم هي جواب نداء ابرهيم عليه السلام عن امر ربه فاجابوا
در روز حج آن جواب ندا ابراهیم است ع از امر پروردگار خود پس جواب
كلهم لبيك فمن اجاب ذلك اليوم فلا يخرج من الدنيا حتى
همه ایشان لبیک پس کسیکه جواب داده است آن روز نمی برآید از دنیا تا آنکه

يزور هذا البيت فصل في فضائل من احرم بالحج ولبى

زيارت كند اين خانه را — در فضيلت كسى كه احرام بست بحج ولبيك گفت

وقصد البيت وقبله ذا نا روى مجاهد عن ابن عباس رض

و قصد كرد خانه كعبه را و بوسه داد او نزديك شد روايت كرد مجاهد از ابن عباس رض

قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت طائفة من اليمن فقالوا

گفت كه بوديم ما همراه رسول الله صلعم ناگاه پيش آمد گروهى از يمن گفتند

فداك الامهات والآباء اخبرنا بفضائل الحج قال نعم ايما

يا رسول الله فدا شوند پدران و مادران ما خبر ده مارا بفضائل حج گفت آرى هر

رجل خرج من منزله حاجا او معتمرا فكلما رفع قدما ووضع

مردى كه آمد از جاى خود در حاليكه حج كننده است يا عمره كننده پس هر قدم كه بردارد

قدما تناثرت الذنوب من قدميه كما تتناثر الورق من الشجر

قدم را ميريزد گناهان از قدمهاى او چنانچه ميريزد برگ از درخت

فاذا ورد المدينة وصافحني بالسلام صافحته الملئكة

پس هرگاه كه درآمد در مدينه و دست بوسى كرد مرا بسلام دست بوسى ميكنند او را فرشتگان

بالسلام فاذا ورد ذا الحليفة واغتسل طهره الله من

بسلام پس هرگاه كه درآمد به ذو الحليفه را و غسل كرد پاك ميكند او را خداى تعالى از

الذنوب واذا لبس ثوبين جديدين جدد الله له الحسنات

گناهان و دو جامه پوشيد جامه نو نو كرد الله تعالى مر او را نيكوييها

واذا قال لبيك اللهم لبيك اجابه الله تعالى بلبيك وسعديك

و هرگاه كه گفت لبيك اللهم لبيك اجابت ميكند او را خداى تعالى بلبيك وسعديك

اسمع كلامك وانظر اليك واذا دخل مكة فطاف وسعى بين

ميشنوم كلام تو و نظر ميكنم بسوى تو و هرگاه كه درآمد مكه را پس طواف كرد و دويد ميان

الصفا والمروة وصل الله له بالخيرات واذا وقف بعرفات

صفا و مروه رسانيد خداى تعالى مر او را نيكيها و هرگاه كه ايستاد بعرفات

وضجت له الاصوات بالحاجات باهى الله تعالى به ملائكة

و بلند شد مر او را آوازها بخواستن حاجتها فخر كرد خداى تعالى با ايشان فرشتگان

سبع سموات فيقول ملائكتي وسكان سمواتي اما ترون

هفت آسمان را پس ميگويد فرشتگان و ساكنان آسمان من آيا نمى بينيد

الى عبادي اتوني من كل فج عميق شعثا غبرا قد انفقوا

بسوى بندگان من كه آمدند از هر راه دور موى ژوليده و گرد آلوده

الأموال وأتعبوا الأبدان فوعزتي وجلالي وكرمي لأهبنّ

مالها را و رنج دادند تنها را پس سوگند مرا بعزت و جلال و کرم خود هر آینه می بخشم

مسيئهم لمحسنهم ولأخرجنّهم من الذنوب كيوم وضعتهم

بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان و بیرون می آرم ایشان را از گناهان مانند روزی که زائیده بود

أمهاتهم فإذا رموا الجمار وحلقوا الرؤوس وزاروا البيت ناداه

مادران ایشان پس هرگاه انداختند سنگریزها و تراشیدند سرها را و زیارت کردند بیت الله ندا

منادٍ من بطنان العرش ارجعوا مغفوراً لكم واستأنفوا العمل

ندا کننده از زیر عرش بازگردید در حالتیکه آمرزیده شده اید از سر نو بگیرید عمل را

وروي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه أعرابي فقال له يا رسول الله

و روایت کرده شده است که رسول الله آمد او را اعرابی و گفت مر او را یا رسول الله

خرجت أريد الحج ففاتني وأنا رجل مثرٍ فمرني بما

برآمده ام و خواهش دارم حج را پس فوت شد از من و من مردی ام ... پس فرما مرا چیزی که

أصنع فأبلغ به أجر الحج أو مثل أجر الحج فالتفت إليه رسول الله

بکنم پس برسم بآن اجر حج را یا مانند ثواب حج را پس گرایست بسوی او رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال له انظر إلى أبي قبيس فلو أن لك أبا قبيس ذهباً أحمر

پس گفت به بین بسوی ابا قبیس پس اگر باشد ترا ابا قبیس از زر سرخ

وجعلته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال عليه

و گردانیده تو او را در راه خدا نرسیده تو بآنچه رسیده است حج کننده پس گفت

السلام إن الحاج إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئاً ولا يضعه

بدرستی حج کننده ... در طیار ... برنمیدارد چیزی را و نمی نهد چیزی را

إلا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات و

مگر می نویسد خدا ... مر او را ده نیکی و محو میکند از او ده بدی را

رفع له عشر درجات فإذا ركب بعيره لم يرفع البعير خفاً

بلند ساخته میشود مر او را ده درجه پس هرگاه سوار شد شتر خود را بر نمیدارد شتر پای را

ولا يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت

و نمی نهد او را مگر می نویسد خدا مر او را مانند این ثواب پس هرگاه گرد گردد کعبه را

خرج من ذنوبه فإذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه

برآید از گناهان خود پس هرگاه دود در میان صفا و مروه برآید از گناهان خود

فإذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه ثم قال فإذا وقف بالمشعر

پس هرگاه بایستاد در عرفات برآید از گناهان خود پس گفت پس هرگاه بایستاد بمشعر حرام

الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه ثم قال
برآمد از گناهان خود پس هرگاه انداخت سنگریزها را برآمد از گناهان خود پس فرمود
للاعرابي انى لك ان تريد تبلغ ما بلغ الحاج وعن علي بن
مر اعرابی را آیا میسر است که برسی چیزی را که رسید حج گزار یعنی نیست این اراده سزاوار تو [illegible]
ابي طالب كرم الله وجهه انه قال كنت طائفا مع النبي صلى الله عليه
بن ابی طالب رض که فرمود بودم من طواف کننده همراه نبی صلعم
بالبيت الحرام فقلت له يا رسول الله فداك ابي وامي ما هذا
بیت الحرام را پس گفتم مر او را یا رسول الله فدا بتو پدر و مادر من چیست این
البيت فقال يا علي اسس الله تعالى هذا البيت في دار الدنيا
خانه پس فرمود یا علی بنا و نهاد خدای تعالی این خانه را در سرای دنیا
كفارة لذنوب امتي فقلت فداك ابي وامي يا رسول الله ما
از بهر کفاره امت من پس گفتم فدا بتو باد پدر و مادر من یا رسول الله چیست
هذا الحجر الاسود قال صلى الله عليه وسلم تلك جوهرة كانت في الجنة فاهبط
این حجر اسود فرمود صلعم این جوهر است که بوده است در بهشت پس فرود آورد
الله بها الى دار الدنيا لها شعاع كشعاع الشمس فاشتد سوادها
خدای تعالی آن را در سرای دنیا مر این را روشنی است همچو روشنی آفتاب پس سخت شد سیاهی او
وتغير لونها من مستها ايدي المشركين وعن ابن ابي مليكة
و تغیر شد رنگ او از آن وقت که مس کردند او را مشرکان و مرویست از ابی ملیکه
عن عبد الله بن عباس رضي الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
از عبد الله بن عباس رض که گفت عباس شنیدم من رسول الله صلعم را
يقول ينزل على هذا البيت الحرام في كل ليلة ويوم مائة وعشرون
که میفرمود فرود می آید برین خانه حرام هر شب و روز یکصد و بیست
رحمة ستون منها للطائفين بالبيت الحرام واربعون منها
رحمت شصت از آن مر طواف کنندگان این بیت الحرام را و چهل از آن
للعاكفين حول البيت الحرام وعشرون منها للناظرين اليها
مر معتکفان گرد بیت الحرام را و بیست از آن مر بینندگان را بسوی او
وعن الزهري عن سعيد بن المسيب عن عمر بن ابي سلمة عن
و روایت است از زهری از سعید بن مسیب از عمر بن ابی سلمه از
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله تعالى ان صححت له في جسمه و
نبی صلعم که فرمود میگوید خدای تعالی بدرستی بنده که صحت دادم او را در بدن او

فتحت له في عمره ويمضي عليه ثلثة اعوام لا يغدوا

فراخی کرده ام مراورا در عمراو و بگذرد بروے سه سال که نرود

الى هذا البيت انه لمحروم انه لمحروم وعن ابي سعيد

بسوے این خانه بدرستیکه او هر آینه محروم ست هر آینه محروم ست و از ابی سعید

الخدري قال حججنا مع عمر بن الخطاب رض في اول خلافته

خدری گفت حج کردیم با همراه عمر بن خطاب رض در ابتداے خلافت او

فدخل المسجد حتى وقف عند الحجر فقال انك حجر لا تضر

پس درآمد در مسجد تا ایستاد نزدیک حجر اسود پس گفت که هر آینه سنگی نه زیان رسانی

ولا تنفع ولولا اني رأيت رسول الله صلى الله عليه يقبلك ما قبلتك

نه نفع میرسانی و اگر نبودی بدرستی دیده ام رسول الله صلعم را بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم

فقال له علي رض لا تقل هذا يا امير المؤمنين فانه ليضر

پس گفت مراورا علی رض مگو این چنین اے امیر المومنین زیرا که این سنگ هر آینه

وينفع باذن الله ولو انك قرأت القران وعلمت ما فيه

ونفع میرساند باذن خداے تعالے و اگر تو خوانده قرآن را و دانسته چیزے که در وے ست

لما انكرت علي فقال له عمر يا ابا الحسن وما تأويله في

هرگز انکار نکرده تو بر من پس گفت مراورا عمر اے ابا الحسن چیست تاویل او در

كتاب الله عز وجل فقال قوله تعالى واذ اخذ ربك من بني

کتاب خداے عز وجل پس گفت علی قول خداے تعالی و چون گرفت پروردگار تو از بنی

ادم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست

آدم از پشتهاے ایشان اولاد ایشان را و گواه کرد ایشان را بر نفسهاے ایشان آیا نیستم

بربكم فلما اقروا بالعبودية كتب اقرارهم في ورق ثم دعا

پروردگار شما پس هرگاه اقرار کردند به بندگی نوشت اقرار ایشان را در صحیفه پس طلب کرد

الحجر فالقمه ذلك الورق فهو امين الله تعالى على هذا

سنگ را پس خورانید او را این صحیفه پس او امین خداے تعالے ست بر اینجا

المكان ليشهد لمن وافاه يوم القيمة فقال عمر يا ابا الحسن

تا گواهی دهد کسی را که وفا کرده ست بوعده وفا روز قیامت پس گفت عمر اے ابو الحسن

لقد جعل الله بين ظهرانيك من العلم غير قليل وعن ابي

هر آینه گردانیده خداے تعالے میان دو پستان تو از علم نه کم یعنی بسیار و هم روایت از

صالح عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال الحاج

ابی صالح از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود حج کنندگان

والعمار وفد الله عز وجل إن دعوه أجابهم وإن استغفروه
و عمره گذاران مهمانان کرده خدای تعالی اند اگر بخوانند او را قبول میکند دعای ایشان را و اگر آمرزش خواهند
غفر لهم وعن مجاهد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر
می آمرزد گناهان ایشان را و از مجاهد روایت کرده که گفت ای بار خدایا بیامرز
للحاج ولمن استغفر له الحاج وروي عن الحسن أنه قال في
حاجیان را و کسی را که آمرزش خواهند از برای او حاجیان و روایت است از حسن که گفت در
الخبر أن الملائكة يتلقون الحاج فيسلمون على صاحب الجمال
خبر است که فرشتگان ملاقات میکنند حاجیان را پس سلام میرسانند بر صاحب شتران
ويصافحون أصحاب البغال والحمير ويعتنقون الرجالة
و مصافحه میکنند خداوندان استران و خداوندان خران را و معانقه میکنند پیادگان را
وروي عن الضحاك عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أيما
و روایت است از ضحاک از نبی صلعم هرکدام مسلمان
مسلم خرج من بيته قاصدا في سبيل الله ثم قصته الدابة
که برآید از خانه خود در حالیکه قصد کننده است در راه خدای تعالی پس انداخت
قبل القتال فلدغته هامة أو مات بأي حتف فهو شهيد
پیش از جنگ یا گزند رساند گزنده یا مرد بهر مرگی پس او شهید است
وأيما مسلم خرج من بيته إلى بيت الله تعالى ثم نزل به الموت
و هر مسلمانی که برآید از خانه خود بسوی بیت الله تعالی پس فرود آمد بآن موت
قبل بلوغه إلا أوجب الله له الجنة وعن سفيان بن عيينة
پیش از رسیدن خود واجب کرد خدای تعالی مر او را بهشت و روایت است از سفیان بن عیینه
عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه
از ابی زناد از اعرج از ابی هریره از نبی صلعم
أنه قال من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق
که فرمود کسیکه حج کرد این خانه را پس گناه نکرد و فسق نکرد
ولم يجهل عاد كما ولدته أمه وروي عن سعيد بن المسيب
و جهل نکرد باز گشت چنانچه زائیده او را مادر او و روایت است از سعید بن مسیب
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال من حج هذا البيت
از رسول الله صلعم که فرمود هرکه حج کرد این خانه را
ثم عاد فلم يرفث ولم يفسق ولم يجهل عاد كيوم وضعته
پس باز [illegible] پس گناه نکرد و فسق نکرد و جهل نکرد باز گشت مانند روزیکه زائیده [illegible]

أمه وقال صلى الله عليه وسلم ليدخل ثلاثة نفر بالحجة الواحدة
مادر او و فرمود هر آئینه داخل بشود سه کس بیک حج

الجنة الموصي بها والمنفذ لها والحاج عنه والجهاد كذلك و
در بهشت یکی از آن کسی است که وصیت کننده است دوم روان کننده مر آن وصیت را سوم حج گذارنده از وی و جهاد

عن علي بن عبد العزيز قال كنت عديلا لأبي عبيد القاسم بن سلام
در روایت از علی بن عبد العزیز گفت بودم من عدیل برای ابی عبید قاسم بن سلام را

سنة من السنين فلما صرت إلى الموقف فصرت إلى ركن جبل
سالی از سالها پس هرگاه گردیدم بسوی موقف پس گشتم بسوی کنج کوه

الرحمة فتطهرت ونسيت نفقتي عنده فلما صرت إلى المأزمين
رحمت پس پاک شدم و فراموش کردم خرچ خود را نزدیک آن کوه پس هرگاه گشتم بسوی مازمین

قال لي أبو عبيد لو اشتريت لنا زبدا وتمرا فرجعت لابتاع ذلك
گفت مرا ابو عبید اگر بخری تو از برای ما مسکه و خرما برای ما پس باز آمدم از برای آنکه بخرم آنرا

فتذكرت النفقة ورجعت عودي على بدئي إلى أن وافيت الموضع
پس یاد کردم نفقه را و باز گشتم تا آنکه رسیدم آن جا را

فإذا النفقة بحالها فأخذتها ورجعت وكنت قد صادفت
پس ناگاه نفقه من بحال خود است پس گرفتم او را و باز گشتم و بودم که تحقیق یافته بودم

الوادي مملوا قردة وخنازير وغير ذلك ففزعت منهم ثم إني
وادی را پر از بوزنه و خنزیرها و سوای این پس ترسیدم از ایشان پس من

رجعت فإذا هم على حالهم حتى دخلت على أبي عبيد قبيل الصبح
باز گشتم پس ناگاه ایشان بحال خود اند تا که در آمدم برای ابی عبید قبیل از صبح

فسألني عن أمري فأخبرته وذكرت له القردة والخنازير فقال
پس پرسید از کار من پس خبر کردم او را و یاد دادم او را از بوزنها و خوکها پس گفت

تلك ذنوب بني آدم تركوها وانصرفوا فصل واختلفوا في
این گناهان بنی آدم اند که گذاشته اند آنها را و رفته اند و اختلاف کرده اند در

تسمية يوم التروية والتروية اسم اليوم الثامن من شهر ذي
نامیدن روز ترویه و ترویه نام روز هشتم است از ماه ذی

الحجة وهو اليوم الذي يخرج الناس فيه من مكة إلى منى فسمي
الحجه و آن روزیست که می برآیند مردم در آن روز از مکه بسوی منا پس نامیده شود

ترويه لأن الناس يتروون من ماء زمزم والتروية تفعلة من
ترویه زیرا که سیراب می شوند مردم از آب زمزم و لفظ ترویه بر وزن تفعله است از

قولهم اروى اذا استقى الماء وسقى وشرب واغتسل والناس

قول عربیان ارتوی میگویند وقتیکه نوشید آب را و نوشانید و خورد و غسل کرد و مردم

يستقون من ماء زمزم في ذلك اليوم مستكثرين وقيل سمي

می‌نوشیدند از آب زمزم در آن روز بسیار و گفته شده است نامیده شد

التروية لان ابرهيم عليه السلام رأى في المنام في ليلتها انه

ترویه زیرا که بدرستی ابراهیم علیه السلام دید در خواب در شب ترویه که

يذبح ولده فلما اصبح تروى وتفكر انه من العدو والشيطان ام

ذبح میکند پسر خود را پس هرگاه که صبح کرد اندیشه و فکر کرد بدرستی آن خواب از دشمن شیطان است

من الحبيب الرحمن فسمي ذلك اليوم متفكرا فلما رأى فلما كان

از دوست خدا پس ماند در آن روز تفکر کننده در خواب دید پس هرگاه که شد

يوم عرفة قيل له افعل ما تؤمر به فعرف انه من الحبيب فلهذا سمي

روز عرفه گفته شد مر او را بکن آنچه امر کرده شده‌ای بآن پس شناخت که آن خواب از دوست است پس برای این نامیده شد

يوم عرفة قوله عز وجل وأذن في الناس بالحج امر خليله بدعوة عباده

روز عرفه فرمودهٔ خدای عز و جل اعلام کن مردم را با دادن حج فرمود دوست خود را بدعوت بندگان خود

الى بيته فالدعوات اربعة دعوة دعوة الله لعباده قال الله عز

بسوی خانهٔ خود پس دعوت چهار است یکی دعوت خدا است مر بندگان را فرموده خدای عز و جل

وجل والله يدعو الى دار السلام دعاهم من دار الى دار دعاهم من

و خدا میخواند بسوی سرای سلامتی یعنی بهشت خواند ایشان را از سرای بسوی سرای خواند ایشان را از

دار التكليف الى دار التشريف ومن دار الغيبة الى دار المشاهدة

سرای تکلیف بسوی سرای التشریف و از سرای غیبت بسوی سرای مشاهده

ومن دار الزوال الى دار البقاء ومن دار البلوى الى دار المولى دعاهم

و از سرای زوال بسوی سرای بقا و از سرای آزمایش بسوی سرای مولی خواند ایشان را از

من دار اولها بكاء واوسطها عناء وآخرها فناء الى دار اولها

از سرای که اول ایشان گریستن و میانهٔ ایشان رنج است و آخر آن فنا است بسوی سرای که اول آن

عطاء واوسطها رضاء وآخرها لقاء والثاني دعوة النبي صلى الله عليه

عطا است و میانهٔ آن رضا است و آخر آن لقای خدا است و دوم دعوت نبی است

دعا امته الى دين الاسلام قوله عز وجل ادع الى سبيل ربك بالحكمة

که خواند امت خود را بسوی دین اسلام فرموده خدای عز و جل بخوان بسوی راه پروردگار خود بحکمت

والموعظة الحسنة الآية فالدعوة اليه صلى الله عليه فلهذا انه ليس

و نصیحت نیکو الخ پس خواندن بسوی آن حضرت

إليه كما قال عليه السلام بعثت هاديا وليس لي من الهداية

بسوی او چنانچه فرموده ام برانگیخته فرستاده ام هدایت کننده و نیست بدست من از راه راست نمودن

شيء وبعث إبليس غاويا وليس إليه من الضلالة شيء قال

چیزی و فرستاده شد ابلیس گمراه کننده و نیست در دست او از گمراهی چیزی فرمود

الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من

خدای عز وجل که هر آینه تو نمی توانی راه راست نمودن کسی را که دوست میداری ولیکن خدای تعالی راه راست

يشاء وسأل النبي صلى الله عليه هدايته عمه أبي طالب فأبى أن يهديه

کسی که خواهد سوال کرد پیغمبر هدایت عم خود را که ابوطالب است پس قبول نکرد خدای که هدایت کند او را

وهدى وحشيا قاتل حمزة رض كأنه عز وجل يقول لنبيه عليه

و هدایت کرد وحشی قاتل حمزه را رض چنانست که خدای عز وجل میگوید مر نبی خود را علیه

السلام يا محمد عليك الدعوة كما قال عز وجل يا أيها الرسول بلغ

ای محمد بر تست خواندن چنانچه فرمود خدای تعالی ای پیغمبر رسول برسان

ما أنزل إليك وقوله تعالى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا

چیزی که فرستاده شد به تو و فرمود خدای تعالی هر آینه فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده بهشت و ترساننده از

وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا الآية ولك الشفاعة و

و خواننده بسوی خدا باذن او و چراغ روشن الخ و بر تست شفاعت و

أما الإجابة والهداية فإلي قال عز وجل يهدي الله لنوره من

اما اجابت و هدایت پس بسوی منست فرمود عز وجل راه می نماید خدای تعالی بنور خود

يشاء وقوله تعالى ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها الثالثة

که میخواهد قول خدا و اگر خواهیم ما هر آینه بدهیم هر نفس را راه راست و سوم خواندن

المؤذن يدعو إلى الصلاة وإلى دار السلام قال الله تعالى

که مؤذن است میخواند بسوی نماز و بسوی سرای سلامتی فرمود خدای تعالی

ومن أحسن قولا ممن دعا إلى الله وعن جابر بن عبد الله رض عن رسول

و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدا … و روایتست از جابر بن عبد الله از

الله صلى الله عليه أنه قال إن المؤذنين والملبين يوم القيامة يخرجون من

[illegible] که فرمود بانگ نماز گویندگان و لبیک گویندگان روز قیامت بر آیند از

قبورهم المؤذن يؤذن والملبي يلبي ويستغفر للمؤذن مد

گورهای خود در آن حال که بانگ نماز گوینده بانگ نماز گوید و لبیک گوینده لبیک گوید و آمرزش

صوته ويشهد له كل رطب ويابس من شجر ومدر يسمع صوته

درازی آواز او و گواهی دهد او را هر تر و خشک از درخت و کلوخ که شنونده آواز او

ويكتب للمؤذن بكل انسان صلى في ذلك المسجد مثل حسناته و
و نوشته میشود مر مؤذن را بهر انسان که نماز گزارد درین مسجد مانند نیکوی های او و
يعطيه الله تعالى ما بين الاذان والاقامة كل شيء سأله اما
میدهد او را خدای تعالی میان اذان و اقامت هر چیز که خواست از چیزها یا
ان يعجله في الدنيا او يصرف عنه سوءا او يدخر له في الآخرة
اینکه شتابی کند او را در دنیا یا بگرداند از وی بدی او یا موخر کند او را در آخرت
وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم جاءه رجل فقال يا رسول الله اخبرني بعمل
و روایت کرده شده است که نبی صلعم آمد او را مردی پس گفت یا رسول الله خبر ده مرا بعملی
واحد ادخل به الجنة فقال تكون مؤذن قومك يجمعون بك
یک درآیم به بهشت پس فرمود باش مؤذن قوم خود که جمع آیند بتو
صلوتهم قال يا رسول الله فان لم اطق قال تكون امام قومك
نماز خود را گفت یا رسول الله پس اگر طاقت نیارم گفت باش امام قوم خود را
يقيمون بك صلوتهم قال فان لم اطق قال فعليك بالصف
که اقامت کنند بتو در نماز های خویش گفت اگر طاقت نیارم گفت پس بر تو باد بایستادن در
الاول وعن عائشة ام المؤمنين رض قالت نزلت هذه الاية
اول و از عایشه ام المؤمنین رض روایت است که گفت فرود آمده است این آیه
في المؤذنين ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا يعني
در شان مؤذنان و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدا یعنی و عمل نیکو کرد یعنی
دعا الخلق الى الصلوة وصلى بين الاذان والاقامة وعن ابي
خواند خلق را بسوی نماز و نماز گزارد در میان اذان و اقامت و روایت است از
امامة الباهلي رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يغفر للمؤذن مد
ابی امامه باهلی رض که نبی صلعم فرمود آمرزیده میشود مؤذن را مقدار ادای
صوته وله مثل اجر من صلى معه من غير ان ينقص من اجورهم
آواز او و مر او راست مانند اجر کسیکه نماز گزارد با او بغیر اینکه نقصان کرده شود از اجر ایشان
شيئا وعن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال المريض
چیزی و مرویست از سعد بن وقاص رض که نبی صلعم فرمود بیمار
ضيف الله ما دام في مرضه يرفع له كل يوم عمل سبعين شهيد
مهمان خداست تا دامیکه در مرض خود است برداشته میشود مر او را هر روز عمل هفتاد شهید
فان عافاه الله من مرضه فيخرج من ذنوبه كيوم ولدته امه
پس اگر عافیت داد او را خدای تعالی از مرض او پس بیرون آید از گناهان خود مانند روزیکه زاد او را مادر

وَإِنْ قَضَى عَلَيْهِ بِالْمَوْتِ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَقَالَ

و اگر قضی کرد بر وے موت را در آرد او را در بهشت بغیر حساب و گفت

بَعْضُهُمْ الْمُؤَذِّنُ صَاحِبُ اللهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ أَذَانٍ ثَوَابَ أَلْفِ

بعضی ایشان مؤذن دربان خداے تعالے میدهد بعوض هر اذان ثواب هزار

نَبِيٍّ وَالْإِمَامُ وَزِيرُ اللهِ يُعْطِي بِكُلِّ صَلٰوةٍ ثَوَابَ أَلْفِ صِدِّيقٍ وَ

نبی و امام وزیر خداے تعالے میدهد او را بعوض هر نماز ثواب هزار صدیق و

الْعَالِمُ وَكِيلُ اللهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ حَدِيثٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَكُتِبَ

عالم وکیل خداے تعالے میدهد او را بعوض هر حدیث نور روز قیامت و نوشته

لَهُ عِبَادَةُ أَلْفِ سَنَةٍ وَالْمُتَعَلِّمُونَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ هُمْ

مر او را عبادت هزار سال و علم آموزندگان از مردم و زنان ایشان

خَدَمُ اللهِ فَمَا جَزَاؤُهُمْ إِلَّا الْجَنَّةُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَطْوَلُ النَّاسِ

خادمان خداے تعالے اند نیست جزاء ایشان مگر بهشت و فرمود نبی علیه السلام درازترین مردم

أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَعْنَاقُ الْمُؤَذِّنُونَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اند روی گردن روز قیامت گردنهاے مؤذنان است و فرمود نبی علیه السلام

مَنْ أَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ أَعْتَقَهُ اللهُ مِنَ النَّارِ بَعْدَ أَنْ يُحْسِنَ

هر که اذان گفت هفت سال آزاد میکند خداے تعالی او را از آتش پس از آنکه نیکو میکند

نِيَّتَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ صَوْتِهِ وَ

نیت خود را و فرمود نبی علیه السلام می آمرزد خداے تعالیٰ مؤذن را بمقدار درازی آواز او و

يُصَدِّقُهُ كُلُّ مَا سَمِعَهُ مِنْ رَطْبٍ وَيَابِسٍ وَأَمَّا الدَّعْوَةُ الرَّابِعَةُ

تصدیق میکند او را هر چیز که می شنود از تر و خشک و اما دعوت چهارم

فَدَعْوَةُ إِبْرٰهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَذِّنْ فِي

پس خواندن ابراهیم خلیل علیه السلام است فرموده خداے عز و جل و ندا بده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ الْآيَةَ وَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي أَوَّلِ الْمَجَالِسِ مَجْلِسٌ فِي

مردم بحج و یاد کردیم آنرا در اول مجلس مجلسیست در بیان

فَضَائِلِ يَوْمِ عَرَفَةَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

فضیلت این روز عرفه فرمود خداے عز و جل امروز کامل کردیم برشما دین شما

وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا هٰذِهِ الْآيَةُ

و تمام کردیم بر شما نعمت خود و راضی شدیم یعنی برگزیدیم شما را اسلام از روے دین این آیت

نَزَلَتْ بِعَرَفَاتٍ دُونَ سَائِرِ آيَاتِ هٰذِهِ السُّورَةِ لِأَنَّهَا نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ

فرود آمد در عرفات بدون همه آیات این سوره زیرا که آن سوره فرود آمد در مدینه

وهي سورة المائدة وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم يعني

و آن سوره مائده است و قول خداى تعالى امروز كامل كردم شرايع دين شما را

شرائع دينكم من الحلال والحرام واتممت عليكم نعمتي اي منتي

از حلال و حرام و تمام كردم [illegible] منت خود را

عليكم اي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

بر شما يعنى جمع نشود با شما در عرفات كافر و نه مشرك و اختيار كردم

لكم الاسلام دينا يعني اخترت لكم دين الاسلام نزلت هذه

بر شما راه دين و اسلام [illegible] فرود آمد اين

الاية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله

آيه روز عرفه در عرفات در حج وداع پس درنگ كرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعد نزولها احدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

صلعم بعد فرود آمدن آن آيت [illegible] پس قبض كرد آن پيغمبر را خداى تعالى

الى رحمته ورضوانه مروي ذلك عن عبد الله بن عباس رضي

بسوى رحمت خود و رضامندى خود روايت كرده شده است اين مذكور بالا از عبد الله بن عباس رض

الله عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سواى اين از مفسران و گفت محمد بن كعب قرظى رح

عليه نزلت هذه الاية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق

نازل شد اين آيت روز فتح مكه و گفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم اشارة الى بعث النبي صلى الله عليه وسلم ويوم رسالته

رضى الله عنه امروز اشارت است بسوى فرستادن پيغمبر صلعم و روز رسالت او

وقيل ان اليوم اشارة الى يوم الازل والاتمام اشارة الى الوقت

و گفته شد كه اليوم اشارت است بسوى روز ازل و اتمام اشارت است بسوى وقت [illegible]

والرضا اشارة الى الابد وقيل ان كمال الدين في شيئين في

و لفظ رضا اشارت است بسوى ابد و گفته شده است كه كمال دين در دو چيز است يكى در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل كمال

معرفت خداى تعالى و دوم در پيروى سنت رسول الله صلعم و گفته شد كمال

الدين في الامن والفراغ لانك اذا كنت امنا بما تكفل الله تعالى

دين در امن [illegible]

لك صرت فارغا لعبادته وقيل كمال الدين في التبري من الحول

[illegible] فارغ بهر عبادت او و گفته شد كه كمال دين [illegible]

والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل ان كمال
وقوت ورجعت از هر چیز بسوی کسی که مراو راست هر چیز وگفته شده که کمال
الدين حيث ذكر الحج الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة
دین وقتی ست که باز کرد ایشان حج را بسوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال
في كل شهر فلما ذكر الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة
در هر ماه پس هرگاه باز گردانید خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین وگردانید او را فرض
انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عدة الله في
فرستاد این آیت مذکور را و دین بر چند وجه است که شمرده است آنرا خدا ایشان در
القران منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان لياخذ
قرآن بعضی از آن بمعنی دنیاست و آن قول خدای تعالی عز وجل است نبود که بگیرد
اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها
برادر خود را در دنیا پادشاه و بعضی از آن
الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم
یعنی حساب است فرمود خدای عز وجل آن حساب راست است
ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق
و بعضی جزا است فرمود خدای تعالی آن روز تمام دهد ایشان را جزای ایشان را
اي الجزاء الاعدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تاخذكم
اعمال ایشان و بمعنی حکم است فرمود خدای تعالی نگیرد شما را
رافة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى الملة قوله وذر
مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدا و بمعنی ملت است فرمود خدای تعالی و بگذار
الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني ملتهم ومنها الصلوة و
کسانی را که گرفتند دین خود را بازیچه و بیهودگی یعنی ملت خود را و بمعنی صلوة و
الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى
زکوة است فرمود خدای تعالی و آن دین راست است یعنی نماز و زکوة و بمعنی قیامت فرمود خدای تعالی
مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت
مالک روز قیامت و بعضی شریعت است فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم
لكم دينكم يعني شرائع دينكم فصار قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله انزل الاحكام وكلما
برای شما دین شما را یعنی شریعت دین شما را امروز کامل کردم برای شما دین شما را و آن باعث است بدرستی که خدا فرستاد احکام را هرگاه
انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن في نزول القران
فرستاد قرآن را جدا جدا پس گفته شد کدام یک از ایشان بهتر است در نزول گفته شد قرآن

وهي سورة المائدة وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم يعني

واين سوره مائده است وقول خداى تعالى امروز كامل كردم شرايع دين شمارا

شرائع دينكم من الحلال والحرام واتممت عليكم نعمتي اي منتي

از حلال و حرام و تمام كردم منت خودرا

عليكم اي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

بر شما يعني جمع نشود با شما در عرفات كافر و نه مشرك و راضى كردم

لكم الاسلام دينا يعني اخترت لكم دين الاسلام نزلت هذه

بر شما راه دين اسلام فرود آمد اين

الاية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله

آيت روز عرفه در عرفات در حج وداع درنگ كرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعد نزولها احدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

بعد فرود آمدن اين آيت [illegible] هشتاد و يك روز [illegible] خداى تعالى

الى رحمته ورضوانه يروى ذلك عن عبد الله بن عباس رضي

[illegible] روايت كرده شده است اين مذكور بالا از عبد الله بن عباس رض

الله عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سواى آن از مفسران وگفت محمد بن كعب قرظى

عليه نزلت هذه الاية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق

نازل شد اين آيت روز فتح مكه وگفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم اشارة الى بعث النبي صلى الله عليه وسلم ويوم رسالته

امروز اشاره است [illegible] روز رسالت او

وقيل ان اليوم اشارة الى يوم الازل والاتمام اشارة الى الوقت

وگفته شد كه اليوم اشاره است [illegible] و اتمام اشاره است [illegible] وقت

والرضا اشارة الى الابد وقيل ان كمال الدين في شيئين في

و لفظ رضا اشاره است بسوى ابد وگفته شده است كه كمال دين در دو چيز است يكى در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وقيل كمال

معرفت خداى تعالى و دوم در پيروى سنت رسول الله وگفته شد كمال

الدين في الامن والفراغ لانك اذا كنت امنا بما تكفل الله تعالى

[illegible]

لك صرت فارغا للعبادة وقيل كمال الدين في التبري من الحول

[illegible] فارغ بهر عبادت او وگفته شد كه كمال دين [illegible]

والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل لهن كما

وقوت ورجوعست از همه چیز بسوی کسی که مراورا ست همه چیز وگفته شد که کمال

الذين حيث ردّ الحج الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة

دین وقتی ست که باز گردانید حج را بسوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال

في كل شهر فلما ردّ الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة

در هر ماه پس هنگامی که باز گردانید خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین وگردانید اورا فرض

انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عدة الله في

فرستاد این آیت را و دین بر چند وجه ست که شمرده است آنرا خدای در

القرآن منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان ليأخذ

قرآن یعنی از آن بمعنی دنیا ست و آن قول خدای تعالی عز وجل ست نبود که بگیرد

اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها

برادر خود را در دین پادشاه و بعضی از آن

الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم

یعنی حساب راست فرمود خدای عز وجل آن حساب راست

ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق

و بمعنی جزا است فرمود خدای تعالی آنروز تمام دهد ایشان را جزای ایشان براستی

اي الجزاء الاعدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تأخذكم

۶۱۵

احکام ایشان و بمعنی حکم است فرمود خدای تعالی نگیرد شمارا

رأفة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى العيد قوله وذر

مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدای و بمعنی عید ست فرمود خدای تعالی وگذار

الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني عيدهم ومنها الصلوة و

کسانی را که گرفتند دین خود را بازی و بیهودگی یعنی عید خود را و بمعنی صلوة و

الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى

زکوة ست فرمود خدای تعالی وآن دین راست ست یعنی نماز وزکوة و بمعنی قیامت فرمود خدای

مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت

مالک روز قیامت و بمعنی شریعت است فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم

لكم دينكم يعني شرايع دينكم فصل قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله انزل الكتاب جملة واحدة

انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن نزولا فقيل القرآن

فرستاد فرقان را جدا جدا پس گفته شد که از این دو ایشان بهتر ست از روی نزول گفته شد قرآن

أحسن لأن الله تعالى لما أنزل التوراة جملة واحدة فقبلوها
بهتر است زیرا که خداے تعالے هرگاه فرستاد توریت را یکبارگے پس قبول کردند آنرا

بني إسرائيل لم يعملوا بها قليلا فثقلت عليهم تلك الأوامر و
بنے اسرائیل پس عمل کردند بآن اندکے پس گران شد برایشان این اوامر و

النواهي التي في التوراة فقالوا سمعنا وعصينا وأما القرآن
نواهے که در توریت بود پس گفتند شنیدیم و بیفرمانے کردیم و اما قرآن

فأنزل الله شيئا بعد شيء على التدريج متفرقا فأول ما أمر
پس فرستاد خداے تعالے اندک اندک. آهسته آهسته جدا جدا پس اول چیزے که فرمود

الله المؤمنين بقوله لا إله إلا الله محمد رسول الله ورضي لهم
خداے تعالے مومنان را بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و رضا مند شد ایشان را

إذا قالوها الجنة فسمعوا وأطاعوا ثم أمرهم بإقامة صلاتين
وقتیکه گفتند آن کلمه را بهشت پس شنیدند و اطاعت کردند پستر فرمود ایشان را باقامت دو نماز

ركعتين قبل طلوع الشمس وركعتين بعد غروبها ثم أمرهم
دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد غروب آفتاب پستر فرمود ایشان را

بالصلوة الخمس ثم أمرهم بالجمعة على الجماعة بعد الهجرة
نماز پنجگانه پستر امر کرد ایشان را بگزاردن نماز جمعه بجماعت بعد هجرت

ثم أمرهم بالزكوة ثم أمرهم بصوم عاشوراء ثم أمرهم بصوم
پستر فرمود ایشان را بزکوة پستر فرمود ایشان را بروزه داشتن روز عاشورا پستر فرمود ایشان را بروزه

ثلاثة أيام من كل شهر ثم أمرهم بصوم شهر رمضان
سه روز از هر ماه پستر فرمود ایشان را بروزه ماه رمضان

ثم أمرهم بالجهاد ثم أمرهم بالحج ثم إذا تمت الأوامر والنواهي أنزل
پستر فرمود ایشان را بجهاد پستر فرمود ایشان را بحج پستر هرگاه تمام کرد امر و نهی را فرستاد

الله على رسوله في حجة الوداع اليوم أكملت لكم دينكم الآية
خداے تعالے بر رسول خود روز حجة الوداع امروز کامل کردم برشما اسلام را

وكان ذلك يوم الجمعة ويوم عرفة كذلك نقل عن عمر
و بود این روز روز جمعه و روز عرفه همچنین نقل کرده شده است از عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه قال طارق ابن شهاب جاء رجل
بن خطاب راضی شد الله ازو گفت طارق بن شهاب آمد مردے

من اليهود إلى عمر بن الخطاب رض فقال له آية تقرؤنها لو كانت
از یهود بسوے عمر بن خطاب رض پس گفت آیتیست که میخوانید شما اگر

نزلت علينا لعلمنا ذلك اليوم لاتخذناه عيدا فقال له

بر ما نازل میشد هر آینه میدانستیم آن روز را هر آینه میگرفتیم آن روز را عید پس گفت مر او را

عمر اي آية فقال اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال عمر

عمر کدام آیت هست پس گفت الیوم تا آخر پس گفت عمر

قد علمت في اي يوم نزلت وفي اي مكان نزلت انها نزلت

تحقیق دانستم در کدام روز نازل شد و در کدام جا فرود آمد بدرستی آن آیت فرود آمد

يوم عرفة ويوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وقوف

روز عرفه و روز جمعه و ما با رسول الله صلعم استاده ایم

بعرفات وكلاهما بحمد الله تعالى لنا عيد ولا يزال هذا اليوم

در عرفات و آن هر دو بحمد ما را عید هست و همیشه این روز عید هست

عيدا للمسلمين ما بقي واحد وقال رجل من اليهود لابن عباس

مسلمانان را تا وقتیکه باقیست از ایشان یک کس و گفت مردی از یهود مر ابن عباس را

لو كان هذا اليوم فينا لاتخذناه عيدا قال له ابن عباس واي

اگر میبود این روز در ما هر آینه میگرفتیم او را عید گفت او را ابن عباس و کدام

عيد اكمل من يوم عرفة فصل واختلف العلماء في

عید کامل تر هست از روز عرفه و اختلاف کرده اند علما در

معنى الذي لاجله قيل للموقف عرفات وليوم الموقف

معنی که از جهت آن گفته شد مر مقام ایستادن را عرفات و روز ایستادن را در آنجا

عرفة فقال الضحاك ان آدم عليه السلام لما اهبط الى الارض وقع بالهند

عرفه پس گفت ضحاک بدرستی آدم را هرگاه فرود آورده شد بسوی زمین افتاد در هندوستان

والحواء بجدة فجعل آدم يطلب حواء وهي تطلبه فاجتمعا

و حوا در جده پس آدم طلب میکرد حوا را و حوا طلب میکرد آدم را پس جمع شدند

بعرفات يوم عرفة وتعارفا فسمي هذا اليوم عرفة والموضع

در عرفات روز عرفه و شناختند یکدیگر را پس نامیده شد این روز روز عرفه و جای

عرفات وقال السدي انما سميت عرفات لان هاجرة حملت

عرفات و گفت سدی جز این نیست که نامیده شد عرفات بدرستی هاجره برداشت

اسمعيل عليه السلام فاخرجته من عند سارة وكان ابرهيم

اسمعیل را پس بر آورد او را از نزد ساره و بود ابراهیم

عليه السلام غائبا فلما قدم لم ير اسمعيل عليه السلام وحدثته

غائب پس هرگاه باز آمد ندید اسمعیل را و سخن کرد

سارة بالذي صنعت هاجرة فانطلق في طلب اسمعيل فوجد

ساره بآنچه کرده بود هاجره پس روان شد ابراهیم در طلب اسمعیل و یافت

ثم هاجرة بعرفات فعرفه فسميت عرفات وروي عن النبي

هاجره را در عرفات پس شناخت او را پس نامیده شد عرفات و روایت شده از پیغمبر

صلى الله عليه انه قال ان ابرهيم عليه السلام غدا من فلسطين فحلفته

که فرمود بدرستی ابراهیم ع روان شد از فلسطین پس سوگند داد او را

سارة ان لا ينزل عن ظهر دابته حتى يرجع اليها من الغيرة

ساره که فرود نیاید از پشت چهارپای خود تا آنکه برگردد بسوی او از غیرت

فاتى اسمعيل ثم رجع فحبسته سارة سنة ثم استاذنها

پس آمد ابراهیم ع بسوی اسمعیل پس بازگشت پس بازداشت او را ساره یک سال پس دستوری طلبید از او

فاذنت له فخرج حتى بلغ مكة وجبالها فكان ليلة يسير

پس اذن داد مر او را پس برآمد تا که رسید مکه و کوههای او را پس بود شبی که میرفت

ليهتدي حتى اذن الله عز وجل له في ثلث الليل الاخير عند سند

میرسید تا آنکه اذن کرد خدای عز و جل مر او را در ثلث آخر شب نزد سند

جبل عرفات فلما اصبح عرف البلاد والطريق فجعل الله عز و

کوه عرفات پس هرگاه که صبح کرد شناخت شهرها را و راهها را پس گردانید خدای

جل عرفة حيث عرفت فقال اللهم اجعل بيتك في احب بلادك

عز و جل عرفه هرگاه که شناخت پس گفت ای بار خدا بگردان خانه خود را در دوستترین شهرهای

اليك حيث تهوي اليه قلوب المسلمين من كل فج عميق

بسوی تو جایی که مایل شود بسوی او دلهای مسلمانان از هر راه دور

وقال عطاء انما سميت عرفات لان جبريل عليه السلام كان

و گفت عطا جز این نیست که نامیده شد عرفات زیرا که بدرستی جبرائیل ع بود

يري ابرهيم عليه السلام المناسك فيقول له عرفت ثم يريه

که مینمود ابراهیم ع را منسکهای عبادت پس میگفت مر او را شناختی پس مینمود

فيقول عرفت فسميت عرفات وروى سعيد بن المسيب عن

پس میگفت شناختم پس نامیده شد عرفات و روایت کرد سعید بن مسیب از

علي بن ابي طالب انه قال بعث الله عز وجل جبرئيل عليه السلام

علی ابن ابی طالب ع که فرمود فرستاد خدای عز و جل جبرئیل علیه السلام را

الى ابرهيم عليه السلام فحج به حتى اذا اتى عرفات قال له قد

بسوی ابراهیم ع پس حج گزارد با او تا آنکه هرگاه که آمد در عرفات گفت مر او را

عرفت فقال كان قد اتاها مرة من قبل ذلك فسميت
عرفات وروى ابو الطفيل عن ابن عباس رض قال انما سميت
عرفة لان جبرئيل عم اتى ابرهيم عليه السلام فاراه بقاع
مكة ومشاهدها فكان يقول يا ابرهيم هذا موضع كذا وهذا
موضع كذا فيقول قد عرفت قد عرفت وروى اسباط عن
السدي قال لما اذن ابرهيم عليه السلام للناس بالحج اجابوه
بالتلبية واتاه من اتاه فامر الله عز وجل ان يخرج الى عرفات
ونعتها له فخرج فلما بلغ الشجرة استقبله الشيطان على الجمرة
الثالثة التي هي جمرة العقبة فرماه بسبع حصيات وكبر مع
كل حصاة فطار فوقع على الجمرة الثانية فرماه وكبر فطار
فوقع على الجمرة الاولى فرماه وكبر فلما راه انه لا يطيعه
ذهب فانطلق ابرهيم حتى اتى ذا المجاز فلما نظر اليه لم يعرفه
فجاز فلذلك سمي ذا المجاز ثم انطلق حتى وقف بعرفات فلما
نظر اليها بالنعت عرفها فقال عرفت فسميت عرفات بذلك
وسمي ذلك اليوم يوم عرفة حتى اذا امسى ازدلف الى جمع

سميت مزدلفة وانما تسمى جمعا لانه يجمع فيه بين الصلوتين

پس نامیده شد مزدلفه و جز اینکه نامیده شده شب جمع [illegible] در دو نماز

المغرب والعشاء وانما تسمى المشعر الحرام لان الله اشعر الناس

شام و خفتن و جز اینکه نامیده شده مشعر حرام زیرا که خدای تعالی آگاه ساخت مردم

فاعلمهم بانه حرم كسائر بقاع الحرم كيلا ياتوا فيه بحرم

و دانا ساخت ایشان را با آنکه [illegible] حرام [illegible] تا آنکه [illegible] حرامی را

وعن ابي صالح عن ابن عباس رض قال انما سميت تروية وعرفة

و روایت است از ابی صالح از ابن عباس رض که گفت جز این نیست که نامیده شد ترویه و عرفه

لان ابرهيم عليه السلام رأى ليلة التروية في منامه انه يؤمر

زیرا که ابراهیم ع دید شب ترویه در خواب خود که بدرستی او امر کرده شده

بذبح ابنه فلما اصبح روى يومه اجمع اي تفكر امن الله هذا

بذبح کردن پسر خود پس هرگاه که صبح کرد اندیشه کرد در آن روز همه آیا از خدا است این

الحكم ام من الشيطان فسمي اليوم من فكرته تروية ثم رأى

حکم یا از شیطان پس نامیده شد روز از فکرت او ترویه باز دید

ليلة عرفة ذلك ثانيا فلما اصبح عرف ان ذلك من الله سبحانه

شب عرفه آن خواب را بار دوم پس هرگاه که صبح کرد شناخت بدرستی که این امر از خدا است [illegible]

فسمي ذلك اليوم يوم عرفة وقال بعضهم سميت بذلك لان

پس نامیده شد این روز روز عرفه و گفت بعض ایشان نامیده شد باین نام زیرا که

الناس يعترفون في هذا اليوم على الموقف بذنوبهم والاصل

مردم اقرار میکنند در این روز بر این محل گناهان خود و اصل

فيه ان ادم عليه السلام لما امر بالحج فوقف بعرفات يوم عرفة

درین آنست که آدم ع هرگاه امر کرده شد بحج پس ایستاد در عرفات روز عرفه

فقال ربنا ظلمنا انفسنا الاية وقيل هي ماخوذة من العرف

پس گفت پروردگارا ظلم کردیم بالنفسهای خود الایة و گفته شد که آن عرفات گرفته شد از عرف

وهو الطيب قال الله عز وجل عرفها لهم اي طيبها وقيل

و آن [illegible] فرمود خدای عز وجل [illegible] و گفته شد

هي منى سميت منى لان منى موضع يمنى فيه الدم اي يصب ولذلك

که این [illegible] منا زیرا که منا جای است که ریخته میشود در وی خون [illegible]

سميت منى فقيه يكون الفرث والدماء فهي ليست بطيبة

نامیده شد منا [illegible] پس در وی میباشد سرگین و خونها پس آن نیست پاک

۶۲۰

وعرفات ليست فيها تلك الاقذار فهي طيبة فلذلك سميت

و عرفات نیست در وی آن چرکها پس این پاکیست پس از این جهت نامیده شد

عرفات ويوم الوقوف بها يوم عرفة وقيل لان الناس

عرفات و روز ایستادن در آن روز عرفه و گفته شد زیرا که مردم

يتعارفون بها وقيل اصل هذين الاسمين من الصبر يقال

می شناسند یکدیگر را در آن و گفته شد اصل این دو نام از صبر است گفته میشود

رجل عارف اذا كان صابرا خاضعا خاشعا ويقال في المثل

مرد صابر هرگاه که باشد صابر فروتنی کننده و ترسنده و گفته میشود در ضرب المثل

النفس عروف وما حملتها تتحمل وقال ذو الرمة عروف لما

نفس صابر است و چیزی که بار کنی او را برمیدارد و گفت ذو الرمه که نام شاعر است صابر است چیزی که

حملت عليه المقادير اي صبور على قضاء الله فسمي بهذا الاسم

فرود آورده شد بر وی تقدیر یعنی صبر کننده است بر قضای الله پس نامیده شد به این نام

لخضوع الحاج وتذللهم وصبرهم على الدعاء وانواع البلاء

از جهت فروتنی حاجیان و خوار داشتن ایشان و صبر کردن ایشان بر دعا و انواع بلا

واحتمال الشدائد والمشقات لاقامة هذه العبادة فصل

و برداشتن سختیها و مشقتها از جهت بر پا داشتن این عبادت

في شرف يوم عرفة وليلته اخبرنا هبة الله بن المبارك قال

در بزرگی روز عرفه و شب آن خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت

انبا ابو علي الحسن بن احمد انبا علي بن محمد بن عبد الله المعدل انبا

خبر داد ما را ابو علی حسن بن احمد خبر داد ما را علی محمد بن عبد الله معدل خبر داد ما را

ابو علي بن الصواف انبا عبد الله بن محمد بن ناجية انبا عمر

ابو علی بن صواف خبر داد ما را عبد الله بن محمد بن ناجیه خبر داد ما را عمر

بن حفص ابو عمرو انبا محمد بن مروان انبا هشام الدستوائي

بن حفص ابو عمرو خبر داد ما را محمد بن مروان خبر داد ما را هشام دستوائی

عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

از ابی زبیر از جابر بن عبد الله رض گفت فرمود رسول الله ص

ما من يوم افضل من يوم عرفة يباهي الله تعالى باهل الارض

نیست هیچ روزی بهتر از روز عرفه فخر میکند الله تعالی باهل زمین

اهل السماء يقول انظروا الى عبادي شعثا غبرا وحافين

بر اهل آسمان میگوید ببینید بسوی بندگان من ژولیده موی پراگنده و آمده اند مرا

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَلَمْ يُرَ يَوْمٌ

أَكْثَرُ عَتِيقًا مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ عَنْ

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ

الْمَغْرِبِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ النَّاسَ يَوْمَ عَرَفَةَ

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ الْبِرُّ فِي إِيجَافِ الْإِبِلِ وَلَا فِي إِيضَاعِ

الْخَيْلِ وَلَكِنْ سَيْرًا جَمِيلًا تَوَاصَلُوا ضَعِيفًا وَلَا تُؤْذُوا مُسْلِمًا

وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَى عِبَادِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا غَفَرَ لَهُ فَقُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ لِلنَّاسِ

جَمِيعًا أَمْ لِأَهْلِ عَرَفَةَ فَقَالَ بَلْ لِلنَّاسِ جَمِيعًا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ

قَالَ أَنْبَأَنَا مُكَابِرُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَازِنِيُّ بِالْبَصْرَةِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ

عَنْ جَابِرٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ يَنْزِلُ

اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيُبَاهِي بِالْحَاجِّ الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ لَهُمْ

عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى عِبَادِي كَيْفَ جَاؤُونِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عَمِيقٍ شُعْثًا غُبْرًا يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَيَحِقُّ عَلَى

المزورات يكرم زائره وحق على المضيف ان يكرم ضيفه

زیارت کرده شده که بزرگی کنند زیارت کننده خود را و حق ست بر میزبان که اکرام کند ضیف خود را

اشهدوا اني قد غفرت لهم وجعلت ثوابهم دخول الجنة

گواه باشید که بر آئینه من آمرزیدم من ایشان را وگردانیدم ثواب ایشان در آمدن در بهشت

قال فتقول الملائكة يا رب ان فيهم فلانا يزهو وفلانة

گفت پس میگویند فرشتگان که ای پروردگار در ایشان فلان مرد ست که تکبر میکند و فلان زن

تزهو فيقول الله عز وجل قد غفرت لهم فما من يوم اكثر عتقا

که تکبر میکند پس میگوید خدای عز وجل بر آئینه بخشیدم من ایشان را پس نیست هیچ روزی زیاده تر از

من النار من يوم عرفة واخبرنا هبة الله باسناده عن طلحة

از آتش از روز عرفه وخبر داد ما را هبة الله باسناد خود از طلحه

بن عبيد الله رض ان رسول الله صلى الله عليه قال ما رأى ابليس يوما هو فيه

بن عبید الله رض که رسول الله صلی الله علیه گفت ندید شیطان روزی را که در آن روز

اصغر ولا احقر ولا ادحر ولا اغيظ من يوم عرفة وذلك

خوارتر و بد خوارتر و دور کرده شده و خشمناک تر باشد از روز عرفه و آن از جهت

لما يرى من تنزل الرحمة والعفو عن الذنوب الا ما رأى يوم

چیزیست که می بیند از فرود آمدن رحمت و بخشش از گناهان مگر چیزی که دید روز

بدر قالوا يا رسول الله وما رأى يوم بدر قال اما انه رأى جبريل

بدر گفتند یا رسول الله و چه دید روز بدر گفت بدرستی شیطان دید جبرائیل را

يدعو الملئكة وعن عكرمة عن ابن عباس رض انه كان يقول ان

میخواند فرشتگان را و روایتست از عکرمه از ابن عباس رض که بود که میگفت که

يوم الحج الاكبر يوم عرفة وهو يوم المباهاة يباهي الله تعالى

روز حج اکبر روز عرفه است و آن روز فخر کردن است که فخر کند خدای تعالی

الى سماء الدنيا فيقول تعالى للملائكة انظروا الى عبادي في

سوی آسمان دنیا پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان را نگاه کنید بسوی بندگان من در

ارضي صدقوا بي فليس من يوم اكثر عتقا من النار من يوم

زمین من در راستی داشتند من پس نیست هیچ روزی زیاده تر از روی آزاد کردن از آتش از روز

عرفة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اليوم

عرفه و روایتست از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم مراد از روز

الموعود يوم القيمة والشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم

موعود روز قیامت ست و مراد از شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود روز

عرفة وعن عطاء عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

عرفه است و روایت است از عطا از ابن عباس رض از نبی صلعم که [illegible] فرمود

ان الله تعالى باهى بالناس يوم عرفة عامة وباهى بعمر بن الخطاب

که خداے تعالی فخر کرد بمردم روز عرفه عام و فخر کرد بعمر ابن خطاب

خاصة وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان اعظم

خاص و روایت است از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم دانا و آگاه باشید بزرگترین

الناس جرما من انصرف من عرفات يرى ان الله عز وجل لم يغفر

مردم از روے جرم کسے ست که باز گشت از عرفات و دید که خداے تعالی عز و جل نیامرزد

له وعن ابي هريرة رض انه قال ان الله تعالى يرحم عشية يوم

او را و روایت است از ابی هریره رض که فرمود خداے تعالی رحم کند شب روز

عرفة لاهل الجمع جميعا الا اهل الكبائر فاذا كان غداة المزدلفة

عرفه مر اهل جمع همه را مگر اهل کبیره را پس هرگاه که باشد فردای مزدلفه

غفر لاهل الكبائر والتبعات اخبرنا هبة الله بن المبارك قال

آمرزید اهل کبایر را و اهل آزار را خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت

اخبرنا ابو الفتح محمد بن احمد بن المطري يعرف بالماهر قال

خبر داد ما را ابو الفتح محمد بن احمد بن مطری که معروف است بماهر گفت

اخبرنا ابن علي بن احمد بن الرفا السامري انبا ابراهيم بن عبد الصمد

خبر داد ما را ابن علی بن احمد بن رفا سامری خبر داد ما را ابراهیم بن عبد الصمد

الهاشمي انبا ابو مصعب عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر

هاشمی خبر داد ابو مصعب از مالک بن انس از نافع از ابن عمر

قال وقف بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية يوم عرفة فلما قام

گفت ایستاد با ما رسول الله صلعم شب روز عرفه پس هرگاه که ایستاد

عند الدفعة استنصت الناس فانصتوا فقال يا ايها الناس

نزد روان شدن طلب خاموشی کرد از مردم پس خاموش شدند پس گفت ای مردم

ان ربكم عز وجل قد تطول عليكم في يومكم هذا فوهب مسيئكم

هر آینه پروردگار شما عز و جل تحقیق احسان کرد بر شما در روز خود که این است پس بخشید بدکار شما را

لمحسنكم واعطى لمحسنكم ما سأله وغفر ذنوبكم الا التبعات

به نیکوکار شما و داد مر نیکوکار شما را آنچه خواست و آمرزید گناهان شما را مگر [illegible]

ادفعوا بسم الله فلما صرنا بالمزدلفة وقف بنا رسول الله صلى الله عليه

روان شوید بنام خدا پس هرگاه که رسیدیم بمزدلفه ایستاد با ما رسول الله صلعم

سحر فلما كان عند الدفعة استوقف الناس واستنصتهم

در وقت سحر پس هرگاه که شد وقت رفتن ایستاده کرد مردم را و طلب خاموشی کرد از ایشان

فانصتوا ثم قال يا ايها الناس ان ربكم قد تطول عليكم

پس خاموش شدند پس گفت ای گروه مردم بدرستی پروردگار شما تفضل و احسان کرده بر شما در

في يومكم هذا فوهب مسيئكم لمحسنكم واعطى محسنكم ما

در روز شما که امروز است پس بخشید بدان شما را به نیکوکاران شما و داد نیکوکاران شما را چیزی که

ساله وغفر ذنوبكم وغفر التبعات وضمن لاهلها الثواب

خواستند و آمرزید گناهان شما را و بخشید تبعات را و ضامن شد برای اهل آن ثواب را

ادفعوا باسم الله فقام اعرابي واخذ بزمام الناقة فقال يا رسول

روان شوید بنام خدا پس برخاست یک اعرابی و گرفت زمام ناقه را پس گفت ای رسول الله

الله والذي بعثك بالحق ما بقي من عمل الا وقد عملته واني لاحلف

سوگند به آنکه فرستاد ترا براستی نماند هیچ عملی مگر آنکه بتحقیق کرده ام آن را و بدرستی من سوگند می خورم

على اليمين الفاجرة فهل دخلت فيمن وهبت فقال يا اعرابي

پس آیا در آمدم در کسانی که بخشیده شد پس فرمود ای اعرابی

انك ان تحسن فيما تستانف يغفر لك فيما مضى خل زمام

بدرستی تو اگر نیکویی کنی در عملی که از سر می گیری می آمرزد ترا آنچه گذشت بگذار زمام

الناقة واخبرنا هبة الله عن ابي علي الحسن بن ابي الحسن

شتر را و خبر داد ما را هبة الله از ابو علی حسن بن ابی الحسن

باسناده عن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا

باسناد خود از عباس بن مرداس که بدرستی رسول الله ص دعا کرد

عشية عرفة لامته بالمغفرة والرحمة فاجابه الله تعالى

شب عرفه از برای امت خود بآمرزش و رحمت پس قبول کرد او را خدا تعالی

اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا فاما ذنوبهم فيما بيني

بدرستی که من کردم مگر ظلم بعضی بر بعضی را پس اما گناهان ایشان در آنچه میان من است

وبينهم فقد غفرتها فقال يا رب انك قادر ان تثيب هذا

و میان ایشان پس آمرزیدم پس گفت ای پروردگار بدرستی تو قادری که ثواب دهی این

المظلوم خيرا من مظلمته وتغفر لهذا الظالم فلم يجبه

مظلوم را بهتر از مظلمه او و بیامرزی این ظالم را پس قبول نکرد او را

تلك العشية فلما كان غداة مزدلفة اعاد الدعوة فاجابه

در این شب پس هرگاه بود صبح مزدلفه باز گردانید دعا را پس قبول کرد او را

الله تعالی انی قد غفرت لهم قال ثم تبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم

خدای تعالی که هر آینه آمرزیدم ایشان را گفت راوی پس تبسم کرد رسول الله ص

فقال له بعض اصحابه یا رسول الله تبسمت فی ساعة لم تکن

پس گفتند مر آنحضرت را بعضی اصحاب او یا رسول الله تبسم کردی در ساعتی که نبودی

تتبسم فیها فقال تبسمت من عدو الله ابلیس لانه لما علم ان الله

تبسم میکردی در آن پس فرمود تبسم کردم از دشمن خدا ابلیس زیرا که چون دانست که خدای تعالی

قد استجاب لی فی امتی ما اهوی یدعو بالویل والثبور ویحثو

هر آینه پذیرفت مرا در حق امت من هرچه میخواستم آهنگ کرد که فریاد کند بویل و ثبور یعنی واویلا و میریخت

التراب علی راسه وعن سعید بن جبیر قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم

خاک بر سر خود و در روایت از سعید بن جبیر گفت در میان آنکه پیغمبر

یوم عرفة بعرفات فی الموضع الذی ترفع العباد فیه ایدیهم

روز عرفه بعرفات بود در جایی که بلند میکنند بندگان در آنجا دستهای خود

الی الله تعالی ویعجون بالدعاء اذ هبط علیه جبرئیل علیه السلام

بسوی خدای تعالی و بلند میکنند آواز را بسوی خواندن دعا ناگاه فرود آمد بروی جبرئیل ع

وقال یا محمد ان العلی الاعلی یقرأ علیک السلام ویقول لک هؤلاء

و گفت ای محمد که بدرستی بلندترین بلندان میخواند بر تو سلام و میگوید مر ترا این گروه

حجاج بیتی وزوار بیتی وحق علی المزور ان یکرم الزائر اشهدک

حج کنندگان خانه من اند و زیارت کنندگان من و حق است بر زیارت کرده شده که کرم کند زیارت کننده را

واشهد ملائکتی انی قد غفرت لهم جمیعا وهکذا افعل بزوار

و گواه کردم فرشتگان خود را که هر آینه بخشیدم همه ایشان را و هم چنین میکنم بزیارت کنندگان

یوم الجمعة وعن علی رض عنه انه لما کان عشیة یوم عرفة

روز جمعه و در روایت از علی رض که گفت هرگاه که آمد شب روز عرفه

ورسول الله صلی الله علیه وسلم واقف اقبل علی الناس بوجهه فقال مرحبا

و رسول الله ص ایستاده اند پیش آمد بر مردم بروی خویش پس گفت خوش آمدید

بوفد الله ثلاث مرات الذین اذا سألوا اعطوا ویخلف علیهم

ای گروه خدا سه بار آنانکه هرگاه خواستند چیزی داده شدند و بدل میدهد بر ایشان

نفقاتهم فی الدنیا ویجعل لهم عند الله فی الآخرة مکان کل درهم

نفقهای ایشان در دنیا و میگرداند ایشان را نزد خدا در آخرت بجای هر درم

الف الا ابشرکم قالوا بلی یا رسول الله قال فانه اذا کان فی هذه

هزار درم آیا بشارت ندهم شما را گفتند آری ای رسول خدا گفت پس بدرستی هرگاه که باشد این

العشية ينزل الله إلى السماء الدنيا ثم يأمر ملائكته فيهبطون
شبانگاه فرود می آید خدا بسوی آسمان دنیا پس می فرماید فرشتگان خود را پس فرود می آیند
إلى الأرض فلو طرحت إبرة لم تسقط إلا على رأس ملك فيقول
بسوی زمین پس اگر انداخته شود سوزنی نیفتد مگر بر سر فرشته پس میگوید
الله عز وجل يا ملائكتي انظروا إلى عبادي شعثا
خدای عز وجل ای فرشتگان من بنگرید بسوی بندگان من که آمده اند پراگنده موی
غبرا من أطراف البلاد هل تسمعون ما يسألوني قالوا يا ربنا
گرد آلوده از جوانب شهرها آیا میشنوید چه سوال میکنند از من گفتند ای پروردگار ما
يسألونك المغفرة فيقول سبحانه وتعالى أشهدكم أني قد
میخواهند از تو آمرزش پس میگوید خدای تعالی گواه میکنم شما را که من
غفرت لهم ثلاث مرات أفيضوا عن موقفكم مغفورا لكم
بخشیدم ایشان را سه بار پس برگردید از محل ایستادن خود در حالی که بخشیده شده است شما را

فصل في تفضيل صيامه وما ورد فيه من الصلوات و

در بیان بزرگی روزه روز عرفه و چیزی که وارد شده است در آن از نماز و
الأدعية من صنوف الدعوات أخبرنا هبة الله بن المبارك
اقسام دعاها خبر داد ما را هبة الله بن مبارک
قال أنبأنا أحمد بن محمد بإسناده عن عبد الرحمن بن زيد بن أسلم
گفت خبر داد ما را احمد بن محمد باسناد خود از عبد الرحمن بن زید بن اسلم
عن أبيه قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم عرفة
از پدر خود گفت بدرستی رسول الله صلعم فرمود هر که روزه داشت روز عرفه
غفر الله له ما تقدم من ذنبه بسنة وأخبرنا هبة الله
بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان یک سال و خبر کرد ما را هبة الله
بإسناده عن أبي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال صيام يوم
باسناد خود از ابی قتاده از نبی صلعم که فرمود روزه روز
عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة وأما
عرفه کفاره دو سال است یکی گذشته و آینده و اما
الصلوة فما أخبرنا به هبة الله قال أنبأنا الشيخ أبو علي بن
نماز پس آنچه خبر داد ما را ابن هبة الله گفت خبر داد ما را شیخ ابو علی بن
الحسن بن أحمد بن عبد الله المقري قال أنبأنا أبو الفتح هلال
حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را ابو الفتح هلال

بن محمد بن جعفر الجعفار قال أنبا أبو الحسن علي بن أحمد

بن محمد بن جعفر جعفار گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی بن احمد

الحلواني أنبا موسى بن عمران البلخي أنبا أبو يوسف بن

حلوانی خبر داد ما را موسی بن عمران بلخی خبر داد ما را ابو یوسف بن

موسى القطان أنبا عمر بن نافع أنبا مسعود بن واصل أنبا

موسی قطان بن عمر بن نافع خبر داد ما را مسعود بن واصل خبر داد ما را

النهاس بن قهم عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة

نهاس بن قهم از قتاده از سعید بن مسیب از ابی هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم عرفة بين الظهر و

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که نماز گزارد در روز عرفه در میان ظهر و

العصر أربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة

عصر چهار رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار

وقل هو الله أحد خمسين مرة كتب له ألف ألف حسنة ورفع

و قل هو الله پنجاه بار نوشته شود مر او را هزار هزار نیکی و برداشته شود

له بكل حرف في القرآن درجة في الجنة ما بين كل درجتين مسيرة

مر او را بعوض هر حرف که در قرآن است درجه در بهشت که در میان هر دو درجه مقدار رفتار راه

خمسمائة عام وزوجه الله تعالى بكل حرف في القرآن سبعين

پانصد ساله فاصله باشد و تزویج میکند او را خدای تعالی بعوض هر حرف که در قرآن است هفتاد

حوراء مع كل حوراء سبعون ألف مائدة من الدر والياقوت

حور که با هر حور هفتاد هزار دستار خوان باشد از در و یاقوت

على كل مائدة سبعون ألف لون ما بين لحم طير خضر برده

بر هر خوان هفتاد هزار رنگ طعام در میان سه گوشت مرغ سبز سردی او

برد الثلج وحلاوته حلاوة العسل وريحه ريح المسك لم

سردی برف و حلاوت او حلاوت شهد و خوشبوئی او مانند خوشبوئی مشک

تمسه نار ولا حديدة يجد لآخره طعما كما يجد لأوله

نرسیده است او را آتش و نه آهن یعنی نه بآتش پخته شده و نه بکارد بریده شده می یابد مر آخر او را مزه چنانکه

ثم يأتيهم طائر جناحاه من ياقوت أحمر ومنقاره

پس می آید ایشان را جانوری که بال او از یاقوت سرخ باشد و نول او

من ذهب له سبعون ألف جناح فيناديهم بصوت لذيذ لم

از زر مر او را هفتاد هزار بال و آواز میکند بآواز لذیذ که

٦٢٩

يسمع السامعون بمثله ويقول مرحبا بأهل عرفة قال السيوطي

بشنوند شنوندگان مانند آن و میگوید خوش آمدید باد ال عرفه را گفت راوی

ذلك الطير في صفة الرجل منهم فيخرج من تحت جناحه

این جانور در گاهش مردی از آن پس بیرون آید از زیر پر او

من أجنحته سبعون لونا من الطعام فيأكل منه ثم ينتفض

از بازوهای آن جانور هفتاد رنگ از طعام پس بخورد از آن پس بیفشاند

فيطير فإذا وضع في قبره أضاء له بكل حرف في القرآن نور

پس بپرد و هرگاه که نهاده شود در گور روشن شود مر او را بمقابلهٔ هر حرفی که در قرآن است نوری

حتى يرى الطائفين حول البيت ويفتح له باب من أبواب الجنة

تا که می بیند طواف کنندگان گرد کعبه و گشاده شود مر او را دری از درهای بهشت

ثم يقول عند ذلك رب أقم الساعة رب أقم الساعة لما يرى من

پس میگوید نزدیک این ای پروردگار قایم کن ساعت را ای پروردگار قایم کن ساعت را از جهت

الثواب والكرامة وأخبرنا هبة الله بن المبارك قال أنبأ الحسن

ثواب و کرامت و خبر کرد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را حسن

بإسناده عن علي بن أبي طالب رض وعبد الله بن مسعود رض قال

باسناد خود از علی بن ابی طالب رض و عبد الله بن مسعود رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم عرفة ركعتين يقرأ في كل

فرمود رسول الله صلعم هر که بگزارد روز عرفه دو رکعت که بخواند در هر

ركعة فاتحة الكتاب ثلاث مرات في كل مرة يبتدئ ببسم الله

رکعت سوره فاتحه سه بار در هر بار ابتدا کند به بسم الله

الرحمن الرحيم إلا قال الله تعالى اشهدوا أني قد غفرت له ذنوبه

الرحمن الرحيم مگر گفت خدای تعالی گواه باشید که من آمرزیدم مر او را گناهان او

وأما الدعوات فما أخبرنا هبة الله بن المبارك عن القاضي

و اما دعاها پس خبر داد ما را هبة الله بن مبارک از قاضی

الشريف أبي الحسين محمد بن علي بن مهتدي بالله عن أبي الفتح

شریف ابی الحسین محمد بن علی بن مهتدی از ابی الفتح

يوسف بن عمر بن مسرور القواس قال أنبأ عبد الله بن أحمد

یوسف بن عمر از مسرور قواس گفت خبر داد ما را عبد الله بن احمد

بن ثابت البزاز أنبأ أيوب يعني ابن الوليد الضرير أنبأ أبو النضر

بن ثابت بزاز خبر داد ما را ایوب یعنی ابن ولید ضریر خبر داد ما را ابو النضر

يَعْنِي الْهَاشِمَ بْنَ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِيهِ

یعنی هاشم بن قاسم از محمد بن فضیل بن عطیه از پدر خود

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ بَلَغَنَا أَنَّ اللهَ تَعَالَى

از عبد الله بن عمر لیثی از پدر خود گفت رسید ما را که خدای تعالی

أَهْدَى إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَ دَعَوَاتٍ جَاءَ بِهِنَّ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هدیه فرستاد بسوی عیسی پنج دعا که آورد آنها را جبرائیل

وَقَالَ لِعِيسَى ادْعُ بِهَؤُلَاءِ الْخَمْسِ الدَّعَوَاتِ فَإِنَّهُ لَيْسَ عِبَادَةٌ

و گفت مر عیسی را بخوان باین دعاهای پنجگانه پس بدرستی که نیست هیچ عبادتی

أَحَبَّ إِلَى اللهِ تَعَالَى مِنْ عِبَادَةِ أَيَّامِ الْعَشْرِ أَوَّلُهُنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ

دوست تر بسوی خدای تعالی از عبادت ایام عشره اول آن دعاها اینست نیست هیچ معبودی بجز

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ

خدای یگانه است نیست شریکی مر او را مر او راست ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند بدست او

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالثَّانِيَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

خیر و او ست بر همه چیز قادر و دوم اینکه گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بجز

اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً

الله یگانه است نیست انبازی مر او را خدای یگانه بی نیاز که نگرفت زن

وَلَا وَلَدًا وَالثَّالِثَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ

و نه فرزندی و سوم اینکه گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بجز خدای یگانه است نیست انباز

لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ

مر او را او راست ملک و او راست حمد زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیمیرد بدست او

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالرَّابِعَةُ حَسْبِيَ اللهُ وَكَفَى سَمِعَ

خیر و او ست بر همه چیز قادر و چهارم کافیست مرا خدا است تعالی و کافیست

اللهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللهِ مُنْتَهَى وَالْخَامِسَةُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

خدا ... و پنجم ای بار خدا مر تراست ستایش

مَا تَقُولُ وَخَيْرًا مِمَّا نَقُولُ اللَّهُمَّ لَكَ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ

چنانچه میگوئی تو و بهتر از آنچه میگوییم ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادت من و زندگانی

وَمَمَاتِي وَلَكَ يَا رَبِّ تُرَاثِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ

و مردن من و مر تراست ای پروردگار من میراث من ای بار خدا هر آینه من پناه میگیرم بتو از عذاب گور

وَمِنْ شَتَاتِ الْأَمْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا يَجِيءُ بِهِ الرِّيحُ

و از پراکندگی کار ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو از بهترین چیزی که می آرد آن را باد

فسأل الحواريون عيسى بن مريم ع وقالوا ما ثواب من دعا
پس سوال کردند حواریان از عیسی بن مریم ع وگفتند چیست ثواب کسیکه دعا کرد
بهذه الدعوات فقال اما من قال الاولة مائة مرة فانه
باین دعاها پس گفت عیسی ع هر کسی که خواند اول دعا صد بار پس بدرستی
لا يكون لاحد من اهل الارض عمل مثل ذلك العمل في ذلك
نباشد مر هیچ یکی را از اهل زمین عملی مثل این عمل در این
اليوم وكان اكثر العباد حسنات يوم القيمة ومن قال
روز و باشد بیشتر از عابدان در نیکویها روز قیامت و هر که گفت
الثانية مائة مرة كتب الله له الف الف حسنة ومحى عنه
دعاے دوم صد بار مینویسد خداے تعالی مر او را هزار هزار نیکی و محو میکند از وی
مثلها سيئات ورفع له مثل الالف درجات في الجنة
مانند آن بدیها و بر میدارد مر او را ده هزار درجه در بهشت
ومن قال الثالثة مائة مرة نزل سبعون الف ملك من
و هر که گفت دعاے ثالث صد بار فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از
سماء الدنيا رافعي ايديهم يصلون على من قالها ومن قال
آسمان دنیا برداشته دست که طلب رحمت میکنند بر کسیکه دعا کرد و هر که گفت دعاے
الرابعة مائة مرة تلقاها ملك ويضعها بين يدي الرحمن
چهارم صد بار بردارد آن دعا را فرشته ومی نهد آنرا پیش روے خداے رحمن
عز وجل فينظر الى من قالها ومن نظر الله تعالى اليه لم يشق
عز و جل پس می بیند بسوے کسیکه گفت آنرا و هر که نظر کند خدا تعالی بسوے او بدبخت نشود
وقالوا يا عيسى فما ثواب من قال الخامسة قال هي دعوتي
و گفتند اے عیسی پس چیست ثواب کسیکه گفت دعاے پنجم گفت این دعاے منست
ولم يؤذن لي في تفسيرها واخبرنا هبة الله بن المبارك
و اذن نداده اند مرا در بیان آن و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک
عن الحسين بن احمد بن عبد الله المقري باسناده عن خليفة
از حسین بن احمد بن عبد الله مقری باسناد خود از خلیفه
بن الحسين عن علي بن ابي طالب رض انه قال اكثر ما يدعو به
بن حسین از علی بن ابی طالب رض که گفت زیاده تر آنچه دعا میکرد بآن
النبي صلى الله عليه وسلم عشية عرفة يقول اللهم لك الحمد كالذي تقول
نبی صلی الله علیه وسلم شب عرفه میگفت اے بار خدایا مر تراست ستایش چنانکه تو میگوئی

وخير ما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي

و بهتر از آنچه می‌گوییم تو ای بار خدا و مر تراست نماز من و عبادت من و زندگانی من و مرگ من

ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر و

و مر تراست ای پروردگار میراث من ای بار خدا پناه میگیرم بتو از عذاب گور و

فتنة الصدر وشتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما

فتنهٔ سینه و پراگندگی امر ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو بهترین آنچه

تجري به الريح وأخبرنا هبة الله بن المبارك بإسناده عن

روان شود بآن باد و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک باسناد خود از

موسى بن عبيدة عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله

موسی بن عبیده از علی بن ابی طالب گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم أكثر دعائي ودعاء الأنبياء من قبلي بعرفة لا إله إلا

بیشتر دعای من و دعای پیغمبران پیش از من در عرفه نیست معبودی

الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء

جز خدا یگانه است نیست شریک او را مر او راست پادشاهی و مر او راست ستایش و او بر همه چیز قادر

قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري

است ای بار خدا بگردان در دل من نور و در گوش من نور و در بینایی من

نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي أمري اللهم إني أعوذ

نور ای بار خدا بگشا سینهٔ من برای من و آسان کن مر کار من ای بار خدا هر آینه من پناه

بك من وساوس الصدر وفتنة القبر وشتات الأمر اللهم

میگیرم بتو از وسوسهٔ سینه و فتنهٔ گور و پراگندگی کار ای بار خدا

إني أعوذ بك من شر ما يلج في الليل ومن شر ما يلج في النهار

هر آینه من پناه میگیرم بتو از شر آنچه درآید در شب و از شر آنچه درآید در روز

ومن شر ما تهب به الرياح ومن شر بوائق الدهر ودرك الشقاء

و از شر آنچه بوزد بآن بادها و از شر حوادث زمانه و

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال في حجة الوداع حين اجتمعوا بعرفة

از پیغمبر که فرمود در حجة الوداع وقتی که جمع شدند بعرفه

هذا يوم الحج الأكبر ولا حج لمن لم يدرك عرفة اليوم والليلة

این است روز حج اکبر و نیست حج مر کسی را که در نیابد عرفه را امروز و امشب

فاليوم دعاء وسؤال الرب عز وجل وهو يوم تهليل وتكبير

پس امروز روز دعا و سؤال پروردگار عز و جل و آن روز تهلیل و تکبیر است

۶۳۳

وَتَلْبِيَةٍ أَنَّهُ مَنْ وَافَى هٰذَا الْيَوْمَ فِي هٰذَا الْمَكَانِ وَحُرِمَ سُؤَالَ

و در روز لبیک گفتن ست بدرستی کسیکه رسید امروز در ینمکان و محروم شد از سوال

رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ الْمَحْرُومُ وَإِنَّكُمْ تَدْعُونَ جَوَادًا لَا يَبْخَلُ وَحَلِيمًا

پروردگار خود عزوجل پس او محروم ست از همه نیکیها و بدرستی شما میخوانید سخی را که بخل نیارد و

لَا يَجْهَلُ وَعَالِمًا لَا يَنْسَى أَنَّهُ مَنْ صَامَ يَوْمَ عَرَفَةَ مُقِيمًا فِي

و عالمیکه فراموشش نمیکند بدرستی هرکه روزه داشت روز عرفه در احوالی که مقیم بود

أَهْلِهِ فَقَدْ صَامَ عَامًا أَمَامَهُ وَعَامًا خَلْفَهُ فَصْلٌ فَأَمَّا مَا

اهل خود پس بتحقیق روزه داشت یکسال پیش از و یکسال پس از و و اما چیزیکه

اخْتَصَّ بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدُّعَاءِ فِي عَشِيَّةِ عَرَفَةَ وَهُوَ

خاص ست بآن رسول خدا صلعم از دعا در شبانگاه عرفه و آن

مَا أَخْبَرَنَا بِهِ هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ قَالَ أَنْبَأَنَا الْقَاضِي أَبُو الْقَاسِمِ

چیزیست که خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را قاضی ابو القاسم

عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ الْحَسَنِ ابْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا

عبد الرحمن بن حسن ابن عبد الکریم عسکری گفت حدیث خواند بر ما

۲۳۳ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ الْعَدْلُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ

علی بن محمد بن عبید الله عدل گفت حدیث خواند بر ما محمد بن عبد الله

بْنِ إِبْرَاهِيمَ ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ أَبِي شَيْبَةَ ثَنَا عَلِيٌّ ثَنَا مُسْلِمٌ أَنْبَأَنَا

بن ابراهیم حدیث خواند بر ما محمد بن احمد ابی شیبه حدیث خواند بر ما علی حدیث خواند بر ما مسلم

ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَضْلٍ الْمَخْزُومِيُّ عَنْ سُلَيْمَانَ

ابن ابی فدیک گفت حدیث خواند بر من ابراهیم بن فضل مخزومی از سلیمان

بْنِ زَيْدٍ عَنْ هَرَمِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض أَنَّهُ قَالَ

بن زید از هرم بن حیان از علی بن ابی طالب رض که فرمود

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ فِي الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ قَوْلٌ وَلَا عَمَلٌ أَفْضَلَ

فرمود رسول الله صلعم نیست در میان موقف در عرفه قولی و عملی بهتر

مِنْ هٰذَا الدُّعَاءِ وَأَوَّلُ مَنْ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ وَهُوَ أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ازین دعا و اول کسیکه نظر کند خدا تعالی بسوی او صاحب این دعا ست و آن اینست که

۱۲ كَانَ إِذَا وَقَفَ بِعَرَفَةَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِهِ وَبَسَطَ يَدَيْهِ

بود که هرگاه می ایستاد در عرفه روی می آورد بقبله و میگسترد دستهای خود را

كَهَيْئَةِ الدَّاعِي ثُمَّ يُلَبِّي ثَلَاثًا وَيَقُولُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا

مانند دعا کننده پستر لبیک میگفت سه بار و میگفت نیست هیچ معبود بحق مگر خدا تنها یگانه شریک

شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو

شریکی نیست مرا ورا مرا ورا است ملک و مرا ورا است ستایش زنده میکند و می میراند بدست اوست نیکی و او است

على كل شيء قدير مائة مرة ثم يقول لا حول ولا قوة إلا

بر هر چیز قادر صد بار پس بگوید نیست گردش و نیست قوت مگر

بالله العلي العظيم أشهد أن الله على كل شيء قدير وأن الله قد

بخدای بلند و بزرگ گواهی میدهم که خدای تعالی بر هر چیز قادر است و بدرستی خدا

أحاط بكل شيء علما يقول ذلك مائة مرة ثم يتعوذ بالله

فرا گرفته است بهر چیز از روی علم میگوید این را صد بار پس پناه بجوید بخدا

من الشيطان الرجيم ويقول إن الله هو السميع العليم يقولها

از شیطان رانده شده و بگوید که بدرستی خدای تعالی شنوا و دانا است میگوید

ثلث مرات ثم يقرأ فاتحة الكتاب ثلاث مرات ويبتدئ في

سه بار پس بخواند سوره فاتحه سه بار و ابتدا میکند در

كل مرة ببسم الله الرحمن الرحيم ويختمها بآمين ويقرأ قل هو

هر بار بسم الله الرحمن الرحیم و تمام میکند آنرا بآمین و میخواند سوره اخلاص

الله أحد مائة مرة ثم يقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

صد بار پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ای بار خدایا

صل على النبي الأمي ورحمة الله وبركاته مائة مرة ثم يدعو

رحمت بفرست بر پیغمبر نا خوانده و رحمت خدا و برکات او صد بار پس دعا کند

إلى الله عز وجل بما يشاء فيقول الله تعالى لملائكته انظروا

بسوی خدای عز و جل آنچه خواهد پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان را ببینید

إلى عبدي توجه إلى بيتي وكبرني ولباني وسبحني وحمدني

بسوی بنده من روی آورد بسوی خانه من و تکبیر گفت مرا و لبیک گفت مرا و تسبیح کرد مرا و حمد کرد مرا

وهللني وقرأ بأحب السور إلي وصلى على رسولي أشهدكم

و تهلیل گفت مرا و خواند دوست ترین سورتها بسوی من و درود فرستاد بر رسول من گواه میگیرم شما را

أني قد قبلت عمله وأوجبت له أجره وغفرت له ذنوبه و

که بدرستی قبول کردم عمل او را و واجب گردانیدم اجر او را و آمرزیدم مر او را گناهان او را و

شفعته فيما سألني فصل في دعاء جبرئيل وميكائيل

شفاعت قبول کردم در هر چه خواست از من در دعای جبرائیل و میکائیل

والخضر عليهم السلام عشية عرفة أخبرنا هبة الله بن المبارك

و خضر علیهم السلام شب عرفه خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال أنبا الحسين بن أحمد بن عبد الله المقرئ قال أخبرنا الحسين
گفت خبر داد ما را حسین بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را حسین
بن عمران المؤذن قال حدثنا أبو القاسم الفامي قال حدثنا أبو علي
بن عمران مؤذن گفت خبر داد ما را ابو القاسم فامی گفت حدیث خواند برما ابو علی
الحسن بن علي قال حدثنا أحمد بن عمار أنبا محمد بن مهدي قال
حسن بن علی گفت حدیث خواند برمن احمد بن عمار خبر داد ما را محمد بن مهدی گفت
حدثني ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
حدیث کرد مرا ابن جریج از عطاء از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم
يجتمع البري والبحري يعني إلياس والخضر عم كل عام بمكة قال ابن
جمع می آیند بری و بحری هر سالی در مکه یعنی الیاس و خضر عم هر سالی در مکه گفت ابن
عباس وبلغنا أنه يحلق أحدهما رأس صاحبه فيقول أحدهما
عباس و رسید مرا که هر یکی سر یار خود را پس گوید یکی از ایشان
للآخر قل بسم الله ما شاء الله لا يأتي بالخير إلا الله بسم الله ما شاء
دیگری را بگو بنام خدا هر چه خواست خدا شده نمی آرد نیکی را مگر خدا بنام خدا هر چه که خواست خدا
١٣٥ الله لا يصرف السوء إلا الله بسم الله ما شاء الله وما بكم من نعمة
بر نمی گرداند بدی را مگر خدای تعالی بنام خدا هر چه خواست شد و هر چه که با شماست از نعمت
فمن الله بسم الله ما شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله قال ابن عباس
پس از خداست بنام خدا هر چه خواست خدا شد و نیست گردش و نه قوت مگر بخدا گفت ابن عباس رض
قال النبي صلى الله عليه وسلم من قالها كل يوم أمن من الغرق والحرق والسرق
فرمود نبی صلعم هر که خواند این دعا را هر روز ایمن گردد از غرق و سوختن و دزدی
ومن كل شيء يكرهه حتى يمسي فمن قالهن حين يمسي كان في حرز
و از هر چیزی که مکروه دارد تا آنکه شب کند و هر که گفت وقتی که شب میکند باشد در نگهبانی
الله حتى يصبح وأخبرنا هبة الله قال أنبا الحسن بن أحمد الأزهري
خدا تا آنکه صبح کند و خبر داد ما را هبة الله گفت خبر داد ما را حسن بن احمد ازهری
قال أنبا أبو طالب بن حمدان البكري أنبا إسمعيل قال أنبا عباس
گفت خبر داد ما را ابو طالب بن حمدان بکری گفت خبر داد ما را اسماعیل گفت خبر داد ما را عباس
الدوري أنبا عبيد الله بن إسحق العطار بن محمد بن البشر القيسي عن
دوری خبر داد ما را عبید الله بن اسحق عطار بن محمد بن بشر قیسی از
عبد الله الحسن عن أبيه عن جده عن علي رض قال يجتمع في كل يوم
عبد الله حسن از پدر خود از جد خود از علی رض گفت جمع می آیند هر روز

عرفة بعرفات جبرئيل وميكائيل واسرافيل وخضر فيقول

عرفه در عرفات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیهم السلام پس میگوید

جبرئيل ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله فيرد عليه ميكائيل

جبرائیل هرچه خواست خدای تعالی شد و نیست گردش و نه توانائی مگر بخدا پس رد کند بروی میکائیل

فيقول ما شاء الله كل نعمة من الله فيرد عليه اسرافيل فيقول

پس میگوید هرچه خواست خدا شد هر نعمت از خدای تعالی است پس میگرداند بروی اسرافیل و میگوید

ما شاء الله الخير كله بيد الله فيرد عليهم الخضر فيقول ما شاء

هرچه خواست خدای تعالی شد همه خیر بدست خداست پس باز میگرداند برایشان خضر ع و میگوید هرچه خواست

الله لا يدفع السوء الا الله ثم يتفرقون ولا يجتمعون الى قابل

خدای تعالی شد دفع نمیکند بدی مگر خدای تعالی پس پراکنده میشوند و جمع نمیشوند تا سال آینده

ذلك اليوم والله اعلم

فصل

قال ابن جريج بلغني انه كان

این روز و خدای تعالی داناتر است — گفت ابن جریج رسیده مرا که …

يقول ان يكون اكثر دعاء المسلم في الموقف ربنا آتنا في الدنيا

که میگفت اینکه باشد بیشتر دعاء مسلم در موقف این کلام پروردگارا بده ما را در دنیا

حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وروى مجاهد عن

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش و روایت کرد مجاهد از

ابن عباس رض قال عند الركن اليماني ملك قائم منذ خلق الله

ابن عباس رض گفت نزد رکن یمانی فرشته ایست ایستاده از آن وقت که پیدا کرد

تعالى السموات والارض يقول آمين فقولوا ربنا آتنا في الدنيا

آسمانها و زمین را میگوید آمین پس بگوئید پروردگارا بده ما را در دنیا

حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار عن حماد بن ثابت

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ روایت از حماد بن ثابت

قال انهم قالوا لانس بن مالك رض ادع لنا فقال اللهم ربنا آتنا

گفت ایشان گفتند مر انس بن مالک را رض دعا کن ما را پس گفت ای خدا پروردگار ما بده ما را

في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا

در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ گفتند

زدنا فاعادها قالوا زدنا قال ما تريدون قد سألت الله لكم خير

زیادت کن ما را پس باز گفت گفتند زیادت کن گفت چه میخواهید … سوال کردم از خدا برای شما نیکوئی

الدنيا والآخرة وقال انس كان رسول الله صلى الله عليه يكثر ان يدعو

دنیا و آخرت و گفت انس بود رسول الله صلعم که بسیار میکرد …

یقال علم قابل اسے مقبل صحاح القابل سال آئندہ ۱۲ مهذب

بها يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و

یعنی میگوید پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

قنا عذاب النار وقد ذكر الله تعالى من دعا بهذا الدعاء جعل

نگهدار ما را از عذاب دوزخ و بتحقیق ذکر کرد خدای تعالی کسی که خواند خدای را باین دعا گردانید

له نصيبا وحظا من فضله ورحمته قال الله تعالى عز وجل

مر او را نصیبی و بهره از فضل خود و از رحمت خود فرمود خدای تعالی

ومن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا اي اعطنا ابلا وغنما

و بعضی از مردم کسانی اند که میگویند پروردگار ما بده ما را در دنیا ای بده ما را اشتر و بز

وبقرا وعبيدا واماء وذهبا وفضة يسوى الدنيا في كل

و گاو و بنده و کنیزک و زر و نقره نشد میگیرد دنیا در هر چیز

شيء ولها ينفق ولها يعمل ولها ينصب فهي همته وسؤله

و از برای او نفقه میکند و از برای او عمل میکند و از برای او میایستد پس اینست همت او و سؤال او

وطلبته فقال الله عز وجل وما له في الآخرة من خلاق يعني

و مطلوب او پس فرمود خدای عز وجل و نیست مر او را در آخرت از بهره یعنی

حظا ولا نصيبا ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة

بهره و نه نصیبی و بعضی از ایشان کسیست که میگوید پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی

وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وهم النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون

و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش دوزخ و ایشان پیغمبر است و مؤمنان

رض واختلف العلماء في معنى الحسنتين فقال علي ابن ابي طالب

رض و اختلاف کرده اند عالمان در معنی دو نیکی پس فرمود علی بن ابی طالب

كرم الله وجهه قوله ربنا آتنا في الدنيا حسنة امرأة صالحة

قول او پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی یعنی زن نیکو

وفي الآخرة حسنة الحور العين وقنا عذاب النار وهي المرأة

و در آخرت نیکوئی یعنی حور عین و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و آن زن

السوء وقال الحسن في الدنيا حسنة العلم والعبادة وفي الآخرة

بد کردار است و گفت حسن در دنیا نیکوئی علم و عبادت است و در آخرت نیکوئی

حسنة الجنة وقال السدي وابن حبان في الدنيا حسنة اي

نیکوئی بهشت است و گفت سدی و ابن حبان و در دنیا نیکوئی یعنی

رزقا حلالا واسعا وعملا صالحا وفي الآخرة حسنة هي المغفرة

روزی حلال است و فراخ و کردار نیکو و در آخرت نیکوئی این مغفرت است

والثواب وقال عطية في الدنيا حسنة العلم والعمل به وفي
و ثواب است و گفت عطیه در دنیا نیکویی علم است و عمل بدان و در
الآخرة حسنة تيسير الحساب ودخول الجنة وقيل في الدنيا
آخرت نیکویی آسان کردن حساب است و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا
حسنة التوفيق والعصمة وفي الآخرة حسنة النجاة والرحمة
نیکویی توفیق و عصمت است و در آخرت نیکویی نجات و رحمت
وقيل في الدنيا حسنة أولاد أبرار وفي الآخرة موافقة الأنبياء
و گفته شد در دنیا نیکویی اولاد نیک است و در آخرت موافقت پیغمبران
وقيل في الدنيا حسنة المال والنعمة وفي الآخرة حسنة تمام النعمة
و گفته شد در دنیا نیکویی مال و نعمت است و در آخرت نیکویی تمام کردن نعمت
وهو الفوز من النار ودخول الجنة وقيل في الدنيا حسنة
و آن رستگاری است از آتش و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا نیکویی
الإخلاص وفي الآخرة حسنة الخلاص وقيل في الدنيا حسنة
اخلاص است و در آخرت نیکویی رستگاری است و گفته شد در دنیا نیکویی
الثبات على الإيمان وفي الآخرة حسنة السلام والرضوان
ثبات است بر ایمان و در آخرت نیکویی سلام است و خوشنودی
وقيل في الدنيا حسنة حلاوة الطاعة وفي الآخرة حسنة
و گفته شد در دنیا نیکویی حلاوت طاعت است و در آخرت نیکویی
لذة الرؤية وقال قتادة في الدنيا عافية وفي الآخرة عافية
لذت دیدار است و گفت قتاده در دنیا عافیت است و در آخرت عافیت
والذي يؤيد هذا التأويل ما روى ثابت البناني عن أنس
و آنکه تایید میکند این تاویل را چیزیست که روایت کرد ثابت بنانی از انس رض
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلا قد صار مثل الفرخ المنتوف فقال
که رسول الله صلعم بیمار پرسی کرد مردی را که گردیده بود مانند بچه پرکنده پس گفت
رسول الله صلى الله عليه وسلم هل كنت تدعو الله بشيء أو تسأله شيئا فقال كنت
رسول الله صلعم آیا بودی تو که دعا میکردی خدا را بچیزی یا میخواستی از وی چیزی پس گفت بودم
أقول اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا فقال
که میگفتم ای بار خدا آنچه باشی عذاب کننده مرا بدان در آخرت پس شتاب کن آن را بمن در دنیا پس گفت
صلى الله عليه وسلم سبحان الله إذن لا تستطيعه ولا تطيقه هلا قلت
پاکیست خدای را آنگه نتوانی آن را و طاقت نیاری او را چرا نگفتی

اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب

ای بار خدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و نگهدار ما را از

النار فقال فدعا الله عز وجل بها فشفاه وقال سهل بن عبد الله

عذاب دوزخ پس دعا کرد خدای را عز وجل بآن پس شفا داد او را خدا و گفت سهل بن عبد الله

في الدنيا السنة وفي الآخرة الجنة وعن المسيب عن عوف أنه

در دنیا سنت و در آخرت جنت و روایت است از مسیب از عوف که

قال في هذه الآية من آتاه الله عز وجل الإسلام والقرآن وأهلا

گفت در این آیت کسیکه داد او را خدای تعالی اسلام و قرآن و اهل

ومالا فقد أوتي في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وعن عبد

و مال پس هر آینه داده شد در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و روایت است از

العلي عن ابن وهب قال سمعت سفيان الثوري يحدث في هذه

عبد العلی از ابن وهب گفت شنیدم سفیان ثوری را که میگفت در این

الآية قال في الدنيا حسنة الرزق الطيب وفي الآخرة حسنة الجنة

آیت گفت در دنیا نیکویی رزق پاکیزه است و در آخرت نیکویی جنت است

۶۳۹ مجلس في فضائل يوم الأضحى ويوم النحر قول الله عز وجل

در بیان فضائل روز اضحی و روز نحر فرمودن خدای تعالی

إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر إن شانئك هو الأبتر

بدرستی که ما دادیم ترا کوثر پس نماز گذار برای پروردگار خود و قربانی کن بدرستی که دشمن تو اوست ابتر

قال عبد الله بن عباس رض الكوثر الخير الكثير منه القرآن و

گفت عبد الله بن عباس رض کوثر آن نیکی بسیار است بعضی از آن قرآن است و

النبوة والنهر الذي في الجنة وهو نهر يجري من بطنان الجنة

نبوت و نهر است که در بهشت است و آن نهر است که روان است از میانه بهشت

باطنه الدر المجوف وعلى حافتيه قباب من الياقوت الأخضر

باطن آن جوهر مروارید کاواک است و بر کناره او قبا است از یاقوت سبز

ماؤه أحلى من العسل وألين من الزبد حمأته المسك الأذفر وترابه

آب او شیرین تر است از شهد و نرم تر است از مسکه و لای او مشک اذفر است و خاک او

الكافور الأبيض وحصاه الدر والياقوت يطرد مثل السهام

کافور سفید است و سنگریزه او در و یاقوت است میرود مانند تیر از تیزی

أعطاه الله تعالى لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم وقال مقاتل إنا أعطيناك الكوثر

داده است او را خدای تعالی پیغمبر خود را که محمد است صلعم و گفت مقاتل در معنی این

هو نهر بطنان الجنة وانما سمي الكوثر لانه اكثر انهار الجنة

که آن نهریست میانه بهشت و جز این نیست که نامیده شد کوثر زیراکه آن زیاده ترین نهرهای

خيرا وذلك النهر عجاج يطرد مثل السهم طينته المسك الاذفر

از روی بهتری و این نهر فزاینده است روان میشود مانند تیر گل او مشک خالص است

ورضراضه الياقوت والزبرجد واللؤلؤ اشد بياضا من الثلج

و سنگریزه اوست یاقوت و زبرجد و مروارید است سفید سخت تر از برف

والين من الزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف

و نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد کناره او قبهاست مروارید کاواک است

كل قبة طولها فرسخ في فرسخ عليها اربعة الاف مصراع من

هر قبه درازی او یک فرسنگ در فرسنگ بر آن قبه چهار هزار در است از

ذهب في كل قبة زوجة من الحور العين لها سبعون خادما فقال

زر در هر قبه زنیست از حور العین مر او را هفتاد خدمتگار است پس گفت

النبي صلى الله عليه ليلة الاسراء قلت لجبريل ما هذه القباب فقال

پیغمبر صلعم شب معراج گفتم مر جبرئیل را چیست این قبها پس گفت

جبريل هذه مساكن لازواجك في الجنة وتنفجر من الكوثر

جبرئیل این خانهاست مر ازواج ترا در بهشت و می بر آید از کوثر

اربعة انهار لاهل الجنان التي ذكرها الله عز وجل في سورة محمد

چهار نهر مر اهل بهشت را که ذکر کرد آن را خدای تعالی در سوره محمد

صلى الله عليه احدها الماء والثاني اللبن والثالث الخمر والرابع العسل

یکی از آن آب است و دوم شیر و سیوم شراب و چهارم شهد

قوله عز وجل فصل لربك وانحر قال مقاتل يعني صل لربك

فرمود عزوجل فصل لربک وانحر گفت مقاتل یعنی نماز گزار مر پروردگار را

الصلوات الخمس وانحر البدن يوم النحر وقيل فصل لربك

نماز پنجگانه و قربانی ده شتر و گاو را روز قربانی و گفته شد پس نماز گزار مر پروردگار

يعني صلوة العيد وانحر يعني انحر البدن بمنى وقيل ارفع

یعنی نماز عید و قربانی کن شتر و گاو را در منا و گفته شد بردار

يديك بالتكبير الى نحرك وقيل وانحر يعني استقبل القبلة بنحرك

دست خود را بتکبیر سوی نحر خود یعنی پیش نماز گفته شد پیشوا شو قبله را بنحر خود

وقوله عز وجل ان شانئك هو الابتر وذلك ان النبي صلى الله عليه

و قول او خدای عز و جل بدرستی دشمن تو همان دم بریده است و آن آنست که پیغمبر

دخل المسجد الحرام من باب بني سهم بن عمرو بن هصيص والناس
درآمد در مسجد حرام از دروازه بنی سهم بن عمرو بن هصیص ومردم
من قريش جلوس في المسجد فمضى النبي صلى الله عليه وسلم ولم يجلس حتى
از قریش نشسته بودند در مسجد پس گذشت پیغمبر ونه نشست تا آنکه
خرج من باب الصفا فنظروا إليه حين خرج ولم يروه حين
برآمد از باب صفا پس دیدند بسوی او وقتیکه برآمد ونه دیدند وقتیکه
دخل فلم يعرفوه فتلقاه العاص بن وائل بن هشام بن سعيد
درآمد پس نشناختند او را پس پیش آمد عاص بن وائل بن هشام بن سعید
بن سعد بن سهم على باب الصفا وهو يدخل والنبي صلى الله عليه
بن سعد بن سهم بر دروازه صفا و او درآینده بود و پیغمبر
يخرج وكان النبي صلى الله عليه توفي ابنه عبد الله بن محمد وكان
برآینده و بوده است پیغمبر که میرانده شده بود پسر او عبد الله بن محمد و بوده
الرجل إذا مات ولم يكن له من بعده ابن يرثه فيسمونه
مرد هرگاه که بمیرد و نباشد مر او را از پس او پسری که ارث برد او را پس می نامیدند او را
أبتر فلما انتهى العاص بن وائل إلى القوم سألوه فقالوا له من
ابتر یعنی دم بریده پس هرگاه که رسید عاص بن وائل بسوی قوم پرسیدند از او گفتند مر او را کیست
ذا الذي تلقاك فقال لهم الأبتر فأنزلت قوله عز وجل
آنکه ملاقی شد ترا پس گفت ایشان را که ابتر ملاقی شد پس نازل شد قول خدای عز وجل
إن شانئك يعني عدوك ومبغضك هو الأبتر يعني مقطوع
بدرستی دشمن تو و کینه کننده تو دم بریده است یعنی بریده شده
من الخير الذي هو العاص بن وائل فأما أنت يا محمد ستذكر
از نیکی آنکه عاص بن وائل است واما تو ای محمد یاد کرده شده
معي إذا ذكرت فرفع الله عز وجل ذكره عليه السلام في الناس
بمن وقتیکه یاد کرده شوم پس بلند کرد خدای عز وجل ذکر آنحضرت را علیه السلام در مردم
عامة قال الله تعالى ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك
همه گفت خدای تعالی آیا نکشادیم سینه ترا و نهادیم از تو
وزرك الذي أنقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك فيذكر
باری که شکسته بود پشت ترا یعنی تبلیغ احکام که بار گران است و بلند کردیم ذکر تو پس یاد کرده شود
صلى الله عليه في كل عيد وجمعة على المنابر والمساجد والأذان و
در هر عید و جمعه بر منبرها و مسجدها و بانگ نماز

الاقامة والصلوة وكل المواطن حتى في خطبة النكاح وخطبة
اقامت و نماز و همه جایها تا آنکه در خطبه نکاح و خطبه
الكلام وفي الحاجات صلى الله عليه وسلم ويجعل مأواه الفردوس
کلام و در سخن و در حاجات صلی الله علیه وسلم و گرداند جای او را فردوس
الاعلى وما ضر قول شانئه وعدوه ويجعل مأوى العاص بن
برین و هیچ ضرر نرساند قول بدگوی او و دشمن او و گرداند جای عاص بن
وائل النار وانواع العذاب والنكال لقول النبي صلى الله عليه وسلم ذلك
وائل دوزخ و گوناگون عذاب و رنج از جهت گفتن او نبی را صلی الله علیه وسلم
وكفره بالله عز وجل فهكذا يجازي الله عز وجل كل محب لنبيه
و کفر او بخدا پس همچنین جزا میدهد خدای عز و جل هر دوست نبی را
صلى الله عليه وسلم من المؤمنين من امته بالجنة ومبغضيه عليه السلام
از مومنان امت او به بهشت و دشمنان او را
من المنافقين والكفار بالنار فصل قوله عز وجل فصل
از منافقان و کافران در آتش فرمود خدای عز و جل پس نماز کن
لربك وانحر اعلم ان الله عز وجل امر نبيه عليه السلام وامته
مر پروردگار خود را و قربانی کن بدان بدرستی خدای تعالی امر کرد نبی را و امت او را
بالصلوة ثم امرهم ثانيا باشياء بعد الصلوة منها الذكر
بگزاردن نماز پس امر کرد ایشان را دوباره بچند چیزها بعد نماز بعضی از آن ذکرست
ومنها الدعاء ومنها النحر فصل واما الذكر فقوله عز
و بعضی از آن دعاست و بعضی از آن قربانیست و اما ذکر پس قول خدای تعالی
وجل يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وقوله عز وجل
ای کسانیکه ایمان آورده اند یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار و قول او عز و جل
فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون اختلف العلماء
پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران مکنید اختلاف کرده اند علمای
في ذلك فقال ابن عباس اذكروني بطاعتي اذكركم بمعونتي
درین ذکر پس گفت ابن عباس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بیاری خود
كما قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
چنانچه فرمود خدای تعالی و کسانیکه جهاد کردند در ما هر آینه راه نمائیم ایشان را راه خود
وقال سعيد بن جبير اذكروني بطاعتي اذكركم بمغفرتي
و گفت سعید بن جبیر یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بآمرزش خود

كما قال الله عز وجل واطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون

چنانچه فرمود خدای عز وجل اطاعت کنید خدای را و رسول را تا باشد که شما رحم کرده شوید

وقال فضيل بن عياض فاذكروني بطاعتي اذكركم بثوابي

و گفت فضیل بن عیاض پس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بثواب خود

كما قال الله عز وجل ان الذين امنوا وعملوا الصلحت انا لا

چنانچه فرموده خدای عز وجل بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند نیکو هر آینه ما

نضيع اجر من احسن عملا اولئك لهم جنت عدن الاية

ضایع نکنیم اجر کسیکه نیکو کرد عمل را آن جماعت که مر ایشان راست بهشت عدن

وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطاع الله فقد ذكر الله وان قلت صلاته

و فرموده پیغمبر صلعم هرکه اطاعت کرد خدای را پس تحقیق یاد کرد خدای را و اگرچه کم باشد نماز او

وصيامه وتلاوته القران ومن عصى الله فقد نسي الله و

و روزه او و تلاوت قران و هرکه بی فرمانی کرد خدای را پس تحقیق فراموش کرد

ان كثرت صلاته وصيامه وتلاوته القران وقال ابو بكر

اگرچه زیاده باشد نماز او و روزه او و تلاوت قران و گفت ابو بکر

الصديق رض كفى بالتوحيد عبادة وكفى بالجنة ثوابا وقال

صدیق رض بسنده است توحید از روی عبادت و بسنده جنت از روی ثواب و گفت

ابن كيسان فاذكروني بالشكر اذكركم بالزيادة كقوله تعالى

ابن کیسان پس یاد کنید مرا بشکر یاد کنم شما را بزیادت چنانچه فرمود خدای

لئن شكرتم لازيدنكم وقيل اذكروني بالتوحيد والايمان

اگر شکر کنید مرا هر آینه زیاده کنم شما را و گفته شده یاد کنید مرا به توحید و ایمان

اذكركم بالدرجات والجنان كقوله عز وجل وبشر الذين

یاد کنم شما را بدرجات و بهشتها چنانچه فرموده خدای عز وجل و بشارت ده کسانی را

امنوا وعملوا الصلحت ان لهم جنت تجري من تحتها الانهر

که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند که ایشان راست بهشتها که میرود از زیر آن نهرها

الاية وقيل اذكروني على ظهر الارض اذكركم في بطنها اذا

و گفته شده یاد کنید مرا بر پشت زمین یاد کنم شما را در شکم آن وقتیکه

انسيكم اهلها كما قال الاصمعي رايت اعرابيا واقفا يوم

فراموش کنند شما را اهل آن چنانچه فرمود اصمعی دیدم اعرابی را که ایستاده بود روز

عرفة بعرفات وهو يقول الهي عجت اليك الاصوات

عرفه در عرفات و میگفت الهی بلند شده بسوی تو آوازها

بضروب اللغات يسئلونك الحاجات وحاجتي اليك

بگوناگون زبانها میخواهند از تو حاجتها و حاجت من بسوی تست

أن تذكرني عند البلاء إذا نسيني أهلي وقيل اذكروني

که یاد کنی مرا وقت بلا هرگاه که فراموش کنند مرا اهل من و گفته شد یاد کنید مرا

في الدنيا أذكركم في الآخرة وقيل اذكروني بالطاعات

در دنیا یاد کنم شما را در آخرت و گفته شد یاد کنید مرا بطاعتها

أذكركم بالمعافات دليله قوله تعالى من عمل صالحا من

یاد کنم شما را بعفوها دلیل این آنست که فرمود خدا تعالی هرکه عمل کرد نیکو از

ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة وقيل

مرد یا زن و او مومن است پس هر آئینه زنده خواهیم کرد او را بحیات پاک و گفته شد

اذكروني بالخلاء والملاء أذكركم بالخلاء والملاء كما روي

یاد کنید مرا در خلوت و ظاهر یاد کنم شما را در باطن و ظاهر چنانچه روایت کرده شده

أن الله تعالى قال في بعض الكتب أنا عند ظن عبدي بي

که خدای تعالی فرمود در بعضی کتابها من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد

فليظن بي ما شاء وأنا معه إذا ذكرني فمن ذكرني في نفسه

پس گمان برد بمن آنچه خواهد و من با او هستم وقتیکه یاد کند او مرا پس کسیکه یاد کرد مرا در ذات خود

ذكرته في نفسه ومن ذكرني في ملأ ذكرته في ملأ خير

یاد کنم او را در ذات خود و کسیکه یاد کرد مرا در ظاهر یاد میکنم او را در ظاهر بهتر

منه ومن تقرب إلي شبرا تقربت إليه ذراعا ومن تقرب

از آن و کسیکه نزدیک شد بمن یک بلشت نزدیک میشوم بسوی او یک گز و کسیکه نزدیک شد

إلي ذراعا تقربت إليه باعا ومن أتاني ماشيا أتيته هرولة

بمن یک گز نزدیک میشوم بسوی او مقدار بازو و کسیکه آمد مرا رونده می آیم او را دونده

ومن أتاني بقراب الأرض خطيئة أتيته بمثلها مغفرة

و کسیکه بیاید مرا مقدار پری زمین گناه می آیم او را مانند آن با مغفرت

بعد أن لا يشرك بي شيئا وقيل اذكروني في النعمة والرخاء

پس از آنکه شریک نکند بمن چیزی و گفته شده است یاد کنید مرا به نعمت و فراخی

أذكركم في الشدة والبلاء كما قال الله عز وجل فلولا أنه

یاد کنم شما را در شدت و بلا چنانچه فرمود خدای تعالی پس اگر نبود آن یونس

كان من المسبحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون وقال

از تسبیح گویندگان البته می ماند در شکم آن ماهی تا روز قیامت و گفت

في الحديث سلوا الله العفو والعافية والمعافاة فالعفو محو الذنوب والعافية السلامة من الأسقام والبلايا وهي الصحة ضد المرض [illegible]

سلمان الفارسي رض ان العبد اذا كان دعا في السراء فنزل

سلمان فارسی رض بدرستی بنده هرگاه باشد کرده دعا در خوشی پس نازل شود

به البلاء فيقول الملائكة يا ربنا عبدك قد نزل به البلاء

بلا پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما بنده تو هر آئینه نازل شد باو بلا

فيشفعون له فيجيبهم الله تعالى بل انا لم يكن دعا قالوا

پس شفاعت میکنند مر او را پس قبول میکند خدای تعالی و اگر نبوده است کرده دعا گویند فرشتگان

الآن فلا يشفعوا له بيانه قصة فرعون الآن وقد عصيت

اکنون پس شفاعت نکنند او را بیان او قصه فرعون است اکنون و هر آئینه نافرمانی کردی

قبل الاية وقيل اذكروني بالتسليم والتفويض اذكركم

پیش ازین و گفته شده یاد کنید مرا به تسلیم و سپردن یاد کنم شما را

باصلح الاختيار بيانه قول عز وجل ومن يتوكل على الله

به نیکوترین اختیار بیان این قول خدای تعالی است و هر که توکل کرد بر خدا

فهو حسبه وقيل اذكروني بالشوق والمحبة اذكركم

پس او بسنده است او را و گفته شده یاد کنید مرا بشوق و محبت یاد کنم شما را

بالوصل والقربة وقيل اذكروني بالحمد والثناء اذكركم

بوصل و قربت و گفته شده یاد کنید مرا به بزرگی و ثنا یاد کنم شما را

بالعطاء والجزاء وقيل اذكروني بالتوبة اذكركم بغفران

بعطا و جزا و گفته شده یاد کنید مرا بتوبه یاد کنم شما را بآمرزش

الحوبة اذكروني بالدعاء اذكركم بالعطاء اذكروني بالسوال

گناه یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا یاد کنید مرا بسوال

اذكركم بالنوال اذكروني بلا غفلة اذكركم بلا مهلة

یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بی غفلت یاد کنم شما را بی درنگ

اذكروني بالندم اذكركم بالكرم اذكروني بالمعذرة اذكركم

یاد کنید مرا به ندامت یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا به عذر خواستن یاد کنم شما را

بالمغفرة اذكروني بالارادة اذكركم بالافادة اذكروني

به آمرزش یاد کنید مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت یاد کنید مرا

بالتنصل اذكركم بالتفضل اذكروني بالاخلاص اذكركم

به بیرون آمدن از گناه یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به خالص یاد کنم شما را

بالخلاص اذكروني بالقلوب اذكركم بكشف الكروب اذكروني

به نجات یاد کنید مرا بدلها یاد کنم شما را بگشادن سختیها یاد کنید مرا

بلا نسيان اذكركم بالايمان اذكروني بالافتقار اذكركم

بی فراموشی یاد کنم شما را بایمان یاد کنید مرا بافتقار یاد کنم شما را

بالاقتدار اذكروني بالاعتذار والاستغفار اذكركم بالرحمة

باقتدار یاد کنید مرا بعذر کردن و طلب آمرزش یاد کنم شما را برحمت

والاغتفار اذكروني بالايمان اذكركم بالجنان اذكروني

و بخشش یاد کنید مرا بایمان یاد کنم شما را به بهشت یاد کنید مرا

اذكركم بالاكرام اذكروني بالقلب اذكركم بكشف الحجب

یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بدل یاد کنم شما را بکشادن پردها

اذكروني ذكرا فانيا اذكركم ذكرا باقيا اذكروني بالابتهال

یاد کنید مرا از روی ذکر فانی یاد کنم شما را از روی ذکر باقی یاد کنید مرا بتضرع

اذكركم بالافضال اذكروني بالتذلل اذكركم بمغفرة

یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا بخواری یاد کنم شما را بآمرزش

الزلل اذكروني بالاعتراف اذكركم بمحو الاقتراف اذكروني

گناهان یاد کنید مرا باعتراف یاد کنم شما را بمحو کردن گناهان یاد کنید مرا

بصفاء السر اذكركم بخالص البر اذكروني بالصدق

بصفای باطن یاد کنم شما را بخالص نیکی یاد کنید مرا بصدق

اذكركم بالرفق اذكروني بالصفو اذكركم بالعفو اذكروني

یاد کنم شما را بنرمی یاد کنید مرا به برگزیدگی یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا

بالتعظيم اذكركم بالتكريم اذكروني بالتكبير اذكركم

به بزرگی یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا بتکبیر یاد کنم شما را

بالنجاة من السعير اذكروني بترك الجفاء اذكركم بحفظ

به نجات از سعیر یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شما را به نگهداشتن

الوفاء اذكروني بترك الخطاء اذكركم بانواع العطاء اذكروني

وفا یاد کنید مرا بترک خطا یاد کنم شما را بگوناگون عطا یاد کنید مرا

بالجهد في الخدمة اذكركم باتمام النعمة اذكروني من حيث

بکوشش کردن در خدمت یاد کنم شما را بتمام نعمت یاد کنید مرا چنانچه هستید

انتم اذكركم من حيث انا ولذكر الله اكبر قال الربيع في هذه

شما یاد کنم شما را چنانچه من و هرآینه ذکر خدا بزرگتر است گفت ربیع در این

الاية ان الله تعالى ذاكر من ذكره وزائد من شكره ومعذب

آیه هرآینه خدای تعالی یاد کننده است هرکسی را که یاد کند او را و زیاده کننده است مر او را که شکر کند

لِمَنْ يَكْفُرُهُ وَقَالَ السُّدِّيُّ فِيهَا لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَذْكُرُ اللّٰهَ تَعَالَى

کسی را که کفران کند او را و گفت سدی در بیان آیت نیست هیچ بنده که یاد میکند خدای تعالی را

إِلَّا ذَكَرَهُ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا ذَكَرَهُ بِالرَّحْمَةِ وَلَا يَذْكُرُهُ كَافِرٌ

مگر که یاد میکند خدای تعالی او را یاد نمیکند او را هیچ مؤمن مگر یاد میکند او را برحمت و یاد نمیکند او را هیچ کافر

إِلَّا ذَكَرَهُ بِالْعَذَابِ وَقَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بَلَغَنَا أَنَّ اللّٰهَ

مگر یاد میکند او را بعذاب و گفت سفیان بن عیینه رسیده ما را اینکه خدای تعالی

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَعْطَيْتُ عِبَادِي مَا لَوْ أَعْطَيْتُهُ جِبْرِيلَ وَ

فرمود میدهم بندگان خود را چیزی که اگر میدادم او را به جبرائیل و

مِيكَائِيلَ كُنْتُ قَدْ أَجْزَلْتُ لَهُمَا فَقُلْتُ لَهُمْ اُذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ

میکائیل بودم تحقیق بسیار دادم ایشان را ثواب بزرگ پس گفتم مرایشان را یاد کنید مرا تا یاد کنم

وَقُلْتُ لِمُوسَى قُلْ لِلظَّلَمَةِ لَا يَذْكُرُونِي فَإِنِّي أَذْكُرُ مَنْ ذَكَرَنِي

و گفتم مر موسی را بگو مر ظالمان را یاد نکنند مرا که من یاد میکنم کسی را که یاد میکند مرا

وَإِنَّ ذِكْرِي إِيَّاهُمْ أَنْ أَلْعَنَهُمْ وَقَالَ أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ إِنِّي

و هر آینه یاد کردن من ایشان را آنست که لعنت کنم ایشان را و گفت ابو عثمان نهدی هر آینه من

أَعْلَمُ حِينَ يَذْكُرُنِي رَبِّي قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللّٰهَ

میدانم هنگامی که یاد میکند مرا پروردگار من گفته شد مر او را چگونه باشد این گفت خدای تعالی

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اُذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُ اللّٰهَ ذَكَرَنِي وَ

فرمود یاد کنید مرا یاد کنم شما را پس هرگاه که یاد کردم خدا را یاد کرد مرا و

قِيلَ أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ بِي

گفته شد وحی فرستاد خدای تعالی بسوی داود علیه السلام ای داود به من

فَافْرَحُوا وَبِذِكْرِي فَتَنَعَّمُوا وَقَالَ الثَّوْرِيُّ لِكُلِّ شَيْءٍ عُقُوبَةٌ

خوشنودی کن و بذکر من پس تنعم کن و گفت ثوری مر هر چیز را عقوبتیست

وَعُقُوبَةُ الْعَارِفِ انْقِطَاعُهُ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَقِيلَ إِذَا تَمَكَّنَ

و عقوبت عارف بریده شدن اوست از یاد خدای تعالی و گفته شد هرگاه جای گیرد

الذِّكْرُ مِنَ الْقَلْبِ فَإِذَا دَنَا مِنْهُ الشَّيْطَانُ صُرِعَ كَمَا يُصْرَعُ

ذکر در دل پس هرگاه نزدیک میشود از وی شیطان صرع میشود چنانکه صرع میشود

الْإِنْسَانُ إِذَا دَنَا مِنْهُ الشَّيْطَانُ فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الشَّيَاطِينُ فَيَقُولُونَ مَا لِهٰذَا فَيُقَالُ

انسان هرگاه نزدیک شد از وی شیطان پس جمع میشوند بسوی او شیطانان پس میگویند

قَدْ مَسَّهُ الْإِنْسُ وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ مَا أَعْرِفُ مَعْصِيَةً

تحقیق مس کرد او را آدمی و گفت سهل پسر عبدالله نمیدانم هیچ گناهی

أقبح من نسيان هذا الرب الكريم وقيل الذكر الخفي لا

بدتر از فراموشی این پروردگار بزرگ وگفته شد ذکر خفی

يرفعه الملك لأنه لا اطلاع له عليه فهو سر بين العبد

نمی‌بردار او را فرشته زیرا که نیست خبر مر او را بر آن پس آن پوشیده است میان بنده

وبين الله تعالى وقال بعضهم وصف لي ذاكر في الأجمة

و در میان خدای تعالی وگفت بعضی از ایشان وصف کرده شد مرا ذاکری در بیشه

فأتيته فبينما هو جالس إذا سبع عظيم أقبل فضربه

پس آمدم او را پس در میان آن اوقات که نشسته بود ناگاه آمد درنده بزرگ پس زد

ضربة ونهش منه قطعة فغشي عليه وعلي فلما أفقت

زدنی و در ربود از وی پاره گوشت پس بیهوش شد بر وی و بر من پس هرگاه به هوش آمدم

قلت له ما هذا فقال قيض الله على هذا السبع كلما

پس گفتم مر او را چیست این پس گفت خدا مسلط گماشت بر من این درنده را هرگاه که

دخلتني فترة عن ذكري جاءني فعضني كما رأيت فصل

درآید بمن سستی از ذکر آمد مرا پس گزید مرا چنانچه دیدی تو

وأما الدعاء فقوله عز وجل وقال ربكم ادعوني أستجب

و اما دعا پس فرمود خدای عز وجل وگفت پروردگار شما دعا کنید مرا اجابت

لكم وقوله تعالى فإذا فرغت فانصب وإلى ربك فارغب

شما را و فرمود خدای تعالی پس هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن و بسوی پروردگار

أي إذا فرغت من صلوتك فانصب للدعاء له تبارك وتعالى

یعنی هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن خود را برای دعا مر خدای تبارک و تعالی

وقوله عز وجل وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب

وگفت خدای عز وجل و هرگاه سوال کنند از تو بندگان من از من پس من نزدیکم اجابت کنم

دعوة الداع إذا دعان الآية واختلف المفسرون في نزول

دعای دعا کننده هرگاه دعا کند مرا و اختلاف کردند مفسران در نزول

هذه الآية فروى الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس رضه أنه

این آیت پس روایت کرد کلبی از ابی صالح از ابن عباس رضه که

قال سألت يهود أهل المدينة النبي صلى الله عليه كيف يسمع

گفت سوال کردند یهود اهل مدینه پیغمبر را صلعم چگونه میشنود

ربنا دعاءنا وأنت تزعم أن بيننا وبين السماء مسيرة

پروردگار ما دعای ما را و تو زعم میکنی که میان ما و میان آسمان مسافت

خمسمائة عام وأن غلظ كل سماء مثل ذلك فنزلت هذه

پانصد سال ست و بدرستی ستبری هر آسمان مانند این ست پس فرود آمد این

الآية وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الحسن

آیت و هرگاه پرسند از تو بندگان از من پس بدرستی من نزدیکم و گفت حسن

سأل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم أين ربنا

پرسیدند اصحاب پیغمبر رسول را که کجاست پروردگار ما

فأنزل الله هذه الآية وقال عطاء وقتادة لما نزلت هذه

پس نازل شد این آیت و گفت عطا و قتاده هرگاه فرود آمد این آیت

الآية وقال ربكم ادعوني أستجب لكم قال رجل يا رسول

و گفت پروردگار شما بخوانید مرا قبول کنم برای شما گفت مردی یا رسول الله

الله كيف ندعو ربنا ومتى ندعوه فأنزل الله هذه الآية

چگونه دعا کنیم پروردگار خود را و کی دعا کنیم او را پس نازل شد این آیت

وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الضحاك سأل

و هرگاه سوال کنند از تو عبادت کنندگان من از من پس بدرستی من نزدیکم و گفت ضحاک سوال کرد

بعض الصحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أقريب ربنا فنناجيه أم بعيد

بعض صحابه رسول را که آیا نزدیک است پروردگار ما پس مناجات کنیم او را یا دور

فنناديه فأنزل الله هذه الآية وإذا سألك عبادي عني

که ندا کنیم او را پس فرستاد حق تعالی این آیت را و اذا سألك عبادي عني

فإني قريب قال أهل المعاني فيه إضمار كأنه قال فقل لهم

فإني قريب گفتند اهل معانی در آن چیزی پوشیده است چنانکه گوید پس بگو ایشان را

أو فأعلمهم أني قريب منهم بالعلم وقال أهل الإشارة رفع

یا بدانان ایشان را که بدرستی من نزدیکم با ایشان از علم و گفتند اهل اشاره برداشتن

الواسطة إظهار للقدرة قوله أجيب دعوة الداع إذا دعان

واسطه ظاهر کردن قدرت است قول الله تعالی اجابت میکنم دعای دعا کننده را چون دعا کند

فليستجيبوا لي أي فليستجيبوا لي بالطاعة يقال أجاب واستجاب

پس باید که استجابت کنند مرا بطاعت گفته شده اجابت و استجابت

بمعنى واحد وقال أبو رجاء الخراساني يعني فليدعوني

یک معنی دارد و گفت ابو رجاء خراسانی باید که دعا کنند مرا

الإجابة في اللغة الطاعة وإعطاء ما سئل وقال يقال أجاب

اجابت در لغت بندگی کردن است و دادن چیزی سوال کرده شده و گفته میشود اجابت

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات اي سألت السماء

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات یعنی سوال کرده شد آسمان را

المطر فاعطت وسألت الارض النبات فاعطت فالاجابة من

باران پس داد و سوال کرده شد زمین را روییدگی پس داد و اجابت منسوب

الله عز وجل هو الاعطاء ومن العبد الطاعة قوله وليؤمنوا

بخدای تعالی یعنی دادن است و منسوب به بنده یعنی طاعت است قول او تعالی و باید گروانند

بي لعلهم يرشدون لكي يهتدوا فان سأل سائل من قوله

بمن امید است که راه راست بیابند تا که راه راست گیرند پس اگر سوال کند سوال کننده از قول او

أجيب دعوة الداع اذا دعان وقوله ادعوني استجب لكم

اجیب دعوة الداع اذا دعان و از قول او تعالی ادعونی استجب لکم

وقد نرى كثيرا من خلق الله تعالى يدعون فلا يجاب لهم قيل

که می بینیم بسیاری را از خلق خدا که دعا میکنند و قبول نمیشود ایشان را گفته

اختلف اهل العلم في وجه الايتين وتأويلهما فقال بعضهم

اختلاف کرده اند اهل علم در وجه این هر دو آیت و تاویل این هر دو آیت پس گفت بعضی

معنى الدعاء ههنا الطاعة ومعنى الاجابة الثواب كانه

یعنی دعا اینجا طاعت است و معنی اجابت ثواب گویا که

قال عز وجل اجيب دعوة الداع بالثواب اذا اطاعني وقال

می فرماید قبول میکنم طاعت اطاعت کننده را بثواب وقتیکه اطاعت کرد مرا و گفت

بعضهم معنى الايتين خاص وان كان لفظهما عاما تقديرهما

بعضی ازیشان معنی این هر دو آیت خاص است اگرچه لفظ آن عام است تقدیر آن

اجيب دعوة الداع ان شئت واجيب دعوة الداع اذا

قبول میکنم دعای داعی را اگر خواهم و قبول میکنم دعای داعی را وقتیکه

وافق القضاء واجيب دعوة الداع اذا لم يسأل محالا اجيب

موافقت کند قضا را و قبول میکنم دعای داعی را وقتیکه محال نطلبد قبول میکنم

دعوة الداع اذا كانت الاجابة له خيرة يدل على ذلك ما

دعای داعی را وقتیکه باشد اجابت مر او را بهتر دلالت میکند برین آنچه

روي عن علي بن ابي المتوكل عن ابي سعيد قال قال رسول الله

روایت کرده شد از علی ابن ابی المتوکل از ابی سعید گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما من مسلم دعا الله عز وجل بدعوة ليس فيها قطيعة

نیست هیچ مسلمانی که دعا کرد خدای را بدعائی که نیست در آن قطع رحم

رحم ولا اثم الا اعطاه الله تعالى بها احدى ثلاث

رحم دران نه گرانکه میدهد اورا خدای تعالی بعوض آن دعا صاحبش را یکی از سه

خصال اما ان يعجل دعوته واما ان يدخرها له الى الآخرة

خصلت یا اینکه بزودی ... دعای اورا یا اینکه ذخیره کرده میشود او را بسوی آخرت

واما ان يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله فاذا

ویا اینکه دفع کرده میشود ازو از بدیها مانند آن گفتند یا رسول الله پس

نكثر من الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الله اكثر اكثر وقال بعضهم ان

زیاده کنیم از دعا فرمود خدا بیشتر بسیار میکند اجابت را و گفت بعض ایشان که

الآية عامة ليس فيها اكثر من اجابة الدعوة فاما اعطاء

آیت عام است نیست دروی زیادت از اجابت دعا اما دادن

المنية وقضاء الحاجة فليس بمذكور في الآية وقد يجيب

مراد و قضای حاجت پس نیست مذکور در آیت وگاه باشد جواب میدهد

السيد عبده والوالد ولده ولا يعطيه سؤاله فالاجابة

صاحب بنده خود را و پدر پسر خود را و نمیدهد او را سوال او پس اجابت

كائنة لا محالة عند حصول الدعوة لان قوله اجيب و

بوده است ناچار هنگام حاصل شدن دعا زیرا که قول او اجیب و

استجيب خبر والخبر لا يعترض عليه النسخ لانه اذا نسخ

استجیب خبر است و خبر عارض نمیشود برو نسخ زیرا که هرگاه خبر منسوخ شد

صار المخبر كاذبا وتعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وتفسير

گردد خبر کننده دروغگو و خدا پاک است ازین بلند بزرگ و خبر

الله تعالى لا يقع بخلاف تفسيره والذي يؤيد هذا التأويل

خدای تعالی واقع نمیشود خلاف آنچه ازو خبر کرده شده است و آنچه قوی میکند این تاویل را

ما روى نافع بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من فتح له باب

چیزیست که روایت کرد نافع بن عمر از نبی که فرمود کسیکه کشاده شد برای او در

في الدعاء فتحت له ابواب الاجابة واوحى الله تعالى الى داود

در دعا کشاده شد برای او درهای اجابت و وحی کرد خدا تعالی بسوی داود

عليه السلام قل للظلمة لا يدعوني فاني اوجبت على نفسي

بگو ظالمان را که دعا نکنند مرا که هرآینه من واجب کرده ام بر ذات خود

ان اجيب من دعاني واني اذا اجبت الظالمين لعنتهم وقيل ان الله

که جواب دهم کسی را که دعا کند و هرآینه من هرگاه جواب دهم ظالمان را لعنت میکنم ایشان را و گفته شده که خدا

تعالى يجيب دعوة المؤمن في الوقت الا انه يؤخر اعطاء

تعالى جواب میدهد دعای مومن را در حال مگر آنکه تاخیر میکند دادن

مراده ليدعوه فيسمع صوته يدل عليه ما روي عن محمد

مراد را تا آنکه دعا میکند مومن مر خدای را پس بشنود خدا آواز او دلالت میکند بر آن آنچه روایت کرده شد

بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه

بن منکدر از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله ص

ان العبد ليدعو الله عز وجل وهو يحبه فيقول الله تعالى

که بنده هر آینه دعا میکند خدای عز وجل را در حالی که دوست میدارد خدا او را پس میگوید

يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته واخرها فاني احب

ای جبرائیل وفا کن این بنده مرا حاجت او و تاخیر دار آن حاجت را که من دوست

ان لا ازال اسمع صوته وان العبد ليدعو الله عز وجل و

که همیشه بشنوم آواز او را و بدرستی بنده هر آینه دعا میکند خدای تعالی را و

هو يبغضه فيقول يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته

حالی که خدا دشمن میدارد او را پس میگوید خدا ای جبرائیل روان کن این بنده مرا حاجت او

باخلاصه وعجلها فاني اكره ان اسمع صوته وقيل ان يحيى ۶۵۴

بسبب اخلاص او و زود کن که هر آینه من مکروه میدارم که بشنوم آواز او را و گفته شد که یحیی

بن سعيد قال رايت رب العزة في المنام فقلت يا رب كم

بن سعید گفت دیدم پروردگار را در خواب پس گفتم ای پروردگار چندگاه است

ادعوك فلا تستجيب لي قال يا يحيى اني احب صوتك وقال

که دعا میکنم ترا پس اجابت نمیکنی مرا گفت ای یحیی من دوست میدارم آواز ترا و گفته

بعضهم ان للدعاء اداباً وشرائط هي اسباب الاجابة ونيل

بعضی ایشان که مر دعا را ادب است و شرایطها که اسباب اجابت است و رسیدن

المنى فمن راعاها واستكملها كان من اهل الاجابة ومن اغفلها

امید را پس کسیکه نگاهداشت آن را و تمام کرد آن را باشد از اهل اجابت و هر که غافل شد از آنها

او اخل بها فهو من اهل الاعتداء في الدعاء وقيل انه سئل

یا خلل کند آن را پس آن از اهل تعدی در دعا و گفته شد که سوال کرده شد

ابرهيم بن ادهم رحمة الله عليه فقيل له ما بالنا ندعو الله

ابراهیم بن ادهم رح پس گفته شد چیست حال ما که دعا میکنیم خدای تعالی

فلا يستجيب لنا فقال لانكم عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته

پس قبول کرده نمیشود دعا را پس گفت ابراهیم از آنکه بدرستی شما شناختید رسول را پس پیروی نکردید

وعرفتم القرآن فلم تعملوا به وأكلتم نعمة الله فلم تؤدوا

وا شناختید شما قرآن را پس عمل نکردید بآن و خوردید شما نعمت خدای را پس ادا نکردید

شكرها وعرفتم الجنة فلم تطلبوها وعرفتم النار فلم

شکر آن و شناختید شما بهشت را پس طلب نکردید آنرا و شناختید آتش را پس

تهربوا منها وعرفتم الشيطان فلم تحاربوه ووافقتموه

نترسیدید از آن و شناختید شیطان را پس جنگ نکردید آنرا و موافق شدید اورا

وعرفتم الموت فلم تستعدوا له ودفنتم الأموات فلم

و شناختید شما موت را پس مستعد نشدید او را و در خاک کردید مردگان را پس

تعتبروا بهم وتركتم عيوبكم واشتغلتم بعيوب الناس

عبرت نگرفتید بآن و گذاشتید عیب های خود را و مشغول شدید بعیب های مردم

فصل وأما النحر فقوله عز وجل وانحر والأصل في

و اما نحر پس فرمود خدای تعالی عز وجل و قربانی کن و اصل در

النحر أمر الله تعالى لخليله إبراهيم عليه السلام وذلك إن

قربانی داد امر خدای تعالی مر خلیل خود را ابراهیم را ست و بیان این است که

إبراهيم خليل الرحمن لما أنجاه الله تعالى من نار نمرود

ابراهیم خلیل الرحمن هرگاه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود

الجبار وسلمه من كيده وعذابه قال إني ذاهب إلى ربي

جبار و سلامت داشت او را از مکر او و عذاب او گفت ابراهیم بدرستی من رونده ام بسوی

يعني مهاجر إلى ربي يعني إلى رضاء ربي بأرض المقدسة

یعنی هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود یعنی بسوی رضای پروردگار خود در زمین مقدس

سيهدين يعني لدينه فهو عليه السلام أول من هاجر من

سرانجام که هدایت کند مرا بدین خود و آن ابراهیم ع نخستین کسی است که هجرت کرد از

خلق الله في دين الله عز وجل فهاجر ومعه لوط وسارة

خلق خدای تعالی در دین خدای عز وجل پس هجرت کرد و با او بود لوط و ساره

أخت لوط وهو ابن خال إبراهيم عليه السلام فلما قدم

خواهر لوط و او خواهر زاده ابراهیم ع بود پس هرگاه آمد

الأرض المقدسة سأل ربه الولد قال رب هب لي من

زمین مقدس را سوال کرد از پروردگار خود فرزند گفت پروردگار من ببخش مرا از

الصالحين يقول هب لي ولدا صالحا فاستجاب الله له

صالحان میگوید ببخش مرا فرزندی نیکوکار پس قبول کرد خدا دعای او را

فبشره بغلام حليم يعني عليم وهو الغلام وهو اسحق بن سارة

پس بشارت داد او را بفرزندی دانا و او دانا است و آن اسحق بن ساره است

فلما بلغ معه السعي يعني المشي الى الجبل قال يا بني اني ارى

پس چون هرگاه رسید اسحق با وی بسعی کردن با ابراهیم یعنی رفتن همراه او بکوه عرفات گفت ای پسر من

في المنام اني اذبحك يعني امرت في المنام بذبحك وذلك

در خواب که من ذبح میکنم ترا یعنی امر کرده شده ام در خواب بذبح تو و این امر

لئن يكون عليه فيه عليه السلام فانظر ماذا ترى فرد

از جهت آن بوده که بود بر او [illegible] پس نگر که چه چیز می بینی پس جواب داد

عليه اسحق يا ابت افعل ما تؤمر واطع ربك فمن ثم لم يقل

بر وی اسحاق ای پدر بکن چیزی که امر کرده شده و فرمانبرداری کن پروردگار خود را

اسحق لابراهيم افعل ما رأيت في المنام ورأى ذلك ابراهيم

اسحق مر ابراهیم را که بکن چیزی که می بینی در خواب و دید این خواب را ابراهیم

عليه السلام ثلث ليال متتابعات وكان ابراهيم صام وصلى

سه شب پیاپی و بوده ابراهیم که روزه میداشت و نماز

قبل الذبح فقال ستجدني ان شاء الله من الصابرين على الذبح

پیش از ذبح پس گفت زود بیابی مرا ان شاء الله از صابران بر ذبح کردن

فلما اسلما يقول اسلما لامر الله تعالى وطاعته وتله للجبين

پس هرگاه انقیاد کردند هر دو و میگوید انقیاد کردند مر امر خدا [illegible] و بند کرد او را پس انداخت او را

يقول كبه على جبهته فلما اخذ بناصيته ليذبحه لله

پس هرگاه گرفت پیشانی او را تا ذبح کند او را برای

علم الله منهما الصدق وقال الله عز وجل وناديناه ان

دانست خدای تعالی از آن هر دو راستی و فرمود عز و جل و ندا کردیم آنرا که

يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا في ذبح ابنك فخذ الكبش و

ای ابراهیم تحقیق راست کردی خواب خود را در ذبح کردن پسر خود پس بگیر گوسفند را و

اذبحه فداء ابنك قال الله عز وجل وفديناه بذبح عظيم

ذبح کن فدای پسر خود فرمود خدا [illegible] و فدا دادیم آن اسحاق را به [illegible]

واسم الكبش رزين كان من الوعول يرعى في الجنة اربعين

و نام گوسفند رزین بود و بود آن گوسفند از بزها که میچرید در بهشت چهل سال

سنة قبل ان يذبح وقيل انه هو الكبش الذي قرب به

پیش از ذبح کردن و گفته شده که آن گوسفند است که قربان کرده بود [illegible]

هابيل بن آدم المقتول شهيدا عليه السلام وكان يرعى في الجنة
هابیل بن آدم عم کشته شد شهید عم بود وآن گوسفند که میچرید در بهشت
قد فدي به اسحق النبي عليه السلام من الذبح قال الله عز وجل
تحقیق فدا کرده شد بآن اسحق نبی عم از ذبح فرمود خدای عز وجل
انا كذلك نجزي المحسنين يعني هكذا نجزي كل محسن نجزاه
ما اینچنین جزا میدهیم نیکوکاران را یعنی اینچنین جزا میدهیم هر نیکوکار را نیکی جزا دهاد
الله خيرا باحسانه وطاعته لامر الله تعالى في الذبح لابنه
خدا نیکو بسبب نیکی او و طاعت او مر امر خدای تعالی را در ذبح کردن مر پسر خود را
اسحق وقيل ان المامور بذبحه انما هو اسمعيل عليه السلام
که اسحق بود و گفته شد که مامور بذبح اسمعیل عم بود نه اسحق عم
ثم قال الله عز وجل ان هذا لهو البلؤ المبين يعني النعمة
پس فرمود خدای تعالی بدرستی این نعمت ظاهرست یعنی نعمت
البين حين عفا عنه وفداه بالكبش وقيل انه لما وضع
ظاهرست وقتیکه عفو کرد از آن ابراهیم وفدا داد پسر او را بگوسفند وگفته شد که چون نهاد
الخليل عليه السلام السكين على حلق ولده نودي ان يا ابراهيم
خلیل عم کارد بر حلق پسر خود ندا کرده شد که ای ابراهیم
خل ولدك فان مرادنا لم يكن قربانا الولد وانما كان مرادنا
بگذار فرزند خود را پس بدرستی مراد ما نبود قربانی پسر وجز این نیست که مراد ما
خلو القلب من محبة الولد ولهذا قيل انه ذكر في بعض الكتب
خالی کردن دل است از محبت پسر ولیکن گفته شد که یاد کرده شده در بعضی کتابها
ان ابراهيم عليه السلام لما اراد ان يذبح ولده قال في سره
که ابراهیم عم هرگاه اراده کرد که ذبح کند پسر خود را گفت در باطن
يا رب انى لو كان هذا الذبح على يد غيري لكان خيرا لي
ای پروردگار اگر بودی این ذبح بر دست غیر من هراینه بودی بهتر مرا
الله تعالى لا يكون الا على يدك فقالت الملائكة يا ربنا
خدای تعالی نباشد مگر بر دست تو پس گفتند ملایکه ای پروردگار ما
لما فعلت هكذا قال حتى يزيد بلاء على بلاء فقالت الملائكة
از چه کردی اینچنین فرمود تا زیاده شود بلا بر بلا پس گفتند فرشتگان
لم ذلك قال حتى لا يحب احدا غيري فاني لا اقبل الشريك في
چرا است آن فرمود تا دوست ندارد هیچ کسی را بجز من که من قبول نمیکنم شریک را در

الحب فإبراهيم عليه السلام أحب ولده فابتلي بذبحه و
دوستی پس ابراهیم ع دوست داشت پسر خود را پس مبتلا کرده شد بذبح او
يعقوب أحب يوسف فغاب عنه أربعين سنة وابتلي
و یعقوب ع دوست داشت یوسف ع را و غایب شد از و چهل سال و مبتلا کرده شد
بفراقه ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم أحب الحسن والحسين رض وعلقا
بفراق او و پیغمبر ما محمد ص دوست داشت حسن و حسین را رض و بسته شد
بقلبه فجاء جبريل وأخبره بأن أحدهما يسم والآخر يقتل
بدل او پس آمد جبرائیل ع و خبر داد او را که یکی ازیشان زهر داده شود و دیگرے قتل کرده شود
حتى لا يحب مع الحبيب سواه

فصل

ويستحب إذا خرج
تا که دوستی ندارد با دوست خود جز او را مستحب است وقتیکه برآید
المؤمن إلى صلوة العيد في طريق أن يرجع في طريق أخرى لما
مومن بسوئے نماز عید در راه اینکه بازگردد در راه دیگر از جهت آنچه
روى ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم أخذ يوم العيد في طريق ورجع
که روایت کرد ابن عمر که نبی ص گرفت روز عید در راهے و بازگشت
في طريق آخر فاختلف الناس في ذلك فقال أكثرهم إنما أراد
در راه دیگر پس اختلاف کردند مردم درین پس گفت اکثر ایشان جز این نیست که اراده کرد
بذلك اختلاف حزر المشركين لعسكره فخالف بين الطريقين
بدین قول اختلاف نگاه داشت مشرکان لشکر او را پس مخالفت کرد دو راه
ليختلف الحزر وقال آخرون إنما قصد بذلك الاختصار
تا مخالف شود نگاه داشت و گفتند دیگران قصد کرد بدین سو کوتاهے
في الرجوع كأنه سلك الطريق الأطول في المسير لكثرة الحسنات
در بازگشت گویا رفت راه دراز در وقت رفتن از جهت بسیاری نیکوئی
ورجع في الأقصر وقال آخرون لما مضى في طريق تشهدت له
و بازگشت در راه قصیر و گفتند دیگران هرگاه گذشت در راه گواهے میدهد او را
الأرض ثم رجع في طريق لتشهد له الأرض الثانية وقيل
زمین پس بازگشت در راه دیگر تا گواهے دهد او را زمین دوم و گفته شد
أنه عليه السلام مضى على حي من الأحياء ثم رجع على غيرهم
که آنحضرت ع گذشت بر زنده از زندگان پس بازگشت بر غیر ایشان
ليساوي بينهم في الإكرام لأن رؤيته عليه السلام كانت
تا برابر شود در میان ایشان در اکرام زیرا که دیدن آن سرور ص بود

رحمة قال الله تعالى وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين و

رحمت فرمود خداى تعالى و نفرستاديم ترا مگر رحمت از بهر عالميان و

قيل إن الأرض تفتخر بوطي النبي صلى الله عليه وسلم وغيره من الأنبياء

گفته شده كه زمين فخر ميكند بزير پا كردن سيد عم و ديگر از پيغمبران

والأولياء وسعيهم عليها فأراد صلى الله عليه وسلم أن يساوي بين البقعتين

و دوستان خدا و بر رفتن ايشان بر آن زمين پس قصد كرد عم كه برابرى كند ميان هر دو قطعه زمين

لئلا تفتخر بعضها على بعض وقيل إنه عليه السلام كان

تا فخر نكند بعضى آن زمين بر بعض ديگر و گفته شده كه آنحضرت عم بود

قد سلك إلى المصلى في طريق وقصد به الحقيقة إلى الله عز

تحقيق رفته بسوى نمازگاه در راهى و قصد او در حقيقت بسوى خداى عزوجل بود

وجل ثم أراد الرجوع إلى الأهل والوطن والطين والماء المعروف

پس اراده كرد برگشتن بسوى اهل و وطن و گل و آب كه معروف و

المعهود فكره أن يسلك إلى الله تعالى طريقا ثم يسلكه للغير

معهود است پس مكروه داشت كه رود بسوى خدا راهى پس برود در همان راه بسوى غير

فرجع في طريق آخر وقيل إنه عليه السلام لو لم يرجع في طريق

پس بازگشت در راه ديگر و گويند كه آنحضرت عم اگر بر نميگشت در راه ديگر

آخر لوجب على الناس الاستنان به عليه السلام وتعذر

هرآينه واجب ميشد بر مردم بجا آوردن سنت آنحضرت عم و دشوار ميشد

عليهم التفرق بعد صلوة العيد إلى منازلهم فأراد أن يبين

بر آن اصحاب جدا شدن بعد نماز عيد بسوى منزلهاى خود پس خواست كه بيان كند

التوسعة عليهم في الرجوع في أي طريق شاؤا وقيل إنه

فراخى را بر ايشان در بازگشتن در هر راه كه خواهند و گفته شده كه آنحضرت

صلى الله عليه وسلم فزع من مكيدة الكفار والمنافقين وقيل إنه كان

عم ترسيد از مكر كافران و منافقان و گفته شده است كه آنحضرت بود

يتصدق على من كان معه فكان يتيسر في طريق آخر حتى يتوفر

صدقه ميداد كسيكه بود با او عم پس بود كه بازگشت در راه ديگر تا آنكه وافر شود

الصدقة على الفقراء وقيل إنه كان يفعل ذلك لأجل ازدحام

صدقه بر درويشان و گفته شده كه بود آنحضرت عم كه ميكرد اين كار از جهت ازدحام

الناس عليه صلى الله عليه وسلم فصل في فضيلة يوم النحر والأضحية

مردم بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضيلت روز نحر و قربانى

رَوَى عَبْدُ اللهِ بْنُ قُرْطٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْظَمُ

روایت کرد عبد الله بن قرط گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگترین

الْاَيَّامِ عِنْدَ اللهِ يَوْمُ النَّحْرِ وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ

روزها نزدیک خدای تعالی روز قربانیست و روایت کرده شده است که نبی صلعم فرمود فاطمه را

قُوْمِيْ اِلٰى اُضْحِيَّتِكِ فَاشْهَدِيْهَا فَاِنَّهُ يُغْفَرُ لَكِ بِاَوَّلِ قَطْرَةٍ

برخیز بسوی قربانی خود پس حاضر باش برو که آمرزیده شود ترا باول قطره

يَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلْتِ وَقُوْلِيْ اِنَّ صَلٰوتِيْ وَنُسُكِيْ وَ

که میچکد از خون آن هر گناهی که کرده و بگو که نماز من و عبادت من و

مَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ

زندگی من و موت من خدایراست که پروردگار عالمیانست و روایت کرده شده از نبی صلعم که

قَالَ اِنَّ دَاوٗدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِلٰهِيْ مَا ثَوَابُ مَنْ ضَحّٰى مِنْ اُمَّةِ

فرمود که داود ع گفت الهی چیست ثواب کسیکه قربانی کرد از امت

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابُهُ اَنْ يُعْطٰى بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهَا ۱۵۸

محمد صلعم فرمود خدای عز و جل ثواب او آنست که داده میشود مقابل هر موی ازان

عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحٰى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ

ده نیکی و محو کرده شود از وی ده بدی و برداشته میشود مراورا ده

دَرَجَاتٍ فَقَالَ اِلٰهِيْ فَمَا ثَوَابُهُ اِذَا شَقَّ بَطْنَهَا قَالَ اِذَا انْشَقَّ

درجه پس گفت الهی پس چیست ثواب او هرگاه که پاره شود شکم آن فرمود هرگاه پاره شود

الْقَبْرُ عَنْهُ اَخْرَجَهُ اللهُ تَعَالٰى اٰمِنًا مِنَ الْجُوْعِ وَالْعَطَشِ وَمِنْ

گور ازان برمی آرد او را خدای تعالی در حالیکه ایمن باشد از گرسنگی و تشنگی و از

اَهْوَالِ الْقِيَامَةِ يَا دَاوٗدُ لَهٗ بِكُلِّ بَضْعَةٍ مِنْ لَحْمِهَا طَيْرٌ فِيْ

خوفهای قیامت ای داود مراورا مقابل هر پاره گوشت از گوشت او جانوریست در

الْجَنَّةِ كَاَمْثَالِ الْبُخْتِ وَبِكُلِّ كُرَاعٍ مِنْهَا مَرْكَبٌ مِنْ مَرَاكِبِ

بهشت مانند شتر بختی و مقابل هر پاره ازان قربانی ستوریست از ستورهای

الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى جَسَدِهَا قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ

بهشت و مقابل هر موی که بر جسم اوست کوشکیست در بهشت و مقابل هر موی

عَلٰى رَأْسِهَا جَارِيَةٌ مِنَ الْحُوْرِ الْعِيْنِ اَمَا عَلِمْتَ يَا دَاوٗدُ اَنَّ

که بر سر اوست کنیزکیست از حور عین آیا ندانستی ای داود که

الضَّحَايَا هِيَ الْمَطَايَا وَاَنَّ الضَّحَايَا تَمْحُو الْخَطَايَا وَتَدْفَعُ الْبَلَايَا

قربانیها مرکبها اند و قربانیها محو میکنند گناهها و دور میکنند بلاها

۶۵۹ ۵۳

مُرْ بِالضَّحَايَا فَإِنَّهَا فِدَاءُ الْمُؤْمِنِ كَفِدَاءِ إِسْحٰقَ مِنَ الذَّبْحِ
بفرما به تقربانیها پس ایشانها فدای مؤمن است مانند فدای اسحق از ذبح

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْسِنُوا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ يَوْمَ
و فرمود پیغمبر نیکو کنید قربانیهای خود را پس این مرکبهای شماست روز

الْقِيٰمَةِ وَرُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا رَفَعَهُ قَالَ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى
قیامت و روایت کرده شده است که علی رفع نموده روز که محشور کنیم پرهیزکاران را بسوی

الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ثُمَّ قَالَ وَهَلْ يَكُونُ الْوَفْدُ إِلَّا رُكْبَانًا عَلَىٰ نَجَائِبِهِمْ
رحمان در استقبال گروه پس گفت نمی باشد گروه مگر جماعت سوار ایشان بر شتران بزرگ

وَنَجَائِبُهُمْ ضَحَايَاهُمْ ثُمَّ يُؤْتَوْنَ بِنُوقٍ لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا
و شتران ایشان قربانیهای ایشان شده داده میشود ایشان را ناقها که ندیده است خلایق مانند آن

عَلَيْهَا الرِّحَالَةُ مِنَ الذَّهَبِ وَأَزِمَّتُهَا الزَّبَرْجَدُ ثُمَّ يَنْطَلِقُ
بر آن ناقها پالانها است از زر و مهارهای آن از زبرجد پس ترک میبرد

بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ حَتَّىٰ يَقْرَعُوا بَابَهَا وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
ایشان را بسوی بهشت تا بکوبند در بهشت را و روایت کرده شده است از نبی

أَنَّهُ قَالَ ضَحُّوا وَطِيبُوا بِهَا نَفْسًا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ أُضْحِيَّتَهُ
که قربانی کنید و خوش کنید بآن نفس را پس بدرستی که کسیکه گرفت قربانی

فَاسْتَقْبَلَ بِهَا الْقِبْلَةَ كَانَ دَمُهَا وَشَعْرُهَا مَحْصُورًا لَهُ
پس استقبال قبله کنان قربانی باشد خون و موی او نگهداشته شده برای او

إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَإِنَّ الدَّمَ إِذَا وَقَعَ فِي التُّرَابِ فَإِنَّمَا يَقَعُ فِي
تا روز قیامت پس بدرستی خون وقتیکه افتد در خاک پس بدرستیکه می افتد در

حِرْزِ اللّٰهِ أَنْفِقُوا يَسِيرًا تُؤْجَرُوا كَثِيرًا وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
حرز خدا خرج کنید کم را مژده داده میشوید بسیار و روایت کرده شده است که نبی

دَعَا بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ عَظِيمَيْنِ فَأَضْجَعَ أَحَدَهُمَا وَقَالَ
طلبید دو قوچ شاخدار بزرگ پس بر پهلو خوابانید یکی را و گفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ
ای بار خدا این از

مُحَمَّدٍ وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ أَتَىٰ بِالْآخَرِ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ
محمد است و از اهل بیت او پس ترک دوم بار خوابانید دوم را و گفت

اللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَعَنْ أُمَّتِهِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ
ای بار خدا این از محمد است و از امت او و روایت است از جابر بن عبد الله

النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين يوم النحر واخبرنا هبة الله

بدرستی آن پیغمبر صلعم قربانی داد دو بز در روز قربانی و خبر داد ما را هبة الله

عن محمد بن احمد بن الحارث المعدل الكوفي قال انبا القاضي

از محمد بن احمد بن حارث معدل کوفی گفت خبر داد ما را قاضی

محمد بن محمد بن عبد الله الجعفي انبا محمد بن جعفر الاشجعي

محمد بن محمد بن عبد الله جعفی خبر داد ما را محمد بن جعفر اشجعی

انبا علي بن المنذر الطريقي انبا ابن فضيل عن هشام عن

خبر داد ما را علی بن منذر طریقی خبر داد ما را ابن فضیل از هشام از

عروة عن ابيه عن عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

عروه از پدر خود از عائشه رض از پیغمبر صلعم بدرستی او فرمود

من قرب اضحيته يوم النحر لينحرها قربه الله تعالى الى

هرکه نزدیک کند قربانی خود را روز قربانی تا ذبح کند او را نزدیک کند او را خدا تعالی بسوی

الجنة فاذا نحرها غفر الله له باول قطرة تقطر من دمها

بهشت پس هرگاه ذبح کرد آمرزد خدا مر او را باول قطره که میچکد از خون آن

وجعلها الله تعالى له مركبا يوم القيمة الى المحشر ويعطى

و گرداند آن را خدا تعالی برای او مرکب روز قیامت بسوی محشر و داده شود

بعدد شعرها وصوفها حسنات وروي عن انس بن مالك

بعدد موهای او و پشم او نیکی و روایت کرده شد از انس بن مالک

ان النبي صلى الله عليه وسلم ضحى بكبشين اقرنين املحين فكان يذبح

که پیغمبر صلعم قربانی داد دو بز شاخدار املح پس بود که ذبح میکرد

ويسمي ويضع رجله على صفحتهما قال ابو عبيد الاملح ما

و تسمیه میگفت و مینهاد پای خود بر گردن او گفت ابو عبیده املح چیزیست

فيه بياض وسواد والسواد عليه وينظر في سواد ويبرك في

که در وی سپیدی و سیاهی باشد و سیاهی بیشتر باشد که ببیند در سیاهی و بنشیند در

سواد وروت عائشة رض انه امر النبي صلى الله عليه وسلم بكبش اقرن يطاء

سیاهی و روایت کرد عائشه رض که فرمود پیغمبر صلعم بگوسفند شاخدار که برود در

في سواد ويبرك في سواد فاتي به نضحي به فاضجعه وذبحه فقال

در سیاهی و بنشیند در سیاهی پس آورده شد آن پس قربانی داد و پهلو خوابانید و ذبح کرد

بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد وقال اصحاب

بسم الله الهی یا خدا قبول کن از محمد و از آل محمد و از امت محمد و گفت اصحاب ۱۲

الحديث قوله ويطأ في سواد وينظر في سواد معناه

حدیث قول او صلعم و یطأ فی سواد و ینظر فی سواد معنی او اینست

لكثرة شحمه ولحمه ما يظل في ظل نفسه وينظر فيه ويبرك

که از جهت بسیار فربهی او و گوشت او چیزیست که میرود در سایه نفس خود و نظر میکند در وی و می

فيه وقال اهل اللغة معنى السواد في هذا الموضع اي كان سواد

در آن سایه و گفته اند اهل لغت معنی سواد درینجا آنست که باشد هر دو دست او

اليدين والعينين والركبتين فصل في صلوة ليلة الاضحى

سیاه و هر دو چشم او و هر دو زانوی او در بیان نماز شب عید اضحی

وهي ان يصلي ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب خمسة

و آن اینست که گذارد دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه پانزده

عشر مرة وقل هو الله احد كذلك وقل اعوذ برب الفلق مثل

بار و سوره اخلاص همچنین و سوره الفلق مانند

ذلك وقل اعوذ برب الناس بعد ذلك فاذا سلم قرأ اية

این و سوره الناس نیز باین شمار پس هرگاه سلام دهد بخواند آیة

الكرسي ثلاث مرات واستغفر الله خمسة عشر مرة ثم يدعو

الکرسی سه بار و استغفار پانزده بار پس دعا کند

بما شاء من خير الدنيا والاخرة فصل والاضحية

آنچه خواهد از نیکوئی دنیا و آخرت و قربانی دادن

سنة لا يستحب تركها لمن قدر عليها عند الامام احمد و

سنت است مستحب نباشد ترک دادن آن کسی را که مقدور دارد بر آن نزد امام احمد و

مالك والشافعي رحمة الله عليهم وعند غيرهم هي واجبة و

مالک و شافعی رح و نزد غیر ایشان واجب است و

الاصل في استحبابها دون وجوبها ما روي عن ابن عباس

اصل در مستحب بودن آن بغیر وجوب آن آنست که روایت کرده شده از ابن عباس

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال امرت بالنحر وهو لكم سنة وفي خبر

از نبی صلعم که فرمود امر کرده شده ام بقربانی و آن بهر شما سنت است و در حدیث

اخر ثلث علي فرض ولكم تطوع النحر والوتر وركعتا الفجر و

دیگر سه چیز است که بر من فرض است و بر شما نفل قربانی دادن و وتر و دو رکعت فجر و

في حديث ام سلمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر

در حدیث ام سلمه گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه که درآید دهه

وَاَرَادَ اَحَدُكُمْ اَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَمَسَّنَّ شَعْرَهُ وَلَا بَشَرَهُ شَيْئًا تَعَلَّقَ
و خواست یکے از شما که قربانی کند پس مس نکند از موی قربانی و از ظاهر چرم او چیزی را فعل
الْاُضْحِيَةُ بِالْاِرَادَةِ وَمَا كَانَ وَاجِبًا بِالشَّرْعِ لَا يَتَعَلَّقُ بِالْاِرَادَةِ
قربانی را بخواهش هر کس و هر چه واجب است در شرع وابسته باراده نیست
فَصْلٌ وَاَفْضَلُهَا الْاِبِلُ ثُمَّ الْبَقَرُ ثُمَّ الْغَنَمُ وَلَا يُجْزِئُ اِلَّا
و بزرگترین قربانی شتر است پس تر گاو پس تر گوسفند و بسند نمیشود مگر
الْجَذَعُ مِنَ الضَّاْنِ وَالثَّنِيُّ مِنْ غَيْرِهِ اَمَّا الْجَذَعُ فَهُوَ مَا تَمَّ لَهُ
جذع از قسم گوسفند و ثنی از غیر او اما جذع پس آن بچه ایست که کامل شده
سِتَّةُ اَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ مَا تَمَّ لَهُ سَنَةٌ وَمِنَ الْبَقَرِ مَا تَمَّ
شش ماه و ثنی از بز بچه ایست که کامل شده سال یکسال و از گاو بچه ایست که تمام
لَهُ سَنَتَانِ وَمِنَ الْاِبِلِ مَا تَمَّ لَهُ خَمْسُ سِنِيْنَ وَتُجْزِئُ الشَّاةُ
مر او را دو سال و از شتر بچه ایست که کامل شده باشد مر او را پنج سال و بسند میشود بز
عَنْ وَاحِدٍ وَالْبَدَنَةُ مِنَ الْاِبِلِ وَالْبَقَرِ عَنْ سَبْعَةٍ وَاَفْضَلُ
از یک کس و شتر و گاو از هفت کس و بزرگترین
الضَّحَايَا الشُّهْبُ ثُمَّ الصُّفْرُ ثُمَّ السُّوْدُ وَالْاَفْضَلُ اَنْ يَذْبَحَهَا
قربانیها سفید است پس تر زرد پس تر سیاه و بهتر آنست که آن را ذبح کند
بِنَفْسِهِ وَاِنْ لَمْ يُحْسِنْ فَلْيَشْهَدْ ذَبْحَهَا وَيَاْكُلُ ثُلُثَهَا وَ
خود و اگر نیکو نداند پس باید که حاضر شود ذبح کردن آن و بخورد سوم حصه او و
يُهْدِي ثُلُثَهَا وَيَتَصَدَّقُ بِثُلُثِهَا وَيَجْتَنِبُ فِيْهَا الْمَعِيْبَةَ
هدیه دهد سوم حصه او و صدقه کند سوم حصه او و پرهیز کند در آن قربانی عیبناک را
وَالْعُيُوْبُ خَمْسَةٌ فَلَا يُضَحِّي بِعَضْبَاءِ الْقَرْنِ وَالْاُذُنِ وَهِيَ
و عیب ها پنج اند پس قربانی نکنند شکسته شاخ و بریده گوش و آن
مَا ذَهَبَ اَكْثَرُ اُذُنِهَا اَوْ قَرْنِهَا وَقِيْلَ مَا ذَهَبَ ثُلُثُ اُذُنِهَا
چیزیست که رفته باشد اکثر گوش او یا شاخ او و گویند که چیزیست که رفته باشد سوم حصه
اَوْ قَرْنِهَا وَكَذٰلِكَ لَا يُضَحِّي بِالْجَمَّاءِ لِاَنَّهَا كَالْعَضْبَاءِ فِي اَصَحِّ
شاخ او و همچنین قربانی نکنند بی شاخ را زیرا که آن همچو عضباست در صحیح ترین
الْقَوْلَيْنِ وَلَا بِالْعَوْرَاءِ الْبَيِّنِ عَوَرُهَا وَهِيَ مَا انْخَسَفَتْ عَيْنُهَا
دو قولها و نه بکور که ظاهر است کوری او و آن عوراء چیزیست که تاریک شده است چشم او
وَذَهَبَتْ وَلَا بِالْعَجْفَاءِ الَّتِي لَا تُنْقِي وَهِيَ الْهَزِيْلَةُ الَّتِي لَا
و رفته باشد و نه بلاغر که پاک کرده نشود و آن لاغر است که نیست

لا تمشي بها ولا بالعجفاء البين عجفها وهي التي لا تقدر

مغز ورد ... ونه بلاغرے که ظاهر باشد لاغرے او و آن حیوانیست که قادر نباشد

على المشي مع الشرح ولا المتاركة في العلف لضعفها ولا

بر رفتن با جمله چارپایان در صحرا و ... کرده شود ... از جهت ضعیفی

بالمريضة البين مرضها ولا بالجرباء التي جربها يفسد

بیمارے که ظاهر باشد بیمارے او و نه بگرگین که ... گرگین او فاسد میکند

اللحم وقد نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يضحى بالمقابلة وهي ما قطع

گوشت را و تحقیق منع فرمود رسول ص از آنکه قربانی کرده شود بمقابله و آن مقابله آنچه بریده شده

شيء من مقدم اذنها وبقي معلقا ولا بالمدابرة وهي ما قطع

چیزے از پیش گوش او و مانده باشد معلق و نه قربانی کرده شود بمدابره و آن آنچه بریده شده

شيء من خلف اذنها ولا بالخرقاء وهي ما ثقب الكي اذنها

چیزے از پس گوش او و نه بخرقا و آن اضحیه است که سوراخ کرده داغ گوش او را

ولا بالشرقاء وهي ما شق الكي اذنها وذلك محمول على نهي

و نه بشرقا و آن اضحیه است که دریده باشد داغ گوش او و این محمول است بر منع

تنزيه لا على نهي تحريم والاولى ان يجتنب ذلك وان ضحى

تنزیهی نه بر منع تحریمی و بهتر آنست که پرهیز کرده شود از این و اگر قربانی داد

بها جاز وايام النحر ثلثة يوم العيد بعد الصلوة او قدرها

بآن جائز است و روزهاے قربانی سه است روز عید بعد نماز یا بمقدار نماز

ويومان بعده هو مذهب اكثر الفقهاء وقال الشافعي رح

و دو روز پس آن و آن مذهب اکثر فقیهان است و گفت شافعی رح

يوم العيد وايام التشريق الثلاثة والذي ذكرنا من انه

روز عید و روزهاے تشریق سه روز است و آنچه یاد کردیم ما او را

ثلاثة ايام منقول عن عمر وعلي وابن عباس وابي هريرة

سه روز است منقول است از عمر و علی و ابن عباس و ابی هریره

رضوان الله تعالى عليهم اجمعين ومن ضحى قبل صلوة الامام

رض و هر که قربانی داد پیش از نماز امام

فهي شاة لحم لا يحصل له بذلك ثواب الاضحية لما روي

پس آن قربانی بز گوشت است حاصل نشود مر او را بآن ثواب قربانی از جهت آنچه روایت کرده شد

عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

از شعبی از براء بن عازب گفت خطبه خواند برما رسول الله ص

يوم النحر بعد الصلوة فقال من صلى صلوتنا ونسك نسكنا

روز قربانی بعد نماز پس فرمود کسیکه نماز گزارد نماز ما و قربانی داد قربانی ما

فقد اصاب اصحاب النسك ومن نسك قبل الصلوة فتلك

پس تحقیق رسید بصواب قربانی را قبله و کسیکه قربانی داد پیش از نماز پس آن

شاة لحم فقام ابو بردة بن نيار رض فقال يا رسول الله لقد

بکری گوشت است پس برخاست ابو برده بن نیار رض پس گفت یا رسول الله هر آئینه

نسكت قبل ان اخرج الى الصلوة وعرفت ان اليوم يوم اكل

قربانی دادم پیش از آنکه برآیم بسوی نماز و شناختم که امروز روز خوردن

وشرب فتعجلت فاكلت واطعمت اهلي وجيراني فقال رسول

و نوشیدن است پس شتاب کردم و خوردم و خورانیدم اهل خود را و همسایگان خود را پس فرمود

الله صلى الله عليه وسلم تلك شاة لحم فقال ان عندي عناقا جذعة

رسول الله صلعم آن قربانی بز گوشت است پس گفت ابو برده بدرستی نزد من بزغاله ششماهه است

هي خير من شاتي لحم فهل تجزي عني فقال صلى الله عليه وسلم نعم ولا تجزي

آن بهتر است از دو بز گوشت پس آیا بسنده است از من پس فرمود صلعم بلی و بسنده نیست

عن احد بعدك وعن الاسود بن قيس قال شهدت النبي صلى الله عليه وسلم

از هیچ کس بعد از تو و در روایت از اسود بن قیس گفت دیدم نبی صلعم را

يوم النحر بقوم ذبحوا قبل الصلوة فقال صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل

روز قربانی که گذشت بقومی که ذبح کرده بودند پیش از نماز پس فرمود صلعم هر که ذبح کرد پیش از

الصلوة فليعد وفي بعض الاخبار من كان ذبح قبل ان يصلي

نماز پس بگو که باز گرداند و در بعضی احادیث است هر که باشد که ذبح کرد پیش از اینکه نماز گزارد

فليعد اخرى مكانها ومن لم يكن ذبح فليذبح فصل

پس باید باز گرداند دیگری بجای او و کسیکه نبوده است که ذبح کرده پس بگو که ذبح کند

في ذكر ايام التشريق قال الله تعالى واذكروا الله في ايام

در ذکر ایام تشریق فرمود خدای تعالی و یاد کنید خدا را در روزهای

معدودات يعني بالذكر التكبير ادبار الصلوات وعند

شمرده مراد یاد کردن تکبیر است پس از نمازها و نزدیک

الجمرات يكبر مع كل حصاة وغيرها من الاوقات يستحب ذلك

انداختن سنگریزها با هر سنگ و غیره از اوقات مستحب است این

من اول العشر الى اخر ايام التشريق قوله في ايام معدودات

از اول ده تا آخر روزهای تشریق قوله تعالی در روزهای شمرده شده

يعني أيام التشريق أيام منى لثلاث وأما المعلومات

فهي أيام العشر وعلى هذا أكثر العلماء يدل عليه قوله تعالى

فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه وإنما يكون التعجل في

أيام التشريق في يومين منها أو جميع الثلاث قال ابن

عباس رض أمر الله تعالى بذكره في الأيام المعدودات وهي أيام

التشريق ثلاثة أيام بعد النحر وجعلها معدودة لقلتها

في أيام هي لك كقوله تعالى في شهر رمضان أيامًا معدودات

لقلتها من بين الشهور وكما قال تعالى وشروه بثمن بخس

دراهم معدودة وقيل إنما سميت معدودة لأنها تعد

من أيام الحج فيعرف فيها ما عليه من أفعال الحج من المبيت

بمزدلفة ورمي الجمار بمنى وقال الزجاج تستعمل المعدودات

في اللغة للشيء القليل فسميت بذلك لأنها ثلاثة أيام

فالأيام المعدودات ثلاثة أيام التشريق والذكر المأمور

فيها التكبير عن نافع عن ابن عمر رض أنه قال الأيام المعدودة

ثلاثة أيام يوم النحر ويومان بعده وقال إبراهيم النخعي

المعدودات ايام العشر والمعلومات ايام النحر وسبب

معدودات روزها ده‌گانه ذی الحجه و معلومات روز قربانی و سبب

امر الله تعالى المسلمين بالذكر في هذه الاية والتي قبلها

امر کردن خدای تعالی مسلمانان را بذکر در این آیت و آیتی که اول از این

قوله عز وجل فاذكروا الله كذكركم اباءكم على ما ذكر المفسرون

آیت پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را بر طریقی که ذکر کرده اند مفسران

ان العرب كانوا اذا فرغوا من حجهم وقفوا عند البيت و

اینست که عرب بوده اند که هرگاه فارغ میشدند از حج خود می ایستادند نزدیک خانه کعبه و

ذكروا مآثر اباءهم ومفاخرهم وكان الرجل يقول ان ابي

یاد میکردند بزرگیهای پدران خود را و فخرهای ایشان و بود مرد که میگفت که پدر من

كان يقري الضيف ويطعم الطعام وينحر الجزور ويفك

بود که مهمانی میکرد مهمان را و طعام میداد و میکشت شتران خود را و خلاص میکرد

العاني ويجز النواصي ويفعل كذا وكذا ويتفاخرون بذلك

بندیان را و آزاد میکرد بندگان را و میکرد چنین و چنین و فخر میکردند باین

فامرهم الله عز وجل بذكره فانزل الله عز وجل فاذكروا الله

پس امر کرد ایشان را خدای تعالی بیاد کردن خود پس فرو فرستاد خدا [illegible] پس یاد کنید خدای را

كذكركم اباءكم او اشد ذكرا الى قوله تعالى واذكروا الله

مانند یاد کردن شما پدران خود را تا قول خود تعالی و یاد کنید خدای را

في ايام معدودات وقال جل وعلا فاذكروني فانا الذي فعلت

در روزهای معدوده و فرمود جل و علا پس یاد کنید مرا پس من آنم که کردم

ذلك لكم وباباءكم واحسنت اليكم واليهم وقال السدي

این کار برای شما و به پدران شما و نیکوئی کردم بسوی شما و بسوی پدران شما و گفت سدی

كانت العرب اذا قضت مناسكها واقاموا بمنى يقوم الرجل

بوده اند مردم عرب که هرگاه ادا میکردند عبادتهای حج خود را و می ایستادند بمنی می ایستاد مرد

فيسال الله عز وجل ويقول اللهم ان ابي كان عظيم

پس سوال میکرد خدای عز و جل را و میگفت ای بار خدایا پدر من بود بزرگ

الجفنة عظيم القبة وكثير المال فاعطني مثل ذلك ليس

کاسه بزرگ [illegible] و بسیار مال را پس بده مرا مانند این نبود که

يذكر الله عز وجل انما يذكر اباءه ويسال ان يعطى في دنياه

یاد میکرد [illegible] بلکه یاد میکرد پدران خود را و میخواست که بدهد خدا [illegible] در دنیای او

فانزل الله تعالى هذه الآية وقال ابن عباس وعطاء والربيع

پس نازل کرد خدای تعالی این آیت را وگفت ابن عباس وعطا وربیع

والضحاك معناه فاذكروا الله تعالى كذكر الصبيان

وضحاک رح یعنی آن آیت پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن کودکان

الصغار الآباء وهو قول الصبي أول ما يفصح ويفقه

پدران را وآن گفتن کودک است اول بار که گویا میشود و دریابد

كلام أبه وامه ثم يلهج بابيه وامه عن عمر بن مالك عن

سخن را ابه وامه پس حریص گردد به پدر ومادر خود روایت از عمر بن مالک از

ابي الجوزاء قال قلت لابن عباس رضه اخبرني عن قول الله عز

ابی جوزا گفت گفتم مر ابن عباس را رضه خبر ده مرا از قول خدای تعالی عز وجل

وجل فاذكروا الله كذكركم آباءكم او اشد ذكرا وقد يأتي

پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را

على الرجل يوم لا يذكر فيه اباه فقال ابن عباس ليس كذلك

بر مرد روزی که یاد نکند در آن روز پدر خود را پس گفت ابن عباس رضه نیست معنی این

ولكن ان تغضب لله عز وجل اذا عصي اشد من غضبك

ولیکن مراد این است که خشم گیری از جهت خدای عز وجل وقتیکه بی فرمانی او کرده شود زیاده تر از خشم

لوالديك اذا شتما وعن محمد بن كعب القرظي فاذكروا الله

از جهت پدر ومادر تو وقتیکه دشنام داده شوند وروایت از محمد بن کعب پس یاد کنید خدا را

كذكركم آباءكم او اشد ذكرا يعني بل اشد كقوله او يزيدون

مانند یاد کردن شما پدران خود را بل زیاده تر یعنی بل بیشتر مانند قول خدای تعالی

اي بل يزيدون قال مقاتل او اشد ذكرا اي اكثر ذكرا كقوله

بلکه زیاده گفت مقاتل یعنی اکثر است مانند قول خدای تعالی

او اشد قسوة او اشد خشية فصل وقد سمى الله عز

یعنی بیشتر از روی سختی و بیشتر از روی ترس وتحقیق نام نهاد خدای عز وجل

وجل اشياء في القرآن ذكرا من ذلك سمى التورية ذكرا فقال

چند چیز را در قرآن ذکر بعضی از آن نام نهاد توریت را ذکر پس فرمود

عز وجل فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وسمى

پس سوال کنید اهل توریت را اگر هستید شما نمیدانید و نام نهاد

القرآن ذكرا قوله عز وجل وهذا ذكر مبارك انزلناه وسمى

قرآن را ذکر فرمود خدای تعالی این ذکر یعنی قرآن مبارک است که فرستادیم او را

اللوح المحفوظ ذكرا قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من

لوح محفوظ را ذکر فرمود خدای تعالی و بتحقیق نوشتیم ما در زبور از

بعد الذكر يعني من بعد اللوح المحفوظ وسمى الموعظة ذكرا

پس از ذکر یعنی بعد از لوح محفوظ و نامید موعظت را ذکر

قوله عز وجل فلما نسوا ما ذكروا به وسمى الرسول ذكرا

فرمود خدای تعالی پس هرگاه فراموش کردند چیزی که پند داده شدند بآن و نامید رسول را ذکر

قوله عز وجل قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا والخبر ذكرا

فرمود خدای تعالی بتحقیق فرستاد بسوی شما ذکر را که رسول است و نامید خبر را ذکر

قوله عز وجل هذا ذكر من معي وذكر من قبلي والشرف ذكرا

فرمود خدای عز وجل ... و نامید شرف را ذکر

قوله عز وجل انه لذكر لك ولقومك والتورية ذكرا

فرمود خدای عز وجل این بدرستی بزرگی است مر ترا و مر قوم ترا و نامید توریة را ذکر

قوله عز وجل ذلك ذكرى للذاكرين والصلوة ذكرا

فرمود خدای تعالی آن توریت ذکر است مر خوانندگان را و نامید نماز را ذکر

قوله عز وجل فاذكروا الله كما علمكم وسمى صلوة العصر ذكرا

فرمود خدای تعالی پس نماز گزارید خدای را چنانچه آموخت شما را و نامید نماز عصر را ذکر

قوله عز وجل اني احببت حب الخير عن ذكر ربي يعني صلوة العصر

فرمود خدای عز وجل حکایت از سلیمان ... و نامید ...

والجمعة ايضا ذكرا قوله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله والشفاعة ذكرا

و نامید جمعه را نیز ذکر فرمود خدای تعالی پس کوشش کنید بسوی ذکر الله یعنی نماز جمعه ...

قوله عز وجل اذكرني عند ربك وسمى الطاعة ذكرا

فرمود خدای تعالی حکایت از یوسف ع یاد کن مرا یعنی شفاعت کن مرا نزد پروردگار خود و نامید طاعت را ذکر

قوله عز وجل فاذكروني اذكركم معناه اذكروني بالطاعة

فرمود خدای تعالی پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را معنی آن اینست که یاد کنید مرا بطاعت

اذكركم بالمغفرة وسمى الندامة ذكرا قوله عز وجل اذا

یاد کنیم شما را بمغفرت و نامید ندامت را ذکر فرمود خدای تعالی هرگاه

ظلموا انفسهم ذكروا الله اي ندموا بالقلب واستغفروا

ظلم کردند بر نفسهای خود یاد کردند خدای را یعنی پشیمان شدند بدل و آمرزش خواستند

باللسان وسمى التكبير ذكرا قوله عز وجل واذكروا الله في

بزبان و نامید تکبیر را ذکر فرمود خدای عز وجل و یاد کنید خدا را در

أيام معدودات يعني أيام التشريق فصل واختلفوا

لم سميت أيام التشريق فقال قوم لأن المشركين كانوا

يقولون أشرق ثبير كيما نغير يعني ادخل في الشروق يا ثبير

وهو اسم جبل كيما نغير أي كيما ندفع لأنهم كانوا لا

يدفعون ولا يفيضون من المزدلفة إلا بعد أن تشرق

الشمس فجاء الإسلام فأبطل ذلك وقيل إنما سميت أيام

التشريق لأنهم كانوا يشرقون فيها لحوم الأضاحي و

تشريق اللحم أن يشرح ويشرق في الشمس ويسمى القديد

شرائق اللحم وقيل بل سميت لصلوة يوم النحر والتشريق

صلوة العيد وإنما أخذ من شروق الشمس لأن ذلك

وقتها وسمي المصلى المشرق لأن الناس يبرزون فيه للشمس

فسمي يوم العيد يوم التشريق لهذا المعنى ثم صارت

أيام التشريق تبعا للعيد وقيل لذي النون المصري رحمه الله

لم سمي الموقف بالمشعر ولم يسم بالحرم فقال لأن الكعبة

بيته والحرم حجابه والمشعر بابه فلما قصده الوافدون

أو وقفهم بالباب الأول يتضرعون إليه ثم أوقفهم
ایستاده کرد ایشان را بدر اول که تضرع میکنند بسوی او پس ایستاده کرد ایشان را
بالحجاب الثاني وهو المزدلفة فلما نظر إلى تضرعهم
در پرده دوم که آن مزدلفه است پس هرگاه دید بسوی زاری ایشان
أمرهم بتقريب قربانهم فلما أن قربوها وتطهروا من
امر کرد ایشان را بنزدیک قربانیهای ایشان پس هرگاه قربانی دادند و پاک گشتند از
الذنوب أمرهم بالزيارة على الطهارة فقيل له لم كره
گناهان امر کرد ایشان را بزیارت بر پاکی پس گفته شد چرا مکروه کرده شده
الصيام في أيام التشريق قال لأن القوم زوار الله تعالى
روزه در ایام تشریق گفت از جهت آنکه گروه زوار خدای تعالی
وهم في ضيافته ولا ينبغي للضيف أن يصوم عند
و ایشان در ضیافت خدا [illegible] و سزاوار نیست مهمان را که روزه دارد نزدیک
من أضافه فقيل له يا أبا الفيض ما معنى تعلق الرجل
کسیکه ضیافت کرد او را پس گفته شد مر او را ای ابو الفیض چیست معنی آویختن مرد
بأستار الكعبة قال مثله كمثل رجل بينه وبين صاحبه
به پردهای کعبه گفت ابو الفیض مانند او مانند مردیست که در میان او و در میان صاحب او
جناية فهو متعلق بذيل رجال يشفعون له أن يهب له
گناهیست پس او آویزنده است بدامن مردم که شفاعت کنند او را که ببخشند مر او را
جرمه فصل واختلف في قدر التكبير في هذه الأيام
گناه او و اختلاف کرده شده است در قدر تکبیر درین ایام
قال نافع رض كان عمر وعبد الله ابنه رض يكبران بمنى
گفت نافع رض بوده است عمر و عبد الله پسر او رض که تکبیر میگفتند در منی
هذه الأيام عقيب الصلوة وفي المجلس وعلى الفراش وفي الفسطاط
درین روزها پس از نماز و در مجلس و بر فرش و در خیمه
وفي الطريق ويكبر الناس بتكبيرهما ويتأولان هذه
و در راه و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر ایشان و تاویل میکردند این
الآية فالاتفاق حاصل على كون التكبير سنة وإنما
آیت پس اتفاق حاصل است به بودن تکبیر سنت و جز این نیست
الاختلاف في قدره وكان علي رض يكبر من صلوة الغداة
که خلاف در قدر اوست و بوده است که علی رض تکبیر میگفت از نماز بامداد

من يوم عرفة الى صلوة العصر من آخر ايام التشريق وهو

از روز عرفه تا نماز عصر از آخر ایام تشریق و آن

مذهب امامنا احمد بن محمد بن حنبل رحمه الله تعالى واحد

مذهب امام ماست که احمد حنبل است و یکی از

اقوال الشافعي ره ومذهب ابي يوسف ومحمد بن الحسن وهو

قولهای شافعی ست رح و مذهب ابو یوسف و محمد بن حسن و آن

اولى الاقاويل واجمعها وكان عبد الله بن مسعود رض يكبر

بهترین قولهاست و جمع کننده ترین اقوال است و بود عبد الله بن مسعود رض تکبیر میگفت

من صلوة الغداة يوم عرفة الى صلوة العصر من يوم النحر

از نماز بامداد روز عرفه تا نماز عصر از روز قربانی

وهو مذهب الامام الاعظم ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه

و آن مذهب امام اعظم ابو حنیفه است رض

وكان ابن عباس وزيد بن ثابت رضي الله تعالى عنهم يكبران

و بود ابن عباس و زید بن ثابت رض که تکبیر میگفتند

من صلوة الظهر من يوم النحر الى صلوة العصر من آخر ايام

از نماز ظهر از روز قربانی تا نماز عصر از آخر روزهای

التشريق وهو قول عطاء والاظهر من مذهب الشافعي ره

تشریق و آن قول عطا ست و ظاهر ترین از مذهب شافعی رح

ان يبدء بالتكبير من صلوة الظهر يوم النحر الى صلوة الفجر

که ابتدا کند تکبیر از نماز ظهر روز قربانی تا نماز فجر

من آخر ايام التشريق اقتداء بالحاج وهو مذهب الامام

از آخر روزهای تشریق پیروی کردن بحاجیان و آن مذهب امام

مالك وللشافعي ره قول ثالث اوله من صلوة المغرب ليلة

مالک است و شافعی را رح قول سومی ست اول او از نماز شام شب

النحر الى صلوة الصبح من آخر ايام التشريق واما لفظ التكبير

قربانی ست تا نماز صبح از آخر روزهای تشریق و اما لفظ تکبیر

فكان ابن مسعود رض يكبر اثنين الله اكبر الله اكبر لا اله

پس بود ابن مسعود رض که تکبیر میگفت دو بار الله اکبر الله اکبر نیست هیچ معبود

الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد وهو مذهب امامنا

مگر خدا و خدا بزرگ است خدا بزرگ است و برای خدا است ستایش و آن مذهب امام ما

أحمد وأبي حنيفة رض وأهل العراق وعن مالك رحمه الله تعالى
أنه كان يقول الله أكبر الله أكبر ثم يقطع فيقول الله أكبر
لا إله إلا الله وكان سعيد بن جبير والحسن رحمهما الله تعالى
يقولان الله أكبر الله أكبر الله أكبر ثلاثا نسقا ثم يقول
التكبير إلى آخره على ما ذكرنا أولا وهو مذهب الشافعي رح
وأهل المدينة وعن قتادة أنه كان يقول الله أكبر كبيرا
الله أكبر على ما هدانا الله أكبر ولله الحمد وروى أبو هريرة
رض أن رسول الله صلى الله عليه قال أيام منى أيام أكل وشرب وذكر
الله تعالى وعن جعفر بن محمد رض أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه
بعث مناديا فنادى في أيام التشريق أنها أيام أكل وشرب
وبعال فصل وإن كان محرما من صلوة الظهر يوم
النحر إلى آخر أيام التشريق عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى
وكذلك في الصحيح عنه لا يكبر إلا إذا صلى الفرض في جماعة
ولا يكبر إذا كان وحده ولا عقيب النوافل فصل وهذا
التكبير الذي ذكرناه في عيد الأضحى مثله في عيد الفطر

بل آكد في ليلة الفطر لقول الله عز وجل ولتكملوا

بلکه مستحب است آن تکبیر در شب فطر از جهت فرمودن خدای تعالی و باید که کامل کنید شما

العدة ولتكبروا الله على ما هداكم الآية غير أن ابتداءه

عدد روزه را و تکبیر گوید خدای را بر آنچه هدایت کرد شما را تا آخر آیه مگر آنکه ابتدای

من بعد غروب الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من

بعد غروب آفتاب است شب عید فطر تا آنکه فارغ شود امام از

خطبتي العيد يوم العيد ثم ينقطع وقال الإمام أبو حنيفة

هر دو خطبه عید روز عید بعد از آن قطع شود و گفت امام ابو حنیفه رحمه

رض ليس في الفطر تكبير مسنون وقال مالك يكبر يوم الفطر

نیست در فطر تکبیر مسنون و گفت مالک تکبیر گوید روز عید فطر

دون ليلته ويكون وقته إلى أن يأتي المصلى ويخرج الإمام

نه در شب آن و باشد وقت آن تکبیر تا آمدن به نمازگاه و برآمدن امام

ويظهر الناس للصلوة وقال الشافعي ره يكبر من غروب

و ظاهر شدن مردم برای نماز و گفت شافعی رحمه الله تکبیر گوید از غروب شدن

الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من خطبتي العيد

آفتاب شب عید تا آنکه فارغ شود امام از هر دو خطبه عید

يوم العيد وقال في قول يكبر من غروب الشمس ليلة العيد

روز عید و گفت در قولی تکبیر گوید از غروب شدن آفتاب شب عید

إلى أن يظهر الإمام في المصلى وقال في قول إلى أن يحرم بالصلوة

تا آنکه ظاهر شود امام در مصلی یعنی نمازگاه و گفت در قولی دیگر تا احرام بندد به نماز

وفي قول إلى أن يفرغ من الصلوة مجلس في فضائل يوم

و در قولی دیگر تا آنکه فارغ شود از نماز مجلس در فضائل روز

عاشوراء قال الله عز وجل إن عدة الشهور عند الله اثنا

عاشورا گفت خدای تعالی بدرستی شمار ماهها نزد خدای تعالی

عشر شهرا في كتاب الله إلى قوله منها أربعة حرم وقد تقدم

دوازده ماه است در کتاب خدای تعالی تا قول او از آن چهار ماه حرام است و تحقیق

ذكر ذلك وإن منها المحرم فهذا الشهر من الأشهر المحرمة

ذکر این و بدرستی از آن ماهها حرام ماه محرم است پس این ماه از ماههای محرم است

عند الله تعالى وفيه يوم عاشوراء الذي عظم الله تعالى أجر

نزد خدای تعالی و در آن روز عاشورا است آنکه بزرگ گردانیده است خدای

من اطاعه فيه من ذلك ما اخبرنا به ابو نصر عن والده
کسیکه اطاعت کرده آن ماه را ... از آنجمله چیزیست که خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله
باسناد خود از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم

عليه من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلثون يوما ومن
هرکه روزه داشت روزی از ماه محرم پس مر او راست بمقابله هر روزی سی روز و از آنجمله

ذلك ما روی عن میمون بن مهران عن ابن عباس ايضا رض قال
چیزیکه روایت کرده شده است از میمون بن مهران از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه من صام عاشوراء من المحرم اعطي ثواب
فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را

عشرة الاف ملك ومن صام يوم عاشوراء من المحرم اعطي ثواب
ده هزار فرشته را و هرکه روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود او را ثواب

عشرة الاف شهيد وثواب عشرة الاف حاج ومعتمر ومن
ده هزار شهید و ثواب ده هزار حاجیان و عمره کنندگان و کسیکه

مسح بيده على رأس يتيم يوم عاشوراء رفع الله تعالى له بكل
مسح کرد بدست خود بر سر یتیم روز عاشورا بلند کند خدای تعالی مر او را بمقابله هر

شعرة على رأسه درجة في الجنة ومن فطر مؤمنا ليلة عاشوراء
موی که بر سر اوست درجه در بهشت و کسیکه افطار کنانید مؤمن را شب عاشورا

فكانما افطر عنده جميع امة محمد صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم
پس گویا که افطار کنانید نزد او همه امت محمد صلعم و سیر کرد شکمهای ایشانرا

قالوا يا رسول الله لقد فضل الله تعالى يوم عاشوراء على سائر
گفتند صحابه یا رسول الله هر آینه فضل داده خدای تعالی روز عاشورا را بر همه

الايام قال صلى الله عليه وسلم نعم خلق الله تعالى السموات في
روزها فرمود صلعم بلی پیدا کرد خدای تعالی آسمانها را در

يوم عاشوراء وخلق الجبال يوم عاشوراء وخلق البحار يوم عاشوراء
روز عاشورا و پیدا کرد کوهها را روز عاشورا و پیدا کرد دریاها را روز عاشورا

وخلق القلم يوم عاشوراء وخلق اللوح يوم عاشوراء وخلق آدم
و پیدا کرد قلم را روز عاشورا و پیدا کرد لوح را روز عاشورا و پیدا کرد آدم را

يوم عاشوراء وادخله الجنة يوم عاشوراء وولد ابرهيم عليه السلام
روز عاشورا و درآورد او را در بهشت روز عاشورا و پیدا کرده شد ابراهیم علیه السلام

AZAD LIBRARY A.M.U

يوم عاشورا وفدى ابنه من الذبح وغرق فرعون يوم

روز عاشورا و فدا داده شد پسر او را از ذبح و غرق شد فرعون روز

عاشورا وكشف الله تعالى البلاء عن ايوب عليه السلام يوم

عاشورا و دور کرد خدای تعالی بلا از ایوب ع روز

عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عليه السلام يوم عاشورا

عاشورا روز توبه قبول کرد خدای تعالی از آدم ع روز عاشورا

وغفر الله تعالى ذنب داود عليه السلام يوم عاشورا وولد

و آمرزید خدای تعالی گناه داود ع روز عاشورا و زائیده شد

عيسى عليه السلام يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم عاشورا

عیسی ع روز عاشورا و روز قیامت در روز عاشورا است

وفي لفظ آخر عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

و در لفظ دیگر روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له عبادة ستين سنة بصيامها

روزه داشت روز عاشورا را بنویسد خدای تعالی مر او را عبادت شصت ساله بروزه و

وقيامها ومن صام يوم عاشورا اعطي ثواب الف شهيد ومن

شب زنده داشتن آن و هر که روزه داشت روز عاشورا داده شود مر او را ثواب هزار شهید و هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له اجر اهل سبع سموات ومن

روزه داشت روز عاشورا بنویسد خدای تعالی مر او را مزد اهل هفت آسمان و هر که

فطر مؤمنا يوم عاشورا فكانما افطر عنده جميع امة محمد

افطار کناند مؤمنی را روز عاشورا پس گویا افطار کناند نزد او همه امت محمد را

صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم ومن مسح رأس يتيم في يوم عاشورا رفعت

ص و سیر گرداند شکمهای ایشان را و هر که مسح کند سر یتیم را در روز عاشورا بر داشته شود

له بكل شعرة على رأسه درجة في الجنة فقال عمر بن الخطاب رض

مر او را بعوض هر موی که بر سر یتیم درجه در بهشت پس گفت عمر بن الخطاب رض

يا رسول الله لقد فضلنا الله تعالى بيوم عاشورا قال صلى الله عليه

یا رسول الله ص هر آئینه فضل داد خدای تعالی ما را بروز عاشورا فرمود

نعم خلق الله تعالى السموات يوم عاشورا والارض كمثله و

آری بیافرید خدای تعالی آسمانها را بروز عاشورا و زمین را نیز مانند آن و

خلق الجبال يوم عاشورا والنجوم كمثله وخلق العرش يوم عاشورا

آفرید کوهها را روز عاشورا و ستارگان را مانند آن و آفرید عرش را روز عاشورا

والكرسي كمثله وخلق اللوح يوم عاشورا والقلم كمثله و ۵ ملک مانند

وکرسی مانند آن و آفرید لوح را روز عاشورا و قلم مانند آن و ستون و

خلق جبرئيل يوم عاشورا والملائكة كمثله وخلق آدم عم بالفتح تخت

آفرید جبرائیل را روز عاشورا و فرشتگان مانند آن و آفرید آدم ع را کردن چیزی

في يوم عاشورا وولد ابرهيم عم في يوم عاشورا ونجاه الله

روز عاشورا و زائیده شد ابراهیم ع روز عاشورا و نجات داد او را خدای

تعالى يوم عاشورا وفداه الله ابنه يوم عاشورا وغرق فرعون و بالکسر

روز عاشورا و فدا داد او را خدای تعالی از پسر او روز عاشورا و غرق کرد فرعون را

في يوم عاشورا ورفع ادريس عليه السلام في يوم عاشورا مالک

روز عاشورا و برداشت ادریس را روز عاشورا

وكشف الضر عن ايوب عليه السلام في يوم عاشورا ورفع

و دور کرد ضرر از ایوب ع روز عاشورا و برداشت

عيسى عليه السلام في يوم عاشورا وولد عيسى عليه السلام و ۱۲ ارشید

عیسی را روز عاشورا و زائیده شد عیسی

في يوم عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عم في يوم عاشورا ٦٧٦

روز عاشورا و توبه داد خدای تعالی آدم را روز عاشورا

وغفر ذنب داود عم في يوم عاشورا واعطى الله الملك

و آمرزید گناهان داود ع را روز عاشورا و داد خدای تعالی ملک

لسليمان عليه السلام في يوم عاشورا واستوى الرب تعالى

سلیمان را روز عاشورا و مستوی شد پروردگار

وتبارك على العرش في يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم

و تبارک بر عرش در روز عاشورا و روز قیامت در روز

عاشورا واول مطر نزل من السماء يوم عاشورا واول رحمة

عاشورا است و اول باران که نازل شد از آسمان روز عاشورا و اول رحمت

نزلت في يوم عاشورا ومن اغتسل يوم عاشورا لم يمرض مرضا

نازل شد در روز عاشورا و هر که غسل کرد روز عاشورا مریض نشود هیچ بیماری

الا مرض الموت ومن اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم ترمد عينه

مگر مرض موت و هر که سرمه کرد در روز عاشورا درد نکند چشم او

تلك السنة كلها ومن عاد مريضا يوم عاشورا فكانما عاد

در همه این سال و هر که عیادت کرد بیمار را روز عاشورا پس گویا که عیادت کرد

ولد آدم ومن سقى شربة من ماء يوم عاشوراء فكأنما لم

تمام اولاد آدم را ... و هر که بنوشاند شربتی از آب روز عاشورا پس چنانستی که

يعص الله طرفة عين ومن صلى أربع ركعات يوم عاشوراء

نافرمانی نکرده خدای تعالی را یک چشم زدن و هر که گزارد چهار رکعت روز عاشورا

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنجاه بار سوره اخلاص

هو الله أحد غفر الله تعالى له ذنوب خمسين عاما ماضيا

بیامرزد خدای تعالی اورا گناهان پنجاه سال گذشته

وخمسين عاما مستقبلا وبنى الله تعالى له في الملأ الأعلى

و پنجاه سال آینده و بنا میکند خدای تعالی مر اورا در گروه فرشتگان

ألف قصر من نور وقد ورد في حديث آخر أربع ركعات

هزار محل از نور و بتحقیق وارد شد در حدیث دیگر چهار رکعت

بتسليمتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة

بدو بار سلام دادن که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار

وإذا زلزلت الأرض زلزالها مرة وقل يا أيها الكافرون مرة

و سوره الزلزال یکبار و سوره الکافرون یکبار

وقل هو الله أحد مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبعين مرة

و سوره اخلاص یکبار و درود فرستد بر پیغمبر (ص) هفتاد مرتبه

إذا فرغ منها روي ذلك في حديث أبي هريرة رض وعن أبي هريرة

وقتیکه فارغ شد از آن مروی است این در حدیث ابو هریره رض و مروی است از ابو هریره

رض أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افترض على بني إسرائيل

رض نیز گفت فرمود رسول خدا (ص) فرض کرده شد بر بنی اسرائیل

صوم يوم في السنة وهو يوم عاشوراء العاشر من المحرم

روزه یک روز در سالی و آن روز عاشورا است دهم روز از محرم

فصوموه ووسعوا فيه على عيالكم ومن وسع على أهله من ماله

پس روزه دارید او را و فراخ کنید طعام بر عیال خود و هر که فراخ کند طعام بر اهل خود از مال خود

في يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته ومن صام هذا

در روز عاشورا فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او و هر که روزه دارد این

اليوم كان له كفارة أربعين سنة ومن أحيا ليلة عاشوراء

روز باشد مر اورا کفاره چهل سال و هر که بیدار کند شب عاشورا

وَأَصْبَحَ صَائِمًا مَاتَ وَلَمْ يَدْرِ بِالْمَوْتِ وَفِي حَدِيثِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ

و صبح کرد در حالی که روزه دارنده است مرده باشد و ندانسته باشد مرگ خود را و در حدیث علی کرم الله

وَجْهَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ أَحْيَاهُ

وجهه است گفت فرمود رسول الله صلعم هر که زنده داشت شب عاشورا زنده گرداند

اللهُ تَعَالَى مَا شَاءَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ

خدای تعالی اورا مادامی که خواهد و مرویست از سفیان بن عیینه از جعفر کوفی

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ مَنْ رَأَيْنَا بِالْكُوفَةِ

از ابراهیم بن محمد بن منتشر و بود آن ابراهیم از بهترین کسانیکه دیده شد در کوفه

عَلَى مَا قِيلَ فِي زَمَانِهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ فِي يَوْمِ

بنابر آنکه گفته شده در زمان او که رسیده است او را که کسیکه فراخی کرد بر عیال خود در روز

عَاشُورَاءَ وَسَّعَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ قَالَ سُفْيَانُ فَجَرَّبْنَا

عاشورا فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او گفت سفیان پس تجربه کردیم

ذَلِكَ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً فَلَمْ نَرَ إِلَّا سَعَةً وَعَنْ عَبْدِ اللهِ رض

آنرا مدت پنجاه سال پس ندیدیم مگر فراخی و مرویست از عبد الله رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَسَّعَ عَلَى أَهْلِهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که فراخ کرد بر اهل خود در روز عاشورا

وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ وَنُقِلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ أَنَّهُ قَالَ

فراخ کند خدا برو همه سال و نقل کرده شده از بعضی سلف رض که گفت

مَنْ صَامَ يَوْمًا أَيْ يَعْنِي يَوْمَ عَاشُورَاءَ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

هر که روزه داشت روزی یعنی روز عاشورا را دریافت چیزیرا که فوت شده از

صِيَامِ السَّنَةِ وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ يَوْمَئِذٍ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

روزهای سال و هر که صدقه داد در آن روز دریافت چیزیکه فوت شده از

صَدَقَةِ السَّنَةِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ مَنِ اكْتَحَلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ بِكُحْلٍ

صدقه تمام سال و گفت یحیی بن کثیر هر که سرمه کشید روز عاشورا را بسرمه

فِيهِ مِسْكٌ لَمْ تَشْتَكِ عَيْنُهُ إِلَى قَابِلٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَأَخْبَرَنَا

که در وی مشک باشد درد نکند چشم او تا سال آینده از این روز و خبر داد مارا

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي غَلِيظِ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ

ابو نصر از پدر خود به اسناد خود از ابی غلیظ بن امیه بن خلف

الْجُمَحِيِّ قَالَ رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بُنَيٍّ عُصْفُورًا فَقَالَ هَذَا أَوْ طَائِرٌ

جمحی گفت دید پیغمبر صلعم بر پسر خرد گنجشکی پس گفت این آیا پرنده است

صام يوم عاشورا وقال قيس بن عبادة كانت الوحش تصوم

روزه داشت روز عاشورا گفت قیس بن عباده بود وحش که روزه میداشتند

يوم عاشورا وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

روز عاشورا و مرویست از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم

افضل صيام بعد شهر رمضان شهر الله الذي يدعونه

بهترین روزها بعد ماه رمضان ماهیست که میخوانند [illegible]

المحرم وافضل الصلوة بعد المفروضة صلوة الليل

محرم و بهترین روزها بعد روزه [illegible] و در [illegible] شب نماز

يوم عاشورا وعن علي كرم الله وجهه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

روز عاشورا است و مرویست از علی کرم الله وجهه گفت [illegible]

قال في شهر الله المحرم تاب الله على قوم ويتوب على آخرين

فرمود در ماه خدا که محرم است قبول کرد توبه قومی را و قبول کند توبه دیگران

وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر

و مرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر

يوم من ذي الحجة واول يوم من المحرم فقد ختم السنة

روز از ذی الحجه و اول روز از محرم پس [illegible] سال

الماضية بصوم وافتتح السنة المستقبلة بصوم جعل

گذشته را بروزه و ابتدا کرد سال آینده را بروزه [illegible]

الله عز وجل له كفارة خمسين سنة وعن عروة عن عائشة

خدای تعالی مر او را کفاره پنجاه سال و مرویست از عروه از عائشه

قالت كان عاشورا يوما تصومه قريش في الجاهلية

گفت عاشورا بود روزی که روزه میداشتند قریش در ایام جاهلیت

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه بمكة فلما قدم المدينة

و بود رسول الله صلعم که روزه میداشت در مکه پس هرگاه آمد در مدینه

فرض صيام رمضان فمن شاء صام يوم عاشورا ومن

فرض کرده شد روزه رمضان پس هر که خواهد روزه دارد روز عاشورا و هر که

شاء تركه وعن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة

خواهد ترک کند آن را و مرویست از ابن عباس رض گفت آمد رسول الله صلعم در مدینه

فوجد اليهود تصوم يوم عاشورا فسألهم عن ذلك فقالوا

پس دریافت یهود را که روزه میداشتند روز عاشورا پس پرسید از ایشان [illegible]

هذا اليوم الذي أظهر الله عز وجل فيه موسى عليه السلام

این روزیست که غالب کرد خدای تعالی درین روز موسی را

وبني إسرائيل على قوم فرعون فنحن نصومه تعظيما له فقال

و بنی اسرائیل را بر قوم فرعون پس ما روزه میداریم از جهت تعظیم او پس گفت

النبي صلى الله عليه وسلم نحن أحق بموسى منكم فأمر بصومه فصل

نبی ما حق داریم بموسی از شما پس امر کرد بروزه داشتن از وی

واختلف العلماء رضي الله عنهم في تسميته بيوم عاشوراء فقال أكثرهم

و اختلاف کرده اند علما در نام نهادن آن بروز عاشورا پس گفتند اکثر ایشان

إنما سمي يوم عاشوراء لأنه عاشر يوم من أيام المحرم وقال

جز این نیست که نامیده شد روز عاشورا زیرا که آن دهم روز است از روزهای محرم و گفت

بعضهم إنما سمي عاشوراء لأنه عاشر الكرامة التي أكرم

بعض ایشان جز این نیست که نامیده شد عاشورا از جهت آنکه آن دهم کرامتست که بزرگ کرد

الله عز وجل هذه الأمة بها أولها رجب وهو شهر الله

خدای تعالی این امت را بآن اول آن رجب است و آن ماه خداست

تعالى الأصم وإنما جعله كرامة لهذه الأمة وفضله

که اصم است و جز این نیست که گردانیده است او را کرامت از برای این امت و فضیلت او

على سائر الشهور كفضل هذه الأمة على سائر الأمم الكرامة

بر همه ماهها همچو فضیلت این امت است بر همه امتها کرامت

الثانية شهر شعبان وفضله على سائر الشهور كفضل النبي

دوم ماه شعبان است و فضیلت او بر تمام ماهها مانند فضیلت نبی است

صلى الله عليه وسلم على سائر الأنبياء والثالثة شهر رمضان وفضله

بر تمام انبیا و سیوم کرامت ماه رمضان است و فضیلت او

على سائر الشهور كفضل الله تعالى على خلقه والرابعة

بر تمام ماهها مانند فضل خداست بر همه خلقت او و چهارم بزرگی

ليلة القدر وهي خير من ألف شهر والخامسة يوم الفطر

شب قدر است و آن بهتر است از هزار ماه و پنجم بزرگی روز عید فطر است

وهو يوم الجزاء والسادسة أيام العشر وهي أيام ذكر الله تعالى

و آن روز جزا است و ششم بزرگی روزهاست و همه روزهای عشر اند و آن روزها یاد کردن خداست

والسابعة يوم عرفة وصومه كفارة سنتين والثامنة

و بزرگی هفتم روز عرفه است و روزه او کفاره است دو سال را و هشتم بزرگی

يوم النحر وهو يوم القربان والتاسعة يوم الجمعة وهو
روز نحر است و آن روز قربانی است و نهم روز جمعه است و آن
سيد الايام والعاشر يوم عاشوراء وصومه كفارة سنة
سردار روزهاست و دهم روز عاشوراست و روزه آن کفاره یکسال است
وكل وقت من هذه الايام كرامة جعلها الله لهذه الامة
و هر وقت از این روزها بزرگی است که گردانید او را خدای تعالی از برای این امت
تكفيرا لذنوبهم وتطهيرا لخطاياهم وقال بعضهم انما
از جهت کفاره گناهان ایشان و از جهت پاک کردن گناهان ایشان و گفت بعضی از ایشان جز این نیست
سمي عاشوراء لان الله تعالى اكرم فيه عشرة من الانبياء
که نامیده شد عاشورا از جهت آنکه خدای تعالی بزرگ کرد در این روز ده کس را از انبیا
عليهم السلام بعشر كرامات احدها انه عز وجل تاب على
علیهم السلام به ده کرامت یکی آنکه خدای تعالی توبه داد به
آدم عليه السلام فيه والثانية رفع الله عز وجل ادريس
آدم علیه السلام در این روز و دوم بلند کرد خدای تعالی ادریس را
عليه السلام فيه مكانا عليا والثالثة استوت سفينة
علیه السلام در این روز بجای بلند در بهشت و سوم آرام گرفت کشتی
نوح عليه السلام فيه على الجودي والرابعة ولد ابراهيم
نوح علیه السلام در این روز بر جودی و چهارم زاییده شد ابراهیم
عليه السلام فيه واتخذه الله تعالى خليلا وانجاه من نار
علیه السلام در این روز و گرفت او را خدای تعالی دوست و نجات داد او را از آتش
نمرود فيه والخامسة تاب الله عز وجل على داود عليه السلام
نمرود در آن روز و پنجم توبه قبول کرد خدای تعالی بر داود علیه السلام
فيه ورد الملك على سليمان عليه السلام فيه والسادسة
در آن روز و باز داد ملک به سلیمان علیه السلام در این روز و ششم
كشف الله ضر ايوب عليه السلام فيه والسابعة نجى الله
دور کرد خدای ضرر از ایوب علیه السلام در آن روز و هفتم نجات داد خدای
عز وجل موسى عليه السلام من البحر واغرق فرعون في البحر
موسی را علیه السلام از دریا و غرق کرد فرعون را در دریا
فيه والثامنة نجى الله عز وجل يونس عليه السلام من بطن
در آن روز و هشتم نجات داد خدای تعالی یونس را علیه السلام از شکم

۵

الحوت فيه والتاسعة رفع الله عز وجل عيسى عليه السلام

ماهی در آن روز و نهم برداشت خدای تعالی عیسی ع را

الى السماء فيه والعاشرة ولد نبينا محمد صلى الله عليه وسلم فيه

بسوی آسمان در آن روز و دهم زائیده شد پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در آن روز

فصل واختلفوا في اي يوم هو من المحرم فقال

و اختلاف کرده اند که آن عاشورا او کدام روز است از محرم پس گفتند

اكثرهم اليوم العاشر من المحرم وهو الصحيح لما تقدم وقال

اکثر ایشان روز دهم است از ماه محرم و آن صحیح است از جهت چیزیکه پیش رفت و گفت

بعضهم هو الحادي عشر منه ونقل عن عائشة رض انه

بعض ایشان آن روز یازدهم است از ماه محرم و نقل است از عائشه رض که آن روز

هو التاسع منه وعن الحكم بن الاعرج انه سأل ابن عباس رض

نهم است از ماه محرم و روایت است از حکم بن اعرج که پرسید او سوال کرد از ابن عباس

عن اي يوم يصام عاشوراء فقال اذا رأيت هلال المحرم

از کدام روز روزه داشته شود در عاشورا پس گفت هرگاه دیدی هلال محرم را

فاعدد ثم اصبح صائما من تاسعه قلت كذلك كان يصومه

پس شمار پس صبح کن در حالیکه روزه دار باشی از نهم او گفتم همچنین بود که روزه میداشت

٦٨٢

محمد صلى الله عليه وسلم قال نعم وفي حديث اخر عن ابن عباس رض ايضا

رسول الله صلعم گفت بلی و در حدیث دیگر است از ابن عباس رض نیز

انه كان يقول صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء وامر

که او بود که میگفت روزه داشت رسول الله ص روز عاشورا و امر کرد

بصيامه قالوا يا رسول الله تعظمه اليهود والنصرى فقال

بروزه داشتن آن گفتند صحابه یا رسول الله بزرگ میدارند آن روز را یهود و نصاری پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان العام المقبل ان شاء الله تعالى

رسول الله ص هرگاه که باشد سال آینده اگر خواهد خدای تعالی

صمنا يوم التاسع فلم يأت العام المقبل حتى توفي رسول

روزه داریم روز نهم پس نیامد سال دوم تا آنکه فوت شد رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال ابن عباس رض في لفظ اخر قال رسول الله صلى الله عليه

الله ص گفت ابن عباس رض در لفظ دیگر فرمود رسول الله ص

لئن عشت الى قابل ان شاء الله تعالى صمت يوم التاسع مخافة

اگر زنده باشم تا سال آینده اگر خواسته باشد خدای تعالی روزه دارم روز نهم از جهت ترس

أن يفوته يوم عاشورا فصل وقد ذكر من فضائل
اینکه فوت شود آن پیغمبر صلعم روز عاشورا و یاد کرده‌ایم از فضائل

يوم عاشورا أن الحسين ابن علي رضي الله تعالى عنهما قتل
روز عاشورا که حسین بن علی رض کشته شد

فيه روي عن أم سلمة رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه
در آن روز روایت است از ام سلمه رض که گفت آن ام سلمه بود رسول الله صلعم

في منزلي إذ دخل عليه الحسين رض فتطلعت عليهما من
در خانه من که ناگاه در آمد بر وی حسین رض پس دیده بانی کردم بر ایشان از

الباب وإذا الحسين رض على صدر النبي صلى الله عليه يلعب وفي
در ناگاه حسین رض بر سینه مبارک نبی علیه السلام بازی میکرد و در

يد النبي صلى الله عليه قطعة من طين ودموعه تجري فلما خرج
دست نبی صلعم پاره از گل بود و حال آنکه اشک او روان گشته پس هرگاه برآمد

الحسين رض دخلت فقلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله
حسین رض درآمدم پس گفتم پدر من به تو و مادر من فدا باد یا رسول الله

طالعت عليك وفي يدك طينة وأنت تبكي فقال صلى الله عليه
دیده بانی کردم بر تو و در دست تو گلیست و حال آنکه تو میگریستی پس گفت صلعم

لي لما فرحت به وهو على صدري يلعب أتاني جبرئيل عم
مرا هرگاه خوشحال شدم بحسین رض و حال آنکه او بر سینه من بازی میکرد آمد مرا جبرئیل عم

وناولني الطينة التي يقتل عليها فلذلك بكيت وروي
و داد مرا پاره گلی که کشته بشود حسین بر آن گل پس از جهت آن گریستم و مرویست

عن الحسن البصري أنه قال إن سليمان بن عبد الملك
از حسن بصری رح که گفت آن حسن بصری بدرستی سلیمان بن عبد الملک

رأى النبي صلى الله عليه في المنام يبشره ويلاطفه فلما أصبح سأل
دید نبی صلعم را در خواب که بشارت میداد او را و ملاطفت میکرد او را پس هرگاه

الحسن رض عن ذلك فقال له الحسن رض لعلك فعلت إلى
حسن رض از آن خواب پس گفت مر او را حسن رض شاید که تو کرده باشی

أهل بيت رسول الله صلى الله عليه معروفا فقال إنه وجدت رأس
اهل بیت رسول الله صلعم احسانی پس گفت آن ... دریافتم سر

الحسين بن علي رض في خزانة يزيد بن معاوية فكسوته خمسة
حسین بن علی رض را در خزانه یزید بن معاویه پس پوشانیدم او را پنج کفن

ای الحسن البصری [illegible] رضی ۱۲

من الديباج وصليت عليه مع جماعة من اصحابي وقبرته

از دیبا ... درود خواندم بروے با جماعتے از دوستان خود و در گور کردم او را

فقال له الحسن لقد رضي النبي صلى الله عليه وآله عنك بسبب ذلك

پس گفت او را حسن ... راضی شد ... از تو بسبب این کار

فاحضر الى الحسين رحمه الله تعالى فامر له بالجوائز ودونها

پس ... سلیمان بسوی حسن ... و ...

عن حمزة بن الزيات قال رأيت النبي صلى الله عليه وآله وابراهيم الخليل

از حمزه بن زیات گفت دیدم ... را و ابراهیم خلیل را

عليه السلام في المنام يصليان على قبر الحسين بن علي رض

در خواب ... درود میگفتند بر ... حسین بن علی

واخبرنا ابو نصر عن ابيه باسناده عن ابي اسامة عن جعفر

و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی اسامه از جعفر

بن محمد رض قال اهبط على قبر الحسين بن علي رض يوم اصيب ٦٨٤

بن محمد رض گفت فرود آمدند بر گور حسین رض روز یکه کشته شد

سبعون الف ملك يبكون عليه الى يوم القيمة فصل

هفتاد هزار فرشته که میگریستند بر او تا روز قیامت

فقد طعن قوم على من صام هذا اليوم العظيم وما ورد فيه

و تحقیق طعن کرده اند قومی بر کسیکه روزه دارد درین روز بزرگ و چیزیکه وارد شد در آن روز

من التعظيم وزعموا انه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين

از بزرگی و ... که جایز نیست روزه آن روز از جهت کشته شدن حسین

بن علي رض فيه وقالوا ينبغي ان تكون المصيبة فيه عامة

بن علی ... درین روز و میگویند باید که باشد مصیبت درین روز عام

لجميع الناس لفقده فيه وانتم تتخذونه يوم فرح وسرور

از بهر همه مردم از جهت گم شدن آن حسین در آن روز و حال آنکه شما میگیرید آن روز را روز خوشحالی و خوشی

وتؤمرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة الكثيرة و

و میفرمائید در آن روز بفراخی طعام بر عیال ... و نفقه بسیار و

الصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين وليس هذا

صدقه دادن بر فقیران و ضعیفان و مسکینان و حال آنکه نیست این

من حق الحسين رض على جماعة المسلمين وهذا القائل خاطي

از حق حسین بن علی رض بر جماعه مسلمانان و این گوینده خطا کننده ...

مذهبه قبيح فاسد لأن الله تعالى اختار لسبط نبيه محمد

مذهب او بسيار قبيح فاسد است زيرا كه خداى تعالى برگزيد مر سبط پيغمبر خود محمد ص

صلى الله عليه وسلم الشهادة في أشرف الأيام وأعظمها وأجلها و

مر شهادت را در بزرگترين روزها و عظيم ترين آنها و جليل ترين آنها و

أرفعها عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكراماته

بلند ترين روزها نزد حق تعالى تا زياده كند او را بدين شهادت بلندى در درجات او و كرامات او

مضافة الى كرامته وبلغه منازل الخلفاء الراشدين

اضافه كرده شده به سوى بزرگى او و برساند او را به منزلهاى خلفاى راشدين

الشهداء بالشهادة ولو جاز أن يتخذ يوم موته يوم مصيبة

كه شهيد اند به شهادت و اگر جائز بودى كه گرفته شود روز موت او روز مصيبت

لكان يوم الاثنين أولى بذلك إذ قبض الله تعالى نبيه محمدا

هر آينه بودى روز دوشنبه سزاوار تر بدين كه قبض كرده شد جان پيغمبر خدا محمد ص

صلى الله عليه وسلم فيه وكذلك أبو بكر الصديق رض قبض فيه وهو

در آن روز و همچنين ابو بكر صديق رض قبض كرده شد جان او در آن روز

ما روى هشام بن عروة عن عائشة رض قالت قال أبو بكر رض

چنانچه روايت كرده هشام بن عروه از عائشه رض كه گفت آن عائشه فرمود ابو بكر رض

لي أي يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فيه قلت يوم الاثنين قال

مرا كدام روز است كه فوت شده پيغمبر ص در آن روز گفتم روز دوشنبه گفت

رضي الله عنه إني أرجو أن أموت فيه فمات رض فيه وفقد

رض من هم اميد دارم كه بميرم در آن روز پس مرد رض در آن روز و گم شدن

رسول الله صلى الله عليه وسلم وفقد أبي بكر رضي الله عنه أعظم من

رسول الله ص و گم شدن ابو بكر رض بزرگ تر است از

فقد غيرهما وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين و

گم شدن ديگران و هر آينه اتفاق كرده اند مردم بر بزرگى روز دوشنبه و

فضيلة صومه وأنه تعرض فيه الأعمال وفي يوم الخميس

فضيلت روزه او و هر آينه شان اينست كه عرض كرده ميشود در آن روز اعمال و در روز پنجشنبه

ترفع أعمال العباد فكذلك يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة

برداشته ميشود اعمال بندگان و همچنين روز عاشورا نيست گرفته نميشود روز ماتم

ولأن يوم عاشوراء إن يتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من

و از جهت آنكه گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نيست بهتر از

أن يتخذ يوم فرح وسرور لما قد مناذكره وفضله من
انکه گرفته شود روز شادمانی و خوشی از جهت چیزیکه پیش کردیم ذکر او و بزرگی از ینکه
أنه نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم وأهلك فيه
نجات داد خدا تعالی در آن روز انبیا را از دشمنان ایشان و هلاک کرد در آن روز
أعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وأنه تعالى
دشمنان ایشان را که کافر بودند از فرعون و قوم او و دیگرها و آنکه
خلق السموات والأرض والأشياء الشريفة فيه وآدم عليه السلام
آفرید زمین و آسمانها را و چیزهای بزرگ را در این روز و آدم ع
وغير ذلك وما أعد الله تعالى لمن صامه من الثواب الجزيل
و دیگر اینها در این روز و آنچه آماده کرده است خدای تعالی مرکسی را که روزه داشت از ثواب بزرگ
والعطاء الوافر تكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار
و عطای وافر و کفاره گناهان و کم کردن بدیها پس گشت
عاشوراء بمثابة بقية الأيام الشريفة كالعيدين والجمعة
عاشورا بمثابه باقی روزهای بزرگ همچو عیدین و جمعه
وعرفة وغيرها ثم لو جاز أن يتخذ هذا اليوم مصيبة
و عرفه و غیره پس اگر جایز بودی گرفتن این روز را بروز ماتم
لاتخذه الصحابة والتابعون رض لأنهم أقرب إليه منا
هر آینه میگرفتند او را صحابه و تابعان رض زیرا که ایشان نزدیکتر بودند بسوی او از ما
وأخص به وقد ورد عنهم الحث على التوسعة على العيال
و خاص تر باو و تحقیق وارد شده از ایشان افزودن در فراخی بر عیال
فيه والصوم فيه من ذلك ما روي عن الحسن رض أنه قال
در آن روز و روزه داشتن در آن روز از آنجمله چیزیست که روایت کرده شده است از حسن رض که گفت
صوم يوم عاشوراء فريضة وكان علي رض يأمر بصيامه
روزه روز عاشورا فرض است و بود علی رض که امر میکرد بروزه آن عاشورا
فقالت لهم عائشة رض من يأمركم بصوم يوم عاشوراء قالوا
پس گفت ایشان را عایشه رض کیست که امر میکند شما را بروزه روز عاشورا گفتند
علي رض قالت إنه أعلم من بقي بالسنة وروي عن علي رض
علی رض امر کرده است گفت درستی او دانا ترین کسانیست که باقی مانده بسنت رسول ص و روایت است از علی
أنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيا ليلة عاشوراء أحياه
که گفت فرمود رسول الله ص هرکه زنده داشت شب عاشورا را زنده دارد او را

٦٨٦

الله تعالى ما شاء قد لعلى بطلان ما ذهب اليه القائل

خدا هیچ مدتی که خواست پس دلالت میکند بر باطل بودن چیزی که رفتی بسوی آن گوینده

والله تعالى اعلم مجلس في فضائل يوم الجمعة قال الله

و خدای تعالی داناتر است در بیان فضیلتهای روز جمعه فرمود خدای تعالی

تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة

ای کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه نداکرده شود شما برای نماز روز جمعه

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی نماز و بگذارید خرید و فروخت آن نماز بهتر است شمارا

قال عبد الله بن عباس رض يا ايها الذين امنوا يعني اقروا

گفت عبد الله بن عباس رض ای کسانیکه ایمان آورده اید یعنی اقرار کرده اید بزبان

وصدقوا بوحدانية الله تعالى اذا نودي للصلوة يعني اذا دعيتم

و تصدیق کرده اید بدل بیکانگی خدا تعالی وقتیکه نداکرده شود برای نماز یعنی هرگاه که خوانده شوید

بالاذان يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله يعني فامشوا الى

باذان روز جمعه پس بروید بسوی ذکر خدا یعنی بروید بسوی

صلوة الجمعة وذروا البيع يعني واتركوا البيع بعد النداء

نماز جمعه و بگذارید بیع را یعنی ترک کنید بیع را بعد از بانگ نماز جمعه

ذلكم يعني الصلوة خير لكم من الكسب التجارة ان كنتم

آن یعنی نماز بهتر است شمارا از کسب و تجارت اگر بوده اید شما

تعلمون يعني تصدقون وسبب نزول هذه الاية ان

که میدانید یعنی بدل راست میداشته اید و سبب فرود آمدن این آیت آنست که

اليهود افتخروا على المسلمين باشياء ثلاثة احدها قالوا

یهود فخر کردند بر مسلمانان بسه چیز یکی از آن میگفتند

نحن اولياء الله واحباؤه دونكم والثاني لنا كتاب ولا

ما دوستان خدائیم و محبان او سوای شما دوم اینکه ما را کتاب است و شمارا

لكم كتاب والثالث لنا سبت ولا سبت لكم فرد الله عليهم

نیست کتاب و سوم ما را شنبه است و نیست شمارا شنبه پس جواب داد خدای تعالی

وكذبهم في هذه الاية فقال لنبيه صلى الله عليه وسلم قل يا ايها الذين

و تکذیب کرد ایشانرا درین آیت پس گفت مر پیغمبر خود را ع بگوای محمد ص

هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا

یهودان اگر گمان برده اید که شما دوستان خدا اید نه مردم پس آرزو کنید

الموت ان كنتم صادقين بقولكم نحن اولياء الله من دونكم

مرگ را اگر بوده اید شما راست گو در قول خود که ما دوستان خدا ایم نه ...

وانزل عز وجل لقولهم انتم اميون لا كتاب لكم قوله

و فرستاد خدای تعالی ... رد قول ایشان شما ناخوانندهاید نیست کتاب مر شما را فرمود

جل وعلا هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم وقوله

جل وعلا خدا آنکس است که فرستاد در ناخوانندگان پیغمبری را از ایشان ...

وقال تعالى مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار

و گفت ... صفت آنانکه بار کرده شدند توریت پس برنداشتند آن را ...

يحمل اسفارا الاية وانزل تبارك وتعالى لقولهم لنا سبت

... و فرستاد خدای تعالی ... رد قول ایشان که مر ما راست شنبه

ولا سبت لكم يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من

و نیست شنبه مر شما را ای کسانی که ایمان آورده اید چون ندا کرده شود برای نماز از

يوم الجمعة الى قوله تعالى ذلكم خير لكم الاية ثم قال عز

روز جمعه تا قول خدای تعالی ... پس گفت

وجل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الاية وذلك

عز وجل و چون ببینند سوداگری یا بازی را پراگنده شوند بسوی آن ... و آن است که

ان العير اذا قدمت المدينة استقبلوها بالطبل و

بدرستی کاروان وقتیکه آمد در مدینه پیش آمدند آن کاروان را بطبل و

التصفيق فيخرج الناس من المسجد فلما كان ذات يوم

دستک زدن پس بیرون آمدند مردم از مسجد پس هرگاه که شد روزی که

جاءت العير فخرج الناس من المسجد غير اثنا عشر رجلا

آمد کاروان پس بیرون آمدند مردم از مسجد جز دوازده کس مرد

وامرأة ثم جاءت عير اخرى فخرجوا ايضا الا اثنا عشر رجلا

و یک زن ... آمد قافله دیگر پس بیرون آمدند نیز مگر دوازده کس مرد

وامرأة وكان دحية بن خليفة الكلبي من بني عامر بن عوف

و زن ... دحیه بن خلیفه کلبی از بنی عامر بن عوف

اقبل بتجارة من الشام قبل ان يسلم وكان يحمل معه من

آمد بسوداگری از شام پیش از آنکه اسلام آورد و بوده است که بر داشتی ... از

انواع التجارة وكان يتلقاه اهل المدينة بالطبل والتصفيق

انواع تجارت و بوده است که پیش می آمدند او را اهل مدینه بطبل و دستک زدن

فوافق قدومه يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائم على المنبر يخطب

پس موافق افتاد آمدن او روز جمعه درحالیکه نبی صلعم ایستاده بود بر منبر که خطبه میخواند

فخرج إليه الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا كم بقي في المسجد

پس برآمدند بسوی او مردم پس فرمود نبی صلعم ببینید چند کس باقی مانده اند در مسجد

فقالوا اثنا عشر رجلا وامرأة فقال النبي صلى الله عليه وسلم لولا هؤلاء

پس گفتند دوازده کس مرد و زن پس فرمود نبی صلعم اگر نبودندی ایشان

لقد سومت لهم الحجارة يعني علمت على الحجارة لهم فانزل

هرآینه نشان کرده میشد برای ایشان سنگها را یعنی نشان کرده میشد بر سنگها از جهت هلاک ایشان پس

الله عز وجل وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك

خدای عز وجل این آیت را و چون می بینند سودی یا بازیچه را پراگنده میشوند بسوی او و میگذارند ترا

قائما على المنبر قل ما عند الله خير من اللهو يعني الطبل و

ایستاده بر منبر بگو آنچه نزد خدای است بهتر است از بازیچه یعنی طبل و

التصفيق ومن التجارة التي جاءت بها دحية والله خير الرازقين

دستک زدن و از سودا که آورده است آنرا دحیه و خدا بهترین روزی دهندگان است

من غيره وقيل من الاثني عشر رجلا بقوا في المسجد منهم أبو بكر

از غیر خود و گفته شد از دوازده کس که باقی ماندند در مسجد از ایشان بودند ابوبکر

وعمر رضوان الله تعالى عليهما فصل في فضائل يوم

و عمر رضی الله تعالی عنهما فصل در بیان فضیلتهای روز

الجمعة من طريق الآثار من ذلك ما روى العلاء بن عبد

جمعه از طریق اخبار از آنجمله آنست که روایت کرد علاء بن عبد

الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم قال

الرحمن از پدر خود از ابی هریره رض گفت نبی صلعم فرمود

لم تطلع الشمس ولم تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة وما

طلوع نکرد آفتاب و غروب نکرد بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه و نیست

من دابة إلا وهي تفزع من يوم الجمعة إلا الثقلان الجن

هیچ جنبنده مگر که میترسد از روز جمعه مگر دو گروه جن

والإنس وعلى كل باب من أبواب المسجد ملكان يكتبان الناس

و انسان و بر هر دری از درهای مسجد دو فرشته است که می نویسند مردم را

الأول فالأول كرجل قرب بدنة وكرجل قرب بقرة وكرجل

نخستین پس نخستین مانند مردی که قربان کرده باشد شتر و مانند مردی که قربان کرده گاو را و

قرّب شاةً وكرجلٍ قرّب دجاجةً وكرجلٍ قرّب بيضةً فإذا

[illegible]

قام الإمام طُويت الصحف وعن أبي سلمة عن أبي هريرة

[illegible]

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنّ خير يومٍ طلعت فيه الشمس يوم

[illegible]

الجمعة فيه خلق الله تعالى آدم وفيه أدخله الجنة وفيه

[illegible]

أهبط منها وفيه تقوم الساعة وفيه ساعة لا يصادفها

[illegible]

مؤمن يسأل الله تعالى فيها شيئاً إلا أعطاه إياه قال أبو

[illegible]

سلمة قال عبد الله بن سلام قد عرفت تلك الساعة هي آخر

[illegible]

ساعة من النهار وهي الساعة التي خلق فيها آدم عليه السلام

[illegible]

قال الله عز وجل خلق الإنسان من عجل وروى عبد الله بن

[illegible]

منذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة سيد الأيام

[illegible]

وأعظمها عند الله تعالى وهو أعظم عند الله تعالى من يوم

[illegible]

الفطر وفيه خمس خلال خلق الله تعالى آدم عليه السلام وفيه

[illegible]

أهبط على الأرض وفيه توفي وفيه ساعة لا يسأل العبد

[illegible]

فيها شيئاً إلا أعطاه إياه ما لم يسأل حراماً وفيه تقوم الساعة

[illegible]

وما من ملك مقرّب عند ربه عز وجل إلا وهو يفزع من يوم

[illegible]

الجمعة ولا سماء ولا أرض إلا وهو يشفق من يوم الجمعة

از جنبنده و نیست آسمان و نه زمین مگر آنکه بیمناک است از روز آدینه

وعن أبي هريرة رضـ عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال خير يوم طلعت

و مرویست از ابوهریره رضـ از نبی صلعم که بدرستی فرمود بهترین روزیکه طلوع کرد

فيه الشمس فيه خلق آدم عليه السلام وفيه أدخل الجنة

در آن آفتاب در آن روز پیدا شد آدم عم و در آن روز درآورده شد در بهشت

وفيه أخرج منها وفيه تقوم الساعة وعن أبي هريرة رضـ أيضا

و در آن روز بیرون آورده شد از آن و در آن روز قایم شود قیامت و مرویست از ابوهریره رضـ نیز

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال اليوم الشاهد الجمعة والمشهود

از نبی صلعم که فرمود یوم شاهد روز جمعه است و یوم مشهود

يوم عرفة والموعود يوم القيمة ما طلعت شمس ولا غربت

روز عرفه و یوم موعود روز قیامت است طلوع نشد آفتاب و نه غروب شد

على يوم أفضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا يوافقها عبد

بر روزی بهتر از روز جمعه در آن روز ساعتیست که موافقت نکند آن را بنده

مؤمن يسأل الله تعالى فيها شيئا إلا أعطاه أو يستعيذه

مومن که بخواهد از خدای تعالی در آن ساعت چیزی را مگر داد آن چیز او را یا طلب پناه کند

من شيء إلا أعاذه أخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده

از چیزی مگر پناه دهد او را خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود به اسناد خود

عن علي بن أبي طالب رضـ قال إذا كان يوم الجمعة خرجت

از علی ابن ابی طالب رضـ گفت هرگاه باشد روز جمعه بیرون آیند

الشياطين يربثون الناس إلى أسواقهم ومعهم الرايات و

شیاطین ... مردم را بسوی بازارها و با ایشان علمها است و

تقعد الملائكة على أبواب المساجد يكتبون على قدر منازلهم

می‌نشینند فرشتگان بر درهای مسجد که می‌نویسند به قدر منزلهای ایشان

السابق والمصلي والذي يليه حتى يخرج الإمام فمن دنا

پیشی گیرنده و مصلی و آنکه متصل او است تا برآید امام برای خطبه خواندن پس کسیکه نزدیک

من الإمام فأنصت واستمع ولم يلغ كان له كفلان من الأجر

از امام بود خاموش شد و شنید خطبه را و بیهوده نگفت مر او را دو حصه است از مزد

ومن نأى عنه فاستمع وأنصت ولم يلغ كان له كفل من

و کسیکه دور است از امام پس شنید خطبه و خاموش شد و لغو نگفت مر او را حصه است از

الأجر ومن دنى من الإمام فلغى ولم ينصت ولم يستمع كان

مزد و کسیکه نزدیک شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و نشنید حصه باشد

عليه كفلان من الوزر ومن نأى عنه فلغى ولم ينصت ولم

بروی دو حصه از گناه و هر که دور شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و

يستمع كان عليه كفل من الوزر ومن قال صه فقد تكلم

نشنید حاصل باشد بروی یک حصه از گناه و کسیکه گفت مر دیگری را سکوت کن پس بتحقیق کلام کرد

فلا جمعة له ثم قال علي رض عنه هكذا سمعت من نبيكم

پس نباشد ثواب جمعه مر او را بعد فرمود علی رض همچنین شنیدم از نبی شما

محمد صلى الله عليه وسلم وعن أبي هريرة رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

محمد را و مرویست از ابوهریره رض گفت شنیدم رسول الله صلعم که میفرمود

إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب أنصت فقد

هرگاه گفتی یار دیگر را روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس

لغوت وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض قال إن رسول

لغو گفتی تو و مرویست از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض گفت رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال تقعد الملائكة على أبواب المساجد يوم الجمعة

خدا صلعم فرمود می ایستند فرشتگان بر درهای مسجدها روز جمعه

يكتبون مجيء الناس حتى يخرج الإمام فإذا خرج الإمام وطويت

که مینویسند آمدن آدمیان تا آنکه برآید امام پس هرگاه برآید امام و پیچیده شد

الصحف ورفعت الأقلام ثم قال فتقول الملائكة بعضهم لبعض

صحیفه‌ها و برداشته شد قلمها فرمود پس میگویند فرشتگان بعضی مر دیگر را

ما حبس فلانا وما حبس فلانا قال فتقول الملائكة بعضهم

چه چیز نگاه داشت فلانی را و چه چیز نگاه داشت فلانی را فرمود پس میگویند فرشتگان بعضی مر

لبعض اللهم إن كان مريضا فاشفه وإن كان ضالا فاهده

دیگرے را ای بار خدا اگر باشد بیمار پس شفا ده او را و اگر باشد گمراه پس راه نما او را

وإن كان عائلا فأغنه وقال جعفر حدثنا ثابت قال بلغنا أن

و اگر باشد کم شده پس یاری ده او را و گفت جعفر حدیث خواند بر ما ثابت گفت رسید ما را که

لله تعالى ملائكة معهم ألواح من فضة وأقلام من ذهب

مر خدا را فرشتگانست که با ایشان تختهاست از نقره و قلمهاست از زر

يكتبون من صلى ليلة الجمعة ويوم الجمعة في جماعة أخبرنا

که مینویسند کسی را که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه در جماعت خبر داد ما را

الشيخ ابو نصر عن والده باسناده عن ابي الزبير عن جابر
شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی زبیر از جابر
بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن
بن عبد الله رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هر که ایمان دارد
بالله واليوم الاخر فعليه الجمعة في يوم الجمعة الا مريضا
بخدا و روز آخر پس واجبست بر وی نماز جمعه در روز جمعه مگر آنکه بیمار باشد
او مسافرا او امرأة او صبيا او مملوكا ومن استغنى عنها
یا مسافر یا زن یا کودک یا بنده و هر که بی پروا شد ازو
بلهو او تجارة استغنى الله تعالى عنه والله غني حميد وعن
بازیچه یا بتجارت بی پروا میشود خدا از وی و الله بی نیاز است و ستوده شده و از
ابي الجعد الضمري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ترك الجمعة
ابی جعد الضمیری از نبی صلعم که فرمود هر که ترک کرد جمعه را
ثلاثا تهاونا بها طبع الله تعالى على قلبه واخبرنا الشيخ
سه بار از سبب خوار داشتن آن جمعه مهر کند خدا تعالی بر دل او و خبر کرد ما را شیخ
ابو نصر عن والده باسناده عن سعيد بن المسيب عن جابر
ابو نصر از والد خود باسناد خود از سعید بن مسیب از جابر
بن عبد الله رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على
بن عبد الله رض گفت شنیدم رسول الله را صلعم که میگفت بود بر
منبره يا ايها الناس توبوا الى الله تعالى قبل ان تموتوا و
منبر خود ای مردمان بازگردید بسوی خدای تعالی پیش از آنکه بمیرید و
بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا وصلوا الذي
شتاب کنید در اعمال صالحه پیش از آنکه مشغول شوید بامر دنیا و داده شوید آن چیز را
بينكم وبين ربكم بكثرة ذكركم له تسعدوا واكثروا من
که در میان شما و در میان رب شما بسیار یاد کردن شما او را سعادتمند شوید و بسیار دهید از
الصدقة في السر والعلانية توجروا وتحمدوا وترزقوا
صدقه در پوشیده و ظاهر اجر داده شوید و ستایش کرده شوید و رزق داده شوید
واعلموا ان الله تعالى قد فرض عليكم الجمعة فريضة مكتوبة
و بدانید که خدای تعالی بتحقیق فرض کرد بر شما جمعه را فرض نوشته شده
في مقامي هذا في شهري هذا في عامي هذا الى يوم القيامة
در جای من که اینست در ماه من که اینست در سال من که اینست تا روز قیامت

مَنْ يَجِدُ اِلَيْهَا سَبِيْلًا فَمَنْ تَرَكَهَا فِيْ حَيَاتِيْ اَوْ بَعْدِيْ

کسی که یابد بسوی آن راه . پس هر که ترک کرد آن را در حیات من یا بعد من

جُحُوْدًا بِهَا اَوْ اِسْتِخْفَافًا بِهَا وَلَهُ اِمَامٌ جَائِرٌ اَوْ عَادِلٌ

از روی انکار یا خوار داشتن آن و مر او راست امام ظالم یا عادل

فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِيْ اَمْرِهِ اَلَا وَلَا صَلٰوةَ

پس جمع نکند خدای تعالی پراگندگی او را و برکت نکند او را در کار او و آگاه باش نماز

لَهُ اَلَا وَلَا وُضُوْءَ لَهُ اَلَا وَلَا زَكٰوةَ لَهُ اَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ اَلَا وَلَا

مر او را آگاه باش نیست وضو مر او را آگاه باش نیست زکوة مر او را آگاه باش نیست حج مر او را آگاه باشید

بَرَكَةَ لَهُ حَتّٰى يَتُوْبَ فَاِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ اَلَا وَ

نیست برکت مر او را تا آنکه توبه کند پس اگر توبه کند قبول کند خدای تعالی توبه او را آگاه باشید

لَا تَؤُمَّنَّ اِمْرَاَةٌ رَجُلًا وَلَا يَؤُمَّنَّ اَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا وَلَا

امامت نکند زن مرد را و امامت نکند اعرابی مهاجر را آگاه باشید امامت

يَؤُمَّنَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا اِلَّا اَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ

نکند فاجر مومن را مگر آنکه قهر کند او را سلطان که بترسد از شمشیر او

وَسَوْطَهُ فَاَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ

و تازیانه او را و خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ثابت

الْبُنَانِيِّ عَنْ طَاؤُسٍ عَنْ اَبِيْ مُوْسَى الْاَشْعَرِيِّ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ

بنانی از طاؤس از ابی موسی اشعری رض گفت نبی

صلی اللّٰه علیه وسلم قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا

فرمود که خدای تعالی بر انگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت خود

وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ وَهِيَ زَاهِرَةٌ مُنِيْرَةٌ اَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا

و بر انگیزد جمعه را و حال آنکه روشن است و روشن کننده اهل خود را گرد میگیرند او را

كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا تُضِيْءُ لَهُمْ يَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْئِهَا

بمانند عروس که برده میشود بسوی شوهر خود روشن میشود مر ایشان را میروند در روشنی آن

اَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ

رنگها ایشان چون برف و بوی ایشان مانند مشک فرو میروند در کوهها کافور

وَيَنْظُرُ اِلَيْهِمُ الثَّقَلَانِ مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

و می بیند بسوی ایشان دو گروه جن و انسان چشم بر هم نزنند هر دو گروه از روی تعجب تا که در آیند

لَا يُخَالِطُهُمْ اَحَدٌ اِلَّا الْمُؤَذِّنُوْنَ الْمُحْتَسِبُوْنَ فَاَخْبَرَنَا

آمیخته نشود با ایشان هیچ احدی مگر موذنان که طلب اجر کننده اند از خدای تعالی و خبر داد ما را

٦٩٣

ابو نصر عن والده باسناده عن ثابت البناني عن انس بن مالك

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

رض عن النبي صلى الله عليه انه قال ان لله تعالى ستمائة الف عتيق

از نبی صم که فرمود که خدای را ششصد هزار آزاد شده است

من النار في كل يوم وليلة الجمعة ويوم الجمعة اربعة و

از آتش در هر روز و شب جمعه و روز جمعه بیست و

عشرون ساعة في كل ساعة ستمائة الف عتيق من النار كلهم

چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار آزاد شده است از آتش که همه سزاوار

قد استوجبوا النار وفي لفظ اخر عن ثابت عن انس رض عن النبي

گشته مستوجب آتش را و در لفظ دیگر است از ثابت از انس رض از نبی

صلى الله عليه قال ان الله تعالى في كل ساعة من ساعات الدنيا

صم فرمود که خدای را در هر ساعت از ساعات دنیا

ستمائة الف عتيق من النار يعتقهم كلهم قد استوجبوا النار

ششصد هزار آزاد شده است از آتش آزاد میکند ایشان را که همه ایشان مستوجب گشته اند آتش را

يوم القيمة وفي يوم الجمعة وليلة الجمعة اربعة وعشرون

روز قیامت و در روز جمعه و شب جمعه بیست و چهار

ساعة ليس فيها ساعة الا ولله عز وجل فيها ستمائة الف

ساعت است نیست در آن ساعتی مگر برای خدای عز وجل است در آن ساعت ششصد هزار

عتيق يعتقهم من النار كلهم قد استوجبوا النار وعن عبد

عتیق که آزاد میکند ایشان را از آتش همه ایشان سزاوار اند آتش را و مرویست از عبد

الرحمن بن ابي ليلى عن ابي الدرداء رض قال قال رسول الله صلى

الرحمن بن ابی لیلی از ابی الدرداء رض گفت فرمود رسول الله صلی

الله عليه من صلى يوم الجمعة في جماعة كتبت له حجة مقبولة

هرکه نماز گزارد روز جمعه در جماعت نوشته شود او را حج قبول کرده

وان صلى العصر كانت له عمرة وان امسى في مكانه لا يسأل

و اگر گزارد نماز دیگر باشد مر او را عمره و اگر در مکان خود شب کند

الله تعالى شيئا الا اعطاه وعن ابي امامة الباهلي رضي الله

از خدای تعالی چیزی مگر داده او را و مرویست از ابی امامه باهلی رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه من صام يوم الجمعة وصلى

گفت فرمود رسول الله صم هرکه روزه داشت روز جمعه و نماز گزارد

الامام وشهد جنازة وتصدق بصدقة وعاد مريضا

امام و حاضر شد جنازه را و چیزے صدقه داد و عیادت کرد بیمارے را

وشهد نكاحا وجبت له الجنة واخبرنا ابو نصر عن والده

و حاضر شد نکاحے را واجب شد مر او را بهشت و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رض عن النبي

باسناد خود از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال يحضر الجمعة ثلاثة نفر فرجل حضرها

صلی الله علیه وسلم که فرمود حاضر میشوند جمعه را سه کس پس مردیست که حاضر میشود او را

يلغو فذاك حظه ورجل حضرها بدعاء فهو رجل دعا الله

لغو میگوید پس آنست بهره او از آن و مردیست که حاضر میشود او را بدعا پس او مردیست طلب کرد از

تعالى فان شاء اعطاه وان شاء منعه ورجل حضرها

تعالی پس اگر خواهد بدهد او را و اگر خواهد ندهد او را و مردیست که حاضر میشود او را

بانصات وسكوت ولم يتخط رقبة مسلم ولم يؤذ احدا

بخاموشی و سکوت و نگذرد از گردن مسلمانے را و ایذا نداد کسے را

فهي كفارة الى الجمعة التي تليها وزيادة ثلاثة ايام

پس این کفاره است تا جمعه دیگر که متصل است بآن و زیاده سه روز

فان الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها

زیرا که خدای تعالی میگوید هر که آورد نیکی را پس مر او راست ده مانند آن

وقد ورد في الحديث عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ما من دابة الا

و تحقیق وارد شده است در حدیث از آنحضرت ص که فرمود نیست هیچ جنبنده

وهي قائمة على ساق يوم الجمعة مشفقة من قيام الساعة

مگر ایستاده است بپا در روز جمعه ترسنده از قیام قیامت

الا الشياطين وشقي بني ادم ويقال ان الطير والهوام

مگر شیاطین و بدبختان اولاد آدم و گویند که پرنده و چرنده

تلقى بعضها بعضا في يوم الجمعة فيقول سلام عليكم يوم

ملاقات میکنند یک دیگر را در روز جمعه پس میگوید سلام بر شما روز

صالح وفي خبر اخر ان جهنم تسعر في كل يوم قبل الزوال عند

نیکست و در حدیث دوم است که دوزخ گرم کرده میشود در هر روز پیش از زوال نزدیک

استواء الشمس في كبد السماء فلا تصلوا في هذه الساعة

برابر شدن آفتاب در میانه آسمان پس نماز نگذارید در این ساعت

إلا يوم الجمعة فإنها صلاة كلها وإن جهنم لا تسعر

مگر روز جمعه پس بدرستی که جمعه نماز است همه آن و بدرستی که دوزخ گرم کرده نمی‌شود

فيه فصل روي عن أبي صالح عن أبي هريرة رضه أن النبي

در آن روز مروی است از ابی صالح از ابی هریره رضه که پیغمبر

صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة ثم راح في الساعة الأولى

فرمود هر که غسل کرد روز جمعه پس رفت در ساعت اول

فكأنما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكأنما

پس چنانستی که قربان کرد شتری را و هر که رفت در ساعت دوم پس چنانستی که

قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشا

قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت سوم پس چنانستی که قربانی کرد گوسفند

أقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة

شاخدار را و هر که رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که قربان کرد ماکیان

ومن راح في الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة فإذا

و هر که رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که قربان کرد تخم مرغ پس چون

خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر فالساعة

بیرون آمد امام حاضر آمدند ملائکه که میشنوند ذکر یعنی خطبه را پس ساعت

الأولى تكون بعد صلاة الصبح والساعة الثانية تكون

نخستین می‌باشد پس از نماز بامداد و ساعت دوم می‌باشد

عند ارتفاع الشمس والثالثة عند انبساطها وهي الضحى

نزد بلند شدن آفتاب و سیوم نزدیک پهن وار شدن آفتاب است و آن

الأعلى إذا رمضت الأقدام بحر الشمس والساعة الرابعة

بلند است وقتیکه بسوزد قدمها بگرمی آفتاب و ساعت چهارم

تكون قبل الزوال والخامسة إذا زالت الشمس أو مع استوائها

می‌باشد پیش از زوال و پنجم هرگاه زایل شد آفتاب یا برابر شود

وعن نافع عن ابن عمر رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل

و مروی است از نافع از ابن عمر رضه گفت فرمود رسول الله صلعم هر که غسل کرد

في كل يوم جمعة أخرجه الله تعالى من ذنوبه ثم قيل له

در هر روز جمعه بیرون آورد او را خدا تعالی از گناهان او پس گفته میشود او را

استأنف العمل وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال من

از سر گیر عمل را و مروی است از رسول الله صلعم که فرمود هر که

غسّل واغتسل وغدا وابتكر ودنى من الامام ولم يلغ كان
غسل کنانید و غسل کرد و صباح کرد و بگاه آمد و نزدیک شد از امام و لغو نگفته باشد
له بكل خطوة صيام سنة وقيامها فقوله صلى الله عليه وسلم من غسّل
مراورا بمقابله هر قدم روزه یکسال و قیام یکسال را و قول آن سرور صلعم هر که غسل کنانید
بالتشديد اي غسّل اهله كناية عن الجماع ولهذا يستحب
غسل کنانید اہل خود را مراد است از جماع و ازین جهت مستحب است
عند اهل العلم اتيان الزوجة في يوم الجمعة وكان بعض
نزدیک اہل علم آوردن زوجه در روز جمعه و بودند بعضی
السلف يفعله اتباعا لهذا الحديث ومن روى بالتخفيف
سلف که میکردند این کار از جهت اتباع این حدیث و کسیکه روایت کرد بتخفیف یعنی غسّل
غسل راسه ثم غسل جسده وعن الحسن عن ابي هريرة رض
شست سر خود را پس شست تن خود را و مرویست از حسن از ابو هریره رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اغتسل كل يوم جمعة
گفت ابو هریره گفت رسول الله صلعم ای ابو هریره غسل کن هر روز جمعه
ولو ان تشترى الماء بقوت يومك فغسل الجمعة مستحب
اگرچه باشد اینکه بخری آب را بقوت روز خود پس غسل روز جمعه مستحب است
عند اكثر الفقهاء وواجب عند داود فلا ينبغي ان يتركه
نزدیک اکثر فقیهان و واجب است نزدیک داود پس نباید اینکه ترک کنند غسل را
من ياتي الجمعة قال ووقته بعد طلوع الفجر الثاني و
کسیکه می آید جمعه گفت و وقت آن غسل بعد برآمدن فجر دوم است و
الاولى له ان يعقبه بالرواح الى المسجد ليخرج من الخلاف
بهتر مر او را آنست که در پے او کند بر فتن بسوی مسجد تا بیرون آید از خلاف
فان يتحفظ من نقض الطهارة حتى يصلي الجمعة وينوي
و اینکه نگاه دارد خود را از شکستن طهارت تا آنکه ادا کند جمعه را و نیت کند
بالغسل خدمة مولاه فان اصبح جنبا فتوضى واغتسل
بغسل خدمت صاحب خود پس اگر صبح کرد در حالیکه جنب باشد پس وضو کند و غسل کند
نوى بهما الجنابة والجمعة جاز وينظف باخذ شعره
نیت کند بآنها جنابت و جمعه را جائز است و پاک کند بگرفتن موی خود
وظفره وقطع رائحته اي الكريهة ويلبس احسن ثيابه
و ناخن خود و دور کردن بوی بد و بپوشد لباس خود

وأفضلها البياض ويتعمم ويرتدي فإنه جاء في الحديث
و بهترین آنها سفید است و دستار بندد و چادر بپوشد زیرا که آمده است در حدیث
أن الملائكة تصلي على أصحاب العمائم يوم الجمعة ويتطيب
بدرستی فرشتگان درود میفرستند بر اصحاب دستارها روز جمعه و خوشبو کند
بأطيب طيبه مما يظهر ريحه ويخفى لونه وليخرج من بيته
به بهترین خوشبوی که ظاهر شود بوی او و پوشیده بود رنگ او و برآید از خانهٔ خود
إلى الجامع وعليه السكينة والوقار خاشعاً متواضعاً مختشياً
بسوی جامع مسجد و حال آنکه بر وست آرام و بردباری فروتنی کننده و ترسنده
مفتقراً مكثراً من الدعاء والاستغفار والصلوة على رسول
حاجتمند بسیار گوینده از دعا و استغفار و درود بر رسول
الله صلى الله عليه وسلم وينوي بخروجه زيارة مولاه في بيته والتقرب
صلعم و نیت کند بخروج خود زیارت مولای خود در خانهٔ خود و نزدیک شدن
إلى الله تعالى بأداء فرائضه والعكوف في المسجد إلى حين
بسوی الله تعالی باداکردن فرض‌ها و اعتکاف کردن در مسجد تا وقت
انقلابه إلى بيته وينوي كف جوارحه عن اللهو واللغو
بازگشتن او بسوی خانهٔ خود و نیت کند بستن اعضای خود را از لهو و لغو
٦٩٩
في الطريق والجامع وليترك راحته يوم الجمعة وحظوظ
در راه و در مسجد و باید که ترک کند راحت خود را روز جمعه و حظهای
دنياه وليواصل الأوراد والعبادة فيه فيبكر أول نهاره
دنیای خود و متصل دارد وردها و عبادت را در آن روز پس سحر کند اول روز خود
إلى انقضاء صلوة الجمعة للخدمة ثم يجلس وسط النهار
تا گذشتن نماز جمعه از بهر خدمت پس بنشیند میانهٔ روز
إلى صلوة العصر لاستماع العلم ومجالس الذكر وبعد صلوة
تا نماز عصر از بهر شنیدن علم و مجلسهای وعظ و پس از نماز
العصر إلى غروب الشمس للتسبيح والاستغفار وأفضل ما
عصر تا فرو رفتن آفتاب از بهر تسبیح و استغفار و بهترین چیزی
يشتغل به في هذا الوقت وفي كل يوم وليلة من الأذكار
که مشغول شود بآن درین وقت و در هر روز و شب از ذکر خدا تعالی
أن يقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله
آنست که بگوید [illegible]

الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على

تو انا زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیمیرد در دست اوست نیکو و او بر همه چیز

كل شيء قدير مائتا مرة سبحان الله العظيم وبحمده مائة مرة

توانا دویست بار پاکیست خدای بزرگ را و ستایش او صد بار

لا إله إلا الله الملك الحق المبين مائة مرة اللهم صل على

نیست معبودی مگر خدای که بادشاه راست ظاهر صد بار ای بار خدا درود فرست

محمد عبدك ورسولك النبي الأمي مائة مرة وأستغفر الله

محمد که بنده تست و رسول تست نبی امی صد بار و آمرزش میجویم از

الحي القيوم وأسأله التوبة مائة مرة وما شاء الله لا قوة

خدای زنده پاینده و میخواهم از و توبه صد بار هر چه خواهد خدای آن شود نیست قوت

إلا بالله مائة مرة فتلك ستمائة مرة من أنواع الأذكار

مگر بخدای صد بار پس این ششصد بار است از انواع ذکر

وقد نقل عن بعض الصحابة رض أنه كان يسبح في كل يوم

و بتحقیق نقل کرده شده است از بعض صحابه رض که بود که تسبیح میگفت در هر روز

اثني عشر ألف تسبيحة وعن بعض التابعين رحمة الله عليه

دوازده هزار تسبیح و مروی است از بعض تابعین رح

أنه كان يسبح كل يوم ثلاثين ألفا كل قد علم صلاته و

که بود که تسبیح میگفت هر روز سی هزار بار همه بتحقیق دانسته نماز خود را

تسبيحه فاجهد أن تكون من المحرومين فلا تذكر ولا تذكر

و تسبیح خود را پس جهد کن که باشی از محرومان پس یاد نکنی و یاد کرده نشوی

والمؤمن أولى أن يكون ذاكرا لله عز وجل ثم مذكورا له عز و

و مومن اولی است که باشد ذکر کننده خدای را پس یاد کرده شده مر او را عز و

جل قال الله تعالى فاذكروني أذكركم وأما قبل الصلاة فلا

جل فرمود خدای تعالی یاد کنید مرا یاد کنم شما را و اما پیش از نماز پس

ينبغي له حضور القاص لأن القصص بدعة وكان ابن

نسزد او را حضور قصه خوان زیرا که قصه بدعت است و بود ابن

عمر وغيره من الصحابة رض يخرجون القصاص من الجامع اللهم

عمر و غیر او از صحابه رض که بیرون میکردند قصه خوانان را از مسجد ای بار خدا

إلا أن يكون عالما بالله تعالى من أهل المعرفة واليقين يتكلم

مگر آنکه باشد دانا بخدای تعالی از اهل معرفت و یقین

حضور مجلسه أفضل من صلوته لحديث أبي ذر أن حضور

مجلس العلم أفضل من صلوة ألف ركعة وإذا أتى الجامع لا

يتخطى رقاب الناس إلا أن يكون إماما أو مؤذنا لما روي

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لرجل رآه يتخطى رقاب الناس يا فلان

ما منعك أن تصلي معنا الجمعة فقال أولم ترني يا رسول الله

فقال صلى الله عليه وسلم رأيتك تأنيت وآذيت أي تأخرت

عن البكور وآذيت الحضور وفي حديث آخر قال النبي صلى الله عليه وسلم

ما منعك اليوم أن تجمع قال يا نبي الله قد جمعت قال صلى الله عليه وسلم

أولم أرك تتخطى رقاب الناس وقد قيل إن من فعل ذلك

جعل جسرا يوم القيمة على جهنم يتخطاه الناس ولا

يمر بين يدي المصلي لأن في الخبر لأن يقف أحدكم

أربعين سنة خير له من أن يمر بين يدي المصلي وفي

١٢١٤ لفظ آخر لأن يكون الرجل رمادا تذروه الرياح خير له

من أن يمر بين يدي المصلي ولا يقيم أحدا من موضعه

ويجلس مكانه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا يقيمن

ونه نشیند در جای او از جهت چیزی که مرویست از پیغمبر صلعم که فرمود بر نخیزاند

٤١٢

أحدكم أخاه من مجلسه ثم يجلس فيه وكان ابن عمر رض إذا

یکے از شما برادر خود را از مجلس خود پس نشیند در جاے او و بود ابن عمر رض هرگاه

قام له الرجل من مجلسه لم يجلس فيه حتى يعود إليه وإن

برخاستے مر او را مردے از مجلس خود نے نشست در آن تا آنکه باز آمدے بسوے آن و اگر

رأى بين يديه فرجة فهل يجوز له أن يتخطى رقاب الناس

بیند در پیش خود جاے خالے پس آیا جائز است مر او را که زبر پا کند گردنهاے مردم را

فيجلس فيها على روايتين عند إمامنا أحمد رحمة الله تعالى

پس نشیند در آنجا این مسئله بر دو روایت است نزد امام ما احمد رحمة الله تعالى

فإن قدّم صاحبًا له يجلس في موضعه فإذا جلس هناك جاز

پس اگر پیش فرستاد صاحب خود را پس نشست در جاے او پس اگر نشست در آنجا جائز است

وإن بسط له شيئًا فهل لغيره أن يرفعه ويجلس هناك على

و اگر گسترد مصلے از بهر خود پس آیا میرسد مر غیر او را که بردارد آنرا و نشیند آنجا این مسئله بر

وجهين عند أصحابنا ويجتهد أن يدنو من الإمام فينصت

دو وجه است نزدیک اصحاب ما و کوشش کند که نزدیک باشد از امام پس خاموش

إلى الخطبة ولا يتكلم فإن تكلم أثم في إحدى الروايتين و

بسوے خطبه و کلام نکند و اگر کلام کند گنهگار شود در یکے از دو روایت و

لا يحرم الكلام قبل الشروع في الخطبة وبعد الفراغ منها

حرام نیست سخن گفتن پیش از شروع خطبه و بعد فراغ از آن

فصل أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

خبر داد ما را الشیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود

قال أنبأنا أبو القاسم عبد الله بن عمر الفقيه الشافعي رحمه الله

گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عمر فقیه شافعی ر

تعالى قال حدثنا حبيب بن الحسن القزاز قال حدثنا

گفت حدیث خواند بر ما حبیب بن حسن قزاز گفت حدیث خواند بر ما

جعفر بن محمد الخراساني قال حدثنا أبو أيوب سليمان

جعفر بن محمد خراسانی گفت حدیث خواند بر ما ابو ایوب سلیمان

ابن عبد الرحمن الدمشقي قال حدثنا محمد بن شعيب عن

بن عبد الرحمن و دمشقی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن شعیب از

عمر بن عبد الله مولى غفرة عن أنس بن مالك رض عن النبي صلعم

[illegible]

أنه قال أتاني جبرئيل عم في كفه كمرآة بيضاء فيها نكتة
که فرمود آمد مرا جبرائیل در دست او مانند آئینهٔ سفید است در آن نکته
سوداء فقلت ما هذه يا جبرئيل قال هذه الجمعة لكم
سیاه است پس گفتم مر او را چیست این ای جبرائیل گفت این جمعه است مر شما را
فيها خير كثير قلت وما هذه النكتة السوداء قال هذه
در این خیر بسیار است گفتم چیست این نکته سیاه گفت این
الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الأيام ونحن نسميه
قیامت است که قائم میشود در روز جمعه و آن سردار روزها است و ما می نامیم او را
عندنا يوم المزيد قلت ولم تسمونه يوم المزيد يا جبرئيل
نزد خود روز مزید گفتم چرا از چه سبب نامیدید او را روز مزید ای جبرائیل
قال ذلك لأن ربك عز وجل اتخذ في الجنة واديا أفيح من
گفت از این جهت که پروردگار تو عز وجل ساخته است در بهشت وادی خوشبوتر از
مسك أبيض فإذا كان يوم الجمعة من أيام الآخرة هبط الجبار
مشک سفید تر پس هرگاه باشد روز جمعه از روزهای آخرت فرود آید جبار
تبارك وتعالى من عرشه إلى كرسيه إلى ذلك الوادي وقد
تبارک وتعالی از عرش خود بسوی کرسی خود بسوی این وادی و تحقیق
حف الكرسي بمنابر من نور يجلس عليها النبيون وحفت
گرداگرد شده است کرسی را منبرها از نور که نشینند بر او انبیا و گرداگرد شده اند
المنابر بكراسي من ذهب مكللة بالجوهر يجلس عليها
منبرها بکرسیها از زر مرصع بجواهر که نشینند بر او
الصديقون والشهداء ثم جاء أهل الغرف حتى يجلسوا على الكثب
صدیقان و شهیدان پس آیند اهل غرفه تا آنکه گرد کرده نشینند به تلها
فيقول الله عز وجل أنا الذي صدقتكم وعدي وأتممت
پس میگوید پروردگار من آنم که راست کردم شما را وعدهٔ خود و کامل کردم
عليكم نعمتي وأحللتكم كرامتي ثم يقول فسلوني فيقولون
بر شما نعمت خود و فرود آوردم شما را در مرتبهٔ بزرگی خود پس میگوید پس سوال کنید از من پس
بأجمعهم نسألك الرضاء عنا فيقول رضائي عنكم
همه ایشان میگویند سوال میکنیم از تو رضای تو از خود پس میگوید پروردگار رضامندی من از شما
أحلكم داري وأنالكم كرامتي ثم يقول سلوني فيعيدونه
فرود آورد شما را در سرای من و رسانید شما را بزرگی من پس میگوید سوال کنید از من پس

فيقولون ربنا نسألك الرضا ثم يقول سلوني فيسألونه

پس میگویند پروردگارا میخواهیم از تو رضا پس میگوید سوال کنید از من پس

حتى تنتهي أمنية كل عبد منهم ثم يقولون حسبنا ربنا

تا آنکه تمام شود آرزوی هر بنده از ایشان پس میگویند بس است ما را پروردگار ما

فيفتح لهم بقدر انصرافهم من يوم الجمعة ما لا عين رأت

پس گشوده شود برای ایشان بقدر بازگشتن ایشان از روز جمعه آنچه نه چشمی دیده

ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويرجع أهل الغرف

و نه گوشی شنیده و نه خطور کرده بر دل بشری و بازگردند اهل غرفه

إلى غرفهم وكل غرفة من لؤلؤ بيضاء وياقوتة حمراء

بسوی غرفهای خود و هر غرفه از لؤلؤ سفید و یاقوت سرخ

وزمردة خضراء ليس فيها فصم ولا وصم مطردة فيها

و زمرد سبز نیست در آن شکستگی و نه عیبی روان شده در آنها

الأنهار متدلية فيها ثمارها وفيها أزواجها وخدمها

جویها آویخته شده است در آن غرفها میوهاش و در آن زوجهای آنها و خدمتکاران

ومساكنها فليسوا إلى شيء أحوج منهم إلى يوم الجمعة

و جایهای سکونت ایشان پس نیستند ایشان بسوی چیزی محتاج تر از ایشان بسوی روز جمعه

ليزدادوا فضلا من ربكم ورضوانا وأخبرنا أبو نصر

تا زیاده شوند از روی فضل از پروردگار خود و از روی خوشنودی و خبر داد مارا ابو نصر

عن والده بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الحافظ قال

از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند مارا محمد بن احمد حافظ گفت

حدثنا أبو علي محمد بن أحمد الصواف قال حدثنا أبو العباس

حدیث خواند مارا ابو علی محمد بن احمد صواف گفت حدیث خواند مارا ابو العباس

عبد الله بن الصقر قال حدثنا إسحق بن إبراهيم أبو صالح الجزار

عبد الله بن الصقر گفت حدیث خواند مارا اسحق بن ابراهیم ابو صالح جزار

قال حدثنا عمرو بن شمر عن سعد بن طريف الإسكاف عن الأصبغ

گفت حدیث خواند مارا عمرو بن شمر از سعد بن طریف اسکاف از اصبغ

بن نباتة عن علي ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا كان يوم

بن نباته از علی ع که گفت فرمود رسول صلی الله علیه وآله هرگاه باشد

الجمعة غدا أمين الله جبرئيل عليه السلام إلى المسجد الحرام

روز جمعه بگاه میرود امین خدا که جبرئیل ع بسوی مسجد حرام

فَرَكَزَ لِوَاءَهُ فِيهِ وَغَدَا سَائِرُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى الْمَسَاجِدِ الَّتِي يُجَمَّعُ

پس فرو برد نیزه خود را در آن و بگاه میروند باقی فرشتگان بسوی مسجدها که جمعه گزارده میشود

فِيهَا فَرَكَزُوا أَلْوِيَتَهُمْ وَرَايَاتِهِمْ بِأَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ ثُمَّ يَنْشُرُونَ

دران پس فرو برند نیزهای و علمهای خود را بر درهای مسجد پس پراگنده میکنند

قَرَاطِيسَ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامًا مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ

کاغذها را از نقره و قلمهای ایشان از زر پس می‌نویسند اول را

فَالْأَوَّلَ مَنْ بَكَّرَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا دَخَلَ كُلَّ مَسْجِدٍ سَبْعُونَ مِمَّنْ

پس اول را که بگاه رود بسوی جمعه پس هرگاه درآمدند در هر مسجدی هفتاد کس از آنان

بَكَّرَ إِلَى الْمَسْجِدِ طُوِيَتِ الْقَرَاطِيسُ وَكَانُوا أُولَئِكَ السَّبْعُونَ الَّذِينَ

که بگاه رفته اند بسوی مسجد پیچیده میشود کاغذها و باشند آن هفتاد که

بَكَّرُوا إِلَى الْجُمُعَةِ كَالَّذِينَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

بگاه رفته اند بسوی جمعه مانند کسانیکه برگزید موسی ع قوم خود را هفتاد کس

وَالَّذِينَ اخْتَارَهُمْ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ كَانُوا أَنْبِيَاءَ ثُمَّ يَتَخَلَّلُ

و آن کسانیکه اختیار کرد موسی ع از قوم خود بوده اند پیغمبران پس در آیند

الْمَلَائِكَةُ الصُّفُوفَ يَتَفَقَّدُونَ الرِّجَالَ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ

فرشتگان صفها را پس جستجو میکنند مردان را پس میگوید بعض ایشان

لِبَعْضٍ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَاتَ فَيَقُولُونَ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

مر بعض دیگر را چه کرد فلانی پس میگویند مرد پس میگویند رحمت کناد خدا او را

فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ

که او بوده است صاحب جمعه و میگویند چه کرد فلانی پس میگویند

غَائِبٌ فَيَقُولُونَ حَفِظَهُ اللهُ فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ

غایب است پس میگویند نگاه دارد خدا او را که او بوده است صاحب جمعه و میگویند

مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَرِيضٌ فَيَقُولُونَ عَافَاهُ اللهُ فَإِنَّهُ كَانَ

چه کرد فلانی پس میگویند بیمار است پس میگویند عافیت دهاد او را خدای تعالی که

صَاحِبَ جُمُعَةٍ فَصْلٌ وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا

صاحب جمعه و در روز جمعه ساعتی است که موافقت نمیکند

عَبْدٌ يَدْعُو اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا اسْتُجِيبَتْ دَعْوَتُهُ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ

بنده که میخواند خدای تعالی را مگر قبول کرده میشود دعای او خبر داد ما را ابونصر

عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ

از پدر خود باسناد خود از محمد بن ابراهیم از ابی سلمه از

أبي هريرة رض قال أتيت الطور فوجدت فيه كعبا

از ابی هریره رض گفت آمدم به کوه طور پس دریافتم در آن کعب احبار را

فحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم وحدثني عن التورية قال فما

پس حدیث گفتم او را از پیغمبر و حدیث گفت مرا از توریت پس نکردیم اختلاف

اختلفنا في شيء حتى انتهينا إلى الحديث فقلت قال رسول

در هیچ چیز تا رسیدیم به حدیث پس گفتم گفت رسول

الله صلى الله عليه وسلم إن في الجمعة ساعة لا يوافقها مؤمن يصلي فيسأل

الله در روز جمعه ساعتی است که موافقت نمیکند آن را مؤمن که نماز میگزارد پس

الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه إياه فقال كعب في كل سنة

از خدای تعالی در آن ساعت چیزی را مگر بدهد او را پس گفت کعب در هر سال

قال فقلت بل في كل جمعة كذلك قال صلى الله عليه وسلم فذهب قليلا

گفت پس گفتم بلکه در هر جمعه پس رفت کعب اندکی

ثم رجع فقال صدقت والله إنها لكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس بازگشت پس گفت راست گفتی قسم به خدا هر آینه آن ساعت چنانست که گفت رسول خدا

في كل جمعة وإنه لسيد الأيام وأحبها إلى الله تعالى فيه

در هر جمعه و بدرستی آن جمعه سردار روزهاست و دوست‌ترین آنها بسوی خدای تعالی در آن

خلق آدم وفيه أسكن الجنة وفيه أهبط منها وفيه

آفریده شد آدم و در آن روز ساکن کرده شد بهشت را و در آن روز فرود آورده شد از آن و در

تقوم الساعة ما من دابة إلا وهي مصيخة تنتظر ما يكون

قایم شود ساعت نیست هیچ جنبنده مگر گوش دارنده است منتظر که چه خواهد شد

في يوم الجمعة إلا الثقلين فرجعت فلقيت عبد الله بن

در روز جمعه مگر جن و انس پس بازگشتم پس ملاقی شدم عبد الله بن

سلام رض فحدثته بمجلسي وحديث كعب قال فقال عبد

سلام را پس حدیث گفتم او را به مجلس خود و حدیث کعب گفت پس گفت عبد

الله رض كذب كعب هو كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في

الله رض کاذب است کعب و آن کلام چنانچه رسول الله فرمود و آن کلام ثابت است در

التورية فقال فقلت إنه قد رجع فقال عبد الله بن سلام

توریت پس گفت پس گفتم بدرستی کعب رجوع کرد پس گفت عبد الله بن سلام

رض إني لأعلم تلك الساعة قلت أي ساعة هي قال آخر ساعة

رض هر آینه من میدانم آن ساعت را گفتم کدام ساعت است گفت آن آخر ساعت

من نهار يوم الجمعة قال فقلت وكيف وقد سمعت النبي

صلى الله عليه وسلم قال لا يوافقها مؤمن يصلي وليس حين صلوة قال أما

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انتظر صلاة فهو في

صلاة قلت بلى قال فهي كذلك وفي لفظ عن محمد بن سيرين

عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن في الجمعة ساعة

لا يوافقها عبد مؤمن يسأل الله فيها خيرا إلا أعطاه إياه

وقال بيده يقللها وقد روي عن بعض السلف أنه قال إن

لله فضلا من الرزق سوى أرزاق العباد لا يعطي من ذلك

الفضل إلا من سأله عشية الخميس ويوم الجمعة وأخبرنا

أبو نصر عن والده بإسناده عن سعيد بن راشد عن زيد بن

علي عن مرجانة عن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم رض عن أبيها صلى الله عليه وسلم

قال إن في الجمعة لساعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها

خيرا إلا أعطاه قلت يا أبت أية ساعة هي قال صلى الله عليه وسلم إذا تدلى

نصف الشمس للغروب قالت فكانت فاطمة رض إذا كان يوم

الجمعة أمرت غلاما لها يقال له زيد يصعد إلى

الطراب فاذا تدلى نصف الشمس للغروب فآذني واعلمني

پستها پس وقتیکه نزدیک شود نیم آفتاب بغروب شدن پس خبر کن مرا و بدانان مرا

فكان يصعد فاذا كان تلك الساعة آذنها واعلمها فتقوم

پس بوده غلام که بالا میرفت پس هرگاه میبود این ساعت خبر میکرد آنرا و میداد آنرا پس میخاست

وتدخل المسجد حين تغرب الشمس وتصلي وفي حديث كثير

و می درآمد در مسجد وقتیکه فرو میشد آفتاب و نماز میگزارد و در حدیث کثیر

بن عبد الله المزني عن ابيه عن جده رض قال ان رسول الله صلى الله عليه

بن عبد الله مزنی از پدر خود از جد خود رض فرمود رسول صلعم

قال في الجمعة ساعة من نهار لا يسأل الله فيها عبد شيئا الا

فرمود در روز جمعه ساعتی هست از روز نمیخواهد خدای تعالی را در آنجا بنده چیزی مگر

اعطاه سؤله قيل له واية ساعة هي يا رسول الله قال صلى الله عليه

میدهد او را سوال او گفته شد آنرا و کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود صلعم

حين تقام الصلوة الى الانصراف منها قال كثير بن عبد الله

وقتیکه بر پا کرده میشود نماز جمعه تا باز گشتن از آن نماز گفت کثیر بن عبد الله

المزني يعني بذلك رسول الله صلى الله عليه يوم الجمعة واخبرنا

مزنی مراد داشت بآن رسول الله صلعم روز جمعه و خبر داد ما را

ابو نصر عن والده باسناده عن محمد بن المنكدر قال سمعت

ابو النصر از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر گفت شنیدم

جابر بن عبد الله رض يقول عرض هذا الدعاء على رسول الله

جابر بن عبد الله را رض که میگفت عرض کرده شد این دعا بر رسول الله

صلى الله عليه فقال لو دعي به على شيء بين المشرق والمغرب في ساعة

صلعم پس گفت اگر خوانده شود بآن بر چیزی که میان مشرق و مغرب است در ساعت

يوم الجمعة لاستجيب لصاحبه سبحانك لا اله الا انت يا

روز جمعه هر آینه قبول کرده میشود مر صاحب او را و آن دعا اینست که پاکی ترا نیست خدای مگر تو

حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام

ای مهربان ای بخشنده ای پیدا کننده آسمانها و زمین ای صاحب بزرگی و اکرام

قال صفوان بن سليم بلغني ان من قال حين يجلس الامام

و گفت صفوان بن سلیم رسیده مرا اینکه هر که گفت وقتیکه می نشیند امام

على المنبر يوم الجمعة لا اله الا الله وحده لا شريك له

بر منبر روز جمعه نیست معبود مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را

لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مراورا ست ملک و مراورا ست ثنا زنده میکند و می میراند و اوست بر همه چیز قادر

غُفِرَ لَهُ وَقَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رض سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
آمرزیده میشود مراورا و گفت براء بن عازب رض که شنیدم رسول الله صلعم را

يَقُولُ فَضْلُ الْجُمُعَةِ فِي رَمَضَانَ عَلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ كَفَضْلِ رَمَضَانَ
که میفرمود بزرگی جمعه در رمضان بر همه روزها مانند بزرگی رمضان است

عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ فَضْلٌ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي
بر تمام ماهها در درود فرستادن بر پیغمبر صلعم در

يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود با سناد خود از علی بن

أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ
ابی طالب رض گفت فرمود رسول الله صلعم بسیار گوئید از درود

عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ تُضَاعَفُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَسَلُوا
بر من روز جمعه پس بدرستی آن جمعه روزیست که دو چندان کرده میشود دران عملها و سوال کنید

اللّٰهَ لِيَ الدَّرَجَةَ الْوَسِيلَةَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا الدَّرَجَةُ
از خدا از بهر من درجه وسیله گفتند یا رسول الله صلعم چیست درجه

الْوَسِيلَةُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ هِيَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا
الوسیله از بهشت فرمود این بزرگترین درجه است در بهشت نمیرسد او را

إِلَّا نَبِيٌّ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ هُوَ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ
مگر نبی و امید دارم من که باشم آن پیغمبر یابنده درجه وسیله و مروی است از محمد بن منکدر از جابر

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ اللّٰهُمَّ
گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گوید وقتیکه بشنود بانگ نماز حمد این الٰهی

رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدَ
پروردگار این خواندن تمام لیوسے نماز و پروردگار نماز که بر پا ستاده همیشه قائم بده محمد را

الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا
وسیله و فضیلت و مرتبه بلند و برانگیخته او را در مقام

مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ
محمود که وعده کرده بوده او را فرود آمد او را شفاعت من روز قیامت و

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
روایت است از عبد الله بن عباس رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود

أكثروا الصلوة على نبيكم في الليلة الغراء واليوم الأزهر

بسیار گوئید درود بر نبی خود ﷺ در شب روشن و روز روشن

ليلة الجمعة ويوم الجمعة وعن عبد العزيز بن صهيب

و آن شب و روز جمعه است و مرویست از عبد العزیز بن صهیب

عن أنس بن مالك رض قال كنت واقفا بين يدي رسول الله

از انس بن مالک رض گفت بودم من ایستاده پیش رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال من صلى علي في كل جمعة ثمانين مرة غفر

ﷺ پس فرمود هرکه درود فرستد بر من در روز جمعه هشتاد باره بیامرزد

الله تعالى له ذنوب ثمانين سنة قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

خدای تعالی مر او را گناهان هشتاد ساله گفتم یا رسول الله ﷺ

كيف الصلوة عليك قال صلى الله عليه وسلم تقول اللهم صل على محمد

چگونه است صلوة بر تو فرمود ﷺ که گوئی ای بار خدا درود فرست بر محمد

عبدك ورسولك النبي الأمي وتعقد واحدة وعن مكحول

که بنده تو و رسول تست نبی امی تا خوانده و گره کنی تو یکی را و مرویست از مکحول

الشامي عن أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أكثروا من

شامی از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله ﷺ بسیار گوئید از

الصلوة علي في يوم الجمعة فإن صلوة أمتي تعرض علي في

صلوة بر من در روز جمعه زیرا که درود امت من عرض کرده میشود بر من در

كل يوم جمعة فمن كان أكثرهم علي صلوة كان أقربهم

هر روز جمعه پس هرکه باشد اکثر ایشان از روی درود فرستادن بر من باشد اقرب ایشان

مني منزلة يوم القيامة فصل فيما يستحب أن يقرء

از من از روی منزلت روز قیامت در آنچه مستحب است خواندن آن

في صلوة الصبح يوم الجمعة أخبرنا أبو نصر عن والده

در نماز صبح روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

بإسناده عن أبي الأحوص عن عبد الله رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم

باسناد خود از ابی الاحوص از عبد الله رض گفت بود رسول ﷺ

يقرء في الصبح يوم الجمعة الم التنزيل السجدة وهل أتى وروي عنه

که میخواند در صبح روز جمعه سوره الم تنزیل و سوره الدهر و مرویست از انس

صلى الله عليه وسلم كان يقرء في المغرب بقل يا أيها الكافرون وقل هو الله

ﷺ که بود که میخواند در مغرب شب جمعه سوره الکافرون و سوره اخلاص

وفي العشاء بسورة الجمعة والمنافقين وقيل انه صلى الله عليه وسلم

و در عشا سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون و گفته شده که آنحضرت ص

كان يقرء ذلك في صلوة الجمعة وعن الحسن عن ابي هريرة

بود که میخواند این در نماز جمعه و در روایتی از حسن از ابی هریره

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرء ليلة الجمعة سورة

گفت فرمود رسول الله ص هر که خواند شب جمعه سوره

يس وحم الدخان اصبح مغفورا له وقيل ان من قرء سورة

یس و حم دخان صبح کند در حالیکه آمرزیده اند او را و گفته شد هر که خواند سوره

الكهف في يوم الجمعة كان كمن تصدق بعشرة الاف

کهف در روز جمعه باشد مانند کسیکه تصدق کرد بده هزار

دينار ويستحب ان يصلي ليلة الجمعة ويوم الجمعة

دینار و مستحب است که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه

اربع ركعات باربع سور بسورة الانعام وسورة الكهف

چهار رکعت بچهار سوره اول سورهٔ انعام دوم سورهٔ کهف

وسورة طه وسورة الملك فان لم يحسن القرآن قرء جميع

و سوم سورهٔ طه و چهارم سورهٔ الملک پس اگر نیکو نمیداند قرآن را بخواند همه

ما يحسن منه فذلك له ختمة فقد قيل ختمه من حيث

آنچه نیکو میداند از آن پس این مر او را ختم قرآن پس بتحقیق گفته شد که ختم او از روی

جملته وان كان يحسن القرآن يستحب له ان يختم في يوم

جملهٔ اوست و اگر باشد که نیکو میداند قرآن را مستحب است مر او را که ختم کند در روز

الجمعة فان لم يقدر ليشفعه ليلة الجمعة فان جعل

جمعه پس اگر نتواند جفت کند با او شب جمعه پس اگر گرداند

اخر ختمه في ركعتي المغرب او ركعتي الفجر كان احسن و

آخر ختم خود در دو رکعت مغرب یا دو رکعت فجر باشد بهتر و

كذلك ان جعل ختمته بين الاذان والاقامة يوم الجمعة

همچنین اگر گرداند ختم خود درمیان اذان و اقامت روز جمعه

كان فيه فضل كبير وان قرء العبد قل هو الله احد الف

باشد در آن فضل بزرگ و اگر بخواند هزار بار سوره اخلاص روز

الجمعة في عشر ركعات او عشرين او غيرها كان افضل

جمعه در ده رکعت یا بیست رکعت یا زیاده از آن باشد بهتر

مِنْ خَتْمَةِ الْقُرْآنِ وَيُسْتَحَبُّ الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ
از ختم قرآن و مستحب ست درود فرستادن بر نبی صلعم هزار
مَرَّةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَكَذٰلِكَ التَّسْبِيحُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَهِيَ الْكَلِمَاتُ
بار روز جمعه و همچنین تسبیح هزار بار و آن چهار کلمه
الْأَرْبَعُ الَّتِي تَقَدَّمَتْ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا
است که پیشتر گذشت ذکر آن پاکیست مر خدا را و ثنا خدا را و نیست هیچ معبود مگر
اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ فَصْلٌ فِي تَسْمِيَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا
خدا و خدا بزرگتر ست فصل در تسمیه او بروز جمعه خبر داد ما را
أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ
ابو نصر از پدر خود با اسناد خود از سلمان رض گفت فرمود مرا رسول
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَدْرِي لِمَ سُمِّيَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ
الله صلعم آیا میدانی که چرا نامیده شد جمعه گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود
فِيهِ جُمِعَ أَبُوكُمْ آدَمُ قَالَ لٰكِنِّي أَقُولُ لَا يَتَطَهَّرُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
در این روز جمع کرده شد پدر شما آدم فرمود لیکن من گویم پاک نشود روز جمعه مردی
فَيَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهُ ثُمَّ يَأْتِي الْجُمُعَةَ إِلَّا كُفِّرَ لَهُ مَا
پس وضو کند و نیکو کند وضوی خود را پس ادا کند نماز جمعه را مگر آنکه دور کرده میشود
بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ
گناهیکه در میان این جمعه و جمعه دیگر ست که پرهیز کند گناهان کبیره را و گفت بعضی ایشان
هُوَ مِنَ الْاِجْتِمَاعِ وَهُوَ اجْتِمَاعُ قَالَبِ آدَمَ وَرُوحِهِ بَعْدَ أَنْ
این جمعه مشتق از اجتماع ست و آن یعنی جمع کردن قالب آدم و روح او ست پس از آنکه
كَانَ مُلْقًى أَرْبَعِينَ سَنَةً وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ
افتاده بوده میان مکه و طائف هشتاد سال و گفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و
حَوَّاءَ عَلَيْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَمَّا خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ ضِلَعِ
حوا ست علیهما السلام هرگاه پیدا کرد آن حوا را خدا تعالی از استخوان پهلوی
آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ
آدم صلعم و گفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و
حَوَّاءَ بَعْدَ الْفُرْقَةِ الطَّوِيلَةِ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِذٰلِكَ لِاجْتِمَاعِ
حوا ست بعد جدا ماندن دراز و گفته شد که جز این نیست که نامیده شد بدین نام
أَهْلِ الْبِلَادِ وَالرَّسَاتِيقِ فِيهِ وَقِيلَ لِأَنَّهُ تَقُومُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
اهل شهرها و دهات در آن روز و گفته شد از جهت آنکه قائم شود در آن روز قیامت

وهو يوم الجمع قال الله عز وجل يوم يجمعكم ليوم الجمع

و آن روز یکجا شدن مردم است فرمود خدای تعالی روزی که جمع کند شما را از جهت روز جمع آمدن

فصل وجميع ما ذكرناه من صيام الأشهر والأهلة

و همه آنچه ذکر کردیم آنرا از روزه ماهها و عیدها

والعبادات من الصلوة والأذكار وغير ذلك وما سنذكر

و عبادتها از نمازها و ذکرها و جز این و آنچه یاد خواهیم کرد

إن شاء الله تعالى لا يقبل إلا بعد التوبة وطهارة القلب

ان شاء الله تعالی قبول کرده نمیشود مگر بعد توبه و طهارت دل

وإخلاص العمل لله تعالى وترك الرياء والسمعة وأما التوبة

و خالص کردن عمل بهر خدای تعالی و ترک کردن ریا و شنوانیدن مردم و اما توبه

فقد تقدم بيانها ونزيد عليه بأن الله يحب التوابين

پس تحقیق پیشتر رفت بیان آن و زیاده کنیم بر آن که خدای تعالی دوست میدارد توبه

ويحب كل قلب طاهر من الذنوب فقال عز وجل إن الله يحب التوابين ويحب

و دوست میدارد هر دل پاک را از گناهان پس فرمود عز وجل که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان

المتطهرين قال عطاء ومقاتل والكلبي إن الله يحب التوابين من

پاکان را گفت عطا و مقاتل و کلبی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از

الذنوب والمتطهرين بالماء من الأحداث والحيض والجنابات

گناهان و پاک کنندگان خود را بآب از بی وضوئی و حیض و جنابت

والنجاسات بيانه قصة أهل قباء حيث ذكرهم

و نجاستها بیان آن قصه اهل قبا جایی که ذکر کرد ایشان را

الله عز وجل بقوله فيه رجال يحبون أن يتطهروا وسألهم

خدای تعالی بقول خود در آن مسجد مردانی اند که دوست میدارند که پاک باشند [illegible]

النبي صلى الله عليه وسلم عما يعملون فقالوا نتبع الماء الأحجار في الاستنجاء

[illegible] پس گفتند اهل قبا [illegible] آب [illegible]

وقال مجاهد يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين

و گفت مجاهد [illegible] دوست میدارد توبه کنندگان را از گناهان و پاک کنندگان را

عن أدبار النساء أن يأتوها من أتى امرأة في دبرها فليس

از پس زنان [illegible]

من المتطهرين فإن دبر المرأة مثله من الرجل وقيل التوابين

از پاکان [illegible] مانند [illegible]

مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الشِّرْكِ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ
از گناهان و دوست دارد پاک کنندگان از شرک روایت است از ابی منهال

أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْعَالِيَةِ فَتَوَضَّأَ وُضُوءًا حَسَنًا فَقُلْتُ
که گفت بودم من نزد ابی عالیه پس وضو کرد وضوی نیک پس گفتم

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَقَالَ الطُّهُورُ مِنَ
بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک کنندگان را پس گفت ابی

مَهْ إِنَّ الطُّهُورَ حَسَنٌ وَلَكِنَّهُمُ الْمُتَطَهِّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ
بدرستی که وضو امر نیکوست ولیکن مراد از متطهرین که دوستان اند درست متطهرین از گناهان اند و

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يُحِبُّ التَّوَّابِينَ مِنَ الشِّرْكِ
مرویست از سعید بن جبیر گفت خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از شرک

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و دوست دارد پاک کنندگان را از گناهان و گفته شد که توبه کنندگان از کفر و پاک کنندگان

بِالْإِيمَانِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ لَا يَعُودُونَ فِيهَا وَ
با یمان و گفته شد توبه کنندگان از گناهان که باز نگردند با آن گناه و

الْمُتَطَهِّرِينَ مِنْهَا لَمْ يُصِيبُوهَا وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكَبَائِرِ
پاک کنندگان از گناهان که نرسیدند آنرا و گفته شد توبه کنندگان از گناهان کبیره

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الصَّغَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از گناهان صغیره و گفته شد که توبه کنندگان از افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از اقوال و گفته شد که توبه کنندگان از اقوال و افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْعُقُودِ وَالْإِضْمَارِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْآثَامِ
و پاک کنندگان از عقیده و اضمار و گفته شد توبه کنندگان از بزه‌ها

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَجْرَامِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْجَرَائِرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و پاک کنندگان از گناهها و گفته شد توبه کنندگان از جنایتها و پاکان

مِنْ خَفِيِّ السَّرَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
از جرم پنهان سینه و دلها و گفته شده است توبه کنندگان از گناهان و پاک کنندگان

مِنَ الْعُيُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابُ الَّذِي كُلَّمَا أَذْنَبَ تَابَ قَالَ اللّٰهُ
از عیبها و گفته شد توبه کننده آنست هرچه که گناه کرد توبه کند فرمود خدای تعالی

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ
بدرستی آنحضرت است هست توبه کنندگان را آمرزگار مرویست از محمد بن منکدر از

جابر ابن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل ممن

جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم گذشت مردی که بود از

كان قبلكم بجمجمة فنظر اليها فقال اي رب انت انت

پیش از شما بکاسهٔ سر پس دید بسوی او پس گفت ای پروردگار تو تویی

وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب ثم

و من منم تویی باز آینده با مغفرت و منم باز آینده بگناهان پس

خر ساجدا فقيل له ارفع راسك فانا العواد بالمغفرة وانت

افتاد سجده کننده پس گفته شد او را بردار سر خود را پس منم باز گردنده بآمرزش و تویی

العواد بالذنوب فرفع راسه فغفر له واما الاخلاص فقد

باز گردنده بگناهان پس برداشت سر خود را پس آمرزیده شد او را و اما اخلاص پس

قال الله عز وجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له

فرمود خدای تعالی و نه فرموده شد ایشان را مگر آنکه عبادت کنند خدا را در حالی که پاک کنند

الدين وقال عز وجل الا لله الدين الخالص وقال الله تعالى

طاعت و فرمود عز وجل آگاه باشید مر خدا راست دین پاک و فرمود عز وجل

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم

نمی رسد خدا را گوشتهای آن قربانیها و نه خونهای آنها ولیکن می رسد خدای را پرهیزگاری

وقال جل جلاله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون

و فرمود جل جلاله مر ماست اعمال ما و شما راست اعمال شما و ما او را اخلاص کنندگانیم

اختلف الناس في معنى الاخلاص قال الحسن سالت حذيفة

مختلف شده اند مردم در معنی اخلاص و گفت حسن پرسیدم حذیفه را

رض عن الاخلاص ما هو قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الاخلاص

از معنی اخلاص که چیست آن گفت پرسیدم نبی صلعم را از معنی اخلاص

ما هو قال صلى الله عليه وسلم سالت جبريل عليه السلام عن الاخلاص

که چیست آن گفت صلعم پرسیدم جبرائیل را از معنی اخلاص

ما هو قال سالت رب العزة جل وعلا عن الاخلاص ما هو

که چیست آن گفت پرسیدم پروردگار را جل جلاله از معنی اخلاص که چیست آن

فقال سبحانه وتعالى هو سر من سري [illegible] قلب

پس فرمود سبحانه و تعالی آن اخلاص رازیست از [illegible]

من احببت من عبادي وعن ابي اد[illegible] ليس الاخلاص الا [illegible]

کسی که دوست میدارم من او را از بندگان خود و مروی [illegible]

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل حق حقيقة وما بلغ عبد
گفت فرمود رسول الله صلعم بدرستی مر حق را یعنی امر ثابت را حقیقتیست و نرسید بنده

حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمله
حقیقت اخلاص را تا آنکه دوست ندارد ستایش کردن برابر چیزی از عملی که کرده است

لله عز وجل وقال سعيد بن جبير الاخلاص ان يخلص العبد
مر خدای تعالی را و گفت سعید بن جبیر اخلاص آنست که خالص کند بنده

دينه لله وعمله لله تعالى ولا يشرك به في دينه ولا يرائي بعمله
دین خود را و عمل خود را از بهر خدای تعالی و شریک نگرداند بآن در دین خود و ننماید عمل خود را

احدا وقال الفضيل ترك العمل من اجل الناس رياء والعمل من اجل الناس شرك والاخلاص
هیچ یک این درجه اول اخلاص است و گفت فضیل ترک کردن عمل از جهت مردم ریاست و کردن عمل از جهت مردم شرک

هو الخوف من ان يعاقبك الله تعالى عليهما وقال يحيى بن
ترسیدن است از آنکه عذاب کند خدای تعالی بر این هر دو کار و گفت یحیی بن

معاذ الاخلاص تمييز العمل من العيوب كتمييز اللبن من الفرث
معاذ اخلاص جدا کردن عمل است از عیبها جدا کردن شیر از سرگین

والدم وقال ابو الحسين البوشنجي هو ما لا يكتبه الملكان ولا
و خون و گفت ابو الحسین بوشنجی اخلاص چیزیست که نمینویسند آنرا فرشتگان و نه

يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الانسان وقال رويم هو
فاسد میکند آنرا شیطان و نه مطلع میشود بر آن انسان و گفت رویم اخلاص

ارتفاع رؤيتك من الفعل وقيل هو ما يراد به الحق ويقصد
برطرف شدن دیدن تو از عمل است و گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته میشود بآن حق و قصد کرده شود

به الصدق وقيل هو ما لا تشوبه الآفات ولا يتبعه رخص
بآن راستی در اقوال و گفته شد اخلاص چیزیست که خلط نمیکند آنرا آفات و پیروی نمیکند آنرا رخصتها

التأويلات وقيل هو ما استتر عن الخلائق وصفى من
تاویلات و گفته شد اخلاص چیزیست که پوشیده است از خلق و پاک است از

العلائق وقال حذيفة المرعشي هو ان تستوي افعال العبد
علاقها و گفت حذیفه آن اخلاص آنست که برابر شود فعلهای بنده

في الظاهر والباطن وقال ابو يعقوب المكفوف هو ان يكتم
در آشکار و پنهان و گفت ابو یعقوب مکفوف اخلاص آنست که پوشد

حسناته كما يكتم سيئاته وقال سهل بن عبد الله هو الاخلاص
نیکیهای خود را چنانچه پوشد بدیهای خود را و گفت سهل بن عبد الله اخلاص افلاس

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث لا يغل

در روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلعم سه چیز اند که خیانت نکند

عليهن قلب مسلم اخلاص العمل لله ومناصحة ولاة الامر

بر ایشان دل مسلمان خالص کردن عمل مر خدا را و نصیحت کردن والیان امر را

ولزوم جماعة المسلمين وقيل الاخلاص افراد الحق في الطاعة

و لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و گفته شده است اخلاص جدا کردن حق را در فرمانبرداری

بالقصد وهو ارادة العبد بطاعته القرب الى مولاه دون

بقصد و آن خواستن بنده است بطاعت خود نزدیکی بسوی صاحب خود

احد من خلقه فلا تصنع لمخلوق ولا يكتسب منهم الحمد

نه بسوی یکی از خلق پس کار نکند از برای خلق و کسب نکند از ایشان ستایش را

ولا يستجلب منهم المحبة ولا يدفع بها عن نفسه اللوم و

و طلب نکند از ایشان دوستی را و دور نکند بآن طاعت از خود ملامت و

الذم وقيل الاخلاص تصفية الفعل عن ملاحظة المخلوقين

نکوهش را و گفته شده است اخلاص صاف کردن عمل است از دیدن آفریدها

قال ذو النون المصري الاخلاص لا يتم الا بالصدق فيه و

گفت ذو النون مصری اخلاص تمام نمیشود مگر براستی در

الصبر عليه والصدق لا يتم الا بالاخلاص فيه والمداومة

صبر کردن بر اخلاص ... و صدق با حق تمام نمیشود مگر با اخلاص ...

عليه وقال ابو يعقوب السوسي متى شهدوا في اخلاصهم

بر اخلاص و گفت ابو یعقوب سوسی هرگاه که دیدند در اخلاص خود

الاخلاص احتاج اخلاصهم الى اخلاص وقال ذو النون رحمه الله

اخلاص را محتاج شد اخلاص ایشان باخلاص ...

ثلاث من علامات الاخلاص استواء المدح والذم من

سه چیز است از علامات اخلاص برابر شدن ستایش و نکوهش از

العامة ونسيان رؤية الاعمال واقتضاء ثواب العمل

عامه خلق و فراموش کردن دیدن عمل را و طلب ثواب را در آخرت ...

في الآخرة وقال ايضا الاخلاص ما حفظ من العدو ان

... و گفت ایضا اخلاص چیزیست که نگاه داشته شد از دشمن ...

يفسده وقال ابو عثمان المغربي الاخلاص ما لا يكون للنفس

که فاسد کند او را و گفت ابو عثمان مغربی اخلاص چیزیست که نباشد ...

فيه حظ بحال وهو اخلاص العوام واما اخلاص الخواص

در و نصیب بهره حالی هست واین اخلاص عوام است واما اخلاص خاصان

ما يجري عليهم لا بهم فتبدو منهم الطاعات وهم عنها

چیزیست که روان میشود بر ایشان از جهت ایشان ترک کرده اند طاعتها و ایشان از

بمعزل لا يقع عليهم رؤية ولا بها اعتداد فذلك

گوشه اند و واقع نمیشود بر ایشان دیدن عمل و نه دارای طاعت شمار و اختیار پس اینست

اخلاص الخواص وقال ابو بكر الدقاق نقصان كل مخلص في

اخلاص خاصان و گفت ابو بکر دقاق نقصان هر مخلص در

اخلاصه رؤية اخلاصه فاذا اراد الله تعالى ان يخلص

اخلاص او دیدن اخلاص خود است پس چون خواهد حق تعالی که خالص کند

اخلاصه يسقط عن اخلاصه رؤيته لاخلاصه فيكون مخلَصا

در اخلاص وی بیندازد از اخلاص او دیدن اخلاص او پس باشد خالص کرده شده

لا مخلِصا وقال سهل رحمة الله تعالى عليه ورضوانه لا يعرف

نه اخلاص کننده و گفت سهل رحمة الله علیه و رضوانه نمی شناسد

الرياء الا مخلص وقال ابو سعيد الخراز رحمه الله رياء

ریا را مگر مخلص [illegible] و گفت ابو سعید

العارفين افضل من اخلاص المريدين وقال ابو عثمان

عارفان بهتر است از اخلاص مریدان و گفت ابو عثمان

الاخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق و

اخلاص فراموش کردن دیدن خلق است به همیشه نظر کردن بسوی خالق و

قيل الاخلاص ما اريد به الحق وقصد به الصدق وقيل

گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته شده به وی حق و قصد کرده شده به او راستی و گفته شد

هو الاغماض عن رؤية الاعمال وقال سري السقطي رحمه الله

اخلاص پوشیدن است از دیدن عملها و گفت سری سقطی رح

من تزين للناس بما ليس فيه سقط من عين الله تعالى وقال

هر که آراسته شد از جهت مردم بچیزی که نیست در وی افتاد از چشم خدا و گفت

الجنيد الاخلاص سر بين الله تعالى وبين العبد لا يعلمه

جنید رح اخلاص رازیست میان خدا و میان بنده نمی داند آنرا

ملك فيكتبه ولا شيطان فيفسده ولا هوى فيميله وقال

فرشته تا بنویسد او را و نه شیطان تا فاسد کند او را و نه هوا که مایل کند او را

٧١٩

رُوَيْمٌ رَحِمَهُ اللّٰهُ الْاِخْلَاصُ فِي الْعَمَلِ هُوَ الَّذِي لَا يُرِيدُ صَاحِبُهُ

رویم رحمه الله اخلاص در عمل آنست که نخواهد صاحبش بر آن

عَلَيْهِ عِوَضًا فِي الدَّارَيْنِ وَلَا حَظًّا مِنَ الْمَلَكَيْنِ وَسُئِلَ ابْنُ عَبْدِ

بر آن عمل عوض در هر دو جهان و نه نصیبی از دو فرشته و پرسیده شد ابن عبد

اللّٰهِ اَيُّ شَيْءٍ اَشَدُّ عَلَى النَّفْسِ فَقَالَ الْاِخْلَاصُ لِاَنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ

الله که چیست سخت ترست بر نفس پس گفت اخلاص زیرا که نیست نفس را در آن

نَصِيبٌ وَقِيلَ هُوَ اَنْ لَا تُشْهِدَ عَلَى عَمَلِكَ اَحَدًا غَيْرَ اللّٰهِ عَزَّ

نصیبی و گفته شد که اخلاص آنست که حاضر نشود بر عمل تو هیچ یکی جز خدا

وَجَلَّ وَقَالَ بَعْضُهُمْ دَخَلْتُ عَلَى سَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ يَوْمَ جُمُعَةٍ

و گفته اند بعضی ایشان در آمدم بر سهل بن عبد الله روز جمعه

قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَرَاَيْتُ فِي الْبَيْتِ حَيَّةً فَجَعَلْتُ اُقَدِّمُ رِجْلًا وَ

پیش از نماز پس دیدم در خانه ماری پس پیش نهادم قدم را گاهی و

اُؤَخِّرُ رِجْلًا اُخْرٰى فَقَالَ ادْخُلْ لَا يَبْلُغُ اَحَدٌ حَقِيقَةَ الْاِيمَانِ

پس میکردم قدم را گاهی یعنی مترددی میشدم پس گفت بدر آ نمیرسد هیچ یکی در حقیقت ایمان

وَعَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ شَيْءٌ يَخَافُهُ ثُمَّ قَالَ هَلْ لَكَ فِي صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ

و حال آنکه بر روی زمین کسی باشد که میترسد بسبب آن گفت سهل آیا هست ترا میل در نماز جمعه

فَقُلْتُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ مَسِيرَةُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَاَخَذَ بِيَدِي

پس گفتم میان ما و میان مسجد راه یک شبانه روز است پس گرفت دست مرا

فَمَا كَانَ اِلَّا قَلِيلًا حَتّٰى رَاَيْتُ الْمَسْجِدَ فَدَخَلْنَا وَصَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ

پس نبود درست مگر اندک زمان تا آنکه دیدم مسجد را پس در آمدیم ما و ادا کردیم جمعه را

ثُمَّ خَرَجْنَا فَوَقَفَ يَنْظُرُ اِلَى النَّاسِ وَهُمْ يَخْرُجُونَ فَقَالَ اَهْلُ لَا

بیرون بر آمدیم پس ایستاد سهل میدید بسوی مردم و ایشان هم بر آمدند پس گفت سهل اهل

اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كَثِيرٌ وَلٰكِنَّ الْمُخْلِصُونَ مِنْهُمْ قَلِيلٌ وَكُنْتُ مَعَ اِبْرَاهِيمَ

کلمه توحید بسیار اند و لیکن کسیکه اخلاص دارند از ایشان اندک بودند و حضر بودم

الْخَوَّاصِ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي سَفَرٍ فَجِئْنَا اِلٰى مَوْضِعٍ فِيهِ حَيَّاتٌ كَثِيرَةٌ

خواص رحمه الله در سفر پس آمدیم بجایی که دروی ماران بسیار بودند

فَوَضَعَ رَكْوَتَهُ وَجَلَسَ وَجَلَسْتُ فَلَمَّا كَانَ بَرْدُ اللَّيْلِ وَبَرْدُ

پس نهاد ابریق خود را و نشست و نشستم پس چون گاه بود سرد شب و سرد شد

الْهَوٰى خَرَجَتِ الْحَيَّاتُ فَصِحْتُ بِالشَّيْخِ فَقَالَ اذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰى

هوا بیرون آمدند ماران پس فریاد زدم بشیخ که ابراهیم باشد پس گفت شیخ یاد کن خدا

فذكرت وحججت ثم عادت فصحت به فقال مثل ذلك ثم

پس یاد کردم خدا را پس باز گشتند ماران پس باز آمد پس فریاد زدم و بیدار شد پس گفت همچنان

إلى الصباح في مثل تلك الحالة فلما أصبحنا قام و

پس بوده ام درین حال تا صباح پس چون صبح شد برخاست و

مشى ومشيت معه فسقطت من وطائه حية عظيمة

روان شد و روان شدم با او پس افتاد از فرش او ماری بزرگ

قد تطوقت فقلت ما أحسست بها فقال لا منذ زمان

که طوق زده بود با او پس گفتم آیا دریافته بودی این مار را پس گفت شیخ مدتی است

ما بت ليلة أطيب من البارحة وقال أبو عثمان رحمه الله تعالى

که شب نگذرانیده ام خوشتر از امشب و گفت ابو عثمان رحمه الله علیه

من لم يذق وحشة الغفلة لم يجد طعم أنس الذكر فصل

هر که نچشید وحشت غفلت را نیافت لذت انس ذکر را

وينبغي لكل متعبد وعارف أن يحذر في جميع أحواله من الرياء

و سزاوار است هر عابد و عارف را که بترسد در همه احوال از ریا

ورؤية الخلق والعجب فإن النفس خبيثة وهي منشأ الأهوية

و دید خلق و عجب که نفس پلید است و آن جای پیدا شدن هواها

المضلة والشهوات المردية واللذات الحائلة بين العبد

گمراه کننده و آرزوهای هلاک کننده است و لذتها که حایل شونده اند میان بنده

وبين الحق عز وجل لا طريق إلى الأمن من غوائلها ما دام

و میان خدای تعالی نیست راه بسوی ایمن از غایلهای او تا وقتی که

الروح في جسد ابن آدم وإن بلغ العبد إلى حالة البدلية و

روح در تن فرزند آدم است اگرچه رسیده باشد بنده بحالت ابدال و

الصديقية وإن كانت هذه الحالة أسلم من الابتداء و

صدیقان و اگرچه بوده است این حالت بدایتها و صدیقیت سالم تر از ابتدا و

آمن من شرها وغوائلها والخير أغلب والنور والهداية

ایمن تر از بدیها و بلاهای نفس و نیکوی غالب تر بود و نور باطن و هدایت

محققة بسبيل الله عز وجل والتوفيق شامل والحفظ موجود

تا بثبوت رسیده براه خدا عز و جل و توفیق فراگیرنده است و حفظ حق از معاصی درین

غير أن العصمة ليست لنا إنما ذلك مختص بالأنبياء عليهم السلام

حال الله نه ما را که ما را از گناهان نگاه دارند بلکه آن عصمت خاص ایشان است

ليقع الفرق بين النبوة والولاية وقد توعد الله عز وجل

تا آنکه واقع شود فرق میان نبوة و ولایت و بتحقیق ترسانیده است خدا تعالی

اهل الريا والسمعة ونبه على شؤم النفس وغوائلها ونهى

اهل ریا و اهل سمعه را و آگاه نمود بر شآمت و غارت‌های نفس و باز داشته

عن اتباعها وامر بمخالفتها في القرآن تارة وفيما نطق به

از پیروی آن و فرمود بمخالفت آن در قرآن یک باری و در چیزی که نطق کرده بآن

رسول الله صلى الله عليه وسلم من الاخبار والسنة اخرى من ذلك قال الله

رسول الله صلعم از اخبار و سنت بار دیگر از آنجمله قول خدا تعالی است

عز وجل فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

پس ویل است مر نمازگزاران را که ایشان از نماز خویش غافل اند

الذين هم يراءون ويمنعون الماعون وقال جل وعلا يقولون

آن کسانیکه ریا میکنند و باز میدارند زکوة را و فرمود جل وعلا میگویند ایشان

بافواههم ما ليس في قلوبهم والله اعلم بما كانوا يكتمون و

بدهن‌های خود چیزیکه نیست در دلهای ایشان و خدا داناتر است بچیزیکه بوده اند ایشان و پنهان میکنند

قال تعالى واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراءون الناس و

و فرمود حق تعالی و وقتی که برخیزند آن منافقان بسوی نماز برخیزند با کسالت ریا میکنند مردم را و

لا يذكرون الله الا قليلا مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء

یاد میکنند خدا را مگر اندکی مضطرب اند هر دو گروه میان آن دو گروه و نه بسوی

ولا الى هؤلاء وقال تعالى ان كثيرا من الاحبار والرهبان

و نه بسوی گروه یعنی کافران و فرمود خدا تعالی بدرستی بسیاری از آن دانشمندان و عابدان

لياكلون اموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله و

هر آینه میخورند مالهای مردم را بطریق باطل یعنی برشوت و ریا و چیز ذلک و باز میدارند مردم را از

الاحبار هم العلماء والرهبان العباد وقال عز وجل يا ايها

احبار علما اند و رهبان عابدان اند و فرمود عز و جل ای

الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله

کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزیرا که نمیکنید بزرگ است از روی بغض در نزد خدا

ان تقولوا ما لا تفعلون وقال تعالى واسروا قولكم

اینکه بگوئید چیزیکه نمیکنید و فرمود خدا تعالی و پنهان کنید سخن خود را

او اجهروا به انه عليم بذات الصدور وقال جل وعلا امن

یا آشکارا کنید او را بدرستی حق تعالی داناست برازهای سینه‌ها است و فرمود حق تعالی آیا کسیکه

كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة

امیدوار هست لقاے پروردگار خود را پس گو که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت

ربه احدا وقال تعالى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم

پروردگار خود هیچ یکے را و فرمود حق تعالی بدرستی که نفس هر آئینه امر کننده است به بدی مگر کسی که رحم کرد

ربي وقال تعالى واحضرت الانفس الشح وقال عز وجل

پروردگار من و فرمود حق تعالی و حاضر کرده شد نفسها را بخیلی و فرمود عز و جل

لداود عليه السلام يا داود اهجر هواك فانه لا منازع

مر داود را علیه السلام اے داود ترک کن هوای خود را پس بدرستی که نیست منازعت کننده

ينازعني في ملكي غير الهوى وقال تعالى ولا تتبع الهوى

که منازعت کند مرا در ملک من جز هوا و فرمود حق تعالی و پیروی مکن هوای نفس را

فيضلك عن سبيل الله واما السنة ففي ذلك ما روي

پس گمراه کند ترا از راه خدا و اما حدیث رسول الله پس در این باب است آنچه که مروی است

عن شداد بن اوس انه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرأيت

از شداد بن اوس که گفت در آمدم بر نبی صلی الله علیه وسلم پس دیدم

في وجهه ما ساءني فقلت ما الذي بك يا رسول الله فقال

در روی او چیزی که بد حال کرد مرا پس گفتم چه چیز است بتو اے پیغمبر خدا پس فرمود

صلى الله عليه وسلم اخاف على امتي الشرك بعدي فقلت أيشركون من

صلی الله علیه وسلم می ترسم بر امت خود شرک را پس از من پس گفتم آیا شرک خواهند کرد

بعدك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم اما انهم لا يعبدون شمسا

پس از تو یا رسول الله پس فرمود صلی الله علیه وسلم بدرستی ایشان عبادت نخواهند کرد آفتاب را

ولا قمرا ولا وثنا ولا حجرا ولكنهم يراءون في اعمالهم و

و نه ماه را و نه بتان را و نه سنگها را و لیکن ایشان ریا میکنند در اعمال خود و

الرياء هو الشرك ثم تلا قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه

ریا شرک است پس خواند قول الله تعالی پس هر که آرزو دارد ملاقات پروردگار خود را

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال

پس باید که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت پروردگار خود کسے را [illegible] و فرمود

صلى الله عليه وسلم يجاء يوم القيمة بصحف مختومة فيقول الله عز

صلی الله علیه وسلم آورده شود روز قیامت نامهاے مهر کرده شده پس میگوید الله عز

وجل للملائكة القوا هذا واقبلوا هذا فيقولون وعزتك

و جل فرشتگان خود را بیندازید این نامها را و قبول کنید این را پس گویند فرشتگان [illegible]

وجلالك ما علمنا إلا خيرا فيقول تعالى نعم ولكن هذا عمل

لغيري ولا أقبل إلا ما ابتغي به وجهي وكان النبي صلى الله عليه

يقول في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من

النفاق وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة

الأعين وما تخفي الصدور وقال صلى الله عليه لا تقعدوا إلا على

عالم يدعوكم من خمس إلى خمس من الرغبة إلى الزهد ومن الرياء

إلى الإخلاص ومن الكبر إلى التواضع ومن المداهنة إلى المناصحة

ومن الجهل إلى العلم وقال صلى الله عليه إن الله تعالى يقول أنا خير

شريك من أشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني لأني

لا أقبل إلا ما أخلص لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك

الذي عملت لغيري فإنما أجرك على الذي عملت له وقال

صلى الله عليه بشر هذه الأمة بالسناء والرفعة في الدين والتمكين

في البلاد ما لم يعملوا عمل الآخرة للدنيا ومن يعمل عمل الآخرة

للدنيا لم يقبل منه وما له في الآخرة من نصيب وقال صلى الله عليه

إن الله يعطي الدنيا على نية الآخرة ولا يعطي الآخرة على نية

الدنيا وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مررت

دنیا و در روایت از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم گذشتم من

ليلة اسري بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت

در شبی که سیر کنانیده شد مرا بگروهی که بریده میشد لبهای ایشان بمقراضهای آتش پس گفتم

لجبرئيل عليه السلام من هؤلاء قال خطباء امتك الذين

جبرائیل را ع کیستند اینها گفت جبرائیل خطیبان و پندگویان امت تو آنانکه

يقولون الشيء ولا يعملون به يقولون ما يعرفون ويفعلون

که میگویند چیزی که عمل نمیکنند بآن میگویند چیزی که معروف و مشروع است و میکنند چیزی که

ما ينكرون يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم وقال صلى الله

منکر و قبیح است امر میکنند مردم را به نیکوئی و فراموش میکنند خود را و فرمود صلعم

عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي كل منافق عليم اللسان

بدرستی ترسناک ترین چیزی که میترسم بر امت خود هر منافق است که دانا زبان است

والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم امراء

و سوگند بذاتی که جان من در دست قدرت اوست بر پا نشود قیامت تا آنکه باشند بر شما پادشاهان

كذبة ووزراء فجرة واعوان خونة وعرفاء ظلمة وقراء

دروغگو و وزیران گناهگار و یاران خیانت کننده و پیشوایان ظالم و خوانندگان

فسقة وعباد جهال يفتح الله تعالى عليهم فتنة غبراء مظلمة

فاسق و عابدان جاهل بگشاید حق تعالی بر ایشان فتنه تیره سیاه را

فيتهوكون فيها تهوك اليهود الظلمة فحينئذ ينقض

پس متحیر میشوند در آن فتنه متحیر شدن یهودان ظالم پس این هنگام ناقص شود

الاسلام عروة عروة حتى لا يقال الله الله وعن عدي بن

اسلام کم کم تا آنکه گفته نشود الله الله بر روی زمین و در روایت از عدی بن

حاتم رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بناس يوم القيمة في

حاتم رض گفت فرمود رسول الله صلعم آورده شود مردم را روز قیامت بطرف در

اعظمهم نكال فيقول الله تعالى انكم كنتم اذا خلوتم بارزتموني

عظیم تر عذاب پس بگوید حق تعالی بدرستی شما وقتیکه خلوت میکردید ظاهر میکردید بمن

بالعظائم واذا لقيتم الناس لقيتموهم مخبتين هبتم الناس

گناهان عظیم را و وقتیکه پیش می آمدید مردم را پیش می آمدید با خلاص ترسیدید از مردم

ولم تهابوني واجللتم الناس ولم تجلوني وعزتي لا اذيقنكم

و نترسیدید از من و بزرگ پنداشتید مردم را و بزرگ نپنداشتید مرا و سوگند بعزت و ذات خود

المبارزة والبراز بار کسی بجنگ بیرون آمدن ١٢ تاج

۷۲۵

أليم العذاب وعن أسامة بن زيد رض قال سمعت رسول الله

دردناک عذاب و مرویست از اسامه بن زید رضا گفت شنیدم رسول الله

صلى الله عليه يقول يلقى رجل في النار فتندلق أقتاب بطنه فيدور

صلم که میفرمود انداخته شود مردی در آتش پس برآید بیرون روده‌های شکم او پس گردانیده شود

به كما تدور الرحى بصاحبها فيقال له ألست كنت تأمر بالمعروف

اورا چنانچه میگردد آسیا بصاحبش پس گفته شود مر اورا آیا نبوده‌ای که امر میکردی بمعروف

وتنهى عن المنكر فيقول كنت آمرا بالمعروف ولا آتيه وأنهى

و باز میداشتی از منکر پس بگوید بودم من امر کننده بمعروف و نمیکردم و باز میداشتم

عن المنكر وآتيه وقال النبي صلى الله عليه رب صائم

از منکر و باز میکردم و گفت نبی صلم بسیار روزه‌دار است

ليس له من صيامه إلا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من

که نیست مر اورا از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار قایم اللیل است که نیست مر اورا از

قيامه إلا السهر وقال النبي صلى الله عليه اهتز له العرش و

قیام خود مگر بیداری و گفت نبی صلم درحرکت آمد بهیبت آن عرش و

غضب له الرب تبارك وتعالى وقال النبي صلى الله عليه بئس العبد

در غضب آمد مر اورا پروردگار تبارک و تعالی و گفت نبی صلم بدترین بندگان

عبد حال بينه وبين ثواب الله عبد من خلق الله تعالى يتعبد

بنده ایست که حایل شده میان او و میان ثواب خدا تعالی بنده از مخلوقات حق که پرستش میکند عابد

له رجاء ما في يديه فيتعب بدنه في مرضاته فيخرج دينه

بنده را از جهت امید چیزیکه در دست اوست پس رنج میدهد عابد تن خود را در رضا جویی آن بنده پس

وينفسخ ويقهر مروته حتى يحول بينه وبين ربه يرجو

و در میشود و بد میشود مروت او تا آنکه حایل شود در میان بنده و در میان خدا امید میدارد

الله تعالى في الكبير ويرجو العبد في الصغير يعطي العبد من

خدا تعالی را در بزرگ یعنی در چیزی که بصورت عبادت میکند و امید میدارد آن بنده را در عوض خورد دل

خدمته ما لا يعطي الله تعالى من طاعته وعن مجاهد أنه

خدمت او چیزی که نمیدهد خدا تعالی از جهت طاعت او یعنی دل را که مدار عبادت است و از مجاهد

قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه فقال يا رسول الله إني أتصدق

گفت آمد مردی بسوی رسول الله صلم پس گفت یا رسول الله من تصدق میکنم

بصدقة فألتمس بها وجه الله تعالى وأحب أن يقال لي خير

بصدقه پس طلب میکنم باو رضای خدا تعالی را و دوست میدارم که گفته شود مرا نیک

فنزل قوله سبحانه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا

پس فرود آمد قول او سبحانه و تعالی پس هر کی که امید میدارد دیدار پروردگار خود را پس باید که عمل

صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قال النبي صلى الله عليه وسلم يخرج

نیک کند و شریک نکند بعبادت پروردگار خود هیچ کسی را فرمود نبی صلعم بیرون آیند

في آخر الزمان اقوام يختلون الدنيا بالدين يلبسون للناس

در آخر زمان قومها که طلب کنند دنیا را بدین بپوشند از برای مردم

جلود الضأن من اللين السنتهم احلى من السكر وقلوبهم

پوستهای میش از نرمی زبانهای ایشان شیرین تر است از شکر و دلهای ایشان

قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يغترون ام علي يجترئون

دلهای گرگان است میگوید خدای تعالی آیا بمن فریفته میشوند یا بر من دلیری میکنند

فبي حلفت لابعثن على اولئك فتنة تدع الحليم منهم حيران

سوگند میخورم بذات پاک خود هر آینه برانگیزم بر ایشان فتنه که بگذارد مرد حلیم را حیران

وعن ضمرة عن ابي حبيب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان

و مرویست از ضمره از ابی حبیب گفت فرمود رسول الله صلعم

الملائكة يرفعون عمل عبد من عباد الله فيستكثرونه ويزكونه

فرشتگان بر میدارند عمل بنده را از بندگان خدا پس بسیار میشمارند او را و پاک میدانند او را

حتى ينتهوا به حيث شاء الله تعالى من سلطانه فيوحي

تا آنکه میرسند بان عمل بسوی جای که خواسته است حق تعالی از بادشاهی خود پس وحی فرستاد

الله تعالى اليهم انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على

خدای تعالی بر ایشان که شما نگاهبانانید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بر

ما في نفسه ان عبدي هذا اخلص له فاكتبوه في سجين

چیزی که در دل اوست بدرستی این بنده من خالص کرد عمل خود را پس بنویسید او را در سجین

ويصعدون بعمل عبد من عباده يستقلونه ويحتقرونه

و بر میدارند عمل بنده را از بندگان او که کم میشمارند او را و حقیر میشمارند او را

حتى ينتهوا به حيث شاء الله من سلطانه فيوحي الله اليهم

تا آنکه میرسند بان عمل بسوی جای که خواسته است خدای تعالی از بادشاهی خود پس وحی فرستاد

انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه ان

که شما نگاهبانانید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بر چیزی که در دل بنده است که

عبدي هذا اخلص لي عمله فاكتبوه في عليين وعن ابي هريرة

عن رسول الله صلى الله عليه انه قال ان الله تبارك وتعالى اذا

از رسول الله صم که فرمود خداے تعالی هرگاه

كان يوم القيمة يقضي بين خلقه وكل امة جاثية فاول

که باشد روز قیامت حکم کند در میان خلق خود و حال آنکه هر گروه نشسته اند بر زانو

من يدعى به رجل جمع القران ورجل قتل في سبيل الله

طلب کرده شود مرد است که جمع کرده باشد قرآن را و مردیکه کشته باشد در راه خدا

ورجل كثير المال فيقول الله تعالى للقاري ماذا عملت

و مردیست که بسیار کرده مال پس میگوید خدا مر قاری را چه چیز عمل کردی

فيما علمت فيقول كنت اقوم به اناء الليل واناء النهار

در آنچه دانستی پس گوید بوده ام قایم میکردم با آن در ساعات شب و در ساعات روز

فيقول تبارك وتعالى كذبت وتقول الملائكة كذبت

پس گوید تبارک و تعالی دروغ گفتی و گویند فرشتگان دروغ گفتی

بل اردت ان يقال فلان قاري فقد قيل ذلك ويقال

بلکه خواستی آن را که گفته شود فلانے قاری است پس گفته شد این ترا و گفته شود

لصاحب المال ماذا عملت فيما اتيتك فيقول كنت اصل

مر صاحب مال را چه چیز کردی در آنچه داده شده ترا پس گوید بوده ام پیوند میکردم

الرحم واتصدق به فيقول الله تبارك وتعالى كذبت و

رحم را و تصدق میکردم با آن پس گوید خداے تعالی دروغ گفتی

تقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جواد

گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی اینکه گفته شود فلانے جواد است

فقد قيل ذلك ويؤتى بالذي قتل في سبيل الله تعالى

و هر آینه گفته شد این نام ترا اکنون هیچ اجر نداری و آورده شد مردیکه کشته شد در راه خداے تعالی

فيقول الله تعالى لماذا قتلت فيقول قاتلت في سبيلك

پس گوید خداے تعالی از برای چه کشته شدی پس گوید جنگ کردم در راه تو

حتى قتلت في سبيلك فيقول الله تبارك وتعالى كذبت

تا آنکه کشته شدم در راه تو پس میگوید خداے تعالی دروغ گفتی

وتقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جريء

و گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی که گفته شود فلانے دلیر است و مردانه

وقد قيل ذلك ثم ضرب رسول الله صلى الله عليه بيده على

و تحقیق گفته شد این نام ترا باز زد پیغمبر صم دست خود را

ركبتيه وقال يا ابا هريرة اولئك الثلاثة اول خلق الله

بر دو زانو و گفت ای ابو هریره این سه کس نخستین خلق خدا ست

عز وجل تسعر بهم النار يوم القيمة قال فبلغ هذا الحديث

که افروخته شود آتش دوزخ بایشان روز قیامت گفت ابو هریره رسید این خبر

معاوية رض فبكى بكاء شديدا قال صدق الله تعالى و

بمعاویه رض پس گریست گریستن سخت و گفت راست گفت خدا تعالی و

صدق رسوله صلى الله عليه وسلم وقرء هذه الاية من كان يريد الحيوة

راست گفت رسول او صلعم و خواند این آیت را کسیکه بود میخواهد حیوات

الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون

دنیا و آرایش او را بکمال و تمام میدهیم بایشان جزای اعمال ایشان درآن دنیا و ایشان

اولئك الذين ليس لهم في الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا

ایشانند کسانیکه نیست ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ و ضایع شد هر چه کرده بودند از عملهای ایشان

فيها وباطل ما كانوا يعملون اولئك الذين لهم سوء العذاب

درآن دنیا و باطل است هر چه بوده اند میکردند ایشانند کسانیکه مر ایشان راست عذاب بد

وهم في الاخرة هم الاخسرون وعن عدي بن حاتم الطائي ٤٢٨

و ایشانند در آخرت زیانکار و روایت از عدی بن حاتم طائی

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال يؤمر بناس يوم القيمة من

از رسول الله صلعم که فرمود فرموده شود مردمی را روز قیامت از

اهل النار الى الجنة حتى اذا دنوا منها واستنشقوا رائحتها

اهل دوزخ که ببرند بسوی بهشت تا آنکه چون نزدیک شوند از آن بهشت و دریابند بوی او را

ونظروا الى قصورها والى ما اعد الله تعالى لاهلها نودوا

و ببینند بسوی کوشکهای او و بسوی چیزیکه آماده کرده است خدا تعالی اهل او را ندا کرده شوند

ان اصرفوهم لا نصيب لهم فيها فيرجعون بحسرة وندامة

برگردانید ایشان را نیست حصه ایشان را درآن بهشت پس بازگردند بحسرت و پشیمانی

ما رجع الاولون والاخرون بمثلها فيقولون يا ربنا لو

که هرگز برنگشته بودند پیشینیان و پسینیان بمانند آن حسرت پس بگویند ای پروردگار ما کاشکی

ادخلتنا النار قبل ان تريناما اريتنا من ثوابك وما اعددت

در آوردی ما را در آتش پیش از آنکه بنمودی ما را چیزیکه بنمودی ما را از ثواب خود و آنچه آماده کرده

لاولياءك فيقول الله تعالى ذلك اردت بكم كنتم اذا

برای دوستان خود پس بگوید خدا تعالی این قصد کردم بشما که بودید شما چون

خلوتم بارزتمونی بالعظائم واذا لقیتم الناس لقیتموهم

خلوت میکردید پیش آمدید مرا بگناهان بزرگ و وقتیکه ملاقات میکردید مردم را ملاقات میکردید

مخبتین متواضعین تراؤن الناس باعمالکم خلاف ما

فروتنی کننده با تواضع مینمودید مردم را عملهای خویش خلاف چیزیکه

تنطوی علیه قلوبکم هبتم الناس ولم تهابونی اجللتم الناس

پیچیده بود دلهای شما ترسیدید از مردم و نه ترسیدید از من بزرگ داشتید مردم را

ولم تجلونی وترکتم للناس ولم تترکوا لی فالیوم اذیقکم

و بزرگ نداشتید و گذاشتید شما از بهر مردم عمل را و نگذاشتید پس امروز بچشانم شما را

الیم عذابی مع ما حرمتم من جزیل ثوابی وعن ابن عباس رض

دردناک ترین عذاب خود با چیزیکه محروم گردانیده شده اید از بسیاری ثواب من و مرویست از ابن عباس

عن رسول الله صلی الله علیه انه لما خلق الله تعالی جنة عدن خلق

از رسول الله صلعم که فرمود هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی بهشت عدن را پیدا کرد

فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

در آنجا چیزیکه هیچ چشم ندیده و نه گوشی شنیده و نگذر کرده است بر دل آدمی

ثم قال لها سبحانه وتعالی تکلمی فقالت قد افلح المؤمنون

پس گفت مراورا سبحانه و تعالی بگو پس گفت تحقیق رستگار شدند مؤمنان

ثلاثا ثم قالت انی حرام علی کل بخیل ومرائی وسأل رجل

سه بار پس گفت من حرامم بر هر بخیل و ریاکار و سوال کرد مردی

رسول الله صلی الله علیه فیما النجاة غدا قال لا تخادع الله تعالی

رسول الله صلعم را پس بچه چیز نجات حاصل شود فردای روز قیامت گفت فریب مده خدای

قال وکیف اخادع الله عز وجل قال ان تعمل بما امرک و

گفت آن مرد چگونه فریب داده میشود خدای را گفت اینکه عمل کنی بچیزیکه فرموده ترا و

ترید به غیر وجه الله تعالی فاتقوا الریا فانه الشرک بالله

اراده داری غیر ذات خدای تعالی پس بپرهیزید از ریا که آن شرک است بخدا

تعالی فان المرائی ینادی یوم القیمة باربعة اسماء علی

که ریاکار ندا کرده شود روز قیامت بچهار اسم بر

رؤس الخلائق یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر ضل عملک

سرهای خلایق ای کافر ای فاجر ای فریب کننده ای زیان کننده گم شد

وبطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت

و باطل شد اجر تو پس نیست ترا امروز مزد پس طلب مزد خود را از کسیکه بوده‌ای

تعمل له يا مخادع فنعوذ بالله من الرياء والسمعة والنفاق
میکردی عمل ای فریبنده پس پناه میجوییم بخدا از دیدن عمل و شنوانیدن و نفاق

فان ذلك عمل اهل النار قال الله عز وجل ان المنافقين في
پس بدرستی اینها عمل اهل آتش است فرمود خدا سبحانه بدرستی منافقان در

الدرك الاسفل من النار يعني في الهاوية مع فرعون و
طبقه پایان از آتش دوزخ خواهند بود یعنی در هاویه با فرعون و

هامان وقومهما فان قيل قد جاء في بعض الاخبار ما يدل على
هامان و قوم ایشان پس اگر گفته شود که تحقیق آمده است در بعض اخبار چیزیکه دلالت میکند بر

ان رؤية الخلق للعمل لا تضر وهو ما روي عن وكيع عن سفيان
آنکه دیدن خلق عمل را زیان ندارد و آن چیزیست که روایت کرده شد از وکیع از سفیان

عن حبيب عن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى
از حبیب از ابی صالح از ابی هریره رض گفت آمد مردی بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني اعمل العمل اسره فيطلع
رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من عمل میکنم و پنهان میکنم آنرا پس اطلاع

عليه فيعجبني الى فيه اجر فقال لك اجران اجر السر واجر العلانية
یابد بر او پس شگفت می آید مرا آیا مرا در آن اجر هست پس فرمود ترا دو اجر است اجر پنهان کردن و اجر آشکارا

قيل هذا محمول على ان ذلك الرجل كان يعجبه اقتداء الناس
گفته شد این محمول است بر آنکه این مرد بود که تعجب می آمد او را پیروی کردن مردم

به في عمله وعلم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فقال له الك اجران
بوی در عمل او و دانست اینرا رسول الله صلعم از وی پس گفت ترا دو اجر است

اجر لعملك واجر لاقتداء الناس بك كما قال صلى الله عليه وسلم من سن سنة
اجری از بهر عمل تو و اجری از بهر اقتدا مردم بتو چنانچه فرمود صلعم کسیکه بنهد در اسلام طریق نیکو

حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة الحديث
پس مر او راست اجر او و مزد کسیکه عمل کرد بآن تا روز قیامت تا آخر

الى آخره واما اذا سره ذلك من الاقتداء به فانه لا اجر له لانه
و اما وقتیکه شاد باشد از اقتدا مردم بآن پس نیست اجر مر او را زیرا که

العجب يسقط العبد من عين الله وقال الحسن البصري رح اذا
عجب ساقط میکند بنده را از چشم خدا و گفت حسن بصری رح هرگاه

نشفت الرقة احتفظ ذلق اللسان حديد النظر ميت القلب
...ز رقت ... درشت ... زبان تیز نظر مرده دل

ترى أبدانا ولا قلوب وتسمع الصوت ولا أنيس أخصبت ألسنة

وأجدبت قلوب حتى لقد حدثني جماعة من أصحاب رسول الله

صلى الله عليه وآله أنه لا تزال هذه الأمة تحت يد الله وفي كنفه ما لم تمال

قراؤها أمراؤها وما لم تزمل صلحاؤها فجارها وما لم يأمن

خيارها شرارها فإذا هم فعلوا ذلك رفع الله تعالى عنهم يده و

ضربهم بالفاقة والفقر وملأ قلوبهم رعبا وسلط عليهم جبابرتهم

فساموهم سوء العذاب وقال أيضا رحمه الله بئس العبد عبد

يسأل المغفرة وهو يعمل بالمعصية يخشى ليس عنده أمانة

وإنما يصنع بالخيانة ينهى ولا ينتهي يأمر ولا يفعل إن أعطى

قتر وإن منع لم يعف إن صح أمن وإن سقم ندم وإن افتقر

حزن وإن استغنى فتن يرجو النجاة ولا يعمل ويخاف العذاب

ولا يعمل يريد الزيادة ولا يشكر ويكره الثواب ولا يصبر

يعجل النوم ويؤخر الصوم وقال يوما أفرق التقي وهو سائر

في قلبه وعليه ثياب فاخرة وعليه ... ثياب

أهل الجنة وثيابك ثياب أهل النار جعلوا ... في ثيابهم

وَتَكَبُّرُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ وَاللهِ لَأَحَدُهُمْ أَعْجَبُ بِصُوفِهِ مِنْ صَاحِبِ

و کبر را در سینهای خود سوگند بخدا هست یکی از ایشان عجب بیشتر دارد بصوف خود از صاحب

الْمِطْرَفِ بِمِطْرَفِهِ مَا لَهُمْ تَفَاخَرُوا الْبَسُوا ثِيَابَ الْمُلُوكِ وَأَمِيتُوا

چادر بچادر خود چیست ایشان را که فخر میکنند بپوشید جامهای ملوک را و بمیرانید

قُلُوبَكُمْ بِالْخَشْيَةِ وَقَالَ عُمَرُ نِعْمَ اللِّبْسُ مِنَ الثِّيَابِ مَا لَمْ يُشَهِّرْ

دلها از خوف خدا و گفت عمر نیکو پوشش از جامها که مشهر نکند ترا بان

بِكَ الْقُرَّاءُ وَلَا يُزْدَرِيكَ السُّفَهَاءُ وَكَانَ يُقَالُ كُنْ صُوفِيَّ

قرا علما و حقیر نه پندارد ترا سفیهان و بوده است که گفته میشد باش صوفی

الْقَلْبِ قُطْنِيَّ الثِّيَابِ وَفِي الْجُمْلَةِ النَّاسُ فِي اللِّبَاسِ عَلَى ثَلَاثَةِ

دل و از ماسوی الله پاک باشد و جامه از پنبه باشد و حاصل سخن آنست مردم در لباس بر سه

أَضْرُبٍ الْأَتْقِيَاءُ وَالْأَوْلِيَاءُ وَالْبُدَلَاءُ فَلِبَاسُ الْأَتْقِيَاءِ

گونه اند اتقیا اند و اولیا و ابدال پس پوشش پرهیزگاران

هُوَ الْحَلَالُ الَّذِي لَيْسَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ وَلَا لِلشَّرْعِ فِيهِ مُطَالَبَةٌ

حلال است که نباشد خلق را بر وی تبعه و نه شرع را در وی مطالبه

فَكُلُّ حَلَالٍ لِبَاسُهُمْ سَوَاءٌ كَانَ قُطْنًا أَوْ صُوفًا أَزْرَقَ وَأَبْيَضَ

پس هر حلال لباس ایشان است برابر است که باشد پنبه یا پشم نیلگون یا سفید

وَلِبَاسُ الْأَوْلِيَاءِ مَا وَقَعَ بِهِ الْأَمْرُ وَهُوَ أَدْنَى مَا يَسْتُرُ بِهِ الْعَوْرَةَ

و لباس اولیا چیزیست که وارد شده است با و امر الهی و آن ادنی چیزیست که پوشیده میشود با و ستر عورت

وَالْجَسَدَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَتَدْعُو لَهُ الضَّرُورَةُ لِيَتَحَقَّقَ

و جسم که ضرورت است و طلب کند بسوی او ضرورت تا ثابت شود

بِذَلِكَ كَسْرُ أَهْوِيَتِهِمْ فَيَبْلُغُوا إِلَى دَرَجَةِ الْأَبْدَالِ وَلِبَاسُ الْبُدَلَاءِ

باین لباس شکستگی هوای نفس ایشان پس برسند بدرجه ابدال و لباس ابدال

مَا جَاءَ بِهِ الْقَدَرُ مَعَ حِفْظِ الْحُدُودِ قَمِيصٌ بِقِيرَاطٍ أَوْ حُلَّةٌ بِمِائَةِ

چیزیست که آورد تقدیر الهی با نگاه داشت حدود از حلال و حرام پیراهن باشد بیک قیراط یا حلیه بصد

دِينَارٍ فَلَا إِرَادَةَ تَسْمُو إِلَى الْأَعْلَى وَلَا هَوًى يَكْسِرُ بِالْأَدْنَى بَلْ

دینار پس نیست خواهش که بلند شود بسوی لباس اعلی و نیست هوای نفس که شکسته شود بلباس ادنی بلکه

مَا يَتَفَضَّلُ بِهِ الْمَوْلَى مِنْ جَمِيعِ مَا أَحَلَّ وَأَعْطَى مِنْ غَيْرِ تَصَنُّعٍ لَا

چیزیست که احسان کرد او را حق تعالی از جمیع چیزیست که حلال کرد و داد و بی تکلف و بی رنج

غِنًى وَلَا اسْتِشْرَافٍ مِنَ النَّفْسِ وَلَا مُنًى وَمَا سِوَى هَذِهِ الْوُجُوهِ فَهُوَ

رنج و بی استشراف نفس و آرزو و هر چه سوای این سه گونه است پس آن

من الجاهلية الاولى ورعونة النفس واتباع الهوى باب

از جاهلیت اول ست که در کفر بوده و از حماقت نفس و پیروی هواست باب ست

في ذكر فضائل ايام الاسبوع والايام البيض وما ورد في صيام

در بیان فضیلتهای روزهای هفته و ایام بیض و آنچه وارد شده است در روزه

ذلك من التخصيص وذكر اوراد الليل والنهار فيها من ذلك

آن ایام ... و ذکر وردهای شب و روز در آن ایام بیض از آنجمله چیزیست

ما اخبرنا ابو نصر عن والده باسناده قال انا ابو الحسن علي

که خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت خبر داد ما را ابو الحسن علي

بن احمد المقرىء قال حدثنا ابو الحسين احمد بن عثمان بن

بن احمد مقری گفت حدیث خواند بر من ابو الحسین احمد بن عثمان بن

يحيى الادمي قال حدثنا عباس بن محمد بن حاتم الدوري قال

یحیی آدمی گفت حدیث خواند بر من عباس بن محمد بن حاتم دوری گفت

حدثنا حجاج بن محمد الاعور قال حدثنا ابو جريج قال اخبرني

حدیث خواند بر ما حجاج بن محمد اعور گفت حدیث خواند بر ما ابو جریج گفت خبر داد ما را

اسمعيل بن امية عن ايوب بن خالد عن عبيد الله بن رافع

اسمعیل بن امیه از ایوب بن خالد از عبید الله بن رافع

مولى ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

مولی ابی سلمه از ابی هریره رض گفت گرفت رسول الله صلعم

بيدي فقال خلق الله تعالى التربة يوم السبت وخلق فيها

دست مرا پس گفت پیدا کرد خدای تعالی خاک را روز شنبه و پیدا کرد در آن

الجبال يوم الاحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم

کوهها را روز یکشنبه و آفرید درختها را روز دوشنبه و آفرید هر چیز مکروه و ناخوش را

الثلثاء وخلق النور يوم الاربعاء وبث فيها الدواب يوم

سه‌شنبه و آفرید نور را روز چهارشنبه و پراگنده کرد در آن چهارپایان را روز

الخميس وخلق آدم عليه السلام بعد العصر من يوم الجمعة

پنجشنبه و آفرید آدم را ع بعد عصر از روز جمعه

آخر الخلق في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر

آخر آفرینش در آخر ساعت از ساعتهای روز جمعه در میان عصر

الى الليل وعن انس بن مالك رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

تا شب و مروی است از انس بن مالک رض گفت سوال کرده شد رسول الله صلعم را

عن الايام فسئل عن يوم السبت فقال يوم مكر وخديعة

از روزها پس پرسیده شد از روز شنبه پس فرمود روز مکر و فریب است

قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه لان فيه ابتداء

گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود زیرا که در آن روز ابتدای

الدنيا وعمارتها وسئل صلى الله عليه عن يوم الاثنين قال صلى الله عليه

دنیاست و عمارت آن و پرسیده شد از روز دوشنبه فرمود

يوم سفر وتجارة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه لان

روز سفر و تجارت است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود زیرا که

فيه سافر شعيب النبي عليه السلام واتجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الثلثاء

در آن روز سفر کرد شعیب ع و تجارت کرد و پرسیده شد از روز سه شنبه

قال صلى الله عليه يوم دم قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه

فرمود روز خون است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود

لان فيه حاضت حوا وقتل ابن آدم اخاه وسئل صلى الله عليه عن يوم

زیرا که در آن روز حیض دید حوا و قتل کرد پسر آدم برادر خود را و پرسیده شد از روز

الاربعاء قال صلى الله عليه يوم نحس وشوم قالوا وكيف ذلك يا رسول

چهارشنبه فرمود روز نحس و شوم است گفتند چگونه است این یا رسول الله

الله قال صلى الله عليه لان فيه اغرق الله تعالى فرعون وقومه واهلك

فرمود زیرا که در آن روز غرق کرد خدای تعالی فرعون را و قوم او را و هلاک کرد

عادا وثمود وسئل صلى الله عليه عن يوم الخميس فقال صلى الله عليه قضاء

عاد و ثمود را و پرسیده شد از روز پنجشنبه فرمود روز برآمدن

الحوائج والدخول على السلاطين قالوا وكيف ذلك يا رسول

حاجتهاست و در آمدن بر پادشاهان گفتند چگونه است این یا رسول

الله قال صلى الله عليه فيه دخل ابراهيم خليل الرحمن على نمرود وقضى

الله فرمود در آن روز در آمد ابراهیم خلیل الله بر نمرود پس برآورد

حوائجه واخذ منه هاجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الجمعة

حاجتهای او را و گرفت از او هاجره را و پرسیده شد از روز جمعه

فقال صلى الله عليه يوم خطبة ونكاح قالوا وكيف ذلك يا رسول

پس فرمود روز خطبه و نکاح است گفتند چگونه است این یا رسول الله

الله قال صلى الله عليه كانت الانبياء ينكحون وروي عن الزهري عن

فرمود بوده اند انبیا که نکاح میکردند و مرویست از زهری که از

عبد الرحمن بن كعب عن أبيه عن جده قال ما كان رسول

عبد الرحمن بن کعب از پدر خود از جد خود که گفت نبود رسول

الله صلى الله عليه وسلم يخرج في سفر إلا يوم الخميس وعن معاوية بن قرة

الله صلى الله عليه وسلم که بیرون آید در سفر مگر روز پنجشنبه و روایت است از معاویه بن قره

عن أنس رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم قال من احتجم يوم الثلثاء

از انس رض رفع کرده است آن را به نبی صلى الله عليه وسلم فرمود هر که حجامت کند در روز سه‌شنبه

لسبعة عشر من الشهر أخرج الله تعالى منه داء سنة وقيل

هفدهم از ماه برآورد حق تعالی از او درد یک ساله و گفته شد

إن الله تعالى أعطى يوم السبت لموسى وخمسين نبيا مرسلا

که خدای تعالی داد روز شنبه موسی را و پنجاه کس را از پیغامبر مرسل

وأعطى يوم الأحد لعشرين نبيا ولعيسى عليه السلام وأعطى

و داد روز یکشنبه بیست پیغمبر را و عیسی علیه السلام را و داد

يوم الاثنين لمحمد صلى الله عليه وسلم ولثلاثة وستين مرسلا وأعطى يوم

روز دوشنبه محمد را و شصت و سه کس مرسل را و داد روز

الثلثاء لسليمان عليه السلام ولخمسين مرسلا وأعطى يوم

روز سه‌شنبه سلیمان علیه السلام را و پنجاه مرسلان را و داد روز

الأربعاء ليعقوب عليه السلام ولخمسين مرسلا وأعطى يوم

چهارشنبه یعقوب علیه السلام را و پنجاه مرسلان را و داد روز

الخميس لآدم عليه السلام ولخمسين نبيا ويوم الجمعة لله عز

پنجشنبه آدم را و پنجاه پیغامبران را و روز جمعه از بهر خدای

وجل وقد سأل النبي صلى الله عليه وسلم إلهي ما حظ أمتي قال تعالى

و پرسید نبی صلى الله عليه وسلم پروردگارا چیست بهره امت من گفت تعالی

وتبارك يا محمد الجمعة لي والجمعة لك فأعطيتها بعدي لأمتك

[illegible] ای محمد جمعه [illegible] امت ترا

والجنة معها وأنا مع الجنة لأمتك وعن أنس بن مالك رض

و بهشت با اوست [illegible] و روایت است از انس بن مالک

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الأربعاء والخميس والجمعة

گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که روزه دارد روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه

بنى الله تعالى له قصرا في الجنة من لؤلؤة وياقوت وزبرجد

بنا کند خدای تعالی او را قصری در بهشت از مروارید و یاقوت و زبرجد

وكتب الله تعالى له براءة من النار وفي لفظ آخر عن أنس رض

و مینویسد خداے تعالی مر اورا رستگاری از آتش و در لفظ دیگر است از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام ثلاثة أيام من كل شهر حرام

گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه دارد سه روز از هر ماه حرام

الخميس والجمعة والسبت كتب الله تعالى له عبادة تسعمائة

پنجشنبه و جمعه و شنبه مینویسد خداے تعالی مر اورا عبادت نهصد

سنة وقال صلى الله عليه وسلم صوموا يوم السبت والأحد وخالفوا اليهود

ساله و فرمود ص روزه دارید روز شنبه و یکشنبه و مخالفت کنید یهودان را

والنصارى وعن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تفتح

و ترسایان را و روایت است از ابی هریره رض از نبی ص که فرمود کشاده میشود

أبواب السماء كل اثنين وخميس فيغفر الله تعالى في ذلك

درهاے آسمان هر روز دوشنبه و پنجشنبه پس بیامرزد خداے تعالی در این

اليوم لكل عبد لا يشرك بالله شيئا إلا امرأ كان بينه وبين

روز هر بنده را که شریک نکرده باشد بخدا هیچ چیزی مگر مردی که باشد میان او و میان

أخيه شحناء يقول تعالى انظروا هذين حتى يصطلحا وروي

برادر او کینه خداے تعالی مهلت دهید این دو کس را تا صلح کنند و روایت

أنه صلى الله عليه وسلم لم يدع صومهما حضرا ولا سفرا ويقول إنهما

که آنسرور ص نگذاشتی روزه هر دو نه در حضر و نه در سفر و میفرمود که این هر دو روز

يومان تعرض فيهما الأعمال فضل وأما صيام الأيام

روزی است که عرض کرده میشود در این دو اعمال و اما روزه ایام

البيض فيها فضل كثير من ذلك ما أخبرنا أبو نصر عبد الله

سفید پس در آن فضل بسیار است از آن جمله خبر است که خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

قال أنبأنا هلال بن محمد قال حدثنا النقاش قال حدثنا الحسن

گفت خبر داد ما را هلال بن محمد گفت حدیث خواند بر من نقاش گفت حدیث خواند بر من حسن

بن سفيان قال حدثنا سليمان بن يزيد مولى بني هاشم قال

بن سفیان گفت حدیث خواند بر من سلیمان بن یزید مولی بنی هاشم گفت

حدثنا علي بن يزيد عن عبد الملك بن هارون عن سعيد بن

حدیث خواند بر من علی بن یزید از عبد الملک بن هارون از سعید بن

عثمان عن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب رض قال صوم

عثمان از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رض گفت روزه

يوم ثالث عشر يعدل صيام ثلثة آلاف سنة وصوم

روز سيزدهم برابر است روزه سه هزار سال را و روزه

رابع عشر يعدل صوم عشرة آلاف سنة ومن صام يوم

چهاردهم برابر ميشود روزه سی ده هزار سال را و هر كه روزه دارد روز

خامس عشر يعدل صوم مائة ألف سنة وثلاثة عشر ألف

پانزدهم برابر ميشود روزه صد هزار سال و سيزده هزار

سنة وعن أبي إسحق عن جرير رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

سال را و مرويست از ابی اسحق از جرير رض گفت فرمود رسول الله صلعم

صيام ثلثة أيام من كل شهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

روزه سه روز از هر ماه سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم

يعدل صوم الدهر كله وعن حذيفة رض قال قال رسول الله

برابر است با روزه تمام عمر را و مرويست از حذيفه رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه من صام ثلثة أيام من الشهر صام الدهر وقد صدق

صلعم هر كه روزه دارد سه روز از هر ماه روزه دارد تمام عمر و تحقيق راست

الله في كتابه العزيز بقوله عز وجل من جاء بالحسنة فله

خدای تعالی در كتاب عزيز خود بقول خود هر كه آورد نيكی پس مر او را

عشر أمثالها وعن ابن عباس رض قال كان رسول الله صلى الله عليه

ده نيكيست مانند آن و مرويست از ابن عباس رض گفت بود رسول الله صلعم

لا يدع صيام الأيام البيض في سفر ولا حضر وعن الشعبي رض

نميگذاشت روزه های ايام بيض را در سفر و نه در حضر و مرويست از شعبی

قال سمعت ابن عمر رض قال سمعت النبي صلى الله عليه يقول من صام

گفت شنيدم ابن عمر را رض گفت شنيدم نبی صلعم را كه ميگفت هر كه روزه دارد

ثلاثة أيام من كل شهر وصلى ركعتي الفجر ولم يترك الوتر في

سه روز از هر ماه و گذارد دو ركعت فجر و نگذارد وتر را در

سفر ولا حضر كتب له أجر شهيد وعن سعيد بن أبي هند

سفر و نه در حضر نوشته ميشود مر او را اجر شهيد و مرويست از سعيد بن ابی هند

عن أبي هريرة رض قال أوصاني حبيبي رسول الله صلى الله عليه بثلاث

از ابی هريره رض گفت وصيت كرد مرا دوست من رسول الله صلعم بسه چيز

لا أدعهن حتى ألقاه صيام ثلاثة أيام من كل شهر والوتر قبل

ترك نكنم آنها تا آنكه ملاقات كنم آنرا روزه سه روز از هر ماه و وتر پيش از

اليوم وصلوة الضحى وعن عبد الملك بن هرون بن عنترة عن

نماز چاشت و روایت است از عبد الملک بن هرون بن عنتره از

أبيه عن جده قال سمعت علي بن أبي طالب يقول أتيت رسول

پدر خود از جد خود گفت شنیدم علی بن ابی طالب را که گفت آمدم رسول را

الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار في الحجرة فسلمت عليه

روزی وقت نیمروز در حجره پس سلام کردم بر وی

فرد علي النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا علي هذا جبرئيل يقرئك السلام

پس رد کرد بر من نبی پس گفت یا علی این جبرائیل است میخواند بر تو سلام

فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله فقال ادن مني فدنوت

پس گفتم بر تو و بر وی باد یا رسول الله پس فرمود نزدیک شو بمن پس نزدیک شدم

منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل عليه السلام صم من كل شهر

از وی پس فرمود یا علی میگوید ترا جبرائیل روزه دار از هر ماه

ثلاثة أيام يكتب لك بأول يوم عشرة آلاف سنة وباليوم

سه روز نوشته شود مر ترا باول روز ده هزار ساله و بروز

الثاني ثلثين ألف سنة وباليوم الثالث مائة ألف سنة

دوم سی هزار ساله و بروز سوم صد هزار ساله

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة أم للناس عامة

پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از بهر من است یا از بهر عام مردم

قال صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل مثل عملك

فرمود یا علی میدهد ترا خدا این ثواب و کسی را که عمل کند مانند تو

بعدك قلت يا رسول الله وما هي قال صلى الله عليه وسلم الأيام البيض

بعد تو گفتم یا رسول الله کدام روزها است فرمود ایام بیض

ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر قال عنترة قلت لعلي رض

که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است گفت عنتره گفتم مر علی را

لأي شيء سميت هذه الأيام البيض فقال علي بن أبي طالب رض

از چه سبب نامیده شد این روزها ایام بیض پس گفت علی رض

لما أهبط الله آدم عليه السلام من الجنة إلى الأرض أحرقته

هرگاه فرود آورد خدای تعالی آدم را از بهشت بسوی زمین سوخت او را

الشمس فاسود جسده فأتاه جبرئيل عليه السلام فقال يا آدم

آفتاب پس سیاه شد تن او پس آمد او را جبرائیل پس گفت ای آدم

أيعجبك أن يبيض جسدك قال نعم قال فصم من الشهر ثالث عشر

آیا دوست میداری که سفید شود تن تو گفت آری گفت پس روزه دار از ماه سیزدهم

ورابع عشر وخامس عشر فصام آدم عليه السلام أول يوم

و چهاردهم و پانزدهم پس روزه داشت آدم عم اول روز

فابيض ثلث جسده ثم صام اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده

پس سفید شد سوم حصه تن او پس روزه داشت روز دوم پس سفید شد دو حصه تن او

ثم صام اليوم الثالث فابيض جسده كله فسميت الأيام البيض

پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد تمام تن او پس نامیده شد ایام بیض

وعن زر بن حبيش قال سألت ابن مسعود عن الأيام البيض

و روایت است از زر بن حبیش گفت پرسیدم ابن مسعود را از ایام بیض

قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فقال إن آدم لما عصى ربه وأكل

گفت پرسیدم رسول الله را از آن پس فرمود که آدم هرگاه بیفرمانی کرد و خورد

من الشجرة أوحى الله تعالى إليه يا آدم اهبط من جواري وعزتي

از درخت [illegible] فرود آی از همسایگی من و سوگند به عزت من

لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا قال

[illegible] گفت پس فرود آمد آدم بسوی زمین سیاه شده گفت

فبكت الملائكة وضجت وقالت يا رب خلق خلقته بيدك

پس گریستند ملائکه و [illegible] و گفتند ای پروردگار [illegible] آفریده تو او را بدست

وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد

و جا دادی تو او را در بهشت خود و سجده کنانیدی تو او را فرشتگان خود در یک گناه

حولت بياضه سوادا فأوحى الله تعالى إليه يا آدم صم لي هذا

بدل ساختی سفیدی او بسیاهی پس [illegible] کرد خدا [illegible] روزه دار مرا

اليوم يوم ثالث عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله

روز [illegible] سیزدهم [illegible]

تعالى إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم رابع عشر [illegible] فصامه فأصبح

[illegible] روزه دار این روز [illegible] چهاردهم پس [illegible]

ثلثاه أبيض ثم أوحى الله عز وجل إليه يا آدم [illegible] اليوم

درحالیکه سوم حصه دیگر سفید شده بود [illegible]

خامس عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض

پانزدهم باشد پس روزه داشت [illegible] صبح کرد درحالیکه همه تن او سفید شده بود پس نامیده شد ایام بیض

وقال القتيبي في أدب الكاتب العرب تسميها الأيام البيض

وگفت قتیبی در ادب الکاتب عرب می نامد این روزها را ایام بیض

لأن لياليها تبيض بطلوع القمر من أولها إلى آخرها باب

زیرا که شب های آنها سفید می باشد بر آمدن آفتاب از اول آن تا آخر آن باب

في صيام الدهر وما لمن صامه من الثواب والأجر أخبرني

در بیان روزه ای همیشه و چیزیکه مر کسی راست که روزه داشت از ثواب و مزد خبر داد مارا

أبو نصر عن والده قال ثنا أبو الحسن علي بن أحمد المقرئ قال

ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر من حسن علی بن احمد مقری گفت

ثنا إبراهيم بن أحمد القرميسيني قال ثنا الحسن بن سهل قال

حدیث خواند بر من ابراهیم بن احمد قرمیسینی گفت حدیث خواند بر من حسن بن سهیل گفت

ثنا يحيى قال ثنا إبراهيم بن أبي نجاح عن صفوان بن سليم عن

حدیث خواند بر من یحیی گفت حدیث خواند بر من ابراهیم بن ابی نجاح از صفوان بن سلیم از

علقمة بن أبي علقمة عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول

علقمه بن ابی علقمه از عمر بن خطاب رض گفت فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم أفضل الصيام صيام داود ومن صام الدهر

بهترین روزه ها روزه است داود و هر که روزه دارد همیشه روزه افطار کرده

كله فقد وهب نفسه لله تعالى وعن أبي موسى الأشعري

پس تحقیق بخشید نفس خود را برای خدا و روایت از ابی موسی اشعری

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام الدهر ضيقت عليه جهنم و

از نبی صلعم فرمود هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بر او دوزخ

هلك أو عقد تسعين وعن شعيب عن سعد بن إبراهيم قال

همچنین گره کرد رسول صورت نود و روایت از سعد بن ابراهیم گفت

كانت عائشة رض تصوم الدهر وعن يعقوب قال ثنا أبي

بوده است عائشه رض که روزه میداشت تمام عمر و روایت از یعقوب گفت حدیث

قال سرد سعد الصوم قبل أن يموت أربعين سنة وعن

گفت سرد و نیکو ساخت روزه پیش از مردن چهل سال و روایت

أبي إدريس عائذ الله تعالى قال صام أبو موسى الأشعري رض

از ابی ادریس عابد گفت روزه گرفت ابو موسی اشعری رض

حتى صار كأنه خلال قال فقلت له يا أبا موسى لو أجممت

تا آنکه گشت مانند خلال و دندان گفت راوی پس گفتم مر او را ای ابو موسی اگر راحت میدادی

نفسك فقال اجمامها اريد لاني رأيت السابق من الخيل

نفس خود را پس گفت راحت آن میخواهم که من دیدم پیش رونده از اسپان آنست که

المضمرة عن ابي اسحق بن ابراهيم قال حدثني عمار الراهب

لاغر شده باشد و مرویست از ابی اسحق بن ابراهیم گفت حدیث خواند بر من عمار راهب

قال رأيت سكينة الطفاوية في منامي وكانت تحضر معنا

گفت دیدم سکینه طفاویه را در خواب خود و بود که حاضر میشد با ما

مجلس عيسى بن زاذان بالابلة تنحدر من البصرة حتى تأتيه

در مجلس عیسی بن زاذان در بلده ابله فرود می آمد از بصره تا آنکه می آمد از بصره آن عیسی را

قاصدة قال عمار فقلت لها يا سكينة ما فعل عيسى فضحكت

قصد کننده گفت عمار پس گفتم مر او را ای سکینه چه کرد عیسی پس بخندید

ثم قالت قد لبس حلة البهاء وطافت بابريق حوله الخدام

بعد گفت سکینه تحقیق پوشانیده شد سرو پاسی حسن و تازگی و طواف کرده شد با بریقها در گرد آن

ثم حلي وقيل يا قارئ ارق فلعمري لقد براك الصيام وكان

بعد آراسته کرده شد و گفته شد ای قاری بالا بر آ پس سوگند است بقای تو هر آئینه مرا لاغر گردانید روزه

عيسى قد صام حتى انحنى وانقطع صوته عن انس رض قال كان

عیسی به تحقیق روزه گرفته بود تا آنکه کوژ شده بود و منقطع شده است آواز او و مرویست از انس رض

ابو طلحة رض لا يصوم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اجل الغزو

ابو طلحه رض روزه نمی داشت در زمان رسول الله عم بسبب غزا

فلما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اره مفطرا الا يوم الفطر ويوم النحر

پس هرگاه مرد رسول الله ص ندیدم او را افطار کننده روزه مگر روز فطر و روز نحر

وعن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قال حدثني من

و مرویست از ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام گفت حدیث خواند بر من کسیکه

رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم صائف يصب على رأسه الماء من

دید رسول الله ص را در روز تابستان که بر ریخت بر سر خود آب را از

شدة الحر والعطش وهو صائم وعن سفيان عن ابي اسحق عن

سختی گرمی و تشنگی و حال آنکه او روزه دار بود و مرویست از سفیان از ابی اسحق از

الحارث عن علي رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم يوما ويفطر

حارث از علی رض گفت بود رسول الله ص که روزه میداشت یکروز و افطار

يوما ومما نقل في حديث جابر رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لما سأله

یکروز و چیزیکه نقل کرده شد در حدیث جابر رض گفت که نبی ص فرمود هیچگاه پرسید او را

عمر رض يا نبي الله اخبرني عن رجل يصوم الدهر كله قال لا صام ولا

عمر رض یا نبی الله خبر ده مرا از مردی که روزه دارد همه عمر فرمود نه

صام ذلك ولا افطر محمول على رجل صام الدهر ولم يفطر يومي

روزه گرفت و نه افطار کرد این حدیث محمول است بر مردی که روزه گرفت تمام عمر و افطار نکرد

العيدين وايام التشريق قلت قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله اذا

دو روز عید و روزهای تشریق گفتم گفت امام احمد بن حنبل رحمه الله وقتی که

افطر هذه الايام وصام بقية السنة فلا نهي في حقه بل ان ذكرنا

افطار کرد در این روزها و روزه داشت باقی سال پس نیست نهی در حق او بلکه مراد ما

من الفضائل فضل في فضل الصيام على الجملة من ذلك ما اخبرنا

از فضیلتها فضیلت روزه بطریق اجمال از آنچه خبر داد

ابو نصر عن والده باسناده عن عمرو بن ربيعة عن سلام بن قيس رض

ابو نصر از پدر خود باسناد از عمرو بن ربیعه از سلام بن قیس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه من صام يوما ابتغاء وجه الله تعالى بعده

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه دارد یکروز از جهت طلب رضای خدا دور کند

الله من جهنم كبعد غراب طار وهو فرخ حتى مات هرما قيل ان

خدا او را از دوزخ مانند دوری زاغ که پرید در حالیکه او بچه بود تا آنکه مرد پیر

الغراب يعيش مقدار خمسمائة سنة وعن ابي الدرداء رض قال قال

زاغ زنده میماند مقدار پانصد سال و روایت است از ابی الدرداء رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه من صام يوما في سبيل الله تعالى جعل الله بينه

رسول الله صلعم هرکه روزه دارد یکروز در راه خدای تعالی گرداند خدا میان او

وبين النار خندقا عرضه كما بين السماء والارض وعن ابي سعيد

و میان آتش خندقی که فراخی او مانند میان آسمان و زمین است و روایت است از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه من صام يوما في سبيل الله

خدری که گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه دارد یکروز در راه خدای

تعالى باعد الله بذلك وجهه عن النار سبعين خريفا وعن عائشة

دور میکند خدا بسبب آن روزه ذات او را از آتش هفتاد سال و روایت است از عائشه

رض انها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول ما من عبد اصبح

رض که گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود نیست هیچ بنده که صبح کرد

صائما الا فتحت له ابواب السماء وسبحت اعضاؤه واستغفر

در حالیکه روزه دار باشد مگر گشاده میشود برای او درهای آسمان و تسبیح میگویند اعضای او و آمرزش

له أهل سماء الدنيا إلى أن توارى بالحجاب وإن صلى ركعتين أو

مرا او را اهل آسمان دنیا تا آنکه برود آفتاب در پس پرده و اگر گزارد دو رکعت یا

ركعتين تطوعا أضاءت له السموات نورا وقلن أزواجه من الحور

دو رکعت بطریق نفل روشن میکنند مر او را آسمانها از روی نور و گویند زنان او از حور

العين اللهم اقبضه إلينا فقد اشتقنا إلى رؤيته وإن هلل وسبح

عین ای بار خدا قبض کن او را بسوی ما پس تحقیق ما مشتاق شده ایم دیدار او را و اگر تهلیل گفت و تسبیح

تلقاها سبعون ألف ملك يكتبونها إلى أن توارى بالحجاب وعن

ملاقات میکنند هفتاد هزار فرشته که مینویسند آنرا تا آنکه در پرده رود آفتاب و مرویست

أبي صالح عن أبي هريرة رض قال إن النبي صلى الله عليه قال كل حسنة يعملها

از ابی صالح از ابوهریره رض گفت بدرستیکه پیغمبر فرمود هر نیکی که میکند آنرا

ابن آدم فهي بعشر حسنات إلى سبعمائة حسنة إلا الصوم

فرزند آدم پس آن نیکی ده نیکی است تا هفتصد نیکی مگر روزه را

قال الله تعالى فإنه لي يعني كتابة الصوم لي وأنا أجزي به ولخلوف

پس بدرستیکه روزه خاص برای من است و من جزا میدهم بآن و بوی دهان

فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك وعن علي رض أنه قال سمعت

دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک و مرویست از علی رض که فرمود شنیدم

رسول الله صلى الله عليه يقول من منعه الصيام من الطعام والشراب

رسول الله را که میفرمود هر که باز داشت او را روزه از طعام و شراب

الذي يشتهيه أطعمه الله من ثمار الجنة وسقاه من شرابها وعن

که میخواهد آنرا میخوراند او را از میوه های بهشت و مینوشاند او را از شراب آن و مرویست

أبي هريرة رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه لكل أهل عمل باب من

از ابوهریره رض که گفت فرمود رسول الله مر هر اهل عمل را دریست از

أبواب الجنة يدعون منه بذلك العمل ولأهل الصيام باب

درهای بهشت که طلب کرده میشوند از آن بآن عمل و مر اهل روزه را دریست

يدعون منه يقال له الريان قال أبو بكر رض يا رسول الله هل أحد

که طلب کرده میشوند از آن گفته میشود آنرا ریان گفت ابوبکر یا رسول الله آیا کسی

يدعى من هذه الأبواب كلها قال صلى الله عليه نعم وأنا أرجو أن تكون

طلب کرده شود از همه درها فرمود آری و امید میدارم که باشی

منهم يا أبا بكر وقال صلى الله عليه إن لكل شيء بابا وإن باب العبادة الصيام

از آنها ای ابابکر و فرمود هر چیز را دریست و در عبادت روزه است

ریان بالفتح و یا تحتانی مشدد و معنی سیرآب و ...

۱۲

وقال انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصوم تصفو
وگفت انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بروزه صاف کنید
قلوبكم وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصوم
دلهای خویش را ومرویست از ابی هریره گفت فرمود رسول الله صلعم روزه
نصف الصبر ولكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم وعن ابي
نصف صبرست وهر چیز را زکوة ست وزکوة جسم روزه ست ومرویست از ابی
اوفى رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نوم الصائم عبادة وسكوته
اوفی رض از نبی صلعم فرمود خواب روزه دار عبادت ست وسکوت او
تسبيح وعمله متقبل وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى
تسبیح ست وعمل او قبول کرده شده ست ومرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله
الله عليه وسلم يوضع للصائمين يوم القيمة مائدة من ذهب عليها
نهاده شود روزه داران را روز قیامت خوانچه از زر بران
شهد فيأكلون منها والناس ينظرون وعن احمد بن ابي
شهد باشد پاک کرده شده پس می خورند ازانها ومردم می بینند ومرویست از احمد بن ابی
الحواري قال حدثني ابو سليمن قال جاءني ابو علي الاصم
حواری گفت حدیث خواند برمن ابوسلیمان گفت آمد مرا ابوعلی اصم
باحسن حديث سمعته في الدنيا قال يوضع للصوام مائدة
به نیکو حدیث که شنیده بودم او را در دنیا که فرمود نهاده شود روزه داران را خوانچه
يأكلون عليها والناس في الحساب قال فيقولون يا ربنا
که می خورند بران ومردم در حساب باشند بایکدیگر فرمود پس گویند ای پروردگار ما
نحاسب وهؤلاء يأكلون قال فيقول انهم طالما صاموا
با خود حساب میکنیم وایشان می خورند فرمود پس میگوید ایشان اند دراز شد که روزه گرفته اند
وافطرتم وقاموا ونمتم وعن ابن عباس رض قال ان رسول الله
وافطار کرده اید شما وایستاده اند وخفته بودید شما ومرویست از ابن عباس رض گفت رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال الصائمون اذا خرجوا من قبورهم ينفح من افواههم
فرمود روزه داران هرگاه برآیند از قبرهای خویش خوشبو دمد از دهنهای
ريح المسك ويؤتون بمائدة من الجنة فيأكلون منها
بوی مشک وآورده شود ایشان را خوانچه از بهشت پس میخورند ازانها مایده
وهم في ظل العرش وقال سفيان بن عيينة بلغني ان
وایشان در سایه عرش باشند وگفت سفیان بن عیینه رسید بمن این را

الصَّائِمُ لَا يُحَاسَبُ عَلَى مَا يُفْطِرُ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ

روزه دار حساب کرده نمیشود بر چیزے که افطار میکند بر و ۔ و مرویست از ابی صالح از

أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

ابی هریره رض گفت فرمود رسول ص میفرماید خدا عزوجل

اَلصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَشُرْبَهُ مِنْ

روزه برائے من است و من جزا میدهم بآن ترک میکند آرزو خود را و اکل و شرب خود را از

أَجْلِي وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ وَ

برائے من و روزه سپر است و روزه دار را دو فرحت است فرحتی وقت افطار روزه و

فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ وَلَخُلُوفُ فَمِهِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رِيحِ

فرحتی وقت ملاقات پروردگار خود و تغیر رائحه دهان روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی

الْمِسْكِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

مشک و مرویست از جابر بن عبد الله رض گفت رسول ص فرمود

اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ يَسْتَجِنُّ بِهَا الْعَبْدُ مِنَ النَّارِ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ

روزه سپر است که پناه میگیرد بآن بنده از آتش و مرویست از سعید بن جبیر

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ مَا آسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ

از ابن عمر رض از عمر بن خطاب رض گفت اندوه نداریم بر چیزے از

الدُّنْيَا أَتْرُكُهُ خَلْفِي إِلَّا الصِّيَامَ فِي الْهَاجِرَةِ وَالْمَشْيَ إِلَى الصَّلٰوةِ

دنیا که گذاشته ام آنرا در پس خود مگر روزه در گرما و رفتن بسوے نماز

وَعَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و مرویست از مجاهد از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله ص

لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَامَ لِلّٰهِ تَطَوُّعًا ثُمَّ أُعْطِيَ مِلْءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا

اگر مردے روزه گرفت برای خدا بطریق نفل پس داده شد مقدار پر زمین طلا

لَمْ يُسْتَوْفَ ثَوَابُهُ دُونَ الْحِسَابِ فَصْلٌ وَأَمَّا أَوْرَادُ

تمام گرفته نشود ثواب او دون حساب واما وردها

اللَّيْلِ وَالْحَثُّ عَلَى قِيَامِهِ مِمَّا اتُّفِقَ فِي الصَّحِيحَيْنِ وَمَا ذُكِرَ فِي

شب و برانگیختن بر قیام او از آنچه متفق است در صحیحین و چیزے که ذکر کرده است در

غَيْرِهِمَا مِنَ الْكُتُبِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ رض

غیر صحیحین از کتابها از آنجمله است چیزے که روایت کرده شد از شقیق از عبد الله رض

قَالَ ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ فُلَانًا

گفت ذکر کرده شد پیش پیغمبر ص مردے پس گفته شد ای رسول خدا بدرستیکه فلانے

نام الليلة حتى اصبح ما صلى فقال النبي صلى الله عليه وسلم ذلك رجل بال

خواب کرد شب تا آنکه صبح کرد هرگز نماز نکرد پس فرمود ... این مرد است که بول کرد

الشيطان في اذنه وفي خبر اذا نام الرجل عقد الشيطان على

شیطان در گوش او و در حدیث است هرگاه خواب میکند مرد گره میکند شیطان بر

رأسه ثلاث عقد فان قعد وذكر الله تعالى انحلت عقدة

سر او سه گره پس اگر برخاست مرد و نشست و یاد کرد خدا گشاده شد گره او

وان توضأ انحلت عقدة وان صلى ركعتين انحلت العقد

و اگر وضو کرد گشاده شد گره دیگر و اگر دو رکعت نماز کرد گشاده شد گره دیگر

كلها واصبح نشيطا طيب النفس والا اصبح كسلان خبيث

همه آن و صبح کرد خوش دل پاکیزه نفس او و اگر نه صبح کرد با کسل خبیث

النفس وفي خبر آخر ان للشيطان سعوطا ولعوقا وذرورا

نفس او و در خبر دیگر است که شیطان را دارو در بینی چکانیدن است و داروی لیسیدن و داروی پاشیدن

فاذا سعط العبد ساء خلقه واذا لعق لعقته ذرب لسانه

پس هرگاه دارو در بینی میکند بنده بد میشود اخلاق او و هرگاه داروی لیسیدن لیسید تیز میشود زبان او

بالشر واذا ذره نام بالليل حتى الصبح وطول القيام في صلوة

به بدی و هرگاه داروی پاشید خواب کند تا صبح و دراز است قیام در نماز

الليل هي مثنى مثنى وكثرة الركوع والسجود في صلوة النهار

شب است دو گانه است و بسیاری رکوع و سجود در نماز روز است

فان اراد ان يصليها اربعا بتسليمة جاز وصلوة الليل في

و اگر خواهد که گزارد آنرا چهار گانه به یک سلام روا است و نماز شب در

حق النبي صلى الله عليه وسلم نافلة وفريضة وقربة وكرامة وفي حق امته

حق پیغمبر ... نفل است و فرض است و موجب نزدیکی و بزرگی و در حق امت

مكملة ومتممة للفرائض عن سالم عن ابن عمر رض قال كان

کمال و تمام کننده فرایض است و روایت است از سالم از ابن عمر گفت بود

الرجل في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأى رؤيا قصها على رسول

مرد در حیات رسول الله ... هرگاه دید خوابی بیان میکرد آنحضرت را به رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال فتمنيت ان ارى رؤيا اقصها على رسول الله

گفت ابن عمر آرزو کردم که ببینم خوابی که بیان کنم آنرا به رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال وكنت غلاما شابا عزبا وكنت انام في المسجد على عهد

گفت بودم جوان ... بوده ام ... خواب میکردم در مسجد به عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت في النوم كأن ملكين أخذاني فذهبا
رسول الله صلعم پس دیدم در خواب چنانکه دو فرشته گرفتند مرا و بردند
بي إلى النار فإذا هي مطوية كطي البئر وإذا لها قرنان كقرني
مرا بسوی آتش پس ناگاه آن آتش پیچیده شده مانند پیچ چاه و ناگاه او را دو شاخ
البئر فرأيت ناسا قد عرفتهم فجعلت أقول أعوذ بالله من النار
چاه پس دیدم مردمانی را که شناختم ایشان را پس شروع کردم گفتن اعوذ بالله من النار
أعوذ بالله من النار فلقيهما ملك آخر فقال لي لن ترع قال
پناه میخواهم بخدا از آتش پس ملاقات کرد مرا فرشته دیگر پس گفت مرا مترس گفت
فقصصتها على حفصة رض فقصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم
بیان کردم این خواب را بر حفصه پس بیان کرد او حفصه بر رسول الله صلعم
فقال صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل قال
پس فرمود صلعم بهترین مردم عبد الله است اگر میگزارد نماز در شب گفت راوی
فكان رض لا ينام من الليل إلا قليلا وعن أبي سلمة عن عبد
پس بود ابن عمر رض که خواب نمیکرد در شب مگر اندکی و روایت از ابی سلمه از عبد
الله بن عمرو بن العاص رض قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكن
الله بن عمرو بن العاص گفت فرمود مرا رسول الله صلعم مباش
مثل فلان كان يقوم الليل فترك قيام الليل وعن أبي صالح
مانند فلانی که بود قیام میکرد در شب پس ترک کرد قیام شب و روایت از ابی صالح
عن ابن شهاب قال أخبرني علي بن حسين أن أباه الحسين
از ابن شهاب گفت خبر داد مرا علی بن حسین که پدر او حسین
بن علي أخبره أن علي بن أبي طالب رض أخبره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
بن علی خبر داد او را که علی بن ابی طالب رض خبر داد که رسول الله صلعم
طرقه هو وفاطمة ابنته صلى الله عليه وسلم ورضي الله عنها فوجدهما نائمين فقال
شب آمد او را و فاطمه دختر خود را در شب پس یافت ایشان را خفته پس فرمود
ألا تصلون فقلت يا رسول الله إن أنفسنا بيد الله تعالى فإذا
آیا نماز نمیگزارید پس گفتم یا رسول الله جان ما در دست خداست پس هرگاه
شاء أن يبعثنا بعثنا فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قلت
که خواهد بر انگیزد ما را بر انگیزد پس برگشت رسول الله صلعم چون گفتم
ذلك له فلم يرجع شيئا فسمعته وهو يضرب فخذه و
این جواب برای او پس باز نگردانید چیزی را پس شنیدم او را و میزد ران خود را

بقوله صلى الله عليه وآله وكان الانسان اكثر شيء جدلا وحدثنا ابو نصر

عن والده باسناده عن سفيان الثوري عن ابي الزبير عن جابر

بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ركعتان يصليهما

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

على امتي لفرضتهما عليهم وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

عن ابي العالية قال حدثني ابو مسلم انه سأل اباذر رض اي صلوة

افضل فقال ابوذر رض سألت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال

جوف الليل او قال نصف الليل وقليل فاعله وفي بعض الاخبار

سأل داود النبي صلى الله عليه ربه عز وجل وقال الهي اني احب ان

اتعبد لك فاي وقت افضل فاوحى الله تعالى اليه يا داود

لا تقم اول الليل ولا آخره فانه من قام اوله نام آخره ومن

قام آخره لم يقم اوله ولكن قم وسط الليل حتى تخلو بي واخلو

بك وارفع اليّ حوائجك وعن يحيى بن المختار عن الحسن انه قال

ما عمل عبد عملا اثر لعابر ولا اخف على الظهر ولا اطيب لنفس

من قيام في جوف ليل مديد او انفاق مال في حق وكان ابو

الدرداء رض يقول يا أيها الناس إني لكم ناصح إني عليكم شفيق

که میگفت ای مردم بدرستی شما را نصیحت کننده ام بدرستی بر شما شفقت کننده ام

صلوا في ظلمة الليل لوحشة القبور وصوموا في الدنيا لحر يوم

نماز گزارید در تاریکی شب از جهت وحشت و تنهایی گورها و روزه گیرید در دنیا از جهت گرمی روز

النشور وتصدقوا مخافة يوم عسير يا أيها الناس إني لكم

حشر و صدقه کنید از جهت ترس روز سخت ای مردم من شما را

ناصح إني عليكم شفيق وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده

نصیحت کننده ام بر شما و شفقت کننده ام و حدیث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود با سناد خود

عن يحيى بن أبي كثير عن أبي جعفر أنه سمع أبا هريرة رض يقول

از یحیی بن ابی کثیر از ابی جعفر که او شنید ابو هریره را رض که میگفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا بقي ثلث الليل ينزل الله تعالى إلى

فرمود رسول الله ص وقتی که میماند سیوم حصه شب فرود می آید حق تعالی بسوی

السماء الدنيا فيقول من الذي يدعوني فأستجيب له من

آسمان دنیا پس میگوید کیست آنکه دعا میکند مرا پس قبول کنم او را کیست

الذي يستغفرني فأغفر له من الذي يسترزقني فأرزقه

که آمرزش خواهد از من که آمرزم او را کیست که طلب رزق کند از من که رزق دهم او را

من ذا الذي يستكشف الضر فأكشفه عنه حتى ينفجر الفجر

کیست کسیکه طلب کند دور شدن رنج پس دور کنم از و تا آنکه بدمد صبح

وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده عن أبي هريرة رض قال

و حدیث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود با سناد خود از ابی هریره رض گفت

إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينزل ربنا عز وجل كل ليلة إلى السماء

رسول الله ص فرمود فرود می آید پروردگار ما هر شب بسوی آسمان

الدنيا ثلث الليل الآخر فيقول هل من مستغفر فأغفر له

دنیا سیوم حصه شب پس میگوید آیا هست کسیکه آمرزش خواهد پس بیامرزم

هل من داع فأستجيب له هل من سائل فأعطي سؤله فمن ثم

آیا هست کسیکه دعا کند پس قبول کرده شود او را آیا هست کسیکه سوال کند پس داده شود سوال او

كانوا يستحبون الصلوة من آخر الليل وعن أبي أمامة رض

بودند که دوست میداشتند نماز را از آخر شب و روایت است از ابی امامه رض

قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم أي الليل أسمع قال جوف الليل الآخر

گفت گفته شد مر رسول الله ص را کدام وقت شب شنوده تر است گفت درمیان آخر شب

وادبار الصلوات المكتوبات وعن عبد الله بن عمرو رضي الله

و پس از نمازهای فرض و در روایت از عبد الله بن عمرو رض گفت

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ان خير الصيام صيام داؤد عليه السلام

رسول الله صلعم فرمود بهترین روزه ها روزه داود عم است

كان يصوم نصف الدهر وخير الصلوة صلوة داؤد عليه

بود که روزه میداشت نصف عمر را و بهترین نمازها نماز داود عم است

السلام كان يرقد نصف الليل ويصلي آخر الليل حتى اذا بقي

بود که خواب میکرد نصف شب و نماز میکرد آخر شب تا آنکه هرگاه باقی میماند

سدس الليل وفي لفظ آخر عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله

ششم حصه شب و در لفظ دیگر روایت از عبد الله بن عمر گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داؤد عليه السلام

صلعم دوست‌ترین نمازها به سوی خدای تعالی نماز داود عم است

كان يرقد شطر الليل ثم يقوم ثم يرقد آخره ثم يقوم ثلث

بود که خواب میکرد حصه شب بعد قیام میکرد بعد خواب میکرد آخر شب بعد قیام میکرد سیوم حصه

الليل بعد شطره وقال ابو هريرة رض اني اجعل الليل ثلاثا

شب بعد حصه آن شب و گفت ابو هریره رض که من میکردم شب را سه حصه

فثلثا انام وثلثا اصلي وثلثا اتذكر فيه حديث رسول

یک حصه میخسپم و یک حصه نماز میگزارم و یک حصه یاد میکنم در آن حدیث رسول

الله صلى الله عليه وسلم وقال ابن مسعود رض فضل صلوة الليل على صلوة

الله صلعم و گفت ابن مسعود رض بزرگی نماز شب به نماز

النهار كفضل صدقة السر على صدقة العلانية وقال عمرو

روز مانند بزرگی صدقه پوشیده است بر صدقه ظاهر و گفت عمرو

بن العاص رض ركعة بالليل خير من عشر بالنهار وسأل رسول

بن عاص رض یک رکعت در شب بهتر است از ده رکعت در روز و پرسید رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام اي الليل اسمع فقال ان العرش

صلعم جبرئیل را کدام ساعت شب شنوده تر است دعا را پس گفت که عرش

يهتز من السحر وقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بقيام الليل فانه داب

در لرزه می آید از وقت سحر و فرمود نبی صلعم بر شما باد قیام شب که آن طریقه

الصالحين قبلكم وان قيام الليل قربة الى الله تعالى وتكفير

نیکوکاران پیشینیان است و قیام شب سبب قربت است به سوی خدا تعالی و کفاره

٥٠ لِلسَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ وَمَطْرَدَةٌ لِلدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ

بدیها را وبازدارنده ست از گناه ودورکننده ست درد را از تن

وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي سُفْيَانَ

وحدیث خواند بمن ابونصر از پدر خود باسناد خود از اعمش از ابی سفیان

عَنْ جَابِرٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي اللَّيْلِ سَاعَةً لَا

از جابر رض گفت فرمود رسول الله صلعم که در شب ساعتی ست که

يُوَافِقُهَا عَبْدٌ يَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالَى فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَ

موافقت نکند آنرا بنده که خواهد از خدا چیزی در آن چیزی مگر دهد اورا آن چیز و

هِيَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قَالُوا وَهٰذَا عَامٌّ مِثْلُ السَّاعَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ

آن در هر شب گفتند و این حکم عام ست مثل ساعت در روز جمعه

وَمِثْلُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَخِيرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَيُقَالُ

ومثل شب قدر در ده آخر از ماه رمضان و گفته میشود

إِنَّ فِي اللَّيْلِ وَقْتًا لَا بُدَّ أَنْ يَنَامَ فِيهِ وَيَغْفُلَ كُلُّ ذِي عَيْنٍ

که در شب وقتی ست ضرورست که در آن وقت خواب کند و غافل شود هر ذی چشم

٥١ إِلَّا الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَمُوتُ فَلَعَلَّهَا هٰذِهِ السَّاعَةُ وَفِي

مگر زنده که قایم ست و نمی میرد پس شاید آن وقت ساعت اجابت این وقت باشد و در

حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ عَنْبَسَةَ رض عَلَيْكَ بِصَلَاةِ آخِرِ اللَّيْلِ فَإِنَّهَا

حدیث عمرو بن عنبسه رض لازم گیر نماز آخر شب پس بدرستی آن نماز

مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ تَحْضُرُهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ

شهادت داده شده ست و حاضر کرده شده ست حاضر میشوند اورا فرشتگان شب و فرشتگان روز

٥٢ فَصْلٌ وَأَمَّا صَلَاةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَذْكُورَةُ فِي

واما نماز رسول الله صلعم که مذکور ست در

الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ فَمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ قَالَ أَتَيْتُ الْأَسْوَدَ بْنَ

متفق علیه پس چیزی که روایت کرده شده ست از ابی اسحق گفت آمدم اسود را

يَزِيدَ وَكَانَ لِي أَخًا وَصَدِيقًا فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو حَدِّثْنِي

و بود او مرا برادر و دوست پس گفتم مر اورا ای ابا عمرو حدیث کن مرا

مَا حَدَّثَتْكَ عَائِشَةُ رض عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَتْ

آنچه حدیث خواند بتو عایشه رض از نماز رسول الله صلعم گفت فرمود عایشه

كَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَيُحْيِي آخِرَهُ ثُمَّ إِنْ كَانَتْ لَهُ

بود رسول الله خواب میکرد در اول شب و زنده میداشت آخرش را بسبتر اگر بود او را

حاجة الى اهله قضى حاجته ثم لم يمس ماء حتى ينام فاذا

حاجت بود سے اهل خود روان میکرد حاجت خود را پس نمیکرد آب را تا آنکه خواب میکرد

سمع النداء الاول قالت وثب ولا والله ما قالت قام فافاض

میشنید آواز اول را و میگفت عائشه بر جست سوگند بخدا است که نگفت قام برخاست و میریخت

عليه الماء ولا والله ما قالت اغتسل وانا اعلم ما يريد

بر خود آب را و سوگند بخدا است که نگفت عائشه که غسل میکرد و من میدانم که چه میخواهد

ان لم يكن جنبا توضأ وضوءه للصلوة ثم صلى وعن كريب

اگر نمیبود جنب وضو میکرد وضوء خود برای نماز پس نماز میکرد و مرویست از کریب

مولى ابن عباس عن ابن عباس رضي الله عنهما انه بات ليلة

مولی یعنی غلام ابن عباس رض از ابن عباس رضی الله عنهما که او شب گذرانید

عند ميمونة ام المؤمنين قالت فاضطجعت في عرض

نزد میمونه ام المؤمنین گفت پس پهلو نهادم من در پهنای

الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم في طولها واهله فنام رسول

بالش و پهلو نهاد رسول الله صلى الله عليه وسلم در طول آن با اهل خود و خواب کرد رسول

الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده ٧٥٣

الله صلى الله عليه وسلم تا آنکه نیم شد شب یا پیش از وی اندکی یا پس از وی

بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس فمسح النوم عن

اندکی بیدار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نشست پس میمالید خواب را از

وجهه بيده ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل

روی خود بدست خود پس خواند ده آیت آخر از سوره آل

عمران ثم قام الى شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه

عمران پس ایستاد بسوی مشک کهنه آویزان بود پس وضو کرد از آن پس نیکو کرد وضوی

ثم قام فصلى قال ابن عباس رضي فقمت فصنعت مثل ما صنع

پس ایستاد و پس نماز کرد گفت ابن عباس پس ایستادم پس کردم مانند آنچه میکرد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ذهبت فقمت الى جنبه فوضع رسول

رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رفتم پس ایستادم در پهلوی او پس نهاد رسول

الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على رأسي فاخذ باذني اليمنى يفتلها فصلى

الله صلى الله عليه وسلم دست راست خود بر سر من پس گرفت گوش راست مرا پس تاب داد را

ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح وعن ابي سلمة

دو رکعت سبک را پس برآمد و گزارد نماز فجر را و مرویست از ابی سلمه

عن عائشة رض قالت ما كنت ألقى النبي صلى الله عليه وسلم من آخر السحر إلا

از عایشه رض فرمود نبوده ام که دیده باشم پیغمبر را از آخر سحر مگر آنکه

وهو نائم عندي يعني بعد الوتر وعن مسروق عن عائشة

خواب کرده بود نزد من یعنی بعد نماز وتر و مرویست از مسروق از عایشه رض

قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم كان يحب الدائم من العمل فقلت أي

فرمود که پیغمبر ص بوده است که دوست میداشت عمل همیشه را پس گفتم کدام ساعت

الليل كان يقوم قالت رض إذا سمع الصارخ وعن الحسن رض قال

شب بوده است که برمیخاست گفت عایشه وقتیکه میشنید آواز خروس را و مرویست از حسن رض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا من الليل ولو أربعا صلوا ولو ركعتين

فرمود رسول الله ص نماز گزارید از شب اگرچه چهار رکعت باشد نماز گزارید اگرچه دو رکعت

ما من أهل بيت يعرف لهم صلاة بالليل إلا ناداهم مناد

نیست هیچ اهل خانه که دانسته شود ایشان را نماز شب مگر آنکه ندا کند ایشان را

يا أهل البيت قوموا لصلاتكم وعن أبي سلمة عن أبي

ای اهل خانه برخیزید برای نماز خویش و مرویست از ابی سلمه از ابی

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أذن الله لشيء ما

هریره رض گفت فرمود رسول الله ص گوش ننهاده است خدا چیزی را

أذن للنبي حسن الصوت يتغنى بالقرآن وعن عروة

گوش داشتن او مر پیغمبر را خوش آواز که سرود کرده باشد بقرآن و مرویست از عروه

عن عائشة رض قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ في سورة

از عائشه رض گفت که پیغمبر ص شنید مردی را که میخواند سورتی را

من الليل فقال صلى الله عليه وسلم رحمه الله لقد أذكرني كذا وكذا آية

در شب پس فرمود ص رحمت کند خدا او را هرآینه یاد داد مرا چند چند آیت

كنت أسقطتها من سورة كذا وكذا وأما صلاته صلى الله عليه وسلم

که بوده ام ساقط کرده بودم آنها را از سوره و اما نماز پیغمبر

في الليل فما أخبرنا به الشيخ أبو نصر عن والده قال حدثنا

در شب پس آنست که خبر داد ما را بآن شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر ما

محمد بن أحمد بن أبي الفوارس قال حدثنا أحمد بن يوسف قال

محمد بن احمد بن ابی الفوارس گفت حدیث خواند بر ما احمد بن یوسف گفت

حدثنا أحمد بن إبراهيم بن ملحان قال حدثني أبو بكر قال

حدیث خواند بر ما احمد بن ابراهیم بن ملحان گفت حدیث خواند مرا ابو بکر گفت

حدثني الليث عن ابن ابي حبيب عن عراك عن عروة

حدیث خواند برما لیث از ابن ابی حبیب از عراک از عروه

قال ان عائشة رض اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان

گفت عایشه رض خبر کرد او را که رسول الله صلعم بود که

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة وركعتي الفجر وروي

نماز میگزارد در شب سیزده رکعت و دو رکعت فجر و مروی است

انه صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل اثنتي عشرة ركعة ثم

که آنحضرت بود که نماز میکرد از شب دوازده رکعت پس

يوتر بواحدة وقيل عشر ركعات ثم يوتر بواحدة فصل

وتر میکرد بیکی رکعت و گفته شده ده رکعت پس وتر میکرد بیک رکعت فصل

آخر في صلاة الليل وقد ذكر الله تعالى القائمين بالليل

دیگر در نماز شب و تحقیق یاد کرد خدای تعالی قائم کنندگان را در شب

في كتابه العزيز فقال عز وجل كانوا قليلا من الليل ما

در کتاب عزیز خود پس فرمود عز و جل بوده اند اندکی از شب خواب

يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وقال جل وعلا تتجافى

میکردند و سحرها ایشان آمرزش میخواستند و گفته جل و علا جدا میباشد

جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وقال

پهلوهای ایشان از خوابگاه ها عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و در طمع

تعالى امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر

حق تعالی آیا کسیکه عبادت کننده است در ساعتهای شب در آن حالیکه ساجد است و قائم است میترسد

الآخرة ويرجو رحمة ربه وقال تبارك وتعالى والذين

آخرت و امید دارد رحمت پروردگار خود را و فرمود تبارک و تعالی و کسانیکه

يبيتون لربهم سجدا وقياما وقال جل وعلا ومن الليل

شب میکنند پروردگار خود را در حالیکه ساجد اند و قائم و فرمود حق تعالی و از شب

فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا

پس بیدار باش تهجد کن زیاده برای تو نزدیک است اینکه برانگیزد ترا پروردگار تو

وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا جمع الله الاولين والآخرين يوم

و فرمود پیغمبر صلعم چون جمع کند خدا خلق اولین و آخرین را در روز

القيمة نادى مناد ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن

قیامت ندا کند ندا کننده که برخیزند کسانیکه بودند دور میبودند پهلوهای ایشان از

المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا فيقومون وهم

خواب‌گاه تا عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب او و طمع ثواب پس بر خیزند و ایشان

قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة

اندکی اند پس باز گردد پس ندا میکند که برخیزند کسانی که بوده اند که غافل نمیکرد ایشان را تجارت

ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل ثم يرجع فينادي

و نه بیع و فروختن از ذکر خدا پس برخیزند و ایشان اندکی اند پس باز گردد پس ندا کند

ليقم الذين كانوا يحمدون الله عز وجل في السراء والضراء

که برخیزند کسانی که بوده اند که ستایش میکردند خدای را در نعمت و بلا

فيقومون وهم قليل ثم يحاسب سائر الناس من بعدهم

پس برخیزند و ایشان اندکی اند پس حساب کرده شوند همه مردم از پس ایشان

وقال صلى الله عليه وسلم استعينوا بطعام السحر على صوم النهار وبقيلولة

و فرمود [illegible] یاری خواهید بطعام سحر بر روزه روز و بقیلوله

النهار على قيام الليل إن صاحب النوم يجيء مفلسا وما نام أحد

روز بر قیام شب که صاحب خواب [illegible] آید مفلس و خواب نکرد هیچ کس

طول ليلة إلا بال الشيطان في أذنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم

دراز شبی مگر بول کرد شیطان در گوش او و بود رسول الله

۵۵

ربما يردد آية حتى يصبح وقالت عائشة رضي الله عنها قام رسول الله

بسا بار [illegible] آیتی تا آنکه صبح میکرد و گفت عائشه رض قیام کرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليلة حتى التصق جلده بجلدي ثم قال يا عائشة

شبی تا آنکه چسپید جلد او بجلد من پس گفت ای عائشه رض

أتأذنين لي أن أتعبد لربي الليلة قلت والله إني لأحب

آیا اذن میدهی مرا که عبادت کنم پروردگار خود را امشب گفت عائشه رض سوگند بخدا که من دوست

قربك ولكني أوثر هواك ثم قام صلى الله عليه وسلم يقرأ القرآن و

نزدیکی ترا و لیکن اختیار کردم آرزوی ترا پس ایستاد [illegible] میخواند قرآن را و

يبكي حتى بل بالدموع منكبه ثم جلس يقرأ يبكي حتى بل بالدموع

میگریست تا آنکه تر شد [illegible] دوش او و پس نشست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

جنبيه وحقويه ثم اضطجع يبكي ويقرأ حتى بل بالدموع

دو پهلوی او و دو جای ازار پس پهلو خواب کرد و میگریست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

ما يلي الأرض فأتاه بلال يؤذنه فقال بأبي وأمي أليس غفر الله لك

آنچه متصل زمین بود پس آمد او را بلال [illegible] فدای تو باد [illegible]

قال صلى الله عليه وسلم يا بلال أفلا أكون عبدا شكورا انه انزل علي في

هذه الليلة إن في خلق السموات والأرض واختلاف الليل

والنهار لآيات لأولي الألباب الذين يذكرون الله قياما

وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والأرض

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار وقالت

عائشة رض ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في شيء من

صلاة الليل جالسا حتى دخل في السن فجعل يصلي وهو جالس

فاذا بقي عليه من السورة ثلاثون آية أو أربعون آية قام

فقرأها ثم ركع صلى الله عليه وسلم وقال يعمر بن بشر أتيت باب عبد الله

بن المبارك بعد العشاء الآخرة فوجدته يصلي وهو يقرأ

إذا السماء انفطرت حتى إذا بلغ يا أيها الإنسان ما غرك

بربك الكريم وقفت يرددها إلى أن ذهب هوي من الليل

فمضيت حتى طلع الفجر وهو يرددها فلما رأى الفجر قد

طلع قطع ثم قال حلمك وجهلي حلمك وجهلي فانصرفت

وتركته وقال النبي صلى الله عليه وسلم شيبتني هود من قصر نهاره

فصامه وطال ليله بقيامه وقال ابن مسعود رض ينبغي

پس روزه گیرد آنرا و دراز شد شب او به قیام کند در آن و گفت ابن مسعود رض سزاوار است

لقارئ القرآن ان يعرف بليله اذا الناس نائمون وبنهاره

خواننده قرآن را که بشناسد شب خود را وقتیکه مردم خواب میباشند و روز خود را

اذا الناس يفطرون وببكائه اذا الناس يضحكون وبورعه

وقتیکه مردم افطار میکنند و بشناسد گریه خود را وقتیکه مردم خنده میکنند و ورع خود را

اذا الناس يخلطون وبخشوعه اذا الناس يختالون وبحزنه

وقتیکه مردم خلط میکنند در میان حلال و حرام و خشوع خود را وقتی که مردم شاد میشوند و حزن

اذا الناس يفرحون وبصمته اذا الناس يخوضون فصل

وقتیکه مردم فرحناک میشوند و خاموشی خود را وقتیکه مردم بیهوده گویند

في فضل الصلاة بين العشائين حدثنا ابو نصر عز الدين

در فضیلت نماز که مابین عشائین است حدیث خواند برما ابو النصر

قال ثنا ابو الفتح محمد بن احمد بن ابي الفوارس الحافظ املاء قال

گفت حدیث خواند برما ابو الفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس حافظ املاء گفت

ثنا ابو بشر قال حدثنا محمد بن سليمان المصيصي قال حدثنا

حدیث خواند برما ابو بشر گفت حدیث خواند برما محمد بن سلیمان مصیصی گفت حدیث خواند برما

زيد بن الحباب عن عمر بن عبد الله بن خثعم عن يحيى بن

زید بن حباب از عمر بن عبد الله بن خثعم از یحیی بن

ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

ابی کثیر از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى ست ركعات بعد المغرب لم يتكلم بينهن

هر که گزارد شش رکعت بعد مغرب و کلام نکرد در میان آنها

عدلن بعبادة ثنتي عشرة سنة وفي حديث زيد بن

برابر شد آن شش رکعت بعبادت دوازده سال و در حدیث زید بن

الحباب ولم يتكلم بينهن بسوء وقيل يستحب ان يقرأ

حباب و کلام نکرد در میان آنها کلام بد و گفته شد مستحب است که خواند

في الركعتين الاوليين بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله

در دو رکعت اول سوره کافرون و سوره اخلاص

احد ليسرع بهما لانه قيل انهما يرفعان مع صلاة المغرب

که زود بخواند آنها را زیرا که گفته شد که آن دو رکعت برداشته میشوند همراه نماز مغرب

ثم يصلي باقيها ويطول فيها ان شاء وفي حديث ابن عباس رض

بستر گذارد باقی را دراز کند دران اگر خواهد و در حدیث ابن عباس رض است

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى اربع ركعات بعد المغرب قبل

که پیغمبر فرمود هر که نماز گزارد چهار رکعت بعد مغرب پیش از

ان يكلم احدا رفعت له في عليين وكان كمن ادرك ليلة

آنکه سخن گوید با کسی برداشته شود مراورا در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت شب

القدر في المسجد الاقصى وهو خير من قيام نصف ليلة

قدر را در مسجد اقصی و آن بهتر است از قیام نصف شب

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن طارق بن شهاب

و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از طارق بن شهاب

عن ابي بكر الصديق رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول

از ابی بکر صدیق رض گفت شنیدم پیغمبر را که میگفت

من صلى المغرب وصلى من بعدها اربعا كان كمن حج بعد

هر که گزارد مغرب را و گزارد پس ازان چهار رکعت باشد مانند کسی که حج کرد بعد

حجة قلت فان صلى بعدها ستا قال يغفر له ذنوب خمسين

حج گفتم پس اگر نماز گزارد بعد ازان شش رکعت فرمود آمرزیده شود مراورا گناه پنجاه

سنة وعن سعيد بن جبير عن ثوبان رض قال قال رسول الله

سال و روایت از سعید بن جبیر از ثوبان رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من عكف نفسه ما بين المغرب والعشاء في مسجد

هر که در گوشه داشت نفس خود را مابین مغرب و عشا در مسجد

جماعة لم يتكلم الا بصلاة او قران كان حقا على الله ان

بجماعت کلام نکرد مگر بنماز یا قران باشد حق بر خدا تعالی که

يبني له قصرين في الجنة مسيرة كل قصر منهما مائة عام و

بنا کند مراورا دو کوشک در بهشت مسافت هر کوشک را صد سال باشد و

يغرس له بينهما غراسا لو طافه اهل الدنيا لوسعهم وحدثنا

نشانده شود او را درمیان دو کوشک باغ اگر طواف کنند اهل دنیا هر آینه گنجایش کند ایشان را و حدیث

ابو نصر عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه رض

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلوة احب الى الله تعالى من

گفت فرمود رسول الله نیست هیچ نماز دوستتر بسوی خدا تعالی از

صلوة المغرب بها يفتتح العبد ليله ويختم بها نهاره ولم

نماز مغرب که بآن شروع کند بنده شب خود را و ختم میکند بآن روز خود را و کم

يحط عن مسافر ولا عن مقيم من صلاها وصلى بعدها

کرده نمیشود از مسافر و نه از مقیم هر که گزارد آنرا و گزارد پس از آن

اربعا من غير ان يتكلم جليسا بنى الله له قصرين مكللين

چهار رکعت بغیر از آنکه کلام کند با همنشین بنا کند خدا برای او دو کوشک که مکلل باشند

بالدر والياقوت بينهما من الجنان ما لا يعلم علمه الا

بدر و یاقوت در میان این دو کوشک از جنان چیزی که نمیداند او را مگر

الله تعالى وان صلاها وصلى بعدها ستا من غير ان يكلم

خدای تعالی و اگر گزارد مغرب را و گزارد پس از آن شش رکعت بغیر آنکه کلام کند

جليسا غفر له اربعين عاما وكان ابو هريرة رض يصلي بين

همنشینی آمرزیده شود مر او را چهل سال گناهان و بود ابو هریره رض که میگزارد مابین

العشاءين ثنتي عشرة ركعة وعن هشام بن عروة عن

مغرب و عشا دوازده رکعت و در روایت از هشام بن عروه از

ابيه عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى

پدر او از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد

بين المغرب والعشاء عشرين ركعة بنى الله له بيتا في

میان مغرب و عشا بیست رکعت بنا کند خدا برای او خانه در

الجنة وقد روي ان انس بن مالك رض كان يصلي ما بين المغرب

بهشت و مروی است که انس بن مالک رض بود که میگزارد در میان مغرب

والعشاء ويقول هي ناشئة الليل وعن عبد الرحمن بن

و عشا و میگفت این ساعت ناشئه شب که در سوره مزمل حق تعالی فرموده و مروی است از عبد الرحمن

الاسود عن عمه انه قال ما اتيت ساعة عبد الله بن مسعود

اسود از عم او که گفت نیامدم ساعتی عبد الله بن مسعود را

رض الا وجدته يصلي ما بين المغرب والعشاء وكان يقول

مگر که دریافتم آنرا که میگزارد مابین مغرب و عشا و بود میگفت

هي ساعة غفلة وقيل فيها نزلت تتجافى جنوبهم عن المضاجع

این ساعت غفلت است و گفته شد در آن نزول این آیت که معنی آن بالا مذکور شد

وعن عبد الله بن اوفى رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرء

و در روایت از عبد الله بن اوفی رض از نبی صلعم که فرمود هر که خواند

بعد المغرب الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك
بعد مغرب سوره سجده و سوره الملک
جاء يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر وقد ادى
آید روز قیامت و روی او مانند روشن ماه شب چهاردهم و تحقیق ادا کرد
حق تلك الليلة وهذه الركعات التي وردت بها الاخبار
حق این شب و این رکعتها که وارد شده از حدیث
يحتمل ان تكون منفردة عن الركعتين السنة ويحتمل ان
احتمال است که باشد منفرد از دو رکعت سنت و احتمال است که
تكون معها فصل واما الركعات قبل صلوة المغرب
باشد همراه سنت و اما رکعتها پیش از نماز مغرب
فقد سئل احمد بن حنبل رح فقال اما انا فلا افعلها وان
پس تحقیق سوال کرده شد احمد حنبل رح پس گفت اما من پس نکنم آنرا و اگر
فعل رجل لم يكن به باس وسئل ابن عمر رض عن صلوتهما فقال
کند مردی نیست باکی و سوال کرده شد ابن عمر رض از گزاردن آنها گفت
ما رايت احدا على عهد رسول الله صلى الله عليه يصليهما ولم ينه
ندیدم هیچ کسی را در زمان رسول الله صلعم که گزارده باشد آنها را و منع نکرد
ابن عمر عنهما وقد روي عن انس بن مالك رض قال كنا نصلي على
ابن عمر از آنها و روایت است از انس بن مالک رض گفت بودیم ما که گزاردیم
عهد رسول الله صلى الله عليه بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب
زمان رسول الله صلعم بعد غروب آفتاب پیش از نماز مغرب
ركعتين فقلت له هل كان رسول الله صلى الله عليه صلاهما
دو رکعت پس گفتم مر او را آیا بود رسول الله صلعم که گزارد آنها را
فقال قد كان رسول الله صلى الله عليه يرانا نصليهما فلا يامرنا و
پس گفت تحقیق بود رسول الله صلعم که دید ما را که گزاردیم آنها را پس امر نکرد
لا ينهانا قال ابرهيم النخعي قد كان بالكوفة خيار اصحاب
و نه منع کرد ما را گفت ابراهیم نخعی تحقیق بود در کوفه بهترین اصحاب
رسول الله صلى الله عليه علي ابن ابي طالب وابن مسعود وحذيفة
رسول الله صلعم علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و حذیفه
بن اليمان وعمار بن ياسر وابو مسعود الانصاري وغيرهم
بن یمان و عمار بن یاسر و ابو مسعود انصاری و غیر ایشان

رضي الله عنهم فما رأيت أحدا منهم يصلي قبل المغرب وما

پس ندیدم هیچ یکی را از ایشان که نماز میگزارد پیش از مغرب و نه

صلاهما بين الركعتين أبو بكر ولا عمر ولا عثمان رضي الله عنهم

گزارد این دو رکعت را ابوبکر و نه عمر و نه عثمان رضی الله عنهم

فصل آخر في ذكر ما ورد في فعله بين العشائين وتقرير

فاعله للنبي صلى الله عليه وسلم بركة فعله ذلك في المنام وغير ذلك من

الثواب عن عبد الرحمن بن حبيب الحارثي البصري عن سعيد

ثواب مروی است از عبد الرحمن بن حبیب حارثی بصری از سعید

بن سعيد عن أبي طيبة كرز بن وبرة الحارثي وكان من الأبدال

قال أتاني أخ لي من أهل الشام فأهدى إلي هدية وقال لي

گفت آمد مرا برادر من از اهل شام پس هدیه آورد برای من و گفت مرا

اقبل مني هذه الهدية يا كرز فإنها نعم الهدية قال فقلت يا

أخي ومن أهدى إليك هذه الهدية قال أعطانيها إبراهيم

التيمي رحمه الله تعالى قال فقلت فهل سألت إبراهيم من أعطاه

هذه العطية قال بلى قال لي كنت جالسا في فناء الكعبة

وأنا في التهليل والتسبيح والتمجيد فجاءني رجل فسلم علي و

جلس عن يميني فلم أر في زماني أحسن منه وجها ولا أحسن

منه ثيابا ولا أطيب منه ريحا ولا أشد بياضا منه فقلت

یا عبد الله من أنت ومن أين جئت وما أنت فقال أنا الخضر

ای بنده خدا کیستی تو و از کجا آمدی پس گفت من خضرم

جئت للسلام عليك وحبا لك في الله وعندي هدية أريد

أن أهديها إليك فقلت له فأعلمني هديتك هذه ما

هي فقال الخضر عم تقرأ قبل أن تطلع الشمس وتنبسط على

الأرض وقبل أن تغرب سورة الحمد سبع مرات وقل أعوذ

برب الناس سبع مرات وقل أعوذ برب الفلق سبع مرات و

قل هو الله أحد سبع مرات وقل يا أيها الكافرون سبع مرات و

آية الكرسي سبع مرات وتقول سبحان الله والحمد لله ولا إله

إلا الله والله أكبر سبع مرات وتصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبع مرات ٧٦٢

وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين والمؤمنات سبع

مرات وعقيب الاستغفار اللهم يا رب افعل بي وبهم عاجلا

وآجلا في الدين والدنيا والآخرة ما أنت له أهل ولا تفعل

بنا يا مولانا ما نحن له أهل إنك غفور حليم جواد كريم بر

رؤوف رحيم سبع مرات وانظر أن لا تدع ذلك غدوة و

عشية فإن الذي أعطانيها قال لي قلها مرة واحدة في

دهرك فقلت أحب أن تعرفني من أعطاك هذه الهدية فقال

أعطانيها محمد صلى الله عليه وسلم قال فقلت للخضر عليه السلام علمني شيئا إن

داده مرا این هدیه محمد صلعم گفت پس گفتم مر خضر را علم بیاموز مرا چیزی که

أنا قلته رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في منامي فأسأله هو أعطاك

اگر بگویم آنرا ببینم نبی را صلعم در خواب خود پس سوال کنم او را آیا او داد ترا

هذه العطية فقال لي أمتهم أنت لي قلت لا والله ولكني

این عطیه پس گفت مرا آیا تهمت میکنی تو مرا گفتم نه سوگند بخدا و لیکن

أحب أن أسمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي إن كنت

دوست میدارم که بشنوم این را از رسول الله صلعم پس گفت مرا اگر بوده تو

تريد أن ترى النبي صلى الله عليه وسلم في منامك فاعلم أنك إذا صليت المغرب

میخواهی که ببینی نبی را صلعم در خواب خود پس بدان که تو هرگاه گذاردی مغرب را

تقوم تصلي إلى العشاء الآخرة من غير أن تكلم أحدا من الآدميين

بایستی گذاری تا عشاء آخر بغیر آنکه کلام کنی هیچ یکی را از آدمیان

وأقبل على صلاتك التي أنت فيها وتسلم في كل ركعتين و

و روی آر بر نماز خود که در آن هستی و سلام ده در هر دو رکعت و

اقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وقل هو الله أحد سبع مرات

بخوان در هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص هفت بار

ثم تصلي صلاة العشاء في جماعة ولا تكلم أحدا حتى تأتي

پس بگذار نماز عشا را بجماعت و کلام مکن هیچ یکی را تا آنکه در آیی

منزلك وتصلي الوتر وتصلي عند نومك ركعتين تقرأ

منزل خود و بگذار وتر را و بگذار وقت خفتن خود دو رکعت که بخوانی

في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله أحد سبع مرات ثم تسجد

در هر رکعت سوره فاتحه و سوره اخلاص هفت بار پس سجده کن

بعد الصلوة وتستغفر الله تعالى في سجودك سبع مرات و

بعد نماز و استغفار کن خدا را در سجده خود هفت بار و

قل سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا

بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا

قوة إلا بالله العلي العظيم سبع مرات ثم ترفع رأسك من السجود

قوة الا بالله العلی العظیم هفت بار پس بردار سر خود را از سجده

وتستوي جالسا فارفع يديك وقل يا حي يا قيوم يا ذا الجلال و

و راست بنشین برابر پس بردار هر دو دست خود را و بگو یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و

الاكرام يا اله الاولين والآخرين ويا رحمن الدنيا والآخرة

الاكرام يا اله الاولين والآخرين و يا رحمن الدنيا والآخرة

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله ثم قم

و رحیم هر دو یا رب یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله پس بایست

فادع بمثل ما دعوت في قيامك ثم اسجد وادع في سجودك

و دعا کن مانند آنچه دعا کرده ای در قیام خود پس سجده کن و دعا کن در سجده خود

مثل ما دعوت ثم ارفع راسك ونم حيث شئت مستقبل

مانند آنچه دعا کرده ای پس بردار سر خود را و بخسب هر کجا که خواهی روی آورنده

القبلة وانت تصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وادم ذلك حتى يغلبك

قبله و حال آنکه درود گوینده ای بر پیغمبر ص و دائم باش بر این تا آنکه غالب شود

النوم فقلت احب ان تعلمني ممن سمعت منه هذا الدعاء

خواب پس گفتم دوست میدارم اینکه بیاموزی مرا از کسی که شنیده ای از او این دعا را

فقال اتتهمني انت لي فقلت والذي بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق

پس گفت آیا تهمت میکنی مرا پس گفتم قسم بکسی که فرستاده محمد را براستی

نبيا ما اتهمتك فقال عليه السلام اني حضرت محمدا

از روی نبوت تهمت نکردم ترا پس گفت خضر علیه السلام من حاضر شدم محمد ص را

صلى الله عليه وسلم حين علم هذا الدعاء واوصى اليه به وكنت عنده

هرگاه که تعلیم داده شد این دعا و وصیت کرده شد بسوی او باین دعا و بودم نزد او

فتعلمته ممن علمه اياه قال ابراهيم فقلت له اخبرني بثواب

پس آموختم از آنکه آموخت او را این دعا گفت ابراهیم پس گفتم مرا خبر ده از ثواب

هذا الدعاء فقال لي الخضر عليه السلام اذا لقيت محمدا صلى الله عليه وسلم

این دعا پس گفت مرا خضر ع هرگاه ملاقات کنی پیغمبر را ص

فاسئله عن ثوابه قال ابراهيم ففعلت ما قال لي الخضر عليه

پس بپرس از او ثواب او گفت ابراهیم پس کردم آنچه گفت مرا خضر

السلام ولم ازل اصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وانا في فراشي فذهب

و همیشه درود میگفتم بر پیغمبر ص و من بر بستر بودم پس رفت

عني النوم من شدة الفرح بما علمني الخضر عليه السلام

از من خواب از شدت خوشی بآنچه آموخته مرا خضر ع

بما رجوته من لقاء النبي صلى الله عليه وسلم فاصبحت على ذلك الحال

بآنچه امید داشته بودم از ملاقات پیغمبر ص و صبح کردم بهمین حال

766

إلى أن صليت الفجر وجلست في محرابي إلى أن ارتفع

تا آنکه گزاردم نماز فجر را و نشستم در محراب خود تا آنکه بلند شد

النهار فصليت الضحى وأنا أحدث نفسي إن عشت

روز پس گزاردم نماز ضحی را و من سخن میکردم با خود اگر زنده باشم

الليلة فعلت هذا كما فعلت في الليلة الماضية فغلبني

امشب پس بکنم این کار را چنانچه کرده بودم در شب گذشته پس غلبه کرد مرا

النوم فجاءني الملائكة فحملوني فأدخلوني الجنة فرأيت

خواب پس آمدند مرا فرشتگان پس برداشتند مرا و در آوردند در بهشت پس دیدم

قصورا من الياقوت الأحمر وقصورا من زمرد أخضر

کوشکها از یاقوت سرخ و کوشکها از زمرد سبز

وقصورا من لؤلؤ أبيض ورأيت أنهارا من عسل ولبن

و کوشکها از مروارید سفید و دیدم جویها از شهد و شیر

وخمر ورأيت في قصر منها جارية أشرفت علي فرأيت

و شراب و دیدم در کوشکی از آن کنیزکی را که نظر کرد بر من پس دیدم او را

صورة وجهها أشد من نور الشمس لضاحية وإذا لها

صورت روی او سخت تر است از روشنی آفتاب چاشتگاه و ناگاه او را

ذوائب قد سقطت على الأرض من أعلى القصر فسألت

گیسوها که افتاده است بر زمین از بالای کوشک پس پرسیدم

الملائكة الذين أدخلوني لمن هذا القصر ولمن هذه

ملائکه را که در آورده بودند مرا کراست این کوشک و کراست این

الجارية فقالوا للذي يعمل مثل عملك فلم يخرجوني من

کنیزک پس گفتند برای کسی که عمل کند مانند عمل تو پس بیرون نکردند مرا از

تلك الجنان حتى أطعموني من ثمرها وسقوني من ذلك

این باغها تا آنکه خورانیدند مرا از میوهای آن و نوشانیدند از آن

الشراب ثم أخرجوني فردوني إلى الموضع الذي كنت

شراب پس بیرون آوردند مرا و واپس گردانیدند بسوی جایی که بودم

فيه فأتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه سبعون نبيا وسبعون

در آن پس آمد مرا رسول الله و با او هفتاد نبی بود و هفتاد

صفا من الملائكة كل صف ما بين المشرق والمغرب فسلم

صف از فرشتگان هر صف مقدار مسافت که درمیان مشرق و مغرب بود پس سلام

عليّ وأخذ بيدي فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إنّ الخضر

بر من و گرفت دست مرا پس گفتم یا رسول الله خضر

أخبرني أنّه سمع منك هذا الحديث فقال النبي صلى الله عليه وسلم

خبر داد مرا که او شنیده است از تو این حدیث را پس فرمود نبی

صدق الخضر وكلّما يحكيه فهو حقّ وهو عالم أهل الأرض

راست گفت خضر و هر چه حکایت کرد او را پس آن راست است و آن دانای اهل زمین است

وهو رئيس الأبدال وهو من جنود الله في الأرض فقلت يا

و او سردار ابدال است و آن ابدال از لشکر خدا است در زمین پس گفتم یا

رسول الله ما لمن يعمل هذا العمل من الثواب سوى ما رأيت فقال

رسول الله هر کسی را که بکند این عمل از ثواب سوای آنچه دیدم پس فرمود

صلى الله عليه وسلم وأيّ ثواب يكون أفضل من هذا الذي رأيت

و کدام ثواب بهتر از این است که دیدی

وأعطيت لقد رأيت موضعك من الجنّة وأكلت من

و داده شدی تو هر آینه دیدی جای خود را از بهشت و خوردی از

ثمارها وشربت من شرابها ورأيت الملائكة والأنبياء

میوه‌هایش و آشامیدی از شرابهایش و دیدی فرشتگان را و انبیا را

معي ورأيت الحور العين فقلت يا رسول الله فمن يعمل مثل

با من و دیدی حور عین را پس گفتم یا رسول الله پس کسی که بکند مانند

ما عملت ولم ير مثل الذي رأيت في منامي هل يعطى شيئا

آنچه کردم من و نبیند مثل آنکه دیدم در خواب خود آیا داده میشود چیزی

ممّا أعطيته فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحقّ نبيّا

از آنچه داده شده پس فرمود نبی قسم بخدایی که فرستاده مرا نبی برحق

إنّه ليغفر له جميع الكبائر التي عملها ويرفع الله عنه غضبه

که او آمرزیده میشود مر او را همه گناهان کبیره که کرده آنها را و برمیدارد خدا از او غضب

ومقته والذي بعثني بالحقّ نبيّا إنّه ليعطى العامل هذا

و دشمنی خود را و سوگند بخدایی که فرستاده مرا برحق که داده میشود عامل این عمل

وإن لم ير الجنّة في منامه مثل ما أعطيت وإنّ مناديا

و اگرچه نبیند بهشت را در خواب خود مانند آنچه داده شدی تو و بدرستی منادی

ينادي من السماء إنّ الله قد غفر لعامله ولجميع أمّته

ندا میکند از آسمان که بدرستی خدا آمرزید عامل او را و همه امت او را

صلى الله عليه من المؤمنين والمؤمنات من المشرق الى المغرب و

از مردان مؤمن و زنان مؤمنه از مشرق تا مغرب و

يؤمر صاحب الشمال ان لا يكتب على احد منهم شيئا من السيئات

امر کرده شود فرشته جانب چپ را که ننویسد بر هیچ یکی از ایشان چیزی از بدیها

الى السنة المقبلة قال فقلت له بابي انت وامي يا رسول الله

تا سال آینده گفت پس گفتم مر او را فدا شود پدر و مادر من یا رسول الله

بالذي اراني جمالك واراني الجنة أله هذه الثواب وحده

سوگند بخدایی که بنمود مرا جمال تو و بنمود مرا بهشت آیا مر این عامل را هست این ثواب تنها

صلى الله عليه نعم يعطى ذلك جميعا فقلت يا رسول الله انه لينبغي

آری داده میشود این همه پس گفتم یا رسول الله هر آینه سزاوار است

لجميع المؤمنين والمؤمنات ان يتعلموا هذا ويعلموه لما فيه

مر همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که بیاموزند این را و بیاموزانند آن را بسبب آنچه در وی است

من الثواب والفضل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق

از ثواب و فضل پس گفت نبی صلعم سوگند بخدایی که فرستاده مرا براستی

نبيا ما يعمل هذا الا من خلقه الله سعيدا ولا يتركه الا من

پیغمبر نمی کند این را مگر کسی که آفریده او را خدا نیکبخت و ترک نمی کند آن را مگر کسی که

خلقه الله شقيا فقلت يا رسول الله فهل يعطى عامل هذا شيئا

آفرید او را خدا بدبخت پس گفتم یا رسول الله پس آیا داده میشود عامل این چیزی

غير هذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا ان

بجز این ثواب فرمود نبی صلعم سوگند بخدایی که فرستاده مرا نبی برحق که

من عمل هذا العمل ليلة واحدة كتبت له بكل قطرة نزلت

هر که بکند این عمل را یک شب نوشته شود مر او را بعوض هر قطره که فرود آمده

من السماء منذ خلق الله الدنيا الى يوم ينفخ في الصور حسنات

از آسمان از آن زمان که آفرید خدا دنیا را تا روزی که دمیده شود در صور نیکیها

وتمحى عنه بعدد كل حبة تنبت من الارض سيئات له ولمن

و محو کرده میشود از وی بعدد هر دانه که میروید از زمین بدیها مر او را و مر کسی که

عمل به من المؤمنين والمؤمنات من الاولين والآخرين وعن

عمل کرد بآن از مردان مسلمان و زنان مسلمان از اولین و آخرین و مروی است از

الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى

اعرج از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گذارد

لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ
شب جمعه دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و
آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَخَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَيَقُولُ
آیة الکرسی یکبار و پانزده بار سوره اخلاص و میگوید
فِي آخِرِ صَلَاتِهِ أَلْفَ مَرَّةٍ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ فَإِنَّهُ
در آخر نماز خود هزار بار این درود را بار خدایا بفرست رحمت بر محمد که نبی امی است پس بدرستی که او
يَرَانِي فِي الْمَنَامِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ الْجُمُعَةُ الْأُخْرَى إِلَّا قَدْ رَآنِي وَ
ببیند مرا در خواب و تمام نشود او را جمعه دیگر مگر آنکه ببیند بدرستی مرا و
مَنْ رَآنِي فَلَهُ الْجَنَّةُ وَغُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ
هرکه دید مرا پس مر او راست بهشت و آمرزیده شود او را آنچه پیش گذشت از گناهان او و
ذَكَرَهَا فِي الْحَدِيثِ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْعِشَاءِ
ذکر آن را در حدیث در ذکر نماز بعد نماز عشاء
الْآخِرَةِ مِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
دیگر از آنجمله است چیزی که حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ٧٦٨
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى أَرْبَعًا بَعْدَ عِشَاءِ الْآخِرَةِ
عبد الله بن عباس رض که گفت هر که گذارد چهار رکعت بعد عشاء دیگر
كَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَكَذٰلِكَ عَنْ
باشد مانند کسیکه دریافت شب قدر را در مسجد حرام و همچنین روایت از
كَعْبِ بْنِ الْأَحْبَارِ مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
کعب بن احبار هر که گذارد بعد از عشاء دوم چهار رکعت
بِقِرَاءَةٍ حَسَنَةٍ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَقِيلَ
بقراءت نیکو باشد مر او را از اجر مانند شب قدر و گفته شده است
يَعْنِي كَأَنَّمَا صَلَّاهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ
مراد داشت آن چنانست که گذارد آن چهار رکعت را در شب قدر خبر کرد ما را ابو نصر از
وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض
پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ
گفت فرمود رسول الله ص هر که گذارد دو رکعت بعد عشاء
الْآخِرَةِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَعِشْرِينَ مَرَّةً قُلْ
دیگر که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و بیست بار سوره اخلاص

هو الله احد بنى الله له قصرين فى الجنة يتراءاهما اهل الجنة

فصل واما الوتر فالافضل آخر الليل لما تقدم من

فضل قيام آخر الليل وما روى عن نافع عن ابن عمر رضى الله عنه

عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا سأله عن قيام الليل فقال

مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فواحدة توتر لك ما قبلها

وكان عمر الفاروق رض يوتر فى آخر الليل وابو بكر الصديق

رض يوتر فى اول الليل فسألهما النبى صلى الله عليه وسلم فقال لابى بكر

رض متى توتر فقال اول الليل قبل ان انام وقال لعمر رض متى

توتر فقال من آخر الليل فقال صلى الله عليه وسلم عن ابى بكر رض حذر هذا

وقال عن عمر رض انه قوى هذا وقد روى عن عمر رض انه

قال ان الاكياس يوترون اول الليل وان الاقوياء يوترون

آخر الليل وهو افضل وقيل بل اول الليل افضل لفعل ابى بكر

رض وما روى عن عثمان رض انه قال اما انا فاوتر اول الليل

فاذا استيقظت صليت ركعة شفعت بها وترى ثم

شبهتها بالغريبة من الابل فضممتها الى اخواتها ثم

أوترت في آخر صلاتي والمشهور أنه من فعله أنه كان

يحيي الليل كله في ركعة واحدة يختم فيها القرآن وهي وتره

وعن أبي هريرة رض قال أوصاني خليلي أبو القاسم صلى الله عليه وسلم

بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلاثة أيام من كل شهر و

ركعتي الضحى ولا سيما في حق من خاف أن لا يستيقظ إلا

بعد طلوع الفجر فإن الأولى أن ينام على وتر فقد قال علي رض

الوتر على ثلاثة أنحاء إن شئت أوترت أول الليل ثم صليت

ركعتين ركعتين وإن شئت أوترت بركعة فإذا استيقظت

شفعت إليها أخرى ثم أوترت من آخر الليل فإن شئت

أخرت الوتر حتى يكون آخر صلاتك وعن جابر بن عبد الله

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من خاف أن لا يستيقظ من آخر

الليل فليوتر من أول الليل ثم ليرقد ومن طمع أن يقوم من

آخر الليل فليوتر فإن قيام آخر الليل محضورة وذلك أفضل

وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أوتر من

آخر الليل فإن كانت له حاجة إلى أهله دنا منهن وإلا اضطجع

في مصلاه حتى ياتيه بلال فيؤذنه بالصلوة وقالت

و بمصلای خود تا آنکه بیاید بلال موذن رض پس اذان دهد او را بنماز و گفت

عائشة رض من كل الليل قد اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم من اوله

عائشه رض از هر شب تحقیق وتر میگذارد رسول الله صلعم از اول آن

واوسطه وانتهى وتره الى السحر وفي الخبر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

و میانه آن و انتهای وتر او تا سحر و در حدیث است بود رسول الله صلعم

يوتر عند الاذان ويصلي الركعتين عند الاقامة وكان اصحاب

وتر میگذارد نزدیک اذان و نماز میگذارد دو رکعت وقت اقامت و بودند اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون العشاء ثم يصلون ركعتين ثم

رسول الله صلعم میگذاردند عشا را پس میگذاردند دو رکعت پس

اربعا لمن بدا له ان يوتر اوتر ومن اراد ان ينام نام فصل

چهار رکعت پس کسیکه ظاهر شد او را وتر گذاردن وتر میگذارد و کسیکه خواهد بخوابد خوابست فصل

ومن اوتر اول الليل ثم قام الى التهجد هل ينقض وتره ام

و هر که وتر گذارد در اول شب پس برخیزد برای تهجد آیا فسخ کند وتر را یا

يصلي ما بدا له من غير ان ينقضه على روايتين عن ابي عبد الله

بگذارد هر چه ظاهر شود او را بغیر آنکه فسخ کند آن چیزی است بر دو روایت از امام احمد

احدهما لا ينقضه وروى في رواية الفضل بن زياد الوتر آخر

یکی آنکه فسخ نمیکند او را و گفت در روایت فضل بن زیاد وتر آخر

الليل افضل فان خاف رجل ان ينام فليوتر اول الليل فان

شب بهتر است پس اگر بترسد مردی که بخوابد پس باید که وتر گذارد در اول شب پس اگر

قام آخر الليل صلى ركعتين ركعتين ولم ينقض والرواية الاخرى

برخاست آخر شب بگذارد دو دو رکعت و وتر نشکند و روایت دوم آنست

ينقضه قال الفضل بن زياد قلت لاحمد اذا اراد ان ينقض

که فسخ کند گفت فضل بن زیاد گفتم احمد را اگر اراده کند فسخ

الوتر قال لا بأس قد فعل ذلك عمر وعلي

وتر را گفت نیست باکی تحقیق کرده است این کار را عمر و علی

واسامة وابن عمر وابن عباس وابو هريرة رضي الله عنهم وصفة

و اسامه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره رض و صفت

نقض الوتر انه اذا اوتر في اول الليل بركعة ثم نام ثم

فسخ وتر آنست که هرگاه وتر گذارد در اول شب بیک رکعت و خواب کند پس

نام في اثناء الليل ليصلي صلى ركعة واحدة ينوي بها

بر خیزد در میانه شب تا نماز گذارد نماز تهجد گذارد یک رکعت نیت کند آن

نقض وتره وشفاعة وسلم منها فيصير كلما صلى من

شکستن وتر خود وجفت کردن آن وسلام دهد از آن رکعت پس میگردد هر چه گذارده بود

قبل شفعا ثم يصلي ما شاء مثنى مثنى ثم يوتر بركعة

پیش از این جفت بگذارد هر چه خواهد دو دو پس وتر گذارد یک رکعت

واحدة قبل طلوع الفجر ويكشف ذلك فعل عثمان بن عفان رض

پیش از بر آمدن صبح وکشف میکند این را فعل عثمان بن عفان رض

الذي قد منا ذكره ولا يترك الوتر على حاله ثم يوتر مرة اخرى

[illegible]

لان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا وتران في ليلة وان لم ينقضه و

[illegible]

صلى ما اراد فقد بينا جواز ذلك فصل في دعاء

[illegible]

الوتر وهو ان يقول اذا رفع رأسه من الركوع في الركعة الاخيرة

[illegible]

من الوتر اللهم انا نستعينك ونستهديك ونستغفرك و

[illegible]

نؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك الخير كله نشكرك و

[illegible]

لا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك

[illegible]

نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى

[illegible]

عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم اهدني فيمن هديت

[illegible]

وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما

[illegible]

اعطيت وقني شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك

[illegible]

إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا

بدرستی خوار نمیشود کسیکه تو حاکم و دوست او باشی و عزت نمییابد کسیکه تو دشمن او باشی بزرگی تو ای پروردگار

وتعاليت اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبعفوك

و بلندی تو ای بار خدا من پناه میگیرم برضای تو از خشم تو و بعفو تو

من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت

از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو نمیتوانم شمرد ثنای ترا بر تو تو

كما أثنيت على نفسك ولمن زاد على ذلك جاز لم يمر يده

که ثنا گفتی خود را بر نفس خود و اگر زیاده کند برین جایز است نیست بگرداند دست خود را

على وجهه في إحدى الروايتين والأخرى يمرها على صدره

بر روی خود در یکی از دو روایت و در روایت دیگر بگرداند بر سینه خود

فإن كان إماما في شهر رمضان قال في جميعها بالنون

پس اگر باشد امام در ماه رمضان گوید در همه صیغها واحد متکلم بنون

والألف اهدنا وعافنا إلى آخر الدعاء فصل وإذا كان

و الف [illegible] تا آخر دعا و هرگاه باشد

ممن يصلي بالليل وغلبه النعاس فالأولى له أن ينام

از کسانیکه نماز گذارند در شب و غلبه میکند او را [illegible] خواب پس بهتر او را آنست که خواب کند

لما روي في الصحيحين عن عائشة رض قالت قال رسول الله

از جهت چیزیکه روایت در صحیحین از عایشه رض گفت عایشه فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم إذا نعس أحدكم وهو في الصلاة فليرقد حتى يذهب

هرگاه که سستی خواب [illegible] کند یکی از شما و حالانکه او در نماز است پس باید که بخوابد تا برود

عنه النوم فإنه إذا صلى وهو ناعس لعله يذهب يستغفر

از او خواب پس بدرستی وقتی که نماز گذارد و حالانکه او در سستی است شاید برود تا آنکه [illegible]

فيسب نفسه وعن عبد العزيز بن صهيب عن أنس رض

پس دشنام کند خود را و مرویست از عبد العزیز بن صهیب از انس رض

قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد وحبل ممدود بين

گفت آمد رسول الله صلعم در مسجد و حالانکه رسن دراز کشیده شده است در

الساريتين فقال ما هذا فقالوا هو لزينب تصلي فإذا

دو ستون پس فرمود چیست این گفتند این رسن از زینب است [illegible]

كسلت أو فترت أمسكت به فقال حلوه ثم قال

سست میشود یا فتور میکند او را خواب میدارد دست خود را باین رسن پس فرمود [illegible]

صلى الله عليه وسلم يصلي أحدكم نشاطه فإذا كسل أو فتر فليقعد

وعن عروة عن عائشة رض أنها كانت امرأة من بني أسد

فدخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذه قالت هذه فلانة لا

تنام الليل فقال النبي صلى الله عليه وسلم الذي تطيقون من الأعمال

فوالله لا يمل الله عز وجل حتى تملوا قالت وأحب العمل إلى

الله تعالى الذي يدوم عليه صاحبه وإن قل وكان رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان إذا أمرهم بما يطيقون من العمل يقولون

يا رسول الله إنا لسنا كهيئتك إن الله عز وجل قد غفر

لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فيغضب حتى يعرف

في وجهه قال الشيخ في حق من غلبه النوم حتى شغله عن

الصلوة والذكر أن ينام حتى يذهب عنه ثقل النوم و

تنشيط للعبادة وبحثها يتقول وقد روي عن ابن عباس

رض أنه كان يكره النوم قاعدا في الصلاة لا كذا والليلة

فلعله كان من الصالحين من يتعاهد أنفسه النوم ليقيم

أسقط الناس فيهم من أراد التهجد النوم وكان لا ينام

حتى يغلبه النوم ويقال ان وهب بن منبه اليماني رحمه الله

تا آنکه غلبه میکرد ایشان را خواب و گفته میشود که وهب بن منبه یمانی

ما وضع جنبه الى الارض ثلاثين سنة وكانت له مسورة

ننهاد پهلوی خود را بر زمین سی سال و بود بالشت او را [illegible]

من ادم اذا غلبه النوم وضع صدره عليها وخفق خفقات

از چرم و هرگاه غلبه میکرد او را خواب می نهاد سینه خود بر آن و می جنبانید سر را از سستی [illegible]

ثم يفزع الى القيام وكان يقول لان ارى في بيتي شيطانا

بعد فارغ میشد بسوی قیام و بود که میگفت هر آینه دیدن من شیطان را در خانه خود

احب الي من ان ارى فيه وسادة يعني لانها تدعو الى

بهتر است مرا از دیدن من در خانه خود بالش را یعنی برای آنکه بالش میخواند بسوی

النوم وسئل بعضهم عن وصف الابدال فقال اكلهم

خواب و پرسیده شدند بعضی از ایشان از وصف ابدال پس گفت خوردن ایشان

فاقة ونومهم غلبة وكلامهم ضرورة وصمتهم حكمة

فاقه است و خواب ایشان غلبه است و سخن ایشان ضرورت است که از و چاره نباشد و سکوت ایشان حکمت

وعلمهم قدرة وسئل بعضهم عن صفة الخائفين فقال

و دانش ایشان قدرت است و پرسیده شد بعض ایشان از وصف ترسندگان پس گفت

اكلهم اكل المرضى ونومهم نوم الغرقى ولا تنظر الى احوال

خوردن ایشان خوردن بیماران و خواب ایشان خواب غرق شدگان و نظر مکن بسوی احوال

الصالحين وافعالهم بل الى ما روي عن الرسول صلى الله عليه وسلم و

صالحان و افعال ایشان بلکه بسوی چیزی که مرویست از رسول خدا صلعم

الاعتماد عليه حتى يدخل العبد في حالة يتفرد بها عن غيره

تکیه بر وی است تا آنکه در آید بنده در حالتی که جدا شود بآن حالت از غیر خود

وعن ام سلمة عن عائشة رض قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از ام سلمه از عایشه رض گفت عایشه رض پرسیده شد رسول الله صلعم

اي الاعمال افضل قال ادومه وان قل وعن علقمة

کدام عمل بهتر است گفت آنچه همیشه باشد و اگرچه کم باشد و مرویست از علقمه از

عائشة رض قالت كانت صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم ديمة

عایشه رض گفت بود دائما نماز رسول الله صلعم [illegible]

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم ليلة يتهجد بالليل وليلة

بود رسول الله صلعم قایم میشد در شبی [illegible] و در شبی

ثلثه وليلة نصف الليل ثم نصف سدسه ويقوم ليلة
ربعه فقط ويقوم سدس الليل بحسب وكل ذلك مذكور
في سورة المزمل وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال صل من
الليل ولو قدر حلب شاة وقد يكون ذلك قدر اربع ركعات
وقد يكون قدر ركعتين وقال صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما
العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق
على امتي لفرضتهما عليهم كل ذلك ليسهل على امته قيام
الليل والعبادة ولا يثقل عليهم وتبغض العبادة اليهم
فيساموا بل ارشدهم صلى الله عليه وسلم لقيام الليل وذكر فضله و
ثوابه لئلا يقتصروا على الفرائض والسنن خاصة ويستحب
من قيام الليل ثلثه واقل الاستحباب من القيام سدسه
لان النبي صلى الله عليه وسلم لم يقم ليلة فقط حتى اصبح بل كان ينام
فيها ولم يقم ليلة حتى يصبح بل كان يقوم فيها على ما بيناه
وقيل ان صلاة اول الليل للمتهجدين وقيام وسطه للقانتين
وقيام اخره للمصلين والقيام من الفجر للغافلين وعن

يوسف بن مهران انه قال بلغني ان تحت العرش ملكا في

یوسف بن مهران بدرستی او گفت رسید مرا اینکه در زیر عرش فرشته ایست در

صورة ديك براثنه من لؤلؤ وصيصته من زبرجد اخضر

صورت خروس که چنگال او از مروارید است و خار او از زبرجد سبز است

فاذا مضى ثلث الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المصلون

پس وقتیکه میرود سوم حصه شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازگزاران

فاذا مضى نصف الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المتهجدون

و پس وقتیکه میرود نصف شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند باید که برخیزند تهجدگزاران

فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم القانتون

پس وقتیکه میرود دو ثلث شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازگزاران

فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم الغافلون

پس وقتیکه طلوع میکند فجر میزند هر دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند غافلان

وعليهم اوزارهم وقال بعض العارفين ان الله تعالى لينظر

و بر ایشان است گناهان ایشان و گفت بعض عارفان که خدای تعالی نظر میکند

بالاسحار الى قلوب المتيقظين فيملاها انوارا فترد الفوائد

در سحرها بسوی دلهای بیداران پس پر میکند آنها را از نور پس فرود می آید فایده

على قلوبهم فتستنير ثم تستنير من قلوبهم العوافي الى

بر دلهای ایشان پس روشن میشوند ... از دلهای ایشان

قلوب الغافلين وروي ان الله تعالى اوحى الى بعض الصديقين

دلهای غافلان و مرویست بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی بعض صدیقان

ان لي عبادا من عبادي يحبوني واحبهم ويشتاقون

که مرا بندگانی اند از بندگان من که دوست میدارند مرا و دوست میدارم من ایشان را و مشتاق

الي واشتاق اليهم ويذكروني واذكرهم وينظرون الي

بسوی من و مشتاقم بسوی ایشان و یاد میکنند مرا و یاد میکنم ایشان را و نظر میکنند بسوی من

وانظر اليهم فان حذوت طريقهم احببتك وان عدلت

و نظر میکنم بسوی ایشان پس اگر پیروی کنی راه ایشان را دوست میدارم ترا و اگر برگردی

عنهم مقتك فقال يا رب وما علامتهم قال يراعون

از ایشان دشمن میدارم ترا پس گفت ای پروردگار چیست علامت ایشان گفت نگاه میدارند

الظلال بالنهار كما يراعي الراعي الشفيق غنمه ويحنون

سایه ها را از جهت اوقات نماز ... چنانکه نگاه میدارد شبان مهربان گوسفندان خود را

إلى غروب الشمس كما يحن الطير إلى أوكارها عند الغروب

بسوی فرو آمدن آفتاب چنانچه آرزو میکنند پرنده با آشیانه خویش وقت فرو رفتن آفتاب

فإذا جنهم الليل واختلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت

پس وقتیکه پوشیده شود ایشان را و درهم شود تاریکی و گسترده شود فرشها و برپا کرده شود

الأسرة وخلا كل حبيب بحبيبه نصبوا إلي أقدامهم و

تختها و خلوت کند هر دوست با دوست خود برپا میکنند ایشان بسوی من قدمهای خود را و

افترشوا إلي وجوههم فناجوني بكلامي وتملقوني

بسایند بسوی من رویهای خود را پس مناجات میکنند با کلام من که قرآن باشد و تملق کنند

بإنعامي فبين صارخ وباك وبين متأوه وشاك وبين

به انعام من پس میباشند از میان فریاد کننده و گریه کننده و از میان آه کننده و گله کننده و در میان

قائم وقاعد وبين راكع وساجد بعيني ما يتحملون من أجلي

قیام کننده و نشیننده و در میان رکوع کننده و سجود کننده بچشم من هست هر چه میبردارند از جهت من

وبسمعي ما يشتكون من حبي أول ما أعطيهم أقذف من

و بگوش من هست آنچه گله میکنند از محبت من اول چیزی که میدهم ایشان را اینست که می اندازم

نوري في قلوبهم فيخبرون عني كما أخبر عنهم والثانية

نور خود در دلهای ایشان پس خبر میدهند از من چنانچه خبر میدهم از ایشان و دوم

لو كانت السموات السبع وما فيها في موازينهم لاستقللتها

اگر باشد هفت آسمان و آنچه در آنهاست در ترازوهای ایشان هر آینه اندک شمارم آن را

لهم والثالثة أقبل بوجهي الكريم عليهم فترى من أقبلت

از برای ایشان و سوم آنکه روی آورم بذات کریم خود بر ایشان پس میبینی آنکه روی آورم

بوجهي الكريم عليه يعلم أحد ما أريد أن أعطيه فصل

بذات کریم خود بر ایشان میداند کسی که چه چیز است که میخواهم که بدهم او را

وأما قيام جميع الليل فعلى الأقسام الذين سبقت لهم منه

و اما قیام همه شب پس مگر آنانکه سبقت کرده شد ایشان را از جانب حق

العناية وأديمت لهم الرعاية وأحيط على قلوبهم التوفيق

عنایت و همیشه کرده شد مر ایشان را رعایت و گرفته شد دلهای ایشان توفیق

ونور الجلال ثم الجمال فجعل القيام بالليل لهم متهيئة و

و نور جلال حق تعالی پس گردانید قیام شب برای ایشان

خلعة فلم يسلبه منهم مولاهم عز وجل حتى اللقاء

خلعت پس نگرفته است از ایشان صاحب ایشان تا آنکه ملاقات او کردند بموت

وقد روي عن عثمان بن عفان رض انه كان يحيي الليل بركعة
واحدة يختم فيها القرآن وقد قدمنا ذكره واذكر من
اربعين رجلا من التابعين انهم كانوا يحيون الليل كله
ويصلون صلاة الغداة بوضوء عشاء الآخرة اربعين
سنة صح النقل عنهم واشتهر منهم سعيد بن جبير و
صفوان بن سليم وابو حازم ومحمد بن المنكدر من اهل المدينة
وفضيل بن عياض ووهيب بن الورد من اهل مكة وطاوس
ووهب بن منبه من اهل اليمن والربيع بن خثيم والحكم
من اهل الكوفة وابو سليمان الرازي وعلي بن بكار من
اهل الشام وابو عبد الله الخواص وابو عاصم من اهل عبادان
وحبيب ابو محمد وابو جابر السلماني من اهل فارس و
مالك بن دينار وسليمان التيمي ويزيد الرقاشي وحبيب
بن ابي ثابت ويحيى البكاء من اهل البصرة وغيرهم ممن
يطول ذكرهم رحمة الله عليهم ورضوانه فصل ومن
استكملت غفلته واحاطت به خطيئته وقيدته

ثبطته عن قيام الليل زلته وذنوبه فأحب قيام الليل والدخول

باز داشته است از قیام شب گناهان او و ذنوب او دوست میدارد قیام خود و در آمدن

في زمرة التائبين المستغفرين بالأسحار فليستغفر الله

در گروه توبه کاران که استغفار میکنند در سحرها پس باید که استغفار کند خدا را

تعالى ثلاثاً عند نومه واضطجاعه ثم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

سه بار وقت خواب کردن و بر پهلو خوابیدن خود پس بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

ثم يقرأ عشر آيات من أول سورة الكهف وعشراً من آخرها

پس بخواند ده آیت از اول سوره کهف و ده از آخر آن

ويقرأ آمن الرسول وقل يا أيها الكافرون فإن الله تعالى

و بخواند آمن الرسول الخ و سوره قل یا ایها الکافرون که خدای تعالی

يوقظه ويؤهله لقيام الليل بمنه وسعة مغفرته

بیدار کند او را و مستعد کند او را برای قیام شب بمنت فراخ خود و آمرزش

الشاملة ورحمته العامة للمؤمنين من عباده فليقل

شامله خود و رحمت عامه که عام است مر مومنان را از بندگان خود و باید که بگوید

أيضاً اللهم أيقظني في أحب الساعات إليك واستعملني

نیز ای پروردگار بیدار کن مرا در دوست‌ترین ساعتها بسوی خود و در کار کن مرا

بأحب الأعمال لديك التي تقربني إليك زلفى وتبعدني من

بدوست‌ترین کارها نزد خود که نزدیک کند مرا بسوی تو نزدیک گردانیدن و دور کند مرا از

سخطك بعداً أسألك فتعطيني وأستغفرك فتغفر لي و

غضب تو دور گردانیدن میخواهم از تو پس بده مرا و استغفار میکنم از تو پس آمرزش ده مرا و

أدعوك فتستجيب لي اللهم لا تؤمني مكرك ولا تولني

دعا میکنم ترا پس قبول کن مرا ای بار خدایا ایمن مگردان مرا از عذاب خود و صاحب مگردان مرا

غيرك ولا ترفع عني سترك ولا تنسني ذكرك ولا تجعلني من

بغیر خود و بر مدار از من ستر خود و فراموش مکن از من ذکر خود و مگردان مرا از

الغافلين فإنه قيل من قال هذه الكلمات عند نومه بعث

غافلان که گویند هر که گفت این کلمات را وقت خواب خود فرو فرستد

الله عز وجل له ثلاثة أملاك يوقظونه للصلاة فإن صلى

خدای تعالی مر او را سه فرشته و بیدار میکنند او را بهر نماز پس اگر نماز گزارد

ودعا أمنوا على دعائه وإن لم يقم تعبد الأملاك في الهواء

و دعا کرد آمین گویند بر دعای او و اگر نه بر خاست عبادت میکنند فرشتگان در هوا ...

وكتب له ثواب عبادتهم وليقل ايضا ما نقل عن النبي

و نوشته میشود مر او را ثواب عبادت ایشان و باید که بگوید نیز آنچه منقول گشت از پیغمبر

صلى الله عليه وسلم انه قال من سره ان يستيقظ بالليل فليقل عند

صلعم که گفت کسیکه خوشحال دارد او را که بیدار شود در شب پس باید که بگوید وقت

اضطجاعه اللهم ابعثني من مضجعي لذكرك وشكرك و

بر پهلو خوابیدن خود ای پروردگار برانگیز مرا از خوابگاه خود از بهر ذکر خود و شکر خود و

صلاتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك

نماز خود و استغفار خود و تلاوت کتاب خود و نیکی عبادت خود

ثم ليسبح ثلاثا وثلاثين مرة وليحمد ثلاثا وثلاثين مرة

پس تسبیح گوید سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار

وليكبر اربعا وثلاثين مرة وان احب ان يقول خمسا و

و تکبیر گوید سی و چهار بار و اگر دوست دارد اینکه گوید بست و پنج

عشرين مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

اكبر فهو اخف عليه ومجموعها مائة اجزاء عن الاوراد

اکبر پس آن سبکتر است بر وی و مجموع این همه کلمات صد است از اوراد

وروي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از عایشه رض که گفت بود رسول الله صلعم

اخر ما يقول حين ينام وهو واضع خده على يده اليمنى

آخر کلام که میگفت این بود وقتیکه خواب میکرد و او نهاده است رخساره خود بر دست راست

وهو يرى انه ميت في ليلته تلك اللهم رب السموات

و او میبیند که او مرده است در شب ای بار خدا پروردگار هفت آسمان

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل

و پروردگار عرش عظیم پروردگار ما و پروردگار هر چیز فرود آرنده

التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ

تورات و انجیل و فرقان شکافنده دانه و استه پناه میگیرم

بك من شر ذي شر ومن شر كل دابة انت اخذ بناصيتها

از بدی بد و از بدی هر جانور که تو گیرنده ای پیشانی او

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك

ای بار خدا تو نخستینی پس نیست پیش از تو چیزی و تو پسینی پس نیست پس از تو

شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس

چیزے و تو ظاهری پس نیست بالاے تو چیزے و تو باطنی پس نیست

دونك شيء اقض عني الدين واغنني من الفقر فصل

فروتر از تو چیزے ادا کن از من قرض من و غنی کن مرا از فقر

ومن انعم عليه بقيام الليل وفعل شيء من النوافل فليجتهد

و هر کرا نعمت داده شد بر وے بقیام شب و کردن چیزے از نوافل پس باید که جهد کند

في المداومة عليه مع القدرة وعدم العذر لما روي عن

در همیشه بر وے با وصف قدرت و نبودن عذر از جهت آنکه مرویست از

عائشة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال من عبد الله سبحانه

عائشه رض از نبی صلعم که فرمود هر که عبادت کند خداے تعالی را

من عبادة ثم تركها ملالة مقته الله تعالى وقالت عائشة

از عبادتے پس ترک کند آنرا از جهت ملالت خشم گیرد خداے تعالی او را و گفت عائشه رض

كان رسول الله صلى الله عليه اذا غلبه نوم او مرض فلم يقم تلك

بود رسول الله صلعم هرگاه که غلبه میکرد او را خواب یا درد پس بر نمی خاست آن

الليلة صلى من النهار اثني عشرة ركعة وفي الخبر

شب نماز میگزارد از روز دوازده رکعت و در حدیث است که

احب الاعمال الى الله تعالى ادومها وان قل فصل و

دوست ترین اعمال نزدیک خداے تعالی همیشه تر اوست اگرچه اندک است

يستحب لمن قام من الليل للتهجد ان يقول الحمد لله الذي

مستحب است کسی را که برخیزد از شب برای تهجد که بگوید حمد الله را که

احياني بعد ما اماتني واليه النشور ويقرء العشر الاخر

زنده کرد مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوے اوست حشر خلائق و بخواند ده آیت آخر

من آل عمران ثم يتسوك ثم يتوضأ ثم يقول سبحانك و

از آل عمران پس مسواک کند و وضو کند پس بگوید پاکی ترا و

بحمدك لا اله الا انت استغفرك واسألك التوبة فاغفر

ستایش ترا … آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو توبه پس بیامرز

لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني من

مرا … بدرستیکه تو توبه پذیرنده مهربان ای بار خدایا بگردان مرا از

التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا

توبه کنندگان … از پاکان و بگردان مرا صبر کننده و شکر کننده

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَذْكُرُكَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَيُسَبِّحُكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

و گردان مرا از آن کسی که یاد میکنند ترا یاد کردن بسیار و تسبیح میگویند ترا بامداد و بیگاه

ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

پس بر دارد سر خود را بسوی آسمان و بگوید که گواهی میدهم که نیست معبودی بحق بجز خدا

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

که یگانه است و نیست انبازی مراورا و گواهی میدهم که محمد بنده او است و رسول او

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ

پناه میخواهم بعفو تو از عذاب تو و پناه میخواهم برضای تو از قهر تو

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ

و پناه میخواهم بتو از تو در شمار نمیتوانم آورد ثنای ترا بر تو چنانکه ثنا گفته خود کردی

عَلَى نَفْسِكَ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ مَاضٍ

بر نفس خود من بنده تو ام و پسر بنده تو ام پیشانی من بدست تست جاریست

فِي حُكْمُكَ عَدْلٌ فِي قَضَاؤُكَ هٰذِهِ يَدَايَ بِمَا كَسَبَتْ وَ

در من حکم تو عدل کننده است در من قضای تو اینست هر دو دست من که بآن کسب کرده ام

هٰذِهِ نَفْسِي بِمَا اجْتَرَحَتْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ

اینست نفس من بسبب آنچه عمل کرده است نیست معبودی بجز تو پاکی تو بدرستی که من بوده ام

مِنَ الظَّالِمِينَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي

از ستمکاران بد کردم و ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا گناه مرا

الْعَظِيمَ إِنَّكَ أَنْتَ رَبِّي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

بزرگ را که تو پروردگار منی هر آینه نیامرزد گناهان را مگر تو

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ فَإِذَا هَمَّ قَامَ إِلَى الصَّلٰوةِ مُتَوَجِّهًا فَلْيَقُلِ اللهُ

نیست معبودی بجز تو پس چون قصد کند بسوی نماز در حالتیکه متوجه باشد پس بگوید

أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ثُمَّ

بزرگ بودن و ستایش است مر خدا را بسیار و پاکی یاد میکنم خدا را بامداد و بیگاه پس

يُسَبِّحُ عَشْرًا وَيَحْمَدُ عَشْرًا وَيُهَلِّلُ عَشْرًا وَيُكَبِّرُ عَشْرًا وَلْيَقُلِ

تسبیح گوید ده بار و تحمید گوید ده بار و لا اله گوید ده بار و تکبیر گوید ده بار و بگوید

اللهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ

الله بزرگ است صاحب ملکوت و جبروت و صاحب بزرگی و عظمت و جلال

وَالْقُدْرَةِ وَإِنْ شَاءَ أَنْ يَقُولَ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ بِعَيْنِهَا فَإِنَّهَا

و قدرت و اگر خواهد بگوید این کلمات را که بدرستی

ماثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في قيامه للتهجد وهي

مرویست از رسول الله ص که میگفت در قیام خود برای تهجد و آن اینست

اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ولك الحمد

ای بار خدا مر تراست ثنا تو روشن کننده آسمانها و زمین و مر تراست حمد

انت بهاء السموات والارض ولك الحمد انت زين السموات

تو روشنی آسمانها و زمین و مر تراست حمد تو زینت آسمان

والارض ولك الحمد انت قيوم السموات والارض ومن

و زمین و مر تراست حمد تو قایم کننده آسمانها و زمینها و آنچه

فيهن ومن عليهن انت الحق ومنك الحق ولقاؤك حق

در وی است و آنچه بر وی است تو حق و از تست حق و دیدار تو حق است

والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد صلى الله عليه وسلم حق

و بهشت حق است و دوزخ حق است و پیغمبران حق اند و محمد ص حق است

اللهم لك اسلمت وبك امنت وعليك توكلت وبك

ای بار خدا برای تو انقیاد کردم و بتو گرویدم و بر تو توکل کردم و بتو مخاصمه کردم

خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت

ظاهری و باطنی و بسوی تو محاکمه کردم پس بیامرز مرا آنچه پیش کردم از گناهان و آنچه پس کردم

وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله

و آنچه پوشیده کردم و آنچه ظاهر کرده ام تو پیش کننده و تو پس کننده نیست هیچ معبود

الا انت اللهم ات نفسي تقواها وزكها انت خير من زكاها

مگر تو ای بار خدا بده نفس مرا پرهیزگاری وی و پاک کن او را تو بهترین پاک کننده

انت وليها ومولاها اللهم اهدني لاحسن الاعمال فانه

تو کارساز آن و خداوند آن ای بار خدا راه نما مرا به نیکوترین عملها که

لا يهدي لاحسنها الا انت واصرف عني سيئها فانه

راه نماید به نیکوترین عملها مگر تو و بگردان از من بدی آن که

لا يصرف سيئها الا انت اسالك مسالة البائس

نمیگرداند بدی آن مگر تو میخواهم از تو خواستن سخت محتاج

المسكين وادعوك دعاء المفتقر الذليل فلا تجعلني بدعائك

فقیر و دعا میکنم از تو دعای سخت حاجتمند ذلیل پس مگردان مرا بدعا

رب شقيا وكن بي رؤفا رحيما يا خير المسؤلين واكرم

پروردگار من بدبخت و باش بمن رؤف و رحیم ای نیکوترین سوال کرده شدگان و بزرگترین

٦٨٥

الْمُعَطِّلِيْنَ وَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَحْيَى

بندگان وخبر داد ما را ابو نصر از پدر خود با سناد خود از یحیی

بْنِ أَبِي كَثِيْرٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ قَالَ سَأَلْتُ

بن ابی کثیر گفت حدیث خواند بر من ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت پرسیدم

عَائِشَةَ رض بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ يُكَبِّرُ وَيَفْتَتِحُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ

عائشه را که بکدام چیز تکبیر میگفت و شروع میکرد نبی صلعم نماز خود را

إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَتْ كَانَ يُكَبِّرُ وَيَفْتَتِحُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُمَّ رَبَّ

هرگاه که برخاستی از شب فرمود که تکبیر میگفت و میگفت ای بار خدایا پروردگار

جَبْرَئِيْلَ وَمِيْكَائِيْلَ وَإِسْرَافِيْلَ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ

جبرائیل و میکائیل و اسرافیل پیدا کننده آسمانها و زمینها دانندهٔ اسرار

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ

غیب و شهادت تو حکم میکنی در میان بندگان خود در آنچه

يَخْتَلِفُوْنَ اِهْدِنِيْ لِمَا اخْتُلِفَ فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ

اختلاف میکنند راه نما مرا در چیزی که اختلاف کرده اند در او از راستی با مر تو

تَهْدِيْ مَنْ تَشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ فَصْلٌ يُسْتَحَبُّ إِذَا قَامَ

راه مینمائی هر که را میخواهی بسوی راه راست مستحب است که هرگاه

لِصَلَاةِ اللَّيْلِ أَنْ يَفْتَتِحَ صَلَاتَهُ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيْفَتَيْنِ وَلَا

برخیزد بنماز شب که ابتدا کند نماز خود را بدو رکعت سبک و نه

يَتَنَاوَلُ شَيْئًا مِّنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ حَتّٰى يَفْرُغَ مِمَّا أَلْزَمَهُ اللّٰهُ

خورد چیزی را از طعام و شراب تا آنکه فارغ شود از چیزی که الزام کرده است خدا

عَلَيْهِ مِنْ فِعْلِ الصَّلٰوةِ وَالتَّسْبِيْحِ لِأَنَّهُ إِذَا اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ

بروی از کردن نماز و تسبیح زیرا که هرگاه که بیدار شد از خواب خود

يَكُوْنُ صَافِيَ الْقَلْبِ فَارِغَ الْهَمِّ فَإِذَا أَكَلَ أَوْ شَرِبَ تَغَيَّرَ قَلْبُهُ

باشد صاف دل خالی از فکر پس هرگاه خورد یا نوشید چیزی متغیر شد دل او

عَنْ هَيْئَتِهِ وَأَظْلَمَ فَالْأَوْلٰى لَهُ أَنْ يُّؤَخِّرَ ذٰلِكَ إِلَّا أَنْ

از هیئت خود و تاریک شد پس اولی بهر او آنست که موخر کند این را مگر آنکه

يَكُوْنَ صَائِمًا وَأَثَّرَ لَهُ الْجُوْعُ أَوْ يَخَافُ مِنْ جُوْعِ النَّهَارِ فِيْ شَهْرِ

باشد گرسنه و غلبه کرد او را گرسنگی یا ترسد از گرسنگی روز در ماه

رَمَضَانَ وَيَخَافُ طُلُوْعَ الْفَجْرِ فَإِنَّ الْمُسْتَحَبَّ تَقْدِيْمُ الْأَكْلِ

رمضان و ترسد از برآمدن فجر پس در اینجا مستحب تقدیم خوردن است

فصل ويستحب ان لا ينام حتى يقرأ ثلاث مائة آية
ومستحب است که نخوابد تا آنکه بخواند سیصد آیت
ليكتب في زمرة العابدين ولم يكتب من الغافلين فليقرأ
تا آنکه در آید در گروه عابدان ونوشته نشود از غافلان پس بخواند
سورة الفرقان والشعراء فان فيهما ثلاثمائة آية وان
سوره فرقان وشعرا که در آنها سیصد آیت است واگر
لم يحسنهما قرأ سورة الواقعة ونون والحاقة وسورة
نیکو نداند آنها را بخواند سوره واقعه ونون وحاقه وسوره
الواقع اي سأل سائل والمدثر فان لم يحسنهن فليقرأ
واقع یعنی سال سائل ومدثر واگر نیکو نداند آنها را پس بخواند
سورة الطارق الى خاتمة القرآن فانها ثلاثمائة آية فان
سوره طارق تا آخر قرآن که آنها سیصد آیت هستند واگر
قرأ مقدار الف آية كان احسن واكمل للفضل وكتب له
بخواند مقدار هزار آیت باشد نیکوتر وکامل تر فضیلت را ونوشته شود مر اورا
قنطار من الاجر وكتب من القانتين وذلك من سورة
مقدار پوست گاو از اجر ونوشته شود از عابدان واین هزار آیت از سوره
تبارك الذي بيده الملك الى خاتمة القرآن فان لم يحسنها
تبارک الذی تا آخر قرآن است پس اگر نیکو نداند آنها را
فليقرأ اثنين وخمسين مرة قل هو الله احد فان مجموعه
پس بخواند دو وپنجاه بار قل هو الله احد که مجموع آن
الف آية وينبغي له ان لا يدع قراءة اربع سور في كل ليلة
هزار آیت است وسزاوار است مر اورا که نگذارد قرائت چهار سوره در هر شب
الم السجدة وسورة يس وحم الدخان وتبارك وان قرأ
الم سجده وسوره یس وحم دخان وتبارک الذی واگر خواند
معها سورة الزمر والواقعة كان احسن وكان النبي صلى الله عليه وسلم
با آنها سوره زمر وواقعه باشد نیکوتر وبوده است پیغمبر
لا ينام حتى يقرأ السجدة وتبارك الملك وفي خبر آخر سورة
که نخفتی تا آنکه بخواندی سجده را وتبارک را ودر خبر دیگر آمده است سوره
بني اسرائيل والزمر وفي خبر آخر المسبحات فيقال فيها آية
بنی اسرائیل وزمر را ودر خبر دیگر آمده است که مسبحات را گفته شود در آنها آیت

أفضل من مائة ألف آية فصل والذي يستعان

که بهتر از صد هزار آیت است و آنچه استعانت کرده میشود

به على قيام الليل أشياء منها أكل الحلال والاستقامة

بدان بر قیام شب چیزها است بعضی از آن است خوردن حلال و استقامت

على التوبة وغم خوف الوعيد وشوق رجاء الموعود و

بر توبه و غم خوف وعده عذاب و شوق رجاء موعود

منها أنه يجتنب أكل الشبهات والإصرار على الذنوب

از آنجمله است که گوشه گیرد از خوردن شبهات و اصرار بودن بر گناهان

ويدفع غلبة هم الدنيا وحبها عن القلب بذكر الموت و

و دور کند غلبه غم دنیا را و دوستی آن را از دل بیاد کردن مرگ

الفكر في المعاد وما يلقى بعد الموت وقال رجل للحسن

تفکر در عاقبت و آنچه ملاقی میشود بعد مرگ و گفت مردی حسن را

يا أبا سعيد إني أبيت معافى وأحب قيام الليل وأعد

ای ابا سعید من شب گذرانم تندرست و دوست میدارم قیام شب را و طیار میکنم

طهوري فما بالي لا أقوم فقال ذنوبك قيدتك و

آب وضو پس چه حالست مرا که نمی خیزم پس گفت گناهان تو قید کرد ترا

قال الثوري حرمت قيام الليل خمسة أشهر بذنب أذنبته

گفت ثوری رحمة الله علیه محروم شدم از قیام شب پنج ماه بگناهی که کردم

قيل فما هو قال رأيت رجلا يبكي فقلت في نفسي هذا

گفته شد چیست آن گناه گفت دیدم مردی را که میگریست پس گفتم در دل خود این کس

مرائي وكان الحسن يقول إن العبد ليذنب الذنب

ریاکار است و بوده است حسن که میگفت بنده هر آینه میکند گناه

فيحرم به قيام الليل وصيام النهار وقال كم من أكلة منعت

پس محروم میشود بان از قیام شب و صیام روز و گفت بسیار است از لقمه ها

قيام ليلة وكم من نظرة حرمت قراءة سورة وإن العبد

از قیام شب و بسیار است از نظرها که محروم میسازد از قرائت سوره و هر بنده

ليأكل الأكلة أو يفعل فعلة فيحرم بها قيام السنة فيحس

هر آینه میخورد چیزی یا میکند کاری پس محروم میشود بان از قیام سال پس میابد

النقص لعرفها المريد من النقصان بفعلة الذنوب وقو

جست و جو کردن ... که ... از نقصان و بکار گناهان ...

على التهجد وقال أبو سليمان لا يفوت أحد صلاة جماعة
بر تهجد و جز کردان وگفت ابو سلیمان فوت میکند هیچ کدام نماز با جماعت را
إلا بذنب وكان يقول الاحتلام بالليل عقوبة والجنابة
مگر بسبب گناه و بوده است که میگفت احتلام در شب عقوبت است و جنابت
البعد ومنها قلة الطعام والشراب وخلو المعدة منها
دوری از رحمت و از آنهاست کمی طعام و شراب و خالی کردن معده از آن
لما روي عن عون بن عبد الله أنه قال كان في بني إسرائيل
از جهت چیزی که روایت کرد عون بن عبد الله که گفت بود در بنی اسرائیل
ناس يتعبدون فكان إذا حضر فطرهم قام عليهم قائم فقال
مردم که عبادت میکردند پس بودند که هرگاه حاضر میشد طعام افطار ایستاده میشد بر ایشان ایستاده کننده پس میگفت
لا تأكلوا كثيرا فإنكم إذا أكلتم كثيرا نمتم كثيرا وإذا نمتم
مخورید زیاده که اگر خورده اید زیاده خفته باشید بسیار و هرگاه خفتید
كثيرا صليتم قليلا وقيل إن كثرة النوم من كثرة شرب
بسیار نماز گزارید اندک و گفته شده که زیادتی خواب از زیادتی نوشیدن
الماء وقيل إنه اتفق سبعون صديقا وهم يقولون
آب است و گفته اند که متفق شدند هفتاد کس از صدیقان در آنکه میگفتند
إن كثرة النوم من كثرة شرب الماء ومنها أنه يلزم قلبه
که زیادتی خواب از زیادتی نوشیدن آب است و از آنهاست که لازم گرداند دل را
الهم والغم والحزن ويقظة دائمة فيحيي بها القلب و
هم و غم و اندوه و بیداری دایمی پس زنده کند بآن دل خود را و
يديم الفكر في الملكوت ويقيل في النهار ولا يكد تعب
دائم کند فکر را در ملکوت و مشغول کند در روز و زیاده نکند رنج
جوارحه في أمور الدنيا فإن اختار أن يقوم أول الليل حتى
اعضای خود در امور دنیا پس اگر اختیار کند که قیام کند اول شب تا آنکه
يغلبه النوم ثم ينام ثم يقوم متى استيقظ ثم ينام حتى
غلبه کند او را خواب پس بخسپد پس قیام کند هرگاه که بیدار شود پس بخسپد تا آنکه
غلبه النوم ثم يقوم آخر الليل فيكون له في الليل قومتان و
غلبه کند او را خواب پس قیام کند آخر شب پس باشد مر او را در شب دو قومه و
نومتان فيكابد الليل وهو من أشد الأعمال وهي حالة
دو خواب پس رنج گذارد شب را و آن سخت ترین اعمال است و آن حالت

أهل الحضور واليقظة والفكر والتذكر وقيل أنها من

أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد يكون للعابد في الليل قومات

ونومات في تضاعيف ذلك وأما أن يكون القيام و

النوم موزونا عددا فلا يكون ذلك إلا للنبي صلى الله عليه وسلم فيكون

قلبه دائم اليقظة ووحي من الله سبحانه يؤمر به وينهى

ويوقظ وينوم ويقلب ويحرك خاصا له ذلك دون

بقية الخلق فصل ويستحب لمن قام الليل أن ينام آخره

بوجهين أحدهما أنه يذهب النعاس بالغداة والنوم

بالغداة مكروه وهذا كانوا يأمرون الناعس بالنوم بعد

صلاة الصبح ويمنعونه [illegible] وقد ورد أن رسول الله صلى

الله عليه وسلم كانت له هجعة بعد صلاة الفجر والوجه الثاني أن

٤١٩ نوم آخر الليل يذهب صفرة الوجه وإذا كان نومه لم تذهب

الصفرة بحالها وينبغي أن يتقي ذلك لأنه [illegible]

وهو من الشهوة الخفية والشرك الخفي لأنه [illegible]

بالأصابع [illegible] فيه الصلاح والسهر والصوم [illegible]

من الله عز وجل لاجل تلك الصفرة التي في وجهه نعوذ
از خدای تعالی از جهت آن زردی که در روی ویست پناه میجوییم
بالله من الشرك والرياء وكل امارة تدل عليهما ينبغي ان
بخدای از شرک و ریا و هر چیز [illegible] که دلالت کند بر اینها و سزاوار است که
نقلل الشرب للماء بالليل لما قدمنا من انه يجلب النوم و
کم کند نوشیدن آب بشب [illegible] از جهت چیزی که بیان کردیم که میکشد خواب را
لانه تكون منه صفرة الوجه سيما في اخر الليل وعند
از جهت آنکه میباشد از وی زردی روی خصوصاً در آخر شب و وقت
الانتباه من النوم وفي الخبر كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوتر
بیدار بودن از خواب و در حدیث آمده است که بود پیغامبر ع چون وتر گزارد
من اخر الليل اضطجع على شقه الايمن فيضجع حتى ياتيه بلال
از آخر شب بر پهلو خواب میکرد بر جانب راست خواب میکرد تا آنکه بیاید بلال
رض فيخرج معه الى الصلوة وقد كان السلف يستحبون هذه
پس بیرون آمدی همراه او بسوی نماز و تحقیق بوده اند سلف دوست میداشتند این
الضجعة بعد الوتر وقبل صلاة الصبح حتى جعلها بعضهم
خواب را بعد وتر و پیش از نماز صبح تا آنکه گردانیدند این خواب بعض ایشان
سنة وهو ابو هريرة رض ومن تابعه في ذلك وانما
سنت و آن ابو هریره است رض و کسی که متابعت کرد او را درین باب و جز این نیست
استحبوا ذلك لانه يزيد لاهل المشاهدة والحضور لانه
که دوست داشته اند این را از جهت آنکه خواب زیاده کند اهل مشاهده و حضور را [illegible]
يكشف لهم عن الملكوت وتضئ لهم انواع العلوم من
ظاهر میشود برای ایشان از ملکوت و روشن میشود برای ایشان انواع علوم از
الجبروت ويلقنون غرائب الحكم والعلوم ويطلعون على
جبروت و تلقین کرده میشوند غرائب حکم و علوم و مطلع میشوند بر
ما فات عنهم من الاقسام والحظوظ مما اعدها لهم رب
چیزی که فوت شده است از ایشان از حظها و بهره ها از آنچه آماده کرده است برای ایشان پروردگار
الخليقة علام الغيوب وفي حق العمال واهل المجاهدة
خلائق داننده غیب ها و در حق عاملان و اهل ریاضت
راحة وسكون ولذلك نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الصلوة
راحت و آرام است و ازین جهت منع کرده است رسول الله ع از [illegible]

٧٩٠

بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ صَلَوٰةِ الْعَصْرِ إِلَى
بعد طلوع صبح تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا
غُرُوبِ الشَّمْسِ لِيَسْتَرِيحَ فِيهَا أَهْلُ أَوْرَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ
غروب آفتاب تا راحت گیرند در آن اهل ورد شب و روز و
كَذَلِكَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَفْصِلَ فِي قَضَاءٍ عَنْ صَلَوٰةِ اللَّيْلِ بِجَاوِزٍ
همچنین مستحب است که جدا کند [illegible] از نماز شب [illegible]
يُسَبِّحُ فِيهِ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ لِئَلَّا يَكُونَ نَوْعًا عَلَى الصَّلَوٰةِ وَلِتَسْكُنَ
که تسبیح گوید در آن صد تسبیح تا نباشد [illegible] پیوسته بر نماز و در آرام گیرد
الْجَوَارِحُ وَتَزُولَ سَآمَةُ النَّفْسِ لِلْقِيَامِ وَيُحِبُّ لَهُمَا التَّهَجُّدَ
اعضا را و دور کند ملالت نفس را برای قیام و دوست گرداند بسوی [illegible]
وَالصَّلَوٰةَ وَهُوَ دَاخِلٌ تَحْتَ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ
و نماز را و آن داخل است در زیر قول خدای تعالی و از پاره شب پس تسبیح گو خدا را
وَأَدْبَارَ النُّجُومِ وَقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَدْبَارَ السُّجُودِ أَيْ
و در پس ستاره را و قول خدای تعالی و پس سجده ها
أَعْقَابَ الصَّلَوٰةِ فَصْلٌ فَإِنْ فَاتَهُ قِيَامُ اللَّيْلِ بِنَوْمٍ
پس نمازها پس اگر فوت شود او را قیام شب بخواب
أَوْ شُغْلٍ فَإِنْ قَضَاهُ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى زَوَالِهَا كَانَ
یا بشغلی پس اگر قضا کند او را در میان طلوع آفتاب تا زوال آن باشد
كَمَنْ صَلَّاهُ فِي وَقْتِهِ مِنَ اللَّيْلِ لِمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
مانند کسیکه گزارد آن را در وقت آن از شب از جهت آنکه حدیث کرد ما را ابو نصر از والد خود
بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
باسناد خود از عبد الله بن عمر گفت حدیث خواند مرا عمر بن خطاب
أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَقُولُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ
که او شنید رسول الله صلعم را که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر
بَعْدَ الزَّوَالِ يُحْسَبْنَ بِمِثْلِهِنَّ مِنَ السَّحَرِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ عُمَرَ
بعد زوال حساب کرده میشوند مانند آنها از سحر و در روایت دیگر است از عمر
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ مِنَ اللَّيْلِ
رضی الله عنه که فرمود هر که بخسپد از ورد خود از شب
أَوْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرَأَهُ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ فَكَأَنَّمَا
یا از چیزی از آن پس خواند آن را در میان نماز صبح تا نماز ظهر پس گویا

قرأه في ليلة وعن بعض السلف انه قال اجتمع رأي آل محمد

صلى الله عليه انّ من صلى ورده الذي فاته من الليل قبل الزوال

كان كمن صلاه في الليل وان لم يقدر على ذلك فيقضيه

ما بين الظهر والعصر قال الله تعالى وهو الذي جعل الليل

والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا اي جعلهما

خلفين يتعاقبان في التفضيل فيخلف احدهما الآخر فضلا

فقد تحصل من هذه الجملة ان اوراد الليل خمسة احدها

ما بين العشائين والثاني ما بعد عشاء الآخرة الى وقت منام

والثالث جوف الليل والرابع الثلث الاخير والخامس وهو

السحر الاخير قبل طلوع الفجر الثاني وهو للقراءة والاستغفار

وللتفكر والاعتبار دون الصلاة لانه لا يؤمن ان

يصادف صلاته طلوع الفجر وهو الوقت المنهي عن

الصلوة فيه ولذا قال صلى الله عليه صلوة الليل مثنى مثنى فاذا

خشيت الفجر فاوتر بركعة توتر لك ما قبلها اللهم الا

ان يكون قد نام عن ورده فانه يصليها هذه الساعة

على ما تقدم بيانه في فصل فعل الوتر فصول اوراد النهار
بدانچه پیش گذشت بیان او در فصل فعل وتر فصلها است ورد روز

فصل واما اوراد النهار خمسة ايضا احدها من وقت
فصل اما ورد روز پنج است نیز یکی از آن از وقت

طلوع الفجر الثاني الى طلوع الشمس والثاني صلوة الضحى وما
بر آمدن صبح دوم است تا بر آمدن آفتاب و دوم نماز چاشت و آنچه

كان في معناها الى الزوال والثالث اربع ركعات بعد
باشد در معنی آن تا زوال و سوم چهار رکعت بعد از

الزوال بقراءة حسنة وسلام واحد وقيل ان ابواب السماء
زوال بقراءت نیک و یکی سلام و گویند که درهای آسمان

تفتح لها والرابع ما بين الظهر والعصر والخامس بعد العصر
گشاده میشود مر آنرا و چهارم در میان ظهر و عصر و پنجم بعد عصر

الى عند الغروب فصل واما الورد الاول من النهار
تا وقت غروب آفتاب اما ورد اول از روز

فيستحب الجلوس من بعد صلوة الفجر الى طلوع الشمس بذكر
پس مستحب است نشستن بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب بذکر

الله تعالى فيه اما بتلاوة القرآن او بتسبيح او تفكر او تذكر
خدای تعالی در آن یا تلاوت قرآن یا تسبیح یا تفکر یا یاد خدا

او تعليم او الجلوس الى عالم وكذلك بعد صلوة العصر الى
یا تعلیم یا نشستن بسوی عالم و همچنین بعد نماز عصر تا

ان تغرب الشمس لانهما وقتان نهي عن التنفل بالصلاة
غروب شدن آفتاب زیرا که آن هر دو وقت اند نهی کرده شده از نماز نفل

فيهما لما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا ابو علي
در آن بسبب خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر او گفت خبر داد ما را ابو علی

اسمعيل بن محمد بن اسمعيل الخطبي قال حدثنا محمد بن يعقوب
اسمعیل بن محمد بن اسمعیل الخطبی گفت حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب

قال حدثنا هدبة بن خالد القيسي قال حدثنا حماد بن سلمة
گفت حدیث کرد ما را هدبه بن خالد قیسی گفت حدیث کرد ما را حماد بن سلمه

عن علي بن زيد عن القسم عن ابي امامة رض قال ان رسول
از علی بن زید از قسم از ابی امامه گفت که رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لأن أقعد مع قوم أذكر الله تعالى من بعد

صلوة الفجر حتى تطلع الشمس أكبر وأهلل أحب إلي من أن

أعتق أربع رقاب من ولد إسمعيل وعن أنس بن مالك

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب أرزاقكم قيل

يا أنس ما معنى قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب

أرزاقكم قال فإذا صليتم الفجر فقولوا ثلاثًا وثلاثين مرة

الحمد لله وسبحان الله ولا إله إلا الله والله أكبر وفي حديث

آخر تسبيح ثلاثًا وثلاثين مرة وتحميد ثلاثًا وثلاثين مرة

ويكبر أربعًا وثلاثين مرة ويختمها بلا إله إلا الله وحده

لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا

يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير وهكذا يفعل

بعد العصر وعند النوم وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده

عن عروة ابن الزبير رض قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

غدوة أو روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها فقال

رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن لا يستطيع قال من

جلس حين يصلي المغرب يذكر الله تعالى حتى يصلي العشاء
نشست وقتیکه گزارد مغرب را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه گزارد عشا را
كان مجلسه ذلك روحة في سبيل الله ومن جلس حين
باشد مجلس او این ... در راه خدای تعالی و کسیکه نشست وقتیکه
يصلي الغداة يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كانت مثل
گزارد نماز صبح را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه بر آید آفتاب باشد مانند
غزوة في سبيل الله وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده
غزا در راه خدای تعالی و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود تا اسناد خود
عن ابي امامة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يقول
از ابی امامه گفت فرمود رسول الله ... نیست هیچ بنده که گوید
في دبر صلوة الغداة لا اله الا الله وحده لا شريك له له
در پس نماز صبح ... نیست معبودی مگر خدا یگانه که نیست شریک مر او را مر او را
الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء
ملک و مر او راست حمد زنده کند و میراند در دست اوست نیکی و او بر همه چیز
قدير عشر مرات الا كتب الله تعالى له بهن عشر حسنات
قادر ده بار مگر نویسد خدای تعالی مر او را بعوض آن ده نیکی
ومحى عنه بهن عشر سيئات ورفع له بهن عشر درجات
و محو کند از وی بعوض آن ده بدی و بر دارد مر او را بعوض آن ده درجه
وكن عدل عشر رقاب ولا يضره يومئذ ذنب يصيبه
و باشد برابر ده بنده آزاد کرده باشد و ضرر نکند او را آن روز گناهی که برسد او را
الا ان يكون شركا وما من عبد احسن الوضوء فغسل وجهه
مگر آنکه باشد شرک و نیست هیچ بنده که نیکو کند وضو را پس بشوید روی خود
كما امر الله تعالى الا حط الله عنه كل ذنب نظرت اليه
چنانچه امر کرد خدای تعالی مگر دور کند خدا از وی هر گناهی که دیده بسوی آن
عيناه او تكلم به لسانه وما من عبد غسل يديه كما امر الله
هر دو چشم او یا کلام کرد بآن زبان او و نیست هیچ بنده که بشوید دست خود را چنانچه فرمود
عز وجل الا حط الله عنه كل ذنب بطشت به يداه ثم
خدای تعالی مگر دور کند خدا از وی هر گناه که کرده بود دو دست او پس
مسح راسه واذنيه الا حط عنه كل ذنب استمعت اليه
مسح کرد سر خود را و گوشهای خود را مگر دور کند از وی هر گناه که شنید بسوی آن

أذناه ثم غسل رجليه كما أمره الله تعالى إلا حط الله عنه كل
هر دو گوش او پس شست هر دو پای خود را چنانچه فرموده او را خدا تعالی مگر دور می‌کند خدا تعالی از او
ذنب مشى به رجله حتى يقوم إلى صلاته فتكون تلك
هر گناه که رفت بدان پای او تا آنکه ایستد سوی نماز خود پس باشد این
الصلوة فضيلة وما من عبد نام على ذكر طاهرا فأقلما
نماز فضیلت و نیست هیچ بنده خسپیده بر ذکر خدا تعالی در حالتی پاک پس اول
ينبه يدعو بدعوة إلا كانت دعوته مستجابة وما من عبد
بیدار شود دعا کند بدعائی مگر باشد دعای او قبول کرده شده و نیست هیچ بنده
رمى بسهم في سبيل الله عز وجل فأصاب أو أخطأ إلا أعطي به
که انداخت تیری در راه خدا تعالی پس رسید یا خطا کرد مگر داده شود بآن
تحرير رقبة وما من عبد شاب شيبة في سبيل الله إلا أعطي
ثواب آزادی گردن و نیست هیچ بنده که پیر شد پیری اندک در راه خدا تعالی مگر داده شود
بها نورا يوم القيمة ومن أعتق رقبة كانت له فداء من
بآن نوری روز قیامت و هر که آزاد کرد گردنی را باشد مر او را فدیه از
نار جهنم كل عضو بعضو وحدثنا أبو نصر عن والده
آتش دوزخ هر عضوی بعضوی و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود
بإسناده عن الحسن بن علي رض أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
باسناد خود از حسن بن علی رض که گفت شنیدم رسول الله صلی الله
يقول من صلى الغدوة في مسجده ثم جلس يذكر الله تعالى إلى
که می‌فرمود هر که نماز گزارد بامداد در مسجد خود پس بنشست و یاد کرد خدا تعالی را تا
أن تطلع الشمس فإذا طلعت حمد الله تعالى وقام يصلي ركعتين
بر آمدن آفتاب پس هر گاه بر آمد آفتاب ثنا گوید خدا تعالی را و ایستد و دو رکعت گزارد
أعطاه الله بكل ركعة ألف ألف قصر في الجنة في كل قصر
بدهد او را خدا تعالی بهر رکعتی هزار هزار کوشک در بهشت در هر کوشک
ألف ألف حوراء مع كل حوراء ألف ألف خادم وكان عند الله
هزار هزار حور با هر حور هزار هزار خادم و باشد نزد خدا تعالی
من الأوابين وعن نافع عن ابن عمر رض قال كان رسول الله
از جمله اوابین و روایت از نافع از ابن عمر رض گفت بود رسول الله
صلى الله عليه وسلم إذا صلى الفجر لم يقم من مجلسه حتى تمكنه الصلوة و
هر گاه می‌گزارد فجر را بر نمی‌خاست از مجلس خود تا آنکه ممکن شود او را نماز

قال صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح وجلس في مجلسه حتى تمكنه
فرمود هر که گزارد نماز صبح را و نشست در مجلس خود تا آنکه ممکن باشد اورا
الصلوة كانت بمنزلة حجة وعمرة متقبلتين وكان ابن عمر
نماز باشد بمنزله حج و عمره که قبول کرده شده اند پس بود ابن عمر
رضه اذا صلى الغداة جلس حتى تطلع الشمس فقيل له لم تفعل هذا
رضه هرگاه میگزارد نماز بامداد می نشست تا آنکه برآید آفتاب پس گفته شد او را چرا میکنی این کار
فقال اريد به السنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده
پس گفت میخواهم بآن اداے سنت و حدیث خواند مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود
عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر
از عکرمه از ابن عباس رضه گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد نماز فجر
في جماعة ثم اعتكف الى طلوع الشمس ثم صلى اربع ركعات
در جماعت پستر گوشه نشستی تا برآمدن آفتاب پستر گزارد چهار رکعت
متواليات يقرء في اول الركعة بفاتحة الكتاب واية الكرسي
پے در پے که بخواند در اول رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی
ثلاث مرات وقل هو الله احد سبع مرات وفي الركعة الثانية
سه بار و سوره اخلاص هفت بار و در رکعت دوم
فاتحة الكتاب مرة والشمس وضحها وفي الركعة الثالثة فاتحة
فاتحه یکبار و سوره والشمس وضحیها و در رکعت سوم سوره فاتحه
الكتاب والسماء والطارق وفي الركعة الرابعة فاتحة الكتاب
والسماء والطارق و در رکعت چهارم سوره فاتحه
واية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات بعث
و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار برانگیزد
الله تعالى اليه سبعين ملكا من كل سماء عشرة املاك
خدا تعالی بسوی او هفتاد فرشته از هر آسمان ده فرشته
معهم اطباق من اطباق الجنة ومناديل من مناديل
با ایشان طبقها است از طبقهای بهشت و دستمالها از دستمالهای
الجنة يحملون تلك الصلوة على تلك الاطباق ثم يصعدون
بهشت پس بر میدارند آن نماز را برین طبقها پستر بالا میبرند آنرا
بها فلا يمرون بقوم من الملائكة الا استغفروا لصاحبها
پس نمیگذرند بقومی از ملائکه مگر استغفار میکنند صاحب آن نماز را

فَإِذَا وُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَبْدِي لِيْ
پس هرگاه نهاده شود پیش خداوند جبار میفرماید خدای تعالی بنده من از بهر من
صَلَّيْتَ وَإِيَّايَ عَبَدْتَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ
نماز گزاردی و مرا عبادت کردی پس از سر گیر عمل را که بیامرزیدم مر ترا
وَهٰذِهِ الصَّلٰوةُ هِيَ تَفْسِيْرُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَنْ رَبِّهِ
و این نماز تفسیر است مر چیزی را که مرویست از نبی صلعم از پروردگار خود
عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا ابْنَ اٰدَمَ صَلِّ لِيْ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْ اَوَّلِ النَّهَارِ
عز وجل گفت یا ابن آدم بگزار مرا چهار رکعت از اول روز
اَكْفِكَ اٰخِرَهُ وَقَدْ حَمَلَهُ بَعْضُهُمْ عَلٰى صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَرْضِهَا وَسُنَّتِهَا
بس میکنم ترا آخر آن و تحقیق حمل کرده اند بعض ایشان بر نماز بامداد فرض آن و سنت آن
وَالضُّحٰى مَا ذَكَرْنَا فَصْلٌ وَاَمَّا الْوِرْدُ الثَّانِيْ فَصَلٰوةُ
و صحیح همانست که ذکر کردیم ما و اما ورد دوم پس نماز
الضُّحٰى وَهِيَ صَلٰوةُ الْاَوَّابِيْنَ وَهَلْ يُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهَا
ضحی است و آن نماز اوابین است و آیا مستحب است مداومت بر آن
اَمْ لَا عَلٰى وَجْهَيْنِ عِنْدَ اَصْحَابِنَا وَالْاَصْلُ فِيْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا
یا نه بر دو وجه است نزد اصحاب ما و اصل درین آنست که حدیث خواند برای ما
اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ كَثِيْرٍ عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ
ابو نصر از والد خود باسناد خود از یحیی بن کثیر از ابی سلمه
عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ صَلٰوةُ الضُّحٰى صَلٰوةُ
از ابی هریره رض که رسول الله صلعم نماز ضحی نماز
الْاَوَّابِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ صَلٰوةُ الضُّحٰى اَكْثَرُ
اوابین است و باین اسناد است که فرمود رسول الله نماز ضحی اکثر
صَلٰوةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ
نماز داود است ع و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود
عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ بَابًا مِنْ
از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود که دریست از
اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ الضُّحٰى فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادٰى
درهای بهشت گفته میشود او را ضحی پس هرگاه که باشد روز قیامت ندا کند
مُنَادٍ اَيْنَ الَّذِيْنَ كَانُوْا يُصَلُّوْنَ صَلٰوةَ الضُّحٰى دَائِمًا عَلَيْهَا
ندا کننده کجااند آنان که بودند که میگزاردند نماز ضحی و همیشه بودند بر آن

وردها بالکسر پاره از قرآن که وظیفه باشد و باب الضحی و بالضم

ادخلوا الجنة برحمة الله وكان الناس على عهد امير
درآريد ايشانرا در بهشت برحمت خدا و بودند مردم در عهد امير المومنين
المؤمنين عمر ابن الخطاب وعلي رض يصلون صلوة الضحى
عمر ابن خطاب و علي رض که ميگذاردند نماز ضحى
ثم ينتظرون الوقت الذي يصلي فيه صلاة الضحى
پس انتظار ميکشيدند وقتي را که ميگذارند در آن نماز ضحى
فيصلونها في المسجد وعن الضحاك بن قيس عن ابن عباس
پس ميگذاردند آنرا در مسجد و مرويست از ضحاك بن قيس از ابن عباس
قال لقد اتى على الناس زمان لا يدرون ما وجه هذه الآية
گفت هر آئينه بيايد بر مردم زماني که ندريابند که چه وجه است اين آيت را
يسبحن بالعشي والاشراق حتى رأينا الناس يصلون الضحى
تسبيح ميگويند وقت شبانگاه و وقت روشن شدن آفتاب تا آنکه ديديم مردم را که ميگذارند
وقال ابن مليكة سئل ابن عباس رض عن صلاة الضحى فقال
و گفت ابن مليكه پرسيده شد عباس رض از نماز ضحى پس گفت
انها لفي كتاب الله تعالى ثم قرأ في بيوت اذن الله ان
که اين هر آئينه در قرآن خداست و پس بخواند اين آيت را در خانهائيکه دستور کرد
ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال
بلند کرده شود و ياد کرده شود در آن نام الله تسبيح گفته ميشود در آن وقت بامداد و شبانگاه
وكان ابن عباس رض يصلي ركعتي الضحى ولكن لا يداوم
و بود ابن عباس رض که ميگذارد دو رکعت ضحى ولکن مداومت نميکرد
عليها فلهذا لما سئل عكرمة عن صلاة ابن عباس رض
بر او و از اين جهت آنگاه سوال کرده شد عكرمه را از نماز ابن عباس رض
الضحى قال كان يصليها اليوم ويدعها العشرة وقال
که ضحى را گفت بود که ميگذارد آنرا يک روز و ترک ميکرد ده روز و گفت
النخعي كانوا يكرهون ان يديموا صلاة الضحى فيصلون
نخعي بودند که کراهت ميکردند که مداومت کنند نماز ضحى را پس ميگذاردند آنرا
ويدعون لئلا تكون كالمكتوبة فصل واما عدد ركعات
و ترک ميکردند تا نباشد مانند فرض و اما شمار رکعات
صلوة الضحى فاقلها ركعتان واعدلها ثمان ركعات
نماز ضحى پس اقل آن دو رکعت است و ميانه آن هشت رکعت

أكثرها اثنتا عشرة ركعة فأما الركعتان فما أخبرنا به

بیشترش دوازده رکعت اما دو رکعت پس آنچه خبر کرد ما را آن

الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده عن عبد الله بن بريدة عن

شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از عبد الله بن بریده از

أبيه رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الإنسان ثلثمائة وستون

پدر خود رض گفت فرمود رسول الله صلعم در انسان سه صد و شصت

مفصلا فعليه أن يتصدق عن كل مفصل كل يوم بصدقة

عضو است پس واجبست بر وی که صدقه کند از هر عضوی هر روز صدقه

قالوا ومن يطيق ذلك يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم النخامة

گفتند اصحاب و کیست که طاقت دارد این را یا رسول الله صلعم فرمود آب بینی

يراها في المسجد فيدفنها أو الشيء ينحيه عن الطريق فإن لم يقدر

بیند آنرا در مسجد پس دفن کند آنرا یا چیزی را دور کند از راه پس اگر طاقت ندارد

فركعتا الضحى تجزيه وحديث أبي هريرة رضه أوصاني خليلي

پس دو رکعت چاشت کفایت کند او را و حدیث ابو هریره رض وصیت کرد مرا خلیل من

أبو القاسم صلى الله عليه وسلم بثلاث بالوتر قبل النوم وصوم ثلاثة أيام

ابو القاسم صلعم بسه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز

من كل شهر وركعتي الضحى وذكر الأربع ركعات وهو ما تقدم

از هر ماه و دو رکعت ضحی و ذکر چهار رکعت و او آنست که گذشت

في الفصل الذي قبله وفي حديث عكرمة عن ابن عباس رضه

بیان او در فصلی پیش از وی و در حدیث عکرمه است از ابن عباس رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الضحى أربع ثم ست ركعات ثم ثمان

از نبی صلعم نماز ضحی چهار رکعت پس شش رکعت پس هشت

ركعات وعن حميد الطويل عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم كان

رکعت و روایت از حمید طویل از انس از نبی صلعم بود

يصلي الضحى ست ركعات ثم ثمان ركعات وعن عكرمة بن

که میگذارد نماز ضحی شش رکعت پس هشت رکعت و روایت از عکرمه بن

خالد عن أم هاني بنت أبي طالب رضها قالت لما قدم رسول الله

خالد از ام هانی بنت ابی طالب رض گفت هرگاه آمد رسول الله

صلى الله عليه وسلم في الفتح فتح مكة نزل بأعلى مكة فصلى ثمان ركعات

صلعم در فتح مکه فرود آمد بالای مکه پس نماز گذارد هشت رکعت

فقلت يا رسول الله ما هذه الصلوة قال صلى الله عليه وسلم صلوة

پس گفتم یا رسول الله چیست این نماز فرمود نماز

الضحى قال احمد بن حنبل رحمة الله ورضوانه هو ثبت و

ضحی گفت احمد بن حنبل رحمة الله او ثابت است و

الاخبار عند اهل العلم رحمهم الله ثمان ركعات وكذلك

مختار نزدیک اهل علم هشت رکعت ست و همچنین

روى ابو سعيد رض عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عائشة رض ايضا انها

روایت کرد ابو سعید رض از نبی صلی الله علیه وسلم و مرویست از عائشه رض نیز که آن عائشه

صلت الضحى ثمان ركعات وقال القاسم بن محمد رض كانت

بگزارد نماز ضحی هشت رکعت و گفت قاسم بن محمد رض بود

عائشة رض تصلى الضحى ثمان ركعات وتطيل ذلك وكانت

عائشه رض که میگزارد نماز ضحی هشت رکعات دراز میکرد این را و بود

اذا صلتها اغلقت الباب عليها ثم عشر ركعات يا ثمان

میگزارد آن نماز را بند میکرد در را بر خود پس ده رکعت ست اگر اختیار کند

ثم ثنتي عشرة ركعة وهو افضلها لما حدثناه ابو نصر

پس دوازده رکعت باشد و آن بهتر ست از جهت آنکه حدیث خواند ما را ابو نصر

عن والده باسناده عن حمزة بن موسى بن انس بن مالك

از پدر خود باسناد او از حمزه بن موسی بن انس بن مالک

الانصاري عن عمه ثمامة بن انس عن جده انس بن مالك رض

انصاری از عم خود ثمامه بن انس از جد خود انس بن مالک رض

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى الضحى اثنتي عشرة

گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را که میفرمود هر که گزارد نماز چاشت دوازده

ركعة بنى الله تعالى له بها قصرا من ذهب في الجنة وحدثنا

رکعت بنا کند خدای تعالی او را بآن نماز کوشکی از زر در بهشت و حدیث خواند

ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة رض قالت ان رسول

ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض گفت که رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال من صلى اثنتي عشرة ركعة من النهار بنى الله تعالى

صلی الله علیه وسلم فرمود هر که گزارد دوازده رکعت از روز بنا کند خدای تعالی

له بيتا في الجنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن

مر او را خانه در بهشت و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از

عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر قال قال رسول الله

از ابراهیم تیمی از پدر خود از ابی ذر رضی گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان النهار اثنتا عشرة ساعة فاعد لكل

ای ابوذر هر آینه روز دوازده ساعت است پس آماده کن برای هر

ساعة منها ركعة وسجدتين يذهب عنك ما فيها من ذنب

ساعت از او یک رکعت و دو سجده ببرد از تو آنچه هست در وی از گناه

يا ابا ذر من صلى ركعتين لم يكن من الغافلين ومن صلى

ای ابوذر هر که گزارد دو رکعت نباشد از غافلان و هر که گزارد

اربعا كتب من الذاكرين ومن صلى ستا لم يلحقه في يومه

چهار رکعت نوشته شود از ذاکران و هر که گزارد شش رکعت نرسد او را در روز او

ذنب الا الشرك بالله تعالى ومن صلى اثنتي عشرة ركعة

گناه مگر شرک به الله تعالی و هر که گزارد دوازده رکعت

بنى له بيت في الجنة قلت يا رسول الله اجمعها ام شتى قال

بنا کرده شود مر او را خانه در بهشت گفتم یا رسول الله آیا جمع کنم آن را یا متفرق گفت

صلى الله عليه وسلم لا بل كيف شئت واما وقتها فلها وقتان مختار

نه بلکه هر طور که خواهی و اما وقت آن پس مر او را دو وقت است مختار

وهو بعد طلوع الشمس الى صلوة الظهر ومستحب وهو حين

و آن بعد برآمدن آفتاب است تا نماز ظهر و دوم مستحب است و آن وقتی است

ترمض الفصال عند قرب الزوال والدليل على استحبابها

که گرم شود شتر بچگان نزدیک برگشتن آفتاب و دلیل بر استحباب آن

في هذا الوقت ما روي ان زيد بن ارقم رأى قوما يصلون

در این وقت آنست که مرویست که زید بن ارقم دید قومی را که میگزاردند

الضحى في مسجد قباء فقال لقد علموا ان الصلوة في غير

نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت هر آینه دانستند که نماز در غیر

هذه الساعة افضل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة

این ساعت افضل است که رسول الله فرمود نماز

الاوابين حين ترمض الفصال ... فعلها اما ... الزوال

اوابین آن وقت است که گرم شود ...

لما روى عوف بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة

از جهت آنکه روایت کرده عوف بن مالک گفت فرمود رسول الله ساعت

السبحة حين تزول الشمس من كبد السماء وهي صلاة

سبحه وقتی ست که برگردد آفتاب از میان آسمان و آن نماز

المحسنين وافضلها في شدة الحرّ وان هو لم يصلها الى

محسنین ست و بهترین آن در شدت گرمی ست و اگر او نکرد نماز چاشت تا آنکه

ان صلّى الظهر قضاها على وجه الاستحباب فصل

گزارد نماز پیشین قضا کند آنرا بر وجه استحباب فصل

واما الذي يقرء فيها فما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

و اما آنچه بخوانند در آن نماز پس آن چیزیست که روایت کرده شده از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود

صلاة الضحى بسورة والشمس وضحيها والضحى وعن عمرو بن

نماز ضحی بسوره والشمس وضحیها و سوره والضحی ست و مرویست از عمرو بن

شعيب عن ابيه عن جده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

شعیب از پدر خود از جد خود رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که

صلّى اثنتي عشرة ركعة صلاة الضحى يقرء في كل ركعة

گزارد دوازده رکعت از نماز چاشت پس خواند در هر رکعت

فاتحة الكتاب مرة واية الكرسي مرة وثلث مرات قل

سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سه بار قل

هو الله احد نزل من كل سماء سبعون الف ملك معهم

هو الله فرود می آید از هر آسمان هفتاد هزار فرشته که با ایشان

قراطيس بيض واقلام من نور ويكتبون له الحسنات الى ان

کاغذهای سفید باشد و قلمها از نور که مینویسند او را نیکیها تا وقتیکه دمیده شود

ينفخ في الصور فاذا كان يوم القيمة اتته الملائكة مع

صور پس هرگاه باشد روز قیامت آیند او را ملائکه با

كل ملك حلة وهدية فيقومون على قبره ويقولون يا

هر یکی ملک حله و هدیه باشد پس بایستند بر قبر او و گویند ای

صاحب القبر قم باذن الله عز وجل فانك من الامنين

صاحب قبر برخیز بحکم خدای عز وجل که تو هستی از آن کسانی که امین اند از عذاب

فصل وقد ورد عن بعض الصحابة رضي الله عنهم انكار صلاة

و تحقیق وارد شده از بعض صحابه رضی الله عنهم منع از نماز

الضحى من ذلك ما روى ابن المبارك من اصحابنا باسناده

چاشت از آنجمله چیزیست که روایت کرده ابن مبارک از اصحاب ما باسناد خود

عن ابن عمر رض انه قال ما صليت الضحى منذ اسلمت الا

از ابن عمر رض که او گفت نگذارده ام نماز چاشت را از آن هنگام که اسلام آورده ام مگر

ان اطوف بالبيت وانها لبدعة ولنعمت البدعة و

آنکه طواف کنم بخانهٔ کعبه و آن بدعت است و نیکو بدعت است که

انها لمن احسن ما احدثه الناس وكان ابن مسعود رض

آن هر آینه از نیکوترین چیزها است که نو پدید آورده اند آنرا مردم و بود ابن مسعود رض

يقول في صلوة الضحى يا عباد الله لا تحملوا الناس ما لم

که میگفت در نماز چاشت ای بندگان خدا بار منهید مردم را بر چیزی که

يحملهم الله اياه فان كنتم لا بد فاعليها فصلوها في

بار نکرده است ایشان را خدا آن چیز را پس اگر هستید ناچار کنندگان آن نماز را پس بگزارید

بيوتكم وكل هذا لا بد لعلى رد ما قد منا ذكره من الفضائل

در خانهای خود و همه این دلالت میکنند بر رد کردن آن چیزی که پیش رفت ذکر آن از فضیلتهای

الواردة في فعلها وانما ارادوا بذلك لئلا تشبه بصلاة

که وارد شده در کردن آن نماز جز این نیست که اراده کرده اند بآن تا مشابه نشود بنماز

الفرض فيعتقد الناس وجوبها وليس كل الناس سواء

فرض پس اعتقاد دارند مردم وجوب آنرا و نیستند همه مردم برابر

في نشاط العبادة فطلبوا التخفيف عنهم وتسهيل الطاعة

در نشاط عبادت پس خواستند تخفیف را از ایشان و آسان کردن طاعت را

عليهم ولهذا المعنى روي عن عتبان بن مالك رض قال ان

بر ایشان و بهمین معنی روایت است از عتبان بن مالک رض گفت که

رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى في بيته سبحة الضحى فقاموا وراءه

رسول الله صلعم گزارد در خانهٔ خود سبحهٔ ضحی پس ایستادند پس او

فصلوا وكانت عائشة رض اذا ارادت ان تصليها

پس نماز گزاردند و بود عائشه رض که هرگاه میخواست گزاردن آن نماز را

غلقت الباب وابن عباس رض كان يصليها يوما ويتركها

می بست در را و ابن عباس رض بود که میگزارد آنرا یک روز و ترک میکرد آنرا

عشرا فصل واما الورد الثالث فالصلاة قبل الظهر

ده روز فصل واما ورد سیوم پس نماز پیش از ظهر است

وبعد هذا حدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة

و بعد از این حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض

رض أنها قالت من صلى أربع ركعات قبل الظهر وأربعا

که او گفته هر که گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار

بعدها حرمه الله تعالى لحمه على النار وقيل إن أبواب السماء

پس از آن حرام سازد خدا تعالی گوشت او را بر آتش و گویند که درهای آسمان

والجنة تفتح من بعد الزوال إلى أن تصلى الظهر فلهذا قيل

و بهشت گشاده میشود پس از زوال تا گزاردن ظهر و ازین جهت گفته شده

إن الدعوات تستجاب في هذه الساعة فلهذا استحب لأجل

که دعاها قبول میشود درین ساعتها و ازین جهت مستحب است لازم گرفتن

العبادة والدعاء والذكر فيها وفي ذلك حديث مروي عن

عبادت و دعا و ذکر در آن وقت و درین باب حدیثی است که مرویست از

أبي أيوب الأنصاري رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم كان يواظب على

ابو ایوب انصاری رض گفت که پیغمبر صلعم بود که مواظبت میکرد بر

أربع ركعات قبل الظهر فسئل فقال صلى الله عليه وسلم إن أبواب الجنة

چهار رکعت پیش از ظهر پس سوال کرده شد پس فرمود که درهای آسمان

تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتى تقام الصلوة فأحب

گشاده میشود نزد زوال آفتاب پس بسته نمیشود تا آنکه قایم کرده شود نماز پس دوست میدارم

أن أقدم وسئلت عائشة رض أي صلاة كانت أحب إلى

آنکه پیش فرستم طاعت را و پرسیده شد عایشه را رض که کدام نماز بود که دوست تر بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يواظب عليها فقالت رض كان صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلعم را که همواره مواظبت میکرد بر آن پس گفت بود

يصلي أربعا قبل الظهر يطيل فيهن القيام ويحسن فيهن

که میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر دراز میکرد در آن قیام و نیکو میکرد در آن

الركوع والسجود فصل وأما الورد الرابع فيما بين الظهر

رکوع و سجود را و اما ورد چهارم پس آن ما بین ظهر

والعصر حدثنا صالح بن مالك قال حدثنا جعفر بن عمر

و عصر است حدیث خواند ما را صالح بن مالک گفت حدیث خواند ما را جعفر بن عمر

قال حدثنا يونس بن أبي حمزة عن عطاء عن ابن عباس رض قال

گفت حدیث خواند ما را یونس بن ابی حمزه از عطا از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيى ما بين الظهر والعصر أحيى الله

فرمود پیغمبر صلعم هر که زنده دارد آنچه میان ظهر و عصر را زنده دارد خدا

۸۰۵ المنتخب ارتجنا الباب اغلقته کذا فی الصراح ۱۴

قلبه يوم تموت القلوب وعن ابن عمر رض انه كان يحيى ما

دل او را روزیکه بمیرند دلها و مرویست از ابن عمر رض که او زنده کردی میانه

بين الظهر والعصر وعن ابرهيم النخعي انه قال كانوا

وقت ما بین ظهر و عصر را و مرویست از ابراهیم نخعی که گفت بودند

يشبهون الصلوة بين العشائين فيما بين الظهر والعصر

که تشبیه میکردند نماز بین العشائین و نماز بین ظهر و عصر را

بصلاة الليل وكان ذلك دأب كثير من العباد فيصلون

بنماز شب و بود این طریقه بسیار کسی از عابدان پس میگزاردند

اورادهم بين الظهر والعصر ينفردون عن الناس

وردهای خود را در میان ظهر و عصر که تنها میشدند از خلق و متوجه میشدند

الى الحق في هذه الساعة وهي ساعة شريفة للتقرب الى الرب

بسوی حق در این ساعت و این ساعت بزرگ است از بهر نزدیکی بسوی

عز وجل فذكروا هي صلوة الغفلة ويستحب الاعتكاف

خدای تعالی و ذکر او و این نماز غفلت است و مستحب است اعتکاف

في المسجد بين الظهر والعصر للصلوة والذكر ليجمع بين

در مسجد میان ظهر و عصر برای نماز و ذکر تا جمع شود میان

الاعتكاف والانتظار للصلوة فقد كان دأب السلف

اعتکاف و انتظار برای نماز و تحقیق بود طریقه سلف

الا ان يكون قد فاته النوم قبل الزوال فليتم في هذه

مگر آنکه فوت شده باشد او را خواب پیش از زوال پس تمام کند خواب را در این

الساعة ليتقوى بها على قيام الليل فان نومه قبل الظهر

ساعت تا قوت یابد بآن بر قیام شب پس بدرستی خواب او پیش از ظهر

لليلة الماضية وبعد الظهر لليلة المستقبلة ولا ينبغي

برای شب گذشته است و بعد ظهر برای شب آینده و سزاوار نیست

ان يزيد في النوم على ثلاث ساعات وقيل ان نقص النوم

که زیاده شود در خواب بر سه ساعت و گفته شده که اگر کم کند در خواب

عن هذه المقدار اضطرب بدنه لان النوم قوة البدن

از این مقدار مضطرب شود بدن او زیرا که خواب قوت بدن است

وراحته وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن سهل

و راحت اوست و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سهل

عن أبيه عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى

از پدر خود از ابی هریره از نبی صلعم هر که گزارد

اثنتي عشرة ركعة كل يوم بنى الله له بيتا في الجنة اثنتين

دوازده رکعت هر روز بنا سازد خدا برای او خانه در بهشت دو

قبل الفجر وأربعا قبل الظهر واثنتين بعد الظهر واثنتين

پیش از فجر و چهار پیش از ظهر دو بعد از ظهر دو

قبل العصر واثنتين بعد المغرب وعن سعيد بن المسيب

پیش از عصر دو بعد مغرب و روایت از سعید بن مسیب

عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الوقت

از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم [illegible]

الصلاة [illegible] قبل الصبح حتى يغفر الله عز وجل

[illegible]

[illegible] فقد ورد [illegible] حديث جامع للنوافل

[illegible] حدیث جامع نوافل [illegible]

[illegible] وهو ما حدثنا به أبو نصر عن والده

[illegible] ابو نصر از پدر خود

بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الأزدي قال ثنا محمد

باسناد خود گفت حدیث خواند ما را محمد بن احمد ازدی گفت حدیث خواند ما را محمد

بن بديل الباري قال ثنا حماد بن مدرك قال حدثنا عثمان

بن بدیل [illegible] گفت حدیث خواند ما را حماد بن مدرک گفت حدیث خواند ما را عثمان

بن عبد الله الشامي قال ثنا محمد بن إبراهيم عن عبد الله

بن عبد الله شامی گفت حدیث خواند ما را محمد بن ابراهیم از عبد الله

بن أبي سعيد عن طاوس عن عبد الله بن عباس رض قال

بن ابی سعید از طاوس از عبد الله بن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب أربع ركعات

فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد بعد مغرب چهار رکعت

قبل أن يكلم أحدا رفعت له في عليين وكان كمن أدرك

پیش از آنکه کلام کند [illegible] در علیین و باشد مانند کسی که دریافت

ليلة القدر في المسجد الأقصى يعني مسجد بيت المقدس

لیلة القدر در مسجد اقصی یعنی مسجد بیت المقدس

وهي خير من قيام نصف ليلة وهي قول الله تبارك و

و آن بهتر است از قیام نصف شب و آن قول خدا ست که تبارک

تعالى كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وهي قول الله عز

بوده اند از صحابه اندکی از شب خواب میکردند و آن قول خدای عز

وجل تتجافى جنوبهم عن المضاجع وهي قول الله عز وجل

دور میدارند پهلوهای خود را از خوابگاه و این است قول خدای عز

ودخل المدينة على حين غفلة من أهلها ومن صلى أربعا

و در آمد موسی علیه السلام در شهر در وقت غفلت از اهل آن و هر که گزارد چهار رکعت

بعد العشاء الآخرة كان كمن أدرك ليلة القدر في المسجد

بعد عشای آخر باشد که یابد شب قدر را در مسجد

الحرام ومن صلى أربعا قبل الظهر وأربعا بعدها حرمه الله

حرام و کسی که گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از آن حرام سازد خدای

تعالى على النار أن تأكله أبدا ومن صلى أربعا قبل العصر

بر آتش اینکه بخورد او را هرگز و هر که گزارد چهار رکعت پیش از عصر

كتب الله تعالى له براءة من النار وعن نافع عن ابن عمر

بنویسد خدای برای او بیزاری از آتش و روایت است از نافع از ابن عمر

رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتا الفجر أحب إلي من الدنيا

رض گفت فرمود پیغمبر دو رکعت فجر دوست تر است مرا از دنیا

وما فيها حدثنا أبو نصر عن والده بإسناده عن علي

و آنچه در دنیاست و حدیث گفت ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی

كرم الله وجهه أنه سئل عن تطوع النبي صلى الله عليه وسلم فقال

کرم الله وجهه که سوال کرده شد از نوافل پیغمبر رض

ومن يطيق ذلك كان يمهل حتى إذا كانت الشمس عن يساره

و کیست که طاقت دارد روایت او که درنگ میکرد تا آنکه باشد آفتاب از جانب چپ

مقدارها عن يمينه في العصر صلى ركعتين فإذا كانت

مقدار آن از جانب راست در وقت عصر میگزارد دو رکعت و هرگاه باشد

عن يساره مقدارها عن يمينه في الظهر صلى أربعا فإذا

از چپ او مقدار آن از راست او در وقت ظهر میگزارد چهار رکعت هرگاه

زالت الشمس صلى أربعا فيصلي بعد الظهر ركعتين وقبل

زایل شود آفتاب میگزارد چهار رکعت پس میگزارد بعد از ظهر دو رکعت و پیش از

ط مضجع خوابگاه مضاجع جمع ۱۲ از رشید ط ۸۰۸

العصر اربعًا وفي الجملة يغتنم العبد الصلاة بين الاذان
عصر چهار رکعت و حاصل کلام آنکه غنیمت داند بنده نماز را در میان اذان
والاقامة والدعاء والتضرع فانها ساعة مرجو اجابة
و اقامت و غنیمت داند دعا و تضرع را که آن ساعت است که امید داشته شده است
الدعاء فيها على ما تقدم فصل واما الورد الخامس
دعا را در آن ساعت چنانچه بالا گذشت و اما ورد پنجم
بعد صلوة العصر الى غروب الشمس فهو للذكر من
پس بعد نماز عصر است تا غروب آفتاب پس آن وقت برای ذکر است از قسم
التسبيح والتهليل والاستغفار والتفكر في الملكوت و
تسبیح و تهلیل و استغفار و التفکر در ملکوت و
قراءة القرآن لان صلوة النافلة منهي عنها فيه ويقرء
تلاوت قرآن زیرا که نماز نافله در آن وقت ممنوع است و بخواند
قبل غروب الشمس والشمس وضحها والليل اذا يغشى ثم
پیش از غروب آفتاب والشمس وضحیها و والليل اذا يغشى پستر
المعوذتين يختم نهاره ويستفتح ليله بالقرآن و
معوذتین ختم کند روز خود را و شروع کند شب خود را بالقرآن و
الاستعاذة وروي عن الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
استعاذه و مرویست از حسن رض از نبی صلعم که فرمود
فيما يذكر من رحمة ربه عز وجل ان الله تعالى قال يا ابن
در آنچه ذکر کرد از رحمت پروردگار خود عز وجل که خدا تعالی فرمود ای فرزند
ادم اذكرني من بعد صلاة الفجر ساعة وبعد صلاة
آدم یاد کن مرا بعد از نماز فجر یک ساعت و بعد از نماز
العصر ساعة اكفك ما بينهما باب في الصلوة الجمعة
عصر یک ساعت بس بستوم ترا در اوقاتی که میان این دو وقت است باب در بیان نماز جمعه
وبيان اوقاتها وسننها وفضائلها فضل الصلوات
و بیان اوقات آن و سنتهای آن و فضائل آن نمازهای
المكتوبة خمس الفجر وهو ركعتان والظهر وهي اربع ركعات
مفروضه پنجست فجر و آن دو رکعت است و ظهر و آن چهار رکعت است
والعصر وهي اربع ركعات والمغرب وهي ثلاث ركعات
و عصر و آن چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است

وعشاء الآخرة وهي أربع ركعات فذلك سبع عشرة ركعة

و عشاء دیگر و آن چهار رکعت است پس این همه هفده رکعت است

وقد كانت فرضت خمسين صلاة ليلة أسري بالنبي

و تحقیق بود که فرض کرده شد پنجاه نماز در شبی که سیر کنانیده شد پیغامبر را

صلى الله عليه وسلم ليلة المعراج ثم أعيدت إلى خمس حكمة من الله

شب معراج پس باز گردانیده شد سوی پنج از روی حکمت از خدای

عز وجل ليتبين بذلك التخفيف وسهولة ما أبقي مما

عز و جل تا ظاهر شود بدین تخفیف و آسانی آنچه که باقی گذاشته شد از آنچه

سقط عن عباده المؤمنين كما أسقط عنهم ثبوت الواحد

دور کرده شده از بندگان خود که مومن اند چنانچه دور کرد از ایشان ثابت بودن یک کس از مسلمانان

لعشرة من المشركين في القتال إلى ثبوت الواحد لاثنين

در برابر ده کس از کافران در جنگ سوی ثابت بودن یک کس از مسلمانان در برابر دو کس

منهم وكما أسقط تحريم الأكل والشرب والجماع بعد

از کافران چنانچه دور کرد حرام گردانیدن خوردن و آشامیدن و جماع را بعد از

النوم في ليالي الصيام بقوله فكلوا واشربوا حتى يتبين

خواب در شب های روزه بقول خود پس بخورید و بیاشامید تا آشکار شود

لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود بعد أن كان ذلك

رشته سفید صبح از رشته سیاه شب پس از آنکه بود خوردن بعد از خواب

محرما عليهم فصل والأصل في وجوبها قوله عز وجل

حرام بر ایشان — در اصل در واجب بودن قول خدای عز و جل

وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة واركعوا مع الراكعين وأما

برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان

في بيان أوقاتها آيات وأخبار فأما الآيات فقوله عز وجل

در بیان اوقات آیتها و اخبار است اما آیتها پس قول خدا

فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في

پس پاکی یاد کنید خدا را آنگاه که در شبانگاه در آیید و وقتیکه در صبح در آیید و خدا راست ستایش

السماوات والأرض وعشيا وحين تظهرون فسبحان الله أي

آسمانها و زمین و شبانگاه و وقتیکه در ظهر در آیید

صلوا لله حين تمسون صلاة المغرب والعشاء وحين

نماز گزارید مر خدای را وقتیکه در شبانگاه در آیید نماز مغرب را و نماز خفتن را و وقتیکه

تُصْبِحُونَ صَلَاةَ الْفَجْرِ وَعَشِيًّا صَلَاةَ الْعَصْرِ وَحِينَ تُظْهِرُونَ

و صبح می در آئید نماز فجر را و در شبانگاه نماز عصر را و چونکه پیشین در آئید

صَلَاةَ الظُّهْرِ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

نماز ظهر را و گفته است عز و جل که نماز بوده است بر مؤمنان

كِتَابًا مَوْقُوتًا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا

نبشته شده در وقت و فرموده است جل و علا برپا کن نماز را دو طرف از روز و پاره

مِنَ اللَّيْلِ وَقَالَ تَعَالَى أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ أَيْ عِنْدَ غُرُوبِهَا

از شب و فرموده جل شانه برپا کن نماز را در وقت دلوک آفتاب یعنی در وقت فرو رفتن

وَقِيلَ عِنْدَ زَوَالِهَا وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ

و گفته شده است وقت برگشتن او و گفته بزرگ است عظمت او پس پاکی یاد کن بحمد پروردگار خود پیش

طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ

برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن و از اوقات شب پس پاکی یاد کن و طرفهای

النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى قَالَ قَتَادَةُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ هِيَ صَلٰوةُ

روز تا آنکه را خشنود شوی گفت قتاده پیش از برآمدن آفتاب آن نماز

الْفَجْرِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا صَلَاةُ الْعَصْرِ وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ صَلٰوةُ

فجر است و پیش از غروب آن نماز عصر است و از وقتهای شب نماز

الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ صَلٰوةُ الظُّهْرِ وَأَمَّا الْأَخْبَارُ

مغرب و عشا و طرفهای روز نماز ظهر و اما اخبار

فَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس آنچه مروی است از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول خدا صلعم

أَمَّنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْبَيْتِ فَصَلَّى بِيَ الظُّهْرَ

امامت کرد مرا جبرئیل عم نزدیک خانه کعبه پس گزارد بمن نماز ظهر

حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ وَكَانَ بِقَدْرِ الشِّرَاكِ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْعَصْرَ

وقتیکه برگشت آفتاب و بود وقت سایه او بمقدار دوال نعل پس گزارد بمن نماز عصر

حِينَ صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْمَغْرِبَ حِينَ أَفْطَرَ

وقتیکه گشت سایه هر چیز مثل او پس گزارد بمن نماز مغرب وقتیکه افطار کند

الصَّائِمُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْعِشَاءَ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ

روزه دار پس گزارد بمن نماز عشا وقتیکه غایب شد شفق پس گزارد بمن

الْفَجْرَ حِينَ حَرُمَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ ثُمَّ صَلَّى بِيَ

نماز فجر وقتیکه حرام شد طعام و شراب بر روزه دار پس گزارد بمن

الظهر حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي العصر حين صار

ظهر وقتیکه گشت سایهٔ هر چیز مانند او پس گذارد پیش من دیگر وقتیکه گشت

ظل كل شيء مثليه ثم صلى بي المغرب حين افطر الصائم

سایه هر چیز دو چند آن پس گذارد پیش من مغرب وقتیکه افطار میکنند روزه داران

ثم صلى بي العشاء الى ثلث الليل الاول ثم صلى بي الفجر

پس گذارد پیش من عشا تا سیوم حصه شب اول پس گذارد پیش من نماز صبح

حين اسفر ثم التفت الي فقال يا محمد هذا وقت الانبياء

وقتیکه روشن شد صبح پس التفات کرد بسوی من پس گفت ای محمد این وقت انبیاست

صلوات الله وسلامه عليهم من قبلك والوقت فيما بين

درود خدا و سلام وی بر ایشان پیش از تو بوده اند و وقت مابین

هذين الوقتين وهذا الخبر هو اصل في المذاهب في هذا

این هر دو وقت است و این خبر اصل است در مذاهب در این

الباب احاديث وردت كلها ترجع الى معناه فلم نذكرها

باب حدیثهاست که وارد شد همه آن راجع است بسوی معنی این پس ذکر نکردیم آنرا

فصل في ذكر من صلى هذه الصلوات اولا قبل نبينا

در ذکر کسیکه گزارد این نمازها را اول پیش از نبی ما

صلى الله عليه وسلم روي في بعض الاخبار ان رجلا من الانصار سال النبي

روایت است در بعض اخبار که مردی از انصار پرسید نبی ص

صلى الله عليه وسلم عن صلاة الفجر من صلاها اولا فاخبره ان من

را از نماز فجر که کدام کس گزارد آنرا اول پس خبر داد او را که کسیکه

صلاها اولا آدم عليه السلام والظهر صلاها ابرهيم

گزارد آنرا اول آدم بود عم و ظهر گزارد آنرا ابراهیم عم

حين نجاه الله تعالى من نار نمرود والعصر صلاها يعقوب

وقتیکه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود و عصر گزارد آنرا یعقوب

عليه السلام حين اخبره جبرئيل بيوسف عليه السلام و

عم وقتیکه خبر داد او را جبرائیل بیوسف عم

المغرب صلاها داود عم حين تاب الله عليه وصلاة العتمة

مغرب گزارد آنرا داود عم وقتیکه توبه داد او را خدای تعالی و نماز خفتن

صلاها يونس بن متى حين اخرجه الله تعالى من بطن

گزارد آنرا یونس بن متی وقتیکه برآورد او را خدای تعالی از شکم

التفات بالکسر نگرویدن بچشم نگریستن ۱۲ از رشیدی

۸۱۳

۵۶

العتمه بالفتح نماز خفتن و پاسی از شب ... ۱۲

الحوت كالفرخ الذي لا ريش له فجاء جبرئيل عليه السلام

ماهي مانند جوزه که نیست پر او را پس آمد او را جبرئیل ع

فقال له ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك اني مستحيي

پس گفت که خدا ایتعالی میخواند ترا سلام و میگوید ترا که شرم دارم

منك كيف عذبتك في دار الدنيا فهل انت راض عني

از تو چگونه عذاب کردم ترا در دار دنیا پس آیا تو راضی هستی از من

فقام فصلى اربع ركعات ثم قال اني عن ربي راض اني

پس ایستاد و پس گزارد چهار رکعت پس گفت هر آینه من از پروردگار خود راضی ام

عن ربي راض فصلى فاولها وجبت من الصلوة على

از پروردگار خود راضی ام پس اول آنکه واجب شد از نماز بر

نبينا صلى الله عليه وسلم وامر بفعلها صلوة الفجر والمغرب فكان

نبی ما ص و امر کرده شد بکردن آن نماز فجر است و مغرب پس او بود

صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين بالغدوة وركعتين بالعشي وهو

ص که میگزارد دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب و آن

قوله عز وجل فسبح بحمد ربك بالعشي والابكار فلما اسري

قول خدای عز و جل است پس تسبیح کن بیاد کن پروردگار خود را در شب و صبح تا آنکه سیر کنانیده شد

به صلى الله عليه وسلم الى السماء ليلة المعراج ففرض عليه خمس صلوات

آن سرور را ص بسوی آسمان شب معراج پس فرض شد بروی پنج نماز

وصلاة الفجر هي اول صلاة النهار ثم الظهر ولما بدء

و نماز فجر این اول نماز روز است پس ظهر و چون ابتدا کردند

العلماء في بيان صفة الصلوات بالظهر اتباعا للسنة

علما در بیان صفت نمازها بظهر از جهت پیروی سنت

وهو قوله صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عباس رض امني جبرئيل

و آن قول رسول الله است ص در حدیث ابن عباس رض امامت کرد مرا جبرئیل

عند البيت فصلى بي الظهر الى اخر الحديث ثم بدء ببيان وقتها

نزد خانه کعبه پس گزارد همراه من ظهر تا آخر حدیث پس آغاز کرد به بیان کردن

فجعل اول المواقيت وقتها لا انها فرضت اولا وقد بينا

پس گردانید اول وقت ها نماز وقت نماز ظهر نه آنکه فرض کرده شد اول و تحقیق بیان

ان الفجر هي التي صلاها آدم عليه السلام وهو اول نبي

که فجر آن نماز است که گزارد او را آدم ع و آن اول پیغمبر است

أرسل إلى الأرض من الإنس نعلم أنها أول صلاة فرضت في
الجملة فصل في بيان وقت صلاة الفجر فأول وقتها الصبح
الفجر الثاني المعترض بالضياء في أقصى المشرق ذاهبا من
القبلة إلى دبرها حتى يرتفع فيعم الأفق وينتشر على رؤس
الجبال والقصور المشيدة وآخر وقتها الإسفار النير
الذي إذا سلم منها بدا حاجب الشمس وما بين هذين
وقت واسع والمستحب أن تسمى هذه الصلوة صلوة الصبح
أو الفجر ولا تسمى صلوة الغداة لأن الله تعالى قال وقرآن
الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا يعني صلوة الفجر تشهدها
ملائكة الليل وملائكة النهار فتحصل في آخر صحيفة ملائكة
الليل وأول صحيفة ملائكة النهار عليهم السلام والأفضل
التغليس بها خلاف ما قال الإمام أبو حنيفة من أن الإسفار
بها أفضل وإنما قلنا ذلك لما روي عن عائشة رض أنها
قالت كن النساء يخرجن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلين
الفجر معه ثم يرجعن متلفعات بمروطهن لا يعرفن

أحدهن من الغلس وعن إمامنا أحمد رحمه الله رواية أخرى أن

یکی از آن‌ها از نماز یکی صبح و مرویست از امام ما احمد رحمه الله روایتی دیگر بدرستی

المعتبر بحال المأمومين فإن أسفروا فالأفضل الإسفار

معتبر بحال مقتدیان است پس اگر در روشنایی گذارند پس بهتر است تاخیر اسفار تا اکثر

لئلا يتنفر الجمع والثواب وأما الفجر الأول فلا عبرة به لأنه

بسیار شود جماعت و ثواب و اما فجر اول پس اعتباری نیست بآن زیرا که آن

لا يحرم شيئا ولا يوجب شيئا لما روي عن ابن عباس رضي الله عنه

حرام نمیکند چیزی را و واجب نمیکند چیزی را از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که

قال الفجر فجران فالذي يحل به الصلوة ويحرم فيه الأكل

فرمود فجر دو فجر است پس آنکه حلال میشود بآن نماز صبح و حرام میشود خوردن

والشرب الذي ينتشر على رؤس الجبال هو الذي يحرم وقد

و نوشیدن صایم را آن فجریست که پراکنده میشود بر سرهای کوهها و آنست که حرام میشود

وصف بعض العلماء بالله عز وجل الفجرين وحدّهما بيانًا

و صفت کرده اند بعض علما بالله فجر دو فجر است و محدود کرده اند هر دو را

۸۱۵ فقال الفجر الأول هو بدو سلطان شعاع الشمس إذا ظهرت

پس گفت فجر اول آن ابتدای غلبه شعاع آفتاب است هرگاه ظاهر شود

من قدام الأرض الخامسة ليسطع ضوءها في وسط السماء

از پیش زمین پنجم تا برآمده شود روشنی آن در میانه آسمان

حتى يقطعها بمقدار بقاء الفجر الأول فذلك الضياء الذي

تا قطع شود آن بمقدار بقای فجر اول پس این روشنی که

يظهر في السماء في الثلث الأخير من الليل هو الفجر الأول ثم

ظاهر میشود در آسمان در ثلث آخر شب آن فجر اول است پس

يعود سواد الليل كما كان لأن الشمس تغرق في الفلك الأسفل

باز میگردد سیاهی شب چنانچه بود زیرا که آفتاب غرق میشود در آسمان زیرین

المحاذي وتحجبها الأرض السادسة فيذهب ذلك الضوء

مقابل کننده و پوشیده میکند او را زمین ششم پس میرود این روشنی

الذي ظهر في السماء وأما الفجر الثاني فهو انشقاق شفق

که ظاهر شده در آسمان و اما فجر ثانی پس آن شکافتن شفق

الشمس فهو بدو بياضها التي تحته الحمرة وهو الشفق

آفتاب است و آن ابتدای روشنی آنست که زیر او سرخی است و آن شفق

الثاني وهو أول سلطانها من آخر الليل وبعد طلوع قرص

دوم است و آن اول غلبه گشت و از آخر شب ... پس از بر آمدن قرص

الشمس وذلك أن الشمس إذا ظهرت على وجه أرض الدنيا

آفتاب است و آن اینست آفتاب هرگاه ظاهر شود بر روی زمین دنیا

التي هي السابعة وانحسر شعاعها من الفلك الأسفل وهو

که هفتم زمین است و پنهان شد شعاع آن از آسمان زیرین و آن

ذيل السماء سترت عنها الجبال والبحار والأقاليم العالية

دامن آسمان است پوشیده شد چشم او را کوهها و دریاها و اقلیمهای بلند

ظهر شعاعها منتشرا إلى وسط السماء عرضا مستطيرا

ظاهر شود شعاع او در حالیکه پراگنده باشد تا میانه آسمان پهن در کناره آسمان

والأول يسمى مستطيلا لأنه يظهر في وسط السماء طولا

و صبح اول نامیده میشود مستطیل یعنی دراز زیرا که ظاهر میشود در میانه آسمان دراز

ثم يذهب والثاني يظهر عرضا يستطير فيعم الأفق

پس دور میشود و دوم ظاهر میشود پهن در کناره آسمان پس در میگیرد کناره را و اطراف

وأرجاء السماء كلها وللشمس شفقان عند الغروب و

و همه کناره های آسمان را و مر آفتاب را دو شفق است وقت غروب و

شفقان عند الطلوع فصل وأما الظهر فأول وقتها

دو شفق وقت طلوع است و اما ظهر پس اول وقت آن

إذا زالت الشمس وآخره إذا صار ظل كل شيء مثله والأفضل

وقتی است که بگردد آفتاب و آخر آن وقتیکه گردد سایه هر چیز مانند آن و افضل

تعجيلها إلا في شدة الحر ويوم الغيم في حق من أراد الخروج

تعجیل است مگر در شدت گرمی و روز ابر در حق کسیکه خواهد بر آمدن

إلى الجماعة لقول النبي صلى الله عليه وسلم أبردوا بالظهر فإن شدة

بسوی جماعت از جهت قول نبی صلعم و در شدت سردی بگذارید ظهر را که شدت

الحر من فيح جهنم ولما روي عن بلال رضي الله عنه قال أذنت رسول

گرمی از دمیدن دوزخ است و از جهت آنکه مروی است از بلال رض گفت دانا کردم رسول

الله صلى الله عليه وسلم بصلاة الظهر فقال أبرد ثم أذنته ثانية فقال

الله صلعم را بنماز ظهر پس فرمود سرد کن پس اعلام کردم دوم بار پس

أبرد ثم أذنته ثالثة فقال أبرد حتى رأيت في الظل التلول

فرمود سرد کن پس اعلام کردم سوم بار پس فرمود سرد کن تا آنکه دیدیم در سایه تلها که ...

٨١٧

ثُمَّ قَالَ إِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا
پس فرمود که سختی گرمی از زبانه دوزخ است پس هرگاه سخت شد گرمی پس سردی بکنید
بَيَانُ مَعْرِفَةِ الزَّوَالِ إِنَّ الشَّمْسَ إِذَا وَقَفَتْ فَهُوَ قَبْلَ الزَّوَالِ
بیان معرفت زوال آنست که آفتاب هرگاه ایستاد پس آن قبل زوال است
فَإِذَا زَالَتْ أَقَلَّ الْقَلِيلِ فَذَلِكَ وَقْتُ الظُّهْرِ فَمِمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ
پس هرگاه زایل شد کم از کم پس این وقت ظهر است و آمده در حدیث
أَنَّ الشَّمْسَ إِذَا زَالَتْ بِمِقْدَارِ شِرَاكٍ فَذَلِكَ أَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ
که آفتاب هرگاه زایل شد بمقدار دوال نعلی پس این اول وقت ظهر است
فَإِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ فَهُوَ آخِرُ وَقْتِ الظُّهْرِ وَأَوَّلُ وَقْتِ
پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند او پس آن آخر وقت ظهر است و اول وقت
الْعَصْرِ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ ذَلِكَ فَقِسِ الظِّلَّ بِأَنْ تَنْصِبَ
عصر پس هرگاه خواستی که شناسی آنرا پس قیاس کن سایه را بانیکه نصب کنی
عُودًا أَوْ تَقُومَ قَائِمًا فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ مُسْتَوِيًا مُعْتَدِلًا
عمود را یا ایستاده شوی راست در جای از زمین هموار برابر
ثُمَّ عَلِّمْ عَلَى مُنْتَهَى الظِّلِّ بِأَنْ تَخُطَّ خَطًّا ثُمَّ انْظُرْ أَيَنْقُصُ أَوْ
پس نشان کنی بر منتهی سایه خود بانیکه بکشی خطی پس نظر کن آیا ناقص است یا
يَزِيدُ فَإِنْ رَأَيْتَهُ يَنْقُصُ عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ لَمْ تَزُلْ بَعْدُ وَإِنْ
زیاده پس اگر دیدی او را که ناقص شد دانستی که آفتاب زایل نگشته است هنوز و اگر
رَأَيْتَهُ قَائِمًا لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَذَلِكَ قِيَامُهَا وَهُوَ نِصْفُ
دیدی آنرا ایستاده نه زیاده شد و نه ناقص پس این قیام آفتاب است و آن منتصف
النَّهَارِ لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ حِينَئِذٍ فَإِذَا أَخَذَ الظِّلُّ فِي الزِّيَادَةِ
روز است جائز نیست نماز درین وقت پس هرگاه گرفت سایه در زیادتی
فَذَلِكَ زَوَالُ الشَّمْسِ فَقِسْ مِنْ حَدِّ الزِّيَادَةِ إِلَى الظِّلِّ
پس این وقت برگشتن آفتاب است پس اندازه کن از حد زیادتی تا سایه آنکه
الَّذِي قِسْتَ بِهِ طُولَ الظِّلِّ فَإِذَا بَلَغَ إِلَى آخِرِ طُولِهِ فَهُوَ آخِرُ
اندازه کرده بودی بآن درازی سایه را پس هرگاه رسید سایه تا آخر درازی او پس آن
وَقْتِ الظُّهْرِ فَإِذَا زَادَ شَيْئًا يَسِيرًا فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ
وقت ظهر است پس هرگاه زیاده شد چیزی اندک پس تحقیق در آمد وقت عصر تا آنکه
يَزِيدَ الظِّلُّ طُولَ ذَلِكَ الشَّيْءِ مَرَّةً أُخْرَى فَذَلِكَ آخِرُ وَقْتِ
زیاده شود سایه بمقدار درازی سایه اصلی بار دیگر پس این آخر وقت

العصر ثم يبقى وقت الضرورة الى قبيل غروب الشمس و

عصر است پس از باقی میماند وقت ضرورت تا وقت غروب آفتاب

كذلك تفعل بقيامك فتعلم على موضع ظلك فان نقص

همچنین بکنی با ایستادن خود پس نشان کنی جای سایه خود را پس اگر کم شد

علمت انه لم تزل الشمس وان وقفت فهو حال القيام و

بدانی تو که هنوز نگشته است آفتاب و اگر ایستاد پس آن حال ایستادن آفتاب است و

ان زاد فهو الزوال واما معرفة المثل بقيامك وطولك

اگر زیاده شد پس آن وقت برگشتن آفتاب است و اما دانستن مثل خود را با ایستادن خود و درازی خود

فان طولك سبعة اقدام بقدمك سوى قدمك الذي

پس درستی درازی تو هفت قدم است بقدم تو بجز آن قدم که تو

تقوم عليها فانك تقوم مستقبل الشمس بوجهك ثم

استاده میشوی بر او پس بدرستی تو استاده شوی روبروی آفتاب

تامر انسانا ان يعلم طرف ظلك بعلامة ثم تقيس من عقبك

فرمائی کسی را که نشان کند نهایت سایه ترا به نشانی پس قیاس کنی از پاشنه پای خود

الى تلك العلامة فان كان بينهما اقل من سبعة اقدام سوى

تا این علامت پس اگر باشد درمیان آن هردو نشان کمتر از هفت قدم غیر از مقدار

ما زالت الشمس عليه من الظل فتعلم انك في وقت الظهر

از سایه که گشته است آفتاب از او پس بدانی که تو در وقت ظهر هستی

وان وقت العصر لم يدخل بعد فاذا زاد الظل على سبعة

و وقت عصر نیامده است پس هرگاه زیاده شد سایه بر هفت

اقدامك علمت دخول وقت العصر فصل وهذا الذي

قدم تو دانستی که درآمد وقت عصر و این چیز

ذكرنا من الاقدام ونصب العمود يختلف في الشتاء والصيف

که یاد کردیم از اندازه اقدام و نصب عمود مختلف میشود در گرمی و سردی

فيزيد الظل وينقص فالزيادة تكون في الشتاء لان الشمس

پس زیاده میشود سایه و کم میشود پس زیاده باشد در زمستان زیرا که آفتاب

تكون في مسامتة الشخص لانها تسير في ذيل السماء ولا ترتفع

در برابر شخص زیرا که سیر میکند در دامن آسمان و بلند نمیشود

في الجو ونقصانه يكون في الصيف لان الشمس ترتفع الى

در میان آسمان و کمی آن باشد در گرمی زیرا که آفتاب بلند میشود

۸۱۹

الجو تشرق على الأشخاص لأنها أول ما تصعد تكون من
میانهٔ آسمان پس بر سر می آید مردم را زیرا که آفتاب اول بار که بر آید پیدا شد
جانب السماء فيمتد ظلها لمقابلة قرصها فكلما صعدت
در کنارهٔ آسمان پس دراز میشود سایه آن اشخاص در مقابله قرص آفتاب پس هر چند که
تقصر الظل إلى أن تنتهي في الارتفاع فتصير في كبد
کوتاه میشود سایه تا آنکه بنهایت رسد در بلندی پس میرسد در میانه
السماء وهو حالة قيامها فإذا أخذت في السير إلى وهو
آسمان و آن حال ایستادن آفتاب است پس وقتیکه گرفت آفتاب در نزول از وسط
النزول نحو مائلي مغربها فتأخذ الظل في الطول
آسمان بجانب مغرب پس میگیرد سایه در درازی و آن وقت
وكذلك يختلف في البلدان فما كان منها تحت وسط
و همچنین مختلف میشود بحسب شهرها پس آنچه باشد از آن شهرها در زیر میانه
الفلك كمكة وما حواليها من البلدان تقصر ظل الشمس فيه
آسمان مانند مکه و آنچه گرد آنست از شهرها کوتاه میباشد سایه در آنجا
حتى لا يبقى للشمس ظل أصلا وما كان بعيدا من وسط
تا آنکه باقی نمی ماند آفتاب را سایه هرگز و آنچه باشد دور از میانه
الفلك كخراسان وما والاها من النواحي فإن ظل الشمس
آسمان مانند خراسان و آنچه نزدیک اوست از نواحی که سایه آفتاب
يطول صيفا وشتاء فيكون صيفها كشتاء غيرها في طول
دراز میباشد در تابستان و زمستان پس باشد تابستان آن مانند زمستان جای دیگر در درازی
الظل فقد يزول في تلك البلاد فصل في معرفة الأقدام
سایه پس گاهی زوال میشود در این شهرها در بیان شناختن قدم ها
اعلم أن أقل ما تزول عليه الشمس على ما ذكره القدماء من
بدان که کمتر سایه اصلی که بر میگردد آفتاب بر او بر طریقه که ذکر کرده اند پیشینیان
أهل هذا العلم في حزيران على قدمين وأكثر ما تزول عليه
از اهل این علم در حزیران بر دو قدم است و اکثر سایه اصلی که زایل میشود آفتاب بر او
في كانون على ثمانية أقدام وتزول في أيلول على خمسة أقدام
در ماه کانون هشت قدم است و زایل میشود آفتاب در ماه ایلول بر پنج قدم است
وفي تشرين الأول على ستة أقدام وفي تشرين الآخر على
و در تشرین اول بر شش قدم است و در تشرین دوم

سبعة أقدام وفي كانون الأول على ثمانية أقدام وذلك
هفت قدم است و در كانون اول بر هشت قدم و اين

منتهى قصر النهار وطول الليل وهو أكثر ما تزول عليه الشمس
نهايت كوتاهى روز و درازى شب است و آن اكثر چيزيست كه بر آن زوال شود آفتاب

ثم ينقص الظل ويزيد النهار فتزول الشمس في كانون
پس كم ميشود سايه و دراز ميشود روز پس زوال ميشود آفتاب در كانون

الآخر على سبعة أقدام وتزول في شباط على ستة أقدام
آخر بر هفت قدم و زوال ميشود آفتاب در شباط بر شش قدم

وتزول في آذار على خمسة أقدام وذلك استواء الليل و
و زوال ميشود در آذار بر پنج قدم و اين وقت برابر شدن شب

النهار وتزول في نيسان على أربعة أقدام وفي أيار على
و روز است و زوال ميشود در ماه نيسان بر چهار قدم و در ماه ايار بر

ثلاثة أقدام وفي حزيران على قدمين فذلك منتهى طول
سه قدم و در ماه حزيران بر دو قدم پس اين وقت نهايت درازى

النهار وقصر الليل وهو أقل ما تزول الشمس عليه فيكون
روز و كوتاهى شب است و آن كمترين سايه است كه بر آن زوال شود آفتاب پس باشد

النهار خمس عشرة ساعة والليل تسع ساعات وتزول في
روز پانزده ساعت و شب نه ساعت و زوال ميشود در

تموز على ثلاثة أقدام وفي آب على أربعة أقدام وفي أيلول
تموز بر سه قدم و در ماه آب بر چهار قدم و در ايلول

على خمسة أقدام وفيه يستوي الليل والنهار وروي عن
بر پنج قدم و در وى برابر ميشود شب و روز و روايت كرده

سفيان الثوري أنه قال أكثر ما تزول عليه الشمس سبعة
سفيان ثورى گفت اكثر چيزيكه زوال ميشود آفتاب بر وى هفت

أقدام وأقل ذلك ما تزول على قدم واحد وعن عبد الله
قدم است و كمتر آن كه زوال ميشود بر يك قدم است و روايت از عبد الله

بن مسعود رض قال كانت صلاتنا الظهر مع رسول الله صلى الله عليه
بن مسعود گفت بود وقت نماز ظهر ما با رسول الله صلعم

في الصيف على ثلاثة أقدام إلى خمسة أقدام وفي الشتاء
در تابستان بر سه قدم تا پنج قدم و در زمستان

خمسة أقدام فصل وذكر بعضهم صفة أخرى

و ذکر کرده اند بعض ایشان صفت دیگر

فقال تزول الشمس في تسعة عشر يوما من آذار وظل

پس گفته اند گردیدن آفتاب در نوزده روز از ماه آذار و سایه

الإنسان ثلاثة أقدام وكذلك كل شيء تنصبه فإن

انسان سه قدم است و همچنین هر چیز که نصب کنی آن را که

الشمس تزول يومئذ وظل ذلك الشيء ثلاثة أسباعه

آفتاب برمیگردد آن روز در حالی که سایه آن چیز سه حصه از هفت حصه آن چیز است

ثم ينقص الظل قدما قدما حتى ينتهي طول النهار وقصر الليل

پس کوتاه میشود سایه اصلی از روی قدم تا آنکه بنهایت میرسد درازی نهار و کوتاهی لیل

في تسعة عشر من حزيران فتزول الشمس يومئذ وظل

در نوزده روز از حزیران پس برمیگردد آفتاب در آن روز و بحال آنکه سایه

الإنسان نصف قدم وذلك أقل ما تزول عليه الشمس ثم

آدمی نیم قدم است و این کمتر سایه ای چیست که میگردد بر او آفتاب پس

يزيد الظل فكلما مضت ستة وثلاثون يوما زاد الظل

زیاده میشود سایه اصلی پس هرگاه بگذرد سی و شش روز زیاده میشود سایه اصلی

قدما حتى يستوي الليل والنهار في تسعة عشر يوما من

از روی قدم تا برابر میشود شب و روز در نوزده روز از

أيلول فتزول الشمس يومئذ والظل على ثلاثة أقدام ثم

ایلول پس برمیگردد آفتاب در آن روز در حالی که سایه اصلی بر سه قدم است پس

يزيد الظل فكلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما

زیاده میشود سایه پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه اصلی از روی قدم

حتى ينتهي طول الليل وقصر النهار وذلك في تسعة عشر

تا آنکه بنهایت میرسد درازی شب و کوتاهی روز و این در نوزده

يوما من كانون الأول فتزول الشمس يومئذ على ستة

روز از کانون اول پس برمیگردد آفتاب در آن روز بر شش

أقدام ونصف قدم وذلك أكثر ما تزول الشمس عليه

قدم و نصف قدم و این اکثر چیزی است که برمیگردد آفتاب بر او

ثم كلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما حتى ينتهي

پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم تا آنکه بنهایت رسد

إلى تسعة عشر يوما من آزار فذلك استواء الليل والنهار
تا نوزده روز از آزار پس این استواء شب و روز است
وتزول الشمس على ثلاثة أقدام وذلك دخول الشمس في الصيف
و بر میگردد آفتاب بر سه قدم و این وقت در آمدن آفتاب است در تابستان
وزيادة الظل ونقصانه الذي ذكرنا في كل ستة و
و زیادة سایه و نقصان آن که ذکر کردیم ما او را در هر شش و
ثلاثين يوما قدم في الصيف والقيظ وزيادته في كل
سی روز یک قدم است در تابستان و خریف و زیادت آن سایه در هر
أربعة عشر يوما قدم في الربيع والشتاء فصل وقد
چهار ده روز یک قدم است در ربیع و زمستان و تحقیق
ذكر بعض شيوخنا لذلك صفة أخرى فهو أن قال تزول
ذکر بعض شیخ ما برای معرفت سایه طریق دیگر و آن اینکه گفته است که بر میگردد
الشمس في حزيران كله على ثلاثة أقدام والقدم سبع كل
آفتاب در حزیران همه بر سه قدم و قدم هفتم حصه
شخص منتصب وأول وقت العصر فيه تسعة أقدام و
شخص ایستاده است و اول وقت عصر در آن حزیران نه قدم است و
نصف وأول وقت الظهر في تموز كله أربعة أقدام و
نصف و اول وقت ظهر در تموز همه چهار قدم است و
أول وقت العصر فيه عشرة أقدام ونصف وأول وقت
اول وقت عصر در آن تموز ده قدم است و نصف و اول وقت
الظهر في آب كله خمسة أقدام وأول وقت العصر فيه
ظهر در آب همه پنج قدم است و اول وقت در آن آب
إحدى عشر قدما ونصف وأول وقت الظهر في أيلول
یازده قدم است و نصف قدم و اول وقت ظهر در ایلول
كله ستة أقدام وأول وقت العصر فيه اثنا عشر قدما
همه شش قدم است و اول وقت عصر در آن ایلول دوازده قدم
ونصف وأول وقت الظهر في تشرين الأول كله سبعة
و نیم قدم است و اول وقت ظهر در تشرین اول همه هفت
أقدام وأول وقت العصر فيه ثلاثة عشر قدما ونصف
قدم است و اول وقت عصر در تشرین اول سیزده قدم و نیم قدم است

وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي تَشْرِينَ الْآخِرِ كُلِّهِ ثَمَانِيَةُ أَقْدَامٍ وَ
واول وقت ظهر در تشرین آخر همه هشت قدم ست و
أَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَ
اول وقت عصر در آن چهارده قدم ست و نیم قدم
أَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُونَ الْأَوَّلِ كُلِّهِ عَشَرَةُ أَقْدَامٍ وَ
اول وقت ظهر در کانون اول همه ده قدم ست و
نِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ سَبْعَةَ عَشَرَ قَدَمًا سَوَاءً
نیم قدم و اول وقت عصر در کانون اول هفده قدم ست برابر
وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُونَ الثَّانِي كُلِّهِ تِسْعَةُ أَقْدَامٍ وَ
واول وقت ظهر در کانون ثانی همه نه قدم ست و
أَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ خَمْسَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ
اول وقت عصر در آن کانون پانزده قدم ست واول وقت ظهر
فِي شُبَاطَ كُلِّهِ سَبْعَةُ أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ
در شباط همه هفت قدم ست و نیم قدم واول وقت عصر
فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي
در شباط چهارده و نیم قدم ست واول وقت ظهر در
آذَارَ كُلِّهِ سِتَّةُ أَقْدَامٍ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ
آذار همه شش قدم ست واول وقت عصر در آذار دوازده
قَدَمًا وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي نَيْسَانَ كُلِّهِ أَرْبَعَةُ
قدم ست و نیم قدم واول وقت ظهر در نیسان همه چهار
أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ إِحْدَى عَشَرَ قَدَمًا
قدم ست و نیم واول وقت عصر در نیسان یازده قدم ست
وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي أَيَّارَ كُلِّهَا ثَلَاثَةُ أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ
واول وقت ظهر در آیار همه سه قدم ست و نیم قدم
وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ عَشَرَةُ أَقْدَامٍ فَهَذِهِ مَقَادِيرُ مَا
واول وقت عصر در آیار ده قدم ست پس این مقدارها سے سایہ [illegible] که
تَزُولُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي شُهُورِ السَّنَةِ كُلِّهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَمَا
بر میگردد آفتاب بر آن در ماههاے همه سال و خدا [illegible] داناتر ست
لَا نُدْرِكُهُ أَحَاسِنُنَا لَا تَنْتَهِي نَحْوَهُ عُلُومُنَا فَصْلٌ
که در نیابد اورا حسها [illegible] و نمیرسد [illegible] علوم ما

ومعرفة الزوال على هذه الصفات والتحديد ليس هو
دوانستن برگردیدن آفتاب بدین صفات و حدود نیست آن
بأهم حتم بل هي جهة من جهات الوصول الى معرفة الزوال
امر بسے واجب بلکه جهتیست از جهات رسیدن بمعرفت زوال
وليس كل أحد يدرك ذلك بل كل من غلب على ظنه ويقينه
ونیست هر یکے که دریابد این را بلکه هر کسی که غالب باشد بر ظن او و یقین او
زوال الشمس وجبت عليه فعل صلاة الظهر وذلك أن الناس
برگشتن آفتاب واجبست گزاردن بروے گزاردن نماز ظهر و آن اینست که مردم
في الأوقات على ثلاثة أضرب من فرضه اليقين وهو من
در دانستن اوقات بر سه گونه اند اول کسی که فرض او یقین است و آن کسی
يعرف الدقائق والساعات وسير الكواكب يستدل بذلك
که داند دقیقها و ساعتها و سیر ستارها را استدلال میکند باین بمعرفت
ليحصل له يقين الوقت ومن فرضه الاجتهاد والتقدير
تا حاصل شود او را یقین بدرآمدن وقت و دوم کسی که فرض او کوشش است و اندازه
بالعمل أو تقليد من يعمل وهم الصناع الجهال بالأوقات فإن
بکار خویش یا تقلید جماعتے که اعمال میکنند و ایشان اهل پیشه و حرفت اند که جاهل اند از علم اوقات
اجتهدوا وافتقدوا بأعمالهم مثل الخباز عادته أن يخبز
و کوشش کردند پس اندازه کردند وقت را بعملهاے خویش چنانچه نانپز عادت او انست که نان می پزد
الخبزتين أو ثلاثا الى الظهر أو الطحان يطحن القفيز الى
دو خبز یا سه خبز تا وقت ظهر یا آسیابان مے ساید یک پیمانه تا
الظهر استظهر بالتأخير وصلى لا سيما في يوم الغيم كأن
ظهر یاری جوید بتاخیر و بگذارد نماز ظهر را خاصه در روز ابر گویا که
الوقت يقصر بغيبة الشمس فيغفل الانسان عن مراعاة
وقت کوتاه میشود از جهت غایب بودن آفتاب پس غافل میشود آدمی از نگاه داشتن
الوقت أو يتشاغل عنه فإن سمع الأذان من عارف بالأوقات
وقت یا کار باز میدارد از نگاه داشت وقت پس اگر شنید اذان را از عارف وقت
أو من لا يؤذن الا باذن عارف الوقت يقوم للصلاة
یا از کسیکه شنید که او اذان نمیدهد مگر باذن کسیکه دانسته وقت است برخیزد از برای نماز
والثالث من فرضه التحري والتأخير بجهده الى أن يغلب
و قسم سوم کسی که فرض او شود و را فکر کردن و تاخیر بکوشش خود تا آنکه غالب شود

٨٢٥

فإن ظنّه دخول الوقت فهو المطمور والمحبوس في الأمكنة
پس گمان او در آمدن وقت و آن کسی است که پوشیده شده است و بند کرده شده در جایها که

التي لا يتوصل إلى معرفة الوقت بدلالة ولا خبر ولا سماع
که نتواند رسید بسوی شناختن وقت بدلیل و نه بخبر و نه بشنیدن

أذان لقول النبي صلى الله عليه إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم
اذان را از جهت فرموده نبی صلعم و هرگاه امر کنم شما را بکاری پس بیارید شما او را مقدور

فصل ومعرفة الزوال أمر يدق ويصعب وقد ورد
و دانستن برگشتن آفتاب از طریق تحقیق امر باریک است و دشوار و تحقیق وارد شد

في الحديث أن النبي صلى الله عليه سأل جبرئيل عم أزالت الشمس فقال
در حدیث بزرگ که نبی صلعم پرسید جبرائیل را علیه السلام آیا برگشته است آفتاب پس گفت

لا نعم فقال كيف هذا فقال من قولي لك لا نعم قطعت
نه آری پس فرمود چگونه است این جواب پس گفت از گفتن من ترا لا نعم سیر کرد

الشمس من الفلك خمسين ألف فرسخ فكان النبي صلى الله عليه
آفتاب از آسمان پنجاه هزار فرسنگ راه پس چنانستی که پیغمبر صلعم

سأله عن زوالها على علم الله تعالى لكن إنك إذا استقبلت
سوال کرده بود از گشتن آفتاب موافق علم خدا تعالی لیکن تو هرگاه باشد لیکن بدرستی که تو روی کنی

القبلة فكانت الشمس على حاجبك الأيمن في الصيف فقد
قبله را پس باشد آفتاب بر ابروی راست تو در تابستان پس بتحقیق

زالت بلا شك فصلّ الظهر فإذا صار ظل كل شيء مثله
برگشته است بلا شک پس بگذار ظهر را پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند آن

فهو وقت العصر فإذا كانت الشمس على حاجبك الأيسر في
پس آن وقت عصر است پس هرگاه باشد آفتاب برابر ابروی چپ تو در

الصيف وأنت مستقبل القبلة فاعلم أنها لم تزل بعد
تابستان هم و تو روبروی قبله باشی پس بدان که برنگشته است هنوز

فإذا كانت بين عينيك فهو قيامها واستواؤها في كبد
پس هرگاه باشد میان هر دو چشم تو پس آن قیام اوست و استوار او در میانه

السماء وقد يجوز أنها قد زالت إذا كان في أول الشتاء
آسمان و روا است احتمال که میان دو چشم باشد اگرچه برگشته است آفتاب و هرگاه باشد در اول

قصر النهار وأما إذا كانت في أول الشتاء على حاجبك
کوتاه باشد روز و اما هرگاه باشد در اول زمستان برابر ابروی راست تو

الايمن فيكون قد زالت في جميع الازمنة لانه اذا كانت

پس باشد تحقیق برگشته است در همه زمانه در تابستان و زمستان زیرا که هرگاه باشد

ذلك في الصيف فهو اول وقت الظهر وان كان في الشتاء

آن آفتاب برابر روی راست در تابستان پس آن در وقت ظهر است و اگر باشد در زمستان

فهو آخر وقت الظهر واذا كانت على حاجبك الايسر فقد

پس آن آخر وقت ظهر است و هرگاه باشد بر ابروی چپ تو پس تحقیق

يجوز انها قد زالت لقصر النهار في اول الشتاء ولا يجوز في

جایز است که آن آفتاب برگشته باشد از جهت کوتاهی روز در اول زمستان و روا نیست در

اول الصيف لامتداد النهار وطوله واذا كانت بين عينيك

اول تابستان از جهت درازی روز [illegible] وقتیکه باشد آفتاب میان دو چشم تو

في الشتاء فقد زالت بلا شك فاذا صارت الى حاجبك الايمن

در زمستان پس برگشته است بیشک پس وقتیکه برگردد بسوی ابروی راست تو در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وهذا لاهل اقليم العراق والخراسان

پس آن آخر وقت ظهر است و این حکم از برای اهل عراق و خراسان است ٨٢٦

الذين يصلون الى الركن الاسود وباب البيت من جهة

آنکسانی که میگذارند نماز را بسوی رکن اسود و در خانه کعبه از جانب

الكعبة واما اهل اليمن والمغرب ومن يليهم ففي ضد ذلك

کعبه و اما اهل یمن و مغرب و کسیکه متصل ایشان است پس خلاف این است

لانهم يصلون الى الركن اليماني ومؤخر الكعبة فلذلك

زیرا که ایشان میگذارند بسوی رکن یمانی و بسوی مؤخر کعبه پس از این جهت

اختلف التقدير فصل فاذا عرفت الزوال واردت ان

مختلف شد تقدیر [illegible] پس هرگاه شناختی زوال را و خواستی که

تعرف القبلة فاجعل ظلك على يسارك فانك تكون حينئذ

بشناسی قبله را پس بگردان سایه خود را جانب چپ خویش که تو این هنگام

مستقبل القبلة فاعلم ذلك مختصرا بلا تعب وانما طولت

مستقبل قبله باشی پس بدان این که مختصر است بی رنج و جز اینکه دراز کردم

في ذكر معرفة الزوال لانه اشكل الاوقات وادقها وقد

در ذکر معرفت زوال زیرا که آن مشکلترین اوقات و باریکترین آنهاست

ورد ذكر الاقدام في خبر ابن مسعود رض والتنبيه على

وارد شد ذکر قدمها در خبر ابن مسعود [illegible] آگاهانیدن بر

معرفة ذلك على ما تقدم بيانه والله اعلم فصل واما
شناخت او بر طریق که گذشت بیان او با الله … واما

وقت العصر فاوله على ما ذكرنا ادنى زيادة على المثل وآخر
وقت عصر پس اول او چنانچه بیان کردیم وقتی زیاده بود سایه بر چیز مثل او و آخر

وقتها اذا صار الظل مثليه ووقت الضرورة الى قبل ان
وقت آن هرگاه باشد سایه هر چیز دو چند آن و وقت ضرورة تا پیش از

تغيب الشمس وقد تقدم ذكره والافضل تعجيلها فصل
غایب شدن آفتاب و تحقیق وقت ذکر او و افضل در آن شتابیدن وی است

واما صلوة المغرب فاذا غربت الشمس وهو اذا تدلى حاجب
واما نماز مغرب پس هرگاه غروب شود آفتاب و آن اینست که هرگاه بند شود حاجب

الشمس الاعلى وهو غيبتها عن الابصار دخل وقتها ولها
اعلی آفتاب و آن پوشیده شدن آفتاب است از دیدها آمد وقت او و مر او را

وقتان احدهما الغروب والثاني غيبوبة شفق الشمس و
دو وقت است یکی غروب و دوم فرو رفتن شفق آفتاب و

هو الحمرة في اصح الروايتين فصل فاذا غاب الشفق
آن سرخی است در اصح روایتها پس هرگاه غایب شود شفق

دخل وقت العشاء الآخرة ووقت الفضيلة ممتد الى ثلث
درآمد وقت عشاء آخره و وقت فضیلت و ثواب یافتن تا سیوم حصه

الليل في احدى الروايتين والثانية الى نصف الليل ووقت
شب در یکی از دو روایت و در روایت ثانی تا نصف شب و وقت

العذر والضرورة ما لم يطلع الفجر الثاني ولها اسمان
عذر و ضرورت تا بر آمدن صبح ثانی است و مر او را دو نام است

احدهما عتمة والثاني العشاء الآخرة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال
یکی عتمه و دیگر عشاء آخره زیرا که نبی … فرمود

لا يغلبنكم الاعراب على اسم صلاتكم هذه يسمونها ولا تفقهم
غالب نشوند شما را اعراب … نماز شما که این است چنانچه اعراب آن نماز را عتمه

في ذلك والافضل تاخيرها الى آخر وقتها وهو ثلث الاول
در این نام و بهتر است تاخیر آن تا آخر وقت آن و آن سیوم حصه اول است

او النصف الاول على ما ذكرنا وافضل ما صليت اذا غابت
یا نصف اول چنانچه ذکر کردیم و بهتر اوقات که گزارده شود نماز در آن وقتیست که

٨٢٧

البياض الغربي واظلم مكانه وهو الشفق الثاني فيؤخر
سفیدی کہ در جانب مغرب است وتاریک شود جای او وآن سفیدی شفق دومی است پس تاخیر

الى ربع الليل او الثلث او النصف كل ذلك ما لم ينم المصلي
تا چهارم حصه شب یا سوم حصه یا نصف همه این اوقات فضل وقت است که خواب نکند مصلی

قبل ان يصليها فانه يكره النوم عنها فمن خاف غلبة
پیش از آنکه بگذارد نماز را که مکروه است خواب پیش از و پس اگر کسی خوف کرد غلبه

النوم فالافضل ان يصليها ثم ينام وهذا الافضل عند
خواب را پس بهتر آنست که بگذارد آنرا پستر خواب کند و این جهت افضل نزد

الشافعي ره ان يصلي في اول الوقت وانما قلنا الافضل
شافعی رحمه الله آنست که بگذارد در اول وقت و جز این نیست که گفتیم افضل

تأخيرها لان النبي صلى الله عليه وسلم قال اعتموا بالعتمة وخرج صلى الله عليه وسلم
تاخیر آنست زیرا که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود در تاریکی بگذارید نماز عشاء را و بر آمد

ليلة وقد اعتم فقال لولا ان اشق على امتي لامرتهم ان
شبی و حال آنکه تاخیر کرده بود عشاء را پس فرمود اگر دشوار نمیدانستم بر امت خود هر آینه حکم

يصلوها هكذا فالنبي صلى الله عليه وسلم امرها وحث على تاخيرها فصار
گزاردن آنرا این چنین پس نبی صلی الله علیه وسلم موخر کرد آنرا و بر انگیخت بر تاخیر او

واما السنن الراتبة مع هذه الصلوات الخمس فثلاث عشر
واما سنتهای مواظبه با این نمازهای پنجگانه پس سیزده

ركعة ركعتان قبل صلوة الفجر وركعتان قبل الظهر وركعتان
رکعت است دو رکعت پیش از نماز فجر و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت

بعدها وركعتان بعد المغرب وركعتان بعد عشاء الاخرة
بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشای آخر

ويوتر بثلاث وهو مخير ان شاء صلاها بتسليمة واحدة
و وتر گزارد به سه رکعت و آن مخیر است اگر خواهد گزارد آنرا بیک سلام

كصلوة المغرب وان شاء فصل بينها فيسلم عن ركعتين
مانند نماز مغرب و اگر خواهد جدا کند میان آنها پس سلام دهد از دو رکعت

ويوتر بالاخرة وهو الافضل يقرء في الاولى من الثلاث
و طاق کند باخره و آن افضل است پس بخواند در اولی از سه رکعت

بعد الفاتحة سبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بقل يا ايها
بعد فاتحه سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دومی قل یا ایها الکافرون

الكافرون وفي الثالثة بقل هو الله احد ويقرأ في اول
و در سوم قل هو الله احد و بخواند در اول
الركعتين من سنة الفجر بقل يا ايها الكافرون وفي الثانية
دو رکعت از سنت فجر قل يا ايها الکافرون و در ثانيه
بقل هو الله احد ويستحب فعلهما في منزله ثم يخرج
قل هو الله احد و مستحب است ادای آنها در منزل خود پس بر آید
ويستحب الاشتغال بذكر الله عز وجل وترك الكلام الا
و مستحب است مشغول شدن بذکر خدای تعالی و ترک کردن سخن مگر
ان يكون واجبا بعد ان يصليهما حتى يدخل في الفريضة
آنکه باشد واجب پس آنکه بگذارد آنها را تا آنکه در آید در فريضه
والقراءة في الركعتين بعد المغرب كالقراءة في ركعتي
و قرائت در دو رکعت سنت بعد مغرب همچو قرائت در دو رکعت سنت
الفجر روي عن ابن عمر رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فجر مرويست از ابن عمر رض که گفت شنيدم رسول الله را
اكثر من عشرين مرة يقرأ في الركعتين بعد المغرب قل
اکثر از بيست بار که ميخواند در دو رکعت بعد از مغرب قل
يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وروي عن طاوس انه
يا ايها الکافرون و قل هو الله احد و مرويست از طاوس که
كان يقرأ في الاولى منهما امن الرسول وفي الثانية قل هو
بود که ميخواند در اول از آن رکعت آمن الرسول و در ثانيه قل هو
الله احد ويستحب تعجيلهما لما روي عن حذيفة رض عن النبي
الله احد و مستحب است تعجيل آنها از جهت آنکه روايت کرد حذيفه رض از نبي
صلى الله عليه وسلم انه قال عجلوا بالركعتين بعد المغرب لترفعهما
که زود بگذاريد دو رکعت بعد نماز مغرب تا بردارند آنرا
الملائكة مع المكتوبة ويستحب تخفيفهما لذلك وفي حديث
ملائکه بهمراه فرض مستحب است تخفيف آن از اين جهت و در حديث
آخر قال صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد المغرب قبل ان يتكلم
ديگر هر که گزارد دو رکعت بعد مغرب پيش از آنکه کلام کند
رفعت صلاته في عليين وفيما ما يدل على استحباب
برداشته شود نماز او در عليين و در آنچه دلالت کند بر استحباب

تطويلها وهو ما روي عن ابن عباس رض انه قال كان

دراز کردن قرائت در آن دو رکعت و آن چیزیست که مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود

رسول الله صلى الله عليه يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب

رسول الله صلعم دراز میکرد قرائت را در دو رکعت بعد مغرب

حتى يتفرق اهل المسجد وروي كذلك عن حذيفة رض انه

تا آنکه پراگنده میشدند اهل مسجد و مرویست همچنین از حذیفه رض که

قال اتيت رسول الله صلى الله عليه فصليت معه صلاة المغرب

گفت آمدم رسول الله صلعم را پس گزاردم با او نماز مغرب را

ثم قام فصلى الى العشاء الاخرة ثم انتقل الى منزله وقد

پستر ایستاد پس گزارد تا عشاء آخر پس نقل کرد بسوی منزل خود و تحقیق

ورد ايضا ان الاستحباب في فعلهما في المنزل وهو ما

وارد شده است نیز که استحباب در گزاردن آن سنتها در منزل خود است و آن چیزیست که

روي عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه كان يصلي

مرویست از عائشه رض که گفت نبی صلعم بود که میگزارد

الركعتين اللتين بعد المغرب في بيتها وكذلك عن ام

دو رکعت را که بعد از مغرب است در خانه خود و همچنین از ام

حبيبة رض وروي عن ابن عمر رض قال كان رسول الله صلى الله عليه

حبیبه رض مرویست از ابن عمر رض گفت بود رسول الله

لا يصلي الركعتين بعد المغرب الا في بيته وروى سهل

نمیگزارد دو رکعت بعد مغرب را مگر در خانه خود و روایت کرد سهل

بن سعد الساعدي رض قال لقد ادركت زمان عثمان

بن سعد ساعدی رض گفت هر آینه دریافتم زمانه عثمان را

بن عفان رض وانه ليسلم من المغرب وما ارى رجلا واحدا

رض و او سلام میداد از نماز مغرب و نمی دیدم هیچ کس را

يصليهما يعني الركعتين بعد المغرب في المسجد بل كانوا

که گزارده باشد آن دو رکعت را بعد مغرب در مسجد بلکه بودند

يبتدرون باب المسجد يخرجون فيصلونهما في بيوتهم

که سبقت میکردند در مسجد بیرون آیند پس میگزاردند آن را در خانهای خود

فصل في فضائل الصلوات الخمس روي عن ابي سلمة

در فضایل نماز پنجگانه مرویست از ابی سلمه رض

عن ابي هريرة رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ارأيتم لو

از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود آیا دیدید شما اگر باشد

ان نهرا بباب احدكم يغتسل كل يوم منه خمس مرات هل

نهری بدروازه یکی که غسل کند هر روز از آن پنج بار آیا

يبقى من درنه شيء قالوا لا قال فذلك مثل الصلوات الخمس

باقی ماند از چرک او چیزی گفتند نه فرمود پس این مثل صلوة خمسه است

يمحو الله تعالى بهن الخطايا وعن ابي ثعلبة القرظي قال

محو میکند خدا بآن خطاها را و مروی است از ابی ثعلبه القرظی رح گفت

سمعت عمر بن الخطاب رض يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحترقون

شنیدم عمر بن خطاب را رض که میفرمود فرمود رسول الله صلعم میسوزید

فاذا صليتم الصبح غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزاردید صبح را میشوید نماز چیزی را که پیش از آن بوده پس میسوزید

فاذا صليتم الظهر غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزاردید ظهر را میشوید نماز چیزی را که باشد پیش از آن پس میسوزید

فاذا حضرت صلوة العصر فصلوا غسلت ما كان قبلها

پس هرگاه حاضر شود نماز عصر پس گزاردید میشوید نماز چیزی را که بوده پیش

حتى ذكر صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس وعن الحارث مولى عثمان

تا آنکه ذکر کرد رسول الله صلعم نماز پنجگانه را و مروی است از حارث مولی عثمان

بن عفان رض قال جلس عثمان بن عفان رض ثم دعا بماء

گفت نشست عثمان بن عفان رض پس طلب کرد آب را

فتوضأ ثم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وضوئي

پس وضو کرد پس گفت دیدم رسول الله صلعم را که وضو میکرد مانند وضو کردن من

هذا ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى الظهر

این پس گفت هر که وضو کرد مانند وضو کردن من این پس ایستاد و گزارد ظهر را

غفر له ما بينها وبين صلاة الظهر ثم صلى المغرب

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن ظهر و نماز صبح است پس گزارد مغرب را

غفر له ما بينها وبين صلاة العصر ثم صلى العشاء الآخرة

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان ظهر و درمیان عصر است پس گزارد عشاء آخر را

غفر له ما بينها وبين صلاة المغرب ثم لعله يبيت و

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان عشا و مغرب است پس شاید او خواب کند و

ثم رجع ليلة ثم اذا قام فصلى الصبح غفر له ما بينهما وبين

صلاة عشاء الآخرة فان الحسنات يذهبن السيئات

نماز عشاء آخر است که نیکوییها می برد بدیها را

قالوا هذه الحسنات فما الباقيات الصالحات قال سبحان

گفتند یاران این است حسنات پس چیست باقیات صالحات گفت این کلمات

الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة

الا بالله العلي العظيم وعن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده

قال قال رسول الله صلى الله عليه الصلوة مرضاة الرب و

الملائكة وسنة الانبياء صلوات الله عليهم ونور المعرفة

فرشتها و سنت پیغمبران است و نور معرفت

واصل الايمان واجابة الدعاء وقبول الاعمال وبركة في

الرزق وراحة الابدان وسلاح الاعداء وكراهية الشيطان

وشفيع بين صاحبها وبين ملك الموت وسراج في قبره

وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير ومونس وزائر في

قبره الى يوم القيمة فاذا كان يوم القيمة كانت الصلاة

ظلا فوقه وتاجا على راسه ولباسا على بدنه ونورا يسعى

بين يديه وسترا بينه وبين النار وحجة المؤمنين

بين يدي الرب عز وجل وثقلا في الميزان وجوازا على

الصراط ومفتاحا للجنة لأن الصلاة تسبيح وتحميد و
صراط را و کلید دروازه جنت است زیرا که نماز تسبیح است و ثنا گفتن و
تقديس وتعظيم وقراءة ودعاء وإن أفضل الأعمال كلها
خدا که منسوب کردن و به بزرگی نسبت کردن و خواندن قرآن و خواستن حاجتها و افضل ترین همه اعمال
الصلوة لوقتها وعن ابن عمر رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
نماز است که بر وقت گزارده شود و مرویست از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را
يقول الصلوة الخمس عماد الدين لا يقبل الله الإيمان إلا بالصلاة
که میفرمود نماز پنجگانه ستون دین است نپذیرد خدا ایمان را مگر به نماز
وعن أنس بن مالك رض قال قال رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم كم افترض
و مرویست از انس بن مالک رض گفت گفت مردی یا رسول الله چند چیز فرض کرده است
الله عز وجل على عباده من الصلوات قال خمس صلوات قال هل
خدای عز و جل بر بندگان خود از نماز فرمود ۵ نماز پنجگانه گفت آیا
قبلهن أو بعدهن شيء قال افترض الله على عباده صلوات خمسا
پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی هست گفت ۵ فرض کرده است خدای تعالی بر بندگان خود
قال ليس قبلهن أو بعدهن شيء فحلف الرجل بالله لا يزيد
گفت نیست پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی از نماز پس سوگند کرد آن مرد بخدای تعالی که زیاده نکنم
عليهن ولا ينقص منهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن صدق
بر اینها و کم نکنم ازان پس فرمود رسول الله صلعم اگر راست گفت
دخل الجنة وعن تميم الداري رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
در آید در بهشت و مرویست از تمیم داری رض گفت که رسول الله صلعم فرمود
أول ما يحاسب به العبد يوم القيمة صلاته فإن أكملها
اول چیزی که حساب کرده شود بان بنده روز قیامت نماز است پس اگر کامل کرده باشد نماز را
كتبت له كاملة وإن لم يكن أكملها قال الله عز وجل للملائكة انظروا
نوشته میشود مر او را نماز کامل و اگر کامل نکرده است فرماید خدا فرشتگان را که ببینید
هل تجدون لعبدي من تطوع فأكملوا له ما ضيعه من ذلك
آیا در مییابید بنده مرا از نفل چیزی پس کامل کنید آن نماز را به آنچه ضایع کرده ازان
وعن أنس بن حكيم الضبي قال قال أبو هريرة رض إذا أتيت أهلك
و مرویست از انس بن حکیم ضبی گفت گفت ابو هریره رض هرگاه آمدی اهل خود را
فأخبرهم أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول أول ما يحاسب
پس خبر ده ایشان را که شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود که اول چیزی که حساب کرده شود

بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَلَاتُهُ الْمَكْتُوْبَةُ فَاِنْ اَتَمَّهَا وَاِلَّا قِيْلَ انْظُرُوْا

آن بنده روز قیامت نماز فرضیه اوست پس اگر کامل کرد آنرا و اگر نه گفته میشود

فَاِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ اُكْمِلَتْ لَهُ الْفَرِيْضَةُ بِهَا ثُمَّ يُفْعَلُ بِسَائِرِ

پس اگر باشد مراورا نفل ها کامل کرده میشود مراورا فریضه بآن پس کرده میشود بهمه

الْاَعْمَالِ كَذٰلِكَ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اعمال همچنین و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

اَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ وَاَوَّلُ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ تَعَالٰى

اول چیزے که حساب کرده میشود بآن بنده نماز است و اول چیزیکه فرض گردانیده است خدای

عَلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الصَّلٰوةُ فَصْلٌ فِي الْخُرُوْجِ اِلَى الْمَسْجِدِ وَفَضْلِ

بدین امت نماز است در خروج بسوے مسجد و فضیلت

الْجَمَاعَةِ وَالْخُشُوْعِ فِي الصَّلٰوةِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ اِنَّ

جماعت و خشوع در نماز مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت که

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَالْفَذِّ سَبْعٌ وَعِشْرُوْنَ

رسول الله صلعم فرمود فرق میان نماز جماعت و تنها بیست و هفت

دَرَجَةً وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِذَا

درجه است و مرویست از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هرگاه

تَوَضَّاَ الْعَبْدُ ثُمَّ خَرَجَ اِلَى الْمَسْجِدِ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ

وضو کند بنده پس برآید بسوے مسجد مینویسد خدای تعالی مراورا به هر

خَطْوَةٍ حَسَنَةً وَمَحٰى عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَلَيَسْتَبْشِرُ

قدم نیکوی و محو میکند ازو بدی و برمیدارد اورا درجه و شاد میشود

اللّٰهُ تَعَالٰى كَمَا يَسْتَبْشِرُ بِالْغَائِبِ الطَّوِيْلِ غَيْبَتُهُ اِذَا قَدِمَ عَلٰى

خدای تعالے چنانچه شاد میشوند بغایب که دیر غایب بوده باشد هرگاه باید بر

اَهْلِهِ وَعَنْ اَبِيْ عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ

اهل خود و مرویست از ابی عثمان نهدی از سلمان رض گفت فرمود رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ تَوَضَّاَ فِيْ بَيْتِهِ فَاَحْسَنَ

الله صلعم میفرماید خدا تعالی هر که وضو کرد در خانه خود پس نیکو کرد

الْوُضُوْءَ ثُمَّ زَارَنِيْ فِيْ بَيْتٍ مِنْ بُيُوْتِيْ فَاَتَانِيْ زَائِرًا وَحَقٌّ

وضو را پس زیارت کرد مرا در خانه از خانهاے من پس آمد مرا زیارت کننده

عَلَى الْمَزُوْرِ اَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ وَعَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ

بر زیارت کرده شده که گرامی دارد زیارت کننده خود را و مرویست از سالم بن عبد الله از پدر خود از

عمر بن الخطاب رض قال جاء جبرئيل عليه السلام الى النبي صلى الله عليه

عمر بن خطاب گفت آمد جبرئیل ... بسوی نبی ...

فقال بشر المشائين في ظلم الليل الى المساجد بالنور التام يوم

پس فرمود شادمان سازنده گان ... در تاریکیهای شب بسوی مسجدها بنور تمام روز

القيمة وعن ابي الدرداء رض عن النبي صلى الله عليه انه قال من مشى

قیامت و مرویست از ابی درداء از نبی ... که فرمود هر که رود

في ظلم الليل الى المساجد آتاه الله تعالى نورا يوم القيمة

در تاریکیهای شب بسوی مسجدها ببخشد خدای تعالی او را نور بروز قیامت

وعن ابي سعيد الخدري رض انه سمع رسول الله صلى الله عليه يقول

و مرویست از ابی سعید خدری رض که شنید رسول الله ... که میفرمود

صلوة الجماعة تفضل على صلاة الفذ بخمس وعشرين درجة

نماز جماعت فضیلت دارد بر نماز تنها بست و پنج درجه

وعن نافع عن ابن عمر رض قال ان رسول الله صلى الله عليه قال ما بين

و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت که رسول الله ... فرمود فرق میان

صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرون درجة وعن انس بن

نماز جماعت و تنها بست و هفت درجه است و مرویست از انس بن

مالك رض قال ان رسول الله صلى الله عليه قال يا عثمان بن مظعون

مالک رض گفت که رسول الله ... فرمود ای عثمان بن مظعون

من صلى الصبح في جماعة كانت له حجة مبرورة وعمرة

هر که گزارد نماز صبح را در جماعت باشد مر او را حج مبرور و عمره

متقبلة يا عثمان من صلى الظهر في جماعة كان له خمس و

مقبول کرده شده ای عثمان هر که گزارد ظهر را در جماعت باشد مر او را بست و

عشرون صلاة كلها مثلها وسبعون درجة في جنات

پنج نماز همه مانند اول که جماعت گزارد و هفتاد درجه در جنات

الفردوس يا عثمان من صلى العصر في جماعة ثم ذكر الله تعالى

الفردوس ای عثمان هر که گزارد عصر را در جماعت پس یاد کرد خدای تعالی را

حتى تغرب الشمس فكانما اعتق نسمة من ولد اسمعيل مع

تا آنکه فرو رود آفتاب پس گویا که آزاد کرد یک نفس را از اولاد اسمعیل

كل رجل منهم اثنا عشر الفا يا عثمان من صلى المغرب في

هر مرد ازیشان دوازده هزار ای عثمان هر که گزارد نماز مغرب را در

جماعة كانت له خمس وعشرون صلاة كلها مثلها وسعود

بجماعت باشد مر او را بیست و پنج نماز همه مانند اول که بجماعت گزارده باشد و بهشتاد

درجة في جنات عدن يا عثمان من صلى العشاء الآخرة في

درجه درجات عدن ای عثمان هر که گزارد عشاء آخر را در

جماعة فكأنما قام ليلة القدر ويستحب للرجل إذا أقبل إلى

جماعت پس گویا ایستاد شب قدر و مستحب است مرد را که هرگاه آید بسوی

المسجد أن يقبل بخوف ووجل وخشوع وخضوع وأن تكون

مسجد اینکه روآرد بخوف و ترس و فروتنی و اینکه باشد

عليه السكينة والوقار وأن يحدث لنفسه فكرا وأدبا غير

بر او آرام و وقار و اینکه در دل آرد فکر و ادب غیر

ما كان عليه وفيه قبل ذلك من حالات الدنيا وأشغالها

که بوده است بر او و در وی پیش از این از حالات دنیا و اشغال آن

وليخرج برغبة ورهبة وذل وتواضع وانكسار من غير

و باید برآید برغبت و ترس و خواری و تواضع و فروتنی از غیر

عجب وتكبر وافتخار ورؤية النفس والخلق وينوي بذلك

عجب و تکبر و افتخار و رؤیت نفس و خلق و نیت کند بدین

التوجه إلى الله عز وجل إلى بيت من بيوته التي أذن الله أن

روآوردن بسوی خدای تعالی بسوی خانه از خانهای که اذن کرده است خدا تعالی که

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال

بلند کرده شود و یاد کرده شود در آنجا نام او تسبیح گفته شود مر او را در آنجا بگاه و شبانگاه مردان

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله فما أدركت من الصلاة

که غافل نمی‌کند ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا پس هر چه دریابد از نماز

صل مع الجماعة وما فاته فقضه لما جاء في الحديث عن أبي هريرة

گزارد با جماعت و هرچه فوت کرد آنرا قضا کند چنانکه آمده است در حدیث از ابوهریره

رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه إذا جاء أحدكم وقد أقيمت

رض که گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه بیاید یکی از شما و حال آنکه برپا کرده شد

الصلاة فليمش على هيئته فليصل ما أدرك وليقض ما سبقه وفي لفظ الآخر فليمش وعليه

السكينة والوقار وليجد الرغبة في المواظبة على العبادة ليداومه عليها لأن ذلك يستقطر

مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَبْعُدُهُ مِنْ قُرْبِهِ وَيَهْجُمُ عَلَيْهِ مَالَتُهُ

از چشم خدا تعالی و دور میسازد او را از قرب او و میکند براو حالت او را

وَيُزِيلُ نُورَ بَصِيرَتِهِ وَحَلَاوَةَ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنْ قَبْلُ فِي عِبَادَتِهِ

و دور میکند نور بصیرت او و لذت چیزیکه مییافت از پیش در عبادت خود

وَيُكَدِّرُ صَفَاءَ مَعْرِفَتِهِ وَيَرُدُّ عَلَيْهِ عَمَلَهُ وَيَقْصِمُ لِأَنَّهُ

و تیره میشود صفا معرفت او و رب او قات باز گردانیده شد و میداد عمل او و شکسته میشود

رُوِيَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَقْبَلُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ عَمَلًا حَتَّى

مروی است که او تعالی قبول نمیکند از متکبران عملی

يَتُوبُوا فَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ أَحْيَا

توبه کنند و تحقیق آمده است در حدیث که ابراهیم خلیل الرحمن زنده داشت

لَيْلَةً فَلَمَّا أَصْبَحَ أَعْجَبَ بِقِيَامِ لَيْلِهِ فَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ رَبُّ

شبی را پس هرگاه صبح کرد عجب کرد بقیام شب خود پس فرمود بهترین پروردگاران

إِبْرٰهِيمَ وَنِعْمَ الْعَبْدُ إِبْرٰهِيمُ فَلَمَّا كَانَ غَدَاؤُهُ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا

ابراهیم است و بهترین بندگان ابراهیم است پس هرگاه شد چاشتگاه او نه یافت هیچ کسی را

يَأْكُلُ مَعَهُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ غَيْرُهُ فَأَخْرَجَ

که خورد با او و بود که دوست میداشت که بخورد با او غیر او پس برآورد

طَعَامَهُ إِلَى الطَّرِيقِ لِيَمُرَّ بِهِ مَارٌّ فَيَأْكُلَ مَعَهُ فَنَزَلَ مَلَكَانِ مِنَ

طعام را در راه تا گذرد بآن گذرنده پس بخورد با او پس فرود آمدند دو فرشته از

السَّمَاءِ فَأَقْبَلَا نَحْوَهُ فَدَعَاهُمَا إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَدَاءِ

آسمان پس آمدند بسوی او پس طلب کرد ایشانرا ابراهیم عم بسوی غذا

فَأَجَابَاهُ فَقَالَ لَهُمَا تَقَدَّمَا بِنَا إِلَى هٰذِهِ الرَّوْضَةِ فَإِنَّ فِيهَا

پس قبول کردند ایشان آنرا پس گفت ایشانرا بیائید با ما بسوی این روضه پس در وی

عَيْنًا وَفِيهَا مَاءٌ فَنَتَغَدَّى عِنْدَهَا فَتَقَدَّمُوا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا

چشمه است و درین آبست پس غذا خوریم نزدیک او پس آمدند بسوی روضه پس ناگاه

الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَلَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَى إِبْرٰهِيمَ

چشمه تحقیق خشک و رفته بود و نبود در او آب پس سخت شد این بر ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ إِذْ لَمْ يَرَ فِيهَا مَاءً فَقَالَا لَهُ يَا

عم و حیا کرد از آنچه گفته بود چونکه ندید چشمه آب پس گفتند مر او را ای

إِبْرٰهِيمُ فَادْعُ رَبَّكَ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِيدَ الْمَاءَ فِي الْعَيْنِ فَدَعَا اللّٰهَ

ابراهیم پس دعا کن پروردگار خود را و بخواه از وی که باز گرداند آب را در چشمه پس دعا کرد خدا را

عز وجل فلم يرد شيئا فاشتد ذلك عليه فقال لهما ادعوا

ابراهیم پس باز نیامد چیزے پس دشوار آمد این بر ابراهیم ع پس گفت ایشان را دعا کنید

الله فدعا احدهما فرجع الماء في العين ثم دعا الآخر فاقبلت

خدا تعالی را پس دعا کرد یکی از ایشان پس بازآمد آب در چشمه پس دعا کرد دیگر پس پیش آمد

العين فاخبراه انهما ملكان وان اعجابه بقيام ليلة رد

چشمه پس خبر داد او را که ایشان فرشتگانند و تحقیق عجب او بقیام شب بازگردانید

دعاءه عليه فلم يستجب له فاذا كان هذا فعله عز وجل

دعای او را برو پس قبول کرده نشد او را پس هرگاه باشد اینکه کرد پروردگار

بخليله ابراهيم فكيف فعله بغيره بل يعتقد العبد ان جميع ۸۱۲

بخلیل خود ابراهیم ع پس چگونه کرده باشد بغیر او بلکه در دل دارد بنده که همه

ما هو فيه من الطاعة والمساعدة عليها توفيق من الله و

آنچه در وی است از طاعت و چیزیکه یاری او بوده او توفیق است از خدا تعالی و

نعمة وفضل ورحمة ومنة فليقم بين يديه عز وجل مجرما

نعمت است و فضل و رحمت و منت پس باید که بایستد پیش پروردگار عز وجل با جرم

خاضعا ذليلا كأنه يشاهده كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اعبد ۸۳۸

و فروتن و خوار گویا که می بیند او را چنانچه فرموده است ع عبادت کن

الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وقد ورد في الحديث

پروردگار را گویا که می بینی او را اگر نمی بینی تو او را پس او می بیند ترا و تحقیق وارد شده

ان الله عز وجل اوحى الى عيسى ابن مريم عليهما السلام اذا قمت

که الله تعالی وحی فرستاد بسوے عیسی ع هرگاه بایستی

بين يدي فقم مقام الخائف الذليل الذام لنفسه فانها

پیش من پس بایست بجاے ترسنده خوار و نکوهنده نفس خود را پس بدرستیکه آن

اولى بالذم واذا دعوتني فادعني واعضاؤك تنتفض

بهتر است بنکوهش و هرگاه دعا کنی مرا پس دعا کن بر آنکه اعضای تو از هم جدا شود

كذلك روي ان الله تعالى اوحى مثل ذلك الى موسى عليه السلام

همچنین روایت است که الله تعالی وحی فرستاد همچنین بسوے موسی ع

وروي ان ابن سيرين رض كان اذا قام الى الصلاة ذهب دم

و روایت است که ابن سیرین رض بود هرگاه که ایستاد بسوے نماز میرفت خون

وجهه خوفا من الله عز وجل وفرقا منه وكان مسلم بن

روی او از ترس خدا تعالی و از ترس او و بود مسلم بن

يسار إذا دخل في الصلوة لم يسمع حسًا من صوت ولا
بیسار هر وقتیکه می درآمد در نماز نمی شنید آوازی را ندیگر
غيره اشتغالا بالصلوة وخوفا من الله عز وجل وقال عامر
دیگر را از جهت اشتغال خود بنماز و خوف از خدا تعالی و گفت عامر
بن عبد قيس لأن تختلف الخناجر بين كتفي أحب إلي من
بن عبد قیس هر آینه زدن خنجرها میان هر دو بازوی من دوست تر است مرا از
أن أتفكر في شيء من أمر الدنيا وأنا في الصلاة وقال سعد
فکر کردن در چیزی از کار دنیا در حالیکه من در نماز باشم و گفت سعد
بن معاذ ما صليت صلاة قط فحدثت نفسي فيها
بن معاذ رضی الله عنه نگزاردم نماز را هرگز پس سخن کردم با نفس خود در آن نماز
بشيء من أمر الدنيا حتى انصرفت وقال مجاهد كان ابن
بچیزی از امر دنیا تا آنکه برگشتم و گفت مجاهد بود ابن
الزبير رض إذا قام في الصلوة كأنه عود من الخشوع وكان طلحة
زبیر رض هرگاه می ایستاد در نماز گویا چوب است هرگز حرکت ندارد از جهت ترس از خدا و بود
إذا قام يصلي كأنما يطلع في جهنم وكان عتبة الغلام
هرگاه می ایستاد برای نماز گویا دیده در میکند دوزخ را و بود عتبه غلام
رحمه الله إذا قام في الصلوة في الشتاء يتصبب العرق منه
رحمة الله علیه هرگاه که می ایستاد در نماز در موسم سرما میریخت از وی عرق
فسألوه في ذلك فقال حياء من الله عز وجل وكان مسلم
پس پرسیدند او را درین پس گفت از جهت حیا از خدا تعالی و بود مسلم
بن يسار رحمه الله يصلي فوقع الحريق في داره وهو في بيت
بن یسار رح که نماز میگزارد پس افتاد آتش در سرای وی و او در نماز بود
منها ففزع أهل البصرة حتى خرجوا فأطفئوه فما عقل مسلم
از آن پس فریاد کردند اهل بصره تا آنکه برآمدند و کشتند آتش را پس در نیافت مسلم
إلا بعد ما أطفئوها وقيل إنه أيضا كان يصلي في الجامع
مگر پس از آنکه کشتند آن را و گفته شد که بدرستی بوده است مسلم که میگزارد نماز را در جامع مسجد
فسقطت سارية إلى جنبه ففزع منها أهل السوق وهو
پس افتاد ستونی بسوی پهلوی او پس فریاد کردند از آن اهل بازار و او
لم يعقلها وعن عامر بن عبد الله رحمه الله أنه كان يصلي
در نیافت آن را و روایت از عامر بن عبد الله رح که بود او نماز میگزارد

ونعله بين يديه وكان شسع نعله جديدا فالتفت الى
و نعل او در پیش او بود و بود دوال نعل او نو پس التفات کرد بسوی
شسع فلما فرغ من صلاته رمى نعله ولم يلبس بعد ذلك
دوال پس هرگاه فارغ شد از نماز انداخت نعل را و نپوشید پس ازین
نعلا حتى مات وحكي عن الربيع بن خثيم انه كان يصلي
نعل را تا آنکه مرد و حکایت است از ربیع بن خثیم که او بود که میگزارد
تطوعا وبين يديه فرس له يساوي عشرين الف درهم
نفل را و پیش او اسپی بود مر او را قیمت برابر بود بیست هزار درهم
فجاء لص فحله وذهب به فجاء الناس من الغداة يعزونه
پس آمد دزدی پس کشاد او را و برد آنرا پس آمدند مردم از صباح تعزیت میکردند او را
فقال اما اني كنت ارى حين يحله ولكن كنت في شيء احب
پس گفت آگاه باشید که من بودم میدیدم کسی را که میکشاد آنرا و لیکن بودم در چیزی
الي منه فلما كان في بعض النهار فاذا الفرس قد اقبل حتى
مرا از اسپ پس هرگاه گذشت پاره از روز پس ناگاه آمد اسپ تا آنکه
قام بين يديه وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى في شملة
ایستاد در پیش او و مرویست از نبی صلعم که نماز گزارد در گلیم
سوداء فيها خيط احمر فلما سلم قال ان هذا الخيط
سیاه که دروی رشته سرخ بود پس هرگاه سلام داد فرمود این رشته
الهاني عن صلاتي وقد وصف الله تعالى الخاشعين في الصلاة
غافل گردانید مرا از نماز من و بتحقیق وصف کرد خدا تعالی خشوع کنندگان را در نماز
في قوله تعالى الذين هم في صلاتهم خاشعون قال الزهري
در قول حق تعالی که آنانکه ایشان در نماز خود خشوع کننده اند گفت زهری
هو سكون المرء في صلاته وقيل هو الذي لا يعلم من عن
آن سکون مرد است در نماز خود و گفته شده که خشوع آنست که نداند که کیست از
يمينه وشماله في الصلاة لاشتغاله بالصلاة ولهذا قال
یمین او و یسار او در نماز از جهت اشتغال او در نماز و ازین جهت فرمود
النبي صلى الله عليه وسلم ان في الصلاة شغلا فصل في محافظة
نبی صلعم که در نماز شغلی هست از هرچه ماسوای حق است در محافظت کردن
عليها وما ورد من العقوبة على من ضيعها روى الاعمش
بر نماز و چیزیکه وارد شده از عقوبت بر کسیکه ضایع کرد آنرا روایت کرد اعمش

عن شقيق بن سلمة عن ابن مسعود رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه
از شقیق از ابن مسعود گفت گفت پیغمبر فرمود علیه السلام
إذا صلى العبد في أول الوقت صعدت إلى السماء ولها نور
وقتیکه میگزارد بنده نماز در اول وقتها بالا میرود نماز تا آسمان وحال آنکه او را نوری است
حتى تنتهي إلى العرش فتستغفر لصاحبها إلى يوم القيامة و
تا آنکه میرسد بعرش طلب آمرزش میکند صاحب خود را تا روز قیامت و
تقول حفظك الله كما حفظتني وإذا صلى العبد في غير وقتها
میگوید نگاه دارد ترا خدا تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا و وقتیکه میگزارد نماز را بنده در غیر وقتش
صعدت إلى السماء لا نور لها فتنتهي إلى السماء فتلف
بالا میرود بسوی آسمان نیست نور مر او را پس میرسد تا آسمان پس پیچیده میشود
كما يلف الثوب أو الخرقة فتضرب بها وجهه ثم تقول
چنانچه پیچیده میشود جامه یا لته را پس زده میشود آن نماز بر روی او و میگوید
ضيعك الله كما ضيعتني وفي حديث عبادة بن الصامت
ضایع کند ترا خدا تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا و مرویست در حدیث عباده رضی الله عنه
قال إن النبي صلى الله عليه قال من توضأ فأبلغ الوضوء ثم قام إلى
گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام گفت کسیکه وضو کرد پس نیکو کرد وضو را پس ایستاد
الصلوة فأتم ركوعها وسجودها والقراءة فيها قالت الصلاة
بنماز پس تمام کرد رکوع و سجود و قرائت را اندران نماز گوید نماز
حفظك الله كما حفظتني ثم صعد بها إلى السماء ولها
نگاه دارد ترا خدا تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا پس بالا برده میشود آن نماز تا آنکه رسید بسوی آسمان وحال آنکه
ضوء ونور ففتحت لها أبواب السماء حتى تنتهي إلى الله
او را روشنی است پس گشاده شود برای او درهای آسمان تا آنکه برسد بسوی حق تعالی
فتشفع لصاحبها وإذا ضيع ركوعها وسجودها والقراءة
پس شفاعت کند مر صاحب خود را و وقتیکه ضایع کرد رکوع و سجود و قرائت را
فيها قالت الصلاة ضيعك الله كما ضيعتني ثم صعد بها
دران نماز گوید نماز ضایع کند ترا خدا تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا پس بالا برده شود
وعليها ظلمة حتى تنتهي إلى السماء فتغلق أبواب السماء دونها
او را وحال آنکه او را تاریکیست تا آنکه رسد باسمان پس بسته شود درهای آسمان پیش آن نماز
ثم تلف كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها
پس پیچیده شود چنانچه پیچیده میشود جامه کهنه پس زده شود آن نماز بر روی صاحب او

وعن ابن مسعود رض قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم أي الأعمال

و مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم رسول خدا را علیه السلام کدامی عمل

أفضل قال الصلوة لوقتها وبر الوالدين والجهاد في

بهتر است فرمود ادا کردن نماز در وقتهای ایشان و فرمانبرداری مادر و پدر و جهاد کردن با کفار

سبيل الله عز وجل عن إبراهيم بن أبي محذورة المؤذن عن

در راه خدای تعالی و مرویست از ابراهیم بن ابی محذوره موذن از

أبيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أول الوقت رضوان

پدر خود از جد خود رض گفت فرمود پیغامبر علیه السلام اول وقت نماز در اول وقت موجب

الله وأوسط الوقت رحمة الله وآخر الوقت عفو الله تعالى

رضای خداست و در میانه وقت موجب رحمت خداست و در آخر وقت موجب عفو معاصی و تقصیر است

قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

فرمود حق تعالی پس هلاکت است از برای نمازگزاران آن کسانی که ایشان از نماز خویش غافل اند

قال ابن عباس رض والله ما تركوها ولكن أخروها عن أوقاتها

گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیت سوگند است بخدا ترک نکرده اند آن نماز را ولیکن تاخیر کرده اند از وقتهای آن

وقال سعد رض سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن قوله عز وجل الذين

و گفت سعد رضی الله عنه پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از قول خدای تعالی الذین

هم عن صلاتهم ساهون قال صلى الله عليه وسلم هم الذين يؤخرون ۸۴۳

هم عن صلاتهم ساهون پس فرمود پیغامبر علیه السلام ایشان آن کسانی اند که تاخیر

الصلوة عن وقتها عن البراء بن عازب في قوله تعالى

میکنند نماز را از وقت خویش و مرویست از براء در تفسیر قول خدای تعالی

أضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا

اضاعوا الصلوة الخ یعنی ضایع کردند ایشان نماز را و پیروی کردند شهوتها را پس سزای انجام خواهند دید

قال هو واد في جهنم وقال ابن عباس رض لا يدخله إلا من

گفت پیغامبر علیه السلام غی وادیست در دوزخ و گفت ابن عباس رض در آید آن وادی را مگر کسی که

أضاع أوقات صلاته وروي عن عبد الله بن عمرو بن

ضایع کرده باشد وقتهای نماز را و مرویست از عبد الله

العاص رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه ذكر الصلاة يوما

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی یاد کرد نماز را روزی

فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

پس فرمود علیه السلام کسیکه محافظت کند او را باشد نماز مر او را روشنائی در قبر و در وقت ... بهشت

يوم القيمة ومن لم يحافظ عليها لم تكن له نورا ولا برهانا

و دلیل روشن بر ایمان و رستگاری از عذاب در روز قیامت و کسی که محافظت نکرد بر وی نباشد او را روشنائی (در بهشت)

ولا نجاة من النار وكان يوم القيمة مع قارون وفرعون

و نه رستگاری از آتش و باشد روز قیامت با قارون و با فرعون و با

وهامان وابي بن خلف وعن الحارث عن امير المؤمنين

علي بن ابي طالب رض عن النبي صلى الله عليه انه قال من تهاون بصلاة

امیر علیه السلام

فان الله عز وجل يعاقبه بخمس عشرة عقوبة ست منها

پس بدرستیکه حق تعالی عذاب کند او را به پانزده عقوبت شش از آنها

قبل الموت وثلاث عند الموت وثلاث في القبر وثلاث

پیش از مرگ باشد و سه نزدیک موت و سه در گور و سه

عند خروجه من القبر اما الست قبل الموت فاولها انه

در وقت بر آمدن از گور اما شش عقوبت که پیش از موت اند پس اول آنها آنست که

يرفع عنه اسم الصالحين والثانية ترفع عنه بركة الحيوة

برداشته میشود از او نام صالحان را و دوم آنکه دور کرده میشود از او برکت زندگانی

والثالث ترفع عنه بركة الرزق والرابعة لا يقبل

منه شيء من اعمال الخير حتى يكمل صلاته والخامسة لا يستجاب

از وی چیزی از عمل نیکو تا آنکه تمام و کمال ادا کند نماز خویش را و پنجم آنکه مستجاب نشود

دعاؤه والسادسة لا يجعل له في دعاء الصالحين نصيبا

دعای او و ششم آنکه گردانیده نشود او را در دعای صالحان حصه

واما الثلاث التي عند الموت فاولها يموت عطشانا ولو

و اما سه عقوبت که در وقت موت اند پس اول آنها آنست که میمیرد تشنه و اگر

صبت في حلقه سبعة ابحر ما روي والثانية انه يموت بغتة

ریخته شود در گلوی او هفت دریا سیراب نشود و دوم آنکه میمیرد ناگهان

والثالثة انه اذا شد عليه الدنيا وتنشبها واحمارها علية

بقبضه وكفه واما الثلاث التي في القبر فيضيق عليه قبره

و اما سه عقوبت که در گور اند پس اول تنگ کرده میشود گور او را

والثانية يظلم عليه القبر والثالثة يصير عييًّا بالقول

و دوم آنکه تاریک کرده میشود بر وی گور او و سیوم [illegible] در سخن و جواب

أما الثلاث التي عند خروجه من القبر فإذا ما يلقى الله عز

و اما سه عقوبت که در وقت بر آمدن از گور است پس اول آنست که ملاقات کند خدای

وجل وهو عليه غضبان والثانية يكون حسابه شديدًا

و جل را که خشمناک باشد بر وی و دوم آنکه باشد حساب او سخت

والثالثة رجوعه من بين يدي الله عز وجل إلى النار إلا أن

و سیوم باز گشتن او از پیش خدای تعالی بسوی آتش مگر آنکه

يعفو الله عنه فصل الصلاة خطرها عظيم وأمرها

در گذرد خدای تعالی از او نماز شرف او بزرگ است و امر

جسيم وبالصلاة أمر الله تبارك وتعالى رسوله محمدًا صلى الله عليه

[illegible]

وآله أول ما أوحى الله بالنبوة ثم بالصلاة قبل كل عمل وقبل

[illegible]

كل فريضة في آيات كثيرة منها قوله تعالى اتل ما أوحي إليك

[illegible]

من الكتاب وأقم الصلاة وقال عز وجل إن الصلاة تنهى

[illegible]

عن الفحشاء والمنكر وقال جل وعلا وأمر أهلك بالصلاة

[illegible]

واصطبر عليها لا نسألك رزقًا نحن نرزقك وخاطب

[illegible]

المؤمنين فأمرهم بالاستعانة على طاعته كلها بالصبر

[illegible]

والصلاة فقال يا أيها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و

[illegible]

الصلاة إن الله مع الصابرين وقال تعالى وأوحينا إليهم

[illegible]

فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة فذكر الله أنه

[illegible]

كلها جملة وهي جميع الطاعات مع اجتناب جميع المعاصي

وأفرد الصلوة بالذكر وأوصاهم بها خاصة والصلوة

أوصى النبي صلى الله عليه وسلم أمته عند خروجه من الدنيا فقال الله

الله الله في الصلوة وفيما ملكت أيمانكم فهي آخر وصيته

صلى الله عليه وسلم وجاء في الحديث أنها آخر وصية كل نبي لأمته

وآخر عهده إليهم عند خروجه من الدنيا فالصلاة أول

فريضة فرضت عليه صلى الله عليه وسلم وعلى أمته وهي آخر ما أوصى

به أمته وآخر ما يذهب به الإسلام وأول ما يسأل العبد

عنه من عمله يوم القيمة فهي عمود الإسلام وليس بعد

ذهابها دين ولا إسلام وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

أنه قال أول ما تفقدون من دينكم الأمانة وآخر ما

تفقدون منه الصلوة وليصلين أقوام لا أخلاق لهم

فتارك الصلوة يكفر عند إمامنا أحمد رحمه الله إذا تركها

جاحدا لوجوبها وقتله لا خلاف في مذهبه وأما

إن تركها تهاونا وكسلا مع اعتقاد وجوبها فيجب

لتفعلها فان لم يفعلها حتى تضايق الوقت التي يليها
كفر وقتل بالسيف لكفره بعد ان يستتاب ثلاثة ايام
كالمرتد في الحالتين ويكون ماله فيئا يوضع في بيت مال
المسلمين ولا يصلى عليه ولا يدفن في مقابر المسلمين وعنه
لا يجب قتله في التهاون حتى يترك ثلث صلوات ويضايق
وقت الرابعة ويقتل حدا كالزاني المحصن وحكمه حكم
اموات المسلمين يرث ماله ورثته من المسلمين وقال الامام
ابو حنيفة لا يقتل ولكن يحبس حتى يصلي فيتوب او
يموت في الحبس وقال الامام الشافعي رض يقتل بالسيف
حدا ولا يكفر والدليل على كفره ما ذكرنا فيما تقدم من
الايات والاخبار ونزيد عليها بما روي عن جابر بن عبد
الله رضي الله عنهما قال ان رسول الله صلى الله عليه قال ما بين الرجل
وبين الكفر والشرك الا ترك الصلاة وروي عن عبد الله
بن بريدة عن ابيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيننا وبينهم
ترك الصلاة فمن تركها فقد كفر وروي عن جعفر بن محمد عن

أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أبصر رجلا ينقر في

از پدر خود رض گفت پدر سنے پیغامبر علیه السلام دید مردی را که نول میزند در

صلوته كما ينقر الغراب فقال لو مات هذا مات على غير

نماز خود همچو نول زدن و دانه چیدن زاغ پس گفت اگر بمیرد این شخص بمیرد بر غیر

دين محمد صلى الله عليه وسلم وعن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري

دین محمد علیه السلام و مرویست از عطیه عوفی از ابی سعید خدری

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا ترك الرجل صلاته متعمدا

گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه ترک کند مردی نماز خود را دانسته

كتب اسمه على باب النار فيمن يدخلها وعن أنس بن مالك رض

نوشته میشود نام او بر دروازه دوزخ در گروهی که در آیند دران و مرویست از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا من نام عن صلاة العتمة

گفت فرمود پیغامبر علیه السلام آگاه باشید کسیکه خواب کرد از نماز خفتن

ولم يصلها تقول الملائكة لا نامت عيناك ولا قرت

پس نگذارد او را میگویند فرشتگان خواب نکنند دو چشم تو و روشن باد

حبسك الله بين الجنة والنار كما حبستنا تصلي

بند کند خدا تعالی ترا در میان بهشت و دوزخ چنانچه بند کردی تو مارا

مروي عن الحسن البصري رح أنه قال كان العلماء من

مرویست از حسن بصری رض که گفت بوده اند علماء از

أصحاب رسول الله صلى الله عليه يقولون خمس وأربعون خصلة

اصحاب پیغامبر علیه السلام میگفتند چهل و پنج خصلت اند

مكروهة منهي عنها في صلاة الفريضة وهي التنحي وعد

مکروه منع کرده شده ازانها در نماز فرض و آن خصلت ها سر فرو کردن [illegible]

والتشاغل عنها والتعاطي عنها والقيام الناظر الى السماء

و مشغول شدن [illegible] و بازی کردن [illegible] نظر بسوی آسمان

لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع بصره الى السماء فنزلت

از جهت آنچه مرویست که پیغامبر علیه السلام بود که بلند میکرد چشم خود را در جانب آسمان پس نازل شد

والذين هم في صلاتهم خاشعون فطأطأ رسول الله صلى الله عليه وسلم

آیت والذین هم فی صلاتهم خاشعون [illegible]

رأسه فكانوا يستحبون للرجل أن لا يجاوز بصره مصلاه

سر خود را پس بوده اند دوست میداشتند مردان را که نگذرد چشم ایشان از جای نماز خود

ومنها الصفاق الكعك بالعذرة وكلي الثوب والتمطي و

تنفس الصعداء وتغميض العينين والالتفات في الصلاة

لما روى عقبة بن عامر في قوله تعالى الذين هم على صلاتهم

دائمون قال اذا صلوا لم يلتفتوا يمينا ولا شمالا وقالت عائشة

سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن التفات الرجل في صلاته فقال

انما هي خلسة اختلسها الشيطان من صلاة العبد

وقيل لمة لطيمة يحيى بن مضر فيما الجبار ابن وائل وهو

في القوم فسارة ثم انصرف فقال عبد الجبار اتدرون فيما قال

قال لها انك امرأت التفت وانت تصلي وقد جاء في الحديث

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا فتح الصلوة استقبله الله

بوجهه فلا يصرفه حتى يكون العبد هو الذي ينصرف او

يلتفت يمينا وشمالا وفي حديث اخر ان العبد ما دام

في صلاته فله ثلاث خصال البر يتناثر عليه من عنان

السماء الى مفرق راسه وملائكة يحفون من لدن قدميه

الى عنان السماء ومنادي ينادي لو يعلم المصلي من يناجي

ما انفتل اي التفت وانصرف فالالتفات مكروه جدا و
قد قيل انه يقطع الصلوة وفيه استخفاف بحرمة الصلوة
واذا نهانا من ذلك الاقعاء في القعود فيها والرد على
الامام وافتراش الذراعين في السجود ووضع الصدر على
الفخذين في السجود وضم الابطين الى الجنبين في السجود
بل يفرق بينهما لا يلصقها لانه مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه كان اذا سجد لو مرت بهيمة تحت ذراعيه لنفذت
وذلك لشدة مبالغته في رفع مرفقيه عن ضبعيه وفي
حديث اخر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد يجافي بين
ضبعيه ومن ذلك تفريق الاصابع في السجود بل يضمها
ووضع اليدين دون الركبتين في الركوع ووضع القدمين
احدهما على الاخرى وتعليتهما من الارض والسدل على
الازار والسراويل والنعلين واستدعاء الطعام مقدار
الحاجة والشبع والقلق الذي يرديكم والنشاء البيان والنفخ في
السجود وتسوية الحصا والتبعيض ورفع الصوت والجلوس في التشهد

ومعرفتك من عن يمينك ومن عن شمالك والايماء والاشارة وبلع
و شناختن تو کسی را که از جانب راست تست و از جانب چپ تو و ایما و اشارت کردن بسر و ابرو و غیره و
البصاق او ما يخرج من الحلق والاستعال والتمطي والتبرق والنظر في
آروغ یا چیزی که بیرون آید از حلق و سرفه کردن و آب بینی انداختن و آب دهن انداختن و دیدن در
الثياب ومسح التراب عن الجبهة قبل ان ينصرف وتسوية الحصا اكثر من
جامه خود و پاک کردن خاک را از پیشانی پیش از آنکه برگردد و برابر کردن سنگ ریزه زیاده از
مرة واحدة ونفض موضع السجود والدعاء بعد التشهد اذا كنت اماما و
یکبار و پاک کردن محل سجده و دعا کردن بعد تشهد وقتیکه باشد امام و
القعود في المحراب بعد السلام حتى يتحرف من مكانه الى يساره والعقد باليد
نشستن در محراب بعد سلام دادن تا آنکه برگردد از مکان خود بسوی چپ خود و گره کردن بدست
بالاصابع في الصلوة والعبث باللحية والثوب فيها لما روي عن النبي
بانگشتان در نماز و بازی کردن بریش و جامه در آن از جهت آنچه روایت از پیغمبر
صلى الله عليه انه قال لا ينظر الله الى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه
که فرمود نمی بیند خدا بسوی نمازیکه حاضر نکند مرد در آن دل خود را مع بدن خود
وابصر صلى الله عليه رجلا يعبث بلحيته فقال لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه
و دید مردی را که بازی میکرد بریش خود پس فرمود اگر بترسیدی دل این کس بترسیدی جوارح او
ونظر الحسن رحمه الى رجل يعبث بالحصا وهو يقول اللهم زوجني من حور
و دید حسن رح مردی را که بازی میکرد بسنگ ریزه و میگفت ای بار خدا بنکاح در آر مرا حور
العين فقال بئس الخاطب انت تخطب وانت تعبث وقال عبد الرحمن بن
عین پس گفت بد خواستگار که تو خواستگاری میکنی و بازی میکنی و گفت عبد الرحمن بن
عبد الله انه قال لينتهين اقوام يرفعون ابصارهم يعني في الصلاة
عبد الله که گفت البته باز ایستند قومها که بر دارند چشمهای خود را یعنی در نماز
وقال الاوزاعي يكون الرجلان في الصلاة وبين احدهما وبين الاخر كما
و گفت اوزاعی باشند دو مرد در نماز که فرق میان هر دو از
بين السماء والارض هذا مقبل على الله تعالى بقلبه وهذا لاه وساه وقد
زمین و آسمان است این مقبل بر خدا است بدل خود و دیگر لهو کننده و سهو کننده
صح الخبر عنه صلى الله عليه قال المصلي من له من صلاته نصفها فذكر الى
صحیح شده است خبر از آن سرور که فرمود مصلی هست که او را از نماز او نیم است پس یاد کرد تا
عشرها يعني ليس له منها الا ما عقل منها ويحضر قلبه فيها وفي حديث انه
ده یکم آن یعنی نیست او را از آن نماز مگر آنچه دریابد و حاضر کند دل خود را در آن و در حدیث

قال صلى الله عليه وسلم المصلي اربعمائة صلاة والمصلي مائتي صلاة والمصلي مائة
فرمود هر مصلی را چهار صد نماز است و مصلی را دو صد نماز است و مصلی را صد
وخمسين صلاة والمصلي سبعين صلاة وصلاة بخمسين صلاة
و پنجاه نماز است و مصلی را هفتاد نماز است و نمازی است به پنجاه نماز است
وصلاة بسبع وعشرين صلاة وصلاة بعشر صلوات وصلاة
و نمازی است به بیست و هفت نماز است و نمازی است به ده نماز است و نمازی است
بصلاة واحدة فالذي يكتب له اربعمائة صلاة فهو الذي يصلي بمكة
به یک نماز است پس کسی که نوشته میشود او را چهار صد نماز پس همان کسی است که میگزارد
في البيت الحرام مع الامام في الجماعة بعد ان لا تفوته التكبيرة الاولى و
در بیت الحرام با امام بجماعت بعد از آنکه فوت نشود او را تکبیر اول
الذي يكتب له مائتي صلاة فهو الامام الذي يؤم بالناس بعد ان يعرف
و کسی که نوشته میشود او را دو صد نماز پس آن امام است که امام میشود مردم را پس از شناختن
احكام الصلوة والذي يكتب له مائة وخمسون صلاة فهو المؤذن
احکام نماز و کسی که نوشته میشود او را یکصد و پنجاه نماز پس آن موذن است
والذي له سبعون صلاة فهو الذي يستاك ويسبغ وضوءه ويصلي في
و کسی که او راست هفتاد نماز پس آن کسی است که مسواک میکند و تمام میکند نماز خود را و میگزارد
الجامع في الجماعة والذي يكتب له خمسون صلاة فهو الرجل الذي يصلي
جامع مسجد بجماعت و کسی که نوشته میشود مر او را پنجاه نماز پس آن مرد کسیست که گزارد
في الجامع مع الامام في الجماعة ويكون قد فاتته تكبيرة الاحرام والذي
در جامع مسجد با امام در جماعت و باشد که فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسی که
يكتب له سبع وعشرون صلوة فهو الرجل الذي يسبغ وضوءه ويصلي في
نوشته میشود او را بیست و هفت نماز پس آن کسی است که تمام کند وضوی خود را و نماز گزارد در
المسجد في الجماعة ولا تفوته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له عشر صلوات
مسجد بجماعت و فوت نشود او را تکبیر اولی و کسی که نوشته میشود او را ده نماز
فهو الرجل الذي يلحق الجماعة وقد فاتته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له
پس آن کسی است که لاحق شود جماعت را و فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسی که نوشته
صلاة واحدة فهو الذي يصلي وحده في غير جماعة والذي لا صلاة له
یک نماز پس آن کسی است که گزارد تنها بغیر جماعت و کسی که نیست نماز او را
هو الذي يصلي وينقر كنقر الديك ولا يتم ركوعها وسجودها وهو الذي
کسی است که نماز گزارد و منقر کند مانند نقر خروس و تمام نکند رکوع و سجود را و آن کسی است

انطوى صلاته كالثوب الخلق يضرب بها وجه صاحبها ويقال له لا

پیچیده شود نماز او مانند جامه کهنه و زده شود برروی صاحب او و گفته شود او را

حفظك الله كما لم تحفظ صلاتك فصل وينبغي لكل مصل أن

نگهبان ندارد ترا خدا همچنانکه نگه نداشتی تو نماز خود را و سزاوار است هر مصلی را که

يقدم النية لصلاته ويمثل الكعبة البيت الحرام أمامه وينصب عينيه

مقدم کند نیت را برای نماز خود و مثال بنهد کعبه بیت الحرام امام خود را و نصب کند دو چشم خود را

على ما تقدم بيانه في أول الكتاب ويتيقن قيامه بين يدي الله تعالى

بر آنچه بیان کردیم در اول کتاب و یقین کند قیام خود را پیش پروردگار

ولا يشك أنه بعين الله منذ حيث يراه لقوله تعالى الذي يراك حين

و شک نکند که او در حضور خداست ایستاده است جائیکه می بیند او را حق از جهت قول خدا تعالی آنکه

تقوم وتقلبك في الساجدين ولقول الرسول صلى الله عليه وسلم اعبد الله كأنك تراه

ایستاده میشوید و گشتن تو در سجده کنندگان و از جهت قول رسول صلی الله علیه وسلم عبادت کن پروردگار را گویا که تو می بینی

فإن لم تكن تراه فهو يراك وينوي الصلاة المفروضة بعينها بالأداء أو

اگر چه نمی بینی تو او را که او می بیند ترا و نیت کند نماز فرض را که معین کند آنرا بادا یا

القضاء فهو أولى ثم يرفع يديه إلى فروع أذنيه وحذو منكبيه وقد بينا ۸۵۳

قضا پس آن اولی است و بردارد دو دست خود را تا اعلای دو گوش خود یا برابر دو دوش خود

ذلك في أول الكتاب هل يضم الأصابع بعضها إلى بعض أو يفرجها

این را در اول کتاب آیا ضم کند انگشتان را با یکدیگر یا گشاده دارد

على روايتين وإذا رفع يديه وكبر كأنه رفع الحجاب الذي بينه وبين

بر دو روایت است و هرگاه بردارد دو دست خود را و تکبیر گوید گویا که برداشت حجابی را که میان او

الله تعالى فيحصل في المكان الذي لا يجوز التلفت فيه ولا التشاغل عنه

و خدا است پس حاصل شود در جائیکه جایز نیست التفات کردن در آن و نه مشغول شدن از او

لعلمه أنه بعين من يرى حركته ويعلم ما يتجلى في نفسه وينطوي عليه

از جهت دانستن او اینکه او در حضور کسی است که می بیند حرکت او را و میداند چیزی که میگذرد در دل او

سره وقلبه ينظر موضع سجوده ولا يلتفت يمينا ولا شمالا ولا يرفع

سر او و دل او پس نظر کند جای سجده خود را و التفات نکند یمین و شمال خود و بر ندارد

رأسه إلى السماء وإذا قال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى

سر خود را باسمان و هرگاه بگوید سبحانك اللهم وبحمدك الخ

جدك ولا إله غيرك علم أنه يخاطب من هو سامع منه مقبل عليه ناظر

بداند که او مخاطب میکند کسی را که شنونده است از او ...

إليه لا يخفى عليه موضع شعرة ولا حركة جارحة عنه فلذلك قوله إياك

بوی او پوشیده نیست بر او محل موی و نه حرکت عضوها از وی ...

نعبد وإياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم يوفق ما يقوله ويتلوه

ایاک نعبد و ایاک نستعین الخ ... موافق کند ...

لمن يخاطب بهذا الخطاب لا ينسى مع ذلك الخشوع والتحفظ حذرا

کسی را که خطاب میکند با این خطاب و فراموش نکند با وجود این خشوع و تحفظ را از ترس

من وقوع السهو عليه فيما هو قائم له وما يلي فيه ويأتي بإحدى عشرة

از وقوع سهو بر او در چیزی که ایستاده است برای او و ... یازده

تشديدة في الفاتحة ويحذر اللحن الذي يغير المعنى فيها فإن قراءتها

تشدید در سوره فاتحه و حذر کند از لحن که متغیر کند معنی را که قرائت آن

فريضة وهي ركن تبطل الصلاة بتركها مع ذلك كأنه واقف على

فریضه است و آن رکن نماز است باطل میشود نماز بترک آن و با این همه ... گویا که ایستاده

الصراط وأن الجنة عن يمينه بصفتها والنار عن شماله بما فيها و

بر صراط و ... بهشت بر جانب راست اوست ... و آتش از جانب چپ ...

أنه بصلاته مستنجز ما وعد الله عز وجل بها إذا صحت صلاته من

اینکه او بنماز خود ... وعده کرده است خدا ... اگر ... صحیح ... از

ثواب الجنة ومستخلص مما أوعد الله بعقاب النار كله ذلك

ثواب جنت و ... از آنچه وعید کرده خدا ... بعذاب دوزخ همه ...

يتيقن من قلبه وحضوره من عقله ويعتقد مع ذلك أنه يصلي

یقین کند از دل خود و از حضور از عقل خویش و اعتقاد کند با این همه که او ...

صلاة مودع لا يشك أنها تعرض على الله تعالى وأنه لا يصح له منها

نماز ... وداع کننده است و شک نکند در اینکه این نماز عرض کرده شود ...

إلا ما يصح له عند الله فقط ثم يأتي بقراءة ما تيسر من السور الكوامل

مگر آن چیز که صحیح است نزد حق تعالی ... قرائت ... آسان ... از سوره کامل

وهي أولى من قراءة أواخرها وأواسطها ويكون ناصتا إلى ما يقرؤه

و این بهتر است از قرائت آواخر و اواسط سورها و باشد ساکت متوجه ...

متفهما إلى ما يلفظ ويتلو وكذلك إذا كان مأموما ينصت إلى

فهم کننده چیزی را که تلفظ میکند و تلاوت کند و همچنین اگر باشد ماموم ...

قراءة الإمام ويتفهمها ويتعظ بمواعظها وزواجرها ويعتقد امتثال

قرائت امام و فهم کند آنرا و پند گیرد به پندهای آن و ... و ... کند

أوامرها والانتهاء عن نواهيها هكذا إلى أن ينتهي السورة فإذا فرغ من
اوامر او را و باز ماندن از نواهی او همچنین تا تمام شود سوره پس هرگاه فارغ شود از
القراءة ثبت قائما وسكت حتى يرجع إليه نفسه قبل أن يركع ولا يصل
قراءت ثابت باشد ایستاده و خاموش شود تا آنکه باز آید بسوی او دم او پیش از آنکه رکوع کند و متصل نکند
قراءته بتكبيرة الركوع ثم يكبر ويرفع يديه إلى فروع أذنيه أو حذو
قراءت خود را بتکبیر رکوع پس تکبیر گوید و بردارد هر دو دست خود را تا بالای گوش خود یا برابر
منكبيه على ما بينا في أول الكتاب فإذا انقضى التكبير حط يديه ثم انحط
هر دو دوش خود چنانکه بیان کردیم در اول کتاب پس هرگاه تمام شود تکبیر فرو آرد دو دست را پس فرو آید
من قيامه للركوع ويلقم راحتيه ركبتيه ويفرق بين أصابعه ويعتمد
از قیام خود برای رکوع و لقمه کند کف دو دست خود را زانوهای خود را و فرق کند میان انگشتان خود و تکیه کند
على ضبعيه وساعديه ويسوي ظهره ولا يرفع رأسه ولا يخفضه فينكسه
بر دو بازو و دو ساعد خود و برابر کند پشت خود را و بلند نکند سر خود را و پست نکند پس نگون کند
فقد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كانت قطرة ماء على ظهره ما
پس بتحقیق آمده است از پیغمبر که او بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بودی قطره آب بر پشت او
تحركت عن موضعها وجاء عنه صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كان قدح
جنبش نکردی از جای خود و آمده است از وی که بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بود قدح
من ماء على ظهره ما تحرك عن موضعه وذلك لاستواء ظهره صلى الله عليه وسلم
آب بر پشت او نمی جنبید از موضع خود و این از جهت برابر بودن پشت او بود
ويقول سبحان ربي العظيم ثلاثا وهو أدنى الكمال وقال الحسن البصري
و بگوید سبحان ربی العظیم سه بار و این ادنی کمال است و گفت حسن بصری
التسبيح التام سبع والوسط من ذلك خمس وأدناه ثلاث تسبيحات ثم
تسبیح تمام هفت است و میانه از این هر دو پنج است و ادنی سه تسبیح است پس
يرفع رأسه مسمعا فينتصب معتدلا فيطمئن مرسلا يديه ثم ينحط
بردارد سر خود را در حالیکه سمع الله لمن حمده گوید پس بایستد برابر پس اطمینان کند و بگذارد دست
للسجود فيبدأ بوضع ركبتيه على الأرض ثم يديه ثم جبهته وأنفه ويمكن
برای سجده پس ابتدا کند بنهادن دو زانو خود بر زمین پس دو دست پس پیشانی و بینی
من الأرض فيطمئن في سجوده ويوجه بكل عضو منه وجهه إلى القبلة
بر زمین و آرام گیرد در سجده خود و متوجه شود بهر عضو و روی بسوی قبله
وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالسجود على سبعة أعظم
و آمده است در حدیث از پیغمبر که فرمود امر کرده شده ام من بسجده بر هفت عضو

وفي حديث آخر أن العبد يسجد على سبعة أعضاء فأي عضو منها ضيعه

و در حدیث دیگر است که بنده سجده کند بر هفت عضو پس هر عضو که ضایع شد از او

لم يزل ذلك العضو يلعنه ويكون في سجوده منقبضا لا ينبسط على

همیشه این عضو ملعون شود و باشد در سجده منقبض و گشاده نشود بر

الأرض ولا يفترش ذراعيه بل يضع أصابع يديه على الأرض حتى يحاذي

زمین و نه گسترد دو بازوی خود را بلکه بنهد انگشتان دو دست خود را بر زمین تا آنکه برابر شود

بها أذنيه أو منكبيه الموضع الذي يستحب رفع اليدين إليه في التكبير في حالة

بآنها هر دو گوش او یا هر دو شانه او جائی که مستحب است برداشتن دستها بسوی او در تکبیر در حال

القيام ولا يضعهما حذاء رأسه ويضم أصابعه ويوجههما نحو القبلة

قیام و نه نهد آنها را برابر سر خود و ضم کند انگشتان خود را و متوجه کند آنها را بسوی

ويباين العضدين عن الجنبين والفخذين عن الساقين والبطن عن الأرض

و جدا دارد عضدها را از پهلوها و رانها را از دو ساق و شکم از زمین

على ما تقدم بيانه ويقول في سجوده سبحان ربي الأعلى ثلاثا كالركوع ثم

بر آن طور که بیان کردیم و بگوید در سجده خود سبحان ربي الأعلى سه بار مانند رکوع پس

٨٥٥ يرفع رأسه مكبرا ويجلس على رجله اليسرى وينصب اليمنى ويقول رب اغفر

بردارد سر خود را در حالیکه تکبیر گوید و بنشیند بر پای چپ خود و نصب کند راست را و بگوید ای پروردگار

لي ثلاثا ناظرا إلى حجره ثم يسجد ثانية كذلك ثم يرفع رأسه مكبرا من

مرا بیامرز سه بار در حالیکه نظر کننده است بسوی کنار خود پس سجده کند بار دوم پس بردارد سر خود را از

الأرض ثم يديه ثم ركبتيه معتمدا على ركبتيه فينهض على صدور قدميه

زمین پس هر دو دست خود پس هر دو زانوی خود تکیه کننده بر دو زانوی خود پس برخیزد بر سر دو قدم خود

ولا يقدم إحدى رجليه فإنه مكروه وقيل إنه يقطع الصلاة مروي

و مقدم نکند یکی از دو پای خود را پس این مکروه است و گفته شده است که این قطع میکند نماز را مروی

ذلك عن ابن عباس رض ويفعل كذلك في الركعة الثانية فإذا جلس للتشهد

این از ابن عباس [illegible] و بکند همچنین در رکعت دوم پس هرگاه بنشیند برای تشهد

الأول يجلس على رجله اليسرى وينصب رجله اليمنى ويوجه أصابعه نحو

اول بنشیند بر پای چپ خود و نصب کند پای راست خود و متوجه کند انگشتان خود را بسوی

القبلة ويضع يده اليسرى على فخذه اليسرى ويده اليمنى على فخذه اليمنى

قبله و بنهد دست چپ خود بر ران چپ خود و دست راست خود بر ران راست خود

ويشير بإصبعه التي تلي الإبهام وهي السبابة ويحلق الإبهام مع الوسطى

و اشاره کند بانگشتی که متصل است بابهام و آن سبابه است و حلقه کند ابهام را با وسطی

ويقبض الخنصر والبنصر ويكون ناظرا الى اصبعه من اول التشهد الى

وقبض کند خنصر و بنصر را و باشد بیننده بسوی انگشت خود از اول تشهد او تا

آخره لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان احدكم في الصلاة فجلس

آخر او از جهت آنچه روایت است از نبی صلعم که فرمود هرگاه باشد یکی از شما در نماز پس بنشیند

فلا يعبث بشيء فانه يناجي ربه ولكن يجعل يده اليسرى على فخذه اليسرى

پس بازی نکند بچیزی که او مناجات میکند پروردگار خود را ولیکن گرداند دست چپ خود را بر

ويده اليمنى على فخذه اليمنى ثم ليكن قلبه وبصره الى اصبعه فانها مذبة

ران چپ و دست راست خود بر ران راست خود پس باید که باشد دل او و چشم او بسوی انگشت او که آن مگس‌ران

للشيطان ويتشهد فيقول التحيات لله والصلوات والطيبات السلام

شیطان را و تشهد خواند پس بگوید تحیات مر خدای راست و نمازها و صدقها مر خدای راست و سلام

عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله

بر تست ای نبی و رحمت خدا و برکات او سلام بر ما و بر بندگان خدا

الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ثم

که نیکوکاراند گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدا و گواهی میدهم که محمد بنده اوست و رسول او

يقوم مكبرا فيقرأ الفاتحة فحسب ويركع ويسجد كذلك ثم يصلي

پس ایستد درحالیکه تکبیر گوید پس بخواند فاتحه بس پس رکوع کند و سجده کند همچنین پس گزارد

الركعة الرابعة كذلك ثم يجلس للتشهد فيأتي به على ما ذكرنا فاذا بلغ

رکعت چهارم همچنین پس بنشیند برای تشهد پس بیارد تشهد را بر آنچه بیان کردیم پس چون برسد

عبده ورسوله قال اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم

عبده و رسوله بگوید اللهم الخ ای بار خدا درود بفرست بر محمد و بر آل او چنانچه درود فرستادی

انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم انك

که تو ستوده بزرگی و برکت کن بر محمد و بر آل او چنانچه برکت کردی برابراهیم که تو

حميد مجيد وعن امامنا احمد رواية اخرى انه يذكر ابراهيم ثم يذكر

ستوده بزرگی و از امام ما احمد روایت دیگر است که ذکر کند ابراهیم را پس ذکر کند

آله فيقول على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وهذا آخر التشهد ويستحب له

آل او را پس بگوید علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و این آخر تشهد است و مستحب است او را

ان يستعيذ من اربع فيقول اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم

که پناه خواهد از چهار چیز پس بگوید ای بار خدا من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ

ومن عذاب القبر ومن فتنة المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات

و از عذاب قبر و از فتنه مسیح دجال و از فتنه زندگی و موت

ثم يدعو فيقول اللهم إني أسألك من الخير كله ما علمت منه وما لم
پس دعا کند پس بگوید این کلمات ای بار خدایا میخواهم از تو نیکی را همه آن چیز که دانستم از و چیز که
أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك
ندانستم و پناه میجویم بتو از شر همه آنچه دانم و آنچه ندانم ای بار خدا میخواهم از تو
من خير ما سألك عبادك الصالحون وأعوذ بك من شر ما استعاذ
از نیکوی آن چیز که خواستند از تو بندگان نیکوکار و پناه میجویم از تو از شر چیز که پناه جستند
منه عبادك الصالحون اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول
از تو بندگان نیکوکار ای بار خدا میخواهم از تو بهشت را و آنچه نزدیک کند بآن از قول
وعمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول وعمل ربنا آتنا في الدنيا
و عمل و پناه میجویم از تو از عذاب دوزخ و آنچه نزدیک کند بآن از قول و عمل پروردگار ما بده ما را در دنیا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ پروردگار ما بیامرز ما را گناهان ما و
كفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك
بگذار از ما بدیهای ما و بمیران ما را با نیکوکاران پروردگار ما و بده ما را آنچه وعده کردی بر پیغمبران
ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد وإن زاد على ذلك جاز إلا
و خوار مکن ما را روز قیامت که تو هر آینه خلاف نمیکنی وعده را و اگر زیاده کند برین جایز است مگر
أن يكون إماما فيطول ذلك على المأمومين فالمستحب الاقتصار حفظا
آنکه باشد امام پس طوالت کند این بر مقتدیان پس مستحب اقتصار است از بهر نگاهداشت
لقلوبهم ولعل يكون فيهم ذو الحاجة ثم يسلم ويدعو لنفسه ولوالديه
دلهای ایشان شاید که باشد در ایشان صاحب حاجت پس سلام دهد و دعا کند نفس خود را و والدین
وللمسلمين ويكون في جميع ذلك متخوفا من عاقبتها وكيف وقعت
و مسلمانان را و باشد در همه ترسناک از عاقبت خود و چگونه شد و حال آنکه واقع
وقعت عند الله عز وجل الداعي إليها الآمر بها المثيب عليها والمعاقب
واقع است آن نماز نزد خدای تعالی که طلب کننده است آن نماز را و امر کننده ثواب دهنده و
عليها عند إساءتها فإذا خرج منها عرضها على العلم فإن شهد لها
بر آن وقت بدی آن پس هرگاه برآید از آن نماز عرض کند او را بر علم شریعت پس اگر شهادت دهد او را
بتمام الصلاة وسلامتها المنزلة حمد الله تعالى وأثنى عليه إذ جعله
بتمامی نماز و سلامتی منزلت حمد گوید خدا تعالی را و ثنا گوید مر او را از جهت آنکه گردانید
أهلا لذلك وإن وجد فيها نقصانا وخللا تاب إلى الله عز
سزاوار از برای این نماز و اگر دریافت درین نقصان و خلل باز گردد بسوی خدا تعالی

وجل واستغفر الله وتاب واجتهد في التحفظ في التي بعدها و

و آمرزش خواهد از خدا تعالی و آماده شود و کوشش کند در نگاه داشتن آنچه بعد از آن است و

للصلوة المقبولة علامة بينة وللمردودة علامة فعلامة

نماز مقبول را علامت است ظاهر و مردوده را نیز علامت است پس علامت

المقبولة نهيها وكفها لصاحبها عن الفواحش والمناكر وترغيبه في

مقبوله باز داشتن آن و دور کردن آن نماز است صاحب خود را از کارهای فاحش و منکر و رغبت دادن او در

الخير وتجديد نيته في الصلاح والازدياد من الطاعات وفعل

نیکوئیها و از سر نو کردن نیت او در نیکوکاری و بسیار کردن از بندگیها و کردن

الخيرات والرغبة في المثوبات فاردعه عن الاسواء وكراهية المعاصي

نیکیها و رغبت در ثوابها و باز داشتن از بدیها و مکروه پنداشتن معاصی

والخطيئات لقول الله عز وجل ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر

و خطیئات را از جهت قول خدا تعالی که نماز باز میدارد از فواحش و منکر

ولذكر الله اكبر وهذا الذي ذكرنا يشترك فيه الامام والمأموم و

و هر آینه یاد کردن خدا بزرگ است و این آنچه یاد کردیم مشترک است در آن امام و مقتدی و

المنفرد فاما شرائط الصلاة وواجباتها ومسنوناتها فقد ذكرناها

منفرد و اما شرایط نماز و واجبات آن و سنتهای آن پس به تحقیق یاد کردیم آن را

في اول الكتاب والله الموفق للصواب فصل فيما يختص بالامام

در اول کتاب و خدا توفیق دهنده است صواب را — در آنچه خاص است با امام

ولا ينبغي للرجل ان يكون اماما حتى يكون فيه هذه الخصال التي ذكرها

و سزاوار نیست مرد را که باشد امام تا آنکه باشد در آن خصلتها که یاد کردیم آن را

وهي ان لا يحب ان يتقدم وهو يجد من يكفيه ذلك ولا يتقدم

و آن خصلتها که دوست ندارد که پیش شود و حال آنکه می یابد کسی را که بسنده است برای او و پیش نشود

وهناك من هو افضل منه فان فعلوا ذلك لم يزالوا في سفال فقال

و حال آنکه اینجا کسی باشد که فاضلتر است از او در علم و صلاح پس اگر بکنند این کار را همیشه باشند در پستی

عمر بن الخطاب رض لان اقدم فتضرب عنقي ولا يقربني ذلك من

عمر بن خطاب رض هر آینه پیش کرده شوم و گردن زده شوم در حالیکه نزدیک نکند مرا این گردن

اثم احب الي من ان اتقدم قوما فيهم ابو بكر الصديق رض وان يكون قاريا

گناه دوستتر است از پیش آمدن قومی را که در آنها ابو بکر صدیق است و باید که باشد امام قاری

لكتاب الله فقيها في دين الله بصيرا بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه

کتاب خدا و دانا در دین خدا بیننده سنت رسول الله را ... زیرا که

۸۵۸

جاء في الحديث اجعلوا أمر دينكم إلى فقهائكم وأئمتكم وقرائكم و

آمده است در حدیث بگردانید امر دین خود را بسوی فقیهان خود و امامان خود و قاریان خود و

قال النبي صلى الله عليه وسلم يؤمكم خياركم فإنهم وفودكم إلى الله عز وجل وقد

فرمود نبی صلعم امامت کنند شما را بهترین شما زیرا که ایشان وفد شما اند بسوی خدا عز و جل

خصهم صلى الله عليه وسلم بذلك لأنهم أهل الدين والفضل والعلم بالله عز وجل و

خاص کرد ایشان را صلعم باین کار زیرا که ایشان اهل دین اند و اهل فضل و علم بخدا است عز و جل و

الخوف من الله تعالى الذين يعنون بصلاتهم وصلاة من خلفهم ويتقون

اهل خوف از خدا تعالی آنکسانیکه عنایت و خواهش دارند بنماز خویش و نماز کسانیکه پس ایشان نماز میخوانند

ما يلزمهم من وزر أنفسهم ووزر من خلفهم إن أساؤوا في صلاتهم و

از آنچه ایشان را لازم میآید از گناه خود و گناه آن کسانیکه پس ایشانند اگر بدی کنند در نماز خود

ما أراد صلى الله عليه وسلم بالقراء الحفظة للقرآن فحسب من غير أن يعملوا به و

نخواسته است صلعم بقرار حافظان قرآن تنها بغیر آنکه عمل کنند بر آن و

إنما أراد صلى الله عليه وسلم العمال بالقرآن مع حفظه وقد جاء في الحديث

بلکه خواسته است صلعم عاملان قرآن را مع حفظ آن و بتحقیق آمد در حدیث که

أحق الناس بهذا القرآن من كان يعمل به وإن كان لا يقرأه وقد

سزاوارترین مردم باین قرآن کسی است که عمل کند بر آن و اگرچه باشد که قرأت نکند

القرآن من لا يعمل به ولا يعتني بإقامة حدوده مما فرض الله عليه من

قرآن را کسیکه عمل نکند بر آن و اعتبار ندارد باقامت حدود از آنچه فرض کرده شده

العمل به وما نهاه من النهي عنه فلا يعني بحق به ولا كرامة له قال

عمل کردن بر آن و آنچه باشد نهی کرده شده است او را از نهی ...

النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه فلا يجوز للناس

نبی صلعم ایمان نیاورد بقرآن کسیکه حلال دانست حرام او را پس جائز نیست

أن يقدموا عليهم في صلاتهم إماما إلا أعلمهم بالله وأخوفهم له

که پیش کنند بر خود در نماز امام مگر دانا ترین ایشان بخدا و ترسنده ترین ایشان

فإن خالفوا وقدموا غيره لم يزالوا في سفال وإدبار وانتقاص

پس اگر خلاف کردند و مقدم کردند غیر او را همیشه باشند در پستی و پشت دادن و کمی

في دينهم ويبعدهم الله تعالى من رضوانه وجنته فرحم الله قوما

در دین خویش و دور ... از خدا تعالی و از خوشنودی او و بهشت او پس رحمت خدا باد

عنوا بدينهم وصلاتهم فقدموا خيارهم واتبعوا في ذلك السنة

که خواهش دارند بدین خود و نماز خود پس پیش کردند نیکان خود را و پیروی کردند درین ...

نبيّهم صلى الله عليه وسلم وطلبوا بذلك القربة الى ربهم تبارك وتعالى و
پیغمبر را ... و طلب کردند بااین قربت پروردگار خود تبارک و تعالی را و
ينبغي ان يكون الامام حافظا للسانه من عيب الناس عليه وعيبهم
باید که باشد امام نگهدارنده زبان خود را از عیب مردم و عیب ایشان
له الا من الخير ويكون يأمر بالمعروف ويفعله وينهى عن المنكر و
مگر از نیکی و باشد که امر بمعروف کند مردم را و خود هم کند و باز دارد مردم را از منکر و
يجتنبه ويحب الخير واهله ويبغض الشر واهله عارفا بمواقيت الصلوة
باز ماند ازو و دوست دارد نیکی را و نیکوکاران را دشمن دارد شر را و شریران را و داننده باشد
محافظا عليها مقبلا على شأنه عفيف البطن والفرج منقبض اليد
نگاهدارنده و قبول آینده باشد بر حال خود پارسا فرج و بطن باشد ننگ کننده دست را
عن الحرام قليل السعي الا في ابتغاء مرضات الله عز وجل يعود حمولا
از حرام کم سعی کننده مگر در طلب رضای حق تعالی ... باشد بردارنده
صبورا على الاذى يغض عن الشر يحتمل ممن تكلم فيه ويصبر على
صبر کننده بر ایذا و چشم فروگرفته باشد از بدی بردارد از کسیکه کلام کند و صبر کند بر
من يجهل عليه ويحسن الى من اساء اليه ويكون غضيض الطرف
کسیکه جهل کند برو و نیکوئی کند بسوی کسیکه بدی کرده باوی و باشد پوشنده چشم
عن المحارم ان رأى عورة سترها وان رأى خزية دفنها يعرض عن
از محارم اگر بیند عورت را عیب پوشد و اگر بیند چیزی خوار کننده را دفن کند ...
الجاهلين ويقول اللهم سلاما الناس منه في راحة وهو من نفسه
جاهلان و بگوید بار خدایا قول سلام ... مردم ازو در راحت باشند و او خود از خود
في عناء نصبا على فكاك رقبته مجدا في خلاص نفسه ويعلم انه قد بلى
در رنج حریص باشد بر خلاص کردن گردن خود کوشش کننده در خلاصی نفس خود و بداند که او مبتلا شده
بشيء عظيم قليل خطره كبير شأنه وليكن همه ما قد كلف من عظم قدر
بچیزی بزرگ ... و باید که باشد قصد او ...
الامامة وخطر قدرها وخيرها قليل الكلام الا فيما يعنيه له سائل و
امامت و خطر و شریف بودن مرتبه او ... کم گو باشد مگر در چیزیکه مقصود است او را
للناس حال اذا قام في محرابه علم انه قائم في مقام النبيين وخليفة
مردم را ... هرگاه ایستد در محراب خود داند که ایستاده است در مقام پیغمبران و خلیفه
سيد المرسلين ويناجي رب العالمين يتحرى الاجتهاد لتمام الصلوة
سرور مرسلان است و مناجات کند پروردگار عالمیان را نیکو اجتهاد کند برای تمام کردن نماز

لتسليم من خلفه من تقلّد بامامته خفيف الصلوة تخفيف صلوة
از بهر سلام دادن کسیکه پس اوست کسیکه پیروی کرد امامت او را سبکبار کردن نماز
في تمام يصلّي بصلاة اضعفهم فيرى من نفسه انّه دونهم وانّه مبتلى
در تمام ارکان بگذارد نماز خود را بنماز ضعیف ترین قوم پس بیند بنفس خود را که پایین ایشان است و مبتلا است
بامامتهم وانّ الله تعالى سائله عن اداء الفرائض عن نفسه وعنهم و
بامامت ایشان و هر آینه سوال کنند ازو از ادای فرایض از ذات خود و از مقتدیان او و
هو بتقدّمه بالغ على خطيئته نادم على ما سلف من تفريطه وقد ائتمّ به
او بسبب پیش شدن خود بیشتر گریه کننده بر گناه خود ندامت کننده بر هر چیزیکه گذشته از تفریط کاهلی او و
وما انقضى من اوقاته لا يتكبّر على من خلفه ولا يتجبّر على من هو دونه
و آنچه منقضی شد از اوقات خود تکبر نه کند بر کسیکه پس اوست و تجبر نه کند بر کسیکه پایین اوست
ولا يتعصّب حميّة لنفسه اذا اتيا ما فيه وبما هو عنه بريء ولا هو
و تعصب نکند از حمیت ننگ بنفس خود وقتیکه گفته شود چیزیکه در وی است از صفات و چیزیکه از وی پاک است
يحبّ حمدهم ولا يكره ذمّهم تستوي الجماعة عنده في الحالين سواء لم
و دوست ندارد ستایش قوم خود را و مکروه ندارد نکوهش ایشان را پس باشند نزد او در هر دو حال برابر
يكن عليه كذبه طيّب الطعام نظيف اللباس متواضعا في لبسه متخاشعا
آزموده نشده باشد بر او دروغ او پاک باشد طعام او پاک باشد لباس او فروتن باشد در لباس خود
في خلقه غير محدث في الاسلام ولا ذا ريبة في الايّام ولا غمّازا على احد
در خلقت خود عادت نباشد در اسلام و نه خداوند گمان بد باشد در خلقت و نه غماز باشد
عند السلطان ولا شايع اسرار الناس الى نفسه ولا ساع الى سرّ الناس
نزد بادشاه و نه افشا کننده اسرار مردم را و نه سعی کننده بسوی سر مردم
ولا ذي طمع في حقّه ولا خائنا في وديعته وتجارته وعاريته ولا يقلّده
نه خداوند طمع باشد در حق و نه خیانت کننده باشد در امانت او و تجارت و عاریت
وهو خبيث المطعم لا يتقدّم وهو ينهى الامامة بلا يتقدّم وهو يعلم
و حال آنکه ناپاک خوار و ناپاک کسب است مقدم نشود و حال آنکه او شایسته امامت را مقدم نشود و حال آنکه او
انّ فيه حسدا ولا بغيا ولا حقدا ولا احنة ولا غلّا ولا زهوا ولا ابّهة
که در وی حسد است بر کسی و نه در وی بغی است و نه حقد و نه کینه و نه کینه و نه تکبر
ولا طالبا ثارا ولا منتصرا لنفسه ولا متشفّيا من غيظ ولا متلعّبا
و نه طلب کننده خون و نه طلب کننده انتقام نفس خود را و نه طلب شفا کننده از خشم
عورة رجل مسلم ولا غاشا لاحد من امّة محمّد صلى الله عليه وسلم ولا يتكلّم في فتنة
عیب مرد مسلمانرا و نه فریب دهنده کسی را از امت محمد صلعم و کلام نکند در فتنه

ولا يسعى فيها ولا يقويها بل يعين أهل الحق على أهل الباطل بيده و

وسعی نکند در آن و قوت ندهد او را بلکه یاری کند اهل حق را بر اهل باطل بدست خود و

لسانه وقلبه ويقول الحق وان كان مرا ولا تأخذه في الله لومة لائم

زبان خود و دل خود و گوید حق را و اگر چه باشد تلخ و نگیرد او را در راه خدا سرزنش ملامت کننده

ولا يحب مدح الناس له ولا يكره ذمهم ولا يخص نفسه بشيء من الدعاء

و دوست ندارد مدح مردم مر او را و مکروه ندارد نکوهش کردن ایشان او را و خاص نکند نفس خود را بچیزی از دعا

بل يعمم الدعاء له ولهم وقت ما يدعو عقيب الصلاة بهم فان افرد

بلکه عام کند دعا را برای خود و برای ایشان وقتیکه دعا کند پس از نماز با ایشان پس اگر منفرد کند

نفسه بذلك كان خيانة منه لهم ولا يؤثر بعضهم على بعض الا

نفس خود را بآن باشد خیانت کننده از وی مر ایشان را و اختیار نکند بعض ایشان را بر بعضی مگر

اولو العلم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ليليني اولو الاحلام والنهى وكذلك

صاحبان علم را چنانچه فرموده نبی صلعم در آینه متصل باشند بمن اهل دانش و خردها و همچنین

الذين يلونهم وراء ظهره ولا يقرب الغني ويزري بالفقير ولا ينبغي

کسیکه متصل باشد بایشان پس پشت او و مقرب نشود توانگر و حقارت کند بفقیر و سزاوار نیست

له ان يتقدم بقوم وفيهم من يكره امامته فان كان فيهم من يكرهه

مر او را که مقدم شود پیش امام در ایشان کسیکه مکروه دارد امامت او را پس اگر باشد در ایشان

ومن لا يكرهه نظر فان كان الاكثر يكرهونه اعتزل المحراب ولا

و کسیکه مکروه ندارد او را به بیند پس اگر باشد زیاده کسانیکه مکروه میدارند او را معزول کند محراب را

يقربه هذا اذا كانت كراهتهم له بعلم وحق وان كان بجهل وباطل

و نزدیک نشود او را این آنوقت است که باشد کراهت ایشان مر او را بعلم و حق و اگر باشد بجهل و باطل

لعوارض نفس او عصبية لمذهب او هوى لم يلتفت الى كراهتهم ولا

بعوارض نفس یا تعصب مذهب یا هوای نفس التفات نکند بسوی کراهت ایشان و

يترك الصلاة بهم الا ان يخاف الفتنة في القوم لاجله فيستحب

ترک نکند نماز را با ایشان مگر اینکه ترسد از فتنه در قوم بسبب او پس مستحب است

ويعتزل المحراب لذلك حتى يصطلحوا او يرضوا ولا ينبغي له ان يكون

و خالی کند محراب را از جهت فتنه تا آنکه صلح کنند یا راضی شوند و سزاوار نیست مر او را که

مرائيا ولا مداهنا ولا لعانا ولا يدخل مدخل السوء والتهم فلا

باشد ریاکننده و نه مداهنه کننده و نه لعنت کننده و نه داخل شود در جاهای بد و تهمتها

يأتمنا الا من الناس الا الصالحين ولا ينبغي له ان يكون طعانا

[illegible]

وهو يحب الفتنة وأهلها أو المعصية وأهلها والرياسة وأهلها

و حالانکه دوست دارد فتنه را و اهل آنرا یا معصیت و اهل آنرا و ریاست و اهل آنرا

وينبغي أن يكون صبوراً على أذية الناس متودداً إليهم طالباً لمنفعتهم

و سزاوار است که باشد صبور بر ایذای مردم دوستی کننده سوی ایشان طلب کننده نفع

مجتهداً في نصيحتهم لا يماري على الإمامة ولا يقاتل عليها من كفاه

کوشش کننده در نصیحت ایشان جدل نکند بر امامت و قتال نکند بر آن هر کسی که کفایت کند

مؤنتها ولقد نقل عن الأكابر ممن تقدم من السلف الصالحين

از جانب او مؤنت او را و امامت را و تحقیق منقول است از بزرگان پیشینیان که بودند از سلف صالحان

أنهم كرهوا الإمامة وقدموا من ليس مثلهم في الشرف والديانة

که ایشان کراهت داشتند امامت را و مقدم میکردند کسی را که نیست مانند ایشان در بزرگی و دیانت

ابتغاء للمثوبة عندهم وتخفيفاً لأنفسهم من تقصيرهم وينبغي

از جهت طلب ثواب نزد ایشان و سبک کردن خود را از جهت تقصیر ایشان و سزاوار است

للإمام إذا حضر عنده ذو سلطان أن لا يتقدم عليه في الصلاة إلا بإذنه

امام را هرگاه که حاضر شود نزد او صاحب سلطنت اینکه مقدم نشود بر او در نماز مگر باذن او

وكذلك لا يجلس إلا بإذنه وإذا نزل بقرية أو محلة أو قبيلة أو حي من أحياء

و همچنین ننشیند مگر باذن او و هرگاه فرود آید بدیهی یا محله یا قبیله یا حیی از احیای

العرب لا يؤمهم إلا بإذنهم وكذلك إذا اتفق مع قوم في قافلة وسفر

عرب امام نشود ایشانرا مگر باذن ایشان و همچنین هرگاه که اتفاق کند با قومی در قافله و سفر

وجمع التمام لا يؤمهم إلا بإذنهم وينبغي للإمام أن لا يطيل الصلاة

و مجمع تمام امام نشود ایشانرا مگر باذن ایشان و سزاوار است امام را که دراز نکند نماز را

بل يخففها مع التمام لما روي عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

بلکه سبک کند آنرا با تمام بجهت چیزیکه روایت است از ابی هریره رض گفت فرمود رسول

إذا كان أحدكم إماماً فليخفف فإنه يقوم وراءه الصغير والكبير و

هرگاه باشد یکی از شما امام پس باید که سبک کند که ایستاده میشود پس او خورد و کلان و

ذو الحاجة وإذا صلى لنفسه فليطل ما شاء وعن أبي واقد قال كان

صاحب حاجت و هرگاه گزارد تنها پس دراز کند چیزیکه خواهد و مرویست از ابی واقد که گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم من أخف الناس صلاة على الناس وأدومه على نفسه

رسول الله صلعم از سبکتر گذارنده نماز را بر مردم و همیشه باید بر نفس خود

فصل وينبغي للإمام أن لا يدخل في الصلاة ولا يكبر حتى يسوي

سزاوار است امام را که در نیاید در نماز و نه تکبیر کند تا آنکه ...

الامامة بقلبه وان تلفظ ذلك بلسانه كان احسن ويلتفت يمينا
امامت را بدل خود و اگر تلفظ کند این نیت را بزبان خود باشد نیکو و التفات کند براست
وشمالا ويسوي الصفوف يقول استووا رحمكم الله اعتدلوا
و چپ پس برابر کند صفها را پس بگوید برابر شوید رحمت کند خدا بشما برابر شوید
رضي الله عنكم ويأمرهم بسد الفرج وتسوية المناكب في الدنو بعضهم
راضی شود خدا از شما و امر کند به بستن کردن فرج و برابر کردن دوشها و نزدیک بعض ایشان
من بعض حتى يماس مناكبهم لان اختلاف المناكب واعوجاج الصفوف
از بعض تا آنکه بایکدیگر آویزند دوشهای ایشان زیرا که اختلاف دوشها و کژی صفها
نقص في الصلوة وحضور الشياطين وقيامهم مع الناس في الصفوف
نقصان سبب در نماز و حاضر شدن شیاطین سبب و قیام ایشان با مردم در صفها
جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال رصوا الصفوف وحاذوا
آمده است در حدیث از نبی صلعم که فرمود متصل کنید صفها را و برابر کنید
المناكب وسدوا الخلل حتى لا يقوم بينكم مثل اولاد الحذف يعني
دوشها را و بند کنید خلل را تا نه ایستند میان شما مانند اولاد حذف یعنی
مثل اولاد الغنم من الشياطين وقد كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام للصلوة
مانند اولاد غنم از شیاطین و تحقیق بود نبی صلعم هرگاه می ایستاد برای نماز
لم يكبر حتى يلتفت يمينا وشمالا فيأمرهم بتسوية مناكبهم ويقول
تکبیر نگوید تا آنکه التفات کند راست و چپ پس امر کند ایشان را به برابر کردن دوشهای خود
لا تختلفوا فتختلف قلوبكم وقد رأى صلى الله عليه وسلم يوما رجلا قد خرج صدره
اختلاف مکنید پس اختلاف کنند دلهای ایشان و دید صلعم روزی مردی را که برآمده سینه
من الصف فقال لتسون مناكبكم او ليخالفن الله تعالى بين قلوبكم
از صف پس فرمود باید که برابر کنید دوشهای خود را یا اگر مخالفت کند خدا میان دلهای
وفيما اتفق عليه مسلم والبخاري عن سالم بن ابي الجعد قال سمعت
و در آنچه متفق شده اند بر او مسلم و بخاری از سالم بن ابی الجعد گفت شنیدم
النعمان بن بشير رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول لتسون صفوفكم او
نعمان بن بشیر را رض گفت بود نبی صلعم میفرمود برابر کنید صفهای خود را یا
ليخالفن الله تعالى بين وجوهكم وفي حديث آخر عن قتادة عن انس
مخالفت کند خدای تعالی میان روی های ایشان و در حدیث دیگر است از قتاده از انس
بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سووا صفوفكم فان تسوية
بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم برابر کنید صفهای خود را زیرا که برابری

الصفوف من تمام الصلوة وجاء عن عمر بن الخطاب رض انه كان اذا

صفها از تمامی نماز ست و مرویست از عمر بن خطاب رض که بود رسم هرگاه

قام مقام الامام لا يكبر حتى يأتيه رجل قد وكله باتمام الصفوف

می ایستاد بجای امام تکبیر نمیگفت تا آنکه می آمد او را مردی که موکل کرده بود او را برای درستی صفها

فيخبره انهم قد استووا فيكبر حينئذ وكذلك كان يفعل عمر بن

پس خبر میداد او را که برابر شدند صفها پس تکبیر میگفت در آنوقت و همچنین بود که میکرد عمر بن

عبد العزيز ويروى ان بلالا المؤذن رض يسوي الصفوف ويضرب عراقيبهم

عبد العزیز و مرویست که بلال موذن رض برابر میکرد صفها را و میزد عرقوبهای ایشان را

بالدرة حتى يستووا وقال بعض العلماء ان الظاهر من هذه انه كان

بدره تا آنکه برابر میشدند و گفته اند بعض علما ظاهر ازین آنست که بود بلال

يفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم اقامته قبل ان يدخل في الصلاة

که میکرد این کار را در زمان رسول صلعم وقت اقامت خود پیش از درآمدن در نماز

لان بلالا انه لم يؤذن لاحد بعد النبي صلى الله عليه وسلم الا يوما واحدا عند قدومه

زیرا که بلال رض اذان نگفته است کسی را بعد از نبی صلعم مگر روزی وقت باز گشتن خود

من الشام في زمن ابي بكر الصديق رض بسؤاله وسؤال الصحابة رض شوقا الى

از شام در زمان ابو بکر رض بسوال ابو بکر و بسوال صحابه رض از جهت شوق ایشان

۸۶۵ رسول الله صلى الله عليه وسلم وعهده فلما بلغ بلال رض الى قوله اشهد ان محمدا

رسول الله صلعم و زمان او پس هرگاه رسید بلال رض تا قوله اشهد ان محمدا

رسول الله امتنع من الاذان فلم يقدر عليه فسقط مغشيا عليه حبا

رسول الله باز ماند از اذان پس قادر نشد بر آن پس افتاد بیهوش از جهت دوستی

للنبي صلى الله عليه وسلم وشوقا اليه واشتد عند ذلك بكاء اهل المدينة من

نبی صلعم و شوق بسوی او و سخت شد این هنگام گریه اهل مدینه از

المهاجرين والانصار حتى خرجت العواتق من خدورهن شوقا الى النبي

مهاجرین و انصار تا آنکه برآمدند زنان جوان سال از پرده‌های خود از جهت شوق بسوی

صلى الله عليه وسلم فثبت بذلك ان ضربه عراقيب الناس كان على عهد رسول

پس ثابت شد باین که زدن آن بلال عرقوب مردم را بود در زمان رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم وينبغي للامام ان لا يدخل طاق القبلة فيمنع من قدامه

و سزاوار است امام را که نه در آید در طاق قبله پس منع کند کسی را که پیش او است

رؤيته بل يخرج منه قليلا ويروى عن امامنا احمد رحمه الله رواية اخرى انه

از دیدن او بلکه بیرون آید اندکی از طاق و مرویست از امام ما احمد حنبل رح روایت دیگر که

يستحب قيامه فيه ولا يقف مقاما اعلى من مقام المأمومين

مستحب ست قيام او در آن طاق و نه بايستد مقام بلندتر از مقام مقتديان

فان فعل ذلك قيل تبطل صلاته على وجهين وينبغي له اذا سلم من

پس اگر کرد این کار را گویند باطل شود نماز او بر دو وجه و سزاوار است او را که هرگاه سلام داد

صلاته ان لا يلبث في محرابه وليقم ولينتقل الى يساره فليات بتنفل

از نماز خود درنگ نکند در محراب خود و باید که بایستد و گردد بسوی چپ پس بیاید در نوافل

ناحية من المحراب لما روى المغيرة بن شعبة رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

در کنجی از محراب از جهت چیزیکه روایت کرد مغیره بن شعبه رض گفت که نبی صلعم

قال لا يتطوع الامام في مقامه الذي يصلي فيه بالناس المكتوبة

فرمود نفل نگذارد امام در مقام خود که میگذارد در آن مقام با مردم نماز فرض

واما المأموم فيجوز له ذلك وهو مخير ان شاء صلى في موضعه او

واما مقتدی پس جائز است او را این و او مختار است اگر خواهد گزارد در موضع خود یا

يتأخر قليلا وينبغي ان يكون له سكتتان سكتة عند افتتاح الصلاة

پس شود اندکی و سزاوار است که باشد امام را دو سکوت قلیل یک سکوت وقت شروع نماز

وسكتة اذا فرغ من القراءة قبل ان يركع حتى يتنفس ويسكن وهج

و سکوت دیگر وقت فراغت از قرائت پیش از آنکه رکوع کند تا آنکه نفس زند و آرام گیرد شورش

قراءته ولا يصل قراءته بتكبيرة الركوع لان ذلك يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم

قرائت او و متصل نکند قرائت خود را بتکبیر رکوع زیرا که این مرویست از نبی صلعم

في حديث سمرة بن جندب وينبغي اذا صلى الى سترة ان يدنو منها كي لا

در حدیث سمره بن جندب رض و سزاوار است هرگاه بگذارد سوی ستره آنکه نزدیک شود از آن تا

يمر بينه وبينها فرجة بعيدة الا ان يمر بينهما كلب اسود بهيم او

نگذرد در میان خود و میان ستره کشادگی دراز تا آنکه بگذرد در میان ایشان سگ سیاه یا

حمار او امرأة فان صلاته تنقطع بذلك عند امامنا احمد وعنه

خر یا زن که نماز او منقطع میشود بآن نزدیک امام ما احمد رح و از امام ما

في المرأة والحمار رواية اخرى لا بأس بهما وينبغي له اذا ركع ان يسبح

در زن و خر روایت دیگرست که باکی نیست بآنها و سزاوار است او را که هرگاه رکوع کند

ثلاث تسبيحات على ما ذكرنا ولا يسرع فيها ولا يبادر وليكن تمام

سه بار تسبیح گوید بر آنچه یاد کردیم ما و شتاب نکند در آن و نه بشتابد و لیکن … تمام

من كلامه وتأنيه ويمكن لانه اذا اسرع بالتسبيح لم يدرك من

از کلام خود … آرام و قرار … هرگاه … تسبیح … نمی رسد …

خلفه فيؤدي ذلك إلى مسابقة المأموم فتفسد صلاتهم فيرجع وزرهم

در پس او اند پس رساند این کار را بسوی مسابقت و جهتی کردن مقتدیان پس فاسد میشود نماز ایشان

إليه ولذلك ينبغي له إذا رفع رأسه من الركوع وقال سمع الله لمن حمده

بسوی او و همچنین سزاوار است او را که هرگاه بردارد سر خود را از رکوع و گوید سمع الله لمن حمده

ثبت قائما معتدلا ويقول ربنا ولك الحمد من غير عجلة في كلامه

ثابت باشد قایم برابر و بگوید ربنا لک الحمد بغیر شتابی در کلام خود

حتى يدركه المأموم وإن زاد على ذلك فقال ملء السماء وملء الأرض

تا دریابد او را مقتدیان و اگر زیاده کند بران پس بگوید این

وملء ما شئت من شيء بعد جاز لأن ذلك قد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم

کلمات را جایز است زیرا که مرویست از نبی صلعم

وكما عن أنس بن مالك أنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رفع رأسه

و آمده است از انس بن مالک رض که گفت بود رسول الله صلعم هرگاه بر میداشت سر خود را

من الركوع يقوم حتى يقال قد نسي وكذلك يثبت في السجود وفي

از رکوع راست می ایستاد تا آنکه گفته میشد فراموش کرد و همچنین ثابت باشد در سجود و در

جلسة بين السجدتين ليدركه من خلفه في الركن ولا نظر إلى قول

جلسه که میان دو سجده است تا دریابد او را کسیکه پس او است در رکن و نیست نظر بسوی قول

من يقول إذا فعل ذلك سبقه المأموم فبطلت صلاته إذا تكرر ذلك

کسیکه بگوید هرگاه کرد این را سبقت خواهد کرد او را مقتدی پس باطل خواهد شد نماز او هرگاه مکرر

منه ففي ذلك فساد لأن الناس إذا رأوه يديم ذلك ويواظب عليه

از [illegible] پس در این [illegible] فساد است زیرا که مردم هرگاه ببینند او را که دایم [illegible] و مواظبت کند بران

أن التثبيت كأنه فيثبتوا له ولم يبادروا فيقال للإمام يستحب لك أن تعلمهم

که تثبیت [illegible] ثابت باشند او را و جلدی نکنند پس گفته میشود امام را مستحب است ترا که

قبل الشروع في الصلاة وتحذرهم من مسابقتك على ما ذكرنا في الفصل

پیش از شروع در نماز و حذر کنی ایشان را از مسابقت خود چنانکه ذکر کردیم آنرا در فصل

الذي يليه فلا يؤدي ذلك إلى فساد بل إلى مصلحة عامة وتمام صلاة

آینده پس نمیرساند این بسوی فساد بلکه بسوی مصلحت عام است و تمام شدن نماز

الجميع وقد جاء الحديث أن كل مصل راع ومسئول عن رعيته وقيل

همه است و آمده است در حدیث که هر نماز گذار راعی است و مسئول است از رعیت خود و گفته شد

إن الإمام راع لمن يصلي بهم فعلى الإمام النصيحة لمن يصلي خلفه

که امام راعی است کسی را که نماز گذارد با ایشان پس واجب است بر امام نصیحت کسیکه گذارد پس او

٥١ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُسَابَقَةِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَيُحَسِّنُ اَدَبَهُمْ اِذْ هُوَ رَاعٍ

و بازدارد ایشانرا از مسابقت در رکوع و سجود و نیکو کند آداب ایشان زیرا که او نگهبان است

لَهُمْ وَمَسْؤُلٌ غَدًا مِنْهُمْ وَيُتِمُّ صَلَاتَهُ وَيُحْكِمُهَا وَيُحَسِّنُهَا حَتّٰى يَكُونَ

ایشانرا و مسؤل است فردا از ایشان و تمام کند نماز خود را و محکم کند آنرا و نیکو کند آنرا تا آنکه باشد

لَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ وَلَا عَلَيْهِ مِثْلُ اَوْزَارِهِمْ اِذَا اَسَاؤُا وَقَصَّرُوا

او را مثل اجر کسیکه گزارد پس او و اگر نه باشد بر او مثل گناهان ایشان هرگاه که بد کنند و کوتاهی کنند

الائتمام / الاقتداء ١٢ تاج

٥٢ فَصْلٌ وَيَجِبُ عَلَى الْمَأْمُومِ اَنْ يَنْوِيَ الْاِئْتِمَامَ وَيَقِفَ عَلٰى يَمِينِ الْاِمَامِ

و واجب است بر مقتدی که نیت کند اقتدا را و ایستد بر راست امام

وَلَا يَقِفُ قُدَّامَهُ وَلَا عَلٰى يَسَارِهِ فَاِنْ كَانُوا جَمَاعَةً فَالسُّنَّةُ اَنْ يَقِفُوا خَلْفَهُ

و نه ایستد پیش او و نه بر چپ او پس اگر باشند جماعت پس سنت است که ایستند پس او

فَاِنْ كَبَّرَ عَنْ يَمِينِهِ وَجَاءَ اٰخَرُ فَاِنَّهُ يُكَبِّرُ مَعَهُ وَيَصْطَفُّ مَعَهُ صَفًّا ثُمَّ يَخْرُجَانِ

پس اگر تکبیر گفت از جانب راست و آمده دیگرے پس او تکبیر گوید با یکدیگر و از جانب راست او [illegible] صف بشوند

وَرَاءَ الْاِمَامِ فَاِنْ كَبَّرَ الثَّانِي اَخْرَجَهَا الْاِمَامُ بِيَدِهِ وَلَا يَتَقَدَّمُ هُوَ عَنْ مَوْضِعِهِ

در پس امام پس اگر تکبیر گوید مقتدی دوم برآرد امام دست خود و پیش نشود او از جای خود

اِلَّا اَنْ يَكُونَ وَرَاءَهُ ضَيِّقًا وَاِذَا حَضَرَ الْجَمَاعَةَ فَوَجَدَ فِي الصَّفِّ فُرْجَةً دَخَلَ ٨٦٨

مگر آنکه باشد در پس او تنگ و وقتیکه حاضر شود جماعت را پس یافت در صف فرجه درآید

فِيهَا وَاِنْ لَمْ يَجِدْ وَقَفَ عَنْ يَمِينِ الْاِمَامِ وَلَا يَجْذِبُ رَجُلًا فَيَقُومُ مَعَهُ

در آن فرجه و اگر نیابد ایستد از جانب راست امام و نکشد مردے را پس بایستد با او

صَفًّا لِاَنَّهُ يُؤَدِّي اِلَى الْهَرْجِ وَالْفِتْنَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالْعَدَاوَةِ وَلِاَنَّهُ يُؤَدِّي

صف شده زیرا که میرساند بسوی شکستن نماز و فتنه و دشمنی و عداوت و از جهت آنکه میرساند

ذٰلِكَ اِلٰى بُطْلَانِ الصَّلَاةِ الْمَجْذُوبِ وَلِاَنَّهُ يَصِيرُ فَذًّا بِذٰلِكَ وَذٰلِكَ يُبْطِلُ

این کشیدن بسوی باطل شدن نماز آنمرد کشیده شده زیرا که میگردد تنها باین عمل و این عمل باطل

الصَّلٰوةَ عِنْدَنَا وَلٰكِنْ يَجْتَهِدُ فَيُحَصِّلُ لِنَفْسِهِ فِي الصَّفِّ فَكَبَّرَ وَيُحْرِمُ

نماز است نزد ما یعنی حنابلیه و لیکن کوشش کند پس حاصل کند جای خود را در صف پس تکبیر گوید و احرام ببندد

بِالصَّلَاةِ لَمْ يَخْرُجْ مَعَهُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ اِلٰى وَرَاءِ الصَّفِّ وَاِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَالْاِمَامُ

بنماز نه برآید با یکے از ایشان بسوے پس صف و وقتیکه درآید در مسجد و حالانکه امام

فِي الرُّكُوعِ كَبَّرَ تَكْبِيرَتَيْنِ اِحْدٰهُمَا لِلْاِحْرَامِ وَالْاُخْرٰى لِلرُّكُوعِ فَاِنْ

در رکوع باشد دو تکبیر گوید یکے برای احرام و دیگر برای رکوع پس اگر

كَبَّرَ وَاحِدَةً وَنَوَاهُمَا جَازَ وَاِذَا دَخَلَ وَالْاِمَامُ فِي التَّشَهُّدِ الْاَخِيرِ اِسْتَفْتَحَ

یک تکبیر گفت و نیت هر دو کرد جائز است و وقتیکه درآید و حالانکه امام در تشهد اخیر استفتاح کند

له ان ينوي الصلوة ويكبر ويجلس مع الامام ليدرك فضل الجماعة

اورا که نیت کند نماز را و تکبیر گوید و بنشیند با امام تا دریابد فضل جماعت را

فاذا سلم الامام بنى على تكبيرته وصلى فضل وينبغي للمأموم

پس هرگاه سلام دهد امام بنا کند بر تکبیر او و نماز گزارد و سزاوار است مقتدی را

ايضا ان لا يسبق الامام في التكبير ولا في الركوع والسجود ولا في الرفع

نیز که سابق نشود امام را در تکبیر و نه در رکوع و نه در سجود و نه در برداشتن سر

عنهما ويحذر ذلك جدا ويجتهد وسعه ويبذل طاقته ان تكون

از آنها و حذر کند ازین عمل بسیار و بتمام رساند قدرت خود را و خرچ کند طاقت خود را در اینکه باشد

افعاله جميعها في الصلوة عقيب فعل امامه وقد جاء في ذلك احاديث

کارهای او همه در نماز پس از کار امام و تحقیق آمده است درین باب حدیث

كثيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن اصحابه رضوان الله عليهم اجمعين من

بسیار مرویست از نبی صلعم و از صحابه رضی الله عنهم از آنجمله

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اما يخاف الذي يرفع راسه قبل

چیزیست که روایت کرده شده است از نبی صلعم که فرمود آیا نمیترسد کسیکه بردارد سر خود را پیش

الامام ان يحول الله راسه راس حمار وفي حديث اخر عنه صلى الله عليه وسلم

از امام از اینکه بگرداند خدا تعالی سر او را سر خر و در حدیث دیگر است از آن سرور صلعم

انه قال الامام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وعن البراء

که فرمود امام رکوع میکند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بر دارد پیش از شما و مروی

بن عازب رض قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فكان اذا انحط من قيامه لا يحني

بن عازب رض گفت بودیم ما پس نبی صلعم پس بود صلعم چونکه فرود میشد از قیام خود نمی خمید

احد منا ظهره حتى يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض فكان

هیچ یکی از ما پشت خود را تا آنکه می نهاد رسول الله صلعم پیشانی خود را بر زمین و بودند

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يثبتون خلفه قياما حتى يحط النبي صلى الله عليه وسلم

اصحاب رسول الله صلعم که ثابت میبودند پس او صلعم ایستاده تا آنکه فرود میرفت نبی صلعم

ويكبر ويضع جبهته على الارض وهم قيام ثم يتبعونه وقد جاء

و تکبیر میگفت و مینهاد سر خود را بر زمین و حالانکه ایشان ایستاده اند پس پیروی میکردند او را

عن الصحابة رض انهم قالوا لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوي قائما

از صحابه رض که ایشان میگفتند تحقیق بود رسول الله صلعم برابر میبود ایستاده

ولا نسجد بعد وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما يخشى

و حالانکه ما سجده میکردیم هنوز و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم آیا نمی

الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار أو رأس

کسیکه بر دارد سر خود را پیش از امام آنکه بگرداند خدا سر او را سر خر یا سر

خنزير وعن أبي هريرة رض قال سمعت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول أما يخشى

خوک و مروی است از ابو هریره رض گفت شنیدم ابا القاسم صلعم را که میفرمود آیا نمیترسد

الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار وروي أن

کسیکه بر دارد سر خود را پیش از امام که بگرداند خدا سر او را سر خر و مروی است که

ابن مسعود رض نظر إلى من سبق الإمام فقال لا وحدك صليت ولا بإمامك

ابن مسعود رض دید کسیرا که سبقت کرد امام را پس گفت نه تنها گزاردی نماز را و نه با امام

اقتديت والذي لم يصل وحده ولم يقتد بإمامه فذلك الذي لا

اقتدا کردی و کسیکه نگزارد تنها و نه اقتدا کند با امام پس او کسی است که نیست نماز

صلاة له وكذلك روي أن ابن عمر رض نظر إلى من سبق الإمام فقال له

مر او را و همچنین مروی است که ابن عمر رض دید کسیرا که سبقت کرد بر امام پس گفت مر او

ما صليت وحدك ولا صليت مع الإمام ثم ضربه وأمره أن يعيد الصلاة

نه نماز گزاردی تو تنها و نه با امام پس بزد او را و فرمود که باز گرداند نماز را

وعن أبي صالح عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما جعل الإمام

و مروی است از ابی صالح از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم جز این نیست که گردانیده شده است امام

ليؤتم به فإذا كبر فكبروا وإذا ركع فاركعوا وإذا رفع رأسه فارفعوا

تا اقتدا کرده شود بآن پس هرگاه گوید تکبیر گویید و هرگاه رکوع کند رکوع کنید و هرگاه بردارد سر را پس بردارید

رؤوسكم وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا جميعا ربنا لك الحمد وإذا

سرهای خود را و هرگاه گوید سمع الله الخ پس بگویید ربنا لك الحمد و هرگاه

سجد فاسجدوا بعد أن يسجد وإذا رفع رأسه فارفعوا رؤوسكم ولا

سجده کند پس سجده کنید پس از آنکه سجده کند و هرگاه بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را

ترفعوا رؤوسكم قبل أن يرفع وإذا صلى جالسا فصلوا أجمعون جلوسا

و نه بر دارید سرهای خود را پیش از آنکه بر دارد امام و هرگاه گزارد امام نشسته پس گزارید همه نشسته

وروى إمامنا أبو عبد الله أحمد رحمه الله في رسالة له بإسناده عن أبي

و روایت کرد امام ما ابو عبد الله احمد رح در رساله خود باسناد خود از ابی

موسى الأشعري رض صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه

موسی اشعری رض که صاحب رسول الله صلعم بود که گفت رسول الله صلعم

علمنا صلاتنا وعلمنا ما نقول فيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كبر

آموخت ما را نماز ما و آموخت ما را چیزی که میگوییم در آن فرمود رسول الله صلعم هرگاه تکبیر گوید

الإمام فكبروا وإذا قرأ فأنصتوا وإذا قال غير المغضوب عليهم

امام پس تکبیر گوئید و هرگاه قرائت کند پس خاموش باشید و هرگاه گوید غیر المغضوب علیهم

ولا الضالين فقولوا آمين يستجب الله تعالى لكم وإذا كبر فكبروا

و لا الضالین پس بگوئید آمین قبول کند خدا تعالی شما را و هرگاه تکبیر گوید پس تکبیر گوئید

وإذا رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤوسكم وقولوا

و هرگاه بردارد سر خود را پس بگوید سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید

اللهم ربنا لك الحمد يسمع الله لكم وإذا كبر وسجد فكبروا واسجدوا

اللهم ربنا لک الحمد میشنود خدا دعای شما را و هرگاه تکبیر گوید و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید

وإذا رفع رأسه وكبر فارفعوا رؤوسكم وكبروا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و هرگاه بردارد سر خود را و تکبیر گوید پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید فرمود رسول الله

فتلك بتلك وإذا كان في القعدة فليكن من قول أحدكم التحيات

پس این عملهای شما آن عملهای امام است و هرگاه باشد در قعده پس باید که باشد قول هر یک شما التحیات

لله والصلوات والطيبات حتى تفرغوا من التشهد قال الإمام أبو عبد الله

لله والصلوات والطیبات تا آنکه فارغ شوید شما از تشهد گفت امام ابو عبد الله

أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني ره وأماتنا على مذهبه أصلا وفرعا

احمد بن محمد بن حنبل شیبانی رح و بمیراند ما را بر مذهب او در اصل و فرع

وحشرنا في زمرته فقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر فكبروا أن ينتظروا الإمام

و برانگیزد ما را در زمره او و قول نبی صلی الله علیه وسلم اذا کبر فکبروا آنست که منتظر باشید امام را

حتى يكبر ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته ثم يكبرون بعده و

تا آنکه تکبیر گوید و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را پس تکبیر گوئید شما بعد او و

الناس يغلطون في هذه الأحاديث ويجهلونها مع ما عليه عامتهم

مردم غلط کرده اند درین حدیثها و نمیدانند آنها را با چیزیکه بر اوست عوام ایشان

من الاستخفاف بالصلاة والاستهانة بها فتارة يأخذ الإمام في

از سبک کردن نماز و اهانت در نماز پس گاهی شروع میکند امام در

التكبير فيأخذون معه في التكبير وهذا خطأ لا ينبغي لهم أن يأخذوا في

تکبیر پس شروع کنند با او در تکبیر و این خطا است سزاوار نیست ایشان را که شروع کنند در

التكبير حتى يكبر الإمام ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته وهكذا

تکبیر تا آنکه تکبیر گوید امام و فارغ شود از تکبیر خود و قطع کند آواز را و همچنین

قال النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر الإمام فكبروا والإمام لا يكون مكبرا حتى

فرموده نبی صلی الله علیه وسلم هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید حالانکه امام نمی باشد تکبیر گوینده تا آنکه

يقول الله اكبر ولان الامام لو قال الله ثم سكت لم يكن مكبرا
بگوید الله اکبر زیرا کہ امام اگر گفت الله بستر ساکت شد نباشد تکبیر گوینده
حتى يقول الله اكبر فيكبر الناس بعد قوله الله اكبر فاخذهم
تا آنکہ گوید الله اکبر پس تکبیر گویند مردم بعد قول او الله اکبر پس شروع کردن ایشان
في التكبير مع الامام خطأ وترك لقول النبي صلى الله عليه وسلم لا انك لو قلت
در تکبیر با امام خطاست و ترک ست قول نبی را صلعم زیرا کہ تو اگر گوئی
اذا صلى فلان فكلمه كان معناه ان انتظره حتى اذا صلى وفرغ
ہرگاه نماز گزارد فلانے پس سخن حوا بیم گفت با او باشد معنے او آنکه انتظار کنم اورا تا آنکہ نماز گزارد
من صلاته كلمته وليس لك ان تكلمه وهو يصلي وكذلك معنى
از نماز خود کلام کنم اورا و نیست مر او را که کلام کنی اورا و حالانکه او نماز میگزارد و ہمچنین معنے
قول النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر الامام فكبروا وربما طول الامام في التكبير
قول نبی صلعم ہرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید و بسا ست کہ دراز کند امام تکبیر را
اذا لم يكن له فقه والذي يكبر معه ربما جزم التكبير ففرغ من التكبير
وقتیکه نباشد اورا دانش و کسیکه تکبیر گوید با او بسا ست کہ قطع کند تکبیر را پس فارغ شود از تکبیر
قبل ان يفرغ الامام فقد صار هذا مكبرا قبل الامام ومن كبر قبل
پیش از فارغ شدن امام پس بتحقیق گشت این کس تکبیر گوینده پیش از امام و ہر کہ تکبیر گوید پیش از
الامام فليست له صلاة لانه دخل في الصلاة قبل الامام و
امام پس نیست مر او را نماز زیرا کہ او درآید در نماز پیش از امام
كبر قبل الامام فلا صلوة له وقول النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر وركع فكبروا
تکبیر گفت پیش از امام پس نیست نماز او را و قول نبی صلعم ہرگاه تکبیر و رکوع کند پس تکبیر گوئید
واركعوا معناه ان ينتظروا الامام حتى يكبر ويركع وينقطع صوته
و رکوع کنید معنے او اینست کہ انتظار کنید امام را تا تکبیر گوید و رکوع کند و منقطع کند آواز
وهم قيام لم يتبعوه وقول النبي صلى الله عليه وسلم فاذا رفع راسه وقال
و حالانکه ایشان ایستاده اند پیروی نکنند اورا و قول نبی صلعم پس ہرگاه بردارد سر خود را
سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤسكم وقولوا اللهم ربنا لك الحمد
سمع الله لمن حمده پس بردارید سرہا ئے خود را و بگوئید اللهم ربنا لک الحمد
معناه ان ينتظروا الامام ويثبتوا ركوعا حتى يرفع الامام راسه
معنے او اینست کہ انتظار کنید امام را و ثابت باشید در رکوع تا بردارد امام سر خود را
ويقول سمع الله لمن حمده وينقطع صوته وهم ركوع لم يتبعوه
و بگوید سمع الله لمن حمده و منقطع کند آواز خود را و حالانکه ایشان در رکوع باشند

٨٧٣

فيرفعون رؤوسهم ويقولون اللهم ربنا لك الحمد وقوله فإذا كبر

پس بردارند سر خود را و بگویند اللهم ربنا لک الحمد و قول او ص پس هرگاه تکبیر

وسجد فكبروا واسجدوا ومعناه أن يكونوا قياما حتى يكبر ويخط

و سجده کند پس تکبیر گویید و سجده کنید معنی او اینست که باشند ایستاده تا آنکه تکبیر گوید و فرو رود

للسجود ويضع جبهته على الأرض وهم قيام ثم يتبعونه ولذلك

برای سجده و بنهد پیشانی خود را بر زمین و ایشان ایستاده باشند پس پیروی کنند او را و همچنین

جاء عن البراء بن عازب رض وهذا كله موافق لقول النبي صلى الله عليه

آمده است از براء بن عازب رض و اینهمه موافق است قول نبی را ص

الإمام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وقوله إذا كبر

که امام رکوع کند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و قول او ص هرگاه تکبیر گوید

ورفع رأسه فارفعوا رؤوسكم وكبروا ومعناه أن يثبتوا سجودا

و بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گویید معنیش آنست که ثابت باشید بر سجود

حتى يرفع الإمام رأسه ويكبر فإذا انقطع صوته وهم سجود اتبعوه

تا بردارد امام سر خود را و تکبیر گوید پس هرگاه قطع کند آواز خود را و حال آنکه ایشان در سجده

فرفعوا رؤوسهم وقول النبي صلى الله عليه فتلك بتلك يعني انتظاركم إياه

پس بردارند سرهای خود را و قول نبی ص پس این کار شما بمقابله آن کار امام است مراد انتظار

قياما حتى يكبر ويركع وأنتم قيام فتتبعونه وانتظاركم إياه ركوعا

در آن حال که ایستاده اید تا تکبیر و رکوع کند و حال آنکه شما ایستاده باشید پس پیروی کنید او را و انتظار کردن شما او را در رکوع

حتى يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم

تا آنکه بردارد سر خود را و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حال آنکه شما

ركوع فإذا قال سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم ركوع تتبعونه

در رکوع باشید پس هرگاه گوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حال آنکه شما در رکوع باشید پیروی کنید

ثم ترفعون رؤوسكم وقلتم ربنا لك الحمد وقول النبي صلى الله عليه فتلك بتلك

پس بردارید سرهای خود را و بگویید ربنا لک الحمد و قول نبی ص پس این کار شما مقابله آن کار امام

في كل رفع وخفض وهذا تمام الصلوة فاعقلوه وأبصروه واحكموه

در هر رفع و خفض و این ست تمام نماز پس بدانید و ببینید و محکم کنید او را

واعلموا أن كثيرا من الناس يوم القيامة ما تكون لهم صلاة لسبقهم

و بدانید که بسیار باشند از مردم روز قیامت که نیست ایشان را نماز از جهت سبقت

الإمام بالركوع والسجود والرفع والخفض فقد جاء في الحديث أنه

بر امام در رکوع و سجود و در رفع و خفض و بتحقیق آمده است در حدیث که

يأتي على الناس زمان يصلون ولا يصلون ويوشك أن يكون زمانا
خواهد آمد بر مردم زمانی که نماز میگذارند و نمیگذارند و نزدیک شود اینکه باشد آن زمانه
هذا فإن الغالب عليهم مسابقة الإمام وتضييع أركان الصلاة
که این است پس بدرستی غالب بر این مردم مسابقت از امام است و ضایع کردن ارکان نماز
وواجباتها وسننها وتمامها فضلا ويجب على من رآه
و واجبات و سنتهاست و تمام آن نماز و واجب است بر کسیکه بیند
من يقصر في صلاته ويسقط أركانها وواجباتها وآدابها أن ينصحه
کسی را که تقصیر میکند در نماز خود و ساقط کند ارکان خود را و واجبات را و آداب او را که نصیحت
ويعلمه وينصحه ليصلح فيما بقي ويستغفر عما مضى فإن لم يفعل
و بیاموزد او را و نصیحت دهد تا صالح شود در آنچه باقیست و استغفار کند از چیزیکه گذشته پس اگر نکند این کار
كان شريكه في ذلك وعليه وزره وإثمه وقد جاء في الحديث عن النبي
باشد شریک او در این تقصیر و بر اوست بار او و گناه او و تحقیق آمده است در حدیث از نبی
صلى الله عليه وسلم أنه قال ويل للعالم من الجاهل حيث لا يعلمه فلولا أن تعليم
که فرمود ویل هلاکت است عالم را از جهت جاهل از آنجا که تعلیم نمیکند او را پس اگر نبودی تعلیم
الجاهل على العالم ولازم له فرض عليه لما توعد صلى الله عليه بالويل في
جاهل واجب بر عالم و لازم و فرض نمیشود بر او هر آینه نمی ترسانید پیغمبر علیه بهلاکت در
السكوت عنه لأن الوعيد لا يستحقه إلا من ترك الواجب والفرض
سکوت کردن از وی زیرا که وعید مستحق نمیشود او را مگر کسیکه ترک داد واجب را و فرض را
دون النفل وقد جاء في الحديث عن بلال بن سعد أنه قال الخطيئة إذا
سوای نفل و آمده در حدیث از بلال بن سعد که فرمود گناه وقتیکه
خفيت لم تضر إلا صاحبها وإذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة و
پنهان باشد ضرر نمیکند مگر صاحب خود را و هرگاه ظاهر شد پس تغیر کرده نشد ضرر میکند عامه را
ذلك لتركهم ما لزمهم من التغيير والإنكار على من ظهرت الخطيئة
این از جهت ترک کردن ایشان است چیزی را که لازم است بر ایشان از تغیر گناه و انکار کردن بر کسیکه
منه وبسكوتهم عنه فلما سكتوا تعاظم الأمر والوبال على الجميع
از و و از جهت سکوت ایشان از آن تغیر پس هرگاه که ساکت شدند بزرگ شد کار و گناه بر جمیع
فشارك المحسن المسيء في إساءته إذا لم ينهه ولم ينصحه وقد ورد
و شریک شد نیکوکار بدکار را در بدی او هرگاه که باز نداشت او را و نصیحت نکرد او را و تحقیق
عن ابن مسعود رضه قال من رأى من يسيء في صلاته فلم ينهه شاركه
از ابن مسعود رضه فرمود هر که دید کسی را بد کرد در نماز خود پس باز نداشت او را شریک شد او را

في وزرها وعارها ويكون موافقا للشيطان اللعين لأنه يريد

در گناه او و ننگ او و باشد موافق مر شیطان لعین را زیرا که او میخواهد

أن يسكت عن الكلام في ذلك وأن يترك التعاون على البر و

سکوت کردن از سخن در این باب و اینکه گذاشته شود یاری به نیکوکاری و

التقوى الذي أوصى الله تعالى المؤمنين بهما في قوله عز وجل و

پرهیزگاری که پند کرده است خدای تعالی مومنان را باین در قول خود عز وجل و

تعاونوا على البر والتقوى الآية والنصيحة التي هي واجبة عليهم

یاری دهید بر نیکوکاری و پرهیزگاری الآیة و نصیحت را که واجب است بر ایشان

بعضهم لبعض ويريد أن تضمحل الدين ويذهب الإسلام ويأثم

بعضی مر بعضی را و میخواهد شیطان اینکه دور شود دین و برود اسلام و گناهکار شوند

الخلق كلهم فلا ينبغي للعاقل أن يطيع الشيطان قال الله عز وجل

خلق همه پس نباید عاقل را که اطاعت کند شیطان را فرمود خدای تعالی

يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة وقال

ای بنی آدم در فتنه نه اندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد از بهشت پدر شما را و فرمود

جل وعلا إن الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا إنما يدعو حزبه ٨٦٥

جل وعلا که شیطان شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن [illegible] میخواند گروه خود را

ليكونوا من أصحاب السعير واعلم أن جميع ما يوجد من النقص في الصلوة

تا باشند از اصحاب دوزخ و بدان که همه آنچه یافته میشود از نقص در نماز

والزكوة وسائر العبادات بسكوت أهل العلم والفقه والتقصير عنهم

و زکوة و همه عبادات از جهت سکوت اهل علم و فقه و تقصیر از ایشان است

وترك النصيحة والتعليم والتأديب فينشؤ ذلك أولا من أهل

و از جهت گذاشتن پند و تعلیم و ادب کردن پس پیدا میشود آن نقصان اول از اهل

الجهل ثم يعم أهل العلم وينسب إليهم ومن العجب لو رأى رجل من

جهل بعد فرا میگیرد اهل علم را و نسبت کرده میشود بسوی ایشان و از عجب است اگر ببیند مردی

يسرق حبة واحدة أو رغيفا من إنسان يهودي أو مسلم لم يمالك

کسی را که بدزدد یک دانه یا نان را از انسان یهودی یا مسلمان مالک نشود

من نفسه حتى يصيح عليه ويزجره ويقبح له ذلك وإذا رأى من

نفس خود را تا آنکه فریاد میکند بر او و زجر میکند او را و بد می آید او را این کار و هرگاه ببیند کسی

يصلي ويسرق أركان الصلاة ويسقطها مع الواجب والسنن

که نماز میکند و دزدی میکند ارکان نماز را و ساقط میکند او را با واجبات و سنت میکند

الامام سكت عنه ولا ينطق فينكر عليه ويعلمه ويستهين امره

امام را سکوت ورزد و نطق نکند پس انکار کند برو و بیاموزد او را و آسان سے پندارد و زود کار او را

وقد جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اشر الناس سرقة الذي يسرق من

و تحقیق آمده است از رسول الله صلعم که فرمود بدترین مردم از روے دزدی کسے است که میدزدد از

صلاته قالوا يا رسول الله وكيف يسرق من صلاته قال صلى الله عليه وسلم لا

نماز خود گفتند یا رسول الله چگونه میدزدد از نماز خود فرمود صلعم

يتم ركوعها ولا سجودها وعن الحسن البصري رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

تمام نکند رکوع و سجود نماز را و مرویست از حسن بصری رض گفت که نبی صلعم

قال الا اخبركم باشر الناس سرقة قالوا بلى من هو يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم

فرمود آگاه باشید که خبر دهم شما را ببدترین مردم از روے دزدی گفتند آری کیست آنکس یا رسول الله فرمود

الذي لا يتم ركوع الصلوة ولا سجودها وقال سلمان الفارسي رض الصلاة

کسیکه تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود آنرا و گفت سلمان فارسی رض نماز

مكيال فمن وفى وفي له ومن طفف فقد علمتم ما قال الله تعالى في

پیمانه ایست پس کسیکه تمام کند و کمال بجا آرد تمام و کمال جزا داده خواهد شد او را و کسیکه کم بجا آرد پس بتحقیق

المطففين وعن عبد الله بن علي او علي بن شيبان وكان من اوفد

کم بجا آرندگان را در قول خود ویل للمطففین الایه و مرویست از عبد الله بن علی یا علی بن شیبان و بوده است از گروه

الذين وفدوا الى النبي صلى الله عليه وسلم رض قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله الى

که آمده بودند بسوی نبی صلعم رض گفت فرمود صلعم نظر نکند خداے تعالی بسوی

صلاة عبد لا يقيم صلبه في ركوعه وسجوده وعن ابي هريرة رض قال

نماز بنده که راست نکند صلب خود را در رکوع و سجود خود و مرویست از ابو هریره رض گفت

ان رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى

که مردے در آمد در مسجد و رسول الله صلعم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گزارد

ثم جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام وقال ارجع

پس آمد بسوے رسول الله صلعم پس سلام داد برو پس جواب داد بروے رسول صلعم و فرمود

فصل فانك لم تصل فصلى كما صلى ثم جاء فسلم فقال له رسول الله

پس نماز کن که تو نماز نکرده پس نماز گزارد چنانکه گزارده بود پس سلام داد پس فرمود او را رسول

صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فانك لم تصل ففعل ذلك ثلاث مرات فقال

الله صلعم باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکرده پس کرد همچنین سه بار پس گفت

والذي بعثك بالحق نبيا ما احسن غير هذا فعلمني فقال رسول

سوگند بخدا آنکه فرستاد ترا نبی برحق آنچه نیکو نمی دانم غیر این پس بیاموز مرا پس فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم إذا قمت إلى صلاتك فأسبغ الوضوء ثم استقبل

الله صلى الله عليه وسلم هرگاه ایستاده شوی بسوی نماز خود پس تمام و کمال کن وضو را پس بیار رو

القبلة فكبر ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن ثم اركع حتى تطمئن

بقبله پس تکبیر بگو پس بخوان آنچه آسان است ترا از قرآن پس برکوع رو تا آنکه آرام گیری

راكعا ثم ارفع حتى تعتدل قائما ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم اجلس حتى

در حالت رکوع پس بردار سر خود را تا آنکه هموار شوی ایستاده پس سجده کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پس بنشین

تطمئن جالسا ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا

آرام گیری در حالت نشستن پس سجده دیگر کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پس بردار سر خود را تا آنکه آرام

ثم اصنع ذلك في صلاتك كلها وفي حديث آخر عن رفاعة بن رافع

پس بکن این کار در همه نماز خود و در حدیث دیگر مرویست از رفاعه بن رافع

قال بينما نحن جلوس حول رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ دخل رجل فاستقبل

گفت در هنگامیکه ما نشسته بودیم گرد رسول الله صلى الله عليه وسلم ناگاه در آمد مردی پس رو آورد

القبلة فصلى فلما قضى صلاته جاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى القوم

بقبله پس نماز گزارد پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد پس سلام داد بر نبی صلى الله عليه وسلم و بر قوم او هم

فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فإنك لم تصل فأمره بذلك مرتين

پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکردی امر کرد او را باین دو بار

أو ثلاثا فقال الرجل ما أقصرت ما قدرت فلا أدري ما عبت من

یا سه بار پس گفت مرد قصور نکرده ام آنچه توانا بودم پس ندانم چه عیب گرفتی

صلاتي علي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتم صلاة أحدكم حتى يسبغ

نماز من بر من پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هرگز تمام نمیشود نماز هیچ یکے از شما تا آنکه تمام و کمال کند

الوضوء كما أمر الله تعالى يغسل وجهه ويديه إلى المرفقين ويمسح

وضو را چنانچه امر کرده خدا تعالی پس بشوید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کند

برأسه ويغسل رجليه إلى الكعبين ثم يكبر الله تعالى ويحمده ثم يقرأ

سر خود را و بشوید هر دو پای خود را تا شتالنگ پس تکبیر گوید خدا را و حمد کند او را پس بخواند

من القرآن ما أذن له فيه ثم يكبر فيضع كفيه على ركبتيه حتى تطمئن

از قرآن آنچه دستوری داده شده است او را در آن پس تکبیر گوید و بنهد دو دست خود را بر دو زانوی خود

مفاصله وتسترخي ثم يقول سمع الله لمن حمده ويستوي قائما

مفاصل او و سست شود پس بگوید سمع الله لمن حمده و برابر شود ایستاده

حتى يقيم صلبه ويأخذ كل عضو مأخذه ثم يكبر ويسجد فيمكن

تا آنکه راست شود پشت او و گیرد هر عضو جای خود پس تکبیر گوید و سجده کند و آرام بگیرد

وجهه حتى تطمئن مفاصله ويستريح ثم يكبر ويستوي قاعدا
روی او تا آنکه آرام گیرد مفاصل او و سست شود پس تکبیر گوید و برابر شود در حال

على مقعدته ويقيم صلبه فوصف الصلاة هكذا اربع ركعات
بر مقعد خود و راست کند صلب خود را پس وصف کرد نماز را بهمین طریق چهار رکعت

حتى فرغ ثم قال لا تتم صلاة احدكم حتى يفعل كذلك فقد امر
تا آنکه فارغ شد پس فرمود تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه بکند همچنین پس تحقیق امر کرد

النبي صلى الله عليه وسلم باتمام الصلوة والركوع والسجود واخبر ان الصلوة لا
نبی [illegible] بتمام کردن نماز و رکوع و سجود و خبر داد که نماز

تقبل الا هكذا وما وسعه صلى الله عليه وسلم السكوت حين راى رجلا يصلي
قبول کرده نمیشود مگر همچنین و گنجایش نداشت [illegible] را سکوت وقتیکه دید مردی را که نماز میگزارد

صلاة ناقصة فلو جاز تاخير البيان عن وقت الحاجة وترك الانكار
نماز ناقص پس اگر جایز بودی تاخیر بیان از وقت حاجت و ترک کردن انکار

على الجاهل وتعليمه لسكت النبي صلى الله عليه وسلم ووكل ذلك الى ما قد بين من
بر جاهل و تعلیم هر آینه سکوت میکرد نبی [illegible] و می سپرد آنرا بسوی چیزیکه تحقیق بیان

قبل الصحابة رض وتجاوز عنه فلما بالغ في ذلك الانكار عليه والتعليم
پیش صحابه رض و در میگذشت ازان مرد پس هرگاه مبالغه کرد درین انکار بر او و آموختن

له دل على وجوب ذلك وتنبيهه صلى الله عليه وسلم من حضره من الصحابة رض
او را دلالت کرد بر وجوب بودن آن انکار و تعلیم و بر آگاهانیدن [illegible] کسی را که حاضر بود از صحابه رض

ان يفعلوا كذلك اذا راوا من يفعل في صلاته مثل ما فعل ذلك الرجل
[illegible] همچنین وقتیکه ببینند کسی را که میکند در نماز خود مثل آنچه کرد این مرد

وليعلموا اصحابهم واصحابهم لاصحابهم كيفية احكام الشرع الى
و بیاموزند اصحاب ایشان اصحاب خود را کیفیت احکام شرع تا

ان تقوم الساعة فصل ويجب على المؤذن ان يتعلم من لسانه
قایم شدن قیامت فصل و واجب است بر موذن که نگاه کند از زبان خود

ما لا يلحن في الشهادتين ويكون عارفا بالاوقات وان لا يؤذن
آنچه خطا نکند در شهادتین و باشد داننده اوقات و اینکه اذان نگوید

الا بعد دخول الوقت الا في الفجر خاصة ويحتسب باذانه وجه
مگر بعد دخول وقت مگر در فجر خصوصا و خواهد باذان خود ذات

الله تعالى ولا ياخذ على اذانه جزاء ويستقبل القبلة بوجهه
خدا تعالی را و نگیرد بر اذان خود جزا را و رو آرد بقبله بروی خود

في التكبير والتشهّدين ويولّي وجهه يميناً وشمالاً في الدعاء

در تکبیر و تشهّدین و روی گرداند به راست و چپ در خواندن

الى الصلاة وإذا أذّن لصلاة المغرب جلس بين الأذان والإقامة

بسوی نماز و هرگاه اذان گوید برای نماز مغرب بنشیند در میان اذان و اقامت

جلسة خفيفة ويكره له أن يؤذّن وهو جنب أو محدث ولا

نشستن سبکی و مکروه است او را اذان دادن در حالیکه او جنب است یا محدث و نه

ينبغي له أن يتّبع الصفوف إذا فرغ من الإقامة ليقوم في الصف الأوّل

سزاوار است او را که شق کند صفها را هرگاه فارغ شود از اقامت تا بایستد در صف اول

وينبغي له أن يقيم موضع الأذان إلّا أن يشقّ عليه مثل أن يكون

و سزاوار است او را که اقامه گوید موضع اذان مگر آنکه گران آید بروی چنانچه باشد

قد أذّن في منارة فإنّه يقيم موضع الصلاة أو حيث تيسّر له فصل

که اذان گفته در مناره پس او بایستد و در موضع نماز یا جائیکه آسان باشد او را

فرحم الله من أقبل على صلاته خاشعاً خاضعاً ذليلاً لله عزّ وجلّ خائفاً

پس رحمت کند خدا هر کسی را که پیش آید به نماز خود در حال خشوع و فروتنی و خوار برای خدا ترسان

واعياً راغباً وجلاً مشفقاً راجياً وجعل أكبر همّته في صلاته لربّه

کوشش دارنده به آنچه میخواند رغبت کننده ترسنده از عذاب امیدوار از ثواب و گرداند کوشش خود را در نماز برای خدای تعالی

تعالى في مناجاته إيّاه وانتصابه بين يديه قائماً وقاعداً وراكعاً

و در راز گفتن با او و ایستاده شدن در حضور او در حال که ایستاده است و نشسته است و رکوع کننده

وساجداً وفرّغ لذلك قلبه وثمرة فؤاده واجتهد في أداء فرائضه

و سجده کننده و فارغ کند بجهت آن دل خود را و میوه دل خود را و کوشش کند در ادای فرایض خود

فإنّه لا يدري هل يصلّي صلاة بعدها أو يعاجل عليه

پس او نمیداند آیا خواهد گزارد نمازی را اگر پس ازین نماز است که وارد است یا پیشی کرده خواهد شد

بوفاته قبل ذلك فقام بين يدي ربّه عزّ وجلّ محزوناً مشفقاً

بموت او پیش ازین پس بایستد در حضور پروردگار خود اندوهگین ترسناک

يرجو قبولها ويخاف ردّها إن قبلها سعد وإن ردّها شقي فما أعظم

امیدوار و قبول آن نماز و ترسد رد آنرا اگر قبول کرد او را خدا سعید شد و اگر رد کرد شقی شد

خطرك يا أيّها المؤمن المتحلّي بأنوار الإسلام في هذه الصلاة وفي

خطر تو ای مومن آراسته شده بنورهای اسلام درین نماز و در

غيرها من عملك وما أولاك من الهمّ والحزن والخوف والوجل

غیر آن از عمل تو و عجب نزدیک گردانیده است ترا از غم و حزن و خوف و ترس

٨٦٩

٥٠

٥١

فيها وفيما سواها من قبل ما افترض الله تعالى عليك انك لا تدري

در نماز و در ماسوای آن از جانب غیر آنکه فرض کرده ست خدا تعالی بر تو که تو نمیدانی

هل قبلت منك صلاة او حسنة قط ام لا وهل غفرت لك سيئة

آیا قبول شده از تو نماز یا نیکوئی یانه و آیا آمرزیده شده برای تو بدی

ام لا وانت على ذلك ضاحك فرح غافل متمتع بالعيش كيف وقد

یانه و تو حالانکه بر این خندانی و خوش غافل نفع گیرنده از زندگانی چگونه باشد این

جاء اليقين من خبر صادق امين انك وارد النار فقال جل وعلا

آمده یقین مر ترا از خبر دهنده راستگوی امین بدرستی تو وارد شونده بر آتش پس فرمود جل و علا

ان منكم الا واردها ولم ياتك اليقين انك صادر عنها فمن احق بطول

نیست هیچ از شما مگر وارد شونده است در آتش و نیامده ست ترا یقین که تو بیرون رونده از آن پس کیست سزاوارتر

البكاء وطول الحزن منك حتى يتقبل الله منك ثم مع ذلك لا تدري

گریه دراز و بسیار اندوه از تو تا آنکه قبول کند خدا تعالی از تو پس با وجود این نمیدانی

لعلك لا تصبح اذا امسيت ولا تمسي اذا اصبحت فمبشر بالجنة

شاید صبح نکنی هرگاه شام کردی و شام نکنی هرگاه صبح کردی پس بشارت داده شده به بهشت

ام مبشر بالنار فتخوف ان لا تفرح باهل ولا ولد ولا مال وان العجب

یا بشارت داده شده به دوزخ پس سزاوار کرده شده که خوش نشوی به اهل و نه به فرزند و نه مال و عجب است

كل العجب من طول غفلتك وطول سهوك عن هذا الامر العظيم وانت

همه عجب است درازی غفلت تو و درازی سهو تو از این امر عظیم و حالانکه تو

تساق سوقا حثيثا في كل يوم وليلة وفي كل ساعة وطرفة عين

کشیده میشوی کشیدنی سریع در هر روز و هر شب و در هر ساعت و در چشم زدن

فتوقع اجلك ولا تغفل عن هذا الخطر العظيم الذي قد اظلك

پس امیدوار باش اجل را و غفلت مکن از این خطر بزرگ که تحقیق فرود آمده است

فانك لا بد ذائق الموت ولاقيه ولعله ينزل بساحتك في صباحك

که لاچار چشنده موت هستی و ملاقات کننده او و شاید فرود آید مرگ بمیدان تو در

او مسائك اشد ما يكون عليها اقبالا فانك قد اخرجتك من ذلك

یا شام تو حالانکه بدترین چیز است که میباشد مرگ بر آنچیزها از روی پیش آمدن پس بدرستی تو

كله وسلكته فاما الى الجنة واما الى النار التي انقطعت

بیرون شده از اهل و مال و عجیبه کشیده شده پس یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ که منقطع شده

الصفات وقصرت لوصفها الكلمات عن بلوغ حقيقة

صفت او و کوتاه است عبارت و کلمات از رسیدن حقیقت

عیش بالفتح

زندگانی

زندگانی

کردن

بالکسر

شام کرد

۱۲ رشیدی

۸۸۰

۱۲۰

وصفها ومعرفة قدرها وانواع عذابها والاحاطة بغاية

صفت آن و معرفت اندازه او و انواع عذاب آن و احاطه کردن نهایت

خبرها قال العبد الصالح عجبت للنار كيف نام هاربها وعجبت

خبر آن گفت بنده صالح شگفت دارم از آتش چگونه خواب کرد گریزنده او و شگفت دارم

للجنة كيف نام طالبها فوالله لئن كنت خارجا من الهرب والطلب

بهشت چگونه خواب کند طالب او پس سوگند بخدا است هر آینه اگر بوده تو بیرون از طلب بهشت و گریزنده

لقد هلكت هلاكا بينا وعظم شقاؤك وطال حزنك وبكاؤك

تحقیق شدی هلاک آشکارا و بزرگ شد بدبختی تو و دراز شد اندوه تو و گریه تو

غدا مع الاشقياء المعذبين ولئن زعمت انك هارب طالب

فردا با بدبختان عذاب داده شده اند و اگر گمان داری که بدرستی تو گریزنده و جوینده

فلا تغرنك الاماني والعجب بما انت متحل به فدونك الجد والاجتهاد

پس مغرور نکند ترا آرزوها و شگفتی به آنچه تو آراسته به آن پس لازم گیر کوشش و کوشش را

واحذر النفس والشيطان فان منفعهما دقيق وغائلتهما شديدة

و بترس از نفس و شیطان بدرستی سود ایشان باریک است و فاسدات ایشان سخت است

۸۸۱ ومكائدهما خبيثة واحذر الدنيا لئلا تاخذك بزينتها وتخدعك

و مکرهای ایشان پلید است و بترس از دنیا تا نگیرد ترا به زینت خود و فریب دهد ترا

باباطيلها وكذبها وخضرتها ونضرتها وقد جاء في الحديث

بباطلهای او و دروغهای او و سبزی او و تازگی او و بتحقیق آمده است در حدیث

عن سيد البشر ان الدنيا تغر وتمر وتضر قال الله عز وجل فلا

از سالار آدمیان که دنیا فریب میدهد و میگذرد و ضرر میکند فرمود خدای عز و جل پس

تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور هو الشيطان الرجيم

فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را بخدا فریب دهنده و آن شیطان رجیم است

الله الله ثم الله احذر الهلاك والردى احفظ الصلوة وما سواها

بترس از خدا بترس از خدا پس بترس از خدا بترس از هلاکت نگاه کن نماز را و ماسوای آن را

من الاوامر وانته عن المناهي جمعة وذر الاثم ما ظهر منه وما بطن

از اوامر و باز ایست از مناهی همه و بگذار گناهها آنچه ظاهر است از وی و آنچه پوشیده است

وسلم الى ربك جميع المقدور وزينك وفي غيرك وانقد لربك بكلا

و بسپار بسوی پروردگار خود همه مقدور را ... و انقیاد کن پروردگار خود را

فيما امرك ونهاك ولا تنفر منه بل تكلك ما نهاك عنه ولا

و در آنچه امر کرد ترا و نهی کرد ترا و نفرت مکن از آن [illegible] آنچه منع کرد ترا از و

تسخط عليك باعتراضك عليه في تدبيره فيك وترك رضاك

و غضبناک شود بر تو ادرا بر خود باعتراض کردن تو بر خدا در تدبیر او در حق تو و گذاشتن رضای تو

عنه فيما قسم لك من الأقسام والأرزاق وفعل فيك من الأفعال

از او در آنچه قسمت کرد برای تو قسمتها و رزقها و کرد در تو از کارها چیزیکه

ما طوي عنك مصالحها وأخفي عنك عواقبها ما سيظهر لك من

پیچیده شده است از تو مصلحتهای او و پنهان کرده شده است از تو عاقبتهای او و چیزیکه زود ظاهر خواهد شد از

طيب ثمارها ومنافعها قال عز من قائل وعسى أن تكرهوا شيئا

نیکوی ثمرهای او و منافع او فرمود خدای تعالی قریب است اینکه مکروه می پندارید شما چیزی

وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وأنتم

حال آنکه او نیکو است مر شما را و قریب است که دوست میدارید شما چیزی را حال آنکه او بد است شما را خدا میداند

لا تعلمون فكن أبدا طائعا لمولاك راضيا بقضائه صابرا على بلائه

شما نمیدانید پس باش همیشه طاعت کننده مولای خود را راضی بقضای او و صابر بر بلای او

شاكرا لآلائه داعيا بأسمائه ذاكرا لأنعمه وآياته موافقا لفعله

شاکر نعمتهای او را خواننده نامهای او را یاد کننده نعمتهای او را و آیات او را موافق فعل او

ومراده غير متهم له في تدبيره فيك وفي خلقه حتى تأتيك الوفاة

و مراد او را تهمت نکنی او را در تدبیر او در حق خود و در حق خلق او تا آنکه آید ترا وفات

تتوفى مع الطيبين وتحشر مع النبيين وتدخل جنات النعيم

پس میرانده شوی با پاکان و برانگیخته شوی با پیغمبران و درآیی در بهشت برین

برحمة رب العالمين ومشيئة إله الأولين والآخرين فصل

برحمت رب العالمین و اراده معبود اولین و آخرین

وأما صلاة الخاصة لأيقاظ المتيقظين الخاشعين المراقبين

و اما نماز خاصان درگاه الٰه از برای بیدار کردن دل بیداران که خشوع کننده اند و مراقبه کننده

حراس القلوب جلساء الرحمن رضوان الله عليهم وسلامه فصفتها

پاسبانان دلها همنشینان رحمن رضوان پس صفت آن نماز

ما روي أن يوسف بن عصام مر في جامع من جوامع خراسان

چیزیست که روایت کرده شده است که یوسف بن عصام گذر کرد در جامع مسجد از مسجدهای خراسان

فإذا هو بحلقة عظيمة فسأل عنها فقيل له إنها حلقة حاتم

پس ناگاه رسید بحلقه بزرگ پس سوال کرد از آن حلقه پس گفته شد او را که این حلقه حاتم است

وهو يتكلم في الزهد والورع والخوف والرجاء فقال لأصحابه

و او سخن میکند در ترک دنیا و در ترک شبهات و بیم و امید پس گفت یوسف دوستان خود را

قوموا بنا نسأله عن مسئلة من أمر الصلوة فإذا هو لما بنا عنها

استاده شوید بیا پرسیم از وی مسئله از امر نماز پس اگر او جواب داد ما را از آن مسئله

جلسنا اليه فوقف عليه وسلم عليه وقال له رحمك الله إن لي

می نشینیم بسوی او پس ایستاد بر آن حاتم و سلام داد بروی و گفت او را رحمت کند ترا خدا بدرستیکه مرا است

حاجة قال له حاتم سل قال أسألك عن أمر الصلوة فقال له حاتم تسألني عن

گفت او را حاتم بپرس گفت یوسف می پرسم از امر نماز پس گفت او را حاتم آیا سوال از

معرفتها أو عن أدبها قال فصارت مسألتين ووجب لهما جوابان

معرفت او میکنی یا از آداب آن گفت حاتم پس گشت دو مسئله و واجب آن هر دو را دو جواب

فقال يوسف أسألك عن أدبها فقال حاتم هو أن تقوم بالأمر وتمشي

پس گفت یوسف می پرسم از ادب آن پس گفت حاتم ادب او آنست که ایستاده شوی بامر خدا و بروی

بالاحتساب وتدخل بالنية وتكبر بالتعظيم وتقرأ بالترتيل وتركع

باحتساب و در آئی در نماز بنیت پاک و تکبیر گوئی با تعظیم و بخوانی مصحف با ترتیل و رکوع کنی

بالخشوع وتسجد بالتواضع وتتشهد بالإخلاص وتسلم بالرحمة فقال

بخشوع و سجده کنی بتواضع و تشهد بخوانی با اخلاص و سلام دهی برحمت پس گفتند

أصحاب يوسف عن معرفتها فسأله فقال حاتم هو أن تجعل الجنة

یاران یوسف از معرفت آن پس سوال کرد او را پس گفت حاتم معرفت آنست که گردانی بهشت

من يمينك والنار عن شمالك والصراط تحت قدميك والميزان

از یمین خود و آتش را از شمال خود و صراط را زیر قدمهای خود و میزان را

تحت عينيك والرب عز وجل كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه

پیش هر دو چشم خود و پروردگار عزوجل گویا که می بینی او را اگر چه تو او را نه بینی که او ترا

يراك فقال يوسف يا شباب منذ كم تصلي هذه الصلاة قال منذ

می بیند پس گفت یوسف ای جوان چند مدت است که میگذاری این نماز را گفت

عشرين سنة فقال يوسف لأصحابه قوموا بنا نقضي حتى نعيد

بیست سال پس گفت یوسف یاران خود را بایستید بیا تا قضا کنیم تا باز گردانیم

صلاة خمسين سنة ثم التفت اليه فقال له من أين لك هذا قال

نماز پنجاه سال را پس ملتفت شد یوسف بسوی او پس گفت او را از کجاست ترا این معرفت گفت

من كتبك الذي كنت تمليها علينا وحديث أبي حازم الأعرج ره

از کتابهای تو که میخوانی انها را بر ما و سخن ابی حازم اعرج ره

يليق بهذه الجملة فتذكره وذلك أن أبا حازم قال لقيني رجل

سزاوار است باین جمله پس یاد کنیم آنرا و آن اینست که ابا حازم گفت ملاقات کرد مرا مردی

۵

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا على ساحل البحر فقال لي يا أبا حازم
یاران پیغمبر و من بر کنار دریا بودم پس گفت مرا ای ابو حازم

أتحسن أن تصلي قلت وكيف لا أحسن أن أصلي وأنا بصير
آیا نیکو میدانی که نماز گذاری گفتم چگونه نیکو ندانم که نماز گزارم حالانکه من دانایم

بالفرائض وما استن به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي يا أبا حازم ما
بفرضهای نماز و چیزی که سنت کرد او را رسول الله پس گفت مرا ای ابو حازم چه چیز

الفرض عليك قبل قيامك إلى الصلوة فقلت ستة قال وما هي قلت
فرض است بر تو پیش از ایستادن تو برای نماز پس گفتم شش چیز گفت کدام است آن شش گفتم

الطهارة والاستقبال واختيار موضع الصلوة والقيام إلى الصلوة
طهارت از حدث و خبث و جنابت و پوشیدن عورت و اختیار جایی پاک برای نماز و ایستادن بسوی نماز

والنية والتوجه إلى القبلة قال لي يا أبا حازم فبأي نية تخرج من بيتك
و نیت و توجه بسوی قبله گفت مرا ای ابو حازم بکدام نیت بیرون می آیی از خانه خود

إلى المسجد قلت بنية الزيارة قال فبأي نية تدخل المسجد قلت بنية
بسوی مسجد گفتم بنیت زیارت خدا گفت بکدام نیت در می آیی در مسجد گفتم بنیت

العبادة قال فبأي نية تقوم إلى العبادة قلت بنية العبودية مقرا له
عبادت پروردگار گفت بکدام نیت ایستاده میشوی بسوی عبادت گفتم بنیت بندگی اقرار کننده مر او را

۸۸۴

بالربوبية قال فأقبل علي وقال يا أبا حازم بم تستقبل القبلة قلت
به پروردگاری او گفت پس روی آورد بر من آن اصحابی و گفت ای ابو حازم بچه روی آوری بقبله گفتم

بثلاث فرائض وسنة قال وما هي قلت التوجه إلى القبلة فرض
بسه فرائض و یک سنت گفت کدام اند آنها گفتم روآوردن بقبله فرض است

والنية فرض والتكبيرة الأولى فرض ورفع اليدين سنة قال فكم من
و نیت نیز فرض است و تکبیر اولی فرض است و برداشتن دو دست سنت است گفت چند

التكبير عليك فرض وسنة قلت أصل التكبير أربع وتسعون
تکبیر بر تو فرض است و سنت گفتم اصل تکبیر نود و چهار

تكبيرة منها خمس فرض والباقي كلها سنة قال فبم تستفتح الصلوة
تکبیر است پنج از آن فرضست و باقی همه سنت است گفت بچه چیز آغاز میکنی نماز را

قلت بالتكبير قال فما برهانها قلت قراءتها قال فما جوهرها قلت
گفتم به تکبیر گفت چه چیز است برهان او گفتم قرائت گفت چیست جوهر نماز گفتم

التسبيح قال فما إحياؤها قلت خشوعها قال فما الخشوع قلت
تسبیح گفت چیست احیاء او گفتم خشوع گفت چیست خشوع گفتم

النظر الى موضع السجود قال فما وقارها قلت السكون قال فما تحريمها

نظر بسوی موضع سجده گفت پس چیست بردباری او گفتم آرام گرفتن در گفت چیست انچه با حرام گرداند

قلت التكبير قال فما تحليلها قال التسليم قال فما شعارها قلت

گفتم تکبیر اولی گفت چیست انچه با وحلال شود گفتم سلام دادن گفت پس چیست شعار او گفتم

التسبيح عند انقضائها قال فما مفتاح ذلك كله يا ابا حازم قلت

تسبیح وقت تمام کردن او گفت پس چیست کلید این همه ای ابو حازم گفتم

الوضوء قال فما مفتاح الوضوء قلت التسمية قال فما مفتاح التسمية

وضو گفت چیست کلید وضو گفتم تسمیه گفت چیست کلید تسمیه

قلت النية قال فما مفتاح النية قلت اليقين قال فما مفتاح اليقين

گفتم نیت گفت چیست کلید نیت گفتم یقین گفت چیست کلید یقین

قلت التوكل قال فما مفتاح التوكل قلت الخوف قال فما مفتاح

گفتم توکل گفت چیست کلید توکل گفتم خوف گفت پس چیست کلید

الخوف قلت الرجاء قال فما مفتاح الرجاء قلت الصبر قال فما

خوف گفتم رجا گفت چیست کلید رجا گفتم صبر گفت چیست

۸۸۵ مفتاح الصبر قلت الرضاء قال فما مفتاح الرضاء قلت الطاعة

کلید صبر گفتم رضا گفتم چیست کلید رضا گفتم طاعت

قال فما مفتاح الطاعة قلت الاعتراف قال فما مفتاح الاعتراف

گفت چیست کلید طاعت گفتم اعتراف گفت چیست کلید اعتراف

قلت الاعتراف بالوحدانية والربوبية قال فبما استفدت ذلك

گفتم اقرار کردن بوحدانیت و ربوبیت پروردگار تعالی گفت بچه چیز حاصل کردی تو این

كله قلت بالعلم قال فبما استفدت العلم قلت بالتعلم قال فبما

همه را گفتم بعلم گفت بچه حاصل کردی تو علم گفتم بتعلم گفت بچه

استفدت التعلم قلت بالعقل قال فبما استفدت العقل قلت

حاصل کردی خواندن را گفتم بعقل گفت بچه حاصل کردی عقل را گفتم

العقل عقلان عقل تفرد الله بصنعه دون خلقه وعقل استفيد

عقل دو است یکی عقلیست که یگانه است حق تعالی به پیدا کردن او و عقلیست که حاصل میکنند

بالتأديبة ومعرفته فاذا اجتمعا جميعا عضد كل واحد منهما

به ادب و معرفت خویش پس وقتیکه هر دو جمع شوند هر دو قوت میدهد هر یکی از آن

صاحبه قال فبما استفدت ذلك كله قلت بالتوفيق ووفقنا الله

صاحب خود را گفت بچه حاصل کردی این همه را گفتم بتوفیق خدا توفیق دهد ما را خدا آمین

فإيّاك لما يحبّ ويرضى ثمّ قال والله لقد كملت مفاتيح الجنّة فما

و شما را برای چیزی که دوست میدارد و راضی است باو گفت سوگند بخدا هر آینه تمام و کمال کردی کلیدهای

الفرض عليك وما فرض الفرض وما فرض تؤدّي إلى فرض وما السنّة

بهشت و چیست بر تو فرض و چیست فرض فرض و چیست آن فرض که رساند بسوی فرض و چیست سنت

الداخلة في الفرض وما سنّة يتمّ بها الفرض قلت أمّا الفرض فالصلاة

داخله در فرض و چیست سنت که تمام میشود بآن فرض گفتم اما فرض پس نماز است

وأمّا فرض الفرض فالطهارة وفرض تؤدّي إلى فرض أخذك لما يمسك

و اما فرض فرض پس طهارت است از حدث و جنابت است و فرض که رساند بسوی فرض گرفتن تست آب را دست

إليه ما لك وأمّا السنّة الداخلة في الفرض فتخليلك الأصابع بالماء وسنّة

بسوی دست چپ و اما سنت داخله در فرض پس خلال کردن تو انگشتها را بآب و سنت

يتمّ بها الفرض فهي الختان فقال لما بقيت على نفسك حجّة يا أبا حازم

که تمام میشود بآن فرض پس ختنه است پس گفت باقی نگذاشتی بر نفس خود حجت را ای ابو حازم

فكم فرض وسنن عليك في أكل الطعام قلت هل في أكل الطعام فرض و

پس کدام فرض است و سنت بر تو در خوردن طعام گفتم آیا در خوردن طعام فرض است و

سنّة قال نعم أربعة فرض وأربعة سنّة وأربعة مكرمة فأمّا الفرض فالتسمية

سنت گفت بلی چهار فرض است و چهار سنت و چهار مکرمت است و اما فرض پس تسمیه است ٨٨٦

والحمد والشكر ومعرفة ما أطعمك الله وأمّا السنّة فاتكاؤك على الجنب

و حمد و شکر و معرفت چیزی که خورانید است ترا خدای تعالی و اما سنت تکیه کردن تست بر ران

الأيسر والأكل بثلاث أصابع وشدّ المضغ ولعق الأصابع وأمّا المكرمة

چپ و خوردن به سه انگشت و سخت خاییدن و لیسیدن انگشتان و اما مکرمت

فغسل اليدين وتصغير اللقم والأكل ممّا يليك وأن تقلّ النظر إلى

پس شستن دو دست است پیش از طعام و پس از وی و خورد کردن لقمه ها و خوردن از نزدیک خود و کم کردن

جليسك هكذا كان يفعل رسول الله صلّى الله عليه وسلّم باب في تشريفه

جلیس خود همچنین بود که میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم باب اشاره

إلى الصلاة الجمعة والعيدين وصلاة الاستسقاء والكسوف والخسوف و

بسوی نماز جمعه و عیدین و نماز استسقا و کسوف و خسوف

القصر والجمع وصلاة الجنازة مختصر فصل وأمّا صلاة الجمعة

کوتاه کردن نماز در سفر و نماز جنازه از روی اختصار و اما نماز جمعه

فالأصل في وجوبها قوله تعالى يا أيّها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة

پس اصل در وجوب آن قول خدای است ای آنکسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شود برای نماز

مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ وَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ

از روز جمعه پس کوشش کنید سوی ذکر خدا تعالی و بگذارید بیع را و قول نبی ﷺ که

اللّٰهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ وَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ

خدای تعالی فرض کرده است بر شما جمعه را در روز جمعه و قول نبی ﷺ هر که ترک کرد نماز جمعه را

ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَى قَلْبِهِ فَكُلُّ مَنْ لَزِمَتْهُ الصَّلَوٰتُ الْخَمْسُ لَزِمَهُ

سه بار بغیر عذر مهر کند خدای تعالی بر دل او چنانچه راه نیابد در وی حق پس هر کس که لازم است نماز پنجگانه بر او

فَرْضُ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَ مُسْتَوْطِنًا مُقِيمًا بِبَلَدٍ أَوْ قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ فِيهَا أَرْبَعُونَ

فرض جمعه هرگاه که باشد در وطن مقیم در شهری یا دیهی جامع هست در وی چهل

رَجُلًا عُقَلَاءَ بَالِغِينَ أَحْرَارًا وَإِنْ كَانَ قَرْيَةً لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا أَوْ

مرد عاقل بالغ حر باشند و اگر باشد دیهی که نیست در وی چهل مرد یا

كَانَ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ مِنْ قَرْيَةٍ أُخْرَى أَوْ مَدِينَةٍ بَيْنَهُمَا فَرْسَخٌ

باشد در جایی که بشنود اذان نماز از دیه دیگر یا شهری که میان هر دو فاصله یک فرسخ باشد

وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهَا وَلَا يَسَعُهُ التَّخَلُّفُ عَنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ

واجب است بر او حاضر آمدن بجمعه و روا نیست او را پس ماندن از وی مگر که باشد او را عذری

وَأَنَّهُ يُعْذَرُ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ الْجَمَاعَاتِ فِي بَقِيَّةِ الصَّلَوٰتِ بِأَنْ

پس او معذور داشته شود در ترک آن و ترک جماعت در باقی نمازها بآنکه

يَكُونَ مَرِيضًا أَوْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ يَخَافُ ضَيَاعَهُ أَوْ قَرِيبٌ يَخَافُ مَوْتَهُ فِي

باشد بیمار یا باشد او را مالی که بترسد از ضایع شدن او یا باشد قریبی خویشی که بترسد از موت او در

غَيْبَتِهِ أَوْ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ حَضَرَ الطَّعَامُ

غیبت او یا منع میکنند او را دو شخص پلید بول و غایط یا یکی از آنها یا حاضر آید او را طعام

وَبِهِ حَاجَةٌ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُ مِنْ سُلْطَانٍ أَنْ يَأْخُذَهُ أَوْ غَرِيمٍ لَهُ يُلَازِمُهُ وَلَا

و او را حاجت است بآن طعام یا بترسد از حاکم که بگیرد او را یا از قرض خواهی که ملازمت کند او را و نه

شَيْءَ مَعَهُ يُعْطِيهِ أَوْ يَكُونُ مُسَافِرًا يَخَافُ فَوَاتَ الْقَافِلَةِ أَوْ يَخَافُ

چیزی است با او که بدهد آن را یا باشد مسافر که خوف دارد فوت شدن کاروان یا خوف دارد

ضَرَرًا فِي مَالِهِ أَوْ يَرْجُو وُجُودَهُ يَشْغَلُهُ عَنِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ أَوْ تَغْلِبُهُ

ضرر را در مال خود یا امید دارد به پیدا شدن او که باز دارد او را از جمعه و جماعت یا غلبه کند او را

النُّعَاسُ حَتَّى يَفُوتَهُ الْوَقْتُ أَوْ يَخَافُ التَّأَذِّي بِالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ وَالْبَرْدِ

غنودگی تا آنکه فوت شود او را وقت یا خوف دارد از آزار یافتن به باران و گل و سرمای

الشَّدِيدِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا بَعْدَ الْخُطْبَةِ عَلَى الْإِمَامِ فَإِنْ فَاتَتْهُ

سخت و این نماز جمعه دو رکعت است که بگزارد آن را بعد خطبه بر امام پس اگر فوت شود او را

۸۸۷

يصلي أربعاً ظهراً إن شاء وحده وإن شاء بجماعة ووقتها قبل الزوال
گزارد چهار رکعت ظهر اگر خواهد یگانه گذارد و اگر خواهد بجماعت گذارد و وقت آن پیش از زوال
في الوقت الذي تقام فيه صلاة العيد وقال بعض مشايخنا في الساعة
در وقتی که برپا کرده شود در وی نماز عید و گفته اند بعض اصحاب ما در ساعت
الخامسة ومن شرط انعقادها حضور أربعين رجلاً ممن تجب عليهم
پنجم و از شرط انعقاد وی است حاضر آمدن چهل کس از آن کسانی که واجب است بر ایشان
الجمعة وفي رواية خمسين وفي رواية ثلاثة وليس الجهر بالقراءة فيها
نماز جمعه و در روایتی پنجاه کس و در روایتی سه کس و سنت است آواز بلند خواندن قرائت در وی
وأن يكون سورة الجمعة بعد الفاتحة في الأولى وسورة المنافقين في
و اینکه باشد سوره جمعه بعد فاتحه در اول رکعت و سورة المنافقین در
الثانية وهل يشترط إذن الإمام على روايتين ومن شرطها الخطبتان
دوم و آیا شرط است اذن امام در اقامت جمعه ازین مسئله دو روایت است و از شرط وی است دو خطبه
وليس لها سنة قبلها وأما بعدها فأقلها ركعتان وأكثرها ست
و نیست او را سنتی پیش از وی و اما بعد از وی پس کمتر از دو رکعت است و اکثر آن شش
ركعات يروى في ذلك في حديث بعض الصحابة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
رکعت است مروی است در این باب در حدیث بعض صحابه رض از نبی ص
وقد قال بعض العلماء بالله عز وجل يستحب أن يصلي قبل صلاة
و تحقیق گفته اند بعض علما مستحب است گزاردن پیش از نماز
الجمعة اثنتي عشرة ركعة وبعدها ست ركعات ويجتنب البيع و
جمعه دوازده رکعت و پس از آن شش رکعت و اجتناب کند از بیع و
الشراء بعد الأذان عند المنبر لقوله تعالى إذا نودي للصلوة من
شرا بعد اذان نزد منبر از جهت قول خدای تعالی اذا نودی الآیة هرگاه ندا کرده شود
يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع وهذا هو الأذان الذي
روز جمعه پس کوشش کنید بسوی ذکر خدای تعالی و بگذارید بیع را و این آن اذان است
كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واجب عندنا ولغيرنا فرض على
که بود بعهد رسول الله ص و آن واجب است نزدیک ما و غیر ما را فرض
الكفاية وروي عنه أنه سنة وأما أذان المنارة أمر به عثمان بن
کفایه است و روایت کرده از وی که سنت است و اما اذان مناره امر کرد بآن عثمان بن
عفان رض في زمانه لمصلحة عامة وهي إعلام الغائبين عن الأمصار
عفان رض در زمان خود از جهت مصلحت عامه و آن مصلحت خبر کردن غایبان است از شهرها

ذا القرى فلا يبطل البيع ولا الشراء ويستحب ان يصلي اذا دخل الجامع

وكان في الوقت سعة اربع ركعات يقرأ فيهن قل هو الله احد الف

مرة في كل ركعة خمسين مرة فانه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من

فعل ذلك لم يمت حتى يرى مقعده من الجنة او يرى له رواه ابن عمر

واذا دخل الجامع فلا يجلس حتى يصلي ركعتين قبل ان يجلس وقد ذكرنا

فضائل الجمعة وصفة الخروج الى الجامع وجميع ما يتعلق بذلك فيما

تقدم فصل واما صلاة العيدين ففرض على الكفاية اذا قام

بها جماعة من اهل موضع سقطت عن الباقين فان اتفقوا على تركها

قاتلهم الامام حتى يتوبوا واول وقتها اذا ارتفعت الشمس وآخره اذا

زالت ويستحب تقديمها في عيد الاضحى لاجل الاضحية وتأخيرها

في عيد الفطر لتقديم ذلك ومن شرطها الاستيطان والعدد واذن

الامام كالجمعة وعن امامنا احمد ره رواية اخرى انه لا يشترط جميع

ذلك وهو مذهب الامام الشافعي ره ويستحب التكبر اليها لابسا

الفاخرة والتطيب كما قلنا في فضائل الجمعة من قبل والاولى ان

تقام في الصحراء ويكره في الجامع الا لعذر ولا بأس بحضور النساء

والأولى أن يكون في خروجه ماشيا وأن يرجع في طريق آخر وقد ذكرنا

العلة في ذلك في فضائل العيد وينادي لها الصلاة جامعة وهي

ركعتان يكبر في الأولى بعد دعاء الاستفتاح وقبل التعوذ سبع تكبيرات

وفي الثانية قبل القراءة خمس تكبيرات يرفع يديه مع كل تكبيرة و

يقول الله أكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة وأصيلا و

صلوات الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليما فإذا فرغ من التكبير

استعاذ وقرأ الفاتحة وقرأ سبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية هل أتاك حديث

الغاشية وإن قرأ في الأولى ق والقرآن المجيد وفي الثانية اقتربت الساعة و

انشق القمر فهي رواية منقولة عن إمامنا أحمد رحمه الله وإن قرأ غير ذلك

جاز ذلك وله الخيار في تأخير الاستفتاح إلى حين القراءة وله أن يأتي بأحدهما يستفتح

عقيب تكبيرة الإحرام والأخرى يؤخره مع التعوذ إلى حين القراءة وإذا صلى

العيد لا يشتغل بالنوافل من الصلاة وكذلك لا يصلي قبلها بل يرجع إلى

أهله ويجمع شملهم بحضوره ويحسن خلقه مع أهله ويجتهد في

التوسعة عليهم في النفقة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أيام العيد أيام أكل

وشرب وبعال فهذا عام في يومي العيدين وأيام التشريق وإن صلى

في المسجد جاز فإذا دخل المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين تحية

در مسجد جائز است پس چون درآید در مسجد پس نه نشیند تا آنکه گزارد دو رکعت تحیت

المسجد لقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يأتي

المسجد از جهت قول نبی صلعم که فرمود هرگاه درآید یکے از شما در مسجد پس نه نشیند تا آنکه گزارد

ركعتين وهذا عام في يومي العيد وغيره وإنما نص إمامنا أحمد رحمه

دو رکعت و این عام است در هر دو روز عید و غیر آن و جز این نیست که تصریح کرد امام ما احمد رح

على منع التنفل إذا كان في المصلى لأنه مروي من غير وجه أن النبي صلى الله عليه وسلم

بر منع نفل هرگاه که باشد در نمازگاه زیرا که مروی است از ... که پیغمبر

لم يصل قبل ولا بعد وكذا قول عمر وعبد الله بن عباس وابن عمر رضي الله عنهم وصلاة

نگزارد پیش از عید و نه بعد آن و کذا قول عمر است و عبد الله بن عباس و ابن عمر رض و نماز

النبي صلى الله عليه وسلم كانت في المصلى في الجبانة فلو كانت في المسجد لما كان صلى الله عليه وسلم

نبی صلعم بوده است در مصلی در صحرا و اگر میبود در مسجد ترک نمیکرد

يترك تحية المسجد فإن فاتته بجميع صلاة العيد استحب له قضاؤها

تحیت المسجد را پس اگر فوت شود او را همه نماز عید مستحب است او را قضاے آن

وهو مخير في ذلك بين أن يصلي أربعا كصلاة الضحى بغير تكبير أو

و او مختار است درین میان آنکه گزارد چهار رکعت مانند نماز ضحی بغیر تکبیر یا

بتكبير كصفتها فيجمع أهله وأصحابه كل ذلك إليه ولذلك

بتکبیر مانند اصل آن پس جمع کند اهل خود را و دوستان را همه سپرده است بوی و مر او را

فضل كثير فضل وأما صلاة الاستسقاء فسنة تقام بخروج

ثواب کثیر است و اما نماز طلب باران پس سنت است ... برآید

الإمام كما يخرج للعيدين مشروعة في صلاة العيدين في جميع

امام چنانکه برآید برای عیدین مشروع است پس این مانند نماز عیدین است در همه

صفاتها وموضعها وأحكامها ويستحب له التنظف والتطهر من

صفت آن و جای آن و احکام آن و مستحب است برای نماز استسقا پاکیزگی و پاک بودن از

جميع الأحداث والأوساخ غير أنه لا يستحب التطيب لأنها حالة الافتقار

همه حدثها و چرکها مگر آنکه مستحب نیست خوشبو کردن زیرا که آن حالت افتقار است

والتذلل وطلب الحاجة ولهذا يستحب الخروج إليها بثياب البذلة مع

و حالت تذلل و طلب حاجت است و ازین جهت مستحب است برآمدن برای آن نماز بلباس

الخشوع والتضرع والاستكانة والانكسار والحزن وأن يخرج معهم

خشوع و زاری و عجز و شکستگی و اندوه و اینکه برآید با ایشان

الشيوخ والعجائز والصبيان واصحاب العاهات وان يخرجوا من

المظالم والخروج من الغصوب وتدبرها ولله عز وجل من الزكوات

والنذور والكفارات ويكثروا الصدقة والصيام ويجددوا التوبة

ويعزموا على المداومة عليها الى الممات ولا يبارزوا الرب سبحانه

بكبيرة من الذنوب ولا صغيرة ويستحيوا منه عز وجل في الخلوات

اذ لا خلوة منه فلا يخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء وهو عالم

بالسر والخفيات وكذلك يستحب ان يتوسلوا بالزهاد والصالحين

واهل العلم والفضل والدين كما روي ان عمر بن الخطاب خرج يستسقي

فاخذ بيد العباس فاستقبل القبلة فقال اللهم هذا عم نبينا

نتوسل به اليك فاسقنا به قال فما رجعوا حتى سقوا لان منع القطر

وحبسه عقوبة ومقابلة عن شوم معاصي بني آدم ولهذا اذا مات

الكافر وقبر وجاءه منكر ونكير وسالاه عن ربه ونبيه ودينه ولم

يقدر على الجواب يضربانه بمرزبة فيصيح صيحة يسمعها الخلائق

غير الجن والانس فيلعنه كل شيء حتى شاة القصاب والسكين على

حلقها فيقول لعنة الله عليه ذلك هذا الذي كنا نمنع القطر لاجله

٨٩٢

وهو قوله عز وجل أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فاما

الآدمي اذا فسد تعدى فساده الى كل شيء من الحيوانات فاذا صلح

تعدى صلاحه الى كل شيء بفساده بالمعصية لربه وصلاحه بالطاعة

له عز وجل فيصلي الامام او نائبه بالناس ركعتين بغير اذان ولا

اقامة يكبر في الاولى ستا سوى تكبيرة الاحرام وفي الثانية خمسا سوى

تكبيرة القيام من السجود على ما ذكرنا في صلاة العيد ويذكر الله عز

وجل بين كل تكبيرتين كذلك فاذا صلى خطب بهم وان خطب قبل

الصلاة جاز في رواية عنه انه مخير في ذلك ونقل عنه

٨٩٣ انه لا يخطب لها الخطبة وانما يدعو فيحسب فيفعل الامام من ذلك

ما تيسر عليه فاذا خطب افتتحها بالتكبير كما يفعل في خطبة العيد

ويكثر الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقرأ في خطبته فقلت

استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا

الآيات فاذا فرغ من الخطبة استقبل القبلة وحول رداءه فجعل

ما كان على منكبه الايمن على الايسر وما على الايسر على الايمن وكذا

يفعله ولتفعل الناس كذلك ويتركونه حتى يرجعوا الى اهلهم

فينزعونه مع ثيابهم يفعلونه تفاؤلا ليتحول القحط ولان السنة

پس بر آرند آن چادر را مع دیگر لباس خود کنند این کار را از جهت فال گرفتن تا برگردد قحط و از جهت آنکه سنت

بذلك وردت وهو ما روى عبادة بن تميم عن عمه ان رسول الله

باین کار وارد شده است و آن چیزیست که روایت کرد عباده بن تمیم از عم خود که رسول خدا

صلى الله عليه وسلم خرج بالناس يستسقي فصلى بهم ركعتين جهر بالقراءة فيهما

برآمد با مردم تا نماز استسقا گزارد پس گذارد با ایشان دو رکعت بقراءت جهر در آنها

وحول رداءه ودعا واستسقى واستقبل القبلة ثم يرفع يديه فيستقبل

و برگردانید چادر خود را و دعا و طلب باران کرد و رو بقبله آورد پس بردارد هر دو دست خود را پس رو آورد

القبلة فيدعو بدعاء النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا

بقبله پس دعا کنند به دعای نبی صلی الله علیه وسلم که اینست که ای بار خدایا بفرست ما را باران فریاد رسنده

هنيئا مريعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم

خوشگوار ... ای بار خدایا

اسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين ولا تسقنا عذابا ولا محقا

بفرست ما را باران و مگردان ما را از ناامیدان و مده باران ما را از عذاب و نه ...

ولا بلاء ولا هدما ولا غرقا اللهم ان بالبلاد والعباد والخلق من

و نه بلا و نه خرابی و نه غرق کننده ای بار خدایا بشهرها و بندگان و خلق از

اللأواء والبلاء والجهد والضنك ما لا نشكو الا اليك اللهم انبت

... و بلا و مشقت و تنگی چیزیست که شکایت نکنیم مگر بسوی تو ای بار خدا برویان

لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من بركات السماء وانبت لنا

ما را زراعت و بسیار کن ما را شیر از پستان و بفرست ما را از برکات آسمان و برویان ما را

من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعري واكشف عنا

از برکات زمین ای بار خدا رفع کن از ما مشقت و گرسنگی و برهنگی و دور کن از ما

من البلاء ما لا يكشفه غيرك اللهم انا نستغفرك انك كنت غفارا

از بلا چیزیکه دور نکند او را بجز تو ای بار خدا ما مغفرت میخواهیم از تو بدرستیکه تو غفار هستی

فارسل السماء علينا مدرارا ويدعو بمثل ذلك اللهم انك امرتنا بدعائك

پس بفرست ابر بر ما ریزنده و دعا کند مانند این دعا ای بار خدا امر کردی ما را بدعا

ووعدتنا اجابتك فقد دعوناك كما امرتنا فاستجب لنا كما وعدتنا

و وعده دادی ما را اجابت خود پس تحقیق دعا کردیم چنانچه امر کردی تو ما را پس قبول کن ما را چنانچه وعده دادی

قيل انه يستقبل القبلة في اثناء الخطبة ويتمها مستقبل القبلة

گویند که رو آرد بقبله در اثنای خطبه و تمام کند آنرا مستقبل قبله

ثم يدعون بها بالدعاء والأولى ما قلنا من أنه إذا فرغ من الخطبة استقبل

پس ردیف خطبه سازد دعا را و بهتر آنست که ما گفته ایم که هرگاه فارغ شود از خطبه استقبال

القبلة لأن الخطبة وعظ وزجر وتخويف وذلك إنما يحصل إذا

قبله کند زیرا که خطبه وعظ است و باز داشتن و خوف دادن و این همه جز این نیست که حاصل شود

واجه الناس واستقبلهم ليبلغ إلى أسماعهم وقلوبهم وأما إذا استقبل

بروی آوردن بمردم و استقبال کند ایشان را تا برسد بگوشهای ایشان و دلهای ایشان و اما هرگاه استقبال

القبلة فقد استدبرهم وقد كان بين أيديهم حين صلى بهم فحصل

کند پس تحقیق پشت داده باشد با ایشان و حالانکه تحقیق بود پیش ایشان وقتیکه نماز میکرد با ایشان

وأما صلاة الكسوف فهي سنة مؤكدة ووقتها من حين الكسوف

و اما نماز کسوف پس این سنت سنت مؤکده و وقت آن از هنگام در گرفته شدن آفتاب

إلى حين التجلي وذهابها إليها يعني إذا كسفت الشمس وخسفت

تا وقت روشن شدن ایشان و باز یافتن نور ایشان یعنی هرگاه در گرفته شد آفتاب و در گرفته شد

القمر فمن حين يبتدئ ظهور السواد الكدر ونقصان الشعاع

ماه پس از وقتیکه ابتدا کند ظهور سیاهی و کدورت و نقصان شعاع

يدخل وقت الصلاة إلى أن تزول ذلك فإذا زال زال وقت الصلاة

در می آید وقت نماز تا آنکه زایل شود این پس هرگاه زایل شود این در گرفتگی زایل شود وقت نماز

والسنة أن تصلى في الجامع موضع صلاة الجمعة وينادى لها الصلاة

و سنت سنت اینکه بگذارده شود در جامع مسجد جامع نماز جمعه و ندا کرده شود برای او باین لفظ این نماز جمع کننده

جامعة فيصلي بهم الإمام ركعتين يكبر بالأولى ويستفتح ويستعيذ

مسلمانان است پس بگذارد با ایشان امام دو رکعت تکبیر گوید باول و استفتاح کند و استعاذه کند

ويقرأ الفاتحة ثم يقرأ سورة البقرة ثم يركع فيطيل الركوع بكون فيه

و بخواند فاتحه پس بخواند سوره بقره را پس رکوع کند پس دراز کند رکوع را و پاره کنند در آن

التسبيح بقدر مائة آية ثم يرفع رأسه قائلا سمع الله لمن حمده ثم

تسبیح بقدر صد آیه پس بردارد سر خود را در حالیکه گوینده باشد سمع الله لمن حمده پس بخواند

الفاتحة وآل عمران ثم يركع دون الركوع الأول ثم يرفع رأسه كذلك

سوره فاتحه و آل عمران پس رکوع کند کمتر از رکوع اول پس بردارد سر خود را همچنین

ثم يسجد سجدتين طويلتين يسبح في كل واحدة بقدر مائة آية ثم

پس دو سجده کند دراز تسبیح گوید در هر یک بقدر صد آیه پس

يقوم إلى الثانية فيقرأ الفاتحة ويقرأ سورة النساء ثم يركع فيطيل

ایستد برای رکعت دوم پس بخواند فاتحه و بخواند سوره نساء پس رکوع کند پس دراز کند

ثم يبتدئ فيقرأ الفاتحة والمائدة وان لم يحسن هذه السورة قرأ
من غيرها من سور القرآن بعدد آياتها فان لم يحسن الا قل
هو الله احد قرأها في التقصير كذلك فتكون قراءته في القيام
الثاني ثلثي قراءته في القيام الاول وتكون قراءته في القيام
الثالث وهو اذا نهض من السجود الى القيام كنصف قراءته في
قيام الاول وتكون قراءته في القيام الاخير وهو الرابع كثلثي القيام
الثالث وهو الذي قبله واما التسبيح فهو كثلثي قراءته في
كل قيام ويركع بعده من غير فصل لم يسلم فيكون اربع ركعات
واربع سجدات ويزيد في كل ركعة ركوعا واحدا ولا بأس ان يخلو
الناس في الصلاة سنتين يخففونها لا يقطعونها ومن اراد
ان يصليها وحده في بيته او مع اهله جاز الا ان ما ذكرنا و
الاصل في صلاة الكسوف على ما بيّنا ما روي عن عائشة انها قالت
كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه فاتى النبي صلى الله عليه الى المصلى
فكبر وكبر الناس ثم جهر بالقراءة فاطال القيام ثم ركع فاطال
الركوع ثم رفع راسه فقال سمع الله لمن حمده فقرأ واطال القراءة ثم

رفع رأسه ثم يسجد ثم قام ففعل الناس مثل ذلك ثم قال صلى الله عليه وسلم

برداشت سر خود را پس سجده کرد پس برخاست پس کردند مردم همچنین پس فرمود

إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله تعالى لا ينخسفان لموت

که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیتهای خدای تعالی منخسف نمیشوند بمرگ

أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى الصلاة فصل

کسی و نه بزندگی کسی پس هرگاه ببینید شما خسوف را پس بزاری رجوع کنید بسوی نماز

وأما صلاة الخوف فيجوز فعلها بشرائط أربع أحدها أن يكون

و اما صلوة خوف پس جایز است کردن آن بچهار شرط یکی آن که باشد

العدو مباح القتال والثاني أن يكون في غير جهة القبلة والثالث

دشمن مباح کشنده جنگ دوم آنکه باشد در غیر جهت قبله سوم

أن لا يؤمن هجومه والرابع أن يكون في القوم كثرة يمكن

آنکه ایمن نباشد از هجوم او چهارم آنکه باشد در قوم مصلیان کثرت که ممکن باشد

تفرقتهم طائفتين فيصلي في كل طائفة ثلاثة فصاعدا فيجعل

متفرق شدن آن قوم بدو گروه پس در هر گروه سه کس باشند یا زیاده پس گرداند امام

إحدى الطائفتين بإزاء العدو والأخرى خلفه فيصلي بها ركعة

یک طایفه را مقابل دشمن و دیگر را پس خود پس بگذارد با این گروه یک رکعت

فإذا قام إلى الثانية فارقته الطائفة وصلت الركعة لأنفسها

پس هرگاه برخیزد بسوی رکعت دوم جدا شود از او آن گروه که اقتدا کرده اند و بگذارد دیگر رکعت برای خود

ناوية للمفارقة لأنه لا يجوز للمأموم أن يفارق إمامه إلا بنية

در حالی که نیت کننده اند جدایی را از امام زیرا که روا نیست مقتدی را جدا شدن از امام مگر به نیت

فتسلم وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم

پس سلام گوید آن طایفه و برود بسوی دشمن پس بیاید طایفه دوم پس احرام بندد به نماز

خلف الإمام فيصلي معه الركعة ويجلس الإمام وتقوم هي فتصلي

پس امام پس گزارد با او یک رکعت و بنشیند امام و ایستاده شود آن طایفه پس بگذارد

الركعة الأولى وتجلس وتتشهد وتسلم بهم والإمام يطيل

رکعت اول که با امام نیافته بود و بنشیند آن طایفه و تشهد خوانند و سلام دهد امام با آن طایفه و امام دراز کند

القراءة في الركعة الثانية بقدر ما تتم الطائفة الأولى الركعة

قراءت را در رکعت دوم مقدار آنکه تمام کنند طایفه اول رکعت

الثانية وتمضي إلى أصحابها وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم معه

دوم را و برود بسوی یاران خود و بیاید طایفه دوم پس احرام بندد با وی

وَتطويل التشهد في حق الطائفة الثانية حتى تتم الركعة التي

و دراز کند امام تشهد را در حق طایفه دوم تا تمام کنند رکعتی که

عليها فتدركه في التشهد فيسلم بها و يحصل لها فضيلة السلام

بر ایشان ست پس دریابند امام را در تشهد پس سلام دهد با ایشان و حاصل شود ایشان را فضیلت سلام

مع الامام وللاولى فضيلة التحريمة مع الامام هكذا صلاها رسول

با امام و طایفه اول را فضیلت تحریمه با امام همچنین گزارده است آنرا رسول

الله صلى الله عليه وسلم بالمسلمين في غزوة ذات الرقاع وقد قال صلى الله عليه وسلم في

الله ... با مسلمانان در غزوه ذات الرقاع و بتحقیق فرموده در

حديث سهل بن ابي خثمة رض يحرم الامام وصف خلفه وصف

حدیث سهل بن ابی خثمه رض تحریمه گوید امام و صف در پس او باشد و صفی

بين يدي العدو فيصلي بالذين خلفه ركعة وسجدتين ثم يقوم

مقابل دشمن پس بگزارد با آنها که در پس او اند یک رکعت و دو سجده پس بایستد

قائما حتى يصلوا لانفسهم ركعة ثم يتقدم اخرى اولئك مكان هؤلاء

ایستاده تا آنکه بگزارند برای خود یک رکعت پس پیش آیند گروه دیگر اینها بمکان آن گروه بروند

ثم يجيئون اولئك فيقومون مقام هؤلاء فيصلي بهم ركعة و

پس بیایند آن جماعه پس ایستاده شوند بمقام اینها پس بگزارد امام با ایشان یک رکعت و

سجدتين ثم يقعد حتى يقضون ركعة اخرى ثم يسلم بهم وقد

دو سجده پس بنشیند تا آنکه قضا کنند این جماعه رکعت دیگر را پس سلام دهد با ایشان و

روي عن امامنا رحمه الله ما يدل على جواز تاخير الصلاة في حالة

مروی است از امام ما ... چیزیکه دلالت میکند بر جواز تاخیر نماز در حالت

التحام القتال والمطاردة الى حين زوالها و منع الحرب اقدارها

بهم پیوستن جنگ و اندا ... تا هنگام دور شدن آن قتال و نهادن جنگ بار اسلحه خود را

فهذا الذي ذكرناه من صفة صلاة الخوف في صلاة الفجر والرباعية

پس اینکه ذکر کردیم آنرا از صفت نماز خوف در نماز صبح و رباعیه

اذا تعرضت في السفر واما المغرب فيصلي بالطائفة الاولى ركعتين

هرگاه ... در سفر و اما مغرب پس بگزارد با طایفه اول دو رکعت

وبالثانية ركعة لا ينقص منها شيء لانها لا تقصر فاذا جلس في

و با طایفه دوم یک رکعت و کم نکند از آن چیزی زیرا که آن قصر کرده نمیشود پس هرگاه بنشیند در

التشهد الاول فهل يفارق او حين يقوم الى الثالثة على قولين

تشهد اول پس آیا مفارقت کند یا وقتیکه ایستاده شود برای رکعت سوم بر دو قول

فإن خاف في الحضر صلى بكل طائفة ركعتين وتقضي لأنفسها

پس اگر ترسند در حضر بگذارد بهر طایفه دو رکعت وقضا کنند هر طایفه برای خود

ركعتين وإن فرقهم أربع فرق لم تصح صلاته وصلاة الفرقة

دو رکعت را واگر جدا کند ایشانرا چهار فرقه صحیح نیست نماز او و نماز فرقه

الثالثة والرابعة وهل تبطل صلاة الأولى والثانية على وجهين

سوم و چهارم آیا باطل میشود نماز اول و ثانی این مسئله دو وجه است

هذا الذي ذكرناه إذا كان العدو وراء القبلة أو عن يمينها

اینهمه که ذکر کردیم از برای نماز خوف وقتیست که باشد دشمن در پس قبله یا در جانب راست

وشمالها وأما إذا كان في جهة القبلة فيرى بعضهم بعضا ولا

یا جانب چپ واما هرگاه باشد در جهت قبله پس می بینند بعض ایشان بعض دیگر را ونمی باشد

يتوهم هناك كمين لهم جاز أن يصلي صلاة الخوف فيجعلهم

وهم کمین ایشان روا است گزاردن نماز خوف پس گرداند امام قوم را

صفين أو ثلاثة على قدر كثرتهم وقلتهم ويحرم بهم أجمعين

دو صف یا سه بمقدار کثرت ایشان و قلت ایشان و تحریمه گوید با ایشان همه

فيصلي الركعة الأولى فإذا أراد السجود سجد الجميع إلا الصف الأول

پس بگذارد رکعت اول پس هرگاه اراده کند سجده را سجده کنند همه صفوف مگر صف اول

۸۹۹ الذي يليه فإنه يقف فيحرسهم حتى يقوموا إلى الركعة الثانية

که ملاصق میشود امام را آن صف ایستاده شود نگهبانی کند تا آنکه ایستند برای رکعت ثانی

ثم تسجد فيلحقهم قياما فإذا سجد الإمام في الركعة الثانية وقف

پس سجده کنند آن صف اول پس برسد قیام را در حالیکه ایستاده اند پس هرگاه سجده کند امام در رکعت دوم پس

الصف الأول الذي سجد معه في الركعة الأولى فيحرسهم إلى أن يجلس

صف اول که سجده کرده بود با امام در رکعت اول پس نگهبانی کند ایشانرا تا آنکه بنشیند

الإمام في التشهد فيتبعه فيسلمون الجميع هكذا روي عن النبي صلى الله

امام در تشهد پس متابعت کنند او را پس سلام دهند همچنین مرویست از نبی صلعم

عليه وسلم أنه صلاها بعسفان وإن تأخر في الركعة الثانية الصف

که او صلعم گزارده بود نماز خوف بعسفان واگر تاخیر کند در رکعت دوم صف

الأول وتقدم الصف الثاني إلى مكان الأول فيحرسهم فإن اشتد

اول و پیش رود صف ثانی بمکان صف اول پس نگهبانی کند جایز است و اگر زیاده شود

الخوف والتحم القتال صلوا جماعة وفرادى على أي حال أمكنهم

خوف و بهم پیوند جنگ بگذارند جماعت و تنها تنها بهر حال که ممکن باشد ایشانرا

رجالا وركبانا مستقبلي القبلة ومستدبريها إيماءً وغير إيماء

در آن حال که پیاده اند و سوار اند مستقبل قبله باشند پس مستدبر آن با ایما گزارند یا بغیر ایما

وهل عليهم افتتاح الصلاة متوجهين إلى القبلة أم لا على روايتين

و آیا بر ایشان است ابتدا کردن نماز در حالیکه متوجه اند بسوی قبله یا نه این مسئله بر دو روایت

فإن حصل الأمن وانكسر العدو بنوا على صلاتهم وإن نزلوا من ظهور

پس اگر حاصل شود امن و شکسته شود دشمن بنا کنند بر نماز خود و فرود آیند از پشتهای

دوابهم متوجهين وإن شرعوا في الصلاة مطمئنين ثم اشتد

چهارپایان و در آن حال که متوجه باشند بسوی قبله و اگر آغاز کردند نماز در حالت اطمینان پس سخت شد

الخوف ركبوا وأتموا صلاة خوف وإن احتاجوا إلى الضرب والطعن والكر

خوف سوار شوند و تمام کنند نماز خوف و اگر محتاج شوند بسوی ضرب و طعن نیزه و باز گشتن

والفر ويجوز هذه الصلاة لكل خائف من عدو كالسبع والسيل وقطاع

و گریختن و روا است این نماز مر هر خائف را از دشمن مانند درنده و سیل و رهزنان

الطريق وغير ذلك وكذلك إذا كان طالبا للعدو ويخاف فوته بعد

و جز آن و همچنین هرگاه باشد طالب دشمن و می‌ترسد فوت شدن او را

هزيمته يصليها على إحدى الروايتين فصل وأما قصر الصلاة

شکست یافتن او بگذارد این نماز خوف را بر یکی از دو روایت واما قصر نماز

فيجوز إذا جاوز بيوت قريته أو خيام قومه فيقصر الرباعية فيصليها

پس جایز است هرگاه بگذرد از خانهای دیه خود یا خیمه های قوم خود پس کوتاه کند رباعی را پس بگذارد

ركعتين إذا كان سفره طويلا وهو ستة عشر فرسخا أربعة برد وهي

دو رکعت هرگاه باشد سفر او دراز و آن شانزده فرسخ است و چهار برید و آن

ثمانية وأربعون ميلا بالهاشمي والبريد الواحد أربعة فراسخ فيقصر

چهل و هشت میل است بطریق هاشمی و یک برید چهار فرسخ است پس کوتاه کند

ما دام ماشيا فإن دخل بلدة أو قرية فنوى الإقامة فيها اثنين و

رونده و آینده پس اگر در آید شهری یا قریه پس نیت کند اقامت را در آن بیست و دو

عشرين صلاة أتم وكان حكمه حكم المقيم وإن نوى إحدى وعشرين

نماز تمام کند و باشد حکم او حکم مقیم و اگر نیت کند بیست و یک

صلاة فعلى روايتين ودون ذلك قصر وإن نزل بلدة ولم يدر

نماز پس بر دو روایت است و در کمتر از بیست و یک قصر کند و اگر فرود آید بشهری و ندانست

متى يخرج ولا نية له بل قال اليوم أخرج وغدا أخرج قصر أبدا وإن

که کی بیرون خواهد رفت و نه نیت است او را بلکه گوید امروز بیرون میروم و فردا بیرون میروم قصر کند همیشه

٩٠١

أن النبي صلى الله عليه وسلم أقام بمكة ثمانية عشر يوما وقيل خمسة عشر يوما

که پیغمبر اقامت کرد بمکه هشتده روز وگویند پانزده روز

يقصر وفي حديث عمران بن الحصين رض شهدت الفتح مع رسول

که قصر میکرد و در حدیث عمران بن حصین است حاضر شدم فتح مکه را با رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم فكان لا يصلي إلا ركعتين ثم يقول لأهل البلد صلوا

پس بوده نماز نمیگذارد مگر دو رکعت پس میگفت اهل بلده را بگذارید

أربعا فإنا قوم سفر وأقام صلى الله عليه وسلم بتبوك عشرين يوما يقصر وقد

چهار رکعت ما مسافرانیم و اقامت کرد پیغامبر علیه السلام به تبوک بیست روز که قصر میکرد و

فعل ذلك الصحابة رض قال أنس بن مالك رض كان أقام أصحاب رسول

همچنین صحابه میکردند گفت انس بن مالک رض اقامت کرده بودند اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم برامهرمز سبعة أشهر يقصرون الصلاة وروي أن ابن

الله صلعم به رامهرمز هفت ماه که قصر میکردند نماز را و روایت است که ابن

عمر رض أقام بأذربيجان ستة أشهر يصلي ركعتين وإذا أحرم بالصلاة

عمر رض اقامت کرد در آذربیجان شش ماه که میگذارد دو رکعت و اگر تحریمه گوید برای نماز

وهو مقيم ثم صار مسافرا بأن كان في مركب إلى جنب بلده في حد بلده

در حالیکه مقیم است پستر گشت مسافر باین طریق که باشد در کشتی که در پهلوی شهر اوست و در حدود شهر

داخلا من حيطانها وسورها ثم دفع الملاح المركب فخرج من حد بلده

داخل است در دیوارها و شهر او پس دفع کرد ملاح کشتی را پس برآمد از حدود شهر خود

لزمه الإتمام وكذلك لو أحرم في السفر ثم أقام ببلد أو ائتم بمقيم أو من شك

لازم باشد او را اتمام کردن نماز و همچنین اگر تحریمه گوید در سفر پستر مقیم شود در شهری یا اقتدا کند بمقیم یا بکسی

هل هو مقيم أو مسافر أو لم ينو القصر عند شروعه فيها لزمه الإتمام في

که آیا او مقیم است یا مسافر یا نیت نکند قصر را وقت شروع کردن در آن لازم گردد او را اتمام در

جميع ذلك ولا يجوز القصر إذا كان قاضيا للصلاة لأنها تعينت في

همه این صورتها و جائز نیست قصر هرگاه که باشد قاضی یعنی قضا کننده نماز زیرا که آن نماز متحقق شده

ذمته كاملة ولا يؤثر السفر إلا في الأداء خاصة وإذا أحرم بنية

در ذمه او تمام و کامل و اثر نمیکند سفر مگر در نماز ادا خاصه و هرگاه احرام بندد بنیت

القصر ثم نوى الإقامة أتم وكذلك إن أحرم وهو مقيم ثم نوى

قصر پستر نیت کند اقامت را تمام کند آن نماز را و همچنین اگر تحریمه کند در حالیکه مقیم است پستر نیت

السفر أتم وكذلك إن كان سفره معصية أو لعبا أو نزهة لا يستبيح

سفر کند و همچنین اگر باشد سفر او از جهت گناه یا بازی و تماشای خاطر مباح نمیکند

ذلك الا اذا سافر لواجب كالحج والجهاد او مباح كتجارة او طلب غريم

وما شاكل واذا ابتغا المعاصي بسفره فقد اعانه على معصية ربه

وبقائه عليها وعدم صلاحه بطاعته فلا نسويه على ذلك ولا

نعينه بل نمنعه ونكسره والقصر عند امامنا احمد رحمه الله افضل

من الاتمام وله الاتمام والقصر كما له الصيام والفطر وترك التحامل

على الله عز وجل في جميع ذلك واتباع رخصه ورفقه اولى وان لم يكن

في اتمامه للصلوة وصيامه في السفر غير تقوية للنفس وتعجيبها وقبولها

وتعظيمه ذلك وفي قصره وافطاره من ذل النفس وانكسارها وخضوعها ٩٠٢

لترك تمام العبادة والعزيمة لكان بالحري ان يفضل القصر والفطر

اولى وكيف وقد قال صلى الله عليه وسلم لما قيل له في قصر الصلوة ما لنا نقصر وقد

امنا فقال صلى الله عليه وسلم تلك صدقة تصدق الله بها على عباده فاقبلوا

صدقته وقوله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يحب ان

يؤخذ بعزائمه فالعجب كل العجب ممن يتم الصلوة في السفر ويصوم

فيه ويترك الرخص وهو يرتكب الكبائر من اكل الحرام وشرب المسكر

ولبس الحرير والزنا واللواطة واعتقاد السوء في الاصول وغير ذلك

من العظائم فصل وأما الجمع بين الصلاتين فجائز بين الظهر

اما جمع کردن میان دو نماز پس جایز است جمع کردن میان

والعصر وبين المغرب والعشاء في السفر بشرطين أن يكون السفر طويلا

عصر و میان مغرب و عشا در سفر بشرط آنکه باشد سفر دراز

وهو ستة عشر فرسخا على ما بيناه ولا يجوز ذلك في القصير وهو دون

و آن شانزده فرسخ است بنا بر آنچه بیان کردیم و جایز نیست این جمع در سفر قصیر و آن کمتر

ذلك وهو مخير بين تأخير الأولى إلى وقت الثانية وبين تقديم

از این است و آن مختار است میان تاخیر نماز اول تا وقت نماز دوم و میان تقدیم

الثانية إلى وقت الأولى والاستحباب في التأخير هو أن يؤخر الأولى

نماز دوم بسوی وقت اول و مستحب است در تاخیر که موخر کند اول را

ويقدم الثانية فيصليهما في أول الوقت الثانية فإن صلاهما في وقت

و مقدم کند دوم را پس بگزارد آنها را در اول وقت نماز دوم پس اگر گزارد آنها را در وقت

الأولة قدم الأولة منهما ثم الثانية ونوى الجمع عند الإحرام بالأولة

اول مقدم کند اول را از آنها پس دوم را و نیت جمع کند در وقت تحریمه گفتن با اول نماز

ولا يفرق بينهما إلا بقدر الإقامة والوضوء إن انتقض وضوءه وإن

و فرق نکند میان آنها مگر بقدر اقامت و وضو اگر شکسته شود وضو او و اگر

صلى بينهما سنة الصلاة بطل الجمع في أحد الوجهين والأخرى لا

گزارد میان آنها سنت نماز باطل شود جمع در یکی از دو وجه و در دوم نه

تبطل والأولى أن يؤخر السنة إلى بعد الفراغ من الفرض ولا يفصلهما

باطل نشود و بهتر آنست که موخر کند سنت را تا بعد فراغ از فرض و فاصله نکند میان

بشيء وإن جمع في وقت الثانية فنيته في وقت الأولة تجزيه ولا

آنها بچیزی و اگر جمع کند در وقت دوم پس نیت او در وقت اول بس است

يفتقر إلى تجديد النية عند فعلهما لأنه ما أخر الأولى ليجمع بينهما

محتاج نشود بسوی نو کردن نیت وقت کردن آنها زیرا که تاخیر کرد اول را تا جمع کند میان

وبين الثانية ولا فرق بين أن ينوي ذلك في أول وقت الأولة أو

و میان دوم و فرق نیست میان آنکه نیت کند این را در اول وقت نماز نخستین

إلى أن يبقى منه مقدار فعلها فإن خرج وقت الأولة من غير نية الجمع

و [illegible] باشد از وقت مقدار کردن آن پس اگر بیرون رود وقت نماز نخستین بغیر نیت جمع

لم يجز الجمع بينهما وإذا جمع في وقت الثانية فقدم الأولى أو الثانية

روا نیست جمع کردن میان آن دو نماز و هرگاه جمع کند در وقت نماز دوم پس مقدم کند نماز نخستین را

كما لو صلاهما في وقت الأولى وهل يشترط أن لا يفرق بينهما بسنة

چنانچه اگر گزارد آنها را در وقت اول و آیا شرط است که فرق نکنند در میان آن دو نماز بسنتی

وغيرها على وجهين ومن أصحابنا من قال إن الجمع والقصر لا يفتقران

و غیره این مسئله بر دو وجه است بر وجهی روا است و بر وجهی روا نیست و از اصحاب ما است کسیکه گفت که جمع و قصر

إلى نية وهو أبو بكر وأما الجمع لأجل المطر فيجوز بين المغرب والعشاء

بسوی نیت و آن ابو بکر است رح و اما جمع از جهت باران پس روا است میان مغرب و عشا

وهل يجوز بين الظهر والعصر على وجهين فكذلك الحكم في الوحل المجرد

و آیا جائز است میان ظهر و عصر این بر دو وجه است و همچنین است حکم در گل مجرد

من غير مطر أو ريح شديدة باردة هل يجوز الجمع لأجله على وجهين فإذا

از غیر باران یا باد تند سرد آیا جائز است جمع از جهت آن این بر دو وجه است پس وقتیکه

جمع نظرنا فإن كان ذلك في وقت الأولى لأجل المطر اعتبر أن يكون

جمع کرد بسبب باران نظر کنیم پس اگر بوده است جمع کردن اول در نماز نخستین از جهت باران اعتبار باید کرد اینکه

المطر موجودا عند افتتاح الأولى وعند الفراغ منها وافتتاح الثانية

باران موجود وقت آغاز نماز اول و وقت فارغ بودن از آن و آغاز کردن نماز دوم

وإن كان ذلك في وقت الثانية جاز سواء كان المطر قائما أو قد انقطع

و اگر باشد آن جمع در وقت نماز دومی جائز است برابر است که باشد باران موجود یا منقطع شده

لأنه قد أخر الأولى بسبب العذر فلا يؤثر زواله لأن أول الوقت قد

زیرا که تحقیق موخر کرده است اولی را بسبب عذر پس تاثیر نکند زوال آن سبب زیرا که اول وقت

فات وانقضى فلا يمكن تلافيه وإدراكه وإنما يجوز له الجمع لأجل

فوت شده است و گذشته پس ممکن نیست تلافی آن و دریافتن آن و جز این نیست که جائز است برای او جمع از جهت

المشقة اللاحقة بالناس من بل الثياب في البدن والأذية فيشق على

مشقت که رسیده است بمردم از تر شدن جامه ها و در تنها و ایذا ها پس دشوار است بر

الناس الدخول والخروج وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم إذا ابتلت النعال فالصلاة

مردم در آمدن و بر آمدن و تحقیق فرموده است هر گاه تر شود نعلها پس نماز

في الرحال أخرج ذلك في الصحيحين وكذلك عندنا حكم المريض وحكم

در منزلها است مرویست این حدیث در صحیحین و همچنین است نزدیک ما حکم مریض و حکم

المسافر في الجمع لأن الله تعالى جمع بينهما في ذكرهما في كلام واحد فقال

مسافر در جمع زیرا که حق تعالی جمع کرد میان آنها و یاد کرد آنها را در یک کلام پس فرمود

عز وجل فمن كان منكم مريضا أو على سفر فعدة من أيام أخر فإذا

عز و جل پس کسیکه باشد از شما بیمار یا مسافر پس بر او است شمردن از ایام دیگر پس

في التخفيف للعجز والمشقة وذلك في المريض أشد وأظهر فيه أحق

در تخفیف با فقدن ناتوانی و مشقت است و این در مریض قوی‌تر و ظاهرتر است و ثابت‌تر

لأن المسافر قد يكون مرفهاً مدللاً مخدوماً مستغنياً قوياً نشيطاً في

زیرا که مسافر گاهی میباشد فراخی عیش داده شده و ناز کشیده بر مرکب برده و آسوده شده تفرج کننده توانا خوش

سفره أكثر مما كان في الحضر لغنائه وسلطنته وقدرته ومع ذلك

سفر خود زیاده‌تر از آنچه میباشد در حضر از جهت غنا و سلطنت و قدرت او و با وجود این

يباح له الرخص والمريض بخلافه فكان أولى بالرخص من المسافر

مباح است مر او را رخصت‌ها و مریض برخلاف اوست پس باشد اولی به رخصت‌ها از مسافر

فصل وأما الصلوة على الجنازة فهي فرض على الكفاية و

و اما نماز جنازه پس آن فرض کفایه است و

أولى الناس بها عندنا وعنده ثم السلطان ثم الأقرب فالأقرب

سزاوارترین مردم بآن نماز نزد ما و نزد آن مرد است پس سلطان پس نزدیک‌تر از عصبه‌ها

من عصباته فيقف الإمام حذاء صدر الرجل ووسط المرأة وإن كانوا

از عصبه اوست و پس بایستد امام برابر سینه مرد و برابر میانه زن و اگر باشند مردگان

جماعة سوى بين رؤوسهم وإن كانوا أنواعاً قدم أفضلهم مما يلي الإمام

جماعت برابر می‌کند سرهای ایشان را و اگر باشند گوناگون پیش دارد بهتر ایشان را از جایکه متصل امام است

مثل أن يكونوا رجالاً ونساء وعبيداً وخناثى وصبياناً قدم الرجال

مانند آنکه باشند مردان و زنان و بندگان و خنثایان و خوردان مقدم کند مردان را

ثم العبيد ثم الصبيان ثم الخناثى ثم النساء وروي عنه تقديم

پس بندگان را پس کودکان را پس خنثایان را پس زنان را و مروی است از امام احمد رح تقدیم

الصبيان على العبيد ثم ينظر في الأنواع فيقدم مما يلي الإمام من

کودکان بر بندگان پس نظر کند در انواع پس پیش دارد از جایکه متصل امام است از

كل نوع أفضلهم في العلم والقرآن والدين والورع وقيل إذا جمع

هر نوع افضل ایشان در علم و قرآن و دین و ورع و گویند هرگاه جمع شود

رجل وامرأة جعل وسط المرأة حذاء صدر الرجل وإذا وقف الإمام

مرد و عورت گرداند میانه زن برابر سینه مرد و هرگاه ایستد امام

التفت يمنة ويسرة ثم سوى الصفوف كفعله في هيئة الصلوات

التفات کند به راست و چپ و برابر کند صف‌ها را چنانچه در نمازها

واستغفر الله تعالى وتاب من ذنوبه وذكر مصرعه والدار الآخرة

و آمرزش خواهد از خدای تعالی و توبه کند از گناهان خود و یاد کند جای افتادن خود یعنی گور را و دار آخرت

ويتحققوا انه كأس لا بد من شربه وانه سيدور اليه ولا يفوته
و یقین کنند که این مرگ کاسه ایست که چاره نیست از نوشیدن او و قریب است که دور خواهد کرد بسوی او و نخواهد گذاشت
فليحضر قلبه وليخشع جوارحه ليكون اسرع لاجابة دعائه ثم
پس حاضر کند دل خود را و باید که فروتنی کنند اعضای او تا باشد سبب تیز برای قبول کردن دعای او پس
يصلي على الميت وصفتها ان يقول اصلي على هذا الميت فرضا
نماز گزارد بر مرده و صفت نماز جنازه اینست که بگوید نماز میگزارم برین میت فرض
على الكفاية ولا يحتاج ان يذكر ذكرا او انثى فيكبر اربع تكبيرات يقرأ
کفایه و حاجت نیست که ذکر کند که مرد است یا مونث پس تکبیر گوید چهار تکبیر بخواند
في الاولى الفاتحة لما روي عن ابن عباس رض انه قال امرنا رسول الله
در اول رکعت فاتحه از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که فرمود امر کرد مارا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يقرأ بفاتحة الكتاب على الجنازة ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم
صلعم که بخوانند فاتحه بر جنازه پس بفرستد درود بر پیغمبر صلعم
في الثانية كما يصلي في التشهد لما روى مجاهد قال سألت ثمانية
در دوم رکعت چنانچه درود میگذارد در تشهد از جهت چیزی که روایت کرد مجاهد گفت پرسیدم از
عشر رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلاة على الجنازة
هژده کس از اصحاب رسول الله صلعم از نماز جنازه
فكلهم يقول كبر ثم اقرأ فاتحة الكتاب ثم كبر ثم صل على النبي
پس همه گفتند تکبیر بگو پس بخوان فاتحه پس تکبیر بگو پس درود بفرست بر پیغمبر
صلى الله عليه وسلم ثم كبر وادع للميت في الثالثة بما تحسنه وتيسر عليه
صلعم پس تکبیر بگو و دعا کن برای میت در سیوم رکعت آنچه نیکو دانی و آسان باشد بر او
من انواع الدعاء ولنفسه ولوالديه وللمسلمين ومن الدعاء المستحب
از انواع دعا و دعا کند برای نفس خود و والدین خود و مسلمانان و آنکه مستحب است
ان يقول اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا
که بگوید ای بار خدایا بیامرز زندگان ما را و مردگان را و حاضر ما را و غایب ما را و خورد ما را
وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام
و بزرگ ما را و مذکر ما را و مونث ما را ای بار خدایا کسیکه زنده کرده تو از ما پس زنده کن او را با اسلام
والسنة ومن توفيته منا فتوفه عليهما انك تعلم منقلبنا و
و سنت و هرکه میرانی تو او را از ما پس بمیران بر آن هر دو که تو میدانی بازگشت ما را و
مثوانا وانت على كل شيء قدير اللهم انه عبدك وابن عبدك نزل
کاشانه ما را و تو بر هر چیز قادر هستی ای بار خدایا این بنده تست و پسر بنده تست فرود آمد

بك وانت خير منزول به ولا نعلم الا خيرا اللهم ان كان محسنا

بتو و تو بهترین کسانیکه فرود آورده شده باشی بایشان و ما نمیدانیم از او مگر نیکی بار خدایا اگر بود این بنده نیکوکار

فجازه باحسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه اللهم انا جئناك

پس جزا بده او را بمقابله نیکوئی او و اگر بوده است بدکار پس درگذر از او ای بار خدا ما آمده ایم

شفعاء له فشفعنا فيه وقه من فتنة القبر وعذاب النار واعف

شفیعان برای او پس قبول کن شفاعت ما در حق او و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آتش و عفو کن

عنه واكرم مثواه وابدل له دارا خيرا من داره وجوارا خيرا من جواره

از او و بزرگ گردان آرامگاه او را و بدل بده برای او سرای بهتر از سرای او و همسایه نیک از همسایه او

وافعل ذلك بنا وبجميع المسلمين اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا

و بکن این کار را بما و بهمه مسلمانان بار خدایا محروم مکن ما را از اجر او و در فتنه میفگن ما را

بعده ويقول في الرابعة اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة

از پس او و گوید در رکعت چهارم ای بار خدایا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت

حسنة وقنا عذاب النار ومن اصحابنا من قال يقف قليلا ولا يقول

نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و از اصحاب ما هست کسیکه گفت ایستاده میشود اندکی و نگوید

شيئا ويسلم تسليمة واحدة عن يمينه وان سلم تسليمتين جاز

چیزی و سلام دهد یکی از راست خود و اگر سلام دهد دو جایز است

وهو مذهب الامام الشافعي رح والتسليمة الواحدة الاختيار عند

و آن مذهب امام شافعی رح و سلام واحد مختار است نزد

امامنا احمد رح قال يروى عن ستة من الصحابة رض انهم سلموا على

امام ما احمد رح فرمود مرویست از شش کس از صحابه رض که ایشان سلام یکبار دادند بر

الجنازة تسليمة واحدة منهم علي بن ابي طالب رض وعبد الله بن عباس

جنازه یک سلام از ایشان است علی ابن ابی طالب رض و عبد الله بن عباس

وابن عمر وابن ابي اوفى وابو هريرة وواثلة بن الاسقع رض وروي

و ابن عمر و ابن ابی اوفی و ابو هریره و واثله بن اسقع رض و مرویست

ايضا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى على جنازة فسلم عن يمينه فان اراد

نیز از نبی صلعم که نماز گزارد بر جنازه پس سلام داد از دست راست خود پس اگر خواهد

غير هذا الدعاء دعا وقال الحمد لله الذي امات واحيا والحمد لله الذي

غیر این دعا دعا کند و بگوید سپاس مر خدا را که میراند و زنده کند و سپاس مر خدای را که

يحيي الموتى له العظمة والكبرياء والملك والقدرة والثناء وهو

زنده میکند مردگان را مر او راست عظمت و کبریا و ملک و قدرت و ثنا و او است

على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت ورحمت

بر همه چیز قادر بار خدایا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانچه درود فرستادی و رحمت کردی

وترحمت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم

و ترحم نمودی و برکت دادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم که تو ستوده بزرگ هستی بار خدایا

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته وانت

آنکس بنده تست و پسر بنده تست و پسر امت تست تو پیدا کردی او را و روزی دادی او را و تو

امتّه وانت تحييه وانت تعلم بسره جئناك شفعاء له فشفعنا

میراندی او را و تو زنده گردی او را و تو دانی پوشیده او را آمده ایم ما شفیعان او پس قبول کن شفاعت

فيه اللهم انا نستجير بحبل جوارك له انك ذو وفاء وذمة اللهم

در حق او بار خدایا ما پناه میجوییم به رسن جوار تو برای او بدرستیکه تو خداوند وفا و ذمه هستی بار خدایا

وقه من فتنة القبر ومن عذاب جهنم اللهم اغفر له وارحمه وعافه

نگهدار او را از فتنه قبر و از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز او را و رحم کن او را و عافیت ده او را

واعف عنه واكرم مثواه ووسع مدخله واغسله بماء الثلج والبرد

معاف کن از او و بزرگ کن آرامگاه او و فراخ کن جای درآمد او و غسل کن او را به آب برف و سرد

ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من

پاک کن او را از گناهان چنانچه پاک میشود جامه سفید از چرک و در عوض ده او را خانه بهتر

داره وزوجة خيرا من زوجته واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة ونجه

خانه او و زوجه بهتر از زوجه او و اهل بهتر از اهل او و درآر او را در بهشت و نجات ده او را

من النار اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وجازه باحسانه وان كان

از آتش بار خدایا اگر بوده است این بنده نیکوکار پس زیاده کن در نیکویی او و جزا ده او را به نیکویی او و اگر بود

مسيئا فتجاوز عنه اللهم انه قد نزل بك وانت خير منزول به وهو

بدکار پس درگذر از او بار خدایا بدرستی او فرود آمده بتو و تو بهترین کسی که فرود آیند بایشان و او

فقير الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم ثبت عند مسألته

فقیر است بسوی رحمت تو و تو مستغنی هستی از عذاب او بار خدایا ثابت دار وقت پرسش

منطقه ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به اللهم لا تحرمنا اجره

زبان او را و مبتلا مگردان او را در قبر او بانچه طاقت آن نیست او را بار خدایا ما را محروم مگردان از اجر او

ولا تفتنا بعده وان كانت امرأة قال اللهم انها امتك وابنت

و در فتنه میفکن ما را بعد از او و اگر باشد زن گوید بار خدایا این میت بنده تست و دختر

عبدك وامتك ثم يتم الدعاء واحق الناس عنده ما منا احمد رحمه الله

بنده تست و دختر کنیز تست پس تمام کند دعا و سزاوارترین مردم نزد امام احمد حنبل رح

برف

خشک شدن

٩٠٨

بالصلوة عليه ومن اوصى ان يصلي عليه ثم الوالي ثم اقرب العصبة الاب

به نماز بر وے کسے کہ وصیت کردہ باشد آنرا [illegible] کہ نماز گزارد بر وے پس والی پس نزدیک‌تر عصبہ کہ پدر

وان علا ثم الابن وان سفل ثم اقرب العصبة الاخ فابن الاخ والعم

اگرچه بالا باشد پس پسر اگرچه پائین [illegible] نزدیک تر العصبه کہ اخ باشد و ابن الاخ و عم

وابن العم وهل يقدم الزوج على الولد على روايتين وقد اوصت الصحابة

و ابن عم [illegible] شوہر بر ولد [illegible] اگر زن باشد [illegible] و صحابه وصیت کردند

بالصلوة عليهم فروي ان ابا بكر اوصى ان يصلي عليه عمر وعمر

به نماز کردن بر ایشان [illegible] ابابکر وصیت کرد نماز عمر ابن خطاب [illegible] عمر

وصى ان يصلي عليه صهيب وكان ابنه عبد الله موجودا واوصى

وصیت کرد نماز صهیب [illegible] در حالیکه بود [illegible] پسر او عبد الله موجود و وصیت کرد

ابو شريح ان يصلي عليه زيد بن ارقم واوصى ابو ميسرة ان يصلي

ابو شریح نماز گزاردن بر او زید بن ارقم را و وصیت کرد ابو میسره نماز گزارد بر

عليه شريح واوصت عائشة الى ابي هريرة واوصت ام سلمة

بر وے شریح و وصیت کرد عائشه ابی هریره را و وصیت کرد ام سلمه

ان يصلي عليها سعيد بن جبير واما دعاء الطفل فيقول اللهم

کہ نماز گزارد بر وے سعید بن جبیر و اما دعا طفل پس بگوید بار خدایا

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته و

این بنده تست و پسر بنده تست و پسر داه تست تو پیدا کرده او را و روزی دادی

انت امتّه وانت تحييه اللهم اجعله لوالديه سلفا وذخرا وفرطا

و تو میرانده او را و تو زنده کنی او را بار خدایا بگردان والدین او را پیش رونده [illegible]

واجرا وثقل به موازينهما واعظم به اجورهما ولا تحرمنا واياهما

و اجر و گران کن به [illegible] ایشان و بزرگ کن به [illegible] و محروم مگردان ما را و ایشان را از اجر او

اجره ولا تفتنا واياهما بعده اللهم الحقه بصالح سلف المؤمنين

اجر او و در فتنه میفکن ما را و ایشان را بعد او بار خدایا ملحق کن او را به نیکوکاران سلف مومنان

في كفالة ابراهيم وابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله

در کفالت ابراهیم و بدل ده او را سرای بهتر از سرای او و اهل بهتر از اهل او

وعافه من عذاب جهنم اللهم اغفر لافراطنا واسلافنا ومن سبقنا

و عافیت ده او را از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز افراط ما را و اسلاف ما را و کسیکه پیش گذشت

بالايمان اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته

با ایمان بار خدایا کسیکه زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه میرانی او را

مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْاِيْمَانِ وَاغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ

از ما پس فوت کن او را بر ایمان و بیامرز مومنان را و مومنات را که زنده اند از ایشان

وَالْاَمْوَاتِ وَاِنَّمَا يُصَلَّى عَلَى السِّقْطِ وَيُغَسَّلُ اِذَا كَانَ قَدْ تَبَيَّنَ فِيْهِ

و مردگان و جز این نیست که گزارده میشود بر افگانیده و غسل دهد هرگاه که باشد که ظاهر شده در و

شَكْلُ الْاِنْسَانِ وَاَمَّا اِذَا كَانَ قِطْعَةَ لَحْمٍ لَمْ يَتَبَيَّنْ فِيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْخِلْقَةِ

صورت انسانی و اما هرگاه باشد پاره گوشت که ظاهر نشود در وی چیزی از وجود

فَلَا يُغَسَّلُ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ بَلْ يُدْفَنُ وَالَّذِيْ يُشْرَعُ فِي الْغُسْلِ مِنْ ذٰلِكَ

پس غسل داده نشود و نماز گزارده نشود بر وی بلکه دفن کرده شود و آنکه نه کرد شروع و غسل دادن او

فَلَا فَرْقَ بَيْنَ اَنْ يُغَسِّلَهُ رَجُلٌ اَوِ امْرَاَةٌ لِمَا رُوِيَ اَنَّ اِبْرَاهِيْمَ ابْنَ النَّبِيِّ

پس فرق نیست که غسل دهد او را مرد یا زن از جهت آنکه مروی است که ابراهیم ابن نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا فَغَسَّلَتْهُ النِّسَاءُ فَصْلٌ

فوت شد و او شانزده ماهه بود پس غسل داد او را زنان فصل

فِيْمَا يُفْعَلُ بِمَنْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَيْفِيَّةِ غُسْلِهِ وَتَكْفِيْنِهِ وَتَحْنِيْطِهِ

در آنچه کرده میشود با کسیکه حاضر شد او را موت و کیفیت غسل او و کفن کردن و خوشبو مالیدن او

وَدَفْنِهِ فَصْلٌ يُسْتَحَبُّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ مُوْقِنٍ بِالْمَوْتِ عَاقِلٍ اَنْ يُكْثِرَ ۹۱۰

و دفن او مستحب است هر مومن را که یقین دارد بموت و عاقل است که زیاده کند

ذِكْرَ الْمَوْتِ وَيَسْتَعِدَّ لَهُ وَيَكُوْنَ عَلٰى اُهْبَةٍ وَتَرَقُّبٍ بِتَجْدِيْدِ التَّوْبَةِ

یاد موت را و مستعد باشد او را و باشد بر ساز و سامان و امید بنو کردن توبه

كُلَّ سَاعَةٍ وَمُحَاسَبَةِ نَفْسِهِ وَالْخُرُوْجِ مِنَ الدُّيُوْنِ وَكَتْبِ وَصِيَّةٍ مُعَدَّةٍ

هر ساعت و محاسبه نفس خود و بر آمدن از قرضها و بنویسد وصیت آماده کرده شده

وَلَا يَكُوْنُ غَافِلًا عَنْ هٰذَا الْاَمْرِ الْمُتَيَقَّنِ الْعَامِّ الشَّامِلِ فِيْ حَقِّ جَمِيْعِ الْاَنَامِ

و نباشد غافل از این امر یقینی که موت است در رسنده شامل است همه خلق را

الَّذِيْ لَا بُدَّ مِنْ مَجِيْئِهِ وَهُجُوْمِهِ وَقُدُوْمِهِ وَكَاْسٍ لَا بُدَّ مِنْ شُرْبِهِ وَاِنَّمَا

که چاره نیست از آمدن او و کاسه است که چاره نیست از نوشیدن او

قُلْنَا يُسْتَحَبُّ لَهُ ذٰلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اَكْثِرُوْا مِنْ ذِكْرِ

گفتیم ما که مستحب است هر مومن را یاد موت از جهت آنکه مروی است از نبی علیه السلام که فرمود یاد کنید یاد

هَادِمِ اللَّذَّاتِ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ اَكْثِرُوْا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَاِنَّكُمْ اِنْ ذَكَرْتُمُوْهُ

شکننده لذت ها را و در لفظ دیگر فرمود زیاده کنید یاد موت را که شما اگر یاد کنید او را

فِيْ غِنًى كَدَّرَهُ عَلَيْكُمْ وَاِنْ ذَكَرْتُمُوْهُ فِيْ ضِيْقٍ وَسَّعَهُ عَلَيْكُمْ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

در توانگری تیره میکند توانگری را بر شما و اگر یاد کنید شما او را در تنگی فراخ کند او را بر شما و فرمود

أتدرون أي الناس أكيس وأحزم الكيس هم أكثرهم ذكرا للموت و
آیا میدانید که ام کس زیرکتر است و استوارتر بکار خود و از مردم آنست که زیاده کند یاد موت را او
أكثرهم استعدادا له قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما علامة
استوارتر بکار خود است که زیاده کند استعداد خود را گفتند یا رسول الله ص و چیست علامت
ذلك قال التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود وقال
این امر گفت ص دور داشتن پهلو را از دار غرور و باز گشتن بسوی دار خلود و گفت
لقمان عليه السلام لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى غد فإن الموت
لقمان ع پسر خود را ای پسرک من موخر مکن توبه را بسوی فردا زیرا که موت
يأتيك بغتة وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ له مال أن يبيت ليلتين
می آید ترا ناگاه و فرمود ص نیست سزاوار مردی را که او را مال است که خواب کند دو شب
إلا ووصيته مكتوبة عنده وجاء في الحديث حاسبوا أنفسكم
مگر آنکه وصیت او نوشته شده است نزد او و آمده است در حدیث حساب کنید نفسهای خود را
قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال عبد الله بن عمر رض
پیش از آنکه حساب کرده شوید و وزن کنید اعمال را پیش از آنکه وزن کرده شوید و گفت عبد الله بن عمر
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعمل لدنياك كأنك تعيش أبدا و
شنیدم رسول الله ص را که میفرمود عمل کن از بهر دنیای خود گویا زنده مانی همیشه و
اعمل لآخرتك كأنك تموت غدا فليجتهد العاقل المؤمن في خلاص
عمل کن برای آخرت گویا که میمیری تو فردا پس جهد کند عاقل مومن در خلاص
نفسه من الحقوق اللازمة الواجبة عليه قبل الموت من الذنوب
نفس خود از حقوق لازمه و واجبه بروی پیش از موت از گناهان و
المظالم والديون فإن لم يفعل فليقطع وليتيقن أنه سيكون مرتهنا
مظالم و قرضها پس اگر نکند این کار را پس قطع کند و یقین داند که بسبب ستم گرو کرده شده
بها ومؤاخذا ومعاقبا عليها في قبره حتى ينقطع القوى ويبطل الحيل
بسبب آن و گرفتار و عذاب داده شده فردا در قبر خود تا آنکه منقطع میشود قوتها و باطل میشود حیلها
والحواس ويهجره الأهل والجيران ويتظاهر على ماله الأعداء والخلاف
و حسها و میگذارد او را اهل و همسایه و ظفر میجویند بر مال او دشمنان و مخالفان
من الرجال والنساء والولدان فلا ينجيه منها إلا الأداء في الدنيا
از مردان و زنان و بچه ها پس رستگاری نیست از رنج آن حقوق مگر ادا کردن در دنیا
والاستحلال والتوبة والإذعان أو تعمده الرحيم برأفته ورحمته
و طلب بحل کردن و توبه کردن و گرویدن بتقصیر خویش یا آنکه دریگیرد او را حلیم به رحمت و رأفت خود

إذ هو أرحم الراحمين فيعوض أصحابها بما يشاء في دار الخلود و
زیرا که رحیم ترین رحمت کنندگان است پس عوض دهد اصحاب آن حقوق را بآنچه خواهند در سرای خلود و
الجنان وروي عن سمرة بن جندب رض أنه قال كنا مع رسول الله
بهشت و روایت است از سمره بن جندب رض که گفت بودیم با رسول الله
صلى الله عليه وسلم فصلى على جنازة فلما انصرف قال أههنا من آل فلان
صلعم پس نماز گزارد بر جنازه پس هرگاه بازگشت فرمود آیا اینجا کسی هست از آل فلانی
أحد فقال رجل أنا فقال له عليه السلام إن فلانا مأسور بدينه
پس گفت مردی منم پس فرمود او را ع که فلانی بند کرده شده است بوام خویش
قال فلقد رأيت أهله ومن يتحزن عليه قاموا يقضون عنه حتى
گفت راوی پس سوگند بخداست هر آینه دیدم اهل او را و هر که بسوخت دلش بر آن میت ایستادند ادا میکردند
ما بقي أحد يطلبه بشيء وفي لفظ آخر قال إن فلانا محبوس بباب
باقی نماند کسی که طلب کند از و چیزی و در لفظ دیگر است فرمود که فلانی محبوس است بدروازه
الجنة بدين عليه وعن علي رض أنه قال مات رجل من أهل الصفة
بهشت بسبب دین که بر وی بود و مرویست از علی رض که فرمود بمرد مردی از اهل صفه
فقيل يا رسول الله ترك دينارا أو درهما فقال صلى الله عليه وسلم كيتان من نار
پس گفته شد یا رسول الله گذاشته است دینار و درهم پس فرمود صلعم دو داغ است از آتش
صلوا على صاحبكم وكان دينا عليه وفي حديث آخر شهد رسول
دعا کنید برای یار خویش و بوده است دین بر وی و در حدیث دیگر است حاضر شد رسول
الله صلى الله عليه وسلم جنازة رجل من الأنصار فقال أعليه دين قيل نعم
الله صلعم جنازه مردی را از انصار پس فرمود آیا بر وی دین است گفته شد آری
قالوا فرجع فقال علي رض أنا ضامن بما عليه فرجع فصلى عليه
گفتند پس برگشت صلعم پس فرمود علی رض من ضامنم بآنچه بر وی است پس بازگشت رسول صلعم پس نماز
فقال صلى الله عليه وسلم يا علي فك الله رهانك كما فككت رهان أخيك المسلم
پس فرمود صلعم ای علی رها کرد خدا گرو ترا چنانچه رها کردی گرو برادر مسلمان را
ما من رجل يفك عن رجل دينه إلا فك الله رهانه يوم القيامة قال
نیست هیچ مردی که رها کند از مردی دین او مگر رها کند خدا گرو او را روز قیامت فرمود
صلى الله عليه وسلم لتؤدن الحقوق إلى أهلها يوم القيامة حتى يقاد للشاة
صلعم هر آینه ادا خواهد کرد حقوق را بسوی اهل آنها در روز قیامت تا آنکه قصاص گرفته خواهد شد برای بز
الجلحاء من الشاة القرناء وقال صلى الله عليه وسلم إياكم والظلم فإنه ظلمات
بی شاخ از شاخدار و فرمود صلعم بپرهیزید از ظلم که ظلم تاریکی هاست

يوم القيمة وإياكم والفحش فإن الله لا يحب الفحش وإياكم والشح

بروز قيامت و بپرهيزيد شما از فحش پس بدرستيكه خداى تعالى دوست نميدارد فحش را و بپرهيزيد از بخل

فإن الشح أهلك من كان قبلكم أمرهم بالقطيعة فقطعوا وأمرهم

پس بدرستيكه بخل هلاك كرد كسانيرا كه پيش از شما بودند و فرمود بخل ايشانرا بقطع كردن ايشان از خويشان و

بالظلم فظلموا فصل فإذا مرض المؤمن استحبت عيادته

دوستان و فرمود ايشانرا بظلم پس ظلم كردند پس وقتيكه بيمار شد مومن مستحب است پرسش او

فإذا عاده أخوه المسلم نظر في حاله فإن رجا خلاصه من مرضه دعا له

پس هرگاه پرسش كرد او را برادر مومن پس ببيند در حال او پس اگر اميد دارد خلاصى او از بيمارى دعا كند

وانصرف وإن خاف موته رغبه في التوبة من الذنوب والوصية

و برگردد و اگر ترسد موت او را رغبت كند او را در توبه از گناهان و وصيت كردن

بثلث ماله لمن لم يرثه من الأقارب الفقراء منهم فإن كانوا أغنياء

بسيوم حصه مال خود از براى كسانيكه وارث نميشوند او را از خويشان فقير پس اگر باشند خويشان توانگر

فللفقراء والمساكين وأهل العلم والفضل والدين والمنقطعين

وصيت كند براى فقرا و مسكينان و اهل علم و فضل و دين و كسانيكه جدا شده اند

عن الأسباب الذين قطعهم عنها القدر وضيق الورع عليهم التحرك

از اسباب كسانيكه جدا كرد ايشانرا از اسباب تقدير الهى و تنگ كرد پرهيزكارى بر ايشان حركت

فيها فانقلبت الأسباب عندهم أربابا فتركوها وهو الرب سبحانه

در اسباب پس گشت اسباب نزد آن جماعت ارباب پس ترك كردند اسبابرا و ببالى اعتقاد كردند

وتعالى عن أن يكون له شريك يرجعون إليه في الرزق فصار مآلهم

پروردگار را از آنكه باشد او را شريك باز ميگردند بسوى حق در رزق پس گشت مآل ايشان

الثقة بالحق عز وجل واليأس مما في أيدي الناس فسلم توحيدهم و

استوارى بخدا و نا اميدى از آنچه در دستها است پس سلامت ماند توحيد ايشان

اشتاقت قلوبهم إليه صفوا فخلوا من غير تبعة في الدنيا والعقوبة

از التفات بغير حق و زوال شدن حقها ايشان پاك و فضل از حق بى رنج دنيا و عذاب

في الأخرى فيا طوبى لمن أنالهم بنوال أو وصلهم بهدية أو واصلهم بفضل

در آخرت پس عجب خوشى است كسى را كه رساند ايشانرا نوالى و داد ايشانرا عطايى يا پيوند كرد با ايشان

أو خدمهم يوما من الأيام أو أمن على دعائهم ساعة من الساعات أو

يا خدمت كرد ايشانرا روزى از روزها يا آمين گفت بر دعاء ايشان ساعتى از ساعتها يا

أحسن القول فيهم حالة من الأحوال طوبى له وذلك لأنهم

نيكو سخن گفت در شان ايشان در حالى از حالها خوشى است او را و اين تا بهست زيرا

أهل الله وخاصته فهل يدخل على الملك إلا بخاصته وهل يحظى من

اهل خداوند وخاصان درگاه او اند پس آیا میتوانند شد نزد پادشاه مگر بوسیله خاصان او و میتوانند بخشش یافت

السلاطين إلا بطرق حواشيه وخدمه من صادف الحواشي والخدم

از پادشاهان مگر همراه حاشیه نشینان و خادمان او کسی که رسید حاشیه نشینان و خادمان

أحسن إليهم وخدمهم توسلك أن يوقفوا على الملك الأعظم ثم كأنه

نیکوئی کرد با ایشان و خدمت کرد ایشان را ایستاده کنند او را بر پادشاه بزرگ پس گویا

يذكر ما عنده من حسن خصاله وما ترجو الملك فيه بسلطانه من

یاد کند آنچه نزد او است از نیکوئی خصلتهای او و آنچه امید دارد پادشاه ازو

نعمه وفضائله فإذا ظهرت أمارة الموت استحب لأهله أن يلزموه

از نعمتها و فضیلتهای او پس چون ظاهر گردد نشانهای مرگ مستحب است مر اهل میت را که لازم گیرند

أرفقهم به وأعرفهم بأخلاقه وسياسته وأتقاهم لربه ليذكره بالله

او را نرمی کننده مهربان تر بوی و داناتر بوی باخلاق او و پرهیزگار تر ایشان مر پروردگار او را تا یاد دهد او را بخدا

ويحثه على ما ذكرنا من لطائفه وتذكره بأن ينظر فيه

و برانگیزد او را بر آنچه ذکر کردیم از لطایف و یاد دهد او را که نظر کند در آن

ما أدرنا وتبدي ثم لقنه قول لا إله إلا الله مرة

و تلقین کند او را کلمه توحید یک بار

ولا يزيد عليه على ثلاث إلا أن يضجر ويسأم فتخرج روحه وهو متكره

و زیاده نکند بر سه بار تا آنکه تنگدل شود پس بر آید جان او و حال آنکه کراهت دارد

لذلك فإن لقنه ثم تكلم بشيء غيره أعاد تلقينه ليكون آخر كلامه

آنکه را پس اگر تلقین کرد و باز سخن گفت بچیزی غیر آن باز گرداند تلقین را تا آنکه باشد آخر کلام او

لا إله إلا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل

کلمه توحید فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که باشد آخر کلام او کلمه توحید در آید

الجنة ويكون تلقينه بلطف مرارا وينبغي أن يقرأ عنده سورة

به بهشت و باشد تلقین او به نرمی بارها و سزاوار است که خوانده شود نزد او سوره

يس ليكون عونا له على خروج روحه وتسهيلا عليه فإذا خرجت روحه

یس تا آنکه باشد یاری دهنده او بر بیرون آمدن روح و آسان گرداند بر او پس چون بیرون آید روح او

وجهه إلى القبلة على ظهره إذا قعد كان وجهه إليها

متوجه گردانند او را بسوی قبله بر پشت او تا آنکه وقتیکه نشانده شود باشد روی او بسوی قبله

ثم يبادر بتغميض عينيه لما روى شداد بن أوس عن النبي صلى الله عليه وسلم

پس تعجیل کنند به بستن چشم او برای آنکه روایت کرد شداد ابن اوس از پیغمبر علیه السلام

یافتن ۱۲

تلقین کن

بحضور علم الموت ۱۲

قرائت سوره یس ۱۲

أنه قال إذا حضرتم موتاكم فأغمضوا فإن البصر يتبع الروح وقولوا

پدرستی او گفت وقتیکه حاضر شوید بر کسیکه نزدیک بموت رسیده است پس بپوشانید چشم او را پس بدرستیکه چشم

خيرا فإنه يؤمن على ما قال أهل الميت ثم يشد لحييه وصفته ما

نیکو را پس بدرستی آمین گفته شود بر هرچه گفته اند اهل میت پس بسته شود هر دو زنخدان او را و صفت آن

روي أن عمر بن الخطاب رضي قال لابنه عبد الله رضي عند حضرة الوفاة

روایت کرده شده که عمر ابن الخطاب گفت مر پسر خود را که عبد الله است وقتیکه حاضر شد آن عمر را وفات

ادن مني فإذا رأيت روحي قد بلغت لهاتي فضع كفك اليمنى على

نزدیک شو از من پس وقتیکه ببینی که روح من بتحقیق رسیده است کام زبان مرا پس بنه کف دست راست خود بر

جبهتي ثم اليسرى تحت ذقني وأغمضني ثم يلين مفاصله بأن يرد ذراعيه

پیشانی من و کف چپ را زیر زنخ من و بپوشان چشم مرا پس نرم کند بندهای میت بآنکه باز گرداند دو دست او را

حتى يلصقهما بعضديه ثم يمدهما ويرد ساقيه إلى فخذيه و

تا آنکه بچسپاند آن هر دو دست را به دو بازو پس باز گرداند دو دست را و باز گرداند هر دو ساق او را

فخذيه إلى بطنه ثم يردهما ويخلع ثيابه ويغطيه بثوب يستر

و دو ران او را بسوی شکم او پس باز گرداند دو ران را و بکشد از وی جامه ها او و بپوشد او را بجامه که بپوشد

جميعه لأنه يصير جميعه عورة بالموت ولهذا يستر جميعه

همه اندام او را زیرا که بدرستی میگردد تمام اندام او عورة بمرگ و ازین جهت واجب است پوشیدن همه اندام او

بالكفن ويجعل على بطنه مرآة أو سيفا لأن الميت إذا خرجت روحه

او بکفن و نهاده شود بر شکم او آیینه یا شمشیر زیرا که مرده وقتی که بر آید جان او

يعلو وينتفخ ثم يوضع على سرير غسله متوجها منحدرا نحو رجليه

بلند میشود و آماس میکند پس نهاده شود بر تخت غسل گردان حالیکه متوجه است بسوی قبله و فرود شونده بسوی پاهای او

ثم يسارع إلى قضاء دينه وإبراء ذمته من الديون والوصايا

پس شتاب کرده شود در قضا کردن وام او و در پاک کردن ذمه او از وام ها و وصیتها تا آنکه

يلقى ربه بريء الذمة من المظالم خالصا من الحقوق والعواذب

حاضر شود بدرگاه پروردگار خود در حال آنکه پاک است ذمه او از ظلمها خلاص کرده شده از حقها و چیزها کشنده او را

فصل ثم يسارع في غسله وتجهيزه وتكفينه ودفنه

پس شتاب کرده شود در غسل دادن میت و آماده کردن و کفن پوشانیدن او و در خاک

إلا أن يكون موته فجأة فيتوقف عن ذلك حتى يتيقن موته

مگر آنکه باشد موت او ناگهان پس درنگ کرده شود این هنگام تا آنکه یقین شود مرگ او

فيستقيل كفاه ويسترخي رجلاه وينفصل أنفه وينخسف صدغاه

پس جدا شوند دو کف او و سست شوند دو پای او و کج شود استخوان بینی او و فرو رفته شود دو صدغ او

ثم يشرع في ذلك أما صفة الغسل فيبدأ الغاسل فيجرد الميت

پس شروع کرده شود دران غسل و تجهیز و تکفین اما صفة غسل پس آغاز کند غاسل پس برهنه کند میت را

ويستره من سرته إلى ركبتيه لأنه أمكن له وأعون على مبالغة غسله

و پوشیده شود او را از ناف تا زانو زیرا که این برهنه کردن توانا کننده تر است بر مبالغه کردن

ويغض بصره مهما أمكن لا سيما من عورته وقيل إن الأفضل أن

و بپوشاند چشم خود را غاسل هر چند که تواند خصوصا از عورت میت و گفته شده است بدرستی که بهتر آنست

يغسله في قميص خفيف واسع وإن كان ضيقا فتق رأس الدخاريص

که غسل دهد میت را در پیراهن سبک فراخ و اگر تنگ باشد پاره کند سر چاکها را

ثم يلين مفاصله برفق إن سهلت عليه وإلا فليدعها لأنه ربما

پس نرم کند بندهای میت را به نرمی اگر آسان شود بر وی و الا بگذارد بندها را زیرا که بسا

أدى ذلك إلى كسرها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا

که رساند این نرم کردن تا شکستن آن و بتحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم شکستن استخوان میت مانند شکستن اوست در حال حیات

ثم يجلسه قليلا إلى أن يبلغ به قريبا من الجلوس ثم يقصد تطهيره

پس بنشاند او را اندکی تا آنکه رسد نزدیک به نشستن پس قصد کند پاک کردن او را

عصرا رفيقا ثم يلف على يده خرقة ويستنجيه كيلا يباشر عورته

فشردن نرم پس بپیچد بر دست خود پاره و استنجا دهد او را تا مس نکند عورت او را

بيده ولأن الخرقة أبلغ في إزالة النجاسة لخشونتها فكذلك

بدست خود و از جهت آنکه پاره زیاده مبالغه دارد در دور کردن نجاست از جهت درشتی وی و همچنین

يستحب أن لا يباشر بقية بدنه إلا بخرقة ويتابع في صب الماء

مستحب است آنکه دست نرساند باقی اندام میت را مگر به پاره و پی در پی کند در ریختن آب

على يده ثم يرمي بالخرقة ويأخذ غيرها نظيفة كذلك إلى ثلاث

بر دست خود پس بیندازد پاره را و بگیرد غیر آن پاره پاکیزه همچنین کند تا سه بار

ثم يلقي الخرقة ويغسل يديه ثم يوضئه وضوء الصلاة ثلاثا ويستوفي

پس بیندازد پاره را و بشوید دست خود را پس وضو کناند او را وضوی نماز سه بار

ويسمي ويدخل إصبعيه مبلولتين بالماء بين شفتيه فيمسح أسنانه

و بسم الله گوید و درآرد دو انگشت را تر کرده شده به آب در میان دو لب او پس مسح کند دندان او را

وكذلك في منخريه فينظفهما ويصب الماء على فيه وأنفه كالمضمضة

و همچنین درآرد دو انگشت را در دو سوراخ بینی او پس پاک کند آن دو سوراخ را و بریزد آب را بر دهن او و بینی او

والاستنشاق من غير أن يدخل الماء في فمه وأنفه ثم يوضئه إلى

و استنشاق از غیر آنکه داخل کند آب را در دهن و بینی خود پس وضو کند تا

آخر الأعضاء فإذا فرغ من ذلك غسل رأسه بماء وسدر

آخر اعضاء وضوء پس وقتیکه فارغ شود از وضو کنانیدن بشوید سر او را بآب و برگ کنار

ولا يسرح شعره ثم يصب عليها الماء القراح من رأسه إلى رجليه و

وشانه نکند موی او را پس ریزد بر وی آب خالص از سر تا پای و

يغسل شقه الأيمن ثم يقلبه شمالا فيغسل شقه الأيسر وكذلك

بشوید نیمه راست او را پس بگرداند او را بجانب چپ پس بشوید نیمه چپ او را و همچنین

يغسل سائر جسده بالماء والسدر في الغسلات كلها ولكن ينظفه

بشوید باقی اندام را بآب و برگ کنار در همه شستنها ولیکن پاک کند

عقيب كل غسلة بالسدر بالماء القراح فإن احتاج إلى أشنان لغسله

در پس هر شستن او بکنار بآب خالص پس اگر محتاج شود بشستن اشنان از جهة

ونحو بخلال لتنقية ما تحت الأظافر إن استخرجها وقلمت الأظفار

چرکنت و بخلال از جهة دور کردن چیزی که در زیر ناخنهاست استعمال کند اشنان و خلال را و بچیند ناخن را بر

الخلال فيزيل ما بأنفه وصماخيه من الأذى وينظفهما ثم يرجع فيغسله

خلال پس دور کند چیزی که در بینی و دو سوراخ گوش اوست از چرک و پاکیزه کند آنها را پس بازگردد و بشوید

ثم يعيد وضوءه ثانية على ما ذكرنا ثم يغسله الأخيرة بماء فيه

پس اعاده کند وضوء او را بار دوم بر طریقی که یاد کردیم پس بشوید بار اخیر بآبی که در او

كافور ثم ينشفه بثوب وأقل ما يغسل الميت ثلاث مرات والوتر

کافور باشد پس خشک کند آنرا بجامه و کمتر غسل میت سه بار است و بیشتر او

سبع مرات فإذا أنقى بثلاث زاد إلى سبع ولا يقطع إلا على وتر ثلاث أو

هفت بار پس وقتیکه پاک شد بسه بار زیاده کند تا هفت بار و قطع نکند غسل را الا بر طاق سه یا

خمس أو سبع وإن خرج منه شيء بعد ذلك أعيد عليه الغسل إلى سبع

پنج یا هفت بار و اگر برآید از میت چیزی پس از غسل اعاده کنند بر وی غسل را تا هفت

مرات فإن لم يمنع ذلك خروجه حشي بالقطن وألجم به وبالطين

بار پس اگر باز نداشت آن غسل برآمدن چیز را پر کرده شود موضع خروج بپنبه و بسته شود بالای آن

الحر وقال بعض أصحابنا لا يحشى لأن الإمام أحمد رحمه الله كرهه وقيل

بگل حر و گفت بعض اصحاب ما پر کرده نشود زیرا که امام احمد مکروه داشته او را و گفته شده

إنه إذا خرج شيء بعد تمام الغسل لم يعد إلى الغسل بل يغسل موضع

است بدرستی که چون برآید چیزی پس از تمام غسل باز نگردد بسوی غسل بلکه بشوید جای

النجاسة ثم يوضأ وضوءه للصلاة وكفن وحمل وإن الأولى [illegible]

نجاست را پس وضو کنانیده شود وضوء نماز و کفن پوشانیده شود و برداشته شود [illegible]

المرة الأولى بماء وسدر وبقية الغسلات بالماء القراح كغسل

بار اول باب و برگ کنار و باقی شستنها باب خالص مانند غسل

الجنابة ويكون الكافور في الآخرة ثم ينشف ويكفن وأما تكفينه

جنابت و باشد کافور در شستن پسین پس خشک کرده شود و کفن پوشانیده شود

فإنه يكفن في ثلاثة أثواب يدرج فيها إدراجا ويكون لفائف بيضا

پس بدرستی که سنت است که کفن داده شود او را سه جامه درآورده شود در آنها درآوردنی و باشد چادرها سفید

لا يكون فيها قميص ولا مئزر ولا سراويل ولا شيء مخيط إلا اللفائف

نباشد در آنها پیراهن و ازار و تنبان و نه چیزی دوخته مگر چادرها

تخاط لضيق عرض الثوب وصغره فيبسط بعضها فوق بعض بعد

پس دوخته شود چادرها از جهت تنگی پهنای جامه و خوردی او پس گشاده شود بعض آن چادرها بالای بعض

أن يجمر بالعود والند والكافور ويجعل الطيب بين كل لفافتين

بعد از آنکه بخور کرده شود بعود و ند و کافور و گردانیده شود خوشبو در میان هر دو چادر

وقيل إنه يكفن في قميص ومئزر ولفافة ويكون المئزر مما يلي

و گفته شده است بدرستی که کفن داده شود در پیراهن و ازار و چادر و باشد ازار از آنچه پیوسته

جلده ولم ترد القميص عليه وثلاثة أثواب أفضل لما روي عن

پوست او و ... سه جامه کفن بهتر است از جهت آنچه روایت کرده شده از

عائشة رض قالت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلاثة أثواب بيض

عایشه رض گفت بدرستی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن کرده شده در سه جامه سفید

سحولية ليس فيها قميص ولا عمامة وقد صحح الإمام أحمد رح حديث

سحولی ... نبود در آنها پیراهن و نه دستار و تحقیق صحیح کرده است امام احمد حدیث

عائشة رض وبنى مذهبه عليه ثم يجعل الطيب وهو الحنوط والكافور

عایشه را و بنا کرد مذهب خود را بر آن ... گردانند خوشبوی یعنی آن حنوط و کافور را

في قطن فيجعل منه بين أليتيه ويشد فوقه خرقة ويجعل باقيه

در پنبه پس نهند پاره از آن در میان دو سرین او و بسته شود بالای او لته و گردانند باقی خوشبو

من مواضع سجوده ومغابنه كالفخذين وتحت إبطيه وما يليهما

در مواضع سجده ... و بن رانها و زیر ...

وباطنه وجبهته وركبتيه وكفيه وظاهر قدميه ولا يدخله

و در ... و پیشانی و زانوها و کفها و ظاهر قدمها و ... درآورده نشود

في منخريه فإن فيه شفاء من الانتفاخ وخروج ما في الباطن إلى الظاهر

در بینی و ... از ... آمدن چیزی که در باطن است بظاهر

حتى داخل أنفه ويملئه بالقطن والكافور ويدلك ملتقيه

پر كند داخل بينى ودو سوراخ گوش را بپنبه وكافور والرچه بمالد

جسده بالكافور والصندل لكان أحسن وقد روى نافع أن ابن

اندام ميت بكافور وصندل باشد نيكوتر در روايت كرد نافع بدرستى ابن

عمر رض كان يتتبع مغابن الميت ويرافقه بالمسك ثم يأتي بالميت

عمر بوده است طلب ميكرد كاواكيهاء ميت و بند هاى او را بمشك پس بيارد ميت را

ويطرحه على اللفائف ويثني طرف اللفافة العليا على شقه

واندازد او را بر چادر ها پس گرداند طرف چادر بالا بر پهلو

الأيمن ثم يرد طرفها الآخر على شقه الأيسر ثم يربطها في الإدراج

راست پس گرداند طرف ديگر بر پهلو چپ و بربندد آنرا در پيچيدن

ثم يفعل بالثانية والثالثة كذلك فيجمع ما عند رأسه الذي

پس كند بچادر دوم و سوم همچنين پس جمع كند آنچه نزد سر اوست

مما عند رجليه ثم يجمع ذلك ويجمع طرف العمامة فيعقده على

از آنچه نزد پاى اوست پس جمع كند آنرا و جمع كردن طرف عمامه پس ببندد بر

وجهه ورجليه إلا أن يخاف أن ينتشر فيعقدها ثم إذا وضع

روى او و هر دو پاى او مگر آنكه بترسد پراكنده شدن چادر ها پس ببندد آنرا پس چون نهاده شود

في القبر حلها ولم يخرق الكفن وأما المرأة فإنها تكفن في خمسة

در گور بكشايد آنرا و پاره نكند كفن را و اما زن پس بدرستيكه كفن داده شود در پنج

أثواب إزار ودرع وخمار ولفافتين تدرج فيها إدراجا ولا

ازار و پيراهن و دامنى و دو چادر در آورده شود در آنها و آوردنى و ازار

يعمها قال بعض أصحابنا يجب أن يجعل لها مثانة تشد بها

دراز و تمام گرفته اند ياران ما مستحب است اينكه كرده شود مران زن را جامه كه بسته شود

ثديها فيكون ذلك بعد الأمدى للفافة وتجعل شعرها

پستانهاى او پس باشد آن جامه بالاى سينه از دو چادر و گردانيده شود موى او را

ثلاث قرون وتسدل من خلفها ويفعل بها والرجل كما يفعل

سه گيسو و فرو گذاشته شود از پس او و كرده شود بزن و مرد چنانچه كرده شود

بالعروس فإن تعذر في حقها جميع ما ذكرنا أجزى ثوب واحد

بعروس پس اگر متعذر باشد در حق زن همه آنچه ياد كرديم بسنده است يكى جامه

وأما المحرم فيغسل بماء وسدر ولا يقرب طيبا ولا يخمر رأسه

و اما محرم پس شسته شود باب و سدر و نزديك كرده شود بخوشبو و نه پوشيده شود سر او را

ولا يسلاه ولا يلبس مخيطا ويكفن في ثوبيه لما روي ان ابن عباس رض

ونه در پاے او ونه پوشانیده شود جامه دوخته وکفن کرده شود در دو جامه خود که در حال حیات ... از

قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بعرفة ورجل واقف اذ وقع من

گفت در آنچه اوقات که رسول الله ... استاده بود ناگاه افتاد مردی از

راحلته فوقصته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغسلوه بماء وسدر

پس زیر کرد او را راحله او پس مرد پس گفت پیغمبر ... بشوئید این مرد را به آب و سدر

وكفنوه في ثوبيه ولا تخمروا رأسه فان الله يحشره يوم القيامة ملبيا

و تکفین کنید او را در دو جامه او و نه پوشید سر او را پس بدرستی حق تعالی برانگیخت این را از

واما السقط اذا ولد لاكثر من اربعة اشهر غسل وصلي عليه وان

واما افگانده وقتیکه متولد شود زیاده از چهار ماه غسل داده شود و نماز گزارده شود و

لم يتبين اذكر هو ام انثى وسمي باسم يصلح للذكر والانثى ولا

و اگر ظاهر نشده است که مرد است یا زن و نامیده شود بنام او که سزاوار است مرد و زن را و

فرق في غسله بين الرجال والمرأة لان النساء غسلن ابراهيم

فرق نیست در غسل دادن او در میان مرد و زن زیرا که بدرستیکه زنان غسل دادند ابراهیم

بن النبي صلى الله عليه وسلم وكان عمره ثمانية عشر شهرا مذكور ذلك في حديث

پسر پیغمبر علیه السلام را و بوده است عمر او هژده ماه مذکور است این نقل در حدیث

ام عطية رض ويغسل الرجل الرجل والمرأة المرأة فان غسلت المرأة

ام عطیه رض و غسل دهد مرد مرد را و زن زن را پس اگر غسل داد زن

زوجها جاز بلا خلاف في المذهب وهل يغسل الرجل امرأته على

شوهر خود را روا است بے خلاف در همه مذاهب و آیا غسل دهد مرد زن خود را بر

روايتين وكذلك الحكم في ام الولد وقد غسل علي رض فاطمة الزهراء

دو روایت است و همچنین حکم در ام ولد و بتحقیق غسل داده بود علی رض فاطمه

رض ويكفن الرجل مقدم على الدين والوصية فان لم يكن له مال

را و کفن مرد مقدم است بر وام و وصیت پس اگر نباشد او را مال

فعلى من تلزمه نفقته فان لم يكن ففي بيت المال وكذلك كفن

پس کفن بر کسی است که لازم است او را نفقه آن پس اگر نباشد در بیت المال و همچنین کفن

المرأة ولا يجب على زوجها والاولى ان يتولى دفنه من يتولى غسله

زن و واجب نیست بر شوهر او و بهتر آنست که متولی دفن او شود کسیکه متولی غسل او باشد

ويعمق القبر قدر قامة وبسطة ويكون طوله ثلاثة اذرع

و ژرف کرده شود قبر بمقدار قامت میانه و باشد درازی او سه گز

وَشِبْرٍ فِي عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض

و یک بدست در عرض یک گز و یک بدست چنانچه فرمود پیغمبر علیه السلام مر عمر بن خطاب را رض

يَا عُمَرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أُعِدَّ لَكَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَةُ أَذْرُعٍ وَشِبْرٌ فِي

ای عمر چگونه باشی تو وقتیکه آماده کرده شود ترا از زمین سه گز و یک بدست در

عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ ثُمَّ قَامَ إِلَيْكَ أَهْلُكَ فَغَسَّلُوكَ وَكَفَّنُوكَ وَحَنَّطُوكَ

عرض یک گز و یک بدست پس برخیزند بسوی تو اهل تو پس غسل دهند ترا و کفن دهند ترا و خوشبو مالند ترا

ثُمَّ حَمَلُوكَ حَتَّى يُغَيِّبُوكَ فِيهِ ثُمَّ يُهِيلُوا عَلَيْكَ التُّرَابَ ثُمَّ انْصَرَفُوا

پس بردارند ترا تا اینکه غایب کنند ترا در آن پس بریزند بر تو خاک پس باز گردند

عَنْكَ الْحَدِيثَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُسَلَّ الْمَيِّتُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ سَلًّا وَإِنْ عَسُرَ

از تو تا آخر حدیث و مستحب است اینکه مرده را از جانب سر او در آورده شود و اگر متعسر شود

ذٰلِكَ فَمِنْ جَنْبِ الْقَبْرِ أَوْ أَسْهَلِ الْجِهَاتِ وَهُوَ رِوَايَةٌ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ

این کار پس از پهلوی گور یا آسان ترین جهات و آن روایت است از امام احمد

رہ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَتَتَوَلَّى دَفْنَهَا النِّسَاءُ كَمَا تَوَلَّيْنَ غُسْلَهَا فَإِنْ تَعَذَّرَ

رح و اما زن پس بجو گیرند دفن او را زنان چنانچه بجو گیرند غسل او را و اگر متعذر باشد

فَذُو أَرْحَامِهَا مِنَ الرِّجَالِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالشُّيُوخُ مِنَ الْأَجَانِبِ وَيُسْتَحَبُّ

پس ذو رحم آن زن از مردان و اگر متعذر باشد این هم پس پیران از بیگانگان و مستحب است

أَنْ يُسَجَّى قَبْرُهَا خِلَافَ الرَّجُلِ لِأَنَّهَا عَوْرَةٌ وَقَدْ مَرَّ عَلِيٌّ رض بِقَوْمٍ

اینکه پوشیده شود گور زن را بخلاف مرد زیرا که آن زن تمام عورت است و بتحقیق گذشت علی رض بقومی

وَقَدْ بَسَطُوا عَلَى رَجُلٍ ثَوْبًا فَجَذَبَهُ وَقَالَ إِنَّمَا يُصْنَعُ هٰذَا بِالنِّسَاءِ

و حال آنکه گسترده بودند بر گور مردی جامه را پس کشید و فرمود جز این نیست که کرده میشود این کار بزنان

فَإِذَا حَصَلَ أَنَّ الْقَبْرَ مُسْتَقْبِلَةَ الْقِبْلَةِ حُثِيَ عَلَيْهِ التُّرَابُ ثَلٰثَ

پس وقتیکه حاصل شود گور روبروی قبله است انداخته شود برو خاک سه کف

حَثَيَاتٍ بِذٰلِكَ جَاءَتِ السُّنَّةُ ثُمَّ يُهَالُ عَلَيْهِ التُّرَابُ وَيُرْفَعُ

مشت، باین آمده است سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ریخته شود بروی خاک و بلند کرده شود

الْقَبْرُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَيُرَشُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ وَيُوضَعُ عَلَيْهِ الْحَصْبَاءُ

گور از زمین بقدر یک بدست و ریخته شود بروی آب و نهاده شود بروی سنگ ریزها

فَإِنْ طُيِّنَ جَازَ وَإِنْ جُصِّصَ كُرِهَ وَلَيْسَ تَسْنِيمُ الْقَبْرِ دُونَ تَسْطِيحِهِ

و اگر گل کرده شود روا است و اگر گچ کرده شود مکروه است و سنت است کوهان شتر کردن گور [illegible]

لِمَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَاحِبَيْهِ مُسَنَّمَةً

از جهت آنکه مروی است از حسن رض که گفت دیدم گور پیغمبر علیه السلام و دو یاران او را کوهان شتر کرده

فاذا فرغ من تقبيره سن تلقينه لما روى ابو امامة رض ان النبي
پس هرگاه فارغ شود از گور کردن او تلقین او سنت است از جهت آنکه روایت کرد ابامامه رض که پیغمبر
صلى الله عليه وسلم قال اذا مات احدكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم
فرمود هرگاه بمیرد یکی از شما پس برابر کردید بروی خاک پس باید که بایستد یکی از شما
على رأس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمع ولا يجيب ثم
بر سر گور او پس گوید ای فلان پسر فلان زن که او بدرستی میشنود و جواب نمیدهد پس
ليقل يا فلان بن فلانة ثانية فانه يستوي قاعدا ثم ليقل يا
باید که گوید ای فلان پسر فلان زن بار دوم پس بدرستی میت برابر میشود در حال نشسته پس باید
فلان بن فلانة فانه ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تشعرون
فلان بن فلانه پس بدرستی آن میت میگوید راه راست نمود ما را رحمت کند ترا خدا لیکن شما نمیشنوید
فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا
پس گوید یاد کن چیزی که برآمده تو بر آن از دنیا که گواهی باشد که نیست معبود بحق
الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا و
مگر خدا و آنکه محمد بنده خداست و پیغمبر او و آنکه تو راضی شده بودی بخدا ای پروردگار و
۹۲۳ بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا
باسلام دین و بمحمد پیغمبر و بقرآن امام و پیشوا پس بدرستی منکر و نکیر
يقولان ما يقعدنا عند هذا وقد لقن حجته فقال رجل
میگویند چه چیز نشاند ما را نزد این میت در حالیکه تلقین کرده شد حجت خویش پس گفت مردی
يا رسول الله فان لم تعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء وان
یا رسول الله پس اگر نداند نام مادر او پس فرمود پس منسوب کند او را بسوی حوا و اگر
شاء ان يزيد وبالمؤمنين اخوانا وبالكعبة قبلة وغير ذلك
خواهد که زیاده کند بدان تلقین و بمومنان برادران و بکعبه قبله و جز این
من احكام الاسلام فجائز باب في ذكر فضائل الصلوات
از احکام اسلام جائز است باب در ذکر فضیلت نماز
في ايام الاسبوع ولياليه اما ما جاء في صلوة النهار فمن ذلك
در ایام هفته و شبهای آنها اما آنچه آمده در نماز روز پس از آنجمله [illegible]
ما روي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله
چیزیکه مرویست از ابوسلمه از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين يمنعانك مخرج
هرگاه برآمدی از منزل خود پس بگزار دو رکعت که منع میکنند ترا [illegible]

السوء وإذا دخلت إلى منزلك فصل ركعتين يمنعانك مدخل

بدی را و هرگاه در آمدی سوی منزل خود پس بگذار دو رکعت منع می کنند ترا از درآمدن

السوء وعن أنس بن مالك رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من في

بدی را و مرویست از انس بن مالک رض از رسول الله صلعم فرمود هرکه در نماز

صلاة الصبح من توضأ ثم توجه إلى المسجد ثم يصلي فيه الصلاة

نماز صبح هرکه وضو کرد پس متوجه شد بسوی مسجد پس گذارد در وی نماز

كان له بكل خطوة حسنة ومحي عنه سيئة والحسنة بعشر

باشد مر او را به هر قدم نیکی و محو کرده شود از وی بدی و نیکی به ده برابر

أمثالها فإذا صلى ثم انصرف عند طلوع الشمس كتب الله عز

مانند آن پس هرگاه گزارد نماز پس باز گشت وقت طلوع آفتاب نویسد خدای

وجل له بكل شعرة في جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة

تعالی مر او را به هر موی بدن او نیکی و منقلب گردد به حج پاک

فإن جلس حتى يركع كتب الله تعالى له بكل جلسة ألفي ألف حسنة

پس اگر نشست تا آنکه رکوع کند می نویسد خدای تعالی مر او را به هر جلسه دو هزار هزار نیکی

۹۲۳ ومن صلى العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة مبرورة وعن

و کسیکه گزارد نماز عشا را پس او راست مانند این و منقلب گردد به عمره مبرور و مرویست

عثمان بن عفان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که می فرمود هرکه

صلى العشاء في جماعة فكأنما صلى الليل كله وعن أبي صالح عن

گزارد نماز عشا را بجماعت پس گویا که گزارد شب همه شب و مرویست از ابی صالح رح از

أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلاة أثقل على

ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ نماز گران تر بر

المنافقين من صلاة العشاء والفجر ولو يعلمون ما فيهما لأتوهما

منافقان از نماز عشا و نماز فجر و اگر بدانند آنچه در آنهاست از ثواب هر آینه بیایند

ولو حبوا ولقد هممت أن آمر فتياني فيأخذوا الحطب فأحرق

و اگرچه بر زانو افتاده و هر آینه قصد کرده ام اینکه فرمایم جوانان خود را پس بگیرند هیزم پس بسوزانم

على رجال لم يشهدوا معنا في بيوتهم وعن عطاء بن يسار عن

بر مردان که حاضر نشده اند با ما در خانه های ایشان و مرویست از عطا بن یسار از

أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى أربع ركعات

ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود هرکه گزارد چهار رکعت

بعد زوال الشمس يحسن قراءتهن وركوعهن وسجودهن صلى

بعد از زوال آفتاب نیکو کند قرائت آنها و رکوع و سجود آنها نماز میکنند

معه سبعون ألف ملك يستغفرون له حتى الليل وكان رسول

با این هفتاد هزار فرشته آمرزش میخواهند او را تا شب و بود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم يدع أربعا بعد الزوال يطيلهن ويقول إن أبواب السماء

که نمی گذاشت چهار رکعت را بعد زوال دراز میکرد آنها را و میگفت که درهای آسمان

تفتح في هذه الساعة فأحب أن يرفع لي عمل فيها قيل يا رسول الله

گشاده میشوند درین ساعت پس دوست میدارم که برداشته شود مرا عمل درین ساعت گفتند یا رسول الله

فيهن سلام فاصل قال لا ويروى عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال

در آن چهار رکعت سلام هست که جدایی کند در آنها گفت نه و روایت است از آنحضرت که فرمود

رحم الله عبدا صلى أربعا قبل العصر فصل في ذكر صلاة يوم

رحمت کند خدای تعالی بنده را که گزارد چهار رکعت پیش از عصر و در ذکر نماز روز

الأحد عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى يوم الأحد

یکشنبه مرویست از ابوهریره رض از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد روز یکشنبه

أربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآمن الرسول مرة كتب

چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و آمن الرسول یکبار نوشته شود

الله تعالى بعدد كل نصراني ونصرانية حسنات وأعطاه ثواب

خدای تعالی بعدد هر نصرانی و نصرانیه نیکوییها و بدهد او را ثواب

نبي وكتب له حجة وعمرة وكتب له بكل ركعة ألف صلاة ثم

پیغمبر و نوشته میشود او را حج و عمره و نوشته میشود او را بهر رکعت هزار نماز پس

أعطاه الله تعالى في الجنة بكل حرف مدينة من مسك أذفر وعن

بدهد او را خدای تعالی در بهشت بهر حرفی شهری از مشک اذفر و مرویست از

علي بن أبي طالب رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال وحدوا الله تعالى بكثرة

علی ابن ابی طالب رض از نبی صلعم که فرمود یگانه پندارید خدای را بسیار

الصلاة في يوم الأحد فإنه واحد لا شريك له فمن صلى يوم الأحد

نماز در روز یکشنبه که او یگانه است نیست شریکی او را پس هر که گزارد روز یکشنبه

بعد صلاة الظهر أربع ركعات بعد الفريضة والسنة يقرأ في

بعد نماز ظهر چهار رکعت بعد فریضه و سنت بخواند در

الركعة الأولى فاتحة الكتاب والم السجدة وفي الثانية فاتحة الكتاب

رکعت اول فاتحه و الم سجده و در دوم فاتحه

وتبارك الملك ثم يتشهد ويسلم ثم يقوم فيصلي ركعتين آخرين

وتبارک الملک پس تشهد خواند و سلام دهد پس بایستد پس بگذارد دو رکعت دیگر

يقرأ فيهما فاتحة الكتاب وسورة الجمعة ويسأل حاجته كان حقا

که بخواند در آنها فاتحه و سورهٔ جمعه و بخواهد حاجت خود باشد حق

على الله تعالى أن يقضي حاجته ويبرئه مما كانت النصارى عليه

بر خدا تعالی که قضا کند حاجت او و نگاه میدارد او را از آنچه که بودند نصاری برو

فصل في ذكر صلاة يوم الاثنين عن أبي الزبير عن جابر

فصل در ذکر نماز روز دوشنبه روایت از ابو زبیر رض از جابر

بن عبد الله رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الاثنين

بن عبد الله رض که فرمود او رسول الله صلعم هر که گزارد بروز دوشنبه

عند ارتفاع النهار ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة

وقت ارتفاع روز دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار

وآية الكرسي مرة وقل هو الله أحد مرة والمعوذتين مرة مرة

و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد یکبار و معوذتین یک یکبار

فإذا سلم استغفر الله عشر مرات وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم عشر مرات

پس هرگاه سلام دهد استغفار بخواهد از خدای تعالی ده بار و درود فرستد بر نبی هم ده بار

غفر الله له ذنوبه كلها وعن ثابت البناني عن أنس بن مالك رض

بیامرزد خدا تعالی گناهان او همه را و روایت از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الاثنين اثنتي عشرة ركعة

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز دوشنبه دوازده رکعت

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة فإذا فرغ من

بخواند در هر رکعت فاتحه و آیت الکرسی یکبار پس هرگاه فارغ شود از

صلاته قرأ اثني عشر مرة قل هو الله أحد واستغفر اثني عشر

نماز خود بخواند دوازده بار قل هو الله احد و استغفار کند دوازده

مرة ينادى به يوم القيامة أين فلان بن فلان ليقم فليأخذ

بار ندا کرده شود روز قیامت کجاست فلان بن فلان باید که برخیزد پس بگیرد

ثوابه من الله تعالى فأول ما يعطى من الثواب ألف حلة ويتوج

ثواب او از خدا تعالی پس اول چیزی که داده میشود او را از ثواب هزار حله و تاج پوشانیده شود

ويقال له أدخل الجنة فيستقبله مائة ألف ملك مع كل ملك هدية

و گفته میشود او را در آ در بهشت پس پیش آیند او را صد هزار فرشته با هر یک فرشته هدیه

وَيُشَيِّعُونَهُ حَتَّى يَدُورَ عَلَى أَلْفِ قَصْرٍ مِنْ نُورٍ يَتَلَأْلَأُ فَصْلٌ

و بدرقه میکنند او را فرشتگان تا آنکه بگردد بر هزار محل از نور درخشان

فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الثُّلَثَاءِ عَنْ يَزِيدَ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

در ذکر نماز روز سه شنبه مرویست از یزید رقاشی از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الثُّلَثَاءِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز سه شنبه ده رکعت وقت

انْتِصَافِ النَّهَارِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ

نیمه روز و در حدیث دیگر است وقت ارتفاع روز بخواند در هر

رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ

رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار

مَرَّاتٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ إِلَى سَبْعِينَ يَوْمًا فَإِنْ مَاتَ إِلَى سَبْعِينَ

نوشته نشود بر وی هیچ گناهی تا هفتاد روز پس اگر مرد تا هفتاد روز

يَوْمًا مَاتَ شَهِيدًا وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً فَصْلٌ فِي

مرد شهید و آمرزیده شود او را گناه هفتاد ساله در

ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رض

ذکر نماز روز چهارشنبه مرویست از ابی ادریس خولانی از معاذ بن جبل رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَكْعَةً

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز چهارشنبه دوازده رکعت

عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ

وقت بلند برآمدن آفتاب بخواند در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی

مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ نَادَى

یکبار و قل هو الله احد سه بار و معوذتین سه بار ندا میکند

بِهِ مَلَكٌ عِنْدَ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللهِ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا

او را فرشته نزد عرش ای بنده خدا از سر گیر عمل را پس به تحقیق آمرزیده شد ترا آنچه

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ عَذَابَ الْقَبْرِ وَضِيقَهُ وَظُلْمَتَهُ

پیش رفت از گناهان تو و دور کرد خدای تعالی از او عذاب قبر را و تنگی او و ظلمت او

وَدُفِعَ عَنْهُ شَدَائِدُ الْقِيَامَةِ وَرُفِعَ لَهُ مِنْ يَوْمِهِ عَمَلُ نَبِيٍّ فَصْلٌ

و دور کرده میشود از وی سختیهای قیامت و برداشته شود مر او را از روز او عمل پیغمبر

فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْخَمِيسِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ

در ذکر نماز پنجشنبه مرویست از عکرمه از ابن عباس گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وآله من صلى يوم الخميس ما بين الظهر والعصر ركعتين
رسول الله صلعم هر كه گزارد روز پنجشنبه درميان ظهر و عصر دو ركعت
يقرء في الركعة الاولى فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مائة مرة
بخواند در ركعت اول فاتحه يكبار و آيت الكرسى صد بار
وفي الركعة الثانية الفاتحة ومائة مرة قل هو الله احد وبعد
و در ركعت دوم فاتحه و صد بار قل هو الله احد و بعد
الفراغ يصلي على مائة مرة اعطاه الله تعالى ثواب من صام
فراغ درود بخواند بر من صد بار ببخشد او را خداى تعالى ثواب كسيكه روزه داشت
رجب وشعبان ورمضان وكان له من الثواب مثل حاج البيت
در ماه رجب و شعبان و رمضان و باشد مر او را از ثواب مثل حاجيان كعبه
وكتب له بعدد كل من آمن بالله تعالى وتوكل عليه حسنات
و نوشته شود مر او را بعدد هر كسيكه ايمان آرد بخدايتعالى و توكل كند برو نيكيها

فصل في ذكر صلاة يوم الجمعة عن علي بن الحسين عن
در ذكر نماز روز جمعه مروى است از على بن حسين از
ابيه عن جده رضوان الله عليهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول
پدر خود از جد خود رض گفت شنيدم نبى صلعم را كه ميفرمود
في يوم الجمعة صلوة كله ما من عبد مؤمن قام اذا طلعت
در روز جمعه نماز تمامست همه او نيست هيچ بنده مؤمن برخاست وقتيكه بلند شد
الشمس وارتفعت قدر رمح او اكثر من ذلك فتوضأ فاسبغ
آفتاب و بلند شد بمقدار نيزه يا بيشتر از آن پس وضو كرد پس تمام كرد
الوضوء وصلى سبحة الضحى ركعتين ايمانا واحتسابا كتب
وضو را و گزارد تسبيح ضحى دو ركعت از روى ايمان و دانش بنويسد
الله تعالى له مائتي حسنة ومحى عنه مائتي سيئة ومن صلى
خداى تعالى مر او را دوصد نيكى و محو كند ازو دوصد بدى و هر كه گزارد
اربع ركعات رفع الله تعالى له في الجنة اربع مائة درجة
چهار ركعت بردارد خداى تعالى او را در بهشت چهار صد درجه
ومن صلى ثمان ركعات رفع الله تعالى له في الجنات ثمان مائة
و هر كه گزارد هشت ركعت بردارد خداى تعالى او را در بهشت هشت صد
درجة وغفر له ذنوبه كلها ومن صلى اثنتي عشرة ركعة كتب
درجه و آمرزيده شود او را گناهان او همه و هر كه گزارد دوازده ركعت بنويسد

الله عز وجل الفا ومائتي حسنة ومحى عنه الفا ومائتي سيئة
خدای تعالی دو هزار و دو صد نیکوئی را و کم میکند از و دو هزار و دو صد بدی

ورفع له في الجنة الفا ومائتي درجة وعن ابي صالح عن ابي
و بر میدارد او را در بهشت دو هزار و دو صد درجه و مرویست از ابی صالح از ابی هریره

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح في يوم الجمعة
رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد صبح در روز جمعه

في جماعة ثم جلس في المسجد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كان
بجماعت پس نشست در مسجد یاد کند خدای را تعالی تا بر آید آفتاب باشد

له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين الدرجتين حضر
او را در فردوس هفتاد درجه دوری ما بین هر دو درجه راه دویدن

الفرس المضمر سبعين سنة ومن صلى صلاة الجمعة في جماعة
اسپ ... هفتاد سال و هر که گزارد نماز جمعه بجماعت

كان له في الفردوس خمسون درجة حضر الفرس الجواد خمسين
باشد مر او را در بهشت پنجاه درجه راه دویدن اسپ تیز قدم پنجاه

سنة ومن صلى العصر في جماعة فكأنما اعتق ثمانية من ولد ۹۲۹
ساله و هر که گزارد عصر را بجماعت پس گویا که آزاد کرد هشت برده از اولاد

اسمعيل كلهم رقبة ومن صلى المغرب في جماعة فكأنما حج حجة
اسمعیل که همه ایشان بنده اند و هر که گزارد مغرب را بجماعت پس گویا حج کرد حج

مبرورة وعمرة متقبلة وعن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال
پاک مقبول و عمره مقبول و مرویست از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة ما بين الظهر والعصر ركعتين
رسول الله صلعم هر که گزارد روز جمعه تا بین ظهر و عصر دو رکعت

يقرء في اول ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة وخمسا وعشرين
بخواند در اول رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و بیست و پنج بار

مرة قل اعوذ برب الفلق وفي الركعة الثانية يقرء فاتحة الكتاب
قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانیه بخواند فاتحه

مرة وقل هو الله احد مرة وقل اعوذ برب الفلق عشرين مرة فاذا
یکبار و قل هو الله احد یکبار و قل اعوذ برب الفلق بیست بار پس هرگاه

سلم قال لا حول ولا قوة الا بالله خمسين مرة فلا يخرج من الدنيا
سلام دهد بگوید نیست طاقت و توانائی مگر بخدا پنجاه بار پس بدر نمی آید از دنیا

حضر الفرس بالضم وسكون الضاد

حتى يرى ربه عز وجل في المنام ويرى مكانه في الجنة أو يرى له

تا آنکه ببیند پروردگار خود را عز و جل در خواب و ببیند جای خود را در بهشت یا ببینند برای او

وروي أن أعرابيا قام إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أنا

و مرویست که اعرابی ایستاد بسوی نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله ما

نكون في البادية بعيدا من المدينة ولا نقدر أن نأتيها في

می باشیم در صحرا دور از مدینه و قادر نیستیم بر اینکه بیائیم آنرا در

كل جمعة فدلني على عمل إذا رجعت إلى قومي أخبرهم في سبب

هر جمعه پس راه نمائی کن مرا بر عملی که هرگاه باز گردم بسوی قوم خود خبر دهم ایشان را در سبب

الجمعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا أعرابي إذا كان يوم الجمعة فصل

جمعه پس فرمود نبی صلی الله علیه وسلم ای اعرابی هرگاه باشد روز جمعه پس بگذار

ركعتين عند ارتفاع النهار فاقرأ في أول ركعة فاتحة الكتاب

دو رکعت وقتی که باشد بلند شدن روز پس بخوان در اول رکعت فاتحه

وقل أعوذ برب الفلق وفي الثاني فاتحة الكتاب وقل أعوذ برب

و قل اعوذ برب الفلق و در دوم فاتحه و قل اعوذ برب

الناس ثم تشهد وسلم واقرأ سبع مرات آية الكرسي جالسا

الناس پس تشهد بخوان و سلام ده و بخوان هفت بار آیة الکرسی نشسته

ثم صل ثماني ركعات أربعا أربعا واقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب

پس بگذار هشت رکعت چهار چهار و بخوان در هر رکعت فاتحه

وإذا جاء نصر الله مرة واحدة وخمسا وعشرين مرة قل هو

و سوره اذا جاء یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله

الله أحد فإذا فرغت من صلاتك فقل سبعين مرة لا حول و

پس هرگاه فارغ شوی از نماز خود پس بگو هفتاد بار لا حول و

لا قوة إلا بالله العلي العظيم فوالذي نفس محمد بيده ما من

لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سوگند بخدا آنکه نفس محمد بدست اوست نیست هیچ

مؤمن ولا مؤمنة صلى يوم الجمعة هذه الصلاة كما أقول إلا

مرد مؤمن و نه زن مؤمنه که بگزارد روز جمعه این نماز را چنانچه گفته‌ام مگر آنکه

وأنا ضامن له الجنة ولا يقوم من مقامه حتى يغفر الله له و

و من ضامن اویم بهشت را و نه برخیزد از مقام خود تا آنکه آمرزد او را خدای تعالی و

لوالديه إن كانا مسلمين وينادي مناد من تحت العرش يا

والدین او را اگر باشند مسلمانان و ندا کند ندا کننده از زیر عرش ای

٩٢٩

عبد الله سواء شاء بعد العمل فقد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر

بنده خدا از سر گیرد عمل را پس تحقیق آمرزیده شد مر او را آنچه پیشتر گذشت از گناه او و آنچه واپس‌تر

وذكر لها فضائل كثيرة يطول شرحها فقد ذكرنا فيما تقدم

و یاد کرده شود مر آن نماز جمعه را فضائل بسیار که دراز است شرح آن و تحقیق یاد کردیم ما در آنچه پیشتر گذشت

فضائل اخرى في صلاة اخرى ثماني عشرة مرة قل هو الله احد

فضیلتهاے دیگر در نماز دیگر که هژده بار قل هو الله

في يوم الجمعة فمن شاء ان يصليها فليصلها فصل في ذكر

در روز جمعه پس کسیکه خواهد که بگذارد آنرا پس بگذارد در ذکر

صلاة يوم السبت روى سعيد عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

نماز روز سبت یعنی شنبه روایت کرد سعید از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى يوم السبت اربع ركعات يقرء في كل ركعة فاتحة

هر که گزارد روز شنبه چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه

الكتاب مرة وقل يا ايها الكافرون ثلث مرات فاذا فرغ من صلاته

کتاب یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود

وسلم قرء اية الكرسي كتب الله تعالى بكل حرف حجة وعمرة ورفع

و سلام دهد بخواند آیت الکرسی بنویسد خدا تعالی او را بهر حرفی یک حج و عمره و بر دارد

له بكل حرف اجر سنة صيام نهارها وقيام ليلها واعطاه الله

او را بهر حرف اجر سالیکه روزه دار گشته باشد در روزها و قیام کرده شبها را و بدهد او را

بكل حرف ثواب شهيد وكان تحت ظل عرشه مع النبيين والشهداء

بهر حرف ثواب شهید و باشد در زیر سایه عرش او همراه پیغمبران و شهیدان

باب في ذكر صلوة الليالي فصل في ذكر فضل صلاة ليلة

باب در ذکر نماز شبها در ذکر فضیلت نماز شب

الاحد عن انس بن مالك رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

یکشنبه مرویست از انس بن مالک رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که

صلى ليلة الاحد عشرين ركعة يقرء في كل ركعة الحمد لله مرة و

گزارد شب یکشنبه بیست رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و

قل هو الله احد خمسين مرة والمعوذتين مرة مرة واستغفر الله

قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار و استغفار خواهد

سبحانه مائة مرة واستغفر الله لنفسه ولوالديه مائة مرة وصلى

صد بار و استغفار خواهد از خدا تعالی برای خود و والدین خود صد بار و درود

٩٣٠

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَيَبْرَأُ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَالْتَجَأَ إِلَى حَوْلِ

بر نبی صلعم صد بار و ابرا برخواهد از حول و قوة خود یعنی لاحول ولاقوة گوید و التجا کند بسوی حول

اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ آدَمَ صَفْوَةُ

خدا و قوت او پس بگوید گواهی میدهم اینکه نیست خدا مگر الله و گواهی میدهم که آدم صفی

اللّٰهِ وَفِطْرَتُهُ وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوسٰى كَلِيمُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ

خدا است و پیدا کرده او و ابراهیم دوست خدا عز و جل است و موسی کلیم خدا است عز و جل و

عِيسٰى رُوحُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَمُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ

عیسی روح است سبحانه تعالی و محمد حبیب خدا است عز و جل باشد مر او را از اجر

وَالثَّوَابِ بِعَدَدِ مَنْ دَعَى اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَدًا وَمَنْ لَمْ يَدَّعِ لَهُ وَلَدًا

و ثواب بعدد کسیکه خوانده است خدای را فرزند یعنی کافران و کسیکه نخوانده است او را فرزند یعنی مسلمانان

وَيَبْعَثُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ الْآمِنِينَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ

و برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت با امن یافتگان و باشد واجب بر خدای تعالی که

يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ مَعَ النَّبِيِّينَ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ الْاِثْنَيْنِ

درآرد او را در بهشت با انبیا در ذکر نماز شب دوشنبه

رُوِيَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى فِي لَيْلَةِ

مرویست از اعمش از انس رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب

الْاِثْنَيْنِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولٰى الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ

دوشنبه چهار رکعت بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله

أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ

ده بار و در رکعت ثانیه الحمد لله یکبار و قل هو الله

عِشْرِينَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثَلٰثِينَ

بیست بار و در رکعت سیوم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد سی

مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ أَرْبَعِينَ

بار و در رکعت چهارم الحمد لله یکبار و قل هو الله چهل بار

مَرَّةً ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ وَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَ

پس تشهد بخواند و سلام دهد و بخواند قل هو الله احد هفتاد و پنج بار

اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ تَعَالٰى لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَصَلّٰى

استغفار خواهد از خدای تعالی برای خود و والدین خود هفتاد و پنج بار و درود فرستد

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

بر نبی صلعم هفتاد و پنج بار پس بخواهد حاجت خود باشد حق

على الله تعالى أن يعطيه سؤله وهي تسمى صلاة الحاجة وعن

بر خدای تعالی که بدهد اورا حاجت او و این نماز نام برده میشود صلاة الحاجة و مروی

أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الاثنين

از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله هر که گزارد در شب دوشنبه

ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله خمس عشرة

دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله پانزده بار

مرة ويقرأ بعد التسليم خمس عشرة مرة آية الكرسي ويستغفر

و بخواند بعد سلام پانزده بار آیة الکرسی و استغفار

الله سبحانه وتعالى خمس عشرة مرة جعل الله تعالى اسمه في

گوید پانزده بار گرداند خدای تعالی نام او در

أصحاب الجنة وإن كان من أصحاب النار وغفر له ذنوب العلانية

اصحاب جنت و اگر چه باشد از اصحاب دوزخ و آمرزیده شود او را گناه آشکارا

وكتب له بكل آية قرأها حجة وعمرة وإن مات ما بين الاثنين

و نوشته شود او را بهر آیه که خوانده باشد حج و عمره و اگر مرد ما بین دوشنبه

إلى الاثنين مات شهيدا فصل في ذكر فضل صلاة ليلة

تا دوشنبه آینده مرده باشد شهید در ذکر فضیلت نماز شب

الثلثاء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى ليلة الثلثاء اثنتي عشرة ركعة

سه شنبه مرویست از نبی ﷺ که فرمود هر که گزارد شب سه شنبه دوازده رکعت

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وإذا جاء نصر الله خمس

بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره اذا جاء پنج بار

مرات بنى الله تعالى له في الجنة بيتا عرضه وطوله وسع الدنيا

بنا کند خدای تعالی او را در بهشت خانه که عرض او و طول او فراخی دنیا

سبع مرات فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الأربعاء

هفت بار در ذکر فضیلت نماز شب چهارشنبه مرویست

النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى ليلة الأربعاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه

از نبی ﷺ که فرمود هر که گزارد شب چهارشنبه از نبی ست که

قال من صلى ليلة الأربعاء ركعتين يقرأ في أول ركعة فاتحة

گفت هر که خواند شب چهارشنبه دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه

الكتاب مرة وقل أعوذ برب الفلق عشر مرات وفي الركعة الثانية

یکبار و قل اعوذ برب الفلق ده بار و در رکعت دوم

فاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس عشر مرات ينزل من
فاتحه کتاب یکبار و قل اعوذ برب الناس ده بار فرود مے آید از
كل سماء سبعون الف ملك يكتبون له الثواب الى يوم القيمة
هر آسمان هفتاد هزار فرشته می نویسند او را ثواب تا روز قیامت
فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الخميس عن ابي صالح عن
در ذکر فضیلت نماز شب پنجشنبه مرویست از ابی صالح از
ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الخميس ما
ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد شب پنجشنبه در
بين المغرب والعشاء ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة
میان مغرب و عشا دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه کتاب یکبار
وآية الكرسي خمس مرات وقل هو الله احد خمس مرات والمعوذتين
و آیت الکرسی پنج بار و قل هو الله پنج بار و معوذتین
خمس مرات فاذا فرغ من صلاته استغفر الله تعالى خمس عشر مرة
پنج بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود استغفار گوید پانزده بار
وجعل ثوابه لوالديه فقد ادى حقهما وان كان عاقا لهما واعطاه
و گرداند ثواب او را والدین خود را پس تحقیق ادا کرد حق ایشان را اگرچه باشد عاق ایشان را
الله سبحانه وتعالى ما يعطي الصديقين والشهداء فصل
خدای تعالی آنچه میدهد صدیقان و شهیدان را
في ذكر صلاة ليلة الجمعة عن جابر بن عبد الله رض عن النبي
در ذکر نماز شب جمعه مرویست از جابر بن عبد الله رض از پیغمبر
صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة الجمعة بين المغرب والعشاء
صلعم که فرمود هر که گزارد شب جمعه میان مغرب و عشا
اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو
دوازده رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و قل هو الله
الله احد عشر مرات فكانما عبد الله تعالى اثنتي عشرة سنة
ده بار پس گویا که عبادت کرد خدای تعالی را دوازده سال
صيام نهارها وقيام ليلها وروى عن كثير بن سلمة عن انس
روزه داشت روز آن و قیام داشت شبهای آن دوازده سال و مرویست از کثیر بن سلمه از انس
بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الجمعة
بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد شب جمعه

صلاة العشاء الآخرة في جماعة وصلى بعدها ركعتين السنة
نماز عشاے آخر بجماعت و گزارد بعد از آن دو رکعت سنت

ثم صلى بعدها عشر ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد لله مرة و
پس گزارد بعد از آن ده رکعت بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و

قل هو الله احد مرة والمعوذتين مرة مرة ثم اوتر بثلاث ركعات
قل هو الله یکبار و معوذتین یکبار یکبار پس وتر گزارد سه رکعت

ونام على جنبه الايمن ووجهه الى القبلة فكانما احيى ليلة
و خواب کند بر پهلوی راست خود و روی بقبله کند پس گویا که زنده کرد شب

القدر وقال النبي صلى الله عليه وسلم اكثروا من الصلاة علي في الليلة الغراء
قدر را و فرمود نبی صلعم زیاده کنید از درود بر من در شب روشن

واليوم الازهر ليلة الجمعة ويوم الجمعة فصل في ذكر
و روز روشن که شب جمعه و روز جمعه است در ذکر

فضل صلاة ليلة السبت عن انس بن مالك رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم
فضیلت نماز شب شنبه روایت از انس بن مالک رض از نبی صلعم

انه قال من صلى ليلة السبت بين المغرب والعشاء اثنتي عشرة
که فرمود هر که گزارد شب شنبه میان مغرب و عشا دوازده

ركعة بنى الله تعالى له قصرا في الجنة وكانما تصدق على كل مؤمن
رکعت بنا کند خداے تعالی او را کوشکی در بهشت و گویا که صدقه داده باشد بر هر مومن

ومؤمنة وتبرأ من اليهودية وكان حقا على الله ان يغفر له
و مومنه و بیزار شد از یهودیت و باشد حق بر خداے تعالی که بیامرزد او را

فصل وقد ذكرنا في مجلس التوبة فيما تقدم في اثناء الكتاب
و به تحقیق ذکر کردیم ما در مجلس توبه در فصلی که پیش گذشت در اثنای کتاب

وانما يشتغل بالنوافل من الصلاة والصيام والصدقة وانواع
و جز این نیست که اشتغال کرده میشود بنوافل از نماز و روزه و صدقه و انواع

العبادات بعد احكام الفرائض فلا يشتغل بسواها بل ينوي
عبادات بعد احکام فرایض پس مشغول نشود بسواے آن فرایض بلکه

بجميع عبادته فرائض ما عليه من كل جنس منها فينوي بجميع
بجمیع عبادات خود فرایض آنچه بروست از هر جنس ازان پس نیت کند بجمیع

هذه الصلوات التي ذكرناها في هذه الليالي والايام قضاء
این نمازها که ذکر کردیم آنرا درین شبها و روزها قضا را

ليسقط عنه الفرض ويحصل له الفضل بحكم الله تعالى بينهما
تا ساقط شود از وی فریضه و حاصل شود او را فضل که حکم کند خدای تعالی میان ایشان

بمنه ورحمته وكرمه فاذا تحقق براءة ساحته من الفرائض يحتذيه
بمنت و رحمت و کرم خویش پس هرگاه ثابت شود پاکی میدان او از فرایض پس این کار

ينوي بجميع ذلك نافلة فصل في ذكر فضل صلاة التسبيح
نیت کند با همه نوافل را در ذکر نماز تسبیح

حدثنا الشيخ ابو نصر عن والده قال انا ابو الفتح محمد بن احمد
حدیث خواند بر ما شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر ما ابو الفتح محمد بن احمد

بن ابي الفوارس قال انا ابو محمد الحسن بن محمد الخلال قال انا ابو حفص
بن ابی الفوارس و ابو محمد حسن بن ابو محمد خلال گفت حدیث خواند بر ما ابو حفص

عمر بن الواعظ قال ثنا عبد الله بن محمد بن البغوي قال ثنا اسحق
عمر بن واعظ گفت حدیث خواند بر ما عبد الله بن محمد بن بغوی گفت حدیث خواند اسحق

بن ابي اسرائيل قال ثنا موسى بن عبد العزيز قال حدثنا الحكم
بن اسرائیل گفت حدیث خواند بر ما موسی بن عبد العزیز گفت حدیث خواند بر ما حکم

بن ابان قال حدثني عكرمة عن ابن عباس رض قال ان رسول الله
بن ابان گفت حدیث خواند بر ما عکرمه از ابن عباس رض گفت که رسول الله

٩٢٥ صلى الله عليه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب رض يا عباس يا عماه الا اعطيك
فرمود عباس بن عبد المطلب رض یا عباس ای عم آگاه باش که بدهم ترا

الا امنحك الا احبوك الا افعل لك عشر خصال اذا انت فعلت
آگاه باش ببخشم ترا آگاه شو عطا دهم آگاه شو میکنم برای تو ده خصلت چون تو بکنی آن را

ذلك غفر الله لك ذنبك اوله وآخره قديمه وحديثه خطأه
بیامرزد ترا خدا گناه ترا اول آن و آخر آن قدیم آن و جدید آن باشد یا تو از روی خطا

وعمده صغيره وكبيره سره وعلانيته ان تصلي اربع ركعات
یا دانسته خرد باشد یا بزرگ پوشیده باشد یا آشکارا آنکه گزاری چهار رکعت

تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة فاذا فرغت من القراءة
بخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره پس هرگاه فارغ شوی از قراءت

في اول ركعة وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
در اول رکعت و حال آنکه ایستاده باشی بگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا

الله والله اكبر خمس عشرة مرة ثم تركع فتقولها وانت راكع
الله والله اکبر پانزده بار پس رکوع کنی پس بگوئی آن را و حال آنکه در رکوع باشی

عشراً ثم ترفع راسك من الركوع فتقولها عشراً ثم تسجد فتقولها
ده بار پس برداری سر خود را از رکوع پس بگوئی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوئی آنرا
عشراً ثم ترفع راسك من السجود فتقولها عشراً ثم تسجد فتقولها
ده بار پس برداری سر خود را از سجود پس بگوئی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوئی آنرا
عشراً ثم ترفع راسك فتقولها عشراً فذلك خمس وسبعون في
ده بار پس برداری سر خود را پس بگوئی آنرا ده بار پس این تسبیحات هفتاد و پنج است در
كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات فان استطعت ان تصليها
هر رکعت بکنی آنرا در چهار رکعات پس اگر طاقت داشته باشی که گزاری آنرا
في كل يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم
هر روز یکبار پس بکن پس اگر نکنی پس در هر جمعه یکبار پس اگر نتوانی
تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة مرة فان لم تفعل
نکنی پس در هر ماه یکبار پس اگر نتوانی پس در هر سال یکبار پس اگر نتوانی
ففي عمرك مرة وفي لفظ آخر يقرء في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب
پس در عمر خود یکبار و در لفظ دیگر است بخواند در رکعت اول فاتحه
وسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بفاتحة الكتاب واذا زلزلت
و سبح اسم ربک و در دوم فاتحه و اذا زلزلت
وفي الثالثة بفاتحة الكتاب وقل يا ايها الكفرون وفي الرابعة
و در سوم فاتحه و قل یا ایها الکفرون و در چهارم
بفاتحة الكتاب وقل هو الله احد وحدثنا ابو نصر عن والده
فاتحه و قل هو الله و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود
باسناده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لجعفر بن ابي طالب رض الا امنحك
باسناد خود فرمود جعفر بن ابی طالب را آگاه باش بخشم
الا احبوك الا اعطيك وساق الحديث الى اخره وروي انه
آگاه شو بخشیدم آگاه شو عطا کنم ترا و راند حدیث را تا آخر و مرویست که آنحضرت
صلى الله عليه وسلم قال ذلك لعمرو بن العاص رض وفيه زيادة عشرة في حال
فرمود همین حدیث عمرو بن عاص را رض و در وی زیادت ده تسبیح است در حال
القيام وفي غيره اسقاطها وفي بعض الالفاظ فذلك ثلثمائة
قیام و در غیر آن روایت ساقط کردن آنست و در بعض الفاظ این عبارتست پس این سه صد
يتحصل التسبيح في الاربع وفي لفظ آخر فذلك الف ومائتان بعدد
مراد داشته باشی تسبیح در چهار رکعت و در لفظ دیگر این عبارتست پس اینها هزار و دو صد

937

أنواع التسبيح وهي أربع سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله
انواع تسبيح را و آن چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله أكبر فإذا ضربت في ثلثمائة كانت ألفا ومائتين وقال
و الله اكبر پس هرگاه ضرب كرده شود در سه صد باشد هزار و دو صد و گفته اند
بعض العلماء بالله عز وجل استحبت قولها في الجمعة مرتين
بعض علما مستحب گردان آن را در جمعه دو بار
مرة ليلا ومرة نهارا فصل في صلاة الاستخارة ودعائها
در شب و يكبار در روز در نماز استخاره و دعاي آن
عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رض قال كان رسول الله
مرويست از محمد بن منكدر از جابر بن عبد الله رض گفت بود رسول الله
صلى الله عليه يعلمنا الاستخارة في الأمر كما يعلمنا السورة من القرآن
مى آموخت ما را استخاره در كارها چنانچه مى آموخت ما را سوره از قرآن
يقول إذا هم أحدكم بأمر أو بإرادة خروج فليركع ركعتين من
ميفرمود هرگاه قصد كند يكى از شما كارى را يا اراده خروج كند پس بگذارد دو ركعت بجز از
غير الفريضة ثم يقول اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك
غير فريضه پس بگويد بار خدايا من طلب خير كنم از تو بعلم تو و طلب قدرت ميكنم از تو
بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر
بقدرت تو و ميخواهم از تو از فضل تو كه بزرگ است كه تو قدرت ميكنى و من قادر نيستم
وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن
و تو دانايى و من ندانم و تو داننده علمهاى غيب هستى اى بار خدايا اگر تو ميدانى كه
هذا الأمر وتسميه بعينه خير لي في ديني ودنياي وآخرتي
اين چيز و نام ببرد آن چيز را بهتر است مرا در دين من و دنياى من و آخرت من
وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي
و عاقبت كار من و شتاب آن و دير آن پس مقدر كن آنرا بهر من و آسان كن مرا پس بركت ده مرا
فيه وإلا فاصرفه عني ويسر لي الخير حيث كان ما كنت ذكرته
در رو و الا پس باز گردان آنرا از من و آسان كن مرا نيكى چنانچه هر جا كه باشد
بفضلك يا أرحم الراحمين فينبغي لكل أحد إذا عزم على السفر
بفضل خود اى ارحم الراحمين پس سزاوار است هر يكى را هرگاه كه قصد كند سفر را
إلا وجه من سفر التجارة أو حج أو زيارة أن يقول عقيب الركعتين
از سفر تجارت يا حج يا زيارت كه بگويد پس دو ركعت

ينبغي إذا ركب راحلته أن يكبر ثلاثا ويحمد ثلاثا ويقول سبحان
الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين سبحانك لا إله إلا أنت
ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت لأنه مروي
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حديث ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم كان
إذا سافر وركب يقول اللهم إني أسألك في سفري هذا البر والتقوى ومن
العمل ما ترضى اللهم هون علينا السفر واطو لنا بعد الأرض اللهم
أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل اللهم أصحبنا في
سفرنا واخلفنا في أهلنا وزاد ابن عمر فقال إني أعوذ بك
من وعثاء السفر وسوء المنقلب وكآبة المنظر في الأهل والمال
وينبغي له إذا أراد دخول قرية أو مدينة أن يقول كما روي عن
النبي صلى الله عليه وسلم اللهم رب السموات السبع وما أظللن ورب الأرضين
السبع وما أقللن ورب الشياطين وما أضللن أسألك خير
هذه القرية وخير أهلها وخير ما فيها وأعوذ بك من شرها
وشر أهلها وشر ما فيها أسألك مودة صالحهم وأن تجنبني
من شرار أهلها فصل في حرز المسافر من كل سارق وسبع

وَمُؤْذِيَ اللّٰهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَاكْنُفْنَا بِرُكْنِكَ

مرا ایذاء دہندہ بارخدایا نگاہ دار ما را بچشم خود کہ نمی خوابد و نگہدار ما را برکن خود

الَّذِي لَا يُرَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ عَلَيْنَا لَا نَهْلِكُ وَأَنْتَ رَجَاؤُنَا

کہ قصد کردہ نمی شود و رحم کن بر ما بقدرت خود کہ بر ما ست تا ہلاک نشویم و تو ئی امید ما

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ

و مرویست از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول اللہ صلعم را کہ میفرمود ہر کہ

قَالَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ

گوید در اول شب بسم اللہ الخ بنام خدا کہ ضرر نمیکند با نام او چیزے در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُصِبْهُ فَجْأَةُ

و در آسمان و او ست شنوندہ دانا سہ بار نرسد او را ناگاہ

بَلَاءٍ حَتَّى يُصْبِحَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ أَبِي

بلا تا آنکہ صبح بکند منقول است از ابو یوسف خراسانی از ابی سعید بن ابی

الرَّوَّاعِ قَالَ ضَلَلْتُ بِطَرِيقِ مَكَّةَ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي فَسَمِعْتُ صَوْتًا

رواع گفت گمراہ شدم در راہ مکہ در بعض شب پس شنیدم آوازے

خَلْفِي فَاسْتَوْحَشْتُ ثُمَّ سَمِعْتُ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَلَحِقَنِي فَقَالَ أَسْلَكَ

در پس خود پس وحشت کردم پس شنیدم کہ میخواند قرآن پس رسید بر من پس گفت میدانم ترا

ضَالًّا فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَلَا أُعَلِّمُكَ شَيْئًا إِذَا أَنْتَ قُلْتَهُ وَأَنْتَ

گمراہ گردہ پس گفتم آرے پس گفت آیا نیاموزم ترا چیزے کہ ہرگاہ بگوئے آنرا و تو

ضَالٌّ اهْتَدَيْتَ أَوْ مُسْتَوْحِشٌ اسْتَأْنَسْتَ أَوْ أَرِقْتَ نِمْتَ قُلْتُ

گمراہ باشی براہ بیائی و اگر در وحشت باشی مونس یابی یا بیخواب باشی خواب کنی گفتم

بَلَى قَالَ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ ذِي الشَّانِ عَظِيمِ الْبُرْهَانِ شَدِيدِ السُّلْطَانِ كُلَّ

آرے گفت بگو بنام خدا کہ خداوند قدر است بزرگ است برہان و سخت است قدرت او

يَوْمٍ هُوَ فِي شَانٍ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ لَا

روز او در کار است پناہ میگیرم بخدا از شیطان آنچہ خواہد خدا ہمان میباشد نیست

حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ فَقُلْتُهَا فَإِذَا أَنَا بِقَرِيبٍ فَطَلَبْتُ

باز گشتن از گناہ و قوت بر طاعت مگر بخدا پس گفتم آنرا پس ناگاہ دو ستہا مردم قریب انہ پس طلب کردم

الرَّجُلَ فَلَمْ أَجِدْهُ قَالَ أَبُو بِلَالٍ فَضَلَّتْ بِغُنِي مِنْ أَهْلِي هٰذَا فَالْتَفَتُّ

آن مرد را پس نیافتم آنرا گفت ابو بلال پس گم شدم در جنگے از اہل خود پس التفات کردم

كَذَا فَإِذَا أَنَا بِأَهْلِي وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

چنین پس ناگاہ من با اہل خودم و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود رسول اللہ صلعم

مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰبَ

هر که بخواند هر روز هفت بار این کلمات را حق رستی مددگار و دوست من خدا است که فرستاد قرآن را

وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

و او دوست است نیکوکاران را بسند است مرا خدای که نیست هیچ معبود مگر او بر وی توکل کردم و

هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ كَفَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مَا أَهَمَّهُ صَادِقًا كَانَ أَوْ

او است پروردگار عرش عظیم کفایت کرد او را خدای تعالی آنچه مقصد کرده باشد اگر راست گو باشد

كَاذِبًا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَفِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ

دروغ گو اگر خواهد خدای تعالی و در حدیث [illegible] از نبی [illegible] گفت هر کس

قَالَ عِنْدَ الْكَرْبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ

گوید نزد [illegible] نیست هیچ معبود مگر خدا بردبار کریم پاکی است پروردگار

الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ كُشِفَ غَمُّهُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰى

عرش بزرگ همه حمد خدا را است که پروردگار عالمیان دور کرده شود اندوه وی باذن خدای تعالی

فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلٰوةِ الْكِفَايَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيْهِمَا

در ذکر نماز کفایت و آن دو رکعت است که گزارد آنها را

أَيَّ وَقْتٍ كَانَ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتٰبِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ

هر گاه که باشد بخواند در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله

أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ خَمْسِيْنَ

یازده بار فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم پنجاه بار

مَرَّةً ثُمَّ يُسَلِّمُ وَيَدْعُو بِهٰذَا الدُّعَاءِ وَهُوَ يَا اللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا حَنَّانُ

پس سلام دهد و دعا کند بدین دعا که این است ای خدا ای رحمت کننده ای [illegible]

يَا مَنَّانُ يَا مُسْتَجَابًا بِكُلِّ لِسَانٍ يَا مَنْ يَدَاهُ بِالْخَيْرِ مَبْسُوْطَتَانِ يَا كَافِيَ

ای منت نهنده ای [illegible] ای کسی که دو دست وی به نیکی فراخ است ای بس کننده

مُحَمَّدٍ الْأَحْزَابَ وَيَا كَافِيَ إِبْرٰهِيْمَ النِّيْرَانَ يَا كَافِيَ مُوْسٰى فِرْعَوْنَ وَ

محمد را از گروهها ای بس کننده ابراهیم را از آتش ای بس کننده موسی را از فرعون

يَا كَافِيَ عِيْسَى الْجَبَابِرَةَ وَيَا كَافِيَ نُوْحٍ الْغَرَقَ يَا كَافِيَ لُوْطٍ الْفُحْشَ

ای بس کننده عیسی را از گردنکشان ای بس کننده نوح را از غرق ای بس کننده لوط را از

قَوْمِهِ يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ يَا كَافِيَ عَائِشَةَ وَ

قوم او ای بس کننده از هر چیز و بس نمیکند از وی چیزی ای بس کننده عائشه

الْبُهْتَانَ اكْفِنِيْ عَظِيْمَ الْبَلَاءِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰى لَا أَخَافَ وَلَا أَخْشٰى

از بهتان بس کن مرا از بلای بزرگ از هر چیز تا نترسم و نه ترسم [illegible]

مع اسمك العظيم الأعظم شيئا فإنه يكفي ويجمع كلمة وشره

با هم تو كه بزرگست بزرگ بودن از همه چيزى برستى خواننده اين دعا كفايت كرده شده است

عند صلاته فصل في ذكر صلاة الخصماء وهي أربع ركعات

نزد گزاردن اين نماز كرده شده خصومت و آن نماز چهار ركعت است

بتسليمة واحدة يقرأ في الأولى فاتحة الكتاب وقل هو الله أحد

بيك سلام بخواند در اول فاتحه و قل هو الله

أحد عشر مرة وفي الثانية الفاتحة وقل هو الله عشر مرات و

يازده بار و در دوم فاتحه و قل هو الله ده بار و

ثلاث مرات قل يا أيها الكافرون وفي الثالثة الفاتحة وعشر مرات

سه بار قل يا ايها الكافرون و در ثالث فاتحه و ده بار

قل هو الله أحد وألهاكم التكاثر مرة وفي الرابعة الفاتحة و

قل هو الله و الهاكم التكاثر يكبار و در چهارم فاتحه و

خمس عشرة مرة قل هو الله أحد وآية الكرسي مرة ثم يجعل ثوابها

پانزده بار قل هو الله و آية الكرسى يكبار پس بگرداند ثواب آن را

۹۴۳ لخصمائه يكفيه الله أمرهم يوم القيامة إن شاء الله تعالى

خصمان خود را كفايت كند او را خداى تعالى امر او روز قيامت اگر خواهد خداى تعالى

يصلي هذه الصلاة في سبعة أوقات أول ليلة من رجب و

گزارد اين نماز را در هفت اوقات اول شب از رجب

ليلة النصف من شعبان وآخر جمعة من رمضان ويومي العيدين

پانزدهم از شعبان و جمعه اخيره از رمضان و هر دو روز عيد

ويوم عرفة ويوم عاشوراء فصل في صلاة العتقاء في

و روز عرفه و روز عاشورا در نماز آزادان در

شوال حدثنا أبو نصر بن البناء عن والده قال حدثنا أبو عبد الله

شوال حديث خواند برما ابو نصر بن بنا از پدر خود گفت حديث خواند برما ابو عبد الله

الحسين بن عمر العلاف قال أنا أبو القاسم القاضي ثنا محمد بن

حسين بن عمر علاف گفت حديث خواند برما ابو القاسم قاضى حديث خواند برما محمد بن

أحمد بن صديق ثنا يعقوب بن عبد الرحمن قال أنا أبو بكر أحمد

احمد بن صديق حديث خواند برما يعقوب بن عبد الرحمن گفت حديث خواند برما ابو بكر احمد

بن جعفر المروزي قال ثنا علي بن معروف قال حدثني محمد بن

بن جعفر مروزى گفت حديث خواند برما على بن معروف گفت حديث خواند برما محمد بن

محمود انا يحيى بن شبيب ثنا حميد عن انس رض قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم من صلى في شوال ثمان ركعات ليلا كان او نهارا

يقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب وخمس عشرة مرة قل هو الله احد

فاذا فرغ من صلاته سبح سبعين مرة وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم

سبعين مرة والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي هذه

الصلاة الا انبع الله تعالى له ينابيع الحكمة في قلبه وانطق

بها لسانه واراه داء الدنيا ودواءها والذي بعثني بالحق نبيا

من صلى هذه الصلاة كما وصفت لا يرفع راسه من اخر سجوده

حتى يغفر الله له وان مات مات شهيدا مغفورا له وما من

عبد يصلي هذه الصلاة في السفر الا سهل الله عليه السير والذهاب

الى موضع مراده وان كان مديونا قضى الله دينه وان كان ذا حاجة

قضى الله حوائجه والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي

هذه الصلاة الا اعطاه الله تعالى بكل حرف وبكل اية مخرفة

في الجنة قيل وما المخرفة يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم بساتين في الجنة

يسير الراكب في ظل شجرة من اشجارها مائة سنة لا يقطعها

فصل في فضل الصلاة لرفع عذاب القبر عن عبد الله بن الحسن

در فضیلت نماز از بهر دور کردن عذاب قبر روایت از عبد الله بن الحسن

عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين يقرأ في

از علی رضی گفت فرمود رسول الله هر که گزارد دو رکعت بخواند در

احدهما آخر الفرقان من تبارك الذي جعل في السماء بروجا

یکی از آن آخر فرقان از تبارک الذی جعل فی السماء بروجا

حتى يختم السورة ثم يأخذ في الثانية فيقرأ فيها بعد الفاتحة

تا آنکه ختم کند سوره را پس شروع کند در رکعت دوم پس بخواند در آن بعد فاتحه

من أول سورة المؤمنين حتى يبلغ فتبارك الله أحسن الخالقين

از اول سوره مومنین تا برسد فتبارک الله احسن الخالقین را

فانه يأمن من مكر الجن والانس ويعطى كتابه بيمينه يوم القيمة

پس بدرستی که در امن باشد از مکر پریان و آدمیان و داده شود کتاب او بدست راست او در روز

ويؤمن من عذاب القبر ومن الفزع الاكبر ويعلمه الكتب

و در امن باشد از عذاب قبر و از فزع اکبر و تعلیم کند خدای تعالی او را آن کتاب

فان لم يكن حريصا وينزع منه الفقر ويؤتيه الله الحكم و

و اگر چه نباشد حریص ... و دور کند از او فقر و بدهد او را خدای تعالی حکمت و

بصرا في كتابه الذي انزله على نبيه صلى الله عليه وسلم ويلقنه حجته

بینا کند او را در کتاب خود آن کتاب که فرستاده او را بر نبی خود و تلقین کند او را حجت او

يوم القيمة ويجعل النور في قلبه ولا يحزن اذا حزن الناس

روز قیامت و گرداند نور در دل او و اندوهگین نکند هرگاه اندوهگین شوند مردم

ولا يخاف اذا خافوا ويجعل النور في بصره وينزع حب الدنيا

و خوف نکند هرگاه خوف کنند و گرداند نور در بینایی او و دور کند محبت دنیا

من قلبه ويكتب عند الله من الصديقين فصل في صلاة

از دل او و نوشته شود نزدیک خدای تعالی از صدیقان فصل در نماز

الحاجة عن أبي هاشم الابلي عن انس بن مالك رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم

حاجت روایت از ابی هاشم ابلی از انس بن مالک رضی از پیغمبر

انه قال من كان له الى الله حاجة مهمة فليسبغ الوضوء و

که فرمود هر که باشد او را بسوی خدا حاجتی مهم پس تمام کند وضو را و

ليصل ركعتين يقرأ في الاولى بفاتحة الكتاب وآية الكرسي

بگزارد دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه و آیة الکرسی

وفي الثانية بفاتحة الكتاب وآمن الرسول إلى آخره ثم يتشهد

و در دوم فاتحه و آمن الرسول تا آخر پس تشهد خواند

ويسلم ويدعو بهذا الدعاء فإنها يقضي فالدعاء اللهم يا

و سلام دهد و دعا کند باین دعا به درستی که قضا کرده شود و دعا اینست بار خدایا ای

مونس كل وحيد ويا صاحب كل فريد ويا قريبا غير بعيد

مونس هر واحد و ای یار هر یگانه و ای نزدیک که بعید دور نیست

يا شاهدا غير غائب ويا غالبا غير مغلوب أسألك باسمك

ای حاضر که غایب نمیشود و ای غالب که مغلوب نمیشود میخواهم از تو بنام تو

بسم الله الرحمن الرحيم الذي لا تأخذه سنة ولا نوم وأسألك

بنام خدای که بسیار مهربان بخشاینده ست نگیرد او را پینکی و نه خواب و میخواهم از تو

باسمك بسم الله الرحمن الرحيم الحي القيوم الذي عنت له

بنام تو بنام خدای که بسیار بخشاینده ست زنده ست قایم ست آنکه فروتنی کرده است او را

الوجوه وخشعت له الأصوات ووجلت له القلوب أن

رویها و فروتنی کرده است او را آوازها و ترسنده هست او را دلها اینکه

تصلي على محمد وعلى آل محمد وأن تجعل لي من أمري فرجا ومخرجا

درود فرستی بر محمد و بر آل محمد و اینکه گردانی از امر من فراخی و جای بیرون

وتقضي حاجتي فصل في الدعاء لدفع الظلم والاحتراز

و قضا کنی حاجت مرا فصل در دعا از بهر دفع ظلم و احتراز

منه روى جابر بن عبد الله رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم علم عليا

از وی روایت کرد جابر بن عبد الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت علی

وفاطمة رضوان الله عليهما هذا الدعاء وقال لهما إذا نزلت

و فاطمه را رض این دعا و گفت ایشان را هرگاه فرود آید

بكما مصيبة أو خفتما جور سلطان أو ضلت لكما ضالة

به شما مصیبتی یا بترسد شما را جور سلطان یا گمراه کند شما را گمراه کننده

فأحسنا الوضوء وصليا ركعتين وارفعا أيديكما إلى السماء

پس نیکو کنید وضو را و گزارید دو رکعت و بردارید هر دو دست خود را بسوی آسمان

وقولا يا عالم الغيب والسرائر يا مطاع يا عزيز يا عليم يا الله

و گویید ای داننده غیب و پوشیده ها را ای بازگشت نصرت خیر ای عزیز ای داننده ای خدا

يا الله يا الله يا هازم الأحزاب لمحمد صلى الله عليه وسلم يا كائد فرعون

ای خدا ای خدا ای شکست دهنده گروهها برای محمد صلعم ای رنج دهنده فرعون

وحید یگانه تنها ۱۲ رشید فرید یگانه در بزرگ ۹۴۶

لموسى عليه السلام يا منجي عيسى عليه السلام من يد الظلمة يا

ازموسے ع ای نجات دهنده عیسے ع از دست ظالمان ای

مخلص قوم نوح من الغرق يا راحم عبده يعقوب عليه السلام

خلاصی دهنده قوم نوح از غرق ای رحم کننده اشک یعقوب ع در فراق یوسف ع

يا كاشف ضر ايوب عليه السلام يا منجي ذي النون من الظلمات

ای دور کننده رنج ایوب ع ای نجات دهنده ذی النون از تاریکی

الثلاث يا فاعل كل خير يا هاديا الى كل خير يا دالا على كل خير

سه‌گانه شب ای کننده هر نیکی ای راه نماینده بسوی هر خیر ای رهنما بر هر نیکی

يا آمرا بخير يا خالق الخير ويا اهل الخيرات انت الله رغبت

ای فرمان دهنده بنیکی ای آفریننده نیکی و ای صاحب خیرات توئی خدا رغبت کردم

اليك فيما قد علمت وانت علام الغيوب اسألك ان تصلي

بسوی تو در آنچه تحقیق دانستی و تو دانای غیبها هستی میخواهم از تو که درود فرستی

على محمد وعلى آل محمد ثم سل حاجتك تجاب ان شاء الله تعالى

بر محمد و بر آل محمد پس بخواه حاجت خود را قبول کرده شود اگر خواهد خدای تعالی

دعاء آخر وهو دعاء النبي صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب رواه ابن عمر

دعای دیگر و آن دعای نبی است ص روز احزاب روایت کرد آنرا ابن عمر

رضي الله عنه صلى الله عليه وسلم اللهم اني اعوذ بك وبنور قدسك وعظمة

رض از آنحضرت ص بار خدایا من پناه میجویم بتو و بنور پاک تو و بزرگی

طهارتك وبركات جلالك من كل آفة وعاهة وطارق الجن

پاکی تو و برکات جلال تو از هر آفت و رنج و فرود آینده جن

والانس الا طارقا يطرق مني بخير اللهم انت عياذي فبك

و انس مگر فرود آینده که فرود آید از تو به نیکی بار خدایا تو پناه منی در تو

اعوذ وانت ملاذي فبك الوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة

پناه میگیرم و تو ملجای منی پناه من در تو پناه میجویم ای آنکه خوار شد مر او را گردنهای گردنکشان

وخضعت له مقاليد الفراعنة اعوذ بجلال وجهك وكرم

و خم شده است مر او را کلیدهای فرعونها پناه میگیرم بجلال ذات تو و بزرگی

جلالك من خزيك وكشف سترك ونسيان ذكرك والانصراف

جلال تو از رسوائی تو و از دور کردن تو پرده خود را و فراموش ساختن یاد تو و بازگشتن

عن شكرك انا في كنفك في ليلي ونهاري ونومي وقراري

از شکر تو من در پناه توام در شب خود و روز خود و خواب خود و آرام خود

وظيفتي واستغفاري ذكرك شعاري وثناؤك دثاري لا
دور اقامت و سفر خود ذکر تو شعار عادت و ثنای تو لباس منست نیست
اله الا انت تنزيها لاسمائك وتكريما لسبحات وجهك
هیچ معبود مگر تو پاکی سید اسم پاک و بزرگی نام ترا و بزرگی انوار ذات ترا
اجرني من خزيك ومن شر عذابك وعبادك واضرب علي سرادقات
پناه ده مرا از رسوایی خود و از بدی عذاب تو و بندگان تو و بر پا کن بر من سراپرده های
حفظك وادخلني في حفظ عنايتك وقني سيئات عذابك
نگاهبانی خود و در آر مرا در نگاهبانی عنایت خود و نگهدار مرا از بدیهای عذاب خود
واغنني بخير منك برحمتك يا ارحم الراحمين فصل في
و بی پروا کن مرا به نیکی از خود برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان در
الدعاء لذهاب الهموم وقضاء الديون عن ابي موسى رض
دعا برای دور کردن غموم و قضای دینها روایت از ابی موسی
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من اصابه هم او حزن فليدع بهؤلاء
از نبی که گفت هر که رسید او را غم یا اندوه پس باید که دعا کند باین
الكلمات اللهم انا عبدك وابن عبدك ناصيتي بيدك ماض
کلمات بار خدایا من بنده توام و پسر بنده توام ناصیه من بدست تست روان است
في حكمك عدل في قضاؤك اللهم اني اسألك بكل اسم هو
در من حکم تو عدالت در من حکم تو بار خدایا من سوال میکنم از تو بهر اسم که
لك سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته لاحد
ترا است نامیده تو بآن اسم ذات خود را یا فرستادی آنرا در کتاب خود یا آموختی کسی را
من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك ان تجعل
از خلق خود یا برگزیده آنرا در علم غیب خود که نزد تست اینکه بگردانی
القرآن الكريم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب
قرآن کریم را بهار دل من و نور سینه من و روشنی اندوه من و دور شدن
همي وغمي فقال قائل يا رسول الله ان المغبون لمن غبن هؤلاء
غم من و الم من پس گفت گوینده یا رسول الله بدرستی که زیان آورده شده هر آینه کسیست که
الكلمات قال صلى الله عليه وسلم اجل فقلهن وعلمهن فانه من قالهن
کلمات آنحضرت گفت آری پس بگو این کلمات را و بیاموز آنها را بدرستی کسیکه گوید او
التماس ما فيهن اذهب الله عز وجل حزنه واطال فرحه
در حالتی که طلب کننده برکه در آنهاست ببرد حق تعالی اندوه او را و دراز میکند فرح او را

ظعن بالفتح و بفتحتین به کردن در فتن بجای

۹۴۸

يُروى عن عائشة رض قالت إن أبا بكر الصديق رض دخل عليها

مرویست از عایشه رض گفت بدرستی ابابکر صدیق رض درآمد بر آن عایشه رض

فقال هل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاءً كان يعلمناه و

پس گفت آیا شنیدی از رسول الله صلعم دعایی که بود پیغمبر که آموخته است ما را آن دعا و

ذكر أن عيسى ابن مريم كان يعلمه أصحابه ويقول لو كان

گفت ابوبکر رض که عیسی علیه السلام بود که می آموخت اصحاب خود را و میفرمود اگر باشد

على أحدكم مثل جبل أحد دينا قضاه الله عز وجل عنه فقالت

بر یکی از شما مانند کوه احد قرض ادا کند او را خدای تعالی از وی پس گفت عایشه رض

كان يقول اللهم يا فارج الهم كاشف الغم مجيب دعوة

بوده است که میفرمود بار خدایا ای گشاینده هم دور کننده غم قبول کننده دعای

المضطرين رحمن الدنيا ورحيم الآخرة أسألك أن ترحمني

مضطران رحمان دنیا و رحیم آخرت سوال میکنم از تو که رحم کنی مرا

رحمة من عندك تغنيني بها عن رحمة من سواك دعاء

برحمت از نزد خود غنی کن مرا بآن از رحمت غیر خود دعای

آخر في ذلك وهو ما روي عن الحسن البصري رح أنه جاءه

دیگر است درین باب و آن آنست که مرویست از حسن بصری رح بدرستی آمد او را

صديق له يكرم عليه فقال له يا أبا سعيد علي دين فأحببت

دوستی مر او را که بزرگ میداشت مر او را پس گفت او را ای ابوسعید بر من قرض است و دوست داشتم

أن تعلمني اسم الله تعالى الأعظم فقال إن شئت ذلك فقم

که آموزی مرا اسم خدای تعالی که بزرگ است پس گفت اگر خواهی تو این اسم را پس برخیز

وتوضأ فقام فتوضأ فقال له قل يا الله يا الله أنت الله أنت

و وضو کن پس ایستاد پس وضو کرد و گفت او را بگو یا الله یا الله توئی الله تو

الله بلى والله أنت الله لا إله إلا أنت الله الله والله إنه

الله آری سوگند بخدای الله توئی الله نیست هیچ معبود مگر تو الله الله الله سوگند بخدا که

لا إله إلا الله اقض عني الدين وارزقني بعد الدين فأصبح الرجل

نیست هیچ معبود مگر خدا ادا کن از من قرض را و روزی ده مرا بعد دین پس صبح کرد مرد

فرأى مائة ألف درهم صحاحا في سبيلا دراهم مختلفة

پس دید صد هزار درهم پاک از عیب در مسجد خود درهمهای گوناگون

وترابا على رأس الجراب مكتوب لو سألت الله أكثر من هذا لأعطيناك

همیان بر سر همیان نوشته اگر سوال میکردی زیاده ازین میدادیم ترا

فكيف لم تسئل الجنة فجاء الرجل الى الحسن رضي الله عنه

پس چاره نه خواستی تو بهشت را پس آمد مرد بسوی حسن رض

فاخبره بذلك فانطلق معه الى منزله فنظر الى الدراهم فقال

پس خبر کرد او را باین پس رفت با او تا منزل او پس دید بسوی درهمها پس گفت

الرجل انى ندمت حيث لم اسأل الله الجنة فقال الحسن ان

مرد من شرمنده ام که چرا نخواستم از خدا بهشت را پس گفت حسن بدرستی

الذي علمك هذا الاسم لم يعلمك الا لخير يريد لك به فانهم

کسیکه آموخت ترا این اسم نیاموخت ترا مگر از جهت نیکی که خواسته است خدا بتو ترا آن

على هذا الاسم لا يسمع به الحجاج فلا ينجو منه احد دعاء آخر

این اسم را نشنود حجاج پس نجات نیابد ازو هیچ یکی دعای دیگر

علمه جبرئيل عليه السلام لنبينا صلى الله عليه وسلم حين خرج من مكة المشرفة

آموخت آنرا جبرائیل عم به پیغمبر ما وقتیکه برآمد از مکه مشرفه

يريد جبل حراء خوفا من قريش وكفاية الهم والرزق رواه ابو بكر

در اسنحال که اراده کوه حرا داشت از ترس قریش و از جهت خلاصی از غم و کشایش رزق روایت کرد ابوبکر

الصديق رض ان جبرئيل عليه السلام قال يا محمد ان الله تعالى يقرؤك

صدیق رض که جبرائیل عم گفت ای محمد بدرستیکه خدا تعالی میخواند ترا

السلام وقد علمني دعاء تدعو به فيجعل الله بينك وبينهم

سلام و بتحقیق آموخت مرا دعائی که دعا کنی آن پس گرداند خدا میان تو و میان ایشان

سدا فاعلمه لك فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم يا جبرئيل فقال

دیوار پس بیاموزم ترا پس فرمود نبی صلعم آری ای جبرائیل پس گفت

قل يا كبير كل كبير يا سميع يا بصير يا من لا شريك له ولا وزير

بگو ای بزرگ هر بزرگ ای شنونده ای بیننده ای کسیکه نیست شریک مر او را و نه وزیر

يا خالق الشمس والقمر المنير يا عصمة البائس الخائف المستجير

ای آفریننده آفتاب و ماه روشن ای نگاه دارنده ترسنده خوفناک پناه جوینده

يا رازق الطفل الصغير يا جابر العظم الكسير يا قاصم كل جبار

ای روزی دهنده طفل صغیر ای درست کننده استخوان شکسته ای هلاک کننده هر ستمگار

عنيد اسألك وادعوك دعاء البائس الفقير دعاء المضطر

دشمن میخواهم از تو و دعا میکنم دعای فقیر دعای مضطر

الضرير اسألك بمعاقد العز من عرشك ومفاتيح الرحمة من

میخواهم از تو بوسیله جاهای بستن عزت و کلیدهای رحمت

۹۵۰

كتابك وبالأسماء الثمانية المكتوبة على قرن الشمس أن تفعل

کتاب تست و بنامهای هشت که نوشته شده است بر جانب بالای آفتاب بکنی

بي كذا وكذا باب الأدعية التي يدعى بها عقيب الصلوة

بمن چنین و چنین باب دعاها که دعا کرده میشود بآنها پس نماز

الفرض ودعاء الختمة وغير ذلك أما دعاء صلاة الغداة و

فرض و دعا ختم قرآن و جز آن اما دعا نماز صبح و

صلاة العصر فهو أن يقول اللهم لك الحمد شكرا ولك المن فضلا

نماز عصر پس این است که گوید بار خدایا مر تراست ستایش از روی شکر و تراست منت از روی فضل

نعمتك تتم الصالحات نسألك اللهم فرجا قريبا فإنك لم تزل

بنعمت تو تمام میشوند نیکویها میخواهیم از تو خدایا کشادگی نزدیک پس تو همیشه

مجيبا وصبرا جميلا وعافية من جميع البلايا والسلامة من

قبول کننده و صبر بزرگ و عافیت از همه بلاها و سلامت از

طريق الردى برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اجعل اجتماعنا اجتماعا

راه مصیبت وابدیها برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا بگردان اجتماع ما اجتماع

مرحوما وتفرقنا تفرقا معصوما ولا تجعل فينا شقيا ولا محروما

مرحوم و پراگنده کن ما را پراگندگی معصوم مگردان در ما کسی را بدبخت و نه محروم

ولا تردنا بالفاقة الى غيرك ولا تحرمنا سعة خيرك وحقيقة

و رد مکن ما را بحاجت بسوی غیر خود و مگردان محروم ما را از فراخی نیکی خود و حقیقت

التوكل عليك وخالص الرغبة فيما لديك واملأ قلوبنا منك

توکل بر تو و خالص رغبت کردن در آنچه نزدیک تست و پر کن دلهای ما را از خود

الغنا واكرم وجوهنا منك الحيا وارزقنا خير الآخرة والدنيا

بغنا و بپوشان روی ما را از خود از شرم و روزی کن ما را نیکوی آخرت و دنیا

برحمتك يا ارحم الراحمين يا رب اللهم ارزقنا خير الصباح وخير

برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا روزی کن نیکوی صبح و نیکوی

المساء وخير القضاء وخير القدر واصرف عنا شر الصباح وشر

شام و نیکوی قضا و نیکوی قدر و بگردان از ما بدی صبح و بدی

المساء وشر القضاء وشر القدر اللهم وما انزلت في هذا اليوم

شام و بدی قضا و بدی قدر بار خدایا و آنچه فرستادی تو درین روز

من خير وعافية وسلامة وغنيمة وسعة رزق فاجعل لنا فيه

از نیکوی و عافیت و سلامت و غنیمت و فراخی رزق پس بگردان ما را در آن

١٥١

أوفر الحظ والنصيب اللهم وما أنزلت من سوء وبلاء وشر

داد کن حظ و نصیب بار زان بار خدایا و آنچه فرستادی از بدی و بلا و بدی

وداء وفتنة فاصرفه عنا وعن جميع المسلمين والمسلمات

و درد و فتنه پس برگردان او را از ما و از همه مسلمانان مردان و زنان

يا أرحم الراحمين دعاء آخر الحمد لله الذي أحاط بكل شيء

اے رحم کنندہ ترین رحم کنندگان دعاے دیگر حمد مر خدا راست که فرا گرفت هر چیز را

علما وأحصى كل شيء عددا لا إله إلا هو أهل الكبرياء و

از روی علم و در گرفته است هر چیز را از روی عدد نیست هیچ معبودی مگر او که اهل کبریا و

العظمة ومنتهى الجبروت والعزة وولي الغيث والرحمة

عظمت و منتهای جبروت و عزت و خداوند باران و رحمت

مالك الدنيا والآخرة عظيم الملكوت شديد الجبروت لطيف

مالک دنیا و آخرت بزرگ سلطنت سخت جبروت لطف کننده

لما يشاء فعال لما يريد أول كل شيء وخالق كل شيء ورازقه

کسی را که میخواهد کننده است هر چه را که بخواهد اول هر چیز و آفریننده هر چیز و رازق هر چیز

سبحانه لا إله إلا هو اللهم اجعل صباحنا هذا صباحا

پاکیست او را نیست هیچ معبودی مگر او بار خدایا بگردان صبح ما را صبحی

لا يمرنا ولا فاضحا اللهم اكفنا شر نوائب الزمان ومكروهه

نه رسوا کننده بار خدایا کفایت کن ما را از بدیهای حوادث زمانه و مکروهات او

ومصارع السوء ومصائد الشيطان وموارد هول السلطان

و از جاهای افتادن بدیها و دامهای شیطان و جاهای وارد شدن هول سلطان

ووفقنا في يومنا هذا وفي سائر الأيام لاستعمال الخيرات و

و توفیق ده ما را در این روز ما و در همه روزها از جهت استعمال نیکیها و

هجران السيئات اللهم أصلحنا وأصلح قلوبنا وأصلح أخلاقنا

دوری بدیها بار خدایا نیکو کن ما را و نیکو کن دلهای ما را و نیکو کن خلقهای ما را

وأصلح أفعالنا وأصلح آباءنا وأبناءنا وأجدادنا وجداتنا

و نیکو کن افعال ما و نیکو کن پدران ما را و پسران ما و اجداد و جدات ما را

ودنيانا وآخرتنا اللهم كما أمضيت الليلة بالسلامة والعافية

و دنیای ما و آخرت ما را بار خدایا چنانکه گذرانیدی شب را به سلامت و عافیت

فأمض علينا النهار بالسلامة والعافية برحمتك يا أرحم

پس بگذران بر ما روز را به سلامت و عافیت برحمت خود ای رحم کننده ترین

الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً

مهربانان بار خدایا پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اٰمِينَ اللّٰهُمَّ اٰمِينَ

و نگهدار ما را از عذاب دوزخ برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان آمین بارخدایا آمین

يَا اَللّٰهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ دُعَاءٌ اٰخَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ای الله ای پروردگار جهانیان دعائی دیگر همه ستایش مر خدای را که آفرید آسمان

وَالْاَرْضَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

و زمین را نیست خدا مگر او بر وی توکل کردم و او هم پروردگار عرش عظیم است

سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا مَا اَظْهَرْنَا وَمَا

پاک است و بلند از آنچه شریک میدارند او را بارخدایا بیامرز ما را گناه ما آنچه آشکارا کردیم و آنچه

اَسْرَرْنَا وَمَا اَخْفَيْنَا وَمَا اَعْلَنَّا وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اللّٰهُمَّ اَعْطِنَا

پوشیده کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه آشکارا کردیم و آنچه تو دانی آنرا از ما بارخدایا بده ما را

رِضَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ اٰخِرَ

خوشنودی خود در دنیا و آخرت و ختم کن ما را بالسعادة والشهادة و مغفرت بارخدایا بگردان آخر

اَعْمَارِنَا خَيْرًا وَّخَوَاتِيمَ اَعْمَالِنَا خَيْرًا وَّخَيْرَ اَيَّامِنَا يَوْمَ نَلْقَاكَ اللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ

عمر ما را نیک و خاتمه عملهای ما را نیک و بهترین ایام ما روز لقیت که ببینیم ترا بار خدایا پناه میگیریم بتو از

زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَمِنْ تَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ اللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرْكِ الشَّقَاءِ

زوال نعمت تو و از ناگهانی کینه تو و از گردیدن عافیت تو بار خدایا ما پناه میجوییم بتو از رسیدن بدبختی

وَجَهْدِ الْبَلَاءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَتَغَيُّرِ النَّعْمَاءِ وَسُوْءِ الْقَضَاءِ

مشقت بلا و خوشنودی دشمنان و تغیر نعمت و بدی قضا

نَعُوذُ بِكَ مِنْ جَمِيعِ الْمَكَارِهِ وَالْاَسْوَاءِ وَنَسْاَلُكَ اللّٰهُمَّ خَيْرَ الْعَطَاءِ

پناه میگیریم بتو از جمیع ناخوشیها و بدیها و میخواهیم از تو بار خدایا بهترین بخشش

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَكْشِفَ سَقَمَنَا وَتُبْرِئَ مَرْضَانَا وَتَرْحَمَ مَوْتَانَا

بار خدایا میخواهیم از تو اینکه دور کنی رنج ما و دور کنی بیماریهای ما و رحم کن مردگان ما را

وَتُصَحِّحَ اَبْدَانَنَا وَتُخْلِصَ لَكَ اللّٰهُمَّ اَدْيَانَنَا وَاَنْ تَحْفَظَ عِبَادَنَا

و صحت کنی بدنهای ما را و خالص کنی دینهای ما را برای خود بار خدایا و اینکه نگاه داری پناه ما

وَتَشْرَحَ صُدُوْرَنَا وَتُدَبِّرَ اُمُوْرَنَا وَتُجْبِرَ اَوْلَادَنَا وَتَسْتُرَ حُرَمَنَا

و بگشائی سینه ما را و تدبیر کنی کارهای ما را و درست کنی فرزندان ما را و پوشی کنی [illegible] ما را

وَتَرُدَّ غُيَّابَنَا وَاَنْ تُثَبِّتَنَا عَلٰى دِيْنِنَا وَنَسْاَلُكَ الْخَيْرَ وَالرُّشْدَ

و باز رسانی گمشدگان ما را و ثابت داری ما را بر دین خود و میخواهیم از تو نیکی و رهنمائی

اللهم ربنا انا نسألك ان تؤتينا حسنة في الدنيا وحسنة
بارخدایا پروردگار ما بخواهیم از تو که بدهی ما را نیکی در دنیا و نیکی
في الآخرة وان توفنا مسلمين برحمتك وقنا عذاب النار وعذاب
در آخرت و بمیرانی ما را مسلمان به رحمت خود و نگاه داری ما را از عذاب دوزخ و عذاب
القبر يا ارحم الراحمين ويا رب العالمين فالدعاء مأمور به وهو
قبر ای رحیم ترین رحم کنندگان و ای پروردگار عالم پس دعا امر کرده شده است بآن و آن دعا
عند الله بمكان وقد بينا ذلك في انشاء الكتاب فلا ينبغي للامام
نزد خدا مرتبه ایست و تحقیق بیان کردیم ما این را در میان کتاب پس سزاوار نیست امام
والمأموم ان يخرجا من المسجد من غير دعاء قال الله تعالى فاذا
و مقتدی را که برآیند از مسجد بغیر دعا فرمود خدای تعالی پس هرگاه
فرغت فانصب والى ربك فارغب اي اذا فرغت من العبادة
فارغ شدی پس بایست و بسوی پروردگار خود پس رغبت کن یعنی هرگاه فارغ شدی از عبادت
انصب في الدعاء وارغب فيما عند الله واطلبه منه وقد
برپا کن خود را در دعا و رغبت کن در آنچه نزد خدا است و طلب کن آن را از خدا و تحقیق
جاء في الحديث عن انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
آمده است در حدیث از انس بن مالک رضی از نبی صلعم که فرمود
اذا قام الامام في محرابه وتواترت الصفوف نزلت الرحمة فاول ۹۵۳
هرگاه ایستاد امام در محراب خود و برابر ایستادند صفها فرود می آید رحمت پس اول
ذلك تصيب الامام ثم من عن يمينه ثم من عن يساره ثم
این رحمت میرسد امام را بعد کسی را که از دست راست اوست بعد کسی را که از جانب چپ اوست بعد
تتفرق الرحمة على الجماعة ثم ينادي ملك ربح فلان وخسر
پراگنده میشود رحمت بر جماعت بعد ندا میکند فرشته سود کرد فلانے و زیان کرد
فلان فالرابح من رفع يديه بالدعاء الى الله تعالى اذا فرغ
فلانے پس سود کننده کسیست که بردارد دو دست خود را بدعا بسوی خدا هرگاه فارغ
من صلاته المكتوبة والخاسر هو الذي خرج من المسجد بلا دعاء
از نماز نوشته شده خود و زیانکار کسیست که برآید از مسجد بغیر دعا
فاذا خرج بلا دعاء قالت الملائكة يا فلان استغنيت عن الله
پس هرگاه برآید بغیر دعا گویند فرشتگان ای فلانے بے پروا شدی از خدای تعالی
تعالى أما لك عند الله حاجة فصل واما دعاء ختم القرآن
نبوده است ترا نزد خدا حاجتے اما دعاے ختم قرآن اینست

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ فَابْتَدَعَهُ وَسَنَّ الدِّينَ وَشَرَعَهُ
راست گوست خدای تعالی بزرگ آنکه آفرید خلق را پس نو پیدا کرد و راه ساخت دین را و بیان کرد آن
وَنَوَّرَ النُّورَ وَشَعْشَعَهُ وَقَدَّرَ الرِّزْقَ فَوَسَّعَهُ وَقَسَّمَ خَلْقَهُ وَنَفَعَهُ
و روشن کرد نور را و شعاع داد او را و مقدر کرد رزق را و فراخ کرد او را و قسمت داد خلق خود را و نفع
وَأَجْرَى الْمَاءَ وَنَبَّعَهُ وَجَعَلَ السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً فَرَفَعَهُ
و روان کرد آب را و کشاد چشمها را و گردانید آسمان را سقف محفوظ بلند برداشت او را
وَالْأَرْضَ بِسَاطاً وَضَعَهُ وَسَيَّرَ الْقَمَرَ فَأَطْلَعَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَعْلَى
و زمین بساطیست که گسترد او را و روان کرد قمر را پس طلوع کرد او را پاکست بلند است
مَكَانَهُ وَأَرْفَعَهُ وَأَعَزَّ سُلْطَانَهُ وَأَبْدَعَهُ لَا رَادَّ لِمَا صَنَعَهُ وَلَا
مرتبه او و بزرگ است و غالب است سلطان او و عجیب است نیست بازگرداننده مر کرده او را و نه
مُغَيِّرَ لِمَا اخْتَرَعَهُ وَلَا مُذِلَّ لِمَنْ رَفَعَهُ وَلَا مُعِزَّ لِمَنْ وَضَعَهُ وَلَا
تغییر دهنده ساخته او را و نیست خوار کننده کسی را که برداشت او را و نیست عزت دهنده کسی را
مُفَرِّقَ لِمَا جَمَعَهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا إِلٰهَ مَعَهُ صَدَقَ اللّٰهُ الَّذِي
مفرق کننده کسی را که جمع کرد او را و نیست شریک مر او را و نیست معبودی با او راست گوست خدا آنکه
٩٥٥
دَبَّرَ الدُّهُورَ وَقَدَّرَ الْمَقْدُورَ وَصَرَّفَ الْأُمُورَ وَعَلِمَ هَوَاجِسَ الصُّدُورِ
تدبیر کرد زمانها را و مقدر کرد مقدرها را و تغییر داد چیزها را و دانست اندیشهای سینه را
وَتَعَاقُبَ الدَّيْجُورِ وَسَهَّلَ الْمَعْسُورَ وَيَسَّرَ الْمَيْسُورَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ
و پی در پی آمدن شبهای تاریک را و آسان کرد دشوارها را و آسان کرد آسانها را و مسخر کرد
الْمَسْجُورَ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وَالنُّورَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ
دریای پر شده را و فرستاد قرآن و نور و توریت و انجیل و زبور را
وَأَقْسَمَ بِالْفُرْقَانِ وَالطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ فِي الرَّقِّ الْمَنْشُورِ وَ
و سوگند یاد کرد بقرآن و طور و کتاب نوشته شده در کاغذ پراگنده کرده شده و
الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالْبَعْثِ وَالنُّشُورِ وَجَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْوِلْدَانِ
بیت المعمور و بعث و نشور و آفریننده تاریکیها و نورها و پسران
وَالْحُورِ وَالْجِنَانِ وَالْقُصُورِ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ
و حوران و بهشت و کوشکها هر آئینه خدای تعالی میشنواند کسی را که میخواهد و نیستی تو
بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي عَزَّ فَارْتَفَعَ
شنواننده کسی را که در گور است راست گوست خدای بزرگ آنکه غالب شد پس بلند شد
وَعَلَا فَامْتَنَعَ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ وَخَضَعَ وَسَمَكَ السَّمَاءَ
و غلبه کرد بر هر چیز پس قوی شد و خوار شد هر چیزی بعظمت او و فروتنی کرد و بلند کرد آسمان را

وَدَفَعَ وَفَرَشَ الْأَرْضَ وَأَوْسَعَ وَأَجْرَى الْأَنْهَارَ فَأَسْرَعَ وَمَرَجَ الْبِحَارَ

و بلند کرد و گسترد زمین را و فراخ کرد و روان کرد نهرها را پس شتابنده ساخت و آمیخت دریاها را

فَأَتْرَعَ وَسَخَّرَ النُّجُومَ فَأَطْلَعَ وَأَرْسَلَ السَّحَابَ فَأَقْشَعَ وَنَوَّرَ النُّورَ

پس پر کرد و مسخر کرد ستارهها را پس طالع ساخت و فرستاد ابر را پس بلند کرد پس روشن کرد نور را

فَلَمَعَ وَأَنْزَلَ الْغَيْثَ فَهَمَعَ وَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْمَعَ وَ

پس لامع ساخت و فرستاد باران را پس ریزنده ساخت و سخن کرد موسی را پس شنوانید و

تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ وَوَهَبَ فَنَزَعَ وَضَرَّ وَنَفَعَ وَأَعْطَى وَمَنَعَ وَ

جلوه انداخت بر کوه پس پاره پاره ساخت و بخشید و در کرد و ضرر داد و نفع رسانید و داد و باز داشت

نَشَرَ وَشَرَعَ وَفَرَّقَ وَجَمَعَ أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

منتشر کرد و شرع ساخت و جدا کرد و یکجا کرد و آفرید شما را از یک نفس آدم پس قرارگاه داده شدید

وَمُسْتَوْدَعٌ صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ التَّوَّابُ الْغَفُورُ الْوَهَّابُ

و امانت نهاده شدید در شکمهای مادران راست گفت خدای بزرگ توبه پذیرنده آمرزنده بخشنده

الَّذِي خَضَعَتْ لِعَظَمَتِهِ الرِّقَابُ وَذَلَّتْ لِجَبَرُوتِهِ الصِّعَابُ

آنکه عاجز شدند از هیبت عظمت او گردنها و خوار شدند از جبروت او سرکشان

وَلَانَتْ لَهُ الشِّدَادُ الصِّلَابُ وَاسْتَدَلَّتْ بِصَنْعَتِهِ الْأَلْبَابُ

و رام شده اند او را چیزهای سخت در راه برده اند بکار او دانشمندان

وَتُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ الرَّعْدُ وَالسَّحَابُ وَالْبَرْقُ وَالسَّرَابُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ

و تسبیح میگویند بحمد او رعد و ابر و برق و سراب و درختان و چهارپایها

رَبُّ الْأَرْبَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ وَمُنْزِلُ الْكِتَابِ وَخَالِقُ

پروردگار پروردگاران و پیدا کننده سببها و فرستنده کتاب و آفریننده

خَلْقِهِ مِنَ التُّرَابِ غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ لَا إِلَهَ

خلق او از گل آمرزنده گناه و قبول کننده توبه سخت کننده عذاب نیست خدای

إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ صَدَقَ اللهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ

مگر او بر او توکل کردم و بسوی اوست بازگشت راست گفت خدا که همیشه است

جَلِيلًا أَبَدًا لَا صَدَقَ مَنْ حَسِبَ بِهِ كُفْوًا لَا صَدَقَ مَنِ اتَّخَذَ لَهُ

بزرگ همیشه راست گفت کسیکه پنداشت مر او را همتا راست گفت کسیکه گرفت او را

وَلِيًّا لَا صَدَقَ اللهُ الْمُنَادِي لَا إِلَهَ سِوَاهُ لَا صَدَقَ اللهُ وَمَنْ أَصْدَقُ

... راست گفت خدا که ... راه نیست ... راست گفت خدا ...

مِنَ اللهِ قِيلًا صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ أَنْبِيَاؤُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ

از خدا در گفتار راست گفت خدا و راست است پیغمبران او و راست گفت خدا و راست

أَنْبِيَائِهِ صَدَقَ اللهُ وَجَلَّتْ آلَائُهُ صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَتْ أَرْضُهُ

پیغمبران او براستی گفت خدای تعالی و بزرگست نعمتهای او براست گفت خدای تعالی و براستی زمین او

وَسَمَائُهُ صَدَقَ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَدِيمُ الْمَاجِدُ الْكَرِيمُ الشَّاهِدُ الْعَلِيمُ

و آسمان او براست گفت خدای یگانه قدیم بزرگ کریم حاضر دانا

الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الشَّكُورُ الْحَلِيمُ قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

آمرزگار رحمت کننده شکور بردبار بگو براست گفت خدای تعالی پس پیروی کنید کیش ابراهیم

صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْعَلِيمُ

براست گفت خدای تعالی بزرگ آنکه نیست خدا بجز او و راست رحمن رحیم زنده دانا

الْحَيُّ الْكَرِيمُ الْحَيُّ الْبَاقِي الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَ

زنده کریم زنده باقی زنده که نمی میرد همیشه صاحب جلالت و

الْجَمَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَالْمِنَنِ الْجِسَامِ وَبَلَّغَتْ رُسُلُهُ

جمال و بزرگی و صاحب نامهای بزرگ و خداوند نعمتهای بزرگ و رسانیدند پیغامهای

الْكِرَامُ بِالْحَقِّ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَنَحْنُ عَلَى

بزرگ براستی درود خدا باد بر سردار ما و سلام و بر ایشان باد و ما بر

مَا قَالَ اللهُ رَبُّنَا وَسَيِّدُنَا وَمَوْلَانَا مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلِمَا أَوْجَبَ

آنچه گفت خدای تعالی پروردگار ما و سردار ما و مولای ما و چیزی که واجب

وَأَلْزَمَ غَيْرُ جَاحِدِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا

و لازم گردانید منکر نیستیم و ثنا مر خدا راست که پروردگار عالمیانست و درود او بر سردار

وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَبَوَيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ سَيِّدِنَا آدَمَ وَالْخَلِيلِ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى

و بزرگ ما محمد خاتم انبیا و بر پدران بزرگ او سردار ما آدم و خلیل ابراهیم و بر

جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى أَصْحَابِهِ

همه برادران او از انبیا و بر اهل بیت او که پاکند و بر اصحاب او

الْمُنْتَجَبِينَ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ الطَّاهِرَاتِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى التَّابِعِينَ

که بزرگ و برگزیده اند و بر ازواج پاک او که مادر مؤمنان اند و بر تابعان

لَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ایشان به نیکویی تا روز قیامت و بر ما نیز برحمت تو ای مهربان ترین رحمت کنندگان

صَدَقَ اللهُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعَظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ جَبَّارٌ لَا

حق است خدای صاحب جلال و بزرگی و عظمت و خداوند غلبه راست کننده شکستها

يُرَامُ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ قَيُّومٌ لَا يَنَامُ لَهُ الْأَفْعَالُ الْكَامِلَةُ وَالْمَوَاهِبُ

قصد کرده نمیشود و بر او غالبست که جور کرده نمیشود بر او پاینده است که خواب نمیکند مر او راست کارهای بزرگ و

العظام والأيادي الجسام والإفضال والإنعام والكمال والتمام
بزرگ و احسانهای بزرگ و فضلها و انعام و کمالها و تمامیت
يسبّح له الملائكة الكرام والبهائم والهوام والرياح والغمام
تسبیح میگوید او را فرشتگان بزرگ و بهایم و حشرات و بادها و ابر
والضياء والظلام وهو الله الملك القدوس السلام ونحن على ما
و روشنی و سایه و اوست خدای پادشاه پاک و بی عیب و ما بر آنچه
قال الله ربنا جلّ ثناؤه وتقدّست أسماؤه وجلّت آلاؤه وشهد
گفت خدای تعالی پروردگار ما بزرگ است ثنای او و پاکست اسمای او و بزرگست نعمتهای او و گواهی
أرضه وسماؤه ونطقت به رسله وأنبياؤه شاهدون شهد
زمین او و آسمان او و گویا شدند بآن پیغمبران او و پیغمبران او گواهیم گواهی داد
الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم قائماً بالقسط لا إله
خدا که نیست معبودی بجز او و فرشتگان و خداوندان دانش ایستاده بعدالت نیست
إلا هو العزيز الحكيم إن الدين عند الله الإسلام ونحن بما شهد
بجز او و اوست غالب دانا بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است و ما بآنچه گواهی داده است
الله ربنا والملائكة وأولوا العلم من خلقه من الشاهدين شهادة
خدای پروردگار ما و فرشتگان و دانایان از خلق او گواهان ایم گواهی که
نشهد بها العزيز الحميد وندين بها المؤمن الغفور الودود و
گواهی میدهیم بآن غالب ستوده و دین میورزیم بآن مومن آمرزنده دوست فرشته شده
نخلص بالشهادة لذي العرش المجيد نرفعها بالعمل الصالح الرشيد
خالص میکنیم گواهی را مر خداوند عرش بزرگ را که بالا میبرد آن گواهی را بعمل نیک که
لنلقى بها في الخلود في جنة ذات سدر مخضود وطلح منضود
میابیم قابل بهشت را جاویدی در بهشت که خداوند درخت کنار و درخت موز دار
وظل ممدود وماء مسكوب نرى فيها النبيين الشهود والكرم
سایه دراز و آب ریخته و در آن بهشت پیغمبران را و گواهان بر خلق و
الشهود والباذلين في طاعته غاية الجهد اللهم اجعلنا بهذا
و بخشندگان که کوشش کنندگانند در طاعت خدا نهایت کوشش بار خدایا بگردان ما را بآن
التصديق صادقين وبهذا الصدق شاهدين وبهذه الشهادة
تصدیق از جمله راستگویان و بآن راستی از جمله گواهان و بآن گواهی
مؤمنين وبهذا الإيمان موحدين وبهذا التوحيد مخلصين
از جمله مومنان و بآن ایمان از جمله موحدان و بآن توحید از جمله خالصان

٩٥٩

وبهذا الاخلاص موقنين وبهذا الايقان عارفين وبهذا المعرفة

و باین اخلاص از جمله یقین کنندگان و باین یقین از جمله عارفان و باین معرفت

معترفين وبهذا الاعتراف منيبين وبهذا الانابة تائبين وفيما

از جمله اقرار کنندگان و باین اقرار از جمله رجوع کنندگان و باین رجوع از جمله رسندگان و در آنچه

لديك راغبين ولما عندك طالبين وبآبائنا معرفين الملائكة

نزد تست رغبت کنندگان و چیزی را که نزد تست طلب کنندگان

الكرام الكاتبين واحشرنا مع النبيين والصديقين والشهداء

و برانگیز ما را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان

الصالحين ولا تجعلنا ممن استهوته الشياطين فشغلته بالدنيا

نیکوکاران و مگردان ما را از آنچه غلبه کرده است بروی شیطانها پس مشغول کرده اند او را و دنیا

من الدين فاصبح من النادمين وفي الآخرة من الخاسرين واوجب لنا

از دین پس صبح کرد از ندامت کنندگان و در آخرت از زیانکاران و واجب کن برای ما

الخلود في جنات النعيم برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم لك الحمد

خلود در بهشت نعمت با رحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا مر تراست ستایش

انت للحمد اهل وانت الحقيق بالمنة ذو الفضل لك الحمد على تتابع

توئی ثنا را لایق و تو سزاوار نعمت ها و فضلها مر تراست حمد بر پیاپی آمدن

احسانك ولك الحمد على تواتر انعامك ولك الحمد على ترادف

نیکوئیهای تو و مر تراست حمد به پیاپی در پی انعام تو و مر تراست ثنا بر همواره بودن

امتنانك اللهم عطفت علينا قلوب الآباء والامهات صغارا

منت نهادن تو بار خدایا مهربان کردی بر ما دلهای پدران ما را و مادران ما را در حالیکه

وضاعفت علينا نعمك كبارا وواليت الينا برك مدرارا وجهلنا

و دو چندان کردی بر ما نعمت ها در حالی که بزرگ شدیم و پی در پی رسانیدی بسوی ما نیکوئی خود را و ندا

وما علمتنا برا فلك الحمد اللهم فانا نحمدك سرا وجهارا و

و نشناختیم و ندانستیم نیکوئی را پس مر تراست ثنا بار خدایا ما حمد میکنیم ترا پنهان و آشکارا و

نشكرك محبة واختيارا فلك الحمد اذ الهمتنا من الخطايا استغفارا

شکر میکنیم ترا از روی محبت و اختیار پس مر تراست حمد چون الهام کردی ما را از خطایا آرزوی

ولك الحمد فارزقنا جنة واحجب عنا بعفوك نارا ولا تهتكنا

و مر تراست حمد پس روزی کن ما را بهشت و بپرده دار از ما بعفو خود آتش را و پرده مدر

يوم البعث فتجعلنا بين المعاشر عارا ولا تفضحنا بسوء افعالنا

روز بعث و نشر پس بگردانی ما را گروه شرمسار در ... و رسوا مکن ما را به بدیهای افعال ما

يَوْمَ لِقَائِكَ فَتَكْسُنَا ذِلَّةً وَلَا انْكِسَارًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

روز ملاقات خود پس بپوشانی مرا لباس رسوائی و خواری برحمت خود ای رحیم ترین رحیمان

اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا هَدَيْتَنَا لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمْتَنَا الْحِكْمَةَ وَالْقُرْآنَ

بار خدایا مر تراست حمد چنانچه ره نمودی ما را برای اسلام و اموختی ما را حکمت و قرآن

اللّٰهُمَّ أَنْتَ عَلَّمْتَنَاهُ قَبْلَ رَغْبَتِنَا فِي تَعْلِيمِهِ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا قَبْلَ

بار خدایا تو اموختی ما را آنچه پیش از رغبت ما در تعلیم او و منت نهادی بآن بر ما پیش از

عِلْمِنَا بِمَعْرِفَتِهِ وَخَصَصْتَنَا بِهِ قَبْلَ مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِهِ اللّٰهُمَّ فَإِذَا كَانَ

دانستن ما معرفت او را و خاص کردی ما را بآن پیش از معرفت ما بفضل او بار خدایا پس هرگاه

ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِكَ لُطْفًا بِنَا وَامْتِنَانًا عَلَيْنَا مِنْ غَيْرِ حِيلَتِنَا وَلَا

این از فضل تو لطف بر ما و منت بر ما بغیر حیله ما و توانائی ما

قُوَّتِنَا فَهَبْ لَنَا اللّٰهُمَّ رِعَايَةَ حَقِّهِ وَحِفْظَ آيَاتِهِ وَعَمَلًا بِمُحْكَمِهِ

و توانائی ما پس ببخش ما را بار خدایا نگهداشتن حق قرآن و یاد کردن آیات او و عمل کردن بآیات

وَإِيمَانًا بِمُتَشَابِهِهِ وَهُدًى فِي تَدَبُّرِهِ وَتَفَكُّرًا فِي أَمْثَالِهِ وَمُعْجِزِهِ

و ایمان آوردن بمتشابهات آن و راه راست در اندیشه آن و فکر کردن در مثلها و قصهای آن

وَتَبْصِرَةً فِي نُورِهِ وَحِكْمَةً لَا تُعَارِضُنَا الشُّكُوكُ فِي تَصْدِيقِهِ

و بینش در نورهای آن و حکمت آن که عارض نشود شکها ما را در گرویدن بآن

وَلَا يَخْتَلِجُنَا الزَّيْغُ فِي قَصْدِ طَرِيقِهِ اللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ

و نخلد ما را کجی در قصد کردن راه آن بار خدایا نفع رسان ما را بقرآن بزرگ

وَبَارِكْ لَنَا فِي الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

و برکت ده ما را در آیات و ذکر حکیم و بپذیر از ما که توئی شنونده

الْعَلِيمُ وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

دانا و توبه ده ما را که توئی توبه دهنده رحیم برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قُلُوبِنَا وَشِفَاءَ صُدُورِنَا وَ

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان قرآن را بهار دلهای ما و شفای سینه ما و

جَلَاءَ أَحْزَانِنَا وَذَهَابَ هُمُومِنَا وَغُمُومِنَا وَسَائِقَنَا وَقَائِدَنَا وَ

صیقل اندوههای ما و رفتن غمهای ما و باعث راهی ما و کشنده ما و

دَلِيلَنَا إِلَيْكَ وَإِلَى جَنَّاتِكَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دلیل ما بسوی تو و بسوی بهشتهای خود که بهشت نعمت است برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان

اللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لِقُلُوبِنَا ضِيَاءً وَلِأَبْصَارِنَا جِلَاءً وَلِأَسْقَامِنَا

بار خدایا بگردان قرآن را برای دلهای ما روشنی و برای بینائی ما روشنی و برای بیماری

دواءً ولذنوبنا ممحصا ومن النار مخلصا اللهم اكسنا به

دوا و از گناهان ما دور کننده و از آتش نجات دهنده بار خدایا بپوشان ما را

الحلل واسكنا به الظلل واسبغ علينا به النعم وادفع به عنا النقم

حلها و سکونت ده ما را بآن در زیر سایه و تمام کن بر ما نعمتها و دور کن بآن از ما رنجها

واجعلنا به عند الجزاء من الفائزين وعند النعماء من الشاكرين

و بگردان ما را بآن نزد جزا دادن از رستگاران و نزد نعمت ها از شکر کنندگان

وعند البلاء من الصابرين ولا تجعلنا ممن استهوته الشياطين

و نزد بلا از صبر کنندگان و مگردان ما را از آن کرده که غلبه کرده اند بر آن شیاطین

فشغلته بالدنيا عن الدين فاصبح من الخاسرين برحمتك يا ارحم

پس مشغول کرده اند آنها را از دین بدنیا پس صباح کرده اند از زیانکاران برحمت خود ای رحیم

الراحمين اللهم لا تجعل القرآن بنا ماحلا ولا الصراط بنا زائلا ولا نبينا وسيدنا

رحمت کنندگان بار خدایا مگردان قرآن را بما مکر و سعایت کننده و نه صراط را بما لغزنده و نه نبی ما و سردار

سيدنا محمدا صلى الله عليه وسلم في القيامة عنا معرضا ولا مولينا اجعله لنا

بزرگ ما محمد را در قیامت از ما روگردانده و اعراض کننده گردان

۹۶۱

ربنا يا خالقنا يا رازقنا شافعا مشفعا واوردنا حوضه و

خدایا پروردگار ما آفریدگار ما ای روزی ده ما ای شفاعت کننده شفاعت قبول کرده شده و وارد

اسقنا بكأسه مشربا رويا سائغا هنيئا لا نظمأ بعده ابدا

بنوشان ما را بجاسه او شراب گوارا و خوش گوارا که تشنه نشویم بعد از آن همیشه

غير خزايا ولا ناكثين ولا جاحدين ولا مغضوب علينا ولا

در حالتی که رسوا نباشیم و نه سرزنش کرده و نه انکار کننده و نه غضب کرده شده بر ما و نه

الضالين برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم انفعنا بالقرآن الذي

گمراه باشیم برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان بار خدایا نفع رسان ما را بقرآن که

رفعت مكانه وثبت اركانه وايدت سلطانه وبينت بركاته

بلند کرده مرتبه او را و ثابت داشتی ارکان او را و قوی کرده سلطان او را و آشکارا کردی برکات او

وجعلت اللغة العربية الفصيحة لسانه وفصلت عن مرقاتها

و گردانیدی لغت عربیه فصیحه زبان او و جدا نمودی ای کسیکه ...

سبحانه فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بيانه احسن كتابك

پاکیست چون بخوانیم قرآن را پس پیروی کن ای محمد آن را پس تحقیق بر ما است بیان آن قرآن

نظاما وافصحها كلاما وابينها حلالا وحراما محكم البيان ظاهر

از روی نظام و افصح ترین آنها از روی کلام و آشکارا ترین از روی حلال و حرام که محکم است بیان او ظا

٥٨

البرهان محروس من الزيادة والنقصان فيه وعد ووعيد

برهان او محروس است از زیاده و نقصان در اوست وعده و وعید

وتخويف وتهديد لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه

و تخویف و تهدید نیاید او را باطل از پیش و نه از پس

تنزيل من حكيم حميد اللهم فاوجب لنا به الشرف والمزيد

نازل کرده شده است از حکیم ستوده شده بار خدایا پس واجب کن ما را بآن بزرگی و زیادتی

والحقنا بكل بر سعيد واستعملنا في العمل الصالح الرشيد انك

و برسان ما را بهر نیکوکار نیکبخت و مشغول دار ما را در عمل صالح که رشید است بدرستی

انت الرب المجيد برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم فكما جعلتنا

تو پروردگار بزرگواری برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا پس چنانچه گردانیدی ما را

به مصدقين ولما فيه محققين فاجعلنا لتلاوته مستمعين

بآن تصدیق کننده و چیزی را که در وست تحقیق کننده پس بگردان ما را تلاوت قرآن را شنوندگان

وللذين يخطأ به مستمعين وبما فيه معتبرين ولاحكامه حافظين

و لسوی کلام خوش او گوش دارندگان و بآنچه در وست پند گیرندگان و احکام او را نگاه دارندگان

ولاوامره ونواهيه طائعين وعند ختمه من الفائزين ولثوابه

و اوامر و نواهی او را فرمانبرداران و نزدیک ختم او از رسندگان بمطلوب و ثواب او را

حائزين ولك في جميع شهورنا ذاكرين واليك في جميع امورنا راجعين

گرد کنندگان و مر ترا در همه ماهها یاد کنندگان و بسوی تو در همه امور خود رجوع کنندگان

واغفر لنا في ليلتنا هذه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم

و بیامرز ما را در این شب همه را برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

اجعلنا من الذين حفظوا القرآن حرمته لما حفظوه وعظموا

بگردان ما را از آن کسانیکه نگاه داشته اند حرمت قرآن را هرگاه از بر کردند آنرا و بزرگ پنداشتند

منزلته لما سمعوه وتادبوا بآدابه لما حضروه والتزموا احكامه

منزلت آنرا هرگاه شنیدند آنرا و ادب گرفتند بادابهای آن هرگاه حاضر شدند آنرا و لازم گرفتند احکام آنرا

لما فارقوه واحسنوا جواره لما جاوروه وارادوا بتلاوته وجهك

چون جدا شدند از و نیک بندوبست نمودند همسایگی او هرگاه همسایه شدند آنرا و اراده کردند بتلاوت آن ذات

الكريم والدار الآخرة فوصلوا به الى المقامات الفاخرة واجعلنا

کریم تو و سرای آخرت پس رسیدند بآن بسوی مقامات فاخره و بگردان ما را

به ممن في درج الجنان يرتقي وبنبيه صلى الله عليه يوم يعرض به وهو

بآن از آنکه در درجهای بهشت بر آید و به پیغمبر خود صلعم روزیکه پیش آید او را و حالانکه

٩٦٢

رامن عنه یلتقی فالمستفع بالقرآن غیر الشقی برحمتك یا ارحم

راضی است از و ملاقات کنند پس شفاعت جوینده بسوی تو بقرآن غیر شقی است برحمت خود ای رحیم ترین

الراحمین اللهم اجعلها ختمة مبارکة علی من قرأها وحضرها

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان آنرا ختم مبارک بر کسیکه خوانده است و حاضر شده آنرا

وسمعها وامّن علی دعائها وانزل اللهم من برکاتها علی اهل

و شنیده است آنرا و آمین کرده است بر دعای آن و نازل کن بار خدایا از برکات آن بر اهل

الدور فی دورهم وعلی اهل القصور فی قصورهم وعلی اهل الثغور

سراها در سراهای آنها و بر اهل کاخها در کاخهای آنها و بر اهل جاهای ترس

فی ثغورهم وعلی اهل الحرمین فی حرمیهم من المؤمنین اللهم

در جاهای ترس آنها و بر اهل حرمین در حرمین آنها از مؤمنین و مؤمنات بار خدایا

واهل القبور من اهل ملتنا انزل علیهم فی قبورهم الضیاء و

و اهل قبور ما از اهل ملت ما نازل کن بر ایشان در قبور ایشان روشنی

الفسحة وجازهم بالاحسان احسانا وبالسیئات غفرانا وارحمنا

و فراخی و جزا ده ایشانرا مقابل نیکی اندر وی نیکی و مقابل بدیهای ایشان آمرزش و رحم کن ما را

اذا صرنا الی ما صاروا الیه برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم یا

هرگاه بگردیم ما بسوی آنچه گردیده اند ایشان بسوی او برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

٩٦٣ سابق الفوت ویا سامع الصوت ویا کاسی العظام بعد الموت صل

ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده آواز و ای پوشنده استخوانها بعد از موت رحمت کن

علی محمد وعلی آل محمد ولا تدع لنا فی هذه اللیلة الشریفة المبارکة

بر محمد و آل محمد و مگذار برای ما درین شب شریف و مبارک

ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا نفسته ولا غما الا

گناهی مگر که آمرزیده آنرا و نه غمی مگر که گشاده آنرا و نه سختیی مگر که بازی ده آنرا و نه غمی مگر

کشفته ولا سوءا الا صرفته ولا مریضا الا شفیته ولا مبتلی

دور کرده آنرا و نه بدیی مگر که بازگردانیده آنرا و نه مریضی مگر که شفا داده آنرا و نه گرفتاری مگر

الا عافیته ولا ذا اساءة الا اقلته ولا حقا الا استخرجته ولا

عافیت داده آنرا و نه صاحب بدی مگر که درگذشته باشی آنرا و نه حقی مگر آنکه بیرون آورده باشی آنرا و نه

غائبا الا رددته ولا عاصیا الا هدیته ولا ولدا الا اصلحته ولا

گمشده مگر باز آورده آنرا و نه عاصیی مگر که هدایت کرده آنرا و نه فرزندی مگر که اصلاح کرده باشی و نه

میتا الا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنیا والآخرة لك فیها رضا

مرده مگر رحمت کرده باشی آنرا و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت که مر ترا در آن رضا

فَلِي فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ

و مرا در آن صلاح باشد مگر که یاری کرده باشی بر ادای آن با آسانی از خود و عافیت همه

الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ

مغفرت خود برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا عافیت ده ما را و عفو کن از ما بعفو

الْعَظِيمِ وَسِتْرِكَ الْجَمِيلِ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ يَا كَثِيرَ

بزرگ خود و ستر جمیل خود و احسان قدیم خود ای همیشه نیکی کننده ای بسیار کننده

الْخَيْرِ وَصَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى إِخْوَانِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَى

نیکی و درود بفرست بر سردار و بزرگ ما محمد و بر برادران او که پیغمبرانند و بر

آلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ

آل او و فرشتگان و سلام بفرست سلام فرستادنی پروردگارا بده ما را از نزد خود رحمت و آماده کن

لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَوَفِّقْنَا لِعَمَلٍ صَالِحٍ يُرْضِيكَ عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

برای ما از امر خود رشد و توفیق ده ما را برای عمل صالح که راضی کند ترا از ما برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ

رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه راه نمودی ما را بآن از گمراهی بار خدایا درود

عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَلَّغَ

بر محمد چنانچه بیدار کردی ما را از جهالت بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه رسانید تبلیغ

الرِّسَالَةَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ شَمْسِ الْبِلَادِ وَقَمَرِ الْمِهَادِ وَزَيْنِ الْوَادِ

پیغام تو بار خدایا درود بفرست بر محمد که آفتاب شهرهاست و ماه گهواره است و زینت در ازلوان

وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ يَوْمَ التَّنَادِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ

و شفاعت کننده گنهکاران بروز قیامت بار خدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او و

تَابِعِيهِ وَصَحَابَتِهِ الَّذِينَ قَامُوا بِنُصْرَتِهِ وَمَرُّوا عَلَى سُنَّتِهِ بِرَحْمَتِكَ

تبعیه و صحابه او که ایستاده بودند برای یاری او و درگذشتند بر سنت او برحمت خود ای

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الَّذِي بِالْحَقِّ بَعَثْتَهُ وَبِالصِّدْقِ

رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد آنکه بحق فرستادی او را و بصدق

نَعَتَّهُ وَبِالْحِلْمِ وَسَمْتَهُ وَبِأَحْمَدَ سَمَّيْتَهُ وَفِي الْقِيَامَةِ فِي أُمَّتِهِ

نعت کرده او را و بحلم علامت کرده او را و باحمد نامیده او را و در قیامت در امت او

شَفَّعْتَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا زَهَرَتِ النُّجُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

شفاعت قبول کردی او را بار خدایا درود بفرست بر محمد تا زمانی که درخشیدند ستارها و درود بفرست بر محمد

لَاحَتِ الْغُيُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

تا زمانی که پیوسته اند ابرها و درود بفرست بر محمد ای زنده ای برپا دارنده جهان بار خدایا درود بفرست بر محمد تا

اتنا، بلا کردن، یکدیگر را، در اصل تنادی بود بتشدید دال پراگنده

ذكره الأبرار وصلّ على محمّدٍ ما اختلف الليل والنهار وصلّ على

یاد کنندگان او را نیکان و درود بفرست بر محمد صلی الله علیه وسلم تا زمان بدیگر گون شدن شب و روز و درود بفرست

محمّدٍ وعلى المهاجرين والأنصار برحمتك يا أرحم الراحمين الوصيّة

محمد و مهاجرین و انصار برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان نقل وصیت

واعلموا رحمكم الله أنّ ليلتكم هذه ليلة الوداع لشهركم الذي

بدانید رحمت کند شما را خدای تعالی بدرستی این شب شما شب وداع است ماه شما را که

شرّفه الله وعظّمه ورفع قدره وكرّمه بالصيام والقيام و

مشرف داد او را خدا تعالی و بزرگ کرد او را و بلند کرد قدر او را و عزیز کرد او را بروزه داشتن بروز و قیام شب و

تلاوة القرآن ونزول الرحمة فيه عليكم من الله والرضوان جعله الله

تلاوت قرآن و فرستادن رحمت در وی بر شما از جانب خدای تعالی و خوشنودی او گردانید او را خدا

مصباح العام وواسطة النظام وأشرف قواعد الإسلام المشرّفة

چراغ سال و واسطه نظام و بزرگترین قواعد اسلام مشرف داده شده

بأنوار الصيام والقيام أنزل الله تعالى فيه كتابه وفتح فيه للتائبين

با انوار روزه داری بروز و قیام شب فرستاد خدای تعالی در وی کتاب خود را و بگشاد در وی توبه کنندگان را

أبوابه فلا دعاء فيه إلّا مسموع ولا خير إلّا مجموع ولا ضرّ إلّا

دروازه توبه پس نیست هیچ دعا در وی مگر شنیده شده و نه هیچ خیر مگر جمع کرده شده و نه هیچ نقصانی مگر

مدفوع ولا عمل إلّا مرفوع الظافر الميمون من اغتنم أوقاته و

دفع کرده شده و نه هیچ عملی مگر برداشته شده ظفر یابنده مبارک است کسیکه غنیمت دانست اوقات او را و

الخاسر المغبون من أهمله ففاته شهر جعله الله لذنوبكم تطهيرًا

زیانکار و فریب داده شده است کسیکه ترک کرد او را پس فوت کرد او را ماه رمضان ماهیست که گردانید [illegible] او را خدا

ولسيّئاتكم تكفيرًا ولمن أحسن منكم صحيفة ذخيرةً ونورًا و

و از بهر بدیهای شما کفاره و از برای کسیکه نیکو کرده است صحیفه آن بعبادت ذخیره و نور و

لمن وفى بشرطه وقام بحقّه فرحًا وسرورًا شهر تورّع فيه أهل

از بهر کسیکه وفا کرد شرط او را و ادا کرد حق او را خوشی و سرور ماهیست که پرهیز میشود در آن اهل

الفسوق والفساد وازداد فيه من الرغبة إلى الله أهل الجهد والاجتهاد

فسق و فساد و زیاده میشود در وی رغبت بسوی خدا اهل کوشش و مشقت

شهر عمارات القلوب وكفّارات الذنوب واعتصام المساجد

ماهیست که آباد میشود در وی دلها و کفاره داده میشود گناهها را [illegible] مسجدها

بالازدحام والتمائد وهبوط الأملاك بصكاك العتق والفكاك

بازدحام و اجتماع و فرود آمدن ملکها با قبالها آزادی [illegible] و خلاصی آنها

شَهْرٌ فِيهِ الْمَسَاجِدُ تُعْمَرُ وَالْمَصَابِيحُ تُزْهَرُ وَالْآيَاتُ تُذْكَرُ وَالْقُلُوبُ

ماهیست که در او مسجدها آباد کرده میشوند و چراغها روشن کرده میشوند و آیات ذکر میشوند و دلها

تُعْمَرُ وَالذُّنُوبُ تُغْفَرُ شَهْرٌ فِيهِ تُشْرِقُ الْمَسَاجِدُ بِالْأَنْوَارِ وَتُكْثِرُ

آبادان میشوند و گناهان آمرزیده میشود ماهیست که در او روشن میشوند مسجدها به نورها و زیاده میکنند

الْمَلَائِكَةُ لِصُوَّامِهِ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ وَيُعْتِقُ فِيهِ الْجَبَّارُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

فرشتگان روزه داران را از استغفار و آزاد میکند در او جبار در هر شب

عِنْدَ الْإِفْطَارِ سِتَّمِائَةِ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ وَتَتَزَايَدُ فِيهِ الْبَرَكَاتُ

وقت افطار ششصد هزار آزاد کرده از آتش و زیاده میشود در او برکتها

وَتَعْظُمُ فِيهِ الصَّدَقَاتُ وَتُكَفَّرُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَتُقَالُ فِيهِ الْعَثَرَاتُ

و بزرگ میشود در او صدقه‌ها و کفاره میشود در او سیئات و بخشیده میشود در او لغزشها

وَتُضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَتُرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتُ وَتُرْحَمُ فِيهِ الْعَبَرَاتُ

دو برابر میشود در او حسنات و بلند میشود در او درجات و رحم کرده میشود در او اشکها

وَتُنَادِي فِيهِ الْحُورُ الْحِسَانُ مِنَ الْجَنَّاتِ هَنِيئاً لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الصَّائِمِينَ

و ندا کرده میشود در او حوران از بهشت گوارا باد شما را ای گروه روزه داران

وَالصَّائِمَاتِ وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكُمْ مِنَ الْخَيْرَاتِ

و زنان روزه داران و مردان شب قایم دارندگان و زنان شب قایم دارندگان آنچه آماده کرده است خدا برای شما از خیرات

لَقَدْ ظَهَرَتْ لَكُمُ الْبَرَكَاتُ وَاسْتَبْشَرَ بِكُمْ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ رَحِمَ

هر آینه پدید شد شما را برکات و شاد میشوند به شما اهل زمین و آسمانها رحم کند خدا

اللَّهُ امْرَءاً مَهَّدَ لِنَفْسِهِ قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِهِ وَاشْتَغَلَ بِيَوْمِهِ عَنْ غَدِهِ

مردی را که آماده کرد برای نفس خود پیش از فرود آمدن در گور و مشغول شد به روز خود از فردا

وَأَمْسِهِ وَتَزَوَّدَ مِنْ بَقِيَّةِ زَادِهِ فِي فَنَاءِ نَفْسِهِ وَأَظْهَرَ لِشَهْرِ

و دیروز و توشه گرفت از باقی توشه خود در فنای نفس خود و ظاهر کرد برای

شَهْرِهِ حُرْمَتَهُ وَسَلَّمَ عَلَى شَهْرِهِ وَوَدَّعَهُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ

ماه او حرمت او را و سلام داد بر ماه او و وداع کرد او را و گفت سلام باد بر تو ای ماه

رَمَضَانَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الصِّيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ

رمضان سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و تلاوت قرآن

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ التَّجَاوُزِ وَالْغُفْرَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْبَرَكَةِ

سلام باد بر تو ای ماه گذشتن از گناهان و آمرزش سلام باد بر تو ای ماه برکت

وَالْإِحْسَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

و نیکویی سلام باد بر تو ای ماه عفو و خشنودی سلام باد بر تو

يا شهر النسك والتعبد السلام عليك يا شهر الصيام والتهجد

ای ماه بندگی و عبادت سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و تهجد

السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الانوار والمصابيح

سلام باد بر تو ای ماه تراویح سلام باد بر تو ای ماه نورها و چراغها

السلام عليك يا انس العارفين السلام عليك يا فخر الواصفين

سلام باد بر تو ای خورسندی عارفان سلام باد بر تو ای فخر وصف کنندگان

السلام عليك يا نور الوامقين السلام عليك يا روضة العابدين

سلام باد بر تو ای نور دوستان سلام باد بر تو ای باغ عابدان

فيا شهرا غير مودع تودعنا وغير مقلي فارقتنا كان نهارك

ای ماه بحال که وداع کرده نشده وداع کردیم ترا در حالیکه دشمن داشته نشده جدا کردی از ما بود روز تو

صدقة وصياما وليلك قراءة وقياما فعليك منا التحية والسلام

صدقه و روزه و شب تو قرائة و قیام پس بر تو باد از ما تحیت و سلام

أترى تعود بعدها علينا ام يدركنا المنون فلا تؤول الينا مصابيح

آیا می بینیم ترا که باز می آیی بعد از آن بر ما یا می رسد ما را مرگ پس رجوع نمیکنی بسوی ما ای چراغها

فيك مشهورة ومساجد الله فيك معمورة فالآن تنطفي المصابيح

در تو مشهور و مساجد خدا در تو معمور پس الان سرد میشوند چراغها

وتنقطع التراويح ونرجع الى العادة ونفارق شهر العبادة فيا ليت

و منقطع شد تراویح و باز میگردیم بسوی عادة و جدائی میکنیم ماه عبادت را پس کاش

شعري من المقبول منا فنهنيه بحسن عمله ام ليت شعري من

دانستمی که کیست مقبول از ما پس مبارکباد دهیم او را بنیکی عمل او یا کاش دانستمی

المطرود منا فنعزيه بسوء عمله فيا ايها المقبول هنيئا لك بثواب

مطرود از ما پس تعزیت میکنیم بسوء عمل او پس ای مقبول خوشا مر ترا باد ثواب

الله ورضوانه ورحمته وغفرانه وقبوله واحسانه وعفوه وامتنانه

خدا و خوشنودی او و رحمت او و آمرزش او و قبول او و نیکوئی او و عفو او و منت او

وتخلد في دار امانه يا ايها المطرود باصراره وطغيانه وظلمه

و همیشه بودن در سرای امان او ای مطرود باصرار و طغیان او و ظلم او

وعدوانه وغفلته وخسرانه وتماديه وعصيانه لقد عظمت

و تعدی و غفلت و زیان او و دراز کردن و نافرمانی او بدرستیکه بزرگ شد

مصيبتك بغضب الله وهوانه فان مقلتك الباكية وان

مصیبت تو بغضب خدا و خواری او پس چشم گریان تو و

دمعتك الجارية وأين زفرتك الرائحة الغادية لأي يوم أخرت

اشک روان تو و کجاست فریاد گاه و بیگاه تو آینده رفت هر کدام روز را موخر کردی

توبتك ولأي عام ادخرت عدتك العام قابل بحول هائل

توبه خود را و هر کدام سال را ذخیره کردی تو سال آینده را بسال گذشته شده

كلا انما لديك مدة الاعمار ولا معرفة المقدار وكم من مؤمل امل

بس نیست بسوی تو مدت عمرها و نه دانستن اندازه پس بسیار امیدوار ان امید کرد

بلوغه فلم يبلغه وكم من مدرك له فلم يغنمه وكم من اعد

رسیدن سال آینده پس نرسید و بسیار از دریابندگان او را و غنیمت نکردند آنرا و بسیار اند که آماده کرد

طيبا للعيد جعل في تلحيده وثيابا للتزيين صارت لتكفينه

خوشبو را برای عید ساخت که گردانیده شد در لحد خود و آماده کرده اند لباس برای زینت عید گردید کفن

ومتاهبا للفطر صار رهينا في قبره وكم ممن لا يصوم بعده

و آماده برای فطر او گردید رهن در قبر خود و بسا کسی اند که روزه نگیرند بعد از او

سواه وهو يطمع في غيره ان يراه فاحمدوا الله عباد الله على بلوغ

غیر او و او طمع میکند در غیر خود اینکه ببیند او را پس حمد گوئید خدا را ای بندگان خدا بر رسیدن

اختتامه وسلوه قبول صيامه وقيامه وارجوه باداء حقوقه

ختم او را و سوال کنید قبول صیام خود و قیام خود را امیدوار باشید باداء حقوق او

واعتصموا بحبل الله وتوفيقه واعلموا رحمكم الله انكم فارقتم

و چنگ زنید بر ریسمانهای خدا و توفیق او و بدانید رحم کند خدا شما را که جدا کردید

شهرا عظيما متفضلا كريما اين الصوام والموافقون ذلك في

ماه بزرگ را که خداوند فضیلت است کریم کجا اند روزه داران و ایستادگان موافقت

سالف الاعوام واين من كان معكم ليالي شهر رمضان شاهدا

سالهای گذشته و کجاست کسیکه بود با شما در شبهای ماه رمضان حاضر

وفي كل حق الله معاملا من الآباء والامهات والاخوة والاخوات

و در همه حقوق خدا عمل کنندگان از پدران و مادران و برادران و خواهران

والجيرة والقرابات اتاهم والله هادم اللذات وقاطع الشهوات

و همسایگان و نزدیکان داد ایشان را خدای ویران کننده لذتها و دور کننده شهوتها

ومفرق الجماعات فاشغلهم المشاهد وعطل منهم المساجد

و جدا کننده جماعتها یعنی مرگ پس خالی ماند از ایشان مشاهد و بیکار ماند از ایشان مسجدها

في بطون الالحاد صرعى لا يبدون لما هم فيه دفعا ولا يملكون

در شکمهای لحدها افتادگان نمی یابند چیزی را که ایشان اند در آن دور کردنی و مالک نیستند

لأنفسهم ضرا ولا نفعا ينتظرون يوما الأمر فيه إلى ربهم

مر نفسهای خود را از زیانی و سودی منتظر اند ساعتی را که امتنان در آن روز بسوی پروردگار خود

تدعى والخلائق تحشر إلى الموقف وتسعى والفرائص ترعد من

خوانده میشوند و خلایق حشر کرده میشوند بسوی حشرگاه و میدوند و بندهای مردم سخت با تکامیر شدند از

هول ذلك اليوم فزعا والقلوب تتصدع من الحساب صدعا

ترس این روز و با بحال که دیده میشوند و دلها میشکافند از ترس حساب شکستن

ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا يا عباد الله من كان منع نفسه من

و دمیده شود در صور پس جمع میکنیم ایشان را جمع کردنی ای بندهای خدا کسیکه باز داشت نفس خود را از

الحرام في شهر رمضان فليمنعها فيما بعده من الشهور والأعوام

حرام در ماه رمضان پس باید که منع کند او را آنچه پس از رمضان است از ماهها و سالها

فإن رب الشهرين واحد وهو على الزمانين مطلع شاهد أجرنا

پس بدرستیکه خدای این ماهها و سالها یکیست و آن بر هر دو زمانه آگاه و حاضر است مزد دهد ما را

الله وإياكم على فراق شهر البركة وأجزل أقسامنا وأقسامكم من

خدای تعالی و شما را بر فراق ماه برکت و بزرگ کند حصه‌های ما و شما از رحمت خود که

رحمته المشتركة وبارك لنا ولكم في بقيته وسلك بنا وبكم

از رحمت خود که مشترکست و برکت کند ما را و شما را در باقی آن ماه و ببرد ما را و شما را

طريق هدايته برحمته وفضله ومنته اللهم وما قسمت في هذه

راه هدایت برحمت و فضل خود و منت خود بار خدایا آنچه تقسیم کردی در این

الليلة من عتق وغفران ورحمة ورضوان وعفو وامتنان وكرم

شب از آزاد ساختن و آمرزش و رحمت و خوشنودی و بخشش و منت و کرم

وإحسان ونجاة من النيران وخلود في نعيم الجنان فاجعل لنا

و احسان و رستگاری از آتش و همیشگی در نعمت بهشت پس بگردان برای ما

منه أوفر الحظ وأجزل الأقسام برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم وكما

از آن وافرترین بهره و بزرگترین قسمت ها برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا چنانچه

بلغتنا شهر الصيام فاجعل عامه علينا من أبرك الأعوام وأيامه

رسانیدی ما را ماه رمضان پس بگردان سال او را بر ما از مبارک ترین سالها و روزهای او را

من أسعد الأيام وتقبل منا ما قدمناه فيه من الصيام والقيام

از سعید ترین روزها و قبول کن از ما آنچه پیش کردیم در آن از روزه و قیام شب

واغفر لنا ما اقترفنا فيه من الآثام وخلصنا من مظالم الأنام

و آمرزش کن ما را آنچه کسب کردیم در آن از گناهان و خالص کن ما را از ستمهای مردم

يوم لا يجزي فيه سواك يا علام يا ارحم الراحمين اللهم انا قد ادّينا

روزی که امید و هشته نبود در آن و جز از تو ای دانا ای مهربان‌ترین مهربانان بار خدایا ما ادا کرده ایم

صيام شهرنا وقيامه على تقصير وادّينا فيه من حقك قليلا

روزه‌ی ماه خود را و قیامش را بتقصیر و ادا کردیم در آن ماه از حقوق تو اندکی

من كثير وقد لجأنا ببابك سائلين ولمعروفك طالبين فلا تردّنا

از بسیار و هر آینه گریختیم بدر تو در حالیکه سوال کننده ایم و بخشش ترا جویان پس باز مگردان ما را

خائبين ولا من رحمتك آيسين فنحن الفقراء اليك الاسيرون بين

ناامید و نه از رحمت خود ناامید پس ما فقیرانیم بسوی تو و اسیرانیم در میان

يديك اليك توجّهنا ولمعروفك تعرّضنا ولبابك قرعنا ومن

قدرت تو بسوی تو رو آورده ایم و احسان ترا خواستاریم و در ترا کوفته ایم و از

رحمتك سألنا فارحم تضرّعنا واجبر قلوبنا واستر عيوبنا

رحمت تو سوال کرده ایم پس رحم کن بر تضرع ما و درست کن دلهای ما را و بپوشان عیبهای ما را

واغفر ذنوبنا واقرّ في القيامة عيوننا ولا تصرف وجهك الكريم

و بیامرز گناهان ما را و روشن فرما در قیامت دیده‌های ما را و مگردان روی کریم خود را

عنّا واجعل عملنا مقبولا وسعينا مشكورا وحظّنا في هذه الليلة

از ما و بگردان عمل ما را مقبول و سعی ما را مشکور و بهره در این شب

موفورا اللهم ان كان في سابق علمك ان تجمعنا في مثله فبارك

وافر بار خدایا اگر باشد در آینده علم تو که جمع کنی ما را در سال آینده پس برکت

لنا فيه وان قضيت بقطع آجالنا وما يحول بيننا وبينه فاحسن

ما را در آن و اگر حکم کردی بقطع عمر ما و آنچه حایل است میان ما و میان آن ماه پس نیکو کن

الخلافة على باقينا واوسع الرحمة على ماضينا وعمّنا جميعا برحمتك

خلافت بر باقی ماندگان ما و فراخ کن رحمت بر گذشتگان ما و در بگیر ما را همه برحمت خود

وغفرانك واجعل الموعد بحبوحة جنتك ورضوانك مع الذين

و آمرزش خود و بگردان جایگاه ما میان جنت خود و خوشنودی خود با کسانیکه

انعمت عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين

نعمت دادی بر ایشان از پیغمبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران

وحسن اولئك رفيقا برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم واهل القبور

و نیکو اند ایشان رفیق برحمت خود ای مهربان‌ترین مهربانان بار خدایا و اهل گور

رهائن ذنوب لا يطلقون واسارى وحشة لا يفكّون وغرباء

گروگان گناهانند که سر داده نمیشوند و بندیان وحشت اند که گشاده نمیشوند و غریبان

سفر لا ينتظرون تحت دارسات الثرى محاسن وجوههم

سفر اند چشم واشته نمی شوند تا بپوسیده گردد نیکو روهای ایشان را

بهاوزتهم الهوام في ملاحد قبورهم فهم خمود لا يتكلمون وجيران

همسایه شدند جانوران در لحدهای قبر ایشان پس ایشان خاموشند کلام نمیکنند و همسایگان

قرب لا يتزاورون وسكان لحد الى الحشر لا يظعنون وفيهم محسنون

نزدیک اند که زیارت نمیکنند و ساکنان لحد اند تا حشر کوچ نمیکنند و در ایشان نیکوکاران اند

ومسيئون ومقصرون ومجتهدون اللهم فمن كان منهم

و بدکاران و تقصیر کنندگان اند و کوشش کنندگان بار خدایا پس کسی که بود از ایشان

محسنا فزده كرامة وحبورا ومن كان منهم مسيئا فابدل

نیکوکار پس زیاده کن او را بزرگی و شادمانی و کسیکه بود از ایشان بدکار پس بدل کن

حزنه فرحا وسرورا اللهم وتعطف على كافة اموات المسلمين

اندوه او را شادی و خوشی بار خدایا مهربانی کن بر همه مردگان مسلمانان

الراحلين المقيمين المستسلمين برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم

که کوچ کنندگان و مقیم اند و گردن نهنده برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

اجعل قبورهم مغانيض صلواتك ومقارهماتك وطرق احسانك

بگردان قبرهای ایشان را جای ریزش رحمت های خود و جای قرار بخشش های خود و راه های احسان خود

ومجاري عفوك وغفرانك حتى يكونوا الى البطون الالحاد مشتاقين

و جاهای روان عفو خود و آمرزش خود تا آنکه باشند در شکمهای لحد آرام گیرنده

وبجودك وكرمك واثقين وملاقي على درجاتك سابقين وخصص

و بجود و کرم تو تکیه کننده و بسوی بلند ترین درجه های تو روزنده و خاص کن

بذلك الاباء والبنين والامهات والاخوة والاقربين قبل ان

باین کرامت پدران و پسران و مادران و برادران و خویشان پیش از آنکه

تشمل الهدم على البناء الكدر على الصفاء وينقطع من الحياة

در گیرد ویرانی بنا را و کدورت صفا را و بریده شود از زندگی

حبل الرجاء وتصير المنازل تحت اطباق الثرى وقد از يصير

رشته امید و گردد منزلها زیر طبقهای زمین و پیش از آنکه گردد

الوجه بلا والقطر بلا والضيم لبناء يتجه الموت على

[illegible]

اهل السموات والارض بلا وقد ان يقول الشيخ الكبير وا

اهل آسمان و زمین و پیش از آنکه بگوید پیر بزرگ وای

شَيْبَاهْ وَيَقُولُ الْكَهْلُ الْخَطِيرُ وَاخَجْلَتَاهْ وَيَقُولُ الْمُذْنِبُ الْمُسِيءُ
پیری ای و بگوید دو موی سپید باشکوه وا شرمساری رسوایی ای و بگوید گناهکار بدکار

وَاخَيْبَتَاهْ وَيَقُولُ الْحَدَثُ الصَّغِيرُ وَاحَسْرَتَاهْ وَجَعَلُوا مِنْهُ وَ
وای ناامیدی و بگوید جوان خورد و ای حسرت ای شرمنده شده اند از این و

اشْفَقُوا وَغَشِيَتْهُمْ مِنَ النَّدَامَةِ وَخُتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ فَلَمْ يَنْطِقُوا
ترسیده اند و پوشیده است آنها را از پشیمانی و مهر کرده شده است بر دهانهای ایشان پس

وَوُقِفُوا عَلَى حِمْلٍ يُنَكِّسُ الرُّؤُوسَ فَأَطْرَقُوا وَعَايَنُوا مِنَ الْأَهْوَالِ مَا
ایستاده شدند بر باری که نگون کرده بود سرها را پس سر فرو آوردند و دیدند از ترسها چیزی را

وَدُّوا مَعَهُ أَنَّهُمْ لَمْ يُخْلَقُوا اللّٰهُمَّ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ الصَّوْتِ
دوستی داشتند با آن بدیدن آن که کاشکی آفریده نمیشدند خدایا ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده آواز

وَيَا كَاسِيَ الْعِظَامِ بَعْدَ الْمَوْتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَدَعْ لَنَا
و ای پوشاننده استخوانها بعد مرگ درود بفرست بر محمد و بر آل محمد و مگذار برای ما

فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ الشَّرِيفَةِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا
در این شب مبارک بزرگ گناهی مگر آمرزیده باشی و غم اندوهی مگر

فَرَّجْتَهُ وَلَا كَرْبًا إِلَّا كَشَفْتَهُ وَلَا مُبْتَلًى إِلَّا عَافَيْتَهُ وَلَا ذَا إِسَاءَةٍ
گشاده باشی و نه سختی مگر دور کرده باشی و نه مبتلایی مگر عافیت داده باشی و نه بدی

إِلَّا نَقَلْتَهُ وَلَا حَقًّا إِلَّا اسْتَخْلَصْتَهُ وَلَا غَائِبًا إِلَّا رَدَدْتَهُ وَلَا عَاصِيًا
مگر نقل کرده ای آنرا و نه حقی مگر آنکه خالص کرده ای آنرا برای خداوند و نه گمشده مگر که باز آورده ای او را و نه

إِلَّا قَطَعْتَهُ وَلَا مَيِّتًا إِلَّا رَحِمْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ
مگر آنکه قطع کرده آنرا از گناه و نه مرده مگر که رحمت کرده او را و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و

الْآخِرَةِ لَكَ فِيهَا رِضًى وَلَنَا فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا
آخرت که ترا در آن خوشنودی باشد و ما را در آن نیکویی مگر یاری دهی بر قضای آن

بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اغْفِرْ لَنَا
با آسانی از تو و عافیت با آمرزش برحمت خود ای مهربانترین مهربانان بیامرز ما را

ذُنُوبَنَا وَلِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَخَوَاتِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا وَ
گناه ما و پدران ما را و مادران ما را و برادران و خواهران ما را و اولاد ما و

قَرَابَاتِنَا وَأَصْدِقَائِنَا وَمُعَلِّمِينَا وَمَنْ قَرَأْنَا عَلَيْهِ وَقَرَأَ عَلَيْنَا وَ
قرابتان ما را و دوستان ما را و استادان ما را و کسیکه خوانده ایم بر آن و خوانده اند بر ما و

تَعَلَّمْنَا مِنْهُ وَتَعَلَّمَ مِنَّا وَمَنْ سَأَلَنَا الدُّعَاءَ وَسَأَلْنَاهُ الدُّعَاءَ
آموختیم ما از او و آموختند از ما و کسیکه سوال کرد دعا را از ما و سوال کردیم ما دعا برای او

وَمَنْ أَحْبَبْنَا فِيكَ وَمَنْ تَوَلَّانَا فِيكَ وَتَوَلَّيْنَاهُ فِيكَ وَمَنْ كَانَ

هر کسیکه دوست داشت ما را در راه تو و کسیکه دوست داشتیم او را در راه و کسیکه بوده است

مِنْهُمْ حَيًّا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَيِّتًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ

از ایشان زنده و کسیکه بوده است از ایشان مرده برحمتت تو ای مهربان ترین مهربانان بارخدایا

يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ وَيَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ وَيَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ وَيَا كَاشِفَ

ای داناے نهان ها ای دور کننده بلاها ای قبول کننده دعاها ای دور کننده

الْكُرُبَاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَفْضَلِ الْبَرَكَاتِ وَانْفَعْنَا بِمَا صَرَّفْتَ فِي كِتَابِكَ

رنجها درود بفرست بر محمد که بزرگ ترین برکت است نفع رسان ما را بآن قرآن چیز بیان

مِنَ الْآيَاتِ وَكَفِّرْ عَنَّا بِتِلَاوَتِهِ السَّيِّئَاتِ وَارْفَعْ لَنَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ

از آیات و بپوش از ما بخواندن آن قرآن بدیها و بلند کن ما را به برکت روزه ماه رمضان

وَقِيَامِهِ عِنْدَكَ الدَّرَجَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

و قیام شبهاے آن نزد خود درجه ها را برحمت خود ای داناے نهان ها درود بفرست بر محمد

وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ بِالْقُرْآنِ خَطَايَانَا وَأَجْزِلْ بِهِ عَطَايَانَا وَاشْفِ

و بر آل محمد و بیامرز بقرآن گناهان ما را و بزرگ کن بآن بخششها ما را و شفا ده

بِهِ مَرْضَانَا وَارْحَمْ بِهِ مَوْتَانَا وَأَصْلِحْ بِهِ أُمُورَ دِينِنَا وَدُنْيَانَا

بآن بیماران ما را و رحم کن بآن مردگان ما را و نیکو کن بآن امور دین ما و دنیاے ما

وَاحْطُطْ بِهِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ وَ

و دور کن بآن از ما گرانی بارهاے گناه را و ببخش ما را نیکوئی خصلتهاے نیکان و

اغْفِرْ لَنَا الذَّلَلَ وَالْعِثَارَ وَطَهِّرْ لَنَا الْقُلُوبَ وَالْأَسْرَارَ وَطَيِّبْ لَنَا

بیامرز ما را گناهان و لغزشها و پاک کن ما را دلها و باطنها را و پاک کن ما را

بِهِ الْأَذْكَارَ وَصَفِّ لَنَا بِهِ الْأَفْكَارَ وَاخْتَصِرْ لَنَا الْأَسْفَارَ وَاصْرِفْ

بآن یاد کردن و صاف کن ما را بآن فکرها و کوتاه کن برای ما سفرها را و بگردان

عَنَّا شَرَّ الْأَشْرَارِ وَكَيْدَ الْفُجَّارِ وَاجْمَعْنَا عَلَى حُبِّ الصَّحَابَةِ الْأَخْيَارِ

از ما بدی بدان و مکر بدکاران و ثابت دار ما را بر دوستی صحابه نیک

وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَاجْعَلْنَا مِنْ عُتَقَائِكَ مِنَ

و جمع کن میان ما و میان ایشان در دار قرار و بگردان ما را از آزاد کردگان خود از

النَّارِ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

آتش بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگاه دار از عذاب آتش

الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى سَوَابِغِ نَعْمَائِهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ أَنْبِيَائِهِ وَعَلَى

حمد خدا را بر تمام نعمت هاے او و درود او بر محمد که خاتم انبیا است و بر

آله وعلى أصحابه وأزواجه وسلّم تسليماً كثيراً كتاب

آل او و بر اصحاب او و ازواج پاک او و سلام فرستد سلام فرستادنی بسیار کتاب

آداب المريدين من الفقراء الصادقين سالكي طريق الصوفية

در بیان آداب مریدان آن که فقیران صادق که سالک طریق صوفیه اند

الذين صفوا عن الأهوية المضلّة وتمسكوا عن الأخلاق الردية

آنانکه پاک شده اند از هواهای نفس [illegible] که گمراه کننده و گذشته اند از خصلتهای ناپسند

فادخلوا في زمرة الأبدال وأهل الولاية واتصفوا بالعبدية على

پس داخل شده اند در گروه ابدال و اهل ولایت و آراسته شده اند ببندگی حق بیان کرد

وجه الاقتصاد والإقلال لخشية السآمة والملال فصل

طریق کوتاهی [illegible] از جهت خوف سیر آمدن و ملول شدن فصل

في الإرادة والمريد والمراد أما الإرادة فترك ما جرت عليه العادة

در معنی ارادت و مرید و مراد اما ارادت پس گذاشتن چیزیست که بران خوگرفته است

وتحقيقها نهوض القلب في طلب الحق سبحانه وترك ما سواه فإذا

تحقیق ارادت برخاستن دلست در طلب حق سبحانه و تعالی و گذاشتن ما سوای او پس هرگاه

ترك العبد العادة التي هي حظوظ الدنيا والأخرى تجردت حينئذ

گذاشت بنده عادتی که آن حظ دنیا و آخرت ست پس خالص میشود این هنگام

إرادته فالإرادة مقدمة على كل أمر لم يعقبها القصد ثم ٩٧٤

ارادت او [illegible] پس ارادت مقدم ست بر هر امری [illegible] قصد پس

الفعل فهي بدء طريق كل سالك واسم أول منزل كل قاصد

فعل پس آن ارادت ابتدا راه هر سالک ست و نام اول منزل هر قصد کننده

قال الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تطرد الذين يدعون ربهم

فرمود خدای تعالی [illegible] پیغمبر خود را [illegible] و مران آنانکه میخوانند پروردگار خود را

بالغداة والعشي يريدون وجهه نهى نبيه صلى الله عليه وسلم عن طردهم

بگاه و بیگاه در آنحال که میخواهند ذات حق را پس نهی کرد پیغمبر خود را از براندن ایشان

إذ شاهدهم وقال تعالى في آية أخرى واصبر نفسك مع الذين

[illegible] و فرمود خدای تعالی در آیتی دیگر و صبر ده نفس خود را با آن کسانیکه

يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك

میخوانند پروردگار خود را در بگاه و بیگاه که میخواهند ذات حق را و [illegible] چشم تو از ایشان

عنهم تريد زينة الحياة الدنيا فأمره بالصبر معهم وملازمتهم

[illegible] میخواهی زینت حیات دنیا را پس امر کرد خدای تعالی بصبر با ایشان و ملازمت

وَتَصْبِرُ النَّفْسَ فِي صُحْبَتِهِمْ وَوَصَفَهُمْ بِأَنَّهُمْ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ثُمَّ

و صبر داون نفس را در صحبت ایشان و وصف کرد ایشان را بآنکه میخواهند ذات حق را

قَالَ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَبَانَ

و نشود نگران دو چشم تو از ایشان در حالیکه میخواهی آرایش زندگانی دنیا پس ظاهر شد

بِذٰلِكَ اَنَّ حَقِيْقَةَ الْاِرَادَةِ اِرَادَةُ وَجْهِ اللّٰهِ فَحَسْبُ دُوْنَ زِيْنَةِ الْحَيٰوةِ

باین که حقیقت اراده اراده ذات خداست بس سوای آرایش زندگی

الدُّنْيَا وَالْاُخْرٰى فَاَمَّا الْمُرِيْدُ وَالْمُرَادُ فَالْمُرِيْدُ مَنْ كَانَتْ فِيْهِ هٰذِهِ

دنیا و آخرت پس اما مرید و مراد پس مرید کسی باشد در وی این

الْجُمْلَةُ وَاتَّصَفَتْ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ اَبَدًا مُقْبِلٌ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيْ

همه و موصوف باشد باین صفت پس او همیشه پیش آینده است بر خدای عز و جل در

طَاعَتِهِ مُوَلٍّ عَنْ غَيْرِهِ لِاِجَابَتِهِ لِيَسْمَعَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَعْمَلَ بِهِمَا

طاعت او رو گردانیده از غیر او و اجابت او تا بشنود از پروردگار عز و جل پس عمل کند

فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَيَصَمُّ عَمَّا سِوٰى ذٰلِكَ وَيُبْصِرُ بِنُوْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَ

در کتاب و سنت و کر شود از آنچه سوای اوست و می بیند بنور خدای تعالی و

٩٧٥ جَلَّ فَلَا يَرٰى اِلَّا فِعْلَهُ فِيْهِ وَفِيْ غَيْرِهِ مِنْ سَائِرِ الْخَلَائِقِ وَيَعْمٰى عَنْ

پس نمی بیند مگر فعل حق در خود و در غیر خود از سایر خلایق و نابینا شود از

غَيْرِهِ فَلَا يَرٰى فَاعِلًا عَلَى الْحَقِيْقَةِ غَيْرَهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ يَرٰى اٰلَةً وَسَبَبًا

غیر او پس نبیند فاعل بر حق سوای او بلکه می بیند آله و سبب

مُحَرَّكًا مُدَبَّرًا مُسَخَّرًا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِيْ وَيُصِمُّ اَيْ

حرکت داده شده تدبیر کرده شده مسخر کرده شده فرمود پیغمبر دوستی تو چیزی را نابینا میکند و کر میکند یعنی

يُعْمِيْكَ عَنْ غَيْرِ مَحْبُوْبِكَ وَيُصِمُّكَ عَنْهُ لِاشْتِغَالِكَ بِمَحْبُوْبِكَ

نابینا میکند ترا از غیر محبوب تو و کر میکند ترا از او بسبب مشغول بودن تو بمحبوب تو

فَمَا اَحَبَّ شَيْئًا اَرَادَهُ وَمَا اَرَادَ شَيْئًا غَيْرَ رَبِّهِ اِرَادَةً وَمَا تَجَرَّدَ لَهُ

پس دوست نداشت چیزی را و نخواست چیزی را غیر پروردگار خود خواستنی و مجرد نشد برای او

اِرَادَتُهُ حَتّٰى قُذِفَتْ فِيْ قَلْبِهِ جَمْرَةُ الْمَحَبَّةِ فَاَحْرَقَتْ كُلَّ مَا هُنَالِكَ

ارادت او تا انداخته شود در دل او اخگر محبت پس بسوزد همه آنچه آنجاست

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ الْمُلُوْكَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً اَفْسَدُوْهَا وَجَعَلُوْا

فرمود خدای تعالی بدرستیکه پادشاهان چون در آیند در دهی تباه کنند آنرا و گردانند

اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً كَمَا قِيْلَ اِنَّهَا لَهُ بَهُوْتُ كُلِّ بُقْعَةٍ فِيْهِ

ارجمندان آنرا خوار چنانچه گفته شده است که آن محبت سوزنده است همه آنچه در آن است

غلبة وأكله فاقة وكلامه ضرورة ينجي نفسه أبدا فلا يحييها

در وقت غلبه است و خوردن او در وقت فاقه است و کلام او ضرورت است ... نفس خود را همیشه پس زنده نمی‌سازد

المحبوبها ولذاتها ويحيي عباد الله ويأنس بالخلوة مع الله و

یعنی محبوب او و لذت های او را ... بندگان خدا را و انس میگیرد بخلوة با خدا و

يصبر عن معاصي الله تعالى ويرضى بقضاء الله ويؤثر أوامر الله

باز داشته میشود از گناهان خدای تعالی و راضی شود بقضای خدا و اختیار کند امر های خدا

ويستحيي من نظر الله ويبذل المجهود في محاب الله تعالى ويتعرض

و شرم کند از نظر خدای تعالی و خرج کند کوشش خود را در دوستی خدا

أبدا لكل سبب يوصله إلى الله عز وجل ويقنع بالخمول والاختفاء ۱۲

همیشه هر سببی را که رساند او را بسوی خدای تعالی و قناعت کند بگمنامی و پوشیدگی

فلا يختار صحبة عباد الله ويتحبب إلى ربه بكثرة النوافل مخلصا لله

پس اختیار نکند صحبت بندگان خدا و دوستی دارد بسوی پروردگار خود بکثرت نوافل خالص برای

حتى يصل إلى الله عز وجل ويحصل في زمرة أحباب الله تعالى ويراد به

تا برسد بسوی خدای تعالی و شود در گروه دوستان خدا و مراد او

فحينئذ يسمى مرادا فينقطع عنه أثقال السالكين طريق الله ويغسل بماء

پس آنگاه نامیده میشود مراد پس بریده شود از وی گرانی های سالکان راه خدا و غسل کنند

رحمة الله ويأتيه لطفه فيبنى له بيت في جوار الله ويخلع عليه ۹۷۶

برحمت خدا و ... لطف او و بنا کرده شود او را خانه در همسایگی خدا و داده میشود او را

أنواع الخلع وهي المعرفة بالله والأنس به والسكون والطمأنينة

انواع خلعت ها و آنست معرفت خدا و انس با او و سکون و طمانینت

إليه وينطق بحكمة الله ويسر بالله بعد الإذن الصريح بل الخبر من

با او و کلام کند بحکمت خدا و ... بعد اذن صریح بلکه خبر از

الله عز وجل ويلقب بألقاب يتميز بها بين أحباب الله تعالى

خدای تعالی و ملقب میشود بالقاب که تمیز کرده شود بآنها میان دوستان خدای تعالی

فيدخل في خواص الله ويسمى بأسماء لا يعلمها إلا الله ويطلع

پس درآید در خاصان خدا و نامیده میشود بنامها که نمیداند آنها را مگر خدای تعالی و مطلع میشود

على أسرار يخصه فلا يبوح بها عند غير الله عز وجل فيستفيد من

بر اسرار که خاصه او است پس ظاهر نکند آنرا نزد غیر خدای تعالی پس بهره میگیرد از

الله ويبصر بالله وينطق بالله ويبطش بقوة الله ويسعى في طاعته

خدا و می‌بیند بخدا و گویا میشود بخدا و میگیرد بقوت خدای تعالی و میدود در طاعت

اللّٰه ويسكن إلى الله وينام مع طاعة الله وذكر الله في كلاءة الله

خدای تعالی و آرام گیرد بسوی خدای تعالی و خواب کند با طاعت خدا و یاد خدا در نگاهبانی خدا

وحرز الله فيكون من أمناء الله وشهدائه وأوتاده في أرضه وبين

و حرز خدای تعالی پس باشد از امینان خدا و گواهان او و اوتاد در زمین او و در میان

عباده وبلاده وأحبائه وأخلائه قال النبي صلى الله عليه وسلم حاكيا عن الله

بندگان او و شهرهای او و دوستان و یاران او فرمود پیغمبر علیه السلام از روی حکایت از خدا

تعالى لا يزال عبدي المؤمن يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته

تعالی همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بمن بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

كنت سمعه وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي

باشم شنوایی او و بینایی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن

يبصر وبي ينطق وبي يعقل وبي يبطش الحديث فهذا عبد محل

می بیند و بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد الخ پس این بنده

عقله العقل الأكبر وسكنت حركاته الشهوانية لقبضة الحق

عقل او عقل بزرگ شد و آرام یافت جنبشهای شهوانی او از جهت تنگ گرفتن او را حق

عز وجل فصار قلبه خزانة الله عز وجل فهذا هو مراد الله تعالى إن

پس گشت دل او گنجینه خدای تعالی پس این همان مراد خدای تعالی اگر

أردت أن تعرفه يا عبد الله وقد قال من تقدم من عباد الله عز

خواهی تو که بشناسی او را ای بنده خدا و تحقیق گفته کسیکه گذشته است از بندگان خدای

وجل إن المريد والمراد واحد إذ لو لم يكن مراد الله عز وجل بأن

تعالی که بدرستی مرید و مراد یکیست زیرا که اگر نبود مراد خدا

يريده لم يكن مريدا ولا يكون إلا ما أراد لأنه إذا أراده الحق

بخواهد نباشد مرید و نباشد مگر آنچه خواسته است حق زیرا که بدرستی شان اینست

بالخصوصية وفقه بالإرادة وقال الآخرون المريد المبتدي و

بتخصیص توفیق میدهد او را بخواهش و گفته اند دیگران مرید آغاز کننده سلوک است و

المراد المنتهي المريد الذي نصب بين التعب الذي في فناءه

مراد بنهایت رسنده مرید کسیکه برپا کرده شده است بر رنج کشیدن

المشاق والمراد الذي لقي الأمر من غير مشقة المريد متعب

و مشقتها و مراد کسیست که رسیده است بامر بغیر مشقت و مرید رنج کشنده است و

المراد مرفوق به مرفه فالأغلب في حق القاصدين المبتدئين

مراد نرمی کرده شده است پس بیشتر در حق قصد کنندگان آغاز کنندگان است

في سنة الله تعالى ما قد تم وجرى من توفيق الله تعالى المجاهدة

ونزد خدای تعالی چیزیست که تحقیق تمام شده است وروان شده از توفیق خدا مجاهده ومشقت ابرا

ثم إيصالهم إليه وحط الأثقال عنهم والتخفيف عنهم في كثير

پس رسانیدن ایشان را بسوی خدا و فرو نهادن بارها از آن و سبک کردن بارها از ایشان در بسیاری

من النوافل وترك التهوش والاقتصار على القيام بالفرائض والسنن

از نفلها و ترک شهوتها و کوتاه کردن بر استادن بفرضها و سنتها

من جميع العبادات وحفظ القلوب ومحافظة الحدود والمقام

از همه عبادات و نگاه داشتن دلها و نگاه داشتن حدها و جاها

والانقطاع عما سوى الحق عز وجل بالقلوب فيكون ظواهرهم

و قطع کردن از ما سوی حق تعالی بدلها پس باشد ظاهر ایشان

مع خلق الله تعالى وبواطنهم مع الله عز وجل ألسنتهم بحكم الله و

با خلقت خدا و باطن ایشان با خدای تعالی زبانهای ایشان بحکم خدا و

قلوبهم بعلم الله فألسنتهم لنصح عباد الله وأسرارهم لحفظ ودائع

و دلهای ایشان بعلم خدا پس زبانهای ایشان برای نصیحت بندگان خدا و باطنهای ایشان از بهر

الله فعليهم سلام الله تعالى وتحياته وبركاته ورحمته وتحيته

خدای تعالی پس بر ایشان رحمت خدا باد و تحیات و برکات او و رحمت و تحیت او

ما دامت أرضه وسماؤه وقيام العباد بطاعته وحقه وحفظ

ما دامیکه زمین و آسمان قائم است و قیام میکنند بندگان بطاعت او و حق او و نگهبانی

حدوده وسئل الجنيد رحمة الله عليه عن المريد والمراد فقال

حدود او و پرسیده شد جنید رحمه الله از مرید و مراد پس گفت

المريد تتولاه سياسة العلم والمراد تتولاه رعاية الحق لأن المريد

مرید قیام میکند بکار او علم و مراد متولی کار او نگاهبانی حق زیرا که مرید

يسير والمراد يطير فمتى يلحق السائر الطائر ويكشف ذلك

سیر کننده و مراد پرنده است پس کی رسد سیر کننده به پرنده و روشن میشود این

ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم كان موسى مريدا ونبينا صلى الله عليه وسلم مرادا انتهى سير

و نبی ما محمد بود موسی مرید و نبی ما مراد نهایت سیر

موسى عليه السلام إلى جبل طور سيناء وطيران نبينا إلى العرش و

موسی تا کوه طور سینا بود و طیران نبی ما تا عرش و

اللوح المحفوظ فالمريد طالب والمراد مطلوب عبادة المريد

لوح محفوظ پس مرید طالب است و مراد مطلوب عبادت مرید

مجاهدة وعبادة المراد موهبة المريد موجود والمراد فان

مشقت ست وعبادت مراد بخشش خدا مرید موجود ست و مراد فانی ست

المريد يعمل للعوض والمراد لا يرى العمل بل يرى التوفيق والمنة

مرید عمل میکند از بهر عوض و مراد نمی بیند عمل را بلکه می بیند توفیق و منت را

المريد يعمل في سلوك السبيل والمراد قائم على نجم كل سبيل المريد

مرید عمل میکند در رفتن راه و مراد ایستاده است بر نجم هر راه مرید

ينظر بنور الله والمراد ينظر بالله المريد قائم بامر الله والمراد

می بیند بنور خدا و مراد می بیند بخدا مرید قائم است بامر خدا و مراد

قائم بفعل الله المريد يخالف هواه والمراد يتبرأ من ارادته و

قائم ست بفعل خدا مرید مخالف میشود هوای خود را و مراد بیزار میشود از ارادت خود و

مناه المريد يتقرب والمراد يقرب والمريد يحمى والمراد يدلل

آرزوی خود مرید نزدیک میشود بخدا و مراد نزدیک میشود و مرید پرهیز کنانیده میشود

وينعم ويهدى ويسقى المريد محفوظ والمراد يحفظ به المريد

و نعمت داده میشود و خورانیده میشود و رسیده میشود آرزو و مرید نگاه داشته شده است و مراد نگاه داشته میشود

في الترقي والمراد قد وصل وبلغ الى الرب الذي هو المرقي ونال

در بلندی شدن و مراد بتحقیق رسیده است و رسید بسوی خدا آنکه محل بر آمدن است و رسیده است

عنده كل طريف ونفيس ولطيف ونقي مجاز على كل طائع عابد

نزد او هر عجیب و نفیس و پاکیزه و صاف پسندیده است بر هر بندگی کننده عابد

متقرب بارتقي فصل ما المتصوف ومن الصوفي اما

نزدیک بخدا نیکوکار فصل چیست متصوف و کدام است صوفی اما

المتصوف فهو الذي يتكلف ان يكون صوفيا ويتوصل

متصوف پس کسیکه رنج میکشد اینکه باشد صوفی و میرسد

بجهده الى ان يكون صوفيا بانا تكلف وتقمص بطريقة القوم

بمشقت خود بسوی اینکه باشد صوفی پس رنج کشیده و پیراهن پوشید بر روش صوفیه

واخذ به يسمى متصوفا كما يقال لمن لبس القميص تقمص ولمن

و گرفت آنرا نامیده میشود متصوف چنانچه گفته میشود کسی که پوشید پیراهن تقمص لفظ التقمص

لبس الدراعة تدرع فيقال متقمص ومتدرع وكذلك يقال

پوشیده دراعه را لفظ تدرع و گفته میشود متقمص و متدرع و همچنان گفته میشود

لمن يتكلف الزهد متزهد فاذا انتهى في زهده وبلغ رفضت

هر کسی که رنج میکشد در زهد متزهد پس هرگاه منتهی شد در زهد خود و رسید و دشمن شد

الأشياء إليه وفني عنها فترك كل واحد منهما صاحبه

چیزهائے سوی او و فانی شود از آن پس ترک کرد هر یکے از ایشان یار خود را

فهذا سيد زاهد لو تأتيه الأشياء وهو لا يريدها ولا يبغضها

این هنگام زاهد است اگر آید او را چیزها و حال آنکه نمی خواهد آنها را و نه بغض میکند آنها را

بل يمتثل أمر الله فيها وينتظر فعل الله فيها فيسمى هذا متصوف

بلکه فرمانبرداری میکند در آن خدا را و انتظار میکند فعل خدا را در آن پس گفته میشود او را

وصوفي إذا اتصف بهذا المعنى فهو في الأصل صوفي على وزن

متصوف و صوفی وقتیکه موصوف میشود باین معنی پس آن لفظ در اصل صوفی است بر وزن

فوعل مأخوذ من المصافاة يعني عبدا صافاه الحق عز وجل ولهذا

فوعل ماخوذ است از مصافات یعنی بنده که پاک کرده است او را حق تعالی و همین معنی

قيل الصوفي من كان صافيا من آفات النفس خاليا من مذمومها

گفته میشود صوفی کسیکه باشد پاک از آفات نفس خالی از مذمومات آن

سالكا لحميد مذاهبه ملازما للحقائق غير ساكن بقلبه إلى أحد

رونده نیکو ترین مذهب است او را ملازم حقایق را که مایل نکرده آرام نگیرد بکسی

من الخلائق وقيل إن التصوف الصدق مع الحق وحسن الخلق

از خلایق و گویند که تصوف صدق با خدا است و نیکو کردن خلق

مع الخلق وأما الفرق بين المتصوف والصوفي فالمتصوف

با خلق خدا و اما فرق میان متصوف و صوفی آنست که متصوف

المبتدئ والصوفي المنتهي المتصوف الشارع في طريق الوصل

مبتدی است و صوفی منتهی متصوف شروع کننده است در راه وصل

والصوفي من قطع الطريق ووصل إلى من إليه القطع والوصل

و صوفی کسیکه بریده است راه را و رسیده است بسوی کسیکه او راست قطع و وصل

المتصوف يحمل والصوفي محمول المتصوف كل ثقيل

متصوف بردارنده است و صوفی برداشته است متصوف بار کرده شده است هر گران و

متصوف فيحمل حتى ذابت نفسه وزال هواه فتلاشت إرادته

مشقت را پس برداشته است تا آنکه گداخته نفس او و رفت هوای او و ناپدید شد خواهش او

وأمانيه فصار صافيا فسمي صوفيا فحمل فصار محمول القدر

و امیدهای او پس گشت پاک پس نامیده شد صوفی پس برداشته شد پس گشت بار کرده شده

كرة المشيئة مربي القدرة منبع العلوم والحكم بيت الأمن والفوز

گوی خواهش خدا تربیت کرده شده اسکے چشمه علمها و حکمتها خانه امن و رستگاری

كهف الأولياء والأبدال وموئلهم ومرجعهم ومتنفسهم و
پناه اولیا و ابدال و محل بازگشت و مرجع ایشان و محل دم گرفتن ایشان و
مستراحهم ومستقرهم إذ هو عين القلادة ودرة التاج منظر
محل جای راحت و جای ستنے ایشان تا که او گشت آفتاب گلوبند یعنی مهره نفیس گریبان قلاده و
الرب والمريد المتصوف المكابد لنفسه وهواه وشيطانه وخلق
پروردگار و مرید متصوف فریب دهنده بنفس خود را و هوا و شیطان خود را و خلق
ربه ودنياه وأخراه المتعبد لربه عز وجل بمفارقة الجهات الست
پروردگار خود را و دنیا و آخرت را عبادت کننده پروردگار خود را بجدا ساختن شش طرفها
والأشياء وترك العمل لها وموافقتها والقبول منها وتنقية
و همه چیزها و ترک کردن عمل را بجهت آن چیزها و نگهداشتن موافقت آنها و قبول کردن از آنها و پاک کردن
باطنه من الميل إليها والاشتغال بها فيخالف شيطانه ويترك
درون خود را از میل کردن بسوی آنها و مشغول گردیدن با آنها پس مخالفت میکند شیطان را و ترک کند
دنياه ويفارق أقرانه وسائر خلق ربه بحكمه عز وجل لطلب أخراه
دنیا را و مفارقت کند خویشان را و همه خلق خدا را بحکم پروردگار تعالی از جهت طلب آخرت
ثم يجاهد نفسه وهواه بأمر الله عز وجل فيفارق أخراه وما أعد
بعد در مجاهده اندازد نفس خود را و هوای آن را بحکم خدای تعالی پس مفارقت کند آخرت را و آنچه
الله عز وجل لأوليائه فيهما من جنة لرغبته في مولاه فيخرج
دوستان خود را در آنها از جنت از جهت رغبت او در مولای خود پس برآید
من الأكوان فيتصفى من الأحداث ويتجوهر لرب الأنام فتنقطع
از اکوان و صاف میشود از حوادث و میگردد پاک مر خدای خلق را پس جدا میشود
منه العلائق والأسباب والأهل والأولاد فتنسد عنه الجهات
از وی همه علاقها و اسباب و اهل و اولاد پس بسته میشود از وی همه جهات
وتنفتح في وجهه جهة الجهات وباب الأبواب وهو الرضى بقضاء
و گشاده میشود در روی او جانب همه جانبها و در همه درها و آن رضاست بقضای
رب الأنام ورب الأرباب ويعلم أنه يفعل العالم بما كان وما
پروردگار خلقها و پروردگار پروردگاران و میداند در آن عالم را بآنچه گذشت و آنچه آینده
هو آت والخبير بالسرائر والخفيات وما تجري به الجوارح وما
و خبردار است باسرار و چیزهای پنهانی و بچیزیکه حرکت داده میشوند بآن اعضاها و آنچه
تضمره القلوب والنيات ثم يفتح تجاه هذا الباب باب لكمى
پوشیده میدارد آن را دلها و نیت آن پس گشاده میشود برابر این درباب که نامیده میشود

۹۸۱

باب القربة الى الملك الديان ثم يرفع منه الى مجالس الانس ثم

در قربت بسوی پادشاهی که پاک جزا دهنده است پس بر کرده میشود ازو بسوی نشستگاه انس

يجلس على كرسي التوحيد ثم يرفع عنه الحجب فيدخل دار الفردانية

می نشیند بر کرسی توحید پس دور کرده میشود ازو پرده ها و می درآید در سرای یگانگی حق

ويكشف عنه الجلال والعظمة فاذا وقع بصره على الجلال والعظمة

و دور کرده میشود ازو جلال و عظمت پس چون می افتد چشم او بر جلال و عظمت

بقي بلا هو فانيا عن نفسه وصفاته عن حوله وقوته وحركته و

باقی می ماند بی هستی خود فانی از نفس خود و صفات خود از بازگشتن خود و قوت خود و حرکت خود

ارادته ومناه ودنياه واخراه فيصير كاناء بلور يرى ما فيه صافي

اراده خود و آرزوی خود و دنیای خود و آخرت خود پس میگردد مانند آوند بلور که هست از آب صافی

يتبين فيه الاشباح فلا يحكم عليه غير القدرة ولا يوجد غير الامر

ظاهر میشود درو چیزها پس حکم نمیکند برو چیزی غیر تقدیر حق و موجود نمیکند او را غیر حق

فهو فان عنه وعن حظه موجود لمولاه وامره لا يطلب خلوة لان

پس او فانی است از خود و از بهره خود موجود است برای مولای خود و امر او و نمیجوید تنهایی را زیرا ٩٨٢

الخلوة بالموجود فهو كالطفل لا ياكل حتى يطعم ولا يلبس حتى

خلوت موجود است از برای خداوند پس هیچ کودکیست که نمیخورد تا خورانیده میشود و نمیپوشد تا آنکه

يلبس فهو مستور مفوض يقلبهم ذات اليمين وذات الشمال

پوشانیده میشود پس او پوشیده است سپرده شده سیر کرده شده ... اصحاب کهف را طرف راست و چپ

الايت الا انه كان باين بين الخليقة بالجسمان باين عنهم بالافعال

مگر آنکه او موجود است و جدا است میان آفرینش حق بتن ... است از ایشان بکردار

والاعمال والسرائر والظواهر والضمائر والنيات في سمي صوفيا

و اعمال و اسرار و ظواهر و ضمایر و نیت ها پس نام کرده میشود

على معنى انه يصفى من التكدر بالخليقة والبريات وان شئت

بجهت معنی که او صاف میشود از تکدر بخلائق ... و اگر بخواهی

سميته بدلا من الابدال فهينا من الاعيان عارفا بنفسه ذره

نام میکنی او را بدل از ابدال حق و ... از ذاتها ... عارف بنفس خود و ...

الذي هو يحيي الاموات يخرج اولياءه من ظلمات النفوس والطباع

که او زنده کننده مردگان است که بر آرنده دوستان است از تاریکی نفسها و طبعها

والاهوية والضلالات الى ساحة الذكر والمعارف والعلوم و

و هواها و گمراهیها بسوی میدان ذکر و معرفتها و علمها و

الأسرار ونور القربة ثم الى نوره عز وجل الله نور السموات والارض

اسرار و نور قربت خدا [illegible] پس بسوی نور ذات الله نور آسمانها و زمین است

مثل نوره كمشكوة الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى

مثل نور [illegible] خدا ظاهر است [illegible] صفت نور خدا

النور فالله تعالى تولى اخراجهم من الظلمات الى النور وهو عز وجل

نور هدایت پس خدای تعالی [illegible] از تاریکی گمراهی بسوی نور هدایت و آن خدا

اطلعهم على ما اضمرت قلوب العباد وانطوت عليه النيات

واقف ساخت ایشان را [illegible] دلهای بندگان و [illegible] نیت ایشان

اذ جعلهم ربي جواسيس القلوب الامناء على السرائر والخفيات

زیرا که گردانید ایشان را پروردگار من جواسیس دلها و امینان بر سرهای نهان

وحرسهم من الاعداء في الخلوات والجلوات لا شيطان مضل

و نگاه داشت ایشان را از دشمنان در [illegible] نیست شیطان گمراه کننده

ولا هوى متبع يميل بهم الى الزلات قال الله عز وجل ان عبادي

و نه هوای نفس [illegible] گفت خدای تعالی بدرستی بندگان من

ليس لك عليهم سلطان ولا نفس امارة بالسوء ولا شهوة غالبة

نیست ترا ای شیطان [illegible] نیست ایشان را نفس فرماینده [illegible] و نه شهوت غالب

شنيعة تدعوه الى اللذات المردية في الدركات لتخرجه من اهل

[illegible] بسوی لذتها [illegible] در درکات دوزخ که برآرنده از اهل

السنة والجماعات ولهم من قائل كذلك لنصرف عنه السوء

سنت و جماعت [illegible] خدای عز و جل [illegible] ازو بدی و

والفحشاء انه من عبادنا المخلصين حرسهم ربي وقمع رعونات

ناسزا بدرستی او از جمله بندگان مخلصان است [illegible] پروردگار من [illegible]

نفوسهم وقهرها بسلطان الجبروت ثبتهم في مراتبهم ووفقهم

نفسهای ایشان و [illegible] ثابت کرد ایشان را در مرتبهای خود

للوفاء بشرطه بعد ان وفقهم

پس از آنکه توفیق داد ایشان را

للوفاء بالصدق في سيرهم وبالصبر في محل انقطاعهم واضطرارهم

به وفا کردن براستی در سیر ایشان [illegible] و صبر در مقام بریدن ایشان [illegible] ایشان

فادوا الفرائض وحفظوا الحدود وكانوا [illegible] المراتب [illegible]

پس ادا کردند فریضها را و نگاه داشتند حدها [illegible] و فرموده [illegible] مرتبها

فهذبوا وتقوا وادبوا وطهروا وطيبوا وفسحوا وذكوا و

پس پاکیزه کردند خود را و صاف کردند و ادب کردند و پاکی ... و فراخ کردند ... پاکیزه

شجعوا وعودوا فتمت لهم ولاية الله وتولاه الله ولي الذين

دلاوری کردند و عادت کردند پس تمام شد مر ایشان را ولایت خدا و دوستی او خدا دوست آنهاست

آمنوا وقوله وهو يتولى الصالحين لنقلوا من مراتبهم الى مالك

ایمان آوردند و قول او و او دوست دارد نیکوکاران را پس برده شدند از مرتبهای خود بسوی مالک

الملك فقربت لهم ذلك بين يديه فصار نجواهم كفاحا يناجونه

ملک پس نزدیک شد مر ایشان را آن نزد حق پیش خدا پس گشت راز ایشان روبرو راز گویند او را

بقلوبهم واسرارهم فاشتغلوا به عمن سواه وتاهوا عن نفوسهم و

بدلهای خود و سرهای خود پس مشغول شدند بحق از هر که سوای او و باز ماندند از نفسهای خود و

عن كل شيء هو رب كل شيء ومولاه فصيرهم في قبضته فيدبرهم

از هر چیز که او پروردگار هر چیز است و مولای او پس گردانید ایشان را در قبضه خود و تدبیر ایشان

بعقولهم ويجعلهم امناء لهم في قبضته وحصنه وحراسته

بعقلهای ایشان و گردانید ایشان را امینان در قبضه او و در حصن او و حراست او

يتنسمون روح القرب ويعيشون في فسحة التوحيد والرحمة

می بویند بوی نزدیکی خدا و زندگانی میکنند در میدان توحید و رحمت

فلا يشتغلون بشيء الا بما اذن لهم من الاعمال فاذا جاء وقت

پس مشغول نمیشوند بچیزی مگر بچیزی که اذن داده شد ایشان را از اعمال پس هرگاه که می آید وقت

عمل ابدانهم دون قلوبهم مصونة مع الحرس في تلك الاعمال لئلا تقصدهم

عمل بدنهای ایشان بدون دلهای ایشان پوشیده اند با پاسبانی در آن عملها تا قصد نکنند ایشان را

شياطينهم ونفوسهم واهواؤهم فتسلم اعمالهم من حظ الشياطين

شیاطین ایشان و نفسهای ایشان و هواهای ایشان پس سلامت میباشد عملهای ایشان از بهره شیاطین

وكمائن النفوس من الرياء والنفاق والعجب وطلب الاعواض والنظر

و بدیهای نفس از ریا و نفاق و عجب و طلب بدله و نظر

الى شيء من الاشياء والحول والقوة بل يرون جميع ذلك فضلا

بچیزی از چیزها و بازگشتن گناهان و قوت بلکه می بینند همه آنرا فضل

من الله وتوفيقا من الله تعالى ومنهم بتوفيقه كسبا لا اجر جو

از خدا و توفیق از خدا ... توفیق داد ... کسب ... اجر

هذا باب العقيدة من سنن الهدى لمن يريدون بعد اداء ذلك

این اعتقاد از راه سنتهای هدایت پس هر که آورد ... بعد از ادا کردن آن

الاوامر وفراغ تلك الاعمال الى مراتبهم التي الزموها فو تفقهوا بها

وحفظوها بالقلوب والضمائر وقد ينقلون الى حالة بعد ان

جعلوا الامناء وخوطبوا كلوا عليهم بالانفراد في حالته انك

اليوم لدينا مكين امين فلا يحتاجون فيها الى اذن لانهم صاروا

كالمفوض اليهم امورهم في قضيتها حيث ما هو في شيء من

امورهم يحققه قول النبي صلى الله عليه وسلم فيما يحكيه عن جبريل عليه السلام

عن الله عز وجل انه قال ما تقرب الي عبدي بمثل اداء ما افترضت

۹۸۵ وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه

وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي يبصر

وبي ينطق وبي يعقل وبي يبطش فهذا الخبر قد ذكرناه في مواضع

من هذا الكتاب لانه اصل في هذا المقام فيمتلئ قلب هذا

العبد بحب الله عز وجل ونوره وعلمه والمعرفة به فلا يسع

غير ذلك الا ترى الى قوله صلى الله عليه وسلم من احب ان ينظر الى رجل

يحب الله بكل قلبه فلينظر الى سالم مولى ابي حذيفة رضي الله عنه ظاهره

متحرك متصرف بفعل الله تعالى وباطنه مملوء بالله عز وجل

ثم قال موسى عليه السلام يا رب اين اطلبك قال يا موسى ليس
بيت يسعني واي مكان يحملني فان اردت ان تعلم اين انا فا
في قلب التارك الورع العفيف فالتارك هو الذي يترك الجهد
وفيه بقية ثم من عليه ربه فودعه مواتاته ثم عشقا
بالنفس الى شيء سوى مولاه فان قيل فما تلك المنة التي من بها
ربه عليه وذلك انه عمر بجهد اقدامه في المشية على شريطة الزهد
هائما بالسعي وحرسها فلما وفاه بالشرط ولم يبغ عملا وخرج له عن ذلك
وحفظه ذلك شكرا ونقله منها الى الملك الجبروت ليقوم بجسم
نفسه ثم رمى بها بسلطان الجبروت حتى ذلت وخضعت ثم نقله
منها الى الملك السلطان ليهذب فذاك ثبت الملك العدل الذي في نفسه
فهي اصلها تلك الشهوات قد صابت عدة ثانية فيها ثم نقله
منها الى ملك الجلال والقدرة ثم نقله منها الى ملك الجمال ليسقي
ثم نقله الى ملك العظمة فطهرهم ثم الى ملك الهيبة فطيبت ثم
الى ملك البهجة فوسع ثم الى ملك الهيبة فزكى ثم الى ملك الرحمة
ثم طلبنا وقوي ليستقر ثم الى ملك الفردية فشوقا الطلب بعدنا له

٩٨٦

والروح تجمعه وتكثيفه والمحبة تقويه والشوق يدنيه والمشاهدة

[illegible]

تؤديه إليه والجواد العزيز يقبله فيقربه ثم يدنيه ثم

[illegible]

ثم يؤديه ثم يناجيه ثم يبسطه ثم يقبضه عليه وأين ما

[illegible]

[illegible] في كل مكان وفي كل حال لربه دان يهوى في

[illegible]

قبضته وأمان من أمنائه على أسراره وما يؤديه من ربه إلى

[illegible]

خلقه فإذا صار إلى هذا المحل فقد انقطعت الصفات وانقطع الكلام

[illegible]

والعبارات فهذا هو منتهى العقول والقلوب وغاية ما تبلغ

[illegible]

مقامات الأولياء إليه وما وراء ذلك مختص بالأنبياء والرسل

[illegible]

عليهم السلام لأن نهاية الولي بداية النبي على الجميع صلوات

[illegible]

الله وتحياته ورأفته ورحمته والفرق بين النبوة والولاية

[illegible]

أن النبوة كلام ينفصل من الله تعالى ووحي معه روح من الله

[illegible]

فيقضي الوحي ويختمه بالروح منه تعالى بقبوله فيقبله هذا هو

[illegible]

الذي يلزم تصديقه ومن رده فهو كافر لأنه راد لكلام الله

[illegible]

عز وجل وأما الولاية فهي لمن تولى الله عز وجل حديثه على طريق

[illegible]

الإلهام فأوصله إليه فله الحديث فينفصل ذلك الحديث [illegible]

[illegible]

الله على لسان الحق معه السكينة تتلقاه السكينة التي في قلبه

فيقبله وتسكن اليه فالكلام للانبياء والحديث للاولياء فمن رد

الكلام كفر لانه رد على الله كلامه ووحيه ومن رد الحديث لم يكفر

بل يخيب ويصير وبالا عليه ويبهت قلبه لانه رد على الحق ما جاء به

تحفة الله تعالى من علم الله في نفسه فاودعه الحق ويجعله مودعا للقلب

لان الحديث ما ظهر من علمه الذي يبدي في وقت الشدة فيجري علينا في النفس كالبرق

انما يقع ذلك الحديث بخبر من الله لهذا العبد فيمضي مع الحق الهم فاذا يشغله

القلب بالسكينة باب فيما يجب على المبتدي في هذه الطريقة اولا وما يجب

عليه من الادب مع الشيخ ثانيا وما يجب على الشيخ في تاديب المريد فالذي ۹۸۸

يجب على المبتدي في هذه الطريقة الاعتقاد الصحيح الذي هو الاساس

فيكون على عقيدة السلف الصالح اهل السنة القديمة سنة الانبياء

والمرسلين والصحابة والتابعين والاولياء والصديقين على ما

تقدم ذكره وشرحه في اثناء الكتاب وعليه بالتمسك بالكتاب

والسنة والعمل بهما امرا ونهيا اصلا وفرعا فيجعلهما جناحيه

يطير بهما في الطريق الواصل الى الله عز وجل ثم الصدق ثم الاجتهاد

حتى يجد هداية والإرشاد إليه والدليل وقائداً يقوده ثم

تا آنکه دریابد هدایت و رهنمایی را و دلیل را و کشنده را که میکشد او را بسوی حق پس

مؤنساً يؤنسه ومستراحاً يستريح إليه في حالة إعيائه وتعبه

مونسی که الفت گیرد و راحتی که راحت دهنده گردد در حالت ماندگی او و رنج او

وظلمته عند ثوران شهواته ولذاته وهمات نفسه ودعاة المنى

و تاریکی او وقت شوریدن شهوتها و لذتها و صفات ذمیمه نفس و میل او بسوی آرزوها

وتبعه المجبول على الانبساط والتوقف عن السير في الطريق قال الله

و طبیعت که پیدا کرده شده است بر بازماندن و ایستادن از رفتن در راه حق فرمود خدا تعالی

عز وجل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال الحكيم

و کسانیکه جهد کردند و طلب بما هر آینه تحقیق بنمائیم ایشان را راههای وصول خود و گفت حکیم

من طلب وجد وجد فبالاعتقاد يحصل له علم الحقيقة و

هر که جست و جهد کرد دریافت پس با اعتقاد حاصل میشود او را علم حقیقت

بالاجتهاد يتحقق له سلوك الطريقة ثم يجب عليه أن يخلص

و بکوشش حاصل میشود او را رفتن راه طریقت پس واجب است بر وی اینکه خالص کند

مع الله عز وجل عهداً بأن لا يرفع قدماً في طريقه إليه ولا يضعها

با خدا تعالی عهد را باینکه برندارد قدمی در راه او و بر زمین ننهد آنها را

إلا بالله ما لم يصل إلى الله فلا ينصرف عن قصده بملامة مليم

مگر بخدا تا که نرسیده است بخدا پس برنگردد از مقصد خود بملامت ملامت کننده

لأن الصادق لا يرجع ولا بوجود كرامة فلا يقف معها ويرضى

زیرا که صادق باز نمیگردد و باز نگردد بوجود کرامت پس نه ایستد با آن و راضی شود

بها عن الله عز وجل عوضاً إذ هي حجابه عن ربه ما لم يصل إليه

بآن کرامت از روی عوض از خدا تعالی زیرا که آن کرامت حجاب اوست از پروردگار او تا رسیدن او

عز وجل فإذا حصل الوصول لا تضره الكرامات إذ هي من باب

بسوی خدا پس هرگاه حاصل شد رسیدن ضرر نمیکند او را کرامات زیرا که این از باب

القدرة وثمراتها وعلاماتها ووصوله إلى الحق عز وجل من

قدرت است و ثمرها و نشانیهای اوست و رسیدن او بحق تعالی از

القدرة فلا ينقص الشيء نفسه وكيف وقد يصير هو نفسه

قدرت است پس کم نشکند چیزی ذات خود را و چگونه ضرر کند و حال آنکه میگردد آن ولی این زمان

قدرة في الأرض وخرق عادة وكلامه حكمة بالغة من بعد

قدرت الهی در زمین و خرق عادات و کلام او حکمت بکمال رسنده از پس

جهل وعجمة وبلادة وتصور حركاته وسكناته وتصاريف

جهل وی و کنکی و کند طبعی و تصور بهم رسانیدن حرکات و سکنات او و تصرفهای او

عبدة لم تعتبرها وأفعال الله تجري فيه وعليه مما يبهر

بنده از پند گیرنده شد و افعال خدا روان میشوند در وی و بروی که عاجز و حیران میکنند

العقول لمن قد يؤمر حينئذ بطلب الكرامة فيهلك عليه

عقلها را کسی که امر کرده میشود این هنگام بطلب کرامت در فرو کرده میشود بنده او

ويتحقق عنده أن ذهابه وهلاكه في ترك الطلب ومخالفة

و تحقیق میشود نزد او که هلاک او و خرابی او در ترک طلب و مخالفت

هذا الأمر ثباته وبقاءه وعبادته وقربته ومرضات ربه

این امر است و ثبات و بقاء او و عبادت و تقرب و خوشنودی پروردگار او

ودنوه منه وزيادة محبة ربه له في طلبها وامتثال الأمر

و نزدیکی او از و زیادت محبت پروردگار او در طلب او و فرمانبرداری امر

فيها فكيف تضره الكرامة حينئذ إنه يكون ذلك بينه و

در آن پس چگونه ضرر کند او را کرامت این هنگام باشد آن طلب میان او و

بين ربه عز وجل ولا يظهره لأحد من العوام إلا أن يغلب

میان پروردگار او و ظاهر نکند آنرا به هیچ یکی از عوام مگر آنکه غلبه کند بر وی

ظهوره لأن من شرط الولاية كتمان الكرامات ومن شرط

ظهور او زیرا که از شرط ولایت پوشیدگی کرامتها است و از شرط ٩٩٠

النبوة والرسالة إظهار المعجزات ليقع بذلك الفرق بين النبوة

نبوت و رسالت اظهار معجزات است تا واقع شود بآن فرق میان نبوت

والولاية ولا ينبغي له أن يعرج في أوطان التقصير ولا يخالط

و ولایت و سزاوار نیست او را که بالا رود در جایهای تقصیر و نه مخالطت

المقصرين والبطالين أنا ... وقال أعداء الأعمال والتكاليف

تقصیر کنندگان را و بطالان را که فرزندان ... و قال دشمنان اعمال و تکالیف اند

المدعين للإسلام والإيمان الذين قال الله عز وجل في حقهم

دعوی کننده اسلام و ایمان آنانکه فرموده خدای تعالی در حق ایشان

يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله أن

ای آنها که ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی که نمیکنید بزرگست از روی گناه نزد خدای تعالی که

تقولوا ما لا تفعلون وقال في أخيها أتأمرون الناس بالبر وتنسون

بگوئید چیزی که نمیکنید و فرموده تعالی در آیه دیگر آیا میفرمائید مردم را به نیکی و فراموش

٥

أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون وينبغي له أن لا

نفسهای خود را وحال آنکه شما میخوانید کتاب را آیا نمی فهمید وسزاوار است مستفید را که

يضن ببذل المجهود ولا يبخل بالموجود خوفا أن لا ينال مثله الا بطاء

بخیل نکند بصرف کردن چیزیکه امکان یافته شده ست وبخل نکند بموجود از بیم خوف که نرسد او را مثل او برای

والتسويف ويقطع في نفسه وقلبه علما بأن الله لم يخلق قلبا له في

دیر خوردن وقطع کند ویقین ... در نفس خود ودر دل خود از روی دانش که خدا ایجاد نیا فریده ست

الف للمؤمن قلبا إلا ببذل المجهود وينبغي له أن يرضى بالذل الدائم

... گذشته ... بجز ... آسان رسیده وسزاوار است که راضی شود بخواری دائمی

وتحري بأن النصيب في الجوع الدائم والخمول وعدم النائلة وتقديم بعضهم

وحصه ... نصیب ... گرسنگی دائمی ... وعدم ... ودر ... مقدم کردن امثال

وأشكاله وأقرانه عليه في الإكرام والعطاء والتقريب عند الشيوخ

... همسایان ... بر خود در اکرام ... وعطاء ... ونزدیک شدن نزد شیوخ

ومجالس العلماء فيتوهم الجماعة يسعون والكل أعزاء ونصيبه

ومجلس ها ... عالمان ... تمام جماعه ... شوند وهمه با عزت باشند ونصیب او

الذل ويعز الجميع ويكون يستعذب لنفسه الذل ويجعله نصيبه

خواری وعزت وهمه ... باشد ... نفس خود خواری ... خود ... را بهره

ومن لم يرض بهذا ويوطن نفسه عليه فلا يكاد أن يقبل عليه

وکسیکه ... نباشد ... نفس خود را بر ... نزدیک است که ... بر او

ويجيء منه شيء فالنجاح الكلي والفلاح فيما ذكرنا فينبغي له أن

وبیاید از وی ... پس ... تمام ورسیدن ... مقصود در چیز ... که ذکر کردیم ما وسزاوار است

لا ينتظر من أمر مطلوبا سوى المغفرة لما سلف من الذنوب والعصمة

منتظر نباشد ... مطلوب ... غیر آمرزش از آنچه گذشته ست از گناهان ونگاه داشتن

فيما يأتي من الله هو والتوفيق لما يحبه من الطاعات ووصوله

در آنچه می آید ... وتوفیق ... را که دوست دارد آنرا ... از طاعت ورسیدن او را

إليه من القربات ثم الرضا عنه في الحركات والسكنات والتحبب

بسوی ... طلب کند رضا را از وی در حرکات وسکنات ودوستی

إلى الشيوخ من الأولياء والأبدال إذ ذلك سبب لدخوله في زمرة

بسوی شیوخ از اولیا وابدال ... سبب ... در آمدن او در گروه

الأحباب ذوي العقول والألباب الذين عقلوا من رب الأرباب

دوستان ودوستی العقول وذوی الالباب آنانکه عقل ... از پروردگار

اطلعوا على العبر والآيات فصفت حينئذ القلوب والضمائر
واقف شده اند بر عبرتها و آیتها پس صافی شده است این زمان دلها و ضمیرها
والنيات فهذا الذي ذكرنا صفة المريد فما لم يتجرد قلبه عن
و نیتها پس اینهمه که ذکر کردیم آنرا صفت مرید است پس تا مجرد نشود دل او از
جميع الطلبات والمآرب وينتفي عن غير ما ذكرنا من الحوائج والمطالب
جمیع مطلبها و آرزوها و صاف نشود از غیر آنچه یاد کردیم از حاجتها و مطلبها
لا يكون مريدا على نعت الاستحقاق فصل وأما آدابه مع الشيخ
نباشد مرید بر صفتی که سزاوار این نام باشد و اما ادب او با شیخ
فالواجب عليه ترك مخالفة شيخه في الظاهر وترك الاعتراض عليه
پس واجب بر مرید ترک مخالفت شیخ ست در ظاهر و ترک اعتراض بر وی
في الباطن فصاحب العصيان بظاهره تارك لأدبه وصاحب الاعتراض
در باطن پس اهل گناه بظاهر ترک کننده است ادب را و صاحب اعتراض
بسره متعرض لعطبه بل يكون خصما على نفسه لشيخه أبدا يكف
بسر خود هلاک شده افتادن است بلکه باشد دشمن بر نفس خود از جهت پیر خود همیشه باز دارد
نفسه ويزجرها عن مخالفته ظاهرا وباطنا ويكثر قراءة قوله
خود را و زجر کند او را از مخالفت پیر بظاهر و باطن و زیاده کند قرائت قول الله تعالی
عز وجل ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل
پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را آنانکه پیشی گرفته اند با ایمان و مگردان
في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم وإذا ظهر له من
در دلهای ما حقد مر کسانی را که ایمان آورده اند پروردگارا تو مهربان رحیمی و اگر ظاهر شود
الشيخ ما يكره في الشرع استخبره عن ذلك بضرب المثل والإشارة
از شیخ آنچه مکروه است در شریعت خبر دهد او را از این بضرب مثل و اشارة
ولا يصرح به لئلا ينفر به عليه وإن رأى فيه عيبا من العيوب
و تصریح نکند تا در نفرت نیارد پیر را بر خود و اگر ببیند در وی عیبی از عیبها
ستره عليه ويعود بالتهمة على نفسه ويتأول للشيخ في الشرع فإن
پوشیده دارد آنرا و باز گردد به تهمت بر نفس خود و تاویل کند برای شیخ در شرع پس
لم يجد له عذرا في الشرع استغفر للشيخ ودعا له بالتوفيق والعلم
اگر نیابد برای او عذری در شرع استغفار کند برای شیخ و دعا کند او را بتوفیق و علم
والتيقظ والعصمة والحفظ ولا يعتقد فيه العصمة ولا يخبر أحدا به
و بیداری و نگاهداری و اعتقاد نکند در عصمت او و خبر نکند کسی را

وإذا رجع إليه يوماً آخر أو ساعة أخرى يعتقد أن ذلك قد زال

و چون رجوع کند مرید بسوی شیخ روز دیگر یا ساعت دیگر اعتقاد کند که این عیب هر آینه بر طرف شده

وأن الشيخ قد نقل منه إلى ما هو أعلى رتبة ولم يتم عليه وإنما

و اینکه شیخ هر آینه نقل کرده از آن بسوی آنچه او بلند است از روی مرتبه و تمام نکرده است بر وی و جز این

كان ذلك غفلة وحجاباً وفصلاً بين الحالين لأن لكل حالين فصلاً

بود این نیست مگر از روی غفلت و حجاب شده و جدائی میان دو حال زیرا که در میان هر دو حال جدائی

ورجوعاً إلى رخص الشرع والإباحة وترك العزيمة والأشد كالعيد

و بازگشت است بسوی رخصتهای شرع و اباحت و بسوی ترک عزیمت و عملهای سخت چنانکه عید

بين الرمضانين والمنزلة بين المنزلتين انتهاء الحالة الأولى والقيام

میان دو رمضان است و منزل میان دو منزل است تمامی حالت اول است و ایستادن

على عتبة الحالة الثانية والانتقال من ولاية إلى أخرى وخلع خلعة

بر آستانه حالت دوم است و منتقل شدن است از ولایت بسوی ولایت دیگر و کشیدن

ولاية ولبس خلعة ولاية أخرى التي هي الأعلى والأشرف والأبهر

ولایتی است و پوشیدن خلعت ولایت دیگر که آن بلندتر است و بلند تر است و روشن تر

كل يوم في مزيد قرب من الله عز وجل فإذا غضب الشيخ عليه أو عبس في

هر روز در زیادتی قرب است از خدای تعالی و هرگاه غضب کرد شیخ و ترشی ظهور کرد در

وجهه أو ظهر منه نوع إعراض عنه لم ينقطع عنه بل يفتش باطنه

روی او یا ظاهر شد از وی نوعی چشم پوشیدن از وی قطع نکند از وی بلکه تفتیش کند باطن او را

وما جرى منه من سوء الأدب في حق الشيخ أو التفريط فيما يعود إلى

و آنچه روان شد از وی از بی ادبی در حق شیخ یا تقصیر در چیزی که راجع است بسوی

أمر الله عز وجل من ترك امتثال الأمر وارتكاب النهي فليستغفر ربه

فرموده خدا از ترک فرمانبرداری و ارتکاب نهی پس استغفار کند پروردگار خود را

عز وجل وليتب إليه ويعزم على ترك المعاودة إليه ثم يعتذر إلى

و توبه کند بسوی او و عزم کند بر ترک بازگشتن بسوی او پس عذر کند بسوی

الشيخ ويتذلل له ويتملقه ويتحبب إليه بترك المخالفة له في

شیخ و خوار کند خود را و چاپلوسی کند او را و دوست شود با او بترک مخالفت او را در

المستقبل ويديم على الموافقة له ويواظب عليها فيجعله وسيلة

زمان آینده و دوام کند بر موافقت با او ... بر وی پس گرداند او را وسیله

وواسطة بينه وبين ربه عز وجل وطريقاً وسبباً يتوصل به إليه

و واسطه میان خود و میان پروردگار عز و جل و راه و سبب که برسد با و بسوی او

كمن يريد الدخول على ملك ولا معرفة له به فإنه لا بد له من أن يصاحب
حاجبا من حجابه أو واحدا من حواشيه وخواصه ليبصره بسياسة
الملك وآدابه وعاداته ويتعلم الأدب بين يديه والمخاطبة له وما يصلح
له من الهدايا والطرائف مما ليس مثلها في خزائنه ومما يؤثر الأسكنا
فليأت ليبتدر من بابه ولا يتسلق من ورائه من غير بابه فيلام ويهان
ولا يبلغ الغرض من الملك المقصود منه ولكن إذا دهشه لا بد
له من تابك كرومته ومن يأخذ بيده فيقعده موضع مثله ولينبه
إليه بذلك لئلا يتطرق إليه المهانة ولا يشار إليه بسوء الأدب
والحماقة وليتحقق بأن الله عز وجل أجرى العادة بأن يكون في الأرض
شيخ ومريد صاحب ومصحوب تابع ومتبوع من لدن آدم إلى أن
تقوم الساعة ألا ترى إلى آدم عليه السلام لما خلقه الله تعالى علمه
الأسماء كلها وافتتح الأمر به فجعله كالتلميذ مع الأستاذ والمريد
مع الشيخ وقال له يا آدم هذا فرس وهذا بغل وهذا حمار حتى علمه
قصعة وقصيعة ثم لما فرغ من تعليمه وتهذيبه جعله أستاذا
معلما لأبنائه حكيما وكساه أنوار الجلال والحلي وتوجه منطقه وأعلمه

على كرسي في الجنة وأقام الملائكة حوله صفوفاً فقال يا آدم أنبئهم

بر کرسی در بهشت و استاده کرد فرشتگان را گرد او صف صف پس گفت ای آدم خبر دار ساز

بأسمائهم بعد أن ظهر عجزهم وعدم علمهم بذلك وقولهم سبحانك

ایشان را بنامهای ایشان پس از آنکه ظاهر شد عجز و نادانستن ایشان بآن و پس از گفتن ایشان پاکیست ترا

لا علم لنا إلا ما علمتنا فصارت الملائكة تلامذة لآدم وآدم

نیست دانش ما را مگر آنچه آموختی ما را پس گشتند فرشتگان شاگرد آدم علیه السلام و آدم

شيخهم فأنبأهم بأسماء الأشياء كلها على ما شهد به القرآن فظهر

شیخ ایشان پس خبردار کرد ایشان را بنامهای چیزها همه بر آنچه گواهی داده بآن قرآن پس ظاهر شد

فضله عليه السلام عليهم فصار أفضلهم وأشرفهم عند الله وعندهم

فضل او علیه السلام بر ایشان پس گشت افضل ایشان و اشرف ایشان نزد خدا و نزد ایشان

فصار متبوعهم وهم تابعون له صلوات الله عليه فلما جرى

پس گشت متبوع ایشان و ایشان تابع او و درود خدا بر وی پس چون روان شد

ما جرى من أكل الشجرة والخروج من الجنة والانتقال إلى حالة أخرى في

آنچه روان شد از خوردن درخت و برآمدن از بهشت و نقل کردن بسوی حالت دیگر و

منزل غيره الذي لم يعط علمه ولم يستوطنه بعد ولا جرى ذلك في

منزل اول که نداده شده بود او را دانش او و وطن نگرفته بود تا هنوز و نگذشته بود آن منزل در

خلده ولا ظن أنه سيسار به إليه فلما وصل إلى المنزل فجال في

دل او و نه گمان این داشت که سیر کنانیده شود بسوی او پس هرگاه رسید بمنزل و در رفتار کرد در

الأرض استوحش منها ورأى فيها ما لم يكن رآه من قبل فأتى عليه

زمین وحشت رسید از آن و دید در زمین آنچه ندیده بود پیش از این پس انداخته شد بر او

الجوع والعطش والحرقة والقبض ما لم يعهده من قبل فاحتاج إلى

گرسنگی و تشنگی و سوزش و قبض که ندانسته بود او را پیش از این پس محتاج شد حضرت آدم بسوی

معلم ومرشد وأستاذ ودليل فيما دهي به فبعث الله تعالى

معلم و مرشد و استاد و دلیل در آنچه رسید به او پس فرستاد خدای تعالی

جبرئيل عليه السلام فآنسه وعرفه ما أشكل عليه من أمر المنزل و

جبرائیل علیه السلام را پس الفت کرد با او و شناسانید او را آنچه دشوار بود بروی از کار منزل و داد

أعطاه الحنطة فأمره فبذرها ثم أمره فحصدها ثم أمره فداسها

داد او را گندم پس امر کرد او را پس تخم ساخت او را پس امر کرد پس درود پس امر کرد

ثم أمره فطحنها وهيأ له أسبابها ثم أمره بالخبز فخبز ثم أمره

پس امر کرد او را پس آرد کرد او را و مهیا کرد او را اسباب آن پس امر کرد بنان پختن پس نان پخت

٩٩٦

بالأكل فأكل ثم لما طلب الطعام الخروج من المعدة تحيّر ولم يعلم

بخوردن پس خورد پس هرگاه طلب کرد طعام برآمدن از معده حیران شد و ندانست

بالصنع احتاج إلى التعليم أيضاً فعلّمه كيف يتغوّط وكيف يتطهّر

برآوردن آن محتاج شد بسوی آموختن نیز پس آموخت او را کیفیت قضای حاجت و کیفیت پاکی

وكيف يعبد الله تعالى في المنزل فعلّمه كيف يتوصّل إلى بياض

و کیفیت عبادت خدا تعالی در منزل خود و آموخت او را که چگونه رساند بسوی سفیدی

جسده الذي قد حال لونه من البياض والإشراق إلى السواد والظلمة

جسم خود که بود آنکه گردیده بود رنگ او از سفید و درخشانی بسوی سیاهی و تاریکی

فأمره بصيام أيام البيض من الشهر الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر

پس امر کرد او را به روزه ایام البیض از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فعاد لونه إلى البياض وعلّمه غير ذلك من العلوم والآداب فصار

پس باز گشت رنگ او بسوی سفیدی و آموخت او را جز این از علمها و ادبها پس گشت

آدم عليه السلام تلميذاً لجبرئيل وجبرئيل معلّمه وأستاذه وشيخه بعد أن كان

آدم شاگرد جبرئیل و جبرئیل معلم او و استاد او و پیر او پس از آنکه بود

آدم شيخه والملائكة أجمع وتلاميذهم وأعلمهم كل ذلك لتغيّر

آدم پیر او و پیر همه ملائکه و شاگردان ایشان و داناتر از آنان این همه از جهت تغیر

الحالة والانتقال من منزل إلى آخر ثم هكذا جرى التعلّم شيئاً فشيئاً لبني آدم

حال بود با آن آدم و نقل کردن از جای بجای دیگر پس همچنین جاری شد آموختن

من أبيه آدم عليه السلام لأولاده منه وكذلك نوح النبي عليه السلام علّم أولاده و

از پدر خود آدم پس اولاد او و همچنین نوح پیغمبر آموخت اولاد خود را

إبراهيم عليه السلام علّم أولاده قال الله تعالى ووصّى بها إبراهيم بنيه

ابراهیم آموخت اولاد خود را فرمود خدا تعالی و وصیت کرد ابراهیم اولاد خود را

ويعقوب بأن أمرهم وعلّمهم وكذلك موسى وهارون علّما أولادهما

و یعقوب نیز فرمود ایشان را و آموخت و همچنین موسی و هارون آموختند اولاد خود را

وبني إسرائيل وعيسى علّم الحواريين ثم إن جبرئيل علّم نبيّنا صلى الله عليه وسلم

و بنی اسرائیل و عیسی آموخت حواریان را پس جبرئیل آموخت پیغمبر ما را

الوضوء والصلاة ووصّاه بالسواك وهو قوله صلى الله عليه وسلم وصّاني

وضو کردن و نماز کردن و وصیت کرد او را به مسواک و آن قول آنحضرت است وصیت کرد مرا

بالسواك وقوله صلى الله عليه وسلم ما زال جبرئيل يوصيني بالسواك حتى خشيت أن يدردني

به مسواک و قول او صلی الله علیه وسلم همیشه جبرئیل وصیت کرد مرا به مسواک تا آنکه ترسیدم

وصلى بي جبريل عليه السلام عند البيت مرتين فصلى بي الظهر
حين زالت الشمس الحديث الى آخره فقد تقدم ذكره ثم تعلمت
الصحابة منه صلى الله عليه وسلم ثم التابعون منهم على اجمعهم السلام ثم تابعوا
التابعين منهم قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فما من نبي ولا ولي
صاحب يهتدي بهداه ويقتفي اثره ويتبع مذهبه ويهدي
هديه ثم يخلفه مكانه ويقوم مقامه كموسى بن عمران وغلامه
وابن اخته يوشع بن نون عليه السلام والحواريين مع عيسى عم و
ابي بكر وعمر رض مع النبي صلى الله عليه وسلم وكذلك عثمان وعلي رض وسائر الصحابة
ثم وما زالت الاولياء والصديقون والابدال كذلك من بين
استاذ وتلميذ كالحسن البصري وتلميذه عتبة بن الغلام و
سري السقطي وغلامه وابن اخته ابي القاسم الجنيد وغيرهم مما
يطول شرحه فانما مشايخهم الطريق الى الله عز وجل والادلاء عليه و
الباب الذي يدخل منه اليه فلا بد لكل مريد لله عز وجل من شيخ
على ما بينا لا على التقليد والذين لا يجوزون ان يصطفي الله عبدا
من عباده فيتولى تربيته فجراءته من الشيطان ونفاق

النفس والهوى كابراهيم النبي صلى الله عليه ونبينا محمد صلوات الله عليه

وسلامه وادنى القرب نفر من الاولياء وغيرهم فلا ننكر الا انا

بينا ما هو الاغلب والاكثر والاسلم والاحسن فلا ينبغي له ان

ينقطع عن الشيخ حتى يستغني عنه بالوصول الى ربه عز وجل

فيتولى تبارك وتعالى تربيته وتهذيبه ويوقفه على معاني

اشياء خفيت على الشيخ ويلهمه اشياء من الاعمال ويامره و

ينهاه وتارة يبسطه ويقبضه ويغنيه ويفقره ويلقنه ويطلعه

على اقسامه فما يستولى امره اليه فيستغني بربه عن غيره بل لا

يتفرغ لغيره ولا يسعه الا مراعاة الادب لربه ومحافظة خدمته

وحرمته وتوقيره فحينئذ ينقطع عن الشيخ قطعا وربما حرم عليه

المراد الى الشيخ الا عن ضرورة وسبب الا ما يتفق مجيء الشيخ اليه

او الملاقاة له في طريق او مسافة قدرا ولا يكون قصدا كل ذلك

يحفظ الحال لاستغنائه بالرب وغيرته على الحال وملازمتها

وشفقة من الله والمفارقة لها والعقوبة بذلك وذلك ان

الحكم يجمع المريد والشيخ ولتحمهما والاحوال تفرق بينهما

۹۹۸

لانها قدر والقدر غيب فهي فعل الرب عز وجل والله تعالى في

زیرا کہ احوال مقدر اند و از ل فرا خور استعداد ہر کس و آنجا کسب و عمل نیست پس این کار حق و سبحانہ

كل يوم هو في شأن في تقديم وتأخير وتبديل وتغيير وولاية

ہر روز در کاریست و در پیش کردن و پس انداختن و تبدیل و تغییر و ولایت

وعزل واغناء وافقار واعزاز واذلال يسوق المقادير الى

و معزولی و غنا دادن و فقر دادن و عزت دادن و ذلت دادن میراند مقدرات را بسوی

المواقيت لا يدري ذلك ولا ينضبط لاحد من الخلق بل مظلم

اوقات

وبحر لجي وبر شاسع لا يحيط بشيء من ذلك الا الله عز وجل

و دریا

ومن يطلعه الله تعالى عليه من رسله وانبيائه وخواص اوليائه

و کسیکہ

فالاثنان من الاولياء لا يتفقان في طريق بعد دخولهما في الحالة

پس دو کس از اولیا متفق نمیشوند در طریق پس از در آمدن ایشان در حالتیکہ

التي هي القدر والفعل فما يصنع المريد بالشيخ وطريقهما مختلفة

مقدر است و فعل حق است پس چہ کند مرید بشیخ و حالانکہ راه ایشان مختلف است

فالشيخ يسير به الى جهة والمريد الى اخرى فقد خولفت بينهما وتوجههما

پس شیخ میبرد او را بسوی جہتی و مرید را بسوی دیگر جہت پس تحقیق مخالفت کرده شد

فانى لهما الصحبة والاجتماع والائتلاف بعد ذلك

و روہا ایشان پس کجاست ایشان را صحبت و اجتماع و الفت و دوریست این اجتماع

جدا فان اتفق فهو نادر شاذ لا التفات اليه ولا معول عليه

یقین پس اگر اتفاق شود پس نادر و شاذ است نیست التفات باو و نیست اعتماد باو

اذ الاغلب ما قد انكشف وظهر وبان فصلوات الله على الشيخ و

زیرا کہ غالب است آنچہ کشف شد و ظاہر شد پس رحمت است خدا را بر این شیخ و

على المريد الصادق الذي اذا بلغ به الى حالة استغنى فيها بربه

بر مرید صادق کہ چون رسید بسوی حالتی کہ بی نیاز شود در آن بپروردگار

تبارك وتعالى عن الشيخ الا في وقت وعن آداب المريدين لا يتكلم

تبارک و تعالی از شیخ مگر وقتی و از آداب مریدان است کہ نگوید

بين يدي شيخه الا في حالة الضرورة وان لا يظهر شيئا من

در پیش شیخ مگر در حالت ضرورة و آنکہ ظاہر نکند چیزی را از

نفسه بين يديه ولا ينبغي له ان يبسط سجادته بين يدي
نفس خود پیش او و سزاوار نیست او را که گسترد سجاده خود را در پیش
الشيخ الا في وقت اداء الصلوة فاذا فرغ من صلاته طوى
شیخ مگر در وقت ادای نماز پس هرگاه فارغ شود از نماز خود بر پیچد
سجادته في الحال ويكون متهيئا لخدمة شيخه ومن هو قاعد
سجاده خود را فی الفور و باشد آماده برای خدمت شیخ و کسی که نشسته است
على بساطه مبسوطا متوطنا مستريحا لا كلفة عليه لغيره
بر بساط خود که مبسوط است وطن گیرنده و آرام گیرنده که کلفت نیست بر او غیر او را
وهذه حالة الشيوخ لا حالة المريدين ويجتهد في اجتناب بسط
و این حالت شیخ است نه حالت مرید و کوشش کند در پرهیز از گستردن
سجادته وفوق سجادة من هو فوقه في الرتبة وادناء سجادته
سجاده خود بالای سجاده کسی که بالای اوست در رتبه و نزدیک گردانیدن سجاده خود
من سجادته الا بامره فان ذلك عندهم سوء الادب وينبغي
از سجاده او مگر باذن او که این نزد طائفه ترک ادب است و سزاوار است
للمريد اذا عرضت مسئلة بين يدي الشيخ ان يسكت وان كان 1000
مرید را که هرگاه پیش شود مسئله در پیش شیخ که ساکت شود و اگرچه باشد
عنده فضل واشباع جواب فيها بل ينتظر ما يفتح الله تعالى لسان
نزد او دانش و سیر جواب در آن مسئله بلکه منتظر باشد آنچه گشاده است خدای
شيخه فيقبله ويعمل به وان راى في جوابه نقصانا وقصورا
شیخ او پس قبول کند او را و عمل کند بدان و اگر ببیند در جواب او نقصانی و قصوری
فلا يرد عليه بل يشكر الله تعالى على ما خصه من فضل وعلم
پس رد نکند بر وی بلکه شکر کند خدا را بر آنچه خاص کرده است او را از فضل و دانش
نور ويخفي جميع ذلك في نفسه ولا يكثر حديثه ولا يقول
نور و پوشیده کند همه این در نفس خود و بسیار نکند حدیث خود را و نگوید
اخطا الشيخ في المسئلة ولا يناقض كلامه الا ان يغلب عليه
که خطا کرد شیخ در مسئله و نقض نکند کلام او را مگر آنکه غلبه کند بر وی
ذلك فيستمد منه الكلمة فليتداركه بالسكوت والتوبة
این [illegible]
والعزم على ترك المعاودة على ما قدمنا ذكره في اثناء الكتب من
و قصد بر ترک معاودت چنانچه بیان کردیم در اثنای کتاب از

فعله في توبته عن معاصي الله عز وجل فالخير كله في حق

کردن آن در توبه خود از گناهان خدای عز و جل پس خیر همه در حق

المريد في سكونه فيما هذا سبيله وينبغي للمريد أن لا يتحرك

مرید در خاموشی او ست در چیزی که این است سبیل او و سزاوار است مرید را که حرکت نکند

في حال السماع بين يدي الشيخ إلا بإشارة منه عليه ولا يرى

در حال سماع پیش شیخ مگر با شارت از وی بر وی و نه بیند

من نفسه البتة حالاً إلا أن يرد عليه ما يأخذه عن التمييز والاختيار

از نفس خود هرگز حالی مگر آنکه وارد شود بر وی غلبه حالی که بگیرد او را از تمییز و اختیار

فإذا سكنت فورته فليعد إلى حال سكونه ووقاره وكتمان

پس چون آرام یابد جوشش او پس باید که باز گردد بسوی حال آرام خود و ادب و وقار خود و پوشیدن آنچه

ما أولاه الله عز وجل من سره وقد ذكرنا هذا وإن كنا لا نرى بالتغني

چیزی که داده است او را خدای عز و جل از سر خود و بتحقیق ذکر کردیم این را و اگر چه بودیم که نمی بینیم

والقول بالقصب أرفق وقد قدمنا كراهته فيما تقدم إلا أنا

و گوید بی و آواز نی در تحقیق پیش گذشت ذکر کراهت آن مگر آنکه ما

قد ذكرنا ذلك على ما قد لهج به أهل زماننا في رباطهم ومجامعهم

ذکر کردیم موافق چیزی که حریص اند بآن اهل زمانه ما در رباطهای خود و محفلهای خود

ولا ننكر أن يكون فيمن يفعل ذلك صادقاً فيكون معنى ما قد تسمع

و انکار کرده نشود اینکه باشد در کسی که میکند این کار را صادق پس باشد معنی چیزی که شنیده

مهيجاً لنائرة صدقه مثيراً لها فيشتغل بنائرته ويغيب فيها

برانگیزنده آتش صدق او و برانگیزاننده مر او را پس مشغول شود بآتش خود و غایب شود در وی

فتتحرك أعضاؤه وجوارحه بين القوم وهو في معزل عما القوم

پس بجنبد اعضای او و جوارح او میان قوم و او در گوشه است از آنچه قوم

فيه من لذة الطباع والأهوية وبذكار كل بعيد قرب من معشوق

در آن است از لذت طبع او و هواهای نفس و یاد کردن هر یک نزد معشوق خود

من قد مات وطال به عهده ومن هو حي غائب عنه فاشتد

از کسیکه بتحقیق مرده است و دراز شد زمانه او و کسیکه او زنده و غایب است از وی پس سخت شد

شوقه فالمريد الصادق نائرته بغير مساعدة وشعلته فائرة بذاته

شوق او و مرید صادق آتش او بی مساعدت است و شعله او جوشنده

ومحبوبه غير غائب وأنيسه غير مستوحش فهو أبداً في زيادة

و محبوب او نه غایب است از وی و دوست او نه دور شونده است از وی پس او همیشه در زیادتی

أنواع قرب ولذة ونعيم فلا يغيره ويبعده عن حالته غير كلام

مريده ومحدثه الذي هو ربه عز وجل ففي ذلك عنده مندوحة

عن الاستماع لأبيات والأصوات وصراخ المدعين شركاء

الشياطين ركاب الأهوية مطايا النفوس والطباع أتباع كل ناعق

وزاعق وينبغي للمريد أن لا يعارض أحدا في حال سماعه ولا يزاحم

أحدا في وقته في التقاضي على الذي أنشد الزهديات المرققات

الشوق إلى الجنات وإلى رؤية الحق تعالى في الآخرة الزهد

في الدنيا ولذاتها وشهواتها وأبنائها وسوء فيها المشغلات على

الصبر على آفاتها ومحنها وبلائها والتبري عن أبناء الآخرة

وإقبالها على أبنائها وغير ذلك فليكل ذلك إلى الشيخ الحاضر

فإن القوم في ولاية الشيخ اللهم إلا أن يكون المستمع مستفيدا من

المستحقين فيحفظ الأدب في الظاهر ويكره من تكلفه في الباطن

فلا شك أن الله عز وجل يبغض من تصنع عنده أو يلهم الفائدة

بذلك التكرار والترداد لبعض العباد فالمستمع همته ووطره

من ذلك غرض آخر في أدبه مع شيخه وينبغي له إذا أراد أن

١٠٠٣

فتأدب بالشيخ أن يكون له إيمان وتصديق واعتقاد وأن لا

ادب گیرد با شیخ آنکه باشد آن مرید را ایمان و راستی و اعتقاد

أحد في تلك الديار أفضل منه حتى ينتفع به فيما هو مرامه وأن

يقبله الله عز وجل ويحفظ سره في أخذ منه مع الله تعالى في نفسه

إرادته بحفظه حتى لا يجري على لسان شيخه إلا ما هو ولي شأنه

ويجد بمخالفته جدا لأن مخالفة الشيوخ سم قاتل فيها مضرة

عامة فلا يخالفه بتصريح ولا إشارة ويجتهد أن لا يكتم من

شيخه شيئا من أحواله وأسراره ولا يطلع أحدا سواه على ما يأمره

شيخه ولا ينبغي له أن يجمع إلى طلب الرخصة أو يرجع إلى شيء

تركه لله عز وجل فإنه من الكبائر وفسخ الإرادة عند أهل الطريقة

وقد جاء في الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال العائد في هبته كالكلب

يعود في قيئه وعليه الانقياد لالتزام ما يأمره به شيخه من

التأديب على مقتضى سوء أدب به فإن وقع منه تقصير في

القيام بما أشار إليه شيخه فالواجب عليه تعريف ذلك لشيخه

ليقيه زلته ويدعو له بالتوفيق والتيسير والفلاح فصل

وأما الذي يجب على الشيخ في تأديب مريد هو أن يقبله لله

و آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید آنست که قبول کند مرید را برای خدا

ويجعل لا لنفسه فعاشره بحكم النصيحة ويلاحظه بعين الشفقة و

يلاينه بالرفق عند عجزه عن احتمال الرياضة فيربيه تربية

الوالدة لولدها والوالد الشفيق الحكيم اللبيب لولده وغلامه

فيأخذه بالاسهل ولا يحمله ما لا طاقة له به ثم بالاشد فيأمره اولا

بترك متابعة الطبع في جميع اموره وباتباع رخص الشرع حتى يخرج

بذلك عن قيد الطبع وحكمه ويحصل في قيد الشرع ورقه ثم

ينقله من الرخص الى العزيمة شيئا بعد شيء فيمحو خصلة من الرخص

ويثبت مكانها خصلة من العزيمة فان وجد في ابتداء امره فيه

صدق المجاهدة والعزيمة وتفرس فيه ذلك بنور الله عز وجل

او مكاشفة وعلم من قبل الله عز وجل على ما قد مضت سنة الله في

عباده المؤمنين من الاولياء والاحباب الامناء الفهماء بحكمهم

لا يساهله في شيء من ذلك بل يأخذه بالاشد من الرياضات التي

يعلم انه لا تتقاصر قوة ارادته عنها اذ ثبت عنده انه مخلوق

لذلك فيحضه به وهو من شأنه فلا يخونه في التهوين عليه ولا

ينبغي له ان يتفق من المريد بمال لا بالانتفاع بماله ولا بخدمته

ولا يأمل من الله عوضاً في تأديبه ولا شيئاً بل يؤدّبه ويربّيه موافقة

و نه امید وار باشد از خدا تعالی عوض را در ادب دادن او و نه چیزی بلکه ادب دهد او را و تربیت کند

لله عزّ وجلّ وأداءً لأمره وقبولاً لهدايته وطريقته فإنّ المريد

خدا را و ادا کردن امر او و قبول کردن عطا و راه او پس بدرستی مرید

الذي جاء من غير تخيّر من الشيخ ولا استجلاب بل قدر محض وبلا

که آمده است از غیر اختیار پیر و بی کوشش و طلب او بلکه تقدیر محض آورد او را

إرشاد الله تعالى له وهدايته وانقاذه إليه فإنّه هديّة من

به راه نمودن خدا تعالی مر او را و به هدایت او و رسانیدن او را بسوی او پس بدرستی که او تحفه ایست

الله تعالى فيلزمه قبوله والإحسان إليه بحسن تأديبه وتربيته فلا يرى

خدا پس لازمست بر شیخ قبول کردن او و نیکو کردن با او به نیکو ادب و تربیت پس نباید

به ولا بماله إلّا بأمر من الله تعالى فيتصرّف في استعماله وقبول ما يأتي

به من ماله الذي قد جعل الله تعالى صلاح المريد ونجاته به و

۱۰۰۵

يتمّم للشيخ فيه بحيث لا يسبق إلى الإعراض عنه وردّه ولكن إذا

أن يختار من المريدين من يقع له بل ينتظر في ذلك فعل الله وقدره

فمن جاء الله تعالى به من غير تكلّف منه وتخيّر قبله ورباه وحينئذ

يوفّق في تربيته في يسير فلاح المريد ونجحه فليحذر أن يكون هو

فيه بعمله التوفيق والحفظ في حقّ المريد وعليه أن يربّيه بهمّته

ويتوب عنه في سرّه إذا وجد منه زللاً أو فترة وعليه أن يحفظ

سرّ المريدين فلا يطلع غيره على ما يحصل له من الأسرار وعلى أحواله

إنّما بطريق علم لدنّي من مواهب الله عزّ وجلّ أو بإفشاء المريد له

واستكتامه إياه فلا ينبغي له أن يفشيه لغيره لأنه أمانة عنده

فقد قيل صدور الأحرار قبور الأسرار فينبغي له أن يكون مستوراً

للمريدين وعوراته وقبوراً لأسرارهم وملجأً لهم وكهفاً ومشجعاً

ومقوياً ومعيناً لهم ومثبتاً لهم في الطريق ولا ينفرهم عن الطريق

ومصاحبتهم والقصد إلى الله عز وجل وإذا رأى شيئاً مما يكره في

الشرع من المريد وعظه في السر ونهاه عن المعاودة إلى ذلك

إن كان ذلك في الأصول أو الفروع أو ادعاء حالة ليست له أو إعجاب

بعمله وذويته فيصونه عن محل الإعجاب ويصغر في عينه أحواله

وأعماله لئلا يهلك فإن العجب يسقط العبد من عين الله عز وجل

وإن أراد أن يعم الجماعة بالنصح فليجمعهم وليتكلم عليهم فيقول

بلغني أن منكم من يدعي كذا ويقول كذا ويرتكب كذا ويذكر ما

يتعلق بذلك من المفاسد والمصالح فيذكرهم ويحذرهم ولا يعين

أحداً منهم على ذلك لما في ذلك من التنفير فإن كشف الخلق والقول

معهم وإفشاء أسرارهم واغتيابهم وتنقيصهم وذكر مساويهم ينفرهم

ويقطعهم عن قصده ومصاحبته ويصير ذلك تهمة عنده في أهل

الطريقة وفيما قد غرس في قلوبهم من حب أولياء الله فليحذر من
طریقت و در چیزی که نشانده است در دلهای ایشان از دوستی اولیای خدا پس بترسد از این
ذلك جدا فإن تغلب هذا عليه ولا يمكنه تداركه فليعتزل بنفسه عن
بسیار پس اگر غالب شود این کار بر شیخ و ممکن نشود او را تدارک او پس بعزلت کند نفس خود را
هذه المنصبة والولاية ولينفرد عن المريدين وليشتغل بما هذه
این منصب و ولایت و تنها شود از مریدان و مشغول شود بچاره
لنفسه ورياضتها وطلب شيخ يؤدبه ويقومه ويهذبه فلا يصلح
نفس خود و ریاضت و طلب کردن پیری که ادب دهد او را و قایم کند و تهذیب اخلاق کند او را
أن يكون شيخا مع هذه الدواهي فلا يقطع على المريدين طريقتهم
باشد شیخ با این بلاها پس قطع نکند بر مریدان طریقت ایشان
إلى الله عز وجل باب في صحبة الإخوان والصحبة مع الأجانب
بسوی خدای تعالی باب در بیان صحبت برادران و صحبت با بیگانگان
كيف الصحبة مع الأغنياء والفقراء أما الصحبة مع الإخوان فبالإيثار
کیفیت صحبت با اغنیا و فقرا اما صحبت با برادران پس برگزیدن ایشان
والفتوة والصفح عنهم والقيام معهم بشرط الخدمة لا يرى لنفسه
و بجوانمردی و در گذاشتن از تقصیر ایشان و ایستادن با ایشان بشرط خدمت نه بیند نفس خود را
على أحد حقا ولا يطالب أحدا بحق ويرى لكل أحد عليه حقا ولا يقصر
بر هیچ یکی از ایشان حقی و طلب نکند هیچ یکی را بحقی و ببیند هر یکی را از ایشان بر خود حقی و تقصیر نکند
في القيام بحقهم ومن الصحبة بهم إظهار الموافقة لهم في جميع ما
در قیام حقوق ایشان و از حق صحبت داشتن با ایشان اظهار موافقت با ایشان در همه آنچه
يقولون أو يفعلون ويكون أبدا معهم على نفسه ويتأول لهم ويعتذر
میگویند یا میکنند و باشد با ایشان همیشه موافق مر رساننده بنفس خود و تاویل کند برای
عنهم ويترك المخالفة لهم ومنافرتهم ومجادلتهم ومعاندتهم و
عذر ایشان و ترک کند مخالفت ایشان و نفرت از ایشان و مجادله و جنگ با ایشان و
يتعامى عن عيوبهم فإن خالفه أحد منهم في شيء يسلم له ما يقول
نابینا شود از عیبهای ایشان پس اگر مخالف شود او را یکی از ایشان تسلیم کند او را آنچه گوید
في الظاهر وإن كان الأمر عنده بخلاف ما يقوله وينبغي أن يحفظ
در ظاهر و اگرچه باشد امر نزد او خلاف آنچه میگوید او و سزاوار است که نگاه دارد
أبدا قلوب الإخوان ويجتنب فعل ما يكرهونه وإن علم فيه صلاحهم
همیشه دلهای برادران را و اجتناب کند از کاری که ناخوش دارند اگرچه داند که در وی صلاح ایشان

فلا ينطوي لأحد منهم على حقد فإن خامر قلب واحد منهم كراهة منه

پس نه پیچد بر کسے از ایشان بر حسد و اگر در پوشد دل یکے را از آنها امر بدے از وی

تخلق معه بشيء حتى ينفي ذلك فإن لم يزل ازداد في الإحسان والتخلق

خو خوش کند با او بچیزے که بر طرف شود آن کراهیت از وی پس اگر بر طرف نشود زیاده کند نیکی و خلق

حتى يزول وإن وجد هو في قلبه من أحد منهم استيحاشا وأذية

تا آنکه دور شود و اگر دریابد او را در دل خود یکے از ایشان وحشت و آزار

بغيبة أو غيرها فلا يظهر ذلك من نفسه ويرى من نفسه خلاف

بغیبت یا غیر آن پس ظاهر نکند این را از نفس خود و بنماید از نفس خود خلاف

ذلك فصل وأما الصحبة مع الأجانب فيحفظ سرهم وينظر

آن فصل و اما صحبت با بیگانگان پس نگاه دارد سر ایشان را و ببیند

إليهم بعين الشفقة والرحمة وأن يسلم أحوالهم إليهم ويستر

بسوی ایشان بچشم شفقت و رحمت و آنکه مسلم دارد احوال ایشان را و پوشیده دارد

عليهم أحكام الطريقة ويصبر على سوء أخلاقهم ويترك معاشرتهم

بر ایشان احکام طریقت را و صبر کند بر بدی خلق ایشان و ترک کند زندگانی با ایشان

ما أمكنه وأن لا يعتقد لنفسه عليهم فضيلة ويقول إنهم من

تا حدیکه وسع باشد و آنکه اعتقاد نکند نفس خود را بر ایشان فضیلت را و بگوید که ایشان از

أهل السلامة فيتجاوز الله عنهم ويقول لنفسه أنت من أهل المناقشة

اهل سلامتند پس درگذشت خواهد کرد خدا از ایشان و بگوید نفس خود را که تو از کسانی که

فتبتلى بالتعيير والتطهير بالتحقير والتكبير ومناقشتهم على الكبير

پس مبتلا خواهی شد بتعییر و تطهیر ... و مناقشه کرده خواهد شد بر بزرگ

والصغير وأن الله تعالى يتجاوز للجاهل ما لا يتجاوز بمثله من العالم

و خرد و بدرستی خدا تعالی درگذرد جاهل را آنچه نمی درگذرد مانند آن از عالم

والعوام لا يبالي بهم والخواص على الخطر فصل وأما الصحبة

و عام لوگ پروا نکند بایشان و خاص بر خطر هستند و اما صحبت با

الأغنياء فالتعزز عليهم وترك الطمع فيهم وقطع الأمل مما في

توانگران پس با آنها ... بر ایشان و ترک طمع در ایشان و قطع کردن امید از آنچه در

أيديهم وإخراج محبتهم من قلبه وحفظ دينه من التضعضع

دست ایشان است و برآوردن محبت ایشان از دل خود و نگاه داشتن دین خود از ... کردن

لهم لأموالهم كما جاء في الحديث فهو قوله صلى الله عليه وسلم من تضعضع

برای مالهای ایشان چنانچه آمده است در حدیث و این قول اوست ... هر که کند کار

للغني لأجل ما في يديه ذهب ثلثا دينه فنعوذ بالله من فعل نقص
برای توانگری از جهت چیزی که در دست اوست رفت دو حصه دین او پس پناه می‌جوییم بخدای از کاری که ناقص
به الدين وصحبة أقوام يسلبهم الدين فينقطع عراه وينطفي
کرده شود بآن دین و صحبت قومی که رخنه یابد بایشان دین و منقطع شود دست آویزهای دین و کشته شود
نور الإيمان بشعاع أموالهم وبريق دنياهم كما جاء في الحديث عن
نور ایمان بشعاع مالهای ایشان و تابش دنیای ایشان چنانچه آمده است در حدیث
بل إنك إذا ابتليت بصحبتهم في سير أو سفر أو مسجد أو رباط أو مجلس
بلکه بدرستی تو اگر مبتلا شوی بصحبت ایشان در سیر یا سفر یا مسجد یا سرای یا در مجلس
فحسن الخلق أو ما يستعمل فهو حكم عام شامل في صحبة الأغنياء
پس نیکوی خلق بهتر چیزیست که کرده شود و این حسن خلق حکم عام است شامل است در صحبت توانگران
والفقراء فلا ينبغي لك أن تعتقد لنفسك فضيلة عليهم بل
و فقیران پس سزاوار نیست ترا که اعتقاد کنی برای نفس خود فضیلتی بر ایشان بلکه
تعتقد أن جميع الخلق خير منك لتتخلص من الكبر ولا تطلب لنفسك
اعتقاد کنی که همه خلق بهتر است از تو تا خلاص شوی از کبر و مجو برای نفس خود
فضيلة الفقر ولا تعتقد لها خطرا في الدنيا ولا في الآخرة ولا ترى
١٠٠٩ بزرگی فقر را و اعتقاد مکن مر نفس خود را [illegible] در دنیا و در آخرت و مبین
لها قدرا ولا وزنا كما قيل من جعل لنفسه قدرا فلا قدر له ومن
مر او را قدری و وزنی چنانچه گفته شد کسیکه گردانید برای نفس خود را مرتبه پس نیست مرتبه او را و
جعل لها وزنا فلا وزن له فأدب الغني بالإحسان إلى الفقير وهو
گردانید مر نفس را وزنی پس نیست وزن مر او را ادب توانگر نیکوی کردنست بفقیر و آن
إخراج المال من كيسه إليه ويكون فارغا من ماله مستخلفا فيه
برآوردن مالست از کیسه خود بسوی آن و باشد توانگر فارغ از مال خود خلیفه حق در آن مال
غير متملك له وأدب الفقير إخراج الغنى من قلبه ويكون قلبه
نه مالک او و ادب فقیر آنست که بیرون آورد توانگری را از دل خود و باشد دل او
فارغا من الغنى وماله بل من الدنيا والآخرة أجمع ولا يجعل لشيء
فارغ از غنی و مال او بلکه از دنیا و آخرت همه و نگرداند هیچ چیز را
من الأشياء في قلبه موطنا ومحلا ومنزلا بل يستصفي من ذلك
از چیزها در دل خود ساکن و محل و منزل بلکه صاف کند از این
كله فيخلو منه ثم يترقى [illegible] فلا يكون له [illegible]
همه و خالی گردد از و [illegible]

وجود ولا له حول ولا قوة فيأتيه عند ذلك فضل الله عز وجل

و بود و نه مر او را توانائی و نه طاقت پس بیاید نزد این کار فضل خدای تعالی

من غير تعب ولا هم فصل وأما الصحبة مع الفقراء فبإيثارهم

بغیر رنج و غم و اما صحبت با فقیران پس به برگزیدن

وتقديمهم على نفسك في المأكول والمشروب والملبوس والمقاعد

و مقدم داشتن بر نفس خود در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و دیگر ازین‌ها

والمجالس وكل شيء نفيس وترى نفسك دونهم ولا ترى لها عليهم فضلا

و مجلس‌ها و در هر چیز نفیس و ببینی نفس خود را کمینه از ایشان و نه بینی نفس خود را بر ایشان

في شيء من الأشياء البتة عن أبي سعد بن أحمد بن عيسى قال صحبت

در چیزی از چیزها هرگز روایت از ابی سعد بن احمد بن عیسی گفت صحبت داشتم

الفقراء ثلاثين سنة ولم يجر بيني وبينهم كلام قط تأذوا به وجرى

با فقیران سی سال و نگذشت میان من و ایشان سخنی هرگز که رنجیده شوند بآن و گذشت

بيني وبينهم منافرة استوحشوا منها قيل له كيف ذلك قال لأني

میان من و ایشان نفرتی که وحشت گیرند از آن گفته شد او را چگونه است این گفت برآنچه

كنت معهم على نفسي أبدا وإذا دخلت عليهم دخلت عليهم سرورا

بودم من با ایشان بر نفس خود همیشه و هرگاه درآمدمی بر ایشان درآمدی بر ایشان بسرور ١٠١٠

ورفقا واستعملت معهم خلقا هدية وأدبا وسببا من الأسباب

و رفق و در کار کردی با ایشان خلقی و ادبی و سببی از سببها

ولا ترى بذلك كله عليهم فضلا بل تفضلهم منه في قبولهم

پس نه بینی این کار خود را بر ایشان فضیلت بلکه فضل ایشان است در قبول کردن

ذلك منك واحذر أن تمن عليهم بذلك أو تراه منك بل اشكر

این کار را از تو و بترس از آنکه منت نهی بر ایشان باین کار یا ببینی او را از خود بلکه شکر کن

الله عز وجل على ما أولاك من توفيقه على تيسير ذلك وجعلك له

خدای را بر آنچه نعمت داد و بخشید از توفیق این کار و بر میسر شدن این کار و گردانید ترا

أهلا لخدمة أهله وخاصته وأحبابه فإن الفقراء الصالحين

لائق خدمت اهل خود و خاصان خود و دوستان خود بدرستی فقیران نیکوکار

أهل الله وخاصته كما قال النبي صلى الله عليه وسلم أهل القرآن هم أهل الله

اهل الله و دوستان او اند چنانچه فرمود نبی صلعم اهل قرآن اهل الله اند

وخاصته فأهل القرآن من يعمل بالقرآن وأما من يقرأ بلا عمل

و خاصان او و نیست اهل قرآن کسی مگر کسی که عمل کند بقرآن و اما آنکه بخواند بغیر عمل

فليس من أهله قال النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه

پس نیست از اهل الله فرموده است ایمان نیاورد بقرآن کسیکه حلال پنداشت حرام او را

فالمنة لمن يقبل منك العطية لا لك ومن آداب الصحبة مع الفقير

پس منت نهادن کسی راست که قبول کند از تو عطیه را نه ترا و از جمله آداب صحبت با فقیر آن است

أن لا تحوجه إلى مسألتك وإن اتفق فاستقرض الفقير منك

که محتاج نسازی او را بسوی سوال کردن بلکه بسوال روا کنی پس اگر اتفاق افتد که قرض طلبد فقیر

شيئا فتقرضه في الظاهر ثم تبريه منه في الباطن وتخبره عن قريب

چیزی پس قرض بده او را در ظاهر و دور کنی ادای کردن او در باطن و خبر کنی او را با برادر او در زمان قریب

بذلك ولا تبدأه بالعطاء على وجه الصلة لئلا تحمله ثقل المنة

قرض بدادن و ظاهر مکنی او را بدادن بر وجه پیوند جستن و محبت تا اگر گرانی منت بر وی نباشد

منك بذلك ومن الأدب معهم مراعاة قلبه بتعجيل مراده وأن لا

از تو بدان عطا و از جمله اداب صحبت ایشان که رعایت کند دل فقیر را بر زود دادن مراد او

تستغرق الوقت عليه بطول الانتظار لأن الفقير ابن وقته كما

تیره نسازی وقت بر او بدرازی انتظار زیرا که فقیر پسر وقت است چنانچه در حدیث

ورد ابن آدم ابن يومه ليس له وقت لانتظار المستقبل ومن

وارد است فرزند آدم پسر روز خود است نیست او را وقتی برای انتظار آینده و از جمله

الأدب معهم أنك إذا علمت أنه ذو عيال وصبيان فلا تفرده

اداب صحبت با ایشان آن است که هرگاه دانستی که فقیر عیال و فرزندان است پس تنها مکن او را

بالإرفاق معه فحسب بل تخلق معه بقدر ما يتيسر له ولمن

باحسان بلکه نیکوئی کنی با او بقدر که وسعت داری او را و کسی را

يتعلق بقلبه ومن الأدب معهم التنبه على ما يذكر الفقير

که متعلق است دل او با کسی و از جمله آداب با ایشان آگاه گردانیدن بر چیزی که ذکر کند فقیر

من حاله وأن تتلقاه في حال ما يخاطبك بوجه طلق مستبشر

از حال خود و آنکه پیش آئی فقیر را در حال سخن کردن با تو بروی گشاده و خوش

لا تلقاه بالعبوس ولا بالنظر الشزر ولا بالكلام الوحش وإذا طلب

نه پیش آئی به ترش روئی و نه بنظر تند و نه بکلام درشت و چون طلب کند

ما لا يحضر في الوقت فاصرفه بالوجه الجميل إلى عند ساعة

چیزی که حاضر نیست در وقت پس بگردان او را بروی نیکو بوعده تا وقت

الإمكان ولا توحشه بيأس الرد على الجزم لئلا يعود بحشمه

بار دهی دادن توانائی و ممکن اورا بنا امیدی باز گردانیدن بقطعیت تا آنکه باز گردد بغضب

الاخفاق وعدم الاصابة بحاجته عندك والندم على افشاء سره
یعنی دستی و نا رسیدن بحاجت خود از نزدیک تو و ندامت بر ظاهر کردن سر از خود
اليك حين ابدى بما يغلب عليه طبعه ويستولي عليه نفسه
بتو با افسوس و حسرت شادر بباست که غالب شود بر وی طبع او و مستولی شود بر او نفس او
فيظهر عليه الجهل بحاله والسخط عليك والاعتراض على الرب
پس غالب آید بر او نادانی در حال خود و خشم گرفتن بتو و اعتراض کردن بر پروردگار
عز وجل فيما قسمه له من الفاقة الى الخلق والتبدل عنهم ليعمى
در آنچه قسمت کرده است او را از فاقه و حاجت بسوی خلق و قبول عطا از ایشان پس نابینا شود
قلبه فينطفي نور ايمانه فكنت انت مواخذا بذلك كله اذ كنت
دل او و کشته میشود نور ایمان او پس باشی تو گرفته شده با همه معاصی . اگر باشی تو
سببا لثوران ذلك من قلبه بترك الادب في رده ومما يحجب
سبب شورش این همه از دل او به ترک ادب در رد آن و بسا ست که در پرده
ايضا عن الثواب والمعارف والعلوم والمصالح المدفونة في سؤاله
شود بسبب ترک ادب تو از دریافت راستی و از علوم و مصلحتها که مخفی شده است در سوال او
للخلق التي لو صبر وحسن الادب ظهرت وازيل السؤال للخلق
از خلق آن مصلحت که اگر صبر میکرد و نیکو کرده میشد با ادب ظاهر میشد و دور میشد سوال از خلق
وحصل غناء اليد والقلب بالبيت وجاءه عساكر فضل الله
و حاصل میشد تو انگری دست و دل و خانه و می آمد او را لشکرها فضل خدا
والائه ونعمائه فدللته بدل الرأفة والرحمة والراحة والرعاية
و آلاء و نعمت نانسی او و دلالی میبرد و رو دوست رافت و رحمت و راحت و رعایت
وتحقق فيه قوله عز وجل وهو يتولى الصالحين وجعل مصانا
و ثابت میشد در وی قول خدا تعالی و او دوست میگیرد نیکوکاران را و گردانیده میشد نگاهداشته
مغارا عليه وهو غني عن الاشياء بخالقها فتاتيه الاشياء و
غیرت برده شده بر او و بی نیاز از همه چیزها بیافت خالق خود و می آیند نزد او چیزها و
هو لا ياتيها يقصده القاصدون فيما لوح من انواره وسره
او نمی آید آنها را طلب میکنند او را طالبان از آن پس میرسند از نور و سر او
يطلبون لطيبه وهو لا يشعر بهم في غيبته عنهم مشغول بمولاه
خوش میشوند به طیب او و او آگاهی ندارد با ایشان و غیبت است از ایشان مشغول است بصاحب خود
ويجاذبه الذي جذبه اليه وانقذه من ظلمات مخالطة الخلق
و کشاننده که کشیده است او را بسوی صاحب خود و خلاص کرده است او را از تاریکی آمیزش خلق

وموافقة النفس ومتابعة الهوى والتعلّل بإرادة الأشياء
و موافقت نفس و متابعت هوا و از بند شدن خواهش چیزها

دنيا وأخرى إنّ أصحاب الجنّة اليوم في شغل فاكهون أهل
دنیا و آخرت بدرستی اهل بهشت در آن روز در کار خود خوشحال اند اهل

الجنّة لمّا باعوا في الدنيا أنفسهم وأموالهم لربّهم عزّ وجلّ
بهشت هرگاه که فروختند در دنیا نفسهای خود را و مالهای خود را برای پروردگار عز و جل

بالجنّة كما قال جلّ وعلا إنّ الله اشترى من المؤمنين أنفسهم
به بهشت چنانچه فرمود خدای تعالی بدرستی خدا خرید از مومنان نفسهای ایشان را

وأموالهم بأنّ لهم الجنّة وصبروا على الإفلاس في الدنيا وردّوا
و مالهای ایشان بآنکه برای ایشان است بهشت و صبر کردند بر افلاس در دنیا و رد کردند

التصرّف في الأنفس والأموال والأولاد إلى ربّهم عزّ وجلّ وسلّموا
تصرف را در نفسهای خود و مال و اولاد خود بسوی پروردگار خود و سپردند

الكلّ جلّ وعلا له سوى الأوامر والنواهي امتثلوا الأوامر وانتهوا
همه را بسوی او بغیر امر و نهی فرمانبرداری کردند امر را و باز ماندند

عن النواهي وسلّموا في المقدور فشكروا من الخليقة وتطهّروا
از نهیها و سپردند خود را در آنچه تقدیر کرده شده بود و خوشنود گشتند از خلق و پاک شدند

عن الإرادة والأماني والهمم فالجملة أدخلهم الجنّة تشغلهم
از خواستها و آرزوها و مقصدها … در آورد ایشان را حق و در بهشت مشغول کرد

بما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر كما قال
بچیزی که نه هیچ چشم دید و نه هیچ گوشی شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر چنانچه فرمود

جلّ وعلا إنّ أصحاب الجنّة اليوم في شغل فاكهون فهكذا الفقير
خدای تعالی بدرستی اهل بهشت در آن روز در شغل خود خوشحال اند پس همچنین فقیر

إذا فعل ذلك في الدنيا وتحقّق بظاهر القرآن حصول الجنّة له يأ
هرگاه کرد این کار را در دنیا و ثابت شد بظاهر قرآن حصول بهشت مر او را فرود آید

حينئذ الجنّة بربّه عزّ وجلّ يطلب الجار قبل الدار كما قالت
این زمان بهشت … پروردگار … و طلب کرد همسایه را پیش از سرا چنانچه گفته است

رابعة العدوية رضي الله عنها الجار قبل الدار وكما قال الله عزّ وجلّ يريدون
رابعه عدویه … است همسایه پیش از سرا و چنانچه فرمود خدا … میخواهند ایشان

وجهه وكما قال الله عزّ وجلّ في بعض كتب السالفة أودّ الأوداء
ذات حق را در رضای او را چنانچه فرموده است خدا در بعضی کتابهای گذشته دوست ترین دوستان

إلى عبد عبدني لغير نوال ليعطي الربوبية حقها قال النبي صلى الله

عليه وسلم لو لم يخلق الله تعالى الجنة والنار ما كان أحد يعبده وقوله

عليه السلام لو لم يخلق الله الجنة ولا النار أما كان أهلا أن يعبد

قال الله عز وجل هو أهل التقوى وأهل المغفرة فإذا اتصف الفقير

بهذه الصفة وتحقق إفلاسه عن سوى مولاه تنظف قلبه

عن التعلق بالأشياء وفني عنها فصار لا يريد أحدا وغاب عما سوى

ربه عز وجل كان حقيقا على كرم الله عز وجل أن يتولاه ويدلله

وينعمه في الدنيا إلى حين اللقاء ثم يزيده على ذلك ويجدد

عليه أنواع الخلع والأنوار والنعيم والحياة الطيبة والقرب

فيها ما أعد وأخبر لأوليائه وأحبابه عليهم السلام بقوله عز

وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا

يعملون وقول النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل أعددت لعبادي

الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

ثم يقول أبو هريرة رضي اقرؤوا إن شئتم فلا تعلم نفس ما أخفي

لهم من قرة أعين الآية فإن رددت الفقير إليه لقي القلب

المستثقل لأمر مولاه في إخباره لك عن حاله لأجل عياله أو نفسه

کە بجا آرندە امر مولاست در خبر کردن ترا از حال خود بسبب عیال خود یا نفس خود

مما يعامله ربه عز وجل في ذلك مما ينال له أو ترك سؤالك إذ كلّفه

در آنچە معاملە کند با وی پروردگار او در اظهار حال ترسندە است از صاحب خود اگر ترک کرد سوال از حضرت ایزد

ذلك وابتلاه به قال الله عز وجل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة

با سوال و مبتلا ساخت بسوال فرمود خدا تعالی و گردانیدە ایم بعض شما را برای بعض دیگر آزمایش

أتصبرون وهي حالة لا تدوم بل تنقضي عن قريب وتنقل إلى ما

آیا صبر خواهید کرد و این فقیر حالیست کە همیشە نمی ماند بلکە سپری شود از نزدیکی و نقل میکند بسوی چیزیکە

قسم له من الغنى والعز الدائم بقرب مولاه وإلطافه تعالى فتك الله

قسمت کردە شدە مراو را از غنا و عزت دائمی بسبب قرب صاحب خود و بخشش او [illegible]

يا غني لبيد فقير القلب الجاهل بنفسه وبربه ومنشاه ومنتهاه

ای توانگر [illegible] فقیر دل جاهل بنفس خود و بپروردگار خود و بابتدا و انجام خود

بأن يسلبك الغنى عن يدك فتصير فقيراً باليد كما كنت فقير القلب

بانکە کشیدە گیرد توانگری را از دست تو پس باشی تو فقیر دست چنانچە بودی تو فقیر دل

فتكون أبداً فقيراً إلى الأشياء فلا تشبع منها حريصاً عليها طالباً

پس باشی تو همیشە فقیر بسوی چیزها پس سیر نگردی حرص داری برآنها جوینده

لها متعنّياً في إرادتها وتحصيلها وهي غير مقسومة لك كما

و محنت کنندە در خواهش و تحصیل آنها و آن چیزها قسمت کردە نشدە است برای تو چنانچە

قيل إن من أشد العقوبات طلب ما لا يقسم ولولا أن يتداركك الله

گفتە شدە است بدرستی سخت ترین عذابها جستن چیزیست کە غیر مقسوم است اگر نە اینکە دریابد ترا خدا

برحمته فينبهك لذنبك فتستغفره وتتوب إليه من ذلك

برحمت خود پس آگاە کند ترا بر گناە تو پس طلب آمرزش کنی از او و بازگشت کنی بسوی او از آن

وتعترف بتفريطك فيتوب عليك ويغفر لك ذلك فإنه تعالى

و اقرار کنی بتقصیر خود پس بازگردد بسوی تو و بیامرزد ترا این گناە پس بدرستی کە

الله وهو أرحم الراحمين عفو رحيم فصل في آداب الفقير

خدا و او مهربان ترین مهربانان است [illegible] رحمت کنندە در آداب فقیر

في فقره فينبغي للفقير أن تكون شفقته على فقره كشفقة الغني

در فقر خود پس سزاوار است فقیر را کە باشد شفقت و مهربانی او بر فقر خود چنانچە شفقت توانگر

على غناه بل كان الغني يبخل بكل شيء ويتبهدل حتى لا يزول غناه

بر توانگری او پس چنانچە [illegible] میکند [illegible] میکند تا زایل نشود [illegible]

فكذلك ينبغي للفقير أن يفعل مثل ذلك حتى لا يزول فقره فيسأل

پس همچنین سزاوارست فقیر را آن بکند تا شد این تا زائل نشود فقر او پس سوال کند

الله عز وجل زوال فقره إلى الغنى أو يتعرض بالمعايش والأسباب

از خدا تعالی زوال فقر خود را بسوی غنا یا دست زند بطرف معیشتها و کسبها

والأسباب للاستغناء والتكثر بالمال لا للعيال وعفة النفس عند

و اسباب برای توانگر شدن و بسیار شدن مال نه برای عیال و پارسائی خود و وقت

الضيقة ومن شرط الفقير أن يقنع مع كفايته ولا يأخذ فوقها

تنگی و از شرط فقیر آن است که قناعت کند بر کفایت خود و نگیرد زیاده از آن

بحال ويكون أخذه لذلك القدر امتثالا لأمر الله تعالى خوفا

بهیچ حال و باشد گرفتن او این قدر بجا آوردن امر خدا تعالی و از جهت ترسیدن

من أن يوقع في إثم قتل النفس قال الله عز وجل ولا تقتلوا أنفسكم

از افتادن در گناه کشتن نفس گفت خدا تعالی نکشید نفسهای خود را

إن الله كان بكم رحيما لأن منعه لنفسه حقها حرام وهو القوت

بدرستی خدا تعالی هست بشما رحمت کننده زیرا که باز داشتن او نفس خود حق او حرام است و آن

من الطعام والشراب والكسوة والقدر الذي يقوم به الأودية ۱۰۱۶

از طعام و شراب و کسوه و آن قدر که برپا شود حاجت فقیر

ولا يضعف عن أداء الأوامر من الإتيان بشرائط الصلاة وأركانها

و ضعیف نشود از ادا کردن فرمودها از کردن شرائط نماز و ارکان آن

وواجباتها وسننها ويترك ما هو حظها فإن كان قسمة فيسأل

و واجبات آن و ترک کند چیزی که حظ و لذت نفس است پس اگر باشد قسمت پس سوال کند

الله من غير أن يكون هو فيه بل بفعل الله عز وجل فلا يتعرض

بدون آنکه باشد آن فقیر در وی بلکه بفعل خدا باشد پس پیش نیاید

للدنيا أبدا إلا أن يكون مريضا فيوصف له شيء من الحظوظ فيتناوله

مر دنیا را هیچگاه مگر آنکه باشد بیمار پس گفته شود او را چیزی از حظها پس بخورد آن را

على وجه التداوي فيصير الحظ حينئذ حقا في حال مرضه كالقوت

بر وجه دوا کردن پس میگردد حظ این زمان حق در حال مرض او مانند قوت

في حال صحته وينبغي أن تكون لذته بفقره أكثر من لذة الغني

در حالت صحت او و سزاوار است که باشد لذت او بفقر خود زیاده تر از لذت توانگر

بغنائه وينبغي له أن يؤثر ذله وخموله وعدم

بغنای خود و سزاوار است فقیر را که اختیار کند خواری و گمنامی خود را و نبودن

قَبُولُ النَّاسِ لَهُ وَتَصْدِيقُهُمْ إِلَيْهِ وَازْدِحَامُهُمْ لَدَيْهِ فَمِنْ شَرْطِهِ

گرویدن مردمان او را و باور کردن مردم بسوی او و انبوه شدن آنها پیش او و از شرط فقیر است

أَنْ يَكُونَ قَلْبُهُ أَقْوَى بِصَفَاءِ الْحَالِ عِنْدَ خُلُوِّ يَدِهِ مِنَ الْمَالِ فَكُلَّمَا

که باشد دل او قوی‌تر بسبب صفای حال وقت تهی بودن دست او از مال پس چندانکه

قَلَّ الْفُتُوحُ كَثُرَ طِيبُ قَلْبِهِ وَقُوَّتُهُ وَنُورُهُ وَازْدَادَ فَرَحُهُ بِتَعَاطِي

کم شود فتوح زیاده شود خوشی دل او و قوت او و نور او و زیاده شود خوشی او بسبب دادن

الصَّالِحِينَ وَأَمَّا إِذَا أَظْلَمَ ذَلِكَ قَلْبَهُ وَأَوْحَشَهُ وَأَسْخَطَهُ عَلَى

نیکوکاران و اما وقتیکه تاریک کند آن تنگدستی دل او را و در وحشت اندازد و خشمناک کند او را بر

رَبِّهِ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَفْتُونٌ قَدْ أَحْدَثَ فِي فَقْرِهِ ذَنْبًا عَظِيمًا فَلْيَتُبْ

پروردگار خویش پس باید که بداند که او در بلا افتاده شده است هر آینه کرده است در فقر خود گناه بزرگ پس باید که توبه کند

إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُخْلِدُ إِلَى التَّفْتِيشِ وَالتَّنْقِيرِ لِلُوْمِ

بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش کند و میل کند بسوی جستجو و کاویدن و ملامت

النَّفْسِ فَمِنْ حَقِّ الْفَقِيرِ أَنْ يَكُونَ كُلَّمَا كَثُرَ عِيَالُهُ كَانَ قَلْبُهُ فِي بَابِ

نفس خود و از حق فقیر است که باشد چندانکه زیاده شود عیال او باشد دل او در باب

أَمْرِ الرِّزْقِ أَسْكَنَ وَبِرَبِّهِ أَوْثَقَ مُمْتَثِلًا أَمْرَ رَبِّهِ فِي الْكَسْبِ لَهُمْ فِي الظَّاهِرِ

امر رزق ساکن‌تر و به پروردگار خود محکم‌تر فرمانبرداری کند امر پروردگار خود را در کسب برای ایشان در ظاهر

وَيَسْكُنُ إِلَى وَعْدِ رَبِّهِ فِي الْبَاطِنِ وَيَقْطَعُ بِأَنَّ لَهُمْ رِزْقًا عِنْدَ اللهِ

و ساکن شود بسوی وعده پروردگار خود در باطن و یقین کند که مر ایشان را رزق است نزد خدا

قَدْ وَعَدَ بِهِ وَقَدَّرَهُ وَهُوَ سَائِقُهُ إِلَيْهِمْ عَلَى يَدِهِ أَوْ يَدِ غَيْرِهِ فَلَا بُدَّ

که وعده کرده است بر آن و مقدر کرده و آن را رسنده است بسوی ایشان بر دست او یا دست غیر او پس بدرستیکه ناگزیر

مِنَ الْوَسَطِ وَلَا يَكُونُ فُضُولِيًّا فَيَدْخُلُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَخَالِقِهِمْ بَلْ يَمْتَثِلُ

از میان و نه باشد بیهوده کار پس درآید درمیان خلق و خالق ایشان بلکه بجا آرد

الْأَمْرَ فِيهِمْ وَلَا يَعْتَرِضُ وَلَا يَسْخَطُ وَلَا يَتَّهِمُ الرَّبَّ وَلَا يَشُكُّ فِي

امر ایشان و اعتراض نکند و خشمناک نشود و تهمت نکند پروردگار را و شک نکند در

وَعْدِهِ وَلَا يَشْكُو إِلَى أَحَدٍ بَلْ يَكُونُ شَكْوَاهُ إِلَى رَبِّهِ فَإِنَّ الْحَاجَةَ مِنْهُ إِلَيْهِ

وعده او و گله نکند بسوی کسی بلکه باشد شکوه او بسوی پروردگار خود زیرا که حاجت از او در دل صاحب حاجت

عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَامُهُ وَسُؤَالُهُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَوْفِيقِهِ بِالصَّبْرِ وَأَدَاءِ الْأَمْرِ

و کلام او و سوال او مر او را در آنکه توفیق دادن بصبر و ادای امر

فِي حَقِّهِمْ وَالرِّضَى بِمَا قَضَى عَلَيْهِمْ بِإِضَافَتِهِمْ وَإِلْزَامِهِ لَهُ مُؤْنَتَهُمْ

در حق ایشان و خشنودی بآنچه قضا کرده حق تعالی بر او به پیوستن آنها و لازم گردانیدن مر او را بار آنها

ويسأله ليسهل رزقه وتيسيره فهو قريب مجيب كما يبتلي
عبده ليرده بالبلية إليه عز وجل لأنه يحب الملحين بالسؤال
لأن بالسؤال يتميز الرب من المربوب والسيد من العبد والغني
من الفقير ويخرج العبد من الكبرياء والاستنكاف والتعظيم والنخوة
إلى التواضع والذلة والافتقار فإذا تحقق ذلك من العبد
تحققت الإجابة سريعاً بلا مهملة مع ما يدخر له من الثواب العقبى
ومن آدابه أن لا يكون له هم الوقت المستقبل بل يكون بحكم وقته
لا يتطلع للوقت الثاني بل يحفظ الحال وحدودها وشرائطها
وآدابها مطرقاً غاضاً عما سواها لا أعلى منها ولا دونها لا يتشرف
إلى حال غيره وربما كان هلاكه فيها وفي لأهلها سلامة ونعمة
كالأغذية فرب الأغذية ما يزيد الشخص عافية ولآخر سقماً وبلاءً
فلا ينبغي للمريض أن يتناول شيئاً منها إلا بأمر الطبيب فكذلك
ينبغي للفقير أن لا يختار حالة لنفسه حتى يدخل فيها من غير أن
يكون هو فيها بل بفعل المولى عز وجل قدراً محضاً وإرادة مجردة
لا يشتهي نفسه في شيء من الحالات والمقامات ويتنزلها بفضل

١٠١٩

ويردي حتى يأتيه أمر الذي أمات وأحيا وينقله منها فعل

الذي منع وأعطى وأفقر وأغنى وأضحك وأبكى لا ترى ذلك أليق به

والذي به أقرب وأدنى هكذا تقدم ومضى من سلف من أولي

العلم من أهل الطريقة فيما خلا فبهم الاقتداء وإلى ربنا الخليقة

المنتهى ومن أدب الفقير أن يكون مستعدا لورود الموت مهيئا

له منتظرا مترقبا في الساعات كلها ليكون ذلك عونا له على الرضى

بفقره وتحمل ما حل به من الأذى لأن به قصر الأمل وتكسير النفس

يهون منها وهجم شهوات الدنيا قال النبي صلى الله عليه وسلم أكثروا من ذكر

هادم اللذات يعني الموت ومن أدبه أن يخرج من قلبه ذكر

المخلوقين ومن أدبه أن يتخلق مع الغني إذا دخل عليه بما تصل

يده إليه من القوت أو فاكهة وإن كان شيئا يسيرا لأنه بقلبه

محترز عن الأسباب فهو بالإيثار أولى من الغني الذي هو في

أسر غناه إلا أن يكون ذا عيال في ضيقه فلا يضيق على عياله

بإيثاره ذلك للغني إلا أن يكون يعلم من عياله الإيثار وطيب

النفس بذلك والموافقة والصبر والرضاء والمعرفة واليقين و

الانوار تظهر من قلوبهم على ألسنتهم وجوارحهم وأنفسهم

و نورها [illegible] باطن که ظاهر میشود از دلهاے ایشان بر زبانهای ایشان و اعضا ها و نفسهای ایشان

فحينئذ لا يبالي في البذل والمنع والايثار والامساك ومن أدب

پس این زمان باک ندارد در صرف کردن و بازداشتن و ایثار کردن و نگاه داشتن واز ادبها

الفقير أن لا يترك الاحتياط في الورع في حال ضيق اليد فلا يخرج

فقیر است اینکه ترک نکند احتیاط را در ورع در حال تنگدستی پس بر نیاید

الى ما لا يحل في الشرع لفقره فيخرج من العزيمة الى الرخص لان الورع

بسوی چیزیکه حلال نیست در شرع از جهت فقر خود پس بر آید از عزیمت بسوی رخصتها زیرا که

ملاك الدين والطمع هلاكه وتناول الشبهات فساده كما قال

ورع بنیاد دین است و طمع هلاک دین است و خوردن شبهات فساد دین چنانچه گفته است

بعض الصالحين من لم يصحبه الورع في فقره أكل الحرام وهو لا يدري

بعضی نیکوکاران کسیکه همراه نیست او را ورع در فقر او خورد حرام و حال آنکه او نمیداند

فعليه أن لا يخلد الى التأويلات في دينه في حالة فقره بل يركب

پس بر وی لازمست اینکه میل نکند بسوی تاویلها در دین خود در حالت فقر خود بلکه سوار شود و بکند چیزیرا

الأشق والأحوط الذي هو العزيمة فصل في سؤال الفقير

که دشوار تر و احوط است که آن عزیمت است — فصل در سوال فقیر

ومن أدب الفقير ترك السؤال للخلق ما دام يجد عنده ما يكفيه

پس از آداب فقیر است ترک کردن سوال از خلق تا وقتیکه دریابد نزد خود آنچه کفایت میکند

وان الجأته الضرورة والحاجة المحقرة فيسأل بقدر الحاجة

[illegible] و حاجت حقیر پس سوال کند بقدر حاجت

[illegible] فحينئذ يسلم له السؤال وينبغي أن لا

[illegible] پس این هنگام مسلم است او را سوال [illegible]

[illegible] ما [illegible] العيال على ما قدمناه فان كان

سوال [illegible] بلکه برای عیال خود [illegible] بیان کردیم پس اگر باشد

[illegible] الدرهم لم يسلم له السؤال حتى يصرف

[illegible] تا آنکه صرف کند

[illegible] كما قيل لا يظهر من الغيب شيء

[illegible] از غیب چیزی

ما [illegible] شيئا ومن شرط سؤاله للخلق أن لا يراهم [illegible]

[illegible] و از شرط سوال او [illegible] اینکه نه بیند ایشان را [illegible] باشد

إشارته إلى الله عز وجل برئ الخلق كالوكلاء والأمناء المتصرف
از اشارت او بسوی خدا ست وبینند خلق را همچو وکیلان وامینان که تصرف کرده شده است
فيهم المعقول فيهم فلا يتخذهم أربابا من دون الله عز وجل
در ایشان وکار کرده شده است در ایشان پس نگیرد ایشان را پروردگاران جز خداوند تعالی
فيكون معنى سؤاله لهم إخبارا بحاله وعياله لا شكوى من ربه
پس باشد معنی سوال او مر ایشان را خبر کردن بحال او وعیال او نه شکوه از پروردگار خود
ويكون سؤاله استخبارا فيقول هل دفع لنا إليك شيء هل أحيل
باشد سوال او خبر گرفتن از بود ونبود پس بگوید آیا سپرده شده از ما بان تو چیزی آیا حواله کرده شد
عليك هل أذن لك يا وكيل يا خازن يا أمين يا مملوك يا فقير
بر تو آیا اذن داده شد ترا ای وکیل ای گنجینه دار ای امانت دار ای مملوک ای فقیر
يا من أنا وهو سواء فيما في يده المالك له غيرنا كلنا في عياله
ای آنکه من وتو برابریم در چیزی که در دست او است مالک او غیر ما است همه ما در عیال او
فإذا سأل على هذا الوجه جاز له السؤال وإلا فلا ولا كرامة لكل مشرك
پس هرگاه سوال کند بر این وجه جائز است مر او را سوال واگر نه جائز نیست وکرامت نیست مر هر مشرک
دجال مراء عابد الأصنام خارج على أهل الطريقة مدعي كذاب
ودجال ریاکار پرستار صنمها خارج بر اهل طریقت مدعی دروغگو
منافق زنديق ثم إن أعطي شكر وإن منع صبر هكذا تكون صفات
منافق زندیق را پس اگر داده شود شکر کند واگر باز داشته شود صبر کند همچنین است صفات
الفقير الصادق ولا يستوحش بالرد ولا يتغير فيتسخط ويعترض
فقیر صادق ووحشت نشود برد کردن ومتغیر نشود پس خشم آید واعتراض نکند
ويذم الراد له فيظلمه لأنه مأمور ووكيل والوكيل هو الذي
ومذمت کند رد کننده را پس ظلم کند او را زیرا که او مامور است ووکیل ووکیل کسی است که
يتصرف فيما في يده بإذن آمره وموكله المعطي وهو الله عز و
تصرف میکند در چیزی که در دست او است باذن آمر وموکل وبخشنده وآن خدا است عز وجل
جل بل يرجع إليه عز وجل فيسأله التيسير والتسهيل وتسخير
بلکه رجوع کند بسوی او پس سوال کند میسر وتسهیل را وتسخیر کند
له القلوب ويذلل له الصعاب ويدر له الأرزاق ويسوق
برای او دلها را ودشوار را آسان کند وروزیها را وبرساند
إليه الأقسام ويرفع عنه الجوع والعذاب والشدة لا إلى العبيد
بسوی او قسمتها را وبردارد از او گرسنگی را وعذاب را وخواری را از بندگان

والأرباب ولعله قبض أيدي الخلق عنه بالعطاء ليرده إليه
فيلازم الباب ويرفع بدعائه وتضرعه الحجاب فيكون هو
المعطي له دون العباد فصل في آداب العشرة وينبغي له أن
يحسن العشرة مع إخوانه فيكون متبسط الوجه غير عبوس ولا
يخالفهم فيما يريدون عنه بشرط أن لا يكون فيه حرج في الشرع
ومجاوزة للحد وارتكاب للإثم بل يكون مما أباحه الشرع ويدرك
فيه الثواب ولا يكون مماريا ولا لجوجا ويكون أبدا مساعدا للإخوان ١٠٢٣
على الشرط الذي ذكرناه ويحتمل عنهم ما يخالفونه فيه ويكون
صبورا على أذاهم غير حقود ولا ينطوي لأحد منهم على سوء دخلة
ويسر ويذكر غير مغتاب لهم في حال غيبته ولا يكون سيئ المحضر
ويذب عن أخيه في حال غيبته عنه ويستر العيوب على إخوانه ما
أمكنه فإن مرض أحد منهم عاده فإن شغله عن ذلك شاغل مضى
إليه فهناه بالعافية وإن مرض هو ولم يعده بعض إخوانه اعتذر
عنه وإذا مرض لم يقابله بذلك بل يعوده ويصل من قطعه ويعطي
من حرمه ويعفو عمن ظلمه وإذا أساء أحدهم إليه احتمل وعذره

عند نفسه ويرجع بالملامة على نفسه ولا يرى ملكه ممنوعاً عن غيره

پیش خود و بازگردد بملامت بر نفس خود و نه بیند ملک خود ممنوع از غیر خود

من الاخوان ولا يحكم في ملكهم بغير اذنهم ولا ينسى الورع في جميع

از برادران و حکم نکند در ملک ایشان بغیر اذن ایشان و فراموش نکند ورع را در همه

حركاته وسكناته وان انبسط معه احد من اخوانه في شيء من ماله

حرکات و سکنات خود و اگر خوش شود با او یکی از برادران در چیزی از مال او

اجابه الى ذلك مسرعاً مستبشراً فرحاً مسروراً متقلداً منة في ذلك

قبول کند او را بسوی آن شتابنده شادمان و مسرور و قبول کننده باشد از او منت را در این باب

منه بجعله اهلا لما انبسط معه وان احتاج اليه ولا يستعير

منت را از آنکه اهل گردانید او را سزاوار [illegible] فراخی کردن با او و هرگاه محتاج شود بدو [illegible]

من احد شيئاً ان امكنه وان استعار احد منه شيئاً لا يسترد

[illegible] اگر ممکن باشد او را و اگر عاریت گرفت از او کسی چیزی [illegible]

ما امكنه لانه ما استعار منه الا لحاجة ولا يليق بالفتوة

تا تواند زیرا که آنکس عاریت نخواسته است مگر برای حاجت خود و سزاوار جوانمردی نیست

استرداد العارية كما لا يحسن في الشرع استرجاع الهدية والهبة فان

باز گرفتن عاریت و همچنانکه نیکو نیست در شرع رجوع در هدیه و هبه پس اگر

لم يقدر على ذلك فليسرع باعادته ولا يمنعه من ذلك ولو كان يوم

قادر نشود بر این پس سرعت کند در عاریت دادن [illegible]

اذ لا يليق بحاله ان ينفرد عن احد من الناس بماله لانه امين ليس

[illegible]

في رد شيء من الاشياء فلا يملك شيئاً فكل من يملك شيئاً فذلك

[illegible]

الشيء يملكه لان المرء عبد لمن زمامه بيده بل يرى الاشياء التي

[illegible]

في يده ملكاً لله عز وجل وهو وبقية الناس عبيد الله عز وجل

[illegible]

والكل متساوٍ في ملكه عز وجل واما ما كان في يد الغير يستعمل فيه

[illegible]

حكم الشرع والورع ويحفظ الحد ولئلا يقصر في نهج الاباحة

[illegible]

الزنادقة وينبغي له إذا مسته محنة أو فاقة أن يستر حاله

عن إخوانه ما أمكنه لئلا تشتغل قلوبهم بسببه فيتكلفون

له وكذلك إن مسه هم أو أصابه حزن لا يظهر ذلك لإخوانه

ولا يشوش عليهم ما هم فيه من الفرح والسرور والراحة ولذة

العيش وإن رأى إخوانه متى ولهم غم وهم وقد أظهروا فرحًا

وسرورًا ساعدهم في الظاهر من إظهار النشاط والاستبشار ليكتم

عنهم ما هم فيه من الاستيحاش والحزن والهم فلا يقابلهم بما

يكرهون ولا يختلف عنهم في شيء من ذلك وينبغي له في أدب

حسن العشرة إذا استوحش من شيء أن يتكلم في حسن الخلق

ويرد قلبه إليه لزوال وحشته وينبغي له أن يعاشر كل أحد

من حيث هو ولا يكلفه مجاوزة حده وموافقته بل يتابعه هو

فيما عليه ذلك الإنسان ما لم يكن فيه خرق الشرع قال النبي

صلى الله عليه وسلم أمرنا معاشر الأنبياء أن نحدث الناس على قدر عقولهم

وينبغي أن يعاشر من دونه بالشفقة عليه ومن فوقه بالإجلال

ومن هو مثله بالإفضال والإيثار والإحسان فضل في

آداب الفقراء عند الأكل من ذلك أن لا يأكلوا بالشره ولا على
آداب فقرا در وقت خوردن از آنجمله است که نخورند بغلبهٔ حرص و نه بر
الغفلة بل يذكروا الله عز وجل بقلوبهم عند الأكل ولا ينسونه
غفلت بلکه یاد کنند خدای تعالی را بدلهای خویش وقت خوردن و فراموش نکنند او را
ومن ذلك أن لا يمدوا أيديهم عند الطعام قبل من هو فوقهم
و از آنجمله است که دراز نکنند دستهای خود را وقت طعام خوردن پیش از کسیکه او برتر است از ایشان
ومن ذلك أن لا يقولوا لغيرهم كل ولا يضعوا مما بين أيديهم
و از آنجمله است که نگویند غیر خود را بخور و نه نهند از پیش خود
شيئا بين يدي غيرهم لا على طريق الخدمة ولا على طريق الانبساط
چیزے پیش کسے نه بطریق خدمت و نه بطریق انبساط
إلا صاحب الطعام فإنه مسلم له ذلك لأنه نوع خدمة منه و
مگر صاحب طعام پس بدرستیکه او را مسلم است این کار زیرا که یک نوع خدمتیست از و و
لا يقولوا لصاحب الطعام كل معنا وإذا أقعد موضعا فلا يختار
نه گویند صاحب طعام را بخور با ما و چون نشانده شوند در جاے پس اختیار نکنند
۱۰۲۵ غيره ويقعد حيث يؤمر ولا يرفع يده من الطعام ما دام يأكل
جاے دیگر را و بنشینند در جاے که امر کرده شود و نه بردارد دست خود را از طعام تا وقتیکه میخورد
من معه لئلا يحتشم صاحبه فيحمله على الامتناع ولا ينبغي أن يرفع
همراهی او تا که در غضب نیاید همراه او و در این باعث شود او را بخواستن امتناع و سزاوار نیست که بردارد
الطعام من بين يدي الفقير ما دام يأكل وما دام عينه عليه و
طعام از پیش فقیر تا وقتیکه میخورد و تا وقتیکه چشم او بروے ست
يساعد الأصحاب على الأكل بقدر ما لا يكون مخالفة وإن لم يكن
یاری دهد یاران را بر خوردن بمقداریکه نباشد مخالفت شرع و اگرچه نباشد
به شهوة ولا ينبغي أن يلتقم على المائدة أحدا وإن أعرض عليه
با و آرزوی طعام و سزاوار نیست که لقمه دهد کسی را و حالانکه او بر خوان ست و اگر آورده شود برو
الماء لا يرد الساقي ولو بقطرة واحدة ولو قام صاحب الطعام
آب رد نکند آب دهنده را و اگرچه یک قطره باشد و اگر ایستاده شود صاحب طعام
بالخدمة لا يمنع ولو أراد صب الماء على يده فلا يمنعه وينبغي
بخدمت باز ندارد و اگر خواهد ریختن آب بر دست او باز ندارد و سزاوار است
أن يأكل مع الأغنياء بالتعزز ومع الفقراء بالإيثار ومع الإخوان
که بخورد با توانگران به بزرگی و با فقیران بایثار طعام بر ایشان و با برادران

بل لا ينبسط ولا ينتظر الأكل بسائله إلا إذا حضر فحينئذ يأكل ولا

يشاهد نفسه في اشتهائه شهوة ويعلمها لكن مقسومة ولا ينالها

أبدا فينبغي أن يحتجب بها عن الله تعالى ويشتغل بها عن طاعته و

مراقبة حاله فإذا أعرض عن ذلك واشتغل بحاله كان سليما

فإن كانت مقسومة ثم حضرت اشتهاها وتناولها وشكر

الله تعالى ولا يجعل الأكل همه ويعلق قلبه به ويجعله همته

بل يجاهد مع نفسه بأنها مريضة ومن حالها الاحتماء عن الطعام

والشراب والشهوة حتى يبرأ عن المرض فالمرض هواها وإرادتها

ومناها والرب عز وجل طبيبها ومداويها فإذا بعث الطعام

والشراب على يد مملوكة تناولهما وعلم أن دواءها وعافيتها في

ذلك دون غيره اشتغل بحفظ الحال والمراقبة وإخراج

الأشياء من القلب لا ركونا إلى شيء من الأشياء والطمأنينة

إليه أبدا في جميع حركاته وسكناته فصل في آدابهم فيما

بينهم من ذلك أن لا يتمنوا أشياء تكون لهم من أصحابهم من

بنيانهم ويستطيعونهم وملابسهم وما يشترونه ولو وجدوا أحد

منهم سجادته بقدمه لا يستوحش منه ولا يضع قدمه على سجادة
لذا یاران جاے نماز او را ... از وی ولا خود نهد قدم بر جاے نماز دیگرے
غيره ولا يبسط سجادته على سجادة من هو فوقه في الرتبة ولو
و نگسترد سجاده خود بر سجاده کسے کہ بالاتر است از او در رتبه و اگر
مدّ أحد يده إلى أسفله لا يمنعه ولا يمدّ هو يده إلى كتف غيره
دراز کند یکے دست خود را بسوی پائین او باز ندارد او را و دراز نکند خود دست خود را بسوی بازوی
ولا يستخدم أحدا من الفقراء ويخدم هو بنفسه كل أحد و
و خدمت نطلبد از هیچ یکے از فقیران و خدمت کند خود هر یکے را
يحمل رحل الفقراء ولو أراد أحد أن يحمل رحله لا يمنعه و
و بردارد بار هاے فقیران و اگر خواهد کسے کہ بردارد بار او را باز ندارد او را و
إذا دخلوا الحمام فليسن في أدب الفقراء أن يكون القيم من ذلك منهم
هرگاه در آیند در حمام پس سنت است در ادب فقیران کہ ...
ولو أراد بعضهم ذلك بعض أمكنه منه ولا يمنعه وإذا نظر
و اگر خواهند بعضی از ایشان ... باز ندارد او را و هرگاه بنگرد
فقير إلى شيء من خرقته أو سجادته أو غير ذلك فليدفعه إليه
۱۰۲ فقیر بسوے چیزے از خرقه او یا جاے نماز او یا چیزے دیگر پس باید بدهد آن چیز را بسوے او
في الوقت وليؤثره به ولا ينبغي أن يجعل الفقراء في انتظاره
در همان وقت و باید کہ اختیار کند فقیر را بر نفس خود ... و نباید کہ بدارد فقیران را در انتظار خود
عند الأكل وكذلك في كل شيء لا يؤذي قلب أحد بأن ينتظره
در وقت خوردن و همچنین در هر چیز ... دل هیچ یکے را ... تا خود منتظر باشد
ما أمكنه فإن المنتظر مشتغل وإذا أراد أن يقدم إلى فقير
... پس بدرستی منتظر ... و هرگاه خواهد کہ پیش آرد بفقیر
طعاما فيجب أن لا يحبسه في الانتظار لأن انتظار المرء ذل
طعام را پس لازم است کہ نگذارد ... در انتظار ... خوار است
ولا ينبغي أن يدخر شيئا مما يمكنه وإذا [illegible] الطعام لنفسه
و نباید کہ ذخیره کند چیزے را از ... و هرگاه ... طعام
فلا يأكل إلا بعد ما يفضل منهم ويجتهد في تقديم الطعام
پس نخورد مگر بعد از آنکه ... و جهد کند در پیش آوردن طعام
إلى الفقراء أن يكون أنظف ما يمكنه وأوفق لهم بأن كان
بسوے فقیران آنکه باشد طعام پاکیزه ترین چیزے کہ ممکن است او را و موافق تر برای ایشان و اگر

في قوم فلا ينبغي أن ينفرد عنهم بأكل شيء ولا بأخذ شيء فإن

در گروهی پس نباید که تنها شود از ایشان بخوردن چیزی و نه بگرفتن چیزی پس اگر

فتح له بشيء ينبغي أن يطرحه في الوسط وإن مرض وهو بين

فتوح شود او را چیزی پس باید که اندازد او را در میان فقرا و اگر بیمار شد فقیر و حالانکه او در میان

قوم فاحتاج إلى تخصيصه بدواء ينبغي له أن يستأذن

جماعتی است پس محتاج شد بسوی خاص گردانیدن خود را بدارو پس باید او را که دستوری خواهد از

الجماعة في ذلك وأما إذا نزل برباط أو مدرسة وفيها شيخ أو

جماعت در آن دارو و اما چون فرود آید بسرا یا مدرسه و در آنجا شیخ یا

خادم فينبغي أن يكون بحكم ذلك الشيخ ولا يفعل شيئا إلا

خادم است پس می باید که باشد بحکم آن شیخ و دستوری خواهد از و و نکند چیزی را مگر

باستطلاع رأيه وإذا ورد على قوم فينبغي أن يوافقهم على ما هم

بدریافت رای او و چون رسید بر قومی پس باید که موافقت کند ایشان را بر آنچه در ایشان

عليه ولا ينبغي أن يرفع صوته بين الفقراء بتسبيحه وقراءته

بر او است و نباید که بلند کند آواز خود را میان فقیران بتسبیح گفتن و خواندن

بل يخفي ذلك عنهم ويستتر به أو ينقل ذلك إلى تفكر واعتبار

بلکه نهان دارد این را از ایشان و پوشیده کند او را یا آنکه نقل کند آن را بسوی اندیشه و اعتبار کردن

عبادة باطنة وإن كان من الخواص ذوي الأسرار فلا كلفة عليه

عبادت اندرون را و اگر باشد آن فقیر از خاصان که خداوند رازها اند پس نیست هیچ رنج بر او

في ذلك لأن ربه يتولاه ويهيئ له ويأمره وينهاه في ذلك

در این کار زیرا که پروردگار او کارساز است او را و آماده کند برای او و میفرماید او را و منع میکند او را

ويسخر له قلوب الجماعة ويعطفها عليه ويملؤها من محبته تارة

مسخر گرداند برای او دلهای جماعت و مهربان کند آن دلها را بر وی و پر میکند دلها را گاهی از دوستی او و گاهی

وهيبته واحترامه أخرى وكذلك لا ينبغي أن يرفع صوته بغير

از هیبت و حرمت او بار دیگر و همچنین سزاوار نیست که بلند کند آواز خود را بغیر

ذلك من الكلام بينهم وإذا كان بين قوم فينبغي أن لا يستأثر

این سخن از سخن در میان درویشان و چون باشد در میان گروهی پس سزاوار نیست که

أحدا دونهم ولا يتكلم بين الفقراء بشيء من حديث الدنيا

هیچ یکی را جدا از دیگران و سخن نکند میان فقیران بچیزی از سخن دنیا

والمأكولات ما أمكنه ومن شرطه أيضا أن لا يكتب بين

و از خوردنیها تا تواند و از شرط فقیر است که ننویسد میان درویشان

١٠٢٩

الفقراء شيئا ما أمكنه ووجد من ذلك بدا بل يشتغل بالعمل
چیزی تا توانند و یابد از نوشتن چاره بلکه مشغول شود بعمل
بالمكتوب ومراقبة وحفظ حاله والتفكر فيهما ولا يكثر من
که نوشته شده سبب و نگاهبانی دل و حفظ حال خود و فکر کردن در این هر دو و زیاده نکند از
النوافل بين أيديهم وإذا صاموا الجماعة وافقهم في ذلك
نوافل پیش ایشان و هرگاه روزه دارند جماعت موافقت کند ایشان را در این
وكذلك إذا أفطروا وافقهم في ذلك ولا ينفرد عنهم بالصوم
و همچنین هرگاه افطار کنند موافقت کند ایشان را در این افطار و تنها نشود از ایشان بروزه
ولا ينام بين الفقراء وهم أيقاظ إلا أن يغلب عليه النوم
و خواب نکند میان فقیران در حالیکه ایشان بیدار باشند مگر آنکه غلبه کند بر وی خواب
فينفرد عنهم وينضجع بقدر ما تنكسر فورته ولا ينبغي له
پس تنها شود از ایشان و خواب کند بقدر آنکه بشکند جوش خواب و سزاوار نیست او را
أن يتقدم بمشية شيء واختياره على الفقراء إذا أمكنه
که پیش شود بخواهش چیزی و اختیار کردن او بر درویشان تا وقتیکه تواند
وإن طالبه الفقير بشيء فلا يرده ولو بقليل ولا يؤذي قلبه
و اگر طلب کند او را فقیر چیزی پس رد نکند او را اگرچه اندک باشد و ایذا ندهد دل او را
بطول الانتظار وإذا شاوره أحد فلا يعجل عليه بالجواب
بدرازی انتظار و هرگاه مشورت کند کسی با وی پس زودی نکند بر وی در جواب
فيقطع عليه كلامه بل يمهله حتى ينهي جميع ما في قلبه ولا
پس قطع کند بر وی کلام او را بلکه مهلت دهد او را تا آنکه تمام کند همه آنچه در دل اوست
يجيبه بالرد والإنكار فإذا فرغ من ذلك وكان غير صواب
جواب ندهد او را برد و انکار پس وقتیکه فارغ شود از آن پس اگر آن سخن را نا درست بیند
قابله أولا بالموافقة وقال هذا وجه ثم يبين له ما هو الصواب
برابری کند او را بموافقت و بگوید این وجهی است پس بیان کند او را آنچه درست است
منه عنده برفق لا بخشونة ووحشة ومن آدابهم أن لا
از آن سخن نزد او بنرمی نه بدرشتی و وحشت و از آداب ایشان است که نه
يمدحوا الطعام حال الأكل ولا يذموه فصل في آدابهم مع
مدح کنند طعام را در وقت خوردن نه مذمت فصل در آداب ایشان با
الأهل والولد من ذلك حسن الخلق والإنفاق عليهم بالمعروف
اهل و فرزندان از آنجمله است نیکوی خلق و نفقه دادن بر ایشان بطریقه معلوم

بما أمكنه وإذا ملك في اليوم ما يكفيه ليومه فلا يحبس شيئا

لغده وله الى ذلك لغد بحاجته في الحال فان فضل من ذلك شيء

فليكن مع ذلك لغد لعياله لا لنفسه فلا يأكل الا تبعا لهم بل

يكون كالوكيل والخادم لعياله والمملوك سبيله ويعتقد بخدمته

عياله والكد عليهم والقيام بمهماتهم اداء لامر الله وكما عنه

وليعلم ان خدمة نفسه من الوسط ويؤثر عياله على نفسه وإذا

اكل اكل لشهوتهم لا لحظهم ولا على متابعة شهوة نفسه وإذا كان

في ذات يده شيء يصلح لشتائه وهو في الصيف يحتاج لنفسه

صرفه في وجه حاجته في الصيف وان وجد كفاية يومه فكان

فيه فضل للكسب في يوم لكفاية غد لعياله لم يشتغل بذلك لئلا

يقف مع الكفاية في يومه لان الوقوف مع الكفاية بانت ويوث و

اخر بدتر هذا الى غد فان كان له قوة في التوكل ويصبر على فاقة

اهله والجوع والضر ويقصر قوة عياله عن ذلك فلا يجوز له

ان يدعوهم الى حالة نفسه بل يتحرك ويكتسب لاجلهم وان رأى

من اهله الطاعة لله عز وجل وحسن السيرة والعبادة فعليه يكسب

الحلال فلا طعامهم المباح حتى يثمر ذلك الطاعة والصلاح ولا

حلال بخورانیدن ایشان را مباح تا که ثمره دهد آن طاعت و صلاح را و نه

يطعمهم الحرام فإنه يثمر العصيان والجفاء وليجتهد في ذات

خوراند ایشان را حرام را که آن ثمره دهد گناه را و بدی را و بکوشد در ذات

نفسه بإصلاح العمل والصدق وطهارة الباطن حتى يصلح الله أمره

خود به نیکو گردانیدن عمل و به راستی و پاکیزگی باطن تا نیکو کند خدا تعالی کار او را

بينه وبين عياله في حسن الصبر وحسن الطاعة له ولله عز وجل

در میان او و در میان عیال او در نیکویی صبر و نیکویی طاعت او و مر خدای را

والموافقة له ويعود بركة صلاحه على عياله قال النبي صلى الله عليه وسلم من أصلح

و موافق بودن با او و بازگردد برکت صلاح او بر عیال او فرمود پیغمبر هر که نیکو کرد

ما بينه وبين الله عز وجل أصلح الله تعالى ما بينه وبين الناس وأهله

آنچه میان او و میان خداست نیکو کند خدای تعالی آنچه میان او و میان مردم است و اهل او

وعياله من جملة الناس وإذا نزل به ضيف فيجب أن يطعم عياله

و عیال او از جمله مردم اند و هرگاه فرود آید بار او مهمانی پس واجب است که بخوراند عیال او

مما يطعم الضيف إذا كان بذات يده سعة ومكنة فليوفر ذلك

از آنچه میخوراند مهمان را هرگاه باشد در دست او فراخی و توانایی پس بسیار کند طعام را

بحيث يعمهم الجميع ويكفيهم ويفضل عنهم فإن كان هناك الفقر

بحیثیتی که فراگیرد همه را و کفایت کند ایشان را و زیاده شود از ایشان و اگر باشد آنجا فقر

وقلة وضيق يد وعلم من عياله الإيثار والرضا بذلك [illegible]

و قلت و تنگی دست و دانست از عیال خود برگزیدن او را و راضی شدن ایشان را باختیار پس باید

يؤثر الضيفان فإن فضل عنهم شيء تناولوه على وجه التبرك

که برگزیند مهمانان را پس اگر زیاده شود از ایشان چیزی بخورند آن را برای وجه تبرک

فإن الله تعالى سيخلف عليهم ويوسع ما لديهم فإن الضيف

پس بدرستی خدای تعالی زود است که خلف خواهد داد برایشان و فراخ خواهد گردانید آنچه نزد ایشان است زیرا که مهمان

ينزل برزقه ويرتحل بذنوب أهل البيت كما جاء في الحديث وإذا

فرود آید با روزی خود و میبرد گناهان اهل خانه را چنانچه آمده است در حدیث و هرگاه

دعي الفقير إلى الدعوة وله عيال وليس له ما يصلح لإطعامهم فليس

خوانده شود فقیر بسوی دعوت و مر او را عیال است و نیست مر او را چیزی که بدان اصلاح کند حال عیال را پس نیست

في الفتوة أن يضيع عياله ويمضي إلى الدعوة ويؤثر شهوته

در مروت آنکه بگذارد عیال خود را و برود بسوی دعوت و برگزیند آرزوی نفس خود را

على فاقة عياله ولا يستقيم في الطريقة والشريعة أخذ الزلة

بر فاقهٔ عیال خود و نیست درست در شریعت و طریقت گرفتن زلت

والخبئة لأجل العيال من الدعوة وليمتنع من الحضور وليصبر

و ستیغ از جهت عیال از دعوت پس باز ماند فقیر از حضور دعوت و باید که صبر کند

مع أهله فإن كان في صاحب الدعوة فتوة وعلم بأن للضيف

با عیال خود پس اگر باشد در صاحب دعوت جوانمردی و دانش آنکه مهمان را

عيالا فينبغي له أن لا يفرده بالاستحضار بل يفرغ قلب الضيف

عیال است پس سزاوار است او را که تنها نگذارد او را بطلب حضور بلکه فارغ کند دل مهمان

عن شغل عياله بأن يكفيه ذلك ويحمل إليهم ما يحتاجون

از شغل عیال خود تا آنکه کفایت کند او را آن میزبان و بردارد بایشان چیزیکه محتاج اند

إليه ويعلم ضيفه بذلك والواجب على الفقير أن يؤدب

با او و داناند مهمان خود را باین امر و واجب است بر فقیر آنکه ادب دهد

أهله بملازمة ظاهر العلم والشريعة ولا يمكنهم من مخالفة

اهل خود را بملازمت ظاهر علم و شریعت و توانا نگرداند ایشان را از مخالفت

العلم في القليل والكثير ولا ينبغي له أن يسلم أولاده إلى السوق

علم در کم و زیاده و لائق او نیست که او را اگر بسپارد اولاد خود را بسوی بازار

وتعلم الحرف بل يعلمهم أحكام الدين ويحملهم على ترك طلب ١٠٤٣

و یاد گرفتن هنرها بلکه بیاموزد ایشان را احکام دین و باعث شود ایشان را بر ترک طلب

الدنيا إلا أن تغلب عليه النفس وقلة الصبر وانكشاف الحال

دنیا مگر آنکه غالب گردد برو نفس و قلت صبر و ظاهر شدن حال

والفضيحة والرجوع إلى الخلق في القوت وما يسد به الخلة

و رسوا شدن و بازگشتن بسوی خلق در قوت و در آنچه بند شود باو حاجت او

فليشغل أهله وولده ونفسه بالكسب وتحصيل ما يحصل به

پس باید که مشغول کند اهل خود را و فرزند خود را و نفس خود را بکسب و حاصل کردن چیزیکه حاصل شود

الغناء عن الناس فهو أفضل من غيره مع حفظ الحدود ويعرف

غنا از مردم پس این مشغول بودن بهتر است از کار دیگر با نگاه داشت حدود شرع و بداناند

أولاده وجوب مراعاة حق الوالدين ومجانبة العقوق ويعرف أهله مراعاة حق الله ويعرف

اولاد خود را واجب بودن نگاه داشت حق والدین و دور بودن از عقوق و بداناند اهل خود را نگاه داشت حق خدا و حق

فضيلة الصبر مع الطاعة وغير ذلك على ما بيناه في باب آداب النكاح فصل في آدابهم

فضیلت صبر و طاعت او و جز این آنچه بیان کردیم در باب آداب نکاح فصل در آداب ایشان

في السفر وقد ذكرنا في كتاب الادب في اثناء الكتاب انه يجب

در سفر و تحقیق یاد کردیم ما در کتاب ادب در میان همه کتاب بدرستی واجب است

ان يكون سفر المؤمن الخروج من اوصافه المذمومة الى صفاته

که باشد سفر مومن برآمدن از اوصاف بد بسوی صفات

المحمودة فيخرج من هواه الى طلب رضاء مولاه يشيعه تقواه

ستوده پس بر آید از هوای خود بسوی طلب رضای مولای خود بدرستی که کن پرهیزگاری خود

فاذا اراد الفقير ان يسافر من بلده فاول شيء يجب عليه ان

پس وقتیکه خواهد فقیر که سفر کند از شهر خود پس اول چیزے که واجب است بر وی آنکه

يرضي خصومه ويستأذن والديه او من هو في حكمهما في

راضی کند خصمان خویش را و اذن گیرد از والدین خود یا از کسیکه در حکم او ست در

وجوب الحق عليه من العم والخال والجد والجدة فاذا رضوا

واجب بودن حق او بر او از عم و خال و جد و جده پس وقتیکه راضی شوند

بذلك تخرج فان كان ذا عيال وفي سفره عنهم مضرة عليهم

بآن بر آید پس اگر باشد خداوند عیال و در سفر او بر ایشان ضرر

وضيعة فلا يسلم له السفر الا بعد اصلاح امورهم او

و ضایع شدن است پس روا نیست او را سفر مگر بعد از درست ساختن کار اسے ایشان یا

يستصحبهم معه قال النبي صلى الله عليه وسلم كفى بالمرء اثما ان يضيع

همراه برد ایشان را با خود فرمود نبی بس است مرد را از روی گناه آنکه ضایع کند

من يقوت ومن شرط الفقير اذا سافر ان يكون قلبه معه

کسیرا که قوت میرساند ایشان را و از شرط فقیر است که هر گاه سفر کند باشد دل او با خود

لا يكون قلبه ملتفتا الى العلاقة وراءه ولا يكون قلبه متعلقا

نباشد دل او التفات کننده بسوے علاقه و پس او نباشد دل او وابسته

بمطالبة امامه بحيث ما نزل يكون قلبه معه ويكون قلبه

بجز است پیش و پس پس هر جا که فرود آید باشد دل او با خود و باشد دل او

فارغا من الاشياء كما قيل عن ابراهيم بن دوحة انه قال

فارغ خالی از همه چیزها چنانچه گفته شد از ابراهیم بن دوحه که گفت

دخلت مع ابراهيم بن شيبة البادية فقال لي اطرح ما معك

در آمدم با ابراهیم بن شیبه در بادیه پس گفت مرا بر انداز آنچه با تست

من العلائق فطرحت كل شيء الا دينارا فقال لا تشغل سري

از علائقها پس بر انداختم هر چیز مگر دیناری پس گفت مشغول مکن دل مرا

اطرح ما معك فطرحت الدينار فقال اطرح ما معك من
بینداز آنچه که با تست پس انداختم دینار را پس گفت بینداز آنچه که با تست از
الفلوس فقلت ان معي شسوعا للنعل فطرحتها فاني ما
[illegible]
احتجت في الطريق الى شيء الا وجدته بين يديه فقال ابن
[illegible]
شيبة هكذا من عامل الله تعالى بالصدق ولا ينبغي ان يهمل
[illegible]
في سفره من اوراده التي كان يعملها في حضره لان السفر
[illegible]
زيادة في احوال الفقير فلا ينبغي ان يحصل له خلل في اعماله واحواله
[illegible]
بسفره فاما الرخص للضعفاء والعوام واما الاقوياء فيؤمرون
[illegible]
بالرخص لا العزيمة فانهم ابدا في جميع احوالهم والتوفيق ۱۰۳۳
[illegible]
شامل لهم والرحمة نازلة عليهم والسر قائم معهم والحفظ
[illegible]
ذاكر لهم والصيف جالس معهم والانس به زائد والفناء به
[illegible]
قائم والامداد به متدارك ومتواترة والنصر لهم لازم وحظوظ
[illegible]
لهم مستكاثرة متتابعة ومتسلسلة اليهم والسر اقوى لهم
[illegible]
والله احسن ما يستمده اولئك من الاسباب التي هي
[illegible]
الاسباب والعلائق التي هي الاحتفاظ فعلوا قلب اهل البيان
[illegible]
فاقتدوا من الشكل الذي ينبغي للفقيه ان راعي قلبه في كل
[illegible]

بشيء ولا يحرج على أصحابه ويجتهد في سفره حتى لا يتغير قلبه

[illegible]

[illegible] في سفره ولا ينبغي له أن يكون سفره لغرض من أغراض

[illegible]

الدنيا بوجه من الوجوه بل يكون سفره للطاعة من الطاعات

[illegible]

إما للحج أو للقاء شيخ أو زيارة موضع من المواضع المقدسة

[illegible]

الشريفة وإذا بادر الفقير [illegible] قلبه [illegible] من المواضع

[illegible]

ونادى نفسه [illegible] من الأقدام [illegible] أو [illegible] للقائم

[illegible]

ولا يوقف نفسه إلا بأمر [illegible] أو بفعل [illegible] فقد زلت [illegible]

[illegible]

ما يؤمر به أو يحمله الفقير إذا كان من المعمولين فيهم الذي

[illegible]

الهوى فالإرادات والأماني الفانية عنهم بالمراد من المحبوب

[illegible]

وإذا ظهر للفقير قبول في بعض المواضع فينبغي له أن

[illegible]

يخرج منه ويتشوش على نفسه ذلك القبول الذي يأتي به من

[illegible]

الله [illegible] فيكون الخلق نصيبه وهذا إنما يكون مع

[illegible]

وجود الهوى وأما من [illegible] فلا [illegible] للقلوب ولا لقبولهم أو

[illegible]

[illegible] عن القلب [illegible]

[illegible]

عن [illegible] الخلق [illegible]

[illegible]

وَيَنبَغِي لِلْفَقِيرِ أَنْ يُعَاشِرَ أَصْحَابَهُ فِي سَفَرِهِ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَجَمِيلِ
و سزاوار است فقیر را که آمیزش کند با یاران خود در سفر خود به نیکوی خلق و نیکو
الْمُدَارَاةِ وَتَرْكِ الْمُخَالَفَةِ وَاللِّجَاجِ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَيَشْتَغِلُ
در گذشتن و ترک مخالفت و ستیهیدن در همه چیزها و مشغول شود
بِخِدْمَتِهِمْ وَلَا يَسْتَخْدِمُ مِنْهُمْ أَحَدًا وَيَنبَغِي أَنْ يَكُونَ أَبَدًا فِي
بخدمت یاران و طلب خدمت نکند از هیچ یکی از ایشان و سزاوار است که همیشه باشد در
سَفَرِهِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ يَتَيَمَّمُ مَا أَمْكَنَهُ ذَلِكَ كَمَا
سفر خود بر طهارت و اگر در نیابد آب تیمم کند تا توانا ... چنانچه
يُسْتَحَبُّ لَهُ فِي حَضَرِهِ أَنْ يَكُونَ عَلَى الطَّهَارَةِ لِأَنَّ الْوُضُوءَ سِلَاحُ
مستحب است برا او در حضر او که باشد بر پاکی زیرا که وضو سلاح
الْمُؤْمِنِ كَمَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ وَهُوَ أَمَانٌ لَهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَكُلِّ مُؤْذِي
مومن است چنانچه آمده است در حدیث و آن وضو امان است مر او را از دیوان و هر ایذا دهنده
وَيَنبَغِي أَنْ لَا يَصْحَبَ الْأَحْدَاثَ الْمُرْدَانَ فِي السَّفَرِ عَلَى الْخُصُوصِ فَإِنَّهُمْ
و سزاوار است که صحبت نکند جوانان امرد را در سفر خصوصا ... زیرا که ایشان
أَقْرَبُ مِنْ مُصَافَاةِ الشَّيَاطِينِ وَالْقَبُولِ مِنْهَا وَإِلَى الشَّرِّ وَالْفِتَنِ
نزدیکتر اند از دوستی شیطان و گرویدن از آنها و نزدیک اند بسوی بدی و فتنه
وَمُتَابَعَةِ الْهَوَى وَهَنَاتِ النَّفْسِ وَالتُّهْمَةِ وَفِي صُحْبَتِهِمْ خَطَرٌ عَظِيمٌ
و متابعت هوی و عیبهای نفس و تهمت و در صحبت ایشان خطر عظیم است
إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْفَقِيرُ مِمَّنْ يُقْتَدَى بِهِمْ مِنَ الشُّيُوخِ وَالْعُلَمَاءِ
مگر آنکه باشد فقیر از آنها که اقتدا کرده شود بایشان از شیخان و عالمان
بِاللهِ وَأَبْدَالِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَحْفُوظِينَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الرَّبَّانِيِّينَ مُعَلِّمِي
و ابدال پیغمبران ... نگاه داشته شده ... امامان راه نمای الهی اند آموزنده
الْخَيْرِ الْمُؤَدِّبِينَ الْمُنْذِرِينَ لِلْخَلْقِ وَالْمُهْدِيِّينَ لَهُمُ السَّرَائِرَ بَيْنَ
نیکوی اند ... ترسانیده اند از عذاب حق خلق را و راه نماینده خلق را ...
الْحَقِّ وَالْخَلْقِ الْجَهَابِذَةِ فَحِينَئِذٍ لَا يُبَالِي بِمَنْ يَصْحَبُهُ مِنَ الْأَحْدَاثِ
حق و خلق ... پس اکنون باک نیست ... که صحبت دارد از جوانان
وَالشُّيُوخِ وَإِذَا دَخَلَ بَلَدًا وَفِيهِ شَيْخٌ فَيَنبَغِي أَنْ يَبْدَأَ بِسَلَامِهِ
و پیران و هر گاه درآید در شهری که در وی شیخی است پس سزاوار است که ابتدا کند بسلام او
عَلَيْهِ وَيُقَدِّمُ سَلَامَهُ لَهُ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الْإِكْبَارِ وَالْحِشْمَةِ وَالتَّعْظِيمِ
بر وی و خدمت خود مر او را و نظر کند بسوی وی بچشم بزرگی و حشمت و تعظیم

لئلا يحرم فائدته وإذا فتح له بشيء فلا يستأثر به دون أصحابه

تا محروم نماند از فائده او و چون فتح کرده شود او را چیزی پس اختیار نکند بخود آن را بی یاران

فإذا وقع لأحدهم عند نفقة معه فلا يضيعه والله الموفق للصواب

و چون واقع شود مر یکی را از یاران نزد خرجی که باشد با وی پس ضایع نسازد او را و خدای تعالی توفیق دهنده است بصواب

فصل في آدابهم في السماع من ذلك أن لا يتكلفوا السماع ولا

فصل در آداب ایشان در سماع و از آنجمله است اینکه بتکلف نبرد در سماع و

يستقبلوه بالاختيار فإذا اتفق السماع فمن حق المستمع أن يقعد

پیش نیاید او را باختیار پس اگر موجود شود سماع پس سزاوار است مر شنونده را اینکه بنشیند

بشرط الأدب ذاكرا لربه بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق

بشرط ادب یاد کننده پروردگار خود را بدل مشتغل شونده بنگاه داشت دل از درآمدنهای

الغفلة والنسيان فإذا قرئ بسمعه شيء يرى القارئ القرآن كأنه

غفلت و فراموشی پس اگر خوانده شود بگوش او چیزی بداند خواننده قرآن را گویا

مستنطق من قبل الحق عز وجل فيما يرد عليه من تحريكات الغيب

که نطق کنانیده شده از جانب حق تعالی در آنچه وارد میشود برو از داعیه های غیب

إياه بما يوجب ترغيبا أو ترهيبا أو إيناسا أو عتابا أو زيادة

او را از آنچه موجب است رغبت گردانیدن یا ترسانیدن یا انس یا عتاب یا زیاده

في القيام بعبادته عز وجل أو غيره فعند ذلك بادر إلى ما يرد عليه

در بر خاستن بعبادت حق تعالی [illegible] پس نزد آن سماع جلدی کند بسوی چیزی که

وقابل الإشارة عليه بالبداية فإن كان السماع بحيث يصير كأن

و مقابل کند اشارت را بسوی آن وارد بجا آوردن او و اگر باشد سماع بطوری که گردد گویا که

لسان القاري لسانه وصار كأنه يخاطب هو الحق بما يقرأ القارئ

زبان قاری زبان اوست و گشت شنونده چنانکه خطاب میکند او را حق بآنچه میخواند

فعل ما يحصل مما يجد قلبه في ذلك بحيث يكون موافقا لحق

بکند آنچه حاصل شود از آنچه میابد دل او در آن سماع بحیثیتی که باشد موافق حق

العبودية وآداب الشريعة وفي الجملة لا يكون في الطريقة ولا في

بندگی و ادب شریعت و مجمل کلام اینست که نیست در طریقت که عبارتست [illegible] و نه در

علم الحقيقة شيء يخالف آداب الشريعة وإذا كان في القوم شيخ

علم حقیقت که عبارتست از [illegible] چیزی که مخالف آداب شریعت باشد و هرگاه باشد در قوم شیخ

حاضر في السماع فالواجب على الفقير السكون ما أمكنه ومراعاة

حاضر در سماع پس واجب است بر فقیر سکون تا تواند و نگاه داشت

خاتمة ذلك الشرح فان ورد عليه امر غالب بعد الفلته [illegible]

اليه المراد فاذا يكتب بالفتحة في الاولى وبالسكون ومرادها بخاتمة

الشريف ولا ينبغى للمقتصر ان يتقاعد في القادي ولا الفواد [illegible]

اشتغل بالشغل الذي هو ادنى بالذي هو خير يعني الاشتغال

بالقرآن يعني بما هو عادة اهل الزمان اليوم فانهم مشتغلون بقصه

ويكررونه وقد شرفهم لما ان يحفظوا في قلوبهم ويشغلهم عن سماع

كلام الله تعالى وتعقل ما هو كلام بينهم وحفظه واسهو ذكره

وذكر الاولياء الاولين والآخرين والماضين والغابرين في

الحب والمحبوب والمريد والمراد وعتاب المدعين لمحبته

وكفرهم وغير ذلك فلما اشتغلوا بهم تقصيدهم وظهرت

دعاويهم من حقيقة ونقدهم وقياسهم مع الرسم والعادة من

ذوي شرف باطنة وصدق السريرة والمعرفة والمكاشفة والعلوم

اللدنية والاطلاع على الاسرار والغيب والانوار والوصول الى الحضور

[illegible] الحقيقي [illegible] الذي هو [illegible]

[illegible] الاولياء [illegible]

أمسكت بواطنهم من ذلك كله وتقوموا مع القوال في الأبيات

و خالی شد باطنهای ایشان از همه و ایستاده اند با گوینده در بیتها و

الأشعار التي تشد الطباع وتطفئ نائرة العشاق بالطباع لا بالقلوب

شعرهایی که سخت بر انگیزد طبیعتها را و بر انگیزد ... نایرهٔ عشاق ... طبعها را نه قلبها را

والأزواج فينبغي للفقير في الجملة أعني فقير الحق عز وجل وفقير

و ازواج را پس سزاوار است فقیر را یعنی در جمله یعنی فقیر حق را عز و جل و فقیر

الخلق أعني فقير الغني وفقير الصورة أعني فقير الدنيا

خلق را یعنی فقیر غنی را و فقیر صورت یعنی فقیر دنیا را

وفقيرا من المعنى والأكوان أن لا يتقاضى القاري والقوال

و فقیر معنی و اکوان را ... که تقاضا نکند قاری و قوال را

بالتكرار والإعادة بل يكل ذلك إلى الحق سبحانه إن شاء يقيض

به تکرار و باز گردانیدن بلکه بگذارد آن را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد

من ينوب عنه في التقاضي أو يلهم القوال بالتكرار إذا كان

دیگری را که نایب باشد ازان در تقاضا یا الهام کند قوال را به تکرار هرگاه که باشد

الفقير المستمع صادقا وله في التكرار ردا أو مصلحة ولا ينبغي

فقیر مستمع صادق و باشد او را در تکرار ردی و مصلحتی و سزاوار نیست

للفقير أن يستعين بغيره في حال السماع فإن سأل الفقراء

فقیر را که یاری جوید به غیر خود در حال سماع پس اگر خواستند از درویشان

منه المساعدة في الحركة فليساعدهم وذلك ضعف في الحال

یاری در جنبش پس یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال

وإذا سمع الفقير آية أو بيتا فلا يجب أن تزاحمه أحد ويجب أن

و هرگاه بشنود فقیر آیتی یا بیتی پس واجب نیست که مزاحمت کند او را هیچ یکی و واجب است

يسلم له وقته فإن خولف فزوحم فالأولى أن يزاحم له التسليم

مسلم دارند برای او وقت او و اگر مخالفت کرده شد پس مزاحمت رسانیده شد او را پس اولی ...

وإذا تحرك الفقير على آية أو بيت فيجب أن يسلم له وقته فإن

و هرگاه حرکت کند فقیر بر آیتی یا بیتی پس واجب است که مسلم داشته شود او را وقت او و اگر

وقع للحاضرين عليه إشراف ووافقوه فيه تقصيرا أو نقصانا

واقع شد حاضران را بر وی وقوف و دیدند در وی تقصیر یا نقصانی

فالواجب عليهم الستر عليه والتجاوز عنه فإن اقتضى الوقت

پس واجب بر ایشان پوشیدن است بروی و برو گذشتن ازو پس اگر تقاضا کرد وقت

تنبيهه لتنبيهه بالرفق او بالقلب لا باللسان وههنا يحتاج

آگاه کردن او پس باید آگاه کند او را به نرمی یا به دل نه بزبان و اینجا احتیاج دارد

الى قوة حال وصفاء باطن وعلم دقيق واطلاع وادب كامل

بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن بر راز دیگری و ادب درست

ومحافظة شديدة جيدة فاذا خرج في حال سماعه من خرقة

و نگاه داشت سخت نیکو و وقتیکه بر آید در حال سماع خود از خرقه

او من شيء من ثيابه فلا يخلو اما ان يكون قد تخلق به مع القارئ

یا از چیزی از لباس خود پس خالی نیست یا آنکه احسان کرده است با خواننده

فهو للقارئ على الخصوص او يطرحه في الوسط فيكون حكمه الى

پس آن خرقه باشد قاری را تنها یا انداخته است آنرا در میانه مجلس پس باشد حکم آن خرقه

فيقال له ما الذي اردت به فان قال تصدقت به ان يكون

پس گفته شود مر او را چه چیز خواسته با آن اگر گفت صدقه کردم

بحكم الفقراء كان ذلك متفقا منه معهم فهو لهم بحكم الفتوح

بحکم درویشان باشد این اتفاق ... پس آن خرقه ایشان را بحکم فتوح

وذلك انهم يرون فيه رايهم وان قال اردت به موافقة

و این خرقه با ایشان است ... و اگر گوید خواستم با آن موافقت

شيخ طرح خرقته فهذا ضعيف لي جدا وليس الامر هنا

شیخ که انداخته است خرقه خود را ... ضعیف حال است بیقین ...

لانه انما ينبغي ان يوافق الشيخ في حكم خروجه عن خرقته

زیرا که ... موافقت پیر کند در حکم بر آمدن از خرقه خود

من قد وافق الشيخ في وجده وحاله وذلك بعيد جدا ان

کسی را اگر موافق شد با پیر در وجد و حال او و این دور است بیقین

يتفق اثنان منهم في حال واحد والذي جرت به العادة بين

متفق باشند دو کس از ایشان در یک حال و آنچه گرفته است عادت میان

الفقراء واستمر به الرسم بينهم اليوم الموافقة في طرح الخرقة

درویشان ... رسم میان ایشان امروز موافقت کردن در انداختن خرقه

فليس له اصل ثم اذا جرى منه ذلك مع ضعفه يحكم بخرقته

پس نیست این را اصلی ... حکم خرقه

الحادي ويحال ذلك للشيخ في رسم السادة لا في العلم والشريعة

...

أو في مقتضى الطريقة والحقيقة وإن قال صاحب الخرقة

یا بود حکم طریقت و حقیقت و اگر گفت صاحب خرقه

أردت موافقة القوم الحاضرين فهذا أيضا يتعين من الأول

خواستم موافقت قوم که حاضر اند پس این متحقق شده است از اول

لأنه إنما ينبغي أن يكون الاشتراك في الفعل عند الاتفاق في الحال

زیرا که سزاوار نیست شرکت در کار مگر وقت اتفاق در حال

والوجد وقل ما يتفق ذلك للقوم حتى يستووا في الشرب والحال

و اندکی است که متفق شوند حال مر قوم را تا آنکه برابر شوند در شرب و حال

فيرجع في ذلك إلى القوم فما يكون حكم خرقهم فله أسوتهم

پس رجوع کرده شود در حکم آن خرقه بسوی قوم پس هرچه باشد حکم خرقها قوم پس مر او راست پیروی ایشان

في ذلك فإن قال لم يكن لي في الوقت قصد ولا نية فالآن

در آن حکم پس اگر گفته شود نبود مرا وقت قصد و نیت کرده شود پس اکنون

هو يحكمك فاحكم فيه بما شئت وليس لأحد من الحاضرين ولا

آن خرقه بحکم تست پس حکم کن بهر چه خواهی و نیست مر هیچ یکی را از حاضران و نه

للشيخ إن كان حاضرا في ذلك حكم البتة إذ ليس صاحبه فيه

پیر را اگر حاضر باشد در آن خرقه حکم هرگز از جهت آنکه نیست صاحب خرقه در و

محق ولا له قصد ولا لذلك أصل في الطريقة فإن قال وردت

محقق و نه مر او را قصد است و نیست مر این را اصل و دلیل در طریقت پس اگر گفت وارد شد

علي في الوقت الإشارة بالخروج من الخرقة من غير قصد إلى شيء

بر من در وقت سماع اشارة از حق به بیرون آمدن از خرقه بی قصد بسوی چیزی

على التعيين فقد يكون هذا في الطريقة أصلا لأن من خلع عليه

معین پس گاهی میباشد این را سلوک در طریقت و اصل و دلیل اگر به درستی کسیکه پوشانیده

السلطان خلعة فالواجب على المخلوع عليه أن ينزع ملبوسه

باد شاه خلعت پس واجب است بر او آنکه بکشد پوشاک خود را

ثم يلبس الخلعة فهكذا حكم هذا الفقير أن يخرج من خرقته و

پس بپوشد خلعت را پس همچنین است حکم درویش که بر آید از خرقه خود و

يلبس ما خلع عليه الباري عز وجل من الأنوار والقرب والألطاف

بپوشد چیزی که خلعت داده است او را حق تعالی از نورها و نزدیکی و لطفها

ثم إن حكم خرقته إلى الشيخ الحاضر إن كان هناك وإلا فللحاضرين

پس بدرستی حکم خرقه آن درویش بسوی پیر حاضر است اگر باشد در آنجا و اگر نه در ویشان حاضر را

من الفقراء أن يفردوا القاري أو القوال بها وقد قيل أن ذلك
اینکه جدا سازد خواننده یا گوینده را بخرقه و تحقیق گفته شده است بازگشتن
إلى الفقير وهو يدل على تحكم خرقته من غيره فأما معارضة الحاضرين
بسوی درویش است و او دلیل است بر حکم خرقه خود از دیگری اما پیش آمدن حاضران
من أرباب الدنيا بالشيء والخرقة لترد إلى صاحبها فذلك
از اهل دنیا تا آنکه بخرد آن خرقه را پس بازگردانیده شود بصاحبش پس این کار
غير محمود في الطريق وغير مرضي اللهم إلا أن يكون الشيء فيه
ستوده نیست در طریقت و نا پسندیده است مگر آنکه باشد چیزی
قوة وإيمان بالقوم يريد أن يتعلق معهم وهو نوع من المعارضة
جوانمردی و گرویدن بقوم و میخواهد آنکه بیاویزد با ایشان و این نوعیست از معارضه
والسؤال بالتلطف ولكنه غير مذموم لأنه في حال خروجه عن
و سوال کردن بلطف و لیکن مذموم نیست زیرا که او در حال برآمدن از
الخرقة أظهر الصدق من نفسه في الحال وبرجوعه إلى الخرقة واضع
خرقه ظاهر ساخت راستی را از نفس خود در حال و ببازگشتن بسوی خرقه
لنفسه ومكدر لها وذلك غير مرضي ولا ينبغي لمن خرج من خرقته ۱۰۴۳
نفس خود را و مکدر ساخت او را و این کار پسندیده نیست و سزاوار نیست کسی را که برآمده است از
أن يعود إليها ويقبلها فإن كان ذلك بإشارة شيخ بأن أمره
خرقه که بازگردد بسوی او و قبول کند پس اگر باشد آن قبول باشارت پیری باینکه فرمود
بأخذها فإنه يأخذها جبرا امتثالا لأمر الشيخ ثم يخرج منها بعد
بگرفتن آن پس بگیرد آن را بجهت فرمانبرداری شیخ پس برآید از آن خرقه پس
ذلك فيتعلق بها مع غيره وإذا وقع شيء في وسط الجماعة فالواجب
از ان پس آویزان کند بآن خرقه با دیگری و وقتیکه واقع شود در میان جماعت پس واجب
التسوية بينهم فإن كان فيهم شيخ ورأى تخصيص قوم أو واحد
برابری در میان ایشان پس اگر باشد در ایشان پیر و ببیند خاص کردن گروهی یا یکی را
من الحاضرين فيكل ذلك إلى الشيخ يتبع رأيه فيه فلو طرح خرقته
از حاضران پس بسپارد آن بسوی پیر تا متابعت کند رای او را پس اگر انداخت خرقه خود را
ثم ثبت عليه فكانت طريقته أن لا يرجع إلى شيء خرج منه
پس بازگردانیده شد بسوی او پس بود طریقه عادت او اینکه باز نگردد بسوی چیزیکه برآید از او
عاد الفقراء إلى خرقهم فإن كان له شيخ كان له أن لا يرجع
بازگشتند درویشان دیگر بسوی خرقهای خود پس اگر بوده است او را پیر بوده است او را که باز نگردد

الى خرقته ويلزم طريقته فلا يرجع الى ما خرج منه ولا ينقض
بسوی خرقه خود و لازم گیرد عادت خود را پس باز نگردد بسوی چیزی که بر آمده است از آن و نه شکند

حالته اتباعا لاحوال الجماعة وان كان واحد من الفقراء الاكثر
حالت خود را از جهت پیروی حال جماعت و اگر بوده است یکی از درویشان پس بنگرد

من حاله والاولى بهما ان توافق بالجماعة في الحال فيعود الى خرقته
بحال او و سزاوار تر به ایشان آنست که موافقت کند بجماعت در حال پس گردد بسوی خرقه خود

لئلا يخجل القوم ويستحيوا ويمقتوه ثم بعد ذلك يخرج منها
تا که خجل نشوند قوم و شرمنده نشوند و غضبناک نشوند او را پس بعد از این بر آید از آن خرقه

الى الحاضرين وهو الاولى وان دفعها الى غائب عن المجلس جاز و
بسوی حاضران و این بهتر است و اگر داد او را بشخصی که غایب است از مجلس جایز است و این

هذا آخر ما ألفنا من آداب القوم على وجه الاختصار والاقلال
آخر چیزیست که تالیف کرده ایم از آداب قوم بر وجه اختصار و کمی

والامكان في الوقت واما ما يتعلق بدخول الرباط والسفر يأتي
و ممکن است در وقت و اما چیزی که تعلق دارد به در آمدن رباط و سفرها

لبس الحذاء واشياء احدثوها ووضعوها لا رسموها بينهم فذلك
پوشیدن نعل و اشیای که پیدا کرده اند و نهاده اند و رسم کرده اند در میان ایشان پس

يستفاد بممارستهم وبالمعاشرة والاستخبار والاستفادة منهم
استفاده کرده میشود بممارست و آمیزش با ایشان و خبر گرفتن و استفاده از ایشان

فلم نسطره في الكتاب وقد ذكرنا معظم ذلك في كتاب الادب
پس ننوشته ایم در کتاب و تحقیق ذکر کرده ایم اکثر او را در کتاب ادب

في الشرع في انشاء الكتاب ثم نختم الكتاب بذكر باب يشتمل على
در شرع در میانه کتاب پس تمام میکنیم کتاب را بذکر بابی که در گیرنده است

باب المجاهدة والتوكل وحسن الخلق والشكر والصبر والرضا
باب مجاهده و توکل و نیکو خلق و شکر و صبر و رضا

والصدق لان هذه الاشياء السبعة اساس هذه الطريقة ولكل
و صدق از جهت آنکه این هفت چیز بنیاد است این طریقه را

فصل فاما المجاهدة فالاصل فيها قول الله عز وجل
اما مجاهده پس اصل در وی قول خدای عز وجل

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى ابو نصر
کسانیکه مجاهده کرده اند در طلب ما هر آینه مینمائیم ایشانرا راه های وصول خود و روایت کرد ابو نصر

أبي سعيد الخدري رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أفضل

ابا سعید خدری رض گفت پرسیده شد رسول الله صلعم را از بزرگترین

الجهاد فقال كلمة حق عند سلطان الجائر فدمعت عينا أبي

جهاد فرمود گفتن سخن راست نزد سلطان ظالم و اشک روان کرد دو چشم ابوسعید

سعيد رض وقال أبو علي الدقاق رح من زين ظاهره بالمجاهدة

و گفت ابو علی دقاق رح کسیکه آراسته کرد ظاهر خود را بمجاهده و شستن

حسن الله سرائره بالمشاهدة قال الله عز وجل والذين جاهدوا

نیکو کند خدا باطن او را بمشاهده و مکاشفه فرمود عز وجل کسانیکه مجاهده کرده اند

فينا لنهدينهم سبلنا وكل من لم يكن في بدايته صاحب مجاهدة

در راه ما هر آینه می نماییم ایشان را راه وصول و کسیکه نبوده است در آغاز کار صاحب مشقت و ریاضت

لم يجد من الطريقة شمة وقال أبو عثمان المغربي رح من ظن أنه

نیافت از طریقه بوئی و گفت عثمان مغربی رح کسیکه گمان برد که بر وی

يفتح عليه بشيء من هذه الطريقة أو يكشف له شيء منها بغير

گشاده شود بر وی چیزی از این طریقت یا کشف کرده شود او را چیزی از آنها بغیر

لزوم المجاهدة فهو في غلط وقال أبو علي الدقاق رح من لم يكن له

لازم گرفتن مجاهده پس او در غلط است و گفت ابو علی دقاق رح کسیکه نبوده است او را

في بدايته قومة لم يكن له في نهايته جلسة وقال رض أيضا الحركة

در ابتدای کار ایستادن نباشد او را در نهایت خود نشستن و گفت رض نیز حرکت در ابتدا

بركة حركات الظواهر توجب بركات السرائر وقال الحسن بن علويه

برکت است جنبشهای ظاهر ثابت میکرداند برکات باطن را و گفت حسن

قال أبو يزيد رح كنت ثنتي عشرة سنة حداد نفسي وخمس سنين

گفت ابو یزید رح بودم من دوازده سال آهنگر نفس خود و پنج سال

كنت مرآة قلبي وسنة أنظر فيما بينهما فإذا في وسطي زنار ظاهر

بودم آیینه دل خود و یکسال میدیدم در میان آنها پس ناگاه دیدم در میان خود زنار آشکار

فعملت في قطعه ثنتي عشرة سنة ثم نظرت فإذا في باطني زنار

پس کار کردم در بریدن او دوازده سال پس دیدم پس ناگاه در باطن من زنار است

فعملت في قطعه خمس سنين أنظر كيف أقطع فكشف لي فنظرت

پس کار کردم در بریدن او پنج سال میدیدم که چگونه ببرم او را پس کشف شد پس دیدم

إلى الخلق فرأيتهم موتى فكبرت عليهم أربع تكبيرات وعن الجنيد

بسوی خلق پس دیدم ایشان را مرده پس تکبیر گفتم بر ایشان چهار تکبیر جنازه و مرویست از جنید

قال سمعت السري يقول يا معشر الشباب جدّوا قبل أن
گفت شنیدم سری را رحمه الله که میگفت ای گروه جوانان کوشش کنید پیش از آنکه
تبلغوا مبلغي فتضعفوا وتقصروا كما قصرت وكان في ذلك
برسید بجای من پس سست شوید و کوتاهی کنید چنانکه من کوتاهی کردم و بود در آن
الوقت لا يلحقه الشباب في العبادة وقال الحسن القزاز رحمه
وقت نمیرسید او را جوانان در عبادت و گفت حسن قزاز
الله بني هذا الأمر على ثلاثة أشياء أن لا تأكل إلا عند الفاقة ولا
بنا کرده شده است این امر سلوک بر سه چیز آنکه نخورد مگر نزد فاقه
تنام إلا عند الغلبة ولا تتكلم إلا عند الضرورة وقال إبراهيم
و نخسپد مگر وقت غلبه و کلام نکند مگر وقت ضرورت و گفت ابراهیم
بن أدهم رحمه الله لن ينال الرجل درجة الصالحين حتى يجوز ست
ادهم رحمه الله نمیرسد مرد در درجه نیکوکاران تا آنکه در گذرد شش
عقبات أولاه يغلق باب النعمة ويفتح باب الشدة والثانية
عقبه اول آنکه ببندد در نعمت را و بکشاید در سختی را و دوم
يغلق باب العز ويفتح باب الذل والثالثة يغلق باب الراحة
ببندد در عزت را و بکشاید در خواری را سوم ببندد در راحت را
ويفتح باب الجهد والرابعة يغلق باب النوم ويفتح باب السهر
و بکشاید در جهد را چهارم ببندد در خواب را و بکشاید در بیداری را
والخامسة يغلق باب الغنى ويفتح باب الفقر والسادسة
پنجم ببندد در غنی را و بکشاید در فقر را ششم
يغلق باب الأمل ويفتح باب الاستعداد للموت وقال أبو عمرو
ببندد در امل را و بکشاید در استعداد موت را و گفت ابو عمرو
بن نجيد من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه وقال
بن نجید هر که بزرگ گشت بر وی نفس او خوار گشت بر وی دین او و گفت
أبو علي الروذباري إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام أنا جائع
ابو علی رودباری رحمه الله هرگاه گوید صوفی پس از پنج روز من گرسنه ام
فألزموه السوق وأمروه بالكسب وقال ذو النون المصري ما أعز
پس لازم گردانید او را بازار و امر کنید او را بکسب و گفت ذو النون مصری
الله عبدا بعز هو أعز له من أن يدله على ذل نفسه وما أذل
حق تعالی بنده را هیچ عزت که ارجمندتر باشد او را از آنکه راه نماید او را بر خواری نفس خود

الله عبداً بذل هو اذل له من ان يحجبه عن ذل نفسه وقال

حق تعالى بنده را بخواری که خوارتر باشد از آنکه در پرده دارد از خواری نفس خود و گفت

ابراهيم الخواص ما هالني شيء الا ركبته وقال محمد بن الفضل

ابراهیم خواص نترسانید مرا چیزی مگر آنکه سوار شدم و گفت محمد بن فضل

رحمه الله الراحة هي الخلاص من اماني النفس وقال منصور بن

آسایش خلاصی از امیدها است و گفت منصور بن

عبد الله سمعت ابا علي الروذباري رحمه الله عليهما يقول دخلت

عبد الله شنیدم ابا علی رودباری را که گفت درآمد

الآفة من ثلاث سقم الطبيعة وملازمة العادة وفساد الصحبة

آفت از سه چیز بیماری طبیعت و ملازمت عادت و فساد صحبت

فسألته ما سقم الطبيعة فقال اكل الحرام فقلت وما ملازمة

پس پرسیدم او را چیست بیماری طبیعت گفت خوردن حرام گفتم چیست ملازمت

العادة قال النظر والاستمتاع بالحرام والغيبة قلت فما

عادت گفت دیدن و برخورداری به حرام و غیبت گفتم چیست

فساد الصحبة فقال كلما هاجت في النفس شهوة يتبعها وقال

فساد صحبت گفت هرگاه برانگیخته شود در نفس شهوتی پیروی آن کند و گفت

النصرآبادي رحمه الله سجنك نفسك اذا خرجت منها وقعت

نصرآبادی زندان تو نفس تست هرگاه برآیی از آن افتادی

في راحة الابد وقال ابو الحسين الوراق رحمه الله كان اجل احكامنا

در راحت ابد و گفت ابو الحسین وراق بزرگترین احکام ما

في مبادئ امرنا في مسجد ابي عثمان الايثار بما يفتح علينا وان

در آغاز کار ما در مسجد ابی عثمان ایثار کردن چیزی که فتح شود بر ما و اینکه

لا نبيت على معلوم ومن استقبلنا بمكروه لا ننتقم لانفسنا

شب نگذرانیم بر معلوم و هر که پیش آید ما را به ناخوشی انتقام نکشیم از برای نفس خود

بل نعتذر اليه ونتواضع له واذا وقع في قلوبنا حقارة لاحد

بلکه عذر خواهیم و تواضع کنیم او را و هرگاه واقع شود در دلهای ما حقارت برای کسی

قمنا بخدمته ثم مجاهدة العوام في توفية الاعمال ومجاهدة

برخیزیم به خدمت او پس مجاهده عوام در تمام کردن اعمال است و مجاهده

الخواص في تصفية الاحوال فقد يسهل مقاساة الجوع والعطش

خواص در پاک کردن احوال است از آنکه آسان میشود رنج کشیدن گرسنگی و تشنگی

والسهر ومعالجة الأخلاق الرديئة تعسر وتصعب من آفات

و بیداری و علاج کردن سیرتهای نکوهیده دشوار است و صعب و از آفات

النفس ركونها إلى استحلاء المدح والذكر الجميل وثناء الخلق

نفس میل کردن او است بسوی شیرین پنداشتن ستایش خلق و یاد کردن نیکو و ستودن خلق

وقد تحمل أثقال العبادات لذلك ويستولي عليه الرياء والنفاق

و گاهی برمیدارد بارهای سنگ عبادت را از جهت این شیرینی و غالب میشود بروی ریا و نفاق

وعلامة ذلك رجوعها إلى الكسل والفتور عند انقطاع ذلك و

و نشان این وصف آنست که باز گردد نفس بسوی سستی و ناتوانی وقت جدا شدن آن شیرینی و

ذم الناس لها فلا يتبين لك آفات نفسك وشركها ودعواها

نکوهیدن مردم او را ظاهر نمیشود مر ترا آفتهای نفس تو و شرک خفی و دعوی او

ولكن بها إلا عند الامتحان في مواطن دعواها وعند المؤاخذة

[illegible] مگر نزد امتحان [illegible] دعوی او و نزد [illegible]

لها ألا تراها تتكلم بكلام الخائفين ما لم تضطر إلى الخوف وإذا

مر او را آیا نمی بینی که او سخن میکند بسخن ترسندگان تا وقتیکه مضطر نشده است بسوی خوف و وقتیکه

احتجت إليها في مواطن الخوف وجدتها آمنة وتقول قول الأبرار

محتاج شدی بسوی او در جایهای خوف یافتی او را ایمن و میگوید قول نیکوکاران

ما لم تمتحن بالتقوى وإذا احتجت إليها وطالبتها بشروط التقوى

تا وقتیکه نه آزموده شده است به پرهیزگاری و وقتیکه محتاج شدی بسوی او و طلب کردی از وی شرطهای پرهیزگاری

وجدتها متركة مرائية معجبة وتصف نفسها صفات العارفين ما

مییابی تو او را بزرگ کننده نماینده و ریا کننده برای خلق عجب کننده بفعل خود و میستاید نفس صفات عارفان

لم تحتج إلى الغاية فإذا طلبت منها ذلك وجدتها كذابة و

تا وقتیکه محتاج نیست بسوی غرض و وقتیکه طلب میکنی از وی صدق را در هنگام غرض مییابی او را دروغگو

تدعي دعوى الموقنين ما لم تمتحن بالإخلاص وتزعم أنها من

دعوی میکند نفس دعوی اصحاب ایقان تا وقتیکه نه آزموده شد به پرهیزگاری پس وقتیکه محتاج شد بسوی

المتواضعين ما لم يحل بها خلاف هواها عند الغضب وكذلك

چیزی از متواضعان تا وقتیکه فرود نیامده است با او خلاف میل خود وقت غضب و همچنین

تدعي السخاء والكرم والإيثار والبذل والغناء والفتوة وغير

دعوی میکند سخاوت و کرم و ایثار و بذل کردن و توانگری دل و جوانمردی و غیر

ذلك من الأخلاق الحميدة أخلاق الأولياء والأبدال والأعيان

از این از اخلاق ستوده که اخلاق اولیا و ابدال و اشراف است

تمنيا ورعونة وحمقا وإذا طالبتها بالبر وامتنعت لم تجد

هنالك إلا كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه

لم يجده شيئا ولو كان لها تصديق وإخلاص وصح منها القول و

صدقت بالقول لسانها لما أظهرت التزين للخلق الذين لا يملكون

لها ضرا ولا نفعا ولصحت أعمالها عند الامتحان فوافق قولها

عملها وقال أبو حفص رحمه الله النفس ظلمة كلها وسراجها سرها

يعني الإخلاص ونور سراجها التوفيق فمن لم يصحبه في سره توفيق

من ربه كانت ظلمة كلها وقال أبو عثمان رحمه الله لا يرى أحد

عيب نفسه وهو يستحسن من نفسه شيئا وإنما يراه من يتهمها

في جميع الأحوال وقال أبو حفص رحمه الله أسرع الناس هلاكا

من لا يعرف عيبه فإن المعاصي بريد الكفر وقال أبو سليمان

رحمة الله عليه ورضوانه ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبته

به وقال السري رضي الله عنه إياكم وجيران الأغنياء وقراء الأسواق

وعلماء الأمراء وقال ذو النون المصري رحمه الله إنما دخل الفساد

على الخلق من ستة أشياء أولها ضعف النية بعمل الآخرة

الثاني صارت ابدانهم رهينة شهواتهم والثالث طولوا الامل

دوم گشت تنهای ایشان گرو آرزوهای ایشان و سوم دراز ساختند امید را

ثم قرب الاجل والرابع آثروا رضاء المخلوقين على رضاء الخالق و

الخامس اتبعوا اهواءهم وتركوا سنة نبيهم صلى الله عليه وسلم وابدعوا

والسادس جعلوا زلات السلف حجة لانفسهم ودفنوا اكثر

مناقبهم فصل والاصل الرابع المجاهدة مخالفة الهوى بفطام

النفس عن المالوفات والشهوات واللذات وحملها على خلاف

ما تهوى في عموم الاوقات فاذا جمحت في الشهوات الجمها

بلجام التقوى والخوف من الله عز وجل فاذا حرنت ووقفت

عند القيام بالطاعات والموافقات سابقها بسياط الخوف و

خلاف الهوى ومنع الحظوظ فصل ولا يتم المجاهدة الا

بالمراقبة وهي التي اشار اليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين ساله جبرئيل

عليه السلام عن الاحسان فقال الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان

لم تكن تراه فانه يراك لان المراقبة علم العبد باطلاع الرب

سبحانه عليه واستدامته لهذا العلم مراقبة لربه وهذا هو اصل

كل خير فلما يصل الى هذه الرتبة بعد المحاسبة واصلاح حاله

في الوقت والذي يلزمه من الحقوق والحساب من مراعاة القلب بينه وبين
الله تعالى فيحفظ الانفاس مع الله عز وجل فيعلم ان الله تعالى عليه
رقيب ومن قلبه قريب يعلم احواله ويرى افعاله ويسمع اقواله
ولا يتم له هذا الا بمعرفة خصال اربع اولها معرفة الله تعالى والثانية
معرفة عدو الله ابليس والثالثة معرفة نفسك الامارة بالسوء
والرابعة معرفة العمل لله تعالى ولو عاش انسان دهرا في العبادة
مجتهدا ولم يعرفها ولم يعمل عليها لم ينفعه عبادته وكان
جاهلا ومصيره الى النار الا ان يتفضل الله تعالى عليه
فاما معرفة الله عز وجل فهو ان يلزم العبد قلبه قوته
عز وجل بقيامه عليه وقدرته عليه وشهادته وعلمه به و
انه رقيب حفيظ وانه واحد ماجد لا شريك له في ملكه وانه
عند ما عمل صادق وعند ما ضمن وافي وعند ما ادعى
اليه مجيب لما دعي وما نهى وعيد صادق ويتبعه
ومقام يصير اليه الخلائق ومصدر يتصرفون منه فريق في
ثواب وعقاب ليس كمثله شيء ولا شبه وانه كافي

سميع عليم وانه كل يوم هو في شأن لا يشغله شأن عن شأن

شنونده است داننده است و بدرستی که او هر روزی در کاریست مشغول نمیکند او را کاری از کاری

يعلم الخفي وفوق الخفي والضمير والخطرات والوسوسة والهمة

میداند چیز پنهان را و آنچه بالای پنهانست و چیز پوشیده را و خطرات دل را و وسوسه را و قصد را

والإرادة والوسواس والحركة والطرفة والفكرة والهمة وما فوق

و خواستن را و وسوسه را و حرکت را و بهم زدن چشم را و اشارت چشم را [illegible] و آنچه بالای

ذلك وما دون ذلك مما دق فلا يعرف وجل فلا يوصف مما

آنست و آنچه زیر آنست از چیزی که باریک است [illegible] و از چیزی که بزرگ است [illegible] از آنچه

كان وما يكون وانه محيط بعلمه وقد استوفينا ذلك في باب

شده است و آنچه خواهد شد و بدرستی که خدا احاطه کننده است [illegible] و تحقیق تمام بیان کردیم این را در باب

معرفة الصانع من قبل فاذا الزم هذا قلبه في اليقين الراسخ والعلم

معرفت صانع پیش از این پس چون لازم گرداند [illegible] این معرفت را [illegible]

الثابت ولزم ذلك كل عضو منه وكل جارحة وكل مفصل وعرق

ثابت و لازم شدن این معرفت [illegible]

وعصب وشعر وبشر وكذلك يتيقن ان الله تعالى قائم على ذلك

[illegible]

عالم به احاط به علما لا تعزب منه عازبة وانه خلقه فأحسن

[illegible]

خلقه وصوره فأحسن صورته فثبت جميع ذلك في قلبه

[illegible]

وصح بعزمه وكمال عقله ثبت ووجبت فيه المحاسبة

[illegible]

ووصلت اليه المعرفة فقامت عليه الحجة وكان في مقام من

[illegible]

الله شريف والحذر يصحبه في ذلك كله [illegible]

[illegible]

قلبه ولا ينال شيئا من هذه الجملة الا ان يقطع الاشغال

[illegible]

كلها الا ما دله على هذا والفرق لا يفارق قلبه [illegible]

[illegible]

سطوات الله لقدرته عليه لما قد يلقف وربما يكون منه وعيا منه
لقربه منه ولو يسقط منه ارادة ولم يكن منه همة ولا خطرة
الا انه بوقته فيكون العالم القائم بما يحبه الله منه وانا انه
عما يكرهه منه ولا يكون منه خطرة ولا غبطة ولا وسوسة ولا
ارادة ولا خطرة لا ظاهرا ولا باطنا الا وعلم الله عنده في
قلبه قبل الخطرات والحركات والوساوس وهو مقام العلماء بالله
عز وجل الخائفين العارفين لاقتضاء الرعاية واما هي رعاية
عن الله بالسر فقد امر الله تعالى بمحاسبته ومجاهدته في السر
والعلانية في الطاعة والمعصية واعلم العبد بانه عدو عادى
الله عز وجل وعاداه ونيته وصفته وسابقته في الارض ادم
عليه السلام وضادته في ذريته وانه لا ينام اذا نام الادمي و
لا يغفل اذا غفل الادمي ولا يسهو اذا سهى في نومه ويقظته
[illegible] في عقب الادمي وهلاكه لا يالونه بذلها وحولة و
[illegible] مضادة الشهوة اللذيذة في طاعته ومقصده ما
[illegible] كثير من خلق الله من العابدين المغرورين و [illegible]

كثير من الغافلين ليست همته أن يوقع ابن آدم في معصية و

بسیاری از غافلان نیست همت شیطان اینکه بیندازد فرزند آدم را در گناه و [illegible]

يبالي ويخيب إنما بغيته أن يرده معه حيث يرجع هو خيبة

[illegible] مقصود او مگر آنکه ببرد فرزند آدم را با او [illegible] چنانچه

وقال عز وجل إنما يدعوا حزبه ليكونوا من أصحاب السعير فإذا عرف

فرموده [illegible] شیطان [illegible] گروه خود را تا باشند از اهل دوزخ پس چون دانست ابلیس را

العبد بهذه الصفة فينبغي له أن يكون قلبه معرفته في الحق و

[illegible]

الباطل بلا غفلة ولا سهو منه فيحاربه بأشد المحاربة ويجاهده

[illegible]

بأشد المجاهدة سرا وعلانية ظاهرا وباطنا لا يقصر في ذلك

[illegible]

حتى يبذل مجهوده في محاربته ومجاهدته في كل ما يدعو إليه

[illegible]

من الخير والشر ولا يدع التضرع واللجاء إلى الله عز وجل والاستعانة

[illegible]

به في حربه كلها ليعينه عليه ويرى الله عز وجل من نفسه الفقر

[illegible]

والفاقة إليه فإنه لا حيلة ولا قوة إلا به وليستغث بالله عز

[illegible]

وجل بالبكاء والتضرع وليسأله النصر عليه هاهنا مدة للابد

[illegible]

ونهارا سرا وعلانية في الخلاء والملاء حتى يتصير في هيئته مجاهدا له

[illegible]

لمعرفته بتوفيق الله إياه أنه عدو مولاه وهو أول من عصى الله

[illegible]

من خليقته وأقام ما استكبر من خليقته يعني من عصاه وكل عاص له

[illegible]

فمنزلته مثيبته كما جاء في الحديث قال الله عز وجل إن أول ما

[illegible]

من خلقي إبليس فهو الذي عادى أولياء الله من الأنبياء والصديقين

والأصفياء من خلقه أجمعين وينبغي للعبد أن يعلم أنه في

جهاد عظيم يثاب بقرب من الرب جل ثناؤه ولا يوصف شرف

مقامه فليثبت ولا يعجز فإنه إن عجز أو مل فقد عصى ربه عز

وجل ووقع في جهنم وغضب الله عليه ويكون قد أعطى عدو

الله أمنية منه وقوى عليه لعنة الله وليس لإرادته في العبد

غاية ولا منتهى إلا الكفر بالله فإنه إنما يشغله من حال إلى حال

حتى يغضب الله عليه فيكله إلى نفسه فيعطب ويقع في النار

مع الشيطان فلا خلق أشد على العبد منه فالحذر الحذر فإنما

هو الورود على العطب أو النجاة بفضل الله ورحمته أعاذنا الله

وجميع المسلمين من شر إبليس وجنوده ولا حول ولا قوة إلا

بالله العلي العظيم وأما معرفة النفس الأمارة بالسوء فيضعها

حيث وضعها الله عز وجل ويصفها بما وصفها الله تعالى و

يقوم عليها بما أمره الله عز وجل فإنها أعدى له من إبليس

وإنما يقوى عليه إبليس بها وبشهوتها منه فيعرفها أي شيء

طباعها وما ارادتها والى ما تدعو وبما تأمر ركبت خلقتها
ملتبسة ضعيفة قوي طمعها شرهة مدعية بما ليس عن
طاعة الله سبحانه متملكة متمنية شهوتها امر وذمها اماني
وصدقها الى ان تدعوها الملك وكل شيء منها غرور وليس لها
فعل محمود ولا دعوى حق فلا تغرنه بما تظهر له منها ولا ترجو
بما تأمل ان تقبل منها تعودها بيرت فان اطلق وثاقها جمحت و
ان اعطاها سؤلها هلكت وان غفل عن محاسبتها ادبرت وان
عجز عن مخالفتها غرقت وان اتبع هواها تولت الى النار وشهوتها
1055 هوت ليس لها حقيقة ولا رجوع الى خير وهي راس البلاء ومعدن
الفضيحة وخزانة ابليس وماوى كل سوء ولا يعرفها احد غير خالقها
عز وجل فهي في الصفة التي وصفها الله عز وجل كلما طهرت
شيئا فهو امر وكلما ادعت صدقا فهو كذب وكلما ذكرت
اخلاصها فهو رياء واعجاب عند الحقائق تبين صدقها
ويعرف كذبها وعند الامتحان ترجع الى دعواها فليس لها علم
الا وقد حل بها فعلى العبد محاسبتها ومراقبتها وقطع الفتها

ويجاهدنها في جميع ما تدعوا اليه وتدخل فيه فلتكن لها دعوى

[illegible]

حق ولتعلما بعضي هذا كلها وليتدبرها ولا توصف بشيء الا وصف

[illegible]

الله تعالى وصفت فهي كذا او تلبس وتشترك في شيء [illegible] وتجد

[illegible]

وصدقيتة فاذا عرفنا السد صفتها فقد [illegible] هانت عليك

[illegible]

ذلك وتقوى عليها بالله عز وجل فاذا اجتمعت في العبد هذه

[illegible]

الخصال الثلث فليستعن بالله عز وجل عليهن ولا يغفل ولا

[illegible]

يطيع نفسه لانه اذا قوى على ادب نفسه وخالفها عما

[illegible]

تهوى قوى على الخصال كلها ان شاء الله تعالى فعليه بذلك

[illegible]

المتقدم بالعزم بالله عز وجل وحده لا شريك له ولا يميل في

[illegible]

هذا كله الى احد غير الله عز وجل فانه ان فعل ذلك فلا يوفق

[illegible]

ويكله الله عز وجل الى نفسه فينبغي له ان يستعين بالله

[illegible]

تعالى في هذا كله ويتبع مرضاته في جميع ما امره الله به ونهاه و

[illegible]

لا يريد بذلك احدا غير الله عز وجل فاذا فعل ذلك ارشده الله و

[illegible]

وفقه واعانه [illegible] وستره [illegible] لاصحاب العلوم

[illegible]

بالله الذين بذلك فاز العلم بالله عز وجل واما معرفة العمل

[illegible]

لله عز وجل ان يعلم العبد ان الله عز وجل امره بامور ونهاه عن
برای خدا است پس بایست که بداند بنده که حق تعالی فرموده است او را بچیزها و منع کرده است او را از
امور فالذي امره به هو الطاعة والذي نهاه عنه هو المعصية
چیزها پس آنچه فرموده است او را طاعت است و آنچه باز داشته است از وی معصیت است
له عز وجل وامره بالاخلاص فيهما والقصد الى سبيل الهدى
برای خدای عز وجل و امر کرده است او را باخلاص در آنها و فرموده است رفتن بسوی راه هدایت
على نهج الكتاب والسنة ولا يكون في ضميره في فعله كل شيء
بر طریق کتاب و سنت و نباشد در دل بنده در کردن او هر چیز
غير الله عز وجل ولا يكن ممن ترك المعاصي الظاهرة واعرض عن
جز از حق تعالی و نباشد از کسانیکه ترک کرده اند گناهان ظاهر را و روگردانیده اند از
ترك المعاصي الباطنة التي هي امهات الذنوب واصولها لان الله
گذاشتن گناهان باطن که آنها سبب گناهان اند و اصل آنها اند زیرا که حق تعالی
تعالى ليس على هذا وعد بالمغفرة ولا على هذا ضمن الثواب في دار
وعده نکرده است بر ترک گناهان ظاهر آمرزش را و نه برین ضامن شده است ثواب را در سرای
۱۰۵۶ الجزاء فلا يجهدن العبد في العبادة بالظاهر بفساد النية وسقم
جزا پس کوشش نکند بنده در عبادات ظاهر بفساد نیت و بیماری
الارادة فيعود اذ ذاك طاعاته معاصي كلها فتحل به عقوبات
قصد پس باز گردد آنگه طاعات گناهها پس فرود آید باو عقوبات
الدنيا والاخرة مع تعب البدن وقلة المؤاتية وترك الشهوة واللذة
دنیا و آخرت با رنج تن و کمی ... آرزو و لذت
فيخسر الدنيا والاخرة بل يزين طاعته بالاخلاص والتقوى والورع
پس زیان کند دنیا و آخرت را آراسته بکند طاعت خود را باخلاص و تقوی و پرهیزگاری
ونيته بالصدق ويحفظ ارادته بالمحاسبة وليكن همه طلب
و نیت خود را براستی و نگاهدارد ارادت خود را بمحاسبه و باید که باشد کوشش او طلب
النية الصادقة وعزمه طلب الاخلاص والتوحيد في اقواله و
نیت درست و قصد او طلب اخلاص و توحید در سخنها
افعاله واحواله اجمع عند اخذه في الطاعة واعراضه عن المعصية
و افعال و احوال همه نزد شروع او در طاعت و ... از معصیت
حتى يثبت معرفة النية كما يثبت معرفة العمل فينبغي له ان
تا آنکه ثابت شود معرفت نیت چنانچه ثابت شود معرفت عمل و سزاوار است بنده را که

يحترز من أن يخدعه إبليس اللعين بحوائله ويصرعه بمكائده

ويوقعه في تمويهه وتلبيسه بمكره وخداعه فإن له مصائد

مستعملات في القلوب وغوائل شهية وطرائف لذيذة يحسبه

الجاهل نورا ويقينا وهو شك وظلمة يفتح له مائة باب من

الطاعة يريد بذلك أن يدخله في أدنى منزلة ليستغرق عمله

فأما إذا تم أتاه الحذار الحذار فإن ذلك يتعلم حذرا كما يتعلم

القرآن فليفعل فهذا أمر الله جل ثناؤه فليحذر العبد في

طاعته كما يحذره في معاصيه فإن خطر باله أمر ودعته

نفسه إلى شيء أن يحسن أن يحركه فلا يعمل دون المعرفة و

العلم فليرق بنفسه ويتبرك بالعلماء ويجالس

الفقهاء العالمين بالله وبأمره ونهيه حتى يدلوه على طريق

الهدى ويعرفوه ذلك ويدلوه على دوائه ودائه على ما

قدمناه في مجلس التوبة ولا ينبغي له أن يغتر بطول القيام

كثرة الصيام والنوافل الظاهرة بلا معرفة منه بعلمه فإذا كان

كذلك دخل في فعله مع معرفته بنفسه ونيته وبعد وقصد فعله

فعندها يورث العلم والفقه فما كان من علم ظاهر او باطن
پس نزد این چیزها داده میشود دانش او را و فقه را پس هر چیز که بود از جهت عمل ظاهر یا باطن به بینید

ان كان لله خالصا صادقا قبله الله منه واثابه عليه وان كان لغير الله
اگر باشد برای خدا پاکیزه و راست قبول کند خدا از او و ثواب دهد او را بر وی و اگر باشد برای غیر خدا

رده عليه فلم يسقط له عند ذلك فعل ولا يخفى عليه امر فاذا
باز گرداند حق تعالی آن عمل را بر بنده پس فرو نه افتد او را در این حال کاری و پنهان نمی ماند بر وی هیچ چیزی پس هرگاه

كان كذلك فقد اعطي كل خلق حسن وتم عقله وثبت حمله
پس هرگاه باشد چنان پس بتحقیق داده شد هر خصلت نیکو و درست شد عقل او و استوار شد کار او

وزاد علمه وكان من اولياء الله واصفيائه الذين بالله
و افزود علم او و شد از دوستان خدا و برگزیدگان او آنانکه بسبب خدا سخن میکنند

يتكلمون وبه ياخذون وبه يعطون ومع ذلك السلام
و بسبب او میگیرند و بسبب او میدهند و با این همه فانی از خود باشد و باقی بحق

واتهم هو انه على نفسه ودينه واتهم ابليس
و متهم باشد از روی خود را بر نفس خود و دین خود و متهم کند ابلیس را

ذلك معرفته بنفسه على معرفته بها فضل ولا اهل
و دید این کار را دانش خود را بنفس خود بر معرفت خود و اهل مجاهده

والمحاسبة واولى العزم عن سخطها يجربوها لانفسهم فاذا قاموا
و اهل محاسبه و صاحبان عزم را این خصلت است که آزموده اند آنها را برای نفسها پس هرگاه که بجای آوردند

واحكموها باذن الله تعالى وصلوا الى المنازل الشريفة اولها
و استوار کردند آنها را بفرمان خدا رسیدند بجاهای بزرگ اول آن خصلتها اینست که

لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا ولا ساهيا
سوگند نه کند بنده بخدای عز و جل نه از روی صدق و نه از روی کذب نه دانسته و نه نادانسته

لانه اذا احكم ذلك من نفسه وعود لسانه رفعه ذلك الى
زیرا که بدرستی هرگاه که استوار کرد این عمل را از خود و آموخت زبان خود را بردارد او را بسوی

ترك الحلف ساهيا وعامدا فاذا اعتاد ذلك فتح الله له بابا
ترک سوگند نادانسته و دانسته پس هرگاه عادت گرفت این عمل را بگشاید خدا دری

من انواره يعرف منفعة ذلك في قلبه وزيادة في بدنه و
از نورهای خود که بشناسد سود آن در دل خود و زیادتی میکند در تن او

رفعة في درجته وقوة في عزمه وفي بصره والثناء عند الاخوان
و بلندی میکند در درجه او و قوت در عزم او و در بینایی وی و ثنا نزد برادران

وكرامة عند الجيران حتى يأتمر به من يعرفه ويهابه من يراه
و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه فرمان برد او را هر کس که میشناسد او را و میترسد او را کسیکه می بیند او را
والثانية أن يجتنب الكذب هازلا وجادا لأنه إذا فعل ذلك
و دوم آنکه پرهیز کند دروغ را در حال هزل و جد زیرا که هرگاه چون کرد این کار را
وأحكمه من نفسه واعتاده لسانه شرح الله به صدره وصفا
و استوار ساخت آنرا از نفس خود و عادت کرد آنرا زبان او گشاده کند خدا به آن سینه او را و صاف میگردد
به علمه حتى كأنه لا يعرف الكذب وإذا سمعه من غيره عاب
به آن دانش او تا آنکه گویا نشناسد دروغ را و چون بشنود آنرا از دیگری عیب کرد
ذلك عليه وعيره به في نفسه وإن دعا له بزوال ذلك كان
آنرا بر آنکس و عار میکند آنکس را به آن دروغ در دل خود و اگر دعا کند برای او به زوال شدن آن دروغ باشد
له ثواب والثالثة أن يحذر أن يعد أحدا شيئا يخلفه إياه و
مر او را ثواب و سیوم آنکه بترسد از آنکه وعده کند کسی را چیزی پس خلاف کند آنرا آن وعده را و
هو يقدر عليه إلا من عذر بين أو يقطع العدة البتة فإنه
آنکه قادر باشد بر وی مگر از عذر ظاهر یا آنکه قطع کند وعده کردن را البته پس به تحقیق
أقوى لأمره وأقصد لطريقه لأن الخلف من الكذب فإذا فعل ذلك
استوار تر است مر کار او را و درست تر است به راه او زیرا که خلاف وعده از دروغ است پس چون کرد این را
فتح له باب السخاء ودرجة الحياء وأعطي مودة في الصادقين ورفعة
گشاده شود او را در سخاوت و پایه از حیا و داده شود دوستی از دل دوستان و بلندی
عند الله جل ثناؤه والرابعة يجتنب أن يلعن شيئا من الخلق أو
نزد خدای تعالی و خصلت چهارمین آنست که پرهیز دارد از آنکه لعنت کند چیزی را از خلق یا
يؤذي ذرة فما فوقها لأنها من أخلاق الأبرار والصادقين وله
ایذا دهد ذره را یا زیاده از آن است زیرا که آن از اخلاق نیکوکاران و راستان است و مر او را
عاقبة حسنة في حفظ الله إياه في الدنيا مع ما يدخره له عنده من
عاقبت نیک است در نگهبانی خدا او را در دنیا با چیزیکه ذخیره کرده است مر او را نزد خود از
الدرجات ويستنقذه من مصارع الهلكة ويسلمه من الخلق
درجها و خلاص میدهد او را از جایهای هلاکت و نگاه میدارد او را از خلق
ويرزقه رحمة العباد والقرب منه عز وجل والخامسة يجتنب أن
و روزی میکند او را رحمت بندگان و قرب از خود عز و جل و پنجم آنکه پرهیز کند از آنکه
يدعو على أحد من الخلق وإن ظلمه فلا يقطعه بلسانه ولا يكافيه
دعا کند بر کسی از خلق و اگر چه ظلم کرده باشد او را پس قطع نکند او را به زبان خود و بدل ندهد او را

نفسه له ويحتمل ذلك لله تبارك وتعالى ولا يكافئه بقول ولا

بگردانیدن خود و بردار این ظلم را برای خدا تعالی و مکافات نکند او را بگفتار و نه

فعل فإن هذه الخصال ترفع صاحبها في الدرجات العلى إذا تأدب

بکردار پس بدرستی این خصلتها بلند میکند صاحب آنرا در درجهای بزرگی چون ادب گرفت

بها ينال بها منزلة شريفة في الدنيا والآخرة والحب والمودة

بآن خصلتها میرسد بسبب اینها بجای بزرگ در دنیا و آخرت و محبت و مودت

في قلوب الخلق أجمعين من قريب وبعيد وإجابة الدعوة و

در دلهای خلق همه از نزدیک و دور و میرسد بقبولیت دعا

العلو في الخير والعز في الدنيا في قلوب المؤمنين والسادسة

علو در نیکویی و عزت در دنیا در دل مسلمانان و خصلت ششم آنست

أن لا يقطع الشهادة على أحد من أهل القبلة بشرك ولا كفر ولا

که یقین نکند گواهی بر هیچ یکی از اهل قبله بشرک و نه کفر

نفاق فإنه أقرب للرحمة وأعلى في الدرجة وهي تمام السنة وأبعد

و نفاق پس بدرستی آن نزدیکتر است بمهربانی و بلندتر در درجه و این تمام طریق پیغمبر است و دور

عن الدخول في علم الله سبحانه وتعالى وأبعد من مقت الله عز و

از در آمدن در علم خدا تعالی و دورتر است از غضب خدا تعالی

جل وأقرب إلى رضاء الله تعالى ورحمته فإنه باب شريف كريم على

و نزدیکتر است بسوی رضای خدا تعالی و رحمت او پس بدرستی این باب بزرگ گرامی است نزد

الله يورث العبد الرحمة للخلق أجمعين والسابعة يجتنب النظر

خدا تعالی میراث میدهد بنده را رحمت بر خلق همه و این خصلت هفتم آنست که پرهیزد

إلى شيء من المعاصي ظاهرا وباطنا ويكف عنها جوارحه

و قصد کردن بسوی چیزی از گناهها آشکارا و پنهان ظاهر و باطن نگهدارد از آنها دست و پا

فإن ذلك من أسرع الأعمال ثوابا في القلب والجوارح في عاجل

پس بدرستی آن نگهداشتن از شتاب ترین کردار است از روی ثواب در دل و در اعضا در

الدنيا مع ما يدخر الله تعالى له من خير الآخرة نسأل الله تعالى

دنیا با چیزی که ذخیره میکند برای او از نیکوئی آخرت میخواهیم از خدا تعالی

أن يمن علينا أجمعين بالعمل بهذه الخصال وأن يخرج شهواتنا

آنکه منت نهد بر ما همه بکار کردن باین خصلتها و آنکه بیرون آرد خواهشهای ما را

من قلوبنا والثامنة يجتنب أن يجعل على أحد من الخلق منه مؤنة

از دلهای ما و خصلت هشتم آنست اینکه پرهیزد از آنکه بنهد بر هیچ یکی از خلق از خود بار خود

صغيرة ولا كبيرة بل يرفع مؤونته عن الخلق أجمعين مما احتاج

نه خورد و نه بزرگ بلکه بردارد بار خود از خلق همه را از آنچه محتاج است

إليه واستغنى عنه فإن ذلك تمام عزة العابدين وشرف المتقين

بسوی آن و آنچه بی‌نیاز است از آن پس بدرستی آن رفع مؤونت تمامی عزت عابدان است و شرف پرهیزگاران

وبه يقوى على الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ويكون الخلق عنده

و باین توانا میشود بر امر کردن به نیکوئی و باز داشتن از بدی و باشند خلق نزدیک او

أجمعين بمنزلة واحدة في الحق سواء فإذا كان كذلك نقله الله

همه یک مرتبه در راستی برابر پس چون باشد این صفت ببرد او را خدای

تعالى إلى الغناء واليقين والثقة به عز وجل ولا يرفع أحدا بهواه

تعالی بسوی توانگری و یقین و تکیه کردن بخدای و بلند نکند هیچ یکی را بهوای خود

ويكون الناس عنده في الحق سواء ويقطع بأن هذا باب عز

و باشند مردم نزد او در راستی برابر و یقین کند که این باب عزت

المؤمنين وشرف المتقين وهو أقرب باب إلى الإخلاص والتاسعة

مومنان و شرف پرهیزگاران است و آن نزدیکتر باب است بسوی اخلاص خصلت نهم

ينبغي له أن يقطع طمعه من الآدميين ولا يطمع نفسه في شيء مما

سزاوار است او را اینکه ببرد طمع خود را از آدمیان و طمع نکند نفس را در چیزی که از آنچه

في أيديهم فإنه العز الأكبر والغناء الخالص والملك العظيم و

در دست ایشان است پس بدرستی این عزت اکبر است و غنای خالص و ملک عظیم

الفخر الجليل واليقين الصافي والتوكل الشافي الصحيح وهو

فخر بزرگ و یقین صاف و توکل شافی درست و آن خصلت

باب من أبواب الثقة بالله عز وجل وهو باب من أبواب الزهد

دری است از درهای اعتماد بخدا و آن دری است از درهای پرهیزگاری

به ينال الورع ويكمل نسكه وهو من علامات المنقطعين إلى الله

باین خصلت میرسد به پرهیزگاری و کامل میشود عبادت او و آن از نشانهای بریدگان از دنیا بسوی خدا است

تبارك وتعالى الخصلة العاشرة التواضع لأنه بذلك يشيد

خصلت دهم تواضع است زیرا که بدرستی باین خصلت محکم کرده میشود

محله ويعلو منزلته ويستكمل العز والرفعة عند الله تعالى

جای او و بلند میشود پایه او و کامل میگرداند عزت و بلندی را نزدیک خدا تعالی

وعند الخلق ويقدر على ما يريد من أمر الدنيا والآخرة وهذه

و نزدیک خلق و توانا میشود بر چیزی که میخواهد از کار این دنیا و آخرت و این خصلت

الخصلة أصل الطاعات كلها وفرعها وكمالها وبها يدرك

خصلت است بیخ طاعتهاست همه اصل و فرع و کمال عبادتهاست و با این خصلت میرسد

العبد منازل الصالحين الراضين عن الله تعالى في الضراء والسراء

بنده جاهاے نیکوکاران که راضی اند از خدای تعالی در سختی و خوشی

وهي كمال التقوى والتواضع وهو أن لا يلقى العبد أحدا من الناس

و این خصلت کمال پرهیزگاری است و تواضع است که نه ملاقات کند بنده هیچ یکی را از مردم

إلا رأى له الفضل عليه ويقول عسى أن يكون عند الله خيرا مني

مگر ببیند او را با وسیله بر خود و گوید شاید که باشد آن نزد خدا بهتر از من

وأرفع درجة فإن كان صغيرا قال هذا لم يعص الله وأنا قد عصيت

و بلندتر از روی درجه پس اگر باشد آن کس خورد گوید که این کس معصیت نکرده است خدا را و من معصیت کرده ام

فلا أشك أنه خير مني فإن كان كبيرا قال هذا عبد الله قبلي و

پس شک نیست مرا که این کس بهتر است از من پس اگر باشد بزرگ گوید که این کس عبادت کرده خدا را پیش از من

إن كان عالما قال هذا أعطي ما لم أبلغ ونال ما لم أنل وعلم ما جهلت

اگر باشد عالم گوید این کس داده شده است چیزی که نرسیده ام و یافته است آنچه نرسیده ام و دانسته است آنچه ندانسته ام

وهو يعمل بعلم وإن كان جاهلا قال هذا عصى الله بجهل وأنا عصيته

و او عمل میکند بعلم و اگر باشد جاهل گوید این کس معصیت میکند خدا را بنادانی و من معصیت میکنم

بعلم فلا أدري بم يختم لي وبم يختم له وإن كان كافرا قال لا

بعلم و نمیدانم بچه انجامد مرا و بچه انجامد او را و اگر باشد کافر گوید

أدري عسى يسلم هذا فيختم له بخير العمل وعسى أكفر أنا فيختم

نمیدانم شاید مسلمان شود پس انجامیده شود او را به بهترین کار و شاید کافر شوم من پس انجامد

لي بشر العمل وهذا باب الشفقة والوجل وأول ما يصحب وآخر ما

مرا به بدترین کار و این خصلت باب شفقت و ترس است و بهترین چیزیست که همراهی کرده میشود و آخرین

يبقى على العباد فإذا كان العبد كذلك سلمه الله من الغوائل و

چیزیست که باقی میماند بر بندها پس هرگاه باشد بنده همچنین نگهدارد خدا او را از بلاها و

بلغه به منازل النصيحة لله عز وجل وكان من أصفياء الرحمن و

میرساند او را بجاهای نصیحت برای خدا و باشد از برگزیدگان خدا

أحبائه وكان من أعداء إبليس لعنه الله عدو الله وهو باب

و دوستان او و باشد از دشمنان ابلیس لعنت الله علیه که دشمن خداست و آن خصلت باب

الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع طريق الكبر وحبائل العجب

رحمت است و با وجود آن باشد قطع کننده راه تکبر را و ریسمانهای پندار را

درجة العلو ويجانب درجة التعزز في نفسه في الدين والدنيا
پایه بلندی را و یکسو کشیده است از بلند شدن در خود در دین و دنیا

والامرة وهو مخ العبادة ونهاية بشرف الزاهدين وسيما العابدين
و در امارت و آن مغز عبادت است و نهایت بزرگی زاهدان است و علامت عابدان است

فلا شيء افضل منه ومع ذلك يقطع لسانه عن ذكر العالمين
پس نیست چیزی بزرگتر از او و با وجود این ببرد زبان خود را از ذکر جهانیان

فلا يهم له همّ الا به ويخرج الغل والبغي والكبر من قلبه في جميع
پس تمام همت وی او را نباشد مگر با وی و بیرون آرد کینه را و ناحق را و تکبر را از دل خود در همه

احواله ويكون لسانه في السر والعلانية واحدا ومشيئته في السر
احوال خود و باشد زبان او در نهان و آشکارا یکسان و اراده او در نهان

والعلانية واحدة وكلامه كذلك والخلق عنده في النصيحة
و در آشکارا یکسان و سخن او هم چنین و خلق نزد او یکسان در نصیحت

واحدا ولا يكون من الناصحين فهو يذكر احدا من خلق الله
یکسان باید و نباشد یکی از نصیحت کنندگان و حالانکه او یاد کند یکی را از خلق خدا

بسوء او يعيره بفعل او يحب ان يذكر احد عنده بسوء او كرهاً
به بدی یا عار کند او را به کاری یا دوست دارد که یاد کرده شود یکی نزد او به بدی یا خوش شود

قلبه اذا ذكر عنده بسوء وهذا آفة العابدين وعطب النساك
دل او هرگاه یاد کرده شود نزد او به بدی و این آفت عابدان است و هلاک کنندگان عبادت کنندگان

وهلاك الزاهدين الا من اعانه الله عز وجل على حفظ لسانه
و هلاک زاهدان مگر کسی که یاری داده است او را خدای بزرگ و برتر بر نگاهداشت زبان او

وقلبه برحمته

فصل

واما التوكل فالاصل فيه قوله عز وجل
و دل او به رحمت خود و اما توکل پس اصل در آن قول خدای تعالی است

ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقوله تعالى وعلى الله فتوكلوا
و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا بس است او را و قول خدای تعالی و بر خدا پس توکل کنید

ان كنتم مؤمنين وعن عبد الله بن مسعود رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اگر هستید ایمانداران و منقول است از عبد الله بن مسعود که گفت فرمود رسول الله

قال اريت الامم بالموسم فرايت امتي قد ملأوا السهل والجبل
فرمود دیده شد امتان در هنگام حج پس دیدم امت خود را که پر کرده اند زمین هموار و کوه را

فاعجبني كثرتهم وهيئتهم فقيل لي ارضيت قلت نعم قيل
پس بشگفت آورد مرا بسیاری ایشان و حال ایشان پس گفته شد مرا خوشنود شدی گفتم آری گفته شد

ومع هؤلاء سبعون ألفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتوون
ولا يتطيرون ولا يسترقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة
بن محصن الأسدي رض فقال يا رسول الله ادع الله أن يجعلني
منهم فقال صلى الله عليه وسلم سبقك بها عكاشة وحقيقة التوكل
تفويض الأمور إلى الله عز وجل والتنقي عن ظلمات الاختيار
والتدبير والترقي إلى ساحات شهود الأحكام والتقدير فيقطع
العبد أن لا تبديل للقسمة فما قسم له لا يفوته وما لم يقدر
له لا يناله فيسكن قلبه إلى ذلك ويطمئن إلى وعد مولاه
فيأخذ من مولاه والتوكل ثلث درجات وهي التوكل ثم التسليم
ثم التفويض فالمتوكل يسكن إلى وعده وصاحب التسليم
يكتفي بعلمه وصاحب التفويض يرضى بحكمه وقيل التوكل
بدايته والتسليم أوسط والتفويض نهايته وقيل التوكل صفة
المؤمنين والتسليم صفة الأولياء والتفويض صفة الموحدين
وقيل التوكل صفة العوام والتسليم صفة الخواص والتفويض
صفة خاص الخاص وقيل التوكل صفة الأنبياء والتسليم

صفة إبراهيم والتفويض صفة نبينا صلوات الله عليه وعليهم

أجمعين فالتوكل على كمال الحقيقة وقع لإبراهيم الخليل عم

في الوقت الذي فيه قال لجبريل عم أما إليك فلا لأنه غابت

نفسه حتى لم يبق لها أثر فلم ير مع الله تعالى غير الله عز وجل

وقال سهل بن عبد الله رحمة الله عليه أول مقام في التوكل

أن يكون العبد بين يدي الله عز وجل كالميت بين يدي

الغاسل يقلبه كيف أراد لا يكون له حركة ولا تدبير والتوكل

على الله سبحانه وتعالى يكون لا يسأل ولا يرد ولا يحبس

وقيل أيضا التوكل هو الاسترسال وقال حمدون هو الاعتصام

بالله عز وجل وقال إبراهيم الخواص رحمة الله عليه حقيقة التوكل

إسقاط الخوف والرجاء مما سوى الله عز وجل وقيل التوكل رد

العيش إلى يوم واحد وإسقاط هم غد وقال أبو علي الروذباري

رحمة الله عليه لمراعاة التوكل ثلاث درجات الأولى منها إذا

أعطي شكر وإذا منع صبر والثانية أن يكون العبد المنع و

العطاء عنده واحدا والثالثة المنع مع الشكر أحب إليه

ليعلمه باختيار الله تعالى له ذلك وروي عن جعفر الخلدي قال

از جهت دانش او برگزیدن خدا تعالی مرا و را آن جمع و روایت کرده شده است از جعفر

قال ابراهيم الخواص كنت في طريق مكة سائرا فرأيت شخصا

و از ابراهیم خواص گفت بودم در راه مکه سیر شده پس دیدم شخصی

وحشيا فصرت اليه فقلت أجني أم إنسي فقال بل جني فقلت

وحشی را پس رفتم بسوی او پس گفتم او را جنی یا آدمی پس گفت بلکه جنی ام پس گفتم

إلى أين فقال إلى مكة فقلت له بلا زاد ولا راحلة قال نعم إن

تا کجا قصد داری گفت تا مکه پس گفتم او را بی توشه و مرکب پس گفت آری بدرستی

فينا أيضا من يسافر على التوكل فقلت له ما التوكل قال الأخذ

در ما نیز کسانی اند که سفر میکنند بر توکل پس گفتمش چیست توکل پس گفت گرفتن

من الله وقال سهل رحمه الله عليه هو معرفة معطي أرزاق

از خدا و گفت سهل رح توکل شناختن دهنده روزیها

المخلوقين ولا يصح لأحد التوكل حتى يكون عنده السماء كالصفر

آفریده شدگان است و درست نیست هیچ یکی را توکل تا وقتی باشد نزد او آسمان چون روی

والأرض كالحديد لا ينزل من السماء مطر ولا يخرج من الأرض

و زمین چون آهن فرود نیاید از آسمان باران و نه بر آید از زمین

نبات ويعلم أن الله لا ينسى له ما ضمن له من رزقه بين هذين

گیاه و بداند که پروردگار خدا فراموش نکند او را آنچه ضامن شده است او را از رزق او در میان

وقيل هو أن لا تعصي الله تعالى من أجل رزقك وقال بعضهم حسبك

و گفته شده است آن توکل است نافرمانی نکنی خدا را از بهر روزی خود و گفته اند بعض اکابر بس است

من التوكل أن لا تطلب لنفسك ناصرا غير الله تعالى ولا لرزقك

ترا از توکل آنکه نخواهی برای نفس خود یاری دهنده غیر خدا تعالی و نه برای روزی

خازنا غيره ولا لعملك شاهدا غيره وقال الجنيد التوكل أن

خود نگاهدارنده غیر او و نه برای کار تو گواهی دهنده غیر او و گفت جنید رح توکل اینست

تقبل بالكلية على ربك وتعرض عمن دونه وقال النوري رحمة

که پیش آیی تمام به پروردگار خود و روی گردانی از کسی که غیر اوست و گفت نوری رح

الله عليه هو أن تفني تدبيرك في تدبيره وترضى بالله وكيلا

توکل اینست که نابود کنی تدبیر خود را در تدبیر خدا و راضی شوی بخدا از روی وکیل

وبه نصيرا قال الله تعالى وكفى بالله وكيلا وقيل هو

و تدبیر کننده و یاری دهنده و گفت خدای تعالی بس است خدا از روی وکیل و گفته شده است

الاكتفاء العبد الذليل بالرب الجليل كاكتفاء الخليل بالخليل

بسندگی توکل آن بسنده کردن بنده خوار است به پروردگار بزرگ که همچو بس کردن دوست یعنی ابراهیم علیه السلام

حين لم ينظر الى عناية جبريل وقيل هو السكون عن الحركات

یعنی وقتیکه ننگریست بسوی عنایت جبرئیل علیه السلام و گفته شده است آن توکل آرامیدن

اعتمادا على خالق الارض والسموات وقيل لبهلول المجنون رحمة الله

از روی تکیه کردن بر آفریننده زمین و آسمانها و گفته شد مر بهلول دیوانه را رحمة الله

عليه متى يكون العبد متوكلا قال اذا كان بالنفس غريبا بين

علیه که کی شود بنده متوکل پس گفت هرگاه که باشد بنفس خود غریب در میان

الخلق وبالقلب قريبا الى الحق وقيل لحاتم الاصم رحمة الله عليه

خلق و باشد به دل نزدیک بسوی حق و گفته شد مر حاتم اصم را رحمة الله علیه

على ما بنيت امرك هذا من التوكل قال على اربع خلال علمت

بر چه بنا کردی کار خود را این یعنی توکل پس گفت بر چهار خصلت دانستم

ان رزقي ليس ياكله غيري فلست اشتغل به وعلمت ان عملي

بدرستیکه روزی من نمی خورد آنرا غیر من پس نیستم مشغول بآن و دانستم که کار من

لا يعمله غيري فانا مشغول به وعلمت ان الموت ياتي بغتة

نمی کند آنرا غیر من پس من مشغول بآن و دانستم که مرگ می آید ناگهان

فانا ابادره وعلمت اني بعين الله تعالى في كل حال فانا مستحي

پس من پیشی میکنم آنرا و دانستم که من در پیش چشم خدا ام در هر حال پس من شرم کننده ام

منه وعن ابي موسى الديبلي قال سألت عبد الرحمن بن يحيى عن

از وی و از ابو موسی دیبلی روایت است گفت پرسیدم عبد الرحمن بن یحیی را از

التوكل فقال لي لو ادخلت يدك في فم التنين حتى تبلغ الى

توکل پس گفت اگر در آری دست خود را در دهان اژدها تا برسد به

الرسغ لم تخف مع الله شيئا فقال ابو موسى رحمه الله فخرجت

بند دست نترسی با خدا هیچ چیزی پس گفت ابو موسی پس بیرون رفتم

الى ابي يزيد البسطامي رحمه الله لاساله عن التوكل فدخلت بسطام

بسوی ابو یزید بسطامی تا بپرسم او را از توکل پس در آمدم بسطام را

فدققت عليه الباب فقال لي يا ابا موسى ما كان لك في قول

پس کوفتم بر او در را پس گفت ای ابو موسی آیا نبود ترا در گفتار

عبد الرحمن القناعة حتى تسائلني فقلت يا سيدي

عبد الرحمن قناعت تمامی تا پرسیدی مرا گفت ابو موسی ای سید من

افتح الباب فقال لو جئتني زائرا لفتحت لك الباب هذا الجواب

من نگشادم در را ه پس گفت بایزید اگر پیش آمدی مرا زیارت کننده هر اینه میگشادم مر ترا اینست جواب خود

من الباب فانصرفت فلولا الحية التي هي الملوقة بالعرش

از در ه برگردید ه پس اگر نبودی مار بزرگ که حلقه کننده است بعرش

همت بك لم تخف مع الله شيئا قال ابو موسى رحمه الله فانصرفت

قصد کرده بتو نترسیدی با خدا چیزی را گفت ابو موسی پس برگشتم

حتى جئت الى كربيل فاقمت بها سنة ثم اعتقدت الزيارة فرجعت

تا آمدم بسوی کربیل پس ایستادم در آن یک سال پس قصد کردم زیارت شیخ پس برگشتم

الى ابي يزيد فلما وصلت اليه فقال لي الان جئتني زائرا مرحبا

بسوی بایزید پس هرگاه که رسیدم بسوی وی پس گفت مرا اکنون آمدی زیارت کننده

بالزائر ادخل فاقمت عنده شهرا لا يقع لي شيء الا اخبرني به

آمدی زیارت کننده درآ پس ایستادم نزد شیخ یک ماه که نمی افتاد مرا چیزی در خاطر مگر آنکه خبر میکرد

قبل ان اسئله فقلت له يا ابا يزيد اريد الخروج فاطلب منك

پیش از آنکه سوال کنم شیخ را پس گفتم مر شیخ را ای بایزید میخواهم برآمدن را پس طلب میکنم از تو

١٠٦٩ فائدة فقال اعلم ان فائدة المخلوقين ليست بفائدة فانصرفت

فایده ه پس گفت بدان بدرستی فایده مخلوق نیست فایده پس برگردید ه

فجعلتها فائدة وانصرفت وعن ابن طاوس اليماني رحمه الله

پس گردانیدم همین سخن را فایده و برگشتم و نقل است از ابن طاوس

عن ابيه طاوس رض قال ان اعرابيا جاء براحلة له فاناخها وعقلها

وا او از پدر خود که بدرستی صحرائی آمد با شتر خود پس نشاند او را و زانو بست او را

ثم رفع راسه الى السماء فقال اللهم ان هذه الراحلة وما عليها

باز بلند کرد سر خود را بسوی آسمان و گفت ای بار خدایا بدرستی این شتر و چیزی که بر وی است

في ضمانك حتى اخرج اليها ومضى ثم دخل المسجد الحرام فخرج

در ضمان تست تا که برآیم بسوی آن و گذشت پس درآمد در مسجد حرام پس برآمد

الاعرابي من المسجد الحرام وقد اخذت الراحلة وما عليها فرفع

اعرابی از مسجد حرام که تحقیق گرفته شد شتر و چیزی که بر او بود پس بلند کرد

راسه الى السماء وقال اللهم ما سرق مني شيء وما سرق الا

سر خود را بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا چیزی که دزدیده شده است از من و نه دزدیده شده است مگر

منك قال طاوس فبينما نحن كذلك مع الاعرابي اذ راينا

از تو ه گفت پدر او پس ناگاه همچنین بودیم با اعرابی که دیدیم

رجلاً أتاني من رأس جبل أبي قبيس يقود الراحلة بيده اليسرى

[illegible]

ويده اليمنى مقطوعة معلقة في عنقه حتى جاء إلى الأعرابي فقال

[illegible]

خذ راحلتك وما عليها فسألته عن حاله فقال استقبلني فارس

[illegible]

على فرس أشهب في رأس أبي قبيس فقال لي يا سارق مد يديك

[illegible]

قال فمددتها فوضعها على حجر ثم أخذ حجراً آخر فقطعها وعلقها

[illegible]

في عنقي فقال اذهب فرد الراحلة وما عليها إلى الأعرابي وروي

[illegible]

عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو توكلتم

[illegible]

على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصاً و ١٠٧٠

[illegible]

تروح بطاناً وروى محمد بن كعب عن ابن عباس رض قال قال رسول

[illegible]

الله صلى الله عليه وسلم من سره أن يكون أكرم الناس فليتق الله ومن سره

[illegible]

أن يكون أغنى الناس فليكن بما في يد الله أوثق منه بما في

[illegible]

يديه وكان عمر رض يتمثل بهذين البيتين هون عليك فإن

[illegible]

الأمور بأمر الإله مقاديرها فليس بآتيك منهيها ولا قاصر

[illegible]

عنك معدودها وسئل يحيى بن معاذ رح متى يكون الرجل

[illegible]

متوكلاً فقال إذا رضي بالله وكيلاً وقال بشر رض يقول أحدهم

[illegible]

تُوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ وَهُوَ كَاذِبٌ وَاللهِ فَإِنَّهُ لَوْ تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ رَضِيَ

توکل کردم بر خدا و حال آنکه او دروغ گوینده است سوگند بخدا پس بدرستی اگر توکل میکرد بر خدا راضی میشد

بِمَا يَفْعَلُ اللهُ بِهِ وَقَالَ أَبُو تُرَابٍ النَّخْشَبِيُّ هُوَ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي

بچیزیکه میکند خدا با او و گفت ابو تراب نخشبی توکل انداختن تن است در

الْعُبُودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى الْكِفَايَةِ

بندگی و آویختن دل است بربوبیت حق و آرامیدن بسوی کفایت

وَإِنْ أُعْطِيَ شَكَرَ وَإِنْ مُنِعَ صَبَرَ وَقَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ التَّوَكُّلُ

پس اگر داده شود شکر کند و اگر منع کرده شود صبر کند و گفت ذو النون توکل

تَرْكُ تَدْبِيرِ النَّفْسِ وَالِانْخِلَاعُ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَقَالَ ذُو النُّونِ

گذاشتن تدبیر نفس است و بیرون آمدن از توانائی است و قوت و گفت ذو النون

أَيْضًا لِرَجُلٍ سَأَلَهُ عَنِ التَّوَكُّلِ فَقَالَ هُوَ خَلْعُ الْأَرْبَابِ وَقَطْعُ

نیز برای مردی که سوال کرد او را از توکل پس گفت آن بر آمدن از اربابها و بریدن

الْأَسْبَابِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ زِدْنِي فَقَالَ إِلْقَاءُ النَّفْسِ فِي الْعُبُودِيَّةِ

اسباب است پس گفت سائل بیفزا مرا پس گفت انداختن نفس است در بندگی

وَإِخْرَاجُهَا مِنَ الرُّبُوبِيَّةِ وَقَالَ أَيْضًا هُوَ انْقِطَاعُ الْمَطَامِعِ وَأَمَّا

و بیرون آوردن او از خداوندی و گفت ذو النون نیز آن بریدن طمعها است فاما

الْحَرَكَةُ بِالظَّاهِرِ الَّتِي هِيَ الْكَسْبُ بِالسُّنَّةِ لَا يُنَافِي تَوَكُّلَ الْقَلْبِ بَعْدَ

جنبش در ظاهر او که کسب است بطریق سنت منافی نیست توکل دل را پس

مَا يُحَقِّقُ الْعَبْدُ أَنَّ التَّقْدِيرَ مِنْ قِبَلِ اللهِ تَعَالَى فِي قَلْبِهِ لِأَنَّ حَقِيقَةَ

از آنکه درست کرد بنده در دل خود که تقدیر از پیش خداست در دل او زیرا که حقیقت

التَّوَكُّلِ الْقَلْبُ وَهُوَ تَحْقِيقُ الْإِيمَانِ فَمَنْ أَنْكَرَ الْكَسْبَ فَقَدْ أَنْكَرَ

توکل دل است و این حقیقت ایمان است پس کسیکه منکر شد کسب را پس منکر شد

السُّنَّةَ وَمَنْ أَنْكَرَ التَّوَكُّلَ فَقَدْ أَنْكَرَ الْإِيمَانَ فَإِنْ تَعَسَّرَ شَيْءٌ مِنَ

سنت را و کسیکه منکر شد توکل را پس منکر شد ایمان را پس اگر دشوار شد چیزی از

الْأَسْبَابِ فَبِتَقْدِيرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ تَيَسَّرَ شَيْءٌ مِنْهَا فَبِتَيْسِيرِ اللهِ

سببها پس بتقدیر خدا است و اگر آسان شود چیزی از سببها پس بآسانی

عَزَّ وَجَلَّ فَتَكُونُ جَوَارِحُهُ وَظَوَاهِرُهُ مُتَحَرِّكَةً فِي السَّبَبِ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ

گردانیدن او است پس میباشد اندامها و ظاهرهای او جنبان در سبب بحکم خدا

وَجَلَّ وَبَاطِنُهُ سَاكِنٌ لِوَعْدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

و اندرون او را جنبیدن بوعده خدا و تحقیق روایت کرده شده از انس بن مالک

أنه قال رجل على ناقة له فقال يا رسول الله أدعها وأتوكل

پدر سیتی او گفت مردی [illegible] اشتر خود پس گفت ای پیغمبر خدا بگذارم آنرا و توکل کنم

فقال صلى الله عليه وسلم اعقلها وتوكل وقيل المتوكل كالطفل لا يعرف

پس گفت پیغمبر علیه السلام ببند آنرا و توکل کن و گفته شده است متوکل مانند کودک است که نمی شناسد

شيئا يأوي إليه إلا ثدي أمه كذلك المتوكل لا يهتدي إلا

چیزیکه رجوع کند بسوی او مگر پستان مادر خود همچنان متوکل راه نمی یابد مگر

إلى ربه عز وجل وقيل التوكل نفي الشكوك والتفويض إلى مالك

بسوی پروردگار خود و گفته شده توکل دور کردن گمانهاست و سپردن خود را بسوی پادشاه

الملوك وقيل التوكل الثقة بما في يد الله عز وجل واليأس

پادشاهان و گفته شده است توکل تکیه کردن بچیزیست که در دست خداست و ناامید شدن

مما في أيدي الناس وقيل التوكل فراغ السر عن التفكر للتقاضي

از چیزیست که در دست مردم است و گفته شده است توکل فارغ کردن دل است از اندیشه کردن

في طلب الرزق فصل وأما حسن الخلق فالأصل فيه

در طلب روزی و هر چیزیکه باشد نیکو خلق پس دلیل در آن

قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم في كتابه المنزل عليه وإنك ١٠٤٣

قول خداست مر پیغمبر خود را در کتاب که فرستاده شده است بسوی او بدرستی تو

لعلى خلق عظيم وما روي عن أنس بن مالك رضي الله عنه أنه قال قيل يا

هر آینه بر خلق بزرگی و دلیل مانند خلق حدیث است که روایت است از انس بن مالک بدرستی گفت او

رسول الله أي المؤمنين أفضل إيمانا قال صلى الله عليه وسلم أحسنهم

گفته شد ای پیغمبر خدا کدامی از مسلمانان بهتر است از روی ایمان پس گفت پیغمبر نیکوترین ایشان

خلقا الخلق الحسن أفضل مناقب العبد وبه تظهر جواهر

از روی خلق خوی نیک بهترین خصلتهای بنده است و بآن ظاهر میشود گوهرهای

الرجال والإنسان مستور بخلقه مشهور بخلقه وقيل إن الله

مردان و آدمی پوشیده است بخلق خود [illegible] و گفته شده است بدرستی

عز وجل خص نبيه ورسوله محمدا صلى الله عليه وسلم بما خصه به من

خاص کرد پیغمبر خود را [illegible] بآنچه خاص کرده است او را از

المعجزات والكرامات والفضائل ثم لم يثن عليه بشيء من

معجزها و کرامتها و فضیلتها پس ثنا نکرد او را بچیزی از خصلتهای او

خصاله بمثل ما أثنى عليه بخلقه فقال عز من قائل وإنك لعلى

مانند چیزیکه ثنا کرد بروی بخلق او پس گفت خدا عز و جل بدرستی تو

خلقٍ عظيمٍ وقيل انما وصفه الله تعالى بالخلق لانه جاد بالكونين

بر خلق بزرگی وگفته شده است جز این نیست که ستوده است او را بخلق بزرگ زیرا که به درستی بخشش کرد بهر دو جهان

واكتفى بالله عز وجل وقيل الخلق العظيم ان لا يخاصم ولا يخاصم

و بس کرد بخدای تعالی وگفته شده است خلق بزرگ آنست که خصومت نکند و جنگ کرده نشود

من شدة معرفته بالله تعالى وقيل معناه لم يؤثر فيه جفاء

از سختی دانستن بخدای تعالی وگفته شده است معنی خلق بزرگ نیست که تاثیر نکند در او آزار

الخلق بعد مطالعته للحق وقال ابو سعيد الخراز هو ان لم يكن

خلق پس از مطالعه کردن او مر حق را وگفت ابو سعید خراز نیز و آن بنیمبر را

له همة غير الله عز وجل وقال الجنيد سمعت الحارث المحاسبي

قصد غیر خدای تعالی وگفت جنید شنیدم حارث محاسبی را

يقول فقدنا ثلاثة اشياء حسن الوجه مع الصيانة وحسن

گفت گم کردیم سه چیز را خوبروی با پارسائی و خوش گوئی

القول مع الامانة وحسن الاخاء مع الوفاء وقيل الخلق الحسن

با راستی و برادری نیکو بر برادر با وفا وگفته شده است خلق خوش

استصغار ما منك واستعظام ما اليك وقيل علامة حسن الخلق

خرد داشتن چیزیست که از تست و بزرگ داشتن چیزیست که بسوی تست وگفته شده است نشانه نیک خوی

كف الاذى واحتمال المؤن وقال النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه انكم

باز داشتن آزار است و بر داشتن محنتهاست گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاران خود را به درستی شما

لن تسعوا الناس باموالكم فسعوهم ببسط الوجه وحسن الخلق

فراخی نکنید مردم را بمالهای خود پس فراخی کنید ایشان را بگشاده روئی و نیک خوئی

حسن الخلق مع الله عز وجل ان تؤدي اوامره وتترك نواهيه

و نیک خوئی با خدای است که ادا کنی فرموده های او را و بگذاری نافرموده های او را

وتطيعه في الاحوال كلها من غير اعتقاد واستحقاق العوض عليه

و طاعت کنی او را در همه حالها از غیر اعتقاد سزاوار عوض بر آن

وتسلم بجميع ما قدره وقضاه من غير تهمة وتوحده من غير

و تسلیم کنی همه آنچه تقدیر کرده است و حکم کرده است او بی تهمت و یگانه دانی او را بی

شرك وتصديقه في وعده من غير شك وقيل لذي النون المصري

شرکت و راست داری او را در وعده او بی شک وگفته شد مر ذو النون مصری را

من اكثر الناس هما قال اسوءهم خلقا وقال الحسن البصري

که بسیار تر مردم از غم گفت بدترین ایشان از روی خلق وگفت حسن بصری

في قوله عز وجل وثيابك فطهر اي خلقك فحسّن وقيل في قوله

تعالى واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة قيل الظاهرة تسوية

الخلق والباطنة تصفية الخلق وقيل لابراهيم بن ادهم رحمه الله

هل فرحت في الدنيا قط فقال نعم مرتين احدهما كنت قاعدا

ذات يوم فجاء انسان وبال علي والثانية كنت قاعدا فجاء انسان

وصفعني وقيل كان اويس القرني اذا راه الصبيان يرمونه

بالحجارة فيقول ان كان لا بد فارموني بالصغار لئلا تدموا

ساقي وتمنعوني عن الصلوة وقيل شتم رجل الاحنف بن قيس ١٠٧٣

وكان يتبعه فلما قرب من الحي وقف وقال يا فتى ان كان بقي

في قلبك شيء فقله كيلا يسمعك بعض سفهاء القوم فيجيبوك

وقيل لحاتم الاصم رحمه الله يحتمل الرجل من كل احد قال نعم الا من

نفسه وروي ان امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

دعا غلاما له فلم يجبه فدعاه ثانيا وثالثا فلم يجبه فقام

اليه فرآه مضطجعا فقال اما تسمع يا غلام قال نعم قال ما حملك

على ترك جوابي قال امنت عقوبتك فتكاسلت فقال امض فانت

حَرَّمَهُ اللهُ تَعَالَى وَقِيلَ الخُلُقُ الحَسَنُ أَنْ تَكُونَ مِنَ النَّاسِ قَرِيبًا

وَفِيمَا بَيْنَهُمْ غَرِيبًا وَقِيلَ الخُلُقُ الحَسَنُ قَبُولُ مَا يَرِدُ عَلَيْكَ مِنْ

جَفَاءِ الخَلْقِ وَقَضَاءُ الحَقِّ بِلَا ضَجَرٍ وَلَا قَلَقٍ وَقِيلَ مَكْتُوبٌ فِي

الإِنْجِيلِ عَبْدِي اذْكُرْنِي حِينَ تَغْضَبُ أَذْكُرْكَ حِينَ أَغْضَبُ وَ

قَالَتِ امْرَأَةٌ لِمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ يَا مُرَائِي فَقَالَ يَا هَذِهِ قَدْ وَجَدْتِ

اسْمِيَ الَّذِي أَضَلَّهُ أَهْلُ البَصْرَةِ وَقَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا يُعْرَفُ

ثَلَاثَةٌ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثٍ الحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الغَضَبِ وَالشُّجَاعُ إِلَّا عِنْدَ الحَرْبِ وَ

١٠٧٥ الأَخُ إِلَّا عِنْدَ الحَاجَةِ إِلَيْهِ وَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ

لَا يُقَالَ لِي مَا لَيْسَ فِيَّ فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِنَفْسِي

فَكَيْفَ أَفْعَلُهُ لَكَ فَصْلٌ وَأَمَّا الشُّكْرُ فَالأَصْلُ فِيهِ قَوْلُهُ عَزَّ

وَجَلَّ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَمَا رُوِيَ عَنْ عَطَاءٍ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ

دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رض فَقُلْتُ أَخْبِرِينَا بِأَعْجَبِ مَا رَأَيْتِ مِنْ رَسُولِ

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَكَتْ ثُمَّ قَالَتْ وَأَيُّ شَأْنِهِ لَمْ يَكُنْ عَجَبًا

إِنَّهُ أَتَانِي فِي لَيْلَةٍ فَدَخَلَ مَعِي فِي فِرَاشِي أَوْ قَالَتْ فِي لِحَافِي حَتَّى مَسَّ

جِلْدِي جِلْدَهُ ثُمَّ قَالَ يَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ ذَرِينِي أَتَعَبَّدُ لِرَبِّي قَالَتْ

فقلت إني أحب قربك ولكني أوثر هواك فأذنت له صلى الله عليه

فقام إلى قربة من ماء فتوضأ ولم يكثر صب الماء ثم قام فصلى

فبكى حتى سالت دموعه على صدره ثم ركع فبكى ثم سجد فبكى

ثم رفع رأسه فبكى فلم يزل صلى الله عليه كذلك حتى جاء بلال فآذنه

بالصلاة فقلت يا رسول الله ما يبكيك وقد غفر الله لك ما

تقدم من ذنبك وما تأخر قال صلى الله عليه أفلا أكون عبدا شكورا

ولم لا أفعل وقد أنزل الله عز وجل علي إن في خلق السموات و

الأرض الآية وحقيقة الشكر عند أهل التحقيق الاعتراف بنعمة

المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا المعنى وصف الله تعالى نفسه

بأنه الشكور توسعا معناه أنه يجازي العباد على الشكر فسمى

جزاء الشكر شكرا كما قال عز وجل وجزاء سيئة سيئة مثلها

وقيل حقيقة الشكر الثناء على المحسن بذكر إحسانه إليه و

شكر الحق سبحانه العبد ثناؤه عليه بذكر إحسانه له ثم إن

إحسان العبد طاعته لله وإحسان الحق سبحانه إنعامه على

العبد وشكر العبد على الحقيقة إنما هو نطق اللسان وإقرار

القلب بإنعام الرب ثم الشكر ينقسم أقساما الأول شكر باللسان

دل است بنعمت خداوند تعالی پس بدانکه شکر منقسم میشود بچند قسم اول شکر زبان است

وهو اعترافه بالنعمة بنعت الاستكانة وشكر بالبدن و

و آن گرویدن است بنعمت و صفت نیازمندی و شکر است بتن

الأركان وهو اتصاف بالوفاء والخدمة وشكر بالقلب و

اندامها آن و آن آراسته شدن است بوفا و خدمت کردن و شکر بدل [illegible]

هو انعكاف على بساط الشهود بإدامة حفظ الحرمة وقيل

[illegible]

شكر العينين أن تستر عيبا تراه لصاحبك وشكر الأذنين

[illegible]

أن تستر عيبا تسمعه فيه وفي الجملة الشكر أن لا تعصي الله

[illegible]

تعالى بنعمه وقيل الشكر هو شكر العالمين فيكون من

[illegible]

جملة أقوالهم وشكر هو شكر العابدين فيكون نوعا من أفعالهم

[illegible]

وشكر هو شكر العارفين يكون باستقامتهم له عز وجل في

[illegible]

عموم أحوالهم واعتقادهم أن جميع ما هم فيه من الخير وما يظهر

[illegible]

منهم من الطاعة والعبودية لله عز وجل بتوفيقه وتسديده

[illegible]

وعونه وحوله وقوته عز وجل وانعزالهم عن جميع ذلك والفناء

[illegible]

فيه والاعتراف بالعجز والقصور والجهل ثم الاستكانة إليه

[illegible]

عز وجل في جميع الأحوال وقال أبو بكر الوراق رحمه الله شكر النعمة

[illegible]

مشاهدة المنة وحفظ الحرمة وقيل شكر النعمة أن ترى

[illegible]

نفسك فيه طفيليا وقال ابو عثمان رحمه الله الشكر معرفة

العجز عن الشكر وقيل الشكر على الشكر اتم من الشكر وذلك أن

ترى شكرك بتوفيقه ويكون ذلك التوفيق من اجل النعم عليك

فتشكره على الشكر ثم تشكره على شكر الشكر الى ما لا يتناهى و

قيل الشكر اضافة النعم الى مولاها بنعت الاستكانة له وقال

الجنيد رحمه الله الشكر ان لا ترى نفسك اهلا للنعمة وقيل

الشاكر الذي يشكر على الموجود والشكور الذي يشكر على

المفقود ويقال الشاكر الذي يشكر على النفع والشكور الذي

يشكر على المنع ويقال الشاكر الذي يشكر على العطاء والشكور

الذي يشكر على البلاء ويقال الشاكر الذي يشكر عند البذل

والشكور الذي يشكر عند المطل وقال الشبلي رحمه الله الشكر

رؤية المنعم لا رؤية النعمة وقيل الشكر قيد الموجود وصيد

المفقود وقال ابو عثمان رحمه الله شكر العامة على المطعم و

الملبس وشكر الخواص على ما يرد على قلوبهم من المعاني

قال الله عز وجل وقليل من عبادي الشكور وقال داود عليه السلام

الهي كيف أشكرك وشكري لك نعمة من نعمك فأوحى الله تبارك

وتعالى إليه الآن قد شكرتني وقيل إذا قصرت يداك من المكافأة

فليطل لسانك بالشكر وقيل لما بشر إدريس عليه السلام بالمغفرة

سأل الحيوة فقيل له لم فقال لأشكره فإني كنت أعمل قبله للمغفرة

فبسط الملك جناحه وحمله إلى السماء وقيل مر بعض الأنبياء

عليه السلام بحجر صغير يخرج منه الماء الكثير فتعجب منه فأنطقه

الله له فسأله عن ذلك فقال منذ سمعت الله عز وجل يقول

نارا وقودها الناس والحجارة فأنا أبكي من خوفه فدعا ذلك

النبي أن يجير ذلك الحجر من النار فأوحى الله عز وجل إليه

إني قد أجرته من النار فمر ذلك النبي فلما عاد وجد الماء يتفجر

منه أكثر مما كان قبل ذلك فتعجب فأنطق الله تعالى الحجر له

فقال له لم تبكي وقد غفر الله لك فقال ذلك كان بكاء الحزن

والخوف وهذا بكاء الشكر والسرور وقيل الشاكر مع المزيد لأنه

في شهود النعمة قال الله تعالى لئن شكرتم لأزيدنكم والصابر

مع الله لأنه تعالى في شهود البلاء قال الله تعالى إن الله

ثم الصابرين وقيل الحمد على الاقدار والشكر على نعم الحواس وقيل
في الخبر الصحيح اول من يدعى الى الجنة الحمادون لله وقيل الحمد
على ما دفع والشكر على ما صنع وحكي عن بعضهم انه قال رأيت
في بعض الاسفار شيخا كبيرا قد طعن في السن فسألته عن حاله
فقال اني كنت في ابتداء عمري اهوى ابنة عم لي وهي كذلك
كانت تهواني فاتفق اني تزوجت بها فليلة زفافها قلت لها
تعالي حتى نحيي هذه الليلة شكرا لله عز وجل على ما جمعنا
فصلينا تلك الليلة ولم يتفرغ احدنا الى الآخر فلما كانت الليلة ۱۰۸۰
الثانية فاستمرينا كذلك فمنذ سبعين سنة او ثمانين سنة
نحن على تلك الحالة كل ليلة وكانت زوجته معه فسألها وقال
لها أليس كذلك يا فلانة فقالت العجوز هو كما قال الشيخ
فصل واما الصبر فالاصل فيه قول الله عز وجل يا ايها الذين
آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون و
قوله عز وجل واصبر وما صبرك الا بالله وما روي عن عائشة
رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه انه قال ان الصبر عند الصدمة الاولى وما

روي أن رجلا قال يا رسول الله ذهب مالي وسقم جسمي فقال

النبي صلى الله عليه وسلم لا خير في عبد لا يذهب ماله ولا يسقم جسمه إن

الله تعالى إذا أحب عبدا ابتلاه وإذا ابتلاه صبره وما روي

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الرجل ليكون له الدرجة عند الله

ولا يبلغها بعمله حتى يبتلى ببلاء في جسمه فيبلغها بذلك و

ما جاء في الخبر أنه لما نزل قوله تبارك وتعالى من يعمل سوءا يجز به

قال أبو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله كيف الفلاح بعد هذه الآية

١٠٨٤ فقال النبي صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا أبا بكر ألست تمرض ألست تصيبك

اللأواء ألست تصبر ألست تحزن فهذا ما تجزون به يعني أن جميع

ما يصيبك يكون كفارة لذنوبك فالصبر على ثلاثة أضرب

أحدها صبر لله عز وجل وهو على أداء أمره وانتهاء نهيه وصبر

مع الله عز وجل وهو الصبر تحت جريان قضائه وأفعاله فيك من

سائر الشدائد والبلايا وصبر على الله عز وجل وهو الصبر على وعده

من الرزق والفرج والكفاية والنصر والثواب في دار الآخرة

وقيل الشدة على قسمين أحدهما صبر على ما هو كسب للعبد و

وصبر على ما ليس بكسب له فالصبر على المكتسب ينقسم على قسمين
و صبر بر چیزی که نیست کار بنده پس صبر بر کار بنده بر دو قسم است
أحدهما على ما أمر الله به عز وجل والثاني على ما نهاه عز وجل عنه
یکی از آن صبر بر چیزی است که فرموده است خدا تعالی آن چیز را و دوم بر چیزی که منع کرده است خدا تعالی از آن
وأما الصبر على ما ليس بكسب للعبد فصبره على مقاساة ما يتصل
و اما صبر بر چیزی که نیست کار بنده پس صبر او است بر رنج کشیدن چیزی که پیوسته است
به من حكم الله وقضائه فيما له فيه مشقة وألم في القلب الجنيد
بدو از حکم خدا تعالی و قضای او در چیزی که مر او را است و آن مشقت و درد است در دل و در
وقيل الصابرون ثلاثة متصبر وصابر وصبار وقيل وقف
و گفته شده اند صابران سه گونه اند یکی آنست که بزور صبر کند و دیگر صابر است و سیم صبار و گفته اند
رجل على الشبلي رحمه الله فقال له أي الصبر أشد على الصابرين فقال
مردی بر شبلی رح ایستاد پس گفت که کدام صبر سخت تر است بر صابران گفت
الصبر في الله فقال لا فقال الصبر لله فقال لا فقال الصبر مع الله فقال
صبر در خدا گفت نه گفت صبر برای خدا گفت نه گفت شبلی صبر با خدا گفت
لا قال فايش قال الصبر عن الله فصرخ الشبلي صرخة كادت
نه گفت پس کدام است گفت صبر از خدا پس آواز کرد شبلی آوازی که نزدیک بود
روحه تتلف وقال الجنيد رحمه الله المسير من الدنيا إلى الآخرة سهل
که جان او تلف شود و گفت جنید رفتن از دنیا سوی آخرت سهل
هين على المؤمن وهجران الخلق في جنب الحق شديد والمسير من
آسان است بر مومن و جدائی خلق در پهلوی حق سخت است و رفتن از
النفس إلى الله صعب شديد والصبر مع الله أشد وسئل رحمه الله عن
خود سوی خدا دشوار سخت است و صبر با خدا سخت تر است و پرسیده شد جنید از
الصبر فقال تجرع المرارة من غير تعبيس وقال علي بن أبي طالب رضي الله عنه
صبر گفت اندک اندک آشامیدن تلخی بی ترش روئی و گفت علی بن ابی طالب رض
الصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد وقيل ذلك عن النبي صلى الله عليه وسلم
صبر از ایمان بجای سر است از جسم و گفته اند این قول از نبی است
وقال ذو النون المصري رحمه الله الصبر التباعد عن المخالفات
و گفت ذو النون مصری رح صبر دور شدن است از مخالفت ها
والسكون عند تجرع غصص البلية وإظهار الغنى مع حلول الفقر
و آرام گرفتن نزد آشامیدن غصه های بلا و ظاهر کردن توانگری است با فرود آمدن

١٠٨١

الفقر بباحة المعيشة وقيل الصبر الوقوف مع البلاء بحسن

بفقر درفيدان معيشت · وگفته اند صبر استادن است با بلا بى شكوى

الادب وقيل هو الفناء في البلوى بلا ظهور شكوى وقيل الصبر

ادب · وگفته اند صبر نا نكوى است در ابتلا بى ظاهر شدن گله · وگفته اند صبر

هو المقام مع البلاء بحسن الصحبة كالمقام مع العافية وقيل

استادن است با بلا به نيكو پيشى صحبت همچو استادن با تندرستى · وگفته اند

احسن الجزاء على العبادة الجزاء على الصبر ولا جزاء فوقه قال الله

نيكوترين پاداش بر بندگى پاداش صبر است · ونيست پاداش بالاتر ازآن فرمود خداى

تعالى ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون وقال

تعالى هر آينه پاداش دهيم آن كسانى را كه صبر كردند مزد ايشان به نيكوترين چيزى كه بوده اند كه ميكردند وفرمود

عز وجل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وقيل الصبر

خداى عز وجل جز اين نيست كه تمام داده ميشود صابران را مزد ايشان بغير حساب · وگفته شده صبر

هو الثبات مع الله عز وجل وتلقي اذيته وبلائه بالرحب والدعة

ثابت بودن است با خداى تعالى وپيش آمدن آزار وبلا را بكشادگى وفراخى

وقال الخواص الصبر الثبات مع الله تعالى على احكام الكتاب والسنة

وگفته است خواص صبر استوار بودن است با خداى تعالى بر حكمهاى كتاب وسنت

وقال يحيى بن معاذ الرازي ره صبر المحبين اشد من صبر الزاهدين

وگفت يحيى بن معاذ رازى ره صبر محبان سخت تر است از صبر زاهدان

واعجبا كيف يصبرون وانشد شعر الصبر يجمل في المواطن

اى عجب چگونه صبر ميكنند · وخواند اين بيت را · صبر برداشته ميشود در همه جاها

كلها الا عليك فانه لا يجمل وقيل الصبر ترك الشكوى وقيل

مگر بر تو پس بدرستى كه برداشته نميشود · وگفته اند صبر گذاشتن شكوى است · وگفته شده

هو الاستكانة والاستعاذة بالله عز وجل وقيل هو الاستعانة

صبر استكانت وپناه بردن است بخداى تعالى · وگفته اند صبر استعانت است

بالله وقيل الصبر كاسمه تعالى وقيل الصبر هو ان لا يفرق بين

بخدا · وگفته اند صبر همچو نام اوست · وگفته اند صبر آنست كه فرق نكند ميان

حال النعمة والمحنة مع سكون الخاطر فيهما والتصبر هو السكون

حالت نعمت ومحنت با آرام خاطر · در هر دو · وتصبر آرام است

مع البلاء مع وجدان اثقال المحنة فصل واما الرضاء

با بلا با وجود گرانى محنت · واما رضا

فالاصل فيه قول الله عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله
تبارك وتعالى يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان الآية وروي
عن ابن عباس بن عبد المطلب انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذاق طعم الايمان من رضي بالله عز وجل ربا وقيل كتب عمر بن
الخطاب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان الخير كله في الرضا
فان استطعت ان ترضى والا فاصبر وروي عن قتادة في قوله
عز وجل واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا الآية هذا
صنيع مشركي العرب اخبرنا الله عز وجل بخبث صنيعهم فاما المؤمن
فهو حقيق ان يرضى بما قسم الله تعالى له وقضاء الله عز وجل
خير من قضاء المرء لنفسه وما قضاه الله لك يا ابن آدم فيما
تكره خير لك مما قضي الله عز وجل لك فيما تحب فاتق الله تعالى
وارض بقضائه قال الله تبارك وتعالى وعسى ان تكرهوا شيئا
وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و
انتم لا تعلمون يعني ما فيه صلاح دينكم ودنياكم والله عز وجل
طوى عن الخلق مصالحهم وكلفهم [illegible] من اداء الاوامر

وانتهاء التناهي والتسليم في المقدور والرضاء بالقضاء

و باز ماندن از منها سے و گردن نهادن در آنچه تقدیر کرده شده و خوشنودی بالقضا

فيما لهم وعليهم في الجملة واستأثر هو عز وجل بالعواقب

در هر چه مر ایشان است و ضرر ایشان است بطریق اجمال و مستأثر است حق تعالی با نجام کارها

والمصالح فينبغي للعبد أن يديم الطاعة لمولاه ويرضى بما قسم الله

نیکوئیها پس سزاوار است بنده را اینکه همیشه کند فرمانبرداری خداوند خود را و خوشنود شود بآنچه قسمت کرده

له ولا يتهمه واعلم أن نصيب كل واحد من الخلق على قدر مما قسم

مر او را و تهمت نکند او را و بدان ای عزیز که بهره هر یک از خلق بر اندازه کشتن است

المقدور للقدر وموافقته لهواه وتركه رضاه بالقضاء

تقدیر کرده شده است و از جهت موافقت او ... آرزوی خود را و ترک کند او خوشنودی بقضا را

من رضي بالقضاء استراح ومن لم يرض به طال شقاوته

خوشنود شد بقضای خدا پس راحت یافت و هر که نه خوشنود شد بآن دراز گردد شقاوت او

وتعبه ولا ينال من الدنيا إلا ما قسم له فما زاد على هواه

و رنج او و نمی رسد از دنیا مگر آنچه قسمت کرده شده است مر او را پس آنچه زیاده از آرزوی او

فاحذر عليه فهو غير راض بالقضاء لأن الهوى منازع للحق عز و

و زیاده است بر او پس آن ناخوشنود بقضای خدا زیرا که آرزوی نفس جنگ کننده است با حق

جل فعيشه متكاثف متزائد فاستجلاب الراحة في مخالفة

را پس عیش او رنج آلوده و افزون پس کشیدن راحت در مخالفت کردن

الهوى لأن فيه الرضاء بالقضاء بلا تردد واستجلاب التعب

هوا است زیرا که در وی خوشنودی بقضا است بی تردد و کشیدن رنج

النصب في موافقة الهوى لأن فيه منازعة الحق عز وجل بلا ريب

مشقت در موافقت هوای نفس است زیرا که در وی جنگ با خدا است بی شبهه

فلما كان الهوى ولما كان بلا كلفة واختلف أهل العلم والطريقة

پس بوده است هوای نفس و چون باشد بی مشقت و اختلاف کرده اند اهل علم و طریقت

في الرضاء هل هو من الأحوال أو من المقامات فقال أهل

در رضا آیا رضا از حالات است که در وی کسب او دخل نیست یا از مقامات است که در وی کسب را دخل

هو من جملة الأحوال وليس هو كسبا للعبد بل هو نازلة

رضا از جمله احوال است و کسب نیست بنده را بلکه آن فرود آمده است

بالقلب كسائر الأحوال ثم تحول وتزول ويأتي غيرها فقال

در دل مانند دیگر حالها پس باز میگردد و زائل میشود و می آید دیگری

الجزء السادس في الرضاء من جملة المقامات وهو نهاية التوكل

حتى يؤل الى نهاية ما يتوصل اليه العبد بالاكتساب والجمع

بينهما ممكن بان يقال بداية الرضا مكتسبة للعبد وهي

من المقامات ونهايته من جملة الاحوال التي ليست بمكتسبة

وفي الجملة الراضي هو الذي لا يعترض على تقدير الله عز وجل قال

ابو علي الدقاق ره ليس الرضا ان لا تحس بالبلاء انما الرضا

ان لا تعترض على الحكم والقضاء وقد قال المشايخ رحمهم الله

الرضا بالقضاء باب الله الاعظم وجنة الدنيا اي من اكرم بالرضا

فقد لقي بالترحيب الاوفى واكرم بالقرب الاعلى وقيل ان تلميذا

قال لاستاذه هل يعرف العبد ان الله تبارك وتعالى راض عنه

قال لا كيف يعلم ذلك ورضاه غيب فقال التلميذ يعلم

ذلك فقال كيف قال اذا وجدت قلبي راضيا عن الله تعالى

علمت انه راض عني فقال الاستاذ لقد احسنت يا غلام و

لا يرضى العبد عن الله حتى يرضى الحق جل وعلا عنه قال الله

عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه اي يرضاه عنهم رضوا

عنه وقيل سأل موسى عليه السلام ربه عز وجل فقال إلهي دلني

ازو و گفته اند سوال کرد موسی علیه السلام پروردگار خود را پس گفت پروردگار من بنما مرا

على عمل إذا عملته رضيت عني فقال إنك لا تطيق ذلك فخر

بر عملی که هرگاه بکنیم آنرا راضی شوی تو از من پس فرمود تو طاقت آن نداری پس افتاد

موسى عليه السلام ساجدا متضرعا فأوحى الله عز وجل إليه يا ابن

موسی علیه السلام سجده کننده تضرع کنان پس وحی فرستاد خدا بسوی او که ای ابن

عمران إن رضاي في رضاك بقضائي وقيل من أراد أن يبلغ

عمران بدرستی که خوشنودی من در خوشنودی تست بقضای من و گویند کسیکه خواهد که برسد

محل الرضا فليلزم ما جعل الله عز وجل رضاه فيه وقيل الرضا

محل رضا را پس باید که لازم گیرد آنچه گردانیده است خدا خوشنودی خود در وی و گفته اند رضا

على قسمين رضا به ورضا عنه فالرضا به مدبرا والرضا عنه

بر دو قسم است یکی رضا بخدا ...

فيما يقضي مالكا وقيل الراضي أن لو جعلت جهنم

در چیزیست که قضا میکند ... و گویند راضی آنست که اگر گردانیده شود دوزخ

عن يمينه ما سأل أن يحولها إلى يساره وقيل الرضا إخراج

از دست راست او نخواهد ... و گفته اند رضا بیرون آوردن

الكراهية من القلب حتى لا يكون إلا فرح وسرور وسئلت رابعة

کراهیت است از دل تا آنکه باقی نماند مگر شادی و سرور و پرسیده شد رابعه

العدوية رحمة الله عليها متى يكون العبد راضيا بالقضاء

عدویه رح ... کی میشود بنده راضی بقضا

فقالت رحمها الله إذا سرته المصيبة كما سرته النعمة وقيل

پس گفت رح هرگاه خوشنودی کند مصیبت چنانچه خوشنودی میکند نعمت و گویند

قال الشبلي بين يدي الجنيد لا حول ولا قوة إلا بالله

گفت شبلی پیش جنید لا حول ولا قوة الا بالله

فقال الجنيد قولك ذا ضيق صدر وضيق الصدر لترك

پس گفت جنید قول تو این تنگی سینه است و تنگی سینه از ترک

الرضا بالقضاء وقال أبو سليمان رحمه الله الرضا أن لا تسأل

رضا بقضاست و گفته ابو سلیمان رح رضا آنست که نخواهی

الجنة من الله ولا تستعيذ به من النار وقال ذو النون المصري

بهشت را از خدا و پناه نجویی باو از آتش و گفت ذو النون مصری

الثلاثة من علامات الرضاء ترك الاختيار قبل القضاء

وفقدان المرارة بعد القضاء وهيجان الحب في حشو البلاء

قال رضي الله عنه الرضا هو سرور القلب بمر القضاء وسئل ابو عثمان

عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اسألك الرضاء بعد القضاء فقال لان

الرضى قبل القضاء عزم على الرضاء والرضى بعد القضاء هو الرضى

وقد روي ان الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما

بلغه ان ابا ذر يقول الفقر احب الي من الغناء والسقم احب الي

من الصحة والموت احب الي من الحيوة فقال رحم الله ابا ذر

اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله تعالى لم يتمن ما اختار

الله له وقال الفضيل بن عياض لبشر الحافي الرضا افضل

من الزهد في الدنيا لان الراضي لا يتمنى فوق منزلته والذي

قال الفضيل هو الصحيح لان فيه الرضا بالحال وكل خير في الرضاء

بالحال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام اني اصطفيتك

على الناس برسالاتي وبكلامي فخذ ما اتيتك وكن من الشاكرين

يعني بحفظ الحال وكذلك لنبينا محمد صلى الله عليه لا تمدن عينيك

كثير أنه قال قرأت التوراة فرأيت فيها أن الله سبحانه وتعالى

[illegible]

يقول ملعون من كان ثقته بمخلوق مثله وروي في بعض

[illegible]

الأخبار أن الله سبحانه يقول وعزتي وجلالي وجودي و

[illegible]

مجدي لأقطعن أمل كل مؤمل غيري بالإياس ولألبسنه

[illegible]

ثوب المذلة بين الناس ولأبعدنه من قربي ولأقطعنه من وصلي

[illegible]

أيؤمل غيري في الشدائد والشدائد بيدي وأنا الحي وترجى

[illegible]

غيري ويطرق بالفكر أبواب غيري وهي مغلقة ومفاتيحها

[illegible]

بيدي وروي في خبر آخر أن الله عز وجل يقول ما من عبد

[illegible]

يعتصم بي دون خلقي أعلم ذلك من قلبه ونيته فتكيده

[illegible]

السموات والأرض ومن فيهن إلا جعلت له من ذلك مخرجا

[illegible]

وما من عبد يعتصم بمخلوق دوني إلا قطعت أسباب السماء

[illegible]

من فوقه وأسخت الأرض من تحت قدميه ثم أهلكه في الدنيا

[illegible]

وأتعبه فيها وروي عن بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم

[illegible]

أجمعين أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول من تعزز

[illegible]

بالناس ذل وقيل من اتكل على مخلوق مثله ذل تكفاه الطمع

[illegible]

بما ينال من اطلاع قلبه وتشتت همه وذله ومسكنته لو
اجتمع عليه امران ذل في الدنيا وبعد من الله تعالى بلا ازدياد
في رزقه ذرة واحدة وقال بعضهم لا اعرف شيئا اضر على
المريدين والطالبين من الطمع ولا اجرأ لقلوبهم ولا اذل
لهم ولا اظلم لقلوبهم ولا ابعد لهم ولا اشد تشتتا لهمهم
انما كان ذلك كذلك لانه نوع شرك انما كانوا لا لان الطامع
اشرك بالله عز وجل حيث طمع في مخلوق مثله لا يملك ضرا ١٠٩
ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا يجعل مالك الملك مملوكه تابعا
يكون له ورع فلا يتحقق ورعه حتى يتسبب الاشياء كلها
من الله عز وجل فيطلبها منه ولا يطلبها من غيره وقيل
الطمع له اصل وفرع فاصله الغفلة وفرعه الرياء والسمعة
والتزين والتصنع وحب اقامة الجاه عند الناس وقال
عيسى عليه السلام للحواريين الطمع الناقول المنجي وعن
بعضهم انه قال طمعت يوما مرة في شيء من امر الدنيا فسمعت
من هاتف وهو يقول يا هذا انه لا يجمل بالحر المريد اذا كان

يجد عند الله كل ما يريد ان تركن بقلبه الى العبيد واعلم ان
لله عبادا لا يخفى عليهم الطمع فمن تملك لهم شيئا فيه يطمعون
حتى تكون البركة داخلة عليهم من حيث لا يطمعون ويرزقون
ان حالة الطمع نقص في الاحوال وهو ادنى درجة من درجات
العارفين من اهل التوكل ولا يخطر على قلب مريد شيء من الطمع
فيسالكه الا لاجل كمال العبد من الله عز وجل حيث طمع في مخلوق
مثله وهو يرى ان مولاه مطلع عليه لم يحجزه الخوف من ذلك

فصل واما الصدق فالاصل فيه قوله تعالى يا ايها
الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وما روي عن عبد الله
بن مسعود رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يزال العبد يصدق
ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا ولا يزال يكذب
ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا وقيل ان الله اوحى الى
داود عليه السلام يا داود من صدقني في سريرته صدقته
عند المخلوقين في علانيته واعلم ان الصدق عماد الامر وبه
تمامه وفيه نظامه وهو ثاني درجة النبوة وهو قوله عز وجل

فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين و
الشهداء والصالحين والصادق هو الاسم اللازم من الصدق و
الصديق هو المبالغة منه وهو من تكرر منه الصدق فصار عادة له
وديدنه فصار الصدق غالبة فالصدق استواء السر والعلانية
فالصادق هو الذي صدق في أقواله والصديق من صدق في
أقواله وجميع أفعاله وأحواله وقيل من أراد أن يكون الله معه فليلزم
الصدق فإن الله مع الصادقين وقال الجنيد الصادق يتقلب في
اليوم أربعين مرة والمرائي يثبت على حالة واحدة أربعين
سنة وقيل الصدق هو القول بالحق في مواطن الهلكة وقيل
الصدق موافقة السر النطق وقيل الصدق منع الحرام من الشدق
وقيل الصدق الوفاء لله بالعمل وقال سهل بن عبد الله لا يشم رائحة
الصدق عبد داهن نفسه أو غيره وقال أبو سعيد القرشي الصادق
الذي يتهيأ له أن يموت ولا يستحيي من سره لو كشف قال الله تعالى
فتمنوا الموت إن كنتم صادقين وقيل الصدق صحة التوحيد مع
القصد وقيل حقيقة الصدق أن تصدق في موطن لا ينجيك

إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم

[illegible] از ایشان که تازگی حیوة دنیاست تا بیازمائیم ایشان را

فيه فأدّب نبيّه عليه السلام وأمره بحفظ الحال والرضاء

در آن پس ادب داد پیغمبر خود را [illegible] نگاه داشتن حال خود و خوشنودی

بالقضاء والعطاء بقوله تعالى ورزق ربك خير وأبقى

بقضا و عطا [illegible] و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است

ما أعطيتك من النبوة والعلم والقناعة والصبر وولاية

چیزی که داده ام ترا از نبوت و علم و قناعت و صبر [illegible]

الدين والقدوة فيه أولى مما أعطيت غيرك فالخير كله

دین [illegible] از آنچه داده ام [illegible]

في حفظ الحال والرضا به وترك الالتفات إلى ما سواه لأنه لا

[illegible]

يخلو إما أن يكون ذلك قسمك أو قسم غيرك أو أنه ليس لأحد

[illegible] یا اینکه باشد آن نصیب تو یا نصیب غیر تو یا آنکه [illegible]

بل أوجده الله تعالى فتنة فإن كان قسمك فهو واصل إليك

[illegible] پس اگر باشد نصیب تو [illegible]

شئت أم أبيت فلا ينبغي أن يظهر منك سوء الأدب و

[illegible]

الشره في طلبه فإن ذلك غير محمود في قضية العقل والعلم

[illegible]

وإن كان قسم غيرك فلم تتعب فيما لا تناله ولا يصل إليك

و اگر باشد نصیب دیگری پس چرا رنج میکشی [illegible]

أبدا وإن كانت ليس بقسم لأحد بل هو فتنة فكيف يرضى العاقل

همیشه و اگر باشد [illegible]

ويستحسن اللبيب أن يطلب لنفسه فتنة و [illegible]

[illegible]

قوام الرضا بالقضاء هو أن تستوي عندك ما [illegible]

[illegible]

من قضائه عز وجل قال بعضهم من الصبر على القضاء

از قضاهای [illegible] بعض ایشان [illegible]

وقال آخر هو طرح الكيف بين يدي الله عز وجل والتمييز

لأحكامه وقال الآخر هو إسقاط التمييز على الأبد وقال آخر هو

ترك الاختيار وقال بعضهم أهل الرضا هم الذين قطعوا عن

قلوبهم في الأصل الاختيار فهم لا يختارون شيئا من الأشياء

إلا ما يريد أنفسهم ولا يشتهون ما يريد فيه الله ولا يسألون ولا

يطالبون حكما قبل نزوله فإذا وقع شكروا الله من حيث لا

يشعرون إليه ولم يطالعوا حصوله فاختبروا وسروا بها و

قال إن لله عبادا إذا وقع بهم الحكم من البلوى أو نعمة من

الله عليهم فشكروا عليها وسروا بها ثم إذا أبعدهم سرورهم بالنعم

أن اشتغالهم بالنعمة عن المنعم نقص واشتغلت قلوبهم بالمنعم

عن النعم فكان البلاء والنعم عليهم بقلوبهم غائبة عنه فلما

استوطنوا هذا المقام وداموا عليه نقلهم مولاهم إلى ما هو

أعلى لهم وأسنى من ذلك لأن مواهبه عز وجل لا غاية لها ولا

نهاية وقيل ما في الرضا أن تنقطع طمعه عما سوى الله عز وجل

وقد ذم الله عز وجل الحكم في غيره عز وجل فروي عن يحيى بن

منه إلا الكذب وقيل ثلاثة لا تخطئ الصادق الحلاوة والهيبة و

از او مگر دروغ و گفته شده سه خصلت خطا نمیکند راست گوی را شیرینی در عبادت و هیبت و خوش خلقی

الملاحة وقال ذو النون الصدق سيف الله ما وضع على شيء إلا قطعه

و نمک در کلام و گفت ذو النون راستی شمشیر خدا است نهاده نشده است بر چیزی مگر آنکه بریده است آنرا

وقال سهل بن عبد الله أول خيانة الصديقين حديثهم مع أنفسهم

و گفت سهل بن عبد الله اول گناه صدیقان سخن کردن ایشان است در دلهای خود

وسئل فتح الموصلي عن الصدق فأدخل يده في كور الحداد وأخرج

و سوال کرده شد فتح موصلی از صدق پس درآورد دست خود را در کوره آهنگر و بیرون آورد

الحديدة وهي محماة فوضعها على كفه حتى بردت وقال هذا

آهن را و حال آنکه سرخ بود از آتش پس نهاد آنرا بر کف خود تا سرد شد و گفت اینست

هو الصدق وسئل الحارث المحاسبي عن علامة الصدق فقال

صدق . و سوال کرده شد حارث محاسبی از علامت صدق پس گفت

الصادق هو الذي لا يبالي لو خرج كل قدر له في قلوب الخلق من أجل ۱۰۹۵

صادق کسی است که باک ندارد اگر بیرون آید هر قدری که مر او راست در دلهای خلق از برای

صلاح قلبه ولا يحب اطلاع الناس على مثاقيل الذر من حسن عمله

صلاح دل خود و دوست ندارد آگاه شدن مردم بر مقدار مورچه از نیکی عمل

ولا يكره أن يطلع الناس على السيء من عمله فإن كراهته لذلك دليل على أنه يحب

و بد ندارد آنکه آگاه شوند مردم بر بدی عمل او پس بدرستی که کراهت او مر آنرا دلیل است بر آنکه دوست دارد

الزيادة عندهم وليس هذا من أخلاق الصديقين وقال بعضهم من لم يؤد

افزونی قدر نزد ایشان و نیست این از خصلتهای صدیقان و گفته اند بعضی اکابر که ادا نکند

الفرض الدائم لم يقبل منه الفرض المؤقت قيل ما الفرض الدائم قال الصدق

فرض دائم را قبول کرده نشود از وی فرض موقت گفته شد چیست فرض دائم گفت صدق

وقيل إذا طلبت الله بالصدق أعطاك مرآة تبصر فيها كل شيء من

و گویند هرگاه طلب کردی خدا را به راستی داد ترا خدا آینه که می بینی در آن هر چیز از

عجائب الدنيا والآخرة

از عجایبات دنیا و آخرت ...

تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب في تاريخه [illegible] الأعلى العام الآتي

[illegible] ۱۲۶۲

بہ اہتمام مطبع حسامی بسعی مولوی حسام الدین صاحب و حاجی عبد الستار و حاجی محمد
ازو بسعی مکارم شرف الدین صاحب سلمہ ربہ و صحت اصل جلیل عالم مولوی
بتاریخ ششم جمادی الثانی سنہ ۱۲۸۳ ہجری حلیہ انطباع در بلدہ شد و ہوا الحق

تاریخ انطباع از مولوی غلام رسول صاحب

اکہ | ابتدائی الله ... صاحب | ابتدائی فیض غایت الدین
یاتہ | ایضاً ان طبع | مرحع معنز ...

تمت ... فوائد ...

... اجل عالم ... | ... صاحب کا ...

کلید فتح باب معرفت
جناب بابو ...
تصنیفہا
زہر سال طبع

زاد فائض عصمی عفی عنہ مترجم نویسندہ این کتاب صاحب

... ماہکیران ... | ... شاہ این ... تاریخ ...

۱۸۱۵ ع

CALL No. { ع ۱۲ غ ط ACC. NO. ۱۲۹۲۰
ن ۳

AUTHOR عبد القادر جیلانی

TITLE غنیۃ الطالبین

۱۸۱۵ ع

ع ۱۲ غ ط ۱۲۹۲۰ عبد القادر جیلانی
ن ۳ غنیۃ الطالبین

Date	No	Date	No
13.10.60			

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over due.